



امیرکبیر و ایران

نوشته
فریدون آدمیت

امیرکبیر و ایران

دکتر فریدون آدمیت



شرکت سهامی انتشارات خوارزمی

فریدون آدمیت
امیرکبیر و ایران

چاپ سوم؛ خردادماه ۱۳۴۸ ه. ش. تهران

چاپ چهارم؛ آذرماه ۱۳۵۴ ه. ش. تهران

چاپ پنجم؛ بهمنماه ۱۳۵۵ ه. ش. تهران

چاپ ششم؛ اسفندماه ۱۳۶۱ ه. ش. تهران

چاپ هفتم؛ اسفندماه ۱۳۶۲ ه. ش. تهران

چاپ و صحافی؛ شرکت انست (سهامی عام)

تعداد ۵۵۰۰

حق هرگونه چاپ و انتشار مخصوص شرکت سهامی انتشارات خوارزمی است

«حقیقت، من به کربلائی قربان حسد بردم، و
بر پسرش می‌ترسم . . . این پسر خیلی ترقیات
دارد و قوانین بزرگ به روزگار می‌گذارد»
فائز مقام

«در میان همه رجال اخیر مشرق زمین و زمامداران
ایران که نامشان ثبت تاریخ جدید است، میرزا تقی
خان امیر نظام بی‌همتاست؛ دیو جانوس روز روشن با
چراغ در پی او می‌گشت، به حقیقت سزاوار است که
به عنوان «اشرف مخلوقات» بشمار آید. بزرگوار
مردی بود».

ربرت وائسون، ص ۴۶۴

پیشگفتار

چاپ اول این کتاب بیست سال و اندکی پیش در سه جلد انتشار یافت (۲۴-۱۳۲۳). جلد یکم پس از چند ماه از نو مطبع رسید (۱۳۲۴). بعد از ده سال در آن تجدیدنظر کردم، اطلاعاتی تازه از اسناد سیاسی خارجی بر آن افزودم، و هر سه جلد در یک مجلد منتشر گشت (۱۳۳۴). آنگاه مدارک منتشر نشده دیگری از آرشیوهای خارجی و کتابخانه‌های عمومی و خصوصی بدست آوردم، کتاب سابق تکمیل گردید، بخشی چند بر آن اضافه شد، و چاپ سوم به این صورت که ملاحظه می‌شود درآمد.

با امیرکبیر و ایران تحقیق تاریخ سیاسی اخیر ایران را براساس مدارک اصیل و اسناد دولتی آغاز نهادم. این کتاب سرگذشت‌نگاری پسه سنت مورخان ما نیست؛ شخصیت میرزاتقی‌خان را در سیر تحول تاریخ زمان مورد تحلیل قرار داده‌ام، به جریانهای تاریخ و عوامل سازنده آن جریانها، خاصه به بنیادهای اجتماعی ایران توجه داشته‌ام. کوشش کرده‌ام رابطه امیرکبیر را با اجتماع بدست دهم و اثرش را در تاریخ باز نمایم؛ او را بشناسم و بشناسانم. آن شیوه نمودار مرحله ترقی تاریخ‌نگاری است و از بامعنی‌ترین جهات تعقل تاریخی.

در این نگارش جدید که در هیأت مجموع کتاب تجدیدنظر نمودم، چند گفتار نو در فلسفه حکومت و فن دیپلماسی افزوده شد. در مبحث سیاست خارجی و کنفرانس ارزنة‌الروم (که صورت مذاکرات و گزارشهای آن به دست ما رسیده) تکنیک تاریخ دیپلماسی بکار رفته است. از آنجا که روش علمی این رشته تاریخ در ایران شناخته نشده است - شاید آن مبحث برای دانش‌پژوهان این فن بیفایده نباشد. «مقدمه تحلیلی» که بر دفتر سیاست خارجی میرزاتقی‌خان نوشته شده گفتاری است کوتاه در سنجش وضع کلی ایران در سیاست بین‌المللی؛ در واقع جوهر تاریخ دیپلماسی ایران است.

بنیان این تصنیف بر مدارک اصیل تاریخ نبوده شده است. (شرح آنها را در فهرست منابع ملاحظه خواهید فرمود). اما هیچ مأخذی را چشم بسته نپذیرفتم؛

همه جا ذهن مقوم و انتقادی را رهنمون کار خویش قرار دادم. مآخذ درجه دوم را (از خطی و چسبی، و فارسی و فرنگی) نیز خواندم؛ اگر چیزی مورد تأیید نوشته‌های اصیل بود پذیرفتم، وگرنه نامعتبر شمردم. راستش این است که آثار تاریخ‌نگاران خودمان از همه مآخذ دیگر گم‌مایه‌ترند. آن کتابها نه فقط از نظر واقعه‌یابی و حقیقت‌جویی خیلی میبویند، در واقع مورخان ما با ما هم تاریخ‌نویسی جدید بیگانه‌اند. با تاریخ‌پردازی و خیالیاتی و افسانه‌سازی هم. بی‌نیازم؛ این هنرها از عهده من ساخته نیست. سر و کارم تنها با امور عینی و متحقق تاریخ است. هر آینه مجموع مدارک اصیل منتشر نشده را جداگانه انتشار داده بودم، تکلیک دیگری را در نگارشی این کتاب بکار می‌بردم. چون این مجال را نیافتم برخی از عمده‌ترین اسناد را همراه هر گفتار آوردم.

روش من تحلیلی و انتقادی است. در واقعه‌یابی نهایت تقید را دارم که هر قضیه تاریخی را تا اندازه‌ای مقصور بوده است همه‌چانه عرضه نهدم؛ حقیقتی را پوشیده نداشتیم از آنکه گمان حقیقت تاریخ عین تحریف تاریخ است. و مورخی که حقیقتی را دانسته باشد و نگوید یا ناقص نگوید، راست گفتار نیست؛ مسئولیت او چندان کمتر از آن نیست که دروغ‌زنی پیشه کرده باشد. در سرفاسر کتاب سخنی نگفتم که مستند نباشد، و مستندی ندارم که معتبر نباشد. ولی در تحلیل تاریخ مختارم و استقلال رأی دارم؛ آن جهتی از تفکر تاریخی مرا می‌نماید. معیار داوریهای تاریخی ارزشهایی است که اعتقاد دارم و یا آنها خو گرفته‌ام؛ ارزشهایی که بنیای عقلی دارند نه عاطفی. اما هیچ اصرار ندارم که مورد پذیرش همگان باشند.

باید بگویم که دو مآخذ مهم هنوز به دست ما نرسیده است: «کتابچه خیالات آقابگی» که امیر کبیر اندیشه‌های خود را به روزگار تبعید در آن نوشته بوده است. و دفتر مکاتبات سریه او در دوران صدارت. اثری از آنها در کتابخانه و بیوتات سلطنتی، و آرشبو وزارت امور خارجه نیست. اما قطعه‌هایی از آن کتابچه، و نامه‌ای چند از آن دفتر را در مآخذ دیگر یافته‌ام. تاکی و از کجا اصل آنها بدست آیند، اگر از بین برفته باشند؟

از محمود محمود دوست آزاده دانشمند یاد خبر می‌کنم. پیشرو تحقیق تاریخ‌سیاسی ایران اوست؛ از روز اول مرا در این کار مشوق بود، آثارش و کتابخانه‌اش همیشه در دسترس من بود. در عالم اخلاق و وفا حق تعلیم و دوستی او را از خاطر نخواهم برد. از لطف همه آشنایانی که اسناد منتشر نشده‌ای را در اختیار من گذاردند، سیاست‌گزارم؛ هر موردی را ضمن گفتارها و در فهرست منابع ذکر نموده‌ام. از همکاری آقای سمند موحدی که فهرست نام کسان و واژه‌ها و اصطلاحات را فراهم آوردند، تشکر دارم.

این اثر شاید خدمتی باشد به ترقی فن تاریخ و شناخت یکی از رجال تاریخی طراز اول ایران، به حقیقت بزرگترین زمامداران دوره اخیر.

فریدون آدمیت

تهران، اردیبهشت ۱۳۴۸

یادداشتی بر چاپ چهارم

پس از انتشار سومین چاپ این کتاب، مدارك منتشر نشده تازه‌ای بدست آمد؛ مجموعه‌ای شامل بیش از دویمت نامه خصوصی امیر کبیر به ناصرالدین‌شاه؛ چند صورت مجلس کتفرائس ارزقة الروم از میرزا تقی‌خان؛ برخی نامه‌های منفرقه تاریخی؛ و رساله‌ای در نقشه اصلاحات ایران خطاب به ناصرالدین‌شاه که ضمن آن تقریرات امیر در «خیال کنسلیطوبسیون» نقل شده است. اصل این روایت شاید یا موضوع «کتابچه خیالات اتابکی» به قلم خود امیر هم (که فقط از یازم‌ای مطالبش اطلاع داریم) بی‌ارتباط نباشد.

در آن مدارك مطالب نوی یافتیم که تا اندازه‌ای تکمیل می‌کند آگاهی ما را از آن روزگاران و احوال آن مرد. در بعضی فصول کتاب تجدیدنظر نمودم؛ گفتاری بر مبحث اصول حکومت و «نظم میرزا تقی‌خانی» افزودم؛ سرنوشت امیر را در ارتباط دولت او با عوامل قدرت بسط دادم؛ داستان سقوط و تباهی او را با تفصیل بیشتری نوشتم. و کتاب بدین صورت از بوقه اندیشه و تحقیق درآمد.

اردیبهشت ۱۳۵۳

فهرست

پیشگفتار.
نشانه‌های اختصاری.

آغاز زندگی

۱. خانواده میرزاتقی‌خان: ۱۹
هویت، تولد، پدر و مادر، زن و فرزند، خویشاوندان. دو تصویر
اصیل او.

۲. جوانی و خدمت دیوانی: ۲۹
نظام اجتماعی، پرورش در خاندان قائم‌مقام، از کربلائی بچی تا
میرزایی، تا مستوفیگری، تا وزارت نظام.

۳. خوی و عشق او: ۳۸
سیمای او، سیرت او، رگه‌های شخصیت و حالت روانی او، عادات او.

مأموریت‌های سیاسی

۴. مأموریت روسیه و سفر ایروان: ۵۳
سفارت خسرومیرزا، در تفلیس و مسکو و بطرزبورگ، ملاقات با
تزار در قفقاز.

۵. کنفرانس ارزنة‌الروم: ۶۲
تحلیل کلی از روابط ایسران و عثمانی، دوره اول کنفرانس،
صورت‌مجلس مذاکرات، مسأله محمره و شط‌العرب و سلیمانیه،
برخورد سیاست ایران و انگلیس و روس و عثمانی، نقشه سلب
حاکمیت ایران از محمره، تدبیر سیاسی میرزاتقی‌خان و پیروزی او،
آشوب شهر، گزارشهای نماینده انگلیس، منایش او از شخصیت
امیر، طرح عهدنامه، اختلاف سیاست میرزاتقی‌خان با محمدشاه و
حاجی میرزا آقاسی، عهدنامه ارزنة‌الروم از نظر حقوق بین‌الملل،
همدستی انگلیس و روس و عثمانی در تجدیدنظر عهدنامه، مأموریت
میرزا محمدعلی‌خان و «ایضاحات» چهارگانه، انتقاد سیاسی و حقوقی.

زماداری

۶. تحول فکری در برخورد تمدن غربی؛ عوامل سازنده شخصیت اجتماعی او، جنبش اصلاح‌طلبی، مشاهده عینی از ترقی روسیه، آشنایی با بنیادهای مدنی غربی و تنظیمات عثمانی، تأثیر مجموع عوامل خصوصی و اجتماعی در پرورش شخصیت و اندیشه او.

۷. اصول حکومت: «نظم میرزا تقی‌خان»
دوره قدرت، آغاز سلطنت ناصرالدین‌شاه، صدارت امیرکبیر، شاه و امیر، در قدرت سلطنت، سیاست روس و انگلیس، «نظم میرزا تقی‌خان»، «کتابچه خیالات آقا بکی»، امیر: نماینده ناسیونالیسم و اصلاح و ترقی، «خیال کنسلیطوسیون».

امنیت داخلی

۸. شورش سالار در خراسان:
تحلیل کلی از ناامنی داخلی، حکومت‌های محلی در رابطه با قدرت مرکزی، اصف‌الدوله و سالار، خطر تجزیه خراسان، سیاست انگلیس، سیاست امیر علیه مداخله روس و انگلیس، بینش سیاسی او در قیاس مسأله مصر و خراسان، برانداختن شورش سالار و تأثیر آن.

۹. بلوچستان و سیستان:
بسط قدرت مرکزی تا مرز منته، سیاست امیر و حکومت‌های محلی، فرمانبرداری سرکردگان محلی.

۱۰. فتنه آقاخان محلاتی:
شبهه‌ای از احوال او، اعترافات او، آقاخان و سیاست انگلیس در هند.

اصلاحات سیاسی و اجتماعی

۱۱. مالیه و خزانه:
درشمکستگی مالی، هیأت تعدیل بودجه، قانون مستصری و قبول، جلوگیری از تنزل پول، نظام مالیاتی، تجدیدنظر در بهای زمین مزدور، طبقه زارع و عدالت مالیه، ارقام دخل و خرج کشور.

۱۲. نظام جدید و بحریه:
آزمایش گذشته، نقشه اصلاح نظام، گزارش سفیر انگلیس علیه تقویت نظامی ایران، استخدام خبرگان نظامی از اطریش و ایتالیا، قانون جدید نظام، کارخانه‌های اسلحه‌سازی، تشکیلات نظامی، ارقام لشکری، نقشه تأسیس بحریه، مخالفت انگلیس و دستور پالمرستون، خرید کشتی.

۱۳. دیوان عدالت:
شرع و عرف، اختیار محضر شرع و دیوان عدالت، قانون و عدالت، حمایت حقوق اقلیتها، قانون منع آزار و شکنجه.

۱۴. اخلاق و کردار مدنی:
۳۱۸ «فساد ناپذیری، او، پیکار با رشوه‌خواری و مداخله ابطال سیورسات، برانداختن تعدی سپاهی و دیوانی، حمایت حقوق زارع، برانداختن لوطنی‌گری و فمه‌کشی، تأثیر حکومت در رفتار عمومی، حذف عنوانهای دیوانی، چند شاعر دریاری»

۱۵. امور شهر و خدمات عمومی:
۳۳۲ آبله‌کوبی همگانی، نخستین مریضخانه دولتی، تعلیم و امتحان پزشکیان، تدابیر صحی و جلوگیری از سرایت وباء، جمع‌آوری گدایان و بیمارانی، حفر نهر گرج و قرار تقسیم آب تهران، قانون چاپارخانه، قانون تذکره و مسافرت، بناهای جدید.

۱۶. خبر رسانان و خفیه‌نویسان:
۳۴۵ دستگاه خبررسانی، جاسوسان امیر در سفارتخانه‌های خارجی.

دانش و فرهنگ جدید

۱۷. دارالفنون:
۳۵۳ آشنایی با دارالعلمهای اروپا، توجه به دانش و فن غربی، تأثیر اجتماعی دارالفنون، دارالفنون و تأسیسات آن، رشته‌تعلیمات، استخدام استادان اطریشی، نمونه قرارنامه، رقم شاگردان و بودجه مدرسه.

۱۸. روزنامه و قایع‌اتفاقیه:
۳۶۸ نخستین روزنامه فارسی در جهان، نخستین روزنامه فارسی در ایران، قایع‌اتفاقیه، هدف روزنامه در «تربیت» و «افزایش دانش‌وینش» مردم، نظری به مندرجات روزنامه.

۱۹. ترجمه و نشر کتاب:
۳۷۸ هبات مترجمان دولتی، کتابهای فرنگی و موضوع آنها، چند ترجمه ارزنده.

سیاست اقتصادی

۴۰. صنعت جدید و کشاورزی:
۳۷۸ اصول سیاست اقتصادی، صنعت ملی، فرمان آزادی استخراج معدن، تأسیس کارخانه، نقشه استخدام استادان فنی از انگلیس و روس، صنعتکاران ایرانی در روسیه، مجمع‌الصنایع، ترقی کشاورزی، آبادی خوزستان و اسرآباد، محصولات فلاحتی تازه.

۴۱. اقتصاد ملی در برخورد اقتصاد استعمار:
۴۰۲ حمایت اقتصادی، سیاست امیر علیه آزادی تجارت خارجی، جلوگیری از خارج شدن طلا، انتقاد انگلیس و روس از سیاست امیر، اختلاف ایران با هر دو کشور، انقای اجازه‌نامه شیلات، شیلات و ارقام درآمد آن، کالای ایرانی در «نمونه‌خانه امتعه ممالک»، احصائیه صادرات و واردات کشور، قانون گمرک و ارقام گمرکخانه، اعتراض بازرگانان علیه ورود کالای بنجل‌فرنگی، شکست بازار تجارت انگلیس.

نخستین نقشه راه آهن سرنامبری ایران و اروپا، گزارش سفیر انگلیس در ارزش‌یابی سیاسی و اقتصادی آن، در مکوش ایرانیان، مخالفت شیل با بنای راه آهن.

سیاست مذهبی

۴۴. کاهش قدرت روحانی:
 ۴۲۳ سیاست و دین، وجهه نظر امیر، تحریکات امام جمعه تهران، میانجیگری سفیر انگلیس، مداخله علمای تبریز، داستان معجزه گاو و تحریکات کنسول انگلیس، دستگیری شیخ‌الاسلام و امام جمعه تبریز، شکستن آئین بست.

۴۴. شکیبایی دینی و اقلیت مذهبی:
 ۴۳۵ مدارای مذهبی، پشتیبانی از حقوق اقلیتها، زردشتیان و آشوریان و ارمنیان، سخن امیر در وضع اجتماعی اقلیتها و تساوی حقوق آنان، مدرسه آرامنه جلفا، مدرسه آرامنه تبریز، آزادی دینی صابیان و دستور امیر.

۴۴. داستان باب:
 ۴۴۲ نظری به زمینه فکری و اجتماعی، پیدایش بابیه و حکم حاجی میرزا آقاسی، شورش و قوطه علیه دولت مرکزی، گزارشهای سفیر انگلیس و روس، سیاست امیر و نوشته اقتصادالسلطنه، تحول بابیت.

سیاست خارجی

مقدمه تحلیلی:
 ۴۶۱ وضع ایران در سیاست جهانی، رقابت و سازشکاری انگلیس و روس، دستور پالمستون و نسلرود، سیاست استعمار علیه سیاست ملی، وجهه نظر امیر نسبت به روس و انگلیس، سخن امیر در توجیه سیاست ملی خود.

۴۵. ایران و روس:
 ۴۷۲ جلوگیری از گسترش نفوذ روس، الغای موافقتنامه تأسیس تجارتخانه و بیمارخانه روسی در استرآباد، استدالات امیر، ماجرای آنزلی و آشوراده، نامه نسلرود، گوشش امیر در تخلیه آشوراده، کشمکش امیر و دالگورکی، سیاست انگلیس. سفارت محمد حسین صدر به پطرزبورگ.

۴۶. ایران و انگلیس:
 ۵۱۴ سفارت شیل، بردگی و برده‌فروشی، جلوگیری از بسط نفوذ انگلیس در خلیج فارس، کشمکش امیر و شیل، قرارنامه ۱۲۶۷، دستور دولت. مصونیت سیاسی و مسئله حمایت و پناهندگی، حق خارج‌المملکتی و سوءاستفاده آن، سرپرستی آرامنه تبریز و فتنه انگیزی کنسول انگلیس، الغای فرمان سرپرستی، سفارت شفیع‌خان به لندن، مأموریت میرزا حسین‌خان به بمبئی.

۴۷. ایران و فرانسه:

۵۵۱ روح مناسبات ایران و فرانسه، سفارت گنت دوسرتیز، طرح قرارداد دو کشور، ارزشیابی آن از نظر حقوق بین ملل، ایرادهای امیر بر طرح قرارداد، تیرگی روابط و قطع مراوده ایران و فرانسه، تحریکات سرتیز در روزنامه اسلامبول، مأموران فرانسوی در خدمت ایران.

۴۸. ایران و آمریکا و اطریش:

۵۷۳ توجه امیر به سیاست دولت سوم در ایران، آغاز روابط ایران و آمریکا و مسأله خلیج فارس، امضای قرارداد بازرگانی و کشتیرانی، تحریک انگلیس علیه مبادله قرارداد، دستور وزیر امور خارجه آمریکا، سخن وزیر مختار آمریکا در نقرت ایرانیان از انگلیسیان، قرارداد دوم ایران و آمریکا. توجه ایران به اطریش، طرح قرارداد ایران و اطریش.

۴۹. ایران و عثمانی:

۵۸۱ اجرای عهدنامه ارزنةالروم، نخستین کمیسیون مرزی ایران و عثمانی، مرز محمره و اختلاف ایران با انگلیس و روس و عثمانی، استدلالات حقوقی امیر در بطلان ایضاحات چهارگانه، مرز زهاب، تغییر رویه انگلیس و روس پس از عزل امیر، نقشه سرحدی از آزارات تا شط العرب.

۴۵. ترکستان:

۵۹۹ وضع عمومی ترکستان، امیر بخارا و خان خیوه، سیاست امیر و مأموریت رضاقلی خان هدایت، نامه خان خیوه، پیش درآمد توسعه طلبی روس.

۴۶. هرات و افغانستان:

۶۹۱ هرات و افغانستان در نظام دفاعی هندوستان، تحول سیاست انگلیس و دستور مهم پالمستون، اجرای حاکمیت ایران در هرات، فرمانبرداری یارمحمدخان، کشمکش ایران و انگلیس، پیروزی سیاست امیر بر انگلیس، پیشرفت سیاست امیر در قندهار، فرمانبرداری کهندهل خان، قراردادهای سردار قندهاره، سیاست امیر در کابل، پیام محرمانه امیر به دوست محمدخان، یک سال بعد.

سرنوشت

۴۲. دولت امیر در ربط با عوامل قدرت.

۶۵۱

۴۳. سقوط و تباهی.

۶۸۲

ضمیمه: تحلیلی از حکایت و افسانه.

منابع با یادداشت انتقادی.

فهرست نام کسان.

فهرست تصویرها.

۷۶۱

۷۶۶

۷۷۵

۷۹۲

نشانه‌های اختصاری:

- امریکا = اسناد وزارت امورخارجه دولت متحده امریکا.
- انگلیس = اسناد وزارت امورخارجه انگلیس.
- بیوتات = اسناد بیوتات و کتابخانه سلطنتی.
- مجلس = کتابخانه مجلس شورای ملی ایران.
- ملی = کتابخانه ملی ایران.

آغاز زندگی

خانواده میرزا تقی خان

میرزا تقی خان امیرکبیر اهل فراهان است و دست پرورده خاندان قائم مقام فرامانی. فراهان همچون تفرش و آشتیان و گرگان مجموعاً کانون واحد فرهنگ دیوانی و «اعل قلم» بود؛ ناحیه‌ای مستوفی پرور. چه بسیار دبیران و مستوفیان و وزیران از آن دیار برخاستند که در آن میان چندتنی به بزرگی شناخته شده، در تاریخ اثر برجسته گذارده‌اند، از این نظر میرزا تقی خان نماینده فرهنگ سیاسی همان سامان است.

از نظرگاه دیگر، در نظام اجتماعی ایران سنتی کهن بود که طبقه خواص و اعیان و توانگران در سرپرستی گماشتگان و وابستگان خود نوعی تعهد و مسئولیت می‌شناختند. خانواده‌زادان را به چشم فرزندی نگاه می‌کردند، و هرگاه در میانشان اطفال زیرکی می‌یافتند، آزادوار به تربیتشان بر می‌آمدند، و آنها را با فرزندان خویش پیش معلم سرخانه به درس خواندن می‌گماشتند. تبییض روا نمی‌داشتند. آن بنیاد اجتماعی که از خصوصیات نظام شبه‌فئودالیسم ایرانی بود - مجال می‌داد که برخی فرزندان طبقه پیشه‌ور و «اواسط‌اناس» جوهرذاتی خویش را پرور دهند و در رده اجتماعی پایگاه برتری جویند. پس شگفت نیست که بسیاری از افراد طبقه نخبگان، پسران همان خدمتگزاران باشند و از پرکشیدگان مخدومان خود. نمونه تمام عیار آن امیرکبیر است، و در شخصیت او میراث تربیت میرزا بزرگ و میرزا ابوالقاسم قائم مقام نمودار.

نام اصلی میرزا تقی خان، «محمدتقی» است. زادگاهش «هزاوه» از محال فراهان عراق. هنوز هم در آنجا محله‌ای به نام «محله میرزا تقی خان» معروف است، و خانه پدریش نزدیک تپه «یالقاوسی» شناخته می‌باشد. اسم او در اسناد معتبر (از جمله مقدمه پیمان ارزنة اروم، و قبالة نکاح زینب عزت‌الدوله) «میرزا محمدتقی خان» آمده است. رقم مهر و امضای او نیز

تردیدى در نام حقیقیش باقى نماند؛ بی‌گمان اسم «محمد» رفته رفته حذف گردیده و به «میرزاتقی‌خان» شهرت یافته است. رقم نمره‌های میرزا تقی‌خان که تاکنون به دست ما رسیده از این قرار است: «محمدتقی بن محمدقربان»، «المؤکل علی الله محمدتقی»، «عبدالله الراجی - محمدتقی ۱۲۴۲»، «عبدالله الراجی محمدتقی» و «لا اله الا الله الملك الحق السیر محمدتقی». صحنه مغروطنی شکل او به نام «محمدتقی» نیز در پشت فرمانها ثبت است.

خانواده پدری و مادری میرزاتقی‌خان از طبقه پیشه‌ور بودند. پدرش به تصریح قائم‌مقام «کربلانی محمدقربان» بود که در خطاب او را «کربلانی» می‌گفت. سجع مهرش «پسر دین محمدقربان» بود. محمدقربان پسر طهماسب بیگ است که به «حاج طهماسب» هم نام برده شده^۱. قباله‌ای که به موجب آن محمدقربان یک‌دانگ از قریه «حرآباد» فراهان را به میرزا سپیدی ملک‌الکتاب فروخته، به نام محمدقربان پسر طهماسب بیگ، صراحت دارد. قائم‌مقام نیز آن را مهر کرده و شهادت داده است^۲. در اینکه محمدقربان و خانواده‌اش از اهل فراهان بوده‌اند، تردید نیست: و قائم‌مقام بعضی اصطلاحهای زبان عامیانه فراهان را از قول او آورده است. دانسته نشد چرا بعضی از نویسندگان مثل «اورسل»^۳ و «بروگش»^۴ وزیر مختار پروس، میرزاتقی‌خان را از یک خانواده کرمانشاهی نوشته‌اند. صدرالتواریخ نام پدر او را «حاج قربان بیگ» گفته است. هیچ مانعی ندارد که کربلانی قربان بعدها (و به حدس ما پس از کشش قائم‌مقام) به سفر حج رفته باشد.

کربلانی قربان نخست اسپین میرزا عیسی (میرزا بزرگ) قائم‌مقام اول بود. پس از او همین شغل را در دستگاه پسرش میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام ثانی داشت. قائم‌مقام در نامه‌هایش جسته‌جسته از او نام برده است. یک‌جا می‌گوید: «... پلو را نطاعلی ترتیب دهد، و طعام شبت را کربلانی محمدقربان متهدی شود...»^۵. جای دیگر می‌نویسد: «... آن بیرونخانه تادرش باز است از مهران خالی نمی‌شود و پس فردا کربلانی قربان طومار خرج و قرض و اقربی برای من درست خواهد کرد، و حق دارد...»^۶. در کاغذ خصوصی دیگری که قائم‌مقام به یکی از منسوبان خود به فراهان می‌نویسد،

۱. از نامه خصوصی آقای ابراهیم دهگان به نگارنده.

۲. رونویس قباله در تصرف مرحوم احمد خان ملک ساسانی بود. اما آقای ابراهیم دهگان نسب میرزاتقی‌خان را چنین آورده‌اند: «محمدتقی بن محمد قربان بن عباس بن طهماسب». (سائنامه اراک، ۱۳۳۹ شمسی، ص ۶۹). آقای دهگان ضمن نامه خصوصی به نگارنده مرحوم داشته‌اند: عباس دو پسر داشته: محمدقربان و حاج شهبازخان. زن اول میرزا تقی‌خان یعنی مادر میرزا احمدخان ساعدالملک دختر حاج شهبازخان بوده است.

3. E. Orsolle, P. 315.

4. H. Brugsch, P. 319.

۵. منشآت قائم‌مقام (چاپ ۱۲۸۵)، صفحه ۲۹۸.

۶. همان، صفحه ۴۵۱.

از قول کربلایی تعبیرهای دلپذیری نقل می‌کند: «پسر حاجی محمدخان بهتر از مهندس و جبه‌خانه دانستم او هم در حکم فرزند من است و طمع و توقع اینکه از دهات من بخورد و ببرد ندارد، گرمته و برهنه و قلنجچی و حسرت به دل و به قول کربلایی طمازرو و دلارزو نیست و کوچک دل و متعارف و خوش زبان و باسلوک است...»^۷.

کربلایی قربان بعدها ناظر و در واقع ریش‌سفید خانۀ قائم‌مقام گردید، و همیشه مورد لطف‌مخدوم خود بود. راجع به پدر میرزا تقی‌خان چیزهای دیگر هم گفته شده که مورد تأیید اسناد مانیت است. نویسنده انگلیسی «مارکام» در «تاریخ مختصر عمومی ایران» دربارهٔ میرزا تقی‌خان می‌نویسد: «این مرد فوق‌العاده پسر آشپز بهرام میرزا بود، و در میان پسران این شاهزاده پرورش و تعلیم یافته بود»^۸. ربرت کورن در کتاب «ارمنستان: یک سال در ارزنة الروم و سرزمین روسیه و ترکیه و ایران»، پدر میرزا تقی‌خان را آشپز بهمن میرزا معرفی نموده است.^۹ آنچه بنظر می‌رسد کربلایی قربان خیلی هم بی‌چیز نبوده، بلکه آب و ملکی داشته و دست‌کم یک دانگت قریه حرآباد مال او بوده است. و نیز آنقدرها استماعت داشته که به سفر حج برود.

مادر میرزا تقی‌خان را به نام «فاطمه» یا «فاطمه سلطان» شناخته‌اند. او دختر استاد شاه‌محمد بنا اهل فراهان بود. استاد شاه‌محمد کارهای اختصاصی خانوادۀ قائم‌مقام را به عهده داشته است.^{۱۰} میرزا تقی‌خان ضمن نامه‌ای که در زمان صدارتش به شاه نوشته، راجع به مادرش گوید: «فدوی هم به کن رفته، والده را دیده، اولاً زیاد شکسته شده، ثانیاً معلوم است ایام فراق و این همه گرفتاریهای من، و قال قال مردم را در نک دارد. تا عصری آنجا بودم، و یک ساعت از شب گذشته وارد اینجا شدم. والده هم انشاءالله تعالی فردا می‌آید»^{۱۱}. چون امیر معزول و به گاشان تبعید گردید، مادرش را نیز همراه برد. از نامه‌ای که مادر میرزا تقی‌خان به خط خود به تبریز نوشته و اخیراً انتشار یافته، معلوم است که سواد داشته، و مهرش در پشت نامه به عنوان «والده امیر نظام» ثبت است. این کاغذ را پس از روزگار پسرش نگاشته و از غم روزگار شکایت دل‌سوز می‌کند: «... همه رفتند. یاز من ماندم، گرفتارم، کسی پدادم نمی‌رسد، اکبر بیگ که آمده آنجا زود روانه کنید، بیاید. یک آدم خودتان بفرستید، دستور العمل بفرستید مرا از تهران بیرون کنند... شب و روز به گریه و زاری گرفتارم، تا پیش از ماه مبارک رمضان بروم. زود زود هرکس آمدنی است بفرستید، میان مردم رسوا شدم... نور چشم جمع‌قلی‌خان [را] شما

۷. منشآت قائم‌مقام، صفحه ۱۹۸. «طمازرو و دلارزو» به قول عوام است که مخفف «طمع آرزو و دل آرزومست»، غالباً فراهانیها می‌گویند.

8. C. Markham, P. 491.

9. R. Curzon, P. 55.

۱۰. نامهٔ خصوصی آقای ابراهیم دهگان به نگارنده. (همچنین مقالهٔ ایشان در سالنامهٔ آراک، ص ۷).

۱۱. مجلس، نامه‌های خصوصی امیر به شاه، خطی.

پرستاری بکنید، مالش زیر پا نشود، زود جواب بدهید بیاورده. سند دیگری، فرمان ناصرالدین شاه است مورخ صفر ۱۲۷۶ که ضمن آن دستور می‌دهد: «مقرری عالیجاه والده مرحوم میرزا تقی خان» سالی سیصد تومان است و باین از محل قبول مرشد و خلخال بپردازند. مادر امیر زن شوربختی بود؛ به ماتم هر دو پسرش نشست. فرزند دیگریش میرزا حسن خان وزیر نظام نیز به روزگار مادرش مرد ۱۲.

سال تولد میرزا تقی خان را تا اندازه‌ای که جستجو کردیم، هیچ مؤلف خودی و بیگانه‌ای ثبت نکرده است. در حل این مجهول تاریخی، ما یک مأخذ اصلی و دو دلیل در تأیید آن مأخذ بدست می‌دهیم: زیر تصویر اصلی که به زمان صدارت امیر کشیده‌اند می‌خوانیم: «شبه صورت... اتابک اعظم، شخص اول ایران امیر نظام در سن چهل و پنج سالگی» ۱۲. امیر از ۲۲ ذی‌قعدة ۱۲۶۴ تا ۲۰ محرم ۱۲۶۸ صدارت کرد. اشعاری که در ستایش مقام تاریخی او در کنار همان تصویر نگاشته شده، و تصریح به اینکه کارهای سترک از پیش برده است، نشان می‌دهد که تصویر مزبور را در اعتلای قدرت و شهرت امیر کشیده‌اند ۱۴. و آن سال ۱۲۶۷ است. با این حساب و به فرض صحت رقم «چهل و پنج سالگی» تولد او به سال ۱۲۲۲، یا حداکثر یکی دو سال پیشتر بوده است.

در تأیید آن دو نشانه تاریخی می‌آوریم که اگر رقم چهل و پنج سالگی کاملاً هم دقیق نباشد، نزدیک به صحت است. یکی روایت مسموع واتسون مؤلف انگلیسی هم‌زمان امیر مبنی بر اینکه: میرزا تقی خان از اول جوانی می‌گفته: اگر زنده بماند و «به سنین متوسط عمر» برسد، صدراعظم خواهد شد ۱۵. مأخذ آن داستان هرچه باشد، این فرض را معاصران امیر بدیهی و غیر قابل انکار می‌شناختند که او در سنین متوسط به وزارت رسیده بود، وگرنه اصل آن روایت موضوعیت پیدا نمی‌کرد و چنان داستانی نمی‌ساختند. اما دلیل معتبر تاریخی اینکه: در کاغذ قائم مقام خواهیم خواند که میرزا تقی همدرس دو پسر او محمد و علی بوده است ۱۶. می‌دانیم که میرزا محمد پسر اول قائم مقام در ۱۳۰۱ مرد به هفتاد سالگی، و پسر دیگریش میرزا علی در شصت و هفت سالگی درگذشت به سال ۱۳۰۵. یعنی هر کدام از آن دو پسر قائم مقام، سی و یکی دو سال پس از

۱۲. نامه مادر امیر و فرمان شاه از جمله چند نامه خصوصی تازه‌ای است که در کتاب میرزا تقی خان امیر کبیر تألیف دانشمند فقید عباس اقبال انتشار یافته (ص ۳۷۴ و ۳۷۶).

۱۳. برای تصویر نگاه کنید به ضمیمه.

۱۴. یکی از ابیات این است:

کاری که این امیر درین روزگار کرد این روزگار فخر به روز شمار کرد.

15. R. Watson, P. 366.

۱۶. متن کاغذ قائم مقام به برادرزاده اش «اسحاق» که از هم همدرس میرزا

تقی بود، در بخش دوم آمده است.

امیر زنده بوده‌اند. اختلاف سال تولد میرزاتقی با دو هم‌درس خود هرچه باشد، و به هر حسابی، امیر در آخرین سال صدارتش (۱۲۶۸) بیش از پنجاه سال نداشته است.

امیر دو زن گرفته است. زن اولش، دختر همویش بود یعنی دختر حاج شهبازخان. نام او را «جان‌جان‌خانم» ذکر کرده‌اند^{۱۷}. از او سه فرزند داشت: میرزا احمدخان مشهور به «امیرزاده» و دو دختر که بعدها یکی زن عزیزخان آجودان‌باشی سردار کل، دوست قدیم امیر، گردید. و دیگری به عقد میرزا رفیع‌خان مؤتمن درآمد. زن امیر در ۱۲۸۵ با دختر بزرگش سلطان‌خانم به زیارت مکه رفت، و ظاهراً یکی دو سال بعد در آذربایجان درگذشت^{۱۸}.

اطلاعاتی که از احوان امیرزاده گرد آورده‌ایم این است: سیاح انگلیسی «بی‌نینگ» که با میرزا تقی‌خان در تهران ملاقات کرده، می‌نویسد: زمانی که امیر کشته شد (۱۲۶۸) پسرش چهارده ساله بود^{۱۹}. به فرض درستی این روایت، میرزا احمدخان در ۱۲۵۴ به دنیا آمده است. در روزنامه وقایع اتفاقیه (۱۴ رجب ۱۲۶۷) می‌خوانیم که: زنی از مردم تبریز مائش مورد دستبرد سربازی قرار گرفت، او به «عالیجاه میرزا احمدخان امیرزاده» دادخواهی کرد، و به ستازش امیرزاده به حق خود رسید. در این زمان میرزا احمدخان ظاهراً سیزده سال داشته، اما مانعی ندارد که چون پسر صدراعظم مقتدر ایران بود، برای دادرسی به او پناه برده باشند. میرزا احمدخان در خدمت لشکری بود، سرهنگت توپخانه آذربایجان شد و پس از پدرش همه عمر را در آن دیار گذراند. دکتر پلاک اتریشی می‌نویسد: «شاه درباره پسر امیر محبت فراوان روا داشت. هر چند او را از دربار دور نگاه می‌داشت، همواره مقامش را مراعات می‌کرد و مأموریت‌های شایسته‌ای به او می‌سپرد»^{۲۰}. امیرزاده در سال ۱۲۷۶ لقب «ساعداالملک» گرفت. مؤلف حقایق‌الآخبار ناصری راجع به او می‌نویسد: «میرزا احمدخان که مرحوم میرزاتقی‌خان اتابک اعظم را ولد و ماصدق‌الشبل یخبر عن‌الاسد است و به منصب مرتبیبی اول توپخانه مبارکه سرافراز، و در این سفر ۲۱ نهضت مسایون به آذربایجان خدماتش منحوظ نظر معدلت‌گستر است، حلی‌هنا مشارالیه را به لقب ساعداالملکی مفتخر و سرافراز گردانیده». در سال ۱۲۷۷ ساعداالملک ریاست قشون آذربایجان را داشته. مظفرالدین میرزا در سفرنامه خود می‌نویسد: «در سنه ۱۲۷۷ که از تهران به سمت حکومت آذربایجان می‌رفتیم و هنوز منصب ولایتعهد داشتیم... ساعداالملک پسر مرحوم میرزاتقی‌خان امیرنظام ریاست قشون

۱۷. نامه آقای ابراهیم دهگان به نگارنده.

۱۸. همان.

19. R. Binning. Vol. 2, P. 434.

20. J. Polak. Vol. 1. 320.

۲۱. اشاره به مسافرت ناصرالدین شاه به آذربایجان در سال ۱۲۷۶.

آذربایجان را داشت»^{۲۲}.

در روزنامه دولت علیه ایران، در پاپ میرزا احمدخان شرح زیر آمده است: «میرزا احمدخان ساعدالملک همواره از تقدیم خدمات دیوانی خاطر مهربان مظاهر همایون را راضی دارد، و هرگونه خدمت که به او محول و مرجوع گردیده از انتظام عمل قشون آذربایجان و قورخانه آنجا نهایت دقت ظاهر ساخته...»^{۲۳} در همان روزنامه می‌خوانیم که در سال ۱۲۸۰ به لقب «امیرتومانی» سرافراز گردید. بعد از ۱۲۸۰ اطلاعی از احوال میرزا احمدخان نداریم و ظاهراً باید بین ۱۲۸۰ و ۱۲۸۵ درگذشته باشد، به دو دلیل: نخست اینکه مؤلف تاریخ دارالسلطنه تبریز می‌نویسد: ساعدالملک «به روزگار جوانی جهان بگذاشت»^{۲۴}. دیگر اینکه در سال ۱۲۸۵ لقب ساعدالملکی به میرزا عبدالرحیم‌خان سفیر ایران در پترزبورگ تفویض شده است^{۲۵}. ناصرالدین شاه در سفرنامه کربلا به سال ۱۲۸۷ می‌نویسد: «قبر میرزاتقی‌خان امیر مرحوم، ساعدالملک پسرش، میرزا حسن‌خان برادرش هر سه در حجره‌ای از رواق است»^{۲۶}.

زن دوم امیر، «ملکزاده خانم» ملقب به عزت‌الدوله یگانه خواهر تنی ناصرالدین شاه بود. به گفته دکتر پناک میرزاتقی‌خان در زمان صدارت از زن اول خود جدا شد^{۲۷}. عقد ازدواج با عزت‌الدوله روز جمعه ۲۲ ربیع‌الاول ۱۲۶۵ انجام گرفت. ترتیب جشن عقد و عروسی را میرزا نبی‌خان امیرتومان (پدر میرزا حسین‌خان سپهسالار) بعهده داشت. عزت‌الدوله شانزده ساله بود. چنانکه قبالة عقد زناشویی می‌نماید، مهر عزت‌الدوله هشت هزار تومان نقد اشرفی ناصرالدین‌شاهی هجده نخودی، و یک جلد قرآن بود^{۲۸}. راجع به ازدواج با عزت‌الدوله ضمن نامه امیر به شاه خواهیم خواند که گفته بود: «از اول برخود قبلة عالم... معلوم است که نمی‌خواستیم در این شهر صاحب خانه و عیال شوم. بعد، به حکم همایون و برای پیشرفت خدمت شما، این عمل را اقدام کردم... فداکاریهای این شاهزاده خانم در دوره تبعید و آخرین روزهای زندگی شوهرش، در خور ستایش

۲۲. سفرنامه مظفرالدین شاه به فرنگ، ص ۹.

۲۳. روزنامه دولت علیه ایران، شماره ۵۳۵، سوم رجب ۱۲۷۹.

۲۴. تاریخ و جغرافیای تبریز، ص ۵۲.

۲۵. تاریخ منتظم ناصری، ص ۳۱۰.

۲۶. روزنامه سفر کربلا، ص ۱۳۸.

27. J. Polak, Vol. 1, P. 214.

۲۸. اصل قبالة در کتابخانه ملی ملک است. تصویر آن که ملاحظه می‌شود به کوشش آقای احمد سپیلی خوانساری تهیه گردید. کاغذ قبالة نخودی رنگت و متن آن با مرکب مشکمی به خط نستعلیق نوشته شده است. طول قبالة ۱/۶۰ متر و عرض آن ۵/۶۸ متر می‌باشد. تزیین بالای قبالة و تمام اطراف قبالة و بین‌السطور آن با طلای اشرفی اسلیمی مذهب است. اسم شاه و «علی المرتضی» و «میرزا محمدتقی‌خان» با لاجورد و «ابوالقاسم محمد» و «اما بعد» و «ملکزاده خانم» با سرنج (به رنگ قرمز) نوشته شده است.

است ۲۹. از زندگی زناشویی و جنبه انسانی امیر در جای خود سخن گفته‌ایم ۳۰. از عزت‌الدوله دو دختر داشت. آن دو خواهر، بعدها به امر شاه، نامزد دو پسرش مظفرالدین میرزای ولیعهد و مسعود میرزای ظل‌السلطان گردیدند ۳۱. عزت‌الدوله در بیست و سوم ربیع‌الاول ۱۲۲۳ در هفتاد و چند سالگی درگذشت ۳۲.

میرزاتقی خان برادر کبیری داشت به نام «میرزا محمدحسن خان». او نیز در دستگاه قائم‌مقام پرورش یافته، در خدمت دیوان بود. در حدود ۱۲۵۰ که میرزاتقی خان «مستوفی نظام» گردید، برادرش به شغل «احکام‌نویسی نظام» گماشته شد و موجب سالیانه‌اش سیصد تومان بود. در سال ۱۲۵۹ که وزیر نظام به سفارت ارزنة‌الروم رفت، نیابت وزارت نظام آذربایجان را در عمل به برادرش سپرد. و در سال ۱۲۶۴ میرزا حسن خان رسماً «نایب وزیر نظام» آذربایجان گردید. فرمان محمدشاه که در صفر ۱۲۶۴ صادر گردیده، مقرر می‌دارد: از آنجا که «میرزا حسن احکام‌نویس نظام مملکت آذربایجان و برادر عالیجاه مقرب‌الخاقان میرزا تقی خان وزیر نظام» در ایامی که مشارائیه مأموریت گذراندن امر مصالحه ایران و عثمانی بود، از عهده انتظام امور برآمد و حسن کفالت او «پسندیده افتاد و عساکر منصوره را از طرز رفتار و سلوک خود رضامند داشت... او را نایب وزیر نظام فرمودیم...». موجب سالیانه‌اش به موجب فرمان مزبور رویهم‌رفته چهارصد و پنجاه تومان و کسری نسبت است ۳۳.

امیر در زمان صدارت، مقام وزارت نظام آذربایجان را به برادرش سپرد. از آن به بعد به «میرزا محمدحسن خان وزیر نظام» نامدار گردید. در اوایل ۱۲۶۷ به حکومت عراق رفت، و پس از چند ماهی دوباره به وزارت نظام آذربایجان گماشته شد. در ۱۲۶۸ میرزا آقاخان نوری او را معزول ساخت، و برادر خود میرزا فضل‌الله را بامقام وزارت نظام به تبریز فرستاد. میرزا فضل‌الله در این باره می‌نویسد: «بعد از قتل امیر که برادر مهتر او بود نظم آن لشکر و کشور از او خواستن از رویه حزم و دراندیشی دور بود» ۳۴.

در سال ۱۲۷۰ که احتشام‌السلطنه حاکم عراق درگذشت، میرزا

۲۹. نگاه کنید به بخش: سرگذشت امیر کبیر.

۳۰. نگاه کنید به بخش: خوی و منش امیر.

۳۱. زن ظلال‌السلطان «هدم‌السلطنه» نام داشت و به سال ۱۲۹۲ در جوانی درگذشت. دختر دیگر امیر، تاج‌الملوک در جمادی‌الآخر ۱۲۸۴ در تبریز به ازدواج مظفرالدین میرزا درآمد و پس از چند سالی مطلقه شد. او همان «ام‌الخاقان» است.

۳۲. روزنامه ادب، سال چهارم، شماره ۱۵۲.

۳۳. اصل فرمان نزد آقای احمد سهیلی خوانساری است. تصویر آن جزو ضمیمه آمده است.

۳۴. تذکرة تاریخی، خطی.

محمدحسن‌خان به نیابت میرزا یوسف مستوفی‌الممالک به حکومت آنجا رفت، و دیری نگذشت که حاکم عراق شد. در ۱۲۷۵ یا سال بعد مرد. و در جوار قبر برادرش مدفون شد.^{۳۶} بر سنگ قبر میرزا حسن‌خان این عبارت «هوالحی الذی لایموت ۱۲۷۶» نوشته شده و پس از نه بیت شعر ساده تاریخ وفات وی نیز بدین مضمون ذکر گردیده است:

پی تاریخ وفاتش به اثم گفت سرور

«اول ماه محرم پسه‌جان رفت حسن»

مصرع دوم به حساب این «۱۲۷۵» می‌شود. فرزندی به نام میرزا علی‌خان از او باقی ماند که مقام «امیر تومانی» داشت.

سیاح انگلیسی «بی‌نیگت» میرزا حسن‌خان را آدم ستمگر و خشنی معرفی می‌کند.^{۳۶} به عقیده نادر میرزا «مردی سرسری» بود.^{۳۷} در نامه‌ای که وزیر مختار روس و انگلیس با هم در ۲۹ رمضان ۱۲۶۷ به امیر کبیر نگاشته‌اند، شرحی از بی‌ادبگری شاهزاده حشمت‌الدوله حاکم آذربایجان و وزیر نظام داده، و راجع به وزیر نظام گفته: بیشتر سربازان فوج قهرمانیه را به تازیانه بسته و برخی از آنان مردند. اما قضیه تنبیه فوج قهرمانیه داستانی دارد: بشرحی که بیاید سربازان فوج قهرمانیه عامل شورش سال ۱۲۶۵ علیه میرزا تقی‌خان بودند؛ عزل و کشتن امیر را می‌خواستند. چون آشوب فرونشست، امیر از گناه آنان چشم پوشید، ولی آن فوج را به کرمانشاهان فرستاد. در آنجا هم بنای سرکشی و خودسری گذاشتند. آنها را به آذربایجان روانه کرد و دستور داد «به قانون نظام» سیاست گردند. چند نفر را کشتند، و جمعی را به تازیانه بستند. به هر صورت در شیوه سخت و ظالمانه میرزا حسن‌خان تردید نیست. ولی بعد از امیر در زمان حکومتش در عراق، به اعتدال گرایشید و در آبادانی آنجا کوشید و از اهل صنعت حمایت می‌کرد. بند «نیمور» نزدیک محلات و قنات «وزیره» در تبریز از آثار اوست. اعتمادالسلطنه در وقایع ۱۲۷۱ می‌نویسد: «میرزا محمدحسن‌خان نایب‌الحکومه عراق، دکاکین شهر سلطان‌آباد و باغات و عمارات دیوانی را مرمت و تعمیر و غرس اشجار کرده. و از بلاد دیگر از هر قبیل ارباب صنایع به این شهر آورده، مسکنی داد»^{۳۸}.

از خویشاوندان نزدیک امیر کبیر آدم سرشناس دیگری را نمی‌شناسیم. ناصرالدین‌شاه در سفرنامه عراق که شرح مسافرتش را در سال ۱۲۰۹ به آنجا می‌دهد، چون به هزاره زادگاه امیر می‌رسد، می‌نویسد: «گفتیم بروند یکی از کسان مرحوم تقی‌خان امیر نظام را پیدا کرده بیاورند ببینیم. رفتند پیرمردی جهانگیر نام را که قد بلند و ریش سفید داشت آوردند. عرض کرد من خائوزه امیر نظام هستم و تا آخر صدارتش پیشخدمت او

۳۵. روزنامه سفر ناصرالدین شاه به کرمان، ص ۱۳۸.

36. R. Binnig Vol. 2. P. 285.

۳۷. تاریخ و جغرافیای تبریز، ص ۵۱.

۳۸. منتظم ناصری، ج ۳، ص ۲۳۷.

بودم، و مستمری هم از دیوان داشت». (جهانگیر و میرزا عبدالغنی دو نوه پسرری استاد شاه محمد پدر مادر امیر بودند). شاه در همان سفرنامه می‌گوید: «بالای خانه میرزا تقی خانی يك دره‌ای بود که درخت داشت بنظر می‌آمد که چشمه خوبی هم داشته باشد. يك خالوزاده دیگری هم از میرزا تقی خان مرحوم دیده شد که اسمش میرزا حسن و مریدی بلندقند است، فرمودیم مستخدمش کنند. خلاصه، در ساعت و نیم به غروب مانده سوار شده در مراجعت از توی ده و محله میرزا تقی خانی آمدیم».

این هم گفتنی است که یکی از دختران امیر (از زن اول او) کاغذی به میرزا سعید انصاری که روزگاری منشی امیر بود، نوشته و شکایت می‌کند که دیوانخانه به کار شرعی او رسیدگی درستی نمی‌نماید. و عنایت سابق پدرش را به میرزا سعید یادآور می‌شود. وی در پاسخ نوشته: «در باب امورات خودتان... منم الله تعالی که دوستدار هیچ‌وقتی در انجام امورات شما مسامحه و سهلت روا ندانسته، و من بعد هم مادام العمر نخواهد دانست. و حقوق مرحوم دیروز امیر نظام خطاب‌نواد را از خاطر... محو و منسی نخواهد داشت. در باب قطع و فصل دعاوی شما یا ورثه مرحوم محبعلی خان، این دفعه حکم صریح قطعی بسیار مضبوط و مستحکم» بر عهده میرزا زمان امیر دیوان صادر گردید که: «عن قریب جمیع دعاوی را قطع و فصل نموده، حقوق ثابت شما را من جمیع الجہات شرعی و عرفا... اخذ و ایفاء نمایند. مخصوصه سواد تعلیقه رفیعه را به میرزا شریف گماشته شما سپردم که... خدمت شما بفرستد تا بدانید که دوستدار در انجام امورات لازمه شما چه قدر اهتمام دارم...»^{۳۹}.

*

در پایان این بخش اطلاعاتی که راجع به تصویرهای میرزا تقی خان گرد آورده‌ایم بی‌افزائیم: بارها شنیده شده که از امیر تصویر اصبیلی در دست نیست، و هرچه هست بعد از زندگی‌اش ساخته‌اند^{۴۰}. اما دو تصویری که نخستین بار منتشر کردیم هر دو را در زمان حیاتش کشیده‌اند. تصویر اول، تمام قد و همان است که در ضمیمه کتاب ملاحظه می‌شود. در زمان صدارت امیر نقاشی شده و اصل آن در خانواده حاجی نظام‌الدوله در تبریز بوده است^{۴۱}، و آن اصیل‌ترین شبیهی است که از او

۳۹. پشت نامه به عنوان «مخدومه محترمه معظمه، صیبه مرحوم مفتور امیر نظام خطاب‌نواد» است. میر سعید انصاری، نیز ملاحظه می‌شود. میرزا زمان نوری از ۱۲۷۳ تا محرم ۱۲۷۵ «امیر دیوان» بود. تاریخ نگارش نامه را به آن مأخذ می‌توان حدس زد. عکس کاغذ در تصرف نگارنده است.

۴۰. این مطلب را از قول میرزا غلامحسین خان صاحب اختیار نقل می‌کنیم: خودم ایستاده بودم که اعتماد السلطنه آمد و به شاه عرض کرد: صورت میرزا تقی خان را می‌خواهم در تاریخ سلطنت اعلیحضرت ثبت کنیم و نداریم. شاه گفت: صورت او در نظرم هست. فلم آوردند و خود شاه طرحی قیبه کرد. این طرح مأخذ همان صورتی است که در مرآت‌البلدان نقش شده است.

۴۱. عکس آن تصویر به وسیله استاد رسام ارزنگی به دست ما رسید.

به دست ما رسیده است. تصویر دوم، نیم تنه و به امر ناصرالدین شاه و به قلم «محمد ابراهیم نقاش باشی» در ۱۲۶۵ کشیده، و در حاشیه اش این عبارت نوشته شده: «بحسب امر مبارک سرکسار اقدس شهریاری روحنا له الفداء، تصویر جناب جلالت مآب، صاحب السیف والقلم، مقتدی الرجال والامم، آصف الامجد الاقبح الاجل الاکرم الاعظم، سرکار امیرکبیر میرزاتقی خان ادام الله اقباله. جان تثار محمد ابراهیم نقاش باشی ۱۲۶۵». از این تصویر پیداست که نقاش خواسته شبیه امیر را زیبا بسازد. به همین جهت اصالت آن به نسبت کمتر است. به هر حال در زمان خودش شبیه گردیده است و به حقیقت نزدیک. اصل آن در خانواده حاج معتمدالدوله (حسن رفاهی مهران) بود، و گویا حالا به یکی از موزه‌ها سپرده‌اند.

از آن دو تصویر گذشته، نوشته‌اند که: در پرده نقاشی ملاقات ناصرالدین میرزای ولیعهد با نیکلای اول امپراطور روسیه در ایروان (رجب ۱۲۵۳)، میرزا تقی خان وزیر نظام به عنوان یکی از همراهان ولیعهد دیده می‌شود.^{۴۲} به موجب اسناد رسمی تا اواخر ۱۲۶۵ «عالیجاه کازولانی صاحب» (برادر دکتر کازولانی) منصب «نقاش باشی گری» دربار را داشت. نمی‌دانیم از امیر تصویری کشیده یا نه. این مطلب را نیز بیفزاییم که وزیر مختار فرانسه در تهران ضمن نامه‌ای که در ربیع‌الاول ۱۲۶۵ به میرزا تقی خان نگاشته، نقاش فرانسوی به نام «لران»^{۴۳} را که به تهران آمده بود، معرفی می‌نماید که تصویری از شاه و امیر بکشد، و می‌نویسد: «هر دو تصویر را در کتابی که در باب ممالک ایران و عثمانیه تصنیف شده است درج خواهد کرد». روشن نیست که آیا این کار را انجام داده باشد، زیرا در همان ربیع‌الاول ۱۲۶۵ نامه دیگری از وزیر مختار فرانسه در دست است که اطلاع داده: نقاش مزبور عازم بازگشت به فرانسه بوده است.

بازی، تا اندازه‌ای که می‌دانیم از تصویرهای میرزاتقی خان که نزدیک به زمانش کشیده‌اند یکی همان است که در مرآت‌البلدان دیده می‌شود. و دیگر نقاشی رنگی است که میرزا ابوالحسن غفاری نقاش باشی در ترجمه کتاب هزارویک‌شب رسم کرده. بدین معنی که به جای جعفر برمکی صورت امیر، و به جای خلیفه چهره ناصرالدین شاه جوان را کشیده است.^{۴۴} گذشته از اینها تاریخی، تصویر امیر اصالت دارد یعنی دقیقاً همان تصویر تمام قد و ایستاده میرزاتقی خان است که منتشر نموده‌ایم. تردیدی نیست که این تصویر نیز کار میرزا ابوالحسن نقاش باشی می‌باشد.

عکسبانی که در این چندسال اخیر به نام تصویر میرزاتقی خان منتشر ساخته‌اند، یکسره باسمه‌ای‌اند و اعتبار تاریخی ندارند. و گاهی هم دیده شده که تصویر کسان دیگر را به جای امیر چاپ زده‌اند.

۴۲. عبدالله مستوفی، شرح زندگانی من، ج ۱، ص ۸۶.

43. Lorent.

۴۴. نسخه اصل در کتابخانه سلطنتی است.

محیط خصوصی تربیت میرزاتقی خان را دستگاه میرزا بزرگ قائم مقام و پسرش میرزا ابوالقاسم قائم مقام، آن دو وزیر بزرگ عباس میرزا، می ساخت. میرزا بزرگ در سال ۱۲۳۷ درگذشت. باحسابی که راجع به سن میرزاتقی خان بدست دادیم، ظاهراً در آن زمان هجده ساله بود. پس محضر میرزا بزرگ را خوب درك کرده بود، و شاید هم پاره‌ای کارهای دبیری او را می کرد. امین‌الدوله هم به خدمت امیر در «دایره» میرزا بزرگ قائم مقام تصریح دارد.^۲ یعنی آن مطلب را شنیده بود.

خاندان قائم مقام علاوه بر اینکه از زمان دودمان زند و حتی پیش از آن از عهد صفویان، در کار دیوان و سیاست بودند، از ملاکین بشمار می رفتند. در زمان وزارتشان در تبریز که قانون ثقل سیاست ایران در دوران ولیمهدی عباس میرزا بود، عده‌ای از منشیان و مستوفیان و رعایای آشتیانی

۱. این داستان را که از مرحوم دکتر قاسم غنی شنیده‌ایم می آوریم. اما آن را جزو تاریخ نمی دانیم گرچه ممکن است در اصل، عنصری از حقیقت در آن باشد: چون چشمان میرزا بزرگ در آخر عصر آب آورده، خیلی کم نور شده بود - در امور رسائل از میرزاتقی که خانه زاد و محرم بود کمک می گرفت. بدین معنی که مضمون نامه‌ها را خود آشنا می کرد، و میرزا تقی می نوشت. در آن زمان رسم این بود که منشیان در حضور مخدومان ایستاده، کاغذ می نوشتند چنانکه همین حال را قائم مقام در برابر عباس میرزا داشت. میرزاتقی نیز می‌بایست به همین شیوه رفتار کند. اما او از ضعف چشم میرزا بزرگ سوءاستفاده و جسارت کرده، می‌نشست و انجام خدمت می نمود. تا اینکه یکی از ملازمان یا گران‌جانان که دانی، این مطلب را نهانی به میرزا بزرگ خبر داد. او بر میرزاتقی خشم گرفت و دستور داد تنبیهش کنند که دیگری از این بی‌برواییها نکنند. دو هفته را یقین داریم: یکی کم‌بینائی میرزا بزرگ در آخر عمرش - و دیگری جسارتی که در طبع میرزاتقی سرشته و از خصوصیات شخصیتی بود. نویسندگان خارجی هم به ضعف بینائی میرزا بزرگ تصریح دارند.

۲. خاطرات میاسی میرزا علی خان امین‌الدوله، ص ۹۱.

و غراهانی را در آنجا گرد آورده بودند. میرزا ابوالقاسم قائم مقام غیر از مقام سیاسی و ادبی شامخی که در تاریخ قرن گذشته دارد سربیی و آموزگار پسران ولیعهد بود و در تعلیم آنان کوشش خاص داشت. کربلانی تقی پسر کربلانی قربان نیز در میان فرزندان و برادرزادگان قائم مقام بزرگ شد. و چون هوش و استعداد او را دید، بنابر همان سنت خانوادگی واجتماعی که گفتیم، به پرورش و تربیتش دل بست. اعتماد السلطنه در برگذشتی که از زبان صدر اعظمهای قاجار پرداخته، از قول میرزا تقی خاں گوید: «میرزا ابوالقاسم قائم مقام در تعلیم و مشق خط من مواظبتی به کمال داشت. من خود همت کرده، خطی تحصیل نمودم، و در حفظ کردن منشآت میرزا ابوالقاسم اصراری داشتم. و همان برای من سوادى شده^۳. نامه بسیار شیوا و ارزنده‌ای که قائم مقام به برادرزاده اش میرزا اسحق نوشته، حد مراقبت او را در تعلیم کربلانی تقی می‌رساند. در حقیقت وی را مثال کامل شاگردی درس خوان آورده، به پسران خود و برادرزاده اش سرکوفت می‌زند، متن نامه این است:^۴

قرزندی اسحق،

دیروز از کربلانی تقی کاغذی رسید، موجب حیرت حاضران گردید. همه تحسین کردند و آفرینها گفتند. الحق یکادزینها بیضی در حق قوه مدرک‌اش صادق است. یکی از آن میان سر بیرون آورد تحسینات او را به شأن شما وارد کرد که در واقع ریشخندی به من بود، گفت:

درخت گردگان بر این بزرگی درخت خربزه الله اکبر

نوگر اینطور چیز بنویسد آقا جای خود دارد. من چون از تو مایوس بودم آن تمجید ریشخندی را تصدیق نمودم لکن جهالت محمد روح را آورده می‌دارد. باری حقیقت من به کربلانی قربان حسد بردم و بر پسرش می‌ترسم. فانه خیر حافظاً و هو ارحم الراحمین. يك فقره از مضمون کاغذش را نقل می‌کنم: در جواب آن شعر حضرت که من محض تشویق او نوشته بودم او تعریض فرموده است.

ان الفی من یقولها انادا
لیس الفی من یقول کان ابی^۵

نوشته است. و از بابت نفرستادن قلمتراش تقاضائی قوری دعاغش سوخته بود که به این قطعه اظهار انصجار نموده است.

قلت لکلکی الخط لماونی
و لم یطع امری ولا زجری

۳. جلسه یا خواننامه، ص ۲۳.

۴. از این نامه سه نسخه بدست آورده‌ایم: نسخه دستنویس خان ملک سامانی از روی نسخه میرزا عبدالوهاب خان؛ نسخه موجود در مجموعه خطی منشآت قائم مقام در کتابخانه ملی ملک؛ و نسخه دستنویس پدرم میرزا عباسقلی خان آدمیت که در میان کاغذهای ایشان یافتیم. هر سه نسخه باهم اختلاف دارند. نسخه خان ملک را ماخذ قرار داده و در چند مورد با دستنویس دیگر نسخه بدل داده‌ایم.

۵. نسخه صلت: «دیروز کربلانی تقی کاغذی نوشته بوده.

نسخه آدمیت: «دیروز از پسر کربلانی قربان کاغذی رسید».

۶. در هر دو نسخه دیگر: «موجب حیرت جمع حاضران گردید».

۷. این شعر منسوب به حضرت علی می‌باشد.

مالك لا تجری وانت الذی تجری مدی الغایات اذ تجری

فقال لی دعنی و لا تؤذنی حتی هتی اجری بلا اجر^۸

بین چه نییمی از من کرده است. عجیب‌تر اینکه بقال نشده ترا وزنی آموخته. «قلت لطرفی الدمع» را «لكلكی الخط» نوشته است. باری از محمد و علی مأیوسیه، تو اگر مرد میدانی دستی از آستین بیرون آر و قلم گریلائی بچه را از میان بردار. خلاصه این پسر خیلی لرفیات دارد و قوانین بزرگت به روزگار می‌گذارد. باش تا صبح دولتت بدمد. والسلام^۹.

از این نامه چند نتیجه تاریخی بدست می‌دهیم:

در آن زمان گریلائی تقی در کار آموزش‌دگی بود و هنوز عنوان میرزا-تقی را پیدا نکرده، یعنی دوره نوباوگی را می‌گذراند. دیگر اینکه این اندازه از فرهنگ فارسی و عربی بهره‌یاب گردیده و ذوق ادبی داشته که شعرا و ائمه بستی را تنبیر دهند، و تعبیرهای طبع پسندی در ادای مقصود خود بیاورد، به علاوه پسر گریلائی قربان آنقدر بی‌پروا و دلیر بود که نسبت به مخدومش داخله‌ها را انضجار کند. و اینکه قائم‌مقام می‌گوید «بقال نشده»، ترا وزنی آموخته» دلیل دیگری است بر اینکه گریلائی تقی از همان اوان اصالت شخصیت خود را بروز داده بود. از آنجا گذشته، روش و رفتار قائم‌مقام نسبت به او طوری بوده که گریلائی تقی هراسی از نگارش چنان نامه گلّه‌آمیز کنایه‌داری به مخدوم خود، به دل راه نداده است. مهمتر از همه، عکس العمل قائم‌مقام است در برابر نامه گریلائی تقی، نه تنها سخنش نسبت به «محمد و علی» پسران خود سرزنش آمیز است بلکه وزیر مقتدری که همه اطرافیانش از او باک داشتند،

۸. چون بنظر می‌رسید که در استنساخ این سه بیت دقت کامل نشده بود ما با رجوع به بیتیه‌الذهر بدون در نظر گرفتن نسخه بدل اصل آن را درج کردیم. اما رجوع به این مصراع که میرزاتقی آن را تغییر داده در اصل این است: «قلت لطرفی الطبع لماونی؟ و با مصرع وینسبای بعدی بخوری که در بیتیه‌الذهر لعالی نوشته شده (جلد چهارم صفحه ۳۵۳ شعر ۱۹) از ابوالفتح علی بن محمد الکاتب بستی (متوفی ۴۵۵ هـ) شاعر و نویسنده معروف است که میرزاتقی از آن استفاده کرده و به قول قائم‌مقام با آن داخله‌ها انضجار نموده است.^{۱۰}

این قطعه ابوالفتح بستی در شکوی و عتابی است که به طبع خود وقتی که سستی می‌ورزد و از روش باز می‌ایستد می‌کند که می‌گوید طبع من چون سستی کرد و به امر و نهی من فرمان نبردند و گفتم چوئی که از رفتار باز ایستاده‌ای و حال آنکه تو آن بودی که چون روان می‌شدی قاپنهایت سر می‌کردی؟ جواب داد مرا و گذار و میازار آخر تا کی بی‌مزد و بی‌کار برانم».

جان کلام این است که میرزاتقی به جای «لطرفی الطبع» یا «بطرفی الدمع»، ترکیب «لكلكی الخط» نهاده است که خطاب را به قلم‌نویس خود می‌گرداند، منتها در کتبه عربی نیست.

۹. «و السلام» را نسخه خان مذک فداشت و در نسخه کتابخانه ملك بود. چون قائم‌مقام اغلب مراسلات خود را به این کلمه ختم می‌داده به این جهت آن از نسخه دوم اضافه شد. اما در نسخه دستنویس پدرم «و السلام علی من اتبع الهدی» آمده است.

عازندارند که بگویند: «بین پسر کر بلائی قریان» چه تنبیهی از من کرده است! این حد آزادمنشی انسانی و بزرگواری مخدومی را نسبت به دست پرورده خود می‌رساند؛ و نیز از نظر کیفیت رابطه قائم مقام با متعلقانش بسیار با معنی است. قائم مقام فقط به درس فارسی و عربی و مشق خط میرزاتقی نمی‌پرداخت؛ عمده‌تر از آن به‌نمو شخصیت و پرورش استقلال‌فکر و منش او توجه داشت. و خطاب به برادر زاده‌اش می‌نویسد: «تو اگر مرد میدان‌ی... قلم کر بلائی بچه را از میان برداره. آخرین نکته‌ای که در تحلیل آن نامه باید بگوئیم ژرف‌نگری قائم‌مقام است نسبت به آینده تاینک کر بلائی بچه. چه ستایشی بلندتر از این سخن که: «این پسر... قوانین بزرگت به‌روزگار می‌گذارد».

آگاهی دیگری از دوره نوباوگی «کر بلائی بچه» یعنی پیش از آنکه عنوان «میرزائی» را بگیرد، نداریم. آنقدر می‌دانیم که زیر دست قائم‌مقام فن‌منشی‌گری آموخت و شیوه او را سر مشق خویش قرار داد. اعتماد السلطنه باز از زبان میرزاتقی خان می‌آورد: قائم‌مقام «نگارش بعضی احکام و تعلیقه‌ها را بر من رجوع می‌کرد. علاوه بر سبک قائم‌مقام در امور دولتی راه می‌پیمودم، و بر این بودم که اگر وقتی در ایران مصدر خدمتی بشوم این روش را از دست ندم»^{۱۰}. بعد از دبیری داخل در خدمت استیفا شد. تا اندازه‌ای که یافته‌ایم نخستین بار که از او به «میرزاتقی» نام برده شده در کاغذی است که قائم‌مقام در زمان برکناری از وزارت آذربایجان، به برادرش میرزا موسی نوشته و به طعنه می‌گوید: «... نه در حسن تدبیر مثل میرزا محمدعلی هستیم، نه در سرعت تحریر مثل میرزا عبدالعلی، و اشمه‌پایان که در کل روی زمین مثل حیدرقلی خان برای تقلیل خرج، و مثل میرزا تقی برای تکثیر خراج بهم نمی‌رسد. کارهای حاجی آقا در ولوق و محرمیت، و امیر نظام و سایر شمشیربندها در وظایف خودشان دخلی به‌امثال بنده ندارد...»^{۱۱}. پس از این تاریخ در یادداشت کوتاهی که قائم‌مقام به دنبال امضای عهدنامه ترکمان چای (پنجم شعبان ۱۲۴۳) نگاشته، یاد از میرزا تقی می‌کند: «خبری که میرزا ابوالحسن خان به میرزا تقی داده است، بعد از ورود با سمج چاپاری از ده‌خوارقان رسید، عهدنامه را مهر کردند و صلح شد. آصف‌الدوله راهم از تبریز با کمال عزت بردند که در مجلس مهر حاضر باشند...»^{۱۲}.

در این زمان میرزاتقی در ملک منشیان رسمی قائم‌مقام بود، و برخی نامه‌های دولتی و خصوصی را او از جانب مخدومش می‌نوشته است. قائم‌مقام در شرحی که به قاضی خان گروسی در ۱۲۴۴ نگاشته (و آن هنگامی است که میرزاتقی با خسرو میرزا به روسیه رفته بود) به این معنی تصریح دارد.

۱۰. جلسه یا خوابنامه، ص ۲۳.

۱۱. از اسناد خان ملک ساسانی.

۱۲. اصل خط قائم‌مقام در تصرف آقای احمد سپیلی خوانساری است. (می‌دانیم که میرزا ابوالحسن خان شیرازی و آصف‌الدوله نیز از امضاکنندگان آن عهدنامه بوده‌اند).

می نویسد: «گله از نوشتن کاغذ به خط غیر داشتید هر چند میرزاتقی - فراهانی باشد، یا میرزا محمدتقی آذربایجانی، یا کربلایی محمدتقی بن - کربلایی محمد قربان که بالفعل در مسکو و پترزبورغ از جمله کرسی نشینان است، گوی سبقت را از همزه استفهام می ریاید، پای تفوق بر فرق لام ابتدا می گذارد، و فرق دین را شسع تعلین خود نمی شمارد، و سخن در اوج فلک الافلاک دارد...»^{۱۳} از آن سخن ستایش آمیز پایه بلند میرزا تقی نزد قائم مقام نمایان است، هر چند بیانش آمیخته با تکلف ادیبانه باشد.

مقام میرزاتقی را در دستگاه حکومت آذربایجان از ۱۲۴۵ که از روسیه بازگشت تا حدود ۱۲۵۰ که مستوفی نظام شد، به ماخذ اسناد دولتی باز می نمایم:

در ۱۲۴۸ که عباس میرزا با قائم مقام به ولایتهای شرقی ایران رهسپار گردید - پسرش فریدون میرزا را به نیابت حکومت آذربایجان گماشت، و محمدخان زنگنه (میر نظام) به نیابت قائم مقام زمام کارها را در دست داشت. نایب السلطنه در نامه اش به فریدون میرزا به نوشته میرزاتقی استناد می جوید: «فرزند فریدون میرزا، عریضه ات رسید، بسیار خوب نوشته بودی، از نوشتجات میرزاتقی معلوم شد که خوب متوجه کارها می شوی. بارک الله، دقت یکن که عقب ثمانی، مردم بدانند که وجودت بی ثمر نیست...»^{۱۴} آشکار است که میرزاتقی گزارش امور آذربایجان را به عباس میرزا و قائم مقام می فرستاده.

ولیعهد در دستور دیگری که در شوال ۱۲۴۸ به قلم قائم مقام به امیر نظام صادر کرده، مقرر می دارد: «... چون مقرب الحضرت میرزاتقی سررشته معاملات منواتی با وانگلیسمها را دارد لا غیر، چنین می دانیم که هر چه در ایام عظمت و بیکاری به مطالعه دفاتر سائنه تحصیل علم کرده باشد حالا وقت آن است که در عمل آرد که چرا نیت بی فعل و عکم بی عمل از قبیل مضاربه بی سود و درخت بی ثمر است. العلم ینتف بالعمل والا فارتحل»^{۱۵}. به دنبال آن در باره طلب «کمل» («کمپل» مأمور سیاسی انگلیسی) دستور می - دهد که: مهلت بخواهند و ضمناً «آن عالیجاه به عالیجاه میرزاتقی و میرزا محمدعلی تشویق و ترغیب نماید که از امثال این دو حساب چیزها به فضل خدای در آورند»^{۱۶}. روشن است که در این زمان میرزا تقی در کار استیفای آذربایجان بوده و سررشته حساب با انگلیسمها، به انحصار به او سپرده شده بود. به علاوه در نامه های رسمی، به عنوان «مقرب الحضرت» و «عالیجاه» خطاب می شد. دیگر اینکه میرزاتقی فن استیفا را آموخته بود.

۱۳. منشآت قائم مقام، ص ۱۶۳.

۱۴. اصل نامه عباس میرزا نزد آقای ابراهیم دهگان است.

۱۵. منشآت قائم مقام، ص ۱۵۹-۱۵۸.

۱۶. همان، ص ۱۵۹ (مقصود از میرزا محمدعلی، میرزا محمد علی فراهانی است که ضمن همان نامه مأمور بود به بعضی حسابهای دیگر رسیدگی کند).

در نامه دیگر نایب السلطنه به تاریخ ربیع الاول ۱۲۴۹ به امیر نظام نیز اسمی از میرزا تقی برده است: «... فرزندی طهماسب میرزا! هم هر طور رضای خاطرش باشد ما راضی هستیم. و آن عالیجاه هم همان قاضی را باید معمول دارد. آقا حسینقلی آدم او یک چند که در دارالخلافه توقف نموده با میرزاتقی سخن داشته که مابین او و حشمت الدوله سازشی بدهد، یکدل و یکجا باشند، آن عالیجاه بهتر می‌داند که این دو نفر، هر دو را ما همیشه به چشم فرزندی دیده‌ایم و زیادی طالب و مایل هستیم که در هر حال یکدل و یکجا باشند...»^{۱۷}.

نام میرزاتقی در وصیت‌نامه عباس میرزا نیز آمده است. (مرگ ناپهنگام ولیعهد در همان سفر خراسان در ۱۲۴۹ روی داد). ضمن وصیت و شرح داری خود مقرر می‌دارد: «... در باب قراء شهناء بکه، سہلین، تنگ کمال درست خاطریم نیست که هیه است یا خریبه‌ام. اهل دفتر، سیما قائم مقام و میرزاتقی بهتر می‌دانند. شهادت آنها معتبر است»^{۱۸}. از کاغذی که قائم مقام پس از مرگ ولیعهد، و پیش از حرکت به تهران، به امیر نظام نگاشته معلوم است که میرزاتقی امور محرمانه و رمز را نیز به عهد داشته است. با وجود آنکه منشیان و مستوفیان دیگری در تبریز بودند که سابقه خدمتشان از میرزاتقی بیشتر بود، او را برای آن کار برگزیده بود. متن نامه این است^{۱۹}:

حواله تعالی

مخدوم مهربان، میرزا عباس آدم نواب فریدون میرزا وارد شد. کاغذ از شما نداشت. از قراری که مذکور ساخت فرسخان مکرری را فرستاده‌اند و در راه ناخوش شده. امروز که آدم ایلچی معاودت می‌نمود لازم دانستم که برای اظهار حیات این، مختصر را قلمی دارم و خاطر جمعی واقفینان بنویسم که الحمدلله اوضاع این مملکت بر وفق خواهش دولتخواهان است. به سر خودت در کل این مملکت یک متمرّد وجود ندارد. اما از اوضاع آن مملکت، استحضار ندارم تا کاغذ دخل خودتان پاره‌گر بالائی نرسد درست استحضار نخواهم یافت، و نمی‌دانم چه باید کرد. آصف الدوله و ایلچی و حکیم^{۲۰} و همه دولتخواهان دائم می‌نویسند که شاهزاده اعظم روحی فداه زودتر به دارالخلافه مشرف شود. خودم هم می‌دانم که هر چه زودتر بروم بهتر است. لیکن به سبب عدم بضاعت امکان حرکت ندارم. چنانچه می‌توان دست‌نهی به دارالخلافه رفت. باز سال باز یزد و همدان بود [...] ولیعهد

۱۷. منشآت قائم مقام، ص ۱۱۴-۱۱۳.

۱۸. اصل وصیت‌نامه عباس میرزا در کتابخانه ملک‌آرامت.

۱۹. اصل نامه نزد آقای قزهاج معتمد است.

۲۰. اشاره به دکتر Cornick انگلیسی طبیب مخصوص عباس میرزا است.

مرحوم از بول، جنس و قلمرو گذشت. امسال گمان ندارم از آنجا چیزی غایب شود. بل یقین دارم که نخواهد شد. مائیات شما اگر وصول شده باشد خوب است و اگر خدای تخراسته در تعویق مانده باشد، امکان دارد که هر یک از امیرزادگان که در ولایت افتد، سئوالت دارند، و هر یک از حکام فراخور حال مواد تکلیفی از شما شوند انشاء الله به دارالخلافه رسانند.

در پشت آن کاغذ به خط معتمد الدوله فرهاد میرزا نوشته شده: «کاغذ مرحوم قائم مقام است که به امیر نظام مرحوم نوشته، کربلائی هم اشاره به میرزاتقی خان امیر نظام است.»

حالا میرزاتقی جای خود را در دل قائم مقام و امیر نظام زنگنه و فریدون میرزای پسر نایب السلطنه، باز کرد. مستوفی نظام شد، و دیری نگذشت که به وزارت نظام آذربایجان رسید. از این به بعد کارش بالا گرفت. اما دقیقاً چه وقت به مستوفی گری و وزارت نظام رسید؟ تاریخ نویسان آن را ثبت نکرده اند و آنچه نوشته اند آشفته و نامعتبر است. اعتماد السلطنه در «خلسه» از زبان میرزاتقی خان می آورد: پس از برچیده شدن دستگاه قائم مقام نزد امیر نظام زنگنه راه پیدا کردم. «مرا به جانب خود کشید، منشی نظامم کرد، تمام احکام نظامی را من می نوشتم. پس از چندی مستوفی نظام شدم، و محاسبات قشور آذربایجان تمام رجوع به من می شد...»^{۲۱}. تا اینجا هر چه نوشته مربوط به خدمت میرزاتقی در دوره زندگی قائم مقام است. در زمان او بود که میرزا تقی داخل خدمت استیفا شد، «احکام نویس» نظام و حتی مستوفی نظام گردید. نوشته یکی از منشیان قائم مقام را خطاب به او می آوریم:

بندگان صاحبان اعیانگاه،

فرهان مستوفی گری میرزاتقی در نظام پربروز که بندگان عالی در حضور
همایون تشریف داشتید به مهر مبارک رسید، لیکن قدر موجب اونوشته
نشده. هر قدر می فرمائید نوشته شود.

قائم مقام به خط خود در حاشیه نوشته: «موافق سایر مستوفیان نظام». دنباله همان یادداشت، منشی قائم مقام راجع به میرزا حسن خان برادر میرزا تقی خان می گوید: «دیگر، مشارالیه به کمترین نوشته که فرمان احکام نویسی نظام و سیصد تومان موجب به جهت برادرش نوشته شود. نوشته است که خدمت عالی عرض کرده است». قائم مقام در حاشیه دستور می دهد: «به مهر مبارک برسانید».

پیش از این دانستیم که میرزا تقی تا سال ۱۲۴۹ که قائم مقام بانایب السلطنه در خراسان بود، هنوز مستوفی نظام نبود. و از نوشته منشی قائم مقام

معلوم است که فرمان مستوفی گری او را قائم مقام در زمان صدارت شی، به ممبر محمد شاه رسانیده است. این را هم می دانیم که محمد شاه با قائم مقام در رمضان ۱۲۵۰ به تهران آمد و دوران صدارت کوتاه میرزا ابوالقاسم تاصفر ۱۲۵۱ طول کشید. پس، این نتیجه تاریخی را می گیریم که فرمان مستوفی گری میرزاتقی بین رمضان ۱۲۵۰ تا صفر ۱۲۵۱ صادر گردیده است در صدارت قائم مقام. عنوان «خان» هم به رسم آن زمان بایستی با فرمان مزبور به او داده شده باشد. و باید دانست که در دستگاه امارت نظام آذربایجان، مستوفی نظام بعد از امیر نظام حائز مقام دوم بود. میرزا تقی خان در کار مستوفی گری نظام خوب خدمت کرده. نویسنده «جلسه» باز از قول او که در واقع سخن خودش هست، گوید: در فراستینا مدتی پیروی اعمال محاسبین چرارامی نمودم. همینکه سر رشته کامل پیدا کردم، سبک خود را تغییر دادم و در تنقیح حساب قشون آذربایجان مبلغها منفعت به دولت رساندم. امیر نظام از من خیلی راضی بود و تمجید زیاد از من و خدمات من به تهران و دربار و دولت می نوشت. ۲۲. در ضمن اعتماد السلطنه همانجایی نویسنده با پرچیده شدن دستگاه قائم مقام، میرزاتقی خان «بی بضاعت مانده. این سخن به نظر درست نمی آید. گرچه او هیچگاه خیلی توانگر نبود، مواجب دیوانی داشت. زمانی که مستوفی نظام بود قریه مرشد خلخال تیول وی بود. در کتابچه خزاین و معادن ایران که در زمان محمد شاه تنظیم یافته، نیز چنین ثبت شده: «در میان معدنهای نمک فراهان چاهی هست که آب آن به رنگ بنفشه است، و نمک آن بوی بنفشه می دهد، قلمروی میرزاتقی فراهانی است» ۲۳. به علاوه می دانیم که همان زمان مبلغ ۱۹/۳/۲۳۲۸ تومان به برجیس انگلیسی که در تبریز و در خدمت ایران بود، قرض داده بود ۲۴. پس، پول و پله ای داشت.

اما راجع به اینکه میرزاتقی خان مستوفی نظام در چه سالی به وزارت نظام آذربایجان رسید، تا در میرزاهر تاریخ و جغرافیای تبریز ۲۵، و جهانگیر میرزا در تاریخ نو ۲۶ آن را پس از درگذشت امیر نظام زنگنه گفته اند، یعنی بعد از ۱۲۵۷ که سال مرگ اوست، و اعتماد السلطنه بعد از مراجعت از سفارت ارزنة الروم یعنی در ۱۲۶۳ دانسته است ۲۷. همه اشتباه نوشته اند. با برهانی که می آوریم میرزاتقی خان به وطن قریب به یقین در اوایل ۱۲۵۳ منصب وزارت نظام یافته است. علیقلی میرزای اعتماد السلطنه در صحبتی که با امیر کبیر در ۱۲۶۷ داشته، به صراحت به او می گوید: «... چهارده سال

۲۲. جلسه یاخواینامه، ص ۲۳.

۲۳. میرزا محمد صالح تبریزی، خزاین و معادن ایران، خطی، ملی.

۲۴. نگاه کنید به بخش هجدهم، ضمن احوال برجیس.

۲۵. تاریخ و جغرافیای تبریز، ص ۵۰.

۲۶. تاریخ نو (خطی).

۲۷. جلسه یاخواینامه، ۲۴.

قبل که با منصب مستوفی نظام از آذربایجان به تهران آمدید...»^{۲۸}. بنابراین در چهارده سال پیش از ۱۲۶۷ یعنی در ۱۲۵۳ هنوز مستوفی نظام بوده است. از سوی دیگر می‌دانیم که میرزاتقی‌خان در رجب ۱۲۵۳ با مقام وزیر نظامی همراه ناصرالدین میرزای ولیعهد و امیر نظام زنگنه برای ملاقات امپراتور روسیه به ایران رفته است. نتیجه اینکه: فرمان وزارت نظام او بایستی پیش از رجب ۱۲۵۳ صادر شده باشد. اعتضادالسلطنه حساب‌سنة‌های تاریخی را خیلی بهتر از تاریخ‌نویسان داشته و حرفش معتبر است.

میرزاتقی‌خان مقام وزارت آذربایجان را با منصب سرتمپی تاهنگام عزیمت یا ناصرالدین‌شاه به تهران (شوال ۱۲۶۴) همچنان داشت. حق این بود که پس از مرگ امیر نظام، مقام امارت نظام به او داده شود. اما حاجی میرزا آقاسی رضایتی به این کار نداشت. حتی پس از سفارت ارزنة‌الروم (۱۲۵۹-۶۳) که خدمت وزیر نظام مورد کمال تقدیر قرار گرفت و به نشان و خلعت و شمشیر سرافراز گردید - امارت نظام نیافت. و ناصرالدین‌شاه این مقام را به او تفویض کرد. در حال میرزاتقی‌خان در زمان وزارت نظام کارها را قبضه کرد. به گفته نادر میرزا: «همه لشکر آذربادگان جز او کس ندانستند» و فرمان او بردند. و این شهادت وزیر ایران حاجی میرزا آقاسی را گران بود...»^{۲۹}.

اما وزیر نظام نزد ناصرالدین میرزای ولیعهد پایگاهی بلند یافت، و ولیعهد نسبت به او اعتماد و اعتقاد پیدا کرد. زمینه صدارت او از آنجا فراهم آمد.

۲۸. اعتضادالسلطنه، المتنبین، (خطی). در داستان باب از این کتاب بحث کرده‌ایم.

۲۹. تاریخ و جغرافیای تبریز، ص ۵۰.

در اینجا از خوی عمومی ورگه‌های برجسته شخصیت! میر بحث می‌نماییم. قبلاً باید بگوئیم که در میان نویسندگانی که امیر را دیده‌اند، گویا تنها «بی‌نینگت» جهانگرد انگلیسی است که چهره و اندام او را وصف کرده است. در ۱۲۶۷ به ایران سفر کرد و با وزیر مختار انگلیس و اعضای سفارت، میرزا تقی‌خان را در باغ کوچکی نزدیک قصر قاجار منزقات نمود. امیر را «درشت و تنومند، خوش‌قیافه و باسیمائی گشاده و هوشمند» وصف کرده است.^۱ به علاوه می‌نویسد: بقراری که شنیده میرزا تقی‌خان در جوانی پهلوان و کشتی‌گیر بوده است، و هیکل درشت و نیرومند او موهم این مطلب نیست.^۲ یعنی به حقیقت فن‌کشتی آموخته بود. از پهلوانی او چیزی به یقین نمی‌دانیم، اما می‌دانیم که زورخانه کاری در آن زمان بسیار مرسوم بود و نشانه جوانمردی، گرچه صدسال بعد ماهیتش عوض شد و به لوطی‌بازی رسید، وصف آن نویسنده از چهره و قامت امیر با تصویری که از او در زمان زندگی‌اش کشیده شده، تطبیق می‌نماید.^۳ لباسش جبه بود، و دستور داده بود که منشیان نیز همیشه جبه برتن کنند.^۴ کلاه بلند بر سر می‌گذاشت و موهای به اصطلاح «پاشنه نخواب» داشت که در تصویرش هویدا است. حالا از سیرت او بگوئیم:

در هوش نابغ‌ای بود. هیچ نویسنده خودی و بیگانه‌ای نیست که درباره او چیزی نوشته باشد، و از زیرکی فوق‌العاده و نیروی فکر و ذهن فرهیخته او سخنی نگفته باشد. کلام قائم‌مقام جامع همه است: «الحق یکاد

1. R. Binning, Vol 2, P. 237

2. R. Binning, Vol. 2, P. 285

۳. در پایان بخش نخستین اطلاعاتی که راجع به تصویرهای میرزا تقی‌خان

گرد آورده‌ایم بدست داده‌ایم.

۴. صدرالتواریخ (خطی).

زیتها یضیعی در حق قوه مدرکه اش صادق است»^۵.

پشتکاری شگفت آور داشت. «واتسون» منشی سفارت انگلیس می نویسد: «امیر نظام به همان اندازه پرکار بود که غیرت مسئولیت داشت؛ روزها و هفته ها می گذشت که از بام تا شام کار می کرد و نصیب خود را همان وظیفه مقدس می دانست. و دشواریها و نیرنگها نیز او را از کار مست و دل سرد نمی ساخت»^۶. بشرحی که «ویلیامز» نماینده انگلیس در کنفرانس ارزنة الروم نگاشته، میرزا تقی خان در آنجا سخت بیمار گشت، و چون نمایندگان روس و انگلیس به احوال پررسی او رفتند، دیدند در بستر بیماری با چهره ای رنگت پریده و بدنی فرسوده مشغول مطالعه و تهیه طرح عهدنامه ایران و عثمانی است. و در همین حال با مأموران دو دولت به گفتگو و تحلیل مواد پیمان پرداخت. «این حسن مسئولیت میرزا تقی خان برای ما سخت تأثیر انگیز بود... و چنین غیرتی درخور احترام است»^۷. جای دیگر که شرح ماجرای آشوب شهر و سوء قصد علیه وزیر نظام و ویران شدن خانه و تاراج اموالش را می دهد، می نویسد: «میرزا تقی خان با آن حال کوفتگی مدت هفت ساعت با ما (نمایندگان روس و انگلیس) نشست، به گفتگو پرداخت و مشغول نوشتن نامه های خطاب به ما شد، و فی المجلس جواب خواست»^۸ و تا جواب نگرفت دست از کار نکشید. این سخن خود امیر است به شاه: «احوال این غلام را خواسته بودید. از تصدق فرق فرقدان سامی همایون احوال خیلی خوب است و از اشتغال به خدمات پادشاهی هیچ خستگی ندارم»^۹. و در جای دیگر گویند: «مشغولیات این غلام معلوم است بیکار نمی شود»^{۱۰}. و نیز دارد: «مقرر فرموده بودند که در باغ خوش می گذرد. بلی باغ و جا خوب است اما کار زیاد است»^{۱۱}. در جای دیگر می نویسد: «دیشب از بسکه نشسته ام حالا ناخوش هستم»^{۱۲}. این حرفش هم خالی از لطف نیست: پس از سان لشکر «چنان خسته ام که هیچ شعور ندارم»^{۱۳}. در همان زمینه می نویسد: «بسکه امروز نامه خوانده... قادر نشد که به حفظ خود عریضه بنویسد». راجع به خائنه سالار گویند:

«امشب خدا به فریاد این غلام برسد که باید تا صبح برای کارهای قشون خراسان و پول تا صبح بایند بنشینند». این هم پاسخ اوست به شاه:

۵. متن نامه قائم مقام در بخش دوم آمده است.

6. R.G. Watson, P. 309.

۷. انگلیس، ۲۴۸/۱۲۲ ویلیامز به شیل، ۱۶ ژوئن ۱۸۴۶.

۸. همان، ویلیامز به کانینگهام، ۲۵ ژوئیه ۱۸۴۶ (به بخش سفارت ارزنة الروم رجوع شود).

۹. مجلس، نامه های خصوصی امیر به شاه (خطی).

۱۰. همان.

۱۱. همان.

۱۲. همان.

۱۳. همان.

و مقرر فرموده بودند که فدوی در چه کار است؟ مشغول نوکری سرکاره^{۱۴} است. در استحکام اخلاقی او تردید نیست، و مظاهر عیسی آن گوناگون است. يك جنبه اش اینکه در عزمش پایدار بود. نویسنده صدرالتواریخ که زیر نظر اعتماد السلطنه این کتاب را پرداخته می گوید: «این وزیر هم در وزارت مثل نادرشاه بود... هم مانند نادر عزم ثابت و اصالت رأی داشته است»^{۱۵}. در موردی که نماینده انگلیس خواست رأی امیر را عوض کند، خود اعتراف دارد که «... سعی من و کوشش نماینده روسیه، و تلاش مشترک ما همه باطل است، کسی نمی تواند میرزاتقی خان را از تصمیمش باز دارد»^{۱۶}. برهان استقلال فکر او همین بس که در کنفرانس ارزنة الروم بارها دستور حاجی میرزا آقاسی را که مصلحت دولت نمی دانست، زیر پا نهاد. شگفت اینکه حتی امر محمدشاه را نیز نادیده می گرفت و آنچه را که خیر مملکت تشخیص می داد، همان را می کرد. بی اثر بودن پافشاریهای روس و انگلیس و عثمانی در رأی او، جای خود دارد^{۱۷}. اما يك دندگی بی خردانه نمی کرد. حد شناسی از خصوصیات سیاسی اوست و چون می دید سیاستی پیشرفت ندارد، روشن خود را تغییر می داد. این مطلب را در اصول حکومت و سیاست خارجی امیر باز خواهیم نمود.

درستی و راست کرداری از مظاهر دیگر استحکام اخلاقی اوست. از این نظر فسادناپذیر بود. قضاوت وزیر مختار انگلیس این است: «پول دوستی که خوی ملی ایرانیان است در وجود امیر بی اثر است»^{۱۸}. به قول رضاقلی خان هدایت که او را نیک می شناخت: «به رشوه و عشوه کسی فریفته نمی شده»^{۱۹}. دکتر پلاک اتریشی می نویسد: «پولهایی که می خواستند به او بدهند و نمی گرفت، خرج کشتنش شده»^{۲۰}. ستایشی که سرهنگ ویلیامز نماینده انگلیس در کنفرانس ارزنة الروم، می کند بسیار بامعنی است. چون در آن شهر آشوب افتاد و دارائی میرزاتقی خان را به یغما بردند، صورت آنها را با تعیین بهای هر کدام به وسیله نمایندگان انگلیس و روس به دولت عثمانی فرستاد، ویلیامز در اعتبار نوشته وزیر نظام می گویند: «اگر به گزارشهایی که تابحال... فرستاده ام به اجمالی نظر کنید، به احترامی که نسبت به استحکام منش میرزاتقی خان دارم، پی خواهید برد. به شما اطمینان می دهم احترام بایسته ای که به او داشته ام پس از آنکه شیوه بزرگوارانه اش را به گاه آن حمله شیرانه مردم شهر و روزهای بعد دیدم، بس فزونی گرفت... و همین اعتقاد من نسبت به میرزاتقی خان

۱۴. آن چند عبارت از مجموعه کتبه های امیر است، خطی.

۱۵. صدرالتواریخ (خطی).

۱۶. انگلیس ۲۴۸/۱۲۲ ویلیامز به شیل ۱۵ سپتامبر ۱۸۴۶.

۱۷. نگاه کنید به بخش: کنفرانس ارزنة الروم.

۱۸. انگلیس ۶۰/۱۴۶ شیل به المرمستون، ۱۵ دسامبر ۱۸۴۹.

۱۹. فهرست التواریخ، به نقل مخبر السلطنه هدایت، گزارش قسمت سوم، ص ۵۵.

20. J. Polak, Vol. I, P. 297.

است که به درستی و اعتبار نوشته او... کمال اعتماد را دارم»^{۲۱}. در پاکدامنی و فضیلت اخلاقی امیر پیش از آنچه نقل کردیم، نمی توان گفت. در میان همه فرمانروایان دو قرن اخیر ایران شاید يك نفر دیگر را بتوان به صفت «فسادناپذیری» وصف کرد. اکثر آنان مردمی طرار بودند که هستی و ثروت ملتشان را بر باد دادند و بر ملک و منال خود افزودند، و نام ننگین خود را ثبت تاریخ فرمودند.

جنبه دیگر خوی استوار امیر اینکه به گفته و نوشته خویش اعتبار می نهد. واتسون می نویسد: «امیر نظام به آسانی به کسی قول نمی دهد، اما هر آینه انجام کاری را وعده می کرد، باید به سخنش اعتماد نمود و انجام آن کار را متحقق شمرد»^{۲۲}. امیر خود به این خصلت خود می باند. در نامه ۲۶ ربیع الثانی ۱۲۶۶ به میرزا جعفرخان مشیرالدوله می نویسد: «شما خود طبیعت مرا می دانید، و بلدیث به احوال من دارید که خلاف اسلاف حرف بیمایه بیسغز نمی توانم به زبان آورم چه جای اینکه بنویسم». عباس میرزای ملک آرا برادر ناصرالدین شاه می آورد: «امیر نظام مردی بود که تلون نداشت و تخلف در کلامش نبود»^{۲۳}. به قول نویسنده صدرالتواریخ «از برای حکم خود ناسخ قرار نمی داد. هر چه می گفت بجا می آورد، به هیچ وجه حکم او ناسخ نداشت»^{۲۴}.

دلیر و جسور بود. دیدیم پسر کر بلائی قربان زمانی که به مکتب می رفت، از مخدومش تقاضای قلم تراشی کرد. چون خواهش او برآورده نشد، چنان نامه ای به قائم مقام فرستاد که او خود می گوید: «بین چه تنبیهی از من کرده است. عجیبتر اینکه بقال نشده سرازوزنی آموخته». اگر داستانهای که از دوران جوانی و خدمت دیوانی او آورده اند، افسانه سازی صرف هم باشند، باز روشنگر همان فطرت او هستند^{۲۵}. حتی به عنوان مربی

۲۱. انگلیس ۱۲۲/۲۴۸ ویلیامز به لرد ولسمی، ۸ اوت ۱۸۴۶.

22. R.G. Watson, P. 366.

۲۳. شرح حال ملک آرا، ص ۵.

۲۴. صدرالتواریخ (خطی).

۲۵. یکی از آن قصه ها این است: قائم مقام میرزاتقی را به کاری گماشت، و چون خوب از عهده آن برآمد یکی از جبهه های راه او داد. او هم جبهه را پوشید و سر جای قائم مقام نشست. همینکه مورد بازخواست قرار گرفت، گفت: هر کس چنین جبهه ای را پوشید شایسته این مقام است. کسی که به قائم مقام آن کاغذ را بنویسد، شکفت نیست که چنین کاری راه می کند. حکایت دیگر اینکه: خان ملک سامانی می نویسد: از عزن الدوله پسر ملا اسدالله واعظ زوزی در منزل حاج ملک التجاره این حکایت را که از قول پدرش نقل می کرد، شنیدم: «در باغ شمال تبریز بودیم در مجلس محمدخان زنگنه امیر نظام. میرزاتقی خان از درویشها شد. امیر نظام گفت مشق وزارت می کند، و وقتی که وزیر شد ریع مسکون وزیر می شد او ندیده است». (یادداشت های متفرقه خان ملک سامانی). واتسون نویسنده انگلیسی معاصر امیر هم این داستان را شنیده که امیر گفته بود: اگر عمرش به چهل پنجاه سالگی برسد حتماً صدراعظم ایران خواهد شد. اما از این بابت نگران بود که فتحعلی شاه و محمد شاه نصرتین صدراعظمهای خود را کشته بودند. (واتسون، ص ۳۶۶).

شاه جسارت او خیره‌کننده است. می‌نویسد: «امر با قیبه عالم است، ولیکن به این طفره‌ها، امروز وفردا کردن، و از کار گریختن، در ایران به این هرزگی حکماً نمی‌توان سلطنت کرد. گنیم من ناخوش یا مردم فدای خاکپای همایون شما. باید سلطنت بکنید یا نه...»^{۲۶} البته بارها به‌شاه می‌گوید: «اگر گاهی از راه انجاء و اضطرار عرض کرده‌ام، آن را محض غیرت و ارادت می‌گویم که به شما دارم، بوده و هست... و فرض شخصی و منصبی خود عرض آن را می‌دانم...»^{۲۷} این نکته را هم باید افزود که روحیه ناصرالدین‌شاه را خوب می‌شناخت، و همان روش تند در شاه مؤثر افتاد، چنانکه بعد می‌نویسد: «... خدا این نصف جان ناقابل این غلام را فدای خاکپای همایون نماید امیدوار از فضل خدا و باطن ائمه اطهار هستم که دو ماه اینطور دماغ درکار بسوزانید جمیع خیالات فاسد از دماغ مردم بیرون برود و کارها چنان نظام بگیرد که همه عالم حسرت بخورند و وجود امثال این غلام باشد یا نباشد به فضل خدا همان ذات مبارک دوی هر دردی باشد... این تملق و جسارت نبود حقیقت‌گویی بود...»^{۲۸}.

رفتاری متین و سنگین داشت. نمایندگان بیگانگانی که او را می‌شناختند از جمله «ربرت کرزن» از وقار و متانت او سخن گفته‌اند^{۲۹}. از قول منشی او، میرزا سعیدخان نوشته‌اند که: «خنده او کمتر دیده شد»^{۳۰}. پس شگفت نیست که دلقکها را از دربار بیرون کرده باشد.

چشمبانی گیرا و سخت‌نکر داشت، گفته‌اند: «به درجه‌ای مهابت و صلابت داشته که اگر به سرباز نگاه می‌کرد، آن سرباز ضعف می‌کرد و از حالت طبیعی بیرون می‌شده است»^{۳۱}. سرباز که جای خود را داشت، حتی علیقلی میرزای اعتضادالسلطنه پسر فتحعلی‌شاه و پیشکاز مادر شاه را مورد بازخواست قرار داد. چون پاسخ قانع‌کننده‌ای نشنید، علیقلی میرزا می‌نویسد: «به من سخت نگریست، به قول عرب نظر الهی بنظره، گفت خوب جواب نگفتید... یقین بدانید این امر را صورت گرفته از شما می‌خواهم»^{۳۲}.

به شخصیت خویش مغرور بود و نسبت به کارسانی و صفات برجسته‌اش آگاه. اما تعجب اینکه نامجو و شهرت خواه نبود. دلیل ما این است: هرچه به حکام ولایات و نمایندگان سیاسی بیگانه در اصلاح امور مملکت نگاهش، همه را به نام شاه و به امر او قلمداد کرده است. مهمتر اینکه در سرتاسر روزنامه وقایع اتفاقیه زمان صدارتش، از تجلیل میرزاتقی‌خان خبری نیست. فقط چهار جا اسمش آمده و آن هم به حکم

۲۶. متن این نامه را در بخش سرنوشت امیر آورده‌ایم.

۲۷. نگاه کنید به بخش سرنوشت امیر.

۲۸. همان.

29. R. Curzon, P. 56.

۳۰. خطرات حاج سیاح، ص ۱۳۱.

۳۱. صدرالتواریخ (خطی).

۳۲. المتنبیثین (خطی).

ضرورت^{۳۴}. هرچه هست و هرگامی در راه اصلاحات برداشته به نام شاه ثبت کرده است. و حال آنکه همه می‌دانستند که هرچه هست و هرکاری صورت می‌گیرد اثر اندیشه و کوشش اوست. و سپه شاه تنها تفویض قدرت و زمامداری کشور بود به او و پس. نکته دیگر اینکه در عین غرور، خودپسندی نداشت و این نیز از موارد استثنائی است. مرد خودبین مقتدر هیچ‌گاه حاضر نیست در نامه رسمی (۹ رمضان ۱۲۶۶) به حاکم آذربایجان یعنی به مأمور خود چنین اعتراف کند: «اگرچه واقعاً من سررشته‌ای از این عمل حاصل نکرده‌م و نضمینم که حاصل این عمل چیست، ولی چون علی‌الظاهر چنین استنباط می‌شود که این عمل بهیچ وجه ضرری برای این دولت علیه ندارد... تعیین یک نفر صاحب منصب را قبول کرده... همچنین به شاه اعتراف می‌کند: در فلان قضیه «غلام سررشته ندارم». باز می‌نویسد: «به عقل ناقص خود در دولتخواهی چیزی را بنهمم لابد برای مضرت بعد آن، عرض نمایم. آن هم معصوم نیستیم، گناه هست درست فهمیده باشیم، گناه هست درست فهمیده باشیم»^{۳۴}.

او را به مناصب طبع می‌شناختند که از مظاهر غرور نفسانی‌اش بود، و به خواری تن در نمی‌داد. نماینده انگلیس ضمن اینکه به حیثیت‌خواهی و «حساسیت» میرزا تقی‌خان در روابط با بیگانگان اشاره می‌کند، می‌گوید: «هیچ‌گاه حاضر نیست رفتار متکبرانانه کسی را تحمل کند»^{۳۵}. حتی وقتی که مورد بی‌مهری شاه واقع گشت و زمان عزلش فرا رسیده، حیثیت‌پرستی خود را از دست نداد. به شاه نوشت: «اگر حقیقتاً مقصودی دارند چرا آشکار فرمایش نمی‌فرمایند... بدیهی است این غلام طالب این خدمات نبوده و نیست و برای خود سوابی زحمت و تمام شدن عمر حاصلی نمی‌داند. تا هرطور دلخواه شماست به خدا باکمال رضا طالب آنست»^{۳۶}. در نامه دیگر گفت: «... ذره‌ای استعنائی و منظوری نداشت و ندارد که تفاوتی به حال نوکری این غلام حاصل آید. حالت مهر خودبویی که باید می‌دهد...»^{۳۷}. آنقدر از زبونی تنگ داشت که در آشوب ارزنة الروم که از ضرب سنگت و گلوله زخم‌دار گشت، جراحت خود را پنهان داشت، و پزشک را سراغ همراهان مجروحش فرستاد که آنان را درمان کند. ضمناً زبردستانش را برخود برتر داشت. و این نشانه دیگری است از ناخودپسندی او.

قدرت روانی داشت، و بگناه خطر خونسرد و برحق و اعصابش

۳۳. آن چهار مورد این است: بنای سرای تاپیکه، ملاقات نمایندگان روس و انگلیس در عید نوروز از امیر، از همراهان شاه به سفر اصفهان، بنای خانه امیر در قیوران.

۳۴. مجلس، نامه‌های خصوصی امیر به شاه (خطی).

۳۵. انگلیس ۲۴۸/۱۱۲، ویلیامز به کانینگ، ۱۷ فوریه ۱۸۴۴.

۳۶. مجلس، نامه‌های امیر به شاه (خطی).

۳۷. بیواتات، نامه امیر به شاه (خطی).

حاکم بود. در همان هنگامهٔ ارزنة الروم که او باشن شهر خانه‌اش را ویران کردند و دو تن از همراهانش را کشتند - از بستر بیماری برخاست و فرماندهی سی نفر سده خورد را بعهده گرفت. فرمان داد: از تیراندازی بپرهیزند، اما اذاتیه و پول نقد را میان مردم پخش کنند تا آنان سرگرم چپاول شوند و ایشان لختی بیسایند مگر سپاه دولتی برسد. و اگر فتنه فرو نشست و قطع امید کردیم، بجنگت پردازیم و به خون خود از جماعت ترکان بکشیم. البته کار به اینجا نکشید، همان تدبیرش کارگرافتاد، ولشکر دولت در بزنگاه سر رسید. چند ساعت بعد که نمایندگان روس و انگلیس به سراغش رفتند، او را «آرام و متین» یافتند.^{۳۸} ویلیامز «نمایندهٔ انگلیس در آن کنفرانس بارها از روح بزرگت وزیر نظام سخن گفته است. در یکی از جلسه‌های آن مجمع، نمایندهٔ عثمانی به حدی به میرزاتقی‌خان و سیاست ایران پرخاش کرد که به عقیدهٔ ویلیامز اگر وزیر نظام از کنفرانس بیرون رفته بود، ایرادی بر او وارد نبود، اما از جایش تکان نخورد - و همینکه نمایندهٔ عثمانی خواست متن گفتارش را به میرزاتقی‌خان تسلیم کند، دست خویش را عقب کشید و یادداشت او را با بی‌اهتمتانی رد کرد، و در جوابش فقط چند کلمه گفت. ویلیامز می‌نویسد: نمایندهٔ عثمانی از این عکس‌العمل وزیر نظام «سخت به‌خشم آمد... بردباری فوق‌العاده و متانتی که میرزاتقی‌خان در این جلسه نشان داد شایان تحسین است»^{۳۹}.

حقوق‌شناس بود، در او بوقدرت، از مخدومش به «مولای من قائم‌مقام» یاد می‌کند.^{۴۰} هیچ‌گاه دین اخلاقی خود را نسبت به قائم‌مقام فراموش نکرد. و به پاس آن بود که چون به صدارت رسید، بازماندگان او را از دست ستمکار دولت برهائید و اموالشان را که پس از کشتن قائم‌مقام به غصب برده بودند، بازگرداند، ادیب‌الممالک فراهانی که خود از اخلاف قائم‌مقام است، می‌نویسد: میرزاتقی‌خان که خود را از پروردگان الطاف قائم‌مقام می‌دانست «به پاس این سابقه از آن خانواده هر کس را که بعد از چهارده سال رنج و تعب از فرار زندان و بست و گیر و دار، جانی بدر برده بودند اطمینان داد و گرد خود فراهم آورد، املاکشان را که به غصب برده بودند استرداد نموده به تصرف آنها داد از جمله میرزامهدی ملک را از قم به تهران خواست و خانه و باغات تهران و املاک شمیران و فراهانش را از تصرف غاصبین درآورده»^{۴۱}. در این خصوص بهیرانرش میرزا حسن‌خان وزیر نظام حاکم عراق دستورهای مؤکد فرستاد، و استنباط ما این است که به همین قصد، وزیر نظام را مدت کوتاهی به حکومت عراق گماشت که دارائی بازماندگان قائم‌مقام را از دست غاصبان پس بگیرد. امیر مستمری میرزا مهدی ملک‌الکتاب (پسرعمو و داماد قائم‌مقام) را که حال پیر و ناتوان

۳۸. انگلیس، ۲۴۸/۱۲۲ ویلیامز به کابینگک ۲۵ ژوئیه ۱۸۴۶.

۳۹. همان، ویلیامز به کابینگک، ۴ مارس ۱۸۴۴.

۴۰. اسناد خان ملک ماسانی.

۴۱. مقدمهٔ کتاب «حالت» از محمدحسین ملک‌الکتاب فراهانی، ص ۵۱۶.

گردیده بود، از محل سابق آن یعنی مالیات قریه آستجران عراق، از شو برقرار ساخت. در حاشیه یکی از احکام که به عنوان ریش سفیدان قریه آستجران صادر گردیده، به خط خود دستور داد: «... مستمری مطاع معزی الیه را باید بدون کم و زیاد عاید سازید...»^{۴۲}.

این قضیه بازنمای جنبه دیگر انسانی اوست: چون از یکی از گماشتگان سابق خود بی‌صفتی دید، او را سرزنش کرد که در «سلك نوعی قری» حاجی علی‌خان اعتمادالسلطنه درآمده است. مع هذا از برای آنکه نقص آبروی خود دیدم... سکوت کردم، و در فکر بهبود «معیشت» وی هم بودم.^{۴۳}

سخن کوتاه می‌گفت و کوتاه می‌نوشت. وقتی که عزیزخان مکرری همکار باکفایت پیشین خود در تبریز را برای آجودان‌باشی گری سپاه از فارس به تهران فراخواند، یک جمله پنج‌کلمه‌ای به خط خود به او نوشت: «عزیز بیا تا عزیزت کنیم». نه عزیزخان می‌دانست برای چه کاری احضار گشته و نه هیچ‌کدام از دیوانیان. فقط امیر گفته بود: «عزیزخان می‌آید، پذیره شوید»^{۴۴}. مورد دیگر راجع به سفارت رضاقلی‌خان هدایت به‌خیره است. هدایت می‌نویسد: چون خدمت امیر رسیدم «تمام سپاه را به یک مصراع فردوسی... مختصر کرد که: فرستاده باید فرستاده‌ای». مصراع دوم را خواند، گفت: «باقیش را می‌دانی»^{۴۵}. بعد دستور کتبی فرستاد. قضیه دیگری میان امیر و هدایتی میسرزای اعتضادالسلطنه گذشت. روزی اعتضادالسلطنه را مخاطب قرار داد و راجع به برخی از معاشران او که شاید گرایش به بابی‌گری داشتند، پرسشهایی کرد. شاهزاده خواست مقدمه‌ای بچیند. حرفش را برید و گفت: مقدمه «لازم نیست، از مطلب بگوئید»^{۴۶}. اساساً مجال پرحرفی و پرنویسی نداشت. نامه‌های روزانه‌اش

۴۲. اسناد خان‌ملك ساسانی (تصویر خط امیر درج‌شد دوم سیاستگران دوره قاجار، ص ۳۲۳ نیز چاپ شده).

۴۳. آن شخص مهدی‌خان تبریزی «خازن جیب» شاه بود. این نامه را به او نوشت: «مهدی‌خان، اولاً درباب معیشت خود دراینکه باید قراری برای تو گذاشته حرفی نیست. ثانیاً تو نوکر و منسوب من بودی. و من برای اینکه تو در میان مردم راه نوگری و آبرو داشته باشی، تو را به این خدمت گذاشتم. بعد از آن حقیقه از تو در این خدمت و نوگری، رضامندی بهم فرسادم، سهل است، بر اعتماد سابقاً هم قدری کسرت شد. زیرا که تو را از سلك عقل آقا محمدحسن و آن آبرو و صداقت ندیده، از تربیت یافتگان و سلك لوطی‌گری حاجی علی‌خان دیدم... بی‌فایده‌یی به احوالت نکردم... ما هم از برای آنکه نقص آبروی خود دیدم که به مقام اذیت تو برآیم، سکوت کردم. این حقیقت امر بود که نوشتم». (مجموعه کتبه‌های امیر، خطی).

۴۴. شرح داستان را داور میرزا از قول خود عزیزخان مکرری آورده است. نگاه کنید به: تاریخ و جغرافیای تبریز، ص ۲۵۸-۲۵۷.

۴۵. روضه‌الصفا، جلد ۱۵- و مخبرالسلطنه هدایت، گزارش قسمت سوم، ص ۵۲.

۴۶. اعتضادالسلطنه، المتنبین (خطی). در داستان باب از این کتاب سخن گفته‌ایم.

به ناصرالدین شاه کوتاه و پر مطلب است، یک حرف زیادی ندارد و مقدمه پرنازی نمی‌کند. ذهن روشن و فکر منظم و منطقی امیر در آن نوشته‌ها و دستورهای رسمی که فرستاده، خوب نمایان است. تربیت مستوفی‌گری و سروکار داشتن با عدد و رقم، دقت ذهنی خاصی به او بخشیده است. در غائله ارزنة الروم صورت دارائی تاراج شده‌اش را با ذکر مشخصات هر چیز، و بهای آن را با دقتی استثنائی ثبت کرده است. و همانجا در شرحی که راجع به همراهان زخم‌خورده خود نگاشته، معین می‌نماید که هر کدام چند زخم برداشته، به کدام عضو شوش وارد آمده، و نوع آن از زخم شمشیر است یا از گلوله یا چوب^{۴۷}.

ساده‌نویسی شیوه‌اش بود. از استادش قائم‌مقام پیروی می‌کرد، و به سبک او در کاغذهای خصوصی لغت‌های محاوره‌ای آورده است. از نامه‌های روزانه‌اش به شاه معلوم است که آنها را سردستی نگاشته، و دوباره هم نخوانده، و گرنه حرف‌های افتاده را می‌افزود و الفاظ مکرر را حذف می‌کرد. این یادداشت‌ها خالی از لغزش‌های انشائی نیستند، اما در نامه‌های رسمی و حاشیه‌هایی که بر احکام دولتی نگاشته، از استعمال کلمات محاوره‌ای پرهیز داشته و به سبک دبیران پرداخته است. خطش بسیار پخته، و گاه به شیوه خاص قائم‌مقام حروف و الفاظ را بهم چسبانده است.

در سرتاسر کاغذهای خصوصی و دولتی او لودگی و مطالبیه بچشم نمی‌خورد از آنکه با شخصیت او سازگار نیست. اما طعن و کنایه‌های بامعنی دیده می‌شود، و گاه سخت‌ن لطف است. دو نمونه می‌آوریم: شبی ناصرالدین شاه خواب بدی درباره امیر دیده، و فردای آن اسب امیر لنگدی به او انداخته یا خواسته بود گزارش بگیرد. امیر به شاه می‌نویسد: بنه، اسب امیر بی‌ادبی به سرکار امارت کرد. اما خدا رحم کرد... الحمد لله که با خواب سرکاری به اینطور گذشت. اما ملاحظه فرمایند که دیگر از این خوابها برای غلام نبینند که خودتان از بی‌توکاری معطل خواهید ماند. برای خنده سرکار همایون که بدانند آسیبی نرسیده، اینطور جسارت کرد^{۴۸}. مورد دیگر بازنامه‌ای است به که شاه نوشته: «در باب کلیجه به شخص معلوم، حقیقه اگر نیت اینطور آدمها در استدعای لباس تن مبارک افتخار و اعتبار باشد، زهی نیت درست، زهی سعادت. و اگر برای چرچرگری و اخاذی است، امری است علی‌حده... اما این آدم که من دیدم بی‌ضرب چهارگاه می‌رقصد، علی‌الخصوص که از نو پیرایه‌ای بر او بستند»^{۴۹}.

چند کلمه از عادتش بگوئیم: غلیان می‌کشید، تکالیف شرمی را انجام می‌داد، نماز می‌گزارد، روزه می‌گرفت، و زیارت‌نامه عاشورا می‌خواند. این معانی در کاغذهایش به شاه آمده است: «احوال این غلام... خوب است.

۴۷. به بخشی «کنفرانس ارزنة الروم» رجوع نمائید.

۴۸. مجلس، نامه‌های خصوصی امیر به شاه (خطی).

۴۹. همان.

در بالاخانه بقدر يك ساعت مشغول قیام و قعود هستم»^{۴۹}. «امان از ماه رمضان که قوه تحریر و تشریح هر دو را برده است»^{۴۷}، «فدوی دو روز است روزه می‌گیرد [حالم] نه خوب است و نه بد، راهی می‌رودم»^{۴۹}. «امیر نظام در خانه خود مشغول زیارت عاشورا است»^{۴۹}. اما در فراتص دینی بهیچ وجه متعصب و خشک نبود. به عکس، به قراری که عنیفلی میرزا اعتضادالسلطنه راجع به دوره «صغر سن» خویش می‌نویسد: در آن زمان که خیلی عقید به انجام تکالیف شرعی بوده - وقتی میرزاتقی‌خان مستوفی نظام این حالتش را دیده، او را «به عوامی و حماقت تصور نموده، و مورد سخریه و استهزا» قرار داده بود»^{۵۰}. موضوع شکیبائی دینی و وجهه نظر آزادمنشانه امیر نسبت به همه مذاهب مباحثی است جدا و خواصت امان.

مطلب مهمی که باقی می‌ماند وضع مزاجی و حالت روانی میرزا تقی‌خان است: رویهم رفته تندرست بود و نشانه آن نیروی فوق‌العاده کار اوست. اما بنا بر گزارش دکتر «دیکسون» پزشک معالج او در ارزنة الروم، همان پرکاری و ناسودگی فکری، اختلالی در سلامت میرزا تقی‌خان پدید آورد. چندی بعد به موجب تشخیص او گرفتار «تب بیماری کبسه صفرا»^{۵۱} گردید که قطع می‌شد و عود می‌کرد. باز چون دست از کار بر نمی‌داشت، آثار فلج و نارسائی عضله‌ای در دست چپش بروز کرد. روزی از حمام بازمی‌گشت بیهوش افتاد و حال مزاجی او ایجاد نگرانی زیاد کرده بود»^{۵۲}. اما با درمان پزشک انگلیسی و رعایت خوراک، نگرانی از بین رفت و تندرستی و توانائی بدنی خود را باز یافت. به ایران هم که آمد يك نوع عارضه ادواری داشته و به خون گرفتن عادت پیدا کرده بود. در نامه‌هایش به شاه بارها به این معنی اشاره شده و شاید گرفتار فشار خون بوده است. یکجا می‌نویسد: «احوال این غلام را استفسار فرموده بودند، به نمک یا محک قبینه عالم روحانفاده در عزم چنین درد و وجع ندیده بودم. قریب صدوسی مثقال خون گرفتم، باز همانطور هستم»^{۵۳}. در کاغذ دیگری می‌گوید: «این غلام امروز از ترس مرض و ناخوشی که بسترش نشوم... اول صبح در خانه آمدم». در همان نامه اشاره‌ای دارد که: «در ارزنة الروم اول همین طور شد، از تنبلی خوابیدم، شش ماه ملول کشید»^{۵۴}. چنانکه تصریح دارد پزشکان او در تهران «موسی کلکه و ملا محمد هر دو» بودند»^{۵۴}.

در تحلیل روانشناسی او باید گفت کمتر در درون خود آسوده و آرام بود. انفعالات نفسانیش نوسانهای داشت، و گاه حالت غم‌زدگی و

۴۹. همان.

۵۰. المتبیین، (خطی).

51. Remittent Bilious Fever.

۵۲. انگلیس ۱۲۲/۲۴۸ گواهی طبی دکتر دیکسون، ۱۶ ژوئن ۱۸۴۶ و نامه‌های ویلیامز ۱۴ ژوئن و ۱۶ ژوئیه ۱۸۴۶.

۵۳. مجلس، نامه‌های خصوصی امیر به شاه (خطی).

۵۴. همان.

افسردگی روانی بر او استیلا می‌یافت، اینگونه زیر و بمهای تند روانی را در احوال بسیاری از مردان داهی روزگار می‌خوانیم. می‌نویسد: «فندوی را کسالت مزاجی و خیالی هست. اما سببی ندارد زیرا مقدر حال ایمن غلام یا کسالت انسی دارد»^{۵۴}. جای دیگر گوید: «عمر است، می‌گذرد، تازه‌ای نیست... دنیا هر دقیقه‌ای تازه است... از بسکه افسرده هستم زیاد جسارت به عرض نشد». یا اینکه: «حالم مزاجاً چندان ناخوشی ندارد، و لکن خیالاً خیلی پریشان است». باز دارد: «مقرر فرموده بودند که چرا امروز در خانه نیامده؟ عایقی بجز افسردگی نداشت»^{۵۵}. همچنین می‌خوانیم: «این غلام حال و مزاج درستی ندارم... سوار شده، رفته پارو مطب کوپخانه مهران را که می‌سازند، نگاه کرد. از افسردگی ساعتی در عباس‌آباد نشسته، بعد از اذان مراجعت کرده»^{۵۶}. باز می‌آورد: «افسرده و خسته خیال هستم... امروز همه را به خیال گذراندم و هیچ‌حالت بشاشت روی نداده»^{۵۷}. حتی بنا بر نوشته کنسول انگلیس در تبریز که به احوال میرزا تقی‌خان آشنایی داشته، گاه تحت تأثیر شور و هیجان سخت می‌گریست^{۵۸}. این سخن امیر به شاه نمودار ژرف‌بینی اوست:

«خدا به شما دلتنگی ندهد زیرا خیال مثل درختی است که از خود کرم بیرون می‌آورد، و کم‌کم می‌پوساند تا به جزئی صدمه‌ای تمام می‌شود»^{۵۹}. اما گویا ندانسته بود که ناصرالدین شاه خصیصه‌های آدم بتعارفی را داشت؛ بی‌خیال و فارغ از اندیشه و اندوه.

از عالم عشق امیر چیز درستی نمی‌دانیم، اما نامه‌های روزانه‌اش به ناصرالدین شاه نکته‌هایی خصوصی و انسانی از زندگی زناشویی‌اش با عزت‌الدوله را در بر دارند: زشش را دوست می‌داشت، و در بیماری‌اش شب تا سحر بیدار می‌ماند. یک جا می‌نویسد: «در شب بعد از مرخصی از حضور همایون، منزل آمده، دیدم ملک‌زاده به واسطه درد پستان بسیار بد حال است. شب را فرستاده حکیم آورده، شب را تا زیاده از نصف مشغول معالجه بوده... حالا او، هم این غلام از فضل خدا و تصدق سر قبله عالم روحنا فداء حالمان خوب است...»^{۶۰}. گویا امیر دلش پسر می‌خواست. در نامه دیگری می‌گوید: «... بلی، ملک‌زاده در زده‌خورده درد دل است. می‌خواهد ان‌شاءالله غلام جدیدی برای قبله عالم روحنا فداء حاصل نماید...»^{۶۱}. اما بعد می‌-

۵۴. همان.

۵۵. آن عبارات از مجموعه کافذهای امیر به شاه نقل شد (مجموعه خطی).

۵۶. مجلس، نامه‌های خصوصی امیر به شاه، خطی.

۵۷. همان.

۵۸. انگلیس ۱۴۹/۶۵ شرح مذاکرات استیونس و امیرنظام، دوم آوریل.

۱۸۴۹.

۵۹. مجلس، نامه‌های خصوصی امیر به شاه، خطی.

۶۰. همان.

۶۱. همان.

نویسد: «... ملک‌زاده پیشب بعد از زحمت زیاد زیاد، و بی‌خواب ماندن بیحد، يك نفر کنیز برای خانزادی قبیله عالم روحنا فداه، زائید...»^{۶۲}.

در امر زندگی خصوصی هر چه به دلش می‌گذشت به شاه می‌نوشت، اگر هم با عزت‌الدوله قهر و آشفتگی پیش می‌آمد، از شکوه و شکایت کوتاهی نمی‌کرد. این کارش هم شبیه معلمش قائم‌مقام بود، شرحی که در شکایت از عزت‌الدوله به شاه نگاشته، خانی از لطف نیست: «... اینکه با خانم صلح اتفاق افتاد زیاد بجا شد و این غلام نوشته ذواب^{۶۳} را بجهتی نگاه داشت، اما آنکه مرقوم داشته‌اند که ملک‌زاده را برای راحتی شما به امیر دادم، خبر ندارد که چنان امیر را به چه بلا انداخته است. باری وجود همایون سلامت باشد؛ بر این غلام می‌گذرد اما به نمک شاهنشاه روحنا فداه مثل مرگ می‌گذرد، لابد عرض کردم»^{۶۴}.

دیگر جنبه انسانی امیر، مهری است که نسبت به مادرش در دل داشت. از اینکه او بر اثر فراق فرسوده و شکسته شده بود، اظهار تأثر کرده است^{۶۵}. و نیز دیدیم که محبت‌های قائم‌مقام را هیچگاه از یاد نبرد و نسبت به بازماندگان او رفتاری بزرگووارانه داشت. در نامه‌ای هم که به شاه نوشته به خوی مردانگی خود می‌باید: «از آن ساعت که دست ارادت و نوکری داده‌ام هر آن در عالم، حالت ارادت قلبی و نوکری خود را زیادت‌تر دیده‌ام... و همه بلاهای دنیا را به جان خود خریده‌ام... یقین بدانید که من در عالم رهیتی خود مردم»^{۶۶}.

در شرافت نفسانی او کلامی بلندتر از وصفی که «واتسونه» کرده است، نمی‌توان گفت. آن را در سردفتر زندگی امیر خواندیم.

۶۲. همان.

۶۳. ذواب اشاره به مهدعلیا مادر ناصرالدین‌شاه و عزت‌الدوله است.

۶۴. مجلس، نامه‌های خصوصی امیر به شاه، خطی.

۶۵. نگاه کنید به ص ۲۵.

۶۶. اصل نامه امیر نزد آقای محمدعلی کریم‌زاده است. برای تصویر آن

نگاه کنید به ضمیمه کتاب.

مأموریت‌های سیاسی

میرزا تقی‌خان از زمانی که منشی دستگاه قائم‌مقام بود تا وقتی که به صدارت رسید، به سه‌مأموریت سیاسی رفت: به روسیه، به ایروان، و به عثمانی. این سفرها از نظر ماهیت و مقام و مسئولیت او بکلی متفاوت بودند. در سفر روسیه که همراه خسرو میرزا رفت (۴۵-۱۲۴۴) جوان بیست و دو ساله و در زمره دبیران بود. نه‌سال بعد که با ناصرالدین‌میرزای ولیعهد، برای ملاقات تزار روس روانه ایروان شد (۱۲۵۳) وزارت نظام آذربایجان را بعهده داشت. پس از شش سال که به سفارت فوق‌العاده ارزنة‌الروم برگزیده شده، با مقام وزارت، به نمایندگی مختار دولت در آن کنفرانس (۶۳-۱۲۵۹) شرکت جست.

جنبه سیاسی سفر ده‌معه روسیه را به کوتاهی برگذار می‌کنیم از آنکه بیرون از مبحث ماست، و میرزا تقی‌خان سهم زیادی در آن نداشت. اما از جنبه مدنی آن سفر بیشتر سخن خواهیم گفت چه تأثیر ژرفی در شکفتن اندیشه میرزا تقی‌خان کرد. سفر ایروان را به چند کلمه تمام می‌کنیم چه جنبه صوری و تشریفاتی آن بر جنبه‌های دیگر آن می‌چربد و در اصل دارای اهمیت نیست. از سفارت ارزنة‌الروم به تنصیل سخن خواهد رفت زیرا از یک سو در تاریخ جدید روابط ایران و عثمانی اهمیت بسزایی دارد، از سوی دیگر در کارنامه سیاسی میرزا تقی‌خان بسیار پر معنی است. و از این دو جنبه گذشته، هم‌زمان است با دوره و تنظیمات‌چیده عثمانی که در ذهن وزیر نظام و نقشه اصلاحات او خواه و ناخواه بی‌تأثیر نبوده است. برای اینکه گفتار ما سراسر است و به هم پیوسته باشد، تأثیر عقلی و مدنی سفر روسیه و سفارت ارزنة‌الروم را یکجا، ضمن تحول فکری میرزا تقی‌خان در برخورد با تمدن غربی می‌آوریم. و این را ترتیب

درست و منطقی دانستیم.^۱

نخست می‌پردازیم به سفارت خسرو میرزا به روسیه. يك سال پس از امضای عهدنامه ترکمانچای، نویسنده روسی «گریبایدوف» به سفارت فوق‌العاده و برای مبادنه آن پیمان به ایران آمد. این نویسنده نامور که از مأموریت خود هیچ خرمندی نداشت، ستیری ترشخوی و پی‌تدبیر بود. روش ناپسند و تحریک آمیزش، مردم شهر و برخی از روحانیان را برانگیخت - فتنه برخاست، و در سوم شعبان ۱۲۴۴ به دست مردم خشمگین نادان در تهران کشته شد. این واقعه ناگوار برای دولت بس گران بود و از اینکه مبادا آتشی جنگ از نو درگیرد، دربار شاه و ولیعهد سخت به تشویش افتادند. اما دولت روسیه که با عثمانیان در جنگ بود، قصد ستیزه‌جویی نداشت و از در مدارا پیش آمد. خاصه اینکه «مالسوف» یکی از همراهان سفیر مقتول که جان به سلامت برده بود، گواهی به خلاف کاری و شیوه ناهنجار گریبایدوف داد. همینکه خبر کشته شدن فرستاده تزار به تبریز رسید، عباس میرزا و قائم‌مقام بیدرنگ به چاره‌جویی برخاستند، ولیعهد در نامه‌ای که به قلم استادانه قائم‌مقام به امپراطور روسیه نوشت، مطلب را چنین عنوان کرد:

«... در سال گذشته دولت ایران دوستی دولت بی‌په روسیه را به جان و دل خریدار شد و در راه تحصیل آن از رنج تن و بدل مال دریغ نکرده، چندان کوشید که به فضل خدا و لطف امپراطور کشورگشا آن مقصود عمده و مطلوب کلی را دریافت نمود. امسال نیز برای استحکام همین دوستی و انتظام بعضی از مهم این مملکت این اخلاص کیش خود عازم بود که به دیدار فرخنده آثار آن اعلیحضرت فائز شود. و در این بین از عجایب روزگار قضیه ایلیچی آن دولت بوضعی رویداد که نه اینگونه واقعه تا امروز در این مملکت دیده و شنیده شده بود، و نه صورت این احوال به وهم و خیال می‌گنجید، که قبل از وقوع آن چاره و تدبیری توان کرد. بلی امری بیخبر و ناگاه حادث شد و چندان فرصت و مجال نشد که به دفع آن بلا و رفع آن فضا و تدبیر آن فتنه و درمان آن درد توان پرداخت. خدای تبارک که به هر راز و نپایان عالم است گواهی دارد که این اخلاصمند از درون دل بر آن بود که خود با تمامی اخوان و اخلاف در امثال این فتنه و بلا به اتلاف رسند و بدنامی چنین برای این دولت نماند. و همچنین همگی اولیای این دولت و اعیان و معارف این مملکت امروز از این واقعه هائکه در عزا و ماتمند، و شاهنشاه و الاجاه ممالک ایران در معرض هزار اندیشه و غم می‌باشند. و این معنی آشکار و معلوم است که دولت رنج و زحمتها و خسارتهای پارساله را ضایع نمی‌خواست بکنند، و این صدقات کیش که با آن شوق و خرمی عازم

۱. رجوع شود به بخش ششم.

دیدار آن اعلیحضرت بود هرگز راضی نمی‌شد که با این سرافکنندگی و شرمساری عازم شود... این کار زشت و کردار بد بجز فتنهٔ جهان و شورش عوام هیچ مأخذ و منشأ نداشته. غالباً در شهرهای بی‌نظام امثال این شورش و غوغا از عوام نادان برپا می‌شود خصوصاً در اسلابول که پایتخت دولت عثمانی است مکرر اتفاق افتاده ولیکن تا پارسال هرگز در ممالک محروسهٔ این دولت نشده بود.

«پارسال که از صدمات دولت روسیه مجال پرداختن به امور دیگر مجال بود در بعضی از شهرهای ایران نیز اینگونه شورش و بی‌نظمی اتفاق افتاد، و وقت اقتضا نمی‌کرد که دولت به تنبیه آنها اقدام نماید تا اعمال به دایرالخلافه سرایت نمود، اما دولت علیهٔ ایران بالفعل در صدد تنبیه و سیاست جهان و مفسدین و انتقام این حادثهٔ اتفاقیه می‌باشد، این اخلاصمند که آنهمه اصرار و کوشش برای دریافت دیدار آن اعلیحضرت داشت و دارد، و محض همین بود و هست که ان‌شاءالله یک‌نوع همبستگی قلبی و بیوستگی در میان این دو دولت بهم رسد که هرچه به خصوصیت آن دولت خرابی یافته از خصوصیت آن اعلیحضرت آبادی پذیرد. به‌داز فضل خدا به‌توجه آن عم‌اکرم تاجدار بی‌نظامیهای این مملکت بانظام شود. دیگر امر و اختیار با آن اعلیحضرت است و برای چارهٔ این کار که بالفعل حادث شده بهتر آن است که حواله به اقتضای رأی و الای امپراطوری شود... تا دولت ایران ان‌شاءالله از زیر بار این خجالت برآید. . .»

ضمن نامهٔ کوتاهتری، در ۱۷ شعبان ۱۲۴۴ به ژنرال پاسکویچ فرمانفرمای قفقاز نگاشت: «... خلاصهٔ فرمایشی که از جانب همایون شاهنشاه رسید، این است که دولت ایران دوستی دولت بمبیهٔ روسیه را به جان و دل خرید، از علاقهٔ یگانگی دست‌بردار نیست... اگر مثل این قضیه در پترزبورخ اتفاق می‌افتاد، البته اولیای دولت بمبیهٔ روسیه حکمی و قدری در این باب می‌کردند، توقع داریم که همان را بی‌ملاحظهٔ مغایرت به ما معلوم سازند تا ما نیز بی‌شائبهٔ مخالفت... در صدد انتقام این واقعه و عذرخواهی این مطلب برآئیم...» میرزا مسعود حامل این نامه و پیام نایب‌السلطنه به پاسکویچ بود. ژنرال روسی به او گفت: «رفتار دولت شما را باید ملاحظه کرد، گمان من این است که اگر رفتار درستی کنید، دولت ما از این مقدمه گذشت نماید»^۲.

دولت ایران از دلجوئی چیزی فرو نگذاشت: جسد گریبایدوف را با احترامات رسمی کامل به قفقاز فرستاد، آتش‌بازی نیمهٔ شعبان را موقوف ساخت و به جای آن روز سوگواری اعلام نموده، نسبت به زن ماتم‌زدهٔ سفیر نهایت عزت را معمول داشت، و قرار شد هیأتی از جانب دولت

۲. سفرنامهٔ خسرو میرزا (خطی).

ایران به عذرخواهی روانه پترزبورگ گردد. نخست صحبت از این به میان آمد که نایب‌السلطنه و قائم‌مقام بروند، بعد شنیده شد که محمد میرزا (محمدشاه بعدی) خواهد رفت و به جای قائم‌مقام، منوچهرخان معتمدالدوله فرستاده می‌شود. البته از نظر دولت روسیه هر چه هیأت‌سفارت عالی مقامتر می‌بود مطلوبتر بود. در این ضمن از نگرانی فراوان ایران کامتته شد. سرانجام در شوال ۱۲۴۴ هیأتی به ریاست خسرو میرزا یکی از پسران ولیعهد تعیین گردید.^۳ اعضای سرشناس آن عبارت بودند از: محمدخان زنگنه امیرنظام آذربایجان، میرزا مسعود انصاری، میرزا صالح، میرزا بابای حکیم، محمد حسین‌خان امینک آقاسی، میرزا تقی فراهانی، سمینوی فرانسوی، و میرزا مصطفی افشار که شرح آن سفارت را به دقت نگاشته است. خسرو میرزا نماینده شاه و نایب‌السلطنه بود، و ریاست واقعی هیأت را محمدخان امیر نظام به‌عهده داشت که مردی دانا و کاردان بود. میرزا مسعود که مختصر زبان فرانسوی را آموخته برخی کارهای ترجمانی را می‌کرد، میرزا صالح و میرزا بابای طبیب هر دو از تحصیل کرده‌های انگلیس بودند، خاصه میرزا صالح مرد شایسته‌ای بود و پیش از این هم به لندن و قفقاز به مأموریت‌های فوق‌العاده رفته بود. سیمون در قشون ایران خدمت می‌کرد. و میرزا تقی فراهانی (امیر کبیر بعدی) از منشیان و معتمدان قائم‌مقام بود.

میرزا تقی به ظاهر مأموریت خاص داشت که گزارش سفارت را به قائم‌مقام بنگارد. نادر میرزا در این باره شرحی دارد: «قائم‌مقام را دیدن این بود که به‌همه‌جا جاسوسی داشت، به نزد سالاران بزرگ و مردان شناخته، و این عمل و زرا را روا باشد. چون خسرو میرزا به‌دایگی محمدخان امیرنظام به پترزبورخ همی رفتند این جوان را [میرزا تقی‌خان را] به نام دبیری به‌امیر [امیر نظام زنگنه] سفارش کرد، برفتند، جوان با خدمت‌های پست‌دیده آن امیر را دل ببرد چون به تبریز رسیدند، جوان به سرای دستور نرفت و به‌همان امیر پیوست...»^۵. به هر حال، قائم‌مقام از آنچه می‌گذشته، خوب آگاه بود. دلیل ما نامه‌ای است که در صفر ۱۲۴۵ از جانب نایب‌السلطنه به خسرو میرزا نگاشته و تصریح می‌کند: «... از قراری که بر ما ثابت و آشکار گردید، آن فرزند در باب انبورگور^۶ حرفی با جناب فرمانفرمای گرجستان در میان آورده و حال اینکه ما در این باب

۳. برای کاملترین شرحی که در این موضوع انتشار یافته رجوع شود به تفصیل انتخاب هیأت نمایندگان ایران، نگارش آقای تهمورس آدمیت، مجله یادگار، فروردین ۱۳۲۴ ش، ص ۳۷-۲۷.

4. Semineau

۵. تاریخ و جغرافیای تبریز، ص ۵۰.

۶. Anbourger شارژداف روم که در ژانویه ۱۸۲۳ (جمادی‌الاول ۱۲۳۸)

به‌تهران آمده بود.

مطلقاً و اصلاً فرمایشی به آن فرزند نکرده بودیم، و راهی نداشت که از او اظهار ناراضماندی نماییم. چرا که او چندین سال در ملک ما بود، و هرگز جز خیرخواهی دولتی و مزید اتحاد بین‌الحضرتین از او دیده و شنیده نشد. و شک نیست که هرگاه گریبایدوف بود، این خجالت و بدنامی به دولت قاهره ایران نمی‌رسید. جواب این رقیمه را باید بزودی عرضه داشت نباید تا پس‌انیم آن فرزند در این خصوص چه گفته، و به تجویز و استصواب امیر نظام حرف زده یا بی‌اطلاع او، دیگر ائمه از خواهر آن فرزند گرامی محو نشده که دستور العمل ما به او همین یک کلمه بود که از سخن و صلاح امیر نظام بیرون نرود، و سخن احدی را جز او نپذیرد، و هرچه به‌صوابدید از بگوید و بکند هیچ راه بحث بر آن فرزند نیست... ۷.

از این نامه روشن است که ولیعهد و قائم‌مقام تنها به تدبیر امیر نظام اعتقاد داشتند، و میرزا مسعود قدری نداشت، اتفاقاً قائم‌مقام از میرزا مسعود بدش می‌آمد.

سفارت خسرو میرزا از شوال ۱۲۴۴ تا رمضان ۱۲۴۵ نزدیک یازده ماه طول کشید. شرح آن در مآخذهای گوناگون آمده است. نویسنده روسی «ولادیمیر پوتو»^۸ رساله‌ای به عنوان «خسرو میرزا: شاهزاده ایرانی» دارد. چپانگرد انگلیسی «انکساندره» که زبان فارسی را می‌دانست و در آن زمان در روسیه بود، گزارش آن را ضمن کتاب «مسافرت به صحنه جنگ در شرق»^۹ نگاشته است. اما کاملترین آن را در سفرنامه ارزنده میرزا مصطفی افشار می‌خوانیم، و همان مآخذ کار ماست، و زبده آن را نخستین بار انتشار داده‌ایم.

هیأت نمایندگان ایران در پانزدهم ذیحجه ۱۲۴۴ وارد تفلیس شدند. پاسکویچ استقبال گرمی کرد، و فردای آن به افتخار خسرو میرزا صدویک توپ آتش کردند، و در شهر از پام تا نام ناقوس نواختند. در دوم ذیحجه روانه مسکو شدند. در اینجا خسرو میرزا از مادر گریبایدوف دیدن کرد. شاهزاده «محض دلجوئی او بی‌خبر به‌خانه او رفتند و در گریه با او شراکت نمودند. آوازه این قسم کوچک دلی شاهزاده، قلوب عموم روسیه را شیفته و فریفته اخلاق خود نمود»^{۱۰}. در صفر ۱۲۴۵ با تشریفات رسمی به پترزبورگ رسیدند. روز ۲۲ این ماه خسرو میرزا با تزار نیکلای اول ملاقات نمود، تشریفات خاصی صورت گرفت؛ قبلاً امیر نظام در پیش و سایر همراهان از عقب دو به‌دو داخل میدان سرای امپراطوری شده، ایستادند تا کالسکه مخصوص خسرو میرزا وارد شد. نامه شاه و

۷. منشآت قائم‌مقام، ص ۳۶۰.

۸. V. Potto این نویسنده رساله‌هایی هم درباره جنگهای ایران و روس دارد.

۹. J. E. Alexander, Travels to The Seat of The War, PP. 104-104.

۱۰. «پوتو» نویسنده روسی نیز همین معنی را ذکر کرده است. (شاهزاده ایرانی، ص ۸).

عباس میرزا را در طاقه شمال رضائی پیچیده، در مجموعه نقره‌ای نهاده، و میرزا صالح حامل آنها در کنار خسرو میرزا روان بود. در قبال پذیرائی شاهزاده این خطابه شیوا را در حضور تزار خواند:

و آسایش و خوشبختی که در ایران قرار گرفته بود و اتحاد صدیقی که به واسطه صلح مابین شاهنشاه ایران و جد مکرم من و اعلیحضرت امپراطوری حاصل شده بود، طالع ناخوش را برانگیخته کردند و همان طالع به واسطه غلبه خسرو امیر خود گروهی خشمناک را به ضلالت انداخت که در تهران باعث حادثه غیرمنتظر شدند و در آن حادثه مأمورین روسیه هلاک گشتند، این حادثه غم‌انگیز لباسی عزا و اندوه عظیم به خاندان سلطنت و همه چاکران بازادت آویشید، دولت با انصاف و باحشمت اعلیحضرت شاهنشاه ایران به خیال اینکه یک مشت بداندیش به دست فتنه فساد تواند روابط صلح و اتحاد را که تازه با پادشاه بزرگ روسیه مستحکم شده بود، برهم زند از تغییر مرقعش شد، لهذا مرا مابین شاهزادگان خانواده سلطنت اختیار کرده حکم نمود که بدون فوت فرصت، به پایتخت این مملکت بیایم، و امیدوار باشم به اینکه صدای من که گردیده صداقت است، با التفات حسنه اعلیحضرت امپراطوری شما مسموع خواهد شد و حرفهای من برای حفظ کامل مودتی که بین در پادشاه اعظم و اقوای عالم رامتجد می‌کند، بکار خواهد آمد. این است خواهشهایی که من مأمور شده‌ام به اسم و لایحه باحشمت خود اظهار کنم. ای امپراطور باشوکت این خواهش مرا قبول کنید، و حادثه‌ای را که در ایران هم‌اقدرد موجب تأثر گشته است که در روسیه، فراموش نمائید تا کل عالم بداند که در مطای چنین حادثه بی‌فطیر دانشی و فراست دو پادشاه، و اعتقاد و اعتماد متلازم ایشان، توانستند بلاواسطه همه خطرهارا برکنار بگذارند، و همه شبها و نایم‌تپها را محو نمایند، بالاخره یک نوع رابطه‌ای مطابق همه تمناهای خود به اطمینان تحصیل کنند.

در باب [اینکه] من خود متوسط این مهم تمنا کردنی تعیین شدم چنین خیال می‌کنم، که همینکه به حضور اعلیحضرت امپراطوری رسیدم و خدمت محوله خود را که به واسطه ولینعت و جد باحشمت من، به من داده شده بود به تقدیم رسانیدم، به کمال تمینت و بشوکت رسیده‌باشم. در صورتی که همه اهتمامات خود را، به استحکام یک نوع دوستی و ایمنی، مابین دولت عظیم، که برای مودت و احترام یکدیگر خلق شده‌اند، وقف بکنم. والسلام^{۱۱}.

خسرو میرزا نامه‌های رسمی را تسلیم کرد. و میرزا شاتبورغ ترجمان خطابه او را به روسی برگرداند. در پاسخ شاهزاده این بیانات را «فسلرود» صدر اعظم روسیه از جانب نیکلا ایراد کرد:

۱۱. سفرنامه خسرو میرزا (خطی).

«اعلیحضرت امپراطور، خداوند بزرگوار من، مرا مأمور می‌کند که نواب والا را محقق کنم که تقریرات و تبیینات تأسف را که شما از جانب پادشاه خود اظهار می‌کنید، با عقیده مشتمله باکمال رضا قبول می‌کند، و خاطر همایون او به ملاحظه حادثه‌ای که مبتنی بر اراده‌شسته بود، که از نو دولت همسایه راه تفیق اندازد و مملو از کدورت نمود و سفارتهی که مجدداً مأمور به دولت شما کرده است، حقیقت این مطلب را دلیلی تازه خواهد بود و همان سفارت همه غبار و کدورت را که از این قضیه هائنه به رابطه دولت روس و ایران عارض می‌توانست شد، باید متفرق کند. نواب والا این خاطر جمعی را به اعلیحضرت شاه خواهد برد، و باز از اراده مستحکم اعلیحضرت امپراطوری در حفظ صلح و فزونی روابط دوستی و همسایگی حسنه که در کمال سعادت به واسطه عهدنامه ترکمانچائی فرار گرفته، ایمنی خواهد داد. اعلیحضرت امپراطور به من امر می‌کند که به نواب والا اظهار کنم که در رجوع این خدمت اعلیحضرت شاه هیچ اختیاری نمی‌توانست بکند که به امپراطور خوش آیندتر از این باشد. و امیدوارم که شما تصدیق این مطلب را از احتراماتی که به شما می‌شود تصدیق خواهید کرد. و همچنین از این تقریرات که من به اسم خداوند بزرگوار خود به شما اظهار می‌نمایم»^{۱۲}.

خسرو میرزا بنا بر این تشریفات معمول همراهان خود را به تزار معرفی نمود و او به هر یک «علی قدر مراتبم التفاوت کرده. تیکلا به فرستاده شاه گشت: «من بالذم از آنچه گذشت، گذشت کردم. و چون نمی‌خواهم که هیچ کدورتی از دولت در دل داشته باشم، این مطلب را هم اظهار می‌کنم که دولت شما از دوستی دولت ما هنوز ایمن نشده... آنچه شما از دوستی این دولت دریافت می‌کنید، به دولت خودتان عرض و حالی نمائید»^{۱۳}.

هیأت نمایندگان ایران تا اواخر ربیع الثانی ۱۲۴۵ یعنی بیش از دو ماه در پترزبورگ گذراندند. هر روز به دیدن یکی از تأسیسات علمی و صنعتی روسیه، و شبها به تماشاخانه و مهمانی می‌رفتند که شرح آن را خواهیم داد. روز نوزدهم ربیع الثانی برای مرخصی به دربار امپراطور رفتند. نخست خسرو میرزا بار یافت و همراهانش بدین قرار: «امیر نظام، و میرزا مسعود، و میرزا صالح، و میرزا بابا، و موسیو سمینو، و حسینعلی، و میرزاتقی، و میرزا بقدر» خدمت تزار رسیدند. تیکلا گفت: «امیدوارم که یادگار خوب از روسیه ببرید، و آنچه از دوستی ما به رأی العین مشاهده و فهمیده‌اید، به شاه و نایب السلطنه حالی نمائید»^{۱۴}.

۱۲. همان.

۱۳. همان.

۱۴. همان.

دولت روسیه به مناسبت این سفارت از يك كرور تومان بابت باقیمانده دو كرور تومان غرامت عهدنامه تركمانچای، گذشت کرد. و نیکلا دوازده عراده توپ به رسم ارمغان برای شاه و ولیعهد فرستاد. نمایندگان ایران راه مراجعت پیش گرفتند. در رمضان ۱۲۴۵ به تبریز رسیدند.

*

سفر روسیه برای میرزاتقی که او ان جوانی را می گذراند، بسیار آموزنده بود. و تأثیر آن را در نمو فکری او باز خواهیم نمود. در این مسافرت مورد توجه امیر نظام زنگنه واقع گشت، و در بازگشت داخل خدمت استیفای حکومت آذربایجان شد. از این به بعد از پشتیبانی قائم مقام و امیر نظام هر دو برخوردار گردید. تا اینکه بشرحی که گذشت، در صدارت قائم مقام به مقام مستوفی گری نظام رسید^{۱۵}. در ۱۲۵۳ وزارت نظام آذربایجان را یافت. و در رجب همین سال بود که همراه ناصرالدین میرزای ولیعهد هفت ساله و امیر نظام زنگنه برای ملاقات تزار روس به ایروان رفت.

شرح داستان به اجمال این بود: نیکلای اول به قفقاز و گرجستان آمد، و تقاضای دیدار رسمی محمد شاه را داشت. شاه در کار لشکرکشی به خراسان و هرات بود و از ملاقات سر باز زد. و در این امر مصلحتی بود. انگلیسها همواره تبلیغ می کردند که توجه دولت ایران به ایالتهای شرقی، به تعریک روسها می باشد. و دیدار رسمی شاه و تزار همان ایهام را قوت می داد. پس محمدشاه بجای خود ناصرالدین میرزا را به ایروان فرستاد. همراهان معتبر ولیعهد عبارت بودند از: امیر نظام زنگنه، میرزاتقی خان وزیر نظام، عیسی خان قاجار، میرزا محمد حکیم باشی، حاجی محمود نظام العلماء، میرزا علی اکبر تبریزی مترجم، و محمدطاهر خان قزوینی. ارمغانهایی از قبیل چند رشته مروارید، عناقه شالهای کشمیری و چند رأس اسب برای تزار همراه بردند.

در «اوپ کلیسا» دیدار رسمی گرمی با نیکلا روی داد. امیر نظام به آئین تشریفاتی همراهان را به تزار معرفی کرد. راجع به میرزا تقی خان گفت: «مستوفی نظام بوده به واسطه خدمت اکنون به وزارت نظام رسیده و در سفر سابق در پترزبورغ به حضور مبارک امپراطور شرفیاب شده. امپراطور فرمود: که الحمدلله يك بار دیگر رفیق خود را دینم. بعد از آن به لغت روسی فرمود که احوالت خوب است؟ وزیر نظام هم به زبان روسی عرض کرد الحمدلله از اثفات امپراطور اعظم...^{۱۶}.

در آن ملاقات موضوعهایی چند مثل قضیه هرات، مهاجران ایرانی

۱۵. نگاه کنید به بخش دوم.

۱۶. روضه الصفا، جدهم (در صدرالتوازیح نیز همین معنی آمده است).

در روسیه، و اتباع روسی در ایران نیز مورد گفتگو قرار گرفت. راجع به قضیه اتباع دوکشور موافقت شد که از طریق معامله متقابل حل کنند. اقامت در ایروان یک هفته بیشتر طول نکشید، و عیالت نمایندگان ایران به تبریز بازگشتند. چهارسال بعد امیر نظام زنگنه درگذشت (۱۲۵۷). و مسئولیت نظام آذربایجان به میرزا تقی خان وزیر نظام سپرده شد. در همین مقام بود که سفارت ارزنةالروم پیش آمد.

۵

کنفرانس ارزنة الروم

(ربیع الثانی ۱۲۵۹ - جمادی الثانی ۱۲۶۳)

«میرزا تقی خان و رای هرگونه قیاسی، برجسته ترین نمایندگان چهار دولت بود که در کنفرانس ارزنة الروم گرد آمده بودند»
ریون کرزن^۱

کنفرانس ارزنة الروم که بیش از چهار سال طول کشید، و پیمان ارزنة الروم که در ۱۲۶۳ بسته شد - نماینده آخرین دوره تحول تاریخی روابط ایران و عثمانی است. از یک سو، مجموع اختلافهای قرون گذشته دو کشور در آن نمایان است - و از سوی دیگر پایه روابط جدید دودولت راء حتی تا زمان بوجود آوردن دولت عراق پس از جنگ جهانی اول، همان عهدنامه بنیان گزاره، از این رو کنفرانس ارزنة الروم در تاریخ روابط ایران و عثمانی پر معنی و با اهمیت است. اما نه گزارش درستی از آنچه در این مجمع سیاسی گذشته، انتشار یافته - نه سهمی که میرزا تقی خان در گفتگوها و تصمیمهای آن داشته، دانسته شده - و نه به طریق اولی ارزش آن در تحول تاریخی مناسبات دو کشور همسایه، شناخته گردیده است. کوشش داریم همه این جنبه های موضوع را به عنوان بخشی از تاریخ جدید روابط دیپلماتی ایران بدست دهیم، و در نگارش آن «تکنیک» تاریخ دیپلماتی را بکار می بندیم. نخست مقدمه کوتاهی می آوریم که زمینه گفتارمان روشن گردد.

با تأسیس دولت صفویان، یکی از نخستین «دولت های ملی» به مفهومی که آغاز تاریخ «عصر جدید» یعنی پس از قرون وسطی می-

۱. R. Curzon, A Year At Erzerom, P. 55. (کرزن خودش دبیر نمایندگی

انگلیس در کنفرانس بود).

شناسده در ایران تشکیل یافت. سلسله چنبدان دولت صفوی را اصول تشیع می‌ساخت که در معنی پرورده عناصر ملی و سیاسی بود، گرچه مظاهر و تجلیات آن دینی بنظر می‌آمد. تشیع به‌عنوان ایده‌تولوژی وحدت ملی ایران نمو یافت - و همان پاسدار ملیت ایرانی گردیده و از تحلیل جامعه ایرانی در دنیای تسنن اسلامی که به پیشوایی و قیادت دولت‌عثمانی جلوه‌گر بود - جلوگیری کرد. بدین وسیله ایرانیان هویت تاریخی و هوشیاری ملی خود را محفوظ داشتند، گرچه آن فلسفه سیاسی و دینی آثار مدنی دیگری باز آورد که از موضوع گفتار ما در اینجا بیرون است. در هر حال برخورد تند دو دولت همسایه، که یکی خود را نگهبان تشیع ایرانی و دیگری وارث خلافت عباسی می‌شمرد - و هر دو نیروی تحریک فوق‌العاده‌ای داشتند، امری طبیعی بود.

تاریخ روابط سیاسی دو کشور از قرن دهم تا دوازدهم، در واقع شرح جنگهای خونین سیصد ساله آنهاست. اگر هم چند صباحی به آشتی و سازش می‌گذشت، برای ناتوانی و ترس از همدیگر بودن نه از روی پاکدلی و تفاهم معنوی، زمامداران ایران و عثمانی هر دو در پروراندن این حالت عمومی جنگ و ستیز مسئولیت داشتند، در حقیقت در زنجیر تعصبی که خود پرداخته بودند - گرفتار آمدند، تنها نادرشاه بود که با فراموشی و شتم سیاسی فوق‌العاده خود، خواست آن زنجیر را از هم بگسلد - و در روابط ایران و عثمانی اساسی نو بریزد، او هم رفت و نقشه‌اش برآب شد.

به‌هر صورت، رفته رفته ایران و عثمانی تحریک خود را از دست دادند - ایران گرفتار کشمکشهای داخلی گردید و کفاره خونریزیهای وحشتناک و سوء سیاست صفویان را داد - و عثمانی با شکستهای پی‌درپی خارجی که به‌دست مغربیان خورده دیگر خطری برای اروپا نداشت، و در واقع مقدمه خرابی و تنزل امپراتوری عثمانی از منتهای پیش نمایان گردیده بود. از نیمه دوم قرن دوازدهم هجری، هر دو دولت با خطر روز-افزون جدید مغربیان که هستی آنها را تهدید می‌کرد، برخوردند. و پس از آن هر دو شکست خورده و گرفتار، نه مجال پیکار داشتند و نه حال زورآزمایی. حقیقت اینکه از ۱۱۹۵ به بعد فقط یک بار کار ایرانیان و ترکان به نبرد کشید (۱۲۲۶) که دامنه‌اش کوتاه بود و زود سرش را بهم آوردند.

از اوایل قرن سیزدهم که تحول سیاسی اروپا، ایران را خواه و ناخواه به جهان سیاست بین‌المللی کشاتید - مناسبات ایران و عثمانی نیز نمی‌توانست از تأثیرش مصون باشد. سیاست کشورهای بزرگ اروپا خاصه روس و انگلیس، به‌عنوان عامل تازه‌ای در نهاد روابط دو دولت مؤثر افتاد و نفوذش همچنان زیادتر می‌شد و اثرش نمایانتر. در زمان ناپلئون، در مرحله‌ای که روس و فرانسه متحد بودند، و ایران و عثمانی

هر دو با روسیه در جنگ - به ضرورت یک نوع همکاری سیاسی اتفاقی میان دربار شاه و سلطان بوجود آمده بود. اما دیر نپایید. دولت عثمانی با تزار پیمان صلح جداگانه‌ای بست (پیمان بوکارست در ۲۸ مه ۱۸۱۲). شکست اینکه به موجب مادهٔ سومی آن، ترکان موافقت کردند برای سپاهیان روسیه که در قفقاز با ایران می‌جنگیدند از خاک عثمانی اسلحه و مهمات و آذوقه فرستاده شود^۲. این واقعیت که بر تاریخ‌نویسان پوشیده مانده، خشم دولت ایران را برانگیخت؛ عباس‌میرزا و وزیرش میرزا بزرگ ترکان را به «خیانت» و «صه‌دشکنی» محکوم ساختند و هیچ‌وقت آن را فراموش نکردند.

از آن پس روابط ایران و عثمانی به تیرگی گرایید و وقایعی پی‌درپی بر شمت آن می‌افزود: - در سال ۱۲۲۱ وقتی که نخستین دورهٔ جنگ ایران و روس هنوز پایان نیافته بود، عبدالرحمن پاشا حاکم شهر زور به ایران پناه آورد. فتحعلی‌شاه او را تحت حمایت ایران گرفت و به حکومت زور و ریاست ایل بابان برگرداند. او تحت تبعیت و حمایت محمدعلی‌میرزای دولت‌شاه بسر می‌برد، و این مسئله باعث کدورت اولیای دولت عثمانی گردید. علی‌پاشا والی بغداد برای راندن عبدالرحمن پاشا سپاهی به شهر زور روانه کرد. دولت‌شاه هم این سپاه را مغلوب و آن سردار را دستگیر کرد و به تهران فرستاد. دولت عثمانی به عنوان عذرخواهی فیضی محمود افندی را به دربار ایران فرستاد. رهایی سردار اسیر خود را خواست. فتحعلی‌شاه هم او را به احترام روانهٔ عثمانی نمود، فتحعلی‌خان رشتی را به سفیری به استانبول گسیل کرد. و در سال ۱۲۲۶ که سفرایی از دربار عثمانی به ایران آمدند، قرار شد که وانی شهر زور به صوابدید دولت ایران معین گردد، و والی بغداد را شخص بی‌غرض و سلیم‌النفسی معین نمایند که رعایت احوال زوار و مسافران ایرانی را بکند. ولی تمام این قرارها زودگذر بود. در ۱۲۲۶ عده‌ای از افراد خاندان سلطنتی از جمله حرم‌شاه از راه ارزنة‌الروم به سفر حج می‌رفتند. اموالشان به دستور پاشای آنجا تفتیش گردید و قسمتی از آن را ضبط کردند، و نسبت به حرم‌شاه جانب‌حرمت و خوش‌مسایگی را نگاه نداشتند. ترکان حتی در امور ناچیز از شیوهٔ نپرخوار و خشن خود دست‌بردار نبودند.

به دنبال آن سرعسکر ارزنة‌الروم برخی از ایلات سرحدی ایران را به خاک عثمانی کوچاند و پاره‌ای را تحت حمایت خود گرفت. عباس‌میرزا نخست نماینده‌ای به استانبول فرستاد که شکایت پیش سلطان ببرد. فرستاده‌اش را سرعسکر زندانی کرد. قائم‌مقام ناگزیر توسط نمایندگان انگلیس در ایران و عثمانی، نسبت به عمل نامنجز سرعسکر ارزنة‌الروم

۲. انگلیس، مجموعه ۷۸/۷۷ کاپینگ به اولی ۲۵ ژوئن ۱۸۱۲.

به باب عالی اعتراض نمود، و آن را منافی روابط دوستی شمرد^۳. در همین مورد است که قائم مقام ضمن نامه خود به میرزا صادق وقایع نگار، در اشاره به نماینده انگلیس می نویسد: «باید... قدر این دشمنك دانای خودمان را بدانیم. سگشان صدهزار بار بر این دو مستهای نادان منحوس که عیاذاً بالله همسایه ملك محروستند، شرف دارد. نه از رسوم حکمایت کن نه از روم...»^۴.

ایران سر پیکار نداشت. اما آن تدابیر بجائی نرسید و عباس میرزا با سی و پنج هزار سپاهی به سوی ارزنة الروم حمله برد. در نخستین وهله، لشکر شصت هزار نفری عثمانی را که تحت فرماندهی چپار بن از پاشایان ترك بودند، درهم شکست^۵. شهرهای قارص و وان را گرفت، و پایزیه بدون هیچ مقاومتی تسلیم شد. عباس میرزا حاکی از جانب خود در پایزیه گماشت. ساخلوی هم برقرار نمود، و خود به خوی بازگشت. از سوی دیگر، محمدعلی میرزای درنیشاه حاکم کرمانشاه بر قشون ترك پیروزی یافت و به طرف بغداد پیشروی کرد. داود پاشا تقاضا کرد: از تصرف بغداد صرف نظر نماید، در عوض ده هزار تومان خسارت خواهد پرداخت، و سالیانه هم خراج خواهد داد^۶. این نبرد (۲۷-۱۲۲۶) برتری جنگی ایران را بر عثمانی در آنجا ثابت کرد - توپخانه عباس میرزا بسیار خوب از عمده برآمد - و عباس میرزا عده ای از افسران انگلیسی را که در خدمت ایران بودند و حاضر نگردیدند در جنگ با عثمانی شرکت نمایند، از کار بیرون کرد^۷.

عثمانی که شکست خورد، کابینتگت سفیر انگلیس در استانبول به پایمردی برخاست تا در صلح میان دو دولت حسن توسط کند. ایران و عثمانی نیز خواهان آشتی بودند از آنکه هیچ کدام خاطرشان از جانب روسیه ایمن نبود، خاصه ایران که تعرض تازه ای را از سمت شمال حس می کرد. دولت عثمانی جلال الدین افندی را به تبریز فرستاد - قائم مقام هم ضمن نامه ای به رئوف پاشا صدراعظم سابق و سرعسکر ارزنة الروم (که مأمور مذاکره صلح بود) نوشت: «برعالمی معلوم است که مادام که مرحوم واند دستدار در حیات بود چه قدر سعی و اهتمام داشت که میان دو دولت اسلام سلم و صلوت باشد و صلح و مودت، و نزاع و نفاق نیفتد. و این موافقت و اتحاد باعث کوری چشم حساد دو دولت جاوید بنیان باشد نه مثل حال که وضع آن در خاطر جناب سامی بهتر و خویتر معلوم و مشهود است، و دستدار هم بعد از قضیه وفات واند مرحوم، طریقه اثیقه او را پیش نهاد ساخته، تخلف از سلیقه و طریقه او نکرده، خود را مصلحت جوی

۳. انگلیس، مجموعه ۲۴۸/۴۳ لیستون به ویلوك ۲۲ ژوئیه ۱۸۱۹.

۴. منشآت قائم مقام، ص ۳.

۵. Fowler, Vol. 1, P. 326.

۶. انگلیس، مجموعه ۶۵/۲۵ ویلوك به لندن دیری ۱۵ دسامبر ۱۸۲۱.

۷. J.B. Fraser, P. 10.

و خیرخواه هر دو دولت می‌دانند، چون هر دو دولت، دولت اسلام است... آنچه لازمهٔ جد و جهد بوده است بعمل آورده که شاید امر مابین دو دولت، به صلح و صفوت بگذرد نه آنکه به جنگ و خصومت منجر شود...»^۸

قائم‌مقام در همین نامه اشاره‌ای به پیغام صلح‌جویانهٔ رشوف‌پاشا توسط حسین‌خان سردار می‌کند - و نیز تصریح‌دارد که «عالیجاه میرزاتقی را که محرم اسرار دوستدار بود روانه نموده و پیغامهای دوستانه داده و اعلامهای مصلحانه کرده...» است. عباس‌میرزا نیز ضمن کاغذی به سرعسکر ارزنة‌الروم، از همان مأموریت میرزاتقی سخن گفته می‌نویسد: «عالیجاه مقرب‌الحضرت میرزا محمدتقی را که از چاکران معتبر بود همراه عالیجاه جلال‌الدین افندی نزد آن جناب مأمور و صریحاً معنوم داشتیم که منظور ما سلم و سازش می‌باشد نه جنگ و کاوش...»^۹. (اشارهٔ به میرزا محمدتقی ظاهراً میرزا محمدتقی آذربایجانی یکی از دبیران قائم‌مقام است).

زیردستی سیاسی قائم‌مقام از نامه‌هایش به کائینگک نمایان است. همه‌جا از بحث ماهری در شرایط صلح زیرکانه پرهیز داشت، و می‌گفت آن مسائل باید در مجمع صلح مطرح گردد. کائینگک نتوانست اصل پیشنهاد ایران را بنست آورد. اما عباس‌میرزا و وزیرش آمادهٔ گذشتی بودند که دوستی ایران و عثمانی تأمین شود، خاصه دربار تهران در این باره اصرار زیاد می‌ورزید. غیبت سفیر انگلیس از اسلامبول برای شرکت در کنفرهٔ «ورناه»^{۱۰} (از اکتبر تا دسامبر ۱۸۲۲) شروع مذاکرات صلح را به تعویق انداخت بخصوص که ترکان به پشتیبانی کائینگک دلگرم بودند و میانجیگری او را لازم می‌شمردند.

پاری، مذاکرهٔ صلح در ۱۲۳۸ در ارزنة‌الروم میان رشوف‌پاشا حاکم آن‌دیار و میرزا محمدعلی آشتیانی نمایندهٔ ایران آغاز گردید. سیاست ایران را قائم‌مقام اداره می‌کرد. وجههٔ نظر و قوت و فن دیپلماسی او را از نامهٔ ماهرانه‌ای که در شوال ۱۲۳۸ به میرزا محمدعلی آشتیانی نگاشته می‌توان شناخت. چنین دستور می‌دهد: «...اگر خدا نخواست، دست آن عالیجاه از دامن هر چاره و گریز کوتاه شود، تا این حد هم اذن و اجازت می‌دهم که الفاظ مبهمه و فقرات ذواشتمالین در فصلی که موقع ذکر این مطلب است، به زور میرزائی و قوهٔ انشائی بگنجاند که راه سخن برای ما باقی بماند، و این تصرف و تسلطی که حالا داریم سلب نشود، و از روی عهدنامه بحث بر ما وارد نیاید. و این آخرالدواء و آخرالعلاج است. و معلوم است که هرگاه خورهای دیگر انشاءالله تعالی از پیش برود البته

۸. از مجموعهٔ عکس‌نامه‌های رسمی در تصرف نگارنده، اصل آنهادر کتابخانهٔ موزهٔ لندن است.

۹. همان مجموعه.

البتة بهتر و خوبتر و با شکوه تر خواهد بود»^{۱۱}.

پیمان اول ارزنة الروم در نوزدهم ذیقعده ۱۲۳۸ به امضا رسید. به موجب آن دولت ایران همه نواحی را که فتح کرده بود، به عثمانی پس داد، و مرز دو کشور بر اساس معاهده ۱۱۵۶ که بین سلاطین و سلطان محمود بسته شده بود، تأیید گردید. حقوق گمرکی از کالاهای صادراتی در طرف چهار قروش درصد تثبیت شد. دولت عثمانی تعهد کرد که از زوار ایرانی به عتبات و حاجیان مطالبه «ساج» نشود، و در کنار آنان تسهیل نمایند که اختلافی رخ ندهد، دو دولت موافقت کردند که هرگاه ایلات سرحدی تجاوزی به خاک دیگری کردند، حمایتی از آنان بعمل نیاید. همچنین عشایر مرزنشین «رسومات عادیة بیندقی و قشلاقی» را طبق معمول بپردازند.

دولت ایران انصافاً در حل همه موضوعهای مورد اختلاف حسن نیت خود را نشان داده است. جهت عمومی سیاست دربار شاه را نامه رسمی قائم مقام به میرزا عبدالله خان امین الدوله آشکار می کند: «خاطر آن جناب جمع باشد که ما خود هرگز شایق و مایل به نفاق و جدال نبوده و نمی باشیم، و این مطلب را دریافته ایم که جنگ و نزاع ما مایه خوشحالی کفره است، و از هر طرف کشته شود سود خواهد بود...»^{۱۲}.

با بستن عهدنامه ارزنة الروم میان دو کشور همسایه صلح افتاد. اما ریشه اختلاف و مسائل مورد ستیز، همچنان بجای ماندند. هدف آن گفتگوها این بود که آشتی و سازشی صورت بگیرد. از این رو نتوانستند از حدود کلیات پا فراتر نهند، خاصه که دامنه اختلاف بس گسترده بود و راه حل آنها ناهموار. مهمترین آن مسائل را فهرست وار می آوریم تا برسیم به گفتار اصلی یعنی دومین کنفرانس ارزنة الروم:

وضع نامشخص و گنگ مرز طولانی ایران و عثمانی از قله آزارات تا صعب شط العرب که پیش از هفتصد میل بود - بحالت مبهم سیاسی سرزمین کردستان - مسأله ایلات مرزنشین از سرحد آذربایجان تا خوزستان و علاقه سیاسی خاصی که ایران و عثمانی نسبت به آنها داشتند و موضوع تبعیت آنان که کدام رعیت ایران بودند و کدام رعیت عثمانی - قضیه کوچانیدن پاره ای از ایلات به قنبر و عثمانی - بیلاق و قشلاق ایلات مرزی که طی قرنها به زندگی شبانی خو گرفته بودند و با مرزهای ساختمانی انسان شهرنشین کاری نداشتند - مسأله زوار ایرانی به عتبات و حاجیان مکه و پیوند ناگسستنی ایرانیان شیعه نسبت به مقبره های امامان - وضع ایرانیان مقیم بین النهرین که جمعیت بسیار زیاد آن دیار را تشکیل می دادند - تجارت ایران و عثمانی - و پناهندگان سیاسی ایرانی به عثمانی.

۱۱. منشآت قائم مقام، ص ۹.

۱۲. مجموعه اسناد تاریخی از صفویه تا قاجاریه (خطی).

آن مسائل مبادۀ گفت و شنید و جنگ و متیز ایران و عثمانی را می‌ساختند - و بر سر تاسر روابط دو دولت سایه افکنده. درست است که پاره‌ای از آنها مسائل پیچیده‌ای بودند، اما حل‌نشده‌نی نبودند. به قول قائم‌مقام «امثال این امور را چندان قابلیت نمی‌باشد که از دولتی قویم به دولتی قدیم اغیار شود»^{۱۲}. زنی گویا این «قابلیت» را داشتند که در ملت را به خاک و خون کشانند و یا دست‌کم به کرانه میدان کسارزار برسانند. این نبود جز اینکه هیچ کوشش پی‌گیری در تسویه آن امور به عمل نیامده بود - و مهم اینکه برای حل آنها حسن‌نیت مشترک وجود نداشت، حتی می‌بینیم عثمانیان دلخوش بودند که در کار مسافران ایرانی که سراغ قبور امامان خود می‌رفتند، یا مردگان خود را به عتبات می‌بردند، و یا رهسپار خانه خدا می‌شدند - هر روز در دسری ایجاد کنند و زحمتی فراهم آورند.

خلاصه اینکه عهدنامه ارزنة الروم ۱۲۳۸ آن امور را حل نکرد - زمان آشتی ترکان و ایرانیان زود سپری گشت - و با پیش‌آمدهای تازه کشمکشهای گذشته برپا شد:

در سال ۱۲۵۰ قافله‌ای از تجار ایرانی را در خاک عثمانی غارت کردند و کالایشان را به یغما بردند. در ۱۲۵۱ ایلات مرزتشین عثمانی خوی و قطور را به باد چپاول دادند. سال بعد به فرمان والی رواندوز اطراف اورمیه مورد تاراج واقع شد. از همه بدتر داستان یورش علیرضا پاشا حاکم بغداد به محمره به سال ۱۲۵۳ بود. این قضیه اهمیت سیاسی خاص دارد؛ زمان لشکرکشی محمدشاه به مرزهای شرقی ایران و در گرمگاه محاصره هرات رخ داد. گویی پیوستگی خاصی میان حمله به محمره و لشکرکشی به سرحد خراسان وجود داشت. هنری ایس وزیر مختار وقت انگلیس در تهران ضمن نامه ۲۶ آوریل ۱۸۳۶ (مهرم ۱۲۵۲) به پالمستون راجع به تصمیم عزیمت محمدشاه به سوی هرات می‌نویسد: «آرام بودن مرزهای جنوبی و غربی ایران مایه دل‌آسائی و آزادی شاه و تقویت اوست که به هر طرف برود و به خاطر جمعی عمل نماید...» به حقیقت وزیر مختار سرود یاد مستان می‌دهد.

لاجرم، سپاه علیرضا پاشا به محمره هجوم آوردند، مردمی را کشتند، متاع بازارگانان را از انبارها به چپاول بردند، و زنان را به اسیری گرفته، پیروزمندانه به بغداد بازگشتند. دولت ایران توسط نماینده‌اش میرزا جعفرخان مشیرالدوله سخت اعتراض کرد و از دولت عثمانی ادعای خسارت و ترضیه نمود. پاسخ عثمانیان این بود: «بندر محصره از توابع بصره و بغداد و ملک ما است، و رعیت خود را تنبیهی کرده‌ایم. اگر ثابت کردین که محمره از ایران است آنگاه از ترضیه

۱۳. نامه عباس میرزا به سلطان محمود ثانی، منشآت قائم‌مقام، ص ۱۵۷.

گفتگو کنید^{۱۴}. این نخستین بار بود که باب‌عالی اساس حقوق حاکمیت ایران را بر محرمه انکار داشت. بنا بر نوشته مشیرالدوله «به واسطه این نحو اشتباه‌کاری و جواب صواب‌نما، سایر سفرا از تقویت فدوی تقاعد ورزیده‌انده^{۱۵}. سلطان محمود دوم مرد (۱۲۵۵) - لشکر عثمانی در جنگ با ابراهیم پاشا سخت شکست خورد - سفیر ایران بیدرننگ از اسلامبول به تهران آمد و اندیشه حمله محمدشاه به بغداد در دربار تهران نیرو گرفت. سلطان عبدالمجید جانشین او از بسیج ایران نگران شد، و صارم‌افندی را به تهران گسیل داشت. از مأمور بود قضیه خسارت و قتل و غارت محرمه را تا سیصد هزار تومان بگذرانند، و در این باب با محمدشاه و حاجی میرزا آقاسی گفتگو کرد. حاجی پایه میزان شرامت را بر چهار تا پنج کرور تومان نهاد^{۱۶}. به علاوه از اظهارات میرزا تقی‌خان در کنفرانس ارزنة الروم آشکار می‌شود که دولت ایران شکایتهای خود را نسبت به سیاست عثمانی ضمن طرحی شامل نه ماده به صارم افندی تسلیم داشت. اما گفتگوی حاجی با صارم افندی به جایی نرسید و نتوانستند باهم کنار بیایند. سفیر عثمانی هم از تهران رفت.

روابط دو کشور همچنان مبهم ماند تا اینکه محمود پاشا والی سلیمانیه در ۱۲۵۷ معزول شد و به دربار ایران پناهنده گردید. محمد شاه نامه‌ای به سلطان نوشت و همراه پاشای معزول به باب‌عالی فرستاد. توقع ایران این بود که محمود پاشا رابه حکومت سلیمانیه برگرداند، باید دانست که سلیمانیه در تصرف عثمانی بود اما تا آن وقت بکلی از ایران جدا نشده و ایران امتیازات و حقوقی در آنجا برای خود قائل بود. سلطان عبدالمجید برای خاطر ایران، احمد پاشا جانشین محمود پاشا را از حکومت سلیمانیه برکنار نمود. ولی محمود پاشا را هم به آنجا فرستاد، از جانب دربار تهران به والی کردستان دستور رفت که محمود پاشا رابه حکومت سلیمانیه برساند و سلطه ایران را بر آنجا برقرار سازد. والی کردستان به سلیمانیه حمله ور گردید، محمدشاه به بسیج سپاه فرمان داد، بازرگانان ایرانی مقیم عثمانی رابه ایران بازخواست، همدان را مرکز عملیات نظامی معین نمود، و سپاه به مرز بین‌النهرین فرستاد. کار دو دولت داشت به جنگ می‌کشید که نمایندگان سیاسی روم و انگلیس در تهران و اسلامبول، به میانه افتادند. خطر برخورد نظامی رفع شد. و قرار بر این گرفت که انجمنی از نمایندگان چهار دولت ایران و عثمانی و روم و انگلیس در ارزنة الروم تشکیل گردد، و اختلافهای دو دولت را یک‌کامه رسیدگی و تسویه نمایند. با این مقدمه کنفرانس ارزنة الروم برپا شد، و گفتار اصلی ما بر سر همان است.

۱۴. وقایع سرحدیه، میرزا جعفرخان مشیرالدوله، خطی.

۱۵. وقایع سرحدیه، میرزا جعفرخان مشیرالدوله، خطی.

۱۶. همان.

۱. دوره اول کنفرانس

در باره تشکیل کنفرانس ارزنة الروم در اواخر ۱۲۵۸ تصمیم گرفته شد. در هفته اول محرم ۱۲۵۹ (هفته اول فوریه ۱۸۴۳) همه نمایندگان، یعنی میرزا جعفرخان مشیرالدوله نماینده ایران که در راه عزیمت به آنجا در ذیحجه ۱۲۵۸ در تبریز سخت بیمار گردیده بود، در ارزنة الروم گرد آمدند. مشیرالدوله مشیر سابق ایران در اسلامبول مردی آگاه به امور سیاسی بود. ناخوشی «ذات الجنب» او را از آن مأموریت بازداشت. به جایش میرزاتقی خان وزیر نظام که در آن موقع منصب سر تیبی و مقام وزارت آذربایجان را در امور کشوری و لشکری داشت، معین گردید.

برخی نوشته اند که نفوذ و قدرت وزیر نظام در آذربایجان رشک حاجی میرزا آقاسی را نسبت به او برانگیخته بود، و خواست با روانه کردنش به ارزنة الروم، مدتی او را از ایران رانده باشد. از جمله نادر میرزای نویسنده: «همه لشکر آذربایندگان جز او کس ندانستندی و فرمان او بردندی. این شهادت وزیر ایران حاجی میرزا آقاسی را گمان بود. فرصت همی جست که وزیر نظام را مالش دهد و براندازد. هیچ دست نیافت که مردی بی نیاز و سخت وجیه بود. تا دولت عثمانی را با ایران کاوشی پدید آمد... حاجی را وقت آمد این مرد را نامزد کرد که آنجا رود و چون کاری نه خرد است، آنجا ضایع شود. او را از قبول چاره ای نبود... ۱۷. در تاریخ تونیز شرحی نزدیک به همان معنی دیده می شود. ربرت گرزن یکی از نمایندگان انگلیس در آنجا نیز در کتاب «یک سال در ارزنة الروم» چنین می آورد: «حاجی میرزا آقاسی آن صدراعظم حيله گر که تنها در اندیشه استوار کردن کار خود بود، به میرزاتقی خان رشک می برد و خیلی خرسند بود او را از سر راهش بردارد» ۱۸. از طرف دیگر «لیدی شیل» زن وزیر مختار وقت انگلیس در تبریز می گوید: بنابراین «القای» شوهرش بود که وزیر نظام را به آن سفارت مأمور ساختند» ۱۹.

نظر ما غیر از اینهاست: حسادت حاجی به حد خود شاید درست باشند و این منصر انسانی را در وجهه نظر حاجی نسبت به میرزاتقی خان، چطور می توان غیر طبیعی دانست. این خود از عوارض نظام سیاسی غلط است که چون افرادی خرد به مقامی بزرگت برسند تا ب شخصیت های کاردان سر از خود را نیاورند. اما در هر حال مسئله روابط ایران و عثمانی و گشنگوی با نمایندگان روس و انگلیس هم کاری آسان نبود. به تعبیر نادر میرزا «فرستاده ای بزرگت» می بایست گمیل شود» ۲۰. در کاردانی میرزاتقی خان حرفی نبود و حاجی هم اعتراف به این معنی داشت. و چنانکه خواهد آمد پس از بازگشت وزیر نظام از آن مأموریت، کاغذ بسیار گرمی پراز دعا و ستایش به او نگاهت. اما در خصوص نوشته زن وزیر مختار انگلیس، باید

۱۷. تاریخ و جغرافیای دارالسلطنة تبریز، ص ۵۱-۵۰.

18. R. Curozn, PP. 55-36.

19. Lady Sheil, PP. 201-202

۲۰. تاریخ و جغرافیای دارالسلطنة تبریز، ص ۵۰.

پژوهشیم چنین نکته‌ای را در نامه‌های رسمی تمیل نیافتیم که در اعزام میرزا تقی‌خان امضای کرده باشد، گرچه او را خوب می‌شناخته است. ولی می‌دانیم که سفیران روس و انگلیس در تهران و اسلامبول، از ناخوشی ناگهانی مشیرالدوله و نرسیدن نماینده ایران به ارزنة الروم نگران گردیده بودند. بیم آن را داشتند می‌آید مذاکرات دو دولت سرنگردد. خاصه اینکه بشرحی که بیاید مقارن آن زمان پاکت و کشتار کریز (ذیحجه ۱۲۵۸) به دست حاکم بغداد، دولت ایران در اندیشه لشکرکشی به بغداد افتاده بود، و نزدیک بود پایه کنفرانس در مرحله تکوینش از هم بپاشد از این رو به ایران فشار می‌آوردند در تعیین نماینده خود دست بچینانند، پس حاجی، وزیر نظام را از آذربایجان مأمور سفارت ارزنة الروم کرد. چون میرزا تقی‌خان به جای مشیرالدوله برگزیده شد، سفیر روس در اسلامبول به همقطارش در تهران نوشت: «درعین‌اینکه از روی انصاف باین به شرافت اخلاق و استعدادهای برجسته میرزاتقی‌خان اعتراف داشت، تمییز ناگهانی مأمور ایران، دربار عثمانی را اندیشناک ساخته... اما امید دارد که نماینده تازه ایران با روح سازش و اعتدال خویش رفع نگرانی آنان را بنماید، و در خدمتی که برعهده دارد توفیق بدست آورده»^{۲۱}.

اختیارنامه وزیر نظام به عنوان «وکیل مختار» ایران با مقام وزارت در صفر ۱۲۵۹ به ممبر محمدشاه صادر گردید. و اواخر ماه بعد رهسپار ارزنة الروم شد. همراهانش را از لشکری و کشوری دوست نفر ثبت کرده‌اند. پس از مدتی عده‌ای از آنان راه تبریز بازگرداند، و سی نفری را با خود نگاه داشت. در «قرل‌دیج» که نخستین منزل خاک عثمانی است، هیأتی از جانب پاشای حاکم ارزنة الروم به استقبال هیأت نمایندگی ایران آمدند، روبرو کردن می‌نویسد: چون میرزاتقی‌خان به دروازه ارزنة الروم رسید، همه معارف‌شهر، مگر حاکم و نمایندگان روس و انگلیس سواره به پیشواز او رفتند. جمعیت زیادی گرده آمده بود، و تشریفات باشکوهی با شلیک توپ انجام گرفت^{۲۲}. پاشای ارزنة الروم خواست وزیر نظام و همراهانش در مدت توقف آنجا، مهمان رسمی دولت عثمانی باشند. ضمن تشکر، این خواهش را پذیرفت. از اعضای سرشناس هیأت نمایندگان ایران این کسان را می‌شناسیم:

میرزا احمدخان وقایع‌نگار شیرازی؛ مصلحت‌گذار اسلامبول بود. پس از مراجعت میرزا جعفرخان مشیرالدوله، سمت شارژداری ایران را در آنجا داشت. میرزاتقی‌خان بیشتر پیامهای خود را به نمایندگان سیاسی، به وسیله او می‌فرستاد. وقایع‌نگار نویسنده «تاریخ قاجاریه» است و میرزاتقی‌خان را عمما به بزرگی یاد کرده.

میرزا محمدحسین فراهانی؛ همزاده میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام بود و

۲۱. انگلیس ۱۱۲/۲۴۸، بوتینف به کنت مدم ۱۵ ژانویه ۱۸۴۳.

22. R. Curzon, P. 53.

منشی مخصوص میرزا تقی خان اغلب گزارشهای رسمی وزیر نظام به انشای اوست. کتاب بسیار ارزنده «جغرافیای جهان‌نمای جدید» که به دستور وزیر نظام از تألیف چند کتاب به فارسی ترجمه گردید، به خط و انشای او نوشته شده. (درجای خود از این کتاب سخن گفته‌ایم). بعدها «دبیرالمنك» لقب یافت و وزیر داخله شد.

چراغعلی خان زنگنه: در خدمت حکومت آذربایجان و از معتمدان وزیر نظام بود. در زمان صدارتش او را به مأموریت‌های محرمانه فرستاده است.

ژان داود مسیحی: سمت ترجمانی داشت و هموست که بعدها مأمور استخدام معلم برای مدرسه دارالفنون گردید. در ارزنة الروم هم که بود به دستور وزیر نظام برخی کتابهای فرنگی را گرد آورد و به ترجمه آنها پرداخت.

نمایندگی دولت عثمانی را نخست نوری افندی سفیر سابق مابق آن دولت در لندن و وین به عهده داشت. پس از مرگش سعدالله انور افندی به جایش آمد که عضو شورای عدلیه بود.

وضع حقوقی نمایندگان روس و انگلیس در کنفرانس ارزنة الروم باید بدرستی دانسته شود. آنان نماینده «مختار» نبودند یعنی طرف مذاکره و امضاکننده عهدنامه بشمار نمی‌رفتند. عنوان «کمیسر» را داشتند که به فارسی «مأمور واسطه» می‌گفتند. به عبارت دیگر از نظر حقوق بین‌الملل همومی، مسئولیتی به عهده آنان نبود بلکه با بکار بردن «مساعی جمیله» و «میانجی‌گری»، در تسویه اختلاف ایران و عثمانی کوشش داشتند و اصطلاح «حسن‌توسط» هر دو مفهوم مزبور را می‌رساند. ظاهراً این مفاهیم در ذهن صدراعظم ایران خلط شده و رزنامه‌هایش در مورد مأموران روس و انگلیس، عنوان «نمایندگان مختار» استعمال کرده بود. از این رو «بوتنیف»^{۲۳} سفیر روسیه در عثمانی به کنت «مدم»^{۲۴} وزیر مختار آن دولت در تهران می‌نویسد: مأموران روس و انگلیس در کنفرانس حائز مقام و سمت نمایندگان مختار ایران و عثمانی نیستند، آنان «هیچ مقامی در کنفرانس ندارند جز اینکه با حسن‌توسط و نظر مشورتی خود کمک مفیدی به تسهیل جریان مذاکره دو دولت نمایند. و لازم است این اشتباه را دولت ایران رفع نماید که سوء تفاهمی از لحاظ مقام و مسئولیت مأموران کشورهای واسطه پیش‌تیاید»^{۲۵}.

مأموران انگلیس در ارزنة الروم عبارت بودند از:

کننل «ویلیامز»^{۲۶} که پیش از آن در هندوستان خدمت کرده بود و بعدها ژنرال شد و در جنگ کریمه عنوان «فاتح قارص» را پیدا کرد.

23. Boutenief.

24. Medera.

۲۵. انگلیس، ۲۴۸/۱۱۲ بوتنیف به مدم ۱۵ ژانویه ۱۸۴۳.

26. Williams.

«وېرت کرزن»^{۲۷} منشی مخصوص «کانینگ» سفیر انگلیس در اسلامبول بود و بعدها لرد «زاوچ»^{۲۸} شد. نویسنده کتابی است به نام «ارمنستان: یک سال در ارزنة الروم و مرزهای روسیه و عثمانی و ایران». در این فصل به نوشته‌های رسمی و کتابش اشاره کرده‌ایم.

«ردهاوس»^{۲۹} دانشمند ترک‌شناس، منشی و مترجم فارسی و ترکی. مذاکره میرزاتقی‌خان با نماینده انگلیس توسط او انجام می‌گرفت.

دکتر «جوژف دیکسون»^{۳۰} طبیب که مدت چهل‌سال از ۱۲۶۵ تا ۱۳۰۵ طبیب سفارت انگلیس در ایران بود تا مرد.

سهراب که مقام «ترجمانی» سفارت انگلیس را در اسلامبول داشت.

مأموران روسیه از این قرار بودند:

کلنل «دیتز»^{۳۱} مأمور واسطه.

«پرسریاکف»^{۳۲} منشی.

«موخین»^{۳۳} مترجم.

شهر ارزنة الروم بنا بر اهمیت سیاسی آن، دولت‌های فرانسه و روسیه و انگلیس در آنجا کنسول داشتند. چند کشیش امریکائی هم بودند. میرزاتقی‌خان با همه آنان آشنائی بهم رسانیده، آنان را به مهمانی دعوت می‌کرد. مثل اینکه کنفرانس ارزنة الروم از اول شوربخت بود؛ گذشته از برخی پیش‌آمدهای ناگوار سیاسی، بیشتر نمایندگان آن به بلائی گرفتار شدند. مشیرالدوله در راه از پا درآمد و نتوانست بیاید؛ نوری افتدی پیش از شروع کنفرانس در حمام سخته‌گرد و مرد (اول مارس ۱۸۴۳)؛ سرهنگ ویلیامز پیش از حرکت به آنجا ناخوش شد و ربرت کرزن بجایش آمد؛ دو نفر از مأموران انگلیسی بر اثر دودآتش‌سوزی داشتند خفه می‌شدند. داستان از این قرار بود که در طویله پهلوی اتاقشان حریق رخ داد، در خواب بودند که دود به آنجا راه یافته، بیهوش گردیده بودند. نماینده روسیه سر رسید و از مرگ نجاتشان داد.^{۳۴} میرزاتقی‌خان هم بعدها بیمار گشت. آشوب شهر که وزیر نظام از آن جان بدر برد، خود ماجرای دیگری دارد.

همینکه مقدمه تشکیل کنفرانس ارزنة الروم فراهم آمد و برخی از نمایندگان در آنجا گرد آمده بودند، دولت عثمانی کاری کرد که از خرابی امور روزگار است؛ والی بغداد شهر کربلا را به توپ بست و به قتل‌عام مردم فرمان داد. شرح آن را از زبان ربرت کرزن مأمور سیاسی انگلیس بشتوید:

27. Robert Curzon.

29. J. Redhouse.

31. Dainese

33. Moukine

28. Zouche.

30. J. Dickson

32. Proseuriakof

۳۴. شرح آن را ربرت کرزن داده است. (یک سال در ارزنة الروم، صفحه

پنج مقدمه، و صفحه ۵۳).

مذتی بود شیعیان ایران در کریلا از مائیت‌دادن به حکومت بغداد سرپیچی می‌کردند، و نام نجیب پاشا حاکم بغداد و ترکان را به اهانت یاد می‌نمودند. پاشای متعصب سنی هم بر این شد که ایرانیان را به فرمانبرداری از دولت عثمانی وادارد. لشکر به کریلا فرستاد، شهر را به توپ بست، فرمان قتل‌عام داد، و خود پشت دروازه شهر به تماز خواندن مشغول شد. برای هر سربریده ایرانی ده شیلینگ مقرر داشته بود. ایرانیان را یکسره از دم شمشیر گذراندند، از جمله بعضی از افراد خاندان سلطنتی ایران را که به زیارت رفته بودند. آنچه گزارش داده‌اند بیست و دو هزار نفر را کشتند، گرچه ممکن است این رقم غلوآمیز باشد. سپس لشکریان ترک به تاراج شهر پرداختند، و چون از ایرانیان دیگر کسی را نیافتند به سربریدن ترکان مقیم آنجا دست بردند که انعام بیشتری از جناب‌پاشا دریافت فرمایند. «شرح کشتار وحشتناک ترکان و کارهای وحشیانه آنان شایسته گفتن نیست»^{۳۵}. با این هنرمائی نجیب پاشا بر کریلا استیلا یافت. میرزا جعفرخان مشیرالدوله می‌نویسد: «آنچه محقق شد نه هزار نفر را از دم تیغ گذراندند»^{۳۶}.

سفیر انگلیس در اسلامبول نکته‌های دیگری را می‌آورد: حاکم بغداد با قوه قهریه کریلا را به اطاعت درآورد و «در اصل حق با نجیب پاشا بوده است. او را به اغراض چنین سیاست سختی تحریک کرده بودند، گرچه آن اعمال تحریک‌آمیز مزاول سرزنش است، خشم و عکس‌العمل او هم معقول و خردمندانه نبوده است»^{۳۷}. به دنبال آن، گزارش کنسول انگلیس از دمشق رسید. کانینگت می‌نویسد: نجیب‌پاشا مترصد بود پس از کشتار ایرانیان به شهرهای دیگر مقدس آنجا حمله برد - و سرانجام «پادسیسه‌گریهای شیخ ثامر رئیس ایمل مهم چعب محمره را بگیرد... به همین منظور بود که تحریک‌پاشی در میان ایمل چعب می‌کرد»^{۳۸}. بعد می‌گوید: گرچه دولت عثمانی چنین وانمود می‌سازد که حاکم بغداد خودسرانه و بدون دستور حکومت اسلامبول به قتل‌عام کریلا دست زده است، اما از نامه‌ای که نجیب‌پاشا به سرهنگ «تیلور» (کنسول انگلیس در دمشق) نگاشته، برمی‌آید که بر طبق تعلیم دولت عثمانی عمل کرده است^{۳۹}:

سیاستی که سفیر انگلیس در اسلامبول در قضیه کریلا پیش گرفت بسیار بامعنی و قابل تأمل است. در واقع راه پیش‌پای دولت عثمانی می‌نهد. کانینگت به «پیزانی»^{۴۰} که «ترجمان پاشی» سفارت بود چنین دستور می‌دهد:

35. R. Curzon, PP. 72-76

۳۶. تحقیقات سرحدیه (خطی).

۳۷. انگلیس ۲۴۸/۱۱۲ کانینگت به ویلیامز، ۳ فوریه ۱۸۴۳.

۳۸. همان، کانینگت به فرانت، ۲۴ فوریه ۱۸۴۳.

۳۹. همان.

40. F. Pisani

«لازم است صارم افندی وزیر امور خارجه را دوباره ملاقات کنید و راجع به ماجرای کربلا بگوئید... صلاح جوئی من آن است که به نوری افندی نماینده ارزنة الروم دستور صادر گردد که: حمله به کربلا بنا بر دستور باب عالی صورت نگرفته؛ بلکه کار خود نجیب پاشا بوده است، و کیفیات محلی اتخاذ چنین تدابیر فوری را ایجاب می داشته. دیگر اینکه در دستور به نوری افندی تصریح گردد که: احتیاطهای لازم برای حفظ جان و مال ایرانیان مرعی شده است. به علاوه به حاکم بغداد امر گردد که: جان و مال اتباع ایران را تحت حمایت بگیرد، و اصول عهدنامه سابق ارزنة الروم را درباره زوار ایرانی دقیقاً مرعی دارد. و دیگر اینکه از هجوم به دیگر شهرهای مقدس آن خطه پرهیز جوید... لازم است باب عالی تعلیماتی را که به نوری افندی می دهد با اطمینانهای دوستانه برای آگاهی نماینده ایران در کنفرانس نیز بفرستند. و مصلحت این است که این کار بطور مستقیم انجام گیرد بلکه مأموران واسطه آن پیام را به نماینده ایران برسانند. از آن گذشته رونوشت آن دستورها را برای من و سفیر روسیه در اینجا ارسال دارند که نزد همقطاران خودمان در تهران بفرستیم تا بر آشفتگی طبیعی دربار شاه را نسبت به آن هنگامه ناگهانی و بیخردانه تخفیف دهند. قرار است سفیر روسیه نیز با صارم افندی گفتگو نماید و همین مصلحت اندیشی را بکند»^{۴۱}. یادداشت دیگر کائینگ به «ترجمان باشی» صراحت دارد که: حاکم بغداد شیخ ثامر رئیس ایل چعب را که از ایلات ایران است، باخود همداستان ساخته و شیخ به بغداد خواهد رفت. هرآینه چنین کاری تحقق یابد «برخشم دولت ایران می افزاید... صلاح در این است که دولت عثمانی در زمان تشکیل کنفرانس ارزنة الروم، ایلات ایران را به حال خودشان بگذارد. رویه ای که نجیب پاشا پیش گرفته جز اینکه دشمنی و زحمت فراهم کند هیچ حاصل دیگری ندارد»^{۴۲}.

از یادداشت کائینگ نمایان است که عثمانیان بهانه می تراشیدند که در بزنگاه تشکیل کنفرانس ارزنة الروم محمره را بچنگ آورند و ایران را در برابر عمل گذشته ای نهند. به علاوه پشتیبانی سفیر انگلیس از ترکان بخوبی آشکار است. و این رهنمونی مزورانه از همو بود که بگویند حاکم بغداد سرخود به کربلا هجوم آورده و ایرانیان را به خاک و خون غلتانیده است. باب عالی هم صوابجوییهای اندرزگر مشفق خود را عیناً بکار بست. از آن گذشته کائینگ به نماینده انگلیس در کنفرانس دستور داد: «اسیدوارم آثار سونی که واقعه کربلا در ذهن نماینده ایران خواهد گذاشت خنثی کنید»^{۴۳}.

اما در ایران؛ دولت حاجی میرزا آقاسی زبون و ناتوان بود. او

۴۱. انگلیس ۲۴۸/۱۱۲ دستور کائینگ به بیزانی، ۸ فوریه ۱۸۴۳.

۴۲. همان، کائینگ به بیزانی، ۹ فوریه ۱۸۴۳.

۴۳. همان، کائینگ به ویلیامز، ۳ فوریه ۱۸۴۳.

کوشید که ترک تازی‌های نجیب پاشا را مغفی نگاهدارد، چه از برآشفستگی مردم می‌هراسید. اما سعی او باطل بود - اخبار کریز، مقارن محرم ۱۲۵۹ در ایران پخش گردید، شاه بیمار بود، مملکت آشفته و شور مردم برانگیخته. به هر حال محمدشاه به بسیج سپاه فرمان داد، و شایع گردید که قصد لشکرکشی به بغداد و انتقامجویی خون شیمیان را دارد. باز دولت انگلیس قدم پیش نهاد که ایران راه مدارا سپرد. لرد ابردین وزیر خارجه انگلیس سفیر روسیه در لندن را نیز به همکاری طلبید، و به وزیر مختار خود در تهران دستور داد که این پیام را به دولت ابلاغ کند: «لشکرکشی ایران به خاک عثمانی نشانه بی‌اعتنائی آن نسبت به میل و نظر انگلستان و روسیه است؛ و در دولت لندن تأثیر بدی خواهد بخشید»^{۴۴}. میانجی‌گری انگلیس و روس و ناتوانی دولت دست بهم‌داد، موضوع لشکرکشی به بغداد منتفی گردید. و تنها مسأله خسارت و غرامت عنوان شد که آن هم بجائی نرسید.

ایتک برویم سراغ انجمن نمایندگان چهار دولت در ارزنة الروم: نخستین جلسه رسمی کنفرانس در پانزدهم ربیع‌الثانی ۱۲۵۹ (۱۵ مه ۱۸۴۳) منعقد گشت. در آخرین جلسه آن، عهدنامه ایران و عثمانی در شانزدهم جمادی‌الثانی ۱۲۶۳ (دوم ژوئن ۱۸۴۷) بامضا رسید. پس کنفرانس به حساب سنوات قمری چهار سال و دوماه و یک‌روز بطول انجامید. آنچه تاریخ‌نگاران ما درباره مذاکره سیاسی ارزنة الروم مرقوم فرموده‌اند، یکسره بی‌مغز است، حتی مدت آن را هم هیچ‌کدام به درستی ثبت نکرده‌اند. و اینکه مؤلف ناسیخ‌الشرایخ نوشته: «وزیر نظام سه‌سال و چندماه در ارزنة الروم اقامت داشت»، حسابش خطاست.

دفتر گفت و شنیده‌های کنفرانس ارزنة الروم بسیار مفصل است و پرمایه، گرچه مقدار زیاد آن تکرار مکررات. مکاتبه میان لندن و پترزبورگ و تهران و اسلامبول و ارزنة الروم فراوان است، و اغلب مسائل آن پریپیچ و تاب. از آن گذشته هرروز داستان تازه‌ای رخ می‌داد و دردمس جدیدی ایجاد می‌گردید که کنفرانس را به شکست و برهم‌خوردن تهدید می‌ساخت. صبر ایوب می‌خواست تا کار سامان پذیرد.

روش ما این است که جریانهای مهمی که در کنفرانس گذشته عرضه بداریم، زبده سخنان نمایندگان و نظریات مختلف را در هر مبحث از مجموع صورت مجلسها و گزارشها و نامه‌ها سرراست بدست دهیم، و برخورد سیاستهای کشورها را مورد سنجش و ارزشیابی قرار دهیم. در این قسمت به فن تاریخ دیپلماسی و تعیین رویه‌های سیاسی توجه داشته‌ایم. و کوشش داریم که کارنامه کنفرانس را در نظام پیوسته‌ای هرچه روشتر بنگاریم.

کنفرانس ارزنة الروم را باید به دو دوره متمایز تقسیم کرد:

۴۴. انگلیس ۲۴۸/۱۱۰ ابردین به شیل، ۴ اوت ۱۸۴۳.

دوره نخست که شامل هجده مجلس مذاکره بود. مجلس اول در پانزدهم ربیع الثانی ۱۲۵۹ با افتتاح کنفرانس آغاز گردید، و مجلس هجدهم در تاریخ دهم صفر ۱۲۶۰ (دوم مارس ۱۸۴۴) تشکیل یافت. در جلسه های هجده گانه مزبور از همه مسائل مورد اختلاف ایران و عثمانی که پیشتر فهرست وار آورده ایم، گفتگو شده. نمایندگان دو کشور حرفه های خود را زدند و از ادعاهای دولتشان دفاع نمودند. ماموران واسطه روس و انگلیس هم پرسشها و نکته جوئیهای می کردند.

دوره دوم کنفرانس از اواسط ۱۲۶۱ تا اواسط ۱۲۶۳ که پیمان بسته شد، ادامه یافت. در این دوره کنفرانس، به تدوین و نگارش مواد عهدنامه پرداختند. در فاصله دوره اول و دوم گرچه گفتگوی نمایندگان بکلی قطع نگردید - کنفرانس مرحله بحرانی را می گذراند و دو جریان مخالف با هم برخورد سخت داشت: یکی جریان مثبت که دربار ایران و عثمانی و نمایندگان آنها در ارزنة الروم، زمینه حل اختلاف و سازش درباره مسائل مورد مذاکره را می ستودند، ایستاد وزارت خارجه لندن و پترزبورگ، و سفیران انگلیس و روس در اسلامبول و تهران، و نمایندگان آنان در ارزنة الروم همگی سرگرم آن کار بودند. دوم جریان منفی که واقعه های تازه ای در مرز ایران و عثمانی روی می داد، و همچنین امور دیگری در روابط دو کشور پیش می آمد - که بر گرفتاری و دشواری مذاکره های سیاسی می افزود، و بسبب کندی گردش چرخ کنفرانس می گردید. کنفرانس ارزنة الروم نخستین مجمع بین الملل بود که اختلافهای دیرینه ایران و عثمانی، با شرکت ماموران میانجی انگلیس و روس مورد گفتگو قرار گرفت. و کنفرانس آئین و نظم خاصی داشت. هر جلسه مذاکره در خانه یکی از نمایندگان چهار دولت تشکیل می شد، هر نماینده ای به زبان خودش حرف می زد، نمایندگان روس و انگلیس مترجمان قابلی داشتند که سخنان همه را به فارسی و ترکی برمی گرداندند. میرزا تقی خان زبان ترکی اسلامبولی را می فهمید و تا اندازه ای هم حرف می زد. انور افندی هم زبان فارسی را مقنازی می دانست. علاوه بر جلسه های رسمی، مذاکره خصوصی هم میان همه نمایندگان جاری بود، و بسیاری از مطالب مهم (چنانکه رسم مجامع سیاسی است) در گفتگوی خصوصی حل و فسخ می گردید. به همین جهت صورت جلسهای رسمی همه جنبه های امور را روشن نمی سازند، و آن نکته های عمده در گزارشهای نمایندگان آمده است. از این رو ماهیت بسیاری از تصمیمهای مهم را باید تنها از آن گزارشها بدست آورد.

صورت جلسه های کنفرانس ارزنة الروم که نخستین بار مورد بررسی قرار داده ایم، حکایت می کند که دولت عثمانی جهت سیاسی کاملاً مشخصی داشته است. انور افندی در مذاکرات قابلیت نشان داده و در دفاع از نظر دولت متبوعش خوب از عهده برآمده است. اما در گفتار خود

رعایت متانت را نمی‌کرده و بیشتر رویهٔ چنجالی و تعرض‌آمیز پیش می‌گرفته. به علاوه اطوار و رفتار وی در کنفرانس اغلب مایهٔ خنده بوده است. چنانکه خواهد آمد برائش همین کوشش‌ها هیچگاه احترام نمایندگان بیگانه را به‌خود جلب نکرده و از رویهٔ او نکته‌گیریمهای فراوان کرده‌اند. راجع به وزیر نظام باید گفت صورت‌مجلسها و گزارشهای نمایندهٔ انگلیس در کنفرانس و سفیر آن دولت در اسلامبول نشان می‌دهد که بسیار منجیده سخن می‌گفت، موقع‌شناس بود و در مذاکرات شیوه‌ای بسیار ماهرانه داشت. می‌دانست کجا باید دست بالا را بگیرد، و کجا کوتاه بیاید، کجا استوار باشد و تندی نماید، و کجا باید گذشت کند و نرمی بخرج دهد. پی‌برده بود درچه‌اموری روس و انگلیس باهم سازش و مواضع نموده‌اند، و در چه موارد سیاستشان همسان نیست. رفتار میرزا تقی‌خان چه در محیط کنفرانس و چه در شهر، بسیار سنگین و متین بوده به‌حدی که احترام دوست و دشمن را به‌خود جلب کرده بود. چنانکه خواهد آمد گزارشهای نمایندگان انگلیس پر است از ستایش نسبت به‌کاردانی و داناتی و نیک رفتاری و بزرگ‌منشی او؛ هرچه از سیاست وی همیشه دلخوش نبودند. همین کیفیات است که ربرت کرزن وزیر نظام را برجسته‌ترین نمایندگان کنفرانس ارزنة‌الروم می‌شمارد.

این مطلب همده نیز باید دانسته شود که دولت عثمانی سیاستی مشخص و روشی پی‌گیر و روشن داشت. برخلاف آن، سیاست دولت ایران لرزان و شیوه‌اش ناستوار بود. از این‌روست که به نوسانهای تندی در سیاست آن برمی‌خوریم. میرزا آقاسی آدم بی‌شعوری نبود، برعکس خیلی هم ناقل بود، و تا اندازهٔ محدودی درک مسائل سیاسی را می‌کرد. اما در دورهٔ زمامداری او قدرت دولت بنهایت سستی و ناتوانی رسید، در کار سیاست بسیار تنگ حوصله بود، و تحت نفوذ روس و انگلیس دستورهای ضد و نقیض به ارزنة‌الروم می‌فرستاد. بدتر اینکه نمایندگان بیگانه را از ماهیت دستورهای خود می‌آگاهانید، و کار را بروزیر نظام مشکل می‌ساخت. میرزا تقی‌خان هم هرکجا اوامر دولت را خردمندانه نمی‌دید، از اجرای آن روی برمی‌تافت. خلاصه اینکه دستگاه حکومت در زمان صدارت حاجی یگسره ورشکسته بود، و اگر او رهبری داشت به‌درد زمامداری منکذت نمی‌خورد. نمونه‌هایی از کارهای غریب او را که اسناد رسمی بدست می‌دهند، خواهیم دید. معاصرانش نیز چنین‌هایی شگفت‌آور راجع به‌او نگاشته‌اند.

نادر میرزا راجع به کنفرانس ارزنة‌الروم می‌نویسد: «هرچه بدان انجمنها گفتار می‌کردند وزیر نظام به درگاه همی نگاشت. حاجی جواب نمی‌فرستاد، به‌قبول یا به‌رد...»^{۴۵}. جهانگیر میرزا نیز به‌سهل‌انگاری حاجی ایراد می‌گیرد: «اکثر نوشتجات ایشان (وزیر نظام) را در میان

۴۵. تاریخ و جغرافیای دارالسلطنهٔ تبریز، ص ۵۶.

نوشته‌جات حاجی میرزا آقاسی بعد از وفات شاه مرحوم و رفتن حاجی به گربلائی معلی، همچنان سر به مهر، نگشوده یافتند»^{۴۶}. درستی این گفته‌ها به یقین بر ما روشن نگشت، اما مسلم هست که کار ملک را به قباھی رسانیده بود.

نگاهی هم به سیاست روس و انگلیس و گردش کار آن بیفکنیم. ارزنة الروم میدان برخورد سیاست و دیپلماسی روس و انگلیس و ایران و عثمانی بود. وقتی که به بحث ماهیوی گفتگوهای آن می‌رسیم، تقاطع سیاستها را کامتر باز می‌نمائیم. در اینجا تنها از اصول سیاست روس و انگلیس به اجمال سخن می‌گوئیم. وجهه نظر کلی آنها نسبت به مسائل مورد اختلاف ایران و عثمانی، صرفاً ساخته منافع آن دو دولت در مشرق بود و همان است که جهت عمومی دیپلماسی و ماهیت مناسباتشان را با دربار شاه و سلطان تعیین می‌کرد. سیاست بین‌المللی منطلق دیگری را نمی‌شناسد - اخلاق، محبت، از اعراب ندارد و عدالت اگر ملحوظ باشد رتبه‌اش خیلی پایین است. سیاست انگلستان در مبحث ما قابل تجزیه است. بدین معنی که جهت سیاسی وزارت خارجه لندن با سیاست انگلیسی در هند یکی نبود. مناسبات کلی روس و انگلیس در زمان وزارت خارجه لرد ابردین - در راه همکاری دو دولت سیر می‌کرد - و هر دو طرف نقطه‌های مشترکی را جستجو می‌نمودند. برعکس دستگاه سیاست انگلیسی هندی مسأله روابط ایران و عثمانی را منحصرأ از دیدگاه منافع خود در شرق می‌سنجید که طبیعتاً دایره آن کوچکتر بود. ناگزیر این دو سیاست با هم تصادم داشت. به مثل، سیاست هندی مخالف شناسائی حقوق حاکمیت ایران بر محصره و حق‌آزادی کشتیرانی ایران در شط‌العرب بود. برای حکومت انگلیس در هند پس ناگوار بود که دولت ایران بر رودخانه بزرگی که شریان ارتباط امپراطوری عثمانی را در شرق می‌ساخت، استیلا داشته باشد. مصلحت خود را در این می‌دید که شط یکسره به دست اعراب و ترک‌ان اداره گردد و ایران حقی بر محصره نداشته باشد. لرد ابردین گوشش به این حرفها پدکار نبود - او به اساس روابط انگلیس با روسیه توجه داشت، و روسها علتی در سلب حقوق ایران از محصره و شط نمی‌دیدند. و برعکس از وضع سیاسی موجود و حقوق ایران دفاع می‌کردند. پس در این مسأله سیاست خارجه انگلیس بر سیاست هندی تفوق یافت گرچه چنانکه خواهیم دید بعدها در آن تعدیلی حاصل شد، خاصه پس از آنکه پالمرستون به وزارت خارجه رسید.

نکته دیگر اینکه گردش سیاست انگلیس در عثمانی در دست «سر استراتفورد کانینگ»^{۴۷}، و بعد مدتی به عهده «ریچارد ولسلی»^{۴۸} (لرد کوئی بعدی) بود. کانینگ در مدت چهار دوره سفارت خود در باب عالی،

۴۶. تاریخ نو (خطی).

47 Sir Stratford Canning

48. R. Colley Wellesley

نفوذ بسزائی کسب کرده بود و از این نظر هیچ‌کس با او قابل قیاس نبود. لفظ «ایلیچی» به معنی خاص کلمه، تنها به کابینتک املاق می‌گردید و ترکان لقب «پادشاه» و «سلطان» به روی داده بودند. او شخصیت افسانه‌ای پیدا کرده بود. می‌گفتند هر وقت به بارگاه سلطان می‌رفت، قصر به لرزش می‌افتاد. میانه کابینتک با لرد ایردین بر سر قضیه ایران و عثمانی بر هم خورد، و در امور مهم همیشه از عثمانی پشتیبانی جدی می‌ورزید، و حتی از راهنمایی به سود ترکان دریغ نداشت. به هر صورت سهم عمده‌ای در کار کنفرانس ارزنة الروم دارد. سیاست روسیه را در اسلامبول سفیر آن «بوتنیف»^{۴۹} اداره می‌کرد. بسیار زیرک بود، و در عین اینکه شیوة همکاری لندن و پترزبورگ در روابط کابینتک و بوتنیف چشمگیر است، در بعضی مسائل اختلاف نظر و سلیقه داشتند. وزیر مختار انگلیس و روس در تهران به ترتیب تحت نفوذ کابینتک و بوتنیف بودند اما کلنل شیل در امر اختلاف ایران و عثمانی، بیشتر به سیاست لندن تکیه می‌کرد نه حکومت انگلیسی‌ها. آنچه گفتیم نتیجه‌گیریهای کلی است از مجموع کارنامه کنفرانس ارزنة الروم که به شرحش می‌پردازیم.

پیش از این گفتیم که نخستین جلسه کنفرانس در ۱۵ ربیع‌الثانی ۱۲۵۹ تشکیل شده. در آن جلسه به‌اختیارنامه نمایندگان مختار ایران و عثمانی رسیدگی گردید. جلسه دوم و سوم بیشتر به بحث در تنظیم مواد دستور کنفرانس و آئین مذاکرات گذشت. و از جلسه چهارم بحث ماهوی در مسائل مورد اختلاف دو دولت آغاز شد. فرمان اختیارنامه میرزا تقی‌خان و انور افندی هر دو در ماه صفر ۱۲۵۹ صادر گردید. (اصطلاح «وکالت‌نامه» و «رخصت‌نامه» نیز در آن زمان معمول بوده است). در اختیارنامه وزیر نظام همینقدر می‌خوانیم: نظر به اعتماد و وثوقی که نسبت به درایت و فراست و تجربه و اخلاص و اراده عالیجاه میرزا تقی‌خان وزیر نظام داریم مشارالیه را که از تربیت یافتگان و چاکران بلندپایه دربار معدلت مدار می‌باشد، به وکالت از جانب خودمان مأمور فرمودیم که به مأموریت روم رود. و از آنجا که دوئین رومیه و انگلستان از طریق خیرخواهی و مصلحت اندیشی کمال سعی را در ایجاد صلح و صفا میان دوئین ایران و روم مبذول می‌دارند، مقرر فرمودیم عالیجاه مشارالیه به‌دیار ارزنة الروم عزیمت نماید و با نمایندگان روم و روس و انگلیس که در آنجا انجمن کرده‌اند، مجلس نماید و بنا بر دستورالعملی که صادر فرموده‌ایم امور بین دوئین را بر طبق حقوق مسلم و ثابت دولت ابد مدت تسویه نماید و بر عهده شناسد.^{۵۰}

49. Butenief

۵۰. اصل متن فارسی فرمان محمدشاه یعنی اختیارنامه میرزا تقی‌خان بدست نیامد. آنچه آوردیم از ترجمه انگلیسی آن است نزدیک به سبک انشای درباری آن زمان با برگرداندن دقیق الفاظ انگلیسی. (انگلیس ۱۱۶/۲۴۸).

در اختیارنامه میرزا تقی‌خان مبادی ادب بین‌الملل به‌دقت رعایت گردیده، و هیچ لغتی بکار نرفته بود که حکایت از دشمنی ایران نسبت به عثمانی کند. اما يك نقص داشت که به‌اختیار نماینده ایران در بستن عهدنامه، تصریح نشده بود گرچه این معنی از آن برمی‌آید. این ایراد بر اختیارنامه انورافندی وارد نبود، اما عیب دیگری داشت که با رسم و ادب بین‌الملل هیچ‌چیز در نمی‌آید. در فرمان مفصل سلطان رجزخوانی فراوان دینده می‌شود، از مراتب «عهدشکنی» و «اعمال تعرض‌آمیزه» و «خصومت» و «اعلان جنگ» و «تجاوز» ایران به‌خاک اسلام سخن رفته - اشاره گردیده بود که «خليفة اسلام» دفاع از سرزمین اسلام را لازم شمرده است. پس از چند صفحه درازنفسی می‌خوانیم: از آنجا که اراده مبارک خلیفه دین پناه بر صلح میان دو دولت قرار گرفته است، انورافندی را با «رخصت کامل» مأمور فرمودند به‌مجلس ارزنة‌الروم عزیمت کند، و با مذاکره با نماینده دولت ایران عهدنامه جدیدی منعقد سازد. به‌علاوه ترضیه‌خواهی و تقاضای دولت ایران را در امر خسارت و غرامت «بی‌اساس» دانسته بود^{۵۱}. نکته دیگر اینکه در فرمان مزبور هیچ اشاره‌ای به میانجی‌گری روس و انگلیس نشده است.

در جلسه اول کنفرانس که موضوع اختیارنامه نمایندگان ایران و عثمانی مطرح شد، به‌ایرادی که راجع به نارسائی اختیارنامه وزیرنظام گفتیم، توجه شد. اما چنین تفسیر کردند که موضوع صلاحیت نماینده ایران در امضای قرارداد به‌تلویح در آن آمده است. به‌هرحال فرمان مکمل آن از جانب محمدشاه صادر شد و آن ایراد مرتفع گردید.

در همان جلسه اول نماینده عثمانی گفتارش را با مسأله سلیمانیه آغاز نهاد و شرط گفتگو را منوط به‌آن دانست. از نماینده ایران دو پرسش کرد: یکی اینکه آیا آماده هست که نسبت به «تعرض» دولت ایران نسبت به‌خاک سلیمانیه ترضیه رسمی بدهد و غرامت آن را بپذیرد؟ نسبت به‌اینکه آیا موافقتی را که صارم افندی و میرزا جعفرخان مشیرالدوله راجع به سلیمانیه پیش از آن عمل تعرض، کرده بودند می‌پذیرد؟ انورافندی به‌زبان تهدید گفت: تا تکلیف این دو مطلب روشن نگردد به‌مذاکره تن در نخواهد داد^{۵۲}. وزیرنظام به‌هیچ‌کدام از آن دو سؤال پاسخ مستقیم نداد و حاضر نگردید که در آن مرحله به‌بحث در ماهیت قضیه سلیمانیه بپردازد. در جواب گفت: برای گفتگوی کنفرانس طرح خودش را شامل همه موضوعها عرضه خواهند داشت. قسار شد نمایندگان میانجی یا وزیرنظام و انورافندی جداگانه حرف بزنند و راه‌حلی بجویند^{۵۳}.

در جلسه دوم که موضوع تهیه مواد دستور شروع گردید، مأموران

۵۱. ترجمه از متن انگلیسی (انگلیس، ۲۴۸/۱۱۲).

۵۲. انگلیس، ۲۴۸/۱۱۲ ویلیامز به کابینت ۱۵ مه ۱۸۴۳.

۵۳. همان.

واسطه پیشنهاد کردند: نمایندگان ایران و عثمانی هرکدام طرح خود را برای مطالعه بدهد. میرزا تقی‌خان طرحی پیشنهاد نمود که شامل این مواد بود: ابرام اصول عهدنامه ارزنة الروم ۱۲۳۸ و برقراری صلح و دوستی میان دو کشور همسایه؛ حق حاکمیت تاریخی و بالفعل ایران بر محمره و متعلقات آن و آزادی کشتیرانی در شط‌العرب؛ تقسیم زهاب؛ گماشتن کمیسیون سرحدی برای تعیین مرز دو کشور از ناحیه خوی تا دهنه شط‌العرب؛ تعیین رسوم بیلاقی و قشلاقی ایلات سرحدی به‌مأخذ معمول و کارسازی وجوه معوق آن از طرف ایلات عثمانی؛ پرداخت خسارت و غرامت ناشی از تجاوز علی‌رضا پاشا به محمره در ۱۲۵۳ و کشت و کشتار و غارت تجیب‌پاشا در کربلا در ۱۲۵۸؛ جلوگیری از تاخت و تاز ایلات سرزنشین؛ وضع فراریان و پناهندگان طرفین؛ تسهیل مسافرت زوار ایرانی به‌عبات و حاجیان به‌مکه.

نماینده عثمانی طرح وزیر نظام را پذیرفت: با شناسایی حاکمیت ایران بر محمره مخالفت داشت، موضوع غرامت را بابت حمله علی‌رضا پاشا به محمره و همچنین پرداخت رسوم معوقه بیلاقی و قشلاقی را یکسره نادرست دانست و کفایت جواب آنها را صادر افندی پیش از این به دولت ایران داده است، و راجع به قتل و غارت کربلا جوابی گنگ و طفره‌آمیز داد. ضمناً مسأله حاکمیت عثمانی را بر سلیمانیه عنوان نمود و بابت هجوم والی کردستان به آنجا ترضیه خواست. پیشنهادی هم در همین زمینه به کنفرانس تقدیم داشت.

میرزا تقی‌خان در پاسخ مستعان انور افندی در اشاره به سفارت صارم افندی گفت: «بنا بر این دولت متبوع من بی‌خود مرا به اینجا فرستاد، اگر آن جوابها دولت ایران را قانع کرده بود پس چرا این انجمن تشکیل یافته و این مأموریت به من محول گردیده است؟» بعد رو کرد به مأموران میانجی روس و انگلیس و گفت: آیا حق با من هست یا نه؟ اگر هست پس چرا نمایندگان واسطه دو کشور معظم سکوت کرده‌اند و از دولت عثمانی اجرای عدالت را نمی‌خواهند؟ این حقیقت بر همه معلوم است که دولت عثمانی خاک ایران را مورد تجاوز نظامی قرار داده، خسارتهای مالی زیاد وارد ساخته و خون مردمی را ریخته، و تازه حالا ترضیه‌خواهی و عدالت‌طلبی می‌نمایند.^{۵۴}

این نخستین برخورد نسبه تند میان وزیر نظام و انور افندی بود. هیچ‌کدام طرح پیشنهادی دیگری را نپذیرفت، و میرزا تقی‌خان با گتجاندن موضوع سلیمانیه به‌عنوان مسأله جداگانه‌ای در دستور کنفرانس مخالفت ورزید. اما برای اینکه چرخ کنفرانس به‌گردش بیفتد وزیر نظام پیشنهاد زیرکانه‌ای نمود مبنی بر اینکه: فعلاً از تهیه دستور کامل درگذریم، و در عوض نمایندگان، مختار باشند مسائل مورد علاقه خود را مطرح کنند

۵۴. انگلیس ۲۴۸/۱۱۲ ویلیامز به کاتینگک، ۱۲ مه ۱۸۴۳ (جلسه سوم).

و جداگانه به بحث آن پردازند. مأموران میانجی این شیوه را پسندیدند و پذیرفتند.^{۵۵} بدین قرار بن بست اول کنفرانس شکست.

در کنفرانس ارزنة الروم مانند دیگر انجمنهای بین الملل هر کدام از حریفان در مرحله نخستین مذاکرات دست بالا را می گرفت، تمام گله های سیاسی گذشته را می کرد، خود را معق و دیگری را خطاکار می شمرد. پرحرفی کردن هم از خصائص اینگونه مجامعهای سیاسی است. در این قسمت میرزا تقی خسان و انور افندی هیچ کدام دست کمی از دیگری نداشت. گویی هر کدام می خواست حریفش را بیازماید. اما مأموران روس و انگلیس از روده درازیهای آنان خیلی دلخور بودند و حوصله شان سر می رفت. فقط رفتار و اطوار انور افندی مایه رفع خستگی آنان بود و همگی را به خنده وامی داشت. وصف ربرت کرزن از نخستین جلسه های کنفرانس شنیدنی است. در نامه خصوصی خود ۳۰ ژوئیه ۱۸۴۳ به کانینگم می نویسد:

«چنین بنظر می رسد که نمایندگان ایران و عثمانی هر دو می خواهند مأموران میانجی را گیر بیندازند، خاصه میان آنان ایجاد اختلاف کنند. هر بار که انور افندی را دیدم شروع کرد به رجزخوانی علیه دولت روسیه. من همواره اینطور جواب دادم: سیاست روسیه در موارد دیگر هر چه باشد در مسأله روابط ایران و عثمانی با انگلستان هم عقیده است. و نیز هر وقت انور افندی می گشت روسیه و انگلیس همیشه یک جور نمی اندیشند، پاسخم این بود که: به همین دلیل لازم است دولت عثمانی از دوستی فعلی انگلیس و روسیه بهره مند گردد.»

«گویا نمایندگان ایران و عثمانی خیال می کنند باید به هر پریشی پاسخی طفره آمیز بدهند. ساعتها حرف می زنند و وقت را تلف می کنند. اما ما از این حرفها گیج نمی شویم، و نکته اصلی را آنقدر تکرار می کنیم تا جواب درست بشنویم... میرزا تقی خان بگمانم حسن نیت دارد... انور افندی دائماً خودش را این طرف و آن طرف می جنباند و به حالت غریبی هر طرف می کند، بالاخره یک کلمه حرف می زند که دوپهلوی و نیرنگ آمیز است. و مأموران واسطه سعی می نمایند حرفش را رد کنند.»

«میرزا تقی خان و انور افندی هر دو ما مأموران میانجی را متهم به جاتبداری می نمایند، احترام زیادی هم به ما نمی گذارند. ما هم اینجا آفتاب می خوریم، چپق می کشیم، و به پرت و پلاهای آنان گوش می دهیم بدون اینکه حاصلی بدست آید. چقدر باید فکر کرد و مراقبت نمود و زحمت کشید تا بتوانیم در حل و عقد مسائل سخت این دعوائی بین المللی کامیاب گردیم... راستش اینکه اگر آدم در اسلامبول سفیر باشد و گرفتار بیماری نقرص، مطبوع تر از این است که در ارزنة الروم باشد و میانجی نمایندگان ایران

۵۵. انگلیس ۲۴۸/۱۱۲ ویلیامز به کانینگم، ۲۱ مه ۱۸۴۳ (جلسه سوم).

و عثمانی»^{۵۶}.

گفتیم که کنفرانس از جلسه چهارم به گفتگو در ماهیت موضوعهای مورد اختلاف پرداخت. روش ما این است که شاخ و برگهای هر مسأله‌ای را بزینم و چکیده آن را بدست دهیم، و مجموع آنها را در کارنامه واحد آن مجمع سیاسی عرضه بداریم. گفتار ما با موضوع حاکمیت بر محمره و شط‌العرب آغاز می‌گردد، و آن مهمترین و باریکترین مسائل بود. هر دو دولت ادعای حاکمیت بر محمره را داشتند. پایه استدلال ایران بر حقوق تاریخی و مالکیت بالفعل محمره نهاده بود، شط‌العرب را رودخانه مرزی می‌شناخت که بنا بر عرف جاری و قوانین عمومی هر دو دولت حق آزادی کشتیرانی داشتند. از طرف دیگر دولت عثمانی حق حاکمیت ایران را بر محمره منکر بود و آن را از توابع بصره می‌شمرد. شط‌العرب را هم رودخانه داخلی بین‌النهرین قلمداد می‌کرد. این وجه نظر عمومی عثمانی زاده منافع سیاسی و اقتصادی آن بود. کوشش داشت رودخانه مهمی که به قلب امپراتوری می‌رسید و راه تجارت آن در شرق بود، در تصرف خویش درآورد و کشتیرانی آن را در انحصار خود داشته باشد.

اما باید دانست که مسأله محمره و شط‌العرب از حوزه منافع ایران و عثمانی گذشته، با سیاست عمومی انگلیس در شرق و در خلیج فارس ارتباط داشت. این اندیشه در حکومت انگلیسی هند رواج گرفته بود که: چون دولت روسیه می‌تواند لشکر خود را از راه دریای سیاه به فرات و شط‌العرب برساند و از آنجا به خلیج فارس سرازیر گردد - هر دولت انگلیس است که آن ابتکار را از روسها بگیرد، پایگاهی در دهانه شط تأمین نماید و راه روسیه را ببندد^{۵۷}. به علاوه انگلیس باید وسائل رونق تجارت را از طریق شط‌العرب فراهم نماید، دولت عثمانی و حکومت پاشائی بغداد را تقویت کند، و مردم این ناحیه را به دفاع از تعرض احتمالی دشمن شمالی مجهز گردانند^{۵۸}. مبتکر این اندیشه یعنی جنرال «چسنی» معتقد بود همینکه سپاه روس به شط برسد، پاشائی در کرانه خلیج پیش می‌رود و به بندر جاسک خواهد رسید. اما اگر انگلیس نیروی بحری خود را در شط برقرار کند جلو حرکت روسیه را می‌بندد^{۵۹}. این فکر نیز هواخواهانی داشت که حکومت نیمه مستقلی به دست دارد پاشا در بین‌النهرین برپا شود که بر منطقه شط‌العرب و بنادر آن تا خلیج فارس فرمانروائی

56. S. Lane — Poole, The Life of Stratford Canning, Vol. 2, PP. 123-124.

اشاره کردن به سفیری که مرض نفوس داشته به خود کاینک است که دچار آن بود.

۵۷. گزارش «پیکوک» راجع به راههای مستقیم دریائی هند، Wellington's Despatches... جلد ۴، ص ۳۴۳-۳۳۵.

۵۸. اسناد دیوان هند، گزارش F.R. Chesney ۱۹ دسامبر ۱۸۳۲.

۵۹. همان.

کند، و پاسدار منافع انگلیس در آن حدود باشد. (همین اندیشه بود که بعدها دولت نهمه مستقل عراق کنونی را بوجود آورد). وزارت خارجه انگلیس هیچ کدام از این نقشه های طراحان کمپانی هند شرقی را نپذیرفت. خاصه اینکه تأسیس حکومت پوشانی بین‌النهرین، موجب تجزیه سرزمینهای امپراطوری عثمانی در شرق می‌گردید. و سیاست عمومی انگلیس در آن زمان تقویت از دولت عثمانی در مقابله با پیشرویهای محمدعلی پاشا خدیو مصر، در نواحی عرب‌نشین تا ساحل خلیج فارس بود.

پس، موضوع سلطه مستقیم انگلیس در شط العرب و تأسیس پایگاه دریائی انگلیسی در آنجا منتفی گشت، و جهت عمومی سیاست انگلستان بر تقویت تسلط عثمانی در آن خطه قرار یافت. حکومت انگلیسی هند نیز جنرال «مونتهیت»^{۶۰} را مأمور مطالعه طرح استراتژیکی آن کرد، و نقشه‌ای پرداخت که به موجب آن شط العرب و پناهر آن از جمله محصره به تصرف ترکان درمی‌آمد، و کانال حفاره که رودخانه کارون را به شط پیوند می‌داد، به دست آنان می‌افتاد. در حقیقت منافع دفاعی و سیاسی دستگاه هند انگلیسی دلالت بر سلب حاکمیت ایران بر محصره و نفی حقوق آن بر شط و تقلیل قدرت آن در آن منطقه داشت. انگیزه دیگر حکومت هند این بود که تسلط عثمانی را بر شط و محصره خیلی بیشتر به صرفه سیاست خود می‌دانست. زیرا اولاً به نظر آن اقتضا نمی‌کرد که مصب شط العرب در دست کشوری باشد که احتمالاً به دشمنی انگلیس برخیزد. و ثانیاً سپاه انگلیسی با آسانی می‌توانست از راه محصره، خوزستان را اشغال نماید. ارزش این مطلب در جنگ ایران و انگلیس معلوم گشت^{۶۱}.

نقشه جنرال «مونتهیت» در تأیید حاکمیت ترکان بر محصره و سلب حقوق ایران، مورد پشتیبانی کابینتنگ سفیر انگلیس در اسلامبول واقع شد. سرهنگ وینیامز نماینده انگلیس در کنفرانس ارزنة الروم نیز (که پیش از آن در خدمت حکومت هند بود) مبلغ همان سیاست بود. رأی وینیامز این است: ادعای ایران بر محصره بر پایه «حق تصرف» موجود قرار دارد، اما عقیده من و ربرت کرزن مبنی بر پشتیبانی از ادعای دولت عثمانی است. و نظر ما بر این دلایل نهاده شده: نقشه مرزی که ژنرال «مونتهیت» در هند ترسیم نموده؛ مطالعه شخصی خودم در مدت اقامت طولانی در هندوستان؛ اظهار نظر قاطع سرهنگ «تیلور» کنسول ما در دمشق؛ و گفته ششاهی پاشای زهاب و شیخ ثامر (رئیس ایل چعب معزول از جانب دولت ایران).

60. Monteith

۶۱. در جنگ ایران و انگلیس پس از آنکه لشکر انگلیسی بوشهر را گرفت، محصره را پایگاه تجاوز نظامی به خوزستان قرار داد. ترکان به تأمین آذوقه و وسائل حمل و نقل قشون مزبور کمک عمده کردند. اما دولت انگلیس نخواست که سپاه عثمانی مستقیماً در جنگ علیه ایران و اشغال محصره دخالت نمایند زیرا بیم داشتند مبدأ روسها به دفاع از ایران (و به موجب عهدنامه ارزنة الروم که حاکمیت ایران بر محصره شناخته گردیده بود) به خاک عثمانی حمله برتند.

اگر این براهین را که با دلایل تاجر ارمنی مقیم بوشهر، و نوشته سرهنگ «شیل» وزیر مختارمان در تهران، در ترازو بسنجیم - حاصل آن «به حد خیلی زیاد به نفع عثمانی تمام می‌شود»^{۶۲}.

اما وزارت خارجه انگلیس نقشه مدیران کمیانی هند شرقی را در مورد محمره نپذیرفت. عقیده لرد ابردین پس از گفتگوی با سفیر روس در لندن، مبنی بر تایید حق حاکمیت ایران قرار گرفت. از همین قرار به کانینگت و شیل دستور فرستاده، شیل آن را پسندید و متصفانه دانست، اما کانینگت از خواندن دستور ابردین چون «شیری که در قفس افتد پنجم آمد» و هرچه کوشید که رأی وزیر خارجه را عوض کند، فایده‌ای نبخشید^{۶۳}. کانینگت چاره‌ای نداشت جز فرمانبرداری از امر لرد ابردین، هر چند بعد از آن میانه آن سفیر و وزیر شکرآب شد. پس، کانینگت در پاسخ نامه ویلیامز که مدافع ادعای ترکان بود، چنین نوشت: «راجع به دلایلی که به نفع ادعای عثمانی بر محمره و زعاب نگاشته بودید - از هراظهار نظری بعمد پرهیز می‌جویم تا اینکه جریان گفتگوی کنفرانس ایجاب کند عقیده خود را بدرستی بگویم و بتواند مؤثر افتد». به دنبال آن می‌نویسد: «درست دستگیرم نشد که آیا همه اطلاعاتی که سرهنگ شیل درباره حقوق ایران بر محمره از بندر بوشهر بدست آورده بود، همان است که فرستاده بود - یا اینکه دولت ایران و یا میرزا تقی‌خان می‌توانند اسناد دیگری را ارائه دهند». به حال «هنگامی که نمایندگان ایران و عثمانی میانجی‌گری شما را خواستند، البته شایسته است همه براهین و مدارک آنان را در اختیار داشته باشید. و اگر توافقی حاصل نشد مجموع آنها را به اضافه عقیده پخته خودتان و همچنین نظر نماینده واسطه روسیه را با هم بسا جداگانه، برای مطالعه من فرستید»^{۶۴}.

از دستور سفیر انگلیس در اسلامبول بر می‌آید که شیوه سیاست او به اجبار عوض شد. از ویلیامز رسیدگی به همه اسناد و «عقیده پخته» ای را می‌خواهد، و به اساس حقوق ایران بر محمره با دید تازه‌ای می‌نگرد. (گرچه خواهیم دید که پس از استعضای لرد ابردین، اندیشه سابق در محدود کردن حاکمیت ایران بر محمره و شط العرب از نوجان گرفت).

مسئله محمره را وزیر نظام در جلسه هفتم کنفرانس مطرح ساخت. انور افندی یکسره منکر حقوق ایران گردید و بتندی گفت: محمره جزو خاک عثمانی است و ایران را بر آن هیچ حقی نیست^{۶۵}. میرزا تقی‌خان سند رسمی قاطع بسیار معتبری که دولت عثمانی چند سال پیش صادر کرده بود، در جیب داشت. اما هنوز ارائه نداد. در پاسخ انور افندی نشست

۶۲. انگلیس، ۲۴۸/۱۱۲ ویلیامز به کانینگت ۱۵ اکتبر ۱۸۴۳.

83. Malcolm — Smith, P. 195.

۶۴. انگلیس، ۲۴۸/۱۱۲ کانینگت به ویلیامز ۲۷ اکتبر ۱۸۴۳.

۶۵. همان، ویلیامز به کانینگت ۸ دسامبر ۱۸۴۳.

گفت: نه تنها محمره به ایران تعلق دارد - بلکه دولت ایران بر شهرهای قارص، بایزید، وان و سلیمانیه حقوق مسلم دارد. پاره‌ای از آنها از توابع خوی و برخی دیگر جزو سرزمین کردستان و کرمانشاهانند^{۶۶}. وزیر نظام می‌دانست که گرفتن آن شهرها از عثمانی کاری خرد و عملی نبود، و نه در باطن چنین تصویری را داشت. اما آن سبک دیپلماسی او بود - و خواست بیم درد دل نماینده عثمانی اندازد و به نماینده انگلیس نیز بفهماند که تردید در حقوق ایران بر محمره، کشمکش دیرین دو همسایه را نسو خواهد کرد و ایران نیز متقابلاً چه ادعاهائی خواهد نمود. همینکه گفتگو شروع شد اوج گرفت میرزا تقی خان در جلسه هشتم متن فرمان سلطان محمود ثانی مورخ محرم ۱۲۵۴ را خطاب به علیرضا پاشا حاکم بغداد، از چپش بیرون کشید و بارامی خواند. همه را بشگفتی انداخت. در فرمان سلطان خطاب به علیرضا پاشا می‌خوانیم:

اطلاع یافته‌ایم که پس از تنبیه قبیلۀ یاغی بنی‌لام قشون شما به سوی بندر محمره در شط العرب حمله بردمانند. از آنجا که «محمره از توابع ایالت فارس است و اهالی آنجا از جانب حکومت خود اجازه جنگند نداشتند در مقام منازعه یرنخواستند». و نیز چون میرزا جعفرخان وزیرمختار دولت ایران در قسطنطنیه استرداد محمره را خواسته است، و به علاوه ما طالب دوستی با دولت همجوار خودمان ایران هستیم، مأمور معتمدی را به بغداد فرستادیم که درباره آنچه در محمره گذشته تحقیق کند «بنا بر این همینکه فرمان مقدس ما به شما می‌رسد لازم است در کار تحقیقات مأمور ما مساعدت کنید... و هرآینه حالت تعرض به خاک ایران وجود دارد، چون برخلاف عهدنامه‌ها و شرایط میان دو مملکت می‌باشد، فوراً محمره را به آن دولت بازگردانید و سند استرداد آنرا خدمت و زرای ما تقدیم بدارید. و از این پس دقت و مراقبت کنید که چنین اموری که منافی عهدنامه و شرایط موجود است اتفاق نیفتد. مقرر داشتیم که این فرمان از دفتر همایون رسائل ملکی ما مصحوب مأمور ما به شما ابلاغ گردد. بنا بر مراتب مسطور، همینکه اوامر ما بر شما مشهود گردید فرمان و اراده ما را مجری دارید، و ترتیب صحیحی دهید که عوالم صلح و مودت موجود میان دو مملکت جاوید بماند. و نیز مراتب را به قسطنطنیه معروض بدارید... محرم ۱۲۵۴»^{۶۷}.

باسند معتبری که وزیر نظام روی میز کنفرانس نهاد، و شیوه ساهرانه‌ای که در مذاکره بکار برد، برهان دیگری در ابرام حق حاکمیت ایران بر محمره لازم نبود. محیط کنفرانس هم بر تأیید آن معنی دلالت

۶۶. انگلیس ۲۴۸/۱۱۲ ویلیامز به کانینگگ ۲۷ دسامبر ۱۸۴۳.

۶۷. فرمان سلطان محمود ثانی را که وزیر نظام عرضه داشت در هجدهم دسامبر ۱۸۴۳ توسط مترجم نمایندگی انگلیس در کنفرانس به انگلیسی ترجمه شد، و آنچه ما به فارسی برگردانیم از متن ترجمه انگلیسی آن است (انگلیس، ۲۴۸/۱۱۲).

داشت. اما دولت عثمانی بیکار نشست. بعضی از شیوخ خوزستان را مانند شیخ نامر رئیس سابق ایل چعب که از درگاه شاه رانده شده و اکنون زیر حمایت حاکم بغداد می‌گذراند، به ارزنة الروم آوردند - که در حضور نمایندگان روس و انگلیس به سرسپردگی خود به سلطنت آل عثمان گواهی دهند. انور افندی مجلس خصوصی با شرکت نمایندگان مزبور ترتیب داد. شیخ نامر خود را «شیخ المشایخ» ایل چعب معرفی کرد و گفت: او و اجدادش قریب «صدتا دو بیست سال کمتر یا بیشتر» حکومت داشته‌اند^{۶۸}. به علاوه انور افندی به وینپاز و دینز گفته بود: هرآینه گفتگوی کنفرانس پشمر نرسد و کار دو دولت به پیکار کشد، رؤسای ایلات ایران آماده اند علیه ایران و به سود عثمانی قیام کنند. وینپاز می‌نویسد: «در این تردید است که سخن انور افندی راست باشد. به هر صورت با مشورت با همقطار روسی تصمیم گرفتیم که حتی بطور خصوصی هم چیزی راجع به سخن نماینده عثمانی به میرزاتقی‌خان نگوئیم»^{۶۹}. بخوبی روشن است که ترکان دنبال فتنه‌جویی می‌رفتند، و اندیشه برانگیختن ایلات سرحدی را علیه ایران در سر می‌پروراندند. مسأله محمره از نظر دولت ایران مهمترین موضوعهای مورد گفتگو بود؛ شاه و صدراعظم و نماینده ایران به هیچ‌گذشتی در این باره تن در نمی‌دادند. جهت عمومی سیاست ایران را نمایندگان دولتها می‌دانستند. کنفرانس حاکمیت ایران را بر محمره و کانال حفار و جزیره خضر (آبادان کنونی) ابرام داشت، حقوق آن را بر قسمتی از ساحل چپ شط‌العرب شناخت، و آزادی کشتی‌رانی در شط‌العرب را تأیید نمود. این برجسته‌ترین کامیابی وزیر نظام در ارزنة الروم بود. اینکه بعدها دولت ایران در پاسداری حقوق خود کوتاهی ورزید، مطلبی است جدا. و شرح آن به اجمال خواهد آمد.

بعد از مسأله محمره و شط‌العرب، مهمترین مواد دستور کنفرانس قضیه زهاب و سلیمانیه بود. وضع سیاسی زهاب و مرز دو دولت را عهدنامه ۱۰۴۹ (میان شاه صفی و سلطان مراد چهارم) بطور کلی معین کرده بود. قرارداد ۱۱۵۹ (میان نادرشاه و سلطان محمود اول) و پیمان اول ارزنة الروم در ۱۲۳۸ (میان فتح‌علی‌شاه و سلطان محمود ثانی) نیز رویهم‌رفته آن را تأیید کرده بودند. منطقه زهاب میان دو کشور تقسیم شده و سلیمانیه در تصرف عثمانی بود. اساس این تقسیم‌بندی را دو دولت پذیرفته بودند. اما عرف جاری و قرار و مدار رسمی میان ایران و عثمانی، حالت خاصی به‌شهر زور و سلیمانیه بخشیده بود و ایران پاره‌ای امتیازات در آنجا داشت. مثلاً در ۱۲۲۱ دولت ایران حاکم معزول شهر زور را به حکومت آنجا بازگرداند و ریاست ایل بابان را هم بدو سپرد. اینکه قائم‌مقام می‌نویسد:

۶۸. R. Curzon, P. 82. شرح ملاقات با شیخ نامر و عثمان‌پاشا حاکم سابق زهاب را کروزن داده است (همان کتاب ص ۸۶-۷۷).

۶۹. انگلیس ۲۴۸/۱۱۲ وینپاز به کابینگت ۴ دسامبر ۱۸۴۳.

«ایلات باهان از آفتاب تابان روشنتر است که نوکر قدیم این دولت قویمانده»^{۷۰}، ناظر به همین معنی است. همچنین در سال ۱۲۲۶ میان ایران و عثمانی موافقت شد که والی شهر زور به صوابدید دولت ایران گمارده شود. و نیز اینکه در ۱۲۵۷ محمدرشاه تغییر والی سلیمانیه را بطور رسمی از پاپ عالی خواست، بنابراین امتیاز و حقی بود که برای ایران شناخته شده بود، اما از لحاظ حقوقی باید دانسته شود که آن امتیازها در قالب حاکمیت عثمانی بر شهر زور و سلیمانیه وجود داشتند - و گرنه ایران نمی توانست مدعی حق حاکمیت بر شهر سلیمانیه باشد.

همان اهمیتی که قضیه محمره برای ایران داشت، عثمانی برای مسأله سلیمانیه و تعیین مرز زهاب قائل بود، بحقیقت پیوستگی خاصی میان این دو امر بود، چنانکه فرجام کار این شد که ایران از امتیازهای خود بر سلیمانیه گذشت، و حقوق حاکمیت آن بر محمره در متن عهدنامه ابرام گردید. پیش از این گفتیم که ثرکان از نخستین جلسه کنفرانس کوشش داشتند موضوع سلیمانیه «پایه گفتگوی» میان دو دولت قرار گیرد. اگر وزیر نظام مخالفتی با این پیشنهاد کرد از آن بود که میخواست شناسایی حقوق عثمانی بر آنجا گروگان ابرام حاکمیت ایران بر محمره و شناختن حقوق بر شط العرب باشد.

داستان سلیمانیه در کنفرانس از دو جنبه متناهی آن مورد بحث واقع شد: یکی موضوع ترضیه خواهی بابت حمله والی کردستان به آنجا در ۱۲۵۷، و دیگر موضوع حاکمیت بر آن. البته در همبستگی سیاسی و حقوقی میان این دو جنبه مطلب تردید نبود. به اختصار دیدیم که انور افندی در نخستین جلسه کنفرانس گفته بود: شرکت او در مذاکره منوط به آن است که آیا دولت ایران آماده هست نسبت به «تعرض ارضی» بر سلیمانیه ترضیه رسمی بدهد و غرامت بپردازد؟^{۷۱} دستور حاجی میرزا اقباسی به وزیر نظام این بود که مطلقاً زیر بار ترضیه و غرامت نرود و از این دستور «به قدر سروئی» انحراف نجوید.^{۷۲} پس میرزاتقی خان در جلسه اول هیچ پاسخ صریحی به انور افندی نداد - و در جلسه سوم که روال کار کنفرانس روشن شد، به نمایندنده عثمانی روگرد و گفت: «به اینجا نیامده‌ام که بابت سلیمانیه به کسی ترضیه بدهم. برعکس از دولت عثمانی ترضیه غارت ازدوی والی کردستان را بطائیه می‌کنم»^{۷۳}. چون همین پاسخ موجب درنگت کار کنفرانس گردید - وزیر نظام فوت و فن دیگری بکار برد، نماینده عثمانی را به مذاکره دعوت نمود، اما از طرح موضوع ترضیه پرهیز کرد و در عوض مدار گفتار خود را در کنفرانس

۷۰. منشآت قائم مقام، ص ۳.

۷۱. انگلیس، ۲۴۸/۱۱۲ ویلیامز به کانینگ ۱۵ مه ۱۸۴۳.

۷۲. همان، ویلیامز به کانینگ ۱۶ نوامبر ۱۸۴۳.

۷۳. همان، ویلیامز به کانینگ ۲۶ مه ۱۸۴۳.

بر حاکمیت سلیمانیه قرار داد. نماینده انگلیس می‌نویسد: «هروقت راجع به وضع خاص میرزا تقی‌خان پیش‌خود می‌اندیشم، و دستور روشن و سخت دولت متبوعش را بخاطر می‌آورم (که سرموئی نمی‌توانست از آن تخطی کند) بی‌اختیار نسبت به شیوه‌ای که در کنفرانس پیش گرفت، او را تحسین می‌کنم»^{۷۴}.

ایران حاضر بود حاکمیت عثمانی را بر سلیمانیه بشناسد. ولی نخست کوشید که یک‌نوع «حکومت مشترکی» از ایران و عثمانی در آنجا بوجود آید که ایران امتیازهای سیاسی گذشته خود را بکلی از دست ندهد. اما حقیقت اینکه وضع «حکومت مشترک» در برخورد سیاستهای گوناگون عملی نبود، علاوه بر مخالفت عثمانی با آن، از نظر انگلیسها هم «جدا قابل قبول نبود که سلیمانیه از امپراطوری عثمانی منتزع گردد»^{۷۵}. سفیر روسیه در استامبول نیز به همکاری در تهران نوشت: «پیشنهاد ایران مبنی بر اینکه حکومت مشترکی از جانب ایران و عثمانی در سلیمانیه برقرار گردد عملاً غیر ممکن بنظر می‌آید مگر اینکه بخواهیم ماده دعوا و ستیز همیشگی را میان آن دو مقام ایرانی و ترک در سلیمانیه برپا کرده باشیم»^{۷۶}.

پس، جهت سیاست ایران بر تقسیم زهاب قرار گرفت. بدین معنی که قسمت غربی آن به دولت عثمانی تعلق داشته باشد، و ناحیه شرقی آن یعنی قسمت کوهستانی در تصرف ایران باشد مشروط بر اینکه دره «کرند» همچنان در دست ایران باقی بماند. با این قرار حاکمیت عثمانی بر سلیمانیه و شهر زور شناخته می‌گردید. این راه حل در واقع تأیید وضع موجود بود. ولی عثمانیان خیلی کوشیدند که بر دره کرند که ارزش نظامی خاص داشت، دست یابند، در این نقطه باز برخورد سخت دیپلماسی چهار دولت بچشم می‌خورد: ایران آن را جزو خاک خود می‌دانست و میرزا تقی‌خان سخت ایستادگی کرد که به حق ایران نطمه‌ای وارد نیاید. به دربار هم نوشت مبادا در این باره گذشته بکنند از آنکه امنیت ایران در آن ناحیه مورد تهدید ترکان قرار خواهد گرفت. وزارت خارجه انگلیس و روسیه هم تسلط ایران را تأیید کرده بودند. نمایندگان روس و انگلیس در تهران و ارزنتک الروم هم همین رأی را داشتند - و فرمولی که مورد قبول کنفرانس واقع شد بر پایه طرحی بود که گفتیم. تنها علاقه شایان کانینگ نسبت به ترکان او را به دست و پا انداخت که در قضیه سنطه ایران بر کردند تجدید نظر شود. از آنجا که تصمیم کنفرانس در این باره روشن نبود و می‌دانست دولت ایران حاضر به صرف نظر کردن از تصرف کردند نخواهد گردید - این اندیشه را پیش کشید که اشاره به وضع کردند از متن طرح عهدنامه

۷۴. همان، ویلیامز به کانینگ ۱۶ نوامبر ۱۸۴۳.

۷۵. انگلیس، ۲۴۸/۱۱۲ کانینگ به ویلیامز ۲۷ دسامبر ۱۸۴۳.

۷۶. همان، بوتیف به کنت مدم ۱۵ ژانویه ۱۸۴۳.

سترده شود. مقصود کابینتگ این بود که وضع سیاسی آن گنگت بماند تا در فرصت مقتضی ترکان بتوانند بر آن دست یابند. پس، از شیل خواهش کرد: نزد شاه و صدراعظم اقدام نماید و موافقت آنان را بگیرد که موضوع کنند اصلاً از متن عهدنامه حذف گردد. شیل با دولت ایران مذاکره کرد، اما بی‌فایده بود. وزیر مختار انگلیس به لرد ایردین نگاشت: «کوشش من در حذف شرط مربوط به‌کردن از متن عهدنامه به جایی نرسید. شاه و صدراعظم معتقدند که هیچ دلیل معتبری وجود ندارد که دره کرند به عثمانی واگذار گردد». به علاوه وزیر مختار روسیه در این قضیه‌ای که «مورد علاقه کابینتگ است، حاضر به همکاری یا ما نیست»^{۷۷}. نامه‌ای که شیل در پاسخ کابینتگ نوشت بسیار پر معنی است و نکته‌های مهمی از خلال آن می‌تراید:

«... اگر دولت عثمانی نیت ستیزگی با ایران و یا تصرف کرند را ندارد، حقاً نباید از این بابت نسبت به ایران رشک ببرد که چرا عهدنامه مورد بحث حاکمیت ایران را بر دره مزبور شناخته است. اما هر آینه دره کرند این اندازه برای عثمانی مهم است که در اندیشه تصرف آن است، جناب عالی می‌توانید صاف و پوست‌کنده به ترکان بگوئید که: ایران بهیچ قیمتی حاضر نخواهد گشت آن را از دست بدهد، و نیز بهیچ وجه به واگذاری آن به عثمانی تن در نخواهد داد... چنانکه بخاطر دارید لرد ایردین هم در دستور مورخ هشتم ژانویه ۱۸۴۵ موضوع تعلق دره کرند را به ایران خاطر نشان ساخته است... با پرسش دالغوروکی هم که در این باره صحبت کردم، مسلطت ندانست راجع به حذف شرط مربوط به کرند از متن عهدنامه، با دولت ایران گفتگویی بشود...»^{۷۸}.

شیل در نامه‌اش به لرد ایردین خواست بفهماند که حذف شرط راجع به کرند مورد علاقه شخص کابینتگ است. و در نامه‌اش به کابینتگ خواست بگوید که ترکان در این باره سوءنیت دارند و نیرنگی در کار است، و حقیقت مطلب بر دولت ایران روشن می‌باشد. ضمناً به سفیر انگلیس در استانبول به تلویح تذکر داده که اصرار وی ناموجه و برخلاف دستور وزارت خارجه است، و هیچ دلیلی ندارد که دره کرند در تصرف ایران نباشد. سیاست کابینتگ در اینجا هم با نامرادی توأم گردید، و ماده مربوط به تقسیم زهاب و شناسائی حق ایران بر دره مزبور دست نخورد.

پیش از اینکه بحث دوره اول کنفرانسی را در مسأله اختلاف سرحدی دو کشور تمام کنیم، نمونه دیگری از شیوه استدلال سیاسی میرزا تقی خان را در دهمین جلسه کنفرانس بدست می‌دهیم. این قسمت را از گزارش رسمی خود او می‌آوریم: راجع به اساس کشمکشهای ایران و عثمانی گفت:

۷۷. انگلیس، ۶۰/۱۲۳ شیل به ایردین، ۲ ژانویه ۱۸۴۶.

۷۸. انگلیس، ۶۰/۱۲۳ شیل به کابینتگ ۲۵ ژوئن ۱۸۴۶.

«امنای دولت علیه ایران را حرف این است که سرحدداران دولت علیه عثمانی رعایت شرط و عهد را نکرده، در ایام فترت و انقلاب که گاهی در ایران واقع شده - چنانکه در هر دولت اتفاق می‌افتد - تجاوز از حدود نموده، اکثری از ولایات و اراضی ایران را به‌خلاف حق ضبط نموده‌اند. از آن جمله است: قارص، پایزید، وان و سلیمانیه - و «از خوزستان، این طرف شط‌العرب و سواحل بحرالعجم» با وجود اینکه «مخالفت عهد و موثقی عقلاً و شرعاً مطبوع نیست، عهد و میثاق را سهل انگاشته، به تدریج این ولایات را ضبط کرده و متصرف شده‌اند. شاهد این مدعا در کتاب جغرافیای دولتی کاتب افندی است که در عهد سلطان محمد مرحوم تألیف و طبع گشته است. حدود و ثغور دولتین اسلام را تشخیص داده و به امضای دولتی هم رسیده است. و همان مطابق است با عهدنامه سلطان مرادخان رابع...» آن معنی همچنین در «کتاب جغرافیای مختصر» مبین است که در عهد سلطان سلیم خان مرحوم در اسلامبول طبع شده، و الان در این مجلس عاشر موجود است که ایراز می‌کنم، و کتاب را ایراز کرده، صفحه معهود را به جناب مأمور مرخص عثمانی و مأمورین متوسطین نشان داد.»

انور افندی در رد استدلال وزیر نظام گفت: «اولاً آن کتاب جغرافی «سمو و سقطات» دارد، ثانیاً «اگر این کتاب نزد شما معتبر است» ناحیه اورامان در همان کتاب جزو خاک عثمانی ثبت گردیده است، و حال آنکه اکنون در تصرف ایران می‌باشد.

برهان عالی وزیر نظام را در پاسخ انور افندی بخوانیم: «اولاً اینکه هرگونه کتاب که در دولت عثمانی تصنیف و طبع شده باشد، بدیهی است که سند دولت مشارالیهها نخواهد بود، چرا، که مصنف و طباع هر دو ملاحظه نفع دولت متبوع خود را با‌الضروره می‌کنند. اما هرچه دولتی که مدعی است در اینگونه کتب دولت مشارالیهها، سند برای مدهای خود پیدا [کند] و بدست آورد، لامحاله بسیار مناص و معتبر خواهند بود - چنانکه معلوم می‌شود همان سند یعنی عهدیه را جای انکار نبوده است، به‌ناچار از هایت وضوح ثبت و ضبط کرده است.» علی‌هذا، صورت عهدنامه‌ای که در جغرافیای چاپ اسلامبول به طبع رسیده است «صحیح می‌دانم.» اما آن نواحی که «ملک صریح و صحیح دولت علیه ایران است، و مصنف کتاب مزبور محض ملاحظه نفع دولت خود آتطور نوشته، و جناب افندی برای خود دلیل اتخاذ فرمودند» مناط اعتبار نیست.^{۷۹}

ازمسأله محمره و شط‌العرب، و قضیه زهاب و سلیمانیه که بگذریم، ماجرای شرامت یورش به محمره و قتل عام و غارت کربلا خیلی وقت کنفرانس را گرفت. شرح ایلغار علی‌رضا پاشا را به محمره در ۱۲۵۲ و ترکتازی نجیب‌پاشا را در کربلا به سال ۱۲۵۸ پیش از این گفتیم، راجع

۷۹. ایران، گزارش وزیر نظام از دهمین جلسه مذاکرات ارزنة الروم.

به قضیه اول دیدیم که دولت عثمانی حاضر بود بابت هجوم محمره و تاراج دارائی بازرگانان تا سیصد هزار تومان خسارت بدهد. اما حاجی میرزا آقاسی پایه آن را برچهار پنج کرور تومان نهاده بود. تسویه آن همچنان معوق ماند. میرزا تقی خان در ارزنة الروم از تجاوز لشکر ترکان سخن راند و مبادل یک میلیون لیره خسارت محمره را مطالبه کرد. در آن وقت که هنوز تصمیم کنفرانس راجع به حاکمیت بر محمره روشن نبود، انور افندی برهان سابق را تکرار نمود که: محمره از توابع بصره است و حاکم بغداد مختار بوده برای سرکوبی اتباع سرکش عثمانی، تدابیر لازم را بکار برد. به علاوه علیرضا پاشا پیش از حمله به محمره اموال بازرگانان را به بیرون شهر انتقال داده بود. بنابراین مسأله خسارت در اصل موضوع ندارد و تقاضای ایران بی پایه می باشد.^{۸۰}

اما مأموران میانجی اصل حرف ایران را درست و ادعای خسارت را مشروع می دانستند. فقط در میزان آن حرف داشتند. سفیر روس از اسلامبول نوشت: «بنا بر اطلاعی که به ما رسیده خسارتی که دولت ایران بابت تاراج محمره مطالبه می نماید، زیاد است. و رقم پیشنهادی ایران با اعتراض نماینده عثمانی برخورد»^{۸۱}.

راجع به کشت و گشتار دهشتناک کربلا که هم زمان تشکیل کنفرانس ارزنة الروم وقوع یافت - مأموران روس و انگلیس مانند هر بیننده دیگری رفتار نامنجان ترکان را نکوهش کردند. هر دو می گفتند: دولت عثمانی باید در مقام عذرخواهی رسمی و ترضیه خاطر ایران برآید و غرامت پردازد. این قضیه نیز از اموری بود که وزیر نظام سخت پافشاری می کرد. مطلب بقدری شور بود که حتی ترکان نمی توانستند انکار نمایند، اما این دست و آن دست می کردند که شاید از زیر بار غرامت شانه خالی کنند. ویلیامز به سفیر انگلیس می نویسد: انور افندی بارها وعده داده که به رسیدن اسناد لازم از پاشای بغداد موضوع خسارتهای ناشی از قتل و غارت کربلا را مورد گفتگوی کنفرانس قرار بدهد. ده روزی است که مدارک رسیده، ولی نماینده عثمانی به طفره می گذراند. وزیر نظام که در جلسه پانزدهم مطلب را عنوان ساخت پاسخی شنید که همه ما را مبهوت نمود. انور افندی گفت: «به دلایلی حاضر نیستم تا دقیقه آخر کنفرانس راجع به این قضیه مذاکره کنم. و اگر لازم افتاد آن وقت صحبت خواهم کرده»^{۸۲}. به دنبال آن گوید: «هرگاه نماینده عثمانی به دستور دولت متبوعش چنین حرفی را زده باشد، انگیزه آن دولت خالی از بدگمانی نیست و در پاکسازی آن نسبت به ادعاهای صلح جویانه اش جای تردید هست. و اگر به مسئولیت خویش آن حرف تند را زده، مذاکره کنفرانس را بخطر

۸۰. انگلیس، ۲۴۸/۱۱۲ ویلیامز به کانینگ ۸ دسامبر ۱۸۴۳.

۸۱. همان، بوتنیف به مدم ۱۵ ژانویه ۱۸۴۳.

۸۲. انگلیس ۲۴۸/۱۱۲ ویلیامز به کانینگ ۱۷ فوریه ۱۸۴۴.

انداخته. حد شدت آن را کسانی می‌دانند که در اینجا حضور دارند و نسبت به ماهیت برآشفستگی و شور افکار عمومی ایران آگاه هستند. و از همه گذشته به حساسیت میرزاتقی‌خان پی برده باشند که هیچوقت حاضر نیست رفتار معزورانه هیچکس را تحمل کند»^{۸۳}.

سخن انور افندی تمام نشده بود که میانچیان روس و انگلیس به او هشدار دادند و عواقب آن سیاست «مفره‌آمیز» را بصراحت خاطر نشانش کردند. و گفتند ناگزیر مطلب را به سفیران خود در اسلامبول اطلاع خواهند داد تا تکلیف آن روشن شود^{۸۴}. وزیر نظام آماده پرخاش به نماینده عثمانی بود. اما همینکه گفته تمایندگان روس و انگلیس را شنید، پآرامی موافقت نمود تا رسیدن پاسخ از باب عالی تأمل کند، و برای اینکه بحرانی در گردش کنفرانس پیش نیاید به مواد دیگر دستور مذاکره پرداخت. باز ویلیامز می‌آورد: «میان رویه معتدل و متین میرزاتقی‌خان و گستاخی معزورانه وزیر ترک چه تفاوت زیادی نمودار است»^{۸۴} بعد به کانینگت توصیه می‌کند: باید از باب عالی بخواهیم که رویه‌اش را اصلاح کند. اما این تقاضا را از دولت ایران نداریم - گرچه برائش واقعه کربلا احساسات خفته ایرانیان آماده برانگیختن است، و اگر تحقق یافت بر گرفتاری کنفرانس خواهد افزود^{۸۵}.

ببینیم عکس‌العمل کانینگت در برخورد با این جریان تازه کنفرانس چه بود؟ نه حرف انور افندی برایش شگفت آور بود، نه به انتقاد ویلیامز از ناپاکدلی ترک‌کان و سیاست مفره‌زنی آنان گوش داد، نه به توصیه او که باید از عثمانیان خواست روش خود را اصلاح کنند توجهی نمود، و نه به هشدار وی اهمیتی داد که شیوه دولت عثمانی ممکن است بردشواری کنفرانس بیفزاید. آشکار گشت که کانینگت می‌دانسته باب‌عالی به انور افندی دستور داده بود از گفتگوی راجع به هرامات سر باز زند. جواب کانینگت به ویلیامز خواندنی است: مسأله پرداخت هرامت برد دولت عثمانی اهمیت بسزائی دارد، روزها و هفته‌ها می‌گذرد که هیأت دولت مشغول رسیدگی به این کار است، ولی هیچ معلوم نیست کی تمام خواهد شد. دولت از ابتدا حاضر نبود از این بابت پولی از خزانه خود به ایران بدهد. پس باید راه مدارا و سازش پیش گرفت^{۸۶}.

پاسخ سفیر انگلیس قابل انتقاد است. در قضیه قتل و غارت کربلا دیدیم که کانینگت چه اندازه دست‌پاچه شده بود بسادا ایران به بغداد لشکرکشی کند. برای اینکه خشم ایران فرو نشیند کوششی نبود که نکرد. و به عنوان دایه مهربانتر از مادر، به باب‌عالی توصیه نمود که چنین وانمود

۸۳. همان.

۸۴. انگلیس، ۲۸۸/۱۱۲ ویلیامز به کانینگت ۲۵ خوریه ۱۸۴۴.

۸۵. همان، ویلیامز به کانینگت ۲۶ خوریه ۱۸۴۴.

۸۶. همان، کانینگت به ویلیامز ۱۴ مارس ۱۸۴۴.

سازند که حاکم بغداد خودسرانه مرتکب آن جنایت گردیده است. حال که آن کار گذشته بود، به‌نکته‌جویی‌های ویلیامز دربارهٔ سیاست ترکان اعتنائی نداشت، و راجع به اصل غرامت جواب سر بالا می‌داد، و در واقع آن را تعلیق به‌محال می‌کرد. چارهٔ همهٔ دشواریها را در مندرای ایران تشخیص داده بود. گفتگوی پرس و مسألهٔ خسارت و غرامت محمره و کربلا همچنان به امروز و فردا افتاد.

اما وزیر نظام دست‌پرور نبود. همینکه زمینهٔ توافق نسبت به اصول همهٔ مسائل مورد گفتگو حاصل شد، میرزا تقی‌خان آن موضوع را در آخرین جلسهٔ دورهٔ اول کنفرانس پیش کشید، ولی باز به مقاومت سخت نمایندهٔ عثمانی برخورد. و بشرحی که خواهد آمد به تعطیل موقتی کنفرانس منجر شد. با گرفتاریها و دشواریهایی که هر روز پیش می‌آمد - سرانجام مذاکرات ارزنة‌الروم در حل قضیهٔ غرامت و خسارت توفیق نیافت. و عهدنامهٔ تسویهٔ آن را موکول به رسیدگی و گفتگوی دو دولت ساخت.

موضوعهای دیگری که در کنفرانس مورد گفتگو واقع شد مشکلات زیادی ایجاد نکرد. از آنها در آخرین مرحلهٔ کنفرانس ضمن تنظیم عهدنامه سخن خواهیم گفت. فقط باقی می‌ماند مسألهٔ تجارت ایران و عثمانی که اینجا به اجمال اشاره می‌کنیم. عهدنامهٔ اول ارزنة‌الروم (۱۲۳۸) حقوق گمرکی کالاها را صادراتی به دو کشور را به ماخذ چهار درصد تعیین نموده بود. وقتی که انور افندی به سفارت ارزنة‌الروم مأموریت یافت، در اختیارنامه‌اش این مطلب را می‌خوانیم: «حقوق گمرکی که به موجب عهدنامهٔ ۱۲۳۸ به امتعهٔ صادراتی ایران به عثمانی تعلق می‌گرفت از این به بعد بر اصول قراردادهای بازرگانی ایران با روس و انگلیس و فرانسه و بعضی کشورهای دیگر، تعیین شود»^{۸۷}. پیمانتهای بازرگانی ایران و اروپا بر پایهٔ حقوق گمرکی پنج درصد نهاده شده بودند. از فرمان سلطان عثمانی برمی‌آید که می‌خواست اصل دولتهای کاملهٔ الوداد میان ایران و عثمانی جاری گردد.

از نامه‌های کانینگت آشکار است که او هم نسبت به مسألهٔ حقوق گمرکی، و حفظ راه تجارت ایران و اروپا از طریق عثمانی اهمیت می‌داد. سعی داشت حقوق گمرکی که در عهدنامهٔ ۱۲۳۸ معین گردیده بود، تغییر پذیرد و بر پایهٔ قراردادهای ایران با کشورهای اروپا نهاده شود. دولت ایران این تغییر را مصلحت نمی‌دانست. وزیر نظام هم همان ماخذ عهدنامهٔ اول ارزنة‌الروم را، در کنفرانس تأیید نمود. کانینگت از شیل خواهش کرد با شاه و صدر اعظم مذاکره نمایند، شاید در این باره تجدید نظر کنند. محمدشاه به وزیر مختار انگلیس گفت: «حاضر نیست با پیشنهادی که برای رعیت ایران مضر است موافقت نماید». حاجی میرزا آقاسی هم پاسخ شیل را چنین داد: «هیچ امری ما را به قبول چنین پیشنهادی وادار

۸۷. انگلیس، ۲۴۸/۱۱۲ فرمان اختیارنامهٔ انور افندی، صفر ۱۲۵۹.

نخواهد ساخت»^{۸۸}. شیل اینطور نتیجه می‌گیرد: «مقدور نشد که شاه را از تصمیم خود باز دارم... و وسیله دیگری نیست که نظر کابینتک درباره موضوعی که آنقدر به آن اهمیت می‌دهد، تأمین شود»^{۸۹}. به عقیده سفیر روسیه در استامبول «مسأله تعرفه گمرکی دشواری زیادی بوجود خواهد آورد، و شاید مانعی در راه پیشرفت مذاکرات کنفرانس نبود. بهتر این است در این خصوص قراری موقتی گذاشته شود، و بعد دو دولت ترتیب قطعی آن را بدین»^{۹۰}. معلوم است که دولت روسیه هم نظر انگلیسها را تأیید نمی‌کرد. در خصوص تجارت ایران و اروپا از راه عثمانی ویلیامز نکته اندیشیده‌ای می‌گوید: «مرگانه دولت عثمانی «شیوه آزادمنشانه» ای پیش گیرد از توسعه بازرگانی با ایران و راه تجارت حرابوزان به پایزید، سود خواهد برد. و برعکس اگر «حکومت‌های محلی عثمانی زورگویی و ستمگری را پیشه خود سازند... تجارت ایران از راه کنونی آن منحرف می‌شود و از طریق بوشر جریان خواهد یافت»^{۹۱}.

موضوع روابط بازرگانی ایران و عثمانی و تعرفه گمرکی آخرین موضوع عمده مذاکره در نخستین دوره کنفرانس بود. کنفرانس توافق‌های مهمی در اصل امور مورد اختلاف کرده بود، زمینه طرح عهدنامه میان دو دولت چیده شده - و انتظار می‌رفت پس از مطالعه طرح پیمان از طرف دربار ایران و عثمانی، کار کنفرانس به سامان رسد، اما این خوش‌بینی به سرخوردگی رسید. یک سلسله واقعه‌های ناگوار پشت سرهم در کنفرانس، در شهر ارزنة‌الروم، در مرزهای ایران و عثمانی، و بطور کلی در محیط روابط دو دولت رخ داد. این رویدادها که چون حلقه زنجیر به هم پیوسته بودند، کنفرانس را با بحران سیاسی ممتدی گرفتار ساخت. فقط بر اثر شکست‌های و تدبیر و استواری بود که کنفرانس دوره بحران ساختگی خود را گذراند - و چرخ آن را از نو بگردش انداخت. اینک عناصر سازنده آن بحران را بدست می‌دهیم و مسئولیت را مشخص می‌کنیم:

دوره فترت کنفرانس ارزنة‌الروم به دنبال هجدهمین جلسه آن پدید آمد. این جلسه با گفتار میرزا تقی‌خان آغاز گردید. گفت: بحث در همه مسائل تمام شد مگر یک موضوع که موافقت شده بود به آخرین مجلس موکول گردد؛ و آن قضیه خرامت و خسارت است. انوراندی پاسخ وزیر نظام را از روی نوشته‌ای که از پیش تهیه کرده بود و همراه داشت، خواند. زبده سخنان این بود: «دولت عثمانی همه دصاوی ایران را بر محمره و زهاب بکلی بی‌معنی و نادرست می‌داند. واسترداد قوری همه آن زمینهای مورد اختلاف را که تحت تصرف ایران می‌باشند، مطالبه می‌کند... دولت

۸۸. انگلیس، ۶۰/۱۲۳ شیل به ابردین ۲ ژانویه ۱۸۴۶.

۸۹. همان.

۹۰. انگلیس، ۲۴۸/۱۱۲ بوتنیف به کنت دمدم ۱۵ ژانویه ۱۸۴۳.

۹۱. انگلیس، ۲۴۸/۱۱۲ ویلیامز به کابینتک ۱۷ فوریه ۱۸۴۴.

عثمانی مصمم است که از حقوق مسلم خود نسبت به اراضی مزبور به اندازه سر سوزنی گذشت نکند. و هرآینه آنها را مسترد ندارند، در مقام اخذ آنها برخواهد خاست، به علاوه خسارتمپائی که به دولت عثمانی وارد آمده پمرااتب افزونتر از خسارت وارده به ایران می باشد...»^{۹۲}.

نماینده عثمانی آن مطالب را «با لحن آمرانه ای» ادا کرد. و اینکه از روی نوشته ای که از پیش تهیه کرده بود، قرائت کرد دلیل آن است که بنا بر دستور پانپ عالی عمل کرده است^{۹۲}، وینیامز می نویسد: آن «حرفهای غریب» انور افندی و طرز ادای مطلب، خارج شدن میرزا تقی خان را از جلسه کنفرانس کابل موجه می ساخت^{۹۲}، اما وزیر نظام چنین نکرد زیرا پیش از هرکس انور افندی را خشنود می ساخت، و مسئولیت برهم خوردن کنفرانس به گردن نماینده ایران می افتاد. ترکان نیز همین را در پاملن می خواستند، وگرنه در آخرین مرحله مذاکره آن مطالب تحریک آمیز را برای کنفرانس از میان نمی آوردند.

باری، بیان تحریک انگیز انور افندی وزیر نظام را تکان نداد، اما همینکه نماینده عثمانی حرفش را تمام کرد و خواست نسخه ای از بیاناتش را به میرزا تقی خان بدهد، از دستش را عقب کشید و آن یادداشت را نگرفت. ویلیامز می نویسد: انور افندی «سخت به خشم آمد... بردباری فوق العاده و متانتی که میرزا تقی خان در این جلسه از خود بروز داد شایان تحسین است»^{۹۳}. وزیر نظام این چند کلمه را ادا کرد: «رسماً اعلام می کنم که هیچ قدم دشمنانه ای نسبت به آنچه امروز در این مجلس روی داد، برنخواهم داشت، و تا وصول دستور از دولت متبوع خود، و آگاهی یافتن از عقیده دو کشور میانجی صبر خواهم کرده»^{۹۳}.

از آنچه گذشت آشکار است که وزیر نظام به هیچ وجه نمی خواست کنفرانس برهم خورد زیرا کار آن تا آنجا همراه با کامیابی بود. اما میرزا تقی خان در گفتن يك مطلب غفلت ورزیده بود. می تپست علیه اظهار انور افندی اعتراض کرده و گفته باشد مسئولیت هر وضعی که پیش آید برعهده دولت عثمانی است. نتیجه ای که از مجموع رویدادهای کنفرانس می گیریم این است که اگر دولت عثمانی به پشتیبانی سفیر انگلیس در اسلامبول دلگرم نبود، جرات نمی کرد چنین رویه خصمانه ای را پیش گیرد، یا حق حاکمیت ایران را بر محرمه یکباره انکار کند، و یا بخواهد بکلی زیر پرداخت خسارت و غرامت بزند.

به دنبال جلسه هجدهم وضع کنفرانس لرزان شد، و در واقع به دوره فترت افتاد. دستوری که کابینتک به نماینده اش در ارزنة الروم فرستاد مبنی بر این بود: لازم است دشواریهایی که راه گفتگوی ایران و عثمانی را سد کرده از میان برداریم، در توصیه ای که به هر دو دولت

۹۲. انگلیس، ۲۴۸/۱۱۲ ویلیامز به کابینتک ۴ مارس ۱۸۴۴.
۹۳. انگلیس، ۲۴۸/۱۱۲ ویلیامز به کابینتک ۴ مارس ۱۸۴۴.

می‌کنیم» نباید تنها به لزوم حفظ آرامش و صلح تکیه نمائیم، بلکه استدلالمان را بر این پایه نهیم که رویه سازش‌پذیری آنها چه ثمره منبندی بار آورده. دیگر اینکه از نمایندگان آنان بخواهیم به ادعاهای همدیگر گوش فرا دهند، و نگذارند رشته گفتگو از هم بگسلد تا اینکه دولت‌های میانجی به براهین هر دو طرف رسیدگی نمایند و رأی خود را «با روح انصاف و مهربانی و موافق حق یا سود حقیقی طرفین بدهند». کاری که من و سفیر روس داریم همین است که «روح آشتی و تعادل را میان ایران و عثمانی و همچنین در منطقه سرحدی دو کشور نگاه داریم. وضع کنونی، فرستادن دستور دقیقتر و کامنتری را ایجاب نمی‌کند. نباید انتظار هم نداشته باشیم که انعقاد عهدنامه بدون گذشت زمان و کوشش پی‌گیر تحقق پذیرد»^{۹۴}.

روح‌نامه کابینگ شناختن حالت بهران سیاسی و دوره فترت بود، و اینکه انعقاد پیمان میان دو دولت هنوز راهی ناهموار در پیش دارد. وقایع دیگری که به ایجاد آن حالت بهرانی کمک کرد و در زمان کنفرانس و در مدت فترت آن رخ داد، به‌اجمال از این قرارند:

در اوائل کنفرانس دولت عثمانی لشکر به مرز آذربایجان فرستاد به تحریک ایلات مرزنشین دست زد، و بر اثر آن هیجانی برپا شد. نمایندگان میانجی از یک سو اتخاذ رویه اعتدال را به ایران توصیه کردند، و از سوی دیگر پرهیز از روش تحریک را به عثمانی حاضر نشان نمودند. کابینگ می‌نویسد: سفیر روس مأموریت داشت علیه شیوه «رسوایی‌بار» ترکان از فتنه‌انگیزی در میان عشایر مرزنشین ایران، به وزیر امور خارجه اعتراض نماید و تعهد جازم بگیرد که دولت عثمانی از آئین صلح‌جویانه ایران پیروی کند. دیگر اینکه دولت عثمانی اطمینان متقابل دهد که بدون هیچ تأمل و قیدی آن موانع ناگوار را از راه تسویه حل اختلاف‌های دو کشور بردارد»^{۹۵}.

در مورد دیگر ساخلو سرحدی عثمانی به‌خاک ایران دستبرد زد، و شایع گشت که حاکم خوی با سپاه دو هزار نفری به‌خاک عثمانی تجاوز کرده است. و نیز این خبر پخش گردید که ایسران و عثمانی هر دو به مرز آذربایجان سپاه گسیل داشته‌اند. میرزا تقی‌خان بیدرنگ به تهرآن و تبریز و خوی نوشت: اگر چنین وقایعی رخ داده لشکر را فرا خوانند و از بروز هراسی که کار کنفرانس را دشوارتر می‌سازد، جلوگیری نمایند. ضمناً در مذاکره با مأمور میانجی انگلیس خواهش کرد: از ترکان بخواهند اموالی را که در مرز خوی بیغما برده‌اند برگردانند و هر روز در دس تازه‌ای برپا نسازند»^{۹۶}.

دیری نگذشت که «هنری رالینسون» از بغداد خبر داد که: تجویب

۹۴. انگلیس، ۲۴۸/۱۱۲ کابینگ به ویلیامز ۱۴ مارس ۱۸۴۴.

۹۵. انگلیس، ۲۴۸/۱۱۲ کابینگ به بیزانی ۱۶ دسامبر ۱۸۴۳.

۹۶. همان، ویلیامز به کابینگ، ۳۰ ژوئیه ۱۸۴۳.

پاشا قصد مداخله در امور کردستان را دارد و بیم برپا شدن آشوب می‌رود، ویلیامز با وزیر نظام و انور افندی گفتگو و پیشنهاد کرد: «تازمانی که پیمان بسته نشده، و مرز دژ کشور تعیین نگردیده، دو دولت استاتوکو را نگاه دارند و از مداخله باز ایستند. به علاوه نمایندگان به مأموران سرحدی خود ابلاغ نمایند که کاری نکنند که مذاکره کنفرانس بمخاطره افتد»^{۹۷}. میرزاتقی‌خان این نظر نماینده انگلیس را «فوری» پذیرفت، و از همان قرارنامه‌ای با چاپار مخصوص به والی کردستان فرستاد، اما انور افندی گفته بود: دخالت نجیب‌پاشا برای این بوده که تحریک دولت ایران را در آن خطه خنثی نماید. پاسخ نماینده انگلیس به او این بود: میرزاتقی‌خان خواهان حفظ آرامش کردستان است، و انتظار دارد دولت عثمانی نیز همان شیوه را پیش گیرد. ویلیامز رأی خود را چنین می‌آورد: «با مدارک زیادی که به دستم رسیده مسلم می‌دانم که ترکان در کردستان به فتنه‌جویی پرداخته‌اند، گرچه خودشان این حقیقت را انکار می‌کنند. رویه سیاسی عثمانی نسبت به رؤسای محلی سرحدی کردستان نیز مرا اندیشناک ساخته، و زمینه‌ای که در دست است حکایت از این می‌کند که دولت عثمانی نیت برهم‌زدن کنفرانس را در سر دارد»^{۹۸}.

به دنبال آن مرزبانان عثمانی در ۱۶۶۱ جمعی از عشایر مرزنشین را بزور به خاک عثمانی کوچانیده، مالیات از ایشان گرفتند. و چندی نگذشت که عبدالله پاشا به کردستان دست‌اندازی کرد، بر اثر اعتراض ایران، از جانب سفارت روس و انگلیس مأمورانی برای رسیدگی به آنجا روانه گشتند. از این قبیل امور چه بسیار روی می‌داد. حتی حاکم بغداد بدعت نهاد که: مجتهدان شیعه در بین‌النهرین نمی‌توانند به دعاوی شرعی که هر دو طرف دعوی شیعه باشند، رسیدگی کنند^{۹۹}. این حکم ناقض سنت و رویه‌ای بود که در طی قرن‌ها جاری بود. به علاوه چنانکه شیل اشاره نموده: اتباع بیگانه ساکن عثمانی از حقوقی نظیر آن بهره‌یاب بودند^{۱۰۰}. از تدابیر دیگر پاشای بغداد این بود که کشتیهای جنگی عثمانی را به دهانه شط‌العرب فرستاد و از آمدن کشتیهای بازرگانی به محمره جلوگیری کرد، و همه کشتیهای که قصد محمره را داشتند مجبور بودند به بصره روند^{۱۰۱}. وزیر مختار انگلیس در این خصوص می‌نویسد: «جای انکار نیست تا وقتی که دولت ایران بر محمره اجرای حق حاکمیت می‌کند، تصمیم دولت عثمانی در بازداشتن کشتیها منافی آن حقوق است، و در

۹۷. همان، ویلیامز به کانینگ، ۱۲ فوریه ۱۸۴۴.

۹۸. انگلیس، ۲۴۸/۱۱۲ ویلیامز به کانینگ، ۱۲ فوریه ۱۸۴۴.

۹۹. انگلیس ۶۵/۱۱۴ شیل به کانینگ، ۲۸ مه ۱۸۴۵ (همچنین ترجمه

نامه ملاعبده‌العزيز به حاجی میرزا آقاسی که در همان مجموعه ضبط است).

۱۰۰. انگلیس ۶۵/۱۱۴ میرزا ابوالحسن‌خان به شیل ۲۵ مه ۱۸۴۵ (۱۸

جمادی‌الاول ۱۲۶۱).

واقع عمل تجاوز و محاصره دریائی بشمار می‌روده^{۱۰۱}. راجع به تحریکات عثمانیان در میان ایلات سرحدی، و پراکنجستن آنان علیه دولت ایران، و قضیه شیخ‌ناسر، و انتقاد کانینگم از روش فتنه‌جویانه دولت عثمانی - پیش از این سخن رفت. وزیر امور خارجه ایران در نامه خود به شیل، علیه نجیب‌پاشا که شیخ‌ناسر یاضی را پناه داده و تحت حمایت خود گرفته بود، اعتراض کرده^{۱۰۲}. دربار ایران تردید نداشت که پاشای بغداد شیخ‌ناسر را برای حمله به محمره و آشوبگری آماده می‌نماید.

واقعیتهائی را که قمرست‌وار آوردیم، زبان‌گویای سیاست باب عالی بود و روشنگر اندیشه ترکان. هیچ توضیح دیگری لازم نیست، پس شگفت نیست که کنفرانس ارزنة‌الروم بیش از چهارسال بطول انجامیده باشد. و به همین جهت بود که دربار ایران هیچ اعتمادی به قول و قرار عثمانیان نداشت و خاطرش از آن سو هیچگاه ایمن نبود. محمدشاه به وزیر مختار انگلیس گفته بود: «تا زمانی که مذاکرات ارزنة‌الروم سرانجام نگیرد از پایتخت بیرون نخواهیم رفت»^{۱۰۳}. این خود حقیقت عبرت‌گیری است که با وجود تمام شکستهای پی‌درپی که ترکان به دست مغربیان می‌خوردند - و ضربه‌های زهن‌آوری که هر روز بر اعتبار آنان وارد می‌شد - و حتی در آخرین پیکار با ایران ابروی خود را بر باد دادند - ینک بار پیش خود نیندیشیدند که از روی صفای دل‌گام پیش نهند و اختلافهای دیرینه خود را با ایران پایان دهند، و مناسبات دو منت همسایه را براساسی نو بنیان‌گزارند. کنفرانس ارزنة‌الروم که اسناد رسمی آن را ارائه دادیم و به گفته‌های انگلیسیان ترک دوست استناد جستیم - فقط ورقی از تاریخ روابط دو کشور را می‌سازد. اگر فشار و تهدید بیگانگان نبود کنفرانس مزبور بارها از هم پاشیده بود، و از عهدنامه خبری نبود. این حقیقت را باید اعتراف نمود که در معامله با ترکان (مثل دیگران) هیچ منطقی جز منطلق زور و قدرت به خرج آنان نمی‌رفت.

۲. آشوب شهر

سیر گفت و شنیده‌های کنفرانس را در مجموع روابط ایران و عثمانی مورد تحلیل و سنجش قرار دادیم؛ عناصر سازنده کشمکشها، و همچنین عوامل دافع آن ستیزگیها را بررسی نمودیم. کنفرانس زاده برخورد آن دو نیروی تاریخی متقابل بود - و دیدیم که با وجود همه آن علل بازدارنده، کنفرانس در جهت مثبت حرکت می‌کرد هر چند گردش

۱۰۱. همان، شیل به کانینگم، ۲۸ مه ۱۸۴۵.

۱۰۲. همان، میرزا ابوالحسن‌خان به شیل ۱۸ جمادی‌الاول ۱۲۶۱ (۲۵ مه

۱۸۴۵).

۱۰۳. انگلیس ۶۰/۱۱۴ شیل به ابردین ۲۰ ژوئیه ۱۸۴۵.

آن کند و ناهموار بود، و نوسانهای تند داشت.

کنفرانس به جای ماند؛ و بر پایه سازشهای کلی جلسه‌های هجده‌گانه، سرانجام در جمادى الاول ۱۲۶۲ (مه ۱۸۴۶) دو طرح جداگانه عهدنامه تنظیم گردید. یکی طرح فارسی ساخته هیأت نمایندگی ایران بود، و دیگر طرح ترکی پرداخته هیأت عثمانی. باید دانسته شود که این آخرین طرحهای نمایندگان بود و پیمان نهائی براساس آن نوشته شد، و گرنه پیش از آن از اواسط ۱۲۶۱ چندین طرح دیگر تهیه گردیده و اختلاف نظر در آنها فراوان بود.

نمایندگی ایران و عثمانی هرکدام طرح نهائی پیشنهادی خود را در اختیار دیگری گذاردند - و هر دو طرح برای مطالعه دربارشاه و باب‌عالی فرستاده شد. ضمناً کنفرانس به این کار پرداخت که وجوه مشترك و همچنین موارد اختلاف طرحهای مزبور را مشخص گرداند، و از سهم آمیختن آنها متن واحد پیمان را بسازد. مأموران میانجی انگلیس و روس کوشش داشتند که موارد اختلاف را التیام دهند. بدین ترتیب دوره دوم کنفرانس که از اواخر ۱۲۶۱ برای تنظیم قرارنامه تشکیل یافته بود، در رجب ۱۲۶۲ (ژوئن ۱۸۴۶) به مطالعه آخرین طرح پرداخت. به میوزانتقی‌خان و انور افندی هم دستورهای تازه‌ای رسید که نگارش عهدنامه را به انجام رسانند.

اما غیر از دشواریهای سیاسی که کنفرانس از اول با آنها دست به گریبان بود - بدبختیهای ناپهنگام دیگری هم روی آورد. گفتگوی راجع به تدوین عهدنامه آغاز گردید و پیشرفتی هم داشت که میوزانتقی‌خان سخت ناخوش شد، و هنوز از بستر بیماری برخاسته، فتنه بزرگی در شهر افتاد. قصد جانش را کردند، دو تن از همراهانش را کشتند، خانه‌اش را ویران ساختند، و هر چه در بساط داشت بیخما بردند. پس، از رجب تا ذی‌قعدة ۱۲۶۲ (ژوئیه تا اکتبر ۱۸۴۶) باز کنفرانس بتعویق افتاد، و در واقع دچار بحران تازه‌ای گردید. ناگزیر رشته گفتارمان را اینجا می‌بریم تا در قسمت بعد از نو پیوست دهیم.

تا کنون در هیچ نوشته منتشر شده‌ای، سخنی از بیماری میوزا تقی‌خان در ارزنة الروم نرفته است. گزارش پزشکی دکتر «دیکسون» طبیب نمایندگی انگلیس، حکایت از این دارد که در دو سال آخر اقامت وزیر نظام در آنجا اختلالی در تندرستی او عارض گشته بود. علت اصلی آن را پرکاری، خستگی فکری و فشار روانی تشخیص داده است. به علاوه در زمستان ۱۸۴۵ (اوائل ۱۲۶۲) گرفتار عارضه «تب پی‌درپی کیسه صفرا» گردید. به دنبال آن چون از کار زیاد فارغ نبود، در دست چپش آثار فلج و نارسائی عضلاتی بروز کرد. درمان پزشکی انگلیسی مؤثر افتاد - اما بهبود قطعی او مستلزم آسودگی و راحت بدنی کامل بود که بهیچ وجه

میسر نبود^{۱۰۴}. چند ماه بعد در ۱۹ رجب ۱۲۶۲ (۱۵ ژوئیه ۱۸۴۶) وقتی که از حمام برمی‌گشت، حالش دگرگون شد و بیمهوش افتاد؛ خطر بیشتری پیش‌بینی می‌گردید^{۱۰۵}. نماینده انگلیس همان بار اول، شرح ناخوشی میرزاتقی‌خان را به شیل نگاشت و پیشنهاد نمود دولت ایران جانشینی برای وزیر نظام در نظر بگیرد، و او را به تهران احضار کنند، و نوشت: بازگشت میرزاتقی‌خان که «در انجام تکلیف و مسئولیت خود گرفتار چنان رنجی گردیده خدمت به انسانیت و عدالت خواهد بود»^{۱۰۶}. نتیجه‌ای که می‌گیرد این است: «به عقیده ناچیز من با این بیماری، میرزا تقی‌خان دیگر نخواهد توانست از پس دشواری‌هایی که کنفرانس در پیش دارد برآید سیاست نیز بازگشت وی را به ایران ایجاب می‌کند - وگرنه در مرحله‌ای که کنفرانس می‌خواهد کارش را به انجام برساند، دولت ایران نماینده ناتوانی خواهد داشت»^{۱۰۷}.

میرزا تقی‌خان دست از کار نمی‌کشید. وقتی نمایندگان روس و انگلیس به سراغش رفتند او را در التزام بستر بیماری یافتند که با چهره‌ای رنگ پریده و بدنی فرسوده، به بررسی و تهیه طرح عهدنامه مشغول بود. در همان حال با مأموران واسطه هم به گفتگو و تحلیل مواد آن پرداخت. «این غیرت مسئولیت او برای ما سخت تأثیر انگیز بود... و چنین غیرتی درخور احترام است»^{۱۰۸}. ویلیامز می‌نویسد: ضمن گفتگو و شنود با وزیر نظام راجع به شرائط عهدنامه، اختلاف عقیده پیدا کردیم. اما نماینده روس تقاضای دنباله بحث را بگیرد، یکی به ملاحظه دردمندی او که تصور می‌رفت به ایران احضار شود، و دیگر اینکه خیال کردیم هر آینه اینجا همانجا با اعمال نفوذ وزیر مختار روس و انگلیس در تهران، به او دستور خواهند داد که «با عقیده ما موافقت کند»^{۱۰۸}.

دولت ایران به توصیه نماینده انگلیس مبنی بر بازگرداندن وزیر نظام، گوش نداد. از نامه شیل برمی‌آید که محمدشاه هیچ قیمتی حاضر نبود میرزاتقی‌خان را از ارزنة الروم قراخواند^{۱۰۹}. این خود اعتماد شاه را نسبت به وی می‌رساند، و حال آنکه دیگر مانعی نداشت که میرزا جعفرخان مشیرالدوله را به جای وزیر نظام به آنجا روانه کنند. به علاوه هیچ بعید نیست که حاجی میرزا آقاسی پرسووظن تصور کرده باشد که روس و انگلیس می‌خواستند خود را از دست وزیر نظام در کنفرانس خلاص گردانند، و گزارش اغراق‌آمیز درباره بیماری او فرستاده‌اند. حقیقت را

۱۰۴. انگلیس ۲۴۸/۱۲۲ گزارش طبی دکتر دیکسون مورخ ۱۴ ژوئن

۱۸۴۶.

۱۰۵. همان، ویلیامز به شیل ۱۶ ژوئیه ۱۸۴۶.

۱۰۶. همان، ویلیامز به شیل ۱۴ ژوئن ۱۸۴۶.

۱۰۷. انگلیس، ۲۴۸/۱۲۲ ویلیامز به شیل ۱۴ ژوئن ۱۸۴۶.

۱۰۸. همان، ویلیامز به شیل ۱۶ ژوئن ۱۸۴۶.

۱۰۹. انگلیس، ۲۴۸/۱۲۲ شیل به ویلیامز ۱۶ ژوئیه ۱۸۴۶.

درست نمی‌دانیم. اما این اندازه مسلم می‌دانیم که میرزا تقی‌خان عارضة فشار خون داشته، و بنا بر گزارش پزشک انگلیسی بیماری او در آنجا با دوا و نظم غذایی خاصی بهبود یافت. و نیز برخلاف آنچه ویلیامز نوشته بود، از کار هم نيفتاد، و توانائی خود را از دست نداد. میرزا تقی‌خان در یکی از نامه‌های خصوصی که در زمان صدارتش به ناصرالدین شاه نوشته، به ناخوشی خود در مأموریت ارزنة الروم اشاره‌ای داد. می‌گوید: «امروز از ترس مرضی و ناخوشی که بسترى تشوم، زیرا که در ارزنة الروم اول همينطور شد از تنبلی خوابیدم شش‌ماه طولی کشید، اول صبح در خانه آمدم...» ۱۱۰.

مقارن زمانی که بین تهران و ارزنة الروم راجع به ناخوشی میرزا تقی‌خان نامه‌نگاری می‌شد و آن اندازه اظهار نگرانی می‌گردید - و به هر صورت میرزا تقی‌خان هنوز حالتش خوب نشده بود - فتنه‌ای در شهر برخاست. سلامت فکر و حد توانائی وزیر نظام در بوته آزمایش افتاد. راجع به این قضیه آنچه تا به حال انتشار یافته درست و کامل نیست، یکسره آشفته و نارساست و اصالت ندارد. حتی تاریخ آن را بدقت ثبت نکرده‌اند. اینک گزارش تفصیلی آن را بدست می‌دهیم. ماخذ ما نامه‌های متعدد نماینده انگلیس از ارزنة الروم به سفارت انگلیس در تهران و اسلامبول، و همچنین نامه‌های رسمی میرزا تقی‌خان است.

پیش از بلوای شهر (۲۴ رجب ۱۲۶۲) شرح واقعه دیگری را در گزارش ویلیامز می‌خوانیم: در هجدهم مه ۱۸۴۴ (۲۰ جمادی الاول ۱۲۶۰) دو نفر از توپچیان ماخلو ارزنة الروم در حال مستی و به دستاویز اینکه دنبال چند زن روسی می‌گشتند، به درون خانه یکی از صاحب‌منصبان سفارت ایران رفته بودند. منازعه‌ای درگرفت، زنی آنجا دیده نشد، و افسر ایرانی زخم‌دار گردید. میرزا تقی‌خان از بی‌نظمی شهر، به کامل پاشا حاکم آنجا شکایت نوشت. کامل پاشا که حسن نیت داشت آن توپچیان را بزندان افکند تا تحقیق بعمل آید. نمایندگان روس و انگلیس هم با او ملاقات کردند و از نایمستی شهر و رفتار ناپسند آن دو نفر نظامی ترك شکایت داشتند. در حضور مأموران واسطه، از توپچیان زندانی بازجویی گردید - صاحبخانه و کدخدای محله را هم برای گواهی آورده بودند. زندانیان گفتند: به خانه افسر ایرانی پا ننهادند، قتل از پنجره به درون اصطبل می - نگریدند، چند زن آنجا بودند، و ایرانیان شمشیرکشان به آن دوسرباز حمله کردند. اما «صاحبخانه ترك که آدم محترمی است و شاهد ماجرا بوده حرف توپچیان را بصراحت تکذیب کرد و گواهی داد که آنان را درون اتاق افسر ایرانی دیده بود. بنا بر این جرم آن دو تن سپاهی ثابت گردید» ۱۱۱.

۱۱۰. مجلس، نامه‌های خصوصی امیر به شاه، خطی.

۱۱۱. انگلیس ۲۴۸/۱۱۲ ویلیامز به تنبیل ۲۱ مه ۱۸۴۴.

به علاوه «صاحبخانه ترك و كدخدای محله شهادت دادند كه آن افسر ایرانی و همه همراهان دیگر وزیر ایران همیشه رفتاری ستوده داشته‌اند و اهلوار آنان شایان عبرت همگان بوده است»^{۱۱۲}. ببینیم نماینده انگلیس خود چه رأی دارد: «انصاف حکم می‌کند که با طیب خاطر به کردار پسندیده همه همراهان و نوکران جناب وزیر مختار ایران در اینجا گواهی دهم»^{۱۱۳}. در نامه دیگر می‌نویسد: کامل پاشا جملگی کدخدایان محله‌های شهر را خواست و هشدار داد که: هرگاه از این پس چنین اتفاقی برای همراهان وزیر نظام یا دیگر ایرانیان مقیم ارزنة الروم روی دهد، آنان مسئولیت خواهند داشت^{۱۱۴}. مؤلف روضه‌الصفا نیز شرحی در مراقبت میرزا تقی‌خان نسبت به احوال همراهانش دارد که به نقل ببرزد: «از جانب وزیر سفیر قدغن بلیغ به عمل و نایب وکل همراهان شده بود که با مردم مخالفت نمایند، و بی‌جهت به شهر و بازار نگردند. و اگر به حسب ضرورت رفتن به حمام یا بازار لازم شود به ساعتی معین باز آیند...»^{۱۱۴}. آشکار است که وزیر نظام پیوسته از گزند ناایمنی شهر اندیشناک بوده است.

تا کامل پاشا حکومت آنجا را داشت، شهر امن و امان ماند - و هیچ واقعه ناگواری رخ نداد. او حسن نیت کامل داشت و صمیمانه کوشا بود که مایه شکوه و دردسری ایجاد نکرده. پس از وی اسعد پاشا به حکومت ارزنة الروم آمد، و در زمانش واقعه‌های گوناگونی علیه اتباع بیگانه ساکن شهر اتفاق افتاد. از آن جمله یود غائله ۲۴ رجب ۱۲۶۲ (۱۹ ژوئیه ۱۸۴۶). تفصیل درست آن را از گزارش ویلیامز که همان روز بلافاصله بعد از بلوا به شیل نوشته، و گزارش مکمل آن که يك هفته بعد به کاتینگ فرستاده، بشنوید. زبده گزارش نخستین را با نهایت دقت در معنی می‌آوریم:

روز شنبه بیست و سوم رجب ۱۲۶۲ به حاکم ارزنة الروم گزارشی ساختگی رسید که ترك بچه «سه‌ساله‌ای» مورد تعرض جنسی یکی از همراهان میرزا تقی‌خان قرار گرفته است. پزشک اسعد پاشا کودک را معاینه کرد و آن تهمت را درست دانست. اسعد پاشا مأموری نزد وزیر نظام فرستاد و تنبیه فوری متهم را خواستار شد. میرزا تقی‌خان در درستی اتهام تردید کرد و گفت: همراهان خود را نیک می‌شناسد، و به اخلاق و رفتارشان آگاه است. با وجود این قول داد: بیدرنگ تحقیق خواهد کرد و اگر چنین امری روی داده بود، مرتکب را «فوری به اشد مجازات» خواهد رسانید.

امروز صبح (۲۴ رجب) غلام سفارت آمد و خبر آورد: گروهی به دکانهای کسبه ایرانی که نزدیکی محل سفارت واقع است، هجوم آورده

۱۱۲. همان.

۱۱۳. همان، ویلیامز به شیل ۲۱ مه ۱۸۴۴.

۱۱۴. روضه‌الصفا، ج ۱۵.

آنان را از دکانشان بیرون رانده‌اند، بدون تأمل، گماشته خود را نزد اسعد پاشا روانه داشتیم، و به دنبال آن با نماینده روسیه سراغ حاکم ارزنة الروم رفتیم، و او را به عواقب ناگوار این امر هشدار دادیم. بعد به شهر رفتیم، به خیابانی که خانه میرزاتقی‌خان در آنجا هست رسیدیم. توده انبوهی را دیدم خشم‌آلود که با چوب و چماق و شمشیر و تفنگت به سوی خانه وزیر ایران روان بودند. در راه عده‌ای هم از گوی و برزن به آن گروه پیوستند، فزونی جمعیت مرا مانع آمد که جلوتر بروم و خود را به مقر حکومت شهر برسانم، تا باز قضیه را با اسعد پاشا به میان‌گزارم. پس، به سفارت بازگشتم در حالی که مردم به خانه وزیر نظام حمله‌ور بودند و پنجره‌های آن را هدف گلوله قرار داده.

ساعتی چند گذشت، اسعد پاشا مرا خواست و گفت: کوشش من در پراکنده ساختن مردم و فرونشاندن آشوب به‌جائی نرسید، تا اینکه بحری پاشا با سپاهیان آمد، و مهاجمان را به زور سرنیزه متفرق گردانید؛ و اکنون آرامش برقرار است. با همقطار روسی خود به منزلگاه میرزا تقی‌خان رفتیم، یکی از منشیان و یکی از نوکرانش را کشته یافتیم، تمام پنجره‌ها را شکسته بودند، آثار ویرانی در دیوارهای خانه بچشم می‌خورد، و نمایان بود که قصد داشته بودند درها را از جای بکنند. با بحری پاشا از پله‌های خانه بالا رفتیم، میرزا تقی‌خان را دیدیم در اتاقش که یکسره ویران شده بود نشسته، چیزی از مال دنیا برایش نمانده و آنچه مانده با سنگ شکسته. اتفاقاً خودش آن روز در بستر بیماری آرمیده، اما بر اثر غوغای مردم ناگزیر برخاسته بود تا همراهانش را در نبرد با آن مردم گستاخ رهبری کند. بحری پاشا در بزنگاه خطر که آشوبگران نزدیک بود به میرزا تقی‌خان دست یابند، رسیده بود. و یکی از افسران ترک سلیم پاشا دلاوری بخرج داد، و جان وزیر نظام در خطرناکترین دقیقه نجات یافت. بحری پاشا وزیر نظام را همراه خود به اردوگاه ارزنة الروم برد که وقتاً آنجا بماند.

لازم است دولت ایران را بی‌گماهانید که: حکومت ارزنة الروم قول داده در مقام عذرخواهی رسمی و جبران این واقعه تأسف‌انگیز برآید، و گناهکاران را بکیفر برساند. و نیز به‌عرض شاهنشاه برسانید که: «نسبت به رویه‌ای که نماینده معظم‌له در برخورد با این حادثه ناگوار پیش گرفت، همدلی و احترامی شایسته دارم، و همچنین اعلیحضرت توجه فرمایند که هیچ کشوری نیست که از اینگونه سانحه‌های ملالت‌بار ایمن باشد، و امید است آن پیش‌آمد موجب نگرده که کوشش ما در راه صلح پایداری میان ایران و عثمانی و قوای آنی که در برداره، بشمر ترسد. ۱۱۵. و بلیامز در پایان همان نامه می‌نویسد: برای اینکه کنسول ما و روسیه در تبریز بموقع آگاهی حاصل‌کنند، چاپار مخصوصی از حکومت

ارزنة الروم عاریه کردم که گزارش اسر را به آنان برسانند. به پیک مزبور امر مطلق داده شد که «از هیچ شخص دیگری نامه‌ای نپذیرد، و پیش از رسیدن به مقصد با هیچ کس در تبریز یا تهران سخنی نگوید»^{۱۱۶}.

تا اینجا گزارش ویلیامز را به وزیر مختار انگلیس و کنسول تبریز آوردیم. و معلوم است می‌خواسته، نامه‌اش پیش از شرح رسمی میرزا تقی‌خان به دربار شاه برسد، اما گزارش مزبور حاوی همه ماجرا نبود، و چنانکه خواهیم دید و خودش نیز اعتراف دارد، در نگارش آن نامه سعی کرده قضیه را خیلی ساده‌تر از اصلش جلوه دهد، تا مبادا دولت ایران بر آشوبد و احساسات مردم تهران و تبریز علیه ترکان برانگیزد - و به انحلال کنفرانس ارزنة الروم، و یا شورش متقابل ایرانیان و کشتار اتباع عثمانی در آذربایجان انجامد.

مکمل آن داستان را در گزارش ویلیامز به کانینگهام مورخ ۲۵ ژوئیه ۱۸۴۶ (یکم شعبان ۱۲۶۲) می‌خوانیم. پیش از هر چیزی اعتراف دارد: در نامه‌ای که برای شیل فرستاده بود، ذهنش به این معنی معطوف بوده که مطالب آن در کشوری پخش می‌گردید که مردمش بسیار زود برمی‌آشفتنند و بهیچان می‌آمدند، بدین علت بود که «از تفسیر و قایم و غفلت گناهکارانه حکومت ارزنة الروم مطلقاً پرهیز جستم. اما حالا تکلیف خود می‌دانم که بیان هیچ نکته‌ای را قرو نگذارم»^{۱۱۷}.

با آن اعتراف و استغفار، حقایق دیگری را باز می‌نماید که مهم‌ترین آنها را می‌آوریم:

بنا بر آنچه اسعدپاشا گفت: عصر روز هجدهم ژوئن (شب قبل از بلوا) جمعی خشم‌آلود در اداره حکومت گرد آمده، کودکی را که «وانسود می‌کردند مورد تجاوز قرار گرفته» همراه آورده، در مقام عدالت خواهی بودند. «تهدیدکنان می‌گفتند: هرگاه حکومت در این امر کوتاهی ورزد خود به انتقام جوئی برمی‌خیزند». اما باید بگویم: «تصدیق پزشک اسعدپاشا مبنی بر اینکه تجاوزی نسبت به آن کودک تحقق یافته بکلی بی‌اساس است، و او آدمی است ماجرآجو و پست و شریر». با در نظر گرفتن اینکه دو هفته پیش هم گروهی به خانه «اسمیت» نامی که یکی از میسیونرهای مذهبی امریکائی است، ریختند و هنگامه‌ای برپا کردند - حق این بود که حاکم شهر تجربه آموخته و برای جلوگیری از فتنه‌های دیگر تدبیری کرده باشد، اما اسعدپاشا در فکر نبود. و با وجود آنکه ساخلو نیروی انتظامی ارزنة الروم کمتر از پانصد متر با شهر فاصله دارد، اسعدپاشا این بار هم مرتکب همان «غفلت گناهکارانه‌ای» گردید که مرتبه گذشته شده بود. گناهش از این رهگذر است که نه بر نیروی انتظامی شهر افزود، نه خیابانها را تحت نظر گرفت، و نه حتی یک سرباز فرستاد که جلو توده

۱۱۶. همان.

۱۱۷. انگلیس ۲۴۸/۱۲۲ ویلیامز به کانینگهام ۲۵ ژوئیه ۱۸۴۶.

«آشوبگر و متعصب» این شهر را که به فتنه‌انگیزی برخاسته بودند، بگیرد. حاصل این «غفلت نابخشودنی» فردای همان روز معلوم گردید. سانه‌ای روی داد که «تا سالیان دراز لکه آن بر تاریخ اخیر ملت عثمانی باقی خواهد ماند».

همه این انتقادهای را در همان لحظه اول که اسعدپاشا را پس از یورش مردم به‌خانه میرزا تقی‌خان، دیدم و برای چاره‌جویی به‌من متوسل گردیده بود، بدون کم و کاست به‌او متذکر گشتم. همکار روسی من، سرهنگ دینز، همانجا اسعدپاشا را سرزنش کرد و گفت: اگر در ماجرای «اسمیت» بموقع عمل کرده بودید، این فاجعه دومی رخ نمی‌داد. اسعدپاشا به ما اظهار داشت: عده‌ای سرباز برای پاسداری خانه وزیرنظام فرستاده بود، اما دروغ می‌گفت. به‌علاوه او را ملامت کردم که: چرا باید چند وکیل-پاشی را به در منزل میرزا تقی‌خان بفرستد و گماشتگان وی را رویه‌ی مردم به ارتکاب چنان گناهی متهم کند؟ خدمت آن وکیل‌پاشیان «درستجوی بی‌ادب» ترک این بود که راه را باز کردند تا مردم «گستاخ» این شهر به سرای وزیرنظام وارد شوند، و به شخص او توهین مستقیم نمایند. لازم به‌گفتن نیست که «از هیچ مقام محترم و معتبری چیزی نشنیدم که دلالت برکردار ناپسند همراهان میرزا تقی‌خان کند». برعکس «رفتار ستوده و بزرگوارانته‌ای که از وزیرنظام و نوکرانش در همه سه سال توقف ارزنة الروم مشهود افتاده، دلیلی است بر نادرست بودن آن جرم منتسب».

حقیقت اینکه سایه آن هنگامه را چند نفر از همسایگان میرزاتقی‌خان که افرادی بی‌همه چیزاند و سردهشمنی داشتند، ایجاد کردند. به نامردمی آنان از اینجا می‌توان پی برد که چون وزیرنظام دیده بود که زن همسایه اطاق او را به آشوبگران نشان می‌دهد، و آنان هم خواستند وی را هدف گلوله قرار دهند، حاجی مصطفی نامی را از خانه همسایه صدا کرد، و مشتکی سکه طلا به‌او داد تا میان مهاجمان پخش کند. می‌خواست بدان تدبیر مردم را سرگرم پول جمع کردن کند، و از تیراندازی بازایستند. حاجی مصطفی همان «مردکه رذل» که هر روز گاه و پنجه برای اصطبل وزیرنظام می‌آورده، اشرفیها را گرفت و به روی میرزا تقی‌خان دشنام داد و گفته بود: «سه سال بود در انتظار چنین روزی بودیم، برای نجات تو يك كلمه هم حرق نمی‌زنم». جلو چشم وزیرایران، به ربودن اموالش مشغول گردید.

سررسیدن بحری‌پاشا فرمانده لشکر ارزنة الروم، و دلاوری سلیم پاشا بود که وزیرنظام از کشته شدن حتمی جست. پیش از آنکه سپاه ترک به‌مرکه برسند، مردم شهر دو تن از همراهان وزیر را با شمشیر قطعه قطعه کرده بودند، و نعره مستانه می‌زدند که: همینکه کار آنجا را تمام کنند سراغ نمایندگان روس و انگلیس خواهند رفت تا از آنان هم «انتقام» بگیرند.

«این تهدید خود دلیلی است بر اینکه فتنه‌انگیزان از پیش نقشه چیده بودند، در واقع شایع است که زمینه آن سرکه را از هر جهت پیش از آن فراهم آورده بودند». یکی از دبیران میرزا تقی‌خان که قصد فرار داشت به دست انبوه مردم «خونخواره» کشته شد، چیزی نمانده بود که میرزا تقی‌خان دوبار به تیر تفنگ از پای درآید. به هر حال از ضربت سنگ و کلوخ مصون نمانده، و زخم برداشته است.

اسعدپاشا به همراهی انورافندی سراغ من و نماینده روسیه آمدند. استدعا داشتند راجع به آن قضیه «فضیحت بار و تأسف‌انگیز» چاره جوشی کنیم. انورافندی «اخلاق و کردار میرزا تقی‌خان و رفتار پسندیده همراهِانش را با احترام زیاد ستود. اما همینکه خواست اشاره‌ای به احتمال ارتکاب خلافی از جانب یکی از گماشتگان او بکند - متفقاً گشتیم هیچ برهانی بر این امر وجود ندارد، و آن احتمال هیچ نیست مگر شایعه‌ای بی‌پایه».

روز بیست و دوم ژوئن (۲۷ رجب) به دیدار میرزا تقی‌خان در اردوگاه سپاه ارزنة‌الروم رفتیم. آرام و متین بود. اما با لحنی مصمم گفت: قصد دارد فوری به وطنش بازگردد. از آنکه ماندن او را خیلی لازم می‌دانستیم، خواهش کردیم در این تصمیم تأمل نماید تا پامخ‌نامه‌های ما به دربار شاه برسد. پس از چند ساعت گفت و شنود، وعده داد تا فردا تأمل نماید تا باز به ملاقاتش برویم. روز بعد که رفتیم، دیدیم بار و پنه را بسته، اسبان را زین کرده، و زمینه بازگشتش را آماده ساخته است. بسیار خسته بود، زیرا از دوزخ پیش همه مدت مراقب همراهِانش بود که مبادا به انتقام خواهی برخیزند. چهلگی کسان میرزا تقی‌خان برآشفته بودند که چرا آنان را از رفتن به شهر، و انتقام گرفتن از ترکان بازداشته است. با آن حال کوفتگی مدت هفت ساعت با ما نشست و به گفتگو پرداخت و مشغول نگارش نامه‌های خطاب به ما گردید و فی‌المجلس جواب خواست. از او هیچ تحبیبی را دریغ نکردیم و پاسخ‌نامه‌هایش را همانجا تسلیم داشتیم. پس به ما قول داد: فعلاً از بازگشت منصرف گردد. و حاضر شد به منزلی که نزدیک قنصلخانه انگلیس در نظر گرفته شده بود، برود.

از خدمتی که انجام دادیم، اسعدپاشا بسیار سپاسگزار بود. «تکلیف خود را در گزارش آنچه در آن صحنه‌های اندوه‌بار گذشت بسنون شور و خالی از هر نوع جانبداری، ادا کردم... اما امیدم این است که قانون به آن بزهکاران کیفر دهد. تا زمانی که حکم قانون اجرا نگشته از نایمینی خود هیچ هراسی در دل ندارم؛ ترسم از این است که بی‌آبرویی که این داستان ناگوار برای دولت عثمانی بار آورده، به پیروزی چنایتکاران این شهر انجامد...» ۱۱۸.

چند روز بعد ویلیامز نامه دیگری برای کانینگت نوشته، می‌گوید:

در آن بطوا تمام اشیای نفیس و پسریمهای میرزا تقی خان یکسره بتاراج رفت. آنچه برای او باقی مانده بود يك دست لباس بود و آخرین پول زری که از تبریز فرستاده بودند. وقتی بیاد می آورم آن لباسهای سنگین وزیر نظام را، و آن ظرفها و چینیمها و اثاثیه و اموال شاهزاده‌واری که همراه خود آورده بود، بحقیقت باید بگویم میزان زیان مالی که به او وارد آمده، به‌چهارده تا شانزده هزار تومان می‌رسد»^{۱۱۹}. می‌نویسد: میرزا تقی خان به او گفته بود: بنا بر آنچه به‌وی اطلاع داده‌اند آشوبگران شهر را خود پلیس هدایت می‌کرده، و دو نفر از همان مأموران پلیس بودند که پنجره‌های خانه‌اش را بگلوله بستند. بازار را هم، صبح همان روز غائله، به دستور اسعدپاشا بسته بودند، و بعد خودش گفته بود بازار را بازکنند، و این عبارت را از اسعدپاشا شنیده بودند: «آن آدم مجرم کشته شد، حالا دکانها را باز کنید»^{۱۱۹}. مقصود از آن آدم‌گنه‌کار، میرزا حسن منشی میرزا تقی خان است. اما «در بیگناهی کشته شدگان همچنان به عقیده سابق خود هستم. به‌فرض اینکه چنین خلافتی هم سرزده بود، نه غفلت مجرمانه اسعد پاشا می‌تواند موجه باشد، نه قتل آن دو نفر، و نه حمله به‌سرای وزیر ایران و چپاول اموالش»^{۱۲۰}.

ربرت کرزن که در این زمان منشی سفیر انگلیس در اسلامبول بود، ریشه آشوب شهر را در کینه دیرینه ترک و ایرانی تشخیص می‌دهد - چند نکته تازه‌ای که ضمن داستان آورده از این قرار است: «دشمنی ترکان نسبت به میرزا تقی خان از حد عادی می‌گذشت، خاصه از رفتار سنگین و متین او پدشان می‌آمد... عده جمعیت سنی متعصب که به‌سرای وزیر نظام هجوم آوردند به‌چند هزار نفر می‌رسیده، در روز واقعه اسعدپاشا «حاکم شهر، آن پیرمرد هشتاد سائهای که همیشه مست بود، براسب تشسته جمعیت را تماشا می‌کرد، و حال آنکه چند هزار سرباز تحت فرمان داشت». منشی میرزا تقی خان به‌دست قصابی کشته شد. و شخص دیگری که بقتل رسید پیک وزیر نظام بود و می‌خواست همان‌روز به‌سوی تبریز حرکت کند، رهائی میرزا تقی خان از مرگ برای این بود که در اتاق محکمی در قسمت عقب خانه مستقر گردیده، با کمک همراهانش به‌دفاع پرداخته بود - تا اینکه سیاه دولتی رسید، و مردم را پراکنده کرد. هنگام هجوم جمعیت، به همراهان خود اجازه تیراندازی نداد، دستور داده بود «فقط قشنگ خالی به‌طرف آنان شلیک کنند»^{۱۲۱}. این روایت باید درست باشد زیرا می‌دانیم که يك نفر ترک در آن معرکه کشته یا زخمی نشد. اگر قشنگهای درست بکار می‌بردند، بی‌گمان به‌کسانی اصابت می‌کرد مگر اینکه تیر را در هوا خالی می‌کردند. بدیهی است که وزیر نظام نمی‌خواست از ترکان کسی

۱۱۹. همان، نامه یکم اوت ۱۸۴۶.

۱۲۰. انگلیس، ۲۴۸/۱۲۲ نامه یکم اوت ۱۸۴۶.

گشته شود تا مگر خشم آنان بیشتر نشود. بلکه فقط تمهیدیدشان می‌کرده که بترسند و بگریزند.

از نوشته‌های هم‌زمان، تفصیلی که در تاسخ التواریخ و روضة الصفا آمده به نسبت کاملتر از دیگر کتابهاست، و مضمون هر دو یکی است. در نگارش آنها گمان می‌رود از روایت همراهان میرزا تقی‌خان بهره‌گرفته‌اند و برآب و تاب آن افزوده و چیزهایی هم از خود ساخته‌اند: چند مطلب قابل ذکر را می‌آوریم: یکی اینکه: مردم شهر «از قاضی بلد و اسعدپاشا در آن غوغا اجازت داشتند»^{۱۲۲}، اما میرزا تقی‌خان چیزی از این بابت نگفته و حتی به نمایندۀ انگلیسی اعظم‌دار داشته بود که پس از سر رسیدن بحری‌پاشا، مردم به اشاره قاضی شهر پراکنده شدند^{۱۲۳}، البته جمع میان دو مطلب هیچ مانعی ندارد، و دخالت قاضی بظاهر درست است زیرا دولت، او و اسعدپاشا هر دو را معزول کرد. و بطور کلی پرپاشا شدن چنان فتنه‌ای، و بستن دکان و بازار بدون اشاره قاضی بلد که نفوذ زیاد داشت و نمایندۀ شخصی شیخ الاسلام عثمانی بود، مشکل بنظر می‌رسد. دیگر اینکه وزیر نظام به همراهان خود دستور داده بود تفنگک نیندازند و احدی را مجروح نسازند. تفنگهای بی‌گلوله را منع نمود^{۱۲۴}. دیدیم که رپرت کرزن هم این تدبیر را تأیید کرده است. به علاوه نوشته‌اند: چون عده‌ای از شورشیان خود را به‌بام خانۀ میرزا تقی‌خان رساندند، فرمان داد چند تیرخالی کنند. آنان نیز پای به‌گریز نهادند^{۱۲۵}، تاسخ التواریخ می‌نویسد: در گرمگاه هجوم، اسعدپاشا و نمایندۀ روسیه به در سرای وزیر نظام آمدند و پیغام دادند: «در بگشائید تا ما به نزدیک میرزا تقی‌خان بنشینیم و او را از آسیب مردم حراست کنیم»، او جواب فرستاد: «اگر حکم شما بر مردم عامه روان است نخست ایشان را پراکنده سازید، آنگاه درآئید و اگر نه چون در بگشائیم نخست این مردم غوغا طلب درآیند و ما را تپا کنند، و شما این گناه را بر مردم عامه بندید»^{۱۲۶}. این روایت که روضة الصفا هم آن را نقل کرده به نظر ساختگی می‌آید. روز غوغاء اسعدپاشا اساساً به‌منزل میرزا تقی‌خان نرفت، فقط به نمایندۀ انگلیس گفته بود سرباز به آنجا فرستاد که آن هم مورد تکذیب و بی‌ایمانی است. هرآینه حاکم شهر خود رفته بسود خانله‌ای برنمی‌خواست، و اگر هم برخاسته بود، فرومی‌نشست. نمایندگان روس و انگلیس نیز در گیرودار آشوب پای به‌سرای امیر نهادند، حتی نزدیک خانۀ امیر نیامدند زیرا جان خودشان در خطر بود. پس آن روایت نامعقول است، اما این قضیه درست است که چون هجوم شدت گرفت وزیر نظام فرمان داد که از زر و مال هرچه در این سرای داریم از سربامها به

۱۲۲. تاسخ التواریخ. در روضة الصفا هم آمده است.

۱۲۳. انگلیس، ۲۴۸/۱۲۲ ویلیامز به کانینگ، یکم اوت ۱۸۴۶.

۱۲۴. روضة الصفا، تاسخ التواریخ هم اشاره کرده است.

۱۲۵. تاسخ التواریخ.

۱۲۶. تاسخ التواریخ. (روضه الصفا نیز تصریح دارد).

کوی و برزن بریزید، باشد که مردم شهر به اخذ غارت پردازند، و لختی ما را سلامت گذارند» ۱۲۷. این منصب هم با روحیه وزیرنظام جور در می‌آید که گفته باشد: اگر از هیچ سوئی کمک نرسید، و آتش فتنه فروکش نکرد و از هر جانب قطع امید کردیم «ناچار جنگ باید کرد و به خون‌خویش از این جماعت بسیار باید کشت» ۱۲۸.

باری، گزارشهای نماینده انگلیس در ارزنة الروم به تهران و اسلامبول، روشنگر حقایق است و نمایشگر صحنه‌های گوناگون آن معرکه. آنچه از لحاظ تحلیل شخصیت میرزاتقی‌خان ذهن هرخواننده‌ای را می‌ریاید این است که در آن حال بیماری در مقابله با آن هنگامه ناگهانی، یک آن دست‌پاچه نشد. هیچ تصمیمی را از روی شور نگرفت؛ عقل بر او حاکم بود، بر اعصابش تسلط مطلق داشت، و هرچیزه‌ای را بموقع بکار برد. اینکه دستور داده بود مال و پول میان مهاجمان پخش کنند و مردم را سرگرم چپاول سازند، حد زیرکی و موقع‌سنجی و خونسردی او را نمایان می‌گرداند. در برخورد با دشمن تاکتیک دقیق نظامی بکار بست: درهای خانه را محکم بست، سی نفر همراهانش مسلح گشته و موضع گرفتند، اما اجازه تیراندازی نداشتند تا فرمان دهد. خود فرماندهی را بعهده داشت. و در آن، شیوه «عملیات تأخیری» را تعقیب می‌کرد که مدت عمل هرچه بیشتر طول بکشد تا شاید کمک برسد یا فتنه فرو نشیند. همینطور هم شد. همان روش تدبیر گرانه وزیرنظام است که دوست و دشمن را بازها به‌آفرین واداشته، او را به بزرگی ستوده‌اند. وقتی هم که نمایندگان میانجی برای مذاکره با او آمدند، نه‌بستی و ناتوانی بخرج داد و نه لجاجت و خودسری. چنانکه خواهیم دید گفتارش و نامه‌هایی که نوشت در عین قوت، معتدل و زیرکانه بود. همینکه شرائط پیشنهادی او قبول افتاد، از تصمیم بازگشت به‌ایران تا رسیدن دستور از تهران منصرف گردید، زیرا نمی‌خواست کنفرانس را برهم زند و حاصل چند سال زحمت را به‌هدر دهد.

وزیرنظام در سوم شعبان ۱۲۶۲ (۲۸ ژوئیه ۱۸۴۶) با همراهانش از اردوگاه لشکری بحری‌پاشا به شهر آمد، و درخانه تازه‌ای منزل گزید. بحری‌پاشا با ژنرال خود، او را تا در خانه بدرقه کرد، و گارد نظامی گماشت ۱۲۹. بحری‌پاشا کمال مردمی را بخرج داد و میرزاتقی‌خان قدردانی بسیار از او کرد. وزیرنظام هیچگاه حاضر نشد اسم‌پاشا را بپذیرد - و انورافندی را هم وقتی پذیرفت که شرائط ترغیب‌خواهی را دولت عثمانی بطور رسمی قبول نمود. تا آن وقت تنها با مأموران روس و انگلیس مذاکره داشت.

میرزا تقی‌خان در گفتگوی هفت ساعته‌ای که روز دوم واقعه با نمایندگان مزبور نمود، شرحی در همان مجلس خطاب به آنان نوشت که

۱۲۷. همان. ۱۲۸. همان.

۱۲۹. انگلیس، ۲۴۸/۱۲۲ ویلیامز به کانتینگ، یکم اوت ۱۸۴۶.

و جبهه نظرش را نشان می‌دهد و نیز حاوی شرح ماجرا از زبان خودش هست. می‌نویسد: روز یکشنبه ۲۶ رجب «چنانکه خود شنیدید، و معاینه بچشم دیدید، بل کنسولهای مقیم این شهر و سایر مسافریین و غربا که در این شهر بودند، همه دیدند و شنیدند... بیجهت و سبب و بدون دستاویزی حسابی، از راه لجاج و محض افتضاح دوستدار، پنج شش هزار نفر مسلح و مکمل غنله با شمشیر و تفنگ و هپانچه بر سر منزل دوستدار ریختند. و خانه را از بام و در خراب کردند، و از هر طرف آتش زدند، و پنج شش ساعت متوالی هجوم آورده با تفنگ و اسلحه بر سر دوستدار و آدمهای ریختند، و تا توانستند سعی کردند که خودم و آدمهایی که همراه داشتم همگی را بقتل برسانند. و بهیچوجه در سعی و قصد کشتن دوستدار و آدمهایم و یغماکردن مال کوتاهی نکردند. یک نفر نویسنده دوستدار میرزا حسن نام را در خارج آن خانه بدست آورده، پارچه پارچه کردند. و یک نفر احمدنصام دیگر را هم از آنجا کشیده، در پیش روی پاشایان نظام پارچه پارچه کردند. و چند نفر دیگر هم که همه حاضرند زخم‌دار کردند. و آنچه هم از نقد و جنس و سیاق و اشیا که بدست آمد بردند، به خودم هم پیش از رسیدن پاشایان نظام و بعد از آن در حضور آنها از انداختن گلوله و زدن سنگ و شمشیر کوتاهی نکردند.

«بالاخره بعد از چند ساعت که اینگونه گیرودار و این آشوب، جزئی تسکین یافت، شما خود به آنجا آمده، جمیع اوضاع زخم‌دارها و کشته‌ها و خانه خراب و آتش زده و یغمای اموال و اشیا را مفصلاً دیدید که حاجت به تفصیل نیست.

«بعد از آن به صوابدید شما، قرار شد که دوستدار و آدمهایم آمده در چادر عالی‌شان بحری پاشا فریق یک دو روزی نشست، تا چنانکه شایسته شأن مأموریت دولت ابد مدت علیه ایران است، با هر که لازم باشد قرار اجرای تنبیه و سیاست مرتکبین این تقصیر عظیم و رد اموال منبویه را بدهید، و قرار امنیت و امکان اقامت بعد را هم بگذارید. تا امروز که روز سیم است نه یک نفر مقصر گرفته شده، و نه قراری معلوم شده، و نه کسی سیاستی شده، و نه امنیتی برای دوستدار حاصل است، و نه آرامشی هست. چون انعقاد این مجلس ارزنةالروم و اقامت دوستدار در این ولایت معلوم است با امر اولیای دولت... علیه ایران، و صوابدید دو دولت بزرگ واسطه است، و شما هم که دو مأمور متوسط هستید برای انجام این مطلب در اینجا توقف دارید، در این صورت دوستدار را می‌رسد که به هرجهت از شما قرار اجرای تنبیه و سیاست و قرار امنیت آتیه این شهر را بخواهم تا مراتب را به عرض اولیای دولت متبویه خود برسانم. لهذا به شما اظهار می‌کنم و خواهش دارم که تا پس فردا که روز پنجم این مقدمه است از آخرین قرار و جواب شما مستحضر شوم...» ۱۳۰.

تضمینیهائی که وزیرنظام از دولت عثمانی مطالبه کرد اینها بودند:

«اولاً ترضیه شایسته در حق بی‌عزتی و بی‌آبرویی شان سفارت و سفارتخانه به وجه احسن و موافق راه و رسم قانونی که در میان دولتهای بزرگ متداول است.

«ثانیاً اجرای مکافات و تلافی درباره منشأ و مرتکبین این تقصیر عظیم.

«ثالثاً استرداد خسارت و اموالی که غارت شده» ۱۳۱.

تضمینها را درست و روشن تنظیم کرده بود، و بطورجدی آنها را می‌خواست. به نمایندگان روس و انگلیس نوشت: «دوستدار می‌خواهد درست بدانند که آخرین قرار اولیای دولت علیه عثمانی در باب فقرات مسئوره چیست؟ و نهایت قرار را بر چه داده‌اند؟» ۱۳۲ این نکته را بارها آورده که: باید درباره منشأ فتنه تحقیق گردد و مسئولان اصلی شناخته گردند. برای حفظ حیثیت خود، در عزل اسعدپاشا حاکم ارزنة الروم خیلی پافشاری کرد و کامیاب هم گردید.

حکومت ارزنة الروم تعهد کرد همه انتظارات وزیر، نظام را برآورد. در مقابل، یک خواهش داشت که او را از اندیشه بازگشت به ایران باز گردانند. نمایندگان میانجی نیز در آن مدت جز این فکری نداشتند، ویلیامز می‌نویسد: «ماندن میرزا تقی‌خان در ارزنة الروم و خرسند نگاه داشتن او امری بود که برای حفظ صلح میان ایران و عثمانی، و به سامان رسیدن گفتگوی کنفرانس ضرورت مطلق داشت» ۱۳۳. از همین رو بود که انجام تقاضای وزیرنظام را بگردن گرفتند. اما چنانکه از نامه‌های نماینده انگلیس برمی‌آید، حکومت ارزنة الروم در کيفر دادن گناهکاران دست به عصا راه می‌رفت تا اینکه سپاه کافی از اسلامبول برسد. راستش اینکه از برپاگشتن بلوای صازه‌ای اندیشناک بودند، و توانائی مقابله با آن را درخود نمی‌دیدند ۱۳۴. پس تقاضا داشتند در آن کار شتاب نرود. بیم حکومت موجه بود، وزیر نظام هم نکته را می‌دانست و سختگیری زیاد نمی‌کرد. اما همه جا اتخاذ سند می‌جست. از جمله در پاسخ نامه مأموران روس و انگلیس خاطر نشان کرد: نوشته بودید بر شما تردید نیست که دولت عثمانی به درجه آن «تقصیر عظیم» و «موافق شان و عظمت» دولت ایران و دولتهای واسطه در «اجرای ترضیه و تضمین

۱۳۰. با مهر او عبده‌الراجی محمدتقی ۱۲۴۲.

۱۳۱. انگلیس ۲۴۸/۱۳۲ اصل نامه میرزا تقی‌خان مورخ ۱۱ رمضان

۱۲۶۲.

۱۳۲. انگلیس، ۲۴۸/۱۳۲ اصل نامه میرزا تقی‌خان مورخ ۱۱ رمضان

۱۲۶۲.

۱۳۳. همان، ویلیامز به شیلر، ۱۲ اوت ۱۸۴۶.

۱۳۴. همان، ویلیامز به کانینگ، یکم اوت ۱۸۴۶.

آن همت و مسارعت، خواهد کرد، دیگر اینکه «اجرای تنبیه و سیاست مرتکبین» آن واقعه امر حق و بدیهی است. به علاوه در این خصوص با مأموران عثمانی گفتگو کرده‌اید، و بر شما معلوم گشته که پیش از رسیدن دستور از دولت عثمانی و اسپایی که مقتضی باشد، تأملی لازم است. و این مطلب «باعتنا شما گردیده» است^{۱۲۵}. نتیجه‌گیری میرزا تقی‌خان که ضمن همان نامه آورده خواندنی است:

«از این نوشته شما معنوم می‌شود که والی و مأمورین این مملکت را آن قوت و اقتدار نیست که بتوانند تنبیه و سیاست مرتکبین، و استرداد اموال منسوبه، و ترضیه و تضمین آن را اجرا دارند... در این صورت که جمیع مقصرین در این شهر به آزادی راه می‌روند، و به یک نفر آنها حرفی در باب اجرا گفته نشده - بدیهی است که از برای دوستان و آدمهای دوستان که رعیت دولت علیه ایران هستند، چگونه امنیت و آسایش حاصل می‌شود؟ اما چون شما که مأمور متوسط دو دولت بزرگ و واسطه [هستید] به اسم شان دولت جاوید مدت علیه ایران و دولتی فخرمیتین واسطه، وعده اجرای ترضیه و تضمین این مقدمه را بزرودی، از جانب دولت علیه عثمانی داده بودید... از قبول کردن صوابدید و خواهش شما مضایقه ندارم به شرط اینکه فردا که روز جمعه ۲۹ رجب است قرار امنیت و آسایش بعد از این را تا رسیدن جواب از جانب اولیای دولت علیه ایران، داده و بزرودی دوستان را از قرار خود مخیر نمائید...»^{۱۲۶}.

میرزا تقی خان صورت کامل و بسیار دقیقی از اموال خود و همراهانش که به تاراج رفته بود تهیه کرده، و برای مأموران میانجی فرستاد. بهای هر چیز و مشخصات آن را بدست داده، و دقتی که در تنظیم آن بکار برده، نشانه‌ای است از سابقه خدمت مستوفی‌گری او. بالای آن صورت این عبارت را می‌خوانیم: «تفصیل اشیاء منسوبه این بنده درگاه و همراهان که در تاریخ یکشنبه بیست و چهارم شهر رجب ۱۲۶۲، در حین اجتماع در شهر ارزنة‌الردم به یغما و غارت برده‌اند. آنچه الی حال که تاریخ شنبه هفتم شهر شعبان است تحقیق و تفحص شده از قرار تفصیل ذیل است. و همچنین اسامی مقتولین و مجروحین واقعه تاریخ مزبور از قرار است که در همین صفحه مرقوم و مسطور است»^{۱۲۷}. جمع بهای اموال

۱۲۵. همان، اصل نامه میرزا تقی خان به ویلیامز، پنجشنبه ۲۸ رجب ۱۲۶۲.

۱۲۶. انگلیس، ۲۴۸/۱۲۲، نامه میرزا تقی خان به ویلیامز، ۲۸ رجب

۱۲۶۲.

۱۲۷. نسخه اصل صورتی که میرزا تقی خان فرستاده در مجموعه ۲۴۸/۱۲۲ (اسناد وزارت خارجه انگلیس) ضبط است. در صورت مزبور نام کشتگان و زخمی‌داران از این قرار ثبت شده است:

«کشتگان دو نفر: «سید حسن، نویسنده» و «احمد».
«مجروحین که زخم شدید از شمشیر و گلوله دارند سوای اشخاصی که

مزبور که به رقم سیاق نوشته شده، پانزده هزار و چهارصد و هشتاد و سه تومان و شش قران و چهارده شاهی (۱۵۴۸۳/۶/۱۴) ثبت گردیده است. نماینده انگلیس در شرحی که راجع به اعتبار سند میرزا تقی‌خان نگاشته احترامش را نسبت به پایه اخلاقی او به حد رسانیده است:

«اگر به نامه‌هایی که پیش از این در خصوص مذاکرات درازکنفرانس ارزنة الروم فرستاده‌ام نظری اجمالی بنمائید، به احترامی که نسبت به استعکام منش میرزا تقی‌خان دارم، پی‌خواهید پرد. به شما اطمینان می‌دهم احترام بایسته‌ای که به‌از داشته‌ام، پس از آنکه شیوه بزرگوارانه‌اش را در روز آن حمله شیرانه و روزهای بعد از آن دیده‌ام، بسیار فزونی گرفت... همین اعتقاد من نسبت به میرزا تقی‌خان است که پدرستی و اعتبار نوشته او راجع به میزان خسارت وارده، کمال اعتماد را دارم» ۱۳۸.

شرح ماجرا که توسط سفیران روس و انگلیس به اطلاع پاپ عالی رسید، و اصراری که در امترضای دولت ایران نمودند - و خاصه پافشاری که وزیر نظام بخرج داد - دولت عثمانی در مقام پوزش‌طلبی رسمی و ترضیه دادن برآمد. سلطان عبدالمجید از جانب خود عارف پاشا حاجب بزرگت دربار را روانه ارزنة الروم ساخت. در ۲۴ شعبان ۱۲۶۲ (۳۰ اوت ۱۸۴۶) به ملاقات میرزا تقی‌خان رفت؛ اظهار تأسف سلطان را از آن واقعه با پیام عنایت‌امیز ایشان و عذرخواهی رسمی دولت ابلاغ کرد. به علاوه «اطمینان داد که تحقیقات جدی انجام می‌گیرد و عاملان جرم و همسرانشان به کیفر خواهند رسیده» ۱۳۹. همین که میرزا تقی‌خان پیام سلطان را شنید، هیچ کلمه‌ای به زبان نیاورد بلکه در دستش را به سوی آسمان بلند کرد که نشانه سپاسگزاری نسبت به عنایت و حسن توجه سلطان بود» ۱۴.

تا اینجا موضوع عذرخواهی رسمی دربار عثمانی برآورده شد. اما سه مسأله دیگر هنوز باقی مانده بود که می‌بایست رسیدگی کرده: تشخیص مسئولیت حکومت ارزنة الروم؛ کیفر رساندن عاملان اصلی آن آشوب؛ و پرداخت زیان مالی. هرکدام از آنها خصوصیتی داشت. از نظر میرزا تقی‌خان موضوع مسئولیت حکومت شهر، مسأله آبرو و حیثیت بود،

← زخمهای جزئی از ضرب سنگ دارند و بسیارند؛ چراغعلی بیک، زخم گلوله در پا - مراد، زخم شمشیر از چهار جا - جان محمد، زخم سروگوش - شفیع بزرگ، زخم سر - شفیع کوچک، زخم سروگوش - نوروزبیک، زخم سر».

صورت دارائی که بیغما رفت تحت این عنوانها تقسیم بندی شده است؛ وجه نقد (طلا و مناب و ریال و پول خرده) طلاآلات، نقره آلات، جواهرات، ملبوس، شمال، ظروف، اشیاء چینی، فلزکار، قالی و قالیچه، اسلحه، کتاب، اثاثیه متفرقه، آذوقه خانه، ارقام هر قسمت با ذکر جزئیات و قیمت هر کدام نوشته شده است.

۱۳۸. انگلیس، ۲۴۸/۱۲۲ ویلیامز به ولسلی، ۸ اوت ۱۸۴۶.

۱۳۹. همان، ویلیامز به شیل، ۲۱ اوت ۱۸۴۶.

۱۴۰. همان.

و برای حفظ شأن خود در برانداختن اسعدپاشا سخت اصرار می‌ورزیدند. تنبیه عاملان جرم و هم‌رستان آنها از لحاظ وضع نمایندگی ایران در انظار مردم شهر اهمیت داشت، و مسأله پرداخت خسارت مالی امر اصولی بود، و در معنی با خسارت قضیه کریژ و محصره پیوستگی داشت. از این رو بود که در پابرجا کردن آن نصل کلی از هیچ پافشاری خودداری نداشت و حاضر به گذشت نبود. روش قاطع و مصمم میرزا تقی‌خان در تحقق یافتن آن سه مطلب چشم‌گیر است، حتی به دستوره‌های حاجی میرزا آقاسی هم گوش نمی‌داد.

چون دولت عثمانی پوزش طلبید، نمایندگان روس و انگلیس پای به میان نهادند که کنفرانس ارزنة‌الروم از نو بکار پردازد. وزیر نظام به ویلیامز گفت: هنوز نه از کیفر مسئولان و گناهکاران خبری هست، و نه از پرداخت زیان مالی، و نه از خوبسپای کشتگان. تا درباره آنها قرار قطعی داده نشود، به تجدید مذاکره تن در نخواهد داد و نماینده عثمانی را نخواهد پذیرفت، ویلیامز می‌نویسد: «معنی من، و کوشش نماینده روس، و اهتمام مشترک ما همه باطل است؛ کسی نمی‌تواند میرزا تقی‌خان را از تصمیمش باز دارد»؛ ۱۴۱. دولت عثمانی البته به باریک بودن قضیه تأمین زیان مالی و اثر سیاسی که بر آن مترقب بود، خوب آگاه بود، و به همین سبب این دست و آن دست می‌کرد و طفره می‌زد. نخست فقط حاضر گردید «خوبسپای» دو تن کشته را بدهد. بعد شروع کرد به چانه زدن در میزان خسارت، ترکان می‌دانستند هرآینه اصل خسارت مالی پابرجا گردد. این خود سایقه‌ای خواهد شد، و دیگر نمی‌توان داستان قتل عام ایرانیان را در بغداد و تاراج اموالشان را در آنجا، و نیز قضیه مشابه محصره را (که هر دو مسأله در کنفرانس مطرح گشته بود) باسانی لوٹ کرد. به همین علت بود که میرزا تقی‌خان «حاضر به اندک گذشت نبوده»؛ ۱۴۲. حرف میرزا تقی‌خان روشن و زیرکانه بود. می‌گفت: یا باید دولت عثمانی همه زیان مالی را بی‌کم و کاست بدهد، یا اینکه دولت ایران از راه بزرگ‌منشی خود همه آن را ببخشد، اما این گذشت را باید دولت متبوعش بکند نه خود او؛ ۱۴۳.

بر شیوه دیپلماسی میرزا تقی‌خان هیچ ایرادی نمی‌توان گرفت؛ بسیار استادانه بود. سیاستش را پیش برد، و آن وقت آماده تجدید کنفرانس گردید. بدین قرار: اسعد پاشا از حکومت ارزنة‌الروم پرافتاد، و بحری پاشا که خدمت شایسته‌ای به وزیر نظام کرده بود، به جایش نشست. قاضی شهر نیز معزول شد. نزدیک به سیصد تن از آشوبگران دستگیر و زندانی گردیدند و پاره‌ای از آنان را به (اسلامبول فرستادند، سه فوج لشکر

۱۴۱. انگلیس ۲۴۸/۱۲۲ ویلیامز به شمل ۱۵ سپتامبر ۱۸۴۶.
 ۱۴۲. انگلیس ۲۴۸/۱۲۲ ویلیامز به ولسلی، ۲۵ سپتامبر ۱۸۴۶.
 ۱۴۳. همان.

پياده و توپخانه به ارزنة الروم آمد، دولت عثمانی پرداخت همه زيان مالی را تعهد سپرد و نمایندگان روس و انگلیس نیز آن را تضمین کردند. چندی بعد یوسف بیك آجودان مخصوص سلطان عبدالمجید حامل پانزده هزار تومان به ارزنة الروم آمد و وجه خسارت را پرداختشید، (۲۵ ذیقعده ۱۲۶۲). مؤلف روضة الصفا تشریحات آوردن آن وجه را بدین قرار می نویسد:

«هر پانصد تومان را در مجموعه ای نهاده، سی مجموعه به دست وکلا و ارباب مناصب داده، از میان بازار و خانه پاشا به منزل سفیر ایران آورنده و مردم شهر را اتحاد دو دولت معلوم افتاد ۱۴۴. چون اجرای حق گشت، خواست آن وجه را به رسم «نیازه» برای حاجی میرزا آقاسی بفرستد. او قبول نکرد و نامه محبت آمیزی به میرزاتقی خان نگاشت که در جای خود بیاید.

تا اینجا آنچه در ارزنة الروم گذشت گفتیم؛ دنباله داستان را در تهران از نظر سیاست روس و انگلیس بگیریم؛ پیش از این دیدیم که مأموران میانجی ضمن آگاه ساختن وزیر مختار روس و انگلیس در تهران و کنسولهای تبریز، جهت سیامی مشترکی داشتند که از برآشفتگی دولت ایران بکاهند، و در آذربایجان نیز از برآشفتن مردم علیه اتباع عثمانی جلوگیری کنند که مبادا به انتقام جوئی برخیزند. این سیاست مؤثر افتاد. شیل به لرد ایردین نوشت: دولت ایران که از هنگامه ارزنة الروم آگاهی یافت، نخست درصدد احضار میرزا تقی خان پرآمد، اما چون دید دولت عثمانی حاضر به ترضیه کامل و پوزش خواهی رسمی گردیده، از آن اندیشه منصرف شد و سیاست ملایمی پیش گرفت ۱۴۵. همچنین کنسول انگلیس در تبریز به ویلیامز اطلاع داد که از تهران به حاکم آذربایجان دستور رسید که: برای حفظ جان و مال اتباع عثمانی تدبیر نماید که مبادا واقعه ناگواری اتفاق افتد، وزیر امور خارجه انگلیس که از سیاست ملایم و صلح جویانه ایران آگاه گردید به شیل نگاشت: «مراتب خرسندی دولت انگلیس را نسبت به بردباری دولت ایران به حاجی میرزا آقاسی ابلاغ کنید. امید است اخیری که از اسلامبول می رسد رضایت خاطر دولت ایران را فراهم سازد، و ترکان غرامت کامل بدهند. یا برانداختن حاکم ارزنة الروم که بر اثر بی لیاقتی فروانش چنان فتنه ای برخاست... معلوم است که دولت عثمانی در جبران آنچه روی داده، صمیمی است...» ۱۴۶.

بدین ترتیب کار گذشت؛ مقدمه تجدید گفتگوی کنفرانس راجع به تنظیم عهدنامه که از رجب ۱۲۶۲ معطل مانده بود، از نو فراهم آمد. اینک دنباله آن را می گیریم.

۱۴۴. روضة الصفا، جلد دوم.

۱۴۵. انگلیس ۶۵/۱۲۴ شیل به ایردین، ۱۵ اوت ۱۸۶۴.

۱۴۶. انگلیس، ۶۵/۱۱۹ لرد ایردین به شیل، ۶ اکتبر ۱۸۶۶.

۲. تدوین عهدنامه و «ایضاحات» چهارگانه

همینکه جهت سیاست ملایم ایران در قضیه آشوب شهر معین گشت، یعنی پیش از آنکه قرار قطعی راجع به مسائل گوناگون ناشی از آن غائله داده شود - نمایندگان روس و انگلیس اصرار ورزیدند که دولت ایران به میرزاتقی خان دستور بفرستند با تشکیل کنفرانس موافقت نماید و تأخیری روا ندارد. حاجی هم بیدریغ دستور تازه‌ای صادر کرد، و رونویس آن را به سفارتخانه‌های انگلیس و روس فرستاد. این تدبیر خردمندانه‌ای نبود - نه از نظر ماهیت - و نه از لحاظ شیوه کار. نامه دوم شوال ۱۲۶۲ حاجی را به میرزاتقی خان از ترجمه انگلیسی آن به فارسی برمی‌گردانیم ۱۴۷:

«فرزند ارجمندم،

مکتوبات آن عالیجاه توسط علی‌اکبر بیگ از فوج مبارکه توپخانه در تاریخ هجدهم رمضان عز و صلوات بخشید و اخلاص کامل حاصل گردیدند. از شرح ماوقع که راجع به بی‌تقصیری «زمان خودتان در این حادثه مولم نوشته و شهادتی که خودتان داده بودید - و همچنین از سواد کاغذهای مأمورین دولتهای واسطه، صدق قول شما مشهود است. از مکتوب آن عالیجاه و مأمورین مذکور واضح است که محرک آن اعمال منسذانه و شرم‌آور، فقط خصومت باطنی مفسدین بوده است. و الا به فرض اینکه جرم منسوب وقوع یافته بود، دولت عثمانی اول وزرای ایران را مطلع می‌ساختند و تقاضای سیاست مرتکبین را می‌کردند. یا اگر رجوع مطلب به دارالخلافه همایون بطول می‌انجامید، به مأمورین دولتهای واسطه مراجعه می‌نمودند - نه اینکه درصدد سوء قصد به جان وزیری برآیند، و بعد آن را منسوب به غائله مردم گردانند. البته این اولین مرتبه نیست که چنین فاجعه‌ای را علیه مؤمنین اسلام برپا کرده‌اند: قضیه محمره فراموش ننشده، و اعمال شنیعی که در کرپلا مرتکب شده‌اند از خاطرها نرفته است. تعدیات عثمانیان در سرحدات، و تاراج نواحی سرحدی آذربایجان و کردستان... همه از آن قبیل‌اند و برهیچ‌کس دستور نیست ۱۴۸...»

«هنوز آن شکایات تمام نشده، نغمه دیگری برپا ساخته‌اند... اگر برای خاطر احترام به دولتهای معظم واسطه نبود، می‌دانستیم چه بایدکنیم، به موجب اخلاص و اصداف عارف پاشا از جانب دولت عثمانی به عذرخواهی آمده است. اما راجع به سیاست مجرمین و تأدیه غرامات و خسارات وارده نسبت به اموال منسذبه آن عالیجاه - گویا می‌خواهند مسامحه کنند و طفره بزنند... وزرای دولتهای واسطه اطمینان کامل داده‌اند که جبران خسارت را خواهند کرد و نیت طفره زدن هم ندارند. و گویا منتظر ورود قشون از سیواس می‌باشند. چون دولتهای واسطه تضمین کرده‌اند، چطور ممکن است

۱۴۷. انگلیس ۶۵/۱۲۴، دستور حاجی میرزا آقاسی به میرزاتقی خان، ۲ شوال ۱۲۶۲ (۲۴ سپتامبر ۱۸۶۶).

۱۴۸. اینجا يك بيت شعر هم آورده که ندانستیم چیست.

که خلاف آن عمل نمایند.

«فرزندان، بنایه مراتب مشروطه مجلس مذاکرات را فوراً تشکیل بدهید و به بحث در مواد عهدنامه مشغول شوید، و کار هر فقره را خاتمه دهید، و نگذارید تاخیری در انعقاد عهدنامه اتفاق افتد. اما عهدنامه را سهر و مبادله نکنید تا اینکه ترضیه کامل بعمل آید، آنوقت عهدنامه را سهر و مبادله نمائید، و به دربار معدلت مدار مراجعت کنید. یقین دارم مراتب مسطور را بدون تخلف معمول خواهید داشت.»

به خط حاجی میرزا آقاسی در حاشیه بدین مضمون اضافه شده:
«فرزند جانم، خدمات شما در پیشگاه اعلیحضرت همایون شاهنشاه اظہر من الشمس است و از ماه تابناکتر، و می دانم آن خدمات از هیچ کس جز آن عالیجاه ساخته نبوده است. خداوند متمال اجر بزرگ عطا فرماید. فرزندم، اگر صدقه‌ای دیده‌اید و هنوز ناراحت هستید، تقصیر از من است که اول با نظر وزرائ مختار دولین واسطه راجع به انعقاد مجلس ارزنة الروم موافقت کردم، و حالا مایه بی‌آبرویی دولت علیه شده است، پیش از این چه نویسم.»

سخن حاجی در اینکه اگر نمایندگان بیگانه پای به میان نهاده بودند، چنین و چنان می‌کرد آمیخته با لاف و کزاف است. هرتدبیر و استقامتی بکار رفت از جانب وزیر نظام بود - و گر نه روس و انگلیس هرچه می‌خواستند در تهران باستانی برآورده می‌شد. و به همین جهت بود که هر زمان از میرزا تقی‌خان نایب می‌گردند سراغ صدر اعظم می‌رفتند. او هم به دلخواه آنان دستور صادر می‌فرمود. اما بارها اتفاق افتاد که میرزا تقی‌خان به آن اوامر گوش نمی‌داد. یک مورد همینجا پیش آمد، چکیده امر حاجی این بود که کنفرانس را بیدارنگت برپا کنند، مواد عهدنامه را تنظیم نمایند، و تنها امضای آن را موکول به ترضیه کامل گردانند. ولی میرزا تقی‌خان که به فوت و فن آن گفتگوهای سیاسی بینائی یافته بود، می‌دانست همینکه دور میر کنفرانس گرد آیند، دیگر میسر نبود نسبت به موضوعهای گوناگون از ترکان ترضیه کامل گرفت. به سبب دیرینه خودشان همه آن مسائل را ماست مالی می‌کردند. پس به دستور حاجی اعتنائی نکرد. و بعد از آنکه اسعد پاشا را معزول ساختند، و عاملان آشوب را به سیاست بردتند، و دولت عثمانی راجع به پرداخت زیان مالی تعهد رسمی سپرد، و آموزان میانجی درستی آن را بگردن گرفتند - تازه به تشکیل کنفرانس و ملاقات بانمایندة عثمانی تن در داد. سیاست امیر درست بود.

ناهمسانی میان وجهه نظر دولت، و رویه وزیر نظام از لحاظ تعیین جهت عمومی سیاست خارجی ایران مطلب بسیار مهم و در عین حال درخور انتقاد است؛ و این ناهماهنگی را باید در نظام دستگاہ سیاست دولت بررسی کرد. سیاست ایران سه عیب بزرگ داشت: ناتوانی بی‌اندازه در برابر بیگانگان، راز نگاه نداشتن، و ناستواری در خط مشی سیاسی.

این عوامل همگی به زیان ایران تمام می‌شد و دیپلماسی دولت را در کنفرانس مختل می‌ساخت. دیدیم که جریان کنفرانس این اندیشه را در ذهن نمایندگان روس و انگلیس پرورانده بود که هرکجا اختلافی با وزیر نظام پیدا کنند، می‌توانند «با اعمال نفوذ وزیر مختار روس و انگلیس در تهران دستوری به او ابلاغ گردد که بانظر آنان موافقت نماید»^{۱۴۹}. درست است که استقامت استثنائی میرزا تقی‌خان، سستی دولت مرکزی را تعدیل می‌ساخت، و با نادیده گرفتن امر دولت و برکری نشاندن رأی خود در پاسداری حقوق ایران خدمت می‌کرد. اما وضع وزیر نظام استثنائی و منحصر به شخصیت خودش بود، و آن انتقاد اصولی به‌جای خود محفوظ است. چنانکه گاه عکس قضیه مصداق پیدا می‌کرد، یعنی سفیری دیگر (چون میرزا محمدعلی‌خان شیرازی که شرح سفارتش بیاید) برخلاف دستور دولت و بدون اینکه اختیار قانونی نداشته باشد، کاری می‌کرد که به حقیقت نسی حقوق ایران بود. با یک عمل نادرست، حقوق حاکمیت دولت را بر باد می‌داد و بازخواست درستی هم از او نمی‌شد. یعنی حساب و کتاب درستی در کار نبود.

ایراد دیگر، همان بی‌بند و باری حاجی نسبت به مسئولیت سیاسی و راز نگاه نداشتن بود. هرچه میرزا تقی‌خان فریاد می‌زد: عثمانیان هیچ کاغذی را به توسط آنها (نمایندگان روس و انگلیس) نمی‌فرستند و هیچ مصلحت باطنی خودشان را به آنها هرگز بروز نمی‌دهند، تأثیر نمی‌کرد. هر دستوری که حاجی به وزیر نظام می‌فرستاد، سوادش را به دست نمایندگان بیگانه می‌سپرد. بدتر از آن اینکه هروقت میانه‌اش با سفیر خود برهم می‌خورد و نامه تند خطاب‌آمیز به وی می‌نوشت، آن کاغذ را سرگشاده خدمت وزیر مختار روس و انگلیس تقدیم می‌داشت، تا به او برسانند؛ حاجی که آدم ناقلاتی بود لابد غیب آن را می‌دانست، اما یک نوع کلک خاص آخوندی در کارش بود که ریشه آن را باید در تحلیل روانی وی کاوش کرد. او نماینده مکتب سیاسی خاصی در ایران است، و کمال عقل و تدبیر را در پیروی آن سبک مخصوص می‌پنداشت. نمونه‌های این خطاکاری و تأثیر به آن را در گفتگوهای کنفرانس می‌آوریم.

ده روز پس از نامه دوم شوال ۱۲۶۲ که خدمات میرزا تقی‌خان را به «اعظم‌رمن‌الشمس» توصیف کرده بود، این دستور را حاجی توسط نماینده انگلیس برای میرزا تقی‌خان فرستاد:

«فرزند، اقامت آن عالیجاه در ارزنة الروم خینی طول کشیده، و زحمت دادن به وزرای مختار و مأمورین واسطه بیش از این مطلوب نیست. بنابراین به فرمان اعلیحضرت همایون شاهنشاه روح‌العالمین فدا، به آن عالیجاه نوشته می‌شود که به وصول این مراسله و بدون هیچ بهانه و غفلتی، عهدنامه میان دو دولت معظم ایران و عثمانی را مهر و مبادله

۱۴۹. انگلیس ۲۴۸/۱۲۲ ویلیامز به شیل، ۱۶ ژوئن ۱۸۴۶.

کنید و به دربار معدلت منار مراجعت کنید. هر گاه مطابق آنچه نگارش یافته عمل نشود، و این قضیه بیش از این معطل گردد یا به تأخیر افتد، یقین بدانید که مورد مؤاخذه شدید قرار خواهید گرفت»^{۱۵۰}.

به خاطر داریم که گفتگوی راجع به ترضیه پایان نیافته بود که حاجی نامه دوم شوال را صادر کرد. در آن گفته بود: کنفرانس تشکیل شود، و مبرکردن عهدنامه بماند تا «ترضیه کامل» انجام پذیرد. اما در دستور دوازدهم شوال دیگر صحبتی از موضوع ترضیه به میان نیامده، تصمیم را بر این نهاد که میرزا تقی خان هر چه زودتر قرارنامه را امضا کند، و به ایران باز گردد. مگر حاجی پی نبرده بود که هنوز مذاکرات راهی سخت در پیش دارد، و به این زودیها پایان نخواهد یافت. به علاوه آن دو دستور باهم جور در نمی آمد.

باردیگر، وزیر مختار انگلیس و روس به صدراعظم شکایت بردند که وزیر نظام در مذاکره ملایمت نمی کند، سختی و تندبی بخرج می دهد. حاجی پیش از آنکه مطلب را از میرزا تقی خان بیسرد، بازنامه سرگشاده ای با لحن عتاب آمیز به وسیله نمایندگان روس و انگلیس فرستاد. مأموران میانجی مصلحت ندانستند خودشان نامه را به دست وزیر نظام بدهند. بلکه پس از آنکه مضمون آن را به نماینده عثمانی گفتند، به وسیله نامه رسان ارسال داشتند. میرزا تقی خان از آن «مضمون تراشی» و خاصه از «حکمت» کار حاجی در نامه سرباز فرستادن، و اینکه بدون تحقیق و تعیین موارد ایراد، مورد سرزنش قرار گرفته بود - برآشفت. ضمن نامه مفصلی که در رجب ۱۲۶۲ نگاشت همه آن موضوعها را مطرح کرد و یکان یکان جواب گفت، و در پایان نامه پاسخ طلبید که تکلیفش را روشن کند. به حاجی نوشت:

«کمترین غلام از روز اول عمر، خود را و قدرت خود را صرف کرده است که حتی المقدور بر اطاعت بیفزاید، بی صدور هرگونه حرکت مذبوح ازین بنده نسبت به شأن و ناموس دولت ابد مانوس است نه راجع به وجود خود و این شخصیت معدوم... مرقوم و مقرر فرموده بودید که: قرار امور با اولیای دولت قاهره است، آنچه به تو نوشته می شود همان را بدون کم و زیاد بگو، و آنچه آنها می گویند به اینجا بنویس، دیگر درشتی چرا؟ در این امر و فرمایش حرفی نیست... اما ابر می دارند، می نویسند که فلانی با ما ملایمت نمی کند و درشتی می نماید. جسارت می - کنم که بندگان عالی در چنین موارد یکی نپرسند که فلانی چه درشتی کرده و کدام خلاف حرمت را بعمل آورده، تا پنده را از آن درشتی ندانست و انفعالی حاصل آید... کمترین در بحال و در هر باب با آنها از ملایمت گذشته، سهل است از تملق هم گذشته است، باز چاره نمی کند و نخواهد

۱۵۰. از ترجمه انگلیسی به فارسی برگردانده شده. نامه حاجی ۱۲ شوال ۱۲۶۲ (۴ اکتبر ۱۸۶۶)، انگلیسی، ۶۰/۱۲۴.

گرد...».

سپس به زبان کنایه آمیز بر «حکمت» و سیاست رندانه صدر اعظم خرده می‌گیرد: «اغلب رقیمه جات بندگان عالی به توسط آنها به کمترین می‌رسد. همین رقیقه سرباز را فردای ورود چاپار، بعد از آنکه از همه منابر و محافل سرعسکر و انورافندی فراغتی حاصل کرد، و مضمونش پیش از رسیدن رقیمه به کمترین، بازاری شد برای کمترین فرستادند. حکمت امور در خدمت و حضور بندگان ولی انعمی است. کمترین چه می‌داند که منظور ولی انعمی چیست، البته خالی از مصلحتی نیست... اما عثمانو با غروری که دارند هیچ کاغذی به توسط آنها نمی‌فرستند، و هیچ مصلحت باطنی خودشان را به آنها هرگز بروز نمی‌دهند».

در جواب حاجی که گفته بود: با انورافندی ملایمت کند و به مهمانی او برود و از او مهمانی کند، چنین پاسخ داد: «نمی‌دائم ناملایمت از جانب کمترین از چه رهگذر است. و حال آنکه بیست روز ناخوش و بستری شده، دوا خوردم، یک احوال‌پرسی نشد نه از جانب او و نه از جانب سرعسکر. اما پیش از آن تا گفتند سر سرعسکر درد می‌کند، فوراً وقایع‌نگار را به احوال‌پرسی فرستادم... اینطور نامهربانیها از جانب کمترین است یا از جانب آنها، و ثمره‌اش عاید وجود نابود کمترین است یا راجع شأن دولت علیه؟» بعد شرح مهمانی خود را می‌دهد که «موزان روس و انگلیس آمدند ولی انورافندی بهانه جست و نیامد. «بلی»، چون از این رقیمه ولی انعمی مستحضر بسود، بلکه به تجریک او نوشته و اصدار کرده بودند»، دعوت نماینده ایران را نپذیرفت.

در پایان نامه چنین نتیجه می‌گیرد و پاسخ می‌طلبد: حال که آنان «مضمون تراشی» می‌کنند، و شاید رقیمه دیگر که «تمهیدنش از این پیشتر و شدینتر باشد اصدار نمایند»، تکلیف این دو مطرب را معین فرمائید: «یکی اینکه صریح مرقوم بفرمائید که هرچه مأمورین دولتی فخیستین تکلیف می‌کنند قبول بکن تا فردا کمترین مورد مؤاخذه نشوم؛ چرا که اگر قبول نکنم اینطور می‌شود. دیگر [اینکه] درشتی کمترین را با هر کدام از مأمورین ثلاثه اتفاق افتاده است، معذوم فرموده، کمترین را هر طور شایسته می‌دانند مؤاخذه بفرمائید. و جواب این دو فقره را منتظر هستم».

نامه میرزا تقی‌خان اندیشیده و تنبیه‌آمیز بود. به صدر اعظم به کنایه فهماند که سنت سپاسی او یکسره خطاست؛ و دیگر اینکه هرگونه پایداری و پافشاری که در کنفرانس می‌کند و حاضر به تسلیم نمایندگان روس و انگلیس و عثمانی نمی‌شود - قصدش خدمت به ایران و حفظ حقوق دولت است. از جانب شاه برای وزیر نظام خلعت و نشان درجه اول فرستاده شد. و ضمن فرمان همایونی از خدمت وی در کنفرانس (که هنوز ادامه داشت) قناردانی گردید. حاجی از این راه از میرزا تقی‌خان دلجوئی کرد. باری، دوره دوم کنفرانس که از رجب ۱۲۶۲ قطع شده بود - در

ذیقعه از نو شروع گردید. در آغاز دوره دوم مذاکره دیدیم که وزیر نظام و انورآفندی هر کدام آخرین سُرُحهای پیشنهادی خود را در جمادی‌الاول ۱۲۶۲ (مه ۱۸۴۶) عرضه داشته بودند - و کنفرانس با دخالت مأموران میانجی به تالیف و ائتیم آن دو طرح، و پرداختن متن واحد عهدنامه شروع کرده بود. طرح ایران شامل نه ماده بود و طرح عثمانی یازده ماده داشت. سپس ماده نه و یازده در هم ادغام گردید، و پیشنهاد انورآفندی به صورت ده ماده درآمد. از موضوعهای آنها که مشترک بودند - و همچنین زمینه سازش در هر مسئله‌ای، در قسمت اول این بخش سخن گفتیم و تکرار آن را زائد می‌دانیم. حالا نمایندگان ایران و عثمانی بآدستورهای تازه‌ای در کنفرانس شرکت جستند تا کار را تمام کنند.

در دستورهای دولت به میرزا تقی‌خان تناقض‌گوئیهای گوناگون بچشم می‌خورد: یکجا دیدیم حاجی نوشته بود «بقدر سرمونی» از تعلیمات انحراف نجوید ۱۵۱. حالا ضمن دستور چهارم جمادی‌الثانی ۱۲۶۲ مقرر داشت: در تنظیم عهدنامه فقط به «معانی» توجه کند و از «الفاظ» بگذرد. و نسبت به امور جزئی که در «معنی و مقصود» تأثیری نمی‌بخشد، ایراد و اعتراض ننماید، و عهدنامه را بدون «هیچ تغییری» در معانی مواد ته‌گانه آن امضا کند. این شعر مولوی را هم شاهد سیاست دولت می‌آورد:

ما دزون را بنگریم و حال را

نی‌سرون را بنگریم و قال را

حاجی که خود را به فصاحت عرفانی دلخوش داشت، در هر نامه‌ای شتابزدگی اش را در انعقاد عهدنامه نشان می‌داد. و هیچگاه پیش خود نپنداشید که حل این مسأله دشوار و پرپیچ و تاب، کار خم رنگرزی نیست. در همان کاغذ می‌گوید: آنچه مطلوب اولیای دولت می‌باشد این است که هرچه زودتر کار بستن قرارداد خاتمه یابد - «به امید خدا» با ارسال این مکتوب آن عالیجاه این مسأله را تمام کنید و به دربار معذلت مدار معاودت نمایند. ۱۵۲. ضمناً در اختیارنامه میرزا تقی‌خان که در آن زمان صادر گردید، می‌خوانیم: «بدون اینکه در الفاظ و عبارات مرقومه مندرجه آنها اختلاف و تغییر ظاهر بشود» قراردادنامه را امضا و مهر کنند. اما رونوشت اختیارنامه که به مهر میرزا ابوالحسن‌خان وزیر امور خارجه تهیه شده و به کنفرانس رسیده بود می‌گفت: «بدون اینکه در الفاظ و معانی... تغییر ظاهر بشود»، ترتیب امضای عهدنامه را بدهد. چون این اختلاف در اصل و مواد اختیارنامه مورد ایراد واقع شد، حاجی نوشت: اشتباه از کاتب بوده است. و رونوشت تازه‌ای که با اصل همسان بود فرستاد. از این آشفتگیها و ناهمسانیها هرکس سرگشته می‌شد. نماینده انگلیس آنها را به «شیطنت و بدذاتی»

۱۵۱. انگلیس ۲۴۸/۱۱۲ ویلیامز به کانینگ، ۲۱ ژانویه ۱۸۴۴.

۱۵۲. ترجمه انگلیسی نامه حاجی به میرزا تقی‌خان، ۴ جمادی‌الثانی ۱۲۶۲

(۳۱ مه ۱۸۴۶) در مجموعه ۶۵/۱۲۲ ضبط است.

صدر اعظم ایران نسبت می‌داد. خاصه اینکه در متن طرح مواد نه‌گانه، بدون اینکه بگوید جرح و تعدیلی کرده است، برای امضا پس فرستاده بود^{۱۵۳}. این جور چیزها برای نمایندگان خارجی خیلی غریب می‌آمد، ولی هرکس با دستگاه سیاست دولت ایران آشنائی داشت، برایش شگفتی انگیز نبود. به همین جهت میرزا تقی‌خان روح فرمان و اختیارنامه را در نظر می‌گرفت، و خود را مقید به آن تعلیمهای ضد و نقیض نمی‌دانست. گوئی حاجی حالیش نبود که شعر و معانی عرفانی، هر چند بلند باشند، نمی‌توانست معیار فن دیپلماسی که از مظاهر فعالیت آدمی در این خاکدان است، قرار گیرد. و هر دولتی که در کار سیاست از آن اندیشه‌ها پیروی کرد، روزگارش سیاه گشت.

اما راجع به تغییری که دولت در طرح عهدنامه داد: یکی درباره حقوق گمرکی صادرات دو کشور بود، و دیگر مربوط به وضع سلیمانیه. در موضوع نخست، ماده ششم را بکلی حذف کرد. در این قسمت دانستیم که عثمانیها و انگلیسها پافشاری داشتند که اصل دولتهای کامله‌الووداد در عهدنامه گنجانده شود. اما وزیر نظام همان قانون حقوق گمرکی چهار درصد را (که در قرارداد ارزنة‌الروم ۱۲۳۸ شناخته بود) تأیید کرد. نماینده انگلیس حذف این ماده را نیز که در کنفرانس مورد توافق قرار گرفته، یکی دیگر از نشانه‌های «شیطنت وین ذاتی» دولت ایران پنداشت^{۱۵۴}. میرزا تقی‌خان مصلحت را در درج آن می‌دانست زیرا: پایه روابط تجارت دو کشور را مشخص می‌کرد. به علاوه تصریح داشت که دولت عثمانی از صادرات ایران بیش از آن بهیچ عنوانی وجهی نگیرد. و این حقوق بازرگانان ایرانی را تأمین می‌ساخت. پس، همان قاعده را در عهدنامه گنجانند.

در خصوص سلیمانیه، قبلاً مطلب را خلاصی کرده‌ایم که مسأله حاکمیت بر سلیمانیه و محمره به هم پیوسته بود. در طرح ایران حاکمیت دولت بر «شهر و بندر محمره و جزیره الغضر و لنگرگاه» یعنی محمره به معنی کامل جغرافیای سیاسی آن، اطلاق می‌گردید. طرح عثمانی نیز متقابلاً به حاکمیت آن بر «شهر و ولایت سلیمانیه» دلالت داشت. ایران در جرح و تعدیل خود حقوق عثمانی را تنها ناظر به «قصبه سلیمانیه» دانست که از لحاظ عثمانی پذیرفتنی نبود. در هر حال میرزا تقی‌خان در کنفرانس گفت: «دولت ایران در صدد واگذاری تمام ولایت سلیمانیه نیست، و نه آنکه از همه حقوق خود بر آن می‌گذرد»^{۱۵۵}. نماینده انگلیس در پشتیبانی از عثمانی می‌نویسد: «این حرف نامربوط است که درباره سلیمانیه، تنها به شهر آن تصریح گردد. بلکه به همان برهان که راجع به محمره، به شهر و بندر و لنگره و جزیره صراحت دارد، مصلحت و بلکه عنایت ایجاب می‌کند که

۱۵۳. انگلیس، ۲۴۸/۱۲۲ ویلیامز به کابینگ، ۱۳ ژوئن ۱۸۴۶.

۱۵۴. انگلیس، ۲۴۸/۱۲۲ ویلیامز به کابینگ، ۱۳ ژوئن ۱۸۴۶.

۱۵۵. انگلیس، ۲۴۸/۱۲۲ ویلیامز به کابینگ، ۱۴ مه ۱۸۴۶.

همان سیاق عبارت در خصوص سنیمانیه نیز محفوظ بماند» ۱۵۶. سرانجام دولت ایران موافقت کرد که حاکمیت ایران بر سلیمانیه بر پایه همان فرمول حاکمیت ایران بر محمره، قرار گیرد. ماده دوم عهدنامه بر همین قاعده نوشته شد. حقوق ایران بر محمره و کانسال حجاز و جزیره خفس (آبادان) و قسمتی از ساحل شرقی شط العرب ابرام گشت، و حق آزادی کشتیرانی ایران در شط نیز شناخته شد. آن مهمترین مواد قرارداد بشمار می‌رود.

ضمناً بر اساس آن ماده، بحث به میان آمد که ایران و عثمانی از تمام ادعاهای ارضی سابق خود نسبت به یکدیگر بگذرند. نقطه باریک مذاکره بر سر فعلی «ترك کردن» یا «موقوف داشتن» بود. یعنی ادعاهای پیش را «ترك» گویند یا «موقوف» دارند. وقتی میرزا تقی خان موضوع را ضمن گزارشی به دولت نوشت، حاجی ضمن نامه چهارم جمادی الثانی ۱۲۶۲ جواب بامزه‌ای داد: اختلاف در معنی «متروک» و «موقوف» واضح است، و بحث درباره آنها چه فایده دارد؟! اگر عثمانیان لغت «متروک» را می‌خواهند، ما هم باطناً همان را ترجیح می‌دهیم. گفت و شنید در این باره اساساً «بامراتب درایت و فراست آن عالیجاه وفق نمی‌دهند، مگر توقف طولانی در ارزنة الروم موجب تشمت خیال و کندهنی آن عالیجاه گردیده، و یا اینکه ما را خیلی احمق و بی‌تجربه تصور می‌کنید که راجع به این امور ناقابل که ضرری به دین و دولت نمی‌رساند، دستور العمل تازه می‌خواهید؟ و یا اینکه خیال می‌کنید مورد ایراد و اعتراض ما خواهد شد که کدام لغت را بکار ببرید؟

*

اما در کنفرانس، این بحث لغوی به سادگی تلتقی نمی‌گردید. لفظ «ترك کردن» به مفهوم مطلق چشم‌پوشیدن تعبیر می‌شد که جای بازگشت نداشت. و حال آنکه «موقوف داشتن» برای ادای آن مفهوم قطعی، نارسا بود. میرزا تقی خان بعدها در زمان صدارتش ضمن نامه‌ای که به میرزا جعفر خان مشیرالدوله (مأمور ایران در کمیسیون سرحدی) در جمادی الاول ۱۲۶۶ نگاشته، موضوع را چنین تشریح می‌کند: «مدت پنج سال در ارزنة الروم نشستند و به توسط مأمورین دو دولت بزرگ واسطه فقرات تسعه را که فی الحقیقه ایضاحاتی برای عهدنامه مقرره بود، در کمال توضیح و تصریح قرار دادند، و از لفظی که جزئی ابهامی داشت بکلی اجتناب کردند. چنانکه در باب لفظ «موقوف» عالیجاه قولونل ویلیمس استحضار دارد که دو سه ماه طرفین برای همین يك لفظ گفتگو داشتند که شاید معنی دیگر ببخشند، تا لفظ را برداشتنند و به جای آن لفظ «ترك» گذاشتند».

باری، به موجب ماده سوم عهدنامه در دولت تعصب سپردند که «سایر ادعاهایشان را در حق اراضی ترك کرده، از دو جانب بلا تأخیر مهندمین و

مأمورین را معین نموده... حدود مابین دولتین را قطع نماید». در موضوع «مطالبات نقدیه» دو دولت از همه ادعاهای سابق گذشتند، مگر خساراتی که بعد از قبول اختارات دوستانه دو دولت بزرگ واسطه درجمادی الاولی ۱۲۶۱ تنظیم گردیده بود، و نیز «رسومات مراعی از سائی که تاخیر افتاده». برای اینکه این مسائل «از روی عدالت فعل و احقاق شود» مقرر گردید که از طرف دو دولت مأمورانی برای رسیدگی و تسویه آنها گماشته شوند. (ماده اول و چهارم). به موجب این توافق، قضیه زیان مالی محرمه و خسارت و غرامت قتل و غارت کربلا مشمول آن ماده می گردید، یعنی تعیین میزان آن خارج از عهدنامه، به عهده کمیسیون دو جانبه قرار گرفت. به هر حال اصل پرداخت زیان مالی که عثمانی در پایمال کردن آن سخت کوشا بود، پابرجا گشت. اینکه پس از آن دبه درآوردند موضوعی است جداگانه.

در خصوص وضع شاهزادگان فراری ایران که اغلب در بین النهرین اقامت می گردیدند، و به پشتیبانی عثمانی علیه ایران به فتنه جوئی می پرداختند، دولت ایران خیلی اصرار داشت که برای آنان محل ثابتی دور از ناحیه های سرحدی ایران تعیین گردد. ترکان که می خواستند آزادی عمل داشته باشند زیر بار چنین تعهدی نمی رفتند، و به اصطلاح آن را منافی حقوق حاکمیت خویش می شمردند. سفیر روس در اسلامبول هم می گفت: «تقاضای ایران مبنی بر اینکه شاهزادگان ایرانی را از بغداد یا منطقه های مرزی به جایی دیگر انتقال دهند، مانعی ندارد اما نه اینکه دولت عثمانی محل ثابتی را برای آنان مشخص کند» ۱۵۷. به موجب ماده پنجم، دولت عثمانی وعده داد شاهزادگان مزبور را در «برسا» اقامت دهد و «غیبت آنها را از محل مذکور و مراوده مخفیة آنها را به ایران رخصت ندهد». نظر دولت ایران در اصل تأمین گردید، ولی عثمانیان بعدها در عمل از اجرای آن شانه خالی کردند.

حقوق گمرکی صادرات دو کشور بر قانون چهار قروش درصدمهاده شد. (ماده ششم برتائید ماده دوم عهدنامه ارزنة ابروم ۱۲۳۸). بنا بر این، ایران اصل دولتهای کامله الوداد را که در قبولاندن آن عثمانی و انگلیس اصرار زیاد می ورزید، نپذیرفت. ماده هفتم ناظر بود بر: تسهیل امر مسافرت زوار ایرانی به عتبات و حاجیان، و جلوگیری از «هر نوع ظلم و تعدی و بی حرمتی» نسبت به آنان، و تعیین «بالیوز» هائی در خاک دو کشور (بغیر از مدینه و مکه) و رعایت قاعده «معامله متقابل».

قانون بسیار مهمی که در ماده هشتم انعکاس یافته، و به معنی آن توجه نگردیده، حق عشایر سرزنشین مورد اختلاف دو کشور است در تعیین تبعیت و سرنویت خود از لحاظ قبول تبعیت ایران یا عثمانی. ماده مزبور

مقرر داشت: «عشایری که متنازع فیه می باشند و صاحب آنها معلوم نیست، بخصوص انتخاب و تعیین کردن محلی که بعد از این دائماً اقامت خواهند کرد، یکدفعه به اراده اختیار خودشان حواله شود». اما «عشایری که تبعیت آنها معلوم است چیرا به اراضی دولت متبوعه آنها داخل شوند». مفهوم جدید اختیار عشایر در تعیین تبعیت و محل اقامت خود، نخستین بار در عهدنامه ارزنة الروم آمده است. این قانون و آئین بعدی که ایلاتی که وضعشان مشخص است باید به خاک کشور متبوع بازگردند - تنابیر بسیار مهمی بود برای تثبیت وضع نامعلوم عشایر مرزنشین، و پایان بخشیدن به ستیزگیهای سرحدی و اختلافهای پردرندس دو دولت همسایه.

ماده نهم یعنی آخرین فصل عهدنامه می گشت: مواد قراردادهای پیشین، خاصه معاهده ارزنة الروم ۱۲۳۸ که در این عهدنامه ملغی نگردید یا تغییر نیافته و مثل اینکه کلمه به کلمه درین صفحه مندرج شده باشد. کافه احکام و قوت آن ابقا شده است. دیگر اینکه: در مدت دو ماه یا کمتر پس از امضای این عهدنامه «تصدیق نامه های آن مبادله خواهد شد».

*

موضوعی که وقت کنفرانس را خیلی گرفت گفتگو برسر ماده دهم طرح پیشنهادی عثمانی بود. از نظر اهمیت آن بطور مشروح بیان می کنیم: دانستیم که طرح عثمانی نخست یازده ماده در برداشت. سپس ماده نهم و یازدهم بهم آمیخته شد، و پیشنهاد ده ماده ای آن مطرح گردید. طرح ماده دهم می گشت:

«این معاهده حاضره اساس صلح گردیده، به مراد قراردادن تفرعات مواد مندرجه آن و بعضی خصوصیات که تسویه آنها فیما بین دولین لازم است، دولین علیتین تعهد می کنند که بعد از تصدیق کردن این معاهده از طرفین و کلا تعیین نمایند».

ماده مزبور بظاهر بسیار ساده می نمود، اما به حقیقت چنین نبود. دربار ایران به معنی آن پی نبرده بود مگر خود میرزا تقی خان. از نظر تحلیل و ارزشیابی حقوقی جان کلام در این عبارت نهفته بود: «به مراد قراردادن تفرعات مواد مندرجه آن و بعضی خصوصیات که تسویه آنها لازم است، طرفین بعد از تصدیق کردن عهدنامه و کلائی تعیین نمایند، مفهومی که براین عبارت پیچیده عمدی، مترتب بود اینکه اجرای قرارداد رامعلق می ساخت. عهدنامه پس از «تصدیق» دو دولت بی کم و کاست نافذ و لازم الاجرا می گردید، اگر مقصود موضوع تعدید مرزهای دو کشور بود که ماده سوم تکلیف آن را به روشنی مشخص ساخته بود، یعنی مقرر می داشت که کمیسیون سرحدی از نمایندگان دو دولت تشکیل گردد. اما آنچه عثمانیان در باطن در سرداشتند این بود که پس از تصدیق عهدنامه یعنی

در مرحله مبادله کردن آن، اشکال تراشی کنند و آنچه نتوانسته بودند در خود کنفرانس در مسأله محمره و شط‌العرب و زهاب بندیت آورند - به موجب «تضرعات» تازه‌ای بر متن عهدنامه بیفزایند. و در این مرحله مضمون قرارداد را به سود خود تعدیل نمایند. در حقیقت مادهٔ دهم که به ظاهر آراسته بود، اجرای عهدنامه را سست می‌کرد. به همین علت وزیر نظام بهیچ وجه به قبول آن سرنهاده. (بعد از این باز خواهیم نمود که پس از سفارت وزیر نظام چگونه آن «تضرعات» به صورت «ایضاحات» درآمد و از حقوق ایران کاست).

نمایندگان انگلیس در اسلامبول و ارزنة الروم و تبران، از عثمانی پشتیبانی می‌کردند و در گنجاندن مادهٔ دهم پافشاری داشتند. حاجی میرزا آقاسی هم تسلیم محض بود - و فقط میرزا تقی‌خان بود که يك تنه سرسختی و ایستادگی کرد و نگذاشت آن ماده در عهدنامه بیاید - گرچه میانهٔ او و حاجی باز اختلاف افتاد. در ربیع‌الثانی ۱۲۶۲ (آوریل ۱۸۴۶) حاجی دستوری مبنی بر قبول مادهٔ دهم صادر کرد. وزیر مختار انگلیس به ویلیامز نوشت: «تقاضای مخصوصی دارم که مراقبت نمایند هیچ‌کس به موضوع صدور آن دستور به میرزا تقی‌خان پی نبرد... و تصور می‌کنم بتوانید او را در پذیرفتن این ماده وادار نمایند» (اشارهٔ شیل بظاهر به نمایندۀ روسیه است که نمی‌خواست بگذارد آگاه شود). آن پندار واهی بود. وزیر نظام در جلسهٔ بعدی کنفرانس گفت: حاضر به قبول آن ماده نیست. و این تصمیم را در واقع به مسئولیت خود گرفته بود. بنا بر گزارش ویلیامز: «اصرار نمایندگان روس و انگلیس هیچ تأثیری در تغییر رویهٔ او نداشت» (۱۵۹). نمایندۀ انگلیس باز به دست و پا افتاد. این بار حاجی فرمان شاه را به میرزا تقی‌خان ابلاغ کرد. نوشت: راجع به مادهٔ دهم که اولیای دولت عثمانی از آغاز تا به حال اصرار می‌ورزند «مراتب را به عرض خاکپای اعلیحضرت همایون رساندم. فرمودند: ضروری ندارد که این ماده را قبول کنیم. و از همان قرار در عهدنامه درج شود». بعد متن ماده را آورده، می‌نویسند: «پس از علاوه کردن مادهٔ اخیر و مهر کردن عهدنامه فوراً مراجعت کنید، و مراقبت شود تأخیر و تعویق دیگری صورت نگیرد» (۱۶۰). سواد آن را هم برای شیل فرستاد. امر محمدشاه وقتی ابلاغ شد که آشوب شهر برخاسته، و کنفرانس در حال تعطیل بود. چون از نو برپا گشت، زمانی گذشته بود و میرزا تقی‌خان هم به روی خود نیاورد که چنان امری از جانب شاه صدور یافته بود. بنا بر اصرار وزیر مختار انگلیس، قرار شد دستور مؤکد دیگری به ارزنة الروم ارسال شود. شیل

۱۵۸. انگلیس، ۲۴۸/۱۲۲ شیل به ویلیامز ۲۲ آوریل ۱۸۴۶.

۱۵۹. همان، ویلیامز به شیل، ۱۴ مه ۱۸۴۶.

۱۶۰. انگلیس ۱۴۴ ۶۰ نامهٔ حاجی میرزا آقاسی به میرزا تقی‌خان، ۲۷

شعبان ۱۲۶۲ (۲۱ اوت ۱۸۴۶) از ترجمهٔ انگلیسی به فارسی برگردانده شد.

می‌نویسد: «بندبختانه همان وقت پیک میرزاتقی‌خان رسید، و در نامه‌اش گفته بود دولت عثمانی از موضوع ماده دهم گذشته است. پس دولت ایران هم از صدور تعلیمات جدید منصرف شد» ۱۶۱. در واقع وزیر نظام دست بالا را گرفته و به ترکان فهمانده بود که پافشاری درباره ماده دهم بکلی بی‌اثر است. و سرانجام آنان نیز قطع امید کرده انصراف یافته بودند. میرزا تقی‌خان هم دیگر تأخیر را جایز ندانسته، مطلب را به دربار نگاشت و حاجی را در برابر کاری انجام یافته قرار داد. این یکی از مواردی بود که وزیر نظام اندیشه‌اش را خیلی به زیرکی پیش برد. امر شاه و دستور حاجی و فشار انگلیسها در وی اثر نینخشید. شیل می‌نویسد: «جای تأسف است که میرزا تقی‌خان در عقیده خویش این اندازه پافشاری بخرج دهد، و خدمتش را در این می‌داند که دشواری و زحمت بیخود ایجاد کند» ۱۶۲.

اینجا قضیه جانب توجهی رخ داد: همان وقتی که میرزاتقی‌خان متن نهایی عهدنامه را در نه ماده به تهران فرستاد و نوشت که موضوع ماده دهم منتفی گشته - وزیر مختار انگلیس، و روس به دربار اطلاع دادند که عهدنامه در ده ماده تنظیم شده و ماده دهم نیز در آن مندرج آمده است. در واقع نماینده انگلیس یا جلب همکاری نماینده روس، آخرین کوشش خود را در قبولاندن ماده دهم بکار برد. حاجی بی‌حوصله از تناقض نوشته وزیر نظام و گفته آنان گیج شد. برای اینکه از دست میرزاتقی‌خان و شر روس و انگلیس خودش را خلاص کند، متن عهدنامه نه ماده‌ای ارسال کرد و همچنین متن ماده دهم معروضه روس و انگلیس را جداگانه مهر کرد و هر دو را به ارزنة الروم فرستاد. و به میرزاتقی‌خان نوشت که ماده مزبور را به مواد نه‌گانه بیفزایند، وجهه نظر صدراعظم ایران از نامه چهاردهم ذی‌قعدة ۱۲۶۲ که به وزیر نظام نوشته نمایان می‌گردد:

«در باب فقره دهم، آن فرزند نوشته بود که اولیای دولت علیه عثمانی از این فقره گذشته‌اند، و عالیجاه انور افندی هم در این باب اظهار نگرده است... اما در اینجا... وزرای مختار دولتین فحیمترین واسطه می‌فرمایند که: اولیای دولت علیه عثمانی از این فقره نگذشته‌اند، اصرار زیادی در استقرار فقره مزبوره دارند. سخن آن فرزند با فرمایش جنابان معزالیهما مغایرت و منافات کلی دارد. لکن چون جنابان معزالیهما اینطور می‌فرمایند به آن فرزند مؤکداً قلمی می‌شود که: «فقره دهم را که به ترکی و فارسی نگارش و به مهر من رسیده، در جوف این نوشته نزد آن فرزند فرستاده شد، به فقرات تسعه ملحق ساخته، قرارنامه را ده فقره قرار بدهد.

«ولی از آن فرزند بسیار بعید است که دروغ و خلاف به من گوید، و دولت علیه عثمانی اصراری در این فقره از فقره دهم داشته باشد، به

۱۶۱. همان، شیل به ویلیامز، اول نوامبر ۱۸۴۶.

۱۶۲. انگلیس ۶۰/۱۲۴، شیل به ویلیامز، اول نوامبر ۱۸۴۶.

من بنویسد که آنها از این فقره گذشته‌اند. و اگرچه این فقره برای دولت علیه ضرر و نقصانی ندارد، اما سخن در این است که چرا آن فرزند به من دروغ نوشته است... در کمال تأکید به آن فرزند می‌نویسم که به محض... زیارت ملفوفه فرمان همایون فقرات عشره را که مختوم به مهر من است با اولیای دولت علیه روم مهر و مبادله کرده، معاودت کنند. و تشکیک و تردید را از خود دور سازد...» (به دنبال آن شعری هم آورده است). اما بعد روشن شد که سخن وزیر نظام درست بوده و عهدنامه را در نه ماده پرداخته بود، فقط روس و انگلیس می‌خواستند ماده دهم را رندانه داخل قرارداد نمایند. حاجی پاردیگر از شتابزدگی خود شرمسار گردید.

مسئله این است که حاجی اصلاً حوصله کار دیپلماسی نداشت، و در درستی سخنان نمایندگان روس و انگلیس یک آن به‌خود تردید راه نمی‌داد، و برایش فرق نمی‌کرد که عهدنامه نه ماده یا ده ماده کمتر یا بیشتر داشته باشد. به همین جهت چیزهای غریب در نامه‌هایش می‌خوانیم. در همان نامه چهاردهم ذی‌قعدة می‌گوید: «نمی‌خواهم زیاده از این به اولیا و وزرا و وکلای دولتین فخرتین دردرس و زحمتی برسد...». یا در نامه دیگر (نهم ذی‌قعدة ۱۲۶۲) می‌نویسد: «چون اولیای دولتین فخرتین واسطه در این کار بسیار زحمت و تصدیع کشیده‌اند که کمال خجالت و شرمندگی را از آنها دارم، و نمی‌خواهم زیاده ازین تصدیع بکشند، فقرات تسعه راه مهر کرده، معاودت نمایند. همچنین در کاغذ صفحہ ۱۲۶۳ می‌گوید: «در انتظار وصول قرارنامه مهر و مبادله شده، و ورود آن فرزند بودیم» که چاپار سفارت انگلیس وارد شد، و از قرار اظهار شیل معلوم گردید که دولت عثمانی درباره ماده هفتم قانون «معامله متقابل» را مطالبه می‌نماید. و چون وزیر مختار انگلیس «مرد بزرگی است و از جانب دولت بزرگی در اینجا اقامت دارند، و احترام ایشان لازم است، لهذا آن فرزند مأذون است» که ماده هفتم را بر آن اساس تنظیم کند.

پایه تمام این استدلالهای سیاسی حاجی مخدوش است. از صرفه و سود دولت ایران سخنی نمی‌گوید. همه تعارفات و تکلفات بیمزه مرسوم در نامه‌نگاری خصوصی را از قبیل «دردرس و زحمت» دادن و «تصدیع کشیدن» و «کمال خجالت و شرمندگی» داشتن، و اینکه فلان کس «مرد بزرگی است... و احترام ایشان لازم»، در نامه‌های رسمی سیاسی می‌آورد. و گاهی هم شعری چاشنی آنها می‌زنند. حاجی پیش خود نیندیشید که اگر روس و انگلیس صرفه خود را نمی‌دیدند، پای به میان نمی‌نهادند. حال که چنین است، بایستی زحمت و دردرس و تصدیع هم بکشند، و جای هیچ شرمندگی هم نبود. اتفاقاً اینکه وزیر مختار انگلیس را «مرد بزرگی» قلمداد می‌کنند نه چنین است - از لحاظ شعور کلی و دانش آدمی بود متوسط، از ایران و ایرانی هم بدش می‌آمد، و شایسته احترام خاصی بیشتر از حد مرسوم هم، نبود، اما حاجی مرعوب و زرای بیگانه بود و در

برابر آنان حسن کوچکی داشت. بالاخره تنگت حوصلگی و ناشکیبائی حاجی را در گفتگوی سیاسی، از عبارتی که در جواب میرزا تقی خان ضمن نامه چهاردهم ذیقعدة ۱۲۶۲ نگاشته، خوب می‌توان شناخت. پس از آنکه چهار سال در ارزنة الروم زده‌خورد کرد و متن عهدنامه را فرستاد، حاجی به او نوشت: «من خود طالب نیستم از این زیاده [کلمات] متبوعه، و مضبطه، و تعلیمات، و تنظیمات، و رسماً بشنوم»: آشکار است که از شنیدن اینگونه نیت‌های دولتی به تنگ آمده بود. پس نوشته جهانگیر میرزا در تاریخ نو که می‌گوید: بعضی از نامه‌های وزیر نظام را بعدها جزو کافدهای حاجی «س به مهر، نگشوده یافتند»، شاید بکلی بی‌مأخذ نباشد.

بازی جریان امور باز هم به دلخواه حاجی نگشت. در آخرین مرحله کنفرانس که قرار بود عهدنامه رسماً امضا گردد، و کار پایان یابد - ترکان از نو دپه درآوردند، و لشکر عثمانی در سرحد آذربایجان به تعدی پرداخت. حاجی ضمن اعتراض به رویه تجاوز عثمانی، و بهانه‌جویی در تمویق امضای عهدنامه، در صفر ۱۲۶۳ به وزیر مختار روس و انگلیس هردو اعلام داشت: «اولیای دولت علیه از طول مجلس ارزنة الروم خسته شده، اراده دارند مقرب‌الخاقان میرزاتقی خان را احضار نمایند». وزیر مختار روس در نامه دهم ربیع‌الاول اینطور پاسخ داد: «بر دوستدار مشکل است از آن جناب مخفی دارد اینکه چقدر چنین اراده از صلاح دور است در وقتی که سترای دو دولت به‌اهتمام تمام مشغول انجام امر مصالحه هستند. احضار مقرب‌الخاقان مشارائیه از ارزنة الروم در چنین وقتی، صورت آن خواهد داشت که بعد از زحمات و اهتمام چندین سائمه، خواسته بایستد قطع مکالمه نموده، راهی را اختیار نمایند که خلاف مصلحت و خیر واقعی دولت علیه ایران باشد... دوستدار بر خود لازم می‌داند آن جناب را پیش از وقت اطلاع دهد که هر حرکتی به قصد احضار میرزاتقی خان ظاهر شود، خلاف آرزوی وزرای دولت بهیئة روسیه خواهد بود». وزیر مختار انگلیس هم همین همان نظر را در کاغذ هشتم صفر ۱۲۶۳ به حاجی نوشته بود. البته باید گفت سخن حاجی بیشتر جنبه تهدید داشت، و گرنه گمان نمی‌رود به حقیقت می‌خواست میرزاتقی خان را درباریک‌ترین مرحله کنفرانس فرا خواند.

حاجی آخر کار برخوردار بود که چقدر طاقت‌فرساست تا کنار پسا عثمانیان سامان پذیرد. در صفر ۱۲۶۳ به وزیر نظام نگاشت: «فرزند من... می‌دانم که این قافله تا به حشر لنگت است، و اینها همه بهانه‌جویی است...». وزیر امور خارجه انگلیس نیز شیوه دولت عثمانی را انتقاد کرد، به اسلامبول نوشت: «دولت انگلستان و روسیه توقع دارند که باب‌عالی به حرف معقول و حسابی گوش بدهد... و نظر عادلانه دولتهای میانجی را بپذیرد» ۱۶۳.

سرانجام کنفرانس ارزنة الروم پس از يك سلسله دوره‌های بحرانی و فراز و نشیبهای پی‌درپی - کارش را پایان داد. عهدنامه ایران و عثمانی در شانزدهم جمادی‌الثانی ۱۲۶۲ (دوم ژوئن ۱۸۴۷) به سپهر میرزا تقی خان و نورافندی رسید. پائمرستون به شیل دستور داد این پیام را به دولت ایران برساند: «دولت انگلستان نسبت به شکیبائی و روح سازش و آشتی‌پذیری که دولت ایران در سرتاسر کنفرانس ارزنة الروم ابراز داشت، حقیقتاً است و رویه این دولت را شرافتمندانه می‌داند» ۱۶۴. ملکه ویکتوریا نیز در نطق افتتاح پارلمان گفت: «مایه خرسندی است که با توافق امپراتور روسیه و حسن توسط مشترک دو دولت، توانستیم اختلافاتی که مدت‌ها بود میان شاهنشاه ایران و دربار عثمانی وجود داشت، و آرامش مشرق را سخت بخطر می‌انداخت، تسویه نماییم» ۱۶۵. ملکه ویکتوریا پیش از امضای پیمان ارزنة الروم آن نطق را در مجلس کرده بود. به همین جهت دولت را به مخصوصه انداخت و تصور نمی‌رفت این اندازه بطول انجامد. یکی از علل پافشاری انگلیس در اتمام کار کنفرانس، از همین رهگذر بود که دولت خود را از پیش متعهد کرده بود.

حاجی به‌امر محمدشاه يك جبهه لاشمسه‌دار مخصوصه برای وزیر نظام فرستاد، و در نامه جمادی‌الثانی ۱۲۶۳ نوشت: آن به جهت اتمام خدمت به خلعت و افتخار آن فرزند مرحمت و عنایت یافته... البته زیب قامت عزت و اعتبار خود نموده، مراجعت نمایند... اگرچه زحمت بسیار در این مدت کشید، خدمت خود را به انجام رسانیده، روسپندی حاصل نمود و به ارتفاع مراتب و مدارج خود در آستان اعلیحضرت... افزود، صد هزار آفرین، اینجانب را از حسن کاردانی خود امیدوار کرد، اعتقادی که در حق آن فرزند داشتم، به چندین مرتبه افزود...»

به‌علاوه دولت ایران بنا بر آئین بین‌المللی، به عنوان نشانه قرداتی از کوشش مأموران میانجی روس و انگلیس، سه سرهنگک وینیامز، و سرهنگک دینز هر کدام نشان درجه دوم شیر و خورشید اعطا کرد، و به هر يك از منشیان آنان يك ملاقه شال ترمه، میرزا تقی‌خان همیشه به کارنامه خویش در سفارت ارزنة الروم می‌بایند، در زمان صدارتش که رضاقلی‌خان هدایت را به مأموریت خیره فرستاد، او می‌نویسد: «چون به خدمت... امیرکبیر رفتم تمام سپارش را به يك مصراع فردوسی... مختصر کرد که: فرستاده باید فرستاده‌ای، گفتم بلی، فرمود: البته شنیده‌ای سفارت مرا در ارزنة الروم، گفتم آری، گفت: نیکو برو، دانا بازگرد...» ۱۶۶. وزیر مختار انگلیس نیز بعدها ضمن نامه‌ای که در بیستم ذیحجه ۱۲۶۵ به میرزا تقی‌خان نگاشته به

۱۶۴. انگلیس ۱۲۶/۲۴۸، پائمرستون به شیل، ۲۴ اوت ۱۸۴۷.

۱۶۵. نطق ملکه ویکتوریا در جلسه افتتاح پارلمان دو ۲۲ ژانویه ۱۸۴۶.

۱۶۶. روضه‌الصفا، ج ۱۵.

حقیقت خواسته او را به نقطه ضعف انسانیش بستاید: «... دوستان را به کرات مراتب دلسوزی و کفایت و کاردانی جناب سامی را به محک امتحان درآورده بود، خصوصاً در سفر مأموریت به ارزنة الروم که به مرتبه ثبوت و وضوح پیوست...»^{۱۶۷}. البته باید دانست که در احترام معنوی او نسبت به وزیر نظام هیچ تردید نیست. ویلیامز به کانینگهام می‌نویسد: شیل «در نامه‌های خصوصی و رسمی خود بارها از حسن اعتقاد فراوانش نسبت به میرزاتقی‌خان، سخن گفته است»^{۱۶۸}.

چند سند تاریخی راجع به پیمان ارزنة الروم را از این قرار می‌آوریم: فرمان اختیارنامه میرزاتقی‌خان در امضای عهدنامه، فرمان محمدشاه به پاس خدمت او، نامه حاجی میرزا آقاسی در ستایش وزیر نظام، و بالاخره متن عهدنامه ایران و عثمانی.

اختیارنامه:

«فرمان مبارك که به افتخار میرزاتقی‌خان وزیر نظام شرف نفاذ یافت»^{۱۶۷} بشرح آنکه: صورت فقرات قرارنامه بین الدولتین علیتین ایران و روم را که به فارسی و ترکی فرستاده بود به توسط اولیای دولت قاهره ملحوظ نظر مبارك افتاد و از مسطوراتش من الفاتحه الی الخاتمه خاطر اقدس را آگاهی حاصل آمد، لهذا به آن عالیجاه امر و مقرر می‌داریم که صورت قرارنامه فارسی و ترکی را که به خط و مهر جناب جلالت‌مآب غوث‌الاسلام والمسلمین ناصرالملک والددین حاجی میرزا آقاسی مسموع و مختوم است از همان قرار مهر و مبادله کرده، به دربار اقدس یادشاهی معاودت نماید، می‌باید آن عالیجاه از قرار مقرر معمول و از حکم قضا شمول تخلف و عدول جایز نداند. تحریراً فی شهر ذیقعدة الحرام سنه ۱۲۶۲.

فرمان محمدشاه:

بشرح آنکه: عالیجاه مقرب الخاقان میرزا تقی‌خان بدانکه چون به مزید شایستگی و استعداد و کفایتی چند که در کلیات امور دولت قوی‌بنیاد از او به‌ظهور رسیده، موجب اعتقاد و وثوق خاطر همایون به حسن درایت و کفایت آن عالیجاه گردیده، و مدتی که آن عالیجاه را مأمور به توقف ارزنة الروم و رفع غوائل بین الدولتین علیتین ایران و روم فرموده‌ایم، اعتمادات کامله به‌ظهور رسانیده و خدمات شایسته او مقبول حضرت سلطنت آمده، در هذه السنه بوقت ثبیل خیرت دلیل به اعطای یک قطعه شمشیر کل مرصع او را مخصوص و میاهی داشتیم، و به‌ظهور

^{۱۶۷}. برای متن کامل این نامه نگاه کنید به بخش روابط ایران با انگلیس، قسمت سفارت شیل به ایران.

^{۱۶۸}. انگلیس، ۲۴۸/۱۲۲ ویلیامز به کانینگهام، ۱۳ ژوئن ۱۸۴۶.

این عنایت پایه اعتبارش را در میان امثال و اکفا برافراشتیم که شمشیر مرحمتی را زینت میان خدمتگذاری مباحثه از روی کمال استظهار و اهتمام به مراقب خدمت اقدام و حسن کفایت و کاردانی خود را زیاده مشهود امنای دولت ابد ارتسام دارد، و در عهد شناسند، تحریراً فی شهر ذیحجه سنه ۱۲۶۲.

[نامه حاجی میرزا آقاسی به میرزا تقی خان]

عالیجاها مشرب الخاقانا فرزندان، لوشتجات آن فرزند با کتابچه وقایع مصحوب علی اکبر بیگ سلطان تویخانه مبارکه در چهاردهم شهر ذیحجه واصل شد. مسطوراتش را از فاتحه تا خاتمه ملاحظه و مطالعه کرد.

آفرین خدای بر پدری که تو پرورد و مادری که تو زاد مرچبا، صد هزار آفرین، روی آن فرزند سفید، نمک شاهنشاه دین پناه روح العالمین فداه بر آن فرزند حلال باشد. الحق در این مدت پنج سال در ملک خارج موافق شأن و جلالت دولت علیه رفتار کرده و با کفایتی وافری و درایتی کافی به خدمت مرجوعه پرداخت، از طرز حسن خدمت و خلوص عقیدت و صداق ارادت و در اهتمام خدمات، دولت را زائدالوصف از خود راضی و خشنود ساخت. رضای من که سهل است خاطر اقدسی همایون شاهنشاهی خلدالله ملکه و سلطانه و افاضی علی العالمین و احسانه را بسیار از خود راضی ساخته است که انشاءالله بعد از شرفیابی حضور مبارک در تلافی زحماتی که کشیده و مشقتهایی که دیده مورد تملقات و تنقذات ملوکانه خواهد شد. عیاله آن فرزند را به صدور منشور مخلوفت دستور همایون و ایفاد یک قبضه شمشیر مرصع مفتخر و سرافراز فرمودند که از این عارفه عظمی و موهبت کبری فیما بین امثال و اکفا مفاخرت نماید.

در باب آمدن یوسف بیگ از دربار دولت عثمانی و آوردن پانزده هزار تومان وجه خسارت برای آن فرزند و تکلیف وکلای دولتی فحیمین واسطه در قبول آن، که به آن تفصیل قلمی داشته بود، معلوم شد. بدیهی است که در این مدت هرچه امان و وکلای دولتی فحیمین واسطه به این طرف تکلیف کردند محض یاس احترام ایشان همه را شنیدیم و قبول کردیم. اما من مکرر به جنابان جلالت مآبان وزیر مختار دولتی فحیمین واسطه گفته ام که این عمل و ترضیه آن دستورالعملی برای آینده این دولت علیه شده است. اینکه نوشته بود تنخواه مزبوره را به رسم نیاز می خواهد به جیب این جانب بفرستد، اینها چه حرف است؟ من بایست به آن فرزند در تلافی زحمات و خساراتی که در مدت توقف ارزنة الروم کشیده است رعایتها بکنم و محبتها نمایم، توقعی از آن فرزند ندارم. دیگر از قراری که نوشته بود البته نابه حال دستورالعمل

برای انور افندی از جانب دولت علیه عثمانی رسیده است و قرارنامه را مهر و مبادله کرده معاودت نموده است. اینکه اذن خواسته بود برای سرکشی و انتظام امور خود چندی در تبریز توقف نمایند، البته لازم است که بیست روز و یک ماهی در تبریز توقف کرده از ریج سفر آسایش نموده و به سرکشی و نظم امورات خود پرداخته، بعد به دربار همایون بیاید. می باید آن فرزند تا زمان ملاقات حالات و مهمات را اعلام دارد. تحریراً فی شهر ذیحجه ۱۲۶۳.

متن عهدنامه

غرض از ترقیم و نگارش این کلمات خجسته دلالات آنکه: از مدتی به این طرف چون فیما بین سلطنت جاوید آیت منیه و دولت دوران مدت علیه ابدی الدوام با دولت علیه عثمانی بعضی عوارض و مشکلات حدوث و وقوع یافته بود، بنابر مقتضای انیام اساس دوستی و الفت و ضوابط سلم و صفوت و جهة جامعه اسلامیه که میان دولتین علیتین در کاز و افکار سلسله که طرفین علیتین بدان منصف می باشند، بالمسویه اینگونه مواد نزاعیه را بر وجه موافق و مناسب فضاخت شأن دولتین علیتین به تجدید تاکید بنیان صلح و مسالمت و تشبیه ارکان موالات و موودت از جانب دولتین علیتین اظهار رغبت و موافقت شده، برای تنظیم و مذاکره مواد عارضه و تحریر و تنظیم اسناد مقتضیه بر حسب فرمان همایون اعلی حضرت قدر قدرت، کیوان حشمت، مملکت مدار ملک گیر، آرایش قاج و سریر جمال الاسلام والمسلمین جلال الدنیا و الدین غیاث الحق والیقین قهرمان الماء والظین ظل الله الممدود فی الارضین حافظ حوزه مسلمانی داور جمشیدجاه داراب دستگاه انجم سپاه اسلام پناه زیب بخش تخت کین افتخار ملوک جهان خدیو دریا دل کامران شاهنشاه مسالک ایران السلطان ابن السلطان والخاقان ابن الخاقان، محمد شاه امام الله تعالی ایام السلطنة فی فلک الاجلال وزین فلک قدرته به مصاییح کواکب الاقبال بنده در گناه آسمان جاء میرزا محمد تقی خان وزیر عساکر منصوره نظام و غیر نظام که حامل نشان مبارک شیروخورشید مرتبه اول سر قیسی و جمایل افتخار خاص سیز است به وکالت مباحی و مخصوص گشته - و نیز از طرف اعلی حضرت کیوان منزلت شمس فلک تاجداری بدر افق شمیریاری پادشاه اسلام پناه سلطان الیرین و خاقان البحرین خادم الحریین الشریفین ذوالشوکه والشهامه، السلطان ابن السلطان ابن السلطان، سلطان عبدالملک محمد خان جناب مجدد مآب عزت تصدب انوری زاده السید محمد انوری سعد الله افندی که از اعظم رجال دولت علیه عثمانیه و حایز صنف اول از رتبه اولی و حامل نشان مخصوص به آن رتبه است، مرخص و تعیین شده - بوجه اصول عادیه بعد از نشان دادن و ملاحظه و مبادله وکالت نامهای مبارکه، انعقاد معاهده مبارکه در ضمن نه فقره

آمیة قرارداد شده که در این کتاب مستطاب بیان و در مجلس منعقدہ ارزنة الروم مبادلہ می شود.

فقرة اول: دولتین اسلام قرار می دهند که معالجات تقدیة طرفین را که تا به حال از یکدیگر ادعا می کردند کلیاً ترک کنند، ولیکن با این قرار به معاومات تسویه مطلوبات مخصوصة مندرجہ در فقرة چهارم خللی نیابد.

فقرة دوم: دولت ایران تعهد می کند که جمیع اراضی بسیطہ ولایت زهاب یعنی اراضی جانب غربی آن را به دولت عثمانی ترک کنند، و دولت عثمانی نیز تعهد می کند که جانب شرقی ولایت زهاب یعنی جمیع اراضی جبالیة آن را معدره کرده به دولت ایران ترک کنند. و دولت ایران قویاً تعهد می کنند که در حق شهر و ولایت سلیمانیه از هرگونه ادعا صرف نظر کرده به حق تسلکی که دولت عثمانیہ در ولایت مذکور دارد وقتاً من الاوقات یک طور دخل و تعرض ننمایند. و دولت عثمانیہ نیز قویاً تعهد می کنند که شهر و بندر محمره و جزیره الحضر و لنگرگاه و هم اراضی ساحل شرقی یعنی جانب یسار قنطال العرب را که در تصرف عشایر متعلقہ معروفہ ایران است به ملکیت در تصرف دولت ایران باشد، و علاوه براین حق خواهند داشت که گشتیهای ایران به آزادی تمام از محلی که به بحر منعب می شود تا موضع التحقاق حدود طرفین در نهر مذکور آمد و رفت نمایند.

فقرة سوم: طرفین متعاهدین تعهد می کنند که با این معاهده حاضرہ سایر ادعاهایشان را در حق اراضی ترک کرده از دو جانب پلاتاخیر مهندسین و مأمورین را معین نموده برای اینکه مطابق ماده سابقہ حدود مابین دولتین را قطع نمایند.

فقرة چهارم: طرفین قرارداده اند که خساراتی که بعد از قبول اخطارات دوستانہ دو دولت بزرگ واسطه که در شهر جمادی الاولی سنہ یکم هزار و دوست و شصت و یک تبلیغ و تحریر شده به طرفین واقع شده و هم رسومات مراعی از سالی که تأخیر افتاده برای اینکه مسائل آنها از روی عدالت فصل و احقاق شود، از دو جانب پلاتاخیر مأمورینی را تعیین نمایند.

فقرة پنجم: دولت عثمانی وعده می کند که شاهزادگان فراری ایران را در «برساق» اقامت داده و غیبت آنها را از محل مذکور و مراودة مخفیہ آنها را به ایران رخصت ندهد. و از طرف دولتین علیتین تعهد می شود که سایر فراری به موجب معاهده سابقہ ارزنة الروم عموماً رد شوند.

فقرة ششم: تجار ایران رسم گمرک اموال تجارت خود را موافق قیمت حالیه و جازیه اموال مذکورہ تقدماً یا جنساً بوجهی که در عهدنامه منعقد در ارزنة الروم در سنہ یکم هزار و دوست و سی و هشت در ماده

ششم که دائر به تجارت است مسطور شده، ادعا کنند. و از مبالغی که در نامه مذکوره تعیین شده زیاده و جزیی مطالبه نشود.

فقره هفتم: دولت عثمانی وعده می کند که به موجب عهدنامه های سابقه امتیازاتی که لازم باشد در حق زوار ایرانی اجرا دارد تا از هر نوع تعدیات بری بوده، بتوانند به کمال امنیت محلهای مبارکه را که کابین در ممالک دولت عثمانیست زیارت کنند، و همچنین تعهد می کند که به مراد استحکام و تأکید روابط دوستی و اتحاد که لازم است فیما بین دو دولت اسلام و قبیله طرفین برقرار باشد، مناسبترین وسائل را استحصالی نماید تا چنانکه زوار ایرانیه در ممالک دولت عثمانیه به جمیع امتیازات مذکوره بهره ور بوده، خواه در تجارت و خواه در مواد سایر از هر نوع ظلم و تعدی و بیحرمتی محفوظ باشند. و علاوه بر این بالیوزهایی که از طرف دولت ایران برای منافع تجارت و حمایت قبیله و تجار ایرانیه به جمیع محلهای ممالک عثمانیه که لازم بیاید، نصب و تعیین شود بغیر از مکه مکرمه و مدینه منوره، دولت عثمانیه قبول می نماید و وعده می کند که کافه امتیازاتی که شایسته منصب و مأموریت بالیوزهای مذکوره باشد در حق قونسولهای سایر دول متحابه جاری می شود، در حق آنها نیز جاری شود. و نیز دولت ایران تعهد می کند که بالیوزهایی که از طرف دولت عثمانیه به جمیع محلهای ممالک ایرانیه که لازم بیاید نصب و تعیین شود، و در حق آنها و در حق قبیله و تجار دولت عثمانیه که به ممالک ایران آمد و شد می کنند معامله متقابل را کاملاً اجری دارد.

فقره هشتم: دولتین علیتین اسلام تعهد می کنند که برای دفع و رفع وضع غارت و سرقت عشایر و قبایلی که در سرحد می باشند تدابیر لازمه اتخاذ و اجرا کنند و به همین خصوص در محلهای مناسب مسکن اقامت خواهند داد. و دولتین علیتین تعهد می کنند که از عهدۀ هر نوع حرکات تجارزیه مثل غصب و غارت و قتل که در اراضی یکدیگر وقوع بیابد برآیند. و قرار داده اند عشایری که متنازع قبیله می باشند و صاحب آنها معلوم نیست بخصوص انتخاب و تعیین کردن محلی که بعد از این دائماً اقامت خواهند کرد يك دفعه به اراده اختیار خودشان حواله شود. و عشایری که تبعیت آنها معلوم است جبراً به اراضی دولت متبوعه آنها داخل شوند.

فقره نهم: جمیع مواد و فصول معاهدات سابقه خصوص معاهده که در سنه ۱۲۳۸ در ارزنة الروم منعقد شده که بخصوصه با این معاهده حاضره الفا و تغییر نشده، مثل اینکه کلمه بکلمه درین صفحه مندرج شده باشد، کافه احکام و قوت آن ابقا شده است. و فیما بین دو دولت علیه قرار داده شده است که بعد از مبادله این معاهده در ظرف دو ماه یا کمتر مدتی از جانب دولتین قبول و امضاء شده تصدیق نامه های آن مبادله خواهد شد. و کان ذلك فی یوم السادس عشر من شهر جمادی الثانیه

سنه هزار و دوست و شصت و سه.

پیمان ارزنة الروم کاملترین عهدنامه هائی است که در تاریخ روابط جدید ایران و عثمانی بسته شده است. از آن به بعد، مدار مناسبات دو دولت بر آن نهاده شد. به ارزش معنوی آن وقتی می توان پی برد که مواد آن را در چهارچوب روابط دو دولت و مسائل پیچیده و گوناگونی که در طی سالیان دراز روی هم پرف انبار گشته بود، مورد منجش قرار بدهیم. در غیر از این صورت، اهمیت سیاسی و حقوقی و بین المللی آن بدرستی دستگیر نخواهد شد. چیزهائی که کم یا بیش درباره آن نگاشته شده ژرف و اندیشیده نیست - از نظر فن تاریخ دیپلماسی و حقوق بین المللی مورد ارزشیابی قرار نگرفته و تأثیر آن در سیر تحول تاریخی روابط ایران و عثمانی دانسته نشده.

عهدنامه ارزنة الروم اصولی را بنیان نهاد که ناظر بر مجموع مسائل بین دو کشور بود. اینکه برخی از مواد آن را گنگ پنداشته اند، یا تصور کرده اند آن ابهام نتیجه عمل عمدی دولت عثمانی است، بکلی خطاست. آن اصول از نظر وضع قواعد کلی هیچ گنگی نداشت، حسن نیت می خواست که آنها را بدرستی اجرا کنند. و آنچه وجود نداشت همان حسن نیت بود نه روشنی بیان مواد عهدنامه. اگر قرار بود در گفتگوی ارزنة الروم خط سرحدی از آرات تا خلیج فارس را به روی نقشه دقیق جغرافیائی منطبق گردانند، کنفرانس پنج سال طول نمی کشید، بلکه پنجاه سال گفتگو لازم بود چنانکه یکصدسال بعد هم آن کار بدرستی انجام نیافت. و آنچه به عنوان «ایضاحات» خواستند به اصل عهدنامه ملحق گردانند، به حقیقت «ایضاحات» نبود بلکه تجدید نظر در ماهیت پیمان بود. یعنی آنچه عثمانیان نتوانستند از مذاکره با میرزا تقی خان در ارزنة الروم بدست آورند، چنانکه خواهیم دید به پشتیبانی هلنی انگلیسها و با رشوه دادن گرفتند. و دولت ایران لیاقت نداشت حقوقی را که عهدنامه ارزنة الروم برایش تأمین کرده بود، پاسداری کند. اینکه میرزا جعفرخان مشیرالدوله نوشته: «میرزا تقی خان مرحوم به علت بی اسپایی و عدم استحضار از اراضی سرحدیه، ملکیت محمره و سایر مطالب حقه این دولت را نتوانست در آن مجالس ثابت نماید و از عهده الزام مدعی بطور شایسته برآید»^{۱۶۹}، حرف بکلی تسنجیده ایست. کارنامه وزیر نظام در کنفرانس ارزنة الروم بطلان گفته مشیرالدوله را که شاید از روی هم چسبی یعنی دخالت عنصر انسانی، نوشته، بروشنی ثابت می گرداند. بله، مشیرالدوله آدم بصیر و آگاه و خیرخواهی بود - اما نه شخصیت میرزا تقی خان را داشت، نه تدبیر و مهارت او را در فن گفتگوی سیاسی، و نه چشم عاقبت نگر، و نه استقامت

۱۶۹. تحقیقات سرحدیه، خطی.

او را در برابر عثمانیان و انگلیسیان و روسیان و حتی دربار خود ایران، دیدیم که وزیر نظام در به‌کریبی نشانیدن حقوق ایران حتی فرمان شاه را مبنی برگذشت نسبت به عثمانی، نادیده گرفت، و دستورهای صدراعظم را بارها زیرپای نهاد. البته پیمان مزبور کامل و بی‌نقص نیست؛ اما ارزش بین‌المللی اسناد سیاسی را باید در شرائط موجود زمان تدوین آنها سنجید. با این معیار کاری که میرزاتقی‌خان انجام داد، از عهده مشیرالدوله ساخته نبوده، چنانکه وقتی مشیرالدوله به نمایندگی ایران در کمیسیون مرزی ایران و عثمانی گماشته شد، در اجرای همان عهدنامه کار درخشانی از پیش تبردا و حال آنکه میرزا تقی‌خان آن عهدنامه را در دوره ضعف و بی‌سروسامانی ایران بسته بود، و مشیرالدوله در عصر اقتدار ایران یعنی زمامداری امیرکبیر آن مأموریت را داشت. و چنانکه خواهد آمد در آن زمان بیگانان حساب می‌پردند^{۱۷۰}.

گفته مشیرالدوله درباره حاجی میرزا آقاسی هم منصفانه و راست نیست. می‌نویسد: پس از امضای عهدنامه ارزنة الروم «خودنمائی و رجزخوانی»های حاجی در مجالس مختلفه که چنین و چنان کرده، وحشت در دل عثمانیان انداخت و بر اثر آن «در مبادله تصدیق‌نامه‌های قرارنامه تأمل کردند» و «ایضاحاتی» بر آن نوشتند^{۱۷۱}. ممکن است حاجی رجزخوانی کرده باشد، اما مشیرالدوله به این معنی برتخورده که فکر تجدیدنظر عهدنامه راه عثمانیان از زمان کنفرانس در سر داشتند، و تمام مشاجره بر سر ماده دهم از همین رهگذر بود که راه فراری بیابند. در آن زمان کامیاب نگردیدند، پس از بازگشتن میرزاتقی‌خان، از ناتوانی و نابسامانی دولت استفاده کردند، و بساط تازه‌ای برای پیمان شکنی چیدند، موضوع گفتار ما در این بخش همین است.

میرزاتقی‌خان پس از امضای عهدنامه به سوی ایران بازگشت. در راه با میرزا محمدعلی‌خان شیرازی «نایب وزارت دول خارجه» که به سفارت فرانسه می‌رفت، دیدار کرد و او را از جریان انعقاد عهدنامه آگاهانید، وزیر نظام روانه تبریز و تهران شد، و میرزا محمدعلی‌خان رهسپار پاریس گردید^{۱۷۲}.

ماده نهم عهدنامه مقرر می‌داشت که: حداکثر تا دو ماه پس از امضای آن ترتیب تصویب و مبادله تصدیق‌نامه‌های آن از جانب دو دولت

^{۱۷۰} به بخش سیاست خارجی امیرکبیر، قسمت روابط ایران و عثمانی رجوع شود.

^{۱۷۱} تحقیقات سرحدیه، خطی.

^{۱۷۲} حاجی در نامه ۲۹ جمادی‌الثانی ۱۲۶۳ به میرزا محمدعلی‌خان می‌نویسد: به موجب نامه‌های رسیده، میرزا تقی‌خان عازم مراجعت از ارزنة الروم است و قریباً می‌آید، و دیگر آن فرزند مطمئن و آسوده‌خاطر مأذون است که از طریق اسلامبول حرکت نماید.

داده شود. محمدشاه آن را تصویب کرد. میرزا محمدعلی خان هنوز در پاریس بود که از دولت دستور رسید که «بزودی به اسلامبول معاودت کرده امر مبادله را به انجام برسانند». از آنجا راهی شد و در هفدهم محرم ۱۲۶۴ به پایتخت عثمانی وارد گردید^{۱۷۳}. میرزاچواد که عهدنامه را همراه آورده بود، به او سپرد، ترکان در تصویب پیمان دست نگاه داشته، و مبادله آن را مشروط بدان کرده بودند که چهار مطلب را که به صورت «ایضاحات» تهیه کرده و نمایندگان روس و انگلیس نیز آنها را تأیید نموده بودند مورد قبول ایران قرار گیرد. وگرنه دولت عثمانی حاضر به مبادله عهدنامه نخواهد گشت. ترکان که در کنفرانس ارزنة الروم نتوانسته بودند با گنجاندن ماده دهم در قرارنامه، موضوع مبادله آن را معوق گردانند، و از برخی مواد آن خاصه حاکمیت ایران بر محمره و شعل العرب خرسند نبودند - حال بنای اشکال تراشی را نموده، نغمه ایضاحات را که در معنی تجدیدنظر عهدنامه بود، ساز کردند.

مسأله ایضاحات با سیاست روس و انگلیس پیوستگی خاصی داشت. در این زمان لرد ابردین از وزارت خارجه انگلیس رفته بود - و پالمستون به جایش نشسته. باید دانسته شود که پالمستون در تعیین جهت عمومی سیاست انگلستان در شرق، تمایل بیشتر به هماهنگی با سیاست انگلیسی هندوستان داشت. ترکان از این وضع بهره برداری کردند - و خوب پی برده بودند که هرگاه دبه در بیاورند فشار زیادی بر آنها وارد نخواهد گشت، خاصه که روسها هم مایل به تحیب عثمانی بودند و اعتراضی بر آنها روا نمی داشتند. پالمستون در دستوری که به «ولسلی» (لرد کولی بعدی) سفیر انگلیس در اسلامبول فرستاد گفت: «امتناع دولت عثمانی از قبول موادی که پیش از این مورد موافقت آنها قرار گرفته و یا تقاضاهای تازه ای که حالا دارند، و مغایر مواد عهدنامه می باشند، موجب تأسف دولت انگلستان است.» به هر حال هرگاه دولت عثمانی از مبادله عهدنامه «سریچی می کنند و در تعدیل آن سخت می گیرند»، شایسته است یادداشتی در تفسیر و تأویل مواد مورد ایراد آنان بر قرارداد افزود. و کوشش شود مبادله آن بیش از این به تعویق نیفتد^{۱۷۴}.

دولت عثمانی نخست طرح اعلامیه یکجانبه ای آماده کرده بود و قصد داشت تصویب و مبادله عهدنامه را ضمن آن اعلام دارد. باپ عالی خود را از قید قواعد ابتدائی حقوق بین المللی آزاد ساخته، و خود را پای بند آن نمی دانست که نمی تواند معاهده دو جانبه ای را با عمل یک طرفی و بدون آگاهی و موافقت طرف متقابل، به دلخواه خویش تعبیر و تفسیر کند. عالی افندی وزیر امور خارجه عثمانی با سفیر انگلیس

۱۷۳. روزنامه سفارت میرزا محمدعلی خان به فرانسه (مخفی).

۱۷۴. انگلیس ۲۴۸/۱۲۶ پالمستون به ولسلی، ۳ مارس ۱۸۴۷.

مشورت کرد. ولسلی راجع به مضمون اعلامیه مزبور می نویسد: عبارت‌های آن علیه ایران سخت «تعرض‌آمیز» بود. به علاوه «مطابقی در آن گنج‌انده شده بود که بکلی دروغ بوده - از قبیل اینکه دولت ایران از خسارت تاراج محمره و قتل عام و غارت کرپلا چشم پوشیده، و یا اینکه از ادعای خود پرنواحی اطراف محمره و ایلات مرزن‌نشین خوزستان گذشته است»^{۱۷۵}. در اینجا ولسلی اظهار نظر مهمی می‌کند و نتیجه مهمتری می‌گیرد، می‌گوید: «مسئله حاکمیت بر اراضی نزدیک محمره چیزی نیست که با روش خودسرانه اعلامیه عالی افندی تسویه کرده، و «انبته اگر چنین اعلامیه‌ای از جانب دولت‌های واسطه صادر شود، تأثیر دیگری در دولت ایران خواهد داشت، و به معنای آن قدر و قیمت می‌تهد»^{۱۷۶}.

پس، به دستور پالمستون و به رهنمونی ولسلی، قرار شد عالی افندی طرح اعلامیه تند یک‌جانبه خود را عوض کند، و به جای آن یادداشت مشترکی از جانب عثمانی و روس و انگلیس تنظیم شود. و ضمن آن همان نکته‌هایی را که سنیر انگلیس «دروغ» می‌خواند، به صورت فریبنده‌ای که خالی از خشونت ترکی وئی آمیخته با نازک‌کاریهای فرنگی باشد، عرضه بدارند. آنچه به عنوان «ایضاحات چهارگانه» نامیده می‌شود حاصل این هنر دیپلماتی به دولت بود، و هیچکدام از آنان خود را مقید به آن ندانستند که از آنچه در اسلامبول می‌گذشت سختی به ایران بگویند. باپ عالی ایضاحات را نوشت، و نمایندگان روس و انگلیس هم رأی مشترک خود را پای آن مرقوم فرمودند. همینکه میرزا محمدعلی‌خان به اسلامبول رسید و خواست تصدیق‌نامه‌های عهدنامه را مبادله نماید، متن آن سند را در برابرش نهادند، او هم صبح گذاشت، خواهیم دید که از لحاظ حقوقی نه ایضاحات اعتبار داشت، نه عمل روس و انگلیس قانونی بود، و نه گزار میرزا محمدعلی‌خان که بدون داشتن اختیارنامه ایضاً سپرد. گویا مختصر فرقی هست میان کارنامه پنج‌ساله میرزا تقی‌خان در کنفرانس ارزنة الروم، و خدمت پنج‌روزه میرزا محمدعلی‌خان در اسلامبول که بعدها به وزارت امور خارجه ایران رسید.

حاجی میرزا آقاسی از همه جا بیخبر، نمی‌دانست سه دولت همسایه سرگرم چه زد و پیوهائی در اسلامبول علیه ایران هستند. این نامه را در ربیع‌الاول ۱۲۶۴ به میرزا محمدعلی‌خان نوشت و به وسیله پیک سفارت فرانسه در تهران به او فرستاد:

«... از جملندی میرزا اجواد که آنجا وارد شده، شناستم رأی اولیای دولت علیه عثمانیه به کجا انجامیده؟ هفت سال است که این گفتگوها در میان است، هیچ ثمری و حاصلی بعمل نیامد، باز همان ایلات در مقام خود ساکن و مشغول تاخت و تاز سرحدات دولت علیه ایران هستند، و

۱۷۵. همان، ولسلی به پالمستون ۲۴ مارس ۱۸۴۷.

۱۷۶. همان.

با تجار و زوار به ستم افزوده‌اند و نکاسته‌اند. حالا شنیدم تدارك آلات حربیه و مایحتاج در سرحدات دولت علیه عثمانیه می‌شود... کمال سعی را کردم که این نفاق مبدل به وفاق گردد سیما با چنین همجواری که هر ساله ده کرور منفعت از معاملات و زیارات به اهالی مملکت می‌رسانند، سبب رنجش اینگونه همجوار بودن خارج از رویهٔ نکته‌دانی می‌باشد.

«به آن فرزند بلند جایگاه می‌نویسم که: زیاده مذلت و خواری را قبول نکرده، اگر با احترام امضا بعمل آمد، و اولیای دولت علیه عثمانیه موافق حق و حساب راه رفتند فیها و نعمت، و الا از چنابسان مجدت و نجدت نصایب و وزرای مقیم دارالخلافه اسلامبول تصدیق گرفتید، و به جناب وزیر مختار دولت فخیمه فرانسه زیاده‌تر اصرار نمایند که کیفیت را به جناب جلالتمآب محبان اعتضادهی «موسی گیزو» هم به این تفصیل قلمی دارم. زیاده مکث در دارالخلافه اسلامبول موجب کسر و نقصان دولت علیه است. بعد از اثبات مطلب و سبقت ایشان عازم دارالخلافه شوید. اولیای دولت علیه ایران در هر حال اتمام حجت را نمودند. یفعل‌الله ما یشاء و یحکم ما یرید...»

از نامهٔ مزبور برمی‌آید که حاجی به اشکال‌تراشی ترکان برخورد کرده بود، گرچه هنوز آگاهی نداشت که زیر کاسه چه نیم‌کاسه‌ای است. به علاوه ناتوانی و بیچارگی دولت از سراپای نامه می‌تراید. او که به پشتیبانی واقعی روس و انگلیس از عثمانی پی برده بود، دست به دامن دولت فراتسه زد. فراتسه دلش می‌خواست کاری برای ایران بکند، اما از دستش ساخته نبود. شیوهٔ دیرینهٔ روس و انگلیس آن بود که در هر موردی که دربارهٔ ایران باهم سازشی می‌کردند، نمی‌خواستند و نمی‌گذاشتند دولت ثالثی پای در میان نهاد؛ مشترکاً علیه آن دولت توطئه می‌کردند. پس ناگزیر ایران باید تاب زورگویی و نیرنگ روس و انگلیس را بیاورد، و کفارهٔ ضعف خود و بی‌حیثیتی زمامدارانش را بدهد. اما از روی انصاف باید گفت حاجی هر عیبی داشت این اندازه پای‌بند آبرو و شرف دولت بود که به سفیر ایران دستور داد: اگر کار پیش نرفت به تهران بازگردد، چه اقامت زیاد «موجب کسر و نقصان» دولت است. میرزا محمدعلی‌خان این اندازه هم رعایت عزت خود و مملکتش را نکرد.

مفصل‌ترین مدرکی که گفتگوی میرزا محمدعلی‌خان را با دولت عثمانی و سفیر انگلیس و روس بدست می‌دهد، گزارش بلند خود اوست که در چهاردهم ربیع‌الثانی ۱۲۶۴ به حاجی نگاشته. با وجود ناراستی‌هایی که در آن هست، خیلی نکته‌ها را باز می‌نماید. متن کامل آن را می‌آوریم و به ارزشیابی سیاسی و حقوقی آن می‌پردازیم:

تصدقت شوم، بیشتر عرض کرده بود که نظر به اینکه ایلچی

دولت بهیبه فرانس به فدوی پیغام داده بود که: جناب عالی پاشا وزیر امور خارجه گفته است تا ایلچی ایران چند فقره مطلب ما را ممضی ندارد، ما عهدنامه ممضی شده را مبادله نخواهیم کرد - فدوی به توسط عالیجاه میرزا حسین خان به جنابان وزرای مختار دولتین واسطه پیغام داد که: از قراری که مسموع شد رجال دولت علیه عثمانی در باب مبادله عهدنامه، پاره ای اشکالها به میان آورده اند. هر گاه این طریق است و آن جنابان اطلاع دارند، مرا مطلع بفرمایند تا بنویسد میرزا جواد از طرفتند مراجعت نماید، و سختی برای دولت علیه از این راه حاصل نشود.

جناب وزیر مختار دولت بهیبه ۱۲۷ مشافهه، و جناب «لارد کولی» به واسطه عالیجاه موسیو «پیزانی» ۱۲۸ پاشی ترجمان خود گفته بودند که: بهیبه وجه من الوجوه اشکالی نخواهد بود، و شما هرگز این کار را نکنید. بلکه بنویسید زودتر بیاید، بعد از ورود او شما را کاری به رجال عثمانی نباشد. بعد از ورود او، شما ما را به رسم دولتی اعلام کرده، ما می دانیم یا رجال دولت عثمانی.

فدوی سخن ایلچی دو دولت بزرگ واسطه را بیغرض دانسته، و آنها را مشفق و ناصح دولت خود، و خود پنداشته به میرزا جواد نوشت بیاید. و بعد از ورود او، سواد فرمان همایون و تعلیفه بندگان عالی را نزد وزرای مختار فرستاده، آنها را از مأموریت خود و از ورود میرزا جواد مطلع ساخته. تا ده روز از این مقدمه گذشته بهیبه وجه اعلام و اخباری از وزرای مختار نشد. بعد از ده روز جنابان معزی الیسیا کاغذی به فدوی نوشتند که: روز چهارشنبه نوزدهم صفر در سفارتخانه روس، وزرای مختار را ملاقات کرده، دستور العمل خود را ابراز کند، و احکامی که دارد به ملاحظه ما رساند.

فدوی در روز موعود به سفارتخانه دولت بهیبه روسیه رفته، جنابان معزی الیسیا یا دونفر مترجم، و فدوی با میرزا حسین خان در آن مجلس بودیم. اول جنابان معزی الیسیا از فدوی سؤال کردند که: از دولت ایران به دربار عثمانی چه مأموریت دارید؟ فدوی در جواب گفت: دولت علیه ایران مرا به مرتبه ایلچی مخصوص سرافراز، و فقط مأمور فرموده اند که عهدنامه امضا شده اعلیحضرت قدردن، قضا شوکت شاهنشاهی روح العالمین فداء را، با عهدنامه ممضی شده اعلیحضرت سلطان مبادله نماید.

بعد جنابان معزی الیسیا گفتند که: رجال دولت علیه عثمانی در باب توضیح چهار فقره مطلب عهدنامه ارزنة الروم که مبهم نوشته اند، از ما که مأمورین دو دولت واسطه هستیم سؤال کرده بودند، و ما بر طبق هر يك جوابی نوشته ایم که همان سؤال و جواب را هم به نظر اولیای

۱۲۷. مقصود سفیر روسیه Oustinoff است.
۱۲۸. Pisani «ترجمان پاشی» سفارت انگلیس.

دولت علیه ایران رسانیده‌اند. و از قراری که وزرای مختار که مقیم دارالخلافه تهران هستند، به ما نوشته‌اند: جناب حاجی جوابهای ما را قبول فرموده‌اند که عهدنامه را به امضای اعلیحضرت پادشاه بافروجه سالت ایران رسانیده، فرستاده‌اند و شما را مأمور کرده‌اند که آن جوابهای ما را تصدیق کرده مضمی شده حاضرین را مبادله نمایید.

فدوی در جواب گفت که: جناب حاجی که آقا و بزرگت من است، در باب سؤال و جوابی که می‌فرمائید، چیزی به من مرقوم فرموده‌اند - مگر سواد دو جواب کاغذی که به جناب قولونل شیل وزیر مختار دولت بهیمة انگلیس نوشته‌اند، نزد من فرستاده‌اند - که اگر دولت عثمانی در آن باب گفتگوئی داشته باشد من مطابق آن جوابهایی که جناب حاجی در طی آن سواد مرقوم فرموده‌اند، جواب بگویم و آنها را مطمئن بسازم. بعد وزرای مختار در جواب گفتند: آن جوابها چه چیز است؟ و شما چه قسم می‌توانید رجال دولت عثمانی را ساکت سازید و مطمئن نمائید؟ بنویسید، ما ملاحظه کنیم. فدوی مطابق جوابهایی که پندگان عالی داده بودند، و سواد آن بیشتر افراد حضور سعادت دستور عالی شد، نوشته، به آنها داد.

جنابان بعد از ترجمه و ملاحظه قبول نکردند. گفتند: اینطور جوابهایی که شما نوشته‌اید باعث اسکات رجال دولت عثمانی نخواهد شد. و حال شما کاری که باید بکنید این است که: تصدیق جوابهای ما را بکنید، و آنها را مضمی بدارید. ما که وزرای مختار و مأمورین دو دولت بزرگت واسطه هستیم، منظوری بجز گذشتن امر معاهده دولتین نداریم، و نمی‌خواهیم نفع به دولت عثمانی برسائیم، و ضرر به دولت ایران. و آنچه ما جواب نوشته‌ایم موافق قانون حساب، و اصل مضمون عهدنامه است، و فردا صورت آن سؤال و جواب را که به خط فرانسوی است همراه یکی از صاحب‌منصبان نزد شما خواهیم فرستاد که ترجمه کرده، از مضمون آن درمست مستحضر شوند. فردای آن روز یکی از صاحب‌منصبان سفارت روسیه صورت آن سؤال و جواب را آورده، فدوی ترجمه کرده، جوابی که سواد آن را سابقاً ارسال حضور عالی داشت، به آنها نوشت. جنابان معزای آنها باز آن جواب را قبول نکرده، باز قرار گفتگو را به مجلس دیگر دادند.

سه روز بعد یاز در سفارتخانه دولت بهیمة روسیه اجلاس شده، فدوی به جنابان معزای آنها گفت: اولاً رجال دولت عثمانی بعد از مهر و مبادله عهدنامه ارزنة الروم که وکلای مرخص طرفین به توسط مأمورین دولتین فحیمتین واسطه، بعد از مکالمات و ملاحظات و تحقیقات چندین ساله، هیچ حقی نداشته سؤالی در باب توضیح فقرات آن نمایند مگر بعد از امضای طرفین. ثانیاً جناب آقاسی حاجی سلمه‌الله تعالی بر طبق هر یک جوابی نوشته‌اند، و مرا مأمور فرموده‌اند که بر طبق آنها به رجال

دولت عثمانی جواب گوید، و اگر علاوه از جوابهای جناب معظم‌الیه بخواهید من قبول کنم، بهیچ وجه از دولت خود مأور نیستم و اختیاری ندارم.

وقتی که جنابان معزى‌الیهما دیدند که این ایراد صحیح را گرفتیم، در جواب گفتند که: این سؤال و جواب پیش از مهر و مبادله عهدنامه ارزنة الروم شده بود، و رجال دولت عثمانی تا این جواب را از ما نگرفتند به وکیل مرخص خود اذن ندادند که عهدنامه را مهر و مبادله کند. چنانچه ما درین باب به دولت خود نوشته‌ایم، و جوابهای ما را پسندیده‌اند و حق داشته‌اند. باید دولت ایران آن جوابها را قبول کند و دولت ایران هم قبول کرده است. [چه] امر بر ما مشتبه است؟ زیرا که اگر قبول نمی‌کردند چرا عهدنامه مضمی شده را می‌فرستادند، و به میرزا جواد حکم می‌فرمودند که اگر شما از فرانسه معاودت نکرده باشید، عهدنامه مضمی شده را به دست ما بدهد که مبادله نمائیم؟ اگر از ما خاطر جمع نبودند و ما را وکیل امین خود نمی‌شردند چرا امر را به عهد ما معوض می‌داشتند؟ جناب شما باید حکماً موافق خواهش دولتهای واسطه جوابهای ما را قبول کنی، و تصدیق بنویسی تا عهدنامه بین الدولتین مضمی و مبادله شود. والا رجال دولت علیه روم که بهیچ وجه نفی از این مصالحه ندارند، و از خدا می‌خواهند دستاویزی پیدا نمایند و عهد را بشکنند، آن وقت دولتین فحیمتین واسطه هم شهادت خواهند داد که خلاف و نقض عهد از دولت ایران شده است. و حق مسأله اینست که دولتها و مأورین آنها درین چند سال خسته شده‌اند، و می‌خواهند زود کار را بگذرانند که زیاده ازین طول نکشد، و هرگز تأمل نخواهند کرد که شما به دولت ایران عرض بکنی و دستور مجدد بخواهی.

و بعد از انقضای آن مجلس، روز دیگر گه بازدید فدوی آمدند، باز همین فقرات را به میان آوردند و گفتند: حالا که دولت ایران مشغول کار خراسان است^{۱۲۹}، به محض اینکه جوابهای ما را تصدیق کنی دولت عثمانی عهدنامه ارزنة الروم را باطل خواهد داشت و صلح نخواهد کرد. مگر اینکه دولت ایران را به خطر و خسارت بی‌حساب بیندازد، و دو دولت واسطه هم بکلی دست‌خواهد کشید، و علاوه از اینکه خود را معزول از سفارت می‌کنی، جمیع مخصه‌ها به عهد شما خواهد افتاد. حالا بطور دولتی به شما اعلام می‌کنیم و اعلام دولتی مأور دو دولت بزرگ را سهل و آسان شمارید، و از عاقبت این کار برای دولت خود، و خود بیندیشید، و از مؤاخذه دولت خود و دولتین واسطه بترسید.

۱۲۹. اشاره به فتنه سالار در خراسان که چنانکه خواهد آمد انگلیسیان در آن دخالت مستقیم داشتند. (نگاه کنید به بخشی فتنه سالار). بی‌وسمتگی میان حوادث مرزهای شرقی ایران با رویه تعرض آمیز عثمانی در این گفته تیز نمایان است.

فدوی در جواب گفت: چگونه امری را تصدیق کنم که ضرر
 علانیه برای دولت خودم مشاهده می‌کنم؟ از جمله آن جنابان در جواب
 دولت عثمانی نوشته‌اند که: دولت عثمانی فقط شهر و لنگرگاه و
 جزیره الخضیر را به دولت ایران ترک کرده است؛ دیگر زمینی و بندری
 که آنجاها می‌تواند داشته باشد، ترک نکرده است. سخن من درین
 باب اینست که: شهر محمره که ذکر شده است، شهر و توابع شهر
 و اراضی که متعلق به اوست، منظور بوده است. اگر قطعه قلعه شهر
 منظور بود، می‌نوشتند «فقط قلعه محمره تعلق به دولت ایران دارد»،
 و اسم شهر را مذکور نمی‌ساختند. و اینکه نوشته‌اند «دولت عثمانی فقط
 شهر محمره را ترک کرده است نه اراضی دیگر» ۱۸۰ - محمره ملک
 ایران بوده است و ملک عثمانی نبوده است که به دولت ایران داده
 باشد. دولت ایران از دو گروه خسارت آنجا محض تکلیف دو دولت
 واسطه گذشتند، حالا می‌خواهند ملک محمره را ملک عثمانی بشمارند.
 جنابان معزی الیهما از جوابهای من کمال تغییر را بهم رسانیده،
 گفتند: ما شنیده بودیم که جناب شما سی سال است در کار وزارت و
 سفارت و امورات دولتی بوده‌اید، و سیاحت بسیار کرده‌اید، و از قانون
 استحضاری کامل دارید. با اینکه در عهدنامه صراحة نوشته‌اند «شهر
 و بندر و لنگرگاه و جزیره الخضیر را دولت عثمانی به دولت ایران ترک
 می‌کند» - ملکی است از عثمانی که واگذار به دولت ایران می‌کند،
 و خارج می‌تواند زمین و جزیره و هر چیز دیگر را، اینطور ایرادها به
 وزیر مختار دو دولت بزرگ گرفتن، از آداب دانی شما بسیار دور است. حالا
 که اینطور است ما بعد ازین عهد دولتی را شکسته می‌دانیم، و شما را
 هم ایلچی نمی‌دانیم، و حالا چایار خودمان را می‌فرستیم که دولت ایران
 نقض عهد کرد، بعد از خسارت بینهایت که به دولت ایران خواهد
 رسید، دو دولت واسطه دولت ایران را لابد خواهند کرد که از شما
 مؤاخذه عظیمه شدیدیه نماید.

بعد فدوی هر چه جواب گفت، گفتند سخن تمام شد، ما دیگر
 حرفی نداریم. بعد فدوی سه روز مهلت خواست. قبول نکردند، گفتند:
 چایار ما باید برود از حالا تا هفده ساعت دیگر مهلت شما که چهار
 فقره جوابی که به دولت عثمانی داده‌ایم، تصدیق نمائید، یا جواب
 بگوئید قبول نداریم. آن مجلس به این طریق گذشت. رفتند، و بعد
 از ساعتی هر دو وزیر مختار دو کاغذ به فدوی نوشتند که سواد آن در
 جوف عریضه یا سواد چهار فقره مطلب که تفسیر کرده‌اند به حضور
 سعادت دستور ارسال داشت. کاغذ را به همان مضامین که می‌گفتند،
 نوشته، فرستادند. و بی‌فام دادند که: این کاغذ را برای این نوشتیم که
 ایلچی بداند ما از جانب دولت خود مأموریم، و دولتی اعلام می‌کنیم که

اگر تصدیق نکنید جوابهای ما را، عهدنامه ارزنة الروم باطل خواهد شد. فدوی هرچه فکر کرد دید زور محض است. و نمی‌تواند با سه حوت به مخالفت برخیزد. لابداً موافق سوادی که آنها دادند، و در جوف عریضه است، نوشته به آنها داد، و فردای آن روز که باز در سنارتخانه دولت بهیمة روسیه، آنها را ملاقات کرد، صراحة به آنها گفت که: مرا بهیچوجه از دولت مأموریت و اختیاری نبود چنین کاغذی بدهد، و جوابهای آن جنابان را تصدیق نماید. اما چون آن جنابان گفتند و نوشتند که اگر من جوابهای آن جنابان را تصدیق نکنم، عهدنامه ارزنة الروم خواهد شکست، و دو دولت واسطه خواهند رنجید، و برای دولت علیه ایران خطر و خسارت زیاد دارد، آن نوشته را دادم. حال موقوف به قبول اولیای دولت علیه است.

غرض قربانت شوم، ایلچیان دو دولت واسطه حمایت صریح به عثمانلو می‌کنند، و با اینکه در گرفتن کاغذ هفده ساعت بیشتر به فدوی مهلت ندادند، حالا يك ماه بیشتر می‌شود که از این مقدمه می‌گذرد، باز به دفع الوقت می‌گذرانند. و قبل از ورود میرزا جواد بنا داشتیم که انشاءالله وقتی که عهدنامه مبادله شود، عهدنامه مضی شده را عالیجاه میرزا حسین‌خان بیاورد، و تفصیل وقایعات فرنگستان و روم را کماهو حقه، چنانچه در هر جا همراه بوده و جوابی که فهمیده و عاقل است، به عرض پندگنان عالی برساند. بعد از ورود میرزا جواد از قرار حکمی که از پندگنان عالی در دست داشت، مأمور بود که خود او عهدنامه را برداشته مراجعت نماید، میرزا جواد را برای آوردن عهدنامه نگاه داشت، و از اینکه عالیجاه میرزا حسین‌خان در همه مجالس همراه بود، و از رفتار و کردار سفر با فدوی استحضار داشت که به نگارش عرایض ممکن نبود، لهذا عالیجاه مشارالیه را حتماً به چاپاری روانه حضور سعادت دستور عالی داشت که مراتب را آنچه در همه جا به رأی‌العین دیده و شنیده است مفصلاً به عرض پندگنان عالی برساند، و مشهدی قاسم آدم خود را هم به اتفاق او روانه داشت که جواب عرایض فدوی را گرفته به مشهدی قاسم داده که زود به فدوی برساند. الحق عالیجاه مشارالیه جوانی شایسته و قابل، و فدوی کمال رضامندی از او دارد، انشاءالله مورد التفات و مرحمت قبله عالم روح‌العالمین فداه، و جناب آقای مدظله‌العالی خواهد شد. همیشه در عرض می‌کنم که از حیثیت و پاکی و هوش و ادراک و قابلیت دخلی بهیچ کس ندارد؛ مستعد و مستحق تربیت و عنایت جناب آقا روحی فداه است. تحریراً فی چهاردهم شهر ربیع‌الثانی سنه ۱۲۶۴.

از نامه بمسدی میرزا محمدعلی‌خان، هجدهم ربیع‌الثانی ۱۲۶۴،

قطعه‌ای را می‌آوریم که دنباله آن ماجرا را روشن می‌سازد:

«... چنانچه نوشتجات سفرا در دست است، دولت علیه عثمانی فقره خسارت کربلا را خارج از قرارداد و فصول عهدنامه قرار داده‌اند، و خود مقرر شده‌اند که از عهده خسارت بیرون خواهند آمد. فدوی صراحتاً به جنابان وزرای مختار گفت که: اولیای دولت علیه ایران محض توسط دو دولت بزرگ از دو کرور خسارت محمره چشم پوشیدند؛ حالا می‌خواهید اراضی و جزائر محمره را به دولت عثمانی بدهید؛ از انتقام شهیدای کربلای معلی اغماض گردید، شما می‌خواهید خسارت آنها را هم پایمال نمائید. از این معنی برآشفته بسیار تند و تلخی کردند و گفتند: مضمون صریح عهدنامه فقط شهر محمره را دولت عثمانی به ایران داده است نه سایر ملک و باخستان بصره را. و همچنین در باب خسارت بجز چند فقره که در عهدنامه معین شده است، باقی مطالبات اشخاص است نه دولتی.

«خلاصه، قربانت شوم، سفرای دو دولت متوسط بخصوص سفیر انگلیس زیاده از حد درین باب سعی بود. معذک در باب مبادله بهیچ وجه اقدامی نمی‌کردند. تا اینکه فدوی به توسط مترجم خود به هر دو پیام فرستاد که: شما در باب تصدیق نامه که بزور گرفتید، ایلچی ایران را تا هفده ساعت بیشتر مهلت نمی‌دادند، چگونه است که درین کار مبادله اینقدر طول می‌کشد، و دولت عثمانی به دفع الوقت می‌اندازد، هیچ اصرار ندارید؟ من صراحتاً و بطور دولتی به شما اعلام می‌کنم که اگر درین هفته امر مبادله نگذشت، من میرزا جواد را با عهدنامه پس خواهم فرستاد...»

گزارش سفیر ایران به دفتر گفتگوی نمایندگان چند دولت نمی‌ماند؛ صحنه نمایشی است از یک توطئه بین‌المللی که بست و بندهای نیرنگ آمیزان را از پیش باهرانه پرداخته بودند، تعزیه گردان و افسونگر معرکه جناب «لرد کولی» انگلیسی بود، موسیو «استیف» روسی پیشه آتش بیاری داشت و گاه پامنبری می‌خواند، حضرت عالی پاشای ترک سردمدار محله بود و شمشیر قلدری به کمر بسته، و دسته جمعی عالیجاه مقرب الخاقان میرزا علی‌خان ایلچی را که تازه از فرنگ برگشته، ریشخندکنان دستش انداخته بودند. او هم به نوای آنان «رقص بهیرلیغ» می‌کرد.

اینکه سفیران انگلیس و روس گفته بودند: «جناب حاجی جواپهای ما را قبول فرموده‌اند... و شما را مأمور کرده‌اند که آن جواپهای ما را تصدیق کرده» و عهدنامه را به ضمیمه آن ایضاحات مبادله نمائید، دروغ محض است. حاجی مطلقاً چنین دستوری نداده بود، و شیل به کولی نوشته بود: دولت ایران بهیچ وجه به پذیرفتن آن ایضاحات تن در نخواهد داد! «پیزانی» ترجمان باشی سفیر انگلیس در اسلامبول نیز نگاشت:

دولت ایران ایضاحات مزبور را که سفیر ایران پذیرفته «بطور مطلق باطل دانسته و نمایندۀ خود را توبیخ کرده است» ۱۸۲.

اینکه گفته بودند: ایضاحات چهارگانه پیش از امضای عهدنامه تنظیم گشته بود، و تا وقتی که دولت عثمانی آنها را بدست نیاورده به امضای قرارداد راضی نگشت، سراپا نادرست است. نه چنین امری تحقق یافته بود، و نه سفیران روس و انگلیس حق داشتند با بودن نمایندۀ مختار ایران درکنفرانس ارزنة الروم، خودسرانه چنین ایضاحاتی را بنویسند و از جانب خویش بپذیرند.

اینکه گفته بودند: «منظوری بجز گذاشتن عهدنامه نداریم، و نمی‌خواهیم نفع به دولت عثمانی برسانیم و ضرر به دولت ایران» - و یا اینکه «اگر از ما خاطر جمع نبودند و ما را وکیل امین خود نمی‌شمردند، چرا امر را به عهده ما مفوض می‌داشتند» - سراپا فریب است. چیزی که دولت ایران در طی تاریخ به انگلیس و روس نداشت، همان اعتماد و اطمینان بود - و چیزی که آنان نداشتند راستی و امانت بود.

اینکه گفته بودند: «آنچه ما جواب نوشته‌ایم موافق قانون حساب و اصل مضمون عهدنامه است»، متناقض با سخن سابق خودشان است. اگر ایضاحات با «اصل مضمون عهدنامه» یکی بود، چرا به همان ادعای ناصحیح خود تا دولت عثمانی ایضاحات را نگرفت - به امضای قرارداد حاضر نگشته بود؟! برعکس ایضاحات شکنندۀ مواد پیمان است. به این دسیسه و دستاویز خواستند حاکمیت ایران را بر قسمتی از ساحل شط‌العرب سلب کنند، و حقوق ایران را بر سمره به حداقل برسانند. دیگر اینکه زیان مالی هنگفت اتباع ایران در قضیۀ قتل عام گر بلا، مشمول ماده چهارم عهدنامه می‌گردید که باید در کمیسیون ایران و عثمانی تعیین گردد و دولت عثمانی کارسازی نماید. حالا به موجب ایضاحات، درصدد برآمدند این مسأله را نیز ماست‌مالی کنند و آن خسارت را جزو «مطالبات اشخاص» یعنی امور خصوصی نه «دولتی» قلمداد نمایند.

اینکه گفته بودند: ترکان «از خدا می‌خواهند دستاویزی پیدا نمایند و عهدنامه را بشکنند»، تنها حرف راستشان همین بود. اما اینکه دو دولت واسطه «شهادت خواهند داد که خلاف و نقض عهد از دولت ایران شده است»، به حقیقت آئین بین‌المللی را خودشان زیر پا نهاده بودند، زیرا از لحاظ قضائی، صلاحیت نمایندگان روس و انگلیس منحصر به «حسن توسط» بود - نه صلاحیت حکمیت داشتند، نه داور و قاضی بودند، و آنچه به عنوان ایضاحات نگاشته بودند تجاوز صریح از اختیار و صلاحیت خودشان بود. به همین جهت هیچ ارزش و اعتبار حقوقی بر آن تصدیق‌های انگلیس و روس مترتب نیست.

اینکه گفته بودند: اگر ایضاحات مزبور را تصدیق نکنید «عهد دولتی را شکسته می‌دانیم و شما را ایلچی نمی‌دانیم» و «عهدنامه ارزنه-الروم باطل خواهد شد»، یکسره مخالطه سیاسی است و از لحاظ حقوقی بی‌اعتبار. عهدنامه، همان عهدنامه بود. یا مبادله می‌کردند یا نه. اگر مبادله می‌گردید نافذ و لازم‌الاجرا می‌گشت، وگرنه معلق می‌ماند. ایلچی بودن میرزا محمدعلی‌خان هم هیچ ارتباطی با تصمیم روس و انگلیس نداشت. او سفیر فوق‌العاده ایران در دربار عثمانی و برای انجام مأموریت موقت بود. و فرمان مأموریتش از جانب محمدشاه که نماینده حاکمیت ایران بود، به عنوان سلطان عثمانی صادر گردیده. در این قضیه دولت روس و انگلیس محلی از اعراب نداشتند، و حرفشان هیچ مآخذ قانونی نداشت.

اینکه گفته بودند: «اعلام دولتی مأمور دو دولت بزرگ را سهل و آسان بشمارید، و از عاقبت این کار برای دولت خود، و خود بیندیشید و از مؤاخذة دولت خود و دولتین واسطه بترسید» - و یا اینکه «دو دولت واسطه، دولت ایران را لایه خواهند کرد که از شما مؤاخذه عظیمه شدیده نماید» - اگر این سخنان راست باشد، جز «شانتاژ» هیچ نام دیگری بر آن نمی‌توان نهاد. با این اولتیماتوم تهدیدآمیزخواستند سفیر ایران بر جان خود ببلزد. اما در واقع آن «اعلام دولتی» توخالی بود، و فرستاده‌کاروان می‌خواست که همه آن سخنان را زیر پای نهد و هراسی در دل راه نهد. اگر حساب و کتابی در میان بود، باید از اینکه در برابر آن زورگوییهای افسونگرانه سر تسلیم فرود آورد، برخوردار بود.

ایلچی دولت علیه نتوانست به هیچ‌کدام از آن نکته‌ها که آوردیم - پاسخی دندان‌شکن بدهد. تنها در قضیه حاکمیت ایران بر محمره بود که سخن با معنی و درست گفت، و آن هم استدلال میرزا تقی‌خان و دستور حاجی بود. عجز و لایه از سراپای نامه‌اش می‌بارد. دریافت ما از گزارش میرزا محمدعلی‌خان این است که سعی داشته کردار خود را در امضا کردن ایضاحات موجه بشمار آورد. و مطلب را با آب و تاب فراوان جوری پرورانده که دولت را متقاعد گرداند که: «هرچه فکر کرد، دید زور محض است و نمی‌تواند با سه دولت به مخالفت برخیزد». پس چاره‌ای جز امضا سپردن، نداشت. در رأی تاریخی ما این برهان بهیچ‌وجه مقبول نیست. می‌توانست به مخالفت برخیزد و سند را سیر نکند، تازه هیچ خبری هم نمی‌شد. اما میرزا محمدعلی‌خان اعتراف نمی‌کند که به تصریح بشیر-الدوله، مبلغ دوپست هزار قروش معادل «چهار هزار تومان رشوه به اسم جایزه سلطانی» گرفت و سند ایضاحات را تصدیق کرد ۱۸۴۱. همین معنی را بعدها که مشیرالدوله به کمیسیون مرزی ایران و عثمانی رفت، به مأموران واسطه روس و انگلیس و عثمانی ابلاغ کرد و گفت: میرزا محمدعلی‌خان «حکم و اختیارنامه‌ای برای مداخله کردن به قرارنامه

ارزنة الروم در دست نداشت، اگر به تطمیع و تهدید هم سندی داده باشد، چه اعتبار خواهد داشت؟» ۱۸۴.

این نکته را هم بگوئیم که میرزا محمدعلی خان از روی بیدانسی نبود که پای ایضاحات را مهر کرده، خود دانسته، گفته بود: «چگونه امری را تصدیق کنم که ضرر عظیمی برای دولت خودم مشاهده می‌کنم... صراحة به آنها گفتم که مرا بهیچ وجه از دولت مأموریت و اختیاری نبود چنین کاغذی بدهد و جوابهای آن جنابان را تصدیق نمایند». در گزارش خود تصریح می‌نماید که پس از ابرام ایضاحات هنوز در امر مبادله تصدیق نامه‌های عهدنامه، این دست و آن دست می‌کردند، تازه پس از آنکه کار از کار گذشته بود، به اندیشه اتمام حجت افتاد و به سفیران انگلیس و روس پیام فرستاد که: هرگاه در ظرف يك هفته تصدیق نامه‌ها مبادله نگردد «من میرزا جواد را با عهدنامه پس خواهم فرستاد».

بنابر صورت مجلس موجود، پیمان ارزنة الروم بعد از همه آن صحنه‌سازیها، در تاریخ پانزدهم ربیع الثانی ۱۲۶۴ (یعنی پس از يك سال و يك روز کم که از امضای آن گذشت) در خانه عالی پاشا وزیر امور خارجه عثمانی و با حضور سفیران انگلیس و روس، مبادله شد. و میرزا محمدعلی خان به موجب آنچه در نامه ۲۲ ربیع الثانی نوشته، دل بدین خوش داشت که: «در قایق وزیر خارجه نشسته، با علم مبارک شیر و خورشید» به هتبه بوسی به سرای سلطان، وسط بحر سیاه رفت. این است متن ایضاحات:

«مواد استیضاح دولت عثمانیه و ایضاحات سفرای واسطه موافق قلمداد میرزا محمدعلی خان»

سؤال اول: دولت عثمانی به موجب شرط فقره قرارنامه تصور می‌کند که ترك کردن شهر و بندر و لنگرگاه و همچنین جزیره الخضیر به ایران، این ترتیب نمی‌تواند احاطه کند نه اراضی دولت عثمانی را که بیرون از محصره است، نه سایر بنادر دولت عثمانی را که واقع است در آنجاها.

جواب سفرای متوسطین: مأمورین دولتمین واسطه می‌گویند که لنگرگاه محصره در محلی است که واقع شده است در محاذی شهر داخل در مرداب حظار. لهذا المراتب ممکن نیست نتیجه معین دیگر بدهد، مأمورین واسطه علاوه بر آن قبول می‌کنند رأی رجال دولت عثمانی را که واگذار کردن به ایران محلی را که در آن سؤال کرده بودند شهر و بندر و لنگرگاه محصره و جزیره الخضیر است، و باب عالی ترك نکرده است در این محل نه بندر دیگر که در آنجاها واقع شده باشد.

سؤال دوم: دولت عثمانی سؤال می‌کند از شرح باقی آن فصل که در باب عثمانی حقیقی تبعه دولت ایران که آنها می‌توانند سکنی

داشته باشند نصف آنها در خاک ایران باشند و نصف آنها در خاک عثمانی. در این حالت می‌تواند ایران آن خاک عثمانی را متصرف شود.

جواب سفرای متوسطین: مأمورین دولت ایران بهیچ بهانه نمی‌توانند بدست بیاورد مملکتی را که در سمت یمن شط‌المغرب است نه زمینی را که در سمت یسار است یا اراضی دست چپ که تعلق به عثمانی دارد سکنی کرده باشند.

سؤال سوم: دولت عثمانی در باب فقره اول و چهارم سؤال می‌کند اگر دولت ایران مطالبات خسارات دولتی را می‌تواند در میان مطالبات شخصی مطالبه دولتی بکند در حالتی که ترک کرده است؛ و نیز دولت عثمانی تصور می‌کند که این ادعا نباید داخل بکند به‌قتها مگر حقوق عادیه بیلاقیه و بعضی خسارات که فیما بین تبعه دولتین ایران و عثمانی رسیده مثلا به واسطه سارقین طرفین یا خود چیزی مثل این.

جواب سفرای متوسطین: معنی محقق فقره اول و چهارم عهدنامه که دولت ایران می‌تواند در این باب ادعا کند و هرطریقه که باشد ترک می‌شود البته باید ترک شود. بناء علیه هیچکس نمی‌تواند در این باب حرفی بزند طلب اشخاص طرفین می‌تواند آن اشخاص را راضی ندارد. تشخیص صحیح این مطالبه نشان خواهد داد همچنانکه قبول شده است مأمورین بخصوصه که تعیین خواهد شد. خلاصه چیزی که ملاحظه شده است در باب طلب اشخاص می‌تواند آن مأمور طی نماید.

سؤال چهارم: دولت عثمانی سؤال می‌کند اگر دولت ایران گفتگوئی که در باب قلعه شده است قبول کرده است که علاوه شده به فقره دوم و همچنین فقره‌ای که از فصل هفتم که در سواد و کلای طرفین نوشته شده بود.

جواب سفرای متوسطین: مأمورین اعتقاد دارند، می‌توانند جواب بدهند که دولت ایران قبول کرده‌اند، همراه خوشوقتی، که علاوه کنند در فقره هفتم در باب مقابله داشتن امتیازات که درباب حجاج و تجار نوشته شده است و قونسولها. و در باب سؤال قلعه، مأمورین خیلی مایل هستند که به مأمورین دولتین واسطه تأکید نمایند که اجرای خواهش دولت عثمانی را نمایند بخصوص این مطلب و امید دارند که بهره‌یاب شوند.

میرزا محمدعلی‌خان شرح زیر را مبنی بر موافقت با ایضاحات مزبور به نمایندگان روس و انگلیس نگاشت:

من اظهار می‌کنم به جناب شما که: نظر به مأموریتی که از طرف دولت خود دارم برای مبادله اعضای عهدنامه ارزنة‌الروم، قبول می‌کنم کاملاً معاوضتی که شده است به دربار دولت عثمانی از جانب ایلچیان دولت متوسطه در باب سه فقره اول موافق کتابچه که از آن جناب به دستدار رسید. وبعد از آن در باب فقره چهارم از همان کتابچه

پیدا نمی‌کنیم هیچ اختلافی در داخل کردن در فقره هفتم از عهدنامه در خصوص اجرای احترامات معاملات طرفین از طرف دو دولت نسبت به تبعه خودشان یعنی به حجاج و شهبندرها. و در باب بنای ساختن استحکامات اعلیحضرت شاهنشاهی خلدالله ملکه فرموده‌اند تا اوقاتی که دولت عثمانی در طرف دست راست شط العرب که محاذی خاک دولت ایران است بنای ساختن استحکامات نگذارد، دولت ایران همچنین در سمت دست چپ که متعلق به اوست نخواهد گذارد. انتهی.

از جنبه سیاسی ایضاحات که بگذریم، در ارزش و اعتبار ماهوی آن يك مسأله اساسی حقوق بین‌المللی پیش می‌آید. و آن اختیار و صلاحیت قانونی مقامی است که قرارنامه بین‌المللی را بسته است. عقد پیمان بین‌المللی از حقوق حاکمیت است و اختیار آن با رئیس کشور. رئیس مملکت می‌تواند آن اختیار را به موجب فرمان کتبی، به نماینده خود تفویض دارد، و حد صلاحیت وی را فقط آن فرمان مشخص می‌دارد. به همان مأخذ، حقوق بین‌المللی بطور مطلق مقرر می‌دارد: «نمایندگانی که در عقد پیمان بین‌المللی از حد اختیار و صلاحیت خویش زیاده‌روی کرده باشند، یا منافی دستور دولت متبوع خود عمل نموده باشند، پیمانی را که بسته‌اند معتبر نمی‌توان دانست، و بنابراین از نظر دولت مربوطه الزام‌آور نیست»^{۱۸۵}. بر همین اساس است که حقوق بین‌المللی «تصویب» و «تصدیق» هر پیمانی را منحصر از اختیار رئیس‌کشور یا مقامی که قانون اساسی آن معین نموده، شناخته است. و نیز حقوق بین‌المللی صراحت دارد بر اینکه امر تصویب و تصدیق عهدنامه تجزیه‌بردار نیست، یعنی «یا باید آن را تصویب کرد یا رد ساخت، و نمی‌توان آن را مشروط کرد و یا جزئی از عهدنامه را پذیرفت و جزئی را رد کرد»^{۱۸۶} (موضوع پیمانهای چندجانبه حکم دیگری دارد که خارج از مبحث ماست).

در انطباق آن قانون مسلم بین‌المللی بر ایضاحات؛ باید بگوئیم: نخست اینکه: نماینده دولت ایران بطور مطلق اختیاری در مذاکره سیاسی و به طریق اولی در امضاکردن آن ایضاحات نداشت. اختیارنامه او منحصر به مبادله عهدنامه ارزنة الروم بود و بس. پس در آن گفتگوی سیاسی و امضا سپردن آن سند، از اختیار و صلاحیت خویش تجاوز جسته است.

دوم اینکه: تصویب و تصدیق ایضاحات فقط در اختیار رئیس مملکت یعنی شخص پادشاه بود، و به موجب نظام سیاسی حکومت وقت ایران، این حق بهیچ مقام دیگری تفویض نگردیده بود. همینکه دولت ایران

185. L. Oppenheim, International Law, Vol 1, 1947, P. 797.

۱۸۶. همان، ص ۸۲۰.

ایضاحات مزبور را رسماً رد کرد - و نماینده اش را به سبب تجاوزی که از حد اختیارنامه کرده بود، توبیخ نمود - آن سند برای ایران الزام آور نبود.

سوم اینکه: دولت عثمانی همین اندازه مختار بود که عهدنامه ارزنة الروم را تصدیق و تصویب کند، یا برعکس به تصدیق و تصویب نرساند. تصویب مشروط از لحاظ قضائی بکلی غیر نافذ بود.

چهارم اینکه: از نظر حقوق بین‌المللی مسئولیت و صلاحیت نمایندگان واسطه روس و انگلیس محدود به «میانجیگری» و یا «حسن توسط» بود. به عبارت دیگر فقط می‌توانستند «مساعی جمیله» خود را در راه حل اختلاف میان ایران و عثمانی بکار برند، و بهیچ وجه اختیار حکمیت و قضاوت و داوری نداشتند. بنابراین رأی آنان در پای سند استیضاحهای دولت عثمانی، بکلی غیر قانونی است.

نتیجه اینکه: به موجب هر کدام از چهار اصل حقوقی که آوردیم، ایضاحات مزبور غیر نافذ است، و به طریق اولی در انطباق مجموع آن اصول چهارگانه، ایضاحاتی که بر عهدنامه ارزنة الروم نگاشته شد نامعتبر بود و هیچ اثر حقوقی بر آنها مترتب نبود. مشاجره ایران بر سر نامعتبر بودن آن ایضاحات، از عمر امپراتوری عثمانی هم گذشته، و به زمان بوجود آوردن دولت جدید عراق - و طرح مسأله شط العرب در جامعه ملل هم کشید. کاری از پیش نرفت، این بخش را با سخنی که شیل به لرد کولی نگاشته، پایان می‌دهیم - سخنی که نموداری است از اخلاق دیپلماسی بین‌الملل.

«حالا که دولت عثمانی از پشتیبانی دو دولت میانجی انگلیس و روس برخوردار است، و تاویدهایی که از چند نکته مشکوک عهدنامه گردیده، با تأیید و تصویب رسمی آن جناب و موسیو استینف بوده است... دولت ایران هردست و پا و کوششی که در ابطال آنها بکند، دستش به جانی نخواهد رسید - از آنکه برخلاف تصمیم مسجل انگلستان و روسیه است و در نتیجه منافی رأی دولت عثمانی» ۱۸۷.

این بخش به اینجا خاتمه می‌یابد. از اجرای عهدنامه ارزنة الروم و تشکیل کمیسیون مرزی ایران و عثمانی که مربوط به دوره زمامداری امیرکبیر است، در فصل سیاست خارجی بحث خواهیم کرد.

زمامداری

پیش از این از محیط خصوصی پرورش میرزا تقی خان سخن گفتیم^۱. در این بخش رابطه‌اش را با اجتماع مورد بررسی و سنجش قرار می‌دهیم. اهمیت مقام تاریخی امیر به سه چیز است: نوآوری در راه نشر فرهنگ و دانش و صنعت جدید؛ پاسداری هویت ملی و استقلال سیاسی ایران در مقابله با تعرض غربی؛ اصلاحات سیاسی مملکتی و مبارزه با فساد اخلاق مدنی. در تکوین شخصیت اجتماعی امیر عوامل گوناگون مؤثر گردیدند، و تحول ذهنی او مراحل مختلف پیمود. آن عوامل را تجزیه می‌کنیم، و سرچشمه اندیشه‌های نوجویانه‌اش را بدست می‌دهیم. نخست دوره تکامل افکار و عناصر سازنده شخصیت امیر را مشخص می‌نمائیم، و سپس به تفصیل هر کدام می‌پردازیم. در این تحلیل پا دیند جامعه‌شناسی تاریخ می‌نگریم.

پایه شخصیت میرزا تقی خان پیش از آغاز خدمت دیوانی ریخته شد - و پاپیای خدمات دولتی و مأموریت‌های سیاسی او تکامل یافت. در نخستین مرحله که از تحصیل مکتب سرخانه قائم مقام فارغ گشت، خط و ربطی پیدا کرد، به رسم زمان مقصداری تاریخ و ادبیات فارسی و عربی آموخت، و فن حساب و سیاق یاد گرفت. تا اینجا بهره‌ای از دانش جدید نداشت. اما سهمتر از همه چیز استعدادش در سرای قائم مقام شکفته شد، منش و خوی استوارش نیز به حد زیادی مدیون پرورش در آن خاندان است. و نیز دینیم در تربیت او چه اندازه توجه و مراقبت می‌گردید. مرحله دوم با خدمت دیوانی (پیش از بیست سالگی) که در سلك دبیران قائم مقام درآمد، آغاز گشت. درس سیاست را در کاتون آن یعنی

۱. نگاه کنید به بخش دوم.

در دستگاه حکومت ولیعهد عباس میرزا آموخت، و به اصلاحاتی که به دست او و وزیرانش میرزا بزرگت و میرزا ابوالقاسم انجام می‌گرفت، توجه و معرفت یافت. از آن گذشته چون به خدمت استیفای نظام پیوست، با خبرگان نظامی و دیگر مأموران اروپائی که در تبریز گرد آمده بودند، سروکار یافت؛ ذهن تیز و زودپذیرش نیرو گرفت. آن‌همزمان بود با مهمناکترین شکست‌هایی که ایران به دست روسیه خورد. سفر روسیه در بیست و دوسه سالگی پیش آمد، ترقی آن کشور را و پاره اصلاحاتی که در قفقاز، سرزمین از دست رفته ایران شروع گردیده بود، مشاهده کرد. این تجربه و معرفت عینی در رابطه با آن شکست نظامی و سیاسی تازیانه عبرت بود. شخصیتش تکان خورد و هوشیار گشت. ضمناً بردانش او افزوده شد، و مختصری هم زبان روسی یاد گرفت، اما نه به اندازه‌ای که از نوشته‌های روسی مستقیماً بهره‌مند گردد. آنقدر روسی بلد بود که با امپراتور نیکلا چند جمله متعارفی حرف بزند^۴. در یکی از نامه‌هایش به ناصرالدین‌شاه نیز اصطلاح روسی را آورده، می‌تویسد: «حالم، هم، به قول زبان روسی، نه‌خوب خوب است نه بد، میانه است...»^۳.

در مرحله بعد که به وزارت آذربایجان رسید، در کار سیاست بسیار ورزیده و ماهر بود. شخصیت سیاسی او را از دفتر سفارتش به ارزنة الروم شناختیم. زبان ترکی را که بر اثر اقامت در تبریز یاد گرفته بود، در مدت چهارسال سفارت در عثمانی تکمیل کرد و بانمایندة آن دولت به زبان ترکی اسلامی بدون مترجم گفتگو می‌نمود. در آنجا فرصت داشت که «تنظیمات» دولت عثمانی را از نزدیک ببیند، به‌علاوه از اصلاحات محمدعلی پاشا خدیو مصر اصلاح بیشتری بدست آورد. گرچه دامنه تنظیمات هنوز گسترده نبود - آنچه ارزش داشت تجربه عثمانی و مصر، به عنوان دو مملکت مسلمان بود که به راه اخذ تمدن غربی افتاده بودند. از آن گذشته می‌دانیم که در صحبت با اروپائیان از «سیستم حکومت» غربی خاصه نوع حکومت ژرمنی، جویا بود و آگاهی کسب می‌کرد^۴.

سرچشمه دیگر اندیشه ترقیخواهانه امیر را ترجمه کتابهای خارجی می‌ساخت، خاصه آثار فرانسوی. در سفارت ارزنة الروم نیز برخی از همان کتابها را گرد آورد، و مترجم خود ژان داود را به ترجمه آنها گماشت. از مجموع آنها کتاب مفصل ارزنده‌ای در احوال تاریخی و جغرافیائی و سیاسی و اقتصادی جهان، به دستیاری منشی او دبیرالملک فراهانی تألیف گردید، امیر خود براین کار نظارت داشت. از نوشته‌های این کتاب و نامه‌های امیر، و گزارش نمایندگان خارجی از مذاکراتی که باوی داشته‌اند (که در همین بخش می‌آوریم) زمینه‌ای از آگاهی امیر را

۲. نگاه کنید به بخش چهارم.

۳. مجلس، نامه‌های امیر به شاه (خطی).

۴. نگاه کنید به بخش هفتم.

نسبت به اوضاع دنیای جدید و بنیادهای اجتماعی و ترقی فنی مغرب - خواهیم شناخت. و از همه مهمتر هشیاری اجتماعی اوست به لزوم تحول و ترقی.

*

تا اینجا عوامل سازنده شخصیت سیاسی و فکری امیر را به اجمال ذکر کردیم. حال دامنه گفتارمان را در پیرامون آن موضوعها بسط می-دهیم. نخست در مجموع کیفیات اجتماعی و موجبات تاریخی که میرزا تقی خان را بوجود آورد تعمق می-کنیم:

در تاریخ به مفهومی که ما می-شناسیم، هیچ جریان و پدیده‌ای را نمی-دانیم که خود محرک خود باشد، یعنی بدون رابطه با اجتماع تحقق پذیرفته باشد. ظهور مردان تاریخی به هرکجا و در هر قسمتی از فعالیت آدمی نیز امر اتفاقی نیست - و تا زمینه و مایه مستعدی آماده نگردیده باشد، چنین کسانی بر نمی-خیزند. به عبارت دیگر افراد برجسته، انگیزته مقتضیات عصر خویش اند، و موجبات دوران پیدایش آنان را می-طلبند. در عین حال شخصیت فردی مردان را انکار نمی-کنیم، خاصه در تأثیری که در اجتماع می-گذارند باید به شخصیت افراد (که خود پرداخته عناصر گوناگونی است) توجه داشته باشیم.

امیرکبیر از نظر رابطه‌اش با اجتماع نماینده روح زمان بود، و روح تاریخ زمان را بیداری مشرق در برخورد استیلای مدنیت مغرب می-ساخت. و آن تمدنی بود عالمگیر که روز بروز بر نیروی تحرکش می-افزود، و تعادل نسبی شرق و غرب را در قرن دوازدهم هجری (هجدهم میلادی) درهم فرو ریخته بود. در قرن هجدهم که در تاریخ مغرب زمین عصر روشنائی و بسط دانش و تجسس علمی بود، سرتاسر مشرق زمین را ناپسامانی، نالیمنی، بی-دانشی، جنگها و کشمکشهای داخلی فراگرفته. در این تضاد تاریخی، مغرب و مشرق باهم تصادم کردند - به پیروزی و استیلای غرب، و شکست و خواری شرق تمام گشت. عقب‌ماندگی ایران علل مشخصی داشت: تغییر راه تجارت اروپا و آسیا، هرج و مرج سیاسی، جنگهای داخلی و خونریزیهای بیحد و حساب، و بیدادگریهای حکومت - هر کدام در آن سهمی دارد. خاصه استقرار ترکان در شبه جزیره آسیای صغیر، عامل بسیار مهمی بود که چون دیوار چین بین ایران و دنیای غرب که بساط دانش و حکمت و فن جدید در آنجا گسترده بود - حائل گشت. در واقع مجرای تنفس ایران را بست و میان ما و جهان علم و هنر نومایق شده. حقیقت اینکه تسلط ترکان بر آسیای صغیر از سانحه‌های عظیم تاریخ مدنیت شرق و غرب است. در سایه شمشیر تا قلب اروپا پیش رفتند، و چند قرن با خونریزی فرمانروائی کردند - اما هیچ بهره‌ای از علم و حکمت اروپا نبردند، و حتی از تحولات فکری و اجتماعی بزرگی مانند رئسانس و اصلاح دین و انقلاب صنعتی و عصر روشنائی خبردار نگشتند. سرسختی

این قوم در دانش ناپذیری از شگفتیهای تاریخ فرهنگ بشر است. حد تعقل مدنی عثمانی را در قرن هفدهم از اینجا باید شناخت که حتی فن ساعتسازی را تحریم کردند برای اینکه دستگاه ساعت کار مؤذن مسجد را ضایع میگرداند.^۵ اما همزمان آن در ایران برای ساعتساز فرانسوی که پیز و ناتوان گشته بود، مستمری سالیانه برقرار نمودند.^۶ جیمز موریه می نویسد: «هرآینه ایرانیان به اندازه ترکان با اروپا ارتباط داشتند... تاحال در فنون و علوم با ما برابری و رقابت میگردند».^۷ رأی «فریگان» نیز همین است: «اگر ایرانیان که به دانش احترام میگذارند با مغرب تماس مستقیم داشتند، در راه تمدن ترقی بزرگی نصیبشان میگردید، اما مرادۀ آنان با اروپا قطع شد و این امتیاز به ترکان رسید که حالا هم مثل همیشه در نادانی روزگار بسر میبرند...».^۸

باری، پس از آنکه ایران و عثمانی شکستهای نابکارانه ای خوردند و سرزمینها از دست دادند - به چاره جوئی برخاستند. چون در میدان کارزار درس عبرت گرفته بودند، هر دو به فکر تأسیس «تظام جدید» افتادند. به علاوه پیشرفتهای ناپلئون به سوی شرق - و کوشش انگلیسها در جلوگیری از گسترش نفوذ فرانسه - ایران را خواه و ناخواه به صحنه سیاست بینالمللی کشانید. فرانسه و انگلیس هر کدام به تویت و بنابر ضروریات سیاسی خود موقتاً به تقویت نظامی ایران کوشیدند. رفت و آمد هیأتها و نظامی متعدد فرانسوی و انگلیسی و سعی آنها در اصلاح سپاه ایران از آثار این تحول سیاسی بود. از آن گذشته، همسایگی با روسیه مترقی، و رخنه یافتن در دیوار چینی که به دست ترکان در برابر مجرای تنفس ایران ایجاد گردیده بود - و بالاخره برقراری ارتباط مستقیم روزافزون بین ایران و اروپا، همگی عوامل تازه ای بشمار میروند که در آشنائی ایران با مدنیت جدید غربی مؤثر افتادند.

با تحولی که در آن شرایط تاریخی روی داد، آنان که هوشیار و دل آگاه بودند به اخذ دانش و فنون غربی کم یا بیش توجه یافتند؛ کانون اصلاح طلبانه ای در دستگاه حکومت آذربایجان بوجود آمد. اینکه مقدمه این جنبش نوخواهانه از آذربایجان آغاز گشت، زاده موقعیت جغرافیائی آن بود که همسایه روسیه و عثمانی و نزدیکتر به دنیای اروپا بود. و اینکه اندیشه نوآوری نخست از دستگاه حکومت بروز کرد نیز کاملاً طبیعی است. زیرا: اولاً زمامداران بودند که از راه تجربه، به واماندگی خود ضمن تصادم با نیروی غرب، پی بردند. ثانیاً عنصر دانا و روشن بین در صنف دیوانیان وجود داشت. ثالثاً اهمیت سیاسی و سوق الجیشی آذربایجان به مراتب بیشتر از دیگر ایالتها بود. و از این لحاظ دربار ولیعهد در

5. B. Lewis, *The Emergence of Modern Turkey*, P. 41

6. *The Legacy of Persia*, P. 348.

7. J. Morier, P. 366.

8. W. Freygan, P. 340.

تیریز مهمتر از دربار شاه در تهران بشمار می‌رفت، به همین جهت مرکز تأسیس نظام جدید، و اقامتگاه خبرنگاران نظامی خارجی و حتی منزلگاه اصلی نمایندگان سیاسی اروپائی در آن دیار بود، اما باید دانسته شود که پیدایش فکر اصلاح و ترقی محدود به خود دستگاه حکومت بود، و مگر نه تعقل عمومی مردم آذربایجان درخشان‌تر از اهالی دیگر ایالات ایران نبود.

پیشروان اصلی مکتب اصلاح‌طلبی، عباس میرزای ولیعهد و وزیر فرزانه‌اش میرزا بزرگت قائم‌مقام بودند. و پس از میرزا بزرگت پسرش قائم‌مقام دوم در آن راه گام برداشت. حق میرزا بزرگت در تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران بدرستی ادانشده؛ در نوشته‌های مختلف تا اندازه‌ای منقاس او را شناسانده‌ایم. میرزا بزرگت نه تنها مغز متفکر حکومت آذربایجان بود بلکه مربی ولیعهد بود؛ دوست و دشمن و مأموران سیاسی و لشکری بیگانه که در ایران بودند، از هر دو به احترام یاد کرده‌اند. یکی از مأموران سیاسی روس، ولیعهد را پطرکبیر آینده ایران می‌خواند^۹، دیگری می‌نویسد: «شگفت‌آور بود که شاهزاده ولیعهد در این گوشه دنیا... این اندازه در باره امور مهم سیاسی و نظامی اروپا در ده سائۀ اخیر، معرفت درست‌داشته باشد... وجود او دوره تازه‌ای را توید می‌دهد که تأثیر آن در تاریخ ملی ایران قابل انکار نخواهد بود»^{۱۰}. ولیعهد به نمایندۀ فرانسه گفته بود: «بگو من چه باید بکنم که ایرانیان را هشیار نمایم. آیا مانند تزار روسیه که تاج و تخت خود را ترک گفته، به تماشای شهرهای شما آمده، من هم باید ترک ایران و این دم دستگاه را بگویم؟ یا به دامان عاقلی متوسل شده، آنچه در خور فهم شاهزاده‌ای است از او بیاموزم...»^{۱۱}. عباس میرزا شخصیت پطر را در خود مجسم می‌ساخت، و وزیرش میرزا بزرگت در او نفوذ فراوان داشت. شارژدافر انگلیس می‌گوید: «میرزا بزرگت یگانه وزیری است که نیکبختی وطنش را در دل دارد»^{۱۲}. موریر می‌نویسد: «میرزا بزرگت... خیلی بزرگتر از همه کسانی است که در ایران دیتم»^{۱۳}. به گفته فریزر «اگر دنیا جمع شوند نمی‌توانند او را به رشوه‌گیری و خیانت به وطنش وادار کنند»^{۱۴}. در نفوذ معنوی میرزا بزرگت، «ویلوک» شارژدافر انگلیس چنین می‌آورد: «روش عباس میرزا پس از مرگت میرزا بزرگت تغییر یافته، زیرا تسلطی که او بر ولیعهد داشت ضعفهای نفسانی عباس میرزا را پوشیده می‌داشت. حال که میرزا بزرگت در گذشته، منش واقعی نایب‌السلطنه آشکار گشته... دفتر خدمتش در آغاز امیدبخش بود اما اکنون یأس‌بار است... تنها آدم با کفایتی که دارد میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام می‌باشند... بقیه

9. M. Kotzebue, P. 162.

10. R. Porter, Vol. I. P. 254-5

۱۱. ژوبر، مسافرت به ارمنستان و ایران، ترجمۀ محمود هدایت، ص ۹۵.

۱۲. انگلیس ۶۵/۱۲ ویلوک به کاسلرو، ۱۶ آوریل ۱۸۱۷.

13. J. Morier, P. 282.

14. J. Fraser, P. 306

کسانی که دور ولیعهد را گرفته‌اند، همه مردمی پست و بیمقدارند... ۱۵. (اتفاقاً قائم‌مقام دوم نیز از این بابت ناخرسند بود و شکایت داشت).

عباس میرزا و میرزا بزرگ پایه اصلاحات جدید را ریختند، و مظاهر آن گوناگون بود. در ترقی فنون که توجه اصلی معطوف به آن بود، نظام جدید را درست کردند و پیشرفت خوبی داشت. در جهت بنای صنعت جدید، از یک سو کارخانه‌های توپ‌ریزی و تفنگ‌سازی و باروت‌سازی ساخته شد که به درد کار نظام می‌خورد. و کارخانه باروت‌سازی تبریز روزانه دویست تا دویست و پنجاه کینو باروت تولید می‌کرد. از سوی دیگر به استخراج معادن آهن و سرب و مس پرداختند. به‌عنوان عباس میرزا فرمان آزادی استخراج معادن را صادر نمود. و حتی در این اندیشه بود که صنعتگران و هنرمندان فرنگی را به عنوان مهاجر به ایران بیاورد تا فنون غربی را رواج دهند. از اینها گذشته دستگاههای پتوهریسی و پشم‌ریسی و پارچه‌بافی برپاگردید، و در صنعت پارچه‌بافی «آرمسترونگ» انگلیسی همی بیفروج داد. در جهت عقلی و رواج دانش جدید نیز کارهایی صورت گرفت: عقاید کپرنیک و اصول علمی نیوتون شناخته شد، و عباس میرزا خود نزد یکی از افسران فرانسوی به آموختن فن ریاضیات پرداخت. به فرستادن شاگردان ایرانی به اروپا دست زدند. آن شاگردان قرار بود به فرانسه روانه گردند، و چون سرنگرفت به انگلستان اعزام شدند. علاقه میرزا بزرگ را به این کار از نامه‌ای که به «کاسلر» وزیر خارجه انگلیس نوشته، می‌توان شناخت. می‌گوید:

«...چندگاه پیشتر چندکس از اهالی این‌حدود که نجابتی و فطانتی داشتند، مأمور گردیدند که در آن حدود کسب هنر نمایند. هرچند از قراری که در این اوقات مذکور شد بعد از آنکه جناب شما معاونت به آستانه دولت کرده و از حال و کار آنها استحضار یافته‌اند، التماسی از قبل دولت به آنها و بنائی در کار تعین آنها در آنجا شده و مزید رضای خاطر نواب مستناب ولی‌النعم نایب‌السلطنه عز نصره از آن دولت گردیده است. اما چون هنوز مراقبت کار آنها به‌عهده یک نفر مخصوص محول نگشته و مادام که این تین نشود نه‌کار آنها نظمی که باید بهم می‌رساند، نه آنها به وضعی که باید مشغول کار می‌شوند، لهذا از جناب شما متوقع است که هرکس را مناسب دانند مقرر دارند که مختار کار و مراقب حال آنها باشد که این نیز مزید رضای این دولت از آن شوکت خواهد بود» ۱۶.

شاگردان ایرانی در انگلستان طب و مهندسی و حکمت طبیعی و نقشه‌برداری و صنعت چاپ و برخی فنون دیگر را آموختند. از هوشمندترین آنان میرزا صالح شیرازی است که نخستین روزنامه فارسی را بنیان نهاد، و هموست که اولین بار گفتار اندیشیده‌ای در اصول آزادی و حکومت

۱۵. انگلیس ۶۰/۲۵ ویلوك به جرج کافینگک، ۱۳ فوریه ۱۸۲۵.

۱۶. انگلیس ۶۰/۱۲ اصل نامه میرزا بزرگ بدون تاریخ (ظاهراً ۱۲۳۱).

دموکراسی نوشت^{۱۷}. از کارهای بسیار سودمند دیگر تأسیس چاپخانه و ترجمهٔ پاره‌ای کتابهای فرنگی بود. مقاله‌هایی چند از دایرةالمعارف بریتانیا به فارسی برگردانده شد، و از نخستین کتابهایی که بچاپ رسید در فن امله‌گویی بود. عباس‌میرزا کتابخانه‌ای از آثار مؤلفان فرانسوی و انگلیسی و روسی گردآورد، خاصه به ترجمهٔ تاریخهای اروپائی علاقه داشت. انگیزه‌اش در این کار ظاهراً در یافتن مدل ترقی مغرب‌زمین، و انحطاط و واماندگی وطن خویش بود. آثار خوبی که در آن زمان ترجمه شد عبارتند از: «تاریخ تنزل و خرابی دولت روم»، اثر تاریخ‌نگار نامدار انگلیسی «گیبون»، تاریخ پترکبیر و شارل دوازدهم به قلم «حکیم و لتر»، تاریخ اسکندر، و چند کتاب در احوال ناپلئون اول. در ایران به شخصیت پتر که ملت روسیه را از پستی به بزرگی رساند، خیلی توجه می‌شد. و برخی از بخشهای دفتر زندگانی او بی‌گمان در ذهن افراد بیداردل اثر داشته‌است. از فصلهایی که در آن کتاب آمده اینهاست: «کارهای عظیم» پتر، «نظام دولت و تربیت ملت»، «سفر و سیاحت پترکبیر به فرنگستان»، «روانه نمودن پترکبیر چند نفر از نجبای روس به ممالک فرنگت به جهت تحصیل علوم متفرقه»، «در بیان قانون دولت و قرار شریعت گذاشتن پترکبیر». و نیز در آن می‌خوانیم: پتر «در رزانت رأی و ستاننت عقل و صیانت ملک و تربیت ملت و محافظت دولت اعجوبهٔ زمان» بود. «از اول سلطنت خود هر کاری که در ولایات روسیه بعمل آمده است، جمله از عزم خویش بوده. نخست خود تعلیم گرفته، بعد مردم محضر پیرویی سلطان آن را یاد گرفته‌اند...». و باید دانست «اگر اول پتر خود متعلم نمی‌گشت و درس نمی‌خواند کسی اقدام نمی‌کرد. پتر این مرحله را درست دریافت...». پس «حکم فرمود که جمیع کتب معتبرهٔ فرنگت را به زبان روسی ترجمه نمایند و چاپ‌زنند تا جمیع مردم بخوانند و از عموم علوم اطلاع حاصل بهم رسانند...».

ذهن ایرانیان در نخستین برخورد با مدنیت غربی بکار افتاد، بعدی که اغلب پیندگان فرنگی را به شگفت انداخته است. سرچان‌ملکم می‌نویسد: «... اگر این حکومتی که ایرانیان دارند و در لوای آن باید روزگار بسر آرند، تشویقی از اهل علم می‌کرد و هوش هنرپرورشان را می‌پروراند، مردم ایران در فتنون اروپائی به پایهٔ ما می‌رسیدند»^{۱۸}. اما عباس‌میرزا نایب‌نگام مرد - وزیر کار دانش قائم‌مقام دوم نیز که بعد از میرزا بزرگت، به اصلاح نظام و مالیه پرداخته بود، به دست محمدشاه کشته شد، نورهٔ بی‌سر و سامانی و ناتوانی دولت فرا رسید.

در مدت چهارده سال تاجداری محمدشاه کام بلندی در راه اصلاح

۱۷. در فکر آزادی و مقدسهٔ نهضت مشروطیت، بحث کرده‌ام (ص ۳۶-۳۵).

و ترقی برداشته نشد. جز اینکه چند نفر شاگرد را به فراتسه فرستادند. محمدعلی پاشا خدیو مصر نیز دلش می‌خواست چهل پنجاه محصل از ایران به آنجا روانه گردند، و حال آنکه تقاضای دولت عثمانی را که شاگردان ترک در قاهره به تحصیل پردازند، نپذیرفته بود. سلطان عثمانی درباره فرستادن شاگردان ایرانی به مصر و ارتباط مستقیم ایران با خدیو، شکایت رسمی کرد زیرا محمدعلی پاشا را «تبعه خود می‌شمرد، اما تبعه‌ای که برای دولت متبوعش فاتحه نمی‌خواند و حتی او را شکست داد. وزیر مختار انگلیس هم نزد دولت ایران از سلطان عثمانی پشتیبانی نمود. سرانجام آن کار سرنگرفت. اما در دولت میرزا آقاسی مقداری چاه آب زدند، و یک بار هم به خیال استخدام خبره چاه آرتزین افتاد ۱۹. ولی نقشه‌اش نقش بر آب گشت. حاجی آنقدر نسبت به کارهای مدنی بی‌علاقه بود که در زمانش بساط روزنامه‌ای که میرزا صالح به خون دل برپا ساخته، برچیده شد. و بانی آن که سابقاً به مأموریت‌های سیاسی به روس و انگلیس می‌رفت مأمور وصول برات‌های دیوانی گردید، یعنی برات‌های نامعتبری که نکول می‌شد و به ورشکستگی مالی دولت انجامید.

آنچه به اجمال گذشت مظاهری بود از دانش و فن غربی که در ایران نمودار گردید، و مقدمه جنبش ترقیخواهان‌های را آماده ساخت. در ایران مانند دیگر جامعه‌های آسیائی، کانون اصلی اندیشه‌های اصلاح طلبانه نخست در دستگاه دولت بوجود آمد - و نوآوران اولیه از میان زمامداران و وزیران برخاستند که مسئولیت اداره کشور را به گردن داشتند. و به همین سبب در ایران چون دیگر کشورهای مشرق زمین با اصلاحاتی که به دست رجال فرزانه صورت گرفت، اندیشه‌های جدید به پیکر اجتماع سرایت یافت. بدین طریق صنف تازه‌ای از مردم روشن بین رتقیخواه بوجود آمد که به نوبت خود در مرئوسات جامعه تأثیر بخشیدند. چنانکه دیدیم پیشروان اصلاح و ترقی جدید عباس میرزا و میرزا بزرگ بودند، و جانشین آنان قائم مقام دوم بود، و میراث همگی به میرزا تقی خان رسید، او خدمت هر سه را کرده بود، و در عالم اصلاح اندیشی و نوجوشی شخصیتی جامع‌الشرایط یافت. این نکته نیز با معنی است که میرزا بزرگ و پسرش میرزا ابوالقاسم و میرزا تقی خان هر سه اهل فراهانند. و در واقع بیشتر ارباب قلم و مستوفیان و عده زیادی از وزیران که طبقه دیوانیان و درس خوانده را تشکیل می‌دادند، از همان دیار برخاستند. پس ظهور پیشاهنگان ترقی از میان کسانی که وارث سنت فرهنگ و سیاست بشمار می‌رفتند، کاملاً منطقی بود و با اوضاع و احوال اجتماعی ایران تطبیق می‌یافت.

امیر کبیر از جهت بسیار عمده دیگر نیز فرزند خلقه مریدان خویش میرزا بزرگ و قائم مقام است و آن جنبه ملی او می‌باشد در حفظ استقلال سیاسی ایران. از نویسندگان خارجی که با میرزا بزرگ سروکار داشته‌اند

کمتر کسی هست که از بینش سیاسی و وطن پرستی او سخن نگفته باشد. در گزارشهای سیاسی مأموران بیگانه نیز همین معنی منعکس است. از این نظر، یعنی در فهم سیاسی و پاسداری از حقوق ایران و مقاومت در برابر زورگوئیهای انگلیس و روس، پسرش قائم مقام هم مقامی ارجمند دارد. در مناظره سیاسی که میان قائم مقام و سفیر انگلیس در گرفت (و انگلیسها سعی داشتند امتیازهایی نظیر قرارداد تجاری ترکمانچای برای خود بدست آورند) به او گفت: آن «تجارت وسیله نابودی تدریجی این مملکت فقیر و ناتوان می گردد، و عاقبتش این است که ایران بین دوشیر قوی پنجه ای که چنگايشان را در کتاید آن فرو برده اند، تقسیم خواهد شد... ایران به عنوان ملت واحدی در زیر دندان یک شیر جان به سلامت نمی برد، چه رسد به اینکه دو شیر در میان باشند. ایران تاپ آنها را نخواهد آورد، و بدون تردید تحت استیلای قدرت آن دو از پای درمی آید و جان خواهد سپرد». می گفت: اگر انگلستان خیرخواه حقیقی ماست، به کمک ایران آید تا شرایط عهدنامه تجارتي ترکمانچای را باطل کنیم^{۲۰}. در فن چدل و گفتگوی سیاسی، میرزاتقی خان همان مهارت استادش را بکار می برد. مذاکرات سیاسی ارزتة الروم و کشمکشهای او با روس و انگلیس در دوره صدارتش، یکسره حکایت از پایداری و استواری او در جلوگیری از نفوذ بیگانگان در ایران می کند. حقیقت این است که در میان تمام زمامداران و رجال دوره قاجار هیچ کس را از این نظر به پایه میرزا بزرگت و قائم مقام و امیرکبیر نمی شناسیم. و داوری در این قضیه دشوار است که از لحاظ بینش سیاسی و سخت پائی در مقابله با قدرت اجنبی، کدامیک حائز مقام برترین است. به حقیقت در اصالت هویت سیاسی، هر سه شخصیت واحد دارند، و با رفتن آنان این اصالت نیز از میان اهل دولت یکباره رخت بریست - اغلب ایشان مرعوب و یا مجذوب فرنگیان گردیدند.

*

زمینه پیدایش جنبش ترقیخواهانه ایران را تا اندازه ای که فراخور پژوهش ما در اینجا است، بدست داریم. رابطه میرزاتقی خان را با آن جریان تاریخی نیز شناختیم. اینک ببینیم از سیر و سلوک دنیای قرب چه دید؟ وقتی که به دبیری هیأت نمایندگی ایران همراه خسرو میرزا به روسیه رفت و ده ماهی در آنجا گذراند، در او ان جوانی و هنوز لوح ضمیرش پاک بود. مشاهده پیشرفتهای جامعه ای که تا یک صد و بیست سال پیش از آن در تاریکی بسر می برد و اکنون به سروری رسیده، در آینه خاطر میرزاتقی مثل دیگر همراهان تأثیر بخشید. شناخت این تجربه حسی در رابطه با نقشه اصلاحات بعدی او بسیار پامعنی است. دفتر مشاهدات او را از سفرنامه

۲۰. انگلیس ۶۵/۳۸، خلاصه مذاکرات قائم مقام در ۲۵ فوریه ۱۸۳۵ (برای تفصیل نگاه کنید به مقاله من در «سرفوشت قائم مقام» در مقالات تاریخی، ۱۳۵۲).

خسر و میرزا می آوریم. نویسنده سفرنامه، میرزا معطفی افشار که خود ذهنی بسیار حساس و تیزبین داشته، آنچه در آن سفر گذشت با دقت خاصی نگاشته است. زبده آن تا اندازه‌ای که بکار ما می‌خورد و تاثر به جنبه‌های مدنی می‌باشد، این است:

از مرز ایران که گذشتند و به تظلیسی رسیدند، به دیدن مدرسه‌ای رفتند که «اطفال مسلمین و گرجی، زبان ترکی و فارسی و روسی و نقاشی و سایر علوم متعارفه درس می‌دهند. به تفاوت استعداد اطفال چهار مرتبه برای آن قرار داده‌اند». دیگر مدرسه لالان بود که «لال و کر مدرزان را کتابت و قرائت یاد می‌دهند». از دستگاههای صنعتی آنجا کارخانه ابریشم بود که مردی فرانسوی بنا کرده و دو دستگاه داشت؛ یکی برای پختن پنبه ابریشم و واگردن آن، و دومی دستگاه «نقادی ابریشم». در شهر نوچرکسک «آرشیو دفترخانه» حکومت است که «مخزن مکاتبات دولتی است و همه فرامین سلاطین سلف» را در آنجا نگاهداری می‌کنند. «مرا از ملاحظه این اوضاع و طریق احترامی که این مایفه کم‌مدرک به احکام و فرامین سلاطین خود می‌کنند، بسیار تألم و تأسف دست داد که چرا میان طوایف مختلف ایران که در عقل و ادراک بسیار تفوق دارند، اینگونه کسار معمول و متداول نباشد! دولت رعیت خود را تربیت ننماید، رعیت بر ارادت دولت نیفزاید». در شهر «ملول» کارخانه‌هایی بنا کرده‌اند. و بیست و چهار هزار صنعتکار هست که پیش از این جزو دسته «سرفی»^{۲۱} بودند، و حالا «به سبب مهارت که در صنایع غریبه حاصل کرده‌اند، به مقام آزادی رسیده» و «رعیت آزاد دولت» اند. سابقاً کارخانه‌ها با چرخ آب در گردش بودند، اکنون با چرخ بخار می‌گردند، و همه اجزای مصنوعات «به زور صنعت» در کمال سهولت ساخته می‌شوند. «کاشکی دولت علیه ایران چند نفر از جوانان کار دیده برای تعلیم به این کارخانه‌ها می‌فرستاد که به خرج کم، در زمان اندک تحصیل انواع صنایع می‌کرده».

در مسکو: از دیدنیهای این شهر «مدرسه علوم» بود. «آن مدرسه‌ای است در کمال آراستگی مشتمل بر دو اتاق سفره و خوابگاه و مطبخ با جمیع مایحتاج در نهایت تنقیح، که در آن مدرسه از طبایع نباتات و جمادات و انسان و حیوانات به اقسامها تعلیم می‌شود. لهذا غرایب این مخلوقات را آنچه مقدور شده در آنجا جمع کرده‌اند، آنچه در شیشه نگاه داشتنی است، میان عرق تند نگاه داشته‌اند. مثلاً انسان را از تعلقگی تا ولود با ترکیب مختلفه که به او عارض می‌شود، میان شیشه‌ها حفظ کرده و چینی که در اعضای او چیزی خلاف عادت خلق شده، و به دست آمده است، کذک حفظ نموده‌اند، مثلاً جنین دوسر و غیر ذلک. و از حشرات الارض آنچه در ولایات بعیده بهم می‌رسد تحصیل نموده در شیشه‌ها ضبطند، مثلاً مار و عقرب و رطیل در ولایات روس بهم نمی‌رسد، آنچه از اصناف آنها در ایران و ینگی دنیا

۲۱. مقصود طبقه «Serfs» در نظام فئودالیسم است.

و سایر ولایات پیدا کرده‌اند، در آنجا نگاه داشته، و انواع طيور را اجزاء زده و چارپایان را پوست کنده، میان آن را پر کرده، وقت تدریس، معلم آنها را به شاگردان نشان داده طبایع هر یک را بیان می‌کند. درس تشریح نیز در این مدرسه گفته می‌شود. و اعضای تشریح شده چند نفر آدم در آنجا ملاحظه شد. کتابخانه‌ای بسیار مهم در آنجا بود، وقتی که شاهزاده ملاحظه کتابخانه می‌کرد، کتابی به شاهزاده نمودند که عرکه به تماشای آن مدرسه آمده بود، خطی به یادگار در آن نوشته، استدعا کردند که شاهزاده هم خطی بنگارد و ایجاباً لملمسمهم تاریخ ورود خود و خوش‌آیندگی مدرسه را مرقوم داشت.

دیگر «مدرسه سپاهی» که پاسکویچ از تحصیل کردگان آن است. و آن دستگاه عظیمی است برای تربیت صاحب‌منصبان و تعلیم فنون نظامی و «شفاخانه» هم دارد. اهل اروپا بر این عقیده‌اند که صاحب‌منصبان روسی به مقام مقطاران فرانسوی و انگلیسی خود نمی‌رسند، تا چه بگویند «در حق سرکردگان ما که هیچ نوع تربیتی ندارند و اکثر صاحب‌سواد نیستند». چنین سرکرده‌ای چگونه هزاران سرباز را «براد تواند برد، و مصالح و مفاسد آنها را تواند دانست، و در تحت ضابطه نگاه می‌تواند داشت، و در برابر دشمن به جنگ تواند انداخت، و سود و زیان جنگ را آگاه تواند شد، حرکات دشمن را دریافت تواند کرد، بعد از دریافت آن حرکات عساکر خود را به نظامی که مقتضی مصلحت باشد تغییر تواند داد؟ راست است که عساکر ما مدتی است در زیر تربیت صاحب‌منصبان انگلیس هستند لیکن در این مدت متمادی غیر از احکام و احوار مشق چه یاد گرفته‌اند؟ روزی پاسکویچ در تفلیس می‌گفت: «از آن بهتر نمی‌تواند شد که شما دارید، چرا که در جنگ گنجه تا دهن توپ ساچمه زن آمدند، و ایستادگی کردند، و علی‌التماقب روزی پنج فرسخ پیاده راه می‌روند، و اگر در سفر گوشت نداشته باشند، طاقت می‌آرند. اما سرکرده ندارید که آنها را به راه تواند برد، و موافق مصلحت وقت و مکان به جنگ تواند انداخت.»

اما در پترزبورگ پایتخت روسیه که دو ماه و نیم گذراندند - هر روز از مدرسه‌ای یا کارخانه‌ای یا مؤسسه‌ای دولتی یا غیر دولتی بازدید می‌کردند، و شبها به تماشاخانه یا مهمانی می‌رفتند و با بزرگان روس از هر مقوله‌ای سخن می‌گفتند. شروع می‌کنیم با نشر دانش در روسیه و مدرسه‌های آن:

زمانی که مردم روسیه خاج‌پرست نبودند، بهر‌دای از دانش و علوم نداشتند. پس از آنکه مذهب خاج‌پرستی را پذیرفتند به علم روی آوردند. تا اینکه «پتر کبیر استمداد بهیم رمانیده از فرانسه و نمسه معلمها آورده، بنای مدارس گذاشت»، و از آن زمان تا به حال «اقسام علوم و فنون و صنایع و حرف در مملکت روس بعمل آمده است». اکنون در همه

ولایتها مدارس بنا کرده‌اند و «از علوم هر ملت تحصیل می‌شود». مجموع آنها در سرتاسر روسیه به یک هزار و دویست و هشتاد و دو مدرسه می‌رسد، در پترزبورگ یک صد و هشتاد و پنج مدرسه، و در مسکو یک صد و شصت و شش مدرسه ساخته‌اند. و در سایر شهرها به همین قیاس، همینکه شاگردان در «مدارس عامه» ربطی از علوم متداول پیدا کردند، به آنها «تذکره» داده می‌شود یعنی زمان آن رسیده که در یکی از «مدارس خاصه» به تحصیل پردازد. بعد «وزیر علوم» برای هر کدام «بلیط» صادر می‌کند و او را «به هر یکی از مدارس خواسته باشد راه می‌دهند تا تکمیل شود». مدارس خاصه را «چهار مرتبه» است که گذراندن هر مرتبه سه سال طول می‌کشد. مرتبه عالی آن را «دختوری»^{۲۲} گویند یعنی «در علوم مقرره کامل گردید و حکیم شده. و به او در اول خدمت منصب «مایوری» می‌دهند.

مدارس خاصه چندین شعبه دارد: «طب و نقاشی و مهندسی و معماری و باسکه‌گری و صورت‌تراشی از سنگت و کشتی‌سازی و آموختن طبایع معادن و قواعد تجارت». در آن مدارس معلم زبان فارسی و عربی و ترکی هم هست. در مدرسه‌ی غازان زبان «چقاتای» هم تدریس می‌گردد. در پترزبورگ کسانی زبان چینی را می‌دانند. چون خاقان چین با الکساندر پاول دوستی داشت، اجازه داد در نزدیکی پایتخت چین مدرسه‌ای برای شاگردان روسی بنا کنند، و هر ده سالی یک بار ده نفر را برای آموختن آن زبان به آنجا بفرستند. و پس از ده سال که تکمیل کردند، بازگردند و ده نفر دیگر روانه شوند. این اذن به سایر دولتها داده نشده است.

تماشای شهر شروع شد با «مدرسه علوم» که قالب میکمل نیرومند پطر کبیر بزرگ در آنجا برپاست، و لباس عینی او را بر آن پوشانیده‌اند. مرده سنگت شکاری و اسب و غلامش را نیز دوا زده، نگاه داشته‌اند. «حسب‌الامر نواب شاهزاده کمترین در مقابل آن صورت بایستاد. با وصف اینکه قد کمترین از اندازه قد آدم خارج است، باز آن صورت زیاده از یک وجب از کمترین بلندتر بوده». در احوال پطر: آنچه «از اوصاف او مذکور می‌شود و از کارهای او معلوم می‌آید بسیار قابل ماده بوده است. قطع نظر از تمشیت و تدبیر امور سلطنت و قانون نظام که امروز نتایج افکار او باعث وفور قوت و استحکام سلطنت و رونق امور دولت روسیه شده، در اکثر علوم غریبه و صنایع عجیبه هم مسلم بوده است. بعض چیزها از صنایع او در مدرسه علوم مشاهده شد...».

در این مدرسه «از طبایع اشیاء و غرایب علوم درس گفته می‌شود. و شاگردها که از سایر تحصیل، فراغت بهم رسانیدند به این مدرسه می‌آیند، و غرایب روزگار و طبایع اشیاء را... یاد می‌گیرند». در یکی از اتاقها سکه‌های سلاطین پیشین را جمع کرده‌اند، خطوط آنها را دانشمندان کشف کرده‌اند و «تواریخ پادشاهان گذشته را از روی آنها تصحیح می‌

۲۲. مقصود رتبه «دکتری» است.

نمایند. در شعبه دیگر که «تشریح خانه» باشد، مرده انواع ماهیان و خزندگان و پرندگان و درندگان را بطوری نگاهداری کرده‌اند که اجزای بدن آنها حتی در برخی موی و پر و پرده‌های پای آنها هیچ صیب نکرده است. از آن گذشته تعشبهاتی را از دیار مصر آورده‌اند که هر کدام لوحی دارد. در آن عصر آن مردگان را چنان با ادویه پرورده و تکفین کرده‌اند که اجزای کائید آنان مانند دست و پای و موی فاسد نگشته. مرده فیل و فیلبان را که دولت ایران توسط حاجی ابوالحسن‌خان فرستاده بود، نیز حفظ کرده‌اند.

از مؤسسات تعلیماتی مهم پترزبورگ مدرسه «دسته نجبا» است که مشتمل بر چند قسمت می‌باشد. در یک قسمت «زنی که پایه و منصب جنرالی دارد» با زنان دیگر در کار تربیت اطفالند از دوتا هفت ساله. هفتصد نفر شاگرد بودند و آداب و زبانهای مختلف یاد می‌گرفتند. چون به هفت سالگی رسیدند، به قسمت دیگر می‌روند که مردان مسئول تعین‌اند. در آنجا حساب و هندسه و دیگر چیزها تعلیم می‌دهند. مدرسه دیگر برای تعلیم علم معادن است و «جمیع فنون و صنایع علما و عملا درس گفته می‌شود». و برای تکمیل عمل معادن مناره‌هایی ساخته‌اند و از سنگهای معادن مختلف گردآورده‌اند تا شاگردان بیاموزند که نشان هر معدن چیست و هرگسی از آن چسان در طبیعت وجود دارد و راه آب کردن آن از چه قرار است. این مدرسه خیلی کامل و «اهتمام و اعتنا به‌شان آن بیشتر است». دیگر «مدرسه دختران» است که نزدیک به هفتصد شاگرد دارد. و علم حساب و جغرافیا و حکمت طبیعی و موسیقی و زبانهای اروپائی و دوخت و دوز می‌آموزند. و برای هر یک از این رشته‌ها معلم مخصوصی است. روی هم رفته در پترزبورگ برای دختران ده مدرسه کوچک و سه مدرسه بزرگ تأسیس نموده‌اند. این مدارس همگی برای تدریس «علوم» نیست، پاره‌ای برای «رقاصی و خوانندگی و نواختن فورطه بیان و برخی برای یادگرفتن خط و ربط فراتسه» است. به‌علاوه در اینجا و مسکو مدرسه لالان ترتیب داده‌اند که آنان را «تلقین علوم و تعلیم لغات و تحریر خط می‌کنند». و باید دانسته شود که «اخراجات این مدارس در همه ولایات روسیه با دولت است».

از جمله کارخانه‌ها که ملاحظه شد قورخانه بود. در اتاقی امطحه قدیم روسیه و علمهائی که در جنگها به تصرف لشکر روس آمده بود، مشاهده می‌گردید. همچنین «لباس خون‌آلود جنرالی را که در شورش روسیه بر امپراتور نیکولای، کشته شده بوده آویخته بودند». دوازده عراده توپ باقورخانه که امپراتور برای هدیه به نواب نایب‌السلطنه عباس‌میرزا آماده کرده، در آنجا چیده بودند. در این کارخانه توپ و تفنگ و خمپاره و نارنجک و موشک می‌ساختند. دیگر کارخانه‌ای تعبیه نموده

بودند که در آن فقط «استادهائی که صاحب تصرف تازه بودند کار می‌کردند». از جمله تصرفات تازه اسبابی برای تخم‌پاشی بود که نمونه آن را به شاهزاده پیشکش نمودند. ضرابخانه پطرزبورگت بنائی وسیع و بلند است و تمام پول مسکوک منکت را در اینجا ضرب می‌کنند. شرحی از آن می‌نگارد و می‌گوید: «اگر کسی خواسته باشد به تفصیل بر رموز صنایع این کارخانه واقف شود... باید از اهل آن کار بوده، چند وقت به آنجا آمد و شد کرده باشد. از برای چون من بی‌وقوفی، در یک نظر بیشتر از این تحریر میسر نشد». دیگر کارخانه کالسکه سازی بود. سابقاً استاد و عمله ماهر نداشتند، اما حالا از انگلیس و نمسه و فرانسه استادانی را آورده، و شاگردان روسی را به آنها سپرده‌اند و «قریب است که به‌سیب مهارت شاگردان از استادان رفع احتیاج گردد». دیگر کارخانه بلورسازی است که کارگاههای متعدد دارد، و از مصنوعات آن هرساله منافع زیادی عاید دولت می‌شود. در حضور شاهزاده دو آئینه بزرگ ریختند در کمال پاکیزگی و روشنی. مدتی است که کارخانه «بارفتن» بناکرده‌اند که بیشتر استاد و عمله آن از فرانسه و دیگر ملت‌هاست. از این کارخانه هنوز دولت سودی نمی‌برد. از کارخانه‌های دیگری که دیدند کارخانه توپ ریزی، پاروت‌سازی، کاغذ سازی، تراش فلزات قیمتی است. این کارخانه‌ها همه با دستگاه بخار کار می‌کنند. پس از آنکه شرح درستی از هر کدام می‌دهد، می‌نویسد: «بسیار حیف باشد که دستگاه بخار که باعث رونق عموم صنایع و مایه تحصیل اغلب منافع است به آن سهولت مأخذ در ایران متداول نشود...».

از چیزهای تماشائی «بالون» بود و آن کره‌ای است که به آسمان بالا می‌رود. قطر اصلی کره، نزدیک به پنج ذرع بود و بدنه آن را با پارچه ابریشمی و مشمع ساخته، و درون آن را «بخار خفیف» پر کرده بودند. از سمت پائین بالون «صندلی گوته» سبکی را محکم به آن بستند. زن و مردی در آن جای گرفتند. روز صعود از بزرگان و ایلچیان دعوت کرده‌اند، طنابهای آن را یک‌یک بریدند، و بالون چندان بالا رفت که کره به آن بزرگی از مرغی بزرگتر نمی‌نمود. روز بعد کره در پنج فرسخ و نیمی آن محل به زمین فرود آمد و آن زن و مرد سالم بازگشتند. دیگر رصدخانه بود که اسباب نجوم و دوربینهای بسیار بزرگ در آنجا تعبیه کرده بودند و منازل میارات و سایر اوضاع جهان کیهانی را تشخیص می‌دادند.

وضع بلدی مسکو و پطرزبورگت را از هر جهت خوب شرح می‌دهد. از دیدتیمهای آن مجسمه‌هائی است که از نام‌آوران روس ساخته، در گذرگاهها برپا کرده‌اند. دو پیکر از پطرزبورگت بود که در هر دو سوار بر اسب است. یکی را برابر قصر «پاول» ۲۴ نصب نموده، در حالی که پشت بر قصر کرده است و اسب در رفتار. گویند: چون مردم از ستمگری پاول

بتنگ آمدند، مقارن کشتن او کسی شعری نوشت و برگردن اسب پسر آویخت. مضمونش این بود: «بسکه بر اهلوار ناشایست تو نگاه کردم، ملول و داگیر شدم. اکنون از سلامت تو مأیوس شده، پشت به تو کرده‌ام و رویه راده».

چند کلمه از «طیاتره» بگوئیم که «ترجمه آن تماشاخانه است». در سرتاسر ولایت‌های حاکم نشین روسیه، تماشاخانه برپا کرده‌اند که هر کدام از زن و مرد پانصد نفر عمله دارد و همه هنرمند صاحب‌سوادند و در فنون محاوره و رقص و غنا مهارت کامل دارند. و برای تربیت آنها مدرسه مخصوص بنا کرده‌اند و از اهل طرب و فصحاء معلمها تعیین نموده، دختران و پسران فقرا را به خرج دولت در آنجا تربیت می‌کنند. بعد از فراغ از تحصیل هر يك را به هرکاری که در آن مهارت داشته باشد، مخصوص می‌نمایند. مثلا بعضی مکالمات نظم و نثر را تقریر می‌کنند، برخی در مضایبات و مضحکات داخل بازی می‌شوند؛ طایفه‌ای به غنا و سرور مشغول می‌گردند، گروهی به یازی و رقص ارتکاب می‌نمایند، جمعی ادای مراسم میل و محبت را به اشاره و ایما می‌کنند، قومی در شمشه و تیرنگ وقت مصروف می‌دارند، و كذلك سایر اموری که در تماشاخانه معمول می‌شود. مواجب عمله و اخراجات تماشاخانه کلا از دولت است. در پترزبورگ چهار تماشاخانه است. و بزرگترین آنها «تماشاخانه روس» است. در «اعلام تامه» ای که هر روز انتشار می‌یابد، کیفیت یازمهای آن شب را با همه می‌کنند. در ایام توقف در پترزبورگ در بیشتر شبها شاهزاده و همراهان به تماشاخانه می‌رفتند.

رسیدیم به تأسیسات سیاسی و دستگاه دولت:

در اصول فلسفه حکومت گفتار ژرف و منظمی ندارد، مگر نکته جوئی‌هایی که جسته و گریخته می‌کند. در اصول مشورت و قانونگذاری همینقدر گوید: «اهل مشورت در امور داخلی و خارجی مشاوره می‌کنند، و صورت شوری را به صاحب هرکاری که به انتظام آن مأمور است می‌رسانند. اگر او را ایرادی باشد خواهد گفت و کار به استدلال و اثبات خواهد رسید و الا اجری خواهد داشت. در پترزبورگ غیر از اینها چند نفر از عقلا هستند که منصب قاتون نویسی دارند. و آنها را «لژیسلا تور» ۲۵ می‌خوانند... این اشخاص در تصحیح قوانین ملکیه و اصلاح عادات خلق نظر می‌کنند و تصرفات خود را در هر امری از امور به متصدی آن گفته، بتمجیل و تدریج موافق مقتضای وقت و امر، اجری می‌دارند».

اما درباره دستگاه دولت بحثی گسترده‌تر دارد. اداره مملکت بر صده هفت وزارتخانه سپرده شده که عبارتند از: «وزیر اول» یا «شانسلیر» که «صدر و نظم امور دول خارجه که عمده امورات دولت باشد، به صده اوست. این دستگاه چند شعبه دارد از این قرار: شعبه «امورات مخفی»

که «ایلچیان و وزرا و کارگزاران و کونسلان و جاسوسان دولت از اداره دول خارجه استحضار حاصل کرده» گزارش می‌فرستند. و نیز «فکرهای دقیق و اراده‌های پوشیده و پنهان نسبت به سایر دولتها در این قسمت از قوه به فعل می‌آید». دیگر «امورات آشکار» که کارهای تشریفات و تعیین مأموران روسیه را به دولتهای خارجه انتظام می‌دهد. دیگر «امورات سمت شرقی» یعنی آسیا شامل ایران و عثمانی و ترکستان و چین و هندوستان. دیگر «امور هیال» یعنی اتباع روسیه در خارج اعم از رعیت یا شمشیربند. دیگر «امور خریاب» یعنی اتباع خارجی در روسیه. دیگر «امورات سمت اروپا و افریقا و امریقا» که فرنگستان و مغرب‌زمین و ینگس‌دنیا باشد. دیگر «امورات وزرا» می‌باشد. و اینان کسانی هستند که هرگاه «سردار مختاری برای جنگی که احتمال صلح در آن باشد مأمور شود، یکی از وزرا برای تمشیت امور مصالحه... با آن سردار خواهد رفت. مانند او بر مسکوف که همراه پاسکویچ مأمور مصالحه ایران بود».

دوم: «وزارت جنگ» است که علاوه بر مجموع کارهای لشکری و اسلحه‌سازی، مباشری «حکیم‌خانه» و «جراح‌خانه» و «شفاخانه» و «مدارس سپاهیان» و «دفترخانه قشون» نیز جزو آن است. سوم: «وزارت قشون بحر» است که مخصوص «جنرال ادمرال» است و این وزارت را از فرانسه گرفته‌اند. چهارم: وزارت «امور شرعی» است که دعای را به دیوانخانه‌ها ارجاع می‌کند. پنجم: وزارت «امورات درون مملکت» است که به «امورات داخله» و زراعت و صنعت‌کاران، و چاپارخانه‌ها و غیره رسیدگی می‌کند. ششم: وزارت «امورات دیوان» که امور دیوان مملکت است که به سبب جهود بازی که جهودان هر مملکت دارند، ایشان را مباشر علی‌عده تعیین شده. هفتم: وزارت «مداخل دولت» است. و وزیر هفتم را «دبیر المداین» نامند که در هر ولایتی نایبی دارد و بر احوال عموم مردم نظارت می‌کند.

از تأسیسات مهم مملکتی «اتماژور» است که ترجمه آن «دستگاه عالی است و حقیقه لفظی مطابق معنی است». یک ضلع آن «دفتر امور خارجه» است. در ضلع دیگر آن «دفتر لشکر» قرار دارد و دو شعبه کنار عمده به آن سپرده شده. یکی تعیین محل اقامت دو کورس سپاهی روسیه در زمان صلح و جنگ، بر حسب ضرورت و مصلحت ملکی. نقشه کامل همه ولایتها را تهیه کرده‌اند. و «باسمه نقشه و کشیدن نقشه و ساختن اسباب مهندسی و باسمه احکام هم به سیاق قالب چنانکه در ایران متداول شده، و هم به سیاق لیتوگرافی» در این شعبه انجام می‌گیرد. شعبه دیگر مسئول رساندن مواجب و مرسوم و لباس و سیورمات و ترفیحات مراتب سپاهیان است. دفترکار وزیر جنگ و مشاوران او نیز در این دستگاه قرار دارد. پس از بازدید آن «برای سرکار شاهزاده و هر یک از همراهان نقشه کل عالم را مفصل و مجمل مشتمل بر بیست و چهار نقشه» به رسم مدیه فرستادند. از دیوانخانه‌های روسیه انتقاد می‌کند: دعای مردم به احکام

«دیوانخانه امپراطوری» می‌گذرد. پایه احکام بر «قانون پطرکبیر که در مجلدات حدیده ضبط شده» صادر می‌گردد. اما در واقع در «دیوانخانه‌ها هیچ امر به اتمام نرسیده و نخواهد رسید. این قاعده و قانون جز دولت روس در هیچ دولتی نیست. اهالی مملکت از این علت بسیار شاکه هستند. و می‌گویند: در کل منکته‌ها امور متنازع فیه خلق از روی کمال عدالت می‌گذرد، و در دولت روس مدعی و مدعی‌علیه را به اخذ رشوه حراب می‌کنند، باز حکم قطعی صادر نمی‌شود». در سلطنت «پاول» ۲۶ «مردم بایکدیگر هم قسم شده و از حرام کرده بودند که یا سلطنت او را برهم زنند، یا از او بیعت گیرند که بعد از این محکمه بنا کند و امورات مردم در دارالشرع بگذرد». پاول آگاه گشت، و دستور داد در همه ولایات بنای دارالشرع نهند. اما تا به حال به اتمام نرسیده است. جای دیگر می‌نویسد: «بیچاره کسانی که امرشان رجوع به دیوانخانه شود که به خرج چندین معادل مایه‌اندوئی، فراغت میسر نیست. عظمای روسیه خود از آن شکایت دارند... و تعجب از این است که یاوصفا این، در پی اصلاح آن نیستند. با اینکه سیاست رشوه‌گیر، نفی بر ملک سبیر است باز این طایفه (اهل دیوانخانه) خود را از اخذ آن معاف نمی‌دارند. به هر حال «اهل قشون از زحمت و شر دیوانخانه‌ها ایمن هستند و دعاوی افراد لشکری در شعبه‌ای از وزارت جنگ حل و فسخ می‌گردد.

گفتار نویسنده درباره وضع مالی و خزانه دولت که احوال و من خویش را نیز در ذهن دارد، خواندنی است: روزی با برخی از بزرگان روسیه درباره قرض دولتی و خزانه سلطنتی گفتگو درگرفت. گفتم: «خزانه سلطان در حوادث مایه آسایش اعیان دولت و امیدواری سپاهی و رعیت است. چنانکه در مصالحه ما و شما، بدون اینکه دولتیان را اضطرابی روی دهد، و رعایا و سپاهیان را یأس و خسارتی و ضیق و عسرتی حاصل شود، خزانه سلطان از عهده وجه خسارت برآمد و کل اهالی مملکت ایران را رهین منت ابدی خود کرد، و اگر خزانه موجود نبود چه زحمتها و عسرتها که بر خلق ایران روی می‌نمود». گفتم:

«دولتی که دوام و ثبات نداشته باشد، خزانه چنانکه گفتم گاهی موجب رهایی خلق است از تنگنای عسرت. و گاهی باعث گرفتاری ایشان است در زندان محنت. چه شاید هنگام فترت دولت، فتنه‌جویان از هر جانب به طمع خزانه در جنبش درآیند و گروهی عجزه و مساکین را مایه نهب و خوریزی‌شان شوند. اما دولتی که رضای حق و سلامتی خلق جویند، شایسته آن است که به دستگیری عظمای و عقلای مملکت در دوام و بقای دولت کوشد، و به این واسطه گنج بی‌اندازه و بی‌زوال اعتبار بدست آرد. چون همت چنین دولت به نفع و رفاهیت اهل مملکت مصروف خواهد

۲۶. پول اول که بعد از کاترین از ۱۷۹۶ تا ۱۸۰۱ سلطنت کرد و در این سال کشته شد.

بوده لهذا خلق در هنگام ضرورت بی تکلیف و تکلف مایملک خود را به عنوان مساعده و قرض برای عرض خواهد نمود. در جنگ فرانسه زنان روس زیورهای طلا و نقره خود را سکه کرده به دولت دادند و به این ننگ راضی نشدند که دولت دیگر را بر دولت خود غالب و قاهر ببینند. اگر دخل دولتی زیاده برخرج او باشد، چون از مال خلق حاصل شده، برای اینکه به ایشان معلوم کند که طمعی در مال ایشان ندارد باید به مصانع عامه خلق مانند مدارس عنوم و مساجد و اشاعه حرف و صنایع و بنای دارالشفای غیره صرف نماید که هم بر رونق مملکت و دولت خود در نظر غریب و بومی فزوده، زیاد شوکتی حاصل نماید، و هم جذب ثلوب مردم بعمل آرد. و اگر آن مصارف هم اضافه آید، باید به دست امینان و معتمدان تجار به مرابحه و معامله گذارد که هم سودی به دولت عاید گردد. و هم از آن سر مردم انتفاعی برند. چه حکما و عقلا پول را در مملکت تشبیه کرده اند به خون در بدن آدمی. چنانکه اگر خون در رگی سده کند، آدمی هلاک می شود. همچنان اگر پول در ولایت دفینه شده از گردش بماند، باعث خرابی مملکت گردد. و چنانکه اگر خون از رگی لاینقطع در سیلان آید... آدمی از حیات دل برمی کند، همچنان اگر پول از مملکت بیشتر از آنکه داخل می شود، خارج گردد مملکت روی به انهدام نهد. به ملاحظه این جهت آخر است که عموم دولتهای فرنگ اوقات صرف کرده بر رونق تجارت خود می افزایند. و مسواره در این خیالند که متاع خود را به تدبیر اهل صنایع، بهتر و مرغوبتر نمایند که هم احتیاج اهل مملکت خود را از متاع سایر مملکتها رفع کنند تا زر و سیمشان عوض جنس سایر مملکتها نرود، و هم به بیع آن در سایر مملکتها نفع برند، و زر و سیم آنها را عوض جنس خود داخل مملکت نمایند».

معلوم نیست که سخن حریف روسی کجا تمام شده، اما آشکار است که نویسنده پاره ای اندیشه های خود را در گفتار او گنجانده، خاصه آنچه در قسمت آخر آن مقال آورده، رأی خود اوست. به دنبال آن چنین نتیجه می گیرد: «ملاحظه باید کرد که در این عرض ده سال، چه قدر جنس تازه از ملک روس به ایران می آید که سابقاً نمی آمد، و عوض ابریشم و پنبه ایران لاپد پول می فرستادند... و نیز به همین جهت است که هر دولت جنسهای پاکیزه دولتهای دیگر را که میان اهل ولایت خود مرغوب باشد یا بالمره مانع می شود، یا گمرکی می گذارد که پایع و مشتری بسته امده، کمتر بیارند و کمتر بخرند، دولت روس شال کشمیری و زری و حریر و ماهوت انگلیس و فرانسه را گمرک بی اندازه گذاشته، و بارفتن انگلیس را بالمره قدغن کرده است...».

از تأسیسات جدید دیگر بانک امت: «دولت روس برای گردش پول در ولایت و انتفاع دولت و رعیت، در هر یک از بلاد عظیمه صرافخانه بنا گذاشته که اسم آن بانک است. و امینان و معتمدان بر آن گماشته است که

تتخواه دولت را بعد از اخذ رهن از ملك و مال یا ضمانت ضمان معتبر، به مردم از قرار صد شش قرض می‌دهد. و در موعده، قرضدار یا ضمان را اخبار می‌نمایند. اگر او را ادای وجه در آن وقت مقدور نباشد و مهلتی بخواهند، قبول می‌کنند، و در آخر ایام مهلت باز به او اعلام می‌دارند. اگر باز قادر نباشد و مهلت تازه بخواهد، مضایقه نمی‌ورزند البی سه باز. اگر بعد از انقضای مهلت سیم از عهده وجه برنیایند، رهن او را ضبط می‌کنند، یا ضمان را به مقام مطالبه می‌آورند. از سود صرافخانه صد پنچ مال دولت است و صدیک عوضی واجب و مقرری مباشرین صرافخانه. ضمناً باید دانست که دولت بیست و پنج کرور باجقلو قرضدار است. اما چنان اعتباری نزد مردم دارد که هر قدر وجه بخواهد، از زر و سیم و دیگر اموال آنان به قرض می‌گیرد، و هر سائز سود آن را به قرار ده و نیم درصد می‌پردازد.

از دستگاههای مودمند دیگر «مشورتخانه تجاره است. آن را تزار الکساندر و به خرج دولت بنا کرده. بعد به تجار بخشیده است. و هر هفته يك بار تجار پترزبورغ آنجا جمع شده، در امور متعلق به تجارت شور و مصلحت می‌کنند و از آن قرار کار می‌بندند.

تشکیلات جاسوسی دولت را نیز از قلم نینداخته و داستان بامراهی را نقل می‌کند؛ در پترزبورگ مردی لال از «توکران سر» امپراطور بود که به نویسندگی آچودان او اختصاص داشت. شب و روز به خانه‌های این و آن می‌رفت و مردم به تصور اینکه او لال است و در بطنی به این امور نداده چندان از او پرهیز نمی‌کردند. او «به تحریر، سؤال و جواب کرده، اطلاع و استحضار از اوضاع و احوال خلیق بهم رسانیده، به امپراطور عرض می‌کرده. همان لال «به منازل بعضی از ملتزمین رکاب نواب شاهزاده هم تردد می‌نمود، و ما از خصوصیت و نیت او در اوائل خبردار نبودیم، تا اینکه کسی از آشنایان پترزبورغ این رمز را به کمترین حالی کرد. بعد از آن حین آمدن او تعازفات لازمه نسبت به او بعمل می‌آمد، و مطابق تجسس او صحبت می‌شد. اگر دلماجی صاحب سواد در آنجا حضور می‌داشت و به توسط او از ما مطلبی تحقیق می‌کرده، باکمال شکرگزاری جواب می‌گفتیم.»

نویسنده سفارتنامه خسرو میرزا گذشته از آنچه به چشم دیده و نگاشته، گفت و شنیده‌هایی که باکسان مختلف در مدت سفر داشته، آورده است. چنانکه تصریح می‌نماید همراهم شاهزاده با مردم سرشناس رفت و آمد داشتند. و معلوم است که دولت بیشتر از میان دُزیرانی که در عثمانی بوده‌اند و زبان ترکی می‌دانستند، کسانی را برگزیدند که با نمایندگان ایران حشرونشر داشته باشند. یکجا می‌گوید: «مادامی که شاهزاده در این ملك تشریف داشتند، چه در پترزبورغ و چه در مسکو و چه در شهرهای دیگر که توقف می‌شد، هر يك از ملتزمین رکاب را با

آنکه زبان نمی‌دانستند، آشناهای متعدد فراخور پایه و قدر خود پیدا می‌شد، و مکرر مهمانی می‌کردند. در مدت دو ماه و نیم توقف پطرزبورگ اگر همراهان شاهزاده هر دعوت را اجابت می‌کردند، کمتر شبی در منزل به سر می‌توانستند برده.

آنچه از گفتگوهای خود و پاره‌ای از همراهان با روسیان یا کسان دیگر نقل کرده، اعم از اینکه سنجیده یا ناسنجیده باشد، اندازه دانش و حد درک ذهنی آنان را می‌توان شناخت. نکته‌هایی با معنی از اینجا و آنجا می‌آوریم: روزی در محفلی ایلچی انگلیس به میرزا مسعود گفت: «در ولایت شما آزادی نیست». میرزا جواب داد: «اگر بندگی ما و آزادی شما را به بیع و شری درآورند، من بندگی خودمان را ده مقابل آزادی شما قیمت می‌دهم، چرا که آزادی، شما را از رویه ادب بیرون برده است. پادشاه شما از غایت بی‌حیائی در حق زن خود تهمت‌هایی چند گفت که من در حضور این زنها از ذکر آن خجالت می‌کشم». ایلچی «از این سخن شرمنده شد، حضار مجلس تبسم آغاز کردند».

این بیان میرزا مسعود اگر درست نقل شده باشد، از یک سو دلیل بر بی‌ظرافتی و حتی آداب‌ندانی او در مراوده‌های سیاسی است. از سوی دیگر معرف شعور و دانش اوست که عین بیشعوری و پیدانشی است. آنچه ایلچی انگلیس گفته بود راست بود، و از «آزادی» مفهوم سیاسی آن‌را در ذهن داشت، و پاسخ میرزا مسعود گرم‌رویی، حرفی مبتذل بود و ارتباطی با اصل مطلب نداشت. اما در میان همان هیأت نمایندگان ایران میرزا صالح شیرازی را می‌شناسیم که در سفرنامه‌اش (پیش از این مأموریت که به انگلیس رفته بود) به معنی حکومت مردم‌پس برده و در عزت آزادی سخنان سنجیده گفته است.^{۲۷}

باری، از نکته‌های دل‌پذیری که نویسنده سفارت خسرو میرزا آورده، گفتگویی است میان یکی از اهل سیاست روس با یکی از اصحاب چکمه و شمشیر: روزی میان نایب وزارتخارجیه با یکی از جنرالهای روس در باب صلح با عثمانی مباحثه افتاد. جنرال گفت: می‌بایست همه بنا بر بحراسود را گرفت، می‌استمدار پاسخ داد: «شما سپاهیان را از این امور سررشته و استحضاری نیست. هر وقت به شما گفتیم جنگ کنید، مردانه قدم در میدان گذارید، و هر وقت گفتیم صلح باید کرد، بی‌چون و چند قبول نمائید». به همین مأخذ بوده که به شرحی که گذشت هر وقت «سردار مختاری» را به جنگ دولتی می‌فرستادند، مأمور سیاسی همراهش روانه می‌کردند که شمشیربندان، در کار سیاست زیاد روی نمایند.

روزی دیگر با یکی از بزرگان روس که مدتی در عثمانی گذرانده و زبان ترکی می‌دانست، مذاکره در امور مملکتداری دست داد. گفت: چرا دولت ایران در راه ثبات حکومت تدبیری نیندیشد که هر روز حکومت

از دودمانی به دودمانی دیگر انتقال نپذیرد؛ در روسیه قریباًست که يك خاندان فرمانروائی دارند. این معنی را باید شناخت که «مردم این قرن را با قرون سائمه در حقل و ادراك تفاوت بسیار است. و منافع اسنیت و آرام، و مفاسد شورش و ازدحام را چه در مملکت خود و چه در سایر ممالک، دیده و دانسته‌اند. هرگاه در ایران دولت را بر پایه‌ای استوار بنا نهند، به علت «مزید ادراك اهل آن مملکت، امر صنایع آنقدر رونق می‌یابد که احتیاج آن بالمره از سایر ممالک منقطع می‌گردد... و از شر همسایگان محفوظ می‌ماند». هموگنت؛ حتی ایران نباید از جانب دولت عثمانی ایمن باشد. زیرا اگر عثمانیان با «نظامی که گذاشته‌اند همت صرف‌کنند، و شما در بی‌نظامی بمانید، اذیت به شما خواهد رسیده، برعکس اگر اساس حکومت ایران انتظام و قوام پذیرد به سبب مجموعی ولایت به همه همسایه‌ها غائب می‌تواند شد. و اگر قانع و سلامت‌جو باشید، مغرب هیچکس نخواهد بود».

در سخنان آن مرد نکته‌هایی است با مغز و اندیشیده. به تبدل خاندانهای حکومتی ایران و ایرانی که این وضع مداوم در سیر تاریخ ما بار آورده، اشاره می‌کند - به روح انقلابی تاریخ قرن گذشته گوشه‌ای می‌زند که ملل را عقل و ادراك تازه‌ای پیدا شده، و شیوه حکومت باید اصلاح شود تا با روح زمان سازگار گردد - نسبت به آینده ایران در مناسبات با روس و انگلیس هشدار داده و برای اینکه ایران از «شره» آنان ایمن گردد، بی‌چون و چرا باید به اصلاحات دست بزند - اشاره‌اش به «نظام» عثمانی همان «نظام جدید» است که در قالب «تنظیمات» آغاز گردیده بود. از این مقوله باز سخن خواهیم گفت. میرزا تقی‌خان نماینده آن اصلاحات در ایران گردید، همچنانکه رشیدپاشا در عثمانی در آن راه قدم برداشت.

نویسنده سفارت‌نامه، هیچگاه از دلسوزی و سخمخوارگی باز نمی‌ایستد؛ «ای دریغ که در ملك ایران با وصف کمال قابلیت مملکت در پی دوام سلطنت در سنسله واحد نباشند، و به این سبب پادشاه به رعیت، و رعیت به پادشاه دلگرم نشود، و از شمره این دلگرمی منظور پادشاه و رعیت برمزید شوکت دولت مقصود نگردد، و از این منظور کلی امورات جزئیة دیگر که همگی مقتضی رفور استحکام دولت باشد، به تقویم نرسد». جای دیگر از احوال ملت روس بحث می‌کند و گریزی به اوضاع ایران می‌زند، گرچه گفتارش پرمایه نیست. می‌نویسد:

«هرقدر معارف و بزرگان روسیه مسرف‌اند، کسبه و رعایا قناعت پیشه‌اند، و رعایا با آنکه درکمال عسرت و شدت‌اند، و جز نان خالی کمتر چیز دیگر پیدا توانند نموده، هرگز لب به شکوه باز نمی‌کنند. روزی مرا در بی‌اوضاعی یکی که در خانه او منزل کرده بودم، ترحم آمد، بعد آنکه وجهی قلیل به او دادم و پرسیدم که چرا کار زیادتر نکنی تا دست...

باشد؟ گفت اگر من در کار کاهل باشم، دیگران نیستند. و حال آنکه آنها نیز در فقر از من کمتر نیستند. اگر کسی از رعیت ایران چنین سؤالی می‌کرد از بدگوئی ضابط و عامل و مالک و صاحبکار دقیقه‌ای فرو گذاشت نمی‌کرد. ای کاش اینگونه سلطان پرستی که در ولایت روسیه مشاهده شد، به ملک ایران سرایت می‌کرد. رعیت ایران با آنکه همه صاحب مکتب و بضاعتند، همواره کافر نممتند، و قادح اعیان دولت. و این ناشی نمی‌تواند شد مگر از بی‌اطلاعی بر اوضاع و احوال ممالک دیگر. و عموم اهل مملکت را ممکن نیست که سفر کرده یا از تواریخ خوانده، آگاهی بهم رسانند. اگر دولت اعیان مملکت را خواه به مسافرت یا به درس خواندن آلسنه و علوم و تواریخ دول دیگر، به این آگاهی وامی‌داشت، احتمال کلی می‌رفت که از آگاهی اعیان مملکت آگاهی به عموم رعیت سرایت کند. و زبان قبح و شکایت به مدح و منقبت بدل شود، و ارادت سلطان در دلها قرار گیرد، و به این سبب دولت دوام و ثبات پذیرد و مثنی هجزه و مساکین به آتش ناسپاسی نسوخته، عصری نسلا بعد نسل در سایه عاطفت دولت واحد به استراحت روزگار گذرانند.

اما انتقادهائی که بر آن عقاید وارد است و فهرست وار به اشاره می‌گذریم: نویسنده ندانسته که چهار سال پیش از آن «انقلاب دسامبر» ۱۸۲۵ (۱۲۴۱) در روسیه برپا شده بود که نشانه طغیان جامعه علیه بیدادگریهای تزاران روس بود. ملت روس «سلطان پرست» هم نبودند و از حکومت دلی لبریز خون داشتند. رعیت ایران کجا «همه صاحب مکتب و بضاعت» بودند؟! و از چه نعمتی جز ظلم و تعدی برخوردار بودند که «کافر نعمت» نباشند؟ در واقع «ضابط و عامل و مالک و صاحبکار» بلکه بحقیقت از صدر تا ذیل دستگاه حکومت (مگر در موارد استثنائی و نادر) راهزن و ستم‌پیشه بودند، و هرچه مردم می‌گفتند، حق داشتند. رواج دانش البته چشم و گوش مردم را باز می‌کرد اما نه اینکه آنان را شیفته و عاشق دل‌خسته اهل دیوان بگرداند، برعکس بر طغیان آنان علیه ستمگریهای دولت می‌افزود. بالاخره برای اینکه «ارادت سلطان» در دلها جای گیرد لازم بود نظام سیاسی برپایه داد استوار گردد و دولت به اصلاح کشور پردازد و خیر مردم را شیوه کار خود قرار دهد. هیچ حاکمی هرچند افسونگر و طرار باشد جز از این راه نتوانسته است بر قلب مردم حکومت کند. شاید نویسنده سفرنامه چون در محظور بوده، همان نیت را در باطن داشته که در لباس خوش‌آمدگوئی از حکومت ایران آن را نکوهش کند، یا در لباس انتقاد از خوی مردم ایران، بیان حقیقت نماید. اگر چنین بود می‌بایستی اندیشه‌اش را زیرکانه به نحو دیگری ادا سازد، و آنقدر در فن دبیری ورزیده بود که از عهده آن برآید.

وجه نظر نویسنده را از شرح دیگری که نگاشته بهتر می‌توان شناخت. می‌گوید: منظور دولت روسیه در بنای تماشاخانه‌های متعدد و اشاعه

این همه سرگرمی و عشرت، تنها بسط و وسایل تفریح مردم نیست بلکه «مردم بیکار که در هر مملکتی از آن ناچار است، مشغله‌ای داشته چنانکه عادت بیکاران است، در پی عیبجویی دولت و دولتیان نباشند که از این رهگذر فسادها در امور دولت پدید آید. زیرا که حرف و سخن را چنانکه به تجربه رسیده و حکمانوشته اند در مزاجها تأثیر عظیم است. و همینکه مردم کار طلب، بیکار شدند لامحاله زبان به عیبجویی باز کرده، دل بر عیبجویی می‌بندند، به این سبب دلها از ارادت دولت می‌رمد، و دل رسیدگی از بزرگان به زیر دستان سرایت می‌کند. لهذا مملکت مملو می‌شود از اتباع بی‌ارادت، به زوال دولت مایل، در دفع دشمنان گاهل. و پیداست چه نقصها به دولت عاید می‌شود. و نیز معلوم است که بازداشتن خلق از این امر به رفق و ملایمت بهتر است از بأس و سطوت چه آن بر سعیت دلها باعث می‌شود و این بر عداوت، خواه نظام‌الملک در وسایلی خود آورده که: روزی خدمت انبارسلان مشرف شدم. موماری که مدعیان خیانت‌های مرا بر آن نگاشته بودند، به من داد، و پیش از آنکه لب بگشایم فرمود: «اگر اینها راست باشند، توبه و ترک کن... و اگر دروغ باشد بیکاران حضرت را خدمتی پیدا کن که به تقدیم آن پرداخته، از عیبجویی تو باز ایستند». پس از آنکه به وصیت سلطان عمل نمودم عیبجو و بدگوئی برای خود ندیدم، الا حسن صباح که ذکر گزارش او خارج از اقتضای مقام است».

از مجموع آنچه آوردیم روشن است که جهت عمومی اندیشه‌های سیاسی نویسنده، پرداخته نوشته‌های پیشینیان و آموخته‌های گذشته خویش است. البته دلیلی دگر است و در جست‌وجوی فرمانروائی دادگر. اما چون با فلسفه جدید حکومت آشنائی نداشته، عقاید خود را در قالب افکار گذشته‌گان پرورانده، و معیار تعقل سیاسی او سیاست‌نامه نظام‌الملک است. به روسیه هم که رفت چون نظام سیاسی آن بر حکومت فردی قرار داشت، در عالم سیاست چندان چیزی ندید که ذهن حساس او را تکان دهد، گرچه به آئین مشورت و اصول قانونگذاری جدید (تا اندازه محدودی) توجه یافت. و این نکته را درک کرد که میان حکومت فردی تزاران روس و سلطنت استبدادی شاهان ایران، تفاوت کلی وجود داشت. اما چیزی که ذهنش را ربود همان اصلاحات و پیشرفت‌های مهم روسیه بود در جهان دانش و فن و هنر. دیگر همراهان ایرانی خسرو میرزا نیز کم یا بیش همین حال را داشتند. البته میرزا صالح و تا اندازه‌ای میرزا پایای حکیم که در انگلستان درس خوانده بودند، معرفتی از اصول حکومت غربی داشتند. و میرزاتقی چنانکه بیاید بعدها اطلاعاتی در این رشته کسب کرد. آنچه مهم است شور پاک ایران دوستی نویسنده سفارت‌نامه، و شیفتگی او به اصلاح و ترقی و علنی می‌باشد که از خلال گفتار او می‌تراود؛ مدار سخنش تشریح علم و صنعت جدید است. این مبحث را با نوشته میرزا مصطفی افشار که ترجمان اندیشه ملی اوست پایان می‌دهیم:

می‌توان دانست که تحمل این همه اخراجات [در رواج دانش و بنای مدرسه] از جانب دولت بی‌ملاحظه سود نیست. و اعظم منافع تحصیل علم است. چه علم است که راه خدمت به امرا و پادشاهان می‌آموزد و معاینه باکفار و زیردستان یاد می‌دهد. و به همین جهت در مہمات ملکی و مملکتی، نظامی پدید آید. زیرا همچنانکه معارف و خواص را پیروی به سنن و قوانین پادشاهان است، كذلك رعایا و عوام را تہیج به رفتار و کردار زیردستان. علم است که معارف رایہ تصاریف ایام سالفہ و انقلابات قرون ماضیہ آگاهی می‌دهد، و ایشان رایہ احتراز و اجتناب از مواد اختلال مملکت را می‌دارد. علم است که معارف را بربح وطن و آسایش و ایمنی متوطنین از شر دشمن که متضمن نیکنامی دنیا و مشوہات عقبی است دعوت می‌کند، و به این وسیلہ غیرتی در عموم اہالی مملکت پدید می‌آید. علم است کہ معایب تجدید سلسلہ سلطنت و محاسن بقای آن را در سلسلہ واحد، بہ معارف تعلیم می‌کند و برای حفظ امنیت درین باب بہ کلمہ واحد و ہیأت مجتمعه بدل جہت موفور، بہ تقدیم می‌رساند. علم است کہ منافع و مضار مملکت از حیثیت تجارت و غیرہ، و طریق جلب و دفع آنرا تشخیص می‌دهد. و بہ آن واسطہ رونق ولایت و ثروت اہل مملکت روز بہ روز فزایش می‌پذیرد».

«نمونه این اجمال تفصیل احوال پیر بزرگ است کہ بہ واسطہ علمی کہ خود بہ اوضاع عالم بہم رسانید، اولاً از دولتهای دیگر نوکرهای صاحب علم بہ خدمت خود دعوت کرد، و در اندک زمانی میان اہل ولایت خود منتشر نمود. بالفعل ضایعہای کہ مثل وحوش و بہایم بودند، در مدت یک صد و بیست و اندک سال مجموعہ فتون و صنایع گشتہ، و دولتی کہ آنفاناً در تبدیل و تغیر بود، نظام و استحکام دائمی گرفتہ است، و یوماً فیوماً در ترقی و تزیید است».

«عزت و افتخار نہ آن است کہ کسی برای نفس خود تحصیل کمال کند، بلکہ افتخار آن است کہ کمالات حاصلہ یک شخص، فراخور اندازہ و قدر خود، موجب منفعت دائمی اپنای جنس خود گردد. آن وقت اسم آن کمال را باقیات و صالحات توان گذاشت... و بہ آن فخر توان نمود. و بنای این مدارس در مسانک ایران بغایت سهل و آسان است. می‌توان از ازباب علوم فرنگ چند نفر را بہ ایران آورد و یکی از مدارس را برای اولاد نجبای آن ملک تعیین نمود. و آنها را در آنجا جمع کرد و چند نفر از مردمان صاحب اخلاق را بہ سرپرستی آنها تعیین نمود کہ ہم علوم ایران را از مدرسین ایران یاد بگیرند، و ہم علوم فرنگ را از معلمین فرنگ. اگر خرجی برای این مدرسه لازم باشد، ہم می‌توان از پدران نجبا کہ اولادشان تربیت می‌شوند گرفت، و ہم می‌توان عداوہ جمع ولایت کرد، چه این کار برای نفع مملکت است؛ در کاری کہ متضمن نفع عامہ باشد، تحمل ضرر آن شدن شرعاً و عرفاً جایز و رواست. در این صورت برای دولت،

چه از سپاهی و چه از اهل قلم، خدمتکارهای کامل و قابل بهم می‌رسند که به اوضاع عالم برسیدل تفصیل، عالم و آگاه باشند؛ سپاهی را مانند سپاه سایر دولتها نظم و ترتیب دهند؛ امور ملکیه را چون سایر ممالک منتظم دارند؛ از حسن تدبیر روز بروز بردونق و آبادی مملکت می‌افزایند... امیر که هست والا نسبت ملرکانه بر نیکیختی دائمی اهالی ایران قرار گرفته، نوعی مقرر فرمایند که الهی‌الابد... پشراغت روزگاری گذرانند.

«حیف باشد که ما ترقی و نظام همسایه خود را که در این مدت اندک، تحصیل کرده است به رای‌العین ببینیم و هیچ به فکر این نباشیم که از برای ما همچون نعمتی دست دهد تا همیشه مطلوب همسایه نباشیم، و در ولایتهای غربت سرافکننده نگردیم، اسرای خود را که به اهل خیوه و بخارا فروخته شده در ولایت روس بنده تجار آن دو شهر نبینیم. روزنامه نویسن ۲۸ را ربطی ندارد که به این مقوله پردازد، اما این بنده ناچیز را هم به قدر قوه خود تعصب دین و حب وطن است. به امین اینکه شاید به مزید قوت دین و دولت سودی بخشد، جسارتی می‌ورزد».

سیر دنیای مرقی نه تنها در خاطر خسرو میرزا و همراهان جوان فکرش، خطوط برجسته و درشتی رسم کرد - در ذهن محمدخان امیرنظام زنگنه که عمری را گذرانده و مردی پخته و جاافتاده بود، تأثیر نمود. «استوارت» منشی مخصوص «سر هنری الیس» وزیر مختار انگلیس که در ۱۲۵۱ به ایران آمد، چون به تبریز رسید، پس از آنکه از مهربانیهای امیر نظام سخن گفته، می‌نویسد: مبادا در سفری که به روسیه نموده شیفته پیشرفتهای آن کشور شده باشند^{۲۸}. در مهمانی رسمی که امیر نظام و نماینده انگلیس حضور داشتند، زنگنه از مملکت روسیه صحبت می‌کرد. این امر به «الیس» گران آمده گفت: اگر لندن را دیده بودند این اندازه از پطرز بودگت سخن نمی‌راندند^{۲۹}.

میرزا تقی‌خان با جریان اصلاح طلبانه دیگری که برخورد مستقیم داشت، جنبش دزرة «تنظیمات» عثمانی است. در سفارت چهارساله خود به ارزنة الروم، ناظر تحول سیاسی و اجتماعی کشور همسایه بود. اما تأثیر تنظیمات را در ذهن و اندیشه او نباید گزاف دانست، و نه در ارزش ماهیت آن زیاده روی کرد. گامهای نوجویانه‌ای که تحت لوای تنظیمات پیش از سفارت و همزمان سفارت میرزا تقی‌خان و حتی مقارن صادرات او در عثمانی برداشته شد، چندان ژرف نگسترده نبود، و آنچه امیر در سفر روسیه از دنیای جدید غربی آموخته بود، و یا حتی بطور غیرمستقیم درباره

۲۸. لغت «روزنامه» در آن زمان به معنی گزارش وقایع روزانه بود و «روزنامه نویس» یعنی وقایع نگار.

29. W. Stuart, P. 175-8.

۳۰. همان، ص ۲۰۷.

آن کسب کرده، بسیار بامعنی‌تر و ارزشمندتر از پیشرفت‌هایی بود که تازه در عثمانی در مرحله تکوین بود. البته نهضت تنظیمات در دوره بعد تیر و گرفت و اعتبار یافت، اما زمانی بود که امیر روی در خاک کشیده. ولی باید دانسته شود که تحول عصر تنظیمات از جهت دیگری در خاطر میرزا تقی‌خان اثر بخشید. و آن این است که عثمانی به عنوان کشور همسایه مسلمان و رقیب ایران، به راه ترقی جدید افتاده بود. این معنی به خودی خود برای ایران آموزنده و عبرت‌گیر بود. ببینیم جوهر تنظیمات چه بود:

دوره تنظیمات از ۱۲۵۵ آغاز گشت و معمار آن رشید پاشا (۱۲۷۵-۱۲۱۴) بود که او را گاهی پطرکبیر ترک گفته‌اند، و تا بیست سال بعد یعنی تا ۱۲۷۵ شش بار به صدارت رسید. میرزا تقی‌خان و رشید پاشا همدیگر را می‌شناختند، نامه‌نگاری رسمی داشتند و به احوال هم آشنا بودند. صدارت امیر هم‌زمان زمامداری رشید پاشا بود. پیش درآمد تنظیمات را اصلاحات ترقیخواهانه سلطان سلیم و سلطان محمود ثانی می‌ساخت. ملطان سلیم بنیانگذار «نظام جدید» در عثمانی بود، یعنی همان مقامی را که عباس میرزا و میرزا بزرگشاه قائم‌مقام در ایران دارند. مجموع فرمان‌هایی که سلطان در اصلاح قشون وضع کرد «نظام جدید» خوانده می‌شود. مخالفت سرمختانه شیخ‌الاسلام ترک و قوای ینی‌چری با نظام جدید، به عزل و کشتن سلطان سلیم و گروهی از وزیرانش تمام گشت (۱۲۲۲). این نکته بسیار با معنی است که هیچگاه در ایران چنین مقاومتی علیه اصلاح نظام صورت نگرفت. سلطان محمود وقتی توانست کار اصلاحات را پیش ببرد که کار ینی‌چری را بسازد؛ در یک روز یکسره سرکردگان آن را به گلوله بست و جمعی را از دم تیغ گذراند (۱۲۴۱). همین بلا را به سر پیشوایان فرقه دراویش بکتاشی یعنی یاران ینی‌چری هم آورد - و خود را از شر آنان آزاد ساخت. در تاریخ جدید عثمانی برانداختن ینی‌چری به «واقعه خیریه» ثبت است. پس اصلاح لشکر به مرحله تازه‌ای افتاد - مدرسه طب عسکری و «مکتب همایون حربیه» بناگردید (۱۲۴۲). و در همین سال نخستین بار دولت عثمانی با وجود مخالفت تند شیخ‌الاسلام، چندتن شاگرد ترک را برای تحصیل به اروپا فرستاد. (از ایران بار اول در ۱۲۲۶ دو محصل به انگلیس رفت و بار دوم پنج نفر در ۱۲۳۰ و هیچگاه دستگاه روحانی کشمکش با دولت در این باب نداشت). اما نظام جدید هنوز سروسامان نگرفته و نیروی کافی بدست نیاورده بود - که عثمانی در جنگ با روسیه شکست خورد. اتفاقاً میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام در نامه ستجیده و پر مغزی که از جانب عباس میرزا نوشته، به نقص کار نظام جدید ایران و عثمانی اشاره می‌کند:

... این مطلب بین و آشکار است که هر وقت نقصی در محاربات

روس برای ما روی داده از این رهگذر بوده که آنها با تانی و آرام تدارک

و نظام خود را به قانونی که دارند مضبوط کرده‌اند. و ما به عجله و اضطراب خلقی بسیار مختلف‌الارضا و اطوار را برداشته، در مقابل رفته‌ایم. همچنانکه دولت عثمانی نیز به همین سیاق رفتار نموده، بعد از آنکه اساس ینگیچری را از هم ریخت، هنوز نظام جدید را کامل نکرده سر دعوا برداشت و اینهمه ضربه خورد و مملکت بر باد داد.^{۳۱} (نیم‌قرن بعد، نامق کمال نویسنده متفکر ترک، همان نکته‌جوئی و انتقاد قائم‌مقام را به طراحان اولیه تنظیمات نمود).

دوره تنظیمات با سلطنت سلطان عبدالعزیز و مداخلت رشیدپاشا و صدور فرمان معروف «خط شریف گلخانه» شروع شد (شعبان ۱۲۵۵). به دنبال آن «خط همایون» (محرم ۱۲۵۶) و «خط همایون ثانی» (محرم ۱۲۶۱) اعلام گشت. این سه منشور پایه اصلاحات را در مرحله نخست عصر تنظیمات پناگزاره، دو عامل عمده در پیشرفت آن مؤثر بود. یکی پافشاری و پشتیبانی صریح و قاطع فرانسه و انگلیس از نقشه اصلاح و نوجوئی عثمانی در مقابل باروسیه - و آن حمایت به اندازه‌ای بود که هرگاه گردش چرخ تنظیمات به‌کندی می‌گراست، اعتراض تند رسمی انگلیس و فرانسه در کنار بود. عامل دیگر، حمایت جدی مادر مقتدر و دانای سلطان بود از اندیشه‌های ترقیخواهانه. (اما در ایران آن روس و انگلیس بودند که باهم می‌ساختند و به‌کارشکنی علیه ایران می‌پرداختند - و آن مهد علیا مادر شاه بود که به‌خون امیر تشنه). درست است که سیر تنظیمات نوسانهائی داشت - و عنصر سنت پرست چندبار رشیدپاشا را از حکومت برکنار نمود - اما نه نفوذ فرانسه و انگلیس می‌گذاشت او را نابود کنند، و نه سلطان آنقدر حق ناشناس و نامعقب اندیش بود که وزیر عاقبت‌درش را به دست دژخیم استبداد بسپرد.

«خط شریف» اصول امنیت جانی و مالی را اعلام کرد، تساوی افراد مسلمان و غیر مسلمان را از نظر محاکم حقوقی شناخت، دین‌پناه تازه نیز برپاشد: «دارالشرایع باب‌عالی» و «مجلس والای احکام عدلیه» که بعدها هر دو تکامل یافتند. یاد «خط همایون» اصلاح تشکیلات اداری شروع شد، قانون جزا تدوین گشت که تساوی همه اتباع عثمانی را از مسلمان و مسیحی و غیره در برابر قانون تأیید نمود. در ۱۲۶۳ سنگ‌بنای دارالفنون را نهادند، اما دیوارش بالا نرفته بود که متوقف گردید. از کارهای این دوره تأسیس وزارت به‌نام «وزارت معارف» و مدارس متوسطه مانندی به‌اسم «رشدیه» بود. و تا سالها بعد فقط شش مدرسه رشدیه در سراسر عثمانی احداث گردید.

میرزا تقی‌خان همزمان این دوره تنظیمات بود. از مراحل بعدی آن چیزی نمی‌گوئیم از آنکه بیرون از گذشتار ماست. امیر وضع نظام جدید را در ایران و عثمانی نیک می‌شناخت، هر دو نظام بزرگ پایه ریخته شده

۳۱. برای متن نامه نگاه کنید به میامتگران دوره قاجار، ج ۲، ص ۳۴-۳۶.

بود و نقش هر دو یکی بود، یعنی فرمانده و صاحب منصب لشکری تربیت یافته نداشتند. پس ایران و عثمانی هر دو به این کار دست زدند. وضع حقوقی اتباع غیر مسلمان امپراتوری عثمانی، از مهمترین و حساسترین دشواریهای سیاسی آن دولت بود. و به همین لحاظ و چمپه جهت هر اصلاحی معطوف به آن می‌گردید. اما جامعه ایران از این نظر متشکل بود و گرفتاری عمده‌ای نداشت. تنظیمات از نظر کاستن نفوذ دستگاه روحانیت در ذهن امیر اثر گذاشت. به کنسول انگلیس در تبریز گفته بود: «دولت عثمانی وقتی در راه تجدید قدرت خود کامیابی یافت که نفوذ روحانیون را در هم شکست» ۴۲. کارهای ترقیخواهانه امیر در دوره زمامداری کوتاه سه‌ساله‌اش خیلی پرمایه بود. اما پس از او در پیشرفت نقشه اصلاحی ایران درنگ طولانی روی داد، حتی به خرابی آن کوشش رفت. برعکس ترکان سیاستی پی‌گیر دنبال کردند و ترقی نمودند. خاصه در اخذ بنیادهای مدنی اروپائی راه راستی پیش گرفتند - و ما تقلید مضحک هر چیز را در آوردیم. در واقع خودمان را دست انداختیم. پس در نظام اجتماعی دو کشور تناوتی فاحش حاصل آمد.

*

گذشته از مطالعه در اصطلاحات روسیه و تنظیمات عثمانی، سرچشمه دیگر اندیشه‌های میرزا تقی‌خان آثار مؤلفان فرنگی است. نشانه‌ای از توجه معنوی او به دنیای معرفت نو این است که در سفارت ارزنة الروم، با وجود همه آن گرفتاریهای سیاسی، دستور داد پاره‌ای کتابهای اروپائی را گرد آورند. و از مجموع آنها کتاب کلانی در دو جلد در احوال جغرافیائی و تاریخی و سیاسی و اقتصادی جهان پرداختند. و خود بر این کار نظارت داشت. نامش «جهان‌نمای جدید» است، و نخستین تألیف فارسی است که اطلاعات عمومی بسیار دقیقی از همه کشورهای پنج‌قطعه جهان و حتی جزایر دورافتاده اقیانوسها، با احصائیه‌های منظم بنست می‌دهد ۴۳.

این کتاب از جهات مختلف ارزنده و درخور توجه می‌باشد. نخستینا از زمان آشنائی ایران با دانش جدید اروپائی، کتابی بدان صورت و معنی به فارسی نگارش نیافته بود، تا سالیان بعد هم مانندش را ننوشتند. تا اندازه‌ای که می‌دانیم نخستین اثر فارسی است که در آن فهرست‌بندی

۴۲. انگلیس، نامه استیونس، ۱۵ ژوئن ۱۸۴۹.

۴۳. از این کتاب دو نسخه به دست ما رسیده که هر دو در کتابخانه ملی ایران موجود است. نسخه اصلی به شماره ۲۳۷ که در ارزنة الروم نوشته شده و جلد دوم آن موجود نیست. نسخه دیگر که کامل است به شماره ۵۵ و به تاریخ ۱۸ ذیحجه ۱۲۷۳ به خط «رضافلی تاریخ‌نویس» تحریر یافته. شامل ۶۲۵ صفحه به قطع وزیری بزرگت می‌باشد. در نسخه دوم پاره‌ای نکته‌ها را تغییر داده و بنا حذف کرده‌اند مانند اشاره به «قانون آزادی» و محدود بودن قدرت سلطنت در فرانسه که در متن آورده‌ایم. (راجع به این کتاب نگاه کنید به فهرست نسخ خطی کتابخانه ملی تألیف آقای عبدالله انور).

بخشهای کتاب و مطالب هر قسمت به اضافه جدولهای منظم و احصائیه‌های اقتصادی سودمند، به شیوه تالیفهای فرنگی تدوین گشته. اگر میرزا تقی‌خان از سرچشمه دیگری کسب معرفت نکرده باشد، و میزان اطلاعات را از اوضاع جهان محدود به همان کتاب فرض کنیم، باید گفت افق فکری او به نسبت زمان خود روشن بوده است. منابع اصلی جهان‌نمای جدید بی‌گمان کتابهای فرانسوی و انگلیسی است، و شاید به نوشته‌های آلمانی که اتریشیان تالیف کرده بودند، نیز مراجعه نموده باشند زیرا در ثبت پاره‌ای نامهای جغرافیائی، لفظ آلمانی آمده است. مترجم میرزا تقی‌خان در سفارت ارزنة الروم «ژان داود» به ترجمه آن کتابها گمارده شد که زبان فرانسوی و انگلیسی را نسبتاً خوب می‌دانست. نگارش آن را میرزا محمد حسین فراهانی (دبیر الملک بعدی) که عموزاده قائم‌مقام و منشی میرزا تقی‌خان بود بعهده داشت. در مقدمه کتاب می‌نویسد: «در این زمان خجسته که میرزا تقی‌خان وزیر نظام به سفارت عثمانی ممتاز است «بنا به فرمایش ایشان» این کتاب تحریر پذیرفت. و چون «معتبر در این فن شریف» نوشته‌های مؤلفان فرنگستان بود، از «کتب معتبره ایشان که در این اقرب زمان پس از سیاحت تسطیر و بیان کرده بودند به دستیاری و اهتمام بندگان معظم‌الیه، عالیجاه موسی ژان داودخان ترجمان اول دولت ابد مدت علیه ترجمه کرده، مطالب آن را کمترین چاکر دربار گردون مدار معایون محمد حسین فراهانی بدون کلفت عبارت الفت داده به صورت کتاب ترتیب و در سنک تحریر متسلک ساخت.» از آن مقدمه، و شرحی که بعد از امیر بر آن افزوده‌اند، معلوم است که میرزا تقی‌خان خود برکار تدوین و نگارش آن نظارت داشته است^{۳۴}. اما البته تحریر او نیست. دیگر اینکه در شرحی که راجع به ایران و شهر تهران نوشته شده، اطلاعات خودشان را نیز افزوده‌اند. خاصه درباره وضع تهران در آن زمان از منابع خوب می‌باشد.

مطالب کتاب روی هم رفته یکدست تدوین گشته، و در خصوص هر مملکت اطلاعات درستی از احوال طبیعی و تاریخی و اقتصادی و سیاسی آن ذکر گردیده، و «جدول مالیات و اخراجات» هر کدام موافق «پول رایج مملکت و مطابق تومان دولت ایران» ثبت شده است. بخصوص احصائیه جمعیت و مصنوعات و منسوجات و واردات و صادرات و نظام لشکری و بحری و مدرسه و کتابخانه و «دارالشفاء» و «سوز» و «تماشاخانه» و «مجمع صنایع» و «باسمه‌خانه» و «نقاشخانه» و «بانک» و «پوسته‌خانه»

۳۴. پشت جلد نسخه شماره ۲۳۷ نوشته‌اند: «جغرافیای روی زمین که مرحوم مغفور میرزا تقی‌خان امیرکمیر اتابک و صدراعظم دولت علیه ایران در سفارت روم خودشان به ترجمانی موسیو ژان داود و انشا و املائی میرزا محمد حسین فراهانی به اسم مرحوم حاجی میرزا آقاسی صدراعظم ایران نوشته‌اند. جغرافیای جامع و نافع و بسیار خوبی است...».

و «کاغذ اخبار» و «محبس جوانان» کشورهای اروپا و امریکا را بدست می‌دهد. در ضمن اشاره‌هایی هم به بنیادهای مدنی جدید از آن جمله «قانون آزادی» و «پارلمنت» و «شورای عامه» و «وکلائی مملکت» و «جمهوری» و «آکادمیا» و «کنفدراسیون» (کنفدراسیون) و «ملت» (به معنی سیاسی غربی آن نه به مفهوم دینی اسلامی) و «جمهور متحد» (در اطلاق به کشور سوئیس) و «مجلس شورای اعظم» (پارلمان) دارد.

چند نمونه از نکته‌های مدنی که در آن آمده در اینجا می‌آوریم:
در فرانسه «طریق سلوک پادشاه با رعیت به قانون آزادی است. چنانکه در ایام نخستین پادشاهان پیشین قرار داده‌اند، الحال نیز همان قاعده معمول است؛ نه پادشاه زیاده از آن دست تطاول پر رعیت تواند دراز کرد، و نه رعیت از آن قرار قدیم قاعده دیگر تواند آغاز نموده. این نکته بسیار با معنی است که در نسخه دیگر کتاب که در زمان صدارت میرزا آقاخان نوری از روی نسخه اصلی میرزا تقی‌خان نوشته‌اند، بعد از عبارت را عوض کرده و اشاره به «قانون آزادی» و محدودیت قدرت سلطان را حذف نموده و به جای آن شعری بیجا آورده‌اند. عبارت تحریف شده این است: در فرانسه «زمام اختیارش در کف پادشاهی است با اقتدار». فردا: نه بومی اندر آن رخنه که موری را شود مسکن.

نه بومی اندر آن ویران که بومی را شود مأوا.
«و طریق سلوک پادشاه با رعیت و اهالی مملکت به قاعده و قانونی است که از ایام نخستین پادشاهان پیشین قرار داده‌اند» ۲۵ وجهه فکری وزیر نظام، و گوته بینی میرزا آقاخان نوری را از مقایسه همان دو عبارت می‌توان شناخت.

از تأسیسات کشور فرانسه «مجلس شورای اعظم ملکی و دولتی که به زبان انگریز پارلمنت می‌خوانند» می‌باشد، دیگر مدرسه بزرگ «آکادمیا» و آن «مجمع جمیع علوم و صناعات» است، و عده شاگردان آن به ۷۴۴۶ نفر می‌رسد. دیگر سی و هشت کتابخانه که اعظم آنها «کتابخانه خاص پادشاهی» است و متجاوز از دو گزور کتاب در فنون مختلف در آن موجود. و نیز سه باب مدرسه که «همواره در بیست و بیست و پنج هزار و پانصد (۲۲۵۵۰۰) نفر اشخاص متعلم به تدریس و تعلم اشتغال دارند». به علاوه «تعلیم‌خانه پادشاهی» و «مکتب خانه‌های» متعدد دیگری هم ساخته‌اند. یکی از بناهای عالی پاریس موزه «لوور» است. در این شهر هفده «دارالشفا» برای اهل نظام و دوازده تا برای مردم ساخته‌اند. و «قرار در اینها چنان است که هر یک از اهل نظام یا از عجزه و سهاکین مملکت به واسطه امراض... از طلب رزق مقسوم نوید و محروم ماند، و قادر به تحصیل قوت خود نبوده باشد، در آنجا سکنی دهند و مادام‌الحیوة جمیع اخراجاتشان را از دولت متحمل شوند». مکتب‌خانه‌ای هم برای گوران و گران و لالان هست که آنان

را تعلیم می‌دهند، دیگر اینکه: «در جمیع ممالک فرنگستان قانونی است متداول که جماعت انائیه را در خدمت استادان اذیب‌صنایع به‌تعلیم علوم و صنایعی که نسوان را لابد است از یادگرفتن آن، می‌گمارند. و بدین جهت در شهر پاریس می‌صد و بیست و نه (۲۲۹) باب تعلیم‌خانه بنا کرده‌اند که همیشه در آنها ده‌هزار و دو بیست (۱۰۲۰۰) نفر بنات متعلمه مشغول تعلیم می‌باشند».

در باره روسیه هم اطلاعاتی می‌دهد که ذکرش را (با توجه به شرحی که در سفرنامه خسرو میرزا خواندیم) زاید می‌دانیم. فقط به نام برخی از مدرسه‌های آنجا مانند: «آکادمیای جراحی و طب» و «مکتب‌خانه علم‌معاذن» و «علم‌تجارت» و «فن‌کشت و زرع» و «تعلیم دوشیزگان» و «دختران عامه شهر» و «دختران دعائی» و «دختران اشراف و اعیان» قناعت می‌کنیم. از تأسیسات انگلستان «و ستمینستر» که «برای شورای عامه است که وزرای دولت و کلاب مملکت‌جهت شورای عامه و مصالح امور دولت... کلاً در آنجا اجتماع می‌نمایند». دیگر «بانک انگلیسی یعنی جائی که جمیع نقود دولتی در آن است و خزینه این دولت است». به‌علاوه دستگاهی است به نام «رویل اکس‌چنج»^{۳۶} و آن «محض از برای اجتماع جماعت تجار است جهت تعیین و ترویج منافع و تشخیص تسعیر و رؤیت مجموع اعمال تجارت و تنظیم و تنسیق آن من جمیع الجبهات. صلاح و صواب امور تجارتی در آن عمارت دیده می‌شود». در شهر لندن دو محبس هم ساخته‌اند که «مخصوصند از برای حبس بعضی از جوانان که به‌سبب جهالت و نادانی مستوجب حبس باشند، محبوس می‌دارند. و متعلمی تعیین می‌کنند که آنها را تربیت نمایند خاصه در علم نشانی. تا بعد از تصفیة وجود و تخلیه ذات از سوء سلوک و حرکات، از آنجا بیرون می‌آورند». در این شهر یک‌هزار و دو بیست (۱۲۰۰) باب دکان کتابفروشی هست.

در شهر فرانکفورت «باسمه کردن کاغذ اخبار که از تاریخ یک‌هزار و شش صد و پنجاه و یک (۱۶۵۱) مسیحی مطابق یک‌هزار و شصت و هفت (۱۰۶۷) هجری ۲۷ که بنا شده الی حال مطلقاً بسته نشده، و همیشه در کار باسمة اخبار است».

راجع به دولت ونیز می‌نویسد: «این ملت و مملکت به واسطه از دیاد و کثرت سفاین در بحار تسلط بسیار داشتند. اما در باره «جماهیر متحده» زویدسر» (سویس) «بیست و دو محال است که هر یک جمهوری جداگانه و علیحده هستند، ولیکن در توجه و ترتیب امور اتفاقیه چنان با یکدیگر اتحاد و اتفاق دارند که گویی دولتی است واحد. و از این جهت کل این ولایات به «گوتفه‌درسین زویدسر» اشتباه یافته‌اند».

در مصر محمدعلی پاشا تأسیسات جدیدی بنا کرده. از جمله مدرسه

36. Royal Exchange.

۳۷. سال ۱۶۵۱ مسیحی مطابق است با ۱۰۶۱ هجری قمری.

بزرگی است برای «تعلیم علوم طب و جراحی و همیشه سیصد نفر در آنجا درس می‌خوانند». دیگر «دارالشفا» است بسیار بزرگت... و جای يك هزار و هشتصد مریض است». مخارج همه آنها را دولت خدیو متحمل می‌گردد.

*

منبع دیگر اطلاعات میرزا تقی‌خان روزنامه‌های خارجی بود که به دستور او از کشورهای فرانسه و انگلیس و روس و اتریش و عثمانی و هندوستان می‌رسید. «برجیس» انگلیسی مأمور ترجمه قسمتی از آنها بود، و میرزا عبدالله «ترجمه نویسن» تحریر می‌کرد. این ترتیب را از آغاز صدارتش نهاد، و گزارشهای «ترجمه روزنامه» را به صورت جزوه برای امیر فراهم می‌نمودند. نمونه‌هایی از این جزوه‌ها که به دست ما رسیده، حاوی اطلاعات مهم سیاسی و اقتصادی کشورها می‌باشند. پس از آنکه روزنامه وقایع اتفاقیه را در ۱۲۶۷ برپاساخت، قسمت‌هایی از آن ترجمه‌های این روزنامه انتشار می‌یافت. ۲۸ در یکی از جزوه‌های مزبور شرحی از این قبیل موضوعها می‌خوانیم: «درخت آزادی» در فرانسه؛ اختلاف میان «میر مشورتخانه» یا «رئیس دولت» فرانسه، استیژگی هواخواهان «قانون سلطنت» با اصحاب «دولت جمهوری»؛ تشکیلات وزارتخانه‌های آن کشور مثل «وزیر علم» و «وزیر عدالت» و «وزیر محاسبه» و «وزیر مداخله» و «وزیر تجارت»؛ «قانون اهل مشورتخانه» در ینگی دنیا؛ «قاعده مشورتخانه» وکلای رعایا» در «دولت جمهوری»؛ شورش مجارستان علیه دولت اتریش؛ و «ساختن راه‌آهن در هندوستان به جهت کالسکه بخار» که شهرهای هند را به هم متصل می‌گرداند.

شرحی که راجع به درخت آزادی نگاشته، می‌آوریم: «بعد از برقرار کردن دولت جمهوری فرانسه، قاعده گذاشتند که در میدان هر یک از شهرها تیر بسیار بلند نصب کرده، و او را با شاخ درخت و گل و کاغذهای آلوده زینت داده، اسبش را درخت آزادی گذاشته‌اند. الواط دور او جمع می‌شوند، و به آواز بلند شعر می‌خوانند و رقص می‌کنند، و در شهرها آشوب می‌نمایند. دولت چون دیدند که این اعمال مایه فساد است، حکم کردند که آن تیرها را بیندازند، و خلق به انداختن آن چوبها راضی نبودند، و در شهر مزبور وقتی که بزرگ آن شهر آمد که آن درخت را بیندازد، دیدن ازجا در آوردن مشکل است...» بالاخره آشوب برخواست. نکته‌ای که مترجم افزوده بامزه است: «فدوی لازم ندانست که پیش از این ترجمه نماید، همینقدر معلوم می‌کند که اوضاع مملکت فرانسه به چه نحو است» ۲۸. لابد می‌توسید مبادا در ایران انقلاب شود!

۳۸. نگاه کنید به بخش: روزنامه وقایع اتفاقیه.

۳۹. ملی، ترجمه روزنامه فرنگستان از ذیقعد ۱۲۶۵ تا محرم ۱۲۶۶

حاصل مجموع آن آموخته‌ها و تجربه‌ها - پایه فکری اصلاحات مضبوط و همه‌جانبه عصر میرزاتقی‌خان را می‌سازد. به‌علاوه تأثیر آن افکار در نوشته‌های رسمی امیر و گفتگوهای او با نمایندگان خارجی کم یا بیش انعکاس دارد؛ شیل وزیرمختار انگلیس می‌نویسد: میرزا تقی‌خان «از امور سیاسی اروپا و بنیادهای اجتماعی مغرب آگاهی دارد»^{۴۰}. همچنین در نامه امیر می‌خوانیم: اهالی انگلیس به‌موجب «قوانین ولایتی در محافظه همه مساوی می‌باشند، آنها املاکشان و ادیانشان در کمال رفاهیت می‌باشد»^{۴۱}. اینکه می‌گوید: در عثمانی «روزنامه آن دولت علیه مثل سایر دول... آزاد نیست»^{۴۲} روشن می‌نماید که از تفاوت وضع مطبوعات در مغرب عثمانی بی‌خبر نیست. در مذاکره‌اش با وزیرمختار انگلیس نیز مفاهیم سیاسی جدید «وطن پرستی» و «ملیت» را آورده، و هشیارانه تأکید می‌کند که: «همه طبقات مردم ایران خواهان تحولی هستند»^{۴۳}. اینکه به مشیرالدوله می‌نویسد: «می‌دانم... تا چه حد غیرت ملت و خاک خود را دارید»^{۴۴} درک سیاسی او را از ناسیونالیسم جدید تأیید می‌کند. سخن او که: «خیال کنسلیطوسیون داشتم... جامع اندیشه سیاسی جدید اوست» و در بخش دیگر از آن صحبت می‌داریم.

توجه امیر را به آثار مؤلفان خارجی راجع به ایران، از کاغذی که به مشیرالدوله مأمور کمیسیون سرحدی نکاشته باید شناخت. می‌نویسد: «در باب تعمیرات محصره و بندر حویزه و نهر الوحدی که اظهار کرده بودید و از منافع و مداخل و قابلیت محصره و ملک خوزستان تقضیاتی نگارش، پلی من خودم از ملاحظه نقشه‌ها و ملاحظه کتب سیاحان استحضار کلی از اوضاع و احوال آن ملک بهم رسانیده‌ام. و می‌دانم پس از تعمیر مداخل زیادی برای دولت علیه حاصل می‌شود»^{۴۵}. در کنفرانس ارزنة‌الروم نیز دیدیم که در دفاع از حقوق تاریخی ایران به «کتاب جغرافیای درلنی» نوشته «کاتب افندی» و «جغرافیای مختصر» چاپ اسلامبول، استناد جسته بود.

از آنها گذشته، پایه فکری او در فن سیاست خارجی خیره‌کننده است. به‌کشمکش انگلیس و آمریکا در آن زمان پی برده بود که در مقابل‌اجوئی با گسترش نفوذ انگلیس در خلیج فارس - به‌جلب همکاری دولت آمریکا

۴۰. انگلیس ۱۶۶۶/۶۵، شیل به پالمستون، ۱۸ نوامبر ۱۸۵۱.

۴۱. ایران، امیر به شیل، ۱۵ رمضان ۱۲۶۷. متن نامه امیر در بخش هفتم نقل شده.

۴۲. ایران، امیر به میرزا احمدخان مصلحتگذار اسلامبول، ذیحجه ۱۲۶۷. متن نامه امیر در قسمت آخر بخش بیست‌وهفتم نقل شده.

۴۳. انگلیس، شیل به پالمستون، ۲۴ مینامبر ۱۸۵۰. برای تفصیل نگاه کنید به مقدمه تحلیلی، از فصل «سیاست خارجی».

۴۴. ایران، امیر به میرزا جعفرخان مشیرالدوله، ذیحجه ۱۲۶۵.

۴۵. ایران، امیر به میرزا جعفرخان مشیرالدوله، ۲۶ ربیع‌الثانی ۱۲۶۶.

برآمد. و با آن دولت پیمان بازرگانی و کشتیرانی بست ۴۶. او نخستین سیاستمداری است که در آن راه گام برداشت. نمونه استبداد سیاسی او را در گفتگوی با وزیر مختار انگلیس می‌خوانیم: ضمن بحث درباره «مسأله مشرق» و سیاست دولتهای اروپایی در عثمانی - امیر وضع سیاسی ایران را با آن می‌سنجد و متذکر می‌شود: «دولت عثمانی از لحاظ تصادم با رقابتهای و دوستیهای ممالک اروپائی، مورد حمایت انگلستان است، و حال آنکه ایران متکی به چنین پشتیبانی نیست». از این رو سیاست خارجی ایران ذاتاً نمی‌تواند عین سیاست عثمانی باشد ۴۷. در قضیه شورش سالار در خراسان نیز نکته‌جویی مهمی دارد. چون نمایندگان انگلیس و روس پای بمیان نهادند - امیر به آنان گفت: «ما نمی‌گذاریم که خراسان مصر دوم بشود»، بلکه مصمم هستیم با همان وسایلی که در دست داریم، آن شورش را براندازیم ۴۸. معلوم است که قضیه محمدعلی پاشا خدیو مصر ذهن او را ربوده بود، و از آن خوب آگاهی داشت.

نتیجه‌ای که از این گفتار می‌گیریم اینکه: تربیت یافتن درخاندان قائم مقام، خدمت در دستگاه مترقی عباس میرزا، تماس مستقیم با جنبش اصلاح طلبی ایران، سیروگشت روسیه، تجربه‌های تلخ ایران در تصادم با تعرض مغرب، تنظیمات عثمانی، و خواندن ترجمه کتابهای فرنگی و روزنامه‌های خارجی - عواملی بودند که هر کدام به اندازه خود در پرورش اندیشه‌های میرزاتقی خان تأثیر بخشید. بحقیقت از برخورد با هر کانون روشنائی پرتوی گرفت، و آنچه دید و آموخت مایه ورزش فکری او گشت. مجموع آن عناصر بتدریج شخصیت جامع‌الاطراف امیر را به عنوان برگزیده‌ترین نماینده مکتب اصلاح و ترقی بساخت. در این مسئولیت اجتماعی جهت عمومی افکارش ملی بود - به نشر دانش و فنون جدید از این جهت همت گماشت که اولاً آن را درمان درد و آماندگی و ناتوانی ایران در مقابله با قدرت مغرب‌زمینیان تمیز داده بود. و پی‌برده بود که بدون آن ایران مقامی در جهان مترقی نخواهد یافت. و ثانیاً موجب «آگاهی و دانائی و بینائی» جمیع مردم خواهد گشت ۴۹. در اخذ تمدن اروپائی معتقد به تالیف فرهنگ ایرانی و غربی بود. راجع به تأسیس دارالفنون به شاه می‌نویسد: «در امر مدرسه دقت زیاد لازم است. آدم خیلی معقول متشخص می‌خواهد که سررشته از هر چیز فرنگی و ایرانی داشته باشد» ۵۰. از فرنگی مآبی بدش می‌آمد و اصالت آداب ایرانی را محفوظ می‌داشت.

۴۶. نگاه کنید به بخش بیست و هشتم.

۴۷. انگلیس ۱۵۰/۶۵، شیل به پالمستون، ۲۶ ژانویه ۱۸۵۰.

۴۸. نگاه کنید به بخش هشتم.

۴۹. نگاه کنید به بخش روزنامه وقایع اتفاقیه.

۵۰. اسناد خان ملک ساسانی (خطی).

راجع به وجهه نظر امیر درباره اروپائیان چیزهای مختلف آورده‌اند. ریشاردخان فرانسوی می‌گوید: «امیر بهیچ وجه اعتنائی به مطلق فرنگیها ندارد»^{۵۱}. جهانگرد انگلیسی «بی‌نینگت» می‌نویسد: «به‌قراری که می‌گویند نسبت به اروپائیان رشک می‌ورزد»^{۵۲}. وزیر مختار پروس این عقیده اندیشیده را دارد: «امیر فرنگیان را دوست نمی‌داشت، اما می‌خواست از دانش و اختراعات آنها به نفع ایران استفاده کند»^{۵۳}.

رسیدیم به‌روزگار صدارت و دفتر اصلاحات امیر که مبحث بعدی ماست.

۵۱. به نقل دکتر خلیل ثقفی، مقالات گوناگون، ص ۹۱.

52. R. Bining, Vol. 2, P. 237.

53. H. Brugsch, Vol. 1, P. 320.

۷

اصول حکومت: «نظم میرزا تقی خان»

محمدشاه در ششم شوال ۱۲۶۶ (چهارم سپتامبر ۱۸۴۸) مرد. کاردار سفارت انگلیس «فرانت» به وسیله طبیب انگلیسی شاه دکتر «بل»^۱ قبلاً اطلاع یافته بود که مرگ شاه در ظرف چند ساعت حتمی است. پیک مخصوص خود را به تبریز فرستاده و ناصرالدین میرزای ولیعهد را از مرگ پدر آگاه ساخت. کنسول روس در تبریز «آنیتچکوف»^۲ نیز به دستور پرنس «دالگوروکی» وزیر مختار روس در تهران، آن خبر را رسانید. ولیعهد قصد حرکت به پایتخت را داشت. اما پولی در بساط نبود. میرزا فضل‌الله نعیب‌الملک پیشکار ناصرالدین میرزا در فراهم ساختن وسیله عزیمت فرمودند - پس میرزا تقی خان وزیر نظام آذربایجان نامزد انجام این مهم گردید. صدراالتواریخ می‌نویسد: وزیر نظام «در نهایت پردلی و قوت قلب که خاصه اهل هنر است، از روی اطمینان نه از راه لاف و گزاف» دست‌اندر کار شد. به ولیعهد عرض کرد: «دمتخطی مرقوم فرمائید که سند تقی سند من است. آنگاه با این دمتخط هر قدر تنخواه لازم باشد، فراهم خواهم کرد»^۳. با این نوشته به وسیله میرزا جواد نام تحویلدار مبلغی پول از یکی از بازرگانان تبریز، وام گرفت^۴. مقدار آن را وزیر مختار انگلیس سی هزار تومان ثبت کرده است^۵. به علاوه چند هزار تومان هم به وسیله «استیونس» کنسول انگلیس در تبریز از «سفراندی» نام تاجر یونانی

1. Dr. Belle

2. Anitchkof

۳. صدراالتواریخ (خطی).

۴. مجله آرمغان، سال ۲۲ شماره ۸۹، شرح حال تربیت.

۵. Lady. Shtel, P. 386 (یادداشت خود شیل ضمیمه این کتاب).

قرض کرده. پس بسرعت به‌آماده کردن وسایل حرکت شاه دست زد. این خدمت اعتماد شاه را نسبت به او افزود.

ناصرالدین میرزا روز یکشنبه هجدهم شوال تاجداری خود را در تبریز اعلام کرد. روز بعد همراه وزیر نظام، با سپاه کافی رهسپار پایتخت گردید. پس از شش هفته به‌تهران رسیدند. وزیر نظام دو کار دیگر هم کرد. یکی اینکه در دستگاه حکومت آذربایجان تغییرهائی داد و کسانی را گذاشت که معتمد بودند. تا می‌داد در دوره‌فترت فساد بریزد. دیگر اینکه چند نفر از خلوتیان شاه را که از کودکی با او انس داشتند، گذاشت به‌تهران بیایند. آنان را خواست و ظاهرأ گشت: «حقوق شما اضافه می‌شود، ولی حق آمدن به تهران ندارید تا موقع اقتضا کند. و فعلاً در تبریز بمانید»^۷. به قراری که نوشته‌اند به شاه گفته بود: این کسان اعلیحضرت را در کودکی دیده‌اند، حالا احترام مقام سلطنت را درست‌نگاه نمی‌دارند. بهتر است در تبریز بمانند. و فقط شش نفر از آنان را به اصرار شاه اجازه آمدن داد^۸. در وسط راه در «چمن توپچی» شاه میرزا تقی‌خان را به لقب «امیر نظام» مفتخر گردانید، و این مقام و منصبی بود که همیشه در پی آن بود.

نگاهی به‌دربار تهران بینکنیم: با مرگ محمد شاه دستگاه نیمه استوار دولت در هم فرو ریخت. میراثی که گذاشت خزانة خالی، بی‌سر و سامانی دستگاه دولت و آشفتگی سرتاسر کشور بود مگر خطه آذربایجان که به‌دست وزیر نظام انتظام داشت. به علاوه ناتوانی حکومت، مداخله روس و انگلیس را در امور کشور به‌حد رسانید. شاه و وزیر هر دو مسئول این احوال بودند. محمدشاه نه سلامت عقل داشت و نه مزاجی تندرمست؛ به وزیرش ارادت صوفیانه می‌ورزید. حاجی میرزا آقاسی در فن حکومت ناشایسته و در عین حال باسبول زن و جاه‌طلب بود. وضع دربار شاه و دولت حاجی، و رابطه میان شاه و صدراعظم را از این دانستار می‌توان شناخت: در ۱۲۶۱ که محمدشاه سخت بیمار افتاد، عمویش ملک‌قاسم میرزا و میرزا نظرعلی حکیم، علیه حاجی دست به‌تحریکاتی زدند. حاجی برای اینکه آن دو را از دربار براند، خود شایع ساخت که دشمنانش او را به‌مسموم کردن شاه مشهم ساخته‌اند. او از وزیر مختار روس و انگلیس خواهش کرد که با حضور آنان، هیأتی تشکیل گردد و به‌این اتهم رسیدگی شود! و به ناصرالدین میرزای ولیعهد هم در آن باب نامه‌ای نگاشت. حاجی ضمناً

۶. اسناد وزارت امور خارجه ایران.

۷. خاطرات سیاسی امین‌الدوله، ص ۲۵۵.

۸. یادداشت‌های تاریخی خان ملک ماسانی (خطی). آن شش نفر را از این قراز ثبت کرده: عبدالعلی خان ادیب‌الملک، آقاخان امین‌الصحه، جبارخان پیشخدمت، محمدحسین خان گنه‌گنه، میرزا رضای کاشی، جنرال ارومیه که اقدام و قیافه ناصرالدین شاه را داشت و گاهی لباس سبدل شاه را می‌پوشید. دوسه نفر از آنان پیشه دلقگی داشتند و میرزا تقی‌خان از این گروه مردم بدش می‌آمد.

به نمایندگان سیاسی مزبور گفت: چون بداندیشان می‌خواهند او را از صدارت برکنار سازند، به‌گریلا خواهد رفت. قائل مقال عجیبی در دربار برپا کرد - و هرچه مأموران بیگانه به‌او گفتند کسی چنین اتهامی را به‌او نیسته، و این کارها و سخنان شایسته شأن صدارت نیست، فایده‌ای نمی‌خشید. محمدشاه هم سوگند خورد که چنین چیزی نشنیده، اما باز حاجی دست‌بردار نبود.^۹ تا اینکه شاه این دستخط را برای ناصرالدین میرزای ولیعهد فرستاد، و دستور داد آن را برای جناب صدراعظم ارسال دارد.^{۱۰}

ولیعهد،

این همه حرفهای مزخرف چیست؟! غزرائیل هم نمی‌تواند رشته محبت مرا از حاجی ببرد، به حق پروردگار و به‌حق پیغمبر اکرم قسم که او را حقیقه هزاربار بیشتر از جانم دوست دارم. مردم چه خیال می‌کنند...^{۱۱} من چکنم؟ خلعت که قابلی ندارد. از خودش بپرس چه می‌خواهد؟ اگر لازم است سروجانم فدای او. اما این چه معنی دارد که دائماً می‌گوید: مردم فتنه می‌کنند؟ آیا این مفسدین اسم ندارند؟ اینها کی هستند؟ کدام فوج هستند؟ چه اهمیتی خان‌عمو [مناک قاسم میرزا] دارد؟ مگر نمی‌دانم که حاجی هزاربار جانش را قربان من کرده است؟ سم؟ حقیقه! این چه ک... است که مردم می‌خورند؟ اگر نبودن خان‌عمو قضیه را تمام می‌کند، امر بدهد بیرونش کنند. این قسمت دستخط را پاره کن و برایش بفرست.

این پادشاه بود، و آن هم صدراعظمش. چرخ سیاست دولت بر این روال می‌گردید، تا اینکه شاه مرد - درباریان علیه حاجی برانگیختند، و او به حضرت عبدالعظیم رفت و بیست نهمست^{۱۲}. نزدیک شش هفته طول کشید تا ناصرالدین شاه و امیر نظام به تهران رسیدند. اداره کارها در این مدت به دست مهدعلیا مادر ناصرالدین شاه می‌گذشت. سفارت انگلیس بیدرتگت در صدد بازگرداندن میرزا آقاخان نوری برآمد، او دو سال پیش به دستور شاه و حاجی چوب منصفی خورده، از وزارت لشکر معزول گردیده بود - و با برادرش میرزا فضل‌الله در تبعیدگاه کاشان بسر می‌برد، اکنون خواستند پیش از ورود شاه به پایتخت زمینه صدارتش را بچینند. فرانت به پالمستون می‌نویسد: «در ملاقات خصوصی با مهدعلیا،

۹. انگلیسی، ۶۰/۱۱۶ شیل به آردین، ۲۵ نوامبر ۱۸۴۵.

۱۰. ترجمه دستخط شاه ضمیمه گزارش مزبور، فرستاده شده و از متن انگلیسی به فارسی برگرداندم.

۱۱. اینجا مترجم سفارت، جمله‌ای را ترجمه کرده و نوشته: «شاه فحشی داده که شایسته ترجمه به انگلیسی نیست».

۱۲. چون میرزا آقایی‌خان به صدارت رسید، حاجی مأمور اقامت عتبات گردید. در آنجا در ۱۲ رمضان ۱۲۶۵ مرد.

او به من اطمینان داد که پیوسته به شاه تلقین خواهد نمود که به اندرز و راهنمایی انگلستان گوش بدهد. به علاوه کاردار انگلیس از مهندسیا تقاضای کتبی کرد که به میرزا آقاخان اجازه بازگشت داده شود، چه به عقیده اثر این شخص «خدمتگذار با تجربه لایقی است که خدمت او برای دولت ایران ضروری می‌باشد». مهندسیا بدون درنگ در حاشیه نامه فرانت، امر به مراجعت میرزا آقاخان صادر کرد^{۱۳}.

امیر نظام که خبر آمدن میرزا آقاخان را بدون اجازه شاه شنید، دستور به معاونتش به کاشان داد. میرزا آقاخان «چنان صواب شمرد که نخستین شارژداف دولت انگلیس را دیدار کند، و از آنجا به دربار شود تا امرا بدانند که اگر با او طریق مخاصمت سپرند دولت انگریز به خصمی ایشان جنبش خواهد کرد»^{۱۴}. فرانت نیز به حمایت میرزا آقاخان پای‌بیمان نهاد و «صاحبان مناصب سفارتخانه انگلیس به میان از سلطانی درآمدند، و در خدمت مهندسیا و سترکبری معروض داشتند که سالهاست که دولت انگلیس و ایران باهم از در مودت و موالاتند، و سود یکدیگر را از دست نمی‌دهند. ما از قبل دولت خود ابلاغ این خبر می‌کنیم که هرگز رضایخواهیم داد که کسی مانند وزیر لشکر از این در، دور باشد...»^{۱۵}.

میرزا فضل‌الله راجع به مراجعت خود و برادرش، شرحی خواندنی دارد: «... چون بلای ناکهانی، میرزا تقی‌خان قراقرانی که از جانب حضرت اقدس شاهنشاه روح‌العالمین فداه، مصدر امور جمهور خلیق بود، با رای کج و طریقه لج در فکر جان و دور نمودن ما بندگان از خانمان افتاد. لایق دولت انگلیس را از آن بشنالمرد که فعال مایرین بود ممکن انس و استیناس خود نموده، با حالت تباه، پناه بردیم و از لوح خاطر خود نقش عافیت ستردیم»^{۱۶}.

امیر که به پشتیبانی سفارت انگلیس و مهندسیا از میرزا آقاخان آگاه بود - و هنوز مقام خویش را کاملاً استوار نمی‌دید - مصلحت ندانست امر کتبی مهندسیا را نقض کند و میرزا آقاخان را از دربار براند و دست او را از هر کاری کوتاه بسازد. پس وی را پیش کشید اما خدمت عمده‌ای به او ارجاع نکرد، و خیری هم از وزارت لشکر او نبود. میرزا آقاخان در کاغذی که به برادر زاده‌اش نگاشته، وضع خود را در یک سال اول صدارت میرزا تقی‌خان تشریح کرده است. می‌گوید: «صلاح خود را نمی‌دانم اسم نوکر و یک لشکر نویس را به زبان بیارم، دست کشیدم از وزارت لشکر اسم بپرسم... احتشام خشکه دارم... به خدمات متفرقه و بی‌سروته

۱۳. انگلیس، ۶۵/۱۳۸ فرانت به المرمتون، ۱۹ سپتامبر ۱۸۴۸.

۱۴. تاریخ التواریخ.

۱۵. میرزا فضل‌الله، تذکره تاریخی (خجلی).

۱۶. همان.

می‌دوم... ۱۲۸۰۰. اما رفته‌رفته نفوذی پیدا کرد، و به تلقین شیل، امیر او را واسطه رساندن پیامهای خود به سفارت انگلیس قرارداد. از اینجا بود که بست و بند خود را با سفارت معکضتر کرد و بر حمایت مهین علیا از او نیز افزوده گشت.

امیر غفلت کرد و خطای جبران‌ناپذیری مرتکب شد. اگر در آغاز، از راه مصلحت‌اندیشی مجبور گردید با میرزا آقاخان از در مجامله درآید، می‌بایست پس از آنکه قدرت را بدست آورده، او را براندازد. در سیاست هرگاه قدرت صالح به جا و درست اعمال نگردد، ریشه خود را می‌سوزاند. امیر این کار را نکرد، و به خود و به ایران صدمه عظیم زد. در گزارشهای وزیر مختار انگلیس بارها می‌خوانیم که میرزا آقاخان اسرار سیاسی دولت را در امور داخلی، و همچنین گفتگوهای امیر را با سفارتخانه‌های خارجی، بطور «محرمانه» به سفارت انگلیس در تهران خبر می‌داده است.^{۱۸} شرحی که شیل به پالمستون وزیر خارجه انگلیس می‌نویسد، قابل تأمل است: «چون میرزا آقاخان آدم ناقد و نیرنگ‌بازی است، امیر نظام از او بدش می‌آید، و بعید نیست که روزی به دستاویزی او را توقیف و محبوس گرداند، و اموالش را ضبط دولت کند... هر آینه چنین چیزی اتفاق افتد، ضربه سختی به حیثیت و شهرت سفارت انگلیس در تهران وارد خواهد آمد... در این صورت وظیفه خود می‌دانم که به پشتیبانی میرزا آقاخان برخیزم، و مانع رنج و آزار وی گردم. البته در این باره از هیچ اقدامی قصور نخواهم ورزید».^{۱۹} امیر هیچوقت به چنین کاری دست نزد، و وجهه نظر شیل نسبت به امیر در این مورد، مانند موارد بسیاری دیگر (که خواهیم دید) بکلی غلط بود.

پیش از آنکه شاه و امیر به پایتخت برسند، دربار میدان زور آزمائی و زمینه‌چینیهای سیاسی بود. میرزا ابراهیم لشکر نویس وزوایی^{۲۰} عریضه‌ای به شاه نوشت به مضمون اینکه: «شاه بتعجیل تشریف فرما شده، میرزا محمد تقی خان را به آذربایجان مراجعت دهند. شاه این فضولیه را نپسندیده و میرزا ابراهیم را بچوب‌کاری می‌یاست عبیره نلسایرین تنبیه فرمود، محبوساً به قلعه اردبیل فرستاد. و خیالات آن جمع یگلی از خاطرشان محو شد، و به فکر رفع تعصیرات خود افتادند».^{۲۱}

یکی دیگر از درباریان میرزا نصرالله صدر الممالک اردبیلی بود که بعد از رفتن حاجی میرزا آقاسی خود را صدراعظم آینده ایران می‌پنداشت.

۱۲. نامه خصوصی میرزا آقاخان به خط و مهر او (اسناد خان ملک ساسانی).

۱۸. انگلیس ۶۵/۱۶۱ شیل به پالمستون، ۴ اوت ۱۸۵۱.

۱۹. انگلیس ۶۵/۱۵۲ شیل به پالمستون، ۲۱ ژوئن ۱۸۵۰.

۲۰. میرزا ابراهیم اهل هوزوا از دهات شمیران، جد مادری میرزا ابراهیم

مد، صح‌نگار مؤلف انجمن فاضری است.

۲۱. تاریخ نو (خطی).

حتی در سرای حاجی میرزا آقاسی مسکن گزینده، و به‌نستیاری جمعی از درباریان به‌کارشکنی و اسباب‌چینی علیه میرزا تقی‌خان مشغول بود. امیر او را از دربار راند و به‌قم تبعید کرد. صدرالممالک همان کسی است که در توطئه قتل قائم‌مقام شرکت داشت، و از این لحاظ بیستمی مورد پیروزی امیر واقع گردید.

چون شاه و امیر نظام به‌تهران رسیدند، بر همه‌آشکار گشت که صدراعظم آینده ایران میرزا تقی‌خان است. شب شنبه ۲۲ ذی‌قعدة ۱۲۶۴ ناصرالدین شاه به‌تخت سلطنت نشست. همان شب لقب «اتابک اعظم» به اسم میرزا تقی‌خان افزوده شد. و از این تاریخ او را به‌جلیل‌ترین القاب کشور، یعنی «امیرکبیر اتابک اعظم» می‌خواندند. لقب «امیر نظامی» را نیز محفوظ داشت. شاه دستخطی نیز به‌مضمون ذیل به‌عنوان میرزا تقی‌خان صادر نمود.^{۲۳}

امیر نظام

ما تمام امور ایران را به‌دست شما سپردیم، و شمارا مسئول هر خوب و بدی که اتفاق افتد می‌دانیم. همین امروز شما را شخص اول ایران کردیم، و به‌عدالت و حسن رفتار شما با مردم کمال اعتماد و وثوق داریم، و بجز شما به‌هیچ شخص دیگری چنین اعتقادی نداریم، و به همین جهت این دستخط را نوشتیم.

زامداری ایران در آن اوان‌کاری خرد و آسان نبود؛ هرکس بعهده می‌گرفت مسئولیتی بزرگ به‌گردن داشت؛ نایمی سرتاسر کشور را فرا گرفته - شورش در اکثر ایالات برخاسته، و از همه سهمناکتر فتنه سالار پسر آصف‌الدوله در خراسان بود که وحدت سیاسی ایران را به تجزیه تهدید می‌کرد - دولت مرکزی ناتوان و زبون بود - و خزانه کشور تهی. پیش از يك سال طول کشید که امیر سرورسورتی به وضع بی‌سامان مملکت داد، شورشها را برانداخت، و زمینه اصلاح و ترقی را آماده گردانید. مطلب عمده اینکه در این فاصله نه تنها پایه صدارت امیر کاملاً استوار نگشته بود، اساس سلطنت دودمان قاجار آینده‌ای ابهام‌آمیز داشت. از يك سو نخستین قدم امیر در اصلاح مالیه و کاستن مواجیها و مستمریهای کلان، اعیان دولت را علیه صدارت او برانگیخت. از سوی دیگر مخالفت جدی امیر با مداخله روس و انگلیس، آنان را به اندیشه تغییر صدراعظم انداخت. میرزا تقی‌خان در آغاز زمامداری با این دو جریان مخالف رویو شد. اما بر هر دو فائق آمد، ببینیم چگونه:

بیش از چهار ماه و نیم از حکومت میرزا تقی‌خان نگذشته بود، که

۲۳. اصل دستخط شاه بدست نیامد. از ترجمه انگلیسی آن به فارسی برگردانده شد. (انگلیس ۱۳۸/۶۵).

فتنه دامنه داری برای برانداختن او در تهران برپا شد. سلسله چنان اصلی، برخی از «امرا و اعیان» دربار بودند. و عامل آن دو هزار و پانصد سرباز آذربایجانی پاسدار ارتک دولتی که «رشوه گرفتند و علم طغیان برافراشتند»^{۲۳}. در این کار اسماعیل خان فراشیاشی و آغابهرام خواجه امیر دیوانخانه نیز دست داشتند. روز شانزدهم ربیع الثانی ۱۲۶۵ سربازان آذربایجانی رو به خانه امیر آوردند و عزل او را خواستار گردیدند. روز بعد تنش فتنه بالا گرفت. زد و خوردی میان سربازان و نگهبانان سرای امیر واقع شد که به کشته شدن دو تن از گماشتگان امیر منجر گردید. افواج یاغی، خاصه فوج قهرمانیه در عزل و اعدام امیر پافشاری کردند. حتی برخی از درباریان پیشنهاد برکناری میرزاتقی خان را از صدارت به شاه نمودند. ناصرالدین شاه بهم برآمد و تن در داد. امیر به خانه میرزا آقاخان رفت، و چند نفر از جمله عباسقلی خان جوانشیر که از محترمین آذربایجان و از معتمدین امیر بود، به استمالت سرکردگان افواج برآمدند. میرزا ابوالقاسم امام جمعه تهران نیز حسن خدمت بخرچ داد. نکته بسیار بامعنی اینکه مردم شهر «دکان و بازار و کاروانسراها را بستند، و به مقابله سربازان یاغی برخاستند»^{۲۴}. سرانجام سپاه شورش از در پوشش و فرمانبرداری درآمدند. امیر هم تدبیر کرد و آنان را بخشید. میرزا احمدخان وقایع نگار می نویسد: «به مقتضای مصلحت و صحت خود امیر، آنها را به این حرف متقاعد کردند که امیر از وزارت معزول باشد و از تهران بیرون برود تا فکر وزیر بری بشود. به این تدبیر از منزل خود که محصور آن طایفه بود بیرون آمدند...»^{۲۵}.

در گرماگرم آن ماجرا امیر به شاه می نویسد: «چنان کثرت و ازدحام هست که عقل حیران است. و متفرق نمی شوند. اما شما متوجه باشید که واسطه ها باز آنها را جری ننمایند، یا مردم را سست ننمایند. امام و کل علما اینجا هستند. سواى آن را که این غلام می فرستد، هر که خودش عرضی نماید قبول نفرمایند»^{۲۶}. در کاغذ بعدی گوید: «اگر چه سرباز [ها] زیاد هرزگی کردند، اما حالا ساکت هستند. و رفته رفته سرباز متفرق می شوند. خود این غلام... کیفیت را عرض می کند. اما سرباز گفته بودند که: شب، خانه شاهگرد از زبان قیله عالم روحافنداه حکم رسانده که امروز پنجاه هزار تومان می دهیم. اگر چه این غلام باور نکردم، زلی گفته شده است. انشاء الله ساکت می شوند»^{۲۷}.

از آن دو نامه مهم دستگیر می شود که برخی از همان میانجیان، از

23. R. Watson, P. 375.

۲۴. انگلیس ۶۰/۱۴۴ فرانت به پالمرتون، ۱۷ مارس ۱۸۴۹ (واکسوی تین عین همین مطلب را با استفاده از اسناد رسمی آورده است، ص ۳۷۷)

۲۵. تاریخ قاجاریه (خطی).

۲۶. مجموعه کاغذهای خصوصی امیر به شاه، خطی.

۲۷. از همان مجموعه.

یک سو سربازان را برمی‌انگیختند، و از سوی دیگر مردم را سست می‌کردند. اما امیر پشتیبانی مردم را طالب است و نمی‌خواهد پشای سست گردانند. به‌شاه گوشزد می‌نماید که سخنان اطرافیان را نپذیرد، مگر حرف کسی را که او خود می‌فرستد. باید دانست که شورش سالار در خراسان هنوز پایان نیافته بود - سلطان مراد میرزا و حمزه میرزا روانه آنجا گشته بودند. برای اینکه مبادا خبر غوغای فوج آذربایجانی تأثیری بد در میان سپاهیان مأمور خراسان بنماید - امیر شاه را راهنمایی می‌کند که دو دستخط خطاب به‌عموهای خود بفرستد. مضمون آنها را نیز نوشته و نکته‌ای را خاطر نشان می‌نماید. از این قرار:

«دو دستخط همایون انتقادات فرموده بنگارید: یکی به نواب حمزه میرزا اما لفظ والی در حق او مرقوم نفرمایند. یکی به نواب سلطان مراد میرزا مضمون این باشد که: بعضی از جهال دوفوج آذربایجانی به تحریک یک دو نفر از جهال و اجامره، در طهران هرزگی و شیطنت کردند. یک شبانه‌روز هرزگی کردند و داد و فریاد نمودند... به آن عم نامدار مرقوم می‌فرمایم که سران سپاه و سایر لشکر نصرت‌پناه را به کمال مرحمت مأمیدوار بدارید. تفصیل را جناب امیرنظام به‌شما نوشته‌اند»^{۲۸}.

آشوب سربازان از جهت عکس‌العینی که عامه مردم در مقابله با آنان نشان دادند، اهمیت عمده تاریخی دارد. به حقیقت زمینه اجتماعی عقیده عامه را نسبت به دولت امیر بدست می‌دهد. نماینده سیاسی انگلیس به‌دنبال آنچه از او نقل کردیم، می‌نویسد: «... در بازگشت امیرنظام به دربار سلطنتی، مردم شهر در پی او روان گشتند، گوسفندان قربانی کردند و استقبال شاهانه‌ای از وی نمودند. امروز برای شاه روزی سرور انگیز بود... در این مملکت هیچوقت چنین تظاهراتی به‌نفع وزیر دیده نشده است...»^{۲۹}.

جهانگیر میرزا می‌نویسد «میرزا تقی‌خان از راه مصلحت‌اندیشی و سیاست و کاردانی، به پیچ یک از امرا و اعیان که احتمال انگیزش این فتنه از ایشان می‌رفت، متعرض شد و صلاح دولت را در فراموش کردن این مسئله دانست»^{۳۰}. پس از آن امیر، عباسقلی‌خان جوانشیر را بناخت، میرزا آقاخان لقب اعتماددوله گرفت، حاجی علی خان مراغه‌ای به‌جای اسماعیل‌خان مزبور «فراشباشی» گردید. آغا بهرام خواجه تبعید کرمانشاه شد، و اسماعیل‌خان فراشباشی پیشین به پرداخت پنجاه هزار تومان محکوم آمد. قسمتی از این وجه را امیر به‌مستتر «هکتر» انگلیسی بابت بهای تفنگهای خریداری از انگلیس پرداخت، و باقیمانده آن ضبط دیوان شد.

۲۸. از همان مجموعه.

۲۹. انگلیس ۶۵/۱۴۲ فرانت به پالمرمتون، ۱۷ مارس ۱۸۴۹.

۳۰. تاریخ نو (خطی).

امیرسپاهیان شورشی را بخشید. اما فوج قهرمانیه را به کرمانشاهان فرستاد که از تهران دور باشند. گویا در میان سربازان هنوز تحریکاتی می‌گردید که شاه به امیرنظام می‌نویسد: «در افواج جاسوس بگذار چون مشغول فتنه هستند در میان آنها»^{۳۱}. فوج قهرمانیه، در کرمانشاه هم‌دست از خودسری برداشت. پس آنان را به تبریز فرستاد و دستور داد «به قانون نظام» میاست گردند. گروهی از سربازان آن فوج را به تازیانه بستند، و چند نفرشان را اعدام کردند^{۳۲}. این مطلب را هم بیفزائیم که در صورت مذاکرات مصلحت‌گذار ایران در پترزبورگ با «سیناویسن» معاون وزارت خارجه روسیه، شرح زیر آمده است: سیناویسن گفت: «دوستدار می‌تواند اظهار نماید آن حرفهای خلاف حرکت که نسبت به وزیر مختار روسیه از جانب امیرنظام در وقت شورش نظامی که در سنه ۱۸۴۹ روداد، و از آن حرفها که سبب شورش خلق متعصب نسبت به وزیر مختار می‌شود، و به جهت این سخنان، وزیر رسماً مجبور شد درخواستن رد این سخنان را در حضور اعلیحضرت پادشاهی»^{۳۳}.

سخن سیناویسن، اگر مصلحت‌گذار ایران درست نقل کرده باشد، مغالطه‌آمیز است. کاردار انگلیس که با وزیرمختار روس حضور شاه پار یافته بود و شرح آن جلسه را به پالمرستون گزارش داده، حقیقت ماجرا را روشن می‌سازد. فرانت می‌نویسد: در جریان شورش سربازان ارک «شایعه بدخواهانه‌ای» در شهر منتشر شد که دالفورکی وزیرمختار روس، پنهانی آنان را تحریک به عصیان کرده بود. این شایعه نخست از بازار برخاست و میان مردم پراکنده شد، و باید دانست که تهران کانون شایعه پردازی است. اینکه سفارتخانه روس در محل ارک قرار دارد، باعث این توهم گردیده بود. «محرکان اصلی شورش سربازان، این رسوائی را منسوب به بهمین میرزا می‌کنند که با سفارت روس پیوستگی دارد... و شایعه دخالت داشتن سفارت روس علیه امیر نظام، شور عامه مردم را علیه آن سفارت برانگیخته و آن را بدنام کرده است». سفیر روس با امیر ملاقات کرد. امیر به او گفت: «این شایعات که می‌گوئید هیچ پایه و اساسی ندارد. و حتی وانمود ساخته بود که آنها را نشنیده». اما اشاره‌ای به بهمین میرزا از نظر همبستگی با سفارت روس کرده بود. شاه هم در حضور امیر و درباریان و کاردار سفارت انگلیس، به دالفورکی «اطمینان داد که یک لحظه هم این شایعه‌های پست بدخواهانه را باور نداشته، و تباستانی سفیر روس از این بابت دلخور و متاثر باشد»^{۳۴}.

رسیدیم به موضوع دوم یعنی وجهه نظر کلی انگلیس و روس

۳۱. اسناد خان‌مک ساسانی (خطی).

۳۲. وقایع اتفاقیه، ۱۷ رمضان ۱۲۶۷.

۳۳. صورت مذاکرات میرزا محمدحسین صدر در پترزبورگ (خطی).

۳۴. انگلیس، ۶۰/۱۴۴ فرانت به پالمرستون، ۱۸ مارس ۱۸۴۹.

نسبت به صدارت امیر - آن موضوعی است باریک و شایان توجه: تا يك سال پس از زمامداری او که هنوز امنیت مطلق در سراسر کشور برقرار نگشته - و میرزا تقی خان قدرت فائقه‌ای بدست نیاورده بود، آن دو دولت در اندیشه بازگرداندن انلشیارخان آصف‌الدوله و بهمن میرزا به ایران بودند، اولی به تبعید در بغداد و تحت حمایت انگلیس می‌گذرانند، و ستمگر و منصور بود. دومی در قفقاز تحت حمایت روس بسر می‌برد و محبوب مردم آذربایجان بود^{۳۵}. انگلیس و روس درباره آصف‌الدوله و بهمن میرزا آماده سازش بودند، که کدامیک به صدارت برسد و کدام به حکومت خراسان یا آذربایجان گمارده شود. و این دو قضیه پیوسته بهم بود. اما هر دو دولت خارجی، در سنجش قدرت و سیاست امیر در اشتباه بودند. شاه تازه به تهران رسیده بود که نماینده انگلیس می‌نویسد: «آصف‌الدوله و همه افراد خانواده‌اش همیشه و بطور کامل آماده خدمت به دولت انگلستان بوده‌اند... در پی فرصت می‌گردم که در ملاقات خصوصی، شاه را وادار کنم او را به وزارت منصوب دارد. این خود خدمتی است به استقلال ایران، و خیال می‌کنم روسها با وزارت او مخالفت نکنند»^{۳۶}. البته این منوط بود بر اینکه راجع به بهمن میرزا هم فکری بشود. و نماینده انگلیس در این باره هیچ حرفی نداشت. روح سازش میان دو دولت همسایه ایران به اندازه‌ای بود که وزارت خارجه انگلیس پیش از آن دستور داده بود: «راینه محمد شاه، پیش از رسیدن ناصرالدین میرزا به رشد قانونی، درگذشت - مانعی نیست که «با توافق روسیه» بهمن میرزا به سمت نایب السلطنه گمارده شود»^{۳۷}. اما اکنون این فرض منتفی گردیده بود.

پیش از يك سال از حکومت میرزا تقی‌خان می‌گذشت که وزیرمختار انگلیس، موضوع صدارت آصف‌الدوله و بهمن میرزا را پیش کشید. ضمن گزارش بلندی به پالمستون، دفتر وزارت امیرنظام را اینطور ارزشیابی می‌کند: «بنظر می‌رسد امیرنظام مختصر کفایتی داشته باشد، اما نه به اندازه‌ای که بر دشواریها فایز آید». بدین معنی که شورش سالار پسر آصف‌الدوله در خراسان هنوز برجاست - میرزا تقی‌خان بامداخله انگلستان در فرونشاندن آن مخالفت می‌ورزد - در دیگر ولایات نیز امنیت برقرار نگشته - تجارت راکد - و با قطع مستمریه‌های دولتی، دشمن‌تراشی کرده است. به علاوه جهت سیاسی او «مخالفت با روسیه است، اما نه اینکه دوستدار انگلستان باشد، و نیز تصور نمی‌کنند که انگلستان خیرخواه ایران است». به دنبال آن می‌آورد: «در این احوال حقیقه جای شگفتی است که چرا بنیاد دولت فعلی بکلی از هم متلاشی نشده. تنها توجیسی که می‌توانم بکنم، وضع استثنائی آرام پایتخت است که قدرت دولت متمرکز است و

۳۵. انگلیس، ۶۵/۱۴۶ شیل به پالمستون، ۱۵ دسامبر ۱۸۴۹.

۳۶. انگلیس، ۶۵/۱۳۹ فرانت به پالمستون، ۱۹ اکتبر ۱۸۴۸.

۳۷. انگلیس، ۶۵/۱۱۹ دستور وزارت خارجه به شیل، ۷ فوریه ۱۸۴۶.

مردم ایران به این آرامش خو گرفته‌اند. اما کاملاً روشن است که این آرامش با وضع ناستوار مملکت، هرآنی و بر اثر هراتفاق کوچکی برهم می‌خورد، و شیرازهٔ امور بکلی از هم می‌پاشد. اگر امیر نظام فرصتی داشته باشد شاید بخواهد اصلاحاتی بکند، هر چند «در کاردانی او تردید دارم»^{۳۸}.

باز می‌نویسد: امیر نظام «نه کفایت زیادی دارد و نه صاحب ذهنی روشن است، و به احتمال زیاد اصلاحات با ارزشی از پیش نخواهد برد. آدم سرسختی است. و تصمیم دارد به اندرزه‌های من و دولت انگلیس گوش ندهد...»^{۳۹}. پس چه باید کرد؟ پیشنهاد شیل در همان گزارش این است: شاه آصف‌الدوله را ببخشد و به ایران فراخواند، چه بازگشت او «مایهٔ نیکیبختی ایران» است. «بدون تردید آمدن او به ایران، برآبر است با سقوط امیر نظام از صدارت، و اعم از اینکه شاه بخواهد یا نخواهد، به جای امیر خواهد نشست... آصف‌الدوله که تمایلات انگلیسی‌مآبانه دارد... چون متعلق به گروه محافظین و کهنه‌پرست است، هیچ گامی در راه ترقی ایران بر نخواهد داشت». پیشنهاد دیگر شیل این است که آصف‌الدوله را به حکومت خراسان منصوب دارند تا شورش پسرش سالار فرو نشیند. «دنبال فرصت می‌گردم که این اندیشه را به امیر نظام تلقین نمایم، گرچه اطمینان ندارم بپذیرد». نظر دیگر شیل اینکه: «بهمین‌میرزا از تبعیدگاه قفقاز به تهرآن بازگردد، و به جای امیر به صدارت برگزیده شود. البته مشروط بر اینکه آصف‌الدوله به خراسان برود. آخرین سخنش این است: «تردید نیست که با بازگشت آصف‌الدوله انگلیسی، امیر نظام نمی‌تواند با مراجعت بهمین‌میرزای روسی مخالفت ورزد»^{۴۰}.

آن گزارش مهم، روشن‌گر وجههٔ نظر وزیر مختار انگلیس است نسبت به میرزا تقی‌خان و صدارت او. شیل که در زمان محمد شاه فاعل مختار بود، حال با میرزا تقی‌خانی سروکار یافته بود که به حرفهایش گوش نمی‌داد. امیر نه تنها آصف‌الدوله را مایهٔ «نیکیبختی» و «استقلال» ایران نمی‌شمرد، او را عامل نکبت و بدبختی می‌دانست. نه اجازه داد به ایران برگردد، نه دخالت انگلستان را در داستان شورش سالار در خراسان پذیرفت، و نه روس و انگلیس را خیرخواه ایران قلمداد می‌کرد. زمانه ثابت گردانید که ارزشیابهای وزیر مختار انگلیس از ماهیت زمانداری میرزا تقی‌خان، یکسره خطا و نامعتبر بود. درست برخلاف آنچه او می‌پنداشت، کاردانی و تدبیر امیر در سیاست نمایان گردید، شیرازهٔ امور از هم نگسست، بلکه قدرت دولت و ملت افزایش گرفت، و در کار اصلاح و ترقی گامهای بلند برداشت.

۳۸. انگلیس ۶۰/۱۴۶ شیل به پالمستون، ۱۵ دسامبر ۱۸۴۹.

۳۹. همان.

۴۰. انگلیس، ۶۰/۱۴۶ تعبیر انگلیسی شیل این است:

«The Russian Bahman Meerza» و «The English Asefoddowleh».

دوره زمامداری میرزا تقی‌خان به عنوان «شخصی اول ایران» که در فرمان حکومتش به آن تصریح گردیده بود، از شب شنبه بیست و دوم ذی‌قعدة ۱۲۶۴ تا چهارشنبه نوزدهم محرم ۱۲۶۸ (از ۱۹ اکتبر ۱۸۴۸ تا ۱۶ نوامبر ۱۸۵۱) یعنی سه سال و یک ماه و بیست و هفت روز قمری طول کشید. در این مدت «پیشکار دربار همایون» و «امارت نظام» و منصب اتابکی ولیعهد و امور کشوری همه را به عهده داشت. در بیستم محرم از همه آن شغلها عزل گردید مگر امارت نظام که تا پنج روز بعد همچنان در دست او بود. در تاریخ چهارشنبه بیست و پنجم محرم ۱۲۶۸ از این شغل هم برکنار گردید؛ هیچ کار و لقب و منصبی دیگر نداشت.

از نظر تشکیلات سیاسی ایران، مقام رسمی میرزا تقی‌خان باید بدرستی شناخته شود. حکم «صدارت» هیچگاه به نام امیر صادر نگشت. همچنانکه قائم‌مقام چون به زمامداری دولت محمدشاه رسید، همان عنوان «قائم‌مقامی» را برای خود نگاه داشت. میرزا تقی‌خان هم به عنوان «امیر نظامی» قناعت ورزید. اما در معنی اختیارات رسمی و قانونی او از «صدارت» گسترده‌تر بود. از آنکه امور لشکر و کشور هر دو را بطور مطلق در دست داشت. این مطلب را نویسنده صدراالتواریخ درست توضیح می‌دهد: «این وزیر بزرگ هم وزارت کشور و هم امارت لشکر داشته است، ذوالریاستین بود... و سایر صدور همین در وزارت داخله خود به امور کشوری می‌پرداختند، ولی در امور سپاه و لشکر اقتدار کلی نداشتند، الا اینکه تعیین سرداران و سپهسالاران هم باز به تصویب آنها بوده است»^{۴۱}. اما درباره اصول حکومت و رابطه «صدارت باسلطنت توضیح کوتاهی می‌دهیم. مظهر حاکمیت دولت، سلطنت بود که «و دعیة الاهی» بشمار می‌رفت. منشأ این تصور، حقوق الاهی پادشاهان است که جوهر فلسفه سیاسی مشرق زمین را در سیر تحول تاریخ (تأثیرش از برخوردار پادانش سیاسی غربی) همان می‌ساخت. در آن زمان اصطلاح «حاکمیت» به مفهوم جدید آن در فلسفه سیاست بکار نمی‌رفت، و تعبیری که رواج داشت «حقوق سلطنت» و «حقوق ریاست» بود که دقیقاً به معنای «حقوق حاکمیت» استعمال می‌گردید. نکته عمده دیگر اینکه ملت به عنوان منشأ قدرت دولت درست شناخته نبود - ولی باید دانسته شود که لغت «ملت» و «وطن» به مفهوم جدید سیاسی (که متمایز از معنای کلاسیک دینی آن بود) تمیز داده می‌شد. در نامه‌های رسمی امیر، تعبیرهایی چون «غیرت ملت» و «خاک» و «عزت ملتی» آمده که انعکاسی است از اندیشه ناسیونالیسم غربی. در نظام سیاسی ایران دستگاه «صدارت» نماینده قدرت سلطنت بود و صدر اعظم وکیل مطلق پادشاه. اما خداختیار و اقتدار صدر اعظم در اداره دولت، بستگی داشت با شخصیت سیاسی او در رابطه با قدرت شهریار وقت.

۴۱. صدراالتواریخ (خطی).

در هر حالی منشأ قدرت صدر اعظم (اعم از اینکه ریاست فائمه داشت یا اختیار محدود) از سلطان بود. شاه بود که وزارت را تشویق می‌کرد، و همو بود که می‌توانست به‌یك فرمان با اقتدارترین وزیر مملکت را براندازد. ولی باید دانست آن وزیری که خواست حد فاصلی میان دستگاه سلطنت و صدارت برقرار کند، قائم‌مقام بود. اصول حکومتش را بر این پایه نهاد که «... احترام تاج و تخت و ضرب سکه را خاص سلطنت کرده، ولی نصب و عزل و قطع و فصل کارها را، و اجرای امور دولت ... را می‌خواست منحصر به تصویب خود نماید، و در مجلس وزارت صورت بدهد»^{۴۲}.

گفتیم امیر «ذوالریاستین» بود، و شاه در فرمان خود او راه‌مسئول تر خوب و بدی» دانست که در کشور روی دهد. گرچه او قدرت دستگاه صدارت را به حد اعلائی آن رسانید - و تمام تصمیمهای مهم از خودش بود - اما بسیار ثابر اتفاق می‌افتاد که در آن تصمیمها تصویب شاه را لازم شمرد. این معنی در نامه‌های روزانه امیر به شاه چشم‌گیر است که همه نوشته‌های دولتی را برای مطالعه شاه می‌فرستاد، پاسخ آنها را قبلاً به نظر می‌رسانید، گفتگوهای خود را با نمایندگان سیاسی به صورت کتبی از بانی به شاه عرض می‌کرد، و به هر کجا برای سرکشی امور می‌رفت، و رکاستی در کارها می‌دید به مقام سلطنت گزارش می‌داد^{۴۳}. البته همه جا او را راهنمایی می‌نمود که در مذاکره سیاسی با خارجیان چه بگوید، و در اشیاء نامه‌ها و فرمانها چه دستوری بنویسد، اما تکیه کلامش به پادشاه این بود: «گیرم من ناخوش یا مردم ... باید سلطنت بکنید یا نه؟ چرا از کار بگریزید؟ اگر «دماغ در کار بسوزانید... کارها چنان نظم بگیرد که نه عالم حسرت بخورند و وجود امثال این غلام باشد یا نباشد... ذات ازل دوائ هر دردی باشد»^{۴۴}. به علاوه در نامه‌هایی که امیر به سفارت‌ها نگاه داشته، در همه موارد سلطنت را منشأ قدرت و شاه را مصدر کل در کشور می‌شمارد. در نامه شعبان ۱۲۶۷ به کنسول روس در تبریز - اجمع به مهاجرت یوسف نام ارمنی) می‌نویسد: «... مراتب به عرض ایون رسید. به مقتضای مصالح ملکداری ... مأذون نفرمودند. معلوم است که آن عالیجاه از زیادتى اطلاع واستحضاری که در امورات دولتی دارند، دقیق خواهند نمود که اینگونه امورات بسته به اذن و فرمایش اعلیحضرت س شاهنشاهی است...» در نامه ۱۴ رجب ۱۲۶۶ نیز دربارهٔ صدور منشور

۴۲. همان.

۴۳. از مجموع نامه‌های امیر نمونه گویائی می‌آوریم: «... کاغذهایی که نان محلاتی به فدوی نوشته بود به نظر انور اقدس رسید. حالا جوابی فدوی، او نوشته، مهر کرده به خاکبای همایون فرستاد اگر مقبول طبع و منظور شاهنشاهی می‌شود، کاغذ را نزد مشارالیه بفرستیم، والا به هر طور که رأی فیضی شاهنشاهی قرار می‌گیرد اطاعت شود. الامر الاشرف الارفع الاقدس الاعلی» (مجلس، نامه‌های خصوصی امیر به شاه، خطی).

۴۴. نگاه کنید به بخش سی و دوم.

الغای شکنجه مجرمان، به وزیر مختار روس ابلاغ کرد: «... اعلیحضرت ملوکانه در جزئیات و کلیات انتظام امور ولایت و آسایش اهالی مملکت خود اثنی هافل نیستند... خود بنفسه الشریف مراقب بوده و هستند و حکم صادر فرمودند...».

از آنچه گذشت، رأی برخی از تاریخ پردازان را مبنی بر اینکه امیر مانع دخالت شاه در امور کشور بود - و یا اینکه خواست بر اقتدار خود بیفزاید، نامعتبر می‌شناسیم.

نتیجه اینکه در نظام سیاست ایران به زمان میرزا تقی خان، اصل اختیار نامحدود سلطنت همچنان دست نخورده ماند - گرچه حکومت مملکت یکسره به امیر واگذار گشته بود. در حد نفوذ فائقه او سخنان شگفت گفته‌اند. ناصرالدین شاه می‌نویسد: «به این قدرت پیشکار و وزیر ابدأ به ایران نیامده بود»^{۴۵}. وزیر مختار انگلیس اعتقاد داشت که: امیر نظام در حکومت مختار است و «شاه را در اداره امور می‌توان معادل صفر شمرد»^{۴۶}. همچنین در نامه ۱۲ محرم ۱۲۶۸ که به خود امیر نوشته می‌گوید: «امروز در ایران آنکه چرات تمرّد فرمان اولیای دولت ایران را دارد، کیست؟» برادر میرزا آقاخان دشمن امیر می‌نویسد: «میرزا تقی خان یمین الدوله و امین‌المملکه گردید. علی‌الاستمرار الايام عرصه جاه او متفسخ و شعله دولت او مشتعل و کوکب اقبال از به برج سعادت و سیادت ترقی می‌گردد. کار را به جایی رسانید که بر منابر اسلام فراتقاب او را مقابل کره‌مایون اعلیحضرت شاهنشاه مذکور و منور می‌داشتند، و تعالیق او چون احکام ملوک ویرلیغ شاهان در اطراف و اکناف عالم بر جاهل و عالم روان بود»^{۴۷}. اعتماد - السلطنه پسر قاتل امیر اعتراف دارد که «مثل میرزا تقی خان امیر نظام در میان وزرا و وزیری با اقتدار نبوده است... این وزیر هم در وزارت مثل نادرشاه بوده»^{۴۸}. یکی از دیوانیان و نقادان ناصرالدین شاه می‌پنداشت: «اگر میرزا تقی خان... زنده بودی مسائل افغانستان، ازبک، ترکستان و بغداد و داغستان در جزو بلوکات ایران بود، اعلیحضرت همایونی سکه شامشاهی آسیا را به نام مبارک زده بود...»^{۴۹}. و مردم عوام در خاطر خود فتح هند را به دست امیر، می‌پروراندند^{۵۰}. مجموع آنها می‌رساند که در حد قدرت، از زمامداران کم‌تغییر بود.

۴۵. دستور شاه به تنقیح خان (به بخش سرنوشت امیر رجوع شود).

۴۶. انگلیس ۱۴۶/۶۵ شیل به بالمروستون، ۱۵ دسامبر ۱۸۴۹.

۴۷. میرزا فضل‌الله، تذکره تاریخی (خطی).

۴۸. صدراشتوارینج (خطی).

۴۹. شرح عیوب و علاج نواقص مملکتی ایران (مؤلفه؟ خطی).

۵۰. نگاه کنید به بخش: تحلیلی از افسانه و حکایت. اما این داستان را که واقعیت تاریخی است از قول رضاقلی‌خان هدایت (روضه‌الصفاء، ج ۱۰) می‌آوریم. از وقایع محرم ۱۲۶۸ می‌نگارد: «در این ایام در تکیه دولتی متعلق به منزل جناب جلالت‌مآب آقابک اعظم امیر نظام که آن را پنجاه و دو ذرع عرض است و مشتمل است...



سخنی چند از سازمان حکومت و گردش کارها بگوئیم. امور دولت شامل چند قسمت عمده بود: پیشکاری دربار، امارت نظام، استیفاء امور دول خارجی، امور داخله، و دیوانخانه. به موجب منشور سلطنت، پیشکاری دربار همایون، و امارت نظام (کلیه امور لشکری و دفاعی) و امور کشوری (یعنی هرچه غیرنظامی است) همه به مسئولیت امیر سپرده شده بود. از این رو از لحاظ سیاسی، دستگاه صدارت در روزگار امیر بالقوه و بالفعل، اختیار قدرت استثنائی یافت. و اینکه امیر را «ذوالریاستین» و «امیر لشکر و وزیر کشور» خوانده‌اند، دلالت بر همین معنی دارد.

پیش از زمانداری میرزا تقی خان، منصب «امیر نظامی» نخست ناظر بر صاحب اختیاری کل قشون آذربایجان بود، و امور سیاسی از آن جدا و در دست قائم مقام بود که سمت نمایندگی صدراعظم را در دستگاه ولیعهد در تبریز داشت. در دوره صدارت قائم مقام و میرزا آقاسی، امارت نظام شایع امور لشکری و کشوری آذربایجان هر دو بود، و به عهد محمدخان زنگنه امیر نظام. چون میرزا تقی خان لقب «امیر نظامی» را گرفت، مقام امارت نظام بکلی مفهوم دیگری یافت. یعنی کلیه امور وزارت جنگ و دفاع مملکت در آن ادغام گشت. به همین جهت نه تنها امیرمان قشون می‌دید، و به همه کارهای نظامی خودش رسیدگی می‌کرد، بلکه در حوزه عملیات نظامی، اصول تاکتیک عمل تعرض و دفاع را خودش معین می‌ساخت و از آن قرار دستور می‌فرستاد. در قضیه شورش سالار در خراسان تاوقتی که نیروی کافی گرد نیاورده و به پیروزی اطمینان نیافت، فرمان «یورش» به شهر مشهد را صادر نکرد. این معنی در نامه روزانه امیر به شاه خوب نمایان است. می‌نویسد: جواب نامه‌ها را طوری خواهد نوشت که «ضرب و شتم، مهر و قهر بهم آمیخته باشد و در صورت پسند خاطر همایون» چایار برود. «لکن لفظ یورش را این غلام مشکل می‌داند... بنویسد. زیرا که یورش مثل استخاره است، خوب یا بد دارد، شق ثالث ندارد، شهر با آن عظمت و آن همه کوچه‌بندی، اگر قشون پلوس جمع کن [—] ایرانی داخل شود، و یک دفعه دوهزار نفر آدم از جان گذشته تا امید جلوی قشون را همان که شکستند، تادر و از تهر آن شکست قشون وارد خواهد شد. انشاء الله گرفته می‌شود...» ۵۱.

بر حجرات متعدده تختانی و فوقانی و نه ستون بلند عماد آن خیمه است، روزها مجلس تفریه‌داری و اسباب سوگواری دائم قائم بود. و در شب شنبه هفتم محرم دو ساعت به شروب مانده که از دحام تمام در آن تکیه گاه بود بادی سخت به هبوب درآمد و دم بدم قویتری گردید تا چادر تکیه را یازده یازده کرد فرود افکند، و بعضی از ظروف و بلورین آلات که در آن عمارت و مسقاخانه بود در هم شکست و بازاران بنزید. معیناً به حکم جاری اتابک اعظم هم در آن شب اصلاح آن عماد دست داد خیمه جوخته و ستون آفرخته گردید چنانکه در دیگر روز معلوم نمی‌بود که چنان شکستی واقع شده...».

۵۱. مجلس، نامه‌های امیر به شاه (خطی).

معاون امیر در امارت نظام، عزیزخان مکرری بود که مقام «آجودان باشیگری» کل نظام را داشت، و به همین جهت «آجودان باشی» لقب گرفت. از افسراد کاردان بود و چند سال پس از امیر، دامادش شد. پس از برکناری امیر از صدارت و امارت نظام، منصب امیر نظامی نیز منحل گشت و این اعلامیه انتشار یافت: «علیه حضرت پادشاهی مقرر فرمودند که منصب امیر نظامی در ایران متروک شود، و کسی این اسم و لقب را نداشته باشد. امور نظامی و غیر نظامی را مقرب الخاقان آجودان باشی به استحضار و قرارداد جناب... صدراعظم رسیدگی خواهد کرد، آنچه لازم باشد به عرض... همایون خواهد رسید تا حکم آن از مصدر خلافت عظمی و سلطنت کبری شرف صدور یابد... و مدار کل احکام و اوامر دولت ابد مدت علیه بر ذات... همایون شاهنشاهی خواهد بود»^{۵۲}. (بعدها حسینی خان گروسی مقام امیر نظامی آذربایجان را گرفت).

بعدها امارت نظام، دفتر استیفا اهمیت داشت که مجموع امور مائیه و دخل و خرج مملکت در آنجا متمرکز بود. میرزاتقی خان با سابقه مستوفیگری نظام، در فن استیفا نیز سررشته داشت. و پیش از این دیدیم که سبک مستوفیان پیشین را رها کرد و شیوه تازه‌ای نهاد. برای تعدیل بودجه مملکتی هیأتی از مستوفیان تأسیس کرد و نظام جدیدی در کار مالیات داد. همه تصمیمهای عمده مالی از خودش بود، و معاونت او را میرزا یوسف مستوفی الممالک بعهده داشت. از زبان میرزا یوسف آورده‌اند که: امیر «لطف مخصوصی به من داشت. همیشه بی‌گفت چون میرزا یوسف در آذربایجان تربیت شده و درک صحبت میرزا ابوالقاسم قائم مقام و محمد خان امیر نظام و امرای بزرگ حضرت نایب السلطنه را نموده، مرا به او اعتماد و اعتقادی است»^{۵۳}. اگر امیر چنین چیزی گفته، خطا پنداشته بود. زیرا به همان مأخذ میرزا یوسف فقط «حفظ ظاهر» می‌کرد. از اصلاحات مالی امیر در باطن خوشدل نبود، و رویه عمومی او حفظ سنت بود و مخالف با هرگونه نوخواهی. و نیز می‌بینیم که در توطئه دربار علیه امیر شرکت داشت^{۵۴}.

دفتر امور خارجه در صدارت امیر اهمیت زیاد پیدا کرد. مفهوم «امور خارجه» از اوائل روابط سیاسی جدید ایران با اروپا رواج گرفت، و در ادای آن معنی ترکیبات لفظی مختلف ساخته بودند که برخی از آنها بکلی بی‌معنی بود مثل «امور غربا» که میرزا ابوالحسن خان شیرازی دومین وزیر امور خارجه ایران بکار برده است. این تعبیر زود متروک گشت. قائم مقام اصطلاح «مهام خارجه» استعمال کرده که ترجمه دقیق همان معنی است. در نامه‌های رسمی آن زمان اصطلاح «امورات دول خارجه» نیز آمده، و در

۵۲. وقایع اتفاقیه، شماره ۴۴ (دوم صفر ۱۲۶۸).

۵۳. اعتماد السلطنه، خلسه یا خواننامه، ص ۴۶.

۵۴. نگاه کنید به بخش: سر نوشت امیر.

زمان میرزاتقی خان عنوان وزارت مهم دول خارجه و «امور خارجه» هر دو معمول بود. پس از مرگ میرزا ابوالحسن خان (شعبان ۱۲۶۲) به گفته وزیر مختار انگلیس: «روسها خیلی علاقه داشتند که میرزا مسعود انصاری به جای او گمارده شود. اما چون حاجی میرزا آقاسی از او بسیار بدش می آمد» تردید حاصل شد^{۵۵}. و محمدشاه به موجب دستخط نهم شوال ۱۲۶۲، امور خارجه را به حاجی سپرد. به او نوشت:

«شما مسئول تمام امور خارجه هستید و این کار تحت نظر شما خواهد گذشت. امور خارجه اهمیت کلسی دارد، و اگر در آن غفلت و طمع ورزی و رشوه خواری راه پیدا کند، به مذهب و دین و دولت و بقای ما ضرر خواهد رسید. به امید پروردگار، با مراقبت شما چنین چیزهایی اتفاق نخواهد افتاد و ما نزد خداوند متعال روسفید خواهیم بود»^{۵۶}.

بالاخره پس از چندی میرزا مسعود عنوان وزیر دول خارجه را یافت، گرچه کارها به دست حاجی می گشت. میرزا مسعود تا ربیع الاول ۱۲۶۵ که مرد همچنان وزیر امور خارجه بود. یعنی تا سه ماهه اول صدارت امیر، عنوان وزیر دول خارجه برقرار بود، هر چند میرزا مسعود هیچ اختیاری نداشت.

میرزا تقی خان اداره سیاست خارجی را قبضه کرد و مسئولیت وزارت امور خارجه را خود به عهده گرفت. و میرزا محمدعلی خان شیرازی به سمت «نیابت وزارت خارجه» معین شد. نبودن وزیر امور خارجه، يك عیب عمده داشت که رئیس دولت را مستقیماً طرف مذاکره و مکاتبه با نمایندگان سیاسی خارجی قرار می داد، و فاصله ای میان سفارتخانه ها و صدارت نبود. امیر به این نقص برخورد کرده بود و دنبال آدم شایسته ای می گشت. راستش اینکه برای میرزا محمدعلی خان شیرازی با سابقه داستان «ایضاحات» عهدنامه ارزنة الروم، اعتباری قائل نبود. و به میرزا آقخان نوری از اصل هیچ اعتماد نداشت. تنها مرد شایسته ای که به امور سیاست خارجی آگاهی داشت، میرزا جعفرخان مشیرالدوله نماینده ایران در کمیسیون مرزی ایران و عثمانی بود، معلوم است که امیر دست تنها مانده که در نامه ذیقمده ۱۲۶۵ به مشیرالدوله می نویسد: «... اگر می دانستم کسی دیگر از عهده خدمت سرحد برمی آمد، هرگز نمی خواستم از من دور باشید، حالا هم به همین امید هستم که... بعد از انجام این خدمت سلامت و سعادت از این سفر معاودت نمائید، و کمک حالی برای من باشید، و مادام العمر با هم باشیم، زیاده چه نویسم، البته وجدان پاک خودتان دریافت این معانی را کرده است. بالاخره ناچار و به اصرار شاه، همان میرزا محمدعلی خان را در رمضان ۱۲۶۷ به وزارت مهم دول خارجه گماشت. و به سفارتخانه های خارجی ابلاغ کرد که نامه های خود

۵۵. انگلیس ۶۵/۱۲۴ شیل به اردین، ۸ اوت ۱۸۴۶.

۵۶. همان، دستخط شاه از ترجمه انگلیسی آن به فارسی برگردانده شد.

را مستقیماً خطاب به وزیر امور خارجه بفرستند. متن دستخط ناصرالدین شاه این است:

عالیجاه میرزا محمد علیخان،

درین مدت که به حکم همایون آن عالیجاه فیصل امورات خارجه بود، و شغل نیابت وزارت خارجه [را] داشت، از طرز خدمت و طور راستی و صداقت خود خاطر همایون ما را سرور داشت، و مراتب کفایت و خیرخواهی و قدویت و دولتنخواهی آن عالیجاه روز به روز در نظر انور ظاهر و جلوه گر آمد. چون بر مراتب اعتقاد و اعتماد ما افزود، خواستیم محض مرحمت در رتبه و شأن آن عالیجاه نیز بیفزاییم. لهذا درین وقت شغل جلیل و لقب نبیل وزارت مهام دول خارجه را که از معظم مشاغل و مناصب است، به آن عالیجاه محول و به این التفات ممتاز و سرافراز فرمودیم که به صدق عقیدت و خلوص نیت به لوازم این شغل خطیر پرداخته، امورات و مطالب متعلقه به خود به عرض اقدس رسانیده، موافق فرمایش و دستخط ما صورت انجام دهد، و حسن خدمت خود را ظاهر و مبرهن سازد. به جناب امیرنظام مقرر فرموده ایم که از قرار همین دستخط مبارک فرمان صادر کند. نوزدهم شهر رمضان المبارک سنه ۱۲۶۷.

در کار سیاست خارجی، امیر دوتا منشی داشت. یکی میرزا محمدحسین فراغانی دبیرالملک، عموزاده قائم مقام که در سنارت ارزنته المروم نیز از همراهانش بود، دیگری میرزا محمدسعید عشلقی (میرزا سعیدخان انصاری مؤتمن الملک بعدی) که نخست طلبه ای در تبریز بود. امیر او را بشناخت و با خود به تبران آورد، منشی رسائل خاصه شد و در روزهای آخر صدارت امیر لقب مؤتمن الملکی یافت ۵۲. (امیر نمی دانست که فرمان

۵۲. میرزا محمدسعید سرگذشت خود را چنین نقل کرده: من ملاسعید عشلقی بودم و طلبه ای در مدرسه جامع تبریز. روزی يك نفر به مدرسه آمده، یکی از طلاب را خواست که عریضه ای برای او به میرزا تقی خان بنویسد. مرا نشان دادند. عریضه ای به خط خوب و عبارت مرغوب نوشتم. فردا گماشته ای از طرف میرزا تقی خان آمد که تو را می خواهند. رفتم، گفتم: «حیف نیست قابلیت خود را در این لباس تنبلی ماطل می کنی.» و گویا گمان می کنی که عبادت خدا با لباس است. پس اس کرد که تغییر لباس داده، به دستگاه دیوان بروم. چون میرزا تقی خان با شاه عازم تبران شد، مرا هم همراه خود برد و در راه بعضی تحریرات به عهدت من بود. (خاطرات حاج سیاح، ص ۱۳۱-۱۳۵) اما راستش اینکه میرزا سعید آدم برجسته ای از کار درنیامد. جز میرزا بنویسی، برای هیچ مقام دولتی دیگری شایستگی نداشت، و اینگونه در مدرسه صرف و نحو عربی درس گوید. در روزنامه وقایع اتفاقیه (یازدهم محرم ۱۲۶۸) می خوانیم: از آنجا که میرزا محمد سعید در خدمات محوله صداقت و راست قلبی خود را مشهود پیشگاه مبارک داشته و «مصدر خدمات تحریر رسائل خاصه و به صفت امانت و رازداری و درستکاری موصوفه گشته، به لقب مؤتمن الملکی سرافراز آمد. چند ماه بعد، پس از قتل امین به دبیری مهام خارجه که قائم مقام

قتل او را روزی همان ملاسعید عشقائی خواهد نگاشت). نامه‌های سیاسی امیر و دستورهای محرمانه او، بیشتر به انشای دبیرالملک و میرزاسعید نوشته شده، اما معنی و مطلب همه از خود اوست. نکته‌سنجی خاص امیر را در فن نگارش سیاسی از یک نمونه می‌توان دریافت. در نامه جمادی‌الثانی ۱۲۶۶ به مشیرالدوله می‌نویسد: در موضوع عهدنامه «آنچه موافق قاعده و قانون حساب و رویه عقل است» به نمایندگان روس و انگلیس خواهم نوشت، و درباره سرحد کرمانشاهان «آنچه لازم بود به وزرای مختار گفتم. اما در جوابی که من به آنها داده‌ام، نه تن به قبول داده‌ام، نه سختگیری کرده‌ام که مبادا باآمال به قبول آن ملجا شویم» زیرا «برای ما پر ضرر ندادند». جای دیگر در نامه خصوصی خود به شاه گوید: «در جواب کاغذ وزیر مختار روس... آن کاغذ با آن همه دقت که این غلام دارد اگر تا شب از مسوده درآید، خیلی خوب است که صبح ببرند و جواب بیاورند» ۵۸.

میرزا تقی‌خان که به امور سیاست خارجی بسیار توجه داشت، دستگاه وزارت امور خارجه را توسعه داد. تأسیس سفارتخانه‌های دائمی در لندن و پترزبورگ، و ایجاد کنسولگریهایی در بمبئی و در عثمانی و قفقاز از اوست. مصلحت‌گذاران و قنصلان ایران با دستورهای کتبی به مأموریت می‌رفتند و مسئولیت داشتند گزارشهای مرتبی به تهران بفرستند. دیگر اینکه هیأتی از مترجمان زبانهای خارجی بوجود آورده و به تربیت مترجم دست زد. میرزا ملکم، نظر آقا، میرزا ابراهیم (عموی ملکم) مادر روس‌خان و میرزا یوسف‌خان و میرزا محسن‌خان از کسانی هستند که خدمت خود را در زمان امیر با مترجمی در وزارت امور خارجه آغاز کردند. در آن زمان دولت عنده کافی مترجم نداشت که حتی یک نفر به کمیسیون سرحدی بفرستد. راجع به استخدام مترجم روسی برای کمیسیون مزبور در ۲۵ جمادی‌الثانی ۱۲۶۷ به مشیرالدوله می‌نویسد: هرچه فکر کردم در اینجا همچو آدمی بهم نمی‌رسد که روانه نمایم. خود آن عالیجاه

وزارت خارجه باشد گمارده شد، و بعدها وزیر امور خارجه گردید، به لیاقت او در سیاست خارجی از اینجا می‌توان پی برد که پس از مردنش نهصد و هفتاد پاکت سر بسته که غالباً نوشتجات سفرای ایران در خارج و اغلب مراسلات سفرای خارجه در ایران و نوشتجات سرحدداران و غیره بود در میان نوشتجات میرزا سعیدخان مرحوم، پسرش جمع کرده حضور شاه فرستاده بود. این پاکتها از بیست سال قبل بود الی چهارده سال قبل... نوشتجات را به ملک‌الشعرا دادند که در کتاب بچسباند. اما در دیباچه ننویسد که چطور این کاغذها پیدا شده، شاه می‌فرمود از قرار گفته همین پسر که وزیر مرحوم غالب نوشتجات را تفروانده به آپ می‌انداخت. (روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه، ص ۵۶۸-۵۶۷). همین مطلب را خان ملک ساسانی از قول میرزا محمودخان احتشام‌السلطنه که شاهد امر بوده آورده است. (سیاستگران دوره قاجار، ج ۲، ص ۳۳۶).

۵۸. مجموعه کاغذهای خصوصی امیر، خطی.

در آنجا جستجو نمائید يك نفر آدم حلال‌زاده که صرفه این دولت را از دست ندهد و امین باشد، پیدا کرده»، قرار مواجبهش داده می‌شود. روشن است که چه اندازه به شرط درستی و امانت‌داری مترجم اهمیت قائل بود. تنظیم دفتر اسناد سیاسی از کارهای دیگر اوست. از زمان امیر به بعد است که می‌بینیم متن همه نامه‌های سفارتخانه‌ها و پاسخ آنها در دفترهای معینی مثبت رسیده که امروز مآخذ مطالعات ما هستند. در واقع آرشیو وزارت امور خارجه را امیر بنیان گزارد. از نامه‌ای که به شاه نوشته آشکار است که مراقب حفظ اسناد دولتی بود. می‌گوید: «دو نوشته عالیجاه فرنت صاحب را در جوف غریضه فرستادم که به نظر مبارک برسد که چطور بیم و امید به فدوی داده است. بعد از آنکه به نظر همایون رسید، استدعا دارد که مرحمت فرمایند نزد این غلام بیاورند که گم نشود. برای این غلام سند لازم است»^{۵۹}.

در آن زمان گردش امور دولت در دست طبقه دیوانیان و اهل قلم بود. بیشتر بزرگان دولت و درباریان با امیر و اندیشه‌های او سرسختی داشتند. ولی صنف منشیان و مستوفیان قدر او را می‌شناختند و تمعین «نظم میرزا تقی‌خان» از آنان است. در میان اهل دولت پاره‌ای مردم‌کاردان بودند که از همکاری صمیمی با امیر دریغ نداشتند مانند مشیرالدوله، محمدرضاخان فراهانی (برادرزاده میرزا بزرگ قائم‌مقام) وزیر لایق آذربایجان، چراغعلی‌خان زنگنه، عباسقلی‌خان جواتشیر و سلیمان‌خان افشار. اما برای پیش‌بردن نقشه اصلاحات خود نیازمند طبقه جوان‌فکر فعال بود. نه فقط چنین طبقه‌ای هنوز تشکیل نیافته، بلکه چنان افرادی انگشت‌شمار بودند. از این نظر میرزا تقی‌خان بر روی هم، دست تنها و بی‌یار و یاور بود و این خود یکی از عمده دشواریهای دولت او بود. به گفته واتسون: «اگر امیر نظام در همه نقشه اصلاحاتش کامیاب نگردید، کاستی از دانائی و نیروی کارش نبود. تقصیر از آنان بود که در همکاری و یاری او قصور می‌ورزیدند»^{۶۰}. خود به این نقص مهم هوشیار بود و دنبال آدم آگاه‌کاردان می‌گشت. به قول منشی او «هرکس را قابل می‌دید لوازم ترقی او را فراهم می‌کرده»^{۶۱}. خاصه به پرورش عنصر جوان تحصیل‌کرده، توجه داشت. میرزا حسین‌خان بیست و سه ساله را به مصلحت‌گذاری بمبئی فرستاد، میرزا ملکم هجده ساله و نظراقا و میرزا محسن و میرزا یوسف خان را به خدمت دستگاه دولت گماشت. این خود مقدمه بوجود آمدن کانون متشکلی از عنصر اصلاح‌طلب و ترقیخواه در هیأت دستگاه دولت گردید که با گذشت زمان نیرو گرفت. دو نفر از آن کسان که نام بردیم در سیر

۵۹. مجلس، نامه‌های امیر به شاه، (خطی).

60. R. Watson, P. 366.

۶۱. سخن میرزا سعید انصاری است به حاج‌صیاح (خاطرات حاج صیاح، ص ۱۳۱).

تحول سیاسی ایران در دو نسل بعد تأثیر زیاد بخشیدند. میرزا حسین‌خان سپهسالار به عنوان نماینده قانون خواهی، بزرگترین وزیر پس از دوره امیر است. و میرزا ملکم‌خان نامدارترین اندیشه‌گر سیاسی ایران در سده گذشته. میرزا محسن‌خان مشیرالدوله نیز از مردان آزادیخواه بشمار می‌آید که در تأسیس عدلیه جدید خدمت کرد. میرزا یوسف‌خان مستشارالدوله نیز از مروجان آزادی و مشروطیت است.

ماهیت حکومت امیر را نمونه‌ای از «استبدادمنور» شناخته‌اند^{۶۲}. آن تعبیر واتسون درست است. و همان نویسنده گوید: میرزا تقی‌خان که «برای تجدید حیات ایران برخاست، یگانه مردی بود که کاردانی و وطن‌پرستی و اخلاق استوار، همه در شخصیت او جمع آمده بود، و می‌توانست رهبری گشتی دولت را بعهده گیرد، از میان صخره‌ها و خطرهایی که بر سر راه داشت بگذراند و سلامت به مقصد برساند»^{۶۳}. در ارزشیابی روش استبداد منور امیر باید گفت حکومت او سه جنبه بسیار مهم داشت: یکی اینکه بر پایه «قانون و عدالت» نهاده شده بود^{۶۴}. دیگر اینکه به تربیت ملت معطوف بود. و سوم اینکه رضایت و خرمندی خاطر مردم را ربود. مجموع آنها نظام سیاسی متمایزی را ساخت که به «نظم میرزا تقی‌خانی» تعبیر می‌گردید. و این توصیف ضرب‌المثل مردم و دیوانیان بود. درباره هر کدام از آن سه جنبه اصلی، توضیحی می‌دهیم:

در حکومت قانون و عدالت، رأی یکی از مورخان درباره این است: امیر «چنان نظم و نسقی داد که هیچ‌کس قادر مطلقاً بر بیچاره فقیری نمی‌توانست تعدی کند»^{۶۵}. سخن خود امیر در نامه ۸ رمضان ۱۲۶۷ به جان داود این است: «قرار در کار حکام داده شده است که یک نفر جرأت یک دینار تعدی به احدی ندارد». به حاکم گیلان در ۲۸ ذی‌قعدة ۱۲۶۷ اینطور دستور می‌دهند: «... بروفق عدالت رفتار نمایند که احقاق حق بشود، اغماض و چشم‌پوشی ابدأ در میان نباشد که... مغایر عدالت است». باز در همان نامه تأکید می‌کند: البته «منتهای اهتمام را در اجرای حقوق ناپسته و رفاهیت و آسودگی مردم نخواهید نمود». امیر امنیت مدنی بیسابقه‌ای در ایران برقرار کرد. وزیر مختار انگلیس، پس از فتح مشهد به دست نیروی دولتی و برانداختن فتنه سالار، به اعجاب می‌نویسد: «مهمترین مطلبی که جلب توجه می‌کند این است که سربازان در همه مدت در شهر رفتار درستی داشتند، و از انضباط نظامی پا فراتنهادند، و مانع گردیدند که به مردم مشهد تعدی و آزاری برسد»^{۶۶}. این درست خلاف آئین شمشیربندان بود

62. R. Watson, P. 371.

۶۴. همان، ص ۳۸۲.

۶۳. همان، ص ۴۰۴.

۶۵. صدرالتواریخ (خطی).

۶۶. انگلیس ۶۵/۱۵۱ شیل به پالمستون، ۲۵ مه ۱۸۵۵.

که در دوره‌های پیش و پس از آن، مرشهری را می‌گرفتند مستگیری و پایمال کردن حقوق مردم را پیشه خود داشتند.

راجع به جنبه دوم حکومت امیر در پرورش عقلانی و تربیت مردم، بارها به گوش آنان می‌رساند که: مقصود از اصلاحات و تأسیسات جدید «آگاهی و تربیت و خیر و منفعت خلق است»^{۶۷}. و همت دولت معطوف «به تربیت اهالی و اعیان و رعایا و تجار و کسبه خود است که بردانش و بینش آنها بیفزاید و ... اصلاح و آگاهی و دانائی و بینائی اهالی این دولت علیه بیشتر شود»^{۶۸}. این نکته بسیار با معنی است که کوشش داشته مردم به حقوق خود آگاه‌گردند و حتی در مقام حق‌طلبی برآیند. در هر مورد که حق کسی مورد دستبرد اهل دولت واقع می‌گردید و مظلوم دادخواهی می‌نمود، شرح آن را با نام و نشان در روزنامه نوشته و اعلام کرده که از چه قرار آئین عدالت اجرا گشت. شگفت اینکه در همان روزنامه منتشر شد که به حاکم گیلان دستور رفت که زیاده از مالیات مقرر از مردم گرفته نشود. و نیز مأموری از جانب دولت روانه گردید که «ابلاغ این حکم را برعموم اهالی گیلان و حوالش نماید که زیاده از مبلغ مسطور... ندهند»^{۶۹}. طرفه اینکه از جمله ایرادهائی که پس از عزلش بر او گرفتند این بود که: «... از حق نوکر [دولت] کم می‌کرد و به طریق بدعت بردهیت سی-افزود»^{۷۰}.

خیرخواهی و دادپرووری امیر، و اینکه «طبقه زارع را از ستمگریهای گذشته عمال دولت رهائی بخشیده»^{۷۱} - مایه عزت و اعتبارش در میان اصناف ملت گشت. از این نظر نیز از فرمانروایان معدود تاریخ ایران است که در نهایت اقتدار، محبوب جمهور مردم بود و ریاستش را به‌جان و دل می‌خریدند. در داستان شورش سربازان علیه امیر در ۱۲۶۵ (که عزلش را خواستار بودند و وانمود شد که از صدارت برکنار رفته) دیدیم که مردم شهر دکان و بازار و کاروانسراها را بستند، و به پیکار با سربازان یاغی و به پشتیبانی از وزارت امیر برخاستند. و چون حکومتش از نو مسجل شد، مردم به دنبال وی روان گشتند و قربانیمها کردند. در تاریخ جدید ایران، این نخستین تظاهر مردم بود به نفع زمامدار قادر وقت. و نیز از این نظر پرمعنی است که اولین بار می‌بینیم افکار عمومی از مجرای عقاید مآتوس دینی، به بستر تازه‌ای افتاده و تجلی سیاسی محض یافت. نویسنده صدرائتواربخ که تحت سرپرستی اعتمادالسلطنه پسر قاتل امیر زندگانی او را نگاشته، گوید: «در عهد امیر چنان نظمی به‌کار بود که گرگان را از گوسفندان هرامن بود. و جمیع رعایا به بودن امیر راضی

۶۷. روزنامه وقایع اتفاقیه، شماره ۲۶.

۶۸. همان، شماره ۷.

۶۹. همان، شماره ۲.

۷۰. همان، شماره ۵۰.

۷۱. انگلیس ۶۰/۱۳۸ شیل به پالمستون، ۲۸ اکتبر ۱۸۴۸.

بودند. ولی اعیان مملکت چون مجال تعدی و خودسری نداشتند، به عزل او کوشیدند... و آخر پیشیمان شده، قدر و مرتبه امیر را شناختند که بقا و دوام او بامث نظام ملک و ملت بود»^{۷۲}.

یکی از معانی شگرف دولت امیر همین است که قدرت را در راه سوء بکار نبرد. البته در نظام حکمرانی او عنصر جبر وجود داشت و خیلی هم وجود داشت. اما برای اجرای نقشه اصلاحات دامنه‌دارش در وضع و حالت اجتماعی زمان، جبر غیرقابل پرهیز و بلکه شرط ضروری بود. از امیر کبیر و ایران گذشته - اساساً در مورد هر جامعه و وامانده و عقب‌افتاده دیگری، تحولات تند و سریع بدون عامل جبر امکان‌پذیر نبوده و نیست. ولی نکته اصلی این است که قدرت به نحو صحیح اعمال گردد، و امیر چنین کرد. ممکن است برهان آورد که زمانه امان نداد که قدرت صالح میرزا تقی‌خان تغییر ماهیت دهد، و به قدرت صالح بدل شود، و به فساد انجامد. شاید چنین باشد. زیرا از فطرت آدمی و ضعفهای نفسانی بی‌خبر نیستیم. و می‌دانیم که قدرت در اصل، فسادپرور است. اما ما با واقعیات و امور متحقق تاریخ کار داریم. واقعیت این است که قدرت، خوی او را فاسد نکرد. درباره‌اش گفته‌اند: «در صفات پسندیده که در خور صدارت و امارت است، سرآمد اقران بوده»^{۷۳}. وزیده آنچه در فضیلت اخلاقی او نوشته‌اند، پیش از این بنست دادیم.

مفهوم «نظم میرزا تقی‌خانی» در دولت نیرومند مرکزی که تأسیس کرد، نیک منجلی است. در دوره قاجار هیچگاه قدرت مرکزی به حد روزگار امیر نرسید، و هیچگاه اداره امور کشور به آن اندازه متمرکز نگشت. خواهیم دید که فرمان دولت تا نهایت نقطه جغرافیائی مرز بلوچستان (پیش از تقسیم فعلی آن) یعنی تا سرحد سند روان بود - و همه ایلات دور افتاده سرحدی به فرمانبرداری پایتخت سرتهادند. در این کار قدرت و تدبیر را بهم آمیخت، از ایلات و عشایر فوجهای جدید سرحدی بوجود آورد که از ابتکارهای ارزنده اوست - و در بلوچستان دورافتاده، فوج توپچی جمازه سوار تأسیس کرد که با مقتضیات جغرافیائی آنجا سازگار بود. گردنکشان و شورشیان را برانداخت و یا مطیع گردانید. و سرانجام امنیت داخلی را برقرار ساخت. این معنی نیز باید دانسته شود که در فلسفه حکومت امیر، مفهوم امنیت تنها دلالت بر استقرار قدرت دولت و فرمانروائی سیاسی نداشت، بلکه شامل ایمنی اجتماعی و قضائی نیز می‌گشت. در داستان «هنگامه جوئی و خودسری» شیخ حسین نامی در بندر بوشهر، ضمن نامه صفر ۱۲۶۷ به وزیر مختار انگلیس ابلاغ کرد: «بدیهی است که نظم امور داخله مملکتی را اولیای دولت ابد مدت علیه حقوق و مسهل

۷۲. صدرالتواریخ، مخلی.

۷۳. رضاقلی‌خان هدایت، فهرست‌التواریخ، به نقل مخبرالسلطنه هدایت،

گزارش قسمت سوم، ص ۵۵.

نمی‌توانند گذاشته، اما به حاکم فارس دستور رفت که «با رأفت و ملایمت رفع بی‌نظمی شیخ‌حسین را کرده، نگذارد ضرری و خسارتی به سکنه و تاجرانجا برسد»، گرچه دور نیست که دست از خودسری بردارد، در این صورت «لاهد برای انتظام ممالک پادشاهی‌کار منجر به قهر و غلبه خواهد شد. بنابراین کنسول انگلیس در پوشش به هر کدام از اتباع آن دولت که «علاقه و مال‌التجاره دارد، اعلام بکنند که مال‌التجاره و اثاث‌البیت خود را در جاهای امن و بی‌عیب، جایجا و نگاهداری نمایند، تا اگر دفع فساد آنجا به قهر و غلبه کشید، عیب و نقصی به اموال تبعه آن دولت برپه نرسد، و بعد از انتظام و رفع فساد آنجا به مکان خود معاودت نمایند».

در انتظام دستگاه دولت میرزا تقی‌خان، حتی میرزا آقاخان نوری دشمن امیر، ضمن نامه‌ای به برادر زاده‌اش در فارس می‌نویسد: «حالت امروز ایران دخلی به شلوق‌کاری و هرزه‌گی ایران عهد حاجی میرزا آقاسی غیرمرحوم ندارد. کار، نظم و حساب بهم رسانیده...»^{۷۴}. جنبه دیگر نظم میرزا تقی‌خان را از نامه‌ای که به شاه راجع به انتخاب عامل دولت برای لشکر آذربایجان نگاشته، می‌توان شناخت: «برای کار قشون آذربایجان، جز میرزا موسی و میرزا مصطفی احدی صلاح نیست. میرزا ابوالقاسم بی‌امتخوان و طماع است. آذربایجان قائم‌مقام و امیر نظام دیده، اینگونه آدمها مثل میرزا ابوالقاسم و میرزا صادق در آنجا نمود نمی‌کنند. آذربایجان جای سلطنت و جان سلطنت است، شوخی نیست»^{۷۵}. (از کسانی که نام برده تنها میرزا صادق پسر هموی میرزا آقاخان را می‌شناسیم که بعد از امیر لقب قائم‌مقامی گرفت و از جمله ناپاکاران بود). در نامه دیگری که پس از عزلش به شاه نگاشته، چنین دل‌سوزی می‌کند: «... این درد غلام را می‌کنند که مردم میرزا گویند آن نظم میرزا تقی‌خان گذشت، مردن را بر خود گوارا تر از این حرف می‌دانند...»^{۷۶}.

رسیدیم به سنجش مقام تاریخی میرزا تقی‌خان من حیث المجموع مقام اجتماعی او را در چند جهت اصلی می‌شناسیم: یکی اینکه نماینده ناسیونالیسم ایرانی است در برخورد با استعمار سیاسی و اقتصادی اروپائی. دیگر اینکه نماینده اصلاح سازمان سیاسی است، و اصلاحگر اخلاق مدنی، و سوم اینکه مروج دانش و فرهنگ و صنعت جدید غربی است. کارنامه خدمت امیر براین سه پایه اصلی نهاده شده، و وجهه نظر

۷۴. اصل نامه به خط و مهر میرزا آقاخان از اسناد خان ملک ساسانی است. آن عبارت با حفظ املاهای غلط چند کلمه، عیناً نقل شده. متن نامه در بخش یازدهم آمده است.

۷۵. نامه امیر به شاه (اسناد خان ملک ساسانی).

۷۶. نامه امیر به شاه، اسناد خان ملک ساسانی. متن نامه در بخش سرنوشت امیر نقل شده.

ملی او بر هیأت مجموع اعمال و افکارش سایه افکنده، در اینجا آن سه جهت اصلی را مشخص می‌داریم، و در بخشهای آینده بتفصیل سخن می‌گوئیم.

در کتاب سیاست خارجی امیر، ناسیونالیسم عنصری است قوی، و در هرورقی بهشتم می‌خورد. دکتر پلاک اتریشی می‌گوید: میرزا تقی‌خان «مظهر وطن‌پرستی است که در ایران اصل جمهوری است»^{۷۷}. وزیر مختار انگلیس که از روز اول تا آخر صدارت امیر با او در کشمکش بود و اغلب بر وی خرده می‌گیرد، اعتقاد دارد: «امیر نظام یکی از افراد انگشت شماری است که نیکبختی وطنش را در دل دارد»^{۷۸}. جای دیگر می‌آورد: «قدرت فکر و وطن‌پرستی امیر نظام و عشق او به خوشبختی ایران جلب احترام کرده است»^{۷۹}. پیش از این نیز دیدیم که میرزا جعفرخان مشیرالدوله را از این یابست، امیر می‌ستود که «غیرت ملت و خاک» داشت و در آنچه سود ایران بود کمال «دلسوزی و غمخواری» می‌نمود، یکی از تاریخ نگاران انگلیسی زمان ما که کتابش را با «تقدیم اخلاص» به «مرریدرت» بولارد^{۸۰} سفیر اسبق انگلیس در ایران (که از بناندهشیمایش نیک آگاهییم) تقدیم نموده، این عقیده را دارد: «ایستادگی میرزا تقی‌خان در دفاع از حقوق حاکمیت ایران، در سیاست او علیه دو دولت نیرومند روس و انگلیس جلوه‌گر است، گرچه گاه به تعصب در ملت پرستی و شوینیسیم می‌رسید»^{۸۱}. انتقاد او پرمیاست امیر از این رهگذراست که توسعه نفوذ انگلستان را در خلیج فارس سد کرده بود، و به کشتیهای انگلیسی اجازه تفتیش نمی‌داد، از این جهت البته اگر حقوق حاکمیت ایران را در طبق اخلاص تقدیم انگلستان ساخته بود، مرد «لیبرالی» بشمار می‌رفت. اما نویسندۀ دیگر انگلیسی هم‌زمان امیر، این داوری تاریخی را دارد. واتسون می‌نویسد: «نمایندگان روس و انگلیس در تهران که بیش از اندازه مصمم به تحکیم نفوذ دولشان در ایران بودند، نمی‌توانستند کوشش امیر را در تأسیس قدرت سلطنت نیرومندی که پایه‌اش بر قانون و عدالت باشد، باحسن نظر تلقی کنند». از این رو همینکه او خواست «سوءاستفاده» آنان را در دخالت در امور ایران براندازد، به مخالفت برخاستند، و حال آنکه مداخله آنان «منافی اصول حقوق بین‌المللی» بود^{۸۲}.

بر همین اساس بود که امیر در نفی ادعای انگلیس راجع به حمایت از اقلیت ارمنی، در جمادی الثانی ۱۲۶۶ به شیل ابلاغ کرد: «اینگونه امتیاز مخالف حقوق سلطنت» است. (اصطلاح «حقوق سلطنت» را درست

77. J. Polak, vol. 1., P. 297.

78. انگلیس ۶۵/۱۴۶ شیل به پالمستون، ۱۵ دسامبر ۱۸۴۹.

79. انگلیس ۶۵/۱۴۹ شیل به پالمستون، ۱۶ ژانویه ۱۸۵۲.

80. Sir Reader Bullard.

81. J. Kelly, P. 604.

82. R. Watson, P. 382.

به مفهوم «حقوق حاکمیت» بکار برده است). و نیز در نامه دیگری به همان تاریخ به او نگاشت: اینگونه مداخلات را «دولت ایران بسرای خود... مخاطره عظیمه می‌داند، بل بطوری که در انتظام مننکت و استقلال سلطنت خالی از خلل نمی‌داند. همچنین راجع به صدور فرمان انقائ شکسته گناهکاران، در رجب ۱۲۶۶ به وزیر مختار روس اعلام داشت: شاهنشاه «بی‌آنکه تمهیدی در این باب به دولت دیگر نمایند، یا به مداخله خارجه راضی شوند، به صرافت طبع همایون، محض اینکه فرض رعیت پروری و مملکتداری و امور داخله خودشان می‌دانستند» منشور سلطنت را صادر فرمودند. امیر گاه از پاسخهای تند و سرزنش‌انگیز هم پروا نداشت، در فتنه سالار که روس و انگلیس با هم به شفاعت برخاستند، در شعبان ۱۲۶۶ به وزیر مختار هردو دولت نوشت: از آن نمایندگان «می‌خواهیم که اسم اینطور مقصرویاغی... را به زبان نیاورند... پایه خیرخواهی خودشان را خیلی بلندتر از آن خواهند دانست که مذاکره به اسم مثل او مقصری نموده باشند». شیل و دانگوروکی جواب امیر را پس «دلگشا» خواندند و به گفته خودشان «چنین تصور نمی‌کردند... خود را مستوجب اینگونه جواب از جانب آن جناب» بدانند.^{۸۳}

شیل در توجیه اصول سیاست خارجی میرزا تقی‌خان گوید: «بزرگترین هدف امیر این است که از نفوذ روس و انگلیس بکاهد و مقام آنان را در انظار جمهور مردم هرچه ممکن باشد بيمقدارتر بنماید... تنها حسنش این است که مصمم به جلوگیری از بسط نفوذ روسیه است. و همین حسن او معایش را می‌پوشاند»^{۸۴}. دفترسیاست خارجی امیر، نوشته یکی از نویسندگان معاصر را که امیر را به «خواخواهی از سیاست روسیه» منسوب داشته^{۸۵}، بکلی بیمایه و باطل می‌سازد. مطلب عمده این است که امیر تنها جلو گسترش نفوذ روس و انگلیس را نیست - بلکه ورای آن گام برداشت و به سیاست بیجان و راکد ایران، تحریک تازه‌ای بخشید، چنانکه بیاید نخستین بار به ابتکار خویش به جلب دوستی و یاری امریکا برآمد و پیمان «دوستی و بازرگانی و کشتی‌رانی» با آن بست. (اینکه پس از او انگلیسها به دست میرزا آقاخان توری آن قرارنامه را بر هم زدند و مانع اجرایش گردیدند، موضوع دیگری است). این خود حد دوشیاری و شم سیاسی میرزا تقی‌خان را می‌رساند.

در جهت دیگر، سیاست توسعه طلبی انگلستان را در بلوچستان و قندهار و هرات، و سیاست متجاوزانه روسیه را در ترکستان عقب زد. علی‌رغم وجه نظر انگلیس، قدرت دولت را تا مرز جغرافیائی بلوچستان

۸۳. نگاه کنید به بخش هشتم.

۸۴. نگاه کنید به فصل سیاست خارجی.

۸۵. آقای فیروز کازم‌زاده در مقاله‌ای که در کتاب «مورخان خاورمیانه»

(به زبان انگلیسی، لندن، ۱۹۶۲، ص ۴۳۲) نوشته.

یعنی سرحد سند برقرار کرد، هرات بدون لشکرکشی و چون و چرا تحت حکومت مستقیم خراسان درآمد، و امیر قندهار فرمانبردار ایران گشت. مقدمات اجرای همین سیاست را در خطه ترکستان نیز آماده ساخت. یکی از جنبه‌های مترقی و برجسته سیاست عمومی امیر این بود که سرداران بلوچ و امیر قندهار و حاکم هرات را به مأموریت‌های مهمی، خارج از حوزه حکومتشان برگماشت، و آنان را در کارهای نواحی دیگر کشور سپیم و شریک نمود. مجموع این احوال موجب تفوق سیاست ایران در آن منطقه گشت. در سنجش قدرت سیاست خارجی امیر البته باید به این معنی توجه داشت که نیمه قرن گذشته زمان اعتلای سلطه سیاسی و اقتصادی انگلستان بود، و دوره خواری و پستی آن هنوز نرسیده، او سیاست ایران را علیه این جریان تاریخی پیش برد.

خلاصه اینکه دولتهای انگلیس و روس، میرزا تقی‌خان را به عنوان نماینده استقلال طلبی ایران می‌شناختند و از او حساب می‌بردند، پس از عزل امیر و تبعیدش به کاشان، مشیرالدوله از کمیسیون مرزی ایران و عثمانی می‌نویسد: حالا نمایندگان روس و انگلیس «تغییر سلوک داده‌اند و دانسته‌اند که «این ایستادگیها و سختیها از وجود شخص خود میرزا تقی‌خان بوده است». از این رو «حضرات خیالات خود را بالا برده‌اند، چنان می‌دانند که هر نوع حکم از تهران بخواهند باسانی خواهند آورد». پس «اراده دارند تکلیف کنند دولت ایران، بی‌رقی را از محرمه بردارند...» به این نامه تئیه‌آمیز مشیرالدوله، میرزا آقاخان در ۲۲ صفر ۱۲۶۸ (زمانی که امیر هنوز زنده بود) این پاسخ خواندنی را می‌دهد: «خیلی تعجب از شما دارم که چنین تصورات را بکنید. مگر چه شده است و چه اتفاق افتاده که بعد از عزل میرزا تقی‌خان، به این خیالها افتاده‌اند؟... چه چیز است که از نبودن او مردم به اینطور خیالات افتاده‌اند؟... به‌عون‌الله تعالی پس از عزل او کارها منظم‌تر و امر دولت در هر باب پیشرفتش بهتر است... شما این فقره را حالی آنها بکنید که در دربار دولت ایران البته پنجاه نفر بهتر از میرزا تقی‌خان آدمهای معقول تربیت شده دارد... لابد شرافتمندترین افراد آن هیأت پنجاه نفری را، شخص خویش می‌پنداشته است.

اما راجع به سیاست داخلی و اصلاحات عمومی امیر، نکته بسیار جالب توجه این است که اندیشه‌های خود را بدون ساخته و دفتری نگاشته بود که از آن به «کتابچه خیالات اتابکی» یاد شده است. ماخذ آگهی ما شرحی است که در رساله ناشناخته‌ای به نام «شرح هیوب و علاج نواقص مملکتی ایران» آمده. نویسنده این جزوه نام خود را باز نکرده، اما تصریح دارد که: چهارده سالی در خارج از ایران از جمله در فرنگستان گذرانده، و در خدمت دولت بوده، و هشت سال پس از امیر آنرا پرداخته است. شگفت اینکه آن رساله را که به ناصرالدین‌شاه تقدیم داشته، از

سلطنت ایران انتقادهای تند می‌کند، در خصوص دفتر اندیشه‌های میرزا تقی‌خان می‌گوید: روزگار با «دولت و ملت» ایران یاری نکرد که امیر ده سال «به اختیار صدارت کند». اما «کتابچه و نقشه‌جات آن در گاشان به دست یکی از غفاریها افتاد. آن شخص بی‌انصاف چاپلوس به تهران آورده، به میرزا آقاخان داد و میبند تومان مواجب، پانصد تومان انعام گرفته، خود آن شخص که کتابچه خیالات اثابکی را خوانده، مکرر در مجالس گفته بود»، و آن حاوی نقشه «جمع و خرج» و «نقشهٔ عسکری» و غیره بوده است.^{۸۶}

محور اندیشه‌های امیر اصلاح و ترقی بود، و مدار آن گسترده و تقریباً همه‌جانبه:

درجهت اصلاحات عمومی: «مصمم گشت که تشکیلات اداری کشور را یکسره اصلاح کند... خرید و فروش حکومت ولایات را براندازد، طبعهٔ دهقان را از مستمگریهای گذشته آزاد نماید، و اصول مالیاتی ایران را تغییر دهد».^{۸۷} پس مالیه و خزانهٔ مملکت را سر و سامان داد، از مواجب و مستمریهای گزاف شاهزادگان و درباریان و دیوانیان و روحانیان کاست، برای پادشاه حقوق ثابت معین کرد، بر عایدات دولتی افزود، و میان دخل و خرج دولت موازنه برقرار نمود؛

در اصلاح نظام جدید: مشاقتان نظامی اروپائی استخدام کرد، به تربیت صاحب منصبان جدید پرداخت، فوجهای تازه درست کرد و حتی از ایلات و عشایر سرحدی هنگ نظامی جدید ایجاد نموده، ساخلوهای دائمی مرزی برقرار ساخت، کارخانه‌های اسلحه سازی و توپریزی احداث کرده، لباس متحدالشکل نظامی برای سربازان و صاحب‌منصبان ترتیب داد، درجه‌های نظامی را تحت قانون جدید مشخص گردانید؛ در تأسیس نیروی بحری: چند کشتی سفارش داد، و برای کشتیهای دولتی و بازرگانی بپرق مخصوص درست کرد.

در اصلاح دستگاه عدالت: دیوانخانه و دارالشروع را بر اصول تازه‌ای بنیاد نهاد، امور عرفی و شرعی را از هم جدا ساخت، اقلیت مذهبی زردشتی و مسیحی و یهودی را از اجحافهای شرعی رها نمود، آئین آزار و شکنجه را ممنوع گردانید، رسم بست نشستن را شکست، و حکومت قانون را استوار گردانید؛

در اصلاح اخلاق مدنی: رشوه‌خواری و دزدی و پیشکش دادن حکام و دیوانیان و سیورسات لشکریان را برانداخت، تملق گوئی و القاب و عناوین ناپسندیده اهل دولت، و مدیحه سرائی شاعران را منسوخ نمود، هرزگی و لوطی‌بازی و قداره‌کشی و عریه‌کشیدن مستانه در کوی و برزن را از بین برد، خواست قمه زدن و برخی از عادات مرسوم ایام

۸۶. شرح عیوب و علاج نواقص سلطنتی ایران (خطی).

۸۷. انگلیس ۶۰/۱۳۸ شیل به پالرمیتون، ۲۸ اکتبر ۱۸۴۸.

سوغواری عاشورا را نیز براندازد اما کامیاب نگردد؛ در اصلاح امور شهری؛ چاپارخانه و پست جدید را راه انداخت؛ قانون تذکره دادن را بنیان گزارد، آبله‌کوبی را تعمیم داد، جزوه‌هائی در مبارزه با آبله و وبا میان مردم و ملایان منتشر نمود، یخچالها را از آلودگی پاک کرد، به سنگفرش کردن کوچه‌ها پرداخت، نخستین بیمارستان دولتی را بنا کرد، برای حرفه پزشکی امتحان طبی مقرر ساخت، گر و کور و گدای شهر را جمع کرد، از نهر کرچ آب به تهران جاری نمود و قانونی برای تقسیم آب نوشت، در بیرون شهر تهران خانه‌های تازه‌ای ساخت، در همه شهرها قراولخانه تأسیس نمود، و حتی به مرمت بناهای تاریخی توجه داشت؛

در نشر دانش و فرهنگ نو؛ مدرسه دارالفنون را بنا کرد، از فرنگستان استادان قابل‌استخدام نمود، به ترجمه کتابهای اروپائی در پاره‌ای از فنون جدید پرداخت، چاپخانه‌های جدید را توسعه داد، روزنامه وقایع اتفاقیه را تأسیس نمود، هیاتی از مترجمان زبانهای خارجی تشکیل داد، و باب روزنامه‌های فرنگی را به ایران باز کرد؛

در رواج صنعت جدید؛ کارخانه‌های مختلف صنعتی و پارچه‌بافی ایجاد کرد، از اهل فن چند نفری را به روسیه فرستاد که صنایع غربی را بیاموزند، در رقابت با کالاهای خارجی از صنعت ملی سخت حمایت نمود و امتعه وطنی را معمول ساخت، به استخراج معادن دست زد و آن را تا پنج سال از مالیات معاف کرد، استاد معدن شناسی استخدام نمود، و مجمع‌الصنایمی از مصنوعات ایرانی تأسیس کرد، و محصولات ایران را به نمایشگاه بین‌المللی لندن فرستاد؛

در توسعه کشاورزی؛ چندین سد بر روی رودخانه‌ها ساخت، زراعت بعضی محصولات جدید را معمول کرد، شیلات پحرخزر را از دست اتباع روس گرفت و به ایرانیان سپرد، به آبادانی خوزستان توجه مخصوص کرد؛

در پیشرفت تجارت؛ از بازرگانی داخلی و خارجی ایران پشتیبانی جدی نمود، بر میزان صادرات ایران افزود و آزادی واردات را عملاً محدود ساخت، تیمچه امیر را به عنوان مجمع بازرگانان بنا کرد، و تجارت ایران را رونق داد؛

در جهت سیاست دینی؛ از قدرت دستگاه روحانیان کاست، با کهنه‌پرستی به پیکار برخاست، و دستور داد به جای مدیحه و مرثیه‌های سست و سخیف مذهبی که از زمان صفویه مرسوم گشته بود، اشعار نغز و دلگشایی بسرایند «که خواص بپسندند و عوام نیز بهره‌مند شوند». شکیبائی دینی و حمایت از حقوق اقلیت‌های مذهبی نیز از اصول سیاستش بود، و حتی آنان را به خدمات دولتی گماشت و داخل فعالیت‌های مدنی کرد.

نقشه اصلاحات داخلی امیر که مواد عمده آن را فهرست‌وار ذکر کردیم - در عالم خود جامع‌الاطراف بود؛ در حقیقت با در نظر گرفتن مکان و زمان پایه همه‌گونه ترقی سیاسی و اجتماعی و صنعتی جدید را ریخت. اصلاحات و نوآوریهای امیر که جهات مختلف داشت، طبیعتاً با سه نیروی مخالف برخورد کرد: عنصر فاسد درباری، عنصر سنت‌پرست روحانی، و عنصر استعمارگر خارجی. این برخورد به صورت تصادم و قدرت متقابل، یعنی نواخواهی و اصلاح اجتماعی از یک سو، و کهنه‌پرستی و سونجوئی شخصی از سوی دیگر درآمد - و در واقع پدیده‌ای طبیعی و پرهیز ناپذیر بود. اما دو نکته مهم را باید بدرستی تمیز داد. یکی اندازه‌گیری و سنجش تأثیر هر یک از آن عوامل مخالف سه‌گانه است در برنامه کنی میرزا تقی‌خان. در این باره باید گفت امیر مخالفت سنت پرستان را مهار کرد و از حدت آن بسیار کاست. ولی ستیزگی بزرگان درباری با اصلاحات امیر، و نبرد سیاست خارجی با سیاست ملی او همچنان به جای ماند. قدرت هیچکدام از این دو عامل اخیر به تنهایی بر قدرت امیر نمی‌چربید. اما مجموع آنها افزونتر از توانائی میرزا تقی‌خان بود. نکته دوم اینکه میان عنصر فساد ایرانی و عنصر سیاست بیگانه، پیوستگی معنوی خاصی بچشم می‌خورد. این همبستگی را نیز باید طبیعی دانست؛ یکی نماینده سونپرستی فردی بود که نفع خود را در پاسداری از وضع و حالت اجتماعی موجود تمیز می‌داد، و دیگری نماینده نیروی استعمار بود که در آن روزگار جهش فوق‌العاده داشت و هنوز به اوج خود نرسیده، پیشرفت خود را در ناتوانی و عقب‌ماندگی ایران می‌یافت. از این رو استعمار روس و انگلیس به همان اندازه که با سیاست ملی و استقلال سلطانه امیر در پیکار بود، در اجرای اندیشه‌های ترقی خواهانه او کارشکنی می‌کرد.

پس شگفت نیست که در هر مورد که نقشه اصلاحات امیر با نفع بیگانگان برخورد داشت، دشواریها ایجاد می‌ساختند. گذشته از کشمکشهای امیر با انگلیس و روس در سیاست خارجی ایران، قسمتی از دقت اصلاحات داخلی او را ایستادگی و نبرد با بیگانگان می‌سازد. خواهیم دید که حتی در موضوعهایی چون برانداختن شورشهای داخلی، اصلاح نظام، قطع مستمریهای افراد تحت‌الحمایه روس و انگلیس، تأسیس بحریه جنگی، و بنای دارالفنون، به مخالفت او برخاستند. نکته جالب توجه اینکه در این ستیزگیها، ملاحظاتی شخصی وزرای مختار دو همسایه زورمند، نیز دخالت داشت. پرنس دالگوروکی و شیل که روزی هر چه می‌خواستند در ایران بجا می‌آوردند - اکنون با بی‌اعتنائیها و استقامت میرزا تقی‌خان برآبر گردیده، و آن را نسبت به خود بسیارگران و وهن عظیم می‌شمردند. از این روست که می‌بینیم حتی پالمرستون وزیر خارجه انگلیس درباره برخی از اقدامات ترقی خواهانه امیر (چون تأسیس روزنامه و برانداختن

رشوه‌خواری) حسن نظر داشت و پیام تمهیت به‌ار فرستاد. اما وجهه نظر کلی شیل این بود که هرچه می‌توانست کارهای امیر را سبک بگیرد، و حتی نادیده انگارد. به علاوه هر جا که توانست نقشه ترقی ایران را برهم زد. از جمله در موضوع کشیدن راه‌آهن از آذربایجان به بلوچستان که شرح آن را مهندس انگلیسی «استفنسون»^{۸۸} ریخت و پالمستون هم موافقت کرد، رأی دولت انگلیس را زد. معتقد بود این «ملت معکوب» راه‌آهن می‌خواهد چه کند؟ شیل چنین استدلال کرد: «چیزی که در این ملت وجود ندارد شرف و حیثیت و ایمان و حوشناسی است. سودپرستی و طمع‌ورزی حاکم بر همه چیز است، و انگیزه‌های آنی و هوس و نیرنگ و افسون بر این جامعه مستولی»^{۸۹}.

این دلاوری شیل در درجه اول، وصف خوبی و کردار طبقه حاکم، و فرمانروایان ایران است بعلور کلی. اما اینجا نمی‌گوید که میرزا تقی‌خان نماینده عصیان علیه همان اخلاق مدنی است که شیل به‌آن حد نودوش می‌کند. دیگر اینکه شیل معترف نیست که خودش با همان دسته طراران دولتی همدمت و دمساز بود، و تلاش می‌کرد امیر را از صدارت براندازد و به جایش آصف‌الدوله را بنشاند، و یا میرزا آقاخان نوری را بگمارد. در نامه‌های رسمی خود این معنی را بارها گفته که میرزا تقی‌خان در زمره دیگر زمامداران ایران نیست - و نیز معتقد است که ستمگری و فساد و رشوه‌خواری دیوانیان از علل انحطاط جامعه ایران می‌باشد^{۹۰} - ولی در سرتاسر یادداشت‌های منتشره‌اش یک کلمه اشاره نمی‌کند که امیر در برانداختن آئین ظلم و نادرستی و اصلاح اخلاق مدنی، کاری سترک صورت داد^{۹۱}. حتی نام او را یک بار هم به قلم نیاورده. جان کلام این است که شیل در اصل، یک سرهنگک ایرلندی پرورده دستگاه حکومت انگلیسی هندوستان بود، بینش و افق اندیشه‌اش بسیار محدود. و اساساً مقام اجتماعی میرزا تقی‌خان را در نیافته است. گرچه دوران زمامداری امیر پس کوتاه بود و آمیخته با کامیابی و ناکامی، تأثیر او را باید در تاریخ زمانش و تحولات اجتماعی دو تسل بعد سنجید، همقطار انگلیسی شیل که فلسفه تاریخ و مدنیت خوانده، و در قلمرو فکر و دانش خیلی برتر از وزیرمختار بود، پایه امیر را در چشم‌انداز تاریخ می‌سنجد، اعتقاد واتسون این است:

«اگر میرزا تقی‌خان می‌ماند و اندیشه‌های خود را به انجام می‌رسانید - بدون تردید در زمره آن کسانی شمرده می‌شد که به عقیده برخی از سوی خدا به رسالت تاریخی برگزیده گشته‌اند»^{۹۲}.

88. R. M. Stephenson.

۸۹. انگلیس ۶۵/۱۵۳ شیل به پالمستون، ۴ اوت ۱۸۵۰.

۹۰. یادداشت‌های شیل ضمیمه کتاب زفر، ص ۳۹۲-۳۹۱.

۹۱. نگاه کنید به بخش چهارم.

92. R. Watson, P. 404.

آخرین بحث ما در اندیشه «کنسلیطوسیون» است.

ماهیت «نظم میرزا تقی‌خانی» را شناختیم. آن نظمی بود که به تعبیر میرزا حسین‌خان سپهسالار «دولت را منتظم کرده»^{۹۳}. اما آیین‌کهن سلطنت مطلق همچنان برجای بماند. گرچه دستگاه صدارت قدرت فائقه داشت، اختیار نهایی با پادشاه بود و اراده فردی حاکم. به تعبیر دیگر، از نظرگاه فرض میاسی، امیر محدودیتی بر اختیار مطلق سلطنت وارد نساخت، گرچه مرجعیت دولت را صرفاً از جهت قانون عدالت و الزام و مسئولیت آن نسبت به مردم می‌شناخت.

در انتقاد اصول حکومت میرزا تقی‌خانی، در نظر اول این ایراد موجه می‌نماید که چرا امیر در نقشه اصلاحات همه‌جانبه خود، به ترقی آیین سلطنت برقیامد تا با تغییر سنت کهنه حکمرانی، سیاست‌رأبر بنیان تازه‌ای بگنارد و آن را با منطبق طرح اصلاحات خود هماهنگ‌گرداند. این خود مایه شگفتی بود، و ما آن انتقاد را بر دولت میرزا تقی‌خان روا داشته بودیم. مطالعات بعدی ما آگاهی تازه‌ای از زمینه اندیشه او بدست می‌دهد.

در رساله میرزا یعقوب خان که به عنوان «عریضه محرمانه» به ناصرالدین شاه نگاشته، چند مطلب مهم از گفتگوی خود با میرزا تقی‌خان آورده است. از جمله اینکه امیر گفته بود: «مجالس ندادند والا خیال کنسلیطوسیون داشتیم. مانع بزرگم روس‌های تو بودند، وانگلیس کمال همراهی را در باطن وعده می‌داد. منتظر موقع بودم»^{۹۴}.

آن سخن را باید بشکافیم تا به کنه فکر امیر پی‌بریم. اول در سنجش اعتبار خود روایت میرزا یعقوب‌خان بگوئیم که او در آن زمان مترجم سفارت روس در تهران بود^{۹۵}. با امیر مراوده و آشنائی نزدیک داشت، و از اندیشه‌اش کم‌یابیش آگاه بود. به علاوه او که عریضه‌اش را بیست سالی پس از امیر، و اواخر عمر از اسلامبول به‌شاه نگاشته، دلیلی ندارد که خلاف گفته باشد. از همه مهمتر اینکه تمام مطالب دیگری که از زبان امیر در آن عریضه آورده، بدون کم و کاست با مکاتبات خصوصی امیر و شاه (که در دست ما هست) راست می‌آیند.^{۹۶} بنابراین در صحت روایت منقول نویسنده شبهه‌ای نداریم.

اما منظور امیر از «کنسلیطوسیون» چه چیز بود، و چه نوع حکومتی

۹۳. آن سخن میرزا حسین‌خان است به شاه ضمن اشاره به دوره صدارت امیر کبیر. اصل گزارش منصل او مورخ ۱۲۹۵، در تصرف آقای محمود فرهاد معتمد است. در کتاب «اندیشه ترقی و حکومت قانون» از آن بحث کرده‌ام.

۹۴. میرزا یعقوب‌خان، طرح «عریضه محرمانه» به ناصرالدین شاه راجع به اصلاحات، خطی.

۹۵. تعبیر روس‌های توه که امیر خطاب به میرزا یعقوب کرده، اشاره به همان معنی یعنی خدمت او در سفارت روس است.

۹۶. نگاه کنید به بخش می و سوم، دستخطهای شاه به امیر.

را در ذهن خود داشته است؟ اگر «کتابچه خیالات اتابکی» بدست می‌آمد، شاید بهتر می‌توانستیم اصل اندیشه او را دریابیم. و بعیند نیست که «خیال کنسلیطوسیون» با «خیالات اتابکی» پیوسته بوده باشد. حال که از آن دفتر خبری نیست، می‌کوشیم به تتبع سایر نوشته‌های امیر و مأموران خارجی که وی را می‌شناختند، و چینه خاطر او را دریابیم.

فرض حکومت نمایندگی نه فقط در آن زمان و تادونسل بعد، ذاتاً موضوعیت نداشت بلکه بی‌معنی بود. نشانه‌ای از چنان هشیاری اجتماعی هنوز نبود، بلکه با اصلاحات جدید میرزا تقی‌خان - تازه جامعه می‌رفت که تکانی بخورد و به راه تحول سیاسی بیفتد. از این رو در وضع تاریخی زمان، مفهوم «کنسلیطوسیون» ناگزیر دلالت پیدا می‌کرد به نوعی از دولت منظم - یعنی دولتی که قواعد اداره‌اش مضبوط، حقوق مثبت افراد از دستبرد مصون، قانون مشورت جمعی بر اراده مطلق فردی حاکم، و بهر حال اختیار فردی محدود باشد. چنان نظام سیاسی، به درجات مختلف در روسیه و کشورهای ژرمنی برقرار گشته بود. و دولت عثمانی هم تازه به آن خط افتاده بود.

زمینه دانش سیاسی جدید و تحول فکری میرزا تقی‌خان را پیشتر بررسی کردیم^{۹۷}. و دانستیم که اگر همه منابع فکری دیگر او را کنار بگذاریم - به تنهایی کتاب دائرةالمعارف مانند «جهان‌نمای جدید» (که به ابتکار و زیر نظر خود امیر از چند کتاب اروپائی ترجمه گردید) مایه آگاهی سیاسی و اجتماعی و تاریخی او را از جهان مغرب بدست می‌دهد. به گفته وزیر مختار انگلیس تیز: «امیر نظام» در امور سیاسی اروپا و بنیادهای اجتماعی فرنگستان آگاهی داشت^{۹۸}. به علاوه با مأموریت به روسیه و عثمانی، مفهوم عینی دولت منظم را می‌شناخت. خاصه نکته شایان توجه سخن «لیدی شیل» است مبنی بر اینکه: میرزا تقی‌خان همواره در خصوص «سیستم حکومت» کشورهای ژرمنی با اروپائیان گفتگو می‌داشت^{۹۹}.

بنابراین، امیر به علم و کار آزمائی گرایش مثبتی به سبک دولتهای منظم یافته بود. و هشیارانه «خیال کنسلیطوسیون» را در فلسفه دولت منظم جستجو می‌کرد یعنی حکومت بر پایه اصول. به چند نکته مهم دیگر توجه می‌دهیم: امیر ضمن نامه رسمی خود (۱۹ ذیحجه ۱۲۶۷) به وزیرای مختار انگلیس و روس می‌نویسد: «... رسم مشورتخانه الی الآن در ایران معمول نیست که اول وزراء مشاوره نمایند، و حکم سزملین در ثانی صادر شود»^{۱۰۰}. آنگاه مفهوم «مشاوره» هیأت وزراء را دقیقاً به عنوان يك بنیاد سیاست غربی و در ربط دولت منظم بکفر برده است، نه به معنی آنچه در

۹۷. نگاه کنید به بخش ششم.

۹۸. انگلیس ۱۶۴/۶۵، شیل به پالمستون، ۱۸ نوامبر ۱۸۵۱.

99. Lady Sheil, P. 201.

۱۰۰. برای متن نامه امیر نگاه کنید به بخش سی و دوم.

آئین کلاسیک سیاست ایرانی شناخته شده بود. تفاوت معنی‌مشورت در فلسفه سیاسی جدید و در سنت حکومت ایرانی، برای امیر روشن بود - به دلیل اینکه او خود رسم کنگاش را بکار می‌بست و عنصر مهم سیاست او بود. یکجا به‌شاه می‌نویسد: امروز هیاتی از اهل دولت از جمله صاحب دیوان و بیگلربیگی و معیرالممالک در منزل فدوی چاکر بر سر این مطلب نشستند، و آنچه به عقل نوکرهای دربار جهان مدار می‌رسید، گفتگو شد، لکن قرار صریح داده نشد که... عرض شود. فردا عصر همین حضرات با چند نفر از تجار آذربایجان و عراق حاضر خواهند شد، و به یاری خدا قراری که ضرر به دیوان و رعیت نداشته باشد داده و از هم گذشته، و به حضور همایون عرض می‌شود که پس فردا... معمول شده. امیر در حاشیه می‌افزاید: «آنچه این غلام در این باب بایست بگوید، گفته است، و مقصود خود را به آنها حائلی کرده است. فردا با این غلام کاری نیست، در منزل فدوی می‌نشینند و از همان قرار تمام می‌کنند، موضوع آن گفت و شنود درست روشن نیست. اما از اینکه مشورت با بازرگانان را لازم شمرده برمی‌آید که مسأله اقتصادی در میان بوده است. و شاید با مطلب نامه دیگری بی‌ارتباط نباشد. اینجا گوید: در خانه‌اش چند نفر از خدمتگزاران دولت «با جمعی از تجار هستند، برآوردهای امتعه داخل ایران و متاع خارج را می‌کنند. هنوز قرار بجایی منتهی نشده. فردا تفصیل به عرض... می‌رسد»^{۱۰۱}.

آن نوشته می‌رساند که طرف مشاوره امیر فقط اهل دولت نبودند، بلکه به‌گاه ضرورت به بازجست رأی طبقه بازرگانان یا دیگران برمی‌آمد، و آن کسان را در کار کنگاش دخالت می‌داد. اما ماهیت این نوع مشورت از نظر ضمانت اجرائی‌اش، غیر از مفهوم مشورت در دولت منتظم است که امیر در کاغذ رسمی خود به وزرای مختار روس و انگلیس متذکر گردیده بود.

دیگر نمونه زبانی از سیاست مشورتی امیر را در رسیدگی به شرح پیمان تجارتهای ایران و فرانسه ملاحظه می‌کنیم. در جمادی‌الثانی ۱۲۶۵ به میرزا محمدخان مصلحتگذار می‌نویسد: مقور گشت که «امنا و ارکان دولت... در این باب مشورت کرده، به دقت تمام» فصول قرارنامه را مطالعه نمایند و «منافع و مضار آن را عرضه یدارند. اگر مصلحت دانند بعد از این امضا و برقرار شود، اولیای دولت قاهره بعد از امعان نظر، نقائص و معایب آن را در صفحه کاغذی مرقوم و به اسفار خود مهور داشته، عرضه داشتند که به هیچ وجه صلاح دولت و ملت علیه، در بستن چنین عهدنامه‌ای نیست»^{۱۰۲}.

در فرض دولت منتظم، عنصر دیگر سیاسی همانا توزیع قدرت و

۱۰۱. هر دو نامه از مجموعه کاغذهای امیر است.

۱۰۲. نگاه کنید به بخش بیست و هفتم.

مسئولیت اجرایی است. امیر تمرکز قدرت را در دستگاه صدارت براساس ضروریات سیاسی زمان و نتیجه آشفستگی کارها در دوره فترت می‌دانست. وگرنه با قبضه کردن تمام قدرت اجرایی موافق نبود؛ آن را حالتی موقتی می‌شمرد. در این باره خود تصریح دارد که: «همینکه امور دولت منظم گردید، به تأسیس وزارتخانه‌ها و تقسیم کار دست خواهد برد»^{۱۰۴}. از آن سببتر توجه و تأکید اوست به نقض عمده سلطنت مطلقه، وزیرمختار انگلیس ضمن اشاره به قدرت فائده او می‌نویسد: اما «امیر نظام خود به خطر هشیار است که در اصول سلطنت مطلقه، وضع صدراعظم همواره در معرض خودکامگی و هوس پادشاه قرار دارد»^{۱۰۴}.

در توضیح آن بیفزائیم که جوهر نظم میرزا تقی‌خان «قانون و عدالت» بود^{۱۰۵}. در دستورهای امیر به حکام بارها خوانندیم که: «منتضای اهتمام را در اجرای حقوق ثابت... و آسودگی مردم خواهید نمود»^{۱۰۶}. آن شیوه حکمرانی دلالت می‌کند بر نفعی استبداد و سنت مانک‌الرقابی در نظام مطلقه شرقی. در تأیید آن وزیرمختار انگلیس نیز به امیر می‌نویسد: «دوستدار خود می‌داند که منظور باطنی آن جناب است که قواعد نیک مردم ایران را ترقی دهند، و قواعد ظلم و تعدی و اجحاف را از میان آنها و حکام برطرف سازند»^{۱۰۷}. تردید نیست که در تفکر سیاسی او، «حقوق ثابت» مردم از عناصر اصلی هر «کنسلیطوسیون» و هر نوع دولت منتظمی است، وگرنه «خیال کنسلیطوسیون» منطبق عینی نداشت. نوشته امیرروشن می‌دارد که تصور صحیحی از حقوق مثبت افراد داشت. می‌گوید: «... در مسائل انگلیس جمیع ملل و همه مذاهب به قوانین ولایتی، در محافظه همه مساوی می‌باشند. آنها املاکشان و ادیانشان در کمال رفاهیت می‌باشند»^{۱۰۸}.

از تحقیقی که کردیم در «خیال کنسلیطوسیون» امیر، دست کم چند عنصر اصلی دولت منتظم را می‌شناسیم: اول تعدیل «سلطنت مطلقه»، یعنی مترصد بود دولتی بسازد که هوس و آزاده مطلق فردی حاکم نباشد. دوم توزیع قدرت در دستگاه صدارت از طریق ایجاد وزارتخانه‌های مختلف، و تقسیم کار و مسئولیت در میان وزیران. سوم اجرای «حقوق ثابت» چون امنیت جان و مال افراد، خواه رعیت خواه وزیر. اتفاقاً در روایت میرزا یعقوب

۱۰۳. انگلیس ۶۵/۱۴۷، گزارش استیونس راجع به ملاقات با امیر نظام، ۱۵ ژوئن ۱۸۴۹.

۱۰۴. انگلیس ۶۵/۱۵۳، شیل به پالمستون، ۲۲ اوت ۱۸۵۰.
105. R. Watson, P. 384.

۱۰۵. نامه امیر به حاکم گیلان، ۲۸ ذی‌قعدة ۱۲۶۷.

۱۰۶. برای متن نامه شیل به امیر، ۲۲ جمادی‌الثانی ۱۲۶۶، نگاه کنید به

بخش هشتم.

۱۰۷. برای متن نامه امیر به شیل، ۱۵ رمضان ۱۲۶۷، نگاه کنید به بخش

هفتم.

خان می‌شنویم که میرزا تقی‌خان فکر «کنسلیطوسیون» را در قضیهٔ حق زندگی وزیران فاش کرد، او می‌دانست که وزیر معزولی چون خودش دیگر حق زندگی نداشت، و گفته بود: سرانجام شاه «مرا قربان خواهند کرد»^{۱۰۹}. نوشتهٔ وزیرمختار انگلیس را نیز پیشتر آوردیم که امیر حتی در اوج قدرت خود، به آن «خطر» هشیار بود.

در قرینهٔ تاریخی، رشید پاشا صدراعظم همزمان امیر که با اعلام «خط شریف‌گلخانه» (۱۲۵۵) پایهٔ دولت منتظم عثمانی را ریخت - حق امنیت جان و مال را جزو حقوق اساسی افراد شناخت. رشیدپاشا به پالمستون گفته بود: یکی از انگیزه‌هایش در گنجاندن اصل ایمنی جانی در فرمان گلخانه همین بود که پس از آن، جان وزیران بازیچهٔ هوس‌سلاطین مستبد عثمانی قرار نگیرد. رشیدپاشا یادی از مخدومش پرتوپاشا کرده بود که به نیرنگ درباریان، سلطان محمود ثانی او را به طناب انداخته بود. گرچه سلطان پشیمان گشت، کار گذشته بود، نه فقط قائم‌مقام سرنوشتی چون پرتوپاشا داشت، فرجام امیر بهتر از مخدومش نبود. نه تنها امیر خاطرهٔ قائم‌مقام را هیچگاه از یاد نبرد، سرانجام کار خود را دقیقاً پیش‌بینی کرده بود.

زمانهٔ امان نداد که میرزا تقی‌خان اندیشهٔ خود را در تأسیس دولت منتظم به اجرا درآورد، به قول خودش: «مجالم ندادند». اما اینکه گفته بود «منتظر موقع بودم»، بدان معنی است که در پیش‌بردن نقشه‌اش مضم و امیدوار بوده است.

در اصل روایت منقول از زبان امیر، دو نکتهٔ دیگر هم آمده که باید توضیح داده شود. در آن شنیدیم که: «مانع بزرگ» نقشهٔ امیر در تأسیس «کنسلیطوسیون» دولت روس بود، اما انگلیس در باطن وعدهٔ «همراهی» داده بود، مخالفت روس در هر زمان با هر فکر اصلاحی، طبیعی بود. انگلیس با شناختن حق ایمنی جان و مال افراد ذاتاً موافق بود ولی در گزارشهای رسمی شیل چیزی از این مقوله نیافتیم که امیر خیال باطنی خود را با او به‌میان گذاشته باشد، گرچه در نامهٔ شیل به امیر خواندیم که: «دوستدار خود می‌دانم که منظور یاطنی آن جناب است که... قواعد ظلم و تعدی و اجحاف» را از میان بردارد، به هر صورت، «خیال کنسلیطوسیون» از افکار آن مرد دولت‌ساز بود، در دفتر اندیشه‌های سیاسی جدید ثبت می‌کنیم.

امنیت داخلی

شورش سالار



یکی از فصول دور و دراز تاریخ سیاسی ایران را شرح خودم سری امیران و ستیزگی سرکردگان و آشوبهای محلی، که هر زمان به دنبال تغییر سلسله‌های شاهان و یامرگه شهریاران برپاشنده، می‌سازد. وضع جغرافیائی کشور، نظام اجتماعی شبه فئودالیسم، ناستواری ادواری حکومتها، بیدادگری مملکت استبدادی، ضعف نسبی پیوندهای مدنی، عدم نمو قوانین سیاست به علت حالت مسکون رابطه طبقات هیأت اجتماع، وبالاخره وضع راکد اقتصاد کشاورزی - عواملی بودند بهم پیوسته (خواه علت و خواه معلول) که آن ادوار فترت پی‌درپی ونوسانهای تند میاسی و تبدیل سلسله‌های پادشاهان را بار آورده است. همینکه دولت نیرومندی بوجود می‌آید، قدرت سیاست متمرکز می‌گردید و کشور رو به آرامش می‌رفت. و چون در ارکان حکومت مستی رخنه می‌یافت، سرکشی سرداران و زدوخورد خوانین محلی، امری عادی بود. حاصل این تسلسل تاریخی، جنگ و ستیز داخلی بود و ناایمنی اجتماعی و ویرانی مملکت. اصطلاح کهن. «سالك محروسه ایران» نیز به یک معنی، نمودار حالت جغرافیای سیاسی این سرزمین پهن‌آور بود در رابطه با قدرت دولت مرکزی.

از سده گذشته به بعد که دوران ناتوانی ایران است - عنصر خارجی تازه‌ای بر مجموع آن عوامل داخلی که شمردیم، افزوده شد. و آن سیاست دودولت نیرومند روس و انگلیس بود که قدرت سیاسی و اقتصادیشان همچنان گسترش می‌یافت - و دخالتشان در امور ایران ناتوان، زاده منطبق خشک سیاست بین‌المللی بود. منطقی که گرچه نپسندیم حاکم بود. اسناد تاریخ سیاسی اخیر ایران این معنی را بی‌کم و کاست ثابت می‌کند که در بسیاری از آن ماجراهای داخلی و سرکشیهای امیران محلی، سیاست یکی از آن دو کشور که صرفاً پرداخته نفع خود پرستانه آنان بود، دست‌اندرکار بوده است.

اما این معنی عمده را باید بدستی شناخت که از نظر اصول سیاسی ایران، آن ستیزگیها و آشوبهای محلی امری گذران بود. و در اساس حاکمیت دولت و ماهیت نظام سیاسی خاص کشور، خللی وارد نمی ساخت. به عبارت دیگر حقوق حاکمیت دولت در تصور انتزاعی و همچنین به مفهوم متحقق آن برجای بود؛ حد اختیار امیران محلی هر چه بود از قدرت حکومت مرکزی نشأت می گرفت، و اجرای حاکمیت دولت در منشور سلطنت که به نام آنان صادر می گشت، متجلی بود. نکته با معنی دیگری که نتیجه همان اصل مزبور است اینکه هر سرنواری که بر می خاست و قدرت می یافت، هدفش این بود که بر مجموع سرزمین ایران فرمانروائی نماید. یعنی تصور ایران زمین به عنوان واحد سیاسی یک پارچه، همیشه وجود داشت. این واقعیت از لحاظ سیر تاریخی تصور حاکمیت در ایران اهمیت بسزائی دارد. این مطلب را هم بگوئیم که در جهت مخالف همه آن عوامل داخلی و خارجی که قبلاً ذکر کردیم و موجب فترتهای سیاسی می گردید - از اوائل قرن گذشته به بعد بر اثر نشر فنون جدید، و گسترش عوامل مادی ارتباط میان اجزای هیأت مجموع کشور، و تحول اجتماعی ایران، بتدریج در چگونگی مناسبات سیاسی دولت مرکزی با ناحیه های دوردست تغییر کلی پدید آمد. حالت پراکندگی قدرت و کثرت اجزای قوه مرکزی و ایالتی عوض شد، به تمرکز و وحدت گرائید و به بسط سلطه دولت انجامید. از این رو اعمال حاکمیت نیز مظاهر جدیدش را یافت. این سیر جدید تاریخی همچنان نیرو گرفت و پرتحرک آن افزود تا به زمان معاصر رسید.

با این مقدمه تحلیلی فشرده و کوتاه، به اصل گشتارمان می پردازیم. دوره ای که مورد مطالعه ماست مستثنی بر آنچه گفتیم نیست. با سرگت محمد شاه بیشتر ولایات را آشوب فرا گرفت. در پیدایش این آشفتگی عمومی، بی گمان سوء سیاست حاجی میرزا آقاسی خیلی تأثیر داشت. شورشهایی که در آن اوان برپا شدند اینها بودند: فتنه آقاخان محلاتی، سرکشی سیف الملوک میرزا پسر اکبر میرزای ظل السلطان در قزوین، شورش مردم پروچرد بر جمشیدخان ماکوئی، طغیان اهالی کرمانشاه بر محمعلی خان ماکوئی، انقلاب کردستان و عصیان رضاقلی خان اردلان بر خسروخان گرچی والی و علی خان سرتیپ قراگوزلو، شورش فارس به

۱. پس از آنکه رضاقلی خان اردلان متکوب و معزول و در تبریز محبوس گردید شیل نزد امیر شفاعت و از وی دلسوزی کرده می نویسد (۲۹ صفر ۱۲۶۶): «... دور نیست که به سبب قرابت با خانواده سلطنت و نجابت او خود آن جناب هم راضی نشوند که به این شدت و ذلت به مشارالیه بد بگذرانند، از اینکه سابقاً در کردستان والی بود درباره اشخاصی که از برای تشخیص سرحد یا خسارت به آنجا می رفتند خیلی محبت و مهربانی کرده است، دوستدار به ملاحظه نیکیهای آن وقت مشارالیه به این مختصر من باب اطلاع اظهار داشت که یحتمل اطلاع نداشته باشند...».

سرکردگی رضای صالح برحسین خان نظام الدوله، بلوای کرمان و نزاع فتحعلی خان بیگلربیگی باعبدالله خان صارم الدوله، طغیان اشرار یزد علییه دوستعلی خان حاکم آنجا، غوغای اصفهان، شورش خوانین بختیاری و طوایف کرده، فتنه شیخ نصر حاکم بندر بوشهر، انقلاب حاکم بندرعباس، خودسری قبائل بلوچ در سیستان و بلوچستان، و از همه مهمتر فتنه سالار بود که از زمان محمدشاه در خراسان آغاز گشته و روز بروز سهمناکتر می گردید.

این حال آشوب داخلی توأم با پریشانی لشکر و خزانه تهمی، بزرگترین دشواریهای آغاز کار امیر بود، و از برجسته ترین خدماتش برانداختن همان شورشهاست و برقرار کردن امنیت در سراسر مملکت؛ فرمان دولت را تا دورترین نقطه ایران جاری ساخت. این امر مهم را با تدبیر و بردباری و قدرت پیش برد. طرفه اینکه بیشتر آن باغیگریها را با ملایست و از راه تغییر حکام فرونشاند، و برخی را با سهر و کین و تهدید و ترسانیدن، هرکجا این شیوهها مؤثر نگردید، سیاست قاهرانه کار را تمام کرد. در این مورد سیاستش جرات بود، و گرنه در موارد دیگری به بخشیدن و تبعید ساختن و یازندانی نمودن سرکشان اکتفا نمود. گزارش همه آن هنگامهها مایه درازی گفتار ما می شود. از این رو بحث خود را به چند داستان که اهمیت سیاسی بسزائی دارند و جهات مختلف سبک کار میرزاتقی خان را بدست می دهند، محدود می سازیم. شروع می کنیم با شورش سالار در خراسان.

فتنه محمد حسن خان سالار پسر المهبیار خان آصف الدوله دولوی قاجار، در ۱۲۶۰ آغاز گشت. اما مقدمه آن از چند سال پیش به زمان حکومت آصف الدوله در خراسان فراهم آمده بود. آصف الدوله داماد فتحعلی شاه و خالوی محمدشاه از ۱۲۴۰ تا ۱۲۴۳ صدراعظم بود. هنگام جنگ ایران و روس (۱۲۴۳) با همان مقام به اردوی عباس میرزا رفت - از میدان کارزار بگریخت و از عوامل عمده شکست لشکر ایران گردید. به خیانت محکوم شد، از صدارت برافتاد و به فرمان شاه چوب مفصلی خورد. پس از آن پیوسته در پی صدارت می گشت، خاصه چون محمدشاه به سلطنت رسید امیدواری زیاد داشت که آن مقام را باسانی بدست خواهد آورد. چون قائم مقام کار صدارت را از پیش برد، او را به عنوان حکومت به خراسان فرستاد. پس از گشته شدن او، میدان وزارت را خالی پنداشت و خودسرانه به دربار آمد. باز کامیاب نشد و به خراسان بازگشت. چند سال بعد حکومت را به پسرش سالار سپرد، و با کسب اجازه به سفر حج رفت، اما باز نیامد و در بغداد اقامت گزید، و همواره در اندیشه صدارت بود - اندیشه ای که پاخوده گوربره. آصف الدوله در حکومت خود ستمگر و طماع بود و در میان مردم بدنام، و در جهت سیاسی به انگلستان ارادت می ورزید و از کارگزاران آنان بشمار می رفت. در عتبات نیز تحت حمایت انگلیسها می زیست - و دیدیم که وزیر مختار انگلیس در تهران، برای رساندن او به مسند صدارت

به جای امیرسخت تلاش می‌کرد. اما به جایی نرسید.

کارهای آصف‌الدوله را در بغداد در گزارشهای میرزا محمد علی‌خان که از سفارت پاریس یازمی‌گشت، می‌خوانیم. در نامه جمادی‌الثانی ۱۲۶۴ از اسلامبول به حاجی میرزا جبار مصلحت‌گذار بغداد نوشت: «آصف‌الدوله درین روزها به توسط سفارت انگلیس به قدر ده پانزده هزار تومان اسباب از قبیل اسب و شال و جواهر برای اعلیحضرت سلطان پیشکش فرستاده بود، اذن حاصل کرده در بغداد رسانده. هدایا را نپذیرفتند اما اجازه اقامت دادند. در گزارش ۱۸ جمادی‌الثانی ۱۲۶۴ به میرزا آقاسی نگاشت: عالی‌پاشا وزیر خارجه پیام فرستاد که چون آصف‌الدوله را «یاغی دولت نمی‌دانیم بر ما لازم است که هر جا در خاک ما هست به اعزت کنیم. فدوی که فهمید این خواهش از کارگزاران دولت انگلیس شده است، جواب داد که آصف‌الدوله مأذون بود به مکه معظمه برود، و مراجعت به دارالخلافه کند. حالا که به بغداد می‌رود بی‌اذن... گویا داخل فراریان محسوب شود...». به دنبال آن لرد کولی وزیر مختار انگلیس آمد و اظهار داشت: «آصف‌الدوله به من کاغذی نوشته که اگر من به ایران بروم شما حفظ مرا به عهده خود می‌گیری؟ جواب گفتم: حالا برو به بغداد و عریضه بنویس. اگر احضار کردند برو به تبران، اگر نمی‌خواهند برو به کربلا». میرزا محمد علی‌خان اعلام داشته بود که: آصف‌الدوله در حکومت خراسان «آنچه مداخل داشت خود می‌برد و دیناری به دولت نمی‌داد»، از سرکشان پشتیبانی می‌نمود، مانع رفتن سپاه دولت به کلات می‌گردید، مأموران را می‌کشت و از اوامر دولت سر می‌پیچید.

باری آصف‌الدوله در بغداد مانند و پسرش سالار در ۱۲۶۲ به طغیان هلنی برخاست. با پاره‌ای از خوانین خراسان همدستان گشت، از هر سوی لشکرگرد آورد، و بر قوت خود افزود. حمزه میرزای حشمت‌الدوله حاکم جدید خراسان را به محاصره گرفت. لسان‌الملک می‌نویسد: «در عهد شیل صاحب‌سالار... از دولت ایران یاغی شد و ایشان همیشه حمایت از یاغیان دولت می‌کردند و خواستند به دست سالار دولت را ضعیف کنند...». یار محمد خان حاکم هرات با دوهزار تن سپاه به سوی مشهد روان شد. حمزه میرزا که در مشهد محصور بود تصور کرد او به مساعدت سالار آمده است. یار محمد خان مکتوبی بدین مضمون به حمزه میرزا نوشت: «که چنان ندانی من به مدد سالار آمده‌ام بلکه به حضرت تو خواهم پیوست و در راه دولت رزم خواهم داد...». نیروی یار محمد خان، حمزه میرزا را از محاصره نجات داد، کار دیگری از پیش نبرده به هرات برگشت.

اوضاع خراسان بر این منوال بود که میرزا تقی‌خان زمام امور را در دست گرفت. نخست حمزه میرزا را از خراسان احضار و برادر وی سلطان مراد میرزا را، که از کافی‌ترین افرادخانه قاجاریه می‌باشند،

به فرمانروائی آن سامان مأمور کرد، در این ضمن آصفالدوله دو عریضه چاکرانه به شاه و امیر نوشت. کاردار انگلیس فرانت آن دو نامه را به نظر میرزاتقیخان رساند، و بسیار کوشید که دربار را به صدور اجازه ورود آصفالدوله به ایران وادارد. ولی امیرکبیر همانطور که به سفیر روس در باب بهمن میرزا جواب رد داده بود، در برابر فرانت نیز مقاومت کرد و اجازه نداد که آصفالدوله به ایران معاودت کند. حتی از طرف امیر در مسامحت ورود او تأکید رفت. در نامه‌ای که به شاه می‌نویسد به این موضوع اشاره کرده می‌گوید: «در باب آصفالدوله به فیروز میرزا حکم شده که آنها را نگذارد بیایند یا از هم تأکید می‌شود»^۴. لاجرم آصفالدوله یکی از پسران خود محمدعلیخان را نزد فرزند ارشدش سالار فرستاد. محمدعلیخان حامل پیغامی بود که سالار را در ستیزگی با دولت جریتز می‌کرد.

امیر خواست چنانکه شیوه او بود، فتنه را به تدبیر و سیاست فرو نشاند. به این منظور هم سالار حاجی نورمحمدخان را با سلیمانخان افشار که از دوستان قدیمی جعفرقلیخان همدست سالار و مریدی صاحب تدبیر و کاردان و از جمله معتمدین وی بود، روانه خراسان کرد. نورمحمدخان مأمور بود که برادرزاده خود سالار را دلجوئی نماید. سلیمانخان افشار مأموریت داشت که جعفرقلیخان دوست دیرینه خود را از محمدحسنخان سالار جدا گرداند.

این دو فرستاده دانا نخست در نیشابور با جعفرقلیخان ملاقات کردند و از او تعهد گرفتند که از قوای سالار کناره کند، کناره‌جوئی او شکست سختی بود که بر قدرت سالار وارد آمد. رسولان میرزاتقیخان پس از این توفیق به ملاقات سالار رفتند و در رام‌گردن و پراه‌آوردن او بس کوشش نمودند، ولی موفقیتی حاصل نشد. سالار پیامهای مسامحت آمیز امیر را دلیل بر عجز او گرفت.

این بار میرزا تقیخان تدبیر و تهدید را با هم یکار برد. از یک طرف چراغعلیخان کلهر را که مریدی زیرک و از همراهان وزیر نظام در ارزنةالروم بود، به عنوان فرستاده مخصوص خود برای تحجیب سالار به مشهد روانه کرد. از طرف دیگر قوای به سوی خراسان فرستاد ولی این سپاه فعلاً برای ترسانیدن بوه نه جنگ و ستیز. چراغعلیخان در مشهد با سالار ملاقات نمود. سالار «پرسشها کرد. چون رقیمه‌جات امیر نظام را بخواند گفت: میرزاتقی نوشته که هرچه چراغعلی بگوید، قبول من است. بر گوی که چه گفته است تا بشنویم و پاسخ دهیم. گفت اولاً امیر فرموده که: از این امور که در سر داری و در پیش گرفته‌ای درگذر، و راضی مباش که خاندان آبا و اجداد خود را که حق خدمت بر این دولت دارند بر باد فنا دهی. بی‌دغدغه و وا همه مانند جعفرقلیخان ایلخانی

۴. مجلس، نامه‌های امیر به شاه (خطی).

سوار شو و به حضور پادشاه عهد آیی تا تفقذات بینی و ایمن نشینی. و بعد از ورود بقدر نود و پنج هزار تومان که تیولات و مقرریات طایفه شماسه برقرار ماند، و فرزندانک مناصب مناسب یابند. ولی باید خود به مکه روی و بازگردی. و اگر دعوی حکومت خراسان کنی، و وعده کنم دروغ شمار. اما به حکومت همدان و زنجان و قزوین فرستادن چه مضایقه؟ والا که به اجماع اجامه و ابواب مغرور شوی و به داعیه سلطنت که در دوده شما نبوده، سر بر آری کار به سر نخواهی برده و همه اقسریایت ضایع خواهند ماند. سالار چون این پیام شنید گفت: مرا به داعیه سلطنت متمم کرده اند. عزیمت من به تهران به جهت کشتن حاجی و خدمت پادشاه بود، مسکن نگشته، اکنون چه بهتر که ما و میرزا تقی با هم راه روییم. اما مرا به تهران نخواند، و حکومت خراسان را به من واگذارده، و این قشون و افواج را از دور مشهد بردارد. پس از سالی خود به خدمت آیم. والا آنچه شدنی است خواهد شد.^۵

چراغعلی خان قصد مراجعت کرد که پیام سالار را به امیر رساند. ولی به پیشنهاد سالار با بعضی از علمای مشهد نیز دیدار نمود. آنها هم آنچه از طرف سالار ائقا شده بود، در جواب او گفتند. سلطان مراد میرزا نیز به نوبه خود، بنا بر دستور امیر ابتدا به دلجوئی سالار کوشید، اما هیچیک از این تدابیر کارگر نیفتاد، و سالار همچنان در طغیان باقی بود. تاهیچیک آنجا که بعضی از علمای مشهد اصرار داشتند که فرستاده امیر را بقتل رسانند، و گروهی هم بدین قصد گرد آمده بودند. سالار مانع قتل چراغعلی خان گشت. او چون جان خود را به خطر دید، حیلای اندیشید و به یکی از گماشتگان سالار گفت: من می روم که اردوی سلطان مراد میرزا را از چناران به خبوشان حرکت دهم. و کاری خواهم کرد که سالار را تا یک سال دیگر به حکومت خراسان ائقا نمایند، شما این جمعیت را متفرق سازید. پیام چراغعلی خان به سالار رسید. سالار راضی شد، و یکی از معتمدین خود را همراه چراغعلی خان روانه اردوی سلطان مراد میرزا نمود که خبر کوچ دادن اردو را به خبوشان به سالار برساند. چراغعلی خان به این حیل از شهر مشهد به درآمد، و به اردو پیوست و فرستاده سالار را باز پس فرستاد. سپاه سلطان مراد میرزا به سوی مشهد روانه شد.

پاسخ سالار، امیر را قانع نکرد. چون کوشش صلح جویانه امیر به جایی نرسید - بیدرتگ فرمان حمله به شهر مشهد را صادر کرد و سپاه کافی به کمک سلطان مراد میرزا به خراسان فرستاد. تصمیم گرفت به هر قیمتی هست این فتنه که اساس حکومت را تهدید می کرد و مردم را نسبت به شاه و حکومت امیرنگران ساخته بود، از بن بر کند.

اما از نقل سیاست خارجی، وزیرمختار انگلیس پیشنهاد

میانجیگری کرد که میان دولت و سالار سازش بعمل آید. امیر نپذیرفت. پس، انگلیس و روس باهم قدم پیش نهادند که با دخالت آنان آشتی افتد و کار به جنگ نکشد. باز مؤثر واقع نگشت. «امیر معتقد بود دخالت بیگانه در امور ایران به نهایت رسیده و آن منافی شأن و عزت دولت است. از این رو حاضر نیست شورش خراسان را از طریق مداخله خارجیان فرونشاند. به قراری که شنیده شد امیر گفته بود ترجیح می‌دهد بیست هزار نفر تلف شوند و دولت رأساً یاغیان مشهد را به جای خود بنشانند، تا اینکه آن شهر را با مداخله خارجی آرام کند»^۶. شیل نیز به پالمستون می‌نویسد: «این سخن خود امیر است که: برقرار نمودن آرامش حتی به قیمت جان بیست هزار تن از اهالی مشهد مرجح است بر تن در دادن به دخالت اروپائیان». شیل اضافه می‌کند که: «از این سخن به خلق امیر می‌توان پی برد»^۷. ولی ما می‌گوئیم حد پیزاری امیر را از نفوذ بیگانگان، و استقامت او را در برابر مداخلات روس و انگلیس، از آن می‌توان شناخت.

دالگوروکی وزیرمختار روسیه نیز شرح مهمی به «نسلرد» صدراعظم آن دولت می‌نگارد که باطن افکار میرزاتقی‌خان را روشن می‌سازد: «امیر نظام اصرار دارد در قضیه خراسان هیچ توضیح ندهد، و سرسختی او در خاموشی تشنه خوبی نیست. اخباری را که راجع به سپاه دولت در خراسان شایع است مطلقاً تکذیب نمی‌کند، با وجود آن لشکر تازه به میدان جنگ روانه می‌دارد. علت عمده عدم صراحت میرزاتقی‌خان بیم از مداخله دو دولت همسایه است. و می‌گوید: ما نمی‌گذاریم که خراسان، مصر لاتی بشود، و نمی‌خواهیم که روس و انگلیس پهنه‌ای برای مداخله در امور ایران بدست آورند»^۸.

به مطلب بسیار مهم دیگر توجه می‌دهیم. و آن اینکه مردم مشهد روی دل به دولت میرزاتقی‌خانی داشتند. امیر به شاه می‌نویسد: «... اهل شهر برای اطمینان خود به توسط عباسقلی‌خان دره‌جری و بهادرخان جامی بعضی حرفها داشته‌اند که جان و مال خود را محفوظ دارند»^۹. امیر به مردم اطمینان کامل داد، و جان و مالشان را تضمین کرد. و نکته بسیار با معنی این است که بنا بر گزارش سفیر انگلیس و خود مردم مشهد مجتهد شهر را زندانی کردند»^{۱۰}. این از وقایع نادر است در شهر مذهبی چون مشهد، و آن مجتهد از یاران سالار بود.

6. R. Watson, P. 383.

۷. انگلیس ۶۵/۱۴۶ شیل به پالمستون، ۱۵ دسامبر ۱۸۴۹.

۸. گزارش دالگوروکی به نسلرد، دهم اکتبر ۱۸۴۹، به نقل «شورش پاییه از ایوانف، مسکو، ۱۹۳۹، ص ۱۵۱.

۹. مجموعه کاغذهای امیر، خطی.

۱۰. انگلیس ۶۵/۱۶۴، شیل به پالمستون، ۲۵ دسامبر ۱۸۴۹.

به هر حال سلطان مراد میرزا مشهد را به محاصره گرفت. سواران ترکمن از سرخس به پاری سالار رسیدند، و قشون پیرمحمدخان حاکم هرات به کمک سلطان مراد میرزا آمد. میرزا تقی خان نقشه عمومی عملیات نظامی را تحت نظارت خود داشت، و مرتب سپاه و سلاح می فرستاد. وقتی فرمان دیوردره را صادر کرد که به پیروزی اطمینان یافت.

امیر گزارش آخرین لحظات نبرد را که حکایت بر پیروزی قلععی سپاه دولت می کرده، از این قرار به شاه می نویسد: «... روز شنبه هشتم همین ماه، صبحی مصمصام خان و چراغعلی خان و حسین پاشا خان با ابوابجمعی خودشان ارك را گرفته اند. و پسران خان را هم با چندین نفر گرفته اند. سالار ناپاک خود را به پست حضرت افکنده، در پست شرمنده مانده است. قشون و سپاه و سرکردهگان دیگر هم در برج و باره های شهر بوده، و تصرف کرده اند. سلطان مراد میرزا و هرچه سوار هست اطراف شهر را گرفته اند که اگر از متمردين کسی فرار نماید، آنها را بگیرند و نگذارند احدی از آنها فرار کند. و فردا و پس فردا چاهها را با عریض فتوحات سران سپاه، انشاءالله تعالی به خاک پای اقدس خواهند رسید. خود این محمدتقی بیك [چاپار] روز سه شنبه ظهری از بسطام سوار شده، و امروز غروب به اینجا رسید. به فضل و کرم خدا و به قر و اقبال سایه خدا، راست و یقین و محقق است که ارك و شهر گرفته شده است. ۱۱»

سرانجام مشهد روز شنبه هشتم جمادی الاولی ۱۲۶۶ مقرر عید نوروز فتح گردید. مژده پیروزی دو روز بعد به پایتخت رسید. این نکته می رساند که امیر رابطه مراصلاتی بسیار سریعی در آن زمان بین تهران و اردوی لشکر برقرار ساخته بود. همان روز که بشارت فتح مشهد رسید منشور زیر به همه ایالات و ولایات ایران فرستاده شد:

فرمان فتحنامه پادشاهی که به ممالک محروسه نوشته شد،

۱۵ جمادی الاولی سنه ۱۲۶۶

از آنجا که حاکم دیوان قضا و قدر، فایح ابواب فتح و ظفر، رافع ریات قل اللهم مالك الموت تؤتی الملك من تشاء و تنزع الملك ممن تشاء، و منزل آیت افاضتک فتحاً مبیناً تعالی عن درک القهم و القیاس کمال ذاته و جل عن مسابقه الظنون جلال صفاته، از راه مرحمت عظمی و مکرمت لاتعد و لاتحصی، مفاتیح ممالک عز و اقتدار و مقالید خزائن فر و انتصار را به دست اختیار ما تقدیر و تقریر فرمود تا اشعه رحمت و رأفت از مشرق دولت و اقبال، بر مساحت احوال جهانیان ساطع و طلیعه نصفت و معدلت بر عرصه جهان لامع آمد، ارکان دین مبین ممد و میانی ملت و آئین مشید گردد، و از این رهگذر مناهج محروس و مسالك محفوظ لشکر منصور و کشور معسور ما شده، بفضل اله

و طولی و حمدالله رحوله از روزی که وجود مسعود ما بر بساط شهربیاری به استقبال استقرار یافت، و بر تصرفات فرماندهی قادر شد - مره بعد آخری اورنگ مملکت به زینت عدل و زینت احسان ما موشیح، و مسند پادشاهی به اوامر و قواهی ما مطرز گردید. امن و سلامت پای در دامن استقامت کشید، و خرب و شر و ضلالت سر به گریبان عزلت و بطلالت فرو برد. انجا و ارجا به لطف اعتنا و استعمار ما معمور و مسکون شد، و اصقاع و ازباع مملکت به قوت حراست و شوکت سیاست ما مأمور و محروس گشت. بعد از طلوع آفتاب عالمتاب این دولت روزافزون، خفاش طبعان مفسدان و سرکشان که در اطراف و اکناف منشأ فساد و مصدر عناد بودند، رخت اقامت به سر منزل عدم کشیدند، و کافه امم در ریاض استراحت و سلامت و حدائق فراغ و رفاهیت خوشدل و آسوده شدند، و از مطالبه متوجهات نامتوجه و تکالیف نامقرر معاف و مسلم آمدند. از ایجاد خدم و انجاد حشم برای حفظ ثغور و مصالح جمهور و استیصال اوباش و اشرار به هر یک از بلاد و اعصار مأمور و مقرر گردیدند تا هر ساعت ساخت ولایت بسطی نو و زیبایی تازه یابد.

در مملکت خراسان محمدحسن خان سالار نمک به حرام با جمعی غفیر و جمعی کثیر از رؤسا و اشرار آن دیار، سرنافرمانی برداشته و بنای هرزگی و فساد گذاشته، اهالی خراسان نیز به سبب غوایت و شیطنت و انواع حیل و مکاید او از هیبت و سطوت قهر و غضب حضرت اقدس همایون خراسان شده، روگردان آمدند و مزخرفات نامعقول او را به سمع رضا و قبول اصفا کرده، بنای شورش را گذاشتند. بعد از استقرار ذات همایون ما در مستقر خلافت، عم اکرم کامکار سلطان مراد میرزا را با عساکر نصرت افزا مأمور و مقرر فرمودیم که اول به مضمون سبقت رحمة غضبه را از جانب سنی الجوانب این دولت پدیدار بر آنها ابلاغ کند و استمالت نماید. اگر از ذمایم افعال خود استعفار کند و استعفا نماید فیها. والا با توپ و تفنگ صاعقه باد و شمشیر آبدار آتش این فتنه را فرو نشاند، و دماز از روزگار مفسدین بر آرد. عم معزی الیه در فلیل مدتی اطراف و اکناف آن صفحات را از وجود خبیث بعضی از آن ناپاکان پاک کرده، روز بروز آنها فانا قتیح و فیروزی همعان لشکر ظفر توأمان شده، قلاع آن صفحات را تصرف کرده، بعد ذلك اطراف قلعه مشهد مقدس را مضرب خیام سپاه ظفر فرجام نمود. قشون را از جنگ ممنوع داشت تا مگر به ادله و پراهین و نصایح و دلایل متمایل گردند و نصیحت پذیر شوند، و به توبیح و زجر و غلبه مبتلا نگردند. متنبه نشده و از خواب غفلت چشم نکشودند.

آخر الامر، عم معزی الیه جمیع لشکر را از اطراف شهر و اراک حکم یورش داده، در حمله اول تمامی سنگر و باستیان [-] آنجا را به حکم یورش گرفتند، در ثانی غلغله و [-] سپاه نصرت پناه شورش و تزلزلی

به جان اهل شهر انداخت که عسری از اعشار آن په وصف و تقریر نیاید. لاجرم درین هنگامه و گیروودار پای ثبات و قرار سالار سخت سست گردید و عنان اختیار از دست او رفت، و روی مقاومت ندید. چون بید مسموم رسیده، بر خود لرزید و پسان جمع آتش دیده بر خود پیچیده، خود را پیست آسمان بنیان امام ثامن علی بن موسی الرضا علیه وعلی آبائه و اینانه آلاف التحية والثناء انداخت. از بخت بلند اعلیحضرت همایون و حسن اهتمامات عم معزی‌الیه و مجاهدت رؤسا و سرکشیان و سرهنگان و سایر مران سپاه نصرت همراه، روز شنبه هشتم شهر جمادی‌الاول که ابتدای سال فرخنده فلایت‌فیل است، شهر وارک مشهد مقدس به ید اقتدار و کف اختیار سپاه نصرت آثار افتاد. و از نیت پاک حضرت اقدس همایون ماء و از نظم و قاعده‌دانی عم معزی‌الیه و مران سپاه ظفر همراه، دست تعدی لشکر از اهالی شهر کوتاه و کشیده شد، به مرتبه‌ای که به‌احدی از صغیر و کبیر رجالاتان اوتساء متعرض نگشته، اشراز آن ولایات مقهور و سرکشان مغلول و دشمن دولت مغلوب و آینه ظلم مسکوب و رعیت مأمون کردند. احوال اهالی و مکان آن مرز و بوم که در فایت اختلاف و اعتلال بود، به حالت ائتلاف و اعتدال باز آمده و از کردارهای خود نادم و پشیمان و آیه فلالیتنا اعلنا الله و اعلنا الرسول به‌هدیگر خواندند.

بالجملة چون اشارت بشارت آمین و خیر بهجت‌انگیز به جمیع مسالك محروسه لازم بود، این همایون فرمان را به سرفرازی... صدور یافته. باید بعد از زیارت فرمان همایون این خیر بهجت‌اثر به تمامی مکان و قطان آن ولایت رسانیده در عهده شناسند.

میرزا تقی‌خان دستور قاطع به سلطان مراد میرزا فرستاده بود که: پس از گرفتن مشهد، جان و مال مردم شهر از هرجهت در امان باشد، و مراقبت گردد که از جانب سپاهیان کوچکترین اجعاف و تعدی صورت نپذیرد. وزیر مختار انگلیس به شگفتی می‌نویسد: «مهمترین مطلبی که جلب توجه می‌کند آن است که سربازان پس از فتح شهر، در همه مدت رفتار درستی داشتند و از انضباط نظامی گام فرا ننهاده‌اند، و مانع گردیدند که به اهالی شهر تعدی و آزاری برسد»^{۱۲}. در اصول حکومت میرزا تقی‌خان آن رسم کهنه برافتاد که اصحاب چکمه و شمشیر هرکجا پا نهند، جان و مال مردم را برباد دهند. مراقبت امیر به حدی بود که در ۲۴ ذی‌قعدة ۱۲۶۶ به سلطان مراد میرزا ابلاغ کرد: در زمان فترت و انقلاب سالار چهل‌وشش طاقه شال ترمه متعلق به فرستاده دوست محمدخان امیر کابل را «به عنقه» از او گرفته بودند و «الحال شالهای مزبور به دست توابع والا... و محمدناصرخان سردار و دیگران افتاده است». می‌باید آنها را

۱۲. انگلیس ۶۰/۱۵۱ شیل به پالمستون، ۲۵ مه ۱۸۵۰.

به او رد کنید، و آنچه نزد دیگران است حکم به استرداد آنها دهید. یقین است که نواب و الا در این باب کوتاهی و مسامحه نخواهند فرمود».

پس از تسلیم مشهد سالار با برادرش محمدعلی خان بیگلربیگی، و دو پسرش امیراصلاح خان و یزدانبخش خان در حرم حضرت رضا متحصن شدند. سلطان مراد میرزا آنها را به وسیله چراغعلی خان از حرم بیرون آورد، و در اردوگاه تحت نظر قرار داد. سپس به تنظیم و ترتیب امور داخلی آنجا پرداخت و امنیت را در خراسان برقرار ساخت. چند خانواده مروی که از زمان فتحعلی شاه در مشهد سکنی گزیده بودند و هر وقت که لازم بود امنیت را در داخل شهر مختل کرده، اغتشاش داخلی برپا می نمودند به امر سلطان مراد از مشهد کوچانده شدند. ببینیم میان امیر و انگلیس و روس چه گذشت.

شیل سعی داشت جان سالار را با وساطت خود از مرگ نجات دهد. ولی مقرب نیفتاد. چون مایوس گردید، باز پای به میان نهاده کوشش کرد برادر و پسر سالار را در کنف حمایت خود بگیرد. در نامه‌ای که به میرزا تقی خان در ۲۷ جمادی الاولی ۱۲۶۶ نوشته چنین اظهار می‌کند: «... در هر مملکتی هر محصیتی را که مرتکب شوند، انصافاً هیچ‌گناهی مهمتر از یاغیگری نیست، قاعده این است که سرکرده‌هایی که انتظام عمومی مملکت را بهم زده‌اند تنبیهی بسزا نمایند. اما در هر مملکت که رأفتی دارند در چنین اوقات، تلافی با عدالت و رحمت آمیخته است... اگر آن جناب من‌باب نصیحت معروض رأی اقدس شهرباری دارند که رأفت و رحمت ملوکانه را شامل احوال آن پسرها فرمایند، این رفتار ترجمانه باعث انتشار نیکنامی سرکار اعلیحضرت پادشاهی و هم نیک‌نامی آن جناب که مشیر کل می‌باشند، خواهد شد، نه تنها در مملکت ایران بلکه در ممالک دوردست هم. چندی قبل که یاغیگری در مملکت انگلستان بود، یک نفر در پای قاپوق بقتل رسید. کمال رضامندی دولت انگلیس حاصل می‌شد از شنیدن آنکه آن جناب عبرت از آنها گرفته، از راه کفایت انصافی به رحمت آمیخته بکار برند که در همان وقتی که از برای عبرت دیگران تنبیه به سرکرده‌های یاغی می‌دهند، در همانوقت رأفت و عطوفت به جهال از راه بیرون برده، فرمایند». شفاعت وزیر مختار مؤثر نیفتاد. محمدحسن خان سالار و پسر او امیر اصلاح خان در شب دوشنبه ۱۶ جمادی‌الآخر همان سال به وسیله حسین پاشاخان سرتیپ مراغه‌ای بقتل رسیدند. سپس یزدانبخش خان پسر دیگر سالار و میرزا محمد بیگلربیگی خراسان و برادر سالار را با دیگر یاران، به تهران روانه داشتند.

باز وزیر مختار انگلیس به پایمردی برخاست، و به خواهش او دالگوروکی هم پا بمیان آورد. امیرگوش نداد و آن کسان را به محاکمه کشید. چون گناهان متعدد بیگلربیگی ثابت گشت، او را کشت. اما یزدانبخش خان را که گناهش کمتر بود، بخشود. ضمناً در جوابی که در

شعبان ۱۲۶۶ به وزیر مختار روس و انگلیس داد دفتر اعمال بیگلربیگی و قجایع او را باز نمود، و ضمناً از زبان شاه، آنان را سرزنش کرد که به حمایت‌های آنان سلطت برمی‌آیند، توشه: نامه ایشان را درباره بیگلربیگی خراسان به نظر شاه رسانید، فرمودند که: «خیانتها و جسارتهای زیاده و عمده خسارتهای کلیه که از او به این دولت رسیده و قتل نفوس که او کرده - زیاد از آن است که به تعداد و شمار برآید یا توان تلافی آنها را بآسانی بعمل آورد. مجلاً وقتی که حسب الامر شاهنشاه سرور به حکومت خراسان مأمور شد، در عوض اینکه خدمت به دولت نماید و پاس حقوق چنین مرحمت و احسان پادشاهی را رعایت کند، به ورود خراسان یاغی شد و بنای هرزگی گذاشت. و بعد از فرار سالار، چند روزی در بست حضرت توقف کرده مجدداً مردم شهری را تحریک و شورشی عظیم برپا نمود. نوکرهای ارباب مناصب پادشاهی را از قبیل حاجی میرزا عبدالله و ابراهیم سلطان و سایر، همچنین قریب پانصد نفر سرباز و توپچی متوقفه شهر را بقتل رسانید، و خون چندین نفر را که پناه به حضرت برده بودند در میان صحن مبارک ریخت. کسانی را که از قتل مستخلص شده بودند، به اسیری گرفتار کرده به کمال زجر به ترکمان فروخت، و سرهای مقتولین را نزد سالار فرستاده او را مجدداً به خراسان کشید و اوضاعی که مشهور عالم بود برپا داشت. عساکری که از دربار دولت برای رفع آشوب خراسان مأمور گردید، او خود پیش جنگ شده آمد ارك و قلعه سبزوار را بر روی عساکر مأمور بست، و قشون دولتی را يك زمستان در میان برف معطل کرد. و چند دفعه به هزم جنگ جمعیت برسر قشون کشید، تا در قتل سبزوار گرفتار عساکر نظامی و بعد از ورود به اینجا محبوس شد. چون در حبس کاغذهای چندم برای جرأت و پی‌داری متصدین به خراسان فرستاده، لهذا اگر مستحفظین وقتی در محافظت کند و زنجیری به او نموده باشند، به واسطه دفع شرارت و احتیاط از فرار او و حصول اطمینان خودشان بوده است. بالجمله در این مدت از آشوب سلطت و قطع آرام و آسایش رعیت و خونریزی و قتل و غارت و هر نوع خیانت و شرارت اندیشه نمود، و آنچه می‌توانست بعمل آورد، علاوه بر اینهاگسان مقتولین مشهد او را خونی و قاتل خود می‌دانند. بدیهی است که جرم و خیانت چنین آدم که تا حین گرفتاری آنا فائا بر تقصیر و خیانت خود افزوده است، تا چه پایه می‌باشد. و کاری نکرده است که جای ترحم و تفضل درباره او مانده باشد. و ما هیچوقت از سیاست او نگذشته‌ایم، و او را به دلائل واضح و واجب القتل و دشمن دولت و سلطنت و مایه نقص راحت خود می‌دانیم. به این جهات که مجملی را از آن اشارت رفت، از جنابان وزرای دولین فحیمتین که یقین می‌دانیم خیرخواه این دولت و طالب راحت وجود ما و آسایش ایران هستند، می‌خواهیم که اسم اینطور مقصر و یاغی و دشمن سلطنت ما را به زیان نیاورند. و البته بعد از

استحضار کامل بر مراتب تقصیرات و خیانت‌های کلیه او پایه خیرخواهی خودشان را خیلی بلندتر از آن خواهند دانست که مذاکره به اسم مثل او مقصری، نموده باشند...»

از نامه‌ای که دالگوروکی در ۱۷ شعبان ۱۲۶۶ به امیر فرستاده معلوم است که پاسخ میرزاتقی‌خان چه اندازه در او و وزیر مختار انگلیس تأثیر کرده که آن را «دلگزا» دانسته است. دالگوروکی می‌نویسد: «بعد از شرحی که با وصف وزیر مختاری، به اتفاق وزیر مختار دولت پهبه انگلیس، نوشته بودیم... دوستدار خود را محق نمی‌دانم که مجدداً رسماً به آن جناب بنویسد، ولی در عالم دوستی نمی‌تواند به آن جناب اطلاع ندهد از اینکه مراسله‌ای که در جواب شرح دوستداران قلمی فرموده‌اید، بسیار دلگزا می‌باشد. دوستداران چنین تصور نمی‌کردند که بعد از همه سلوک دوستی‌آمیز... می‌توانست خود را مستوجب اینگونه جواب از جانب آن جناب بداند. بناء علیه خود را محق می‌دانم که قلباً به آن جناب بگویم که چقدر از جواب آن جناب رنجیده‌ام، و تا چه حد در مددالمر افسرده خاطر خواهد ماند.»

کشمکش سیاسی امیر و شیل، رشته درازتری پیدا کرد که شنیدنی است. هنگامی که امیر خواست خانه‌های آصف‌الدوله را که جزء خالصه و ملک دیوان بود، بگیرد و به اعوان و انصار او منزل جداگانه بدهد، شیل در ۲۲ جمادی‌الثانی ۱۲۶۶ به امیر نوشت: «... آن جناب استحضار دارند که دولت علیه انگلیس چقدر مراقبت در امورات جناب آصف‌الدوله را منظور دارند، و چقدر مایل هستند که اموال و املاکش از ضبط محفوظ باشد. و باعث این مراقبت دولت علیه انگلیس هم این است که جناب معزی‌آلیه در ایام حکومت همواره اوقات کمال رعایت و حمایت و مراقبت از کسان و مأمورین و سیاحان دولت علیه انگلیس منظور می‌کرد. خصوصاً جدو جهد و اهتمامی که درباره صاحبان انگلیس که در بخارا مقتول شدند، بعمل آورده بود، و اخراجاتی که کرده بود و زحماتی که در تفحص و تجسس احوال آنها کشیده بود. و هم آن جناب می‌دانند که هم از حکومت خود معزول گردید و جلای وطن شد، نه از بابت تقصیری که از او صادر شد بلکه به سبب عداوت و بغض و هیچ‌کس نمی‌تواند که اوصاف او بر همه معلوم بود. با کمال تأسف مسموع شد که اولیای این دولت علیه خانه‌های او را و منسوبان او را ضبط و خراب می‌نمایند به جهت وسعت و رونق دادن باغ دارالاماره، و منظور دارند که از برای آن همه عمارات و اعیانی جزئی تنخواهی بدهند که در میان کل صاحبان ملک تقسیم شود... دوستدار خود می‌دانم که منظور باطنی آن جناب این است که قواعد نیک مردم ایران را ترقی دهند و قواعد ظلم و تعدی و اجحاف را از میان آنها و حکام برطرف سازند. اما آشکار است که انجام این نیت مطبوع و مرغوب

بهتر بعمل می‌آید که اگر آن جناب خود بنفسه در پایتخت معمول می‌داشتند تا آنکه سرمشق از برای حکام سایر ولایات گردد...».

از این نامه شیل چند نکته مهم ذیل روشن می‌گردد: حمایت جدی دولت انگلستان از آصف‌الدوله و تعلیل آن، انتساب بیگناهی به اللهیارخان، تنفر از حاجی میرزا آقاسی، ضمناً شیل با یک دست از امپراتریست‌ها حمایت نماید، و او را مردی عادل قلمداد می‌کند، و با دست دیگر برعکس وی را ناقض اصول عدالت می‌شمارد. ناگفته نماند، آنجا که شیل برای حمایت از آصف‌الدوله دلیل می‌آورد، اشاره‌اش «به سیاحان انگلیسی» که در آنجا مقتول شدند، همان «آرتور کونولی»^{۱۴} و «کلنل استودارت»^{۱۵} می‌باشند. این دو به مأموریت مخفی به ترکستان رفته، در آنجا دستگیر شده بودند. وزیر مختار انگلیس چاره کار را در این دید که از محمدشاه فرمانی بدست آورده، در بخارا اعلام کنند تا همه بدانند که شاهنشاه ایران حامی ایشان می‌باشد. آنان در محبس بخارا بسر می‌بردند تا اینکه جنگ افغان و انگلیس برپا شد. انگلیسها به دستور وزیر محمداکبرخان پسر دوست محمدخان قتل عام شدند. همانوقت آن دو نفر را هم در بخارا کشتند.

میرزا تقی‌خان به نامه مذکور در اول رجب ۱۲۶۶ پاسخی منطقی و مبسوط داد که از لحاظ انسجام معنی و قوت استدلال درخور تعمق است. نوشت: «شرحی دوستانه که در باب آصف‌الدوله مرقوم داشته بودید که دولت بهیه انگلیس به این جهت مراقبت از او منظور دارند که در ایام حکومت او در خراسان رعایت و مراقبت از کسان و سیاحان انگلیس داشته، و اهتمامی دربارۀ سیاحان انگلیس که در بخارا مقتول شدند بعمل آورده، و هم نوشته بودند معزول شدن او از حکومت و جلای وطن او نه از پایت تقصیر بوده بل به عداوت شخص معینی بوده، و نیز در طسی آن شرحی مندرج داشته بودند که خانه‌های او و بنسویان او را که ضبط و خراب می‌نمایند، وجه کمی به انعام به آنها می‌دهند و حال آنکه خانه‌های مزبور بیش از اینها قیمت دارد، رسید، و همه را مطالعه کرده و در هر جزئی از اجزاء آن به نظر دقت ملاحظه نموده مورث تحیر و تعجب زیاد گردید که جناب سامی با همه حسن انصاف و نکته‌دانیها چگونه خود را راضی بنوشتن این فقرات نمودند، لهذا بر خود لازم دید که به جواب پردازد که:

«در باب اینکه مرقوم داشته بودید آصف‌الدوله مراقبت از کسان و سیاحان دولت بهیه انگلیس نموده است موجب رضامندی دولت بهیه انگلیس از او شده است، اولاً به جمیع حکام ممالک محروسه قدیم و جدیداً دستوراً بعمل در مراقبت و احترام سیاحان و کسان دولت بهیه انگلیس داده شده است. در این صورت اگر از آنها مراقبتی و حمایتی به سیاحان و مأمورین آن دولت بهیه شده، نباید مراقبت شخصی از او نمائید و شخصاً از او اظهار رضامندی بکنید. ثانیاً خصوصاً موافق ثبت احکامی که در

14. A. Conolly.

15. Stoddart.

دفترخانه وزارت دول خارجی ضبط است به افتخار آصف الدوله صادر شده، و نامه‌ای که به جناب امیر بخارا نوشته شده! آصف الدوله اگر خرجی کرده و مراقبتی بعمل آورده و آدمی فرستاده جمیعاً به حکم دولت علیه بوده است نه از خود او مراقبتی شده است. لهذا از آن جناب متوقع است که در اینگونه موارد رضامندی از خود دولت نمایند نه از شخص مأمور.

«و اینکه از بی‌تقصیری آصف الدوله اشعاری رفته بود، برجمیع اکابر و اصاغر ایران معلوم است که پس از فوت خاقان مغفور، تغییر عقیده داده حرکات او بطوری بود که سرتاسر مایه نفاق و خلاف و خودسری پا دولت خود داشت. لکن در پاره تا اواخر عهد شاه مرحوم آشکارا خودسری در خراسان کرد. اولیای دولت علیه او را مجبور به رفتن کردند. و همینکه بنا را به رفتن گذاشت، دستورالعمل به اولادش این بود که دیدن و شنیدن، و بعد از مراجعت از مکه معظمه که خواست به ایران بیاید، چون فساد از ظاهر و شایع شده بود شاهنشاه می‌رود موافق دستخط او را ممنوع داشتند. تا پس از فوت شاهنشاه می‌رود و جلوس همایون اعلیحضرت قدر قدرت شاهنشاهی خداداله ملکه و سلطانیه بر سریر سلطنت می‌رود، از حرکات سابق نادم نشده تشییع و تجدید مبانی فساد کرد، و به اولاد خودش به نوشتجات و فرستادن محمدعلی خان پسر دیگرش، محرک ماده عصیان و طغیان شد. بعد از خسارات و زحمات معلوم تا عاقبت کارشان بحمدالله از بخت بلند پادشاه با قروجاه به وخامت کشید، و بیحرف مقصر است.

«و اینکه در باب املاک و خانه او نوشته بودید، این طور خائنین و مقصرین دولت بدیسی است حکم علیحده دارد که بر آن جناب معلوم است. اما املاک او که منقضت داشت در عهد شاهنشاه می‌رود و به خالصه عمل شد. و در باب خانه او هم حکم اموال مقصرین را دارد. از این فقره گذشته، جمیع اراضی ازک خالصه دیوان اعلی است، و بی‌اذن و رضای پادشاهی احدی نمی‌تواند منزل نماید. چنانچه در عهد شاهنشاه می‌رود اکثری از مردم را که صلاح ندانستند در ارتکاب یافتند بیرون کردند. علاوه از اینها بخصوصه این خانه‌های مسکونی ورثه مرحوم میرزا محمدخان مال مخصوص دولت است، اگر دیوان چیزی به آنها داده است محض فضل و رحمت است. چون لازم بود اظهار شد.»

این جوابهای دندان شکن البته شیل را گران آمد و نامه گنایه آمیزی در ۲۹ رجب ۱۲۶۶ به میرزا تقی خان فرستاد مبنی بر اینکه: «... هرچند در بعضی فقره که دوستدار اظهار کرده است، چه در ظاهر و چه در باطن، بعکس نتیجه بخشیده است. و آن جناب چنین دریافت کرده‌اند که این قسم مرعی داشتن بهتر از سایر شقوق است، یا آنکه دوستدار استنباط بعضی فقرات را نمی‌کند. اگر چه می‌داند که بی‌حاصل است، لیکن دور نیست که يك روزی نتیجه و ثمری ببخشد، اگر هم نبخشد در دوستی

تکلیف خود را بعمل آورده است. اما خیلی تأسف می‌خورد که امورات این قسم اتفاق می‌افتد که بی‌جهت و سبب به چیزهای جزئی، مراتب کلیه که در دوستی مقتضی آن نیست که به منصفه ظهور آید، می‌آید...».

امیر در جواب ضمن نامه شعبان ۱۲۶۶ می‌گوید: «... هر چه در بعضی فقرات به دوستدار اظهار کرده‌اید چه در ظاهر چه در باطن بعکس نتیجه بخشیده است، یعنی دوستدار چنین دریافت کرده است که این قسم مرعی داشتن بهتر از سایر شقوق است. این مطلب درست حالی دوستدار نشد و ندانست فقرات ظاهر و باطن چه بوده است و چه نتیجه بعکس بخشیده. دوستدار هرگز در عالم دوستی خودگمان نداشت که اقوال غرض-آمیز را که در حق دوستدار به آن جناب می‌گویند، باور نمایند، و در حق دوستدار چنین ظن‌ها نمایند. و حال آنکه دوستدار دائماً طالب‌رضا و خشنودی خاطر آن جناب بوده و می‌باشد. اگر امری به دوستدار تعلق نداشته باشد، یا انجام و انجام آن از قوه دوستدار خارج باشد، نباید آن جناب به دوستدار، در عالم دوستی، بحث و ایراد وارد آورند، چنانچه در باب همین خانه‌های مسکونی ورثه مرحوم میرزا محمدعلی‌خان بیگلربیگی سابقاً به آن جناب اظهار داشت که اولاد بآب‌خراب کردن آن خانه‌ها، دوستدار را بی‌هیچ وجه من‌الوجه مداخلتی نیست. اعلی حضرت به خواهش و میل ملوکانه خود، خواستند دوستی به عمارت مبارکه خود بدهند. بنفسه الشریف این حکم فرمودند، و علاوه میل ندارند در ارکی که محل سکونای خودشان است، از اولاد اصناف الدوله کسی محل مکنی داشته باشد. ثانیاً جمیع اراضی اربک خالصه دیوان اعلی است و بی اذن و رضای پادشاهی احدی نمی‌تواند در آنجا منزل نماید. چنانچه در عهد شاهنشاه مغفور اکثری از مردم و شاهزاده‌ها را که صلاح ندانستند در اربک باشند، پیرون کردند، از اینها گذشته بخصوصه این خانه‌های مسکونی عیال محمد قلی‌خان و سایر ورثه مرحوم میرزا محمدخان مسال مخصوص دولت است، و به رسم و دیعت سپرده بودند آنها مکنی نمایند».

در این مراسم میرزا تقی‌خان تصمیم جدی دولت ایران را سریعاً به اطلاع وزیر مختار انگلیس می‌رساند. ضمناً به‌دسایسی که علیه او در سفارت انگلستان می‌کرده‌اند، اشاره می‌کند، شیل از در دوستی پیش آمده می‌گوید: «... شرحی در باب خانه‌های میرزا محمد قلی‌خان نگارش و ضمناً اشعار رفته بود که خدای مخواست، دوستدار اقوال غرض‌آمیز را درباره آن جناب قبول می‌نماید و گوش به حرف‌های مردم می‌دهد، خیلی بر تعجب دوستدار افزود که آن جناب دوستدار را چنین به‌جا آورده باشند که نقص آن جناب را مطالب باشد. بلکه باکمال کفایت و درایت و حسن انصافی که آن جناب دارند، باید از همین فقره اظهار خیر خواهانه دوستدار، که در باب آن خانه‌ها نگارش داشته است، دریافت نمایند که محض دوستی و خیرخواهی درباره این دولت علیه و آن جناب است، اگر چه این تکلیف ظاهراً در نظر اولیای این دولت علیه خوش‌آیند نیست، لیکن در نظرهای

اهالی دور و نزدیک این رأفت و انصاف خیلی مستحسن خواهد بود. حرف دوستدار فقط در عالم دوستی و خیرخواهی، محض ملاحظهٔ مراحل انصاف و مروت است، و نهایت اطمینان خاطر از حق و انصاف آن جناب دارد که در این مرحلهٔ مخصوص به عدالت و انصاف آن جناب رفتار شود که مایهٔ امیدواری گردد».

از مطالعهٔ تطبیقی در نامه‌هایی که میان امیر و نمایندگان روس و انگلیس نوشته شد نتیجه می‌گیریم که ایستادگی میرزا تقی‌خان در برابر مداخلات خارجی و استدلال‌های قاطع و منطقی او، آنان را بزانو درآورد؛ لحن عتاب‌آمیز سخنان آنان عوض شد، یکباره به نرمی و اظهار دوستی گرائید. آن کس که دیروز می‌گفت: «آن جناب استحضار دارند که دولت انگلیس چقدر مراقبت در امورات جناب آصف‌الدوله را منظور دارند و چقدر مایل است که اموال و املاکش از ضبط محفوظ باشد» - شیوهٔ خود را تغییر داده با این زبان پیش‌آمد که «حرف دوستدار فقط در عالم دوستی و خیرخواهی، محض ملاحظهٔ مراحل انصاف و مروت است و نهایت اطمینان خاطر از حسن انصاف آن جناب دارد که در این مرحله به عدالت خود آن جناب رفتار شود».

غائلهٔ سالار که بیش از پنج سال طول کشید، برافتاد. تأثیر سیاسی و معنوی آن را نباید ناچیز گرفت؛ موجب قوام دولت میرزا تقی‌خان گردید و قدرت حکومت مرکزی را بسط داد، و تافرومانان یکی پس از دیگری سر بندگی فرود آوردند، یکی از شاعران مشهد هم منظومه‌ای به نام «شاهنامهٔ دعوائی مشهد مقدس» و ستایش امیر پرداخته است^{۱۶}. سلطان مراد میرزا به پاس خدمت ارزنده‌اش «حسام‌السلطنه» لقب یافت و امیر او را بنواخت. و فرمان بلندی به افتخار او فرستاد^{۱۷}.

میرزا تقی‌خان که به امور منطقهٔ شرقی ایران تا هرات و قندهار توجه خاص داشت، اوضاع خراسان را همواره مدنظر می‌گرفت. به حسام‌السلطنه تأکید می‌نماید که به رموز کارهای ولایت «بصیر و بینا» باشد. این دستور جاندار امیر است به حکمران خراسان: در قضیهٔ پسر یعقوب‌علی‌خان «اظهار داشته بودید که صدقی ندارد؛ از جانب بنده تحقیق شود، تحقیق بنده جای خود دارد. نواب و الا هم که حاکم مملکت هستند، باید همیشه از کار خود باخبر و مستحضر باشد و رسوم حزم و احتیاط را هیچوقت فرونگذارند، چنان نباشد که از این هرزه‌کاریهای اشرار صورت وقوع یابد، و منجر به زحمت و مرارت نواب‌والا شود. احاطهٔ کلیه در هر کار باید داشت، بصیر و بینا به رموز و نکات همهٔ ولایت باید بود. می‌نویسم و می‌سپارم که غفلت نفرمائید»^{۱۸}.

۱۶. ملی، منظومهٔ جنگ با سالار، نسخهٔ شمارهٔ ۳۷۵.

۱۷. نگاه کنید به تصویر فرمان حسام‌السلطنه، ضمیمهٔ همین کتاب.

۱۸. مجموعهٔ کاغذهای امیر، خطی.

منطقه بلوچستان به علت دورافتادگی و احوال ایلات بلوچ، وضع آشفته‌ای داشت. مالیات آن درست نمی‌رسید، کاروانانی که به یزد و کرمان و سیستان می‌رفتند از دستبرد راهزنان بلوچ ایمن نبودند، و عشایر آنجا گاه به خودسری برمی‌خاستند. در این زمان آقاخان محلاتی نیز از عوامل برهم‌زدن نظم آن دیار بود و در میان ایلات تحریکاتی می‌کرد. ایالت سیستان نیز وضع چندان بهتری نداشت. این دو ایالت به علت نزدیکی به مرز هندوستان و افغانستان اهمیت سیاسی یافته بودند - حکومت انگلیسی هند تسلط خود را بر ناحیه سند برقرار ساخته، و مقدمه‌گسترش نفوذش را در آن خطه آماده می‌گردانید. و کوشش داشت خوانین محلی و سرکردگان ایلات بلوچستان و سیستان را دست‌نشانده خود بسازند. هدف سیاسی و دفاعی دولت انگلیسی هند هیچ ابهامی نداشت، می‌خواست حریم وسیعی از حکومت‌های پوشالی محلی به دور هندوستان برقرار سازد، و ایران را هرچه بیشتر از مرز سند دور گرداند.

جهت اصلی سیاست میرزا تقی‌خان نیز روشن بود، یعنی اعمال قدرت دولت مرکزی در سرتاسر بلوچستان تا مرز سند، و استقرار امنیت در سیستان. در هر دو جهت کامیاب گردید، و در این کار دو وسیله عمده بکار برد: تقویت حکومت، و تحجیب خوانین محلی و رؤسای ایلات بلوچ و سیستانی. در عین اجرای قدرت، سرکردگان مزبور را به دولت مرکزی دلگرم ساخت. جنبه مترقی و عمده سیاست امیر این بود که خوانین و رؤسای محلی را در حفظ امنیت آن منطقه مسئول قرار داد، و حتی پاره‌ای مأموریتها و خدمات دولتی را به مسئولیت خود آنان واگذار کرد.

امرای مهم آنجا عبارت بودند از محمدرضاخان نغمی، دوست محمدخان بلوچ، و محمدعلی خان سیستانی. محمد رضا خان را که همیشه از خدمتگزاران دولت بود، به حکومت سیستان برقرار کرد. فرمان سلطنت که در جمادی الاول ۱۲۶۵ به نام وی صادر گشت می-گفت: «عریضه عبودیت فریضه آن عالیجاه که متضمن خلوص عقیدت چاکری و... ارادت و بندگی بود، از محضر اقدس گذشت... و خاطر اقدس از مژغ غرضهای صادقانه آن عالیجاه کمال رضامندی حاصل نمود و بر مرحمت نواب همایون ما به آن عالیجاه افزود، بندیهی است که بندگی و چاکری آن عالیجاه تازگی ندارد...». دوست محمدخان بلوچ که گاه به نافرمانی داشت نیز از در فرمانبرداری درآمد. در جمادی الاول ۱۲۶۵ عریضه‌ای «شعر بر مراسم ارادت و چاکری و مبنی به صداقت نیت و جان نثاری» توسط فرستاده خود شاه پستندخان به دربار فرستاد. اما محمدعلی خان سیستانی در بمپور، داعیه قدرت طلبی داشت.

طهماسب میرزا مؤیدالدوله به حکومت کرمان و بلوچستان گمارده شد. و مأموریت داشت که محمدعلی خان سیستانی را به اطاعت درآورد. فوجهای جمازه سوار که تازه تشکیل شده بودند، مأمور این کار گردیدند. سپاه دولت بمپور را گرفت و سرکرده یاغی فرار کرد. اما یزودی از در بندگی درآمد و چند عریضه چاکرانه به شاه و امیر فرستاد، و «خود را در سلك غلامان یکرنگ منسلک و در رشته عبودیت» مفتخر دانست. متن عریضه محمدعلی خان سیستانی را به ناصرائدین شاه می آوریم:

عرضه داشت کترین غلامان فدوی جان نثاری انعام صبه گرهون مرتبه شهر یاری را کحل الجواهر دیده و امیدواری خود ساخته به خاکبازی جواهر آسای مبارک علیحضرت قدر قدرت کیوان رفعت برجس صولت ظل اللهی قبله العالمین روحی و روح العالمین فداء جسارت پیرا می گردد که: چون همواره این غلام عبودیت فرجام بعد از الطاف نامتناهی قدر غلام دست توسل و اعتصام خود را به جبل العتین عمرة الوثقی آن دولت ابد مدت، دوران عدت، ابدانتظام ابدان الله ظلالة الی یوم القیام استوار ساخته، خود را در سلك غلامان یکرنگ منسلک و در رشته عبودیت آهنگ منظم می داد. بناء علیه قدم جرئت بر بساط مستلزم انشای عرض گذاشته جرئت می ورزد که تصدیق خاکبازی ساطع ایضای مبارکت شوم. توقع اینکه غلام ارادت فرجام فدوی قدیمی را به فرامین قضا آمین مطاعه و خدمات لایقه محسود الامائل و اقران فرموده که انشاء الله الرحمن سر و جان خود را به رکاب اشرف امجد همایون ظل الله العالمین تصدیق و فدا می نمایم. زیاده جرئت عرض نکرده به دعای دولت قاهره خلدان الله ملکه ختم می نماید. الامر الاقدس الاعلی مطاع.

امیر نیز اظهار انقیاد محمدعلی خان سیستانی و دوست محمدخان بلوچ را نیکو پاسخ داد؛ آنان را به عنایت دولت پشتگرم ساخت و از نو به خدمت گماشت. در روزنامه اعلام شد: از آنجا که محمد علی خان سیستانی در عریضه خود «کمال عجز و انکسار و اظهار ندامت بسیار کرده بود، به حاکم کرمان حکم شد که او را امیدواری داده به سرخدمت و نوکری و رعیتی خود بیاورد»^۲. به دنبال آن منشور سلطنت به نام او و دوست محمدخان صادر گردید، و مسئولیت برانداختن راهزنان بلوچ به عهده هر دو سپرده شد. دولت امرانه نوشت: «امرو مقرر می فرمائیم که پیش از آنکه سطررات دستخط و قهر و غضب پادشاهی شامل احوال تبه روزگار آنها شود، از هرزگی و دزدی ممنوع گردند، این است فرمان شاه:

فرامین مبارک که به عالیجاهان محمدعلی خان سیستانی و دوست محمدخان بلوچ که به یک مضمون نوشته شده.

آنکه عالیجاه رفیع جایگاه، شہامت و صرامت پناه، اخلاص و ارادت آنگاه، محمدعلی خان سیستانی به مراحم کامله پادشاهی مقتدر و مبادی بوده بدانند: در این وقت که نواب مؤیدالدوله طهماسب میرزا حکمران مملکت کرمان شرف اندوز حضور مبارک پادشاهی شده، فصلی از مراتب خدمتگزاری و جان نثاری آن عالیجاه معروض داشت. و شرحی هم که آن عالیجاه به نواب معزی الیه نوشته بود به توسط اولیای دولت قاهره مضامین آن در پیشگاه حضور مقروع سمع همایون افتاد. از اینکه آن عالیجاه همیشه از ایل والوس این دولت جاوید آیت بوده و پیوسته با کمال صداقت به تقدیم خدمات پرداخته، مراتب خلوص عقیده آن عالیجاه مزید جلوه ظهور یافت و باعث ازدیاد مراحم شاهانه دربار آن عالیجاه گردید. بدیسی است از آن عالیجاه هر قدر زیاده در مراتب خدمتگزاری قدم ثبات استوار آید، زیاده مشمول تفقدات ملوکانه خواهد شد. از قراری که بعرض رسید پاره ای از جبال بلوچی در آن حدود مشغول قطع طریق و راهزنی و سرقت بوده و مصدر شرارت هستند. لهذا به آن عالیجاه امر و مقرر می فرمائیم که پیش از آنکه سطررات دستخط و قهر و غضب پادشاهی شامل احوال تبه روزگار آنها شود، از این قبیل هرزگی ممنوع داشته که من بعد مصدر سرقت و هرزگی نشوند. البته آن عالیجاه از قرار مقرر معمول داشته انحراف و تخلف جایز نداند و در عهد شناسد. تحریر فی ۱۵ شهر ذیقعدہ ۱۲۶۲.

سرکردگان بلوچ از عهده آن کار برآمدند؛ دزدان و اشرار برافتادند. دوست محمدخان و محمدعلی خان هر کدام شرح «خدمات و چاکری» خود را در دفع شر آنان به دولت نوشتند. اظهار عبودیت محمدعلی خان

سیستانی که تا چندی پیش خود از سرکشان بود، جلب توجه می‌کند، و ارجاع هر خدمت دیگری را مایهٔ سرافرازی خویش می‌داند. می‌نویسد:

«... طریقهٔ خدمات و جان‌نثاری و رابطهٔ فدوی این غلام امر و نهی نیست. بر مردم اهل عراق و فارس تا الی ولایت خراسان و کابل و هندوستان اظهر من الشمس است که از آبا و اجداد، از ایام سابق تا الی حال، در طریقهٔ خدمت و جان‌فدائی و چاکری دربار معدلت مدار کیوان اقتدار ظل‌اللی، ثابت قدم و به برکات همایون همدم بوده‌ایم. اگرچه بعضی از اجداد غلام که همیشه به رکاب همایون استوار بوده‌اند حال مدفون در ولایت کرمان می‌باشند، باز هم این غلام خاص عقیدت مناس تا جان در تن و دمق داشته باشم از سر و جان بهیچ بابت از خود به کوتاهی و خودداری راضی نخواهم شد. انشاءالله الرحمن چنان نیست که به هر خدمات و چاکری که حسب الامر اعلام شود کوتاهی و نقص ناتمامی بهم رسد تا مادام‌العمر در امور خدمات و جان‌نثاری ثابت خواهم بود...»^۴

میرزا تقی‌خان از خدمتگزاری آنان قدردانی کرد. و در محرم ۱۲۶۸ به هردو به یک عبارت نوشت: از اینکه «همیشه از ایل والوس» دولت ایران بوده‌اید و اکنون تقدیم آن خدمات صادقانه «مزید جلوهٔ ظهور یافت، باعث ازدیاد مزاحم شاهانه گردید. بدیسی است هر قدر آن عالیجاه زیاده در مراتب خدمتگزاری قدم نیات استوار آید، بیشتر مشمول تفقدات ملوکانه خواهد شد. می‌باید... پیوسته مراقب باشد که از جهال طایفهٔ بلوچیه در آن حدود بهیچ وجه مصدر شرارت و راهزنی و هرزگی و قطع الطریقی ننمایند. البته حسب‌المقرر معمول داشته، تخلف و انحراف جایز ندارد...»^۵

خطهٔ بلوچستان امن و آسان گردید، فرمان دولت روان گشت، مالیاتهای پس‌افتاده وصول شد، زراعت و تجارت رونقی گرفت، و دولت اعلام کرد که «آن صفحات این اوقات کمال نظم را دارد»^۳. به علاوه برای حفظ امنیت آنجا ساخطوهای مرزی برقرار گردید، و سربازان چمازه‌سوار در راهها پاسبانی می‌کردند. در روزنامهٔ وقایع اتفاقیه می‌خوانیم: «از آنجا که اولیای دولت علیه در نظم راهها و امنیت ممالک اهتمام دارند، برای سد راه هرزگی طایفهٔ بلوچ قرار چمازه‌سواری داده‌اند که همیشه متوجه محارست و محافظت راهها بوده، راه هرزگی بلوچ را مسدود دارند. این اوقات آنها را به دارالخلافه احضار نموده بودند، وارد شدند که سان آنها را دیده، قرار درستی در کارشان داده، روانه نمایند»^۶.

۳. وقایع اتفاقیه، شمارهٔ ۶.

۴. وقایع اتفاقیه، شمارهٔ ۶.

بعد نوبت انتظام امور سیستان رسید. از ۱۲۶۴ محمدخان فورکی^۵ کوس خودسری می‌زد، و مایه اختلال امنیت سیستان و برهم زدن وضع تجارت یزد و کرمان گردیده بود. و حالا با ایلات افغانی «کاه»^۶ و «اناردره» همدست شده، جلگه «سنی‌خانه» را بتصرف آورده بود. به علاوه سردار احمدخان حاکم لاش و جوین، از اطاعت حکومت سیستان سر باز زده به قصد گرفتن ناحیه «قراه» و «اسفزار»^۷ برخاسته بود. میرزا تقی‌خان همان سیاستی که در مورد بلوچستان پیش گرفت، اینجا هم بکار برد و توفیق بدست آورد. یعنی آرامش سیستان را به‌صند حسام‌السلطنه حکمران خراسان سپرد. ضمناً امرای محلی را چون کهنده‌خان امیر قندهار، یارمحمد خان ظمیرالدوله حاکم هرات، و امیراسدالله‌خان قاینی^۸ را نیز در این مسئولیت شرکت داد. دخالت دادن کهنده‌خان و یارمحمدخان در آن کار منطقی سیاسی خاص داشت که در فصل سیاست امیر در افغانستان گفتگو کرده‌ایم.

از یک سو «فرمان همایونی به والی خراسان صادر شد که امیر اسدالله‌خان سردار قهستان و سیستان بوده باشد، و برای نظم قایمات و رفع میرزا رفیع‌خان سرباز و سوار و توپخانه هر قدر لازمست از مشهد کارسازی نمایند» و همراه وی بفرستند^۹. میرزا رفیع‌خان و یاران افغانیش در جنگ با امیر قاین شکست خورده فرار کردند، و قلعه فورک بتصرف درآمد. سردار فراری عریضه‌ای به دولت نوشت و تمنای بخشش نمود. میرزا تقی‌خان او را عفو کرد و تحت فرمانبرداری امیر قاین به خدمت گمارد. از سوی دیگر یارمحمدخان «به‌اجازه اولیای دولت علیه جمعیتی» از هرات بر سر بلوچیان ساکن سیستان که «بسیار خودسری و هرزگی آغاز کرده در دزدی و راهزنی شدتی داشتند»، فرستاد قلعه‌های آنان گرفته شد و «تنبیه و گوشمال درستی به آنها داد... و از این جهت آسودگی کلی برای اهالی ولایات همجوار آنها حاصل آمد»^{۱۰}.

اما درباره شورش سردار احمدخان حاکم لاش و جوین، کهنده‌خان از قندهار و یارمحمدخان از هرات به‌دستور میرزا تقی‌خان و تحت نظر حسام‌السلطنه، مأمور سرکوبی او گردیدند. در نبردی که در کنار میرمتد روی داد بر او پیروز گشتند، و لاش و جوین فتح شد. نکته بسا معنی

۵. «فورکی» نام قلعه‌ای است در دوازده فرسنگی بیرجند.

۶. «کاه» ناحیه‌ای است میان قراه و قهستان و سیستان و حالا جزو افغانستان است.

۷. قراه و اسفزار حالا ضمیمه افغانستان اند.

۸. شاهرخ نوه نادرشاه به‌دست میرعلم‌خان دوم از اجداد هبیب اسدالله‌خان کور شد. و به موجب اسناد تاریخی پسرش در تجزیه سیستان از عوامل عمده اجرای سیاست حکومت انگلیسی هند گردید.

۹. محمدیوسف هروی، عین‌الوقایع، ص ۳۱۳.

۱۰. وقایع اتفاقیه، شماره ۶.

پنجامست که امیر برادرزاده کمندل را به نام سردار مهردل خان به حکومت آنجا منصوب کرد، و با این تدبیر کمندل خان در وفاداری خود نسبت به دولت ایران پیش از پیش استوار گشت. یعنی امیر یا یک تیر چند نشانه زد. یارمحمدخان در راه بازگشت به هرات درگذشت. کمندل خان گزارش خدمت خود و یارمحمدخان را وسیله الله مرادخان به امیر نگاشت. میرزا تقی خان برای سردار قندهار خلعت فرستاد، لشکریان یارمحمدخان را بنواخت و سه سرکردگان آنان انعام فرستاد و پسر ظهیرالدوله را از جانب دولت ایران به حکومت هرات منصوب داشت.^{۱۱}

همه این کارها علی رغم میل دولت انگلیس صورت گرفت، و امیر سیاست خود را درست برخلاف نیت آن دولت پیروزمندانه پیش برد. حد قدرت دولت ایران را از نامه‌ای که دوست محمدخان بلوچ، پس از مرگ یار محمدخان به میرزا تقی خان نگاشته باید شناخت. اینک خود را «غلام خانه‌زاد سرکاربندگان» امیر می‌شمارد، و استدعای ارجاع خدمات دیگری دارد. گویا توقع داشته به حکومت هرات گماشته شود. این است نامه دوست محمدخان به امیر:

معروض رای اشفاق پیرای بندگان عبوق شأن معظم مكرم، مخدوم لازم الاحترام عالی مقام دام‌عظمتها می‌دارد:

از آنجا که لازم جاگران ارادت بنیان و فدویان صداقت نشان است که هرروزه حسن ارادت و خدمتگزاری، و شیوه عبودیت خود را خدمت بارفتمت یاریافتگان انجمن حضور باهرالنور اشرف ولی‌النعمی خود عرض کرده باشد، بناء علیه در این وقت که عالیجاه عرش جایگاه اخوی‌الله مرادخان را روانه خدمت باسعادت کارگذاران سرکار قدرقنوت، کیوان رفعت، ظل‌الله روحی و ارواح‌العالمین فداه خلدالله ملکه، می‌نمودم لازم داشته به تحریر این معروفه‌الاخلاص پرداخته، جسارت ورزید که سلطان [...] ۱۲ به تصرف سرکار عظمت مدار صاحبی ولی‌النعمی ام کهن دل‌خان بیرون آمد. دزیر یارمحمدخان هم مرحوم شد، و کمترین بندگان و طایفه کلا غلام و خانه‌زاد سرکار بندگان عالی می‌باشند. و بعضی گزارشات را زبانی عالیجاه عزت و سعادت همراه اخوی‌ام الله مرادخان عرض می‌نماید. قول آن را صدق داشته که سرموتی تخلف ندارد.

«توقع از مرحمت کامله و اشفاق شامله سرکار ولی‌النعم چنان است که فدوی قدیمی را به صدور تعلیقه‌جات، و هرگونه خدمات بر امائل و اقران امید مفاخرت و مباحات می‌فرموده، به هریاب عهده‌بردار شده، به جهت این اخلاص کیش دولت اید مدت قاهره الی‌یوم‌القیام

۱۱. نگاه کنید به بخش سیاست امیر در افغانستان.

۱۲. در سوادنامه عبارتی افتاده داشت.

ارقام داشته که به جان منت و استوار، و از امور جان فدائی خواهم داشت. الامر الاشراف الاعلی مطاع، مفصل اسورات را لساناً عالیجاء معزی الیه در جین شرفیابی خدمت مرضی خواهد نمود، صدق تصور فرمائید.

در این زمان فرمان حاکمیت دولت در سرتاسر ایالت سیستان و همچنین در بلوچستان تا مرز سند روان بود. پس از روزگار امیر موضوع بلوچستان و سیستان به مرحله تازه‌ای افتاد که به تجزیه و تقسیم آنها انجامید. و آن از موضوع گفتار ما بیرون است.

ماجرای آقاخان معلاتی داستانی است شنیدنی که عنصر روحانیت و سیاست در آن بهم آمیخته. مقدمه آن در ایران برپا گردید، و بساط آن در دستگاه استعماری انگلیس درسند و هند چیده شد و قوت گرفت. معتبرترین مأخذ ما اعترافات خود آقاخان است در رساله «عبرت افزاه» که سرگذشت شخصی او را به دست می دهد، و خلق و منش او را نیک باز می نماید.

شاه خلیل الله رئیس فرقه اسماعیلی بود و در عالم روحانی پایه ارجمنندی داشت. به سال ۱۲۳۲ به دست گروهی از اهل تعصب دینی کشته شد، و پسرش سید محمد حسن الحسینی مشهور به «آقاخان» که آن هنگام سیزده ساله بود، به ارث جانشین پدر گشت. به نوشته خودش «پس از وقوع این واقعه (قتل پدرش) خویش و بیگانه یگانه وار به مخالفتم موافقت نمودند، و تقویت امنای دولت سلطانی به معاونت اضمحلال مزید بر علتها گشته...». فتحعلی شاه از او دلجوئی نمود، هدایا فرستاده، یکی از دخترانش را به زنی به او داد و بیست و سه هزار تومان پول نقد هم پرداخت^۲. حکومت قم و محلات را نیز به وی سپرد. در دولت قاجار با احترام می زیست، میرزا ابوالقاسم قائم مقام جانب او را نگاه می داشت، و در زمان صدارتش آقاخان را به حکومت کرمان برگزید.

آقاخان طبعی ناآرام داشت، رؤسای اسماعیلی چندان ارادتی به او نمی ورزیدند، حاجی میرزا آقاسی هم برخلاف قائم مقام با او خوش رفتاری نمی کرد. مجموع این عناصر خوی جاه طلب او را به ماجراجوئی کشانید. هنگامی که محمدشاه به هرات لشکر فرستاده بود، آقاخان در کرمان بنای سرکشی را گذاشت. در برابر فیروز میرزا تاب ایستادگی نیاورد، به قلعه

۱. عبرت افزاه، ص ۵.

۲. همان، ص ۲.

هم پناه جست تا اینکه به حسن توسط فریدون میرزا فرمانفرمای فارس، مورد بخشش شاه واقع گردید. به تهران آمد و در حضرت عبدالعظیم خانه گزید. سپس به حکومت محلات رفت.

از ۱۲۵۶ روابط آقاخان با میرزا آقاسی به دشمنی گرائید - از محلات به سوی کرمان و بلوچستان عزیمت کرد، آنجا را مأمون و کانون طغیان خویش قرار داد. کار خود را با جعل فرمانهایی از جانب محمدشاه به افتخار خود آغاز نهاد. منشی او میرزا احمد اصفهانی در فن سندسازی چالاک و تردست بود. حکمران کرمان بهمن میرزا بهاءالدوله او را تعقیب کرد. آقاخان به شهر پابک فرار نمود، به سیرجان رفت و در آنجا هم شکست خورد. اما حکومت انگلیس در هند به یاری او برخاست، سعیدخان بلوچ را به کمک فرستاده و برای تقویتش توپخانه و مهمات جنگی از راه قندهار و سیستان روانه ساخت.^۴

در این اوان دولت انگلیس در کشمکش با امرای افغانستان بود که به قیام وزیر محمد اکبرخان پسر دلاور دوست محمدخان، و قتل عام انگلیسها انجامید. - آقاخان که از ایران رانده شده بود به افغانستان رفت، و به خدمتگزاری سیامت انگلستان سرافراز گردید. خودش می نویسد: در راه قندهار چون به «کرشک» رسید، رالینسون^۴ را از ورود خود آگاه ساخت. با شکوه فراوان در ۱۷ ذی قعدة ۱۲۵۷ وارد قندهار شد. مخرج مهمانی ما را خشکه از قرار روزی صد روپیه مقرر کردند.^۵ تصمیم براین گرفته شد که شهر هرات به دست آقاخان تسخیر گردد و به حکومت آن نشانده شود. در این باره شرحی رالینسون از قندهار به «لرد مکناتن»^۶ فرمانده لشکر انگلیس در کابل نوشت، آقاخان نیز نامه ای ضمیمه آن فرستاد. اما شورش دلیرانه افغانان و کشت و کشتاری که از انگلیسها در کابل شد، آن نقشه را بر باد داد. اعتراف پیشوای اسماعیلی که حالا به مزدوری اجنبی تنزل یافته بود، خواندنی است:

«... پس از دید و بازدیدها شرح احوال ما را شاهزاده محمد (تیمور میرزا) و رالینسون صاحب خود نوشته و به من هم القا کردند، نوشتیم به لرد مکناتن صاحب و شاه شجاع. و جواب در کمال سربانسی رسید و مقرر شد که به معاونت آن هرات را گرفته ساکن شوم. مگر تقدیر مخالف تدبیر آمد، و حکایت بلوای کابل متواتر شد و خلل فاحش در احوال صاحبان انگریز ظاهر شد...»^۷

چون کار انگلیس در افغانستان رو به تباهی می رفت، شاهزاده

۳. نگاه کنید به نامه میرزا آقاسی طیحه ۱۲۶۲ که در همین بخش نقل شده است.

4. H. Rawlinson.

۵. عبرت افزا، ص ۴۹.

6. Lord Macnaughten.

۷. عبرت افزا، ص ۴۹.

«صفدر جنگت» و «محمد عمرخان سردار» مکتوبی معمور به آقاخان نوشتند که اگر بیرون آمدی و به ما ملحق شدی فیها المطلبوب والا هر وقت دست یابیم اول تو و کسان تو را قتل می‌کنیم بعد انگریزان راه^۸ احتمال می‌دهد رفت که انگلیسهای مقیم قندهار نیز به همان برس نوشت یاران مقیم کابل خود دچار گردند. به این جهت قورخانه خود را آتش زده، عزیمت هند نمودند و دست‌آموز خود آقاخان را نیز همراه بردند. اما بعد «سردارها افسوس می‌خوردند که آقاخان رفت. اگر مانده بود سزای او را می‌دادیم»^۹. همینکه آقاخان به‌سند رسید دوباره از طرف انگلیس به ارجاع خدماتی گماشته می‌شود. «هنری یول» دانشمند انگلیسی در شرح محققانه‌ای که بر سفرنامه معروف «مارکوپولو» نوشته می‌گوید: «آقاخان در ازای مستمری و وظیفه‌ای که از حکومت انگلستان دریافت می‌کرد، حسن خدمتی نسبت به ژنرال نوت^{۱۰} در قندهار و همچنین سرناپیر^{۱۱} در سند انجام داده^{۱۲}. این «حسن خدمت» را خود آقاخان بهتر از هر کس شرح می‌دهد. می‌نویسد: «در آن اوقات جنرال سرچالز نیپر صاحب و اطرام صاحب^{۱۳} در سند بودند و مقصودشان این بود که میر نصیرخان، کراچی را واگذارند به آنها و میر صاحب موصوف تکمین نمی‌کرد. و علی مرادخان خیرپوری با جنرال موصوف موافقت نموده، و رفته رفته غائله طولانی شد. من از رهگذر خیرخواهی اصرار بسیار به میرها نمودم که مصلحت شما این است که کراچی را واگذارید و آمده شوید که علاوه از آنچه مداخل سالیانه کراچی است از دولت انگلیس به شما عاید خواهد شد»^{۱۴}. «خیراندیشها و نصایح» آقاخان در نصیرخان مؤثر نیفتاد و آماده جنگ شد.

آقاخان چون دریافت که نصیرخان آماده کارزار است به‌وی گفت: «موافق قانون اسلام نیست که من و نوکرهای من مسد نکنیم، لکن چون لباس نوکرها ملبوس ایرانی است شاید بلوچهای لشکر شما نشناسند و خلئی واقع شود. پس چند دست لباس سندی بدهید که نوکرهای من بپوشند و با شما به جنگ بیایند، قبول نکرد و گفت شما مهربان من هستید هرگز چنین تکلیفی را رضا نمی‌دهم... و چون قرار داده بودند که شبانه بی‌خبر در چهاونی شبیخون بزنند، و اطرام صاحب و کسانی را که در چهاونی بودند قتل کنند، محض رضای الهی شبانه فرستادم و او را اطلاع دادم و شب چهاونی را تخلیه نموده، به جهازات سوار شدند و سلامت ماندند»^{۱۵}.

لاجرم، بلوچها به جنگ می‌پردازند و در آن زده‌خورد چهار

۸. عبرت‌افزا، ص ۵۰.

۹. همان، ص ۵۱.

11. Sir Charales Napler.

10. General Nott.

12. H. Yule. P. 153.

۱۳. Sir James Outram این شخص در زمان ناصرالدین‌شاه که جنگ

انگلیس و ایران بر سر مسئله افغانستان برپا شد، فرمانده قشون مهاجم انگلیس بود.

۱۴. عبرت‌افزا، صفحه ۵۳-۵۲.

۱۵. عبرت‌افزا، ص ۵۴-۵۳.

دندان آقاخان می‌شکند، و سی و دوهزار روپیه از اموال او را بلوچها به یغما می‌برند. می‌نویسد: «جنرال صاحب سیاهه اموال غارت شده سرا خواستند که از بلوچان مطالبه نمایند، مگر مصلحت چنان دیدند که آنچه از ما غارت شد به بلوچان ببخشند تا آنها رام و ملک آرام و در عوض از سرکار کمپنی به ما بدهند»^{۱۶}.

بعد، آقاخان برادر خود سردار محمد باقرخان را در ربیع‌الاول ۱۲۶۰ با تدارک زیاد که حکومت هند تهیه دیده بود، به تسخیر قلاع «بمبئی» در منطقه بلوچستان می‌فرستد و در جلب نظر بلوچان کوشش می‌نماید: «به جهت خوانین خدمتگزار خلعت و انعام و مواجیب مقرر کردم، و به قدر لازم وقت به استعداد برادر معزیه الیه افزودم، و حکم دادم که اگر ده‌لک هم خرج بشود مضایقه نکنند و حتماً بمبئی را تسخیر نمایند»^{۱۷}. خود آقاخان نیز به سوی بمبئی رهسپار شده در آنجا اقامت نمود.

محمد علی‌خان بلوچ که سابقاً شرحی از او در زمان میرزا تقی‌خان دادیم، با سپاه آقاخان از در جنگ درآمد. آقاخان برادر دیگر خود سردار ابوالحسن‌خان را به کمک محمد باقرخان فرستاد. در همین اوقات فتح‌علی‌خان نیز از دربار تهران به یاری محمد علی‌خان و به منظور برانداختن برادران آقاخان رسید. در ۱۲۶۲ شکست سختی به آنان وارد آمد، متواری شدند. سیاست فرمانفرمای هند ضربه دیگری خورد.

آنچه گذشت مختصری از دفتر زندگی ننگین آقاخان بود. ببینیم میان ایران و انگلیس چه گفت و شنیدی درگرفت.

پس از قرار آقاخان از ایران و پیوستن به اردوی انگلیس در قندهار و رفتن به هند، دولت ایران استرداد او را به موجب معاهده ۱۲۲۹ (۱۸۱۴) خواست. ماده دهم این معاهده می‌گوید: «اگر از رؤسای ایران کسی خواهد دشمنی کند و یاغی شود و فرار به ولایت انگلیس نماید باید به محض اشارت امنای دولت ایران آن‌کس را از ولایت مزبوره بیرون کنند و اگر بیرون نرود او را گرفته روانه ایران نمایند، و در صورتی که پیش از رسیدن آن‌کس به ولایت مزبور اشارتی از امنای دولت ایران درباره او به حاکم آن حدود رسد آن‌کس را رخصت فرود آمدن ندهند، و بعد از مسامحت اگر فرود آمد او را گرفته روانه ایران نمایند، و همچنین معلوم است که از جانب دولتین شرایط این فصل استقرار پذیرفته».

دولت انگلیس به عنوان اینکه «مشارالیه خدمت به دولت انگلیس کرده است» به قبول تقاضای ایران تن نداد. سرانجام قرار بر این شد که استثنائاً ایران خواهش دوستانه دولت انگلیس را بپذیرد و از استرداد آقاخان صرف نظر کند. و حکومت هندوستان نیز تعهد کرد که آقاخان را از بمبئی به گلکته ببرند تا مصدر فتنه و فساد نگردد. اما آقاخان در بمبئی بعزت و احترام نگاهداری شد تا در سال ۱۲۶۲ که وی را به تسخیر

بلوچستان مأمور گردیدند، آقاخان نیز برادران خود را به تفصیلی که گذشت برای تصرف آنجا روانه ساخت. و نامه‌های فتنه‌انگیز به رؤسای قبایل بلوچ نوشت، و آنان را به نافرمانی ایران و اطاعت از حکومت هند تحریک و دعوت نمود. نامه‌ای که حاجی میرزا آقاسی در ذیحجه ۱۲۶۲ به سفارت انگلیس فرستاده، نکته‌های مهمی را نمایان می‌سازد:

... از جمله داستان آقاخان محلاتی نوکر خائن و فراری این دولت جاوید آیت است که در چهار سال قبل از اینکه مشارالیه در سرحد کرمان و بلوچستان پاره‌ای از اشرار را دور خود جمع‌آوری کرده بنای هرزگی را گذاشت - سرحدداران دولت علیه مملکت جمعیت او را از هم گسیخته، سه عراده توپ که روی آنها خط انگلیسی داشت از او بدست آورده، خود او فرار کرده به اردوی قشون انگلیس که در آن اوقات در قندهار بود رفته، او را تصاحب کردند و به اتفاق خود به مملکت سند برده، در آنجا نگاه داشتند. دستدار شرحی به آن جناب نگارش داشت: چرا کارگذاران آن دولت بیهه مخالف شروط عهدنامه مبارکه فراری این دولت علیه را تصاحب کرده‌اند؟ یا او را آورده به سرحدداران این دولت علیه بسپارند یا او را از خاک تصرفی خود اخراج نمایند.

آن جناب به موجب شرح دولتی به دستدار جواب مرقوم داشتند که: اگرچه موافق عهدنامه مبارکه عالیجاه مشارالیه باید به دولت علیه رد شود یا از حدود متعلقه به دولت انگلیس اخراج کنند، اما از اینکه عالیجاه مشارالیه خدمت به دولت بیهه انگلیس کرده است، اولیای آن دولت بیهه توقع دوستانه دارند که به مشارالیه اذن داده شود که رفته در کلکته اقامت کند. اعلیحضرت ... محض استرضای خاطر آن دولت بیهه این خواهش را که مخالفت به عهدنامه مبارکه داشت، قبول فرمودند. و قرار شد که مشارالیه در کلکته سکنی نموده، مشروط بر اینکه مکاتبه مخفیانه به اهالی ایران نداشته، دست شرارت او از سرحدات دولت علیه کوتاه باشد. معذک العراقب کارگذاران هندوستان او را به کلکته برده، در بندر بمبئی نگاهداشته که مصدر شرارت و فساد شود و سرحدات کرمان و آن حدود را مشغوش نماید. چنانچه این روزها مشارالیه میرزا ابوالحسن‌خان و محمدباقرخان برادران خود را با چند عراده توپ و جمعیتی از اشرار بلوچیه آنجا، بر سر قلعه بمقبل فرستاده که آنجا را تسخیر کرده مأمور فساد و شرارت خود سازد...

مظهر اینگونه افعال و حرکات خلاف از کارگذاران هندوستان با دوستی مثل دولت علیه ایران کمال استبعاد را دارد. و از حسن انصافی که آن دولت دارند، یقین دارم در قول من شریک می‌باشند،

و به اولیای دولت بپیله انگلیس خواهند نوشت که به کارگزاران هندوستان قدغن نمایند؛ اینطورها با دولت همجوار قدیمی خود راه نروند، و زیاده ازین آن مفسد خائن را در بمبئی نگاه ندارند. یا موافق عهدنامه مبارکه عمل کنند و او را از ملک خود اخراج نمایند، یا موافق خواهشی که کرده‌اند او را به کلکته برده دست شرارت و فساد او را از سرحدات دولت علیه کوفاه دارند...».

پس از آن اعتراض، پاره‌ای از نامه‌های محلاتی که به‌امرای بنوچ نوشته بود، بدست عمال ایران افتاد. و حاجی همه را به نظر سفیر انگلیس رسانید. حکومت هند پناچار آقاخان را در جمادی‌الاول ۱۲۶۳ از بمبئی به کلکته کوچ داد. در خانه‌ای که همپست نزول مانوآپ فرمانفرما معین کرده بود ساکن گردیدیم. به‌دنبال آن حکومت هند خواست با تمهید مقدمه‌ای، وسیله بازگشت آقاخان را به‌ایران فراهم نماید. وزیر مختار انگلیس از طرف فرمانفرمای هندوستان نظر دولت ایران را استفسار کرد و در ۲۷ صفر ۱۲۶۳ به حاجی میرزا آقاسی نگاشت: «چون درین اوقات خود عالیجاه آقاخان مایل و راضی به‌این دربار شوکت‌مدار شده است و به رضای خاطر می‌خواهد معاودت نماید، لهذا جناب فرمانفرمای مملکت هندوستان دوستدار را مأمور فرموده‌اند که از اولیای این دولت علیه در مقام استفسار برآید که آیا اولیای دولت علیه راضی به‌معاودت عالیجاه مشارالیه خواهند بود؟ تا دوستدار مراتب را اظهار دارد. حال زحمت کشیده به‌هرچه رای اصابت پیرای اولیای این دولت علیه قرار گیرد مرقوم فرمایند تا دوستدار نیز به‌جناب فرمانفرما اظهار دارد.»

حاجی نسبت به‌بازگشت آقاخان حرفی نداشت، اما باید از راه فارس یا بین‌النهرین برگردد، نه از طریق بنوچستان یا کرمان تا مگر باز در آنجا به‌فتنه‌انگیزی دست بزند. در ربیع‌الاول ۱۲۶۳ به شیل پاسخ‌درستی داد:

«... معلوم است بودن یا نبودن آقاخان در ایران برای دولت ملی‌السویه است، و اینکه چندی هم رفته بوده محض سفاقت و بیخردی بوده، کسی به‌او رجوعی ندارد و حالاً هم نخواهد داشت، در صورتی که از راه فارس یا در عتبات عالیات از راه کرمانشاهان با عیال خود بخواهد به محلات بیاید و در خانه خود بنشیند، کسی با او حرفی ندارد، بیاید بفرزاد در خانه خود باشد، قریه دولت‌آباد را هم که در عوض طلب خواجه عیسی تاجر دولت بپیله رده داده بود، و من دوهزار و پانصد تومان ابتیاع کردم، تنخواه مرا رد کنند، من قریه مزبوره را به خود او وامی‌گذارم.»

آقاخان مایل نبود با این شرایط به‌ایران بیاید، و بیکاره در گوشه محلات به‌کار دعاگوئی روزگار بسر آورد. انتظار داشت مقدمش را گرامی دارند و باعزت فراوان باز گردد. همینکه محمدشاه مرد و میرزا آقاسی هم

رفت - آقاخان از کلکته به بمبئی آمد. از آنجا نامه‌ای به میرزا تقی خان نوشت و اجازه بازگشت خواست. به گفته خودش: «از رعایت دولت بقایت امیدوار بودم که به اقصی الفایه به عزتم خواهند افزود و در حقم عطفتمها خواهند فرمود. و بعد از آنهمه خرابیها که در دولت شاه مرحوم دیده و کشیدم، حال به آیدیم خواهند پرداخت، و با جمعی عیال و اطفال سادات متواری فراری، به الطاف شهریاری به موطن و مستطال الرأس مستقر و متقبل خواهند ساخت»^{۱۸}.

سفارت انگلیس نیز واسطه گردید. اما امیر اسامیا معاودت کسانی که آنان را عنصر فتنه‌جو تشخیص می‌داد و به پشتیبانی بیگانگان دلگرم بودند (خواه اصفالدوله قاجار باشد یا پیشوای اسماعیلی) روی خوش نشان نمی‌داد. می‌گفت این کسان خائن ملک و ملتند، و باید به عنوان «فراری» تسلیم دولت بشوند. پس به وزیر مختار انگلیس ابلاغ کرد:

«... اگر اولیای دولت بیهی انگلیس مایل باشند که [آقاخان] به ایران بیاید، باید بطور فراری او را به سرحداران دولت علیه بسپارند، والا به کثرت عصیان و جرائم اعمال او اولیای دولت علیه راضی نخواهند شد که آقاخان بطور دیگر به ایران معاودت کننده، قصد امیر این بود که از اعتبار این کسان در انظار مردم بکاهد و بمقتدارشان جلوه دهد. و این درست مخالف هدف انگلیسها در روانه ساختن آقاخان به ایران بود. نتیجه این شد که موضوع همچنان مجمل ماند.

پس از امیر، باز آقاخان به تلاش بازگشت به ایران افتاد. برای شاه فیصل وزرافه فرستاد، اعتمادالدوله صدراعظم را هم از پیشکشهای خود بی بهره نگذاشت. اما سرانجامش به ایران سرنگرفت. با گذشت زمان دستگاه آقاخان در بمبئی نیرو گرفت - از و فرزندان خلفش از عوامل پیشرفت سیاست حکومت انگلیسی هند بودند. این خود یکی از جهات سیاست انگلستان در آن سرزمین اوهم و خرافات بود که اختلاف فرقه‌های گوناگون مذهبی را تقویت کند. آقاخان محلاتی ثروت بیکران اندوخت، و به نوشته «هنری یول» انگلیسی نزدیک پنجاه تا شصت هزار مرید اسماعیلی این بت بزرگ را می‌پرستیدند^{۱۹}.

زمانی نهضت اسماعیلی نماینده یکی از بزرگترین جنبشهای فکری جهان اسلامی بود - حال پیشوائی آن را کسی بعمده داشت که از عالم روحانیت و فضیلت یکسره بیگانه بود. نامه زندگیش با سند سازی آغاز گشت، و به بیگانه پرستی انجام یافت - میراثی که برای احفادش به جای نهاد.

اصلاحات سیاسی و اجتماعی

در دوره کوتاه صدارت میرزا ابوالقاسم قائم مقام، وضع مالیه و دخل و خرج کشور نظم کلی بهم رسانید. برای دربار و شاه حقوق ثابت برقرار کرد، و مواجب دیوانیان و خیلی از مستمریها را محدود ساخت. مآخذ این سخن منسوب به قائم مقام که «دولت سرباز می خواهد، دعاگو نمی خواهد» هر چه باشد، روشنگر وجهه نظر عمومی اوست نسبت به مخارج دولتی^۱.

پس از قائم مقام وضع مالی ایران دچار یحیران گشت، روز بروز از میزان عایدی کاسته، بر خرج افزوده می شد. دامنه این عدم تعادل با بخششها و مستمریهای گزاف، و دادن «تیول و سیورغال» همچنان زیادتر می گردید. کار به جایی کشید که در زمان میرزا آقاسی «هر سال دو کروار مخارج ایران بر مداخل آن زیادتی پیدا کرد»^۲. پول نقد خزانه، خاص حقوق درباریان و افراد خاندان سلطنت و مستمری روحانیان بود. ر برای پرداخت مطالبات دیگران براتهای بی اعتبار یا کم اعتبار در وجه حکام ولایات صادر می شد. حکمت صدور برات این بود که دولت طلبکاران را از سر خود باز کند. بنا به گفته شیل هر کس زور داشت همه وجه براتش وصول می شد، اگر بیچاره بود یک شاهی هم به او نمی رسید. و بطور کلی براتهای دولتی به مآخذ نه تا بیست درصد بهای اصلی در ولایات خرید و فروش می شد^۳. با براتهای نکول شده ای که در

۱. چنانکه خواهد آمد همان معنی در نامه امیر به شاه منعکس است.
 ۲. صدرالتواریخ، خطی، (این رقم دقیق است، گفته امیر آن را تأیید کرده).

دست مردم بود قرض دولت برف‌انبار گشت، و کسی هم به فکر چاره نبود. از آن گذشته مواجب سپاهی درست نمی‌رسید. مثلاً محمدحسن‌خان سردار ایروانی از همشهریهای میرزا آقاسی که متهصب امیر تومانی و حکومت عراق را داشت، همه ساله صورت لشکر را به تهران می‌فرستاد، مواجب آنان را می‌گرفت، اما به سربازان نم‌پس نمی‌داد. و بزور از آنان قبض رسید دریافت می‌کرد^۴. واتسون می‌نویسد: «سرهنگانی بودند که بدون داشتن ابوابجمعی، مواجب و پوشاک سربازان را می‌گرفتند»^۵. این عین سخن خود امیر است.

کاردار انگلیس ضمن بررسی دوره چهارماهه اول زمامداری او می‌نویسد: «امیر نظام سخت مشغول اصلاح خطا کاریهای دولت زمان محمدشاه است. امیر خودش نمونه‌های چند از نادرستیهای رایج را شمرد. از جمله اینکه سرهنگان حقوق فوجیهائی را می‌گرفتند که اصلاً وجود خارجی نداشتند؛ گارد خاصه سلطنتی که در زمان فتحعلی‌شاه از ششصد سوار نظام گردیده تشکیل می‌یافت، اخیراً عدد آنسان روی کاغذ چهارهزار نفر ثبت گردیده بود، و به حقیقت بیش از سیصد نفر نبود؛ در دستگاه دیوان جمع زیادی هستند که بدون آگاهی شاه مرحوم فرمان به نام آنان صادر گردیده و مواجب هنگفت می‌گرفتند؛ و عایدی دولت یکسره به جیب شخصی افراد می‌رفت. چنان آشفته‌گی در کار مالیه مملکت است که سالها طول می‌کشد تا بنظم درآید»^۶. از همه بدتر این بود که مالیات دولت بطور کامل وصول نمی‌گردید، و از برخی ولایات اصلاً نمی‌رسید.

در این وضع پریشان، امیر به اصلاح مالیه پرداخت. به عقیده واتسون: «شاید هیچ متخصص مالی هیچوقت گرفتار وضع ناهنجاری نگردیده بود که میرزا تقی‌خان با آن مواجه شده. دولت مبلغ عظیمی قرض داشت و بنابراین خود امیر به استیونس، فقط سیصد و چهل هزار تومان پول در خزانه مملکت موجود بود. صندوق جواهر سلطنتی نیز مورد دستبرد قرار گرفته بود. میرزا تقی‌خان گفته بود: جمعی محتوی قطعه‌های الماس که بهای آنها هشتصد هزار تومان بوده است، حال پیش از صد هزار تومان الماس در آن یافته شد»^۷.

کاردار انگلیس نیز می‌نویسد: «خزانه خالی است؛ همه پول نقد موجود سیصد هزار تومان یا یکصد و پنجاه هزار لیره است... یقین دارم که امیر نظام قصدش این است که همت خود را برای احیای ایران بکار ببرد... و اگر پول کافی در خزانه بود بر موانعی که ثبات دولت ایران را

۴. تاسخ‌التواریخ.

5. R. Watson, P. 374.

۶. انگلیس ۶۵/۱۴۴ فرانت به پالمستون، ۳۱ ژانویه ۱۸۴۹.

۷. انگلیس، استیونس به پالمستون، ۱۵ ژوئن ۱۸۴۹.

تهدید می‌کند، فائق می‌آید.^۸ اما به نظرش «شکست می‌وزا تقی‌خان در برانداختن آن دشواریها حتمی است»^۹. فرانت اشتباه می‌اندیشید، و به خطای خود پی‌برد. این سخن خود امیر است در توضیح میامت مالیش: «پیش از هر اصلاحی وضع مالیه را مروسامان خواهد داد. میزان خرج دولت یک میلیون تومان (پانصد هزار لیره) بیشتر از عایدی آن است. باید از واجب و مستمری کاست؛ به علاوه ده درصد بر مالیات خواهد افزود؛ گمرکات که تا کنون در اجاره افراد بوده، از دست آنان خواهد گرفت و تحت اداره دولت درخواهد آمد؛ به هر ولایتی پیشکارمالیه‌ای خواهد فرستاد که مسئول دیوان استیفا باشد و مستقل از حکومت آنجا؛ و مبلغ شش صد هزار تومان مستمری را که حاجی میرزا آقاسی در حق دوستان ماکوئی خود برقرار نموده، یکسره مقلوع خواهد کرد»^{۱۰}.

شرح مواد مزبور را خواهیم داد، و آن قسمتی از نقشه اصلاح مالیه امیر را می‌ساخت. گرفتاری عمده دیگر مسأله براتهای نکول شده دولتی بود، و بدهی گزافی که از این راه برهمهده خزانه قرار داشت. در نظر اول دو راه در پیش بود؛ یا اینکه همه را معتبر بداند، و یا اینکه یکسره بی-اعتبار شمارد. طریق نخست با تنگدستی مالی دولت عملی نبود، و طریق دوم دولت را ورشکسته اعلام می‌کرد و بکلی از اعتبار می‌انداخت. اما راه درستی که برگزید این بود که دستور داد همه براتها را مورد رسیدگی قرار دهند. آنها را که درست بود و بدهی حقیقی دولت بشمار می‌رفت؛ قبول کرد و قرار پرداخت تدریجی آنها را داد. و براتهایی که صورت بخشش و انعام و خاصه خرجیهای فراوان حکومت میرزا آقاسی را داشت، بکلی واژه، و دولت را متعهد به تأدیه آنها ندانست.

برای تعدیل دخل و خرج کشور هیأتی از مستوفیان را تحت نظر میرزا یوسف مستوفی‌المسالک گماشت که صورت درستی از وضع بودجه مملکت تنظیم نمایند. این هیأت میزان کمبود عایدی را از مخارج، به یک میلیون تومان (قریب پانصد هزار لیره انگلیسی) تعیین نمود. امیر که خود در فن استیفا سررشته داشت، براساس آن صورت تصمیم دلیرانه و قاطعی گرفت. یعنی از حقوق تمام کسانی که از خزانه دولت واجب یا مقرری داشتند، از شخص شاه گرفته تا نوکر جزء، بشناسب کاست. شرحی که در صدرالتواریخ آمده نقل می‌کنیم: میرزا تقی‌خان «اول کاری که کرد از واجب جمیع مردم کاست و از برای هر یک شش ماهه واجب منظور نمود و شش ماه دیگر را باز گرفت، و در این خصوص فرمانها به مردم داد که هنوز آن فرمانها موجود است. حقوق جمیع علما را کسر کرد، و نصف سال منظور نمود. شاهزادگان عظام و وزرای فخام نتوانستند کاری از پیش

۸. انگلیس ۶۵/۱۴۴ فرانت به پالمستون، ۲۵ آوریل ۱۸۴۹.

۹. انگلیس، ۶۵/۱۴۴ فرانت به پالمستون، ۲۵ آوریل ۱۸۴۵.

۱۰. انگلیس، استیونس به پالمستون، ۱۵ ژوئن ۱۸۴۹.

ببرند، حال همه کس یکسان بود.» مؤلف صدراالتواریخ در حاشیه اضافه می‌کند «اگرچه میرزا تقی‌خان امیرنظام مواجب مردم را کسر کرد ولی کسر او بهتر از زیادی و افزودن دیگران بود به جهت آنکه در عهد شاه مرحوم و صدارت حاجی میرزا آقاسی، اسم مواجب زیاد و رسم آن کم بلکه هیچ بود. مثلاً به شخصی ده هزار تومان مواجب می‌دادند، ولی چون وصول نمی‌شد صاحب آن مجبور می‌شد آن برات را به هزار تومان بفروشد و به ازاء آن هزار تومان هم اسباب خرازی فرنگت بگیرد. لکن میرزا تقی‌خان اگر چه کسر کرد، ولی هر قدر مواجب که داده می‌شد بسهولت به حیطة وصول می‌رسید» ۱۱.

لسان‌الملک سپهر در همین موضوع می‌نگارد: «پس طبقات شاهزادگان بزرگت را تا چاکران خرد، نام هر کسی را از مستوفیان درگاه و عارضان سپاه همی بخواست و از مرسوم و مواجب ایشان لغتی بکاست و در این امر وضع و شریف و قوی و ضعیف را به یک دست بهره فرستاد تا هیچکس را به کسی سخره نباشد». به دنبال آن راجع به کسر مستمری و مواجب خود نیز به تعریض شرحی خواندنی می‌دهد: «و من بنده یا اینکه در حضرت شاهنشاه به منصب استیفا فخری بزرگ داشتم و در انشاءقصاید لالی فرایند نثار حضرت شاهنشاه می‌بردم و تاریخ اقالیم سبعة جهان واقسام خمسة زمین را از ده زبان ترجمانی کرده نگار می‌دادم و روایت عریض قریب و بعید را در دربار عام بین یدی‌الاعلیٰ بدان ذلاقت و حلاقت می‌کردم که مورد تحسین پادشاه می‌افتاد و وقت آمد که دو هزار کس در پیشگاه حضور انجمن شد و حامل فتحنامه نرسیده، من بنده قرطاسی بیاض برگزفتم و بی‌لکنت زبان تا به آخر رفتم. بالجمله با تقدیم چندین خدمت میرزا تقی‌خان معادل دو هزار تومان زر مسکوک از مرسوم و مواجب من بنده بکاست. الا آنکه بیعاد نهاد که چون این کار بر میزان نهم باتو دوچندان دهم» ۱۲.

کاستن مقرری این مورخ درباری که هنرش این بود که کاغذ سفیدی را به دست گیرد و از روی آن فتحنامه بخواند، به اندازه‌ای پهلوگران آمده که هر جا توانسته، زبان به بدگوئی از امیر گشوده است. تردید نیست این کار امیر دشمن‌تراشی می‌کرد. خاصه در میان امیران و شاهزادگان که از خوان یغمای دولت پولهای کلان می‌بردند، کسانی به دشمنی برخاستند که ظهیر آن را در غوغای سربازان در ۱۲۶۵ دیدیم. وزیر مختار انگلیس می‌نویسد: «با عمل بی‌پروای خود در کم کردن حقوق و مواجب افراد، همه را دشمن خود ساخته است... البته این تصمیمی بود لازم، خاصه اینکه بیشتر عایدی دولت صرف مستمریهای گزاف می‌گردید که تناسب با درآمد کم ایران نداشت. اما عاقلانه این بود که در کاستن آنها تبعیضی قائل می‌گردید؛ و این آزمایش ناگوار را به‌زمانی دیگر موکول می‌ساخت که حکومت

۱۱. صدراالتواریخ (خطی).

۱۲. نسخ‌التواریخ.

پایه استوارتری می‌یافت»^{۱۴}. ولی امیر تبعیض روا نداشت و تمام حرفش برانداختن تبعیض و بی‌عدالتی بود. از آن گذشته عدم تناسب فاحشی میان حقوق وزیران و حکام و بزرگان مملکت، و عایدی دولت و خرج زندگی، وجود داشت. شیل در یادداشت‌هایی که به‌ضمیمه کتاب زنش آورده، حقوق خالص دیوانی میرزا آقاخان نوری را به‌زمان صدارتش سالانه چهل و دو هزار تومان (معادل ۲۰/۹۹۳ لیره انگلیسی) ثبت کرده و حال آنکه رئیس‌الوزرای انگلیس در همان وقت فقط سالی پنج هزار لیره حقوق می‌گرفت^{۱۵}! همچنین رقم حقوق حکام ایالات ایران را معادل مواجب فرمانفرمای هندوستان آورده است!^{۱۵} در واقع وزیران ایران مواجب نمی‌گرفتند، خزانه دولت و ملت را بی‌بخما می‌بردند.

امیر جهت تعدیل بودجه دولت، حتی از حقوق شاه کاست. در این کار شیوه قائم‌مقام را پیش گرفت. و مقصدار آن را فقط ماهی دوهزار تومان مقرر داشت. دستخط شاه براین معنی صراحت دارد:

سهراب‌خان، پولی که برای صرف جیب ما معین شده است، ماهی دوهزار تومان است. امروز جناب امیرنظام می‌گفت که معین کرده‌ام و به سهراب‌خان داده‌ام. البته از اول ثور تا آخر سال، ماه به ماه دوهزار تومان را به حضور بیاورید. فی‌جمادی‌الاول ۱۲۶۶هـ.

اما وزیر مختار انگلیس حقوق شاه را در زمان صدارت امیر از آن مبلغ هم کمتر، یعنی سالی پانزده هزار تومان ثبت کرده است. و از نظر مقایسه می‌نویسد: حقوق سالانه محمدشاه کمتر از شصت هزار تومان نبود^{۱۶}. میزان درست مواجب ناصرالدین شاه در آن زمان همان است که در دستخط شاه و نامه امیر ذکر گردیده: به‌شاه می‌نویسد: «... درباب صرف جیب مبارک که مقرر فرموده بودند مهدی‌خان عرض کرده است، وجه نیست - فدوی در اول سال مثل پارسال‌بنکه بیشتر از پارسال، بیست و چهار هزار تومان ایواجمع مهدی‌خان نمود. حالا که فرمایش سرکار همایون رسید، مهدی‌خان حاضر نبود که تحقیق مراتب را کرده، قراری که لازم است بدهد که رفع معطلی مهدی‌خان بشود، و اینطور عرضها خاکپای همایون نکند...»^{۱۷}. از نامه مهمی که امیر به‌شاه نگاشته، معلوم است که مانع گشادپازیهای درباری بوده، و به‌کنایه خواسته مقام سلطنت را مشبه گرداند:

۱۳. انگلیس ۶۰/۱۴۶ شیل به پالمستون، ۱۵ دسامبر ۱۸۴۹.
14. Lady Sheil, P. 328.

۱۵. همان، ص ۳۹۳.

۱۶. مجلس، نامه‌های روزانه امیر به شاه (خطی).

۱۷. انگلیس، ۶۰/۱۵۱ شیل به پالمستون، ۲۵ مارس ۱۸۵۱.

۱۸. مجلس، نامه‌های روزانه امیر به شاه (خطی).

«... مقرر فرموده بودند فلان راحت نمی‌گذارد، گناه هست خاکچای همایون معلوم شده باشد فدوی در وجهه مخارج اتفاقی قبله عالم روحنا فداه مضایقه و خودداری می‌کند. اینقدر برزای همایون آشکار باشد که به‌خدا من جمیع عالم را برای راحتی وجود مبارک همایون می‌خواهم، اگر گاهی جسارتی شود از این راه است، می‌خواهد که خدمت شما از جهت پول مخارج لازمه معطل نماند والا مال کلا از خودتان است، فدوی را چه حد آن هست که در انجام رضای خاطر مبارک خودداری نماید. با این عقیده که دارد وجود ناقابل خود را در رضای خاطر مبارک وقف می‌داند، اما خود فدوی دیناری به احدی نخواهد داد آن وجه را که باید به مردم بدهد به مخارج لازمه قشون پادشاهی می‌دهد، اما قبله عالم انشاءالله عیدی مرحمت می‌فرمایند، دستخط که به دوستعلی‌خان صادر شده بود زیارت گردید. بدیهی است که وجه حاضر خواهد شد. زیاده جسارت نورزید، باقی الامر همایون»^{۱۹}.

در این عبارت که «فدوی دیناری به احدی نخواهد داد، آن وجه را... به مخارج لازمه قشون پادشاهی می‌دهد»، اثر تربیت قائم‌مقامی منعکس است. شیل نیز نکته‌ای را می‌آورد: «مدتی است شاه می‌خواهد برای تفریح به نواحی اطراف تهران مسافرت کند، ولی میرزا تقی‌خان به ملاحظاتی مالی منصرفش داشته است»^{۲۰}. این ممانعت امیر تعجیبی ندارد، زیرا اندکی بعد که شاه به سفر یک‌ماهه به قم رفت (۱۲۶۶) همه درباریان را با سه قوچ پیاده‌نظام وعده‌ای سوار نظام به دنبال خود راه انداخت. و خرج این سفر کمتر از بیست هزار تومان نبود^{۲۱}.

در ضرورت صرفه‌جویی به‌شاه خاطر نشان می‌کند: «چگونه می‌شود... در صندوق خزانه یا جای دیگر، بیست سی هزار تومان وجه برای خوب و بد دنیا و مخارج همراه نداشته باشند... هر قدر سختگیری که این غلام بکند، بی‌پول که این کارها راه نخواهد افتاد... خلاصه، لازم بود که عرض شود، چنان نباشد که فردا معطلی روی بدهد، یا سرکار همایون چنان بدانند که هر طور است، این غلام می‌تواند کار را راه اندازد»^{۲۲}. روشن است که شاه او را حلال هر مشکلی می‌دانست.

امیر که در خصوص تعیین حد موجب پادشاه و دیگر مخارج دولتی آن اندازه مراقبت داشت، تکلیف دیگران معلوم است. از نامه‌ای که میرزا آقاخان نوری ظاهراً به یکی از برادرزادگانش^{۲۳} به فارس نوشته، رویه

۱۹. مجلس، نامه‌های خصوصی امیر به شاه، خطی.

۲۰. انگلیس ۶۰/۱۵۳ شیل به پالمستون، ۲۵ سپتامبر ۱۸۵۰.

۲۱. همان، شیل به پالمستون، ۳ اکتبر ۱۸۵۰.

۲۲. مجموعه کاغذهای امیر، خطی.

۲۳. محمد زکی‌خان نوری عموی میرزا آقاخان مدعی پیشکار حکومت فارس بود. فتح‌الله‌خان و عبدالله‌خان که نامشان در کاغذ آمده، پسران «مو هستند».

تبعیض ناپذیر امیر در مسئله کسر مواجب روشن می‌گردد. و نیز آشکار می‌کند که چقدر از او حساب می‌بردند. به علاوه میزان سواد میرزا آقاخان را در فن املا و انشای فارسی بدست می‌دهد. قسمت عمده نامه میرزا آقاخان را با حفظ املاي اصل می‌آوریم:

«حالت امروز ایران دخیلی به شایق کاری و هرزه گی ایران عهد حاجی میرزا آقاسی غیر مرحوم ندارد. کار نظم و حساب بهم رسانیده. می‌بینید دستورالعمل فارس را. مواجب مردم نصف و ثلث شد. اگر مواجب حاجی قوام و ایلخانی مانده ده هزار تومان در سال بیشکش و تعارف به شاه و در خانه می‌کنند و چهار هزار تومان مواجب می‌گیرند. سابق آنچه رنگش زردی در باب مواجبهای اقوام، برادرزاده‌ها و پسر عموهای فارس در وقت نوشتن کتابچه دستورالعمل کشیدم، باشد. البته شنیدماید. این دفعه هم در حضور نواب والا حضرت النوبله، در وقت خواندن محاسبه، به مشیرالملک^{۲۴} امیر گفت، و به میرزا فتح‌الله گفت [...] ^{۲۵} مواجب پسرهای زکی خان و شکرالله خان چه می‌گیرند؟ من هر ساعت باید بگیرم، میرزانعیم باید بنویسد مواجب عبدالله خان کم است. چه خاکی به سر کتم؟ قدر نمی‌خواهم بدانند... صلاح خود را نمی‌دانم اسم يك توکر و يك لشکر نویس را به زبان بیاورم، دست کشیدم از وزارت لشکر اسم ببرم، شما هم آخر رحم خوب چیز است. احترام خشکه دارم، جنجال زیاد دارم، اما نمی‌توانم هرز و آبروی خود را نمی‌توانم ببرم. راست است صبح تا شام به خدمات متفرقه و بی‌سروته می‌دوم، محترمم. یقین بدان اگر کاری از دستم برآید، شما بگوئید یا نگوئید، دشمن خدا و رسول باشم مضایقه و کوتاهی نمی‌کنم. امروز ده روز است دوست تومان مواجب شما را قطع کردند. طفل من کاظم آرام ندارد. ساعتی ده دفعه خاطر من می‌آورد، می‌گویم به جانی نمی‌رسد.

«خلاصه آنچه می‌فهمم اگر زیاد فارس بمانید کم کم همه مواجب قطع می‌شود. اذن آمدنم هم خواستم به جهت شما. ندانند. اما به شاهزاده سفارشی کردم مواجب شما را زود بدهد. به هر بهانه و خدمتی باشد بیایید طهران. آنجا مالدن صلاح نیست. امشب درباب کسر و کم کردن مواجب شما عریضه نوشتم. تا خدا چه خواهد... از طهران و کار طهران مایوس باشید، نمی‌توانم علاوه بکنم. اگر آنچه هست کم نشود خوب است. باقی، صبر «عبدالله آقاخان بن اسدالله»^{۲۶}.

۲۴. مشیرالملک وزیر مقتدر فارس بود در این زمان و سالیان بعد.

۲۵. چند کلمه خوانده نشد.

۲۶. از اسناد خان ملک ساسانی.

از نامه مزبور و دستخط شاه که پیش از این آورده شد، نصایان است که دستگاه استیفا یکسره تحت نظر مستقیم امیر اداره می‌شد، و علاوه بر تعیین اصول سیاست مالی کشور، در برخی موارد خود او به جزئیات کار رسیدگی می‌کرد. یکجا به شاه می‌نویسد: «... بلی مستوفی-الممالک با نوشته، متمم حساب شده تا روز پانزدهم تمام نماید»^{۲۷}. معلوم است که از مستوفی‌الممالک تعهد کتبی گرفته که بنشیند و کار را تا روز مبینی به انجام برساند، باز می‌آورد: «مشغول حساب هستیم، اما گمان ندارم که جان فدوی از دست این حساب فارغ شود»^{۲۸}. جای دیگر گوید: «... دیشب تا صبح نشسته حساب فیروز میرزا را تمام کرده، اما توضیح نمی‌دهد که چرا رسیدگی به حساب فیروز میرزا حاکم فارس را به دیگری نسپرد. شاید علتش این بوده که دفتر مالیاتی آنجا از چند سال پیش وضع آشفته‌ای داشته، و می‌خواست تکلیف مالیاتهای پس‌افتاده را خود مبین نماید. در هر حال از لحاظ فن اداره، مسئولیت دشواری به عهده خویش گرفته بود.

ماده دوم برنامه تعدیل دخل و خرج کشور، راجع به مستمری و تیول بود.

در دفتر مستمریهای بی‌حساب و تیول و سیورغان تجدید نظر کلی کرد؛ از مستمریها کاست و در مواردی قطع نمود، تیول را محدود ساخت و یا یکسره ضبط دیوان نمود. کاردار انگلیس می‌نویسد: «به امر شاه همه دهاتی که حاجی میرزا آقاسی به ارث برای محمدشاه مرحوم نهاده بود، به تصرف دولت درآمد. این دهات را حاجی یا بزور گرفته یا برخی از قیمت آنها را پرداخته بود، تصمیم شاه در این باره عادلانه بود چه حاجی از راه غیر قانونی بدست آورده بوده»^{۲۹}. به علاوه پس از فرار حاجی از تهران، چندین کیسه پول «دوگای رومی» در خانه‌اش جا گذاشت که همه به «ممبروسی» لاک شده بود^{۳۰}. آن کیسه‌ها هم به خزانه رفت. سالی ششصد هزار تومان (سیصد هزار لیره انگلیسی) که در حق همشهریهای ماکوئی خود برقرار ساخته بود، از دفتر استیفا حذف گردید^{۳۱}. قرار امیر در محدود کردن مستمری شامل همه طبقات از جمله شاهزادگان و درباریان و روحانیان و سادات می‌گردید. آن کاری دلیرانه بود.

معیاری که میرزا تقی‌خان برای مستمری در نظر گرفت در نامه ربیع‌الثانی ۱۲۶۶ او به شیل، منعکس است. می‌گوید: دولت «به فراخور

۲۷. مجلس، نامه‌های روزانه امیر به شاه، خطی.

۲۸. مجموعه کاغذهای امیر، خطی.

۲۹. انگلیس ۶۵/۱۴۴ فرانت به پالمستون، ۲۶ ژانویه ۱۸۴۹.

۳۰. انگلیس، استیونس به پالمستون، ۱۵ ژوئن ۱۸۴۹.

۳۱. همان.

احوال هرکس و گنجایش خرج و دخل مملکت، مواجب و مستمری قرار داده‌اند که به آنها می‌رسد. راجع به تیول مقرر گردید که صاحبان تیول باید مالیاتهای پس‌افتاده را بدهند، وگرنه تیولشان جزو خالصجات دولتی درخواهد آمد. ضمناً از تیولداران برخی درکار کشور اخلاص می‌نمودند، و یا تحت حمایت سفارتخانه‌های خارجی از پرداخت مالیات گذشته سر می‌تافتند. مستمری آنان را برید، و تیولشان را ضبط دولت کرد. در اینجا گفت و شنید دامنه‌داری میان امیر و سفارت انگلیس در گرفت، اما کارش را از پیش برد. در داستان را که نمودار وجهه‌نظر امیر است، به اجمال می‌آوریم:

شاهزاده سیف‌الدوله از جمله کسانی بود که تحت حمایت سفارت انگلیس درآمد و به لندن رفته بود، و از آن دولت مستمری می‌گرفت. چون در زمان محمدشاه به ایران بازگشت «تیراخ تپه» به تیول او درآمد، و سالی دویست تومان هم دربارهٔ زنش مقرری تعیین گردید. میرزا تقی‌خان مستمری شاهزاده‌خانم را برید، و مالیات چندین سالهٔ محصول تیول مزبور را مطالبه کرد. از آنجا که سیف‌الدوله به پرداخت آن تن در نداد، تیولش را ضبط دیوان استیفا نمود. وزیر مختار انگلیس نسبت به قطع وظیفه و ضبط تیول مزبور اعتراض کرد. امیر در جواب، ضمن نامهٔ ربیع‌الثانی ۱۲۶۶ گفت: سیف‌الدوله باید مالیات تیراخ تپه را بنابر دستخط فتحعلی-شاه از روی میزان محصول و درآمد هر سالهٔ آن بپردازد، نه از دفتر کریمخانی که طبق آن فقط هر سالی یک تومان و دو ریال نقد، و چهار خروار جنس مالیات به آنجا تعلق می‌گرفت. اما در باب قطع دویست تومان «کارگزاران دیوان اعلیٰ در دستورالعمل به فراخور احوال هرکس و گنجایش خرج و دخل مملکت، مواجب و مرسوم قرار داده‌اند که به آنها می‌رسد. علاوه از این قرار مرسوم و راتبه منوط به اراده و رأی اقدس همایون پادشاهی است که هرطور مقرر دارند باید از آن قرار عمل شود، و اطاعت نمایند نه شکایت...»

شیل در پاسخ امیر در ۱۸ ربیع‌الثانی ۱۲۶۶ می‌نویسد: «بدیهی است که این پراهمین دولت علیه محض پنهان جوئی و طفره است. و این قدر هم واضح است که آن تصورات ناشایسته را که امنای دولت ایران در این عمل عنف دارند، باسانی فهمیده می‌شود. لایق خود نیست که در این احوال یعنی عمداً نقض عهد به دولت انگلیس کرده‌اند گفتگو نمایند... باز بطور صریح به امنای دولت اعلام می‌دارد که ملاحظهٔ کل نمایند، چقدر مقتضی است که رشتهٔ روابط دوستی فیما بین دولتی را ملحوظ دارند. دولت تهدید وزیر مختار انگلیس را به چیزی نهمرد، و او پالمستون وزیر امور خارجه را از قضیه آگاه ساخت. پالمستون یادداشتی فرستاد و به شیل دستور داد آن را به نظرس میرزا تقی‌خان برساند، در پیام پالمستون این برهان عجیب را می‌خوانیم: «... دولت

پادشاهی تأسف دارند از اینکه دولت ایران دریست تومان مستمری مالیاتهای را که شاه مبرور به شاهزاده معزیه بخشیده بوده موقوف کردند. سبب این وقوع چیست؟ آیا دولت این قدر بیچیز است که نمی تواند دریست تومان بدهد و این قرار شاه مرحوم را بانجام برساند؟... امیر به حرف پالمستون هم وقتی ننهاد.

سید مصطفی شوشتری مدنی که ساکن حیدرآباد دکن بود، در زمان محمدشاه به ایران آمد، چون از سادات بود نزد شاه و صدراعظم منزلتی یافت، وظیفه ای در حق او منظور گردید، و در شوشتر اقامت گزید. امیر مستمری او را کاست و به یک هزار و هشتصد تومان در سال تثبیت کرد. ولی سید در شوشتر کانون فساد را برپا ساخت، و از بیم اینکه مسابدا وظیفه اش بریده شود، آن را به دو پسرش سید محمد و سید عبدالله واگذار نمود. امیر مستمری آنان را به جرم ماجراجویی یکسره قطع کرد، وزیر مختار انگلیس به پشتیبانی آنان آمد و به دولت نوشت: زن سید مصطفی «هندیه» است و فرزندانش از اتباع انگلستان هستند، و مقرری آنان باید همچنان بر جای بماند. برهان امیر این بود که: دولت نعمتی ندارد که افراد مقصد را وظیفه خوار خود بشمارد، مستمری آنان مقطوع است و به هر کجا می خواهند بروند. سید مصطفی خود به تهران آمد و تمنا کرد همه مقرری او به سالی هشتصد تومان از نو برقرار شود. امیر نپذیرفت و تصمیم خود را اجرا نمود. پس از عزل امیر، شیل همان موضوع را پیش کشید، و ادعای نه هزار و پانصد و شصت تومان حقوق عقب افتاده، و برقراری وظیفه گذشته او را کرد. با یک سلسله نامه نویسی دور و دراز، سرانجام میرزا آقاخان نوری سالی هزار و پانصد تومان در حق سید شوشتری معین نمود. و اگر دستخط شاه در حاشیه آخرین نامه نبود که: «اگر این دفعه از این قرار هم نکول کند، دیگر جواب ننویسیده، این رشته بریده نمی شد. سید مصطفی همان کسی است که به پاس این وظیفه خواری در زمان جنگ ایران و انگلیس (۱۲۲۳) در شوشتر فتنه ای برپا کرد و مردم را به شورش علیه دولت تحریک نمود، گوئی ملک ایران آفریده شده بود که هر پدگوهری را بپروراند، و چون فریه شد کاسه نعمت بشکند. از این قبیل اراذل همیشه کسانی بوده و هستند که در کتف تاج امپراطوری انگلیس اما به خرج دیگران، روزگار گذرانده اند.

شرح سیاست امیر رز در قطع مستمری و تیول مفتخوران با نامه با مزة یکی از سادات «سید مئه» نام که در رمضان ۱۲۶۷ به میرزا تقی خان نگاشته پایان می دهیم. این سید جلیل فقط «سه قریه خرابه» در تیولش بوده و آنها را برای روشنی «شمع چراغ آخرت خساقان مغزور» به او واگذار کرده بودند، او هم با کمال امانت هایدی آنها را خرج دعای آخرت مستمندان به گاه «صبح و عصر» که موقع استجابت دعاست، می نمود.

حالا که دولت بر آن شده که «قمع این خیرات» کند و «عساکر دعاها را جوق جوق و فوج فوج» محو و گرداند، زبان شکوه گشوده است. در ضمن سید آدم پرمدهائی هم هست. می‌گوید: هر آینه تیول مزبور به زوال گذشته برقرار گردید چه بهتر، وگرنه قطع آن خیرات به اندازه «پرکاهی» در نظر اهل فقر نمود نخواهد کرد، و همه تمهیدات اخروی حضرت سلطنت پناهی به گردن اتابک اعظم خواهد افتاد! متن نامه این است:

محب الفقراء، اتابک اعظم والافخم دام غره و مجده، بعد از مرض قوانین دعاگوئی، مکشوف خاطر عاطر دریا مقاطر می‌دارد که: چون درین وقت عالیجناب ملافتح‌الله آدم خود را جهت احوال پرسی دولت علیه و پارهای مطالب واجبه روانه دربار معدلت مدار نموده، انشاءالله تعالی یقین از روی هواخواهی دولت علیه وادای شکرانه نعمت خاقان مغفور به نظر دقیق و خورده بین تأمل تمام در فقرات عرایض داعی دولتخواه خواهند فرمود.

از آن جمله که خاقان مغفور نظر به شاهد و تأیید احسان خیرات خود جهت چند تن فقرا و مساکین سه عدد قریه خرابه در محال مذکور که در هر یکی از پنج شش خانوار اصلی زیادتر نداشتند، به این فقیر مرحمت فرموده بودند که گویا حقیر دهات را آباد نمایم، و از رعایا هر گئی مالیات گرفته نشود به رسم نصفه کاری مشغول کامپی خود باشند. و آنچه از مناصفه عاید به این حقیر شود خرج و صرف فقرا و مساکین گردد، شاید که شمع چراغ آخرت خاقان مرحوم خواهد شد. و دعای دولت ابد مدت پادشاه جم‌جاه را بر خود لازم دانند در صیاح و مصی که موقع استجابت دعاست چندین هزار فقرا که در کل مسائل اند قشون و عساکر دعاها را جوق و جوق و فوج و فوج به هدف اجابت مقرون سازند.

حال چنان مسموع گردید که امنای دولت قطع و قمع این خیرات را کرده، چندین هزار نفوس زکیه را از دعا مأیوس و معطل ساخته. که هر چند از نعام و الطاف منعم حقیقی خود داعی را اینگونه اصوات بلکه عالم ملک خود باشد منقطع شود، به نظر فقرا پره گاهی لابل گیاهی نمود نخواهد کرد و از دعا فارغ نخواهم شد، به مضمون اطیع‌الله و اطیع الرسول واولی الامر منهم، نهایت چون خاقان جنت‌آشیان این دهات جزئی را بدون طلب و خواست این حقیر، برای فقرا جهت خیرات ابدی خود به حقیر امر و سفارش فرموده بودند که به ارباب استحقاق و اصناف مستحقین برسائیم، لهذاالله‌فی‌الله لازم بود مراقب را به سرکار شوکت‌مدار حالی شود اینجناب از عهده بیرون آیم. اگر سرکار اتابک باز نظر به مرام خاقان خلد آشیان و طلب ازدیاد دعاگویان که جیوش منصورند و محض برای دولت علیه، کفافی‌السابق مقرر فرمودند

فبها. و الا از عهده نعمت خاقان مغفور و پادشاه جمجه بیرون خواهند آمد و الا در عهده هر دو خواهید ماند و دیگر دهات چندین قابلیت ندارند و چندین مداخل هم نه. اگر به طریق دیگر به نظر در آورده خلاف است مختارند.

سیاست مالی میرزا تقی خان بر دو پایه اصلی قرار داشت. یکی کاستن خرج دولت که شرح آن گذشت. دیگر افزایش عایدات که در از تدبیرهای گوناگون یکار بست. از این قرار:

یکی وصول مالیات پس افتاده بود از حکام ولایات و خوانین محلی که با سوء استفاده از ناتوانی دولت در ایام قسرت، تعهد مالی خود را ادا نکرده بودند. به هر کجا محصل مالیاتی فرستاد که به حساب آن رسیدگی کرده، وجه باقی مانده را معین سازد و وصول نماید. وزیر مختار انگلیس می نویسد: «در ایران معیار قدرت دولت همانا وضع وصول عایدات آن می باشد. و احوال ولایات را نیز می توان از روی آن سنجیده»^{۳۲}. به همین مأخذ می گوید: «از دوره سلطنت محمدشاه تا امسال [۱۲۶۷] هیچگاه همه مالیاتها بطور کامل وصول نشده بود. اسماک مبلغ یکصد و سی هزار تومان به حساب پس انداز خزانه دولت ریخته شد. و اگر مخارج لشکرکشی به خراسان و جاهای دیگر نبود، خیلی بیشتر از اینها ذخیره می گشت»^{۳۳}. در گزارش رسمی دیگر می آورد: «منطقه فارس هیچوقت مثل حالا تحت فرمانبرداری دولت مرکزی نبوده است. و از زمانی که به خاطر هست خوانین محلی آنجا مالیاتی به دولت نمی دادند. اکنون از آنان مالیات گرفته می شود»^{۳۴}. در همان گزارش میزان مالیات فارس را در ۱۲۶۷ چهارصد هزار تومان ثبت کرده، و رقمهای زیر را بدست می دهد:

و چسبی که به خزانه تهران پرداخت شده	۱۶۸ ۰۰۰	تومان
خرج قشون فارس	۵۰ ۰۰۰	»
مواجب و مستمیرها	۴۵ ۰۰۰	»
کارهای اصلاحی و عام المنفعه	۱۲ ۰۰۰	»
کسر مالیات به علت بلخ خوارگی	۶۰ ۰۰۰	»
اعتبار موجود در اول تیرروز	۶۵ ۰۰۰	»

تومان ۴۰۰ ۰۰۰

از تدابیر خوب امیر تشکیات امر استیفای ولایات از حکومت بود که شخص حاکم و وزیر او در امر مالیات دخل و تصرف نا موجه نداشته باشند. در این باره قاعده ای گذارد که مسئولیت مالیات و محاسبات را

۳۲. انگلیس ۶۵/۱۵۸ شیل به پالمستون، ۱۲ فوریه ۱۸۵۱.

۳۳. همان، ۶۵/۱۵۹ شیل به پالمستون، ۲۵ مارس ۱۸۵۱.

۳۴. انگلیس ۶۵/۱۵۸، شیل به پالمستون، ۱۲ فوریه ۱۸۵۱.

مستوفی هر ولایت به عهده داشت. رسیدگی به عمران تیول نیز در حوزه وظایف او بود. در نامه‌ای که امیر در ذیحجه ۱۲۶۶ به وزیر خراسان نگاشته، ضمن تأیید سیاست دولت مبنی بر اینکه کارها «کمال انتظام یابد» می‌گوید: هر چند شما سمت پیشکاری آنجا را دارید، «لکن در امر مالیات و نظم معاملات و محاسبات لازم بود که از جانب دیوان اعلیٰ یک نفر مستوفی معین شود... میرزا موسی که محل وثوق من است، به استیفای کل مملکت خراسان مأمور شد... بی‌امضای او کسی در معاملات و محاسبات و عمل دفتر نباید مداخله نماید که او را من اختیار کرده‌ام، نیک بد این کار را از او خواسته‌ام... آبادی تیولات را زیاد و زحمت شما را کم می‌کنده. باز تأکید دارد: او «باید موافق حق و حساب، مالیات را حواله و دریافت کند. و در دیوان اعلیٰ از عهده سؤال و جواب برآید». امیر در حاشیه به خط خود افزوده: مستوفی خراسان چنین نیست که بدون استحضار شما کاری بکند و یا از صوابدید شما بیرون برود. لکن شما نیز از او در سرشغل و عمل خود مسلط و مستقل نمائید». (میرزا موسی همان وزیر لشکر بعدی است که به درستی شناخته گردیده بود).

دیگر اینکه گمرک را بر قانون تازه‌ای نهاد. یعنی تا آن زمان که گمرک کشور به اجاره افراد واگذار گردیده بود، تحت اداره مستقیم دولت قرار داد. بنا بر ثبت وزیر مختار انگلیس، عایدی گمرک ایران در سال ۱۲۶۷ مبلغ دو بیست هزار تومان بوده است^{۳۵}. شیلات بحرخزر را نیز از اجاره اتباع روس بیرون آورده و به اتباع ایران سپرد، و از این راه نیز بر میزان عایدی دولت افزود. درآمد شیلات در سال ۱۲۵۹ نزدیک به شش هزار و پانصد تومان بود و در ۱۲۶۷ به بیست و پنج هزار تومان رسید. راجع به گمرک بنادر خلیج فارس این موضوع قابل ذکر است که شیخ سیف حاکم بندر عباس «خودسرانه» بنای اخذ گمرک از کالاهای بازرگانان گذاشته بود، و حال آنکه وجه گمرک بایستی مستقیماً به کارگزاران دیوان پرداخت گردد. دیگر اینکه از هندیهائی که به یزد می‌رفتند گمرک خاصی گرفته بود. امیر در ۷ رمضان ۱۲۶۷ به شیخ سیف دستور داد که: اولاً گمرک امتعه بازرگانی را به مالیه یزد بفرستد. و ثانیاً از هندیان مزبور «هرچه وجه گمرک دریافت کرده است الی دینار آخر به آنها رد نماید. و من بعد هم این حرکت را موقوف داشته، متعرض احدی نشود...». این شیخ سیف آدم جلب ناقلائی بود. و در سائلهای پیش نیز از پرداخت مالیات خودداری کرده بود. در زمان امیر حکومت فارس او را گوشمالی داد و همه مالیات پس‌افتاده را از او گرفتند.

توسعه کشاورزی و صنایع و رونق تجارت که در فصل سیاست اقتصادی امیر بحث می‌کنیم، در افزایش میزان درآمد دولت نیز مؤثر افتاد. و یکی از صدها تدابیر امیر همان برانداختن زیاده رویهای «محصلین»

۳۵. انگلیس ۱۵۹/۶۵، شیل به پالمستون، ۲۵ مارس ۱۸۵۱.

مالیات، و انقاي رسم مستغرانه «سیورسات» سپاهیان بود که موجب پریشانی روستائیان می‌گردید. وزیرمختار انگلیس می‌نویسد: «عنصر محصل‌نماینده ظلم و تعدی و جنایت است... و سیورسات از منابع پرسود بیدادگری»^{۳۶}. و میرزاتقی‌خان می‌خواهد «طبقه دهقان را از مستغریهای ادوار گذشته آزاد گرداند»^{۳۷}. خواهیم دید که در این کار توفیق کامل بدست‌آورد^{۳۸}. از آن گذشته در گزارشهای مالیاتی آن زمان بارها برمی‌خوریم که هرکجا قاعده نامنصفانه‌ای جاری بود که نسبت به مردم خرده‌پا و کسبه جزء و زارع زیان داشت، آن را شکست، و میزان مالیات هر منطقه آفت‌زده‌ای را تعدیل کرد. چند نمونه را نقل می‌کنیم:

در روزنامه وقایع اتفاقیه می‌خوانیم: به قرار معلوم در محال فومن از ولایت گیلان رسم «ستم شریکی در تقسیم مالیات آنجاست که باعث شکستگی و خرابی بعضی دهات شده است. لهذا محض ملاحظه رفاه و آسودگی رعیت عالیجاه میرزا زین‌العابدین تبریزی را مأمور فرمودند که رفته از روی دقت رسیدگی نموده، مالیات آنجا را تعدیل نماید که رفع ستم شریکی شود. و هرجا درخور گنجایش خود مالیات دیوانی را ادا نماید»^{۳۹}. باز می‌بینیم که در سالهای گذشته از ناحیه گیلان «صادریات بسیار که اضافه بر مالیات می‌شد، حکام و مباشرین می‌گرفتند. و به این واسطه رعایا همیشه پریشان و بی‌سامان بودند. از این رو دستوررفت که در گیلان «زیاده از تومانی یک‌هزار و پانصد دینار صادر که صرف مخارج ولایتی و حاکم و مترددین می‌شود» نگیرند. و از طالش نیز بیشتر از قرار تومانی یک‌هزار دینار اخذ نگردد»^{۴۰}. نکته بسیار پامعنی این‌که از تهران مأمور مخصوص به گیلان فرستاده شد که «اپلاغ این حکم را به عموم اهالی گیلان و طالش نماید که زیاده از مبلغ مسطوره صادر ندهند تا موجب رفاه و آسایش بوده، در مهمل امان و استراحت جویند و مشغول کسب و رعیتی خود باشند که انشاءالله روز بروز آباد و دائر شود»^{۴۱}. آشکار است که دولت می‌کوشید مردم به حق و تکلیف خود هوشیار گردند، و تن به احکام نادرست ندهند. و همان مطلب نیز در روزنامه منتشر می‌شد که جمهور ملت آگاهی یابند.

نمونه قابل توجه دیگر دستور رسمی امیر است در جلوگیری از تنزل پول که در ۲۸ ذی‌قعدة ۱۲۶۷ به عیسی‌خان حاکم گیلان فرستاد: از قرار احضار در رشت در فکر شکستن پول سیاه هستند، سه‌چهار مرتبه تغییر و تبدیل شده است. اول عددی یک‌شاهی، بعد سه عدد صد دینار، بعد

۳۶. Lady Sheil, P. 302 «یادداشت شیل درباره درآمد ایران».

۳۷. انگلیس ۶۰/۱۳۸ شیل به پالمستون، ۲۸ اکتبر ۱۸۴۸.

۳۸. به بخش چهاردهم مراجعه شود.

۳۹. وقایع اتفاقیه، شماره ۲.

۴۰. همان.

۴۱. همان.

چهار عدد صد دینار شده است... این معنی باعث ضرر فقرا و کسبه است، و حال آنکه از اول دولت ابدایت تاکنون هرگز در دارالخلافه الباعره چنین امری نشده. بدیهی است که این تغییر و تبدیل و سکه جدید از راه طمع مباشرین است. بر حکومت لازم است که «بدون سبب راضی به ضرر فقرا و مردم نشده، قدغن نماید که این حرکت را موقوف دارند». و آن را «فرض حکومتی» خود شمارد که «بر وفق عنایت رفتار نماید». البته «مستهای اهتمام را در اجرای حقوق ثابت و رفاهیت و آسودگی مردم خواهید نموده». نظیر همین فضایه در کرمان و ولایات دیگر شرقی روی داده بود و «پناه آباد» رایج آنجا به نرخ ثابتی تسعیر نمی شد. به وسیله مؤیدالدوله حاکم کرمان نرخ رسمی تعیین گردید^{۴۲}. در جای دیگر راجع به تعدیل مالیات خوی نوشته شده: «به سبب ملخ خواری که دوسه سال متوالی در آن ولایت حادث شد، قدری شکستگی و پریشانی به رعیت آن ولایت وارد آمده. لهذا اولیای دولت علیه قرارهای درست و به قدر ضرورت تعادل و تخفیفی در سق اهالی آن ولایت منظور داشتند که رفع پریشانی و شکستگی آن ولایت بشود»^{۴۳}. همچنین میرزا هدایت الله (وزیر دفتر یعنی) از طرف دولت مأمور شد که «به عمل حکومت و دادوستد ولایتی و مالیاتی صاین قلعه برسد که اگر اجعافی به رعیت حاصل آید، مشخص نموده... عرض کند. و موجب موارده صاین قلعه را هم از مالیات آنجا بر حسب قراردیوانی درست، به وقت بدهد که نوکر و رعیت همگی آسوده و به فراغ بال مشغول کار خود باشند»^{۴۴}.

از مهمترین نوآوریهای امیر در نظم مالیاتی، تجدید نظر در بهای زمینهای آباد و تعیین مالیات آنها به مأخذ محصول زمان بود. منبع عمده اطلاع ما در این باره شرحی است که در گزارش وزیر مختار انگلیس آمده. شیل آن اندیشه امیر را تأیید می کند، اما اعتقاد دارد که نادرستی عنصر ایرانی نمی گذارد که قرار عادلانه ای در این امر مهم صورت بگیرد. نخست نوشته شیل را می آوریم:

«از جمله تدابیر میرزا تقی خان برای افزایش منبع درآمد دولت این است که تصمیم گرفته زمینهای مزروع را از نو مورد ارزشیابی قرار دهد. زیرا که آخرین بار در هشتاد سال پیش در زمان کریم خان زند بود که اراضی مزبور را تقویم کردند، و از آن وقت تا به حال تغییر فاحشی در قیمت زمین و دیگر اموال غیر منقول رخ داده است. از یک سو پاره ای ناحیه های آباد سابق، حال روبرو ویرانی نهاده، و از سوی دیگر برخی ناحیه های خراب اکنون دایر گردیده است. از آن گذشته با بر افتادن جنگهای داخلی و پیشرفت بازرگانی، بر میزان ثروت ملی افزوده شده است. به این علل تجدید نظر در بهای املاک به خودی خود کار صحیحی

۴۳. وقایع اتفاقیه، شماره ۴.

۴۲. وقایع اتفاقیه، شماره ۱۳.

۴۴. وقایع اتفاقیه، شماره ۲.

می‌باشد. اما فساد اخلاق و بدذاتی عنصر ایرانی، باعث می‌گردد که این نقشه در عمل به بیعدالتی زیاد و پهریشانی امور انجامد. یعنی اگر به مقومان دولت رشوه بدهند، قیمت کمتری روی آن املاک می‌گذارند که با ارزش اصلی آنها هیچ تناسبی نخواهد داشت. و جبران آن را چنین خواهند کرد که از مالکانی که حاضر نگشته پولی به جیب خبرگان مزبور بریزند، مالیات بیشتری بگیرند.^{۴۵}

اما این نکته‌چوئی را برنوشته شیل وارد می‌دانیم که اگر میرزا تقی‌خان درجهات مختلف سیاست‌مالی خود کامیاب گردیده باشد، دلیلی نیست که نقشه‌اش در این بار شکست خورده باشد. قبلاً دیدیم که مالیات تیول سیفال‌دوله را به ماخذ جدید معین کرد، نه به ماخذ «دفتر کریمخانی». این می‌نماید که سیاست خود را در تقویم املاک پیش‌برده بود.

به هر حال کار دیگری که انجام داد، تجدیدنظر در دفتر «خالصجات» و تنظیم درآمد آنها بود. از این راه نیز برعایدی دیوان افزوده شد. نمودار آن شرحی است که در ۷ صفر ۱۲۶۷ به وزیر مختار روس نوشت: «این اوقات برای تشخیص محاسبات و ثبت املاک و اراضی خالصجات دیوانی» رسیدگی شد، و معلوم گردید که یکی از خانه‌های خالصه همان عمارت مسکونی سفارت است. پیش از این «در عوض اجاره آن عمارت، مداخل باغ و یخچال سفارت به دیوان واگذار شده بود، و حال چندی است که باغ و یخچال را سفارت خود متصرف شده‌اند. از اینکه مباحث عمارات خالصه دیوانی می‌باید به دیوان حساب‌چواب گوید، از آن جناب متوقع گشت که یا همان باغ و یخچال را کمافی‌السابق واگذار نمایند، یا وجهی به صیغه اجاره یا اجاره‌نامه قرار بدهند که عمارت مزبور از قلم دیوان خارج نشود، و ملک خالصه معلوم باشد».

راجع به رسیدگی به وضع املاک، نکته مهمی نیز در نامه امیر به شاه می‌خوانیم. می‌نویسد: «در باب کتابچه املاک مقرر فرموده بودند که در حضور مبارک باشد. امر با سرکار همایون است، هر قدر پفرمایند در حضور همایون باشد. اما سند جمیع املاک همان کتابچه است. طوری نشود که اوراق او گم شود که ضرر زیاد عاید خودتان می‌شود. نمی‌دانید که مردم چه قدر طالب هستند که این کتابچه از دست برود»^{۴۶}. از آن یور می‌آید که کسانی مترصد بودند آن کتابچه را از میان ببرند. و همانجا تصریح دارد که: «هر روز... صد هزار تهدید قتل می‌نمایند».

موضوع مهمی که باقی می‌ماند وضع بودجه و نظام مالیاتی است در آن زمان. در «کتابچه خیالات اتابکی» که میرزا تقی‌خان اندیشه‌های خود را در آن پرداخته بود، بودجه کل کشور را به میزان چهل کرور تومان

۴۵. انگلیس ۶۵/۱۵۹ شیل به پالمرستون، ۱۷ مارس ۱۸۵۱.

۴۶. مجموعه کاغذهای امیر، خطی. همچنین نگاه کنید به بخش سیزدهم.

منظور داشته بود^{۴۷}. یعنی هدفش این بود که دخل و خرج ایران را به بیست میلیون تومان معادل ده میلیون لیره انگلیسی برساند. (در آن ایام هر لیره انگلیسی بدرستی ۲/۰۰۷ تومان و به تخمین دو تومان ارزش داشته است). اما در آخرین سال حکومت امیر، بودجه کشور بیش از سه میلیون تومان نبود. نویسنده انگلیسی «بی‌تینگ» که در ۱۲۶۷ به ایران آمد، رقم درآمد ایران را در این سال نزدیک سه میلیون تومان ذکر کرده است^{۴۸}. در سال بعد بنا بر ثبت نویسنده المائر و الآثار که به دفتر استیفا دسترسی داشته، عایدی کل دیوان به میزان ۶۷۷ ۲۵۷ ۳ تومان می‌رسید^{۴۹}. وزیر مختار انگلیس نیز با ذکر ارقام ریز جمع درآمد ایران را در سال ۱۲۶۸ به مبلغ ۱۷۷ ۰۰۰ ۳ تومان معادل ۱ ۵۸۸ ۰۰۰ لیره انگلیسی آورده است^{۵۰}. اینک به توضیح آن می‌پردازیم.

مهمترین منابع درآمد دولت عبارت بود از: مالیات ارضی، گمرک، خالصه و تذکره، به‌علاوه ازدام و چهارپایان، مستغل، قنات، چاه آب و آسیا مالیات مخصوص گرفته می‌شد. در بعضی ناحیه‌ها خاصه در دهات مالیات سرانه، و در جاهای دیگر «مالیات در» به هر خانواری، تعلق می‌گرفت. نرخ مالیات ارضی بطور کلی بیست درصد عایدی خالص آن مقرر بود و این قاعده از زمان فتحعلی‌شاه معمول گشته. اما این قانون ثابت نبود و در برخی ایالات بنا بر میزان حاصلخیزی آن تا ۳۰ درصد مقدار عایدی خالص می‌رسید. در گیلان به هر جریب زمین برنج و تنباکو و تیشکرکاری و توتستان سالی ۱۵ ریال مالیات تعلق می‌یافت. اموال موقوفه از مالیات معاف بود. ایلات مالیات ارضی نمی‌پرداختند زیرا خدمت نظامی برعهده داشتند، اما بر احشام و اغنام ایلات مالیاتی منظور می‌گردید. مالیات ارضی شامل دو قسمت بود: نقدی و جنسی. مالیات جنسی شامل گندم، جو، برنج، ابریشم، گاه نخود و غیره می‌گردید. غله برای جیره سربازان، و گاه برای علیق اسبان دولتی مصرف می‌شد. هرچا که مالیات سرانه معمول بود از هر مرد بالغ چهار ریال، و از هر زن و کودک ۲/۲۵ ریال مالیات گرفته می‌شد. مالیات بردام و چهارپایان از این قرار بود: از هرگوسفند و بز ۷۵/۰ ریال، و از هر خر و گاو یک تومان در سال^{۵۱}.

بر شرح مزبور که به‌ماخذ نوشته وزیر مختار انگلیس آوردیم، اطلاعات دیگری را از سند رسمی دفتر استیفا، بدست می‌دهیم^{۵۲}. مطلب

۴۷. شرح عیوب و علاج نواقص سلکتی ایران (خطی). راجع به این رساله

بیش از این در بخش هفتم توضیحی داده‌ایم.

48. R. Binning Vol. 2. P. 227.

۴۹. المائر و الآثار، ص ۲۴۲.

50. Lady Sheil, P. 388.

۵۱. همان، ص ۳۷۸-۳۸۸.

۵۲. انگلیسی ۲۴۸/۵۵ (مجموعه اسناد رسمی فارسی). اسناد این مجموعه

مربوط به سالهای ۱۲۴۴ تا ۱۲۴۸ است و سند مورد بحث ما تاریخ ندارد. در هر حال

مهم آن نقل می‌شود:

«میان ایلات و رعیت دهات نشین در دادن مال دیوان بهیچ وجه تفاوت نیست زیرا که از برای هر دوایی و هر خاتواری وجه مشخصی از دیوان مقرر است. و این قاعده کلی ندارد یعنی هر محالی و هر ایلاتی تفاوت دارد. اما در اکثر جاهها از قرار تفصیل، متداول است». رعیتی که زن دارد، یک خانوار حساب می‌شود و سالی یک تومان. ورعیتی که زن ندارد و از سن پانزده که گذشت، سالی پنج ریال باید بدهد. مالیاتی که به دام و چهارپایان در سال تعلق می‌گیرد این است: شتر پنج ریال، گوسفند ده شاهی، الاغ بیست و پنج شاهی، گاو بیست و پنج شاهی، مادیان دو ریال، گاو میش دو ریال. به علاوه برای «نهباله زنبوره» عسل ده شاهی مقرر است.

در خصوص مالکیت ناحیه‌های محصور خیز: «دهات اربابی و غیر اربابی بهیچ وجه در اداکردن مال دیوان تفاوتی ندارند. زیرا که برای هر زمین یک قرارداد معین است، و از برای خود رعیت هم قرارداد علیحده است». قرارداد زمین «در دهات و چه در قطعات» این است که اگر دیم باشند، هر چه حاصل آن بعمل آید «دهیک آن مال دیوان، و ده یک دیگر مال ارباب است. باقی که عبارت از هشت است مال رعیت است». اما اگر محصول آبی باشد از ده من، دومن مال دیوان است و یک من مال ارباب. «اگر ارباب درکار و زحمت زراعت و تخم بارعیت شریک نباشد، بجز یک عشر نمی‌تواند بردارد».

قانون کسب یعنی «قاعده متوجهات اصناف» ده درصد نفع داد و ستد سالانه به دیوان تعلق دارد. «اما این قاعده کلی نیست زیرا که آن شخص اقرار به نفع خود نمی‌کند، بنابراین آن از دیوان هر کس را به فراخور حال و مال و مایه آن شخص تخمیناً یک وجه به توجیهی آن قرارداد کرده، و هر صنفی را وجه معینی در دفتر ثبت کرده‌اند. اگر چنانچه آن صنف، آن وجه معین را از دیوان قبول کرده است فیهما. در میان خودشان، نسبت به حال هر کدام آن وجه را قسمت نموده، به چهار قسط به دیوان می‌دهند. و اگر چنانچه قبول نکرده‌اند، از طرف دیوان آدم امین بر سر آن صنف موکل است، یا بطور اجاره یا بطور ضبط از عمل کرد نفع آن صنف در بعضی اصناف یک عشر و در بعضی کم یا زیاد ضبط می‌نماید. قاعده کلی ندارد». قانون مستغلات «کلا دوعشره مقرر است. اگر کسی دکاشی، حمامی و یا کاروانسرای داشته باشد، از ده تومان کرایه آن، دو تومانش سال دیوان است. و «این قاعده کلی است».

از اصول مزبور گذشته «لغظ صادر و قاعده آن در ایام سابق متداول بود. چون حالا برای هر چیز وجه معینی از دیوان مقرر است، بنابراین آن، آن قاعده حالا موقوف است. و آن وجه معینی که از برای هر محالی،

و یا هر اصناف، و یا هر ایل که از دیوان مقرر شده است، باید آنچه را به سه قسط یا به چهار قسط به دیوان بدهند.

اینک ارقام ریز بودجه ایران را به سال ۱۲۶۸ از یادداشت‌های وزیر مختار انگلیس می‌آوریم ۵۴:

۱- درآمد نقدی شامل مالیات و گمرک و خالصه

و غیره ۶۷۷ ۰۰۰ ۲ تومان

۲- مالیات جنسی: غله ۲۳۷ ۲۴۵ خروار، قیمت

متوسط آن خرواری دو تومان

برنج ۴ ۴۷۸ خروار، قیمت متوسط آن خرواری دو تومان

کاه ۱۰ ۸۹۵ خروار، قیمت متوسط آن خرواری سه ریال

مجموع بهای مالیات جنسی به پول نقد ۵۰۰ ۰۰۰ تومان می‌شود

یعنی تقریباً یک ششم مجموع درآمد دولت.

ارقام درآمد خالص نقدی ایالات که پس از کسر مخارج ایالتی به خزانه پرداخت گردیده است:

۲۲۷ ۰۰۰	تومان	خراسان
۶۲۰ ۰۰۰	"	آذربایجان
۲۳ ۰۰۰	"	استرآباد
۱۰۲ ۰۰۰	"	مازندران
۲۲۸ ۰۰۰	"	گیلان
۱۰۱ ۰۰۰	"	کرمان
۳۳۲ ۰۰۰	"	اصفهان
۶۵ ۰۰۰	"	همدان
۷۹ ۰۰۰	"	کرمانشاه
۴۰۲ ۰۰۰	"	فارس
۱۳۰ ۰۰۰	"	لرستان و خوزستان
۳۲ ۰۰۰	"	کردستان
۷۳ ۰۰۰	"	یزد
۱۲۲ ۰۰۰	"	تهران و حومه آن
		قزوین، خمسه، گروس،
۱۳۲ ۰۰۰	"	طارم و طالقان
		عراق مرکزی (کاشان، قم،
۳۱۲ ۰۰۰	"	گلپایگان، ساوه، ملایر و غیره)

۲ ۹۹۱ ۰۰۰ تومان

مجموع

ارقام خرج

مخارج عمومی به اضافه هدایا، ساختمانها، پست و غیره	۳۳۵ ۵۲۱	تومان
« عملجات: حقوق دیوانیان در پایتخت	۸۰۵ ۹۸۵	»
یونجه سپاه	۱ ۲۲۲ ۷۶۴	»
مخارج ایالتی	۲۹۲ ۳۳۱	»
جمع	۲ ۶۵۶ ۶۰۱	»

ارقام مواجب و مستمریها به استثنای بودجه نظام

صدر اعظم	۴۲ ۰۰۰	تومان
شاهزادگان و خاندان سلطنت	۲۵۷ ۱۲۶	»
اشراف و اعیان	۹۸ ۲۷۶	»
اریاب قلم	۱۸ ۱۱۰	»
علماء و سادات و ملایان	۴ ۱۱۰	»
اطبا و شعرا و مترجمان و غیره	۱۸ ۸۴۳	»
کارکنان اصطلیل و مهتران	۱۷ ۵۴۰	»
خانهای دودمان قجر	۲۱ ۳۰۲	»
پناهندگان گرجستان، ارمنستان و هرات	۷۷ ۵۹۷	»
اشیک آقاسی و آجودانهای حضور	۱۸ ۴۲۸	»
کارکنان دیوانخانه (عدلیه)	۲ ۷۴۶	»
معلمان و کارکنان دارالفنون	۷ ۷۵۰	»
دلقکهای شاه	۹ ۶۴۰	»
غلام پیشخدمتها و پیشخدمتان مخصوص و گاردشاهی	۱۰۳ ۵۸۶	»

ارقام مزبور مربوط به سال ۱۲۶۸ یعنی اولین سال صدارت میرزا آقاخان توری است. میزان مواجب امیر نظام بدست نیامد. چند سال بعد میرزا آقاخان دویاره مبلغ هجده هزار تومان بر حقوق سالیانه‌ای که قبلا برای خود تعیین کرده بود، افزود و به سالی شصت هزار تومان معادل سی هزار لیره رسانید. (حقوق رئیس الوزرای انگلیس در آن زمان پنج هزار لیره در سال بود). میرزا آقاخان آن مبلغ را هم ناچیز می‌دانست، سالی یک صد و ده هزار تومان به عنوان «پیشکش و ارتشا» دریافت می‌فرمود. و سالی هجده هزار تومان هم از خزانه برمی‌داشت. میرزا جعفرخان حقایق - نگار می‌نویسد: در سال ۱۲۷۵ که میرزا آقاخان اعتمادالدوله معزول گردید «حساب الامر خسرو گردون غلام، مستوفیان عظام به محاسبات ظاهری ممالک محروسه رسیدگی نموده جز از سالی شصت هزار تومان که از دیوان همایون در وجه میرزا آقاخان مستقر و برقرار بود، در این ایام صدارت سالی ۱۱۰ ۰۰۰ تومان علاوه از راتبه مستمراری و تعاریفات و هدایا و پیشکش و ارتشام مأخوذه، و علاوه بر دوازده هزار تومان مقرری میرزا کاظم خان

نظام الملك سابق، هیجده هزار تومان بقلم درآمد، خدیو بلند اقبال، زیاده از ماخوذ يك سال مطالبه فرمود... ۵۴.

بنیانگذار نظام جدید ایران عباس میرزای ولیعهد و میرزا بزرگ قائم مقام بودند. و انگیزه آنان آماده ساختن ایران بود در دفاع و مقابله تجاوزهای نظامی روسیه که از آغاز سده گذشته دامنه آن همچنان گسترش یافت. کشورهای نظامی که در این کار به یاری ایران آمدند فرانسه و انگلستان بودند و محرک آنان عنصر سیاست بود. ناپلئون در اندیشه لشکرکشی به هندوستان، هیأت نظامی هشتاد نفری تحت ریاست ژنرال «گاردان» به ایران فرستاد (۱۲۲۲). و هسته مرکزی نظام جدید ایران به دست صاحب منصبان گاردان فرانسوی بوجود آمد. تحول وضع سیاسی اروپا فرانسویان را از ایران برد و انگلیسیان را جانشین آنان ساخت. حکومت هند که از پیشرفتهای ناپلئون هراس در دلش افتاده بود - از یک سو به تأسیس نظام جدید بومی هند دست زد که پیش از آن وجود نداشت - و از سوی دیگر به تقویت نظامی ایران شتافت. از ۱۲۲۶ به بعد چند هیأت نظامی انگلیسی به ایران آمدند و در اصلاح سپاه ایران کارهای عمده ای صورت گرفت. علاوه بر اسلحه جدید جنگی که نخست از فرانسه و حالا از هند به ایران می رسید، کارخانه توپریزی و تفنگ سازی در آذربایجان برپا شد که مهمات نظامی و وسایل یدکی توپ و تفنگ را در آنجا می ساختند. فنون جنگی و انضباط نظامی غربی نیز به ایران راه یافت، و در لباس سربازی نیز تغییری داده شد. نظام جدید ایران بر اصول انگلیسی تموی یافت، و خاصه صنف توپخانه ایران در جنگهای با روسیه و عثمانی آزمایش نیکو داد. جمع قشون آذربایجان و ایروان (شامل صنف پیاده و سواره توپخانه) به ۶۴۰ ۵۰ نفر رسید. در دوره ده ساله اول جنگهای ایران و روس و دوره کوتاه دوم آن، چندبار توپخانه ایران لشکر روس را درهم شکست گرچه

سراجم از پا درآمد. همچنین در آخرین نبرد ایران و عثمانی (۱۲۳۶-۳۷) لشکر سه چهار هزار نفری عباس میرزا، سپاه سی یا چهل هزار نفری ترکان را تار و مار ساخت.^۲

جنبه دیگر نیرومند نظام ایران، روحیه قوی و خودگذشتگی سربازان بود که از پاسکویچ فرمانده دشمن گرفته تا دیگر خبرگان بیگانه، نکته‌های شگفت گفته‌اند. شیل می‌نویسد: «جیمز موریه در داوری طنزآمیز خود مبنی بر اینکه سرباز ایرانی از هنرمردن بی‌پسره است، حقیقت و انصاف را بکلی پامال کرده... سرباز ایرانی فعال و سستبر و تواناست و تحمل خستگی و نیروی مقابله‌اش با دشمن فوق‌العاده... با شکم نیمه‌سیر و تن نیمه‌نخت و حتی نیمه‌مواجب نگرفته، روزهای پی‌درپی روزی بیست و چهار میل راهپیمائی می‌کند و به‌گاه ضرورت تا چهل میل می‌رود. در سرما و گرما به یک اندازه شکیباست، تنها تشنگی او را از پای درمی‌آورد... این سربازان جنگ‌آور توپها را به هر نقطه‌ای که بخواهند می‌برند، و توپچیان هم‌جنگ تعرضی می‌کنند هم از پیاده نظام دفاع می‌نمایند، در یک مورد خودم ناظر بودم که برای عملیات نظامی فقط یک عده هشتصد نفری همراه سی‌صد توپ بودند، ژنرال روسی همراه من بحیرت افتاد که چرا دفاع این همه توپ فقط به عهده هشتصد نفر واگذار شده؟ نمی‌دانست که در ایران صنف توپخانه است که باید از پیاده نظام دفاع کند».^۳

اما از جنبه‌های ضعف نظام ایران بگوئیم. سرهنگ شیل می‌نویسد: «به‌همان اندازه که سرباز ایرانی خوب است، صاحب منصبش مزخرف است. بجز افسران توپچی و عده محدودی که باقیمانده تعلیم‌یافتگان مشاقان انگلیسی هستند، بقیه صاحب‌منصبان به یک پول سیاه نمی‌ارزند. خاصه خرجی و رشوه پایه ترفیعات لشکری را می‌سازد. کسی که چهل پنجاه سال عمرش را در امور غیر نظامی گذرانده، یکباره تغییر شکل می‌پذیرد و به مقام سرهنگی و سرتیپی و حتی سرلشکری می‌رسد. و گاه به فرماندهی کل قشون منصوب می‌گردد».^۴ این وضع نظام بود خاصه در زمان محمد شاه. اما خودگذشتگی سربازان به اندازه‌ای بود که به‌گواهی پاسکویچ، خود را به دهانه توپ می‌انداختند که پیشروی کنند، ولی هیأت فرماندهی نقص عمده داشت و سرداران اصول «تاکتیک» و رزم‌آرائی جدید را بدرستی نیاموخته بودند. و این کاستی بسیار مهم وقتی تأثیر قطعی داشت که فرماندهان خارجی به ملاحظات سیاسی صحنه جنگ را ترک می‌گفتند، عین این قضیه در جنگ اصلاندوز روی داد. و به شکست قطعی

۲. یادداشت‌های شیل راجع به نظام ایران، ضمیمه کتاب زرش، ص ۳۸۲. ولی چنانکه گفتیم نویسنده دیگر انگلیسی عده سپاه ایران را سی و پنج هزار نفر و لشکر عثمانی را شصت هزار نفر آورده است (ص ۶۵).

۳. یادداشت‌های شیل، ص ۳۸۳-۳۸۱.

۴. همان، ص ۳۸۳.

ایران و عهدنامه گلستان انجامید. چون میان روسیه و انگلستان دوستی برقرار گشت - افسران انگلیسی از میدان کارزار دست کشیدند، مگر دوتن از آنان که دستور دولتشان را منافی آئین جوانمردی و سربازی شمردند. یکی «کریستی»^۵ بود که در آن جنگ کشته شد. و دیگر «لیندزی»^۶ مشهور به «لیندزی صاحب» که تا آخر عمر در خدمت ایران ماند. در جنگ ایران و عثمانی نیز صاحب‌منصبان انگلیسی از شرکت در آن سرتافتند. از این‌رو میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام آنان را از خدمت بیرون کرد. نقص مهم دیگر نظام لشکری ایران این بود که در زمان صلح کمتر به فکر انتظام امور سپاهی بودند - و حتی بیشتر سربازان را مرخص می‌کردند که به کارهای دیگر پردازند. و این موجب گردید که لشکر منظم دائمی تعلیم یافته مجهز کاملی وجود نداشته باشد.

در قشون ایران علاوه بر افسران انگلیسی، افراد فرانسوی و لهستانی و حتی روسی نیز خدمت می‌کردند. عباس‌میرزا از این جهت به استخدام صاحب‌منصبان لهستانی توجه کرد که دشمن روس بودند و به آنان اعتماد داشت. یکی از آنان ژنرال «بروسکی»^۷ بود که در جنگ اول هرات کشته شد، و از طرف دولت مستعمری و تیول در حقیقت فرزندانش برقرار گردید.^۸ جنگ هرات و اخلاقی که اغلب افسران انگلیسی کردند و حتی حاکم هرات را علیه ایران تقویت نمودند - از این لحاظ عبرت‌آموز بود که دولت ایران دانست به حسن خدمت افراد انگلیسی هیچ اعتمادی نیست. از این‌رو در زمان محمدشاه به استخدام صاحب‌منصبان فرانسوی رغبت بیشتری پیدا شد و چند نفری به ایران آمدند. اما نه دولت سیاست پی‌گیری در اصلاح نظام داشت، و نه آنان آزمایش نیکویی دادند. اغلب داخل زدو بندهای سیاسی گردیدند - و حتی یکی از آنان ژنرال «فریه»^۹ از کارگزاران سیاست انگلیس بود، و پس از اخراجش از خدمت ایران، سفارت انگلیس ادعای مطالبات او را می‌کرد تا اینکه در زمان امیر تصفیه شد.^{۱۰} راجع به افراد نظامی روسی که در خدمت ایران بودند باید دانسته شود که در زمان عباس‌میرزا نزدیک به هفتصد هشتصد نفر سپاهی فراری

5. Christie

6. Lindsay

7. Borowski

۸. پسر بروسکی نیز به خدمت ایران درآمد و معلم دارالفنون بود.

9. J. Ferrier

۱۰. امیر برای اینکه این دعوی را تمام کند هفتصد تومان پرداخت. در اسناد رسمی شرح آن ثبت است؛ جمیع وجوهی که عالیجاه مسیو فریه فرانسوا از بابت مواجب و چیره و گزایه خانه و اخراجات برگشتن به ولایت ادعا می‌کرد به استحضار جناب وزیر مختار... انگلیس این مبلغ برای رفع جمیع دعاوی او به رسم انعام مرحمت شد، هفتصد تومان، فی ۲۳ ربیع‌الاول ۱۲۶۲هـ. فریه از طرف دولت انگلیس مسافرتی به افغانستان و ترکستان و بلوچستان کرد و سفرنامه مهمی نگاشت که ترجمه آن در ۱۸۵۶ در لندن انتشار یافت.

رومی به ایران پناه جستند که قسمت منظمی را تشکیل می‌دادند^{۱۱}. عده‌ای از آنان در ایران ماندند.

*

اصلاحات امیر را در نظام لشکری باید با توجه به کامتیمهای آن که پیش از این شمردیم، مورد ارزشیابی قرار داد. نقشه او از نظر کیفیت و کمیت همه‌جانبه بود، حتی تأسیس نیروی دریائی را در برنامه عمومی خود گنجانده از جنبه‌های گوناگون آن سخن می‌گوئیم.

اصلاح هیأت فرماندهی و تربیت صاحب منصب مسأله‌ای عمده و اساسی بود، و این کار تنها به وسیله خبرگان اروپائی شدنی بود. از دولت فرانسه کمک نخواست از آنکه مربیان فرانسوی در زمان محمدرشاه آزمایش نیکوئی ندادند. ولی این دلیل کافی نبود، زیرا سابقه افسران انگلیسی بدتر از آنان بود، مهربان به مشاقتان انگلیسی توجه داشت. علت اصلی آن را بنیاد تیرگی روابط ایران و فرانسه در زمان امیر دانست، خاصه اینکه مفیر فرانسه بساطش را جمع کرد و رفت، از آن گذشته گویا امیر چندان میانه خوبی با فرانسویان نداشت، و گفته بود آنها «یک مشت مردم فضولی هستند»^{۱۲}. (صفت «فضول» عین لغتی است که امیر ادا کرده بود). در حال از افسران فرانسوی روی برتافت، و حتی به ژنرال سمینو که از بیست و پنج سال پیش او را می‌شناخت، چندان اکتفا نمی‌نکرد^{۱۳}. برعکس می‌دانیم که ژنرال «سرهنری بطون»^{۱۴}، همان لیندزی صاحب افسر آزموده و نیکنام انگلیسی را گرامی می‌داشت، اما حالا پیر و

11. J. B. Fraser, P. 225.

۱۲. انگلیس، امینونس به پالمرتون، ۱۵ ژوئن ۱۸۴۹.

۱۳. ژنرال سمینو در جنگ اول هرات شرکت داشت. پس از آنکه بروسکی کشته شد زن او را گرفت، و در شورش سالار، امیر او را به خراسان فرستاد که به حاکم السلطنه کمک کند. از نامه ربیع‌الاول ۱۲۶۵ که وزیر مختار فرانسه به امیر نگاشته معلوم است که قرار بوده قبول زن سابق بروسکی یعنی زن فعلی سمینو ضبط دیوان گردد. می‌نویسد: «مسیو سمینوی بیچاره پیرمرد را جنابعالی که روانه خراسان می‌فرمودند، مشافیه به دوستدار فرمودند که پس از رفتن مشارالیه به عیال او مرحمتی خواهند فرمود که به آنها بدنکنند... با وصف این محقر قریه‌ای را که شاه مرحوم به عیار بروسکی نان‌خانه مرحمت فرموده بودند، آن‌هم در ازای آنکه بروسکی خود را در راه این دولت اطراف هرات به گشتن داده بود، این روزها اولیای دولت علیه حکم به ضبط آن ده فرموده‌اند. آن خدمت بروسکی، و خدمات مسیو سمینو هم در این مدت بیست و چهار سال متوقفه ایران ظاهر است... منتهای تعجب است که اولیای دولت علیه در ازای چنین خدمات، چنین سلوک می‌فرمایند... انصاف و عدالت جنابعالی نه به مرتبه‌ای است که بگذارد دوستدار خجالت بگشند. توقع دارد که انصاف بفرمایند و قدغن دارند که قریه مزبوره را ضبط نمایند و نان این اطفال بی‌کس را قطع نکنند...». می‌دانیم که میرزا تقی‌خان برای آنان مستعمری مقرر داشت و پسر بروسکی را به خدمت قرجمانی گماشت. سمینو در جنگ دوم هرات نیز شرکت داشت.

14. Sir Henry Bethune.

ناخوان گشته، کاری از او ساخته نبود. (لیندزی در ۱۷ ربیع‌الثانی ۱۲۶۷ مرده و به دستور امیر به پامن خدمتش تشییع‌چنانچه رسمی کردند و نهایت احترام را گزاردند) ۱۵.

موضوع استخدام خبرگان نظامی، مسأله‌ای سیاسی بود. ماده پنجم عهدنامه ایران و انگلیس (۱۲۲۹) می‌گوید: «هرگاه اولیای دولت علیه ایران خواهند که برای تعلیم و تعلم نظام از فرنگ معلم به ایران بیاورند، مختارند که از مملکتی از ممالک فرنگ که با دولت بهیبه انگلیزه نزاع و جدالی نداشته باشد، معلم بگیرند. همین معنی در گزارش رسمی حسنعلی خان گروسی در گفتگوی با «هنری رالینسون» سفیر انگلیس که به ایران می‌آمد، منعکس است. رالینسون به تعریض گفته بود: «اگر چه دولت ایران را به دوستی با سایر دول منع نمی‌کنیم، اما نباید دولت دیگر را بر ما ترجیح بدهند یا کسی را با ما هم‌چشم قرار دهند. مثلاً می‌بینند که شما از برای تعلیم عساکر خود از فرانسه معلم برده، متعلمین خود را به پاریس فرستاده... و خرید اسباب و اسلحه خود را منحصر به پاریس کرده‌اید و مسیو بوهرلر را که از اهل فرانسه است، محل اعتماد خود قرار داده برای استحكامات سرحدیه خود فرستاده‌انده» ۱۶. شاید مسأله رقابت انگلیس و فرانسه نیز در ذهن امیر بی‌تأثیر نبوده و مزید برعللی گشت که نخواست از دولت فرانسه یاری بخواهد، راجع به استخدام افسران انگلیسی هم آگاه بود که موجب «پرانگیختن ناخرسندی روسیه» خواهد گشت ۱۷.

پس راه منازعت و مصلحت دولت را بدرستی تمیز داد که خبرگان نظامی را از کشوری بیاورد که از انگیزه‌های سیاسی بدور باشند، هر روز ماجرائی برای دولت برپا سازند، و تاحدی که ممکن باشد جلو کارشکنی و هم‌چشمی سیاسی بیگانگان را بگیرد. از این رو به دولت اتریش و پروس روی آورد که گذشته از جنبه بیطرفی سیاسی (از نظر ایران) در فن جنگ ترقی شایان کرده بودند. همین شیوه را درباره استخدام معلمان دارالفنون پیش گرفت که شرح آن خواهد آمد.

از وزیر مختار انگلیس دو گزارش مهم در دست است که وجه نظر امیر را در اصلاح نظام و عکس‌العمل شیل را آشکار می‌کند. در گزارش نخست به پالمستون می‌نویسد: «تصمیم میرزاتقی‌خان در بنای مدرسه‌ای برای تعلیم فنون نظامی به جوانان ایرانی، نمونه بارزی است از یکدندگی و یا استقامت او، و بدون شك نقشه خود را پیش خواهد برد. همینکه

۱۵. وقایع اتفاقیه، شماره ۳. در شماره بعد شرح بلندی در خدمات او منتشر شد.

۱۶. بوهرلر، از افسران فارغ‌التحصیل «پلی‌تکنیک» فرانسه بود. در دارالفنون درس می‌داد و در جنگ دوم هرات صادقانه خدمت کرد. همین امر موجب دشمنی انگلیسها با او بود.

۱۷. انگلیس ۶۰/۱۵۴ شیل به پالمستون، ۲۳ نوامبر ۱۸۵۰.

شنیدم می‌خواهد برای این مدرسه استادان و معلمین آلمانی استخدام کند با او ملاقات نمودم و خاطر نشان کردم که اغلب دولتهای آلمان کاملاً تحت نفوذ روسیه هستند، و آوردن معلم از آنجا فرقی با استخدام از روسیه ندارد. این مطلب را خاصه در مورد اتریش تاکید نمودم. ضمناً تذکر دادم که در قنون نظامی هیچ کشوری به پای پروس نمی‌رسد؛ ولی ندیدم که حرفهای من درباره اتریش در امیر تأثیری بکند... میرزا تقی خان هیچ اشاره‌ای ننمود که ممکن است از انگلستان مربیان نظامی استخدام کند، و من هم مصلحت ندیدم پیشنهادی در این زمینه بنمایم... ۱۸۵۰.

دوماهی از این مقدمه نگذشت که شیل موضوع استخدام مشاقان نظامی انگلیسی را با امیر در میان نهاد. امیر پیش از آن تصمیم خود را گرفته بود، اما جواب منفی به‌دار نداد بلکه شرایط خدمت را گفت و متذکر گردید: «اصول نظام لشکری انگلستان در ایران ریشه‌دار است... و عاقلانه نمی‌دانم که بخواهد آن را تغییر دهد» ۱۹. ولی این معنی را درست حالی کرد که اگر قرار باشد افسران انگلیسی به ایران بیایند باید نوکر دولت باشند و با مواعینی که می‌گیرند نیکو خدمت نمایند. شیل ضمن ارزشیابی از پیشنهاد امیر این اظهار نظر بسیار مهم را می‌کند:

«به عقیده من از تدبیر و مصلحت به دور است که ما وسیله فراهم نمائیم که دولت ایران صاحب قشون نیرومندی گردد. دلایل آن واضح است؛ دولت و ملت ایران بطور انفرادی و دسته‌جمعی عموماً در زمره بی‌ایمان‌ترین مردم جهانند؛ در میان آنان نفع آبی و شخصی حاکم بر هر چیزی است. تشکیل قشون منظمی که مجهز به قنون نظامی جدید باشد، قدرت فوق‌العاده‌ای را می‌سازد که از نظر انگلستان تجهیزات لشکری مفصلی را علیه آن ایجاد خواهد نمود... بنگانه هدفی که انگلستان در توسعه قشون ایران می‌تواند داشته باشد، این است که آن را به حریف نیرومندی علیه روسیه درآورد. اما همین نکته در خود مطالعه می‌باشد که هرآینه دولت روسیه قدرت زیاد خود را بکار برد، آیا منظور ما عملی خواهد گشت؟ یا اینکه احتمال بکار رفتن قوای ایران علیه انگلستان، بیشتر از آن است که این دولت را به مخالفت با روسیه برانگیزانیم؟ از سوی دیگر وضع نااستوار حکومت ایران، عدم ثبات و قنون مزاج که خوی ملی ایرانی است، و احتمال تغییر نظر شاه نسبت به میرزا تقی‌خان، جملگی مانع آنند که بتوان راجع به توسعه قشون ایران و مداومت چنین سیاستی، برآورد درستی کرد» ۲۰.

۱۸. انگلیس ۶۰/۱۵۳ شیل به پالمستون، ۱۶ سپتامبر ۱۸۵۰.

۱۹. انگلیس ۶۰/۱۵۴ شیل به پالمستون، ۲۳ نوامبر ۱۸۵۰.

۲۰. انگلیس ۶۰/۱۵۴ شیل به پالمستون، ۲۳ نوامبر ۱۸۵۰.

انتقادهای تند شیل از ملت ایران مطلب تازه‌ای نیست؛ اگر مردم و بزرگان ایران هم از این سخنان خیلی بدشان می‌آیند به اصلاح اخلاق خویش برخیزند. اما نکته اصلی، مخالفت بسیار شدید شیل است با اینکه ایران صاحب اقتدار نظامی زیاد گردد. دلیلش ساده و روشن است: ایران نیرومند راه تجاوز و بسط نفوذ انگلیس و همچنین روسیه را سد می‌کرد. در مراحل تا زمانی که امیر سرکار بود سیاست خود را پیش برد. از اتریش جزو محلمانی که استخدام نمود چهار صاحب منصب نظامی بودند که دونفر آنها «بارون گومتز»^{۲۱} و «نمیروه»^{۲۲} در زمان امیر به تهران رسیدند. به علاوه از افسران پناهنده ایتالیایی سرهنگ «میکائیل مطراتسو» را به ایران آورد. (به دنبال او سه نفر دیگر «مارکف»، «اندره‌نی» و «پشه» که در ایران به «پشین» شهرت داشت، به استخدام ایران درآمدند). امیر به بارون گومتز خیلی توجه داشت و مسئولیت اصلی اصلاح نظام را به عهده او سپرد. این افسر کاردان اتریشی اصول فرماندهی را به صاحب‌منصبان قشون تعلیم می‌داد، و تحت نظر او شعبه فنون نظامی دارالفنون تأسیس گردید. هدف این بود که سپاه ایران «به قانون علمی مشق و تعلیم» بگیرند.

اسنادی که به دست ما رسیده ثابت می‌کند که شعبه علوم نظامی دارالفنون قریب هشت ماه پیش از افتتاح رسمی آن مدرسه، به‌دستکاری گومتز و نمیروه شروع بکار کرد. امیر در یکی از نامه‌های خود به شاه تصریح می‌کند: «امتحانات شش ماهه مدرسه بخوبی انجام یافت. قرار شد به جهت جنگ، چندین فوج مشق مخبران بکنند چون برای جنگ بهترین مشق‌هاست. در نزد صاحب‌منصبی که فردا وارد می‌شود^{۲۳} علم ساختن قلعه و بردن ماریچ و ساختن پل را خواهند آموخت. آن وقت بزودی در ایران صاحب‌منصبان لایق تربیت خواهند شد»^{۲۴}. در نامه دیگری می‌نویسد: «فوج خلخال خوب مشق می‌کند و استعدای بارون صاحب هم همین است که به نظر همایونی پرسد»^{۲۵} توصیه‌اش به شاه این است که «هفته‌ای دوز صاحب منصبان مسلمان و فرنگی شرفیاب خواهند شد»^{۲۶}. به علاوه برای تعلیمات افسران کتاب «نظام تاصری» نگارش بهرام میرزا معزالدوله در ۱۲۶۷ منتشر گشت. بهرام میرزا پسر عیاش میرزا نزد معلمین انگلیسی درس خوانده بود و مدتی ریاست قورخانه آذربایجان را داشت. این کتاب از اولین نوشته‌های فارسی در فن نظام جدید است.

21. Gumomez

22. Nemirc

۲۳. مقصودش سرهنگ مطراتسو ایتالیایی است.

۲۴ و ۲۵ و ۲۶. از اسناد بیوتات سلطنتی به نقل خان‌ملك سانسای،

سیاستگران دوره قاجار، ج ۱، ص ۴۴-۴۳.

نکته سنجی و دقت امیر را در کار استخدام خبرگان نظامی خارجی از نامه‌ای که راجع به سرهنگک مطرا تسو نوشته، باید شناخت. سرهنگک مزبور از پناهندگان ایتالیائی بسوه و توسط سفارت انگلیس تقاضای خدمت نظام ایران را داشت. امیر در نامه ۹ محرم ۱۲۶۸ به شیل نگاشت:

ترقمه دستاغه آن جناب که در باب يك نفر قولون ایتالیائی نوشته بودند، رسید و مضمون آن معلوم شد. بلی چنانکه هنگام ملاقات هم شفها درین باب اظهار کرده و گفتگوئی شده بود، هرگاه قولون مزبور به دارالخلافه بیاید و پنج شش ماهی در اینجا به تقدیم کارهائی که او خود موافق نوشته تعهد کرده است، اقدام نماید، بطوری که مقبول اولیای دولت باشد و بتواند از عهده تعهدات خود برآید، بر حسب تمنا و خواهش خود او از قرار قراردادنامه علیحده که در آن وقت از طرفین مسمور خواهد شد، هر چند سال که در قراردادنامه نوشته شود سالی هفت صد تومان به صیغه مواجب از دیوان اعلی برای او تعیین خواهد شد و همچنین در حضر، خانه و در سفر، دواب لازمه و جیره و علیق در حق او مقرر می‌شود و هرگاه قولون مزبور بطوری که تعهد کرده است نتواند از عهده برآید و مقبول اولیای این دولت نیفتاد، محض برای مخارج مراجعت او سیصد تومان از دیوان اعلی مرحمت خواهد شد...^{۲۷}

اندیشه امیر را از شرایط پیشنهادی او می‌توان خواند. یادداشت سفارت انگلیس را مآخذ قرار نمی‌دهد، باید سرهنگک مزبور به ایران بیاید و شش ماه خدمت کند، هرگاه شایستگی او ثابت شد و از عهده تعهداتی که نوشته برآمد، بنابر «خواهش خود او قرار قراردادنامه علیحده» که بین دولت و او بسته شود، به استخدام ایران درآید. و مگر نه انعامی به او داده خواهد شد که برگردد. شیل می‌دانست که میرزا تقی‌خان این امور را سرسری نمی‌گرفت، در جواب نوشت: «اگر چه دوستدار خود کمال اطمینان و خاطر جمعی در علوم حربیه او دارد، اما نظر به آن محکمی که آن جناب نوشته‌اند... آن تعهدات مشارالیه خیلی تعهدات است... هرگاه ربع آنچه را هم که نوشته است بیاموزاند یا از عهده برآید کافی است... به اعتقاد دوستدار در کل اروپا يك نفر بهم نرسد که جمیع تعهدات او را بداند»^{۲۷}.

۲۷. جواب شیل در ۱۹ محرم ۱۲۶۸ از این قرار است: «... شرحی که در جواب دوستدار در باب قولون ایتالیائی که نگارش یافته بود که از همان قرار که خود تعهد کرده بیاید، از عهده جمیع تعهدات خود برآید که اولیای دولت ایران از قرار مقرر مواجب و سایر را خواهد رسانید. اگر چه دوستدار خود کمال اطمینان و خاطر جمعی در علوم حربیه او دارد، اما نظر به آن محکمی که آن جناب نوشته‌اند... آن تعهدات مشارالیه خیلی تعهدات است...»

يك هفته بعد، امیر از صدارت برکنار گشت و در همان چندروزی که هنوز امارت نظام را داشت، مطراتسو و چندتن دیگر از مهاجران ایتالیائی که نام بردیم به تهران رسیدند. او مأمور گردید به صاحب منصبان ایرانی فن آرایش لشکر و به اصطلاح آن زمان «اتاماژوری یعنی علم جنگ و حرکت قشون کلیه» (تاکتیک نظامی) تعلیم دهد، و در مدرسه دارالفنون نیز تدریس کند. اما بارون گومنز در ایران نماند و پیش از پایان مأموریت دوسانه‌اش، به خواهش خود ترك خدمت کرد.

جهت دیگر نقشه نظامی امیر تجدید نظر در سازمان لشکری بود. تشکیلات نظام را بر پایه دائمی نهاد و در «کتابچه خیالات اتاپکی» جمع قشون ایران را يك صد و هفتاد هزار نفر در نظر گرفته بود^{۲۸}. اما از آماري که به دست خواهیم داد جمع سپاه ایران در اوآن برکنارشدن امیر از صدارت به ۲۴۸ ۱۳۷ نفر می‌رسید. نکته جالب توجه اینکه برای ایلات هنگهای ثابت برقرار نمود، و صاحب‌منصبانی را فرستاد که به آنها تعلیمات جدید دهند، ولی از پیشرفتی که در این کار حاصل گشت آگاهی زیادی نداریم. همین اندازه در کاغذ امیر می‌خوانیم: «امروز فدوی به سان سواره ایلات رفته، نصف را دیده، باقی ماند به صبح شنبه»^{۲۹}. پس سواره نظام ایلات را منظم کرده بود، به علاوه نخستین بار از عنصر اقلیت مسیحی اورمی و سلماس و جلفای اصفهان دوفوج جداگانه تشکیل داد. و این کار در ایران پیش از عثمانی صورت گرفت. جنبه مترقی‌تر اندیشه امیر این بود که مقرر داشت «صاحب‌منصبانها از خود آنها بوده» باشد^{۳۰}. پس گرگین‌خان ارمنی را به ریاست فوج جلفا گماشت، گرچه چندی بعد در ۱۲۶۷ ارمنیان اصفهان از «خدمت سربازی» معاف گردیدند. و نظر به اینکه ارمنه اصفهان بسیار فقیر و بی‌دست‌وپا بودند، اولیای دولت قاهره ملاحظه فرمودند که خدمت سربازی از آنها بر نمی‌آید. لهذا گرفتن فوج ارمنه اصفهان را یکلی موقوف فرمودند که با سودگی و رفاه مشغول رمیتی دولت... باشند»^{۳۱}. راجع به مسیحیان آذربایجان در محرم ۱۲۶۸ امیر به

است. کمتر اتفاق می‌افتد که چنین ادعا جمعاً مطابق با عمل بیاید. در نظر دوستدار هرگاه ربع آنچه را هم که نوشته است بیاموزاند یا از عهده برآید کافی است و این احتمال کلی دارد که بعد از ورود اینجا و مشاهده اعمال او باعث یأس و محرومی اولیای این دولت گردد. هر چند سابقاً که با آن جناب گفتگو کرد و به قولوفل مزبور نوشت که بیاید، لکن حالا که این نوع توقعات محکم اولیای دولت ایران را در آن نوشته دیده است، می‌خواهد مجدداً او را اخبار نماید که فسخ عزیمت را نماید و بیاید. به اعتقاد دوستدار در کل اروپا يك نفر بهم نرسد که جمیع تمهیدات او را بداند. چون لازم بود اظهار داشت. زیاده زحمتی ندارم والسلام».

۲۸. شرح صیوب و علاج نواقص سلکتی ایران (خطی).

۲۹. مجموعه کاغذهای امیر، خطی.

۳۰. وقایع اتفاقیه، شماره ۲ (همچنین نگاه کنید به اقلیت‌های مذهبی).

۳۱. همان، شماره ۲۹.

حشمت‌الدوله حکمران تبریز نوشت: مأموران دولت در اجرای قانون سربازگیری نسبت به نصرانیان اورمیّه و سلیمان تعدی روا داشته‌اند و حال آنکه فدوی سابقاً قرار سرباز آنها را نه صد نفر داده‌است. از این رو «نواب والا به نضه مراقب» احوال فرقه مزبور بونه، مقرر دارند بیش از این اندازه سرباز نگیرند. همچنین در سایر امور نیز «آنچه از آنها به تعدی واجحاف گرفته باشند تمام و کمال مسترد سازند... من بعد احدی نسبت به آنها ظلم و تعدی نکند تا... باکمال رفاهیت و آسودگی مشغول رعیتی و کاسبی خود باشند».

از نوآوریهای دیگر امیر این بود: همانطور که در اصول اداره کشوری، سنت خرید و فروش حکومت ولایات و پیشکاری آنها را شکست - در سازمان نظامی نیز رسم بخشیدن مناصب بی‌شغل را برانداخت. سازمان لشکری در دفتر مخصوصی ثبت گردید، تعداد مقامهای نظامی بدقت معین شد، و تا جا خالی نمی‌گشت هیچ‌کس شغل و مقام تازه‌ای تحصیل نمی‌کرد، و معیار ترفیع صاحب منصبان، شایستگی آنان بود. در این موضوع نامه میرزا تقی‌خان را به دالگوروکی می‌آوریم. وزیر مختار روس در ۲۵ جمادی‌الاول ۱۲۶۷ نوشت: محمدقلی نام وکیل توپخانه «سالهای سال است به راستی و درستی» خدمت قنصل‌خانه روسیه را در انزلی بعهده دارد. از این رو خواهش دارد در حق او «التفاتی» نمایند و او را به «منصب نیابت توپخانه مبارکه سرافراز فرمایند». به معنی پاسخ امیر در دوم جمادی‌الثانی توجه نمایند: «اولاً دوستدار نمی‌دانم که مومی‌الیه استحقاق این منصب را در توپخانه دارد یا نه؟ زیرا در خدمات توپخانه هرگز مصدر خدمتی نشده. علاوه، البته به سمع آن جناب رسیده که از بدو این دولت به موجب کتابچه مسهور قرار شده که مناصب توپخانه موقوف به بودن جا می‌باشد. به این معنی که تا صاحب منصبی معزول یا متوفی نشود به کسی فرامین آن منصب داده نمی‌شود».

*

قسمت دیگر نقشه لشکری، شامل بنای کارخانه‌های اسلحه‌سازی بود در تهران و برخی ایالات مانند آذربایجان، فارس، خراسان و اصفهان. نظر امیر این بود که اسلحه و مهمات نظامی مورد نیاز لشکر هر یک از ایالات مهم، در همانجا ساخته گردد. ریاست قورخانه پایتخت را به حاجی محمد حسین جبه‌داریاشی سپرد که مهارت فنی داشت و اهل ابتکار بود. در این باره در اول صفر ۱۲۶۷ به فیروز میرزا نصرت‌الدوله حکمران فارس نوشت: «... از قراری که مذکور شده عالیجاه حاجی محمد حسین جبه‌داریاشی فارس آدم معقول‌کردانی می‌باشد و در فنون صنایع و آلات حربیه کمال مهارت را دارد. از اینکه خود چنین آدمی به جهت انجام تفنگ و آلات حربیه برای عساکر منصوره در جبه‌خانه مبارکه ضرور و درکار است، لهذا توابع والا عالیجاه مشارالیه را با چند نفر از کارکنان و عمله‌جات

جیباخانه آنجا که عرض نماید وجود آنها لازم است، بزودی روانه دربار عدالت مدار شهریاری نمایند، یقین است که نواب والا نوعی التفات درباره عالیجاه مشارالیه خواهند فرمود که بدون حالت معطلی روانه دارالخلافه شود. جبهه‌داریائی قورخانه تهران را دایر کرد و میزان تولید آن ماهی يك هزار تفنگک بود. وجبه‌خانه اصفهان ماهی سیصد تفنگک و هزار فانسقه می‌ساخت. راجع به چگونگی کار جبه‌خانه‌های ایران شرح سودمندی در روزنامه وقایع اتفاقیه منتشر گردیده که برخلاف آئین گزاره‌گویی در اعلامیه‌های دولتی، آگاهی درستی به دست می‌دهد. ضمن بیان پیشرفت‌هایی که حاصل شده از ذکر کاستی‌هایی که در کار است هیچ پرهیز ندارد. این اطلاعیه که حاوی نکته‌های فنی نیز می‌باشد، آموزنده است:

«در این ایام امنای دولت علیه در راه انداختن قورخانه وجیباخانه سعی و کوشش تمام دارند، و در اکثر شهرهای معظم ایران قورخانه و جیباخانه بطور خوب پراه افتاده است. خاصه در دارالخلافه تهران که در این روزها در بعضی صنایع ترقی زیاد کرده‌اند. شمشیر نظامی که می‌سازند اگر چه مقابل شمشیرهای خوب و ممتاز فرنگستان هنوز نشده است، ولیکن بسیار بهتر از شمشیرهای بعضی از دول فرنگستانند. در ترکیب و پرداخت کردن مانند شمشیرهای انگلیسی می‌باشند، اما قنر این شمشیرها هنوز به آن خوبی نشده است و خیلی بهتر از شمشیرهایی است که سابقاً در این ولایت ساخته می‌شد. تفنگها در جیباخانه می‌سازند بهتر از بعضی تفنگهاست که در این روزها از ولایت انگلیس آورده‌اند خصوص در چخماقشان که بسیار خوب می‌سازند. و چخماق تفنگک سربازی لازم نیست که بهتر از این باشد. در فرنگستان لوله تفنگک سربازی را يك پارچه پهن پهن می‌کشند، و بعد از آن دو طرفش را بهم آورده جوش می‌دهند و تفنگهای بسیار اعلی را به جهت شکار پیچ می‌سازند و استحکام لوله پیچ بیشتر از يك پارچه است. و در اینجا از راه احتیاط تفنگهای سربازی را که حالا در جیباخانه می‌سازند لوله پیچ می‌سازند. و در سایر اعمال بیه‌خانه و قورخانه، استادان و صنعت‌کاران بسیار قابل شده و ترقی کرده‌اند، خصوصه در ساختن مهتاب به جهت آتش‌دادن توپ بطوری خوب می‌سازند که در فرنگستان چند سال سابق برای این به اینطور نتوانستند بسازند. یعنی بعد از آنکه آتش گرفت در زیر آب هم می‌سوزد و خاموش نمی‌شود...»^{۳۲}. نمونه‌هایی از اسلحه‌های ساخت آن زمان هنوز موجود است.^{۳۳}

۳۲. وقایع اتفاقیه، شماره ۲۵.

۳۳. در موزه دانشکده افسری نمونه‌های مختلف وجود دارد. روی یکی از تفنگها که ظاهراً برای تقدیم به دربار شاهی ساخته شده این عبارت طلاکوب شده: ۱۳۰۰ - ۱۳۰۰ - ۱۳۰۰ مانای تبریزی ۱۲۶۹.

کارخانه توپ‌ریزی و باروت سازی تبریز که یادگار عهد عباس میرزا بود، از نو بکار افتاد. در امیرآباد تهران کارخانه سهامت‌سازی تأسیس شد. و در زمین مهران باروت کوبخانه‌ای برپا گردید که «استنله فرانسوی در آن کار می‌کرد»^{۳۴}. آهن مورد نیاز پاره‌ای کارخانه‌های اسلحه‌سازی از معادن تانیچ مازندران، و ماسوله گیلان استخراج گشت^{۳۵}. و ماده قطران را که در توپخانه مصرف داشت و تا آن زمان از روسیه وارد می‌گردید، در رحمت‌آباد گیلان ساختند. از تأسیسات دیگر عمارت توپخانه و میدان توپخانه می‌باشد که در ۱۲۶۷ بنا گردید.

میزان تولید چیه‌خانه و قورخانه‌های ایران، هنوز تکافوی نیازمندی سپاه را نمی‌کرد. کمبود آن از انگلیس و روسیه خریداری شد. از جمله بیست هزار قبضه تفنگ به وسیله «هکتر» نام تاجر انگلیسی تهیه شد که بهای هر یک ۲۵ ریال بود. و نیز چند میلیون سنگ چخماق از قرار هزاری ۱۵ ریال تا ۳۵ ریال توسط همان شخص و خواجه قراپت تاجر باشی روسی اکتیاع گردید. نهایت دقت می‌شد که اشیاء تحویلی بانمونه اصل یک جور باشد. مثلاً میرزا عنایت‌الله امین لشکر در ۱۱ محرم ۱۲۶۸ مأمور شد که سنگ چخماقهای خریداری شده را مطابق نمونه‌های آن که قبلاً در بسته‌ای لاک و مسهر گردیده بود، تحویل بگیرد و معاینه کند که سنگی که می‌آورند از نمونه کوچکتر نباشد بلکه بزرگتر باشد. قرار نامه سفارش تفنگ که میان دولت و هکتر بازرگان انگلیسی بسته شده و حاوی نکته‌های دقیقی است، نقل می‌شود:

زیده‌المسیحین مسترهاکتر تاجر انگلیسی، به توسط جناب جلال‌التماب اقا بک اعظم امیر کبیر دام اجلاله، بیست هزار قبضه تفنگ انگلیسی از قرار نمونه‌ای که در نزد کارگذاران دولت علیه ایران مسبور و ضبط است، به موجب تفصیل با اطلاع سفارت دولت علیه انگلیس، به دولت علیه ایران می‌فروشد.

قیمت تفنگ مزبور از قرار قبضه‌ای دو تومان و پنج‌هزار دینار است که موافق نمونه بدون عیب و نقص در بندر بوشهر تحویل مأمور دولت علیه بدهد. کل قیمت تفنگ از قرار قبضه‌ای بیست و پنج هزار دینار مبلغ پنجاه هزار تومان می‌شود. قرار این شد که مستر هکتر تفنگ مزبور را از حال‌التحریر [الی] مدت سه سال به سه فقره به بندر بوشهر برساند چنانچه در راه از انگلستان تا بندر بوشهر عیب و نقص در تفنگهای مزبور بهم رسیده عهد مسترهاکتر است. و مخارج تفنگ از انگلستان تا ورود بوشهر من جمیع‌الجهات به عهد مسترهاکتر

۳۴. گزارش کارخانه‌های اسلحه‌سازی که در ۱۲۶۸ نوشته شده اطلاعات مفیدی را به دست می‌دهد (خطی).

۳۵. نگاه کنید به بخش صنعت جدید و سیاست اقتصادی.

خواهد بود. بعد از اینکه تفنگهای مزبور را وارد بوشهر نموده نصف قیمت هر فقره را در دارالخلافه تهران به توسط سفارت دولت علیّه انگلیس به مستر هاگتر بعد کارسازی خواهد شد، و نصف قیمت دیگر را از تاریخ ورود تفنگ به بوشهر بعد از مدت چهل روز نیز به توسط سفارت آن دولت بپیه به مستر هاگتر داده خواهد شد. و همین از برای هر فقره در رساندن قیمت تفنگ همین حکم را دارد. و مخارج تفنگها بعد از ورود به بوشهر تا دارالخلافه به هر اسم و رسم با دولت علیّه ایران خواهد بود و چنانچه خدای نخواستہ در عرض راه هر گونه عیب و نقصی رو بدهد به عهدت دولت علیّه ایران است، و بپیه بوجه مداخلیتی به مستر هاگتر ندارد. و نیز قرار چنین شد که در وقت تحویل دادن تفنگ در بندر بوشهر چنانچه موافق نمونه نباشد یا شکسته و معیوب درآید به مستر هاگتر رد شود و از قرار قیمت معینه که بیست و پنج هزار باشد به او محسوب گردد یا عوض بدهد. و چنانچه نصف ثانی قیمت هر فقره باید بعد از چهل روز پس از ورود تفنگ به بوشهر داده شده هر قدر تعویق افتد، منفعت آن موافق معمول بین الدولتین ایران و انگلیس، به مستر هاگتر داده خواهد شد. و دولت علیّه ایران قبول فرمودند که اگر خدای نخواستہ هر فقره تفنگی که مستر هاگتر می آورد در دریا غرق شود یا بسوزد یا مانع کلیه اتفاق افتد، فرصتی علاوه بر قرارداد سه سال خواهد داد که برساند. به تاریخ پنجشنبه نهم شهر جمادی الثانی ۱۲۶۵.

چون قسمتی از تفنگهای مزبور به بوشهر رسید، امیر در ۱۲ ربیع الاول ۱۲۶۶ به علی بیگ سلطان قورخانه دستور داد: «آن عالیجاه مأمور است که از اینجا به بندر بوشهر رفته تفنگهای مزبوره را از قرار نمونه بی عیب و نقص از وکیل تاجر مشارالیه تحویل گرفته به دارالخلافه بیاورد... و کمال اهتمام را بعمل آورده که تفنگهای مزبوره را موافق نمونه بی عیب و نقص و شکسته تحویل بگیرد. و اگر عیب و نقص و شکسته داشته باشد و موافق نمونه نباشد، از آن عالیجاه کمال مؤاخذه خواهد شد.»

نظم قانونی لشکری موضوع دیگری است که در مبحث جداگانه ای بررسی خواهیم کرد. در اینجا همینقدر بگوئیم که آئین کهن «سیورسات» برافتاد. به همان اندازه که جلو کژروی سپاهی گرفته شد، مراقبت گردید که چیره و مواجب و پوشاک سرباز بی کم و کاست برسد. در این کار گاه امیر خود رسیدگی می کرد و از احوال سربازان جويا می گشت. به نوشته وزیر مختار پروس، امیر صاحب منصبانی را که به حقوق زیردستان

دستبردی زده بودند مورد تنبیه سخت قرار می‌داد^{۳۷}. وزیر مختار انگلیس می‌نویسد: «حالا مواجب و جیره سربازان منصفانه و مرتب پرداخت می‌گردد. و چنین نظمی را سپاهی هیچوقت ندیده بود. همین رویه عادلانه و به‌قاعده، اگر خوی لشکریان را تغییر نداده باشد، دست کم در رفتارشان مؤثر افتاده است»^{۳۸}. از کارهای دیگر بنای مریضخانه دولتی برای سپاهیان بود که ضمن امور شهری و عام‌المنفعه صحبت کرده‌ایم.

امور «مباشرت» نظام نیز به‌قانون تازه‌ای درآمد. برای یکسان کردن لباس نظام کلیجه و شلوار تنگ اتریشی معمول شد. مليله دوزی و مفتول دوزی نیز از اتریش اقتباس گردید، و دوختن تکمه شیره‌خورشید نخستین بار مرسوم شد. این تکمه‌ها را نخست از انگلیس وارد کردند، و سپس در ایران ساختند. به‌علاوه مقرر گشت که لباس لشکر «خواه کلیجه و خواه شلوار از اقمشه خود ایران دوخته شود... و حکم شده است مالی پنجاه هزار دست در تهران و اصفهان بدوزند. و این معنی باعث رفاه رعیت و آبادی مملکت خواهد بود»^{۳۹}. لباس نظام از شال چوخای مازندران و ماهوت ایرانی و دیگر پارچه‌های وطنی تهیه می‌گردید. کار زردوزی لباس صاحب‌منصبان به‌عمده خورشید خانم «ضعیفه» تهرانی^{۴۰} واگذار شد، و از آنجا که خوب از عهده آن برآمد، دولت مقرر داشت که «شاگرد بسیار نگاه دارد، و تا مدت پنج سال احدی در عمل او شراکت ننماید»^{۴۰}. یعنی در انحصار او قرار گرفت.

از مواد دیگر برنامه لشکری ساختن دژهای نظامی است در ناحیه‌های مرزی و منطقه‌های داخلی که کمتر امن و امان بودند. در این دژها و باستیون‌ها عده‌ای سرباز گماشته شدند که پاسداری و حفظ امنیت را برعهده داشتند. در صفحات ترکمن‌نشین دژهای «الهاک» و «زیدره» و سلطان‌آباد، خواجه نفس، گمش‌تپه، و حسینقلی بنا گردید. خاصه چون روسیه سیاست تعرض‌آمیز همیشگی خود را در کرانه استرآباد و جزیره آشوراده پیش گرفت - امیر نقشه دژهای نظامی آن منطقه را توسعه داد. یکجا پنجاه و دو باستیون در کرانه استرآباد ساخت و هشت هزار سرباز به‌نگهبانی آنها گماشته شدند^{۴۱}. جهانگرد انگلیسی «ایستویک» که ده سال پس از امیر به دشت ترکمان رفته، شرح برج و باروهای زمان امیر را می‌دهد، و می‌نویسد: برای مرمت آنها شش هزار تومان فرستاده بود، اما پس از امیر چهار هزار تومانش به‌جیب حاکم رفت. و اکنون آن بناها رو به خرابی نهاده‌اند^{۴۲}. به‌دنبال همان نقشه در یزد قلعه حسین‌آباد و نه‌گنبد، در سیستان قلعه فورک

37. H. Brugsch, vol. 1. p. 220.

۳۸. انگلیس ۶۰/۱۵۱ شیل به پالمستون، ۲۵ مه ۱۸۵۰.

۳۹. وقایع اتفاقیه، شماره ۲ (برای شرح بیشتر نگاه کنید به سیامت اقتصادی امیر).

۴۰. همان.

۴۱. ۶۰/۱۶۱ گزارش مأمور استرآباد، ۱۲ ژوئیه ۱۸۵۱.

42. E. Eastwick, vol. 2, pp. 51-52

و نهپیدان و ترش‌آباد که مأمور راهزنان بلوچ بودند، از نوینیان نهاده شد. تعمیر قلعه بم در بلوچستان، و تارتج قلعه در فارس، و حسینیه در راه دزفول و خرم‌آباد انجام گردید. در کرانه خلیج فارس و بندر بوشهر باستیونهای تازه‌ای احداث شد. قلعه خوی که یادگار هیأت نظامی فرانسوی زمان عباس‌میرزا بود، از نو ساخته شد. مجموع این تأسیسات به حفظ امنیت کشور کمک کرد.

*

در پایان این قسمت آمار سپاهی را در زمان امیر به دست می‌دهیم: شیل عدد قشون ایران را در ژانویه ۱۸۴۹ (صفر ۱۲۶۵) یعنی در آخر شش‌ماهه اول حکومت امیر، بالغ بر ۹۲،۷۲۶ نفر ثبت کرده است. ۴۳. آماري که يك ماه و نيم پس از عزل امير (که هنوز زنده بود) می‌دهد، جمع لشکر را ۱۳۷،۲۴۸ نفر، و بودجه نظام را يك ميليون و ششصد و هشتاد هزار تومان (۱،۶۸۰،۰۰۰) معادل ۷۳۵،۷۵۸ لیره انگلیسی آورده، و تأکید می‌کند که آن را از منبع درستی تحصیل کرده است. ارقام مهم آن را نقل می‌کنیم: ۴۴:

۹۴،۵۷۰ نفر	پیاده نظام،
۲۳،۴۱۹ نفر	سواره نظام
۶،۰۷۵ نفر	توپخانه،
۲۷۴ نفر	توپخانه جسامه‌سوار،
۹،۹۲۷ نفر	تفنگچی
۲،۷۳۲ نفر	گارد عمومی،

توضیح می‌دهد که توپخانه ایران دارای يك هزار توپ است با «کالیبر» مختلف که وزن گلوله‌های آن از سه «پوند» تا ۲۴ «پوند» (تقریباً از ۱/۵ کیلو تا ۱۲ کیلو) است. می‌گوید توپخانه ایران مثل همیشه «فعال و نیرومند» می‌باشد.

جهانگرد کنجکاو انگلیسی «بی‌نینگ» که در ۱۲۶۷ به ایران آمد و با امیر ملاقاتی کرد، اطلاع دقیقی از سازمان نظام جدید و سواجب سپاهی دانه است. مطالب عمده آن را نقل می‌کنیم. (همه ارقام مواجب به ماخذ سالیانه است ۴۵):

سپاه ایران تشکیل می‌شود از: پنجاه هنگ پیاده نظام، دوازده فوج سواره نظام، دوهزار نفر توپچی، و دویست نفر زنبورکچی. هر فوج پیاده شامل ۱،۰۰۰ نفر است که ۸۰۰ نفر آن سرباز، ۱۵۹ نفر صاحب منصب و ۴۱ نفر باقیمانده مأموران رابط با دسته‌های

دیگر می‌باشند.

هر هنگ به ده دسته تقسیم می‌گردد. در رأس هر دسته يك سلطان قرار دارد و مواجبش هفتاد تومان است. زیردست او دو قاب است که هر کدام سی تا چهل تومان می‌گیرند - و دو پیک که در پشت سر فوج حرکت می‌کنند و مواجب هر کدام بیست تومان است - و چهار رکیل با مواجب ده تا دوازده تومان - و چهار سرچوخی که هر يك ده تومان دارند. حقوق هر سر باز هفت تومان، و جیره‌اش روزانه نیم من تبریز نان است.

هر فوج تحت ریاست سرپیی است که حقوقش هزار تومان است. هر هنگ تحت فرماندهی سرهنگی قرار دارد که پانصد تومان می‌گیرد. و زیردست او دو یاور هستند که حقوقشان از قرار يكصد و پنجاه تا دویست تومان می‌باشد.

سواره‌نظام بر دو قسمت است: «غلام رکاب» شامل گارد شاه و ولیعهد، و «غلام سوار» که سواره‌نظام عادی است. غلام رکابان مانند گارد سلطنتی لوتی یازدهم هستند، عده آنها چهارصد نفر است و شصت تومان مواجب دارد به اضافه يك نوکر و سه اسب.

جیره روزانه هر غلام رکاب $1/5$ من نان و $4/5$ من جو و علیق است. ریاست هر ده تن غلام رکاب با يك «ده‌باشی» است، و هر صد تن تحت فرمان يك «یوزباشی» قرار دارند. مواجب یوزباشی پانصد تومان است. هر فوج سواره‌نظام شامل هزار غلام سوار و تحت فرماندهی سرکرده‌ای است که حقوقش هزار تومان است. یعنی مقام او معادل سرتیب پیاده‌نظام می‌باشد. هر پنجاه غلام سوار واحدی را تشکیل می‌دهد که تحت اداره يك سلطان قرار دارد و حقوقش پنجاه تومان است. زیردست هر سلطان دوتا فایبند با مواجب سی تومان، و دو رکیل، و دو سرچوخی که هر کدام پانزده تومان حقوق می‌گیرند. مواجب هر غلام سوار از ده تا پانزده تومان، و جیره‌اش روزی نیم من نان و يك من ولیم جو و سه من گاه است.

امور مالی هر فوج به دست مأموری از دستگاه استیفای نظام سپرده شده که عنوان «مشرقی»^{۴۶} را دارد. و زیر دست او چهار منشی کار می‌کنند. حقوق مشرق پنجاه تومان و مواجب منشیان سی تا چهل تومان مقرر است. کارکنان دیگر امور مباشرت هر دسته از هشت تا ده تومان مواجب دارند.

۴۶. پیش از عهد قاجار «دیوان استیفاء» و «دیوان اشراف» دو دستگاه متمایز بودند. اولی مسئولیت دخل و خرج کشور را بطور کلی بصیغه داشت و نماینده آن را «دستوفی» می‌گفتند. و دومی فقط مسئول نظارت بر خرج بود. اما بعدها این دو دستگاه یکی شد، ولی اصطلاح «مشرقی» قاعدتی بکار می‌رفت و در واقع زیردست دستوفی نظام بود.

این مطلب را هم بیفزائیم که تأسیس صندوق نظام، نیز از کارهای امیر است. رقم تنخواه یا بودجه نظام هر ساله معین می‌گردید و در اختیار دامین لشکر قرار می‌گرفت. مخارج لشکر مستقیماً یعنی بدون مراجعه به دستگاه استیفاء، از همان صندوق پرداخت می‌شد. بعدها میرزا حسین‌خان سپهسالار هم بر آن شد که صندوق نظام را احیا کند. ضمن شرح موضوع به‌شاه نوشت: «سابقاً در وزارت مرحوم میرزا تقی‌خان هم همین قاعده بوده است، و در این اواخر برهم زده بودند. حالا این وجه نظام... یک تنخواهی است جدا و نقد. ۴۷۰ به موجب سند میرزا عنایت‌امین لشکر، بودجه نظام در سال ۱۲۶۶ بالغ بر سه کروور و هشتاد هزار تومان (۱،۵۸۰،۰۰۰) بوده است. سپهسالار که از کم‌توجهی دولت به‌کار نظام شکایت کرد و رقم بودجه لشکر را در زمان امیر سرخ‌شاه کشید، چنین جواب شنید: «در این فقره شما به اشتباه افتاده‌اید. من نه می‌خواهم از مخارج قشونی کم بکنم، نه عدد [سپاهی] را. بلکه می‌خواهم عدد قشون به پایة وزارت میرزا تقی‌خان برسد... ۴۸۰ در واقع کارهای زمان میرزا تقی‌خان را مآخذ و معیار معتبر می‌شناختند.»

آخرین گفتار ما نقشه میرزا تقی‌خان است در تأسیس نیروی دریائی در خلیج فارس.

پس از روزگار نادرشاه - نخستین بار میرزا بزرگک قائم‌مقام اندیشه ایجاد بحریه جنگی را در دریای خزر می‌پروراند. در ۱۲۲۵ با سرگور اوژلی سفیر انگلستان گفتگو کرد - و قرار بود این کار را سپندمان انگلیسی بعهده بگیرند. اما شدت جنگهای ایران و روس - و شکست ایران، و محدودیتی که به موجب پیمان گلستان بر حقوق حاکمیت ایران در دریای خزر تحمیل شد - آن نقشه را بریاد داد. پس از او هم هیچ کس به دنبال آن نرفت تا نوبت به امیر رسید.

گزارش شیل به وزیر امور خارجه انگلیس، تا اندازه‌ای سیاست امیر را باز می‌نماید: امیر مصمم به تأسیس نیروی دریائی در خلیج فارس است. در وهله نخست می‌خواهد چهار فروند کشتی جنگی تحصیل کند. از این قرار:

دو فروند کشتی که هر کدام مجهز به بیست و پنج توپ باشد، به اضافه اسلحه و مهمات دیگر:

یک کشتی بخاری با قدرت دویست اسب، با مهمات و اسلحه؛
یک کشتی هفتاد اسبی بخاری که در دریا و رودخانه رفت و آمد کند، با مهمات و اسلحه.

امیر در گفتگوی با شیل پرسید: آیا دولت انگلستان حاضر است

۴۷. در اندیشه ترقی و حکومت قانون» (ص ۴۴۰)، بحث کرده‌ام.

۴۸. به نقل: اسناد نویافته، ابراهیم صفائی، ص ۵۶.

کشتیهای مزبور را بفروشد؟ و در صورت مثبت آیا موافقت دارد که ملوانان و مهندسان انگلیسی به خدمت ایران درآیند؟ ارزشیابی شیل دربارهٔ نقشه امیر قابل توجه است؛ در این مورد نظرش روی هم رفته موافق بود. می نویسد: «ایجاد نیروی دریائی کوچکی به پیچ و جبه نمی تواند منافی منافع انگلستان باشد، برعکس به آرامش خلیج فارس و پیکار با دزدی دریائی کمک می کند. و ایران می خواهد به این وسیله از بازرگانی خود در دریا پشتیبانی نماید، بنا برش را پاسداری نماید، رؤسای نا فرمان بردار محلی ایران را در کرانهٔ خلیج فارس مطیع گرداند، و مانند ترکان در کشتیرانی در شط العرب مهیم باشد. (حق کشتیرانی در شط العرب را میرزا تقی خان در عهدنامهٔ ارزنة اروپا برای ایران تثبیت نموده بود). از آن گذشته در برانداختن دزدی دریائی در خلیج فارس، شاید لازم گردد که نیروی انگلستان به بندر ایران تعرض کند. چنین کاری از یکسو البته تأثیر سوئی در دولت ایران خواهد بخشید، و از سوی دیگر نتایج زیان آور آن را از اینکه روسیه نیز همان شیوه را پیش گیرد، نمی توان نادیده انگاشت.» اما «تنها احتمال سوئی» که می شود پیش بینی نمود این است که ایران به قصد لشکرکشی به بحرین بیفتد. در این مورد هم اعتراض دولت انگلیس، ایران را باز خواهد داشت.^{۴۹}

همه آنها را گفت، اما این نکته سنجی شیل از همه با معنی تر است: «به احتمال قریب به یقین پس از عزل یا مرگ امیر نظام، نقشه او یکسره بر باد خواهد رفت»^{۵۰}. پس جای هیچ نگرانی از لحاظ منافع انگلستان در خلیج فارس نیست. روشن نیست که آیا شیل در آن سخن ارزنده اش، جوهر تاریخ ایران را دریافته بود که وضع عمومی کشور بطور مطلق در هر دوره ای همبستگی خاصی با شخصیت زمامدار وقت داشته است و یا اینکه چون فقط شاه و رجال همزمان امیر را می شناخته، دانسته بود که اندیشه او با خودش مدفون خواهد گشت. به هر صورت پالمرستون پاسخ گزارش بلند شیل را به یک جمله کوتاه برگذار کرد:

«به شما دستور می دهم که به اطلاع امیر نظام برسانید که دولت انگلستان نمی تواند با پیشنهاد وی راجع به تحصیل کشتیهای منظور، موافقت نماید»^{۵۱}.

پالمرستون این تصمیم را با مشورت هیأت مدیرهٔ کمپانی هند شرقی، یعنی حکومت انگلیسی هندوستان گرفت، و البته این دولت که می خواست خود در خلیج فارس فعال مایشام باشد - یا اندیشهٔ میرزا تقی خان مخالفت

۴۹. انگلیس ۶۰/۱۵۴ شیل به پالمرستون، ۱۹ دسامبر ۱۸۵۰.

۵۰. همان.

۵۱. انگلیس، ۶۰/۱۵۷ پالمرستون به شیل، ۱۱ فوریه ۱۸۵۱.

جدی داشت، امیر این معنی را دریافت، و دنبال نقشه خود را گرفت. سیاست امیر در ایجاد نیروی دریائی، غیر از آنچه شیل در گزارش خود به پالمستون توضیح داده بود، چند هدف دیگر داشت. یکی مبارزه یا قاچاق برده؛ در این باره انگلستان سخت تلاش می‌کرد که اجازه تفتیش کشتیها را از دولت ایران بگیرد، اما امیر زیر بار این کار نمی‌رفت. می‌گفت این امر در صلاحیت و مسئولیت خود ایران است ۵۲. دیگر اینکه امیر معمم بود که اجازه نامه بندرعباس را فسخ کند، نفوذ شیوخ عرب از جمله شیخ مسقط را که بندرعباس به اجازه او سپرده شده بود، براندازد. و بندرعباس را «تحت اداره مستقیم دولت مرکزی درآورد» ۵۳. در این کار دوانگیزه سیاسی و اقتصادی داشت. از نظر سیاسی شیخ مسقط مانند بسیاری از شیوخ تازی دیگر (در گذشته و حال) از عمال انگلیس بودند - گاه از دولت ایران سرپیچی می‌کردند، و به هر تیرنگ مالیات دیوانی را مرتب نمی‌دادند. از نظر اقتصادی درآمد مالی بندرعباس سالی بیست و پنج هزار تومان بود، و بابت اجازه آن در این زمان فقط سالی چهار هزار تومان به خزانه ایران می‌رسید ۵۴. پس لازم بود دست عنصر تازی از کرانه‌های ایران بریده شود، و دولت خود اداره آن را بعهده بگیرد. البته سیاست امیر با نفع انگلیس برخورد داشت. چون فیروز میرزا حکمران فارس را مأمور لشکرکشی به بندرعباس و برانداختن حاکم آنجا ساخت، شیل خواست امیر را پهراساند و از این کارش بازدارد. به قرارداد خود دستور داد که: «به امیر نظام بگوئید راجع به عاقبت این لشکرکشی بیندیشند، از آنکه فیروز میرزا نیروی کافی ندارد... و شیخ مسقط با قوای دریائی فراوان خود می‌تواند بازرگانی ایران را در خلیج فارس برهم زند، بندرهای ایران را محاصره کند، و کشتیهای ایرانی را نابود سازد» ۵۵. امیر به صلاح جوئی شیل گوش نداد - حاکم بندرعباس را سرکوبی داد و مالیاتهای پس‌افتاده را گرفت، و مقدمه برهم زدن اجازه نامه آنجا

۵۲. رجوع شود به بخش روابط ایران و انگلیس.

۵۳. صید سعیدخان امام مسقط بود. در زمان فتحعلی‌شاه خود را دست نشانده دولت ایران می‌دانست و در نامه‌های خود به دربار پیوسته اظهار بندگی و فرمانبرداری می‌کرد. حکومت بندرعباس به اجازه او واگذار گردیده بود، و هر ساله مالیات و مال‌الاجاره آنجا را به حکومت فارس می‌داد، و پیشکشهایی به دربار تقدیم می‌داشت. از جانب او شیخ سیف نام در بندرعباس حکومت می‌کرد. شیخ سیف سردی کلردان اما نایک‌کار بود، و در زمان محمدشاه اغلب از پرداخت حقوق دیوانی خودداری می‌کرد. همینکه با سپاه دولت روبرو می‌گشت، از در اطاعت دزمی‌آمده، و همینکه فرصت می‌یافت بنای خودسری می‌گذاشت. با کاهش نفوذ و قدرت سیاسی ایران در خلیج فارس بر نیروی شیوخ محلی آنجا افزوده شد - و ماجرای شیخ سیف همچنان ادامه داشت تا اینکه زمان امیر کبیر رسید.

۵۴. انگلیس ۶۰/۱۶۲ شیل به طامسون، ۲ سپتامبر ۱۸۵۱.

۵۵. همان.

را آماده نمود^{۵۶}.

جهت عمومی سیاست دولت، حفظ حقوق حاکمیت در خلیج فارس و اجرای حاکمیت بود. تحقق این امر بدون داشتن نیروی دریائی و پدست آوردن قدرت سیاسی عملی نبود. امیر به سه کار دست زد، یکی اینکه به ژان داودخان مأموریت داد سه فرونه کشتی جنگی بخرد. دیگر اینکه از کشتیهای کوچک تجارتي اتباع ایران پشتیبانی نمود، و به شیخ نصرخان دریابگی ایران دستور داد هرگونه کصکی را برای پیشرفت کار صاحبان کشتیا معمول دارد. در دریای خزر نیز همین رویه را پیش گرفت. این نکته نیز جالب توجه است که برای کشتیهای بازرگانی هلامت ازدها تعیین شد که از بیرق کشتیهای دولتی که همان نشان رسمی شیروخورشید ایران در نظر گرفته شده بود، متمایز باشد. باید دانست که راجع به وضع کشتیهای تجارتي ایران در دریای خزر، بین امیر و دولت روس اختلاف در گرفت. زیرا روسها از رفت و آمد کشتیهای اتباع ایران جلوگیری می نمودند، مگر اینکه از کنسول آنان در استراپاد اجازه بگیرند^{۵۷}. سومین تدبیر امیر این بود که برای تقویت وضع سیاسی ایران در خلیج فارس به دولت امریکا روی آورده و با آن پیمان بازرگانی و کشتیرانی بست. شرح آن در روابط ایران و امریکا خواهد آمد.

در موضوع خرید کشتیهای جنگی در ۱۲ رمضان ۱۲۶۷ به ژان داودخان (که به مأموریت استخدام معلم برای دارالفنون از اتریش و پروس رفته بود) دستور داد: لازم است «کشتی هم بطوری که در کاغذ جداگانه نوشته ام، دو فروند واپور، و یک فروند کشتی یلکن در آنجاها قرار تحصیل آن را بدهی». امیر مالیات یکی دو ولایت را برای قیمت کشتیا تخصیص داده بود. در نامه ۸ رمضان ۱۲۶۷ مطلب را توضیح داده، و به ژان داود تاکید رفته که «سامحهای» نگردد. متن نامه امیر را می آوریم:

عالیجاها عزیزا،

سابقاً به آن جناب نوشتم که: با هر دولتی که صلاح دانند، قرار بدهد و گفتگو نماید دو فروند کشتی بخار که هر یک زور شصت هفتاد اسب داشته باشند، از آنها اتباع شود که در بحرالمجم تسلیم نمایند. البته درین باب کمال اهتمام را نموده و بعد از قراردادن و گفتگو نمودن، زود به من بنویسید تا قرار اجتناع کردن آن را بدهم. البته سامحه

۵۶. به دستور دولت فیروز میرزا حاکم فارس و ظهیرالسلطنه میرزا حکمران کرمان از دوسو به بندرعباس حمله بردند. شیخ سیف که از جانب امام مسقط در آنجا حکومت داشت شکست خورد، و بعد به دست امام مسقط مسموم گردید. در این اوان امیر معزول شد، و سرانجام با دخالت کنسول انگلیس در خلیج فارس اجازه نامه بندرعباس را تجدید نمودند.

۵۷. انگلیس ۶۵/۱۶۱ گزارش مأمور انگلیس در استراپاد، ۱۲ ژوئیه ۱۸۵۱ (نگاه کنید به بخش روابط سیاسی ایران و روسیه).

نمایند که خیلی خیلی لازم است. زیاده چه تأکید شود. حرره فی ۸ رمضان ۱۲۶۷. در ثانی مرقوم می‌شود که اگر کشتی یلکن هم يك فروند، علاوه بر آن کشتیها می‌توانی اتباع نمائی یعنی قرار خرید آن را بدهی و به من بنویسی عیب ندارد، و طالیم البته مسامحه ننمائید.

عبارتی که در پایان نامه، بعد از تاریخ آن، نوشته شده به خط خود میرزاتقی‌خان افزوده گردید. او می‌پنداشت که اندیشه‌اش را پیش خواهد برد. اما حدس وزیرمختار انگلیس درست بود، امیر رفت؛ جانشین ناخلفش نقشه او را در تأسیس نیروی دریائی برآب شست، و پیمان او را با آمریکا نیز برهم زد. پالمرستون هم آسوده‌خاطر گردید که ایران سه تا کشتی شصت‌هفتاد اسبی نداشته باشد، مگر از آن خطری برای سیاست امپراطوری در خلیج فارس برخیزد. بنابراین سیاست بیجان ایران در خلیج فارس که از مظاهر حیات حلزونی دولت ابد مدت شاهنشاهی بود، سیر خود را از سر گرفت.

امر قضاوت در دست دو دستگاه متمایز بود: محضر شرع و دیوانخانه. محضر شرع به امور و دعاوی شرعی رسیدگی می‌کرد، و مستند آن اصول فقه اسلامی بود. ریاست محاضر شرع را فقیهان و مجتهدان داشتند که نماینده مقام روحانیت بشمار می‌رفتند. دیوانخانه به امور عرفی می‌پرداخت و در دست کارگزاران دولت بود. در ولایات حکام وقت همان مسئولیت را نیز بعهده داشتند. گرچه فقه اسلامی بدون نگشته و احکام مختلف جاری بود - ضابطه‌های فقهی پایه قوی داشت و دامنه‌اش وسیع بود، برعکس گردش کارها در دیوانخانه تابع عرف و عادت بود و دایره‌اش بسیار محدود. در چنین نظام قضائی کاستیهای عمده وجود داشت: حداقل شرعیات و عرفیات همیشه مشخص نبود، و برخورد محضر شرع و دیوانخانه پرهیز ناپذیر بود. روی هم رفته می‌توان گفت که امور حقوقی در محاکم شرعی، و امور جزائی در دیوانخانه رسیدگی می‌شد. البته استثنا زیاد بود. از محضر شرع احکام ناسخ و منسوخ فراوان صادر می‌گشت، و کارگزاران دیوانخانه خیلی کمتر از فقیهان حدقانون را می‌شناختند. و بالاخره کار احقاق حق در هر دو دستگاه قضائی دستخوش رأی فردی بود. و می‌دانیم که رأی فردی نمی‌تواند پاسدار عدالت باشد. قوت معنوی محضر شرع از اینجا سرچشمه می‌گرفت که پایه‌اش بر شریعت نهاده بود و قاضیان عالمان دین بودند. اقتدار دیوانخانه از آن ناشی می‌گردید که نماینده قدرت حکومت بود، و به علاوه اختیار اجرای احکام صادره از محاضر شرع را بعهده داشت. ناگفته نماند که نبودن یک رویه قضائی منظم، و فقدان محکمه‌ای برتر از محاکم دیگر، عوامل دیگری بودند که امر قضات را بطور اعم، و کار احقاق حق را بطور اخص، آشفته و مختل می‌ساخت. همه آن کاستیها بر روی هم سبب شده که ایران در نظر بینندگان خارجی جامعه‌ای بی‌قانون

بشمار آید. و باز همان موجب گردیده که «قانون خواهی» به عنوان مهمترین عنصر آینده تلوژی نهضت اصلاح طلبی سده گذشته ایران جلوه گر شود.

آنچه گفتیم کلیات بود. در مبحث صدارت و اصول حکومت دانستیم که دولت امیر بر پایه «قانون و عدالت» قرار گرفت؛ در واقع عدالت پرستی یکی از فضائل اخلاقی امیر بود. کاردار انگلیس نیز می نویسد: «امیر نظام مردی است دادگر، و خیرخواه صمیمی و حلش»^۱. اصلاحاتی که در نظام دادگستری ایران انجام گرفت در چند جهت بود: اصلاح محضر شرع، بنای دیوانخانه عدالت، رسیدگی به دادخواهی مردم علیه دولت، آئین جدید دادخواهی اقلیت مذهبی، و برانداختن رسم شکنجه متهم و مجرم. از هر کدام جداگانه سخن می گوئیم.

محاكم شرع یکی دوتا نبودند، اما اعتبار هر کدام وابسته به مقام علمی و روحانی مجتهدی بود که بر آن ریاست داشت. امیر یکی از آن محاضرات را به دست شیخ عبدالرحیم بروجردی سپرد که از فقیهان نامدار بشمار می رفت. و برای آن يك نوع ریاست و مقام عالی تر قضائی نسبت به دیگر محضرهای شرع شناخت. امیر که شرط عمده را همان تقوای اخلاقی و راست کرداری می دانست، نسبت به شیخ عبدالرحیم احترام خاص معمول می داشت. ولی «به موجبی از وی سخت بر مید و اعتقادش منفسخ گردیده»^۲. علتش را اعتماد السلطنه تصریح نکرده، چه ظاهراً راجع به یکی از علمای دین می شده است. اما بتواتر نوشته اند که در يك مرافعه شرعی از جانب شیخ عبدالرحیم قصوری رفته و احقاق حق ننموده بود^۳. پس امیر از او روی پرتافت و شیخ عبدالحسین تهرانی شیخ العراقرین را به جای او گذاشت. (و هموست که بعدها وصی امیر گردید). همه دعاری که جنبه شرعی داشت و به دیوانخانه رجوع نموده بود، به محضر شیخ عبدالحسین احاله می گردید. داوری او قطعی بود. کنت دوگبین نیز از شیخ عبدالحسین به احترام یاد می کند؛ او را فقیهی بلند پایه و پاکدامن، و خون سرد و با فراست می شناسد^۴.

تقید خاص دولت امیر را به پای کردن محاکم شرع از الودگی رشوه خواری، از داستان رسوا کردن ملای رشوه گیر که لباس روحانی را از تنش درآوردند و کلاه بر سرش گذاشتند، باید شناخت. این یکی از

۱. انگلیس ۶۵/۱۴۵ قرائت به پالمستون، ۲۴ ژوئن ۱۸۴۹.

۲. المآثر والآثار، ص ۱۵۹.

۳. آنچه آورده اند این است: شیخ عبدالرحیم به توهم اینکه یکی از اصحاب دعوی مورد توجه امیر بوده، پیغام فرستاده بود که «دایره شرع وسیع است، میل مبارک حضرت امیر باید معلوم باشد تا همانطور حکم صادر گردد». امیر برآشفته بود و دیگر او راه نداد. (این داستان را دولت آبادی در کنفرانس خود راجع به میرزا تقی خان گفته، و شیخ المشایخ معزی هم در نوادر الامیر با شاخ و برگ فراوان نوشته است. شاید منبای تاریخی داشته باشد، ما سند معتبری نداریم).

۴. مذاهب و فلسفه در آسیای وسطی، ترجمه م. ف.، ص ۱۲۸.

کارهای شگرف آن روزگار است. گزارش آن در روزنامه وقایع اتفاقیه منتشر گردید که عبرت آموز دیگران گردد:

«شخص ملائی شهادت ناحق در حق مدعی داد و رشوت گرفته بود، و بعد از آن در حق مدعی علیه هم در بطلان همان ادعا شهادت داده بوده است. امنای دیوانخانه مبارکه این گزارش را معلوم کرده، آخوند مزبور را تنبیه نمودند و بعد عمایه از سرش برداشته و کلاه بوسرش گذاشتند که شخص غیرامین در سلك امنای دین سلك نباشد»^۵.

از عمده اصول «نظم میرزا تقی‌خانی» این بود که حکومت به‌عنوان نماینده قدرت سیاسی، دخل و تصرفی در قضاوت امور حقوقی نکند - خواه آن مقام قضایی، محضر شرع باشد خواه دیوانخانه صرفی. امیر توجه داشت که دستگاه قضایی قوام پذیرد. چند نمونه از کار او را بدست می‌دهیم: به شاه می‌نویسد: راجع به عمده عارضین «رجوع به دیوانخانه شده است، و از کیفیت حال خود این غلام استحضار پیدا نموده است. اینکه در بین راه مزاحم وجود مبارک شده‌اند، از راه تفتین و تحریکی است که خود به خاکپای همایون معروض داشت. درباره تأکید شد که در دیوانخانه غوررسی نموده، اجرای عدل نمایند. و بعد از اتمام صورت حال را به عرض... برسانند»^۶.

در مورد دیگر که رضاقلی میرزا توسط سفارت انگلیس دعوی ملکی اقامه کرده بود، امیر در رمضان ۱۲۶۶ به سفارت نوشت: پس از تحقیق معلوم گشت که رضاقلی میرزا مال غیرمنقول ندارد، اما مادرش پاکسانی (اختلاف ملکی دارد که در واقع «مرافعه و گفتگوی شرعی» است و «مطلقاً دخلی به امور دیوانی ندارد». البته «بعد از آنکه نواب معزی‌الیهما حقیقت را ثابت کرد و حکم شرع شریف را صادر نمود... ملک خود را تصرف خواهد کرد»^۷ در قضیه دیگر به موجب شرحی که به‌والی خراسان نگاشته، میرزا بابا نام گمرکچی، مبلغ پنجاه تومان «به جبر و عنف» از مشهدی نجفقلی پاکویه‌ای گرفته بود. امر به محکمه شرع رجوع شد و مرد پاکویه‌ای «الیات حق خود را نمود». چون در اجرای حکم سهل-انگاری شد، امیر در شعبان ۱۲۶۶ به حسام‌السلطنه نوشت: «مقرر دارند

۵. وقایع اتفاقیه، شماره ۳۱.

۶. مجموعه کاغذهای امیر، خطی.

۷. شیل در نامه ۲۳ رجب ۱۲۶۶ به امیر نوشت: «نواب رضاقلی میرزا مستمری خود دولت علیه انگلیس» پسرش نوه میرزا را به دربار فرستاده و از طرف «لاردر بالمستان سفارشی از امورات ایشان شده است. دوستدار او را روانه نزد آن جناب نمود «تا در انجام مطالبش به هرچه رای اصابت پیرای آن جناب قرار گیرد معمول دارند...»^۸.

که از قرار حکام شرع که در حضور طرفین مرافعه شده و بر اثبات حق^۸ مشهودی نجفقلی صادر شده است، حکماً تنخواه مزبور را گرفته به صاحبش برسانند. و یقین است که در اجرای رأی استای شرع اهتمام خواهند نمود. اطلاعات ما می‌رساند که امیر در کار قضاوت اصل حقوقی «اعتبار قضیه محکوم بها» را همیشه مرعی می‌داشت؛ رأی قضائی ناسخ نداشت و قانون باید اجرا گردد. می‌دانیم که در امر آبله‌کوبی عمومی اگر اولیای کودکی در گرییدن آبله او سهل‌انگاری می‌نمودند، و از این ناخوشی می‌مرد، باید پنج تومان جریمه بپردازند. همین قضیه در سفر امیر به اصفهان روی داد، چون پدر کودک تنگدست بود، «دمتور داد که از کیسه خردش این پول را به صندوق بدهند تا قانون اجرا شده باشد»^۹. اینکه نوشته‌اند «بهبیچ وجه حکم او ناسخ نداشت»^{۱۰}، وجهی است از همان معنی، اما در خصوص دیوانخانه؛ نخستین بار می‌بینیم که عنوان آن در ۱۲۶۷ به «دیوانخانه عدالت» تبدیل یافته^{۱۱}، و همان است که خانم شیل^{۱۲} به «محکمه‌های عدلیه»^{۱۳} که تازگی ایجاد شده، اشاره می‌نماید. رئیس آن را «وکیل دیوانخانه»^{۱۴} می‌گفتند که آن نیز مفهوم تازه‌ای بود. میرزا احمدخان پسر محمدرضاخان فراهانی (از منسوبان قائم‌مقام) به آن کار گمارده شد. در واقع دیوان عدالت جزئی بود از تشکیلات سیاسی جدید کشور، مهر مخصوصی هم‌داشت که بالای احکام آن ثبت می‌گردید. در نوشته‌های رسمی این زمان اصطلاحاتی چون «تنظیمات مملکتی»، «نظم جدید»، «قرار جدید»، «قانون درست» زیاد بکار رفته‌اند. این ترکیبات لغوی به مفاهیم تازه‌ای استعمال گردیده، و مجموعاً انعکاسی است از توجه به قانون، دیوانخانه عدالت صلاحیت داشت که به امور زیر رسیدگی کند و رأی بدهد: دعاوی عرفی بین افراد، و همچنین مرافعه میان افراد و دولت مانند اختلاف مالیاتی و غیره. در روزنامه می‌خوانیم: «از رعایای نظنز جمعی به دارالخلافه بتظلم آمده، از حاکم و مباشر خود شکایت کردند که نسبت به ما تعدی و زیادتی کرده‌اند، بعضی اموال و اسباب به بیحسابی گرفته‌اند. در دیوانخانه عدالت تحقیق و غوررسی نمودند. آنچه از روی حقیقت معلوم شد به آنها زیادتی شده بود. در دارالخلافه به حکم اولیای دولت علیه از آنها استرداد و به صاحبان مال رد نمودند»^{۱۵}. امثال این قضیه متعدد آمده است. در نامه امیر (رجب ۱۲۶۶) به سفیر انگلیس هم آمده که: «دیوانخانه مبارکه برای غوررسی امور، و رفع هر نوع ظلم از فقرا و ضعفا قرار گرفته شده است».

دیگر دعاوی میان اتباع بیگانه که در خدمت دولت ایران بودند.

۹. صدرالتواریخ، خطی.

۸. نگاه کنید به بخش ۱۵.

۱۰. وقایع اتفاقیه، شماره ۸.

11. Courts of Justice

12. Lady Shiel, p. 169.

۱۴. وقایع اتفاقیه، شماره ۸.

۱۳. وقایع اتفاقیه، شماره ۲۹.

در مرافعه مالی میان ژنرال سمینوی فرانسوی و مستر برجیس انگلیسی، مقرر گشت که به دیوانخانه رجوع نمایند زیرا «به حقیقت گفتگوی طرفین غوررسی می‌نمایند، بعد از روی مندر عقل هرچه فهمیدند از آن رو حکم می‌دهند نه به قانون شرع بلکه به قانون عرف... چیزی که در دیوانخانه تمام نشود جای دیگر چگونه بشود».

قانون مزبور در موردی که یکی از طرفین دعوی تبعه خارجی و دیگری تبعه ایران بود، نیز صادق بود. و ترجمانی نیز در دیوانخانه حضور می‌یافت.

حدود اختیار دیوانخانه عدالت تهران که به «دیوانخانه بزرگ پادشاهی» نیز خوانده می‌شد، از یک نظر بیشتر از دیوانخانه‌های ولایات بود. و آن حق رسیدگی به دعوائی بود که میان جدیدالاسلامها و افراد اقلیت زردشتی و نصرانی و یهودی برمی‌خاست. و اگذار کردن این اختیار انحصاری به دیوانخانه عدالت پایتخت، از کارهای امیر بود. و مقصودش اجرای عدالت بود و جلوگیری از کشمکشهایی که هر روز میان آنان ایجاد می‌گشت. توضیح آنکه رأی محاکم شرعی به معیار فقهی «ویرث المسلم الکافر و یمنع غیره» صادر می‌گشت. یعنی این حق برای هر جدیدالاسلامی شناخته شده بود که مالک تمام ترکه مورث خود گردد. مقیاس مزبور بکلی ستمگرانه و نامنصفانه بود، و منشأ مرافعه‌های دامنه‌دار می‌گردید. سلب صلاحیت رسیدگی از محضر شرع و احاله امر به دیوانخانه، قدمی مترقی بود. و از نظر سیر تاریخ حقوق ایران قابل توجه است. انتقادی که بر این رویه وارد است اینکه احاله اینگونه دعوائی از ولایات به تهران، باعث کندی گردش دادگستری می‌گردید. اما بر وضع سابق که در اصل مانع اجرای عدالت بود، خیلی رجحان داشت. دستور میرزا اتقی‌خان در ۲۹ شوال ۱۲۶۷ به چراغعلی‌خان نایب‌الحکومه اصفهان نقل می‌شود:

«از قراری که مذکور شد هر روز فیما بین جدیدالاسلام و یهودی دارالسلطنه اصفهان رعایای دولت ایران، در باب ارث مباحثه و مشاجره و گفتگوست. لهذا قلمی می‌شود که هرگاه بعد از این چنین امری فیما بین جدیدالاسلام و یهودی دارالسلطنه اصفهان رعایای دولت علیه ایران در باب ارث مباحثه و مشاجره اتفاق بیفتد، آن عالیجاه دومی همراه مدعی و مدعی‌علیه را برای رفع مایقال به دیوانخانه بزرگ پادشاهی که در مقر خلافت است، روانه نماید که بعد از تحقیق و غوررسی آنچه حکم از دیوانخانه مبارکه که مقرون به امضای حکام شرع انور باشد، صادر شود از آن قرار معمول دارند. البته [آن] عالیجاه از قرار نوشته معمول داشته تخلف ننمایند»^{۱۵}.

۱۵. در همین زمینه به حکومت یزد راجع به زردشتیان در ۲۴ شوال ۱۲۶۷

در اطلاعیه رسمی دولت نکته دیگری هم ذکر گردیده: «چون اکثر اوقات قیامین جدیدالاسلام آرامنه و یهود و گبر، در باب اموال متوفی گفتگو بوده، محض اجرای عدالت مقرر گردید که اگر بعد از این در هر یک از ولایات چنین مراغه‌ای اتفاق افتد «حکام شرع و عرف آن ولایت رجوع نداشته باشند. و طرفین را به دارالخلافه تهران بفرستند که در دیوانخانه بزرگ پادشاهی به حقیقت رسیده، موافق عدالت رفتار نمایند که جدیدالاسلام به این لباس جدیدالاسلامی جعلی نامعلوم، نتواند مال آن متوفی را به عنف ببرد» ۱۶.

آشکار است که اقلیت‌های مذهبی گاه بظاهر ترک دین خود می‌گفتند تا از رسم ناصواب فقیهان سود ببرند. و همان موجب اعتراض صحیح عنصر اقلیت مذهبی بود. اکنون با قاعده جدیدی که گذارده شد، رفع آن شکایت و بیعدالتی گردید. در نامه‌ای که بزرگان پارسیان هند بعدها به ناصرالدین‌شاه نوشته‌اند (و در مجموعه اسناد پارسیان به اهتمام مانکچی در بمبئی منتشر گردیده) «از مرحوم میرزا تقی‌خان امیر کبیر که وزیری خردمند و مشیری دانا بوده» به سبب همان قانون «عدالت» یاد خیر شده است. از دیگر تدابیر امیر در حمایت حقوق اجتماعی عنصر اقلیت، ضمن سیاست مذهبی سخن خواهیم گفت.

رسیدیم به مطلب آخر در ممنوع ساختن آزار و شکنجه متهم و مجرم. شکنجه دادن پدیده سلطنت استبدادی و هر نوع حکومت مطلقه‌ای است که حقوق فردی و عزت آدمی مورد حمایت واقعی قانون قرار نگرفته باشد. پس گزاف نیست که آن را جزء لاینفک نظام سیاسی ایران در هر زمانی بشناسیم. البته تحت تأثیر عنصر انسانی یعنی خوی و رفتار زماندار وقت شدت و ضعف داشته، اما آن رابه پای حکومت قانون نباید گذاشت. تنها متهم و گناهکار را به شکنجه نمی‌گذارند - اغلب کسانی که دین خود را نشان نمی‌دادند، به همان بلا گرفتار می‌آمدند. زبردستان نیز بردگان و زبردستان را تابع همان قاعده می‌شمردند، چوب و فلک و سیخ و درفش درکار بود.

در تاریخ جدید نخستین بار که گامی در راه منسوخ کردن شکنجه

نوشته شد: «حکام و مباشرین حال و استقبال دارالعباده یزد را مرقوم می‌شود که: چون قیامین جدیدالاسلام مجوس با طایفه مجوسیه زحمت دولت علیه ایران متوقفین یزد در باب ارث و پاره‌ای موقوفات، هر روز سیاحنه و مشاجره و گفتگوست، لهذا به آن عالیجاهان قلمی می‌شود که هر وقت چنین امری قیامین جدیدالاسلام مجوس با طایفه مجوسیه اتفاق می‌افتد، به جهت رفع مایقال مدعی‌علیه را به دیوانخانه بزرگ پادشاهی که در مقر خلافت است فرستاده که بعد از غوررسی و تحقیق، آنچه حکم از دیوانخانه مبارکه به امضای حکام شرع انور صادر شده، طرفین از آن قرار معمول دارند. البته آن عالیجاهان از قرار نوشته معمول داشته تخلف نمایند».

۱۶. وقایع اتفاقیه، شماره ۴۳.

پرداشته شد به عهد محمدشاه بود. دولت روس و انگلیس مبتکر آن بودند و پافشاری زیاد در این کار نمودند. حاجی میرزا آقاسی صدراعظم صوفی‌مای که اگر هزار عیب داشت آدم‌کش نبود - در ربیع‌الثانی ۱۲۶۲ فرمانی مبنی بر متروک ساختن شیوه شکنجه صادر کرد. اما پسران ضعف دولت، فرمانش روان نبود و حکام به دستور او گوش نمی‌دادند. پس از او تنها میرزا تقی‌خان و میرزا حسین‌خان سپهسالار در آن طریق مصدر خدمت ارزنده‌ای شدند. اما چون نتوانستند اساس حکمرانی ایران را دگرگون سازند، تأثیر اصلاح آنان محدود به زمان اقتدار خودشان بود و بس.

در مدت يك سال و نیم اول صدارت امیر، همان رسم دیرین شکنجه - کردن در میان حکام معمول بود. خود امیر هم خلافکاران را دستور می‌داد بچوب ببندند. در ۱۲۶۶ که هنوز امثیت کامل در کشور برقرار نگشته بود - نمایندگان روس و انگلیس راجع به تجدید فرمان محمدشاه با امیر گفتگو کردند و نامه مشترکی در ۲۳ ربیع‌الاول ۱۲۶۶ به او نوشتند و گفتند: «صلاح مخصوص دولت علیه و همچنین خیر اتسائیت در این است که هرگز راضی نشوند ترك شکنجه را که آنقدر سبب شهرت و ذکر خیر سلطنت شاه چنت‌مکان بوده، از عادت بیفتد». از این رو امید دارند که «احکام شاه منفور که بنا بر سفارش دودولت فغیمه صادر شده، در این عهد خجسته به موجب فرمان تجدید یافته... که در ممالک محروسه ایران چنین ظلم فاحش را متحمل نشوند».

برخورد امیر با توسعه انگلیس و روس در خور تعمق است. زبده

۱۷- متن «رقعی که در باب زجر و شکنجه» از طرف حاجی صادر شد،

این است:

«هو. مقرر شده است که گویا حکام ولایات در باب اسناد تقصیراتی که به پاره‌ای آدمها داده می‌شود به همان اسنادات مدعی و عرضچی آنها پیش حکام به شکایت می‌رود. بی‌آنکه در باب آن اسنادها و ادعا تحقیق کامل از طرف حاکم بعمل آید، تقصیر و عدم تقصیر آن شخص، و صدق و کذب حرف مدعی به صحت و صراحت برسد، حکم به زجر و شکنجه آن شخص می‌کنند، و به خلاف شرع و مقتضای عدل و انصاف، اذیت به مردم می‌رسانند. مراقب مزبور خلاف رأی بیضااضیای اقدس گشته، مقرر فرموده‌اند که قدغن بفرمایم کسی از حاکم و مباشر او بی تحقیق و تدقیق جرأت به اذیت بندگان خدا ننمایند. هر کدام از ادعا که از قبیل قتل نفس و نزدی مال معتدبه، و ارتکاب عملهای شنیعه و قبیحه باشد، به عالم شرع امین و متدین رجوع کرده، از قرار فتوای شرع عمل نمایند. و هر کدام که از قبیل جزئیات است باز به تحقیق کامل، بطور عدالت و انصاف بگذرانند و به متظلمین رضامندی بدهند. و بی‌وجه من‌الوجه در صدور اذیت مردم برنیایند که خلاف رأی اقدس اعلی، و موجب سیامت و تنبیه خواهد بود. البته آن عالیجاه در این باب بطوری که امر و مقرر شده است کمال دقت و اهتمام کرده، در اجرای حکم اقدس همایون پادشاهی سعی تمام بعمل آورد، و دقیقه‌ای اهمال و کوتاهی جایز ندانسته، تخلف و تردد را باعث بازخواست عظیم داند، و در عهد شناسد. تحریراً فی شهر ربیع‌الثانی سنه ۱۲۶۲».

سخنش را از مجموع نامه‌ها می‌آوریم. براساسی اعتراف می‌کند که مباشران و حکمرانان ولایات خودسرانه متهمین و گناهکاران و زیردستان را «از روی هوای نفس» به شکنجه می‌گذارند، وی می‌داند که این کار «منافی مروت» و «مراسم عدالت‌گستری» و مغایر «ینا و قانون عدل» است. پس «فرض مملکتداری» و «برذمه ملکداری» است که قاعده شکنجه کردن بکلی برافتد. به عبارت دیگر در ماهیت امر بحثی نیست و صدور منشورسلطنت را لازم شمرده. حتی پا را از آن فراتر نهاد و معتقد بود که زیاده‌رویهای دیگر عمال دولت در مجازات بزهکاران نیز باید موقوف گردد، و تناسب منصفانه‌ای میان گناه و سزای آن برقرار شود. اما از لحاظ صوری و ظاهری دوبرهان آورده. یکی اینکه دولت «به صرافت طبع» خویش و بدون تن در دادن به هرگونه دخالت خارجی «فعل شنیع شکنجه» را متروک خواهد ساخت. دیگر اینکه در وضع کنونی که هنوز امنیت کامل در سرتاسر کشور برقرار نگشته، راهزنان و شریکان اعلام علنی چنین حکمی را «حمل بر عدل نمی‌نمایند» بلکه «باعث ازدیاد جرأت و جسارت» آنان خواهد شد.

استدلال امیر تیزبینی و واقع‌بینی او را می‌رساند. و چنانکه بیاید مدت‌ها پس از آنکه دستور «موقوف و متروک» داشتن شکنجه را به پیشکاران دولت فرستاده، و «قرار شایسته‌ای مقررین به عدالت» نهاده بود - فرمان سلطنت را علنی منتشر ساخت، وجهه نظر امیر از پاسخی که در ۲۸ ربیع‌الاول ۱۲۶۶ به نمایندگان انگلیس و روس نوشته، دستگیر می‌شود: فرمایش پادشاهی این است:

«از اینکه خداوند عالم نعمت عظمت سلطنت را به ما ارزانی داشته، بنا و قانون ما یا بندگان خدا صبی بر عدل است، راضی نیستیم که از حکام چنین عملی صادر شود. و بر ذمه ملکداری و رعیت‌پروری لازم می‌دانیم که بنفسه الشریف مراقب و ملتفت انتظام امور داخله مملکت شده، نگذاریم که حکام کسی را شکنجه نمایند. ولی از قراری که آن جنابان استحضار دارند که از بدو سلطنت ما تا به حال الواط و اشرار در فارس و عراق و یزد و خراسان و دیگر ولایات، چقدرها باعث اغتشاش و خرابی مملکت و رعیت شده‌اند، و مشغول نهب و غارت اموال تجار گشته‌اند، اگر در خلال این اوضاع و احوال اینگونه احکامی که اشرار قطاع‌الطریق حمل بر عدل نمی‌نمایند صادر شود، باعث ازدیاد جرأت و جسارت الواط و اشرار خواهد گشت. انشاءالله در این اوقات که امر ممالک محروسه را منظم و مقتضی وقت دانستیم البته ما خود حکم صادر خواهیم فرمود که حکام نتوانند رعیت ما را شکنجه نمایند».

در منشور دولت که در ربیع‌الثانی ۱۲۶۶ به نام هریک از حکام صادر گشت، شکنجه کردن متهمین و همچنین جزای بی‌تناسب گناهکاران

بسختی ممنوع شد. و امر گردید هیچ کس را «به هیچ بهانه‌ای» به شکنجه نگذارند. و مقرر آمد «پس از آنکه تفصیر متهمین ثابت و محقق گردید، به کیفری که درخور ماهیت جرم باشد به قانون شرع و عرف محکوم شوند. ضمناً به صدور يك فرمان قناعت نورزید، همان معنی را در نامه‌ها و فرمانهای بعدی تکرار و تأیید نمود. منشور اول را می‌آوریم:

فرمان

در این وقت از قرار شکایاتی که مقررع سمع همایون افتاد، حکام ولایات مکرر پندگان خدا را خواه به جهت اقرار تفصیری که متهم می‌شوند، و خواه محض ابراز جایی که اموالشان پنهان بوده، به شکنجه می‌گذاشته‌اند. چنین حرکت منافی مسروت و احکام شرع و خلاف رأی اقدس شهبازی است. لهذا قدغن می‌فرمائیم که به هیچ بهانه متهمین را به شکنجه نگذارند. پس از آنکه تفصیر متهمین ثابت و محقق گردید، به اندازه تفصیرشان گرفتار همان سزای شرعی و عرفی گردند. حکام ولایات مزبور به هیچ وجه کسی را به شکنجه اذیت نرسانند، و مراقب باشند که اگر احدی مرتکب چنین عمل گردد مورد مؤاخذة و سیاست خواهد شد. می‌باید حسب‌المقرر معمول داشته تخلف و تجاوز از مدلول حکم قضا شمول نمایند. تحریر ۲۵ شهریور ربیع‌الثانی ۱۲۶۶.

وزیر مختار روس از جانب تزار، و وزیر مختار انگلیس از جانب پالمستون منشور مزبور را به امیر شادباش گفتند، و خجستگی قانون جدید را آرزو کردند. امیرنامه جاندار و پرمغزی در ۱۴ رجب ۱۲۶۶ به هردو نوشت: اینکه اعلیحضرت پادشاهی «این قرار شایسته مقرون به عدالت را به جهت رفاه و آرایش» عموم داده‌اند، البته مایه «ارتقاء نیکنامی» دولت می‌باشد. بدیهی است که اعلیحضرت ملوکانه در جزئیات و کلیات انتظام امور ولایت و آسایش اهالی مملکت خود آنی غافل نیستند، و بی‌آنکه کسی اقدام در این گفتگو نماید یا تکلیفی کند یا مداخله‌ای در این باب نماید، خود بنامه الشریف مراقب و ملتفت بوده و هستند. و حکم صادر فرمودند که حکام جزو ولایات خودسر زیردستان خود را از روی هوای نفس نتوانند در معرض شکنجه درآورند. به علاوه پادشاه «بی‌آنکه تعهدی در این باب به دولت دیگر نمایند یا به مداخله خارجه راضی شوند، به صرافت طبع همایون محض اینکه فرض رحیت پروری و مملکتداری و امور داخله خودشان می‌دانستند آن قرار را نهدند.

از آن پاسخ به ذهن معنی‌بین امیر پی می‌بریم؛ نه برای خود در گزاردن آئین جدید سهمی قائل است، و نه حقی برای هیچ مقام خارجی می‌شناسد. می‌خواهد راه هرگونه مداخله بیگانگان را در امور مملکت ببندد. در تأیید منشور نخستین، احکام دیگری به ولایات فرستاد، و برای

آگاهی مردم متن یکی از فرمانها در روزنامه در ۱۴ ذی‌قعدة ۱۲۶۷ منتشر گردید:

بعد از آنکه تخت فیروزبخت سلطنت ایران به جلوس میمنت مأنوس اعلیحضرت شاهنشاهی خدادادالله‌ملکه و دولته، زیب و زینت یافت، از آنجا که مراسم عدالت‌گستری و رعیت‌روری شیعه کریمه ملوکانه است، رسم شکنجه را که در عهد سلاطین ماضیه فیما بین حکام و ضباط ولایات معمول و متداول بود، به صرافت طبع مبارک خودشان بکلی موقوف و متروک داشته، احکام مطاعه شدیده به افتخار صوم حکام و ضباط معالک محروسه پادشاهی صادر گردید که بعد از این فعل شنیع شکنجه را مرتکب نشوند. در این اوقات نیز برای مزید تأکید احکام سابقه اوامر علیه عزنفاذ یافت که هیچیک از حکام به این عمل ارتکاب ننموده احدی را شکنجه نمایند^{۱۸}.

این مطلب هم ناگفته نماند که امیر در نظر داشت این آئین کهن را که اعدام جنایتکاران همیشه در حضور شاه انجام می‌گرفت، براندازد، چه شایسته مقام سلطنت نمی‌دانست که ناظر صحنه اعدام باشد^{۱۹}. سفیر انگلیس در توضیح آن همانجا می‌نویسد: «منصفانه باید گفت که در زمان محمدشاه و در دولت امیرنظام کیفر اعدام بشدت اجرا گشته، فقط گناهکاران آدمی‌کش را به این کیفر رسانیده‌اند. در واقع قانون عفو و شفاعت، از کشتن بسیاری از گناهکاران جلوگیری می‌نماید؛ جریمه نقدی و چوب و فلک رسم جاری است». شیل در گزارش دیگری می‌نویسد: «بنابر نوشته کنسول ما در تبریز در جنگ نیروی دولتی و قوای مسلح بابی در زنجان، نظامیان رفتار بیرحمانه‌ای نسبت به اسیران پیش گرفته‌اند، چون مطلب را به اطلاع امیرنظام رساندم، تشکر نمود که او را از این امر آگاه ساختم. و گفت دستور فوری می‌فرستم که این کارهای زشت دیگر تکرار نگردد زیرا بکلی مخالف با رأی و احساس خود اوست». به دنبال آن شیل توضیح می‌دهد: «گرچه قوای لشکری و شورشی هر دو رفتار ناپسندیده‌ای نسبت به اسیران هم‌دیگر داشته‌اند، نوشته کنسول تبریز خالی از غلو نیست. باوجود این، عکس‌العمل امیرنظام در تذکری که به او داده شد نشانه‌ای است از اخلاق نیک او^{۲۰}».

شاخص روح دولت میرزا تقی‌خان دستوری است که راجع به قانون مالیات در ۲۸ ذی‌قعدة ۱۲۶۷ به حاکم گیلان فرستاده: عدالت را «فرض حکومتی» بشناسید، مراقبت نمایند که «احقاق حق بشود، اغماض و

۱۸. وقایع اتفاقیه، شماره ۳۲.

۱۹. انگلیس ۶۰/۱۵۰ شیل به پالمستون، ۱۵ ژانویه ۱۸۵۰.

۲۰. انگلیس ۶۰/۱۵۴ شیل به پالمستون، ۱۶ دسامبر ۱۸۵۰.

چشم‌پوشی ابداً در میان نباشد که خلاف رضای خدا و مغایر عدالت است... منتهای اهتمام را در اجرای حقوق ثابت و رفاهیت و آسودگی مردم خواهید نمود».

مظاهر گوناگون دادپروری میرزا تقی‌خان را در بخشهای گذشته که از اصول حکومت، و اصلاح مالیه، و نظام لشکری سخن گفتیم، بدست دادیم. تأثیر مجموع را در بخش آینده، در اصلاح اخلاق و رفتار مدنی باز خواهیم نمود.

«میرزا تقی‌خان برآن شد که یکبختی مادی مردم را فراهم کند، و تمایلات نكوهیده آنان را مهار گرداند. این وزیر هدفی از آن‌هم عالی‌تر داشت؛ هرآینه تدابیرش استمرار می‌یافت، در اخلاق و کردار ایرانیان تغییری اساسی و ریشه‌دار تحقق می‌پذیرفت.»^۱ واتسون^۲

«دوستدار خود می‌داند که منظور باطنی آن جناب است که قواعد نیک مردم ایران را ترقی دهند، وقواعد ظلم و تعدی و اجحاف را از میان آنها و حکام برطرف سازند.» از نامه شیل به امیرکبیر^۳

مجموع نوآوریها و اصلاحات میامی و اقتصادی و فرهنگی که به دست امیر انجام گرفت - خواه و ناخواه، مستقیم و غیرمستقیم در هیأت اخلاق و رفتار مدنی تأثیر داشت. در اینجا بیشتر به جهاتی می - پردازیم که مورد توجه خاص امیر بوده و فصلی از نقشه اصلاح او را ساخته است. یکی دو جنبه کارش نه تنها در آن روزگار تازگی داشت، بلکه همیشه برای جامعه ما تازگی دارد.

اگر مقام اجتماعی میرزا تقی‌خان در تاریخ قرون اخیر ایران از

1. R. Watson, p. 371.

۲. نامه ۲۶ جمادی‌الثانی ۱۲۶۶ (متن آن در بخش هشتم آمده).

هیچ نظر دیگری منحصر به خودش نباشد، در پیکار با فساد عمومی و تأثیری که از این لحاظ در جامعه گذاشت بی‌همتاست. بحقیقت قدرت و سیاست را با اخلاق بهم آمیخت، تاریخ ایران در این ادوار زمامداران مقتدر دیگری را می‌شناسد - اما اغلب آنان در عالم اخلاق سیاسی مردمی بی‌مقدارند. یا قدران ستمگر بودند یا شکارچیان هستی ملت؛ آرمایی نداشتند جز اینکه کاسه از و شره‌خویش را پرمازند، و به هر کنجی که این پندارند، بسپارند. از حکومت قانون هم خبری نبود که محکومشان کند. همچنین خود را هواخواه عالی‌ترین ارزشهای انسانی جلوه دادند، اما بحقیقت ریا و دروغزنی فلسفه دولتشان بود و کج‌روی و تبه‌کاری قانون زندگی آنان. در جهت عکس آن مردانی آمدند که خدمتگزار مردم بودند، و به‌خوبی فسادناپذیری ممتاز. اما هیچ‌کس را جز میرزاتقی‌خان نمی‌شناسیم که در نهایت قدرت، صالح باشد و هاتف فضیلت، و هم‌اینکه علیه فساد و اخلاق مدنی به نبرد برخیزد، و در دولت کوتاه خود در هیأت اخلاق اجتماع تحولی محسوس بوجود آورده باشد. درست است که تغییر اساسی در خلق و خوی ملتی - تربیتی مستمر می‌خواهد، اما نتیجه تاریخی که از آزمایش دوره امیر می‌گیریم این است که چون زمامدار ملک خود نیکوکردار باشد - در همان محیط انحطاط اجتماعی که تصور می‌رود فساد در آن ریشه دوانده، تغییری نمایان پدید آید، و بسیاری از کژیها و کاستیها برافند. یکی از معانی شگرف تاریخ ما همین است که گرچه به هر زمانی آئین نکوهیده فرمانروایان «مذهب مختار» گشته و مردم به «صدق‌الامیر» گرویده‌اند - در شرائط سیاسی عکس آن، جمهور ملت‌خیزی زود ترک سنتهای زشت کردند و به نیکوئی گرائیدند. اما این ادوار چه زودگذر بودند.

تغییر موضوع گفتارمان پیکار با نادرستی و رشوه‌خواری است. رشوه‌خواری به مفهوم کلی شامل پیشکش، مداخل، سیورسات، و جعله می‌گردد، وزیران و بزرگان قوم پیشکش می‌دادند و می‌گرفتند، دیوانیان مداخل داشتند، لشکریان سیورسات می‌بردند، و فقیهان کلاه‌شاهی بر سرش نهاده، جعله‌اش می‌گفتند. مجموع آنها به يك نقطه می‌رسید که دزدی طبقه حاکم باشد از جیب مردم، و زیان آن بیش از همه گریبان طبقه رعیت و کسبه و افراد خرده‌پا را می‌گرفت. رشوه‌خواری به آن مفهوم صورت بنیاد مدنی شناخته‌ای یافته، از شاه مملکت تا سردمدار محله به آن خو گرفته بودند. در این باره واتسون حرفی دارد که به خواندن بیرزد:

«از مجموع خصیصه‌هایی که درخوی ایرانیان نمو یافته، بعد از غرور توخالی زیادی که دارند، شوق دائمی آنان است به سودجویی نامشروع. لفظ «مداخل» که معادل آن را در فرهنگ انگلیسی نمی‌توان یافت، به گوش ایرانیان پس دلپذیر است، و لطف آن را کمتر اروپائی درمی‌یابد. مداخل اطلاق می‌شود به هرچه که بتوان به رشوه و فریب و

زورستانی، و از همراه نادرست دیگری بدست آورد. و آنچه مردم ایران به دنبالش می‌روند همان مداخل است نه مواجب. مواجب مرزاست میدان تجلی استعدادهای ایرانی نیست. آن استعدادهای فراوان در ریاکاری و تقلب و اجحاف و تملق‌گویی و فروتنی چاپلوسانه ظهور دارند. از این‌رو شغلی که فقط حقوق خوبی داشته باشد و مجال مداخل را ندهد، حرفه‌ای است بيمقداره.^۳

به دنبال آن همت امیر را در برانداختن رشوه‌خواری می‌ستاید: «امیر نظام یکلی مافوق آن بود که کسی بتواند او را به رشوه بفریبد؛ مصمم گشت آن نظام رشوه‌خواری را که از شش جهت احاطه‌اش کرده بود، براندازد»^۴. باز می‌نویسد: «در نظر ایرانیان فوق‌العاده‌ترین و حتی شگفت‌انگیزترین جنبه اخلاقی امیر همان فسادناپذیری مطلق وی بود»^۵. پیش از این نیز دانستیم که دیگر نویسندگان خودی و بیگانه این خصیلت او را به چه پایه‌ای رسانیده‌اند.^۶ به گفته دکتر پلاک اتریشی «پولهای که می‌خواستند به او به رشوه دهند و نمی‌گرفت، صرف گشتن او شده»^۷. عین این سخن را واتسون نیز می‌آورد: «پولی که امیر نظام حاضر نبود بگیرد در راه برانداختن او خرج کرده»^۸. وسواس او در درستی بحدی بود که از هدیه وارمغان هم بدش می‌آمد، و رسم مؤدگانی و اتمام دادن را هم منسوخ ساخت. در نامه ۲۴ ربیع‌الاول ۱۲۶۷ به میرزا محمدخان کارپرداز حاجی ترخان نوشت: «اینکه برای اینجانب ظرف آب‌پاشی فرستاده بود، این چیزها مایه خرسندی و خشنودی اینجانب نمی‌شود. زیادی خدمتگزاری آن عالیجاه باعث مزید میل و محبت اینجانب است. نه اینجانب و نه خدام اعتبار علیّه پادشاهی هیچکدام به جز ظهور خدمتگزاری توقع دیگر نداریم».

امیر یاد و حریره کاری به پیکار برخاست: یکی با درستی و پاکدامنی خودش که قانون برانداختن رشوه‌خواری را نهاد، و دیگر با سیاست سختی که به قانونش نیروی اجرایی بخشید. اساساً نظم میرزا تقی‌خانی آفریده همین دو عامل بود، یعنی وضع قانون و ضمانت اجرای آن. به تعبیر آن زمان، پایه کار را بر «عدالت و سیاست» گزارده.^۹ اما پیش از آن، چنانکه گذشت، این قاعده را جاری ساخت که مواجب دیوانی و سپاهی بی‌کم و کاست سر هر ماه برسد^{۱۰}. به این معنی پی‌برده بود که تنگدستی یکی از عناصر فلسفه مداخله و یکی از انگیزه‌های نادرستی است؛ مریز نینه‌گرسته و دیوانی مواجب نرسانیده قانون چرا بشناسند؟ (مگر در مورد بزرگان که هر چه بفارتنند باز حریص‌تر می‌گردیدند). اما چون مواجبا

3. R. Watson, p. 372.

۵. همان، ص ۳۷۵.

۷. همان،

۹. وقایع اتفاقیه، شماره ۵.

۴. همان، ص ۳۷۳-۳۷۲.

۶. نگاه کنید به بخش سوم.

۸. واتسون، ص ۳۷۵.

۱۰. نگاه کنید به بخش ۱۱ و ۱۲.

به موقع پرداخت شد - رشوه‌گیری و به زورستانی دیگر موجه نمی‌توانست بشمار آید. پس به دنبال آن، فرمان دولت به حکام ولایات و مباشران‌مالیه و سرکردگان لشکر صادر گشت که: «آئین رشوه و سیورسات در مملکت منسوخ است. حاکم خطاپیشه مورد بازخواست قرار می‌گرفت و معزول بود؛ مباشر و محصل مالیه کچرو در دیوانخانه عدالت به محاکمه کشیده می‌شد. و آنچه به «تعدی و بی‌حسابی» برده بود، از او مسترد و به صاحبش برگردانده می‌شد. و به علاوه باید جریمه پردازد. و سپاهی به قانون نظام محاکمه می‌گردید و سیاست او سخت‌تر بود. و حتی ملای رشوه‌خوار را از کسوت روحانی بیرون کردند و کلاه بر سرش گذاشتند که «شخص غیرامین در سلك امنای دین منسلک نباشد»^{۱۱}.

در فرمان ابطلال رسم سیورسات که دامنه آن وسیع بود و حتی جنبه مشروع یافته، اعلام گشت که: بعد از این هیچ مأمور دیوانی و محصل مالیاتی و سرباز قشونی به هرکجا که رود، نمی‌تواند آذوقه و بنه مورد نیاز خود را به زور و به‌رایگان از رعیت بگیرد. بلکه «هرکس باید سیورسات خود را موافق معمول اکتیاع نماید، و به رعیت آزار نرساند». و این اعلامیه برای آگاهی مردم انتشار یافت:

از آنجا که اولیای دولت همیشه در سرپرستی و آسایش و رفاه رعیت اوقات مصروف دارند، از جمله قرار داده‌اند که از مترددین عرض راه ولایت جمیع ممالک محروسه هر یک به هر طرفی مأمور شوند، یا از جائی به دارالخلافه بیایند در عرض راه بغیر از قشونی که به جائی مأمور شوند آن هم موافق حکم دیوانی باشد، هیچ‌جا سیورسات مطالبه ننمایند زیرا که به دست‌آویز سیورسات اذیت و آزار بسیار به رعایا می‌رساندند. و هرکس باید سیورسات خود را موافق معمول اکتیاع نماید و به رعیت آزار نرساند^{۱۲}.

قانون جدید تأثیری نیکو داشت. پالمرستون به وزیر مختار خود دستور داد: «مراتب تمهیت مرا در برانداختن آئین سیورسات به اطلاع امیرنظام بوسانید. این اصلاح خردمندانه و عادلانه خدمتی به تنظیمات دولتی ایران خواهد بود»^{۱۳}. پس شیل در ۶ رمضان ۱۲۶۷ به امیرنگاشت: «جناب... لارده پالمستان دوستدار را مأمور کرده بودند که از موقوف کردن آن جناب سیورسات منازل را در ایران و ولایات ایران، و این بدعت که باعث خرابی و تمامی رعیت بود، لازمه اظهار خوشوقتی و خوشنودی خاطر جناب معظم‌الیه را از آن جناب نماید...»
حد مراقبت امیر را در اجرای قانون تحریم سیورسات، از نامه‌ها

۱۱. نگاه کنید به بخش ۱۳.

۱۲. وقایع اتفاقیه، شماره ۳.

۱۳. انگلیس ۶۵/۱۵۲ پالمرستون به شیل، ۹ آوریل ۱۸۵۱.

و دستورهای او می‌توان شناخت: به میرزا ابوالقاسم پیشکار فارس در محرم ۱۲۶۸ نوشت: «از قراری که در روزنامه فارس نوشته بودند این اوقات که عالیجاه محمدولیعنان سرهنگت فوج سیلاخور با فسوج خود از ساخلو مرخص شده و روانه ولایت بودند، در اکثر منازل عرض راهها بی‌اعتدالی کرده و سیورسات و اخراجات از رعایا گرفته، و خرابی کلی به محصولات صیفی رسانیده، و در هر منزل چند رأس الاغ و دوآب از رعایا گرفته و برده‌اند. لهذا مرقوم می‌شود که آن عالیجاه به حقیقت مراتب رسیده آنچه حقیقت داشته باشد قلمی دارد که استحضار حاصل شده از آن قرار حکم صادر شود. البته از قراری که مرقوم شده است معمول داشته و بتفصیل مراتب را مشخص کرده قلمی دارد». امیر در حاشیه به خصل خود افزود: «عزیزا، اولاً منازل را مشخص کرده بنویسد که چند منزل در ملک فارس رفته و در هر منزل چقدر سیورسات و اخراجات گرفته و به کدام محل ضرر و خسارت رسانیده است و ضرر رعایا چقدر شده است. به دقت تمام کم و کیف را از روی بعیرت خود مسموری نوشته ارسال دارد».

دستور دیگر امیر در ذیحجه ۱۲۶۷ به اسکندرخان سردار حاکم کرمانشاهان بسیار مبهم و بامعنی است:

«از قراری که مذکور شد سر باز که در قصر شیرین برای حفظ و قراولی آن راه گذاشته‌اند، عوض حیانت و حراست اذیت و اهانت می‌کنند، و به زوار و مترددین آزار می‌رسانند و پول می‌گیرند. اگر هم بگویم خیر ندارید چگونه می‌شود که من در اینجا بشنوم و شما در آنجا خیر نداشته باشید. این تغافل و تجاهل شما را ندانستم از چه رهگذر است؟! البته بفرستید صاحب‌منصب آنها را که در آنجا گذاشته‌اند، بیاورید تنبیه معقولی بکنید و الترام بگیرید که بعد از این متعرض مردم نشوند، و این طور رفتار و حرکات را ترك نمایند. مقصود از گذاشتن آنها ایمنی راه است نه اغتشاش. البته در این باب بسیار دقت و مراقبت نمائید».

میرزا تقی‌خان روحیه «مداخله» جوئی دیوانیان را نیک می‌شناخت. چون قانون قرنطینه مرزی را برای جلوگیری از ناخوشی و با گزارد، و دستور داد که مسافران وارد را چندروزی در آنجا نگاه دارند - برخورداره بود که همین قاعده ممکن است وسیله سوء استفاده گماشتگان قرنطینه گردد. پس در حاشیه نامه به حاکم کرمانشاهان به‌خصل خودش نوشت: «مراقب باشید که این عمل مایه مداخل مستحفظین نشود، و بنای اذیت و آزار را گذاشته مترددین را بزحمت نیندازند. بلکه مایه نظم شود»^{۱۴}.

۱۴. شرح مطلب در بخش ۱۵ آمده است.

دستور دیگر او درخصوص رعایای قریه مزق نشانده‌ای است از میاست کلی او در حمایت حقوق طبقه دهقان. در صفر ۱۲۶۶ به حاکم ولایت می‌نویسد: به‌قرار معلوم «کارگذاران ثواب والا سرراه رعایا... را مسدود کرده و نمی‌گذارند که بار خود را در شهر آورده، بفروشند، و شب و روز ایشان را آزار و اذیت می‌نمایند. اینگونه حرکات ناشایسته خلاف حساب است، مقرر می‌دارد که پس از این «مواظب و مراقب رعایا باشد و به‌خلاف حساب» رفتاری نشود.^{۱۵}

نظر امیر این بود که مردم از قانون دولت آگاه‌گردند، و بدانند که ناپیکار به‌کیفر می‌رسد و درستکار پاداش می‌یابد. برای هوشیار گشتن ملت، از خوب و بد کارها در روزنامه انتشار می‌یافت.^{۱۶} یکجا می‌خوانیم: «این اوقات توپچی مقدم که از آذربایجان به‌دارالخلافه می‌آمدند در منازل عرض راه در قریه آق‌کنند قدری به‌رعیت اذیت و آزار رسانده تعدی و اجحاف کرده بودند. کذب‌دایان و ریش‌سفیدان آنجا مراتب را خدمت اولیای دولت علیه عرضه داشت نمودند. محض ملاحظه عدل و انصاف و آسایش اَنام و عباد صاحب‌منصب توپچیان مرتکب این عمل را به‌قراولی سپردند که اکنون در قراول هستند، و به‌قدری که تعدی و اذیت به‌رعیت کرده بودند وجه نقد از آنها گرفته با چاپار فرستادند که برود به‌اشخاصی که تعدی و اذیت به آنها رسیده است رسانده قبضی گرفته بی‌آورد».^{۱۷} عکس آن واقعه را نیز می‌شنویم: «اردوی عالیجاه مصطفی‌قلیخان میرپنجه که در دشتی است، بسیار بانظم رفتار می‌کند و مردم کمال رضامندی از رفتار او دارند، و از احدی يك جوجه سیورسات نگرفته است. سهل است که نزدیک اردو زراعت است و کسی قدرت اینکه يك دسته از حاصل زراعت بچینند ندارد و زیاده از حد از نظم و کار او و رضامندی اهالی از آنجا از او نوشته‌اند».^{۱۸} سخن اعتمادالسلطنه گواه بر همین معنی است؛ وضع لشکر «در سفر اصفهان چنان منظم بود که در کنار راهها زراعت مردم سالم مانده، يك هندوانه از جالیز کسی يك نثر سپاهی نتوانست ببرد».^{۱۹} رأی وزیرمختار انگلیس راجع به‌سفر ناصرالدین‌شاه به‌قم در ۱۲۶۶ این است:

«تفاوت فاحشی است میان این مسافرت با سفرهای عهد محمدشاه و بلکه همه شاهان ایران، جلو اجحاف سپاهی چنان گرفته شده که هیچ آزاری به‌روستائیان نرسید، و کسی نتوانست از آنان پول و بنه‌ای تلک‌ه کند».^{۲۰} باز راجع به‌سفر اصفهان گوید: «حالا شکایتی از دهقانان نسبت

۱۵. نسخه اصل نامه امیر را به مهر خودش دوست ارجمندم آقای علی شپیدزاده به نگارنده لطف کردند.

۱۶. وقایع اتفاقیه شماره‌های ۳ و ۱۱ و ۱۵ و ۳۵.

۱۷. وقایع اتفاقیه، شماره ۳. ۱۸. همان، شماره ۱۵.

۱۹. به نقل خاطرات حاج سیاح، ص ۴۶۹.

۲۰. انگلیس ۶۰/۱۵۴ میل به پالمرستون، ۱ نوامبر ۱۸۵۰.

به‌ستمگری مأموران دولت شنیده نمی‌شود. برتری دولت جدید بر حکومت سابق مورد اعتراف همه است.^{۲۱}

هرچند تجربه زمان امیر در پیکار با رشوه‌خواری هیچگاه تکرار نگردید - اما نشان داد که با تحول نظام سیاسی کشور همان خصیصه‌های نکو هیده‌ای که به عقیده واتسون از دیرباز درخوی ایرانیان نمو یافته‌اند، چه زود تغییر پذیرند. در گزارش رسمی شاه‌رود و بسطام از «عدالت و سیاست» دولت می‌خوانیم که توپچیان آنجا «بسیار بانظم و قاعده راه رفته‌اند». یاور توپچی دیده بود که سربازی آتش روشن کرده است. به تصور اینک که از باغ آنجا «همیشه په‌بیحسابی شاید آورده باشد» از او مؤاخذه کرد. «توپچیان دیگر ملتزم شده، قسم یاد کرده بودند که این هیزم را به پول خرید، و معلوم شد که راست بوده» است.^{۲۲} داستان ذیل نشانه تحول عمده‌ای است که در رفتار اجتماعی مردم به تحقق رسیده بود.

«صداقت و راستی و نیکویی فی‌حد ذاته پسندیده است و جای تعریف دارد اگرچه در چیزهای جزئی باشد. گزارشی چند روز پیش از این اتفاق افتاده، مباحثین روزنامه مناسب دانستند که بنویسند. یکی از عملجات باسمه‌خانه سه تومان پول در کیسه داشته، از جیب او افتاده و گم شده بود. سربازی آن را یافته و به سلطان قراولخانه می‌سپارد. صاحبش نشان کیسه را می‌دهد و می‌گیرد. «هرچه خواسته بود که از آن پول تعارفی به رسم مزدگانی به سلطان یا به آن سرباز که پولش را یافته بود، بدهد سلطان قبول نکرده و چیزی نگرفته بود»^{۲۳}. این قضیه درست مؤید قول رضاقلیخان هدایت است: چون از طرف امیر به مأموریت خوارزم گمارده شد دوهزار اشرفی برای خرج سفر او از خزانه دولت رسید. «خواستم بیست اشرفی به آورنده بدهم، نپذیرفت و گفت تا من به درب خانه برسم این دیوارها برای او (امیر) خراب کرده‌اند»^{۲۴}.

این نظم تازه میرزاتقی‌خان در ابطال قانون مداخل و سیورسات پس از عزلش از صدارت، مایه ایراد بر او گشت. در انتقاد از سیاست امیر در روزنامه نوشتند: «از حق توکر [دولت] کم می‌کرد، و به طریق بدعت بر رعیت می‌افزود».

به موضوع دیگر می‌پردازیم در برانداختن نایبنتی.

البته نایبنتی وجوه و عناصر مختلف دارد. از جنگ داخلی گرفته تا خودسری یاغی، ظلم حاکم، جور محصل مالیات، زورگویی سپاهی، بیعدالتی دیوانخانه و هر عارضه دیگری که موجب نفی حقوق آدمی در دولت

۲۱. انگلیس ۱۶۰/۶۰ شیل به پالمستون، ۱۰ ژوئن ۱۸۵۰.

۲۲. وقایع اتفاقیه، شماره ۵.

۲۳. همان، شماره ۳۰.

۲۴. به نقل مخبرالسلطنه هدایت، گزارش قسمت سوم، ص ۵۲.

بی‌قانون گردد - به‌نایمندی اجتماعی می‌انجامد. از آن جهات مختلف در بخش‌های دیگر بحث کرده‌ایم. اینجا از عامل نایمندی شهری بطور کلی گفتگو می‌کنیم.

هرزگی و قمه‌کشی و لوطی‌بازی در شهرها رواج داشت. مردم در امان نبودند، خاصه در دولت حاجی‌میرزا آقاسی از این وضع بستوه آمده بودند. شگفت‌اینکه خود دولت زمینه نایمندی را فراهم می‌کرد. صدراالتواریخ می‌نویسد: حاجی سرپازان فوج ماکوئی را که به‌خود اختصاص داده و از برای روز بد آنها را پیراهن خود می‌دانست، ایشان را چنان مسلط کرده بود که صریحاً شبها چراغ روشن می‌کردند، و به‌خانه‌ها به‌دزدی می‌رفتند. صاحب‌خانه می‌دید و جرأت دم زدن نداشت. و این ترکان ماکوئی مست می‌شدند، زن بیچاره و بچه بی‌صاحبی را می‌دیدند، می‌بردند . . . غروب که می‌شد هیچ بچه و زنی جرأت بیرون شدن از خانه نداشت. سایر الواط هم به‌اسم آنها فرصت را غنیمت شمرده، مرتکب پاره‌ای شرارتها می‌شدند . . . ۲۵. همین معنی در گزارش شیل منعکس است، و راجع به زمان پیش از امیر می‌نویسد: «سرپازان در تجاوز نسبت به‌مردم اعمال زشت شریرانه‌ای مرتکب می‌گردیدند» ۲۶. واتسون نیز ضمن بحث در فساد اخلاق اجتماعی می‌گوید: «حماهای عمومی صحنه هرزگیهای آشکارا بود. . . ۲۷ شهرهای دیگر را نیز به‌همان مأخذ باید قیاس کرد. خاصه در اصفهان اهالی از دست «اشرار و الواط» بجان آمده بودند ۲۸. امیر خود ضمن نامه کتایه‌آمیزی به‌شاه می‌نگارد: «چه تازه‌تر از این هست که از دولت قومیهای شما امروز اصفهانیها لوطی‌بازی در مسجدشاه درآورده، به‌قدر هزار نفر زن و مرد عارض دادوپیادکن، و پنج‌هزار نفر تماشاچی جمع کرده، الله الله بناگذاشته بودند که خدا اول و آخرش را می‌دانست. باری از فضل خدا و مرحمت شما خوابید . . . تفصیل را فرما عرض می‌کنم» ۲۹.

همه آن تبه‌کاریها برافتاد، و مردم امن و امانی یافتند. واتسون می‌نویسد: «میرزا تقی‌خان در مبارزه علیه‌فساد اخلاقی که در طبع هموطنانش ریشه دوانده و متأسفانه بدان انگشت‌نما گشته‌اند، تأملی نکرد . . . کسانی را که هرزگی در گرمابه‌ها را وسیله سودجویی خویش قرار داده بودند، تنبیه نمود، و آن پلیدیها را ناپیود ساخت» ۳۰. صدراالتواریخ می‌آورد: «جوانان تهران قمه می‌یستند و در بازار شرارت می‌کردند، و بسی مردم را زخمی می‌تمودند، مگر در مجلسی ذکر شد خوب است قدغن شود که کسی

۲۵. صدراالتواریخ (خطی).

۲۶. انگلیس ۶۰/۱۵۱ شیل به‌المرستون ۲۵ مه ۱۸۵۰.

27. R. Watson, P. 372.

۲۸. وقایع اتفاقیه، شماره ۳۲.

۲۹. مجلس، نامه‌های خصوصی امیر به‌شاه (خطی).

30. R. Watson, P. 372.

آلات حرب با خود بر ندارد تا شرارت نکند. امیر گفت هر که خواهد قمه ببندد، اما آن کس که تیغ از غلاف بیرون آورد کی خواهد بود؟ پس از این اگر نزاعی در شهر می شد کسی یارای تیغ از نیام کشیدن نداشت، پس مردم قمه بستن را ترك گفتند و «متدرجاً ملایمت طبع و سلامت نفس اختیار کردند»^{۳۱}.

گزارش وزیر مختار انگلیس نیز مؤید همان معنی است: «... رویه عادلانه و درستی که برقرار گشته اگر خوی سپاهی را تغییر نداده باشد، دست کم در رفتارشان مؤثر افتاده است. پیش از این هر روز میان سربازان و مردم منازعه و داد و ببیداد بر پا می شد و به خوتریزی می کشیدند و سربازان در تجاوز نسبت به مردم اغلب اعمال زشت مرتکب می گردیدند. اما حالا نظم صحیحی وجود دارد و مردم در ایمنی و پناه بسر می برند»^{۳۲}. در نامه های روزانه امیر نیز به آن حقیقت بر می خوریم. یکجا راجع به نظم شهر روز سیزده نوز، به شاه می نویسد: «در زمان سابق در این سیزده حکماً یکی دو قتل و هرزگی زیاد می شد. از فضل خدا ذره ای هرزگی نشد. از ولایات تازه ای نبوده. در کاغذ دیگر می گوید: «بلی، امروز از مرحمت قبله عالم بی جنگ و دعوا سیزدهم گذشت. اما آئی چشم از روی مردم و شهر بر نداشتم»^{۳۳}. به قول نادر میرزا: به زمان امیر «هیچ آفریده ای را قدرت بی اندامی نبود»^{۳۴}.

از سنجش تضادهای عینی است که می توان به تأثیر نظم جدید در اخلاق و کردار مردم پی برد. یکجا می خوانیم که گاومیش حاجی میرزا آقاسی «همیشه مطلق العنان و آزاد بود، از بام تا شام در کوچه و بازار به اختیار می گشت. از دور که پیدا می شد کسبه به صوت بلند، بطور رمز به هیارت مخصوص به یکدیگر اعلام می کردند که گاومیش آمد. . . به هر دکان که می رسید اذیتی می کرد مخصوصاً به دکان شیرینی فروشی که می رسید مقدار کثیری شیرینی می خورد، و حلویات را می ریخت و طبق آنها را به زمین می انداخت. همچنین کوزه ماست بقال و کفه برنج و کوزه روغن و تفار پنیر او را می شکست، و قدری میوه جات او را می خورد و می رفت. صاحب دکان ایستاده و نگاه حسرت آمیز می کرد، و جرأت آن را نداشت که گاومیش را دفع کند و حفظ مال نماید. . . . آخر مردم گاومیش صدارت پناهی را کشتند و از شرش رهائی یافتند»^{۳۵}. اما حالا تحت نظام دیگری می بینیم:

«مقنون متوقف دارالخلافة طهران در کمال نظم و حساب می باشند.

بلکه از بیم مؤاخذه امنای دولت علیه از سایر مردم بیشتر از شرارت

۳۱. صدراالتواریخ (خطی).

۳۲. انگلیس ۶۵/۱۵۱ شیل به بالمرستون، ۲۵ مه ۱۸۵۵.

۳۳. مجلس، نامه های خصوصی امیر به شاه (خطی).

۳۴. تاریخ و جغرافیای تبریز، ص ۵۱.

۳۵. صدراالتواریخ (خطی).

و بیجسابی احتراز و اجتناب دارند، چنانچه در هفته گذشته يك نفر از سربازان جدید مراغه يك رأس الاغ در صحرا پیدا کرده و عوض اینکه صاحب مال باید در جست‌وجو باشد، سرباز مزبور جارچی به شهر فرستاده بود که هرکس الاغ گم کرده باشد، بیاید و نشان او را داده و بگیرد. تا اینکه صاحب مال پیدا شده رفته نشانی الاغ خود را داده و مال خود را گرفت و رفت.^{۳۶}

مسئولیت امنیت شهرها به عهدۀ قراولخانه‌ها سپرده شد. همچنانکه در منطقه‌های مرزی و ناحیه‌های دوردست چون دشت ترکمان و بلوچستان، قلعه‌های نظامی ساختند - در شهرها قراولخانه بنا کردند. در محله‌های تهران چهل قراولخانه، در مشهد سی‌تا، در شیراز بیست و پنج‌تا، و در دیگر شهرها به همین تناسب قراولخانه ایجاد گردید. عجیب اینکه در تبریز یعنی کانون تعصب دینی، روی خرابه‌های برخی مسجدها، قراولخانه بنا کردند. اما بعد از امیر آنها را ویران ساختند و از نو مسجد بنیان گزارند.^{۳۷} قراولان جملگی از سربازان بودند، اما تحت نظر کلانتر شهر که مقام کشوری داشت، خدمت می‌نمودند. داستانهای شگفت‌انگیزی از رفتار قراولان در پاسداری نظم و امنیت شهر در همان زمان نوشته‌اند.^{۳۸} مجموع آن تدابیر امنیت تازه‌ای در کشور برقرار ساخت که از برکت آن نه تنها کار و کسب مردم رونق گرفت، و تجارت پیشرفت یافت - بلکه خانوارها و عشایر سرحدی که از ناپیوستگی و جور کارگزاران دولت از ایران کوچ کرده بودند، به‌خانه و زمین خود بازگشتند. حتی ترکمانان راهزن، آدم شدند و راه و رسم تازه‌ای پیش گرفتند. نمونه‌هایی به‌دست می‌دهیم:

«قافله گاه گاهی که از تبریز به آرزنة‌الروم می‌رفت با جمعیت زیاد و کشیکچی عبور می‌کرد. حال در آن سرحدات چنان امنیت است

۳۶. وقایع اتفاقیه، شماره ۳۷.

۳۷. وقایع اتفاقیه، شماره ۷۵.

۳۸. این واقعه را در وقایع اتفاقیه می‌خوانیم: «علاقه در خیابان سفلی دکان داشته است در دکان را فراموش کرده بینند و باز گذاشته به خانه خود رفته است. از قراولان فوج خلیج که مأمور به حفظ و حراست شهرند، گردش می‌کرده‌اند و در آخر شب به در دکان مزبور رسیده‌اند، دیده‌اند که باز است، دو نفر قراول در آنجا گذاشته و دکان را به آنها سپرده و گذشته‌اند. صبح صاحب دکان از خواب بیدار شده به خاطرش می‌آید که در دکان را بسته است، مضطرب و هراسان به در دکان رفته، دیده است که دو نفر سرباز در آنجا یکی مشغول نماز است و یکی دیگر تفنگ در دوش دارد و به قاعده قراولان راه می‌رود. بعد از رسیدن آن شخص قراولان می‌دانند که صاحب دکان است. به او می‌گویند که جمیع اموال و اسباب دکانش را وادسی بکنند. بعد از آنکه وادسی می‌کند قراولها می‌بینند که جمیع اموال و اسباب دکانش موجود است آن وقت می‌روند». (وقایع اتفاقیه، شماره ۹۱).

که قافله دائم‌الاقوات بی‌مانعت و آسویی از آنجاها آمد و رفت می‌نماید، و چونکه تجارت در آن سمت این اوقات خیلی زیاد شده است همیشه محل عبور قافله است»^{۳۹}.

از آن مهتمتر در گزارش آذربایجان نوشته‌اند:

«نظر به اهمیاتی که امنای دولت‌علیه در باب حکام ولایات فرموده و کسان عاقل و قابل و شایسته و مردم‌دار به حکومت هرچائی معین کرده‌اند، اغلب تفرقه ایل و رعیت که سابقاً جلای وطن کرده بودند، حال میل به وطن اصلی خود نموده معاودت می‌کنند. از جمله ایل میلان که از ایلات قدیم دولت‌علیه بوده‌اند، در سنوات سابقه از سوء سلوک حکام خوی بعضی از خانوار آنها متفرق شده بودند، این اوقات به ملاحظه نظم امر ولایت خوی و حسن سلوک و رفتار عالیجاه محمد رحیم‌خان حاکم خوی به اوطان خود معاودت می‌نمایند. و از قراری که در روزنامه‌ی خوی نوشته‌اند يك‌صد خانوار از آنها در این روز هم معاودت نموده به جاهای خود سکنی گرفته‌اند»^{۴۰}.

همچنین راجع به نظم ایل شاهسون «نیکلاسواخانف» مأمور روسیه در ننگران در ۲۶ فوریه ۱۸۵۰ (۱۱ رجب ۱۲۶۶) به قاسم‌خان حاکم منطقه شاهسون‌نشین می‌نویسد: «دوستدار قلباً از آن عالیجاه در نهایت مرتبه راضی و خشنودم که اهالی کوچری زیردست آن عالیجاه، به‌خلاف سالهای گذشته، امسال درکمال نپایت آسایش و فراختی سکنی نموده بسر می‌برند که هیچگونه خلاف قاعده از آنها سر نمی‌زند و مسموح نیست»^{۴۱}.

از همه بامعنی‌تر این است که ترکمنان دزد مزاج که تا دیروز شتر را با بارش می‌بردند، و آدمیزاد را می‌زدیدند و برده‌وار می‌فروختند - حالا به‌مردمی گزائیده همان اسپران را پس می‌فرستادند^{۴۲}، و حتی «اگر مالی از اردو در صحرائی ترکمنان گم بشود، ترکمنان پیدا نموده، می‌آورند در اردو، چارکشیده به‌صاحبش می‌رسانند»^{۴۳}. این نظم تنها زاده ترس از دولت نبود؛ دولت ترکمنان را به‌کارهای همروانی واداشت. پایستن سدی بر رود گرگان، وسیله پیشرفت کشاورزی آن منطقه فراهم گردید، و با تشویقی که از ریش‌سفیدان ترکمنان بعمل آمد، به مدنیّت گزائییدند^{۴۴}. شیل نیز می‌نویسد: «راهها که تا به حال پراز دسته دزدان بود از وجود آنان پاک گردیده، کاروانان آسوده از هرگزندی به‌مقصد خویش روانند، تجارت که پیش‌از این تقریباً از بین رفته بود رونق گرفته، و فعالیت

۳۹. وقایع اتفاقیه، شماره ۳۰. ۴۰. همان، شماره ۳۸.

۴۱. نگاه کنید به بخش روابط ایران و روسیه.

۴۲. وقایع اتفاقیه، شماره ۲۴. ۴۳. همان، شماره ۲۸.

۴۴. نگاه کنید به سیاست اقتصادی و سیاست امیر در ترکستان.

تازه‌ای مشهود است»^{۴۵}.

مطلب دیگر حذف القاب دیوانی است.

در این خصوص فرمانی صادر گردید که اصل آن به دست ما نرسیده. اما شرحی که واتسون نگاشته اندیشه امیر را روشن می‌کند: «اولین تصویری که از نام ایران به ذهن هردانشمندی می‌گذرد، شیوه نگارش ساختگی و پرطمطراقی است که شاعران و تاریخ‌نویسان سرزمین آتش‌پرستان، در مدت دوهزار سال پرورانده‌اند. امیر نظام تصمیم گرفت آن عبارات بی‌معنی و مشتمزکننده را که فقط شایسته بردگان و فرومایگان است، براندازد. پس فرمانی صادر کرد که در عریضه‌ها و نامه‌های رسمی که خطاب به‌وی می‌نویسند، جز یک عنوان ساده «جناب» بکار نبرند. برای مقامهای پائین‌تر نیز، بترتیب عنوان ثابتی مقرر کرد. مردم در شگفتی ماندند که چطور وزیری آن القاب چاپلوسانه را از خود دور می‌نماید؟ اما امر او را بگردن نهادند. گویا فرق عظیمی است میان او و مردمی که دیگران را به‌سجده و نیایش مجبور می‌کنند، مردمی که شایسته کمترین احترام هم نباشند. چه حقیر مردمی.»

ناگفته نگذاریم که عنوانهای رسمی که در آن زمان رفته از این‌قرار است: «نواب‌والا» در مورد شاهزادگان درجه اول، «جناب» برای رئیس دولت، «مقرب‌الخاقان» و «عالیجاه» برای دیگر منصبهای دیوانی. میرزا محمدعلیخان وزیر دول خارجی در نامه ۱۵ صفر ۱۲۶۸ به میرزا مصطفی‌خان می‌نویسد: «عالیجاه احمدخان کارپرداز تفلیس هرچه سعی و تلاش کرد که او را مقرب‌الخاقان بنویسند، میرزا اتقی‌خان امیر نظام سابق قبول نکردند. در خصوص شما هم هر وقت پرسیدم، منشی دول خارجی تغییر می‌کرد. . . . معلوم است که امیر خیلی مقید بوده که عنوانها درست استعمال گردد، و نمونه آن را در روزنامه وقایع اتفاقیه می‌بینیم که نام خود امیر بسادگی آمده است.»

جنبه دیگر فرمان مزبور توجه امیر است به شیوه ساده‌نگاری. در نامه‌های دولتی آن زمان حشو و زوائد حذف گردیده، اثری از روده‌درازیمهای ادیبانه بچشم نمی‌خورد. نامه‌های خصوصی امیر به‌شاه نیز خالی از هرگونه تکلف و در نهایت سادگی است. نمودار این‌گرایش به‌ساده‌نویسی، سبک نگارش روزنامه وقایع اتفاقیه است.

مطلب دیگر وجهه نظر امیر نسبت به شاعری و سنت مدیحه‌سرایی درباری است. اطلاعات ما پراکنده و ناقص است، اما چند نکته را می‌دانیم. از همه مهمتر اینکه به‌فن شاعری از نظر تأثیر مدنی آن توجه داشته است. میرزا نصرالله اصفهانی تاج‌الشعراء متخلص به «شهاب» را معین کرد، که به‌جای مرثیه‌های خنک و سست مذهبی که از زمان صفویان ورد زبان

۴۵. انگلیس ۶۰/۱۵۰ شیل به پالمستون، ۲۳ فوریه ۱۸۵۰

روضه‌خوانان بود، اشعار شیوانی بسراید تا عوض آنها رواج پندیرد. میرزا طاهر اصفهانی مؤلف «گنج شایگان» در این باره می‌نویسد: «در اوایل این دولت دوران عدت که وزارت ملک و امارت نظام بر مرحوم میرزا تقی‌خان که از کفایت دهر و دهات ایام بود قرار گرفت، وی نیز کمال قدر او را (شهاب را) در اصالت، و علو شأن او را در فصاحت و بلاغت برشناخت، و به اندازه رتبتی که داشت بتواخت و مرسومی که در دیوانش مقرر بود امضی نمود. و از آنجا که در مجالس تعزیت و محافل شبیه ماتم و مهیبت حضرت خامس آن‌ها . . . اشعاری که فیما بین اشیاء اهل بیت مکالمه می‌شد، غالباً مست و غیر مربوط و سهمل و مخلوط بود، میرزا تقی‌خان وی را مأمور داشته چنین گفت که دوازده مجلس از آن وقایع را متضمناً بالبدایع و الصنایع به اسلوبی که خواص بیسندند و عوام نیز بهره‌مند شوند موزون ساز . . . شهاب این کار را کرد. شاید سروش اصفهانی نیز در سرودن مرثیه‌های خود از همان اندیشه الهام گرفته باشد. نکته پامعنی همان است که در مدت کوتاه زمامداری خود، از اصلاح شعر روضه‌خوانی نیز غافل نبود.

گویا از مدیحه‌سرایی چاپلوسانه شاعران درباری بدش می‌آمد. کسی که از القاب دیوانی بیزار باشد و آنها را حذف کند، قاعده بایستی با آن سنت تملق‌گویی نیز میانه خوبی نداشته باشد. در این زمینه نشانه‌ای راجع به قآنی در دست است. قآنی در مدح حاجی میرزا آقاسی شعر زیاد گفته، اما چون او از صدارت پرافتاد چکامه بلندی ساخت و زبان به بدگویی ممدوح دیروز و ستایش وزیر امروز گشود. یک بیتش این است:

به جای ظالمی شقی، نشسته‌عالمی تقی

که مؤمنان متقی کنند افتخارها ۴۶

نوشته‌اند که: «چون امیر بشنید از قآنی مؤاخذه کرد و توبیخش

فرمود . . . قآنی . . . دم در کشید و معذرت خواست» ۴۷.

بی‌مناسبت نیست که داستان راجع به محمد گومرودی متخلص به «نثار» را نیز اینجا بیاوریم. گومرودی از دبیران محمدخان زنگنه امیر نظام بود، و طبعی هجو سرا داشت. از زمان حکومت محمدخان زنگنه در آذربایجان، بین نثار و میرزا تقی‌خان کدورتی بود، و شاید هجوش کرده بود. امیر او را از خود براند و به‌کاری نگماشت. میرزا طاهر در گنج شایگان راجع به زندگی نثار می‌آورد:

نثار از فارس به دارالخلافه معارفت نمود. در آن هنگام کفایت

امور خاص و عام به عهده میرزا تقی‌خان امیر نظام بود. و به واسطه

۴۶. دیوان قآنی، ص ۷۳.

۴۷. صدقات‌تواریخ، خطی. این مطلب را پیغمبریم که سروش اصفهانی و همای شیرازی و قآنی قصیده‌هایی در ستایش امیر سرودند که در دیوان آنها هست.

سابقه خصومتی که با وی داشت به هیچ کاری نگماشته، دستش از کار کوتاه و کارش رفته رفته تپاه گشت، بطوری که نزدیک بر آن بود که سائل به کف و از گرسنگی تلف شود و کارش از فلاکت به هلاکت رسد...».

چند کلمه هم درباره سنت عزاداری ماه محرم بگوئیم و این فصل را ببندیم:

امیر خواست سنت قلعه زدن و زنجیر زدن و آن چور کارها را که یادگار زمان صفویان بود، و به تعبیر واتسون مردم را «به مرز جنون» می‌رساند، منسوخ کند. عالمان دین نیز فتوی دادند که این رسوم مخالف قانون شریعت است. و امیر برای پیش بردن اندیشه خود به احکام مجتهدان توسل جست. اما تعصب مردم ایالات شمالی و مرکزی ایران، بیش از آن بود که به القای آن تن در دهند. در این مورد امیر از اجرای تصمیمش منصرف گشت^{۴۸}. او صدوبیست سال پیش به آن اندیشه افتاد ولی کامیاب نشد، و یک قرن بعد آن کار انجام گرفت.

این گفتار حاوی موضوعهای زیر است: آبله کوبی، ناخوشی و با، مریضخانه دولتی، تعلیم پزشکان، نظافت شهر، گدایان و بیماران، نهر کرچ و تقسیم آب تهران، چاپارخانه، تذکره چاپی، بلیت مسافرت، بناهای تازه، حفظ آثار تاریخی.

آبله کوبی در زمان فتحعلی شاه به ایران آمد، دکتر کرمیک^۱ انگلیسی پزشک عباس میرزا رساله ای در باب بیماری آبله نوشت که منتشر گردید^۲. و محمدعلی میرزای دولتشاه حاکم کرمانشاهان برای جلوگیری از شیوع آبله در آن منطقه مرزی، به آبله کوبی دست زد، اما قانون آبله کوبی عمومی را میرزا تقی خان گزارد. برای آگاهانیدن مردم اعلام شد: «در ممالک محروسه ناخوشی آبله عمومی است که اطفال را عارض می شود که اکثری را هلاک می کند، یا کور و معیوب می شود. اشخاصی را که در کودکی این آبله را در نیاورده اند، در بزرگی بیرون می آورند و به هلاکت می رسند، خصوص اهل دارالمرز . . . املیام چاره این ناخوشی را به اینطور یافته اند که در طفولیت از گاو آبله برمی دارند، و به طفل می گویند. و آن طفل چند دانه آبله بیرون می آورد و بی زحمت خوب می شود»^۳. چاره کار این بود که نخست به تربیت آبله کوب پردازند. پس «اولیای دولت علیه کسان برای یادگرفتن این فن شریف گماشته اند که بعد از آموختن به جمیع ممالک محروسه مأمور نمایند که در هر ولایتی جمیع اطفال خود را مردم بیاورند، و آبله شان را بکوبند و از تشویق هلاکت، رعیت آسوده گردند»^۴.

1. Cormick.

۲. دکتر کرمیک، رساله در تعلیم عمل آبله زدن، ترجمه محمد بن عبدالصبور خوش طبیب، تبریز، ۱۲۴۵. این رساله در زمان امیر از تو بطبع رسید.

۳. وقایع اتفاقیه، شماره ۳. ۴. وقایع اتفاقیه، شماره ۳.

دکتر پولاک می‌نویسد: «چون امیر به افزایش جمعیت مملکت علاقه‌مند بود، علیه بیماری آبله کارها کرده. آبله‌کوبی را در سرتاسر ایران مرسوم ساخت، رساله‌ای در این باب از زبان انگلیسی به فارسی بترجمه رسانید و چاپ کرد، و آبله‌کوبانی با حقوق کافی به ولایات فرستاده^۵. به نواحی مرزی نیز آبله‌کوب رفت که تازه‌واردان را آبله بکوبند^۶.

قانون آبله‌کوبی کودکان همگانی و اجباری بود، کوشش رفت که خود مردم به آن روی آورند، و به سودمندی آن پی ببرند. از قراری که آبله‌کوب گیلان نوشته: «در اوائل اهل آنجا احتراز از این معنی داشته‌اند. بعد از آنکه بوضوح پیوست که این آبله‌کوبی بسیار مفید است، تمامی اهل شهر در کمال رغبت و میل اطفال خود را می‌آوردند و آبله می‌کوبیدند^۷. ضمانت اجرای قانون این بود که اولیای اطفالی که در آن قصور می‌ورزیدند، مورد مؤاخذه و جریمه قرار می‌گرفتند. در روزنامه می‌خوانیم که: منظور دولت این است که برای آبله «به‌سبب مواظبت صاحبان و اطمینان آبله‌کوب، بطور آسان و خوب بالمره رفع شود. و قرار گذاشته‌اند که اگر کسی بچه خود را آبله نکوبد، مورد مؤاخذه دیوانیان بشود». چنانکه در محله دروازه نو اصفهان بچه‌ای از آبله مرد، و «پنج تومان از پدر او جریمه گرفته‌اند»^۸. این قضیه در سفر امیر به اصفهان روی داد و در حقیقت چون پدر کودک تنگ‌دست بود امیر خود پنج تومان جریمه را پرداخت که دستور دولت اجرا شده باشد. شرح داستان را اعتضادالسلطنه گفته و شنیدنی است: در سفر اصفهان روزی در چهل‌متون امیر را برافروخته دیدم. گمان بردم که از سرحد خبر بدی رسیده، اما معلوم شد که فرزندان صادق رنگ‌آمیز و محمد کله‌پز از بیماری آبله مرده‌اند، امیر از آنان مؤاخذه کرد چرا با وجود آنکه دولت مایه آبله‌کوبی را فرستاده و در معاین هم چار زده‌اند که اطفال را آبله بکوبید، قصور کرده‌اند؟ پس گفت: «از هر یک پنج تومان گرفته، مرخص کنید و پول را در صندوق خاص خرج مریشان بگذارید». چون توانائی پرداخت آن را نداشتند «دستور داد که از کیسه خودش این پول را به صندوق بدهند تا قانون اجرا شده باشد». بعد من به امیر گفتم: «این مطلبی نبود که اینقدر شما را مشتعل کرده بود». فرمود: «شاهزاده، تعجب دارم که شما شنیدید دو نفر... بی‌جهت تلف شده‌اند و به شما تأثیر نکرد». از این سخن امیر «من بسیار شرمند شدم»^۹. میرزا محمدعلیخان دبیر مهم خارجه در نامه ۲۸ ذی‌قعدة ۱۲۶۷ به کارگزار استرآباد می‌نویسد: «روزنامه آبله‌کوبیدن استرآباد را که فرستاده بودید، به نظر خداوندگاری امیر کبیر رسید، بسیار تحسین کردند.

5. J. Polak, Vol. 1. P. 298.

۶. وقایع اتفاقیه، شماره ۱۷.

۷. همان، شماره ۴۵.

۸. همان، شماره ۲۲.

۹. گفته خود اعتضادالسلطنه است به حاج سیاح (خاطرات حاج سیاح، ص

و مجدداً تاکید اکید فرمودند که در این باب نهایت اهتمام بعمل آید. . . .»
این مطلب می‌رساند که امیر به این کار هم رسیدگی می‌کرده است.

ناخوشی آهله بومی بود. آفت بزرگ دیگر ویا بود که از عربستان و هندوستان به ایران می‌آمد. گروه گروه مردم را می‌گشت، و آن را بلای آسمانی می‌پنداشتند. برای اینکه چشم و گوش عامه بازگردد، غیر از مقاله‌هایی که در وقایع اتفاقیه نوشته می‌شد - جزوه «قواعد معالجه ویا» راجع به چگونگی این بیماری و جلوگیری از سرایت آن بطبع رسید، و میان روحانیان و سرشناسان محله‌های شهر پخش شد، و این تدبیری ارزنده بود. به علاوه «برای محافظت ممالک محروسه از آلودگی ناخوشی مزبور» در مرزها قاعده «گراختین» (قرنطین) گزارده شد که مسافران را چند روز در آنجا نگاه دارند و دود بدهند و بعد روانه شوند. دستور میرزا اتقی‌خان در این موضوع و خاصه حاشیه‌ای که به خط خود افزوده قابل توجه است. در ذیحجه ۱۲۶۷ به اسکندر خان حاکم کرمانشاهان نوشت: «از قراری که عالیجاه میرزا ابراهیم‌خان کارپرداز اول دولت علیه مقیم دارالسلام بغداد نوشته است، ناخوشی ویا همه عربستان را فراگرفته و از اول خانقین الی نجف طیفان تمام دارد اهالی بغداد کاملاً متفرق شده‌اند. البته آن مخدوم از تفصیل آن بهتر استحضار دارند، چون آنجا معبر عام است و هرروزه زوار عتبات و سایرین به همه ممالک محروسه تردد دارند، بسیار لازم است که برای محافظت ممالک محروسه از آلودگی ناخوشی مزبور و نشر و سرایت آن به ممالک محروسه، بنای گراختین که منفعت آن بکرات به تجربه رسیده است گذاشته شود. لهذا اظهار می‌شود که آن مخدوم بزودی گراختین را در اول دخول زوار و مترددین به خاک علیه داده باشید که موافق قاعده چندروزی به آنها دود داده و در گراختین نگاه داشته، بعد از آن مرخص و روانه شوند. زیاده چه تاکید». امیر برای اینکه قانون قرنطین مایه سودجویی مأمور مرزی نگردد، در حاشیه نامه مزبور افزود: «مراقب باشید که این عمل مایه مداخل مستحفظین نشود، و بنای اذیت و آزار را گذاشته مترددین را به زحمت نیندازند، بلکه مایه نظم شود».

تأسیس «مریضخانه دولتی» از کارهای سودمند آن زمان است. بنای آن در ۱۲۶۶ آغاز شد و در ربیع‌الاول ۱۲۶۸ افتتاح گردید. دواخانه مخصوص هم داشت. در تاریخ جدید، آن نخستین بیمارستان ایران است. به قراری که نوشته‌اند چهارصد بیمار را می‌توانستند در آنجا درمان کنند.^{۱۰} میرزا محمد ولی حکیم‌باشی رئیس مریضخانه بود، و دکتر «کازولانی» حکیم‌باشی نظام (برادر کازولانی نقاش‌باشی) مسئولیت مداوای بیماران را به عهده داشت. پیش از ایجاد مریضخانه دولتی برای هرفوج نظام طبیب مخصوصی گمارده شده و محل مناسبی به عنوان «بیمارخانه» تعیین کرده بودند که «مریضهای هرفوج در آنجا باشند و

۱۰. وقایع اتفاقیه، شماره ۹۰۶.

مستحقان و اطباء فوج لازمه اهتمام در پرستاری و معالجه آن نمایند»^{۱۱}. اما حالا بیمارخانه‌های کوچک برپیده شدند، و همه بیماران نظامی به مریضخانه دولتی می‌رفتند. به موجب آمار منتشر شده در نخستین سال کار بیمارستان، یعنی از ربیع‌الاول ۱۲۶۸ تا ربیع‌الثانی ۱۲۶۹ تعداد دوهزار و دوپست و سی و هشت مریض در آن معالجه گردیدند^{۱۲}. با تأسیس مدرسه دارالفنون فن طب جدید بیشتر رواج پیدا کرد. دکتر پلاك شاگردان خود را برای آموختن طب تجربی به مریضخانه دولتی می‌برد، و خودش هم کار جراحی را انجام می‌داد. پزشکان فرنگی دیگری نیز بودند که در مبحث تأسیس دارالفنون از آنان نام برده‌ایم.

به ولایات نیز پزشکانی رفتند. از جمله «موسیو شلیمر حکیم فلمنک» مأمور گیلان گردید. به موجب فرمان صفر ۱۲۶۶ موجب او برای این مأموریت سالی ۱۵۰ تومان تعیین گردید. شلیمر هلندی از تیره «فلمن» بود. و بعد به استادی دارالفنون درآمد. دیگر «موسیو قافرفران حکیم شویت» به شیراز رفت. «موسیو استانیو» طبیب به تبریز مأموریت گرفت. مواجبش سالی ۲۵۰ تومان بود. از ایرانیانی که طب و جراحی جدید آموخته بودند، میرزا صادق طبیب را می‌شناسیم که در انگلستان درس خوانده بود. امیر او را به تبریز فرستاد و به محمد رضاخان فراهانی وزیر آذربایجان سفارش کرد که در آنجا «به امر طبابت» و «تعلیم علوم طبابت» پردازد. مقصود امیر فن «طب و تشریح و جراحی» است که در فرمان مأموریت میرزا صادق اشاره گردیده است^{۱۳}.

برای پرداختن به فن پزشکی، قرار «تصدیق طبابت» داده شد. پیش از آن «بعضی اشخاص اسم خود را طبیب فوج گذاشته بودند، و حداقت

۱۱. همان، شماره ۳۵.

۱۲. وقایع اتفاقیه، شماره ۱۵۲ و ۱۵۳.

۱۳. در نامه شیل به حاجی میرزا آقاسی در ۱۲ محرم ۱۲۶۳ گفته شده: «عالیجاه میرزا صادق که در لندن مشغول تحصیل است، مدتی است که مواجب شماره‌ای به عهده تعویق است... اگر مصلحت در رسانیدن مواجب او ندانید، اقلاً احضارش فرمائید. فرمانی که در زمان امیر به‌تأم او صادر شد این است: «آنکه چون منظور نظر عطوفت اثر خسروانی و ملزوم همت والاهمت خدیوانه آن است که هر يك از چاکران دولت و خدمتگزاران حضرت که به ظهور استعداد و قابلیت از امثال و اقران قایق آید، او را به شمول عاطفتی و بذل مکرمتی بهره‌ور فرمائیم، لهذا از آنجا که عالیجاه میرزا صادق طبیب که چندی مأمور به فرنگستان برای آموختن علوم طب و تشریح و جراحی شده بوده، با کمال سعی و اهتمام در تحصیل و تکمیل علوم مزبوره بعمل آورده، مراحم شاهانه شامل احوال آن گشته، در هذه السنه تخاقوی ثیل مبلغ دروست و پنجاه تومان بعد از وضع رسوم به صیغه مواجب در وجه او برقرار داشته، او را مأمور آذربایجان فرمودیم که در آنجا به امر طبابت و نشر علوم مزبوره پرداخته، مواجب خود را از مالیات آنجا دریافت کند. مقرر آنکه حکام و عمال حال و استقبال آذربایجان هر ساله مبلغ مزبور را در وجه او کارسازی کرده، به خرج مالیات آذربایجان مجری دانند. المقرر مستوفیان شرح فرمان را ثبت نمایند، و در عهده شناسند. شهر ذی‌قعدة ۱۲۶۵».

و تتبع نداشتند» در ۱۲۶۷ قرار بر این گرفت که طبیبان «تا تصدیق از معلم طبابت نگیرند، و قوف و تجربه خود را معلوم نمایند اذن طبابت» نداشته باشند. از این رو طبیبان می‌بایستی به تصدیق «حکیم کازولانی» به‌کار پزشکی پردازند. وی «در رسیدگی به بیمارخانه‌های انواع کوشش تمام می‌نمایند، و امید هست که نظم درست در این باب داده شود»^{۱۴}. کازولانی در ۲۳ ربیع‌الاول ۱۲۶۸ مرد. دکتر پلاک جانشین او گردید.

برای آشناسدن مردم به امور صحی، مقاله‌هایی راجع به بیماریهای مسری مثل ویاب و ناخوشیهائی که از آشامیدن آبهای آلوده بروز می‌کند، انتشار یافت. و نیز به‌گوش مردم می‌خواندند که ریختن خاک‌روبه در آب جاری شهر، و شست‌وشوی رخت در آنها مایه نشر مرض می‌گردد، و جلوگیری از آن لازم است. به همین جهت برای پاکیزگی شهر کلانتر تهران ریکاه‌ها را گماشت که کوچه‌ها را تمیز نگاه دارند. اصلاح گردید که در این باب دولت «نظام‌خوب» گزارده‌اند، زیرا «کل اطبای روی زمین فرمیده‌اند که باعث ناخوشی در هر جا کثافت کوچه‌ها و عنونت هوای آنجاهاست. و این قرار دیوان، به جهت خلق نفع زیاد دارد، و کلانتر در این باب منتهای سعی و کوشش را دارد که آنچه ممکنش باشد شهر را پاک و پاکیزه نگاه بندارد که خدا نخواست مردم ناخوش نشوند»^{۱۵}. همچنین از آنجا که یخچالها در تابستان خاک‌روبه‌دان، و در زمستان رختشویخانه بود و برای «گرفتن یخ آب کثیف و ناصاف» می‌گردید - مقرر گردید که دور یخچالها را دیوار بکشند^{۱۶}. به علاوه برای پاکیزگی شهر و جلوگیری از گل‌ولای زمستان، قرار شد کوچه‌ها را سنگفرش نمایند؛ نخست از خیابان و کوچه‌های ارتک شروع کردند، همین‌کار را در تبریز نیز آغاز نهادند.

یک کار خوب دیگر تنظیم صورتی از هویت کامل افراد ناقص - الاعمضاء و فالج بود که در شهر گدائی می‌کردند. وقایع اتفاقیه می‌نویسد: «حسب‌الحکم اولیای دولت علیه مقرر شده است که اشخاص فالج و نابینا و اهرج را که به این جهات در شهر مشغول تکدی می‌باشند، و قوه کسب ندارند هر یک به اسم و رسم نوشته شوند. و معین گردند که توند و توطن ایشان از کجا بوده، و به چه علت از علل مسطوره مبتلی هستند که لابد به مقام سؤال و تکدی برآمده‌اند. عالیجاه محمودخان کلانتر حسب‌الحکم کنخدایان دارالخلافه را اختیار و مشغول تعیین و ثبت‌کردن اسامی آنها می‌باشد»^{۱۷}. شاید می‌خواستند برای آسایش آنان فکری بکنند. پیش از این آگاهی نداریم.

*

از مسائل عمده شهر تهران کم‌آبی بود خاصه در تابستان. آب رودخانه کرج را به شهر جاری ساختند، و قرار بود از شمیران نیز آب

۱۴. همان، شماره ۹۴.
۱۵. وقایع اتفاقیه، شماره ۳۲.

۱۶. وقایع اتفاقیه، شماره ۳۵.
۱۷. همان، شماره ۱۷.

بیاورند. شرح آن از این قرار است:

قراری که برای تقسیم آب شهر داده بودند این بود که هر ده روز یکبار آب به همه محله‌های پایتخت جاری گردد. بر اثر کم‌آبی پس از مدتی این قاعده بدرستی اجرا نشد. دولت اعلام کرد: برای جبران کم‌آبی و انجام «این کار خیر که نفعش شامل عام است قراری خواهند گذاشت که خلق در تابستان به جهت کمی آب عسرت نکشند»^{۱۸}. پس شاه‌نهری که در زمان محمدشاه (۱۲۶۱) برای آوردن آب رودخانه کرج کنده بودند و «تاکنون آبی به شهر از نهر مزبور جاری نشده بود»، تکمیل کردند. و نزدیک به ده‌سنگ آب به شهر جاری گشت. برای تقسیم آب به محله‌ها قرار ثابتی داده شد. و مردم که «هیچ وقت در خانه‌های خود به اینطور آب‌جاری ندیده بودند، به آب چاه یا آب دستی سقاگذاران می‌کردند، حوضها و گودیمها در خانه خود ساخته... از آب جاری پر کرده و همگی میراب گردیده‌اند»^{۱۹}. تقسیم‌نامه آب کرج که به مهر امیر ثبت شده است، ملاحظه می‌نمایند^{۲۰}. به موجب آن آب رودخانه کرج به هشتاد و چهار سهم تقسیم شد. نه سهم آن را به عنوان حقایق تهران تعیین نمودند. اینکه در زمان ما نوشته‌اند در عهد امیر آب کرج به تهران جاری نگشت،^{۲۱} خطاست. آب رسید و مردم هم بهره‌یاب شدند. به علاوه به تصریح وقایع اتفاقیه قرار بود برای آوردن آب از شمیران به شهر، نهری ایجاد نمایند. اما این کار به زمان امیر نشد.

*

از مهمترین تأسیسات جدید این زمان چاپارخانه است. در نامه‌های رسمی زمان امیر می‌خوانیم که «نظم چاپارخانه هم یک جزء از تنظیمات مملکتی است». پس دولت لازم دانست که «قانون درستی» در این باب بدهد. لغت «پسته» هم بندرت بکار رفته.

اندیشه ایجاد پستخانه جدید در زمان فتحعلی‌شاه پیدا شد. شاه از «سرگور اوژلی» سفیر انگلیس راجع به کارهایی که موجب افزایش درآمد دولت می‌گردد، پرسش نمود. او ضمن توضیح مالیات بردرآمد و مالیات بر ثروت که در انگلیس معمول بود، شرحی درباره پست و فواید آن گفت. شاه پسندید و به میرزا شفیق صدراعظم دستور داد: پستخانه برپا کنند. این کار سرنگرفت؛ و رسم کهنه گذشته همچنان جاری بود که عبارت باشد از فرستادن پیک به هنگام ضرورت. روانه کردن قاصد هر یک بار ده تومان خرج برمی‌داشت^{۲۲}. به علاوه دولت چاپاران مخصوص داشت که نامه‌های دولتی را می‌بردند. سفارتخانه‌های بیگانه نیز هر کدام چاپاری

۱۸. وقایع اتفاقیه، شماره ۱۴. ۱۹. همان، شماره ۱۵.

۲۰. اصل تقسیم‌نامه آب کرج در بیانات سلطنتی است، در کتاب آب تهران انتشار یافته. (نگاه کنید به ضمیمه کتاب).

۲۱. آب تهران، ص ۵.

داشتند که کارشان را بگذرانند. این وضع چاپارخانه کشوری بود که روزگاری یکی از منظم‌ترین و وسیع‌ترین تشکیلات ارتباط پستی جهان را تأسیس کرده بود.

نقشه ایجاد چاپارخانه جدید به سال ۱۲۶۶ تنظیم شد، و شفیع‌خان چاپارچی باشی به ریاست دستگاه چاپارخانه تعیین گردید. به همه حکام ولایات دستور رفت که در قلمرو خود، در شهرها و راهها، چاپارخانه بنا کنند و اسبان چاپاری نگاه‌دارند. در وقایع اتفاقیه منتشر شد: «... مصالح ایران وسیع است و هر طرف چاپارخانه مضبوط بستن بسیار مشکل است. ولکن از برای هردولتی لازم است که در ولایت خود چاپارخانه رابطوری ببندد که در رسیدن احکام و غیره، هیچ معطلی حاصل نشود. و انشاءالله در دولت علیّه ایران گمان هست روز بروز به اهتمام امنای دولت قوی شوکت، به کوتاه کردن منازل، و خوب نگاه داشتن اسب چاپاری، از سرحد تا سرحد این ولایت چاپار و سیاح بدون معطلی آمد و رفت نمایند»^{۲۳}.

دستگاه چاپارخانه در مدت یک سال، نظام تازه‌ای گرفت. و گسترده شد. عده چاپارخانه‌ها بیشتر، و فاصله آنها کمتر گردید. در کتابچه مخصوصی صورت چاپارخانه‌ها و مسافت بین آنها نوشته و توزیع شد. فاصله میان منازل چاپاری را در راهها، بطور کلی شش فرسخ در نظر گرفته بودند. اما گاه سه چهار فرسخ، و در موارد استثنائی هفت فرسخ تعیین گردیده بود. این مسافت برای اسبان چاپاری که پتندی راه می‌پیمودند، زیاد بود. و قرار شد رفته رفته با ساختن چاپارخانه‌های تازه از آن میزان کاسته شود. در هر چاپارخانه یکی دو اتاق برای توقف مسافران سر راه بنا کرده بودند، و یک مویله که اسبان زین کرده در آن آماده حرکت بود و به محض رسیدن چاپار اسب خود را عوض کرده، بیدرتنگ روبه مقصد رهسپار می‌گردید.

هزینه فرستادن هر نامه‌ای پنج شاهی محین شده بود. و از هر پاکتی که حاوی پنج نامه بود، یک ریال دریافت می‌گردید^{۲۴}. مسافران و کسان دیگر و همچنین سفارتخانه‌ها می‌توانستند اسبان چاپاری را از قرار فرسخی ده‌شاهی کرایه نمایند. و اگر می‌خواستند شاگرد چاپار همراه ببرند، فرسخی ده‌شاهی بر میزان کرایه مزبور افزوده می‌شد. این قاعده از اول صفر ۱۲۶۷ اجرا گشت. میرزا تقی‌خان ضمن نامه ۲۵ محرم ۱۲۶۷ به سفارتخانه‌های خارجی اطلاع داد: «چون امر چاپارخانه‌های مصالح محروسه پادشاهی در این مدت کمال بی‌نظمی را داشت، و انتظام امور چاپارخانه از لوازم امور دولتی بود لهذا... قانون درستی» داده شد. و هرکس اسب چاپاری و یا شاگرد چاپار بخواهد، می‌تواند طبق قراری که داده شده استفاده نماید. فاصله راهها و چاپارخانه‌ها در کتابچه مخصوص ثبت گردیده، و «چاپارچی باشی اهتمام خواهد کرد که اسب

۲۴. وقایع اتفاقیه، شماره ۳۹.

۲۳. وقایع اتفاقیه، شماره ۳۵.

خوب بسته، انشاءالله زحمتی برای چاپارها نباشد. اما خواهش دارد که قدغن نمایند چاپارها هم بهطوری ملی مسافت را نمایند که اسب را معیوب نمایند».

نمایندگان سیاسی از نظم تازه چاپارخانه اظهار خرسندی نمودند. وزیر مختار انگلیس در نامه ۱۴ صفر نکته درستی را تذکر داد: در فهرست چاپارخانه‌های بین تهران و شیراز، برخی منازل عرض راه را سه فرسخ و پاره‌ای هفت هشت فرسخ نوشته‌اند. بنابراین «منظوری که آن جناب در رعایت اسبها داشته‌اند به عمل نیامده است... هشت فرسخ برای اسب چاپاری ظلم است. کاهش ممکن می‌شد که به همان منظور سابق بعمل می‌آمد»، یعنی مأخذ شش فرسخ همجا مرعی می‌گردید. دولت خود متوجه این معنی بود، تا سال بعد برعهده چاپارخانه‌ها و توقفگاههای سر راه افزود، و از حد مسافت شش فرسخی کاسته شد.

«قرار جدید» چاپارخانه در ۱۲۶۷ این بود که پست ماهی دوبار (روز اول و پانزدهم) از تهران به آذربایجان، خراسان، فارس، گیلان، مازندران، استراباد و کرمانشاهان می‌رفت. و روز ۱۴ و ۲۹ هرماه باز می‌گشت، و به کرمان چون دور بود ماهی یک بار چاپار روانه می‌گردید^{۲۵}. گردش کار چاپارخانه، با در نظر گرفتن زمانه و وسیله موجود، بسیار سریع و مرتب بود؛ چاپار راه بین تهران و اصفهان را سه روزه طی می‌کرد و باز می‌گشت. چاپار سفارت انگلیس که از اسبان چاپارخانه دولتی استفاده می‌نمود، مسافت تهران و تبریز را پنج روزه پیمود^{۲۶}. در موارد فوری سرعت چاپار از آن هم بیشتر بود؛ در زمان شورش سالار در خراسان چاپار دولتی راه بین مشهد و تهران را دو روزه پیمود.

بعد از امیر وضع چاپارخانه مانند دیگر کارها روبه ویرانی نهاد. میرزا جعفرخان مشیرالدوله نایب‌التولیه آستان رضوی در نامه ۱۶ ذیحجه ۱۲۷۸ به پاشاخان امین شورای دولتی، از لاپالی‌گری کارکنان دولت در پاکیزه نگاه داشتن چاپارخانه‌ها، مهمانخانه‌ها و آب‌انبارها شکایت می‌کند، و دلسوزی می‌نماید که حیف باشد این «یادگاری از میرزاتقی‌خان منهدم گردد. در آن نامه می‌نویسد:

«... می‌گفتند سالی سی تومان به هر چاپارخانه به صیغه تعمیرات برات می‌گذرد. دوستانار به این مرتبه افراط و تفریط شدید، باور نکرد. اگر سالی پنج تومان برای اندود و تعمیرات جزئی هر چاپارخانه حقیقه صرف شود، به حق خدا، همه آباد می‌مانند. چگونه می‌شود که سالی سی تومان بگیرند باز در هیچ جای چاپارخانه در و پنجره پیدا نشود! و در بعضی آنها نصف طولیله خوابیده باشد. نواب حسام‌السلطنه بنا گذاشته‌اند که در اول قلمرو خود تا شریف‌آباد، در بهلوی هر

۲۵. وقایع اتفاقیه، شماره ۱.

۲۶. همان، شماره ۳.

چاپارخانه يك مہمانخانه کہ مشتمل بہ جميع اسباب زندگانی باشد، جو و گاہ و سایر مآکولات و اسباب چائی مترددین در همان منزل فروخته شود. اگر انجام برسد ثواب و منفعت آن بہ عامہ مترددین کمتر از کاروانسراہا نخواهد شد. خلاصہ يك دفت و قرار با معنی، برای نگاہ داشتن چاپارخانه‌ها، از طرف دولت لازم است. این یادگاری از میرزا قلیخان مرحوم مانده است، حیفاست با مرور بکلی منہدم بشوہ.

*

تا این زمان تذکرہ چاپی در ایران موسوم نبود؛ برای مسافرت ایرانیان نوشتہ خطی می‌دادند. در سال ۱۲۶۷ تذکرہ چاپی با علامت شیرو خورشید کہ نشان رسمی دولت بود، بنا گزارده شد. در ارك تذکرہ خانہ‌ای ساختند، و حاجی میرزا جبار ناظم‌المہام مصلحت گذار سابق ایران در بغداد بہ ریاست آن معین گردید، صدور تذکرہ چاپی با نشان رسمی شیرو خورشید، مورد ایراد دولت روسیہ بود، و این معنی در صورت گفت و شنید میسرزا محمد حسین صدر مصلحت گذار ایران در پترزبورگ با «سینیائین»^{۲۷} معاون وزارت خارجه روسیہ منعکس است. صدر گفت:

در خصوص تذکرہ مطبوعہ بہ سر شیرو خورشید دولت علیہ ایران را کہ امنای دولت ہبہ می‌گویند تازہ رسم شدہ و در وقت مصلحت ترکمانچای رسم تذکرہ دادن در دولت ایران معمول و... [..] نبوده است، بلی: بہ اینطور تذکرہ کہ حالا در دولت اعلیحضرت پادشاهی بہ سر شیروخورشید در دارالطباعہ طبع می‌نمایند، آن وقت نبوده است. اما قرار چنین بوده کہ بہ نوشتہ خطی کہ با قلم تحریر می‌کرده‌اند، کاغذ و نوشته می‌داده‌اند... در آن اوقات دولت ایران بہ رعیت خود نوشتہ و کاغذ می‌داده‌است، حالا تذکرہ بہ‌سر شیروخورشید می‌دهند، کاغذ خطی با نوشتہ مطبوعی چه فرق خواهد داشت؟^{۲۸}

قانون دیگری کہ نہادہ شد «بنیت دروازہ» بود برای مسافرت از تہران. نخستین بار این قرار در ۱۲۶۶ کہ ناصرالدین شاہ بہ سفر يك ماہہ قم رفت دادہ شد. و انگیزہ آن حفظ امنیت سیاسی بود. پس از منافی همان قاعدہ تجدید گردید، ولی منطقی آن درست معلوم نیست. شاید با شورشہای فرقه بابی در ولایات - و ہراسی کہ از این بابت در تہران ایجاد گشتہ بود - و خاصہ توٹئہ‌ای کہ در ۱۲۶۷ برای کشتن شاہ و امیر برپا شد (اما پیش از وقت پردہ از روی آن برداشته گردید)، بی‌ارتباط

27. Siniavine.

۲۸. صورت مذاکرات رسمی صدر در پترزبورگ (خطی).

نیباشد. پس دولت خواسته بود که بررفت و آمد افراد به خارج از شهر نظارتی داشته باشد. در هر حال قاعدهٔ بلیت دروازه فقط در پایتخت جاری بود، و برابگان می‌دادند. برای گرفتن بلیت، افراد لشکری به محمودخان نایب اول آجودان باشی رجوع می‌کردند، و دیگران به محمودخان کلانتر شهر. ضمناً برای آسودگی مردم در روزنامه منتشر گردید: «بعضی از مردم در باب بلیت دروازه اشتباه نموده، معطل شده‌اند... از جانب امنای دولت تأکید اکید و قدغن بلیغ شده است که بدون گرفتن یک دیناری و بدون معطلی بلیت داده شود که... زحمتی نباشد»^{۲۹}.

دولت خواست گماشتگان سفارتخانه‌های خارجی را (البته نه مأموران سیاسی را) نیز مشمول همان قرار گرداند. وزیر مختار انگلیس ضمن نامهٔ ۱۷ صفر ۱۲۶۷ دو ایراد گرفت. یکی اینکه: «خارج از قوهٔ دستدار است که تواند قبول کند بدعتی که امنای دولت ایران می‌خواهند بگذارند که مسلط شوند بر توکیرهای سفارت اعلیحضرت پادشاه انگلیس از اینکه در حرکات آزادی آنها در امور لازمهٔ خود، یا امور دستدار مداخله نمایند. چنین ادعا تجاوز بر حقوق و امتیازات دپلوماتیک است». این ایراد صرفاً از نظر حقوق بین‌المللی مردود است. قانون امتیاز و مصونیت «دپلماتیک» فقط ناظر به مأموران سیاسی شناخته شده است، و نوکران سفارتخانه‌ها مطلقاً امتیازی ندارند. از این رو قانون بلیت مسافرت نیز شامل دستهٔ مأموران سیاسی نمی‌گردید، و امیر چنین محدودیتی را برای آنان قائل نگردیده بود.

نکه جوئی دوم شیل این بود: «دوستدار نیز فرصت کرده در عالم دوستی، به خاطر امنای دولت می‌آورد که آیا موافق عقل و صوابدید دولت است که مداخله به امورات جزئیة رعایای خود نمایند، و حال آنکه در هیچ مملکت این قاعده متداول نیست. مگر در صورتی که اغتشاش کلی در شهر شده، و لابد شوند که آن شهر را حالت محاصره بیندازند. اعتقاد دستدار است که هیچ منفعتی از این مترتب نمی‌شود. برخلاف دور نیست که باعث کراهت و برودت خاطرهای مخلوق گردد، و دارالغلافة تهران زندان وسیع شمرده شده. این بیان شیل مغالطه‌آمیز است. اما پیشنهاد نمود که قرار سابق در زمان سفر شاه به قم، معمول گردد، یعنی وزیر مختار «بلیت مخصوص صادر کرده، به شهر خود به هریک از نوکران این سفارت داده... که هر وقت خود و عیالی آنها در خارج شهر کاری داشته باشند، به مستحفظین دروازه نموده، بروند، دستدار احکامی را که به مستحفظین و مباشرین شهر صادر می‌شود، همواره خود را داخل آنها می‌کند اول قبول کند، می‌داند. امیر این نظر را پذیرفت؛ دیگر سفارتخانه‌ها نیز مشمول همین قرار گردیدند. ضمناً باید دانست که این قاعده همواره در زمان ناصرالدین شاه جاری بود که صورت کسانی که هر شب از شهر

۲۹. وقایع اتفاقیه، شمارهٔ ۹۸.

خارج می‌شدند، بطور مرتب به اطلاع شاه می‌رسید^{۳۰}.

آخرین موضوع، بناها و ساختمانهایی است که در زمان امیر ایجاد گردید، اعم از بناهای دولتی یا شخصی او. وقتی که وزیر نظام آذربایجان بود، بازار و تیمچه بزرگی در تبریز ساخت که بعدها به «سرای امیر» نامدار گشت. آن بزرگترین بازارهای تبریز بود و اهمیت بازرگانی زیاد یافت، در آن وقت تظیر آن در تهران نبود. به تعبیر خاص جهان‌نمای جدید «از بازار و کاروانسرای دارالخلافه گذشته، بازار و کاروانسرائی بهتر از آنها در جمیع ممالک و بلدان آسیا نیست»^{۳۱}. غیر از آن «قنات وزیرآباد» را در جنوب غربی تبریز بنا کرد که ملک شخصی او بود، و پس از او به فرزندش رسید^{۳۲}. و این قنات غیر از «قنات وزیر» مال برادرش میرزا حسن‌خان وزیر نظام است که از «باغ وزیر» می‌گذرد^{۳۳}. در زمان صدارتش در تهران نیز بنای تیمچه و بازاری را گذاشت که اولی «سرای اتابکیه» نامیده شد، و دومی به «بازار امیر» شهرت یافت. مجموعاً بهترین بازارهای تهران بود و مهم‌ترین کانون ترقی تجارت. بازار امیر شامل سه راسته بازار بود که به سرای اتابکی راه داشت. بنای بازارها در رمضان ۱۲۶۶ تمام شد. سرای امیر دوطبقه ساخته شد و دارای ۳۳۶ حجره بود، و در ۲۲ ربیع‌الثانی ۱۲۶۷ افتتاح گردید. تأسیسات مزبور خیلی مورد پسند بازرگانان قرار گرفت، به اندازه‌ای که «تجار در گرفتن حجرات آن با هم مناظره و حرف دارند»^{۳۴}. اداره امور آن را آقا مهدی ملک‌التجار بعهده داشت. بازار امیر و خاصه سرای اتابکی خیلی جلب توجه اروپائیان را کرد. «ایستویک» جهانگرد انگلیسی که ده سال پس از امیر آن را دیده، به «عالیترین» بازارهای تهران وصف کرده، می‌نویسد: سی هزار لیره انگلیسی (شصت هزار تومان) خرج تأسیس آن شده است^{۳۵}. وزیر مختار پروس «بروگش» نیز شرح آن را داده، عکس سرای امیر را در کتابش آورده است^{۳۶}. واتسون می‌گوید: «امیر نظام با تأسیس چند راسته بازار زیبا، مردم تهران خاصه اصناف بازرگان را سپاسگزار خود ساخت. این بازارها قشنگتر از هر بازاری است که هر شهر دیگر جهان بخواهند به داشتن آن بخود بیالند. سرای امیر که نام مؤسس آن را دارد، در زیبایی و جاداری با بهترین ساختمانهای

۳۰. مجموعه انبوهی از این گزارشهای شبانه را دیده‌ایم. (این مجموعه نزد آقای دکتر حسین مفتاح بود).

۳۱. جهان‌نمای جدید (خطی).

۳۲. نادر میرزا، تاریخ و جغرافیای تبریز، ص ۵۰.

۳۳. همان، ص ۴۷. ۳۴. وقایع اتفاقیه، شماره ۴.

35. E. Eastwick, Vol. 1. P. 233.

36. H. Brugsch, Vol. 1 PP. 230-321.

آسیا برابری و همچشمی می‌کنند.^{۳۷}

از آنها گذشته، در نیاوران دو عمارت تازه بنا گردید که قرار بود یکی خانه بیلاقی امیر باشد ولی به عمر او نرسید. عمارت دیگر برای اقامت شاه تخصیص داده شد. باید دانست که ناصرالدین شاه به قصر تازه ساز «محمدیه» که شصت هزار تومان خرج بنای آن گردیده، نرفت زیرا محمدشاه در آن مرده بود و بدشگون می‌دانست.^{۳۸} از آثار دیگر زمان امیر، میدان توپخانه، عمارت توپخانه، و سینه میدان است. به علاوه چون جمعیت تهران رویه افزایش می‌رفت، دو یست‌خانه بیرون شهر بنا کردند.^{۳۹} چند حمام سنگ مرمر نیز در تهران ساختند.^{۴۰} این حمامها شاید از روی نقشه‌ای ساخته شد که «معمار باشی» دولت روسیه برای میرزاتقی‌خان فرستاده بود.^{۴۱} مسجد شیخ عبدالحسین واقع در بازار از ماترک امیر بنا گردید. شیخ عبدالحسین تهرانی از روحانیان پرهیزکار بود. امیر او را وصی خود معین کرده بود و او آن را بساخت. مسجد مزبور بعدها به «مسجد ترکها» شهرت یافت.

از بناهای مزبور گذشته، در سفر اصفهان در ۱۲۶۷ به دستور امیر بنای تازه‌ای نزدیکی عمارت هفت دست و مشرف بر زاینده‌رود، بنیان نهادند که به «عمارت اتابکیه» نامیده شد. در تخته پل نیز که سالیانی دراز

37. R. Watson, P. 394.

۳۸. انگلیس ۶۰/۱۴۵ فرانت به پالمستون، ۲۴ ژوئن ۱۸۴۹.

۳۹. منتظم ناصری، ج ۳، ۴۰. ناسخ‌التواریخ.

۴۱. «کاغذ معمارباشی امپراطور که به امیر کبیر نوشته» و از نظر تاریخی قابل توجه است، نقل می‌شود. اصل نامه را نزد وزیر مختار روس فرستاده بود. حدس ما این است که آن را در سفارتخانه به فارسی برگردانده و به انشای رسمی در آورده باشند. تاریخ‌نامه ذکر نشده و بعید است که در اصل بدون تاریخ بوده باشد. متن نامه.

«به شرف عرض عالی می‌رساند: که چون این کمترین مدت پانزده سال در دارالسلطنه پطرزبورق به انشای عمارات عالیه مشغول به شغل معماری بوده، کسب تجربه و مهارتی حاصل نموده، از آنجا که پیش از این آن فن اعتباری بهم رسانیده، مرتبه آکادمیکی یعنی معمارباشیگری ناقل آمد، بدان مناسبت جرأت و جسارت ورزید که صورت طرح حمای را بر طرز و سلیقه ظریفه [...] دیار شرف در قلم آورده، به خاکبای ملک فرسای مبارک اعلیحضرت ... عرضه داشت نماید. فلپنا آن را بر سه صغه طرح داده، مع عریضه عبودیت فریضه به جناب ... وزیر مختار دولت علیه روسیه ... ارسال داشت تا بدان وسیله جلیله به نظر آفتاب اثر اعلیحضرت شاهی شرف تقدیم یابد. البته این مطلب بر برای مملکت آرای آن جناب جلالت‌مآب روشن و معلوم می‌باشد، حالا [...] به عرض کذکار آن گستاخی و مبادرت ورزیده، از توجهات و مراعیم عالی امیدواری و استدعای کمترین آن است که این همه زحمات بنده را، اگرچه جزئی و ناقابل است محض از مرحمت، منظور نظر عاطقت فرموده مراتب خلوصیت مخلص را به عنایات بی‌نهایت اعلیحضرت خسروی پیرایه سربلندی بخشند، که بدان وسیله جلیله مفتخر و ممتاز، و بین‌الاقربان میاهی و سرافراز گردد. بنده ثناگو، معمارباشی قودستی، میرزاتقی‌خان ناسخ‌شایسته‌ای نوشت و از فرمانان نقشه حمام قدردانی کرد.

مردارگاہ و میدان اعدام و کانون هرزگی الواط اصفهانی بود، ساختمان جدیدی به اسم «عمارت میدان» بر پا کردند، و آن مانند سرای امیر در تهران، مرکز تجارت اصفهان گردید^{۴۲}. دیگر از آثار آن عهد عمارتی است در چشمه علی دامغان، و ارك بزرگی است در شیراز مانند ارك کریم‌خانی که در ۱۲۶۷ به وسیله عبداللہخان معمار باشی ساخته شد.

گویا امیر به آثار تاریخی نیز بی‌توجه نبود. این اندازه می‌دانیم که به دستور او پل خواجو را که رویه ویرانی می‌رفت، تعمیر کردند، و در نامه‌ای که ریشارخان فرانسوی به یکی از دوستانش نوشته، می‌گوید «اخیراً مرا به شیراز فرستاده بودند که نقش کتیبه‌های تخت جمشید را برداشته، بیاورم»^{۴۱}. قصر گلستان تهران را که از آثار زندیه می‌باشد، مرمت کردند، و بناهای تازه‌ای به کوشش بهرام میرزا بر آن افزودند. از تأسیس سدها و پلها و نهر کرج و بیمارستان دولتی و مجمع‌الصنایع و مانند آن در بخشهای دیگر سخن گفته‌ایم.

۴۲. روضۃ‌الصفا، ج ۱۰.

۴۳. نامه ریشارخان به دوستی، ۲۵ ژوئیه ۱۸۵۰، نقل از یادداشت‌های دکتر اعلم‌الدوله ثقفی، خطی.

در دولت امیر دستگاه خفیه نویسی و خبررسانی نسبت وسیع و منظم بود. باید بگوئیم که نه کتابچه رسمی امیر به دست ما رسیده، و نه نمونه‌ای از گزارشهای خبررسانان او را یافته‌ایم. اما می‌دانیم که «مفتشان» زیادی گماشته بود که گزارشهای منظمی از آنچه در شهر و ولایات و دستگاه دیوانی و لشکری و حتی سفارتخانه‌های خارجی می‌گذشته، مستقیم برای او می‌فرستادند. منبع معتبر آگاهی ما مطالبی است که بطور جسته گریخته در نامه‌های رسمی امیر، نامه‌های خصوصی او، گزارشهای وزیرمختار انگلیس، و نوشته‌های یکی دو مورخ هم‌زمان امیر که او را می‌شناختند و با وی سرو کار داشتند، آمده است. البته با افسانه‌سازی کاری نداریم، اما از مطالعه تطبیقی داستانهای که مردم درباره میرزا تقی‌خان ساخته‌اند، این نتیجه گیری را می‌کنیم که یکی از جهات مجموع آن قصه‌ها معطوف به همین معنی است که مردم او را عالم بر اسرار مملکت می‌دانستند، و حتی عوام نسبت کرامت به وی می‌دادند. و این تصور ذهنی زاده همان حقیقت تاریخی است یعنی نظام خبررسانی میرزا تقی‌خان.

از سنجش و تحلیل املاعات پراکنده‌ای که در مآخذ مزبور ذکر شده، بر می‌آید که دستگاه خبررسانان امیر در سه جهت اصلی کار می‌کرده است: یکی خبرگیری از وضع ولایات و کردار مأموران دیوانی و لشکری خاصه در امر رنومه‌گیری و سیورسات، و جلوگیری از تعدی مالیاتی و دستبرد به حقوق طبقه روستائی، دیگر گزارش وقایع شهری خاصه از لحاظ نظم و امنیت عمومی، و سوم مراقبت در فعالیت سفارتخانه‌های خارجی در تهران در هر قسمت نمونه‌هایی بدست می‌دهیم.

آگاهی امیر را به احوال ولایات حتی شهرهای دور دست مرزی، از

۱. در «نوادالامیر» و تاریخ بیداری ایرانیان داستانی چند ثبت است.

اینجا می‌دانیم که در ذیحجه ۱۲۶۷ به حاکم کرمانشاهان نوشت: «سرباز که در قصر شیرین برای حفظ و قراولی آن راه گماشته‌اند... به زوار و مترددین آزار می‌رسانند و پول می‌گیرند. اگر هم بگویم خبر ندارید، چگونه می‌شود که من در اینجا بشنوم و شما در آنجا خبر نداشته باشید»^۲. راجع به مراقبت در احوال سپاهی، ضمن نامه خصوصی خود به شاه می‌نویسد: «کاغذی سربازی از فوج ششم در مشهد به یکی از آدمهای این غلام نوشته بود، فرستادم مطالعه فرمایند»^۳ گذشته رضاقلی‌خان هدایت که به سفارت خوارزم می‌رفت با معنی است: چون از طرف امیر به مأموریت برگزیده شدم در هزار اشرفی برای آماده ساختن وسیله سفر رسید. «خواستم بیست اشرفی به آورنده بدهم، نپذیرفت. و گفت تا من به درب خانه برسم این دیوارها برای او [امیر] خبر برده‌اند»^۴. شرحی که میرزا احمد وقایع‌نگار (که از همراهان امیر در سفارت ارزنة‌الروم بوده) نوشته، در خور توجه است گرچه خالی از غلو نباشد:

«... بعد از آنکه امیر به حسن قدیر به اندک‌روزگاری کار داخله مملکت را با حسن و جوه انتظام داد، و هر کس را به جای خود فرونشاند، و در حوزه مملکت بقسمی انتظام پیدا شد و خلایق بطوری آرام شدند و لب از هرزه‌گویی و یاوه‌درانی بستند بلکه از آمد و شد به جای غیر مناسب پا کشیدند که اولاً هر جا یکی که کمال قرب به پادشاه یا امیر از برای او حاصل بود ممکن نبود، در مملکتی مثل آذربایجان یا فارس، بتواند از آنچه به جهت او معین کرده‌اند فلوسی زیادتر بگیرد، و همچنین عمال جزء و کذالك آبی نمی‌توانستند ففالت از نظم کنند».

دیک دفعه مشهود می‌افتاد که امیر شرحی به فلان حاکم نوشته که آفرین بر نظم تو مثلاً در یزد حاکم باشی و پادشاه به تو مطمئن باشد، و در محله پشت خانعلی، فلان نسبت به مجوسی فحش گوید یا تظاول نماید، یا در فلان و در بهمان محله عمرو یا زید مست باشد و حریه در دست عبور کند اگرچه عریده نکرده باشد و زخم نزده باشد. کار به جایی کشید که اگر سه نفر با هم می‌نشستند، اگر حرفی از امور اخروی یا دنیوی خود داشتند می‌گفتند و می‌شنیدند، و تا یکی از آنها می‌خواست صحبتی عنوان کند که مشتمل بر اخباری با امر دیوان باشد، آن دو نفر دیگر فی‌الفور کناره می‌کردند و می‌پنداشتند که امیر پهلوی ایشان است. و چهار روز دیگر از تهران حکم می‌رسد که از عمرو و زید مؤاخذه کنند که شما را به حرف دولت و مملکت چه

۲. متن نامه در بخش چهاردهم آمده.

۳. مجلس، نامه‌های خصوصی امیر به شاه، خطی.

۴. به نقل مخبرالسلطنه هدایت، گزارش قسمت سوم، ص ۵۲.

افتاده. شرح این اقسام نظم او را دفتری دیگر لازم است.^۴

در توجیه دستگاه خفیه‌نویسی امیر و سنجش نوشته وقایع‌نگار باید گفت البته اصلاحات و قوانین تازه امیر خیلی دشمن‌تراشی می‌کرد؛ این دشمنان بیشتر از میان طبقه حاکم بودند و همواره در کار توطئه‌چینی. (نمونه این ساخت و پاخت را در شورش سربازان در ۱۲۶۵ که عزل و اعدام امیر را می‌خواستند، قبلاً دیدیم). به علاوه اجرای نقشه ترقی و نظام سیاسی جدید در این سرزمین پهناور، بدون مراقبت مستمر دولت مرکزی امکان‌ناپذیر بود. از آن گذشته چنانکه در همین بخش بیاید، قیام مسلحانه فرقه باب در کشور عباس افکنده، برای کشتن شاه و امیر مقدمه چیده بودند. از نظر سیاست، مجموع آن عوامل اصلی تأسیس تشکیلات خبر-رسانی منظمی را ایجاد می‌ساخت؛ در واقع دستگاه تفتیش امیر آفریده همان کینیت سیاسی و اجتماعی بود. اما حدفاصل آنرا باید شناخت. این اندازه پستندیده و لازم بود که ترتیبی داده‌شود که به تعبیر وقایع‌نگار، حاکم ولایت نتواند از مردم به قدر «فلوسی زیادتر بگیرد» - یا کسی «به مجوسی فحش گوید یا تناول نماید» - همچنین بجا بود که دولت بدانند مردم چه می‌گویند و چه می‌اندیشند. اما اگر واقعاً چنین بوده که دولت جرأت نمی‌کردند پهلوی هم بنشینند و از حرف دولت و سلطنت بزنند، این حسن حکمرانی نیست بلکه هیب بزرگ است و فسادانگیز. ولی نکته اینجاست که نوشته‌های تاریخ‌نگاران زمان (وقایع‌نگار هم جزو آنان) خالی از سنجش معنی و دقت بیان می‌باشد. در این باره حکم تاریخ دشوار است، زیرا اگر چنان سختی در کار بود که هرکس از سیاست سخنی می‌گفت، مورد بساز - خواست قرار می‌گرفت - می‌بایستی دست کم نشانه‌ای از آن در دستورهای رسمی امیر به ولایات، و نیز گزارشهای وزیر مختار انگلیس منعکس باشند. در این باره اثری نیافتیم، و حال آنکه می‌دانیم در آن اسناد رسمی همه گونه مطالب آمده، و شیل همواره در پی نکته‌جویی از امیر بوده است. پاری از این مطلب بگذریم و دنبال گفتارمان را بگیریم.

مسئله امنیت پایتخت از جهات مختلف اهمیت داشت، خاصه از نظر سیاسی که مقر سلطنت و دولت بود. و دیگر اینکه در آن زمان شورش مسلحانه پیروان باب به اوج رسیده - و سوءقصد به جان شاه و امیر کاملاً طبیعی بنظر می‌رسید. امیر اندیشناک بود و بسیار مراقب احوال شمر. و این نکته با معنی است که در میان بایبان خبررسانی داشت. همین بود که توانست از توطئه سال ۱۲۶۷ پیش از وقت پسرده بردارد. شرح آنرا اعتمادالسلطنه، و همچنین حاجی میرزاچائی که از پیروان دلسوخته باب بود، آورده‌اند.

اعتمادالسلطنه می‌نویسد: روزی امیر مرا خواست. چون به ملاقاتش

۵. میرزا احمد وقایع‌نگار، تاریخ قاجاریه، خطی.

رفتیم دست به جیب نموده، رقعته‌ای در آورده، به من داده. در آن نامه خفیه نویسنده امیر شرح توطئه پایانی را برای کشتن شاه و امیر و امام جمعه تهران در روز معین، و با ذکر نام و نشان آن کسان گزارش داده بود. اعتراضات سلطنته با چند تن از آنان آشنائی و حشر و نشر داشت، گرچه هیچگاه گرایش به اصول یاب نداشت. امیر خطاب به علیقلی میرزا این سخن پر مغز را گفت: «شخص شما علاوه بر انتساب سلطنت امروز یکی از رجال دولت هستید. گرفتارم در اعتقاد شما فساد باشد، ولی باید ملاحظه دولت را بر هر چیز مقدم دارید. علیقلی میرزا از خود دفاع کرد، اما امیر گفت: «خوب جواب نگفتید. این مفتش و گماشته من دروغ نمی گوید، و سخن نسنجیده نمی نگارده». حاجی میرزا جانی هم به کشف آن توطئه اشاره‌ای دارد: «مردمان مفسد به امیر عرض نمودند که حضرات بایه می‌خواهند خروج نمایند و چندین هزار نفر جمع شده‌اند. ظاهر آن است که مطلقاً دروغ گفته بودند، ولی به این شدت هم نبوده. و ظاهر آن است که یک منافقی از اهل خودشان رفته بودند، و این فتنه را نموده...»^۷.

اما راجع به خبررسانان امیر در سفارتخانه‌های خارجی در تهران: وزیر مختار انگلیس در دو سه مورد به آن اشاره کرده است. یکجا می‌گوید: «اشکار است که امیر نظام جاسوسانی گمارده که نام همه کسانی که پا به این سفارت می‌گذارند، به او خبر می‌دهند»^۸. جای دیگر به پالمستون می‌نویسد: «برای من تردید نیست که امیر نظام پیش از یک خبررسان یا جاسوس در خانه من دارد»^۹. در این زمینه دو مطلب پیش آمد که یکی موجب شکایت سفیر از امیر گشت، و یکی سبب گله‌مندی امیر از سفیر، هر دو داستان شنیدنی است:

میرزا آقادهبیر محلی سفارت انگلیس بود. چون از او سلب اعتماد گردید، شیل بیرونش کرد. پس امیر او را پیش کشید و کاری به کاری سپرد. شیل بر آشفتگی نامه‌ای در ۹ شعبان ۱۲۶۶ به میرزا تقی‌خان نگاهبانی که نکته‌هایی از کارهای محرمانه امیر را باز می‌نماید: به قرار معلوم آن جناب می‌خواهند میرزا آقا منشی سابق سفارت را «در حواشی خود نگاهداری کرده که مشغول به بعضی مشاغل گردد. هرگاه چنین چیزی حقیقت داشته باشد، حقیقت پسندیده‌ای نسبت به دولت انگلیس نخواهد بود... که کسی که در آن دولت مقصر گردد، در این دولت سمت محرمیت بهم رساند. خصوصاً آن جناب در جواب فرمودند که این خبر داخل اراجیف و حرفهای شهری است، مثل حرفهای دیگر که همه روزه می‌شنوید. و حال... حقیقت بهم رسانیده و

۶. برای متن کامل نوشته اعتراضات سلطنته رجوع شود به بخش داستان

یاب.

۷. قطعه الکافی، ص ۲۱۵.

۸. انگلیس ۶۵/۱۵۴ شیل به پالمستون، ۲۱ دسامبر ۱۸۵۰.

۹. انگلیس ۶۵/۱۶۳ شیل به پالمستون، ۱ نوامبر ۱۸۵۱.

شهری نیست، چنانکه مذکور شد او را به دست یکی از معازم خود سپرده‌اند، و از دیوان جانی به او داده‌اند، متحمل اخراجات او گشته‌اند. به واسطه همان محرم مشغول بعضی خدمات است که اگر لازم شود به آن جناب اظهار خواهد داشت. بر آن جناب معلوم است که در صورت صدق این مشولہ چیزها چقدر خلاف بین و آشکار نسبت به دولت انگلیس خواهد بود. آن روز ملاقات، زبانی اظهار داشت حالا هم به این مراسم زحمت داد، امید که به اینطورها که مذکور است نباشد. و آن جناب قسمتی در مقام اطمینان برآیند که خلاف آن... ظاهر گردد.

شیل شرح مطلب را به پالمستون نوشت؛ بر اثر کارهای ناشایسته‌ای که از میرزا آقا سرزد، مصلحت دانسته شد که به خدمتش در سفارت خاتمه داده شود. از جمله اینکه از برخی پول و هدیه گرفته که این سفارت کارشان را روبراه کند. به علاوه در محافل ایرانی زبان به هرزه گوئی گشاده، و حتی سراغ یکی از طالع‌بینان شهر رفته و صد تومان مایه گزارده که کاری کند وزیر مختار انگلیس زودتر بمیرد. شرح این داستان به دربار شاه هم رسید. پس لازم افتاد که از خدمت سفارت اخراج گردد.^{۱۰}

قضیه دوم راجع به میرزا حسینقلی است. او نیز دبیرمحلّی سفارت انگلیس بود و از خویشاوندان آصف‌الدوله و سالار، یعنی سلسله چنابانان آشوب خراسان. به امیر اطلاق داده بودند که میرزا حسینقلی واسطه نامه نگاری سفارت با آصف‌الدوله است. امیر به وسیله میرزا آقا خان نوری به شیل پیغام فرستاد که: خانه میرزا حسینقلی محفل دید و بازدیدهای مردم گشته، و پس از اعدام سالار به فتنه‌انگیزی برخاسته، از این رو بایستی جلو کارهای او گرفته شود. شیل چنین پاسخ فرستاد: «از این معنی آگاهم که آن جناب از رفتن آمد مردم شهر به این سفارت بسیار ناخبرمندند». اما میرزا حسینقلی مانند دیگر اعضای سفارت از این بابت هیچگاه شیوه ناپسندیده‌ای پیش نگرفته که درخور سرزنش باشد. دیگر اینکه او به هیچ وجه ارتباطی با آصف‌الدوله و سالار نداشته. هر گاه موارد تفسیر او را معین فرمایند، البته جبران خواهد شد.^{۱۱}

شیل در گزارش خود به پالمستون نکته دیگری را افزود: درباره میرزا حسینقلی «خبررسان یا جاسوس امیر نظام، ذهن پرسوزن او را مشوب ساخته... اعتقاد این است که شکایت امیر از حسینقلی این باشد که وی توکر وفادار سفارت است و حاضر نگشته توقع امیر را در اینجا برآورد»^{۱۲}.

معلوم است که امیر دستگاه جاسوسی و ضد جاسوسی خارجی تعبیه کرده بود؛ این کارش تازگی داشت. تا آن زمان انگلیس و روس بودند که در دربار و دولت و حتی ولایات جاسوسان داشتند. این معنی در گزارشهای

۱۰. انگلیس ۶۵/۱۵۵ شیل به پالمستون، ۲۶ مارس ۱۸۵۵.

۱۱. انگلیس ۶۵/۱۶۳ شیل به پالمستون، ۱ نوامبر ۱۸۵۱.

سفیران انگلیس تصریح گردیده، و در مجموعه‌های اسناد رسمی می‌بینیم که حتی روشت دستخطهای شاه را به صدراعظم، به سفارت می‌فرستادند. این دستخطها را معمولاً غلام پیشخدمتها که حامل آنها بودند، به خارجیان می‌رساندند؛ حتی مفتاح رمز دولت جزو اسناد وزارت خارجه انگلیس به دست ما رسیده که یکی از منشیان دولت با مختصر رشوه‌ای آن را فروخته بود. در همین زمینه کنسول انگلیس در تبریز به سفیر می‌نویسد: «جناب عالی آگاهید که مأموران دولت فقط با گرفتن پول حاضرند اطلاعاتی را بدهند، به علاوه می‌دانیم که سفارت روس و انگلیس همواره کسانوں دوز و کنکهای سیاسی بوده و اغلب منشیان محلی آنان واسطه سفارت با افراد مختلف بودند، و خانه آنان محفل دید و بازدیدها با طبقات مختلف شهر بوده است. میرزا حسینقلی هم ظاهراً در زمره همین پادوان سفارت بوده؛ همیشه سفارتخانه‌ها از این قبیل کارچاق‌کنان داشته و دارند. پس امیر لازم دانست که رفت و آمد افراد را با سفارتخانه‌ها تحت نظر بگیرد، و نیز دستگاه جاسوسی و ضد جاسوسی خارجی را برقرار نماید. نفوذ او را از اینجا می‌توان شناخت که سفیر انگلیس می‌دانست خبر رسانان امیر در سرای او دسب به‌کارند.

دانش و فرهنگ جدید

از نوآوریهای امیر تأسیس دارالفنون است. اندیشه امیر در بنای دارالفنون از يك سرچشمه الهام نگرفته بود، بلکه حاصل مجموع آموخته‌های او بود. آکادمی و مدرسه‌های مختلف روسیه را دیده بود؛ در کتاب جهان‌نمای جدید که به ابتکار و زیر نظر خودش ترجمه و تدوین شد، شرح دارالعلمهای همه کشورهای غربی را در رشته‌های گوناگون علم و هنر با آمار شاگردان آنها خوانده بود؛ و از بنیادهای فرهنگی دنیای جدید خبر داشت. در ضمن از مدرسه «طبییه» و «عسکریه» عثمانی که در لوای تنظیمات ساخته بودند، آگاه بود. اما ترکان هنوز دارالفنونی نداشتند.^۱

از آن گذشته می‌دانیم که در زمان عباس میرزا و محمدشاه به علم و صنعت جدید توجهی پیدا شد - از يك سو خبرگان نظامی و مهندسان و نقشه‌کشان فرنگی به ایران آمده و از سوی دیگر چند دسته شاگرد به فرنگستان روانه گردیدند، تأسیس مدرسه‌ای برای تعلیم دانش و فن غربی مستلزم آوردن استادان خارجی بود، و به علاوه مراقبتی پس‌گیر لازم داشت. در عوض دامنه فعالیت آن گسترده‌تر بود، و تأثیرش در تحول اجتماعی عمیق‌تر. امیر به این کار تصمیم گرفت. تعمیر سفیر انگلیس این است: امیر نظام نقشه خود را در بنای مدرسه نسبتاً وسیعی برای تعلیم جوانان ایرانی «یا یکدندگی و یا استقامت» خاصی آغاز نموده، و بدون تردید به انجام خواهد رسانید.^۲

وجه نظر امیر را در ایجاد دارالفنون باید بدورستی بشناسیم. ذهن امیر در اینجا در درجه اول معطوف به دانش و فن جدید بود، و بعد

۱. برای شرح این مطلب رجوع شود به بخش ۶.
 ۲. انگلیس ۶۰/۱۸۵۳ میل به پالمستون، ۱۶ سپتامبر ۱۸۵۰.

به علوم نظامی توجه داشت. این معنی از مطالعه تطبیقی برنامه درسهای دارالفنون، و نامه‌های امیر راجع به رشته تدریس استادانی که استخدام شدند، روشن می‌گردد. رشته‌های اصلی تعلیمات دارالفنون بتجوی که از نظر گرفته بود عبارت بودند از: پیاده نظام و فرماندهی، توپخانه، سواره نظام، مهندسی، ریاضیات، نقشه‌کشی، معدن‌شناسی، فیزیک و کیمیای فرنگی و داروسازی، طب و تشریح و جراحی، تاریخ و جغرافیا، و زبان‌های خارجی. مدرسه هفت شعبه داشت، و پاره‌ای مواد مزبور مشترک بود. در ضمن باید دانسته شود که برای فنون نظامی دستگاه تعلیماتی جداگانه‌ای در خود تشکیلات لشکری تعبیه نهاد، و شعبه علوم جنگی دارالفنون مکمل آن بشمار می‌رفت. و همان مریدان قشونی، شعبه نظامی مدرسه را هم اداره می‌کردند. در بیان منظور دارالفنون به کلانتر تهران نوشته شد: برای «تحصیل علوم غریبه از بابت حکمت و هندسه و معدن‌شناسی و آداب جنگ و غیره» مدرسه‌ای تأسیس یافت. همچنین در روزنامه وقایع اتفاقیه اعلام گردید: امنای دولت مقرر داشتند «تعلیم خانه‌ای بسازند که علوم و صنایع در آنجا تعلیم و تعلم شود»^۳. به پیروی همین نقشه رواج علم و صنعت، شش نفر از صنعتکاران را به روسیه فرستاد که در تأسیسات آنجا اصول فنی جدید را فراگیرند^۴.

این نکته هم گفته شود که در این زمان گرایش محسوسی نسبت به اصول علمی غربی پیدا شده بود. یکجا می‌خوانیم که مریدان نظامی فوجها را «به قانون علمی مشق و تعلیم» می‌دهند. جای دیگر در اهمیت علوم طبیعی نوشته شده: «علم فیزیک بسیار شریف و مأخذ و مبنای جمیع تعبیه‌ها و صنایع غریبه فرنگان است». به دنبال آن از تاثیر الکتریسیته در تحریک اعصاب حیوان مرده و زنده، و اینکه «آثار غریبه از آن منبعت می‌شود» سخن می‌گوید^۵.

راجع به تاثیر فکری و اجتماعی دارالفنون تحلیل علمی منظمی انتشار نیافته، و این کتاب گنجایش بحث آن را ندارد. فقط موضوع را مطرح می‌کنیم و به چند نتیجه‌گیری عمده اشاره می‌نمائیم. دارالفنون به عنوان یک بنیاد فرهنگی نو در سه جهت اصلی در هیأت جامعه ایران تاثیر بخشید. یکی از نظر تحول عقلانی؛ گرچه تعلیمات دارالفنون مقدماتی بود، چون در محیط نیمه‌خلاء فکری زمان انعکاس یافت، ارزش آن از لحاظ کیفیت بمراتب مهمتر از کمیت آن است. با نشر اصول علمی جدید نقص تعالیم پیشینیان تا اندازه‌ای آشکار گردید، و دانسته شد که قسمت زیادی از آموخته‌های گذشته پایه‌اش بر آب است - و قسمت دیگر آن ناقص و نارسا. دوم اینکه از نخستین سال گشایش دارالفنون، معلمان به نگارش کتابهای تازه‌ای پرداختند که به دستیاری مترجمان و شاگردان بطبع رسید

۴. نگاه کنید به بخش ۲۵.

۵. وقایع اتفاقیه، شماره ۱۵۲.

۳. وقایع اتفاقیه، شماره ۲۹.

۶. وقایع اتفاقیه، شماره ۹۸.

و بر اثر آن دانش غربی میان طبقه وسیعتری از اجتماع شناخته شد. از این نظر دارالفنون دریچه‌ای به سوی جهان معرفت نو باز کرد. سوم اینکه با گذشت زمان از فارغ‌التحصیلان آن مدرسه صنف تازه‌ای بوجود آمد که بیشتر از فرزندان دیوانیان و لشکریان و درباریان و برخی شاهزادگان بودند. این طبقه به روشنفکری گرایشیدند و از میان آن عناصر نوجو و ترقیخواهی برخاستند که در تحول فکری دؤنسل بعد اثر گذاشتند.

عنوان «دارالفنون» تا اندازه‌ای که جست‌وجو کرده‌ایم، نخستین بار در نامه‌ای که میرزا محمدعلی‌خان وزیر امور خارجه در ۲۴ محرم ۱۲۶۸ به کازنتر تهران نوشته، آمده است. (خواهیم دید که امیر، میرزا محمد علی‌خان را برای ریاست دارالفنون در نظر گرفته بود). و در روزنامه وقایع اتفاقیه اولین مرتبه در شماره سوم صفر ۱۲۶۸ بکار رفته. پیش از آن در نامه‌های خصوصی و رسمی امیر نام «مدرسه»، «مدرسه جدید»، «مدرسه نظامیه» و «مکتب‌خانه پادشاهی» ذکر شده و عنوان آخری را بیشتر استعمال نموده، و در متن قرارنامه ایران با معلمان اتریشی همیسن اصطلاح بکار رفته است. اسم دیگری که در وقایع اتفاقیه سال ۱۲۶۷ آمده «تعلیم‌خانه» و «معلم‌خانه» است.

سنگ بنای دارالفنون در اوائل ۱۲۶۶ در زمین واقع در شمال شرقی ارك سلطنتی که پیش از آن سرپازخانه بود، نهاده شد. نقشه آن را میرزا رضای مهندس که از شاگردانی بود که در زمان عباس میرزا برای تحصیل به انگلستان رفته بود، کشید؛ و محمدتقی‌خان معمارباشی دولت آن‌را ساخت. و شاهزاده بهرام میرزا به کار بنائی آن رسیدگی می‌کرد. ساختمان قسمت شرقی دارالفنون تا اواخر ۱۲۶۷ به انجام رسید و مورد استفاده قرار گرفت. بقیه آن تا اوائل ۱۲۶۹ پایان یافت. چهار طرف مدرسه را پنجاه اتاق «منقش مذهب» هر کدام به طول و عرض چهار ذرع ساخته، جلو آنها را ایوانهای وسیع بنا نمودند. در گوشه شمال شرقی تالار تئاتر احداث شد. در پشت دارالفنون کارخانه شمع کافوری و آزمایشگاه فیزیک و شیمی و دوامسازی برپا نمودند. چاپخانه‌ای هم‌ضمیمه آن گردید، به علاوه کتابخانه و سفره‌خانه‌ای ساختند. در ورودی دارالفنون به طرف خیابان ارك «باب‌همایون» باز می‌شد؛ در کنونی آن در خیابان ناصریه به سال ۱۲۹۲ ساخته شد. مدتها پس از ساختمان اولیه، قسمتهای دیگری به آن افزوده گشت که تصویر سند «برآورد بنائی و نجاری و شیشه‌بری و نقاشی» آن‌را ملاحظه می‌نمائید.^۷

امیر خودش به بنائی دارالفنون سرکشی می‌کرد. یکجا می‌نویسد: «امسال در هیچیک از امور بنائی از قبیل عمارت [نیادران] و مدرسه

۷. تصویر سندی که ملاحظه می‌شود قسمت اول طومار بلندی است که اصل آن نزد نگارنده است. (نگاه کنید به ضمیمه کتاب).

نظامیه و سرپازخانه‌ها کار نشده. سبب معلوم، از جهت بی‌پولی است. جای دیگر می‌گویند: «دیروز رفته مدرسه را دیدم، زیاد ناتمامی دارد... تأکیدی که لازم بود کردم»^۸.

مدرسه در دست ساختن بود که امیر ژان داودخان را در ۱۲۶۶ برای استخدام معلم به اتریش (نمسه) و پروس فرستاد. از آوردن استادان انگلیسی و فرانسوی و به طریق اولی روسی، روگردان بود. دکتر پلاک اتریشی اندیشه امیر را درست دریافته است. می‌نویسد: «امیر نظام با وجود تجربه‌های تلخ و مخالفت سختی که نسبت به نفوذ بیگانگان داشت، یقین می‌دانست که بدون جلب معلمان خارجی مقصودش حاصل نخواهد شد»^۹. باز می‌نویسد: «نظر امیر آن بود که معلمان خارجی بساید از مداخله در امور سیاسی مملکت خودداری نمایند، و تنها به کار تدریس پردازند. به همین ملاحظه از استخدام معلم روسی و انگلیسی و فرانسوی صرف‌نظر کرد»^{۱۰}. این نکته را هم باید دانست که غیر از جنبه بیطرفی اتریش در کار ایران، امیر اساساً به اتریش و دولتهای آلمانی توجه خاص داشت. و نوشته‌اند که در صحبت‌های با اروپائیان اغلب از «سیستم حکومت» قسمت اروپای آلمانی پرسش می‌کرد و حرف می‌زد^{۱۱}. پیش از این دانسیم که وزیر مختار انگلیس با استخدام معلم از آلمان و اتریش بهیچ وجه خوشدل نبود، و برای اینکه رأی امیر را بزند، به او تلقین کرد: دولت اتریش و همچنین اغلب دولتهای آلمانی تحت نفوذ روسیه هستند^{۱۲}. اما امیر به حرفش گوش نداد، و دنبال نقشه خودش را گرفت.

در شوال ۱۲۶۶ یعنی یک‌ماه پس از آغاز بنای دارالفنون، امیر اختیارنامه را به نام جان داود، صادر کرد: «... چون برای مکتب‌خانه پادشاهی که در مقر خلافت قاهره بنا شده است، شش نفر معلم که کمال مهارت و وقوف داشته باشند از قرار تفصیل ضرور: معلم پیاده نظام یک نفر، معلم توپخانه یک نفر، معلم علم هندسه یک نفر، معلم علم معادن یک نفر، معلم حکمت و جراحی و تشریح یک نفر، معلم سواره نظام یک نفر» در کار است، لهذا آن عالیجاه... مأمور و مرخص است که به مملکت نمسا و پروس رفته، معلمهای مزبور را از قرار تفصیل فوق تأ مدت شش سال اجیر کرده، با مخارج آمدن و رفتن قرارنامه نوشته، به آنها داده. هر قراری که آن عالیجاه به آنها بدهد در نزد اولیای دولت ابد مدت مقبول و معضی است». در حاشیه اختیارنامه که نخستین دستور به جان داود می‌باشد، اضافه گردید: «درثانی مرقوم می‌شود که قرار مقرری معلمها و مخارج آمدن و رفتن آنها، از قراری است که در نوشته جداگانه که به عهده

۸. مجلس، نامه‌های خصوصی امیر به شاه، خطی.

9. J. Polak, Vol. 1. P. 262.

10. J. Polak, Vol. 1. P. 298.

11. Lady Sheil, P. 201.

۱۲. رجوع شود به بخش ۱۲.

آن عالیجاه مرقوم است، قید و اشعار شده است. آن عالیجاه موافق همان قید و اشعار، خود را مأذون دانسته در انجام خدمت مرجوعه اهتمام ننماید. مقصود از «نوشتۀ جداگانه» ای که در نامه مزبور اشاره گردیده، شرح ضمیمه آن است که در همان شوال ۱۲۶۶ نگاشت. در آن تصریح رفته بود: شش معلم منظور را به «مدت شش سال اجیر کرده، تا مبلغ چهار هزار تومان برای مقرری آنها، و برای هر یک از آنها به جهت مستخرج آمدن و رفتن مبلغ چهارصد تومان قرار بدهند، و نوشته داد و ستد کنند. از آن قرار در دولت علیه مضمی و مقبول است». پس از چندی امیر سه نفر دیگر را بر آن گروه شش نفری افزود؛ یک دواماز که بشرحی که خواهد آمد علوم طبیعی شامل فیزیک و کیمیای فرنگی و دواسازی تعلیم بدهد، و دو «معدنچی که در معادن کار بکنند»، و این دوفرد غیر از «استاد معلم معدن که سررشته از همه فلزات داشته باشد» بودند. باصطلاح سرکارگر خیره می‌خواست. در نامه ۸ رمضان ۱۲۶۷ به‌جان داود نگاشت: «موجب نه‌نفری را «من حیث المجموع به مبلغ پنج‌هزار تومان قرار دادم و این مبلغ آنها را کافی است».

جان داود به‌وین رسید و حضور امپراطور «فرانسواژوزف» بار یافت، نامه شاه را تسلیم کرد و مورد مهربانی دولت قرار گرفت. اما مسافرت او زیاد طول کشید، یعنی قریب یک سال و چهارماه. علت این بود که مأموریت‌های دیگری مثل سفارش خرید چند کشتی، و کارخانه پارچه‌بافی، و استخدام استادان نساجی، به او ارجاع گشته بود. به‌علاوه موضوع اعتبارنامه او در تنظیم و امضای قرارنامه استخدام معلمان پیش آمد که از تهران فرستاده شد. نامه‌های امیر به‌جان داود حکایت از اصرار پی‌درپی او می‌کنند که مأموریتش را هرچه زودتر به انجام رساند و استادان را روانه کند. در نامه ۲۴ رمضان ۱۲۶۷ می‌گوید: بنای «مدرسه نظامیه» تمام شد. لازم است «بدون هیچ معطلی معلمین را برداشته با خود بیاورد، زیادتر از این طول ندهد. بازم از بابت تأکید به آن عالیجاه می‌نویسم که خیلی زیاد معطل شده، و سفر خود را طول داد... هر قدر زودتر بیاید دیر است». باز تصریح کرد: می‌باید «حسب‌المسطور موجب آنها را قطع و فصل نماید که بعد از ورود به ایران دیگر هیچ حرفی در میان نیاید». ضمناً از کار او قدردانی نمود و در ۸ رمضان ۱۲۶۷ نوشت: «اینکه از مراتب زحمت زیاد خود نوشته بود، من خود احوالات آن عالیجاه را مستحضرم، در خدمت دولت خودداری ندارد، و هر زحمتی که وارد آید متحمل می‌شوم. زحمت آن عالیجاه منظور اینجانب هست و منتهای رضامندی را... دارم»^{۱۳}.

۱۳. متن یکی از نامه‌های امیر که جامع همه دستوره‌های پیش است، نقل می‌شود:

«عالیجاه ذکارت و فطانت، همراه زینة‌السیحین موسیو جان داود مترجم اول

دستورهای امیر روشن است و نکته‌ای را گنگ و ناگفته نگذاشته. از نه نفری که قرار بود استخدام گردند، ترتیب کار هفت معلم انجام گرفت، مگر دونفر معدنچی که برای کارکردن در معدن در نظر گرفته شده بودند، جان‌داود با هر کدام قرارنامه جداگانه‌ای در ۱۰ اوت ۱۸۵۱ (۱۲ شوال ۱۲۶۷) امضا نمود. و «هنریک یارب» که «مترجم دیوانخانه بزرگ» دولت اتریش بود، پای آنها را مهر و تصدیق کرد. وجهه نظر امیر در قرارنامه‌های مزبور که همگی به یک مضمون نوشته شده، درست منعکس است. بنابر قرارنامه «گرایش» معلم توپخانه، متعین گردیده: در «مکتب‌خانه پادشاهی» تدریس کند؛ به تعلیم لشکر بپردازد؛ هرگاه شکایتی داشته باشد «راست به راست و بدون واسطه دیگر» (یعنی بدون دخالت سفارتخانه اجنبی) به دولت مراجعه نماید؛ و خلاف «عادات و قواعد مملکت ایران» کاری از او سر نزنند. مدت خدمت پنج سال در نظر گرفته شد، و مأخذ کلیی موافق هر کدام ششصد تومان در سال معین گردید^{۱۴}. متن قرارنامه مزبور نقل می‌شود^{۱۵}:

سواد ترجمه قرارنامه عالیجاه موسیو جان‌خان در باب گرایش معلم توپخانه

بندۀ درگاه لیوئانت اول اعلیحضرت امپراطور اوامستریا، اوقوست کرژیژ چون قرارنامه را قبول داشت که عالیجاه موسیو جان‌داود مترجم اول دولت علیه ایران به اسم دولت مشارالیه از برای معلم توپخانه

دولت علیه ایران را مرقوم می‌شود که: از قراری که در نوشته علیجده به آن عالیجاه نوشته شده است چند نفر معلم با سر رشته صاحب وقوف برای مکتب‌خانه پادشاهی که در دارالخلافه تهران بنا شده است، ضرور و در کار است. لهذا آن عالیجاه مأذون و مرخص است که از مملکت نمسا یا پروسیه از قرار تفصیل معلم ماهر برای مکتب‌خانه پادشاهی تا مدت چهار پنج سال اجیر کرده که هر سالی مبلغ پنج هزار تومان از بابت موافق، به همه جهت به همه آنها برسد، و برای مخارج آمدن و رفتن هر یک از آنها هم مبلغ چهارصد تومان قرار داده، نوشته فیما بین داد و ستد و رد و بدل کرده که سالی پنج هزار تومان به جهت موافق همه آنها و چهارصد تومان از برای اخراجات ذهاب و آیایشان در دولت علیه ایران مجری و معضی است. ۱۶ شهر رمضان سنه ۱۲۶۷.

«معلم نظام پیاده یک نفر؛ معلم توپخانه یک نفر؛ معلم علم هندسه یک نفر؛ استاد معلم معدن که سررشته از همه فلزات داشته باشد یک نفر؛ معدنچی که در معدن کار بکنند دو نفر؛ معلم حکمت و جراحی یک نفر؛ دواساز یک نفر؛ معلم سوارنظام یک نفر».

۱۴. از هفت نفر معلم مزبور دو نفر یعنی «بارون گومنز» و «نمیر» خیلی زودتر به ایران آمده بودند. مدت استخدام گومنز دو سال بود.

۱۵. سواد قرارنامه از اسناد آقای معاون‌الدوله غفاری است که به کتابخانه دانشگاه تهران اهدا شده است. متن آن به گوشش آقای حسین محبوبی اردکانی انتشار یافت (یغسا، مرداد ۱۳۴۷، ص ۲-۲۵۱). ما از نوشته ایشان آورده‌ایم.

تصدیق نمود، قعبد می‌کند که قراردادهای آتیه را به صدق تمام (تام) و دقت تمام مراعی خواهد داشت.

«ماده اول: بنده به دولت علیه ایران مدت پنج سال تمام به قسم معلم تویخانه در مکتب‌خانه پادشاهی نظامی که در دارالخلافه تهران بنا شده است، خدمت خواهم کرد و در درس و یاد دادن اشخاصی که امنای دولت علیه ایران به مکتب‌خانه مزبوره تعیین خواهند نمود سعی تمام مراعی خواهم داشت.

«ماده دوم: اگر اولیای دولت علیه ایران از او خواسته باشند که به تعلیم لشکر منصوریه ایران پردازد و هم این را قبول داشته، حسب الامر و خواهش امنای دولت علیه بعمل خواهد آورد.

«ماده سیم: وقتی که بنده شکایتی داشته باشم راست بر است و بدون واسطه دیگر به امنای دولت علیه ایران عرض نموده اجرا خواهم داشت.

«ماده چهارم: نسبت به عادات و قواعد مملکت ایران به آنها دقت تمام کرده خلاف آن نخواهم کرد.

«ماده پنجم: بعد از اتمام خدمت قرارداد شده که پنج سال باشد امنای دولت علیه ایران اختیاری تمام دارند که بنده را مبلغ دریست تومان رایج از برای خرج راه مراجعت کردن به وطن خود داده مرخص کنند یا اگر مناسب رأی شریفشان باشد که او را در خدمت دارند و او از این هم راضی باشد تجدید قراردادنامه کرد در خدمت مزبور نگاه بدارند.»

«تحریراً در دارالسلطنه وینا در روز سیام ماه قیابوس ۱۸۵۱. جای امضای و مهر هنریک بارب، شاهد بنده درگاه هنریک بارب صاحب منصب نظارت‌خانه تجارت دولت بهیبه اوستریا و مترجم دیوانخانه بزرگ ممالک متعلق به دارالسلطنت وینا که در زیر امضا و مهر کرده‌ام تصدیق می‌کنم که این ترجمه قراردادنامه را که در حضور بنده با امضای و مهر موسیو گرزیتر رسیده بود خودم از زبان نمسه به زبان فارسی آورده‌ام و صحیح است. تحریراً در دارالسلطنت وینا در روز دهم ماه اوگوستوس سال ۱۸۵۱ تاریخ عیسوی هنریک بارب.»

به خط میرزا سعیدخان:

«شرایطه نوکری معلم تویخانه در ازاء ششصد تومان موجب از قرار تفصیل است. و شرایطه نوکری سایر معلمین نصابی هم از قرار این شرح است. در باب موجب هم چندان فرق ندارند از ششصد تومان قدری بیشتر و بعضی قدری کمترند.»

- هفت معلمی که از اتریش استخدام گردیدند از این قرارند: (نام اصلی و تحریف شده فارسی هر کدام نقل می‌شود):
- ۱- کاپیتان زاتی ۱۶ (زمنی ساتی) معلم مهندسی.
 - ۲- کاپیتان گومنز ۱۷ (گومنس) معلم پیاده نظام و فن رزم آزمائی (تاکتیک نظامی).
 - ۳- نایب اول کرزیز ۱۸ (کرشس) معلم توپخانه.
 - ۴- نایب اول نصیرو ۱۹ (نمرو) معلم سواره نظام.
 - ۵- کارنتا ۲۰ (چرنطای، چارنوطا) معلم معدن شناسی.
 - ۶- دکتر پلاک ۲۱ معلم طب و جراحی و تشریح.
 - ۷- فکتی (فتکی، کوتاکی، فکاته) معلم علوم طبیعی و دواسازی.

از آن عده گومنز و تمیرو قبلاً به ایران رسیده بودند. بقیه در ۲۷ محرم ۱۲۶۸ (۲۴ نوامبر ۱۸۵۱) یعنی دو روز پس از عزل امیر از خدمت، همراه جان داودخان به تهران وارد شدند.^۷ دکتر پلاک در وصف حال معلمان اتریشی می‌نویسد: «ما در ۲۴ نوامبر ۱۸۵۱ وارد تهران شدیم. پذیرائی سردی از ما نمودند. احدی به استقبال ما نیامد و اندکی بعد خبردار شدیم که در این میانه اوضاع تغییر یافته و چند روزی قبل از ورود ما در نتیجه توطئه‌های درباری و علی‌الخصوص توطئه مادرشاه که از دشمنان سخت امیر نظام بود، میرزا تقی‌خان منضوب گردیده است. «همینکه امیر از ورود ما اطلاع حاصل نمود و دومین روزی بود که توقیف شده بود، میرزا داودخان را که او از اروپا مراجعه کرده بود احضار نموده و به او گفته بود: این نمسه‌ایهای بیچاره را من به ایران آورده‌ام. اگر سرکار بودم اسباب آسایش خاطر آنها را فراهم می‌ساختم، ولی حالاً می‌ترسم به آنها خوش نگذرد. سعی کن که کارشان رو به راه شود. در چنین موقع نامساعدی بود که وارد ایران شدیم. امیر درست فهمیده بود که ما وظایف خود را نه بر طبق نظریات او و نه به دلخواه خودمان نخواهیم توانست انجام

16. Zattie.

17. Gumonës.

18. Kreziz.

19. Nemiro.

20. Carnolta.

21. Dr. Polak.

۲۲. فرمان شاه که به نام جان داود صادر شد این است:

«آنکه چون ملزوم همت همایون شهرسازی آن و مکنون خاطر خطیر خسروانه چنان است که هر یک از چاکران دولت و خدمتگزاران حضرت در مراحل خدمتگزاری آثار صداقت و ارادت ظاهر سازد او را به شمول عاطفتی و بذل مکرمتی مفتخر و سرافراز فرمائیم عالیجاه مجدت همراه اخلاص و ارادت آگاه موسی‌جان داود مترجم اول دولت جاوید آیت که همواره در تقدیم خدمات محوله مراتب اخلاص و ارادت خود را ظاهر ساخته خاصه در این سفر که معلمین نسای را به دربار همایون آورد حسن رفتار و طرز کردار او معلوم و مشهود رأی مهر شهبود شاهانه افتاده لهذا ذره‌ای از مراجع ملوکانه شامل احوال و آمال او گشته در هذمه‌السنه

پدیهیم ۲۲.

سخن امیر به جان دارد که «هرقدر زودتر بیاید دیر است» درست بود. او پرکنار شد و مرنوشت دارالفنون دستخوش نیرنگش و هوسبازی قرار گرفت. پلاک می نویسد: «سفیر انگلیس از استخدام معلمان اتریشی خرسند نبود، و کوشش کرد از میان مهاجران ایتالیائی چند نفر را برای ایران استخدام کند. اما خود ناصرالدین شاه طرفدار تأسیس مدرسه و نگاه داشتن استادان اتریشی بوده ۲۴. باز می آورد: «میرزا آقاخان صدراعظم تازه، مرد محیل و دسیسه باز بی بدلی است، و اساساً با کلیه اصلاحات امیرتظام خاصه تأسیسات اومخت مخالف بود. و معنی داشت که از ایجاد مدرسه ای که امیر می خواست به ترتیب اروپائی بازکنند، جلوگیری نماید... شاه بانظر میرزا آقاخان و سفیر انگلیس موافقت نکرد، و نخواست که کارهای معلم نیکخواه قدیمی خود را تباه نماید» ۲۵. این هم گفتنی است که قریب شصت سال بعد که مخبرالملک نوه رضاقلی خان هدایت در مجلس شورای ملی (دوره اول) از امیر و دارالفنون سخن راند، از قول گذشتگان آورد: «قبل از اینکه معلمین... وارد شوند، رنوه عذرآن وزیر بزرگت را خواستند. و شاید می خواستند که در آن مدرسه را هم ببندند. ولی چون معلم را خواسته و بتائی برپا شده بود، دیگر خجالت کشیدند آن بنا را منهدم سازند». باری معلمان اتریشی ماندند و مدرسه باز شد.

پیش از این دانستیم که شعبه فنون نظامی دارالفنون نزدیک به هشت ماه قبل از افتتاح رسمی مدرسه، یعنی شش ماه پیش از عزال امیر پکار پرداخته بود. به شاه می نویسد: «امتحانات شش ماهه مدرسه بخوبی انجام یافت». در نامه دیگر می گوید: «استدعای بارون صاحب» (بارون گومنز) این است که شاه عملیات نظامی لشکر را ملاحظه نمایند. همچنین می نویسد: «هفته ای دو روز صاحب متصبیان مسلمان و فرنگی مدرسه شرفیاب خواهند شد». امیر از پیشرفتی که در این مدت در کار شعبه نظام مدرسه حاصل شده راضی بود که می گوید: «علی العجاله خوب است، اغلب متعلمین خوب ترقی کرده اند که معلمین تصدیق می کنند» ۲۶. در نامه دیگر

تنگوزئیل خیرت دلیل او را به اعطاء حمایل سرخ سرتیپی سرافراز فرمودیم که حمایل مبارک را زیب و شامخ افتخار خود ساخته بیش از پیش به مراسم اخلاص کیشی و آزادت شعاری پردازد. مقرر آنکه عالیجاهان رفیع جایگاهان مجددت و نهجدهت همراهان فخرامت و مناعت اکنسایان مقرب الخاقان مستوفیان عظام و [...] کرام دفترخانه فرمان همایون در دفتر خود ثبت و ضبط نموده و در عهدہ شناسند. محرم ۱۲۶۸هـ.

23. J. Polak Vol. 1. PP. 300-301.

۲۵. همان، ۳۵۲-۳۵۱.

۲۴. همان، ص ۳۵۱.

۲۶. نامه های خصوصی امیر به شاه، از اسناد خان ملک سامانی، این موضوع را نخستین بار مرحوم خان ملک سامانی عنوان کرد و اغلب آن نامه ها را در سیاستگران دوره قاجار (ج ۱، ص ۴۴-۴۳) نشر داد. ما هم به نام او ثبت می کنیم.

به خدمت موسیو نمر و موسیو پارون معلمین پیاده و سواره نظام،
تصریح دارد، و همانجا می‌گوید «کار مدرسه منظم است»^{۲۷}.
امیر برای تکمیل عده استادان و تنظیم برنامه درسهای دارالفنون
از میان اتباع فرنگی که در خدمت دولت بودند، و هیأت مترجمان دولتی
و تیز از ایرانیانی که در فرنگستان درس خوانده بودند - کسانی را برای
تدریس و یا ترجمانی معلمان خارجی برگزید: از آن جمله بودند: سرهنگ
مطراتسو ایتالیائی که تازگی استخدام کرده بود، دکتر شلیمر هلندی،
ریشارخان فرانسوی، آندره نمساری، میرزا ملکم اصفهانلی، میرزا محسن،
میرزا عبدالرسول، میرزا زکی علی‌آبادی، میرزا آقای تبریزی و محمد
حسن خان قاجار. در همین زمینه از ریشارخان پرسش شد که در چه رشته -
هائی می‌تواند تدریس کند. پاسخ او در ربیع‌الاول ۱۲۶۷ که به وسیله
یحیی‌خان ترجمه گردیده، قابل توجه است:

دولت ایران خواسته که نوکری تازه التفات کند، و از من جویا
شدند کدام است علم و صنایع تو؟ متعهد شدم به درس دادن و ترجمه
کردن زبانهای فرانسوی و انگلیسی و ایتالیا و لاطین، و درس دادن
جغرافیا و نجوم فیزیکی و حساب واحد و کیسای فرنگی و ساختن نقشه
صنایعی که علم بعضی را دارم و عمل بعضی را. علم و عمل عکس، علم
پنبه سفید کردن، و شکر سفید کردن، و رنگ کردن چوب، و روغن
زردن چرم، و صاف کردن شیشه. در خدمت دولت ایران هستم به جهت
هر کدام ازین کارها که فرمایش شود. و قبول می‌کنم سیصد تومان
موجب که در فرمان نوشته شده بر رسوم. به تاریخ سنه ایتیل. و
هر وقتی که خدمت رجوع کنند که يك فقر میرزائی لازم بشود، التفات
کنند. ربیع‌الاول ۱۲۶۷.

امیر مقدمه افتتاح دارالفنون را فراهم ساخت. در همان چند روزه
پایان روزگارش به شاه می‌نویسد: «از حضور همایون به اطلاق نظام آمد،
حاجی میرزا جبار را خواست، قرار بیری مدرس را گذارد که انشاءالله
روز یکشنبه آینده در سردر مدرسه بلند شود. به معیرالممالک هم گفت
که فردا ساعت را تعیین نمایند»^{۲۸}. از فکر تعیین مدیر مدرسه نیز غافل
نبود. به شاه می‌گوید: «در امر مدرسه دقت زیاد لازم است. آدم خیلی
معقول متشخص می‌خواهد که سررشته از همه چیز فرنگی و ایرانی داشته
باشد»^{۲۸}. از همین عبارت برمی‌آید که به فرهنگ و دانش ایرانی و غربی
هر دو اهمیت می‌داده است. گویا برای ریاست مدرسه، میرزا محمدعلی‌خان
وزیر امور خارجه را که یا وضع اروپا ناآشنا نبود، در نظر گرفته بود.

^{۲۷}. از اسناد خان ملک ساسانی.

^{۲۸}. نامه‌های خصوصی امیر، از اسناد خان ملک ساسانی.

مموست که به این سمت برگزیده شد. میرزا محمدعلی خان در ۲۴ محرم ۱۲۶۸ (روز پیش از عزل امیر) نامه‌ای به محمودخان کلانتر دارالخلافه و عزیزخان آجودان‌باشی نظام نوشت که تأسیس «دارالفنون» را برای تعلیم «علوم غربیه از بابت حکمت و هندسه و معدن‌شناسی و آداب جنگ...» به همه مردم اخبار، و ترغیب و تحریص، نمایند. نامه او را که به هر دو به یک مضمون نگاشته، می‌آوریم:

دوستان مشفقاً مهرباناً، بر حسب حکم اعلی حضرت قدر قدرت شهریاری روح العالمین فداه مقرر است که سی نفر مابین چهارده و شانزده سال، از اولاد خوانین و اعیان و اشراف در دارالفنون دارالخلافه مشغول تحصیل علوم غربیه از بابت حکمت و هندسه و معدن‌شناسی و آداب جنگ و غیره باشند. البته آن دوست مهربان به همه مردم اخبار و ترغیب و تحریص نموده، هر کس را که میل داشته باشد نزد اینجناب بیاورد که به اتفاق خود به حضور اقدس همایون برده، در شغل مزبور و تحصیل علوم برقرار نماید. حردفی ۲۴ شهر محرم الحرام سنه ۱۲۶۸.

نخست در نظر بود که سی نفر شاگرد بین چهارده و شانزده ساله بپذیرند، اما این عده در همان اولین سال افتتاح مدرسه به ۱۵۰ نفر رسید. دارالفنون روز یکشنبه پنجم ربیع‌الاول ۱۲۶۸ (سیزده روز پیش از گشتن میرزا تقی‌خان) رسماً گشایش یافت. ریاست آن به میرزا محمد علی‌خان وزیر امور خارجه سپرده شد. او یک ماه و نیم بعد مرد (۱۸ ربیع‌الثانی ۱۲۶۸) و عزیزخان آجودان‌باشی به آن مقام انتخاب گردید، و رضاقلی‌خان هدایت ناظم امور مدرسه بود. دارالفنون در اوآن تأسیس شامل هفت شعبه بود: مهندسی، پیاده‌نظام، سواره‌نظام، توپخانه، طب و جراحی، معدن‌شناسی، علوم طبیعی مشتمل بر فیزیک و کیمیای فرنگی و دواسازی. در رشته‌های هفتگانه علاوه بر درسهای تخصصی، علوم دیگری متناسب با هر رشته از قبیل: تاریخ، جغرافیا، نقشه‌کشی، طب ایرانی، ریاضی، زبان فارسی و عربی و فرانسوی و روسی تعلیم می‌گردید. صورت معلمان دوره اول دارالفنون را با ذکر رشته تعلیم و نام مترجمان آنها را می‌آوریم^{۲۹}:

پارون گومنز اتریشی: معلم پیاده‌نظام و مشاور امیر در اصلاح نظام، به مدت دو ساله به ایران آمده بود، ولی چند ماهی پیش از پایان آن در اوائل ۱۲۶۹ از خدمت استعفا داد و رفت.

۲۹. مأخذ عمده اطلاعات ما روزنامه وقایع اتفاقیه (خاصه شماره‌های ۹۸ تا ۱۰۳) و اسناد رسمی است.

مطراتسو ایتالیائی: مربی سپاه و معلم پیاده نظام و فن آرایش لشکر (تاکتیک)، سی نفر شاگرد داشت، مترجم او حاجی شیخ محسن (مشیرالدوله بعدی) بود. مؤلف دو کتاب در فن نظام است.

گرزیز اتریشی: معلم توپخانه و ریاضیات، و تاریخ نظامی، مترجمش میرزا زکی مازندرانی علی‌آبادی از تحصیل کرده‌های فرانسه بود. او و میرزا ملکم نخستین کسانی هستند که در تهران سیم تلگراف کشیدند. (۱۲۷۴).

نمیرو اتریشی: معلم سواره نظام و مربی سپاه، مترجم او «آندره نمساوی» بود که سאלها در ایران می‌زیست و پیش از این خیاطی می‌کرد.

زاتی اتریشی: مهندس نظام و معلم ریاضیات بود، ترجمانی او را میرزا ملکم بعهدہ داشت که بشرحی که خواهد آمد خودش نیز سمت معلمی داشت. زاتی مردی عصبی مزاج بود، به همین علت خلافتی از او سرزده بود که خواستند به خدمت او خاتمه دهند^{۳۰}. در ۶ ربیع الثانی ۱۲۷۰ درگذشت و او را در کلیسای آرامنه در محله دروازه به خاک سپردند. چنین اتفاقی افتاد که در همان روزها «گارنتا» نیز مرده بود، از این رو سوءظنی راجع به مرگ او پیدا شد. و به امر شاه پزشکان فرنگی انجمن کردند. همگی استشهاد نوشتند که «از بخار زغال یا نقاهتی که در وجود او بوده، خفه شده».

بوهلر فرانسوی^{۳۱}: فارغ‌التحصیل مدرسه عالی «پلی تکنیک» پاریس و از خدمتگزاران دانشمند و صدیق ایران بود. در ۱۲۶۹ به ایران آمد، بعد از مرگ زاتی تدریس ریاضیات و نقشه‌کشی به عهده او واگذار گردید. مترجم او محمدحسن خان قاجار بود. در اصول ریاضی و فن آزدوکشی چند کتاب نوشت که به وسیله عبدالرسول خان و جعفرقلی خان ترجمه و طبع گردید. بوهلر در جنگ هرات خدمت شایسته‌ای کرد، و به همین سبب مورد انزجار دولت انگلیس بود، و تلاش کردند، او را از ایران برانند^{۳۲}.

^{۳۰} میرزا سعیدخان دبیر سهام خارجه در ۱۲ ذیحجه ۱۲۶۸ به «موسو ماتی مهندس» نوشت: «چون حرکات خلاف نظامی و رفتار ملامت‌پذیر از آن عالیجاه در دارالخلافه ظاهر و واقع شده است، اولیای دولت علیه توقف آن عالیجاه را بعد از این در پایتخت... بهیچوجه صلاح نمی‌دانند. و ضروری که نسبت به وجود آن عالیجاه مشاهده می‌کنند، بر ذمه خود نمی‌گیرند. لهذا حسب الامر شاهنشاهی... مرخص و مأذون است که به ولایت خود معاودت نمایند...». مواجب او را به اضافه سیصد تومان انعام دادند. اما بعد ظاهراً رفع سوء تفاهم گردید و در ایران ماند.

31. Bohler.

۳۲. رجوع شود به بخش ۱۲.

کارنتای اتریشی: معلم معدن‌شناسی، مترجم او نخست میرزا رضای کاشی و سپس میرزا آقای تبریزی بود (میرزا آقا همان کسی است که قرار بود نمایشنامه‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده را به فارسی برگرداند، و خودش هم سه نمایشنامه نوشت). کارنتا راجع به مفادن البرز مطالعاتی کرد و از سفری که به مازندران کرد مقداری سنگ معدن همراه آورد که مورد آزمایش قرار دهد، تا اگر به صرفه باشد به استخراج آن پردازند. نوشته‌اند که به نوبه غش در ربیع‌الثانی ۱۲۷۰ درگذشت.

فکتی ایتالیائی: معلم فیزیک و شیمی و دوام‌سازی، و مترجمش میرزا رضای کاشی بود. از شاگردانش «میرزا کاظم‌خان شیخی» است که بعدها در دارالفنون تدریس می‌کرد و چند کتاب نوشت. فکتی در کار جراحی با دکتر پلاک در مطبخخانه دولتی همکاری می‌نمود و بیماران را با «اتر» بیهوش می‌ساخت.

دکتر پلاک اتریشی: معلم طب و جراحی و کحالی، مترجم او محمدحسن خان قاجار بود و بیست شاگرد داشت. پس از فوت دکتر کلوکه حکیم‌باشی شاه، جانشین او گردید. چند کتاب خوب نوشته که در مطبخخانه دارالفنون چاپ گردیده است، از جمله کتاب تشریح در ۱۲۷۰ منتشر شد. دکتر پلاک پس از ده سال اقامت در ایران در ۱۲۷۷ به اتریش بازگشت و کتاب «ایران: مملکت و اهالی آن» را نوشت که ما اغلب از او نقل کرده‌ایم. رساله‌های دیگری نیز دارد. در رواج طب جدید در ایران خدمت ارجمند نموده است.

دکتر شلیمر هلندی: میرزا تقی‌خان که به بعضی ولایات پزشکان فرنگی فرستاد، شلیمر را مأمور گیلان کرده بود^{۳۳}. بعد معلم دارالفنون شد و از دانشمندان بود. کتابهای جلاءالعیون در کحالی، زینة‌الابدان در بیماری جلدی، سرائحکمه در تشریح، و شفاتیة در فن پزشکی از آثار اوست. به علاوه فرهنگ فرانسه به فارسی خوبی نوشت.

ریشارخان فرانسوی: معلم زبان فرانسوی بود. از نامه او که پیشتر در همین بخش آوردیم، برمی‌آید که از هر فنی چیزی می‌دانسته، صنعت عکاسی را در زمان محمدشاه به ایران آورد. از مترجمان دولت بود، به دین اسلام درآمد و به نام محمدرضاخان شهرت یافت. چند کتاب در گرامر زبان فرانسوی نوشته، و یادداشت‌هایی نیز دارد که به آنها اشاره نموده‌ایم. مترجم او در دارالفنون میرزا عبدالوهاب یزدی بود. کتابهای سودمند دیگری هم ترجمه کرده که در بخش آینده توضیح داده‌ایم.

۳۳. رجوع شود به بخش ۱۵.

کاژریلو ایتالیائی: معلم نقاشی بود.

از معلمان ایرانی این دوره نام این کسان آمده است:
میرزا ملکم: در فرانسه علوم طبیعی آموخته بود، در دولت امیر به سمت ترجمانی منصوب گردید^{۳۴}. در دارالفنون دو درس می‌داد: یکی حساب و هندسه عام است که جمیع شاگردان می‌خوانند، و یکی درس خاص که مطالب هندسه عالییه و «لوگاریتم» است. عدد شاگردانش در درس خاص دوازده نفر بودند، علم جغرافیا نیز تدریس می‌نمود^{۳۵}.

میرزا سیدعلی: معلم طب ایرانی (با اصطلاح طب قدیم) بود. نزد دکتر کلوکه و دکتر پلاک نیز طب فرنگی آموخته بود.

میرزا احمد طبیب‌گاشانی: او نیز معلم طب قدیم بود.

شیخ محمد صالح اصفهانی: معلم زبان فارسی و عربی بود، سمت پیشنمازی مدرسه را نیز داشت.

از نامه‌های امیر حد توجه و مراقبت او را در کار دارالفنون دانستیم. در دولت بعد که از اصل مخالف تأسیس آن مدرسه بود، انتظار التفات زیادی نمی‌شد داشت، اگر علاقه نسبی ناصرالدین شاه و علیقلی میرزای اعتضادالسلطنه وزیر علوم نبود، درهم فرو می‌ریخت. راجع به وضع دارالفنون ریشارخان در نامه‌ای که در ۲۸ ژانویه ۱۸۵۳ (۱۷ رجب ۱۲۶۹) به یکی از دوستانش نوشته، می‌گوید: «... پسر مادام ژاکب، بی‌آنکه تحقیق کنند چیزی می‌داند یا نه بتازگی معلم ریاضیات شده، و یک ارمنی دیگر که دومی بیشتر نزد کشیشها در اسلامبول درس خوانده است، معلم جغرافیا و زبان فرانسه گردیده، اگر امیر زنده بود هرگز به این اوضاع اسفناک راضی نشده، این ترتیبات غلط را هیچ نمی‌گذاشت واقع گردد»^{۳۶}.

در جهت عکس‌آن باید بگوئیم که حق این بود که دکتر کلوکه^{۳۷} پزشک دانای فرانسوی و طبیب مخصوص شاه نیز به تدریس در دارالفنون معین می‌گردید. اما این قرار را ندادند، و او پنج شاگرد خصوصی داشت که به آنان در خانه خودش طب جدید و جراحی درس می‌داد. امیر نسبت به او مهربان بود، و به موجب فرمان جمادی‌الاول ۱۲۶۷ سه هزار تومان

۳۴. رجوع شود به بخش ۱۹.

۳۵. وقایع اتفاقیه، شماره‌های ۹۸ و ۹۹.

۳۶. یادداشت‌های ریشارخان، گردآورده اعلام‌الدوله ثقفی، خطی.

37. Cloquet.

حقوق برای وی معین کرد. کلوکه به اشتباه محلول سمی نوشید و بر اثر آن در ۱۲۶۸ درگذشت.^{۳۸}

چندکلمه از نظم دارالفنون بگوئیم: شاگردان هریک از شعبه‌های هفت‌گانه، لباس مخصوصی داشتند. سالی دو دست لباس تایستانی و زمستانی برایگان داده می‌شد. شاگردان نهار را به‌خرج مدرسه در آنجا می‌خوردند. مقرری هم داشتند و به‌شاگردان خوب، انعامی نیز می‌دادند. از ۱۲۷۶ مقرری شاگردان بریده شد.^{۳۹} امتحان مدرسه سالی سه‌بار بود، پس از آن شاه و وزیران و شناختگان دولت به‌مدرسه می‌آمدند، و به‌شاگردان جایزه می‌دادند. دوره تحصیل را در سالهای اول دارالفنون نمی‌دانیم، اما دوره‌های بعد شش‌هفت سال بود. از متعلقات دارالفنون تالار تئاتری بود که به‌ملاحظه عقاید دینی متروک افتاد، فقط گاه نمایشهای خصوصی برای شاه و رجال دولت به‌وسیله «لور» فرانسوی معلم موزیک و مزین‌الدوله در آن می‌دادند. به‌جای تالار تئاتر، نمازخانه‌ای برپا شد که شاگردان نماز ظهر را در آنجا می‌گزاردند. مدرسه کتابخانه‌ای هم داشت. طبیب مخصوصی نیز برای درمان شاگردان گمارده بودند. چاپخانه دارالفنون به‌نام «مطبعة دولتی» خوانده شد و آثار استادان دارالفنون و پاره‌ای کتابهای دیگر در آنجا بطبع می‌رسید. روی مطبعه، عکاسخانه عبدالله‌خان قساجار عکاس رسمی دولت واقع بود.

بودجه دارالفنون در سال تأسیس ۷۷۵۰ تومان بود.^{۴۰} (در آن زمان یک لیره انگلیسی دو تومان ارزش داشت). و در سال ۱۳۰۷ بودجه آن را سی هزار تومان نوشته‌اند.^{۴۱} (در این موقع یک لیره سه‌تومان ارزش داشت).

عده شاگردان دارالفنون در سال تأسیس ۱۱۴ نفر بودند از این قرار: مهندسی ۱۲ نفر، توپخانه ۲۶ نفر، پیاده نظام ۳۹ نفر، سواره نظام ۵ نفر، طب و جراحی ۲۰ نفر، فیزیک و شیمی و دوام‌سازی ۷ نفر، معدن-شناسی، ۵ نفر.

در ۱۳۰۷ که کرزن به ایران آمد عده شاگردان را ۳۸۷ نفر ثبت کرده است، از این قرار:

رشته‌های سه‌گانه نظام ۷۵ نفر، شعبه‌های مختلف علم و فن ۱۴۰ نفر، زبان فرانسوی ۶۵ نفر، زبان انگلیسی ۳۷ نفر، زبان روسی ۱۰ نفر، نقشه‌کشی ۸۰ نفر.

۳۸. خانم شیل شرح آن را چنین آورده: شبی کلوکه از نوکر ارمنی خودش یک گیلای شراب خواسته بود، او محلول سمی آورد و بمحض نوشیدن فحید که زهر آلود بود، اما کار گذشته بود. (ص ۲۷۸).

۳۹. وقایع اتفاقیه، شماره ۴۵۸.

40. Lady Sheil, P. 389.

41. G. Curzon, Vol. 1, P. 494.

بنای روزنامه وقایع اتفاقیه به سال ۱۲۶۷ از ارزنده‌ترین تأسیسات اجتماعی امیر است.

باید دانسته شود که نخستین روزنامه فارسی را در جهان «رام مهان روی»^۱ (۱۸۳۳-۱۷۷۲) اندیشه‌گر روشن بین هندی منتشر ساخت. او استاد فرهنگ فارسی و اسلامی بود و ناشر دیوان حافظ؛ از پیشروان مالقدر افکار جدید در هندوستان بشمار می‌رود. یکی دو شماره از روزنامه خود را انتشار داد و به ایران هم فرستاد، اما هیچ اثری از آن روزنامه در دست نیست و هیچ‌گاه دیگری درباره آن نداریم. دومین روزنامه فارسی که در هند تأسیس گردید، میرزا محمد علی شیرازی به نام «احسن‌الاخبار و تحفة‌الاخیار» در کنکته برپا ساخت. اولین شماره‌های آن در رمضان ۱۲۶۷ به ایران رسید، بیستمی در ایالات جنوبی پخش می‌شد و برای مقامات دولتی هم می‌فرستاد. این روزنامه از سیاست انگلستان و رفتار مردم آن انتقاد تند می‌نمود. از این‌رو سفیر انگلیس در تهران پیشنهاد کرد از ارسال آن به ایران جلوگیری گردد. شیل نوشت: از حدود آزادی مطبوعات در هند اطلاعی ندارم، اما تعجب است که در هیچ‌یک از شماره‌های آن روزنامه نیست که «عذیه دولت و ملت انگلیس چیزی ننویسند... و بدیهی است که در افکار مردم ایران تأثیر بدی خواهد بخشید... پس شایسته است که اگر در حد اختیار حکومت هند می‌باشد، وسیله جلوگیری ورود آن را به ایران فراهم آورند»^۲. ترجمه انگلیسی یکی از مقاله‌های آن را هم فرستاد. از آن که بگذریم عنوان روزنامه «راست گفتار» که ناروچی نویسنده و متفکر ناسیونالیست پارسی در ۱۲۶۷

1. Ram Mohan Roy.

۲. انگلیس ۶۵/۱۶۹ شیل به پالمستون، ۱۹ ژوئیه ۱۸۵۱.

تأسیس نموده، نیز نکته قابل ذکری است.

بنیانگذار روزنامه در ایران میرزا صالح شیرازی است. از شاگردانی بود که در زمان عباس میرزا برای تحصیل علوم جدید به انگلستان رفت. ضمناً به ذوق خود فن چاپ را آموخت، و از جمله کسانی است که در ایران مطبعه سنگی را تأسیس نمود. به علاوه او را پیشرو اندیشه‌های سیاسی جدید مغرب زمین در ایران می‌شناسیم.^۴ میرزا صالح نخستین روزنامه ایران را در زمان محمد شاه به سال ۱۲۵۲ در تهران برپا کرد، و چنانکه به استناد نوشته «دوتامپل» فرانسوی مؤلف «دودمان قاجاریه: زندگانی ناصرالدین شاه»^۵ بدست دادیم، نخستین شماره آن روزنامه در ۲۵ محرم ۱۲۵۳ (یکم مه ۱۸۳۷) انتشار یافت. روزنامه‌ای بود که ماهی یکبار با چاپ سنگی منتشر می‌شد، و بیش از چند سالی دوام نکرد.

این مطلب را باید بیفزائیم که در ذیحجه ۱۲۵۸ که «برزین» شرق‌شناس روسی به تهران آمد، روزنامه میرزا صالح تعطیل گشته بود، و پانی هوشمند آن به عنوان «محصل» براتهای دیوانی روزگار می‌گذراند. برزین می‌نویسد: «فرهنگ و ادبیات از حمایت مخصوص محمدشاه برخوردار نبود، چنانکه انتشار روزنامه منحصر به فردی که در تهران طبع می‌شد، قطع گردید. نویسنده آن میرزا صالح که یکی از اشخاص محترم و صاحب سبک ایران است، در تهران بدون هیچ‌کاری سر می‌گرد، و شغلش جمع‌آوری پول برات بود. همچنین مطبعه سنگی که میرزا صالح بنا کرده، و در آن قرآن با ترجمه زیرنویس فارسی، و تفسیر قرآن و غیره چاپ شده بود، بیکار افتاده است»^۵.

دیگر آگاهی تازه‌ای که می‌افزائیم اینکه در ۱۲۵۲ برای خرج باسمه خانه «کاغذ اخبار» مبلغ سه هزار تومان در وجه میرزا صالح به حساب حکومت گیلان حواله گردید. گماشته میرزا صالح در پی وصول وجه رفت، اما در کارسازی آن امروز و فردا می‌کردند. به عیسی‌خان نایب-الحکومه گیلان دستور رفت که: «به تأکیدات حکم شده است که وجه برات باسمه‌خانه را بدهید... بیشتر از این کوتاهی نکنید». در ضمن دو شماره اول و دوم «کاغذ اخبار» شهر محرم و صفر را مصحوب حامل مرسول داشتیم، و بعد از این آدمی گذارده‌ام که کاغذ اخبار را باسمه می‌کنند. شما هم بعد از وصول به معانات گیلان بفرستید». به علاوه تصریح گردیده که محمد جعفر برادر میرزا صالح، منشی کاغذ اخبار بود و برادرش را در

۳. اندیشه سیاسی میرزا صالح را در «فکر آزادی» مقدمه نهضت مشروطیت بدست داده‌ام. (ص ۳۶-۲۷).

4. E. Dutemple, P. 43.

۵. نقل از یادداشت‌های برادرم تهمورس آدمیت از کتاب «مسافرت به نواح شمال ایران در ۴۳-۱۸۴۲» ص ۲۴۸. نام روسی کتاب این است:

I. Beresin, Puteshestviye Po Severnoy persii, Kazan, 1852.

انتشار روزنامه یاری می‌کرده است.^۶

هدف میرزا صالح را در ایجاد روزنامه از «اعلام نامه» آن باید شناخت. این اعلام نامه بطوری که در متن آن تصریح رفته در دهه آخر رمضان ۱۲۵۲ یعنی چهارماه پیش از انتشار نخستین شماره روزنامه اصلی منتشر گشته. می‌گوید: مخفی نماند که همت خسروانی مصروف بر این گشته که «ساکنین ممالک محروسه تربیت شوند». و از آنجا که «اعظم تربیت آگاه ساختن ازکار جهان است، لهذا به حسب حکم شاهنشاهی کاغذ اخباری مشتمل بر اخبار شرقیه و غربیه در دارالطباعة ثبت و به اطراف واکتاف فرستاده خواهد شد». و از اخبار جهان «هر آنچه حرفه بوده و تازگی داشته، و استماع آنها مورث آگاهی و دانش و عبرت اهالی این مملکت خواهد بود» به طبع خواهد رسید. سپس شرحی از دادپروزی دولت، بنای صنعت جدید مثل کاغذگرخانه، کارخانه شکرریزی، باروت سازی، تشویق هنرمندان، و علاقه به آبادی کشور می‌نگارد. در پایان اعلام نامه، نوید می‌دهد: «ماعی یک مرتبه اخبار و مطالبی که متضمن منافع و آگاهی و بینائی خلق باشد» منتشر خواهد گشت.^۷

معلوم است که میرزا صالح به جهان نو و تربیت مردم و نشر دانش توجه خاص داشت. این جهت روشنفکری و نوجوئی او در سفرنامه‌اش به انگلستان نیز نمایان می‌باشد. از این نظر نخستین روزنامه ایران مترقی‌تر از دیگر روزنامه‌هایی بود که پیش از آن در کشورهای دیگر اسلامی تأسیس یافته بود. باید دانست که اولین روزنامه کشورهای اسلامی را محمدعلی پاشا خدیو مصر در ۱۲۴۴ به نام «وقایع مصریه» برپا کرد. پس از آن نخستین روزنامه ترکی در ۱۲۴۷ به اسم «تقویم وقایع» در اسلامبول راه افتاد، و مدیر آن یک نفر فرانسوی بود. دومین روزنامه ترکی در ۱۲۷۷ به اسم «حریده حوادث» منتشر شد، و تصدی آن را یکی از اتباع انگلیس بعهده داشت. مندرجات روزنامه‌های مصر و عثمانی محدود به اخبار داخلی و حاوی احکام و فرمانهای دولتی بود. حدس ما این است که میرزا صالح از روزنامه‌های مصر و عثمانی یعنی وقایع مصریه عربی و تقویم وقایع ترکی آگاهی نداشته، و گرنه شاید از نام آنها برای اسم‌گذاری روزنامه خود استفاده می‌کرد. و حال آنکه روزنامه او بی‌اسم است، و در اعلام نامه مزبور اصطلاح «کاغذ اخبار» را بکار برده که عیناً ترجمه لفظ انگلیسی است، و عنوانی که به اصل روزنامه نهاده «اخبار و وقایع دارالخلافه تهران» است. چنانکه

۶. مأخذ ما شبه نامه رسمی است که به دستور حاجی میرزا آقاسی نوشته شده، و دیگر نامه میرزا محمدجعفر.

۷. اعلام نامه روزنامه میرزا صالح بکلی ناشناخته مانده بود، نسخهای از آن را حاج حسین آقا نخجوانی بدست آورد و در مجله یادگار (اسفند ۱۳۲۳) انتشار یافت. متن مورد تحلیل ما از همین مأخذ است.

گفته‌ایم لغت «روزنامه» تا اوان دولت امیر به همان معنی قدیم آن یعنی شرح وقایع روزانه و گزارش جاری استعمال می‌گردید. و برای ادای مفهوم «روزنامه» به معنای امروزی آن، «کاغذ اخبار»^۸ و «گازت»^۹ می‌گفتند. در نوشته‌های رسمی و غیررسمی آن زمان «روزنامه‌نویس»، «روزنامه‌نگار» و «روزنامه‌نگاری» به همان مفهوم سابق آمده است.^{۱۰} سپس تا مدتی به مفهوم قدیم و جدید هر دو استعمال گردیده، تا سرانجام معنی جدید جانشین مفهوم قدیم شد.^{۱۱}

ذهن امیر در باره روزنامه و ارزش سیاسی و مدنی آن خوب روشن بود، و از روزنامه‌های فرنگستان آگاهی داشت. حتی خواننده بود که: در شهر فرانکفورت آلمان «یاسمه کردن کاغذ اخبار که از تاریخ ۱۶۵۱ مسیحی... بنا شده، ائی حال مطلقاً بسته نشده، و همیشه در کار باسمة اخبار است»^{۱۲}. توجه میرزا تقی‌خان معطوف به دو معنی بود: یکی اطلاع یافتن دولت از اوضاع جهان، و دیگر پرورش عقلانی مردم و آشنا کردن آنها به دانش جدید و احوال دیگر کشورها.

از همان آغاز دولت خود دستگاهی برای گرد آوردن روزنامه‌های خارجی و ترجمه آنها بر پا کرد. زبده مطالب روزنامه‌ها را به صورت گزارش تنظیم می‌کردند، امیر همه را می‌خواند و به نظر شاه نیز می‌رسانید. از این گزارشها چند قسمت به عنوان «ترجمه روزنامه فرنگستان» و اسلامبول و هندوستان (مربوط به ۱۲۶۵) به دست ما رسیده که حاوی اطلاعات سیاسی و اقتصادی و فرهنگی درباره آن کشورها می‌باشد. نمونه‌ای از آن ترجمه‌ها را پیش از این آورده‌ایم^{۱۳}. مباشر ترجمه روزنامه‌ها، چنانکه در مجموعه مزبور تصریح گردیده «برجیس انگلیسی مترجم» بود، و نگارش آنها به زبان فارسی کار «عبدالله ترجمه نویس» بود. روزنامه وقایع اتفاقیه روی همین گرده بنا گردید، و همان دو نفر به نویسندگی روزنامه گمارده شدند.

شماره اول روزنامه وقایع اتفاقیه روز جمعه پنجم ربیع‌الثانی ۱۲۶۷ (مستم فوریه ۱۸۵۱) انتشار یافت. در صفحه اول علامت شیر و خورشید ایران و عبارت «یا اسدالله‌الغالب» نگاشته شده بود. این شماره به عنوان «روزنامه‌چه اخبار دارالخلافة تهران» منتشر گردید. از شماره

8. News Paper.

9. Gazett.

۱۰. امیر در نامه ۲۹ شوال ۱۲۶۵ به محمدخان مصلحت‌گذار اسلامبول می‌نویسد: «قدغن شده است که پیوسته با هر پوسته با چایار وقایع آن حدود را قلمی دارد و روزنامه‌نگاری کند».

۱۱. عنوان «ترجمه روزنامه‌های فرنگستان» را در زمان امیر به سال ۱۲۶۵ می‌خوانیم. در آن لفظ «اخبارنویس» نیز به مفهوم جدید مخیر روزنامه آمده.

۱۲. ملی، جهان‌نمای جدید، خطی. در بخش ششم از این کتاب سخن گفته‌ایم.

۱۳. رجوع شود به بخش ششم.

دوم به نام «روزنامه وقایع اتفاقیه» خوانده شد. و تا ده سال بعد یعنی تا سال ۱۲۷۷ به همین اسم نشر می‌شد. در این سال هنگام تصدی میرزا ابوالحسن خان غفاری کاشانی صنایع‌الملک، نام آن تغییر کرد و از شماره ۴۷۴ به «روزنامه دولت علیه ایران» مبدل شد. و ضمناً به شکل روزنامه مصور درآمد. این نخستین روزنامه مصوری است که در ایران انتشار یافته است. دیری نگذشت که دوباره اسم آن تغییر یافت و به «روزنامه دولتی» موسوم شد. پس از آن به نام «روزنامه ایران» منتشر گردید و تا انقلاب مشروطه همین اسم را حفظ کرد.

از هدف روزنامه، ارزش و دستگاه اداره آن بحث می‌کنیم.

هدف روزنامه «تربیت» مردم است. و آگاهی یافتن ملت از امور ایران و جهان، و اینکه «بردانش و بینش آنها بیفزاید». این معنی بارها تکرار گردیده و در نخستین شماره روزنامه می‌خوانیم «از آنجا که هست... شاهنشاهی مصروف بر تربیت اهل ایران و استحضار و آگاهی آنها از امورات داخله و وقایع خارجه است. لهذا قرار شد که هفته به هفته احکام همایون و اخبار داخله مملکتی و غیره را که در دول دیگر گزرت می‌نامند، در دارالطباعه دولتی [باسمه] زده شود، و به کل شهرهای ایران منتشر گردد... از جمله محسنات این گزرت یکی آنکه سبب دانائی و بینائی اهالی این دولت علیه است. دیگر اینکه اخبار کاذبه اراجیف که گاهی برخلاف احکام دیوانی و حقیقت حال در بعضی از شهرها و سرحدات ایران پیش از این باعث اشتباه عوام... می‌شد بعد از این به واسطه روزنامه موقوف خواهد شد. و بدین سبب لازم است کل انشای دولت ایران و حکام ولایات و صاحب‌منصبان معتبر و رهزایای صادق این دولت روزنامه‌ها را داشته باشند...».

باز در توضیح مرام روزنامه می‌نگارد: «البته در ابتدای هرکاری خوبی آن معلوم نمی‌شود. بعد از آنکه قرار گرفت، امید هست که روز بروز بهتر بشود، و خاص و عام از فواید آن بهره‌یاب گردند. آنها که سیاحت کرده‌اند و از امورات دول خارجه اطلاع دارند، می‌دانند که در اکثر دول روی زمین هم دولت و هم اعیان و رعایا و خاص و عام از این روزنامه‌ها خیر و منفعت می‌برند. از آنجا که همت خسروانی... مصروف به تربیت اهالی و اعیان و رعایا و تجار و کسبه دولت خود است که بردانش و بینش آنها بیفزاید، و از گزارش داخله و خارجه خبردار باشند، لهذا به انطباق روزنامه... فرمایش علیه فرموده‌اند. و امید کلی هست که به واسطه این روزنامه‌ها اطلاع و آگاهی و دانائی و بینائی اهالی... بیشتر شود».^{۱۴}

همان توجه به تربیت همه طبقات اجتماع و بیدار ساختن افکار عمومی بود که مقرر گردید: «امنا و اعیان و ارکان دولت و مقربان

حضرت و حکام و شمال و میاشترین و خوانین و معارف تجار و معتبرین ولایات، و خوانین و ایل بیگیان ایلات، و عموم صاحب منصبان نظام بر سبیل حکم دیوانی از این روزنامه‌ها باید بگیرند. و سایر خلق به اختیار و میل خودشان هرکس ملایب باشد بخرند. پس به همه ولایات دستور رفت که صورت نام «خوانین و معتبرین و معارف هرولایت را از شهرها و بلوکات و ایلات» به دفتر روزنامه ارسال دارند که برای آنان روزنامه فرستاده شود. ۱۵. نوشته‌اند: امیر «قرار داد هرکس در ایران دارای دوست تومان مواجب دولتی است باید اجیر یک روزنامه شده، در سال دو تومان قیمت آن را بدهد» ۱۶. یک جنبه بسیار مترقی اندیشه امیر این بود که حتی از تربیت ایلات غافل نبود، و خوانین محلی و ایل بیگیان را نیز مشمول اشتراک اجباری روزنامه قرار داد.

برخورد توده مردم با بساط روزنامه‌نویسی که تا آن زمان چیزی از آن نشنیده بودند، خیلی قابل توجه است: بعضی مردم «نقهمیده و نمی‌دانند که حسن این روزنامه چیست، و مصرفش چه می‌باشد؟ پاره‌ای اشخاص خیال می‌کنند که کاری است که دیوانیان عظام راه انداخته‌اند به جهت منفعت و مداخل. و برخی هم چنین تصور می‌کنند که این روزنامه مثل منهبی است که به کسانی که از دیوان اعلی اسامی آنها معین شده، باید برسد، و به دیگران نباید برسد. و لکن هیچیک از اینها نیست... این اجبار چیزی است... به جهت تربیت خلق و اطلاع آنها از امورات دیوانی و غیره، و اجبار دول خارجی و منفعت خاص و عام... ۱۷. آن عکس العمل پدیده‌ی مردم، نتیجه طبیعی بی‌اعتقادی همیشگی ملت بود نسبت به شیوه دولت و آئین اهل دیوان. اما چون به حقیقت امر و خیرخواهی دولت پی بردند، به این بنیاد تازه روی آوردند: در اول راه افتادن روزنامه برخی مردم چون «قانون روزنامه در میانشان متداول نبود و محسنات آن را نمی‌دانستند، چندان ملایب نبودند. بعد از چند هفته که روزنامه قرار گرفت... بسیاری از اشخاص با رغبت و میل خودشان، اسامی خود را قلمداد نموده و از این روزنامه خواهش کرده‌اند که هفته به هفته به آنها نیز برسد که استحضار حاصل نمایند» ۱۸.

وقایع اتفاقیه روزنامه هفتگی بود، با چاپ سنگی بطبع می‌رسید. شیوه نگارش آن ساده و روشن و کلی خالی از تقلید و تکلف بود. تا شماره هفدهم آن روزهای جمعه پیش از ظهر انتشار می‌یافت، از شماره هجدهم به بعد انتشارش به روزهای پنجشنبه موکول گردید. تا شماره ۶۵۶ انتشار هفتگی آن مرتب بود، از آن پس گرفتار بی‌نظمی شد. بهای تک شماره آن در سرتاسر ایران ده شاهی، و اشتراک سالیانه اش ۲۴ ریال بود. چون به گوش دولت رسید که کارکنان ولایات سواي یسای روزنامه چیزی از مردم به نام

۱۶. صدرالتواریخ، خطی.

۱۸. وقایع اتفاقیه، شماره ۷.

۱۵. وقایع اتفاقیه، شماره ۴۲.

۱۷. وقایع اتفاقیه، شماره ۲۶.

«خدمتانه» گرفته‌اند، اعلام شد که قیمت آن «در کل شهرهای مصالح معرومه بدون اخراجات دیگره همان دهشاهی است، و مطالبه کردن چیزی پیش از آن بسیار خلاف رأی امنای دولت» است.^{۱۹} هرکس می‌توانست تک‌شماره آن را از دفتر روزنامه و دکان دوتا از بنورفروشان بازار بخرد.

مدیر روزنامه، حاجی میرزا جبار ناظم‌المسالم کنسول سابق ایران در بغداد بود. «مباشراً» روزنامه «ادوارد برجیس» انگلیسی، و نویسنده آن «عبدالله ترجمه‌نویس» بود که پیش از این از آنان یاد کردیم. روزنامه در مطبعه حاجی عبدالمحمد استاد مطبعه‌چی چاپ می‌گردید. حیف که میرزا صالح دوست دیرین امیر مرده بود، وگرنه هیچ‌کس شایسته‌تر از او برای کار روزنامه نبود. ادوارد برجیس^{۲۰} را باید بشناسیم. در زمان عباس میرزا که چند مطبعه در آذربایجان ایجاد گردید، برجیس به‌عنوان استاد فن چاپ استخدام شد و به ایران آمد. بسیار زیرک بود، زبان فارسی را آموخت و در دستگاه حکومت آذربایجان عنوانی پیدا کرد، و در کار ترجمانی نیز خدمت می‌کرد. ضمناً با همکاری برادرش به تجارت پرداخت، کالای انگلیسی را به ایران می‌آورد، و متاع ایرانی را به انگلیس و عثمانی صادر می‌نمود. در اسناد دولتی از ادوارد برجیس به «برجیس بزرگ» و از برادرش به «برجیس کوچک» نام برده شده است.

کار برجیس در تجارت بالا گرفت و سرمایه‌ای بهم زد، اما یکباره خود را ورشکسته اعلام کرد، یا اینکه بحقیقت ورشکسته شد. در زمان محمدشاه سی‌هزار تومان هلی‌الحساب گرفته بود که از انگلیس بختگ وارد کند، پنجاه‌هزار تومان هم به بازرگانان ایرانی بدهکار بود. با اعلام ورشکستگی، نه تفنگها را تعویل داد و نه بدهی خود را به دیگران^{۲۱}. از آنجا که آدم زرتنگی بود باز سرمایه‌ای راه انداخت و کارش از نورس گرفت. حاجی میرزا آقاسی در نامه ۱۱ جمادی‌الاول ۱۲۶۳ به‌کاردار انگلیس به این مطلب اشاره می‌کند: «فقره دوم حکایت خواجه برجیس است که بقدر یک صد و سی هزار تومان مال دیوان و تجار را برده. پیش از این سخن او و مبنای آن دولت بمیه در افلاس او بود. حال که صاحب چیزی است و می‌تواند از عهده قرض خود برآید، دیگر اولیای آن دولت را چه سخن است؟ در طریقه انصاف آیا این خلاف اتحاد خواهد بود یا نه؟»

این خود نکته جالب توجهی است که خواجه برجیس از اتباع ایرانی و انگلیسی، تاجر و بیوه‌زن و دیوانی حتی از میرزا تقی‌خان (وقتی که وزیر نظام بود) پول قرض گرفته بود. صورت ریز وام او به یازده نفر از

۱۹. وقایع اتفاقیه، شماره ۹.

20. Edward Burgess.

۲۱. چون دولت ایران به پالمرستون شکایت برد، جواب شنید که برجیس ورشکسته است. شرح آن در سفرنامه حسین‌خان مقدم نظام‌الدوله به انگلستان آمده. این دوره شدت فیرگی روابط ایران و انگلیس پس از لشکرکشی به هرات بود.

اتباع ایرانی و انگلیسی به امضای خودش به دست ما رسیده، جمع آن بالغ بر ۲۴۵۸۹/۲/۱۰ تومان است.^{۲۲} بدهی او به میرزا تقی خان ۲۳۲۸/۳/۱۹ تومان بوده است. از اواخر زمان حاجی قرض خود را بشدریج داد، و با سابقه‌ای که در فن چاپ و ترجمانی داشت، امیر او را به کار روزنامه وقایع اتفاقیه گماشت. چنانکه گفتیم پیش از انتشار روزنامه نیز مأمور ترجمه روزنامه‌های فرنگستان برای امیر بود. از آن به بعد به «مستر» برجیس مترجم شهرت گرفت. برادرش نیز دستیار او بود.

خبر تأسیس وقایع اتفاقیه در روزنامه‌های پاریس و لندن و وین و پترزبورگ منتشر شد. از آنجا که «اهل این دول می‌دانند که روزنامه باعث آگاهی و تربیت و خیر و منفعت خلق است... و زبان پارسی نیز در میان علما و دانایان آنجا پسندیده و شیرین است، بسیار خرسند شده و اظهار مسرت نمودند»^{۲۳}. شیل موضوع تأسیس روزنامه را اینطور عنوان کرد: «همت امیر نظام برای اصلاحات و شوق او در تقلید از بنیادهای اروپا او را وادار کرد که روزنامه‌ای برپا نماید. نیت حقیقی امیر این است که اندیشه‌های خود را منتشر گرداند، و وقایعی که با افکارش جور باشد نشر دهد». ترجمه زبده روزنامه را برای پالمستون فرستاد و گفت: «وزیر مختار روسیه تلاش کرد که بنای این روزنامه را مانع گردد. خاصه وقتی که فهمید مباشرت آن به عهده برجیس انگلیسی سپرده شده خواست جلو آن را بگیرد. به قرار معلوم پرنس دالگوروکی برای خود حقی قائل است که هر مقاله‌ای که بخواهد در آن منتشر سازد، اما بدون تردید این تصور او خطاست. و یقین دارم که امیر نظام تسلیم چنین ادعائی نخواهد گشت»^{۲۴}. اگر نوشته شیل درست باشد، پرنس روسی مرد ابله‌یی بوده و هنوز نفهمیده بود که امیر چه جور آدمی است!

باری عکس‌العمل پالمستون با شیل فرق داشت. به او نگاشت: تأسیس این روزنامه «نشانه‌ایست از عزم امیر نظام بر ترقی ایران و روشن گردانیدن افکار هموطنانش. مراتب خرسندی مرا به ایشان برسانید». به علاوه لازم است همه کنسولان انگلیس در ایران آن را آویخته گردند، و به وزارت امور خارجه و سفارت انگلیس در اسلامبول نیز هر هفته يك نسخه بطور مرتب فرستاده شود.^{۲۵} شیل در ۶ رمضان ۱۲۶۷ به امیر نوشت:

«... این روزها جناب جلالت و نبالت نصاب‌لارد پالمستان دوستدار را مأمور کرده‌اند به آن جناب اظهار دارد که: از وقوع «کافد» اخباره که آن جناب در ایران گذاشته‌اند که هر هفته پاسمه شده و باعث

۲۲. انگلیس ۶۰/۱۱۵ صورت وام ادوارد برجیس، ۲۵ سپتامبر ۱۸۴۴.

۲۳. وقایع اتفاقیه، شماره ۲۶.

۲۴. انگلیس ۶۰/۱۵۸ شیل به پالمستون، ۱۰ فوریه ۱۸۵۱.

۲۵. انگلیس ۶۰/۱۵۷ پالمستون به شیل، ۹ آوریل ۱۸۵۱.

آگاهی خلاق ایران گردد، دولت انگلیس از استماع این فقره زیاد خشنود و خورسند گردیده‌اند، و هم به‌دوستاندار اعلام داشت‌اند که از آن‌جناب خواهش نماید که ازین «گازت اخبار» قرار بدهند که هفته یک‌گازت هم به‌اسم جناب معظم‌الیه به‌این سفارت بفرستند، که دوستاندار ارسال دارد، از اینکه از جانب جناب معظم‌الیه مأمور بود نگارش رفت زیاده زحمتی ندارد.

در پاسخ آن امیر سه روز بعد نگاشت: به «مستر سرچیس مباشر روزنامه‌اخبار نوشته شد که هر هفته یک کاغذ اخبار به‌اسم جناب عزیزی‌الیه» بفرستد.

اما راجع به‌مندرجات وقایع اتفاقیه:

سخن ما محدود به زمان امیر است. مندرجات روزنامه را می‌توان از این قرار طبقه‌بندی کرد: اخبار ایران، اخبار آسیا و اروپا و امریکاء، اطلاعات علمی، اعلانهای مختلف، و صورت نرخ اجناس. راجع به اخبار داخلی قصد دولت هوشیار ساختن و آگاه نمودن مردم از اصلاحات عمومی بود. نکته بسیار مهم اینکه در سراسر مندرجات وقایع اتفاقیه سخن گزاف نیافتیم و این درست مخالف شیوه نگارندهای دولتی ما در هر دوره‌ای است که از دروغزنی هم پرهیز ندارند. در آنچه از آن روزنامه نقل کرده‌ایم می‌بینیم که هر کاستی در کار مصلحت بوده، بیان شده. طرفه اینکه دولت می‌خواست مردم به حقوق خود آگاه گردند، و اعلام شد که مؤدیان مالیات بیش از میزان معین چیزی نپردازند.^{۲۶} خانم شیل می‌گوید: اغلب مقاله‌های روزنامه نگارش خود امیر است.^{۲۷} این حرف درستی نیست. البته افکار او در مندرجات روزنامه منعکس است، و شاید برخی معانی را نیز خود افزوده باشد، اما فرصت مقاله‌نویسی نداشت. شیوه نگارش روزنامه ساده و خالی از هرگونه عبارت پردازی است. عبارت آن گاه فصیح و گاه کج و کوله، و نمایان است که نوشته یک نفر نیست. نکته دیگر اینکه در سرآپای روزنامه نام امیر بیش از سه چهار بار نیامده، و از او هیچگاه به عنوان بانی ترقی و اصلاحات یاد نشده، همه چیز به نام شاه ثبت گردیده، و به عنوان «امنای دولت» نیز برمی‌خوریم. این اعتقاد وارد است که در اخبار داخلی روزنامه از روابط سیاسی ایران با روس و انگلیس و عثمانی بحثی نشده، و حال آنکه درباره مسائل سیاست اروپا چیزهای سودمندی منتشر کرده‌اند.

راجع به اعلانهای روزنامه شرح قابل توجهی نوشته شده: بعضی به‌مباشراں روزنامه نگاشته‌اند که: «تفهمیده‌اند که معنی اعلانات چیست؟... اعلانات چیزی است که بسیار به‌کار عامه مردم می‌آید، و در کل روزنامه‌های دول خارجی که چاپ می‌زنند، هست... قاعده‌اش این است که کسی چیزی

۲۶. نگاه کنید به بخش ۱۱ و ۱۳.

داشته باشد که بخواهد به فروش برساند، یا چیزی بخواهد بخرد و کمیاب است... یا چیزی بخواهد اعلام نماید مانند چار که در بازار می‌کشند» به روزنامه اعلان می‌دهند. اجرت چاپ اعلان از قرار سطر پنج شاهی است. و اگر کمتر از چهار سطر باشد اجرت آن یک هزار دینار است. زیرا کمتر از آن «قابل زحمت نوشتن و چاپ زدن نیست». از این رو لازم گردید که قانون تازه اعلان نیز در ایران متداول گردد. ۲۸. اعلانهای گوناگونی چاپ شده از جمله راجع به بهای جنس و کتاب و نقشه جغرافیا و غیره. مثلاً گندم خرواری یک تومان و هشت هزار، و جو خرواری یک تومان و سه هزار بود.

ماخذ مطالب خارجی وقایع اتفاقیه روزنامه‌هایی بود که از فرانسه و انگلیس و روسیه و اتریش و مصر و عثمانی و هندوستان به دفتر آن روزنامه می‌رسید. موضوعهایی که ترجمه و نشر یافته شامل مسائل سیاسی، اقتصادی، علمی و دانش و صنعت جدید است. نگاهی به فهرست آن مطالب زمینه کار وقایع اتفاقیه را در زمان امیر بدست می‌دهد: نظام سیاسی برخی کشورهای فرنگستان، «قانون آزادی» و حد آن، آئین مشورتخانه و انتخاب وکلای مردم، احوال مازینی پیشوای انقلابی ایتالیا، کشمکش جمہوریخواهان با دستگاه پاپ، حوادث سیاسی اروپا، اختلاف اتریش و ایتالیا نقشه ترعه سوئز و تاریخچه آن از زمان عمر، معادن ینگی دنیا، افزایش تولید طلای امریکا و تأثیر آن در تنزل قیمت طلا در بازار انگلیس، محصول کارخانه‌های صنعتی منچستر، رقم بودجه انگلستان، حاصلخیزی دشت نیل، رواج کشت پنبه امریکائی در ایران، تحقیقات راجع به سابقه تمدن امریکا، اکتشافات قطبی، علم هیأت جدید و کمر بستن زحل، علل زیرزمینی زلزله و آتشفشانی، تصفیه آب آشامیدنی و اثر صحتی آن، اختراع پائون، راه آهن، کالسکه بخار، سرشماری در انگلیس، وضع اجتماعی هندوستان، احوال مردم آرمخوار جزایر اقیانوسیه، و غیره.

وقایع اتفاقیه اینگونه مطالب را به گوش مردم و حتی ایل بیگیان ایلات دورافتاده از سیر جهان مرقی، می‌رسانید. آن را از عوامل بیداری افکار می‌شماریم.

پیش درآمد ترجمه و چاپ کتاب از روزگار عباس میرزا و وزارت میرزا بزرگ قائم مقام است. برای آموختن فن چاپ چند صنعتکار به فرنگستان فرستادند، چند استاد چاپ از آنجا آوردند، و چاپخانه حروفی و سنگی در تبریز و تهران برپا گردید. به ترجمه کتابهای تاریخی از زبان فرانسوی و انگلیسی علاقه خاصی پیدا شد - برخی از آنها بطبع رسید، و پاره‌ای مانند «تاریخ تنزل و انحطاط دولت روم» نگارش «گین» تاریخ نگار نامدار انگلیسی و ترجمه میرزا رضای مهندس، تا امروز نشر نیافته است. بعضی کتابهای فارسی و عربی نیز بچاپ رسید.

در زمان میرزا تقی خان دو عامل تازه به کار ترجمه و نشر کتاب رونق بیشتری داد: دستگاه مترجمان دولتی، و تأسیس دارالفنون. که به ضرورت معلمان فرنگی به دستیاری مترجمان خود کتابهایی تألیف و ترجمه نمودند و بطبع رساندند، و گفتیم که جزو تشکیلات دارالفنون مطبوعه‌ای به همین منظور ایجاد شد که به «مطبعة دولتی» نام گرفت. دو عامل مزبور بتدریج بسط یافت - و از علل عمده جنبش توسعه نسبی معارف در دوره ناصری گردید. البته در شرائط اجتماعی دیگری، می توانست جنبشی ژرف و پهن‌آور پدید آورد، اما در معنی آنچه تحقق یافت نباید غلو کرد. با توجه به نیروی تحریک تاریخ در نیمه دوم قرن نوزدهم و طول دوره پنجاه ساله عصر ناصری، کار بزرگی انجام نگرفت. در این رای خود با دیگران هم عقیده نیستیم.

گفتار ما در اینجا محدود به زمان امیر است. نخست در دستگاه دولت میانی از مترجمان گرد آورد. هر کجا کسی را می یافت که با زبانهای خارجی آشنائی داشت، پیش کشید و کاری به او رجوع کرد. در واقع

دولت از نداشتن عده مترجم کافی در زحمت بود. امیر در ۲۰ جمادی الثاني ۱۲۶۷ به مشیرالدوله نوشت: هرچه فکر کرد فتوانست مترجم روسی برای کمیسیون سرحدی پیدا کند، از خود او خواست «یک نفر آدم حلال‌زاده‌ای که صرفه این دولت را از دست ندهد و امین باشد» جست و جو نماید. جای دیگر در نامه رمضان ۱۲۶۷ به موسیو ریشارخان مترجم نگاشت: از آنجا که میرزا محمدعلی برادر میرزا حسن «با استعداد و قایل تربیت است... روزی یک معانت اوقات خود را صرف موسی‌الیه نموده، زبان و خط فرانسوی را به او تعلیم بدهد که در اندک زمانی در نسان و خط فرانسوی ماهر شود. معلوم است که حسب‌المرقوم معمول خواهد داشت و مسامحه نخواهد نمود».

هیأت مترجمانی که امیر تشکیل داد مرکب از عناصر مختلف بودند: اتباع فرنگی مستخدم دولت، ایرانیان مسیحی، و شاگردان ایرانی که در فرنگت درس خوانده بودند یا در ایران چیزی آموخته‌اند. از گروه اول این کسان را می‌شناسیم: ریشارخان فرانسوی، ادوارد برجیس، برادرش معروف به «برجیس کوچک»، و آندره تمساری. از دسته دوم چندتن ممتاز بودند: جان داودخان و برادرش، میرزا ملکم اصفهانی^۲، میرزا ابراهیم هموی ملکم^۳، نظر آقا. از دسته سوم عده بیشتری را شناخته‌ایم: یحیی‌خان، حاج میرزا محسن، میرزا آقای تبریزی، میرزا امجدعلی یکانلو، میرزا عبدالرسول، میرزا زکی علی‌آبادی، محمدقلی‌خان، محمدرضاخان کاشانی، محمدحسن‌خان قاجار.

۱. جان داودخان یا ژان داودخان مترجم اول دولت بود، برادرش مدعی مأمور در سفارت اسلامبول گردید. شرح زیر از اسناد دولتی نقل می‌شود: «موجب هذه السنة عالیجاه موسی‌جان مترجم اول دولت علیه ایران و عالیجاه موسی داود مترجم برادر عالیجاه مشارالیه که مأمور اسلامبول است، بدون رسوم به تاریخ ششم محرم الحرام مطابق تنگوزیل ۱۲۶۸ جمعاً خدمت دادند. مان: عالیجاه موسی‌جان یا قصد تومان، موسی در آنکه مأمور اسلامبول است دست نماند».

۲. من اولین فرمان خدمت میرزا را شنیدم این است: «چون مراتب شایستگی و قابلیت عالیجاه ذکاوت و فطانت همراه میرزا ملکم مسیحی صفهائی رعیت دولت علیه ایران به توسط پیشکاران یارگاہ خلافت کبری معروفین و مشهور رأی مهرضیای اقدس پادشاهی گشته، ذره‌ای از مراسم شاهانه شامل احوال او شده، در هذه السنة تنگوزیل خیریت ولیل او را مترجم وزارت درل خارجه دولت علیه فرمودیم. و در ازای شغل مزبور سالی سیصد تومان به صیغه موجب در وجه او عنایت و مرحمت نمودیم که همه سائله مبلغ مزبور را بعد از وضع عشر از تراز صدوز برات دیوانی از کارگذاران دیوان اعلی دریافت کرده، صرف مخارج خود ساخته به انجام خدمات محوله پردازد. مقرر آنکه مقرب الخاقان مستوفیان عظام شرح فرمان مبارک را در دفاتر خلود ثبت و ضبط نموده، در عهده شناسند، فی شهر شوال سنه ۱۲۶۷».

۳. میرزا ابراهیم در کلکنه درس خوانده بود و چهار سال زیردست میرزا یعقوب در سفارت روس کار می‌کرد. (از نامه میرزا یعقوب به وزیر امور خارجه، ربیع الثاني ۱۲۶۸).

از اغلب این افراد ضمن بحث دارالفنون و روزنامه یار، گردیده است. از میان آنان کسانی در عالم فکر و سیاست نامدار گردیدند مانند مفکرم که برجسته‌ترین همه بود. یحیی‌خان برادر میرزا حسین‌خان سپهسالار به وزارت‌های مختلف از جمله وزارت خارجه رسید، حاجی میرزا، حسن‌خان سفیر و وزیر گردید. نظراًقا نیز به سفارت منصوب گشت. میرزا آقاسی تبریزی دومین نمایشنامه‌نویس ایران است. نمایشنامه‌های اشرف‌خان، زمان‌خان، شاهقلی‌میرزا از اوست. و قرار بود تئاترهای پیشرو این فن، میرزافتحعلی آخوندزاده را به فارسی برگرداند. میرزامجملی یکانلو نخستین کتاب را در حقوق بین‌المللی عمومی به عنوان «حقوق ملل» به فارسی ترجمه کرد. از عمده نگارش آن خوب برآمده و فصل مهمی در «حقوق موضوعه ملل» و اصول حاکمیت به عنوان «حقوق اطلاق و استقلال» دارد. و از مضموم «اراده ملت» به عنوان منشأ قدرت دولت سخن گفته است. محمدقلی‌خان یکی از کسانی است که برای آموختن فن چاپ روانه روسیه گشته، و بنا بر نوشته میرزا صالح به سیبری رفته بود.

راجع به ریشارخان چند نکته را باید اینجا بیفزائیم: علاوه بر تدریس در دارالفنون و مأموریت‌هایی که امیر به او واگذار کرد (به نند تهیه نقش کتیبه‌های تخت‌جمشید، و مطالعه در معادن کردستان)، تاریخ زندگی ناپلئون را نوشت. در مقدمه آن بحث اندیشیده‌ای درباره فلسفه انقلاب به عنوان تقابل «آخشیجان متضاده» دارد، و نیز از این مقوله سخن می‌گوید که مردان بزرگ آفریده ضروریات تاریخند، زیرا «طبیعت عالم را اهمالی باید تا وجود ایشان به عرصه ظهور آید». به علاوه زمینه «کدناپلیون» را بدست می‌دهد که «حاوی مصادر احکام» است و «دستورالعین اکثر ممالک فرنگستان». کتاب دیگری درباره «قواعد حکمرانی مملکت فرانسه» ترجمه کرد که از تأسیسات سیاسی و اجتماعی آن بحث نموده است.

در دوره امیر کتابهای نسبتاً زیادی از اروپا به ایران رسید. در ۱۲۶۵ تعداد دریست و نود و سه جلد کتاب و سیصد و بیست و سه قطعه نقشه جغرافی عالم یکجا از فرانسه آمد، که برای آن زمان رقم مهمی است. این کتابها را که صورت کامل آن از اسناد دولتی به دست ما رسیده، از نظر موضوع می‌توان به چند رشته تقسیم کرد: علوم طبیعی، صنعت، زراعت، تجارت، اقتصاد و مالیه، سیاست و قوانین، معدن شناسی، تربیت حیوانات اهلی و خانگی، پرورش درختان صنعتی و میوه، باغبانی، صنوف سه گانه نظام لشکری و فنون جنگی، طب و بیطاروی، نام چند کتاب را که خاصه قابل توجه می‌باشد، به همان عنوانی که در آن زمان ترجمه گردیده، می‌آوریم:

کتاب فضلی فرانسه، اسامی مخترعین و شرح اختراع آنها، کتب صرفه‌جویی در مخارج دولتی (۶ جلد)، احکام پادشاهی در چهارم ماه مارس، احکام دولت فرانسه نسبت به صنعتکاران، علم قوانین و مداخل

برزگران، تقویم برزگران یعنی شناسایی ماه و سال بارندگی، زراعت از قرار علم طبیعی، علم کیمیا و شناختن خاکها، نقشه‌شناسی جریان آب، نقشه‌چاه آرتزین، ساختن چوب و امارت کشتی، علم طبیعی، کنگاش و مشورت جنگ، احکام شرعی اهل نظام، قواعد ژاندارم، امور دولتی، نمسا، جمهوری ینگگی دنیا، کتاب «آن لیزه»^۴، تربیت کرم ابریشم، حقوق رعایا و کیفیت زراعت، علم تجارت، عمل معادن و کارکنان آن.

میر به کاز کتاب بی‌توجه نبود. در ۱۲ رمضان ۱۲۶۷ به جان داود نوشت: مقداری کتاب از قبیل تواریخ معتبر خوب و مهندسی و دیگر «کتابهایی که به کار دولت بخورد از فرانسه بدست آورده، بیاورده، می‌دانیم که خود بانی ترجمه و تألیف چند کتاب است؛ یکی کتاب بسیار ارزنده جهان‌نمای جدید ترجمه جان داودخان در جغرافیای تاریخی و سیاسی و اقتصادی جهان که نظیرش تا آن زمان و سالیان بعد به فارسی نوشته نشده است. در ارزش آن پیش از این بحث کرده‌ایم^۵. دیگر جغرافیای عمومی نگارش «فلوگون رفائیل» تبعه انگلیس است. نویسنده آن را از چند اثر فرانسوی به فارسی درآورد، نگارش آن را در محرم ۱۲۶۶ تمام کرد و به نظر امیر رسانید^۶. او به حکومت آذربایجان دستور داد صد تومان به مؤلفه آن بپردازند و در تبریز چاپ بزنند، و صد نسخه به تهران بفرستند. در ۱۲۶۷ منتشر شد و بهای آن چهار ریال بود. نخستین جغرافیای عمومی است که بچاپ رسید. به علاوه به دستور امیر نقشه جغرافیای عالم را در ۲۵ قطعه تهیه کرد و بطبع رسید که به نقشه‌های «رفائیلی» مشهور است. قیمت آن دو تومان بود.

شخص دیگری به نام رفائیل یونانی ساکن تبریز نقشه جهان‌نما و یک نقشه ایران را از روی نقشه‌ای که «الکساندر برنز»^۷ انگلیسی ترسیم کرده بود، کشید و به وسیله سفیر انگلیس برای امیر فرستاد. شیل نوشت: «پس از ملاحظه خواهید فهمید که خیلی خوب از عهده برآمده است و مقبول خواهد افتاد». امیر آن را نپسندید از آنکه ظاهراً خط مرزی خراسان و ترکستان مورد تأیید او قرار نگرفت. از این رو محمدعلی خان وزیر خارجه نقشه را به سفارت پس فرستاد و نگاشت: «دولت ایران نقشه را از او نمی‌تواند قبول نماید، و به خود او باید رد شود». پاسخ وزیر مختار این بود: «مسیو رفائیل این نقشه را از روی نقشه‌های قدیم کشیده، و از منظورات دولت ایران بی‌خبر بوده و به نظر خود خدمتی کرده. البته هر طور به او دستور داده شود عمل خواهد کرد».

۴. مقصود Analyse است. ۵. رجوع شود به بخش ۶.

۶. نسخه خطی این کتاب در کتابخانه ملی موجود است به شماره ۳۳۶.

۷. A. Burnes از مأموران حکومت انگلیسی هند بود که به ایران و افغانستان و ترکستان سفر کرد و نقشه این نواحی را به ضمیمه کتابش چاپ کرده است.

امیر در نظر داشت نقشه کامل همه ایالات ایران را فراهم نماید. میرزا حسن نامی را به اصفهان فرستاد و در شعبان ۱۲۶۷ به چراغعلی خان نایب‌الحکومه آنجا نوشت: «آن عالیجاه قدغن نماید منزل مناسبی به جهت مشارائیه معین نمایند که آمد و شد زیاد نداشته باشد، و بضرافت مشغول کار گردد. و نیز در صورتی که محتاج به شخص بلدی باشد که نقشه اصفهان و متعلقات آن را بکشد، البته مضایقه نکرده، دم بلدی تعیین نماید که یا مشارائیه بگردش کند. و از بابت اخراجات و سیورسات او مقرر است که ماهی بیست تومان به مشارائیه برسد. امیر آن نقشه را پسندید و به شاه نوشت: «بسیار خوب نقشه‌ای است. کم‌کم باید کل ایران را همینطور کشید و نگاه داشت»^۸.

برای مطالعه ناصرائدین شاه تاریخ مفصل فرانسه را تا زمان ناپلئون در دو جلد به ترجمه رسانید. موضوع جلد نخست راجع به «قبل از ایام انقلاب و آشوب ممالک فرانس» و جلد دیگر در زندگانی ناپلئون است. ترجمه جلد اول آن بدست نیامد، اما از مطالعه متدرجات جلد دوم (۴۲۰ صفحه وزیر) باید گفت بامعنی‌ترین تاریخ فرانسه و زندگانی ناپلئون است که در آن دوره‌ها به فارسی ترجمه شده، و به انشای میرزا شفیع منشی و خط خوش «رضاعلی تاریخ نویسن» تحریر یافته^۹. امیر در یکی از نامه‌های خود به شاه اشاره‌ای به همین اثر دارد: «در باب ترجمه دو جلد کتاب ناپلئون... ترجمه یک جلد تمام شده است. لکن میرزا شفیع که باید بنویسد ملتزم رکاب همایون بود، به این جهت توشته نشده است. انشاءالله این روزها مشغول نوشتن آن شده، تمام کرده به حضور مبارک می‌آورد. جلد دیگر را هم مترجم مشغول ترجمه است...»^{۱۰}. به احتمال خیلی زیاد مترجم آن همان ریشارخان است^{۱۱}.

کتاب «نظام ناصری» نگارش بهرام میرزا معزالدوله در ۱۲۶۷ منتشر شد. بهرام میرزا پسر عباس میرزا سابقاً رئیس توپخانه و قورخانه آذربایجان بود. گفته‌اند که این کتاب «بسیار موافق قاعده و بدعت نوشته شده است»^{۱۲}. رساله‌هایی درباره ناخوشی آبله و وبا نیز نشر یافت و

۸. مجلس، نامه‌های خصوصی امیر به شاه، خطی.

۹. ملی، تاریخ ناپلئون، جلد دوم، خطی، تاریخ نگارش جمادی اول ۱۲۶۶.

۱۰. مجلس، نامه‌های خصوصی امیر به شاه، خطی.

۱۱. در مجموعه کاغذهای امیر نامه‌ای یافتیم از مترجم همان کتاب که

می‌نویسد:

«کتاب ناپلئیان را به‌تمام رسانیده، مشغول ساختن اسبابهای ذراعت می‌باشم. استدعا دارم که مقرر فرمایند نجاریاشی هم چند روز همراه فدوی شده، کوماک کند... که خالی از نفع نخواهد بود. (مجموعه کاغذهای امیر، خطی). چنانکه در خدمتنامه ریشارخان خواندیم (ضمن بخش دارالفنون) او بود که از حرفی چیزی می‌دانست، و امیر او را به کارهای گوناگون می‌گماشت. برای ما تردیدی نیست که او مترجم همان کتاب است.

۱۲. وقایع اتفاقیه، شماره ۱۶.

برایگان، پخش گردید. رساله دیگری درباره مسأله مشرق و امور سیاسی یوتان ترجمه گشت. هر کس کتابی ترجمه می‌کرده، انعامی می‌گرفت. محمدحسین تبریزی رساله‌ای از زبان فرانسوی ترجمه نمود و ۲۵ تومان انعام به او پرداختند، اما موضوع آن را نمی‌دانیم. مجموع این کارها زمينه‌ای نو بساخت که دستگاه نشر و ترجمه محرك تازه‌ای یابد؛ دنباله آن در دارالفنون و دارالطباعة گرفته شد.

ذکر این موضوع هم بی‌مناسبت نیست که وزیر مختار روس به امیر نریش که نسخه‌ای از کتاب نامدار جامع‌التواریخ رشیدی تألیف رشیدالدین فضل‌الله در کتابخانه فضل‌الله‌خان میرپنج همدانی سراغ گرفته. خواهش کرد آن نسخه را به امانت به او بسپارند تا نسخه خود را مقایله و تصحیح نماید. امیر این نامه را در ۲۱ ذیحجه ۱۲۶۷ به میرپنج فرستاد:

مقرب الخاقان، جناب جلالت مآب وزیر مختار دولت بسمه روسیه کتاب جامع‌التواریخ رشیدالدین را در اینجا پیدا کرده و استکتاب نموده‌اند. از اینکه نسخه مزبوره صحیح نیست و شنیده‌اند شما نسخه صحیحی دارید، خواهش دارند که آن نسخه را شما بفرستید که نسخه خود را تصحیح نمایند. لهذا اظهار می‌شود که اگر شما چنین کتابی را دارید و همراه برده‌اید، کتاب مزبور را بزودی نزد جناب مقرب‌الهاقان میرزا محمدعلی‌خان وزیر دول خارجه بفرستید که به جناب معزی‌الیه داده، بعد از آنکه کتاب خود را تصحیح کرده باز گرفته، به هر کس که بنویسد به او رد خواهد شد. و اگر کتاب مزبور در همدان است به کسان خود نوشته به تهران نزد مشارالیه بفرستند که بعد از فراغت از تصحیح به همدان به آنها خواهد رسید.

شاید وزیر مختار آن را برای «برزین» شرق‌شناس روسی که به کار مطالعه درباره جامع‌التواریخ پرداخته بود، می‌خواسته است. برزین پس از هفت سال یعنی از ۱۸۵۸ به طبع قسمتی از آن کتاب شامل تاریخ مغول، دست زد و مدت سی سال یعنی تا ۱۸۸۸ سرگرم این کار بود.

سیاست اقتصادی

سیاست ترقی اقتصادی امیر بر پایه ایجاد صنعت جدید، پیشرفت کشاورزی، و توسعه بازرگانی داخلی و خارجی بنا شده بود. وجهه نظر عمومی او ساخته وضع اقتصادی جامعه‌ای بود که در نظام اقتصادی کشاورزی عقب افتاده‌ای سر می‌گردد، از صنعت جدید بی‌بهره مانده، ذخیره ملای آن به خارج روان بود، و مصرف‌کننده کالای بی‌مصرف فرنگی بود. چنین جامعه‌ای تازه می‌خواست جلو سیر تنزل اقتصادی خود را ببندد، صنعت کوچکی که فراخور حال آن باشد تأسیس کند، کشاورزی خود را ترقی دهد، از وارداتش بکاهد و بر صادراتش بیفزاید، و به گفته امیر از «فرار شمشهای طلا» جلوگیری نماید. سیاست اقتصادی امیر پرداخته همین عناصر بود. و مجموع آنها تحرك تازه‌ای به اقتصاد ایران بخشید، در حالت رکود کشاورزی آن تحولی بوجود آورد، و زمینه فعالیت اقتصادی جدیدی را آماده گردانید، از این نظر میرزاتقی‌خان نماینده طبقه متوسطی بود که تازه می‌خواست در ایران بوجود آید.

گفتار ما با تأسیس صنعت ملی آغاز می‌گردد.

در اینکه امیر از پیشرفت صنعت مغرب آگاه بود، تردیدی نیست. اما درست نمی‌دانیم که تا چه اندازه برخوردار بود که نیروی تحرك مغرب زاده صنعت آن بود و همان عامل تحول اجتماعی آن گردید. به هر حال از نوشته‌ها و گفتگویی امیر با سفیر انگلیس نمایان است که برای فنون غربی ارزش بسزائی قائل است، به تأثیر اقتصادی آن پی برده بود، و یکی از مراد مهم برنامه او در ترقی ایران ایجاد صنایع جدید بود. بارها می‌خوانید که «اولیای دولت علیه اهتمام بسیار دارند که صنایع بدیعه ممالک مصرومه رونق تمام یابد»^۱. یا اینکه: «رعایا و صنعتگران این

۱. وقایع اتفاقیه، شماره ۱.

دولت علیه دانسته‌اند که اولیای دولت... در ایجاد و احداث صنایع بدیعه اهتمام دارند، هر یک درخور قابلیت خویش به‌اکتساب و احداث صنایع تازه طالب و راغب‌اند»^۲. نقشه امیر در بنای صنعت ملی شامل استخراج معدن، ایجاد کارخانه‌های مختلف، استخدام استادان فنی از انگلیس یا پروس، فرستادن صنعتکاران به روسیه، خرید کارخانه از فرنگک، و حمایت از محصولات داخلی بود. به شرح هرکدام می‌پردازیم.

فرمان آزادی استخراج معدن برای اتباع ایران صادر گشت؛ دولت و مردم هر دو به این کار دست زدند. پیش از آن نیازمندی نظامی در زمان عباس‌میرزا استخراج معدن را ایجاب کرده بود - در ۱۲۳۵ سروان «مون‌تیش» انگلیسی مأمور مطالعه در معادن آهن و مس قراچه‌داغ گشته بود. پس از او «لیندزی» صاحب از فتحعلی‌شاه فرمائی گرفت که به‌خرج خود آن معادن را بکار اندازد. در ۱۲۵۲ یک دستگاه ماشین بخار و چند کارگر از انگلیس آورد و به بهره‌برداری پرداخت. با تیرگی روابط ایران و انگلیس استفاده از معدن مزبور نیمه‌کاره ماند، و حتی به اختلاف میان دو دولت انجامید. امیر در ۱۲۶۷ فرمان آزادی بکارانداختن معادن را اعلام نمود، و اداره امور معادن را به میرزا جبار ناظم‌الصهام سپرد. از اتباع ایران «هرکس از نوکر و رعیت و اشراف و اعیان» می‌توانست به استخراج معدنی که خود پیدا کند، بپردازد. و تا پنج سال از مالیات دیوانی معاف بود. مآخذ معافیت پنج ساله قانون کلی بود، و هرکس مبتکر صنعت تازه‌ای می‌گردید تا پنج سال در انحصار خودش قرار می‌گرفت.

بهره‌برداری از معادن آغاز شد؛ میرآقاسی خان معدن مس و آهن قراچه‌داغ را براه انداخت و در وهله اول هشت خروار مس خالص تولید کرد. آهن ماسوله گیلان توسط استاد فتح‌الله بدست آمد. از معدن نانجیق سازندران آهن استخراج گردید. ماده قطران که در توپخانه مصرف داشت و از قفقاز می‌آوردند، در رحمت‌آباد گیلان «خوب و زیاده از قدر کفایت ساختند». به تصدیق اهل فن آهن ماسوله و نانجیق در نرمی و چکش‌گیری بر آهن حاجی ترخان امتیاز داشت. مقرر گردید پرمیزان تولید آن بیفزایند تا «مستغنی از خریدن آهن از حاجی ترخان و غیره باشند». ترقی صنعت آهن و اسلحه‌سازی نتیجه پیشرفت بهره‌برداری از معادن بود^۳. در شاهرود نیز معدن زغال‌سنگ یافته شد و حاکم استرآباد خواست به استخراج آن همت گمارد. اما جانشین امیر مانع آمد و اجازه بهره‌برداری آن را نداد^۴.

افزایش تولید معادن البته مستلزم آموختن اصول فنی جدید بود. از این‌رو برای مدرسه دارالفنون استاد معدن‌شناس که «سرشته از

۲. وقایع اتفاقیه، شماره ۲۶.

۳. وقایع اتفاقیه، شماره‌های ۵، ۸، ۲۵، ۴۸، ۴۹.

4. E. Eastwick, Vol. 2, P. 80.

همه فلزات داشته باشد» از اتریش استخدام کرد. و نیز در صدد برآمد
دو نفر «معدنچی که در معادن کار بکنند» از اروپا بیاورد. ضمن نامه
۱۲ رمضان ۱۲۶۷ به جان داود تاکید نمود: «در باب استاد معدنچی اهتمام
نمایند که از جمیع فلزات خاصه طلا و نقره سررشته کامل داشته باشد».
به علاوه ریشارخان می نویسد: «دو ماه در تهران نبودم، امیر مرا به
کردستان فرستاده بود که در موضوع معادن آنجا تحقیقات کنم»^۵. ضمیمه
کتابچه معادن ایران «تفصیل معادنی که موسیو ریشار فرانسه خود رفته
و سرکشی کرده» نگاشته شده است. اواخر دوره محمدشاه، میرزا محمد
صالح تبریزی «مستوفی معادن» به فراهم کردن آن کتابچه پرداخت و اوایل
سلطنت ناصرالدین شاه آماده گردید. منظور این بود که: «آنچه ارباب
خبرت و بصیرت از اهالی ایران و فرنگ از معادن ممالک محروسه خبری
و اثری می یافتند، در ضمن کتابچه ثبت و ضبط شود» که جهت اختراع
صنایع و استخراج بدایع بکار آید^۶.

بشرحی که بیاید بر اثر صدور شمش طلا و نقره به عثمانی و هند
از مقدار سکه زر و سیم کاسته شده بود، و این یکی از انگیزه های دولت
به استخراج فلز قیمتی بود. این راهم بگوئیم که از جمله ارمغانهایی که
لوئی ناپلئون به مناسبت جلوس ناصرالدین شاه به پادشاهی فرستاده، سه
دستگاه کوره ذوب فلزات بود از این قرار: کوره برای جدا کردن سرب از نقره،
کوره برای آب کردن مس، و کوره برای گذاشتن سرب که از معدن آورند.
امیر این کوره ها را به صنعتکاران سپرد که بکار اندازند.

پا به پای راه افتادن چند معدن - کارخانه های پارچه بافی،
شکرریزی، چینی و بلورسازی، کاغذسازی، چدن ریزی و فلزکاری و دیگر
صنایع کوچک تأسیس یافت. برای ترقی ساختن پارچه های پشمی دولت
در صدد خریداری ماشینهای جدید و استخدام چهار استاد این فن برآمد.
گفتگوی امیر با سفیر انگلیس یک جهت اندیشه او را روشن می کند.
«امیر نظام در صدد تأسیس کارخانه پارچه های پشمی برآمده و
خواهان استخدام چهار استاد خبره در این رشته می باشد. شرائط پیشنهادی
دولت این است: سه نفر اول هر کدام سالی یکصد لیره، و نفر چهارم
به عنوان مدیر کارخانه سالی یکصد و پنجاه لیره موجب بگیرند. امیر
حاضر است به مدیر کارخانه که خود باید استاد فن باشد بیش از آن هم
موجب بدهد. همینکه آنان به تهران برسند با هر کدام قرارنامه جداگانه ای
به مدت سه تا پنج سال بسته می شود، بابت خرج سفر هر کدام پنجاه
لیره پرداخت می گردد، و همین مبلغ برای بازگشت هر کدام منظور خواهد
شد، و این مبلغ کافی است.

۵. نامه ریشارخان به دوستی در ارزنة الروم، گردآورده دکتر اعلم الدولة
ثقفی، خطی.

۶. میرزا محمد صالح تبریزی، کتابچه معادن ایران، خطی.

«به نظرم استادان مزبور نباید کمتر از سی سال داشته باشند و حتماً بایستی خوش رفتار و سنگین باشند. خیال می‌کنم خبرگان ایرلند شمالی بهتر از کارکنان انگلیسی و اسکاتلندی با اوضاع ایران خو بگیرند... صنعتکاران انگلیسی و اسکاتلندی مقید به تقسیم کار دقیق هستند، اما بطوری که شنیده‌ام در ایرلند تقسیم کار فنی به این اندازه نیست. از آن گذشته کارخانه‌های انگلیسی و اسکاتلندی یا ماشین بخار کار می‌کنند، گویا در ایرلند چنین نباشد. و گردش کارخانه در ایران نیز با نیروی اسب و یا آب خواهد بود. پیشنهاد دیگر امیر نظام خرید چند نمونه ماشین پارچه بافی است که احتیاج به نیروی بخار نداشته باشد. بهای آن را در حدود یک صد لیره یا بیشتر در نظر گرفته است. شیل در ضمن توضیح می‌دهد که از مواد مورد نیاز پشم و آهن و رنگ و روغن بزرگ و زیتون در ایران هست، اما آلات فنی شانه زدن و پرداختن پشم را باید وارد کرد. بعد این نتیجه را می‌گیرد:

«امیدوارم پیشنهاد امیر نظام مورد قبول افتد، چه زیانی برای ما ندارد، به علاوه نه احتمال می‌رود که نقشه‌اش دوام زیادی بکند، و نه اینکه پارچه‌های پشمی که اکنون از بلژیک و آلمان وارد می‌گردد، از انگلیس خریداری خواهد شد. از آن گذشته تأسیس کارخانه مزبور و جلوگیری از ورود پارچه‌های پشمی آلمانی و بلژیکی، مانع صدور پارچه‌های انگلیسی به ایران نخواهد گشت. زیرا خرید پارچه از آلمان و بلژیک موجب خارج شدن ارز و کمیاب گردیدن طلا گردیده، و جلوگیری از صدور طلا زمینه بازار فروش اجناس انگلیسی را بهتر فراهم خواهد نمود»^۲.

با وجود این، پیشنهاد همکاری امیر در این قسمت هم بجائی نرسید. دولت انگلیس که فقط خواهان گسترش بازار کالای خود در ایران بود، حاضر به فرستادن اهل فن و یا فروش کارخانه نگردید. پس امیر به آلمان و اتریش روی آورد. به مأمور خود جان داود نگاشت که ترتیب استخدام دو استاد ماهوت‌باف را بدهد. به علاوه اسباب یک کارخانه ماهوت‌سازی را خریداری کند. موجب سالیانه آن دو نفر را تا هفت صد تومان مقرر نمود. دستور امیر در ۱۳ رمضان ۱۲۶۷ از این قرار است:

عالیجاها عزیزا، آن عالیجاه می‌داند که ماهوت زیاد به مصرف ملیوس اهالی ایران می‌رسد و بسیار لازم است که ماهوت‌سازان را اهالی اینجا یاد بگیرند، و این صنعت در ایران شایع شود. لهذا مرقوم می‌شود که دو نفر ماهوت‌ساز که بتوانند بسیار خوب بکارند قرار موجب این در نفر را که شش صد هفت صد تومان داده، با خود بیاورد و خرج قهاب و ایاب آنها را بقدر قابلیتشان داده می‌شود. و نیز نمونه

۲. انگلیس ۶۰/۱۵۴ شیل به پالمرستون، ۲۲ نوامبر ۱۸۵۰.

اسباب و آلات کارخانه ماهوت‌سازی را هم بطور اختصار با خود بیاوردند که در اینجا ساخته شده، مشغول ماهوت‌سازی شوند. معایم است آن عالیجاه درین باب مسامحه نخواهد کرد.

در تکمیل نقشه رواج صنعت در ۱۲۶۷ شش تن از صنعتکاران ایرانی را برای رشته‌های گوناگون به روسیه فرستاده و دو نفر را به عثمانی^۸، گروهی که روانه روسیه گشتند یا ذکر فن هر کدام عبارت بودند از: آقا رحیم اصفهانی در کاغذسازی، کریلائی عباس در بلبور سازی، کریلائی صادق در چدن‌ریزی، کریلائی احمد در تصفیه شکر و قندسازی، مشهدی علی در نجاری و اسباب‌چرخ‌سازی، آقا عبدالله در شمعی^۹، سرپرستی این دسته به حاجی میرزا محمد تاجر تبریزی سپرده شد، و مقصود این بود که در کارخانه‌های روسیه کار کنند و هر کدام فن خود را تکمیل سازند. همه آنان در مسکو به کار مشغول شدند، مگر کریلائی عباس که به پترزبورگ رفت. تا ۱۲۷۰ به ایران بازگشتند. آقا رحیم اصفهانی در تهران کارخانه بلورسازی برپا کرد، و در محله پائین، روازه اصفهان کاغذگرخانه. حاجی میرزا محمد تاجر در ساری کارخانه شکرریزی و چدن‌سازی و چیلانگری و نجاری را دایر نمود. علاوه بر آن سه دو نفر از حریرباقان کاشان برای «آموختن چرخ ابریشم» به اسلامبول فرستاده شدند. به مصلحت‌گذار ایران نوشته شد که مراقبت نماید «خوب صنعت را بیاموزند و ماهر شوند». باید دانست که صنعت ابریشم عثمانی به کوشش هنرمندان فرانسوی ترقی یافته بود. در ایران نیز در این زمان ابریشم گیلان و کاشان رونق زیاد داشت و زمینه برای پیشرفت آن آماده گردید^{۱۰}.

کارخانه‌هایی که در آن زمان بنا گردید از این قرار است:

۸. آخرین بار در ۱۲۶۳ محمدحسین‌بک افشار برای تحصیل صنعت بلور سازی و قندسازی به روسیه رفت. حاجی میرزا آقاسی در این باب شرحی در ۸ شعبان به سفیر روسیه نوشت: «... محمدحسین‌بک افشار که صاحب هوش و فراست است به سبب استعداد و قابلیت که دارد بر حسب حکم... شاهنشاهی روحی قداء به جهت آموختن پاره‌ای صنایع از قبیل آینه و بلور و قندسازی از دربار فلک‌مدار ملوکانه مأمور و مسقو می‌باشد چون مشارالیه درست استحضاری از آن صفحات ندارد... لهذا سفرش و معرفی او به حاکم و مباشرین کارخانه‌جات مسقو خارج از مصلحت و منفعت نخواهد بود، و بدیهی است که چنانچه به استصواب و میل خاطر آن جناب... سفرش از مشارالیه به حاکم مسقو در رعایت و حمایت او بشود آموختن اینگونه صنایع که مطلوب رای مبرآرای خدیوانه است، به جهت او آسان و از محبت آن جناب جلالت‌مآب زودتر تحصیل خواهد نمود».

۹. اسناد دولتی و صورت مذاکرات صدر در پترزبورگ، خطی.

۱۰. هفت سال پس از امین در ۱۲۷۵ یک گروه هجده نفری از صنعت‌آموزان ایرانی برای آموختن فنون مختلف از جمله ماهوت‌بافی، چینی‌سازی و کاغذ سازی به فرانسه روانه گشتند.

کارخانه ریسمان‌ریسی در تهران به طول و عرض شصت ذرع، بنای آن چهار طبقه و در سقف طبقه چهارم آهن بکار رفته بود. اسباب این کارخانه از فرنگستان وارد شده بود. دیگر کارخانه چلوآربافی بین تهران و شمیران، و حریربافی در کاشان است. دو کارخانه شکرریزی در ساری و بارفروش که شکر مازندران را تصفیه کرده، قند و شکر سفید درآوردند. پیش از آن استاد عبدالحمید قناده مأمور تصفیه شکر مازندران گردید. نمونه آن را به تهران فرستاد، چون مرغوب افتاد به توسعه کشت نیشکر اقدام گردید، و به دنبال آن دو کارخانه مزبور ایجاد شد. میزان محصول آنها ماهی ده خروار قند سفید بود، و بهای آن از قرار یک‌من پنج قران. امیر خود در نامه ۸ رمضان ۱۲۶۷ به‌جان‌داود می‌نویسد: «شکر را در مازندران نوعی سفید کرده‌اند که بهتر از شکر هندوستان است». در روزنامه اعلام گردید: از آنجا که شکر مازندران بسیار خوب و «بهتر از شکر جزایر ینگه‌دنیا که هندالفریبی می‌نامند، هست حکم شد که بازم درست کنند. و چون که بعمل آوردن این شکر نفع سالک ایران است» مقرر گردید در نواحی دیگر مثل خوزستان که همیشه شکر آنجا مشهور بود، نیشکر بکارند و شکر سفید بسازند^{۱۱}.

دیگر کارخانه بلورسازی و چینی‌سازی در قم و تهران است. می‌بینیم که محصول بلور کارخانه قم در وهله اول بطوری که مطلوب باشد بعمل نیامده بود. تا در هفته گذشته... آلات ساده‌ای که در آنجا بعمل آورده بودند، غلیبان ساده و گیلاسبای چراغ هیج از بلور تمیز داده نمی‌شد. از دیوان اعلیٰ تنخواه و اخراجات دادند که رفته، سعی نمایند لاله و مردنگی و سایر چیزهایی که قدری تفاوت جزئی داشت، خوب بعمل بیاورند. باز می‌خوانیم: ظروف چینی که «سابقاً ساخته بودند مشابهت در لون و قواره به‌چینی داشتند، لکن اصل خمیره به پای چینی نرسیده بود. در هفته گذشته ساخته بودند که در همه چیز شباهت تام به ظروف چینی داشت. قاب و قدهای بزرگ و سایر اقسام چینی... لهذا حکم شد که کارخانه خوب بزرگ در میان اراک ساخته شود که استادان در آنجا آمده، مشغول شوند، و هنقریب انشاءالله ظروف چینی خوب از کارخانه بیرون می‌آید بعدی که کفایت کند. و در قیمت بمراتب از چینی مناسبتر تمام می‌شود»^{۱۲}. امیر خرسند بود که به‌جان‌داود نوشت: «بلورسازی و چینی‌سازی ترقی زیاد کرده است». همچنین «بلور دارالخلافه به درجه امتیاز رسیده، و خیلی سفید و صاف، لاله و مردنگی و گیلاسبی که ساخته شده است قریب به آن است که مثل بلور ممالک فرنگ بنظر آید». (راجع به کارخانه‌های تفنگ‌سازی و باروت‌کوبی و دیگر ادوات جنگی، ضمن اصلاح نظام جدید بحث کرده‌ایم).

برای ترقی صنعت، از پشتیبانی و کمک به اهل فن و هنر هیچ دریغ

۱۱. وقایع اتفاقیه، شماره ۱.

۱۲. وقایع اتفاقیه، شماره ۲.

نمی‌گشت؛ مکتون‌خاطر دولت آن‌است که «عموم ارباب حرفه و صنعت در شغل و کسب خود ترقی داشته باشند. و هر یک که صنایع بدیسه که بکار آید احداث کنند، مورد نوازش و التیفات می‌شوند»^{۱۲}. باز نوشته‌اند: «امیر در ترویج و تشویق اهل صنعت و حرفت زیاد از اندازه اصرار داشت. و مخصوصاً می‌گفت هر کس هنر بدیع و صنعت تازه‌ای بیآورد، به او چیز خواهم داد، و به وعده خود وفا می‌کرد»^{۱۴}. از جمله حاجی محمد حسین کاشانی پارچه‌ای از پنبه و گچ ساخت که «دوامش به اعلی مراتب زیادتر» از ماهوت بود، و لطافت آن کم از ماهوت نبود. امیر آن را برای کلیچه نظامیان پسندید، و وجه دوهزار دست کلیچه از قرار هر دستی چهارقران و دهشاهی را به او پرداخت که تهیه نماید. اعلام گردید «اگر این پارچه خوب بسیار بشود گمان هست که منافع کلی برای دولت و رعیت داشته باشد»^{۱۵}. همچنین زنی هنرمند به نام خورشید خانم نمونه‌ای از زردوزی لباس نظامیان را که پیش از آن از اتریش و عثمانی وارد می‌کردند، ساخت. مورد تشویق قرار گرفت، و مقرر شد شاگردان متعدد بگیرد و تا پنج سال زردوزی لباس نظامی در انحصار او باشد^{۱۶} دیگر استاد سماور-ساز اصفهانی بود که شرحش خواهد آمد.

منسوجات ایران رونق تازه‌ای گرفت: دولت «در بافتن شال کرمانی قدغن اکید نمودند که خوب بافته شده، نمونه‌های آن را که به صندوقخانه آوردند» بطوری خوب شده بود که می‌بایست بسیار دقت کنند تا معلوم نمایند که کرمانی است یا کشمیری^{۱۷}. در همان مجلس، شال‌فروشان خیره در تمیز آنها درماندند، شال کرمانی را به جای شال کشمیری گرفته و یک طاقه آن را هشتاد تومان قیمت کرده بودند^{۱۲}. این همان است که به «شال امیری» معروف گشته. امیرخود در کاغذ ۸ رمضان ۱۲۶۷ به‌جان‌داود می‌نویسد: «شال کرمانی طوری ترقی کرده است که شخص صاحب سر رشته در کمال اشکال می‌تواند از شال کشمیری تمیز بدهد، بلکه می‌توان گفت که تمیز داده نمی‌شود». از بیان او روشن است که سخنی به گزاف نمی‌گوید، برای دلگرم ساختن شال بافان، در عیدنوروز از همان شال کرمانی به امنای دولت خلعت داده شد.

صنعت ابریشم از نظر کمیت و کیفیت ترقی کرد. تجارت خارجی ایران افزایش تولید آن را ایجاب می‌نمود، زیرا تنها منبع مهم ارز خارجی ماهدور ابریشم بود^{۱۸}. برای پیشرفت ابریشم بافی دو تفسر از استادان کاشان به اسلامبول روانه گشتند. شیل شرحی از مهارت فوق‌العاده هنرمندان ایران می‌نگارد؛ همه اقسام پارچه‌های ابریشمی که در شهرهای مختلف اروپا می‌بافتند، در ایران تهیه می‌گردید. حریر، زربفت، تافته، و انواع

۱۴. صدرالتواریخ، خطی.

۱۶. همان، شماره ۲.

۱۸. نگاه کنید به بخش ۲۱.

۱۳. وقایع اتفاقیه، شماره ۲.

۱۵. وقایع اتفاقیه، شماره ۲۱.

۱۷. همان، شماره ۱ و ۶.

مخمل باجنس مرغوب بادوام و رنگهای عالی تولید می‌شد. و صنعتکاران ایرانی مهارت خاصی در بافتن پارچه‌ای از مخلوط ابریشم و پنبه یافته بودند.^{۱۹}

پارچه‌های وطنی خیلی رواج یافت: درمازندران شال‌چوخای پشمی را برای پوشاک اهالی می‌بافتند. اما «چندان درجای دیگر بفروش نمی‌رسید و آنقدر خوب هم نبود». به تشویق دولت تولید آن افزوده شد و جنس آن بهتر. چنانکه «در قماش همه کس تصدیق براین دارد که از ماهوتپای متوسطه پردوام‌تر و لطیف‌تر است، و در رنگ مطلقاً معلوم نمی‌شود که ماهوت است یا شال». بهای آن از قرار توپی چهار قران بود؛ و دستور داده شد از همان شال سالی پانزده هزار کلیجه برای سربازان بدوزند، همچنین مقرر گردید لباس تابستانی نظامی «از اقمشه خود ایران دوخته شود». این معنی باعث رفاه رعیت و آبادی مملکت خواهد شد. پس سفارش گردید سالی پنجاه هزار دست لباس سربازی از قماش وطنی آماده سازند.^{۲۰}

در تولید مصنوعات فرنگی کوشش گردید: ساختن سماور، کانسکه، و بخاری امریکائی در آن زمان آغاز شد و رواج پیدا کرد. از نظر تاریخ صنعت جدید در ایران در باره هر یک توضیحی می‌دهیم. سماور در اوائل سده گذشته از روسیه به ایران آمد. در نوشته‌های رسمی به تلفظ صحیح اصل کلمه «سماوار» آمده، و عوام «حمام برنجی» می‌گفتند. و معنی لغت «خودچوش» است. از جمله هدایائی که از دربار فرانسسه برای شاه و امیر رسید سماور و اسباب چایخوری بود. در صورت ارمغانهای مزبور که برای ناصرالدین شاه به وسیله سفارت فرانسه فرستاده شد، می‌خوانیم: «سماوار نقره‌مطلا، منبت و مزین باجام نقره سفید، به انضمام مجموعه زیر فنجان که روی صفحه یک جام آینه و زیر آینه به خط فارسی مکتوب بوده است. و به انضمام یک عدد قوری و یک عدد قهوه‌دان و یک عدد قندان و یک عدد شیردان که مجموع آنها درجمبه‌ای ازچوب‌چنار گذاشته است». و به نام امیر «سماوار نقره‌منبت و بعضی جاها مطلا، مجموعه زیر فنجان نقره، قوری نقره، سه پارچه جهت گذاردن سماوار، ظرف نقره جهت سوزانیدن عرق دو آتشه عوض زغال. . .» ارسال شده بود. (عرق دوآتشه همان الکل است). در اوایل ۱۲۶۶ ملک‌التجار روسیه «ویش قرشسوف» نیز سماوری با یک دست ظرف چایخوری برای امیر آرمغان فرستاد.^{۲۱} امیر همان سماور رسیده از روسیه

19. Lady Sheil, P. 378.

۲۰. وقایع اتفاقیه، شماره ۲.

۲۱. امیر در پاسخ ملک‌التجار روسیه این نامه را در ذیقعد ۱۲۶۶ نوشت و یک طاقه شال قرمه برای او فرستاد.

«عالیجاها عزیزا» نوشته آن عالیجاه چندی قبل واصل شد و از مسطوراتی استحضار و آگاهی حاصل آمد. پارهای اسباب هم که از قبیل سماوار و ظروف چایخوری برای اینجانب فرستاده بود رسید. چون ظروف و اسباب مزبور بسیار خوب

را به یکی از صنعتگران زیر دست اصفهان سپرد تا نظیرش را بسازد. استاد اصفهانی از عمده آن خوب برآمد. امیر او را بناوخت و چنانکه رسمش بود سرمایه‌ای در اختیار او گذاشت تا به فن سماور سازی بپردازد. همچنین بنا بر شیوه خود مقرر داشت تا چند سال ساختن سماور در انحصار آن استاد باشد. بادنگرمی دست به کار شد، اما به قراری که گفته‌اند دیری نگذشت که با پرکنار شدن امیر از صدارت، کار استاد سماور ساز هم به تپاهی رسید^{۲۲}. اما راجع به کالسکه سازی، از جمله هدیه‌هایی که پادشاه انگلیس در ۱۱۲۷ برای فتحعلی شاه فرستاد چند کالسکه بود^{۲۳}. شاه برای تفریح در یکی از آنها نشست و به غلیان کشیدن مشغول شد. پس از آن از روسیه هم کالسکه‌هایی آوردند، اما متداول نگشت. در ۱۲۶۷ در تهران و اصفهان کالسکه سازی را راه انداختند. کارخانه تهران را استاد محمدقلی بیگ اداره می‌کرد که از صنعتکاران قورخانه بود. با وجود آنکه فن «کالسکه ساختن تازه است و در ایران چندان متداول نبوده، بسیار خوب می‌سازند»^{۲۴}. نخست مردم گمان بردند که کالسکه سواری خاص اعیان و اهل دولت است. پس اعلام نتردید: منظور دولت این است که «کالسکه سوار شدن در میان خلق متداول باشد و این قاعده در... ایران نیز رواج یابد، و خلق آسوده‌تر در شوق و شوارع حرکت نمایند... و این مخصوص اعیان دولت نیست. بلکه هر کس از تجار و کسبه و غیره که به کارخانه کالسکه سازی سفارش بدهد، برای او خواهند ساخت^{۲۵}.

در همان اوان «بخاری پیچ» از امریکا وارد شد. شرحی که در

و ظریف بود مرغوب خاطر افتاد. درین وقت محض ظهور محبت يك طاغه شال قرمه لاکی با جهت آن عالیجاه ایفاد شد. می‌باید آن عالیجاه در انجام مهمات تجار تبعه جانیین کمال حسن اهتمام اجتهاد را بظهور رسانده، خاطر آنها را از خود راضی و خشنود دارد...»^{۲۶}.

۲۲. داستان سرنوشت استاد سماورساز را از شادروان محمدعلی فروغی (به نقل از مرحوم پدرشان) شنیدم. و تقریر ایشان را ثبت کردم. از مرحوم ابوالحسن فروغی نیز یادداشتی در شرح آن قضیه بدست آمد که اخیراً انتشار یافت (یغما، آذر ۱۳۴۶ ص ۷۹-۴۷۲). آن تقریر و این نوشته از آن دو برادر در معنی یکی است و معتبر است. خلاصه فرجام کار سماورساز این است: پس از عزل امیر مأموران دولت سراغ سماورساز رفتند و سرمایه‌ای که به او داده بودند، مطالبه کردند. چون آن را در سرف‌تپیه لوازم کار نموده بود و نتوانست همه وجه را بپردازد، استاد هنرمند را دور بازار می‌گرداندند و چوب بر سر و رویش می‌زدند مگر راهگذاران ترحمی کنند و چیزی بدهند، تا قرض خود را کارسازی نماید. از آن ضربه‌ها که بر سرش وارد آمد ناپینا گشت و بقیه عمر به گدائی نشست. تا سالها بعد زنده بود و به یاد روزگار گذشته سرگذشت خود را برای هر کس نقل می‌کرد.

۲۳. اولین بار در زمان شاه عباس کالسکه‌هایی به رسم ارمغان از دربار روسیه در انگلیس رسید. گویا جلب نظر شاه را نکرده، بی‌مصرف افتاد و متروک شد. شرح آن در سفرنامه ناورثیه آمده.

۲۴. وقایع اتفاقیه، شماره ۲۵. همان، شماره ۳۹.

۲۵. وقایع اتفاقیه، شماره ۲۵.

روزنامه نشر یافت بسیار قابل توجه است؛ آمادگی و عکس العمل دولت را در رواج صنعت نمایان می‌سازد:

«جرج استیونس صاحب، ساکن تبریز به جهت اهالی ایران يك طور پیچ بخاری که بعضی از اجزای آن ریخته و قالبی است، و بعضی آهن کوفته چکشی، اختراع و تتبع کرده است و بسیار طرح خوبی است که کم خرج و پاکیزه و راحت است. و ربع هیزی که به جهت يك فنور خانگی می‌سوزانند در این پیچ جدید سوخته شود، يك اتاق بزرگ را شب و روز گرم و معتدل‌الها نگاه می‌دارد، بدین دود و اذیت. و هر قسم هیزی در آن می‌توان سوزاند، و چهار قسم خوراکی در او می‌توان طبخ کرد، و به قدر خوراک چهل پنجاه نفر در يك روز نان می‌توان پخت. در سفر و حضر، در چادر و امثال آن زیاد بکار می‌خورد. زیرا که مسافری در زمستان که به دهات عرض راه وارد می‌شوند، مضرت دود را به جهت خرابی اوجاق و تنگی دودکش بسیار دیده‌اند که در بارندگیها آب از سوراخ بخاریهای دهات به اوجاق می‌ریزد، و دود می‌کند، و آتش خاموش می‌شود. و مسافری از این صدمات اکثری در سکوی طولیله‌ها منزل می‌کنند، و این بخاری رفع اینگونه صدمات را می‌کند. و منظور مخترع این بخاریهای پیچ این است که یکی از اینها به نظر امنای دولت علیه ایران برسد، بعد از آنکه پسند فرمودند در رواج شدن آن همت خواهند فرمود. و به کار قشون نیز بسیار خواهد خورد... ۲۶»

از تأسیسات امیر «مجمع‌الصنایع» است. چنانکه بازار و سرای اتابکی را جهت ترقی تجارت بساخت، مجمع‌الصنایع را برای ترویج فنر و هنر بنیان نهاد، گرچه مثل دارالفنون به روزگار خودش گشایش نیافت. در آن حجره‌ها بنا نمودند که هنرمندان مشغول‌کار بودند، و مباشرت مجمع‌الصنایع با حسینقلی خان معیرالممالک بسطامی بود. نام این حجره‌ها در روزنامه آمده: ساعت‌سازی، آیالیط‌سازی، زرکشی و زردوزی، خیاطی، ملیله‌سازی نمونه کار چین، نقاشی، تفنگ‌سازی ۲۷. معلوم است که مؤسسه مزبور بیشتر به عنوان کانون ترقی هنرهای ظریف بنا شده بود.

رسیدیم به مبحث کشاورزی.

ایمنی اجتماعی و حفظ حقوق کشاورزان دو عامل اصلی ترقی فلاحت بود. بابرانداختن آئین کهنه سیورسات، و حمایت از ریستاتیان میزان تولید مواد کشاورزی افزایش گرفت، و کشت محصولات تازه‌ای نیز آغاز گردید. سفیر انگلیس که همراه شاه و امیردر ۱۲۶۷ به اصفهان رفت

۲۶. وقایع اتفاقیه، شماره ۲۸.

۲۷. وقایع اتفاقیه، شماره ۱۱۱.

می‌نویسد: «در اراضی اطراف اصفهان تا چشم کار می‌کرد، فرسنگ در فرسنگ کشت و کار بود. و نباید فراموش کرد که تا همین اواخر خطه اصفهان را آشوب فرا گرفته بود. این تحول شگفت در این مدت کوتاه در خور نبودن است، و آن نیست جز اثر روش عادلانه نایب‌الحکومه (اصفهان، چراغمی‌خان زنگنه که پیش از این نوکر شخصی امیرنظام بود، البته در شهر، آلت ویرانی عمومی مصلکت به چشم می‌خورد، اما از بزرگان هیچ شکایتی، راجع به زورگویی دیوان شنیده نمی‌شد، برتری دولت کذونی ایران بر سلطنت سابق مورد اعتراف همگی است»^{۲۸}.

در شناخت تفاوت حال طبقه رعیت در چند سال پیش با حال آن نوشته شیل را باید با گزارش رسمی یکی از عاملان مالیه که از جانب حاجی میرزا آقاسی به اصفهان رفته بود، مقایسه کرد. ضمن شرح حیف و میل مالیات دیوانی می‌نویسد: «احوال رعیت اصفهان... جمع نیست که اغلب قوت آنها جاورس است که در ولایات دیگر به مرغ می‌دهند. و هرگاه این فقره را به جناب آقائی عرض نکنم، می‌ترسم مؤاخذ جناب اقدس‌الهی بشوم». از کارهای قابل توجه نقشه‌آبادانی خوزستان است. بنای سد ناصری بر رودخانه کرخه، و ایجاد پل شوشتر، و رواج کشت نیشکر از کارهای دولت میراست. درباره هر موضوع توضیحی می‌دهیم. در نامه شوال ۱۲۶۶ به میرزا احمدخان مشیرالدوله نوشت: «در باب قابلیت ملک خوزستان... اهتمام زیاد در آبادی آنجا خواهم نمود. شما هم که در آنجا هستید و اظهار رضامندی از مقرب‌الخاقان عباس‌خان نوشته بودید، انشاءالله کمال اهتمام در آبادی آن ملک به دستگیری یکدیگر نمائید. طرز مرا هم می‌دانید که مگر امکان در آبادی ملک پادشاهی ساعی و جامد هستم، و بهیچ وجه غفلت ندارم». نظر دور اندیش او را در باره خوزستان از نامه ۲۶ ربیع الثانی ۱۲۶۶ به مشیرالدوله باید شناخت. می‌نویسد:

«... در باب تعمیرات محرمه و بندر حویزه و نهرالوحدی که اظهار کرده بودید و از منافع و مداخل و قابلیت محرمه و ملک خوزستان تفصیلی نگارش. بلی من خودم هم از ملاحظه نقشه‌ها و مطالعه کتب سیاحان استحضار کلی از اوضاع و احوال آن ملک بهم رسانیده‌ام، و می‌دانم پس از تعمیر مداخل زیاد برای دولت علیه حاصل می‌شود. اما خود طبیعت مرا می‌داند و بلدیت به احوال من دارید که برخلاف اسلاف حرف بی‌مایه بی‌معنی را نمی‌توانم به زبان آورم چه جای اینکه به شما بنویسم. حالت پریشانی هم که برای ما گذاشته‌اند بر شما خوب معلوم است. اگرچه از بخت پادشاه... رو به انتظام است اما باید بمرور و تدریج به تعمیر آنجا پرداخت. عجاله برای محرمه طرح دو باب کاروانسرای مستحکم قلعه مافند، با یک باب سربازخانه و یک باب حمام

۲۸. انگلیس ۶۰/۱۶۰ شیل به پالمستون، ۱۵ ژوئن ۱۸۵۱.

کشیده یا مخارج آنها که تخمیناً چقدر می‌شود نوشته بفرستید که بگویم حاکم عربستان امسال آنها را بسازد. و سال دیگر انشاءالله بند حویزه تعمیر شود. خلاصه حالا که از اتفاقات حسنه شما در آن صفحات هستید آنچه از تعمیراتی که لازم دانند و به خاطر آن می‌رسید و می‌دانید برای دولت علیه منفعت حاصل شود طرح و تقصیر مخارج آنها را بفرستید که بگویم سال پسال حاکم عربستان آنها را بسازد. مخدوم من، هرچه از این مقوله تعمیرات باشد، طرح و خرج آنها را بتفصیل در کتابچه‌ای بنویسید و نزد من بفرستید که انشاءالله بهرور تعمیر شود.

به دنبال آن‌سند ناصری بنا گردید. در زمان فتحعلی شاه حفر شعبه‌ای از رودخانه کرخه موجب گردید که بستر رودخانه تغییر پذیرد و قسمت بیشتر آب آن به‌در برود. این شعبه را در پنج فرسنگی بالای حویزه از سمت راست کرخه جدا کرده بودند، اما به علت سراسیمگی زمین سستی خاک و قوت آب گسترده و عمیق شد و بیشتر آب کرخه به مجرای تازه افتاد که از وسط حویزه می‌گذشت. سدهای موقتی هم بسته شد، ولی آب همه را برد. بر اثر آن زمین‌هایی که از کرخه سیراب می‌گشت روبه‌ویرانی نهاد و از منطلقه‌ای که مالیات محصول آن در سال سی و شش هزار تومانی بود، چیزی عاید نگردید. در زمان محمدشاه نیز خواستند سد استواری برپاکنند، باز هم به جایی نرسید. در ۱۲۶۷ خانلر میرزا احتشام السلطنه به حکومت خوزستان و لرستان رفت، و مأموریت عمده‌اش ساختن سد بزرگی بر رود کرخه بود. اعتبار این کار ده هزار تومان در نظر گرفته شد، امیر در یکی از دستورهای خود به مشیرالدوله در ۱۴ رمضان ۱۲۶۷ نوشت: «براین تعمیر بند حویزه و شوشتر و قلمه سلاسل ده هزار تومان از پابت مالیات اذن‌دادم که به استحضار شما مقرب‌الخاقان سهام‌الدوله خرج نماید. و آنها را بطور خوب و پاکیزه ساخته و تعمیر نماید و خرج بامصرفی باشد. کاغذین هم به خود مقرب‌الخاقان در این باب نوشته فرستادم به او برمانند. مخدوماً انجام این عمل و اعتماد مخارج آنجا را به شما و اطمینان شما واگذار کردم که انشاءالله تعالی [قرار] درستی بدهید. بعد از آنکه مالیات دیوان خرج می‌شود چیز با مصرفی باشد. بعد هر طور قرار دادید تفصیل آن رایه دوستدار بنویسید».

سد را ساختند، اما باز طغیان آب سینۀ سد را شکافت. این بار امیر میرزا رضای مهندس را روانه کرد. او نقشه تازه‌ای ریخت و یک هزار و پانصد کارگر به ساختن سد بزرگی پرداختند که در ۱۲۶۸ تمام شد. و همان است که به سد ناصری شهرت یافت. نوشته‌اند که صد هزار تومان خرج آن گردید، غیر از سد مزبور پل هفت‌چشمه شوشتر که رو با خرابی می‌رفت، از نو ساخته شد.

سده تازه گرگان نیز در ۱۲۶۷ بنا گردید، و آب رودخانه گرگان به بستر تازه ای افتاد. این کار به سرپرستی میرزا حسن سپهبدس انجام گرفت. و ظاهراً هزار عمده در ساختن آن شرکت داشتند. سد مزبور به آبادانی گرگان افزود، و دولت مخصوصاً ترکمنان را که تا آن زمان پیشه راهزنی داشتند، به کار زراعت واداشت. «از آنجا که زمین گرگان به مرغوبی و حاصل آوری مشهور است، امید هست... آنجا آباد و خوب بشود و نفع کلی» هاید گردید. به همان سال سدی در قم در محل پیوستن قره چای و انار رود بسته شد. و پل «دلاک» را بر روی قره چای ساختند.

در اینکه میزان تولید مواد فلاحتی ترقی یافت، تردید نیست، اما احصائیهای در دست نداریم که حد آن را بدرستی بسنجیم. ولی درباره کشت پاره ای محصولات که تازه در ایران رواج پیدا کرد، یا زراعت آنها آغاز شد اطلاعات نسبتاً دقیقتری داریم: با پیشرفت صنعت قند و شکرریزی، نیشکر مازندران را به خوزستان بردند، و نخست در بلوک «عقلی» شوشتر کاشتند. ثمره بسیار نیکوئی گرفتند؛ نیشکر آنجا به سه ذرع یعنی تیم ذرع بلندتر از محصول مازندران رسید^{۲۹}. در گزارش رسمی تاسون نیز که برای مطالعه به ولایات کنار دریای خزر رفته بود، آمده: «حالا در مازندران مقدار فراوانی نیشکر می کارند و سال گذشته مقدار زیادی از آن را به روسیه صادر نمودند»^{۳۰}. زراعت نیل خوزستان نیز ترقی کرد. همچنین دامنه کشت خشخاش توسعه یافت، و تریاک نخستین بار به صورت یکی از محصولات صادراتی درآمد، گرچه میزان تولید آن خیلی کم بود. از نظر اهمیت موضوع توضیحی لازم است.

می دانیم که کشت خشخاش از قرون پیش در ایران وجود داشت، و در عهد صفویان محلولی از شراب و کوکنار می نوشیدند. اما نه خشخاش کاری زیاد بود و نه نوشیدن آن محلول متداول مردم. تا نیمه سده گذشته نیز کشت خشخاش رواجی نداشت، و در نوشته های مؤلفان خارجی که در این زمان به ایران آمده اند، هیچ اشاره ای به تریاک کشیدن نیافتیم، و حال آنکه از عادت غلیان کشیدن و کشت تنباکو اغلب سخن گفته اند. اما در این سالهاست که می بینیم به کشت تریاک توجهی شده است. مثلاً در ۱۲۶۷ تریاک کاری در اطراف تهران به مرحله آزمایش درآمد که حاصل آن را بسنجند^{۳۱}. همچنین در گزارشی که «میلر» انگلیسی درباره امکانات توسعه کشاورزی در جنوب ایران می نویسد، کشت تنباکو و تریاک را برای صدور به سوریه و املابول، و پرورش گوسفند کرمان را برای پشم خوب آن پیشنهاد می نماید^{۳۲}. این را نیز می دانیم که اولین بار در ۱۲۷۶ خواستند

۲۹. وقایع اتفاقیه، شماره ۳۲. ۳۰. وقایع اتفاقیه، شماره ۵۵.

۳۱. انگلیس ۶۰/۱۵۲ رنالد تاسون به سیل، ۵ ژوئن ۱۸۵۰.

۳۲. وقایع اتفاقیه، شماره ۲۹، و تاریخ منتظم ناصری، ج ۳، ص ۲۱۰.

۳۳. انگلیس ۶۰/۱۴۳ میلر به پالمستون، ۲۱ اوت ۱۸۴۸.

ترياك ايران را به هندوستان صادر کنند، ولي حکومت آنجا مانع آمدن زيروا از سالها پيش ورود آنرا ممنوع داشته بودند.^{۳۴} نتيجه‌اي که مي‌گيريم اين است که مقدمه بسط ترياك کاري در اين زمان آغاز گرديد. و بايد دانسته شود که پس از ده سال يعني از حدود ۱۲۷۷ به بعد است که در آثار مؤلفان اروپائي به عادت ترياك کشيدن اشاره گرديده - تا اينکه دامنه آن گسترده شد و اغلب ولايات ايران را فرا گرفت. ظاهراً از ۱۲۸۷ (۱۸۷۰) ترياك ايران به عنوان ماده صادرات بين‌المللي درآمد، و کشاورزان رفته رفته قسمتی از اراضي گندم خيژ خود را به کشت خشخاش تخصيص دادند.^{۳۵} زراعت پنبه امريکائي در ايران در ۱۲۶۶ آغاز گرديد. بنيانگذار آن «مٹاکينگ»^{۳۶} کشتيش امريکائي در اورميه بود. (در همان سال وزير تجارت عثماني نيز تخم پنبه را به کشور خود برد که کشت آن را معمول دارد). آن عالم ديني نخست تخم پنبه را در مساحت سه طناب زمين کاشت. مردم به تماشا آمدند، گلهايي از آن چيدند و به دوستان نشان دادند. نمونه‌اي از غوزه شکفته آن را نزد دولت فرستاد و نوشت: «منم از تخم آن طالب شده‌اند و دور نيست که چند وقت بعد از اين کلا از اين پنبه بکارند، و چنين مي‌دانم که هوای صاف و آفتاب گرم ولايت ايران اين پنبه را خوب بعمل بياورد». نمونه پنبه را هم فرستاد که نرست از پنبه ايران و مانند ابريشم سفيد بود. امير به ترويج زراعت پنبه امريکائي برآمد، مقداری از تخم آن را خواست و توسط عيسي‌خان بيگلر بيگي ميان زارع و مالک اطراف تهران برای آزمايش پخش گرديد. از جمله عليقلي ميرزا درخانی‌آباد، حاجي جعفرخان معمار در اميرآباد، و حاجي محمدخان در ورامين به کشت آن پرداختند. نتيجه‌اي نيکو داد؛ از پنج دبير تخم آن در بلوک خوار يك خروارونيم غوزه پنبه برداشته شد که هر بوته آن تا سيصد غوزه داشت. در ضمن جهت آگاهی و تشويق مردم به زراعت آن، مقاله‌های متعددی در روزنامه منتشر گرديد.^{۳۷} در اهميت تجارت بين‌المللي پنبه می‌خوانيم:

«امنای دولت عليه معلوم کردند که کاشتن اين پنبه اگر درين ولايت درمیان خلق متداول بشود منفعت زياد به جهت دولت و رعيت حاصل خواهد گرديد... یکی از محصول عمده مملکت ينگي دنياي شمالي بعمل آمده به فروش رسيده، نزدیک به صدگرو پول ايران بود، و پنبه‌اي که سال پسال در ينگي دنيا بعمل می‌آيد از ممالک کل روي زمين بيشتري است، احتمال هست که اين پنبه در بعضی ولايات ايران بسيار خوب بعمل بيايد خصوص در گرسيرات

۳۴. نگاه کنید به بخش ۲۱.

۳۵. The Opium Question With Special Reference to Persia, By A. R. Neligan P. 10.

36. Staking.

۳۷. وقایع اتفاقيه، شماره‌های ۲۴، ۳۶، ۴۱، ۵۱ و بعد.

فارس و شوشتر... و چون که در آن سمتها نزدیک به دریاست، و پنبه‌ای که در آنجا بعمل بیاید بآسانی از راه دریا به خارج می‌رود - امید هست که منافع کلی به جهت دولت و رعیت حاصل شود. چندسال سابق بر این که امدی دولت انگلیس فهمیدند که از کاشتن این پنبه نفع زیاد حاصل دولت و ولایت می‌شود، پول زیاد خرج کردند و در چند جای هندوستان این پنبه را کاشتند، ولیکن به جهت ناسازگاری آب‌وهوای آنجا بعمل نیامد... امید هست که در اغلب جاهای این ولایت مانند ارومی بعمل آید»^{۳۸}.

از آنجا که بانی این کار خیر کشیش ینگ‌دنیائی بود، دولت به پاس خدمتش مقرر داشت که زمینی از خالصه اورمی که مالیات آن در حدود ۲۵ تا ۳۰ تومان باشد، سه ماله به او واگذار شود، و زراعت پنبه نماید. در این مدت از پرداخت مالیات خالصه و محصول پنبه هر دو معاف گردید

پیش از این دانستیم که محور سیاست امیر را حمایت اقتصاد ملی می‌ساخت. جوهر اندیشه اقتصادی او این بود که صنعت داخلی ترقی پذیرد، صادرات ایران افزایش گیرد، و بازار کالای فرنگی محدود شود. وگرنه ایران همچنان کشور مصرف‌کنندهٔ متاع خارجی باقی می‌ماند، نه بنیة اقتصادی می‌یافت، و نه در نتیجه از نظر سیاسی می‌توانست روی پای خود بایستد. پس جهت عمومی سیاست حمایت اقتصادی میرزا تقی‌خان علیه نظام رقابت اقتصادی و آزادی تجارت روس و انگلیس بود، و برخورد میان این دو فلسفه اقتصادی امری بود اجتناب ناپذیر. گفتار ما بر سر همین موضوع است؛ جهات آن برخورد و آثار آن را باز خواهیم نمود. نخست وضع بازرگانی ایران را در قالب روابط با روس و انگلیس و تأثیرش را در مجموع اقتصاد ایران مورد منجش قرار می‌دهیم.

اساس اقتصاد بازرگانی خارجی مابرازادی تجارت قرار یافته بود، اما این وضع زادهٔ رشد طبیعی اقتصاد ایران نبود، بلکه شکست سیاسی و نظام سرمایه‌داری انگلیس و روس آن را بر ما تحمیل کرده بود. پایهٔ آن را عهدنامهٔ تجاری ترکمانچای (۱۲۴۳) نهاد و مقرر داشت: دو دولت ایران و روس «اتباع خود را از جمله منافع و فوایدی که از آزادی و رخصت تجارت حاصل می‌شود، بهره‌مند دارند»، و از مالالتجارهٔ اتباع دو دولت «در وقت داخل شدن و بیرون رفتن هر دو، یک دفعه پنج از صدگمرک گرفته می‌شود». این قانون به صورت الگوی قرارنامه‌های بازرگانی درآمد، و انگلیس به زحمت و تکاپوی زیاد توانست همان امتیاز را بگیرد. باید بجاظر بیآوریم که تسا قائم مقام زنده بود تن به این پیمان نداد و می‌گفت: «این تجارت «ومیلۀ نایودی قدریچی این مملکت فقیر ناتوان می‌شود... و ملت ایران تحت

استیلائی قدرت دو شیر از پا در می‌آید و جان خواهند داده^۱. در هر حال انگلستان به موجب عهدنامه ۱۲۵۷ و اصل «دولت‌های کاملاً الودانه» حق آزادی تجارت را بزور گرفت. روابط بازرگانی ایران و عثمانی را پیمانهای ارزنة الروم (۱۲۲۸ و ۱۲۶۳) معین می‌کرد، و حقوق گمرکی به ماخذ چهار در صد مقرر گشته بود.

ارقام اصلی تجارت ما را واردات و صادرات به سه کشور مزبور تشکیل می‌داد، اما از نظر کیفیت و کمیت تعادل و هماهنگی وجود نداشت. میان ایران و عثمانی که هر دو اقتصاد عقب افتاده کشاورزی داشتند - موازنه بازرگانی برقرار بود. و واردات و صادرات دو کشور سر بسر می‌گردید. تجارت ایران و روسیه نیز رویم رفته متعادل بود. ابریشم ایران به روسیه صادر می‌گشت، و از ارقامی که بدست خواهیم داد می‌بینیم که طلای مورد نیاز ما برای وارد کردن کالای فرنگی تنها از محل صدور ابریشم به روسیه تأمین می‌گردید ولی تجارت ایران و انگلیس مطلقاً موازنه‌ای نداشت؛ انگلیس خریدار هیچ متاع ایرانی نبود و حال آنکه ایران بازار فروش کالاهای مصرفی انگلیس بود.

اگر میرزا تقی‌خان زورش می‌رسمد قانون آزادی تجارت با روس و انگلیس و ماخذ حقوق گمرکی پنج درصد را یکسره بر هم می‌زد، ورود کالای فرنگی را بسیار محدود می‌ساخت و حقوق گمرکی را بالا می‌برد. چنانکه به امضای قرارداد بین ایران و فرانسه که طرح آن در زمان محمد شاه تنظیم گردیده (و اصل آزادی تجارت و امتیاز اتباع دولت کاملاً الوداد در آن تأیید شده بود)، تن در نداد. سفیر فرانسه قهر کرد و از ایران رفت، و امیر آن پیمان را نیست^۲. اما از صدهای ایران و امیر برنمی‌آمد که قرارداد با روس و انگلیس را لغو نمایند. باوجود این سیاست خود را زیرکانه پیش برد و جلو واردات خارجی را خیلی گرفت.

اقتصاد ناسالم ایران، خاصه باز بودن دروازه‌های کشور به روی کالای فرنگی، موجب خارج شدن طلای ایران گردیده بود. و برای خرید متاع اروپائی فقط طلا می‌بایستی داد. امیر صدور طلا را ممنوع نمود ولی بطور قاچاق از راه ترکیه و هند صادر می‌گردید. شیل می‌نویسد: «با وجود منع دولت صدور طلا به هند و ترکیه ادامه دارد، کاهش میزان سکه‌های طلا و نقره محسوس است و حتی کمیاب گشته. و نمی‌دانم از چه ذخیره‌ای دولت می‌تواند جای آن را پر کند»^۳. پس چاره کار را در تأسیس صنایع جدید ملی دید و در محدود کردن واردات ایران. البته این سیاست مورد پستند روس و انگلیس نبود. شیل ضمن بحث راجع به پیشنهاد امیر در بنای کارخانه پارچه بافی می‌نویسد: «به امیر نظام‌خاطر نشان کردم که نقشه ایجاد کارخانه

۱. نگاه کنید به بخش ۶.

۲. رجوع شود به روابط ایران و فرانسه.

۳. انگلیس ۶۵/۱۵۸ شیل به پالمستون، ۸ ژانویه ۱۸۵۱.

آزمایش پرخرجی است. و بهترین است که پارچه فرنگی را به بهای ارزان‌تری وارد کند. به این نکته‌ها گوش نداد و گفت: تاسیس کارخانه داخلی دست کم این فایده را دارد که هر پولی که صرف آن گردد، در خود مملکت می‌ماند و بیرون نمی‌رود. در صورتی که حالا برای تهیه پارچه باید شمش طلا داد. از این‌رو به انجام نقشه‌اش مصمم می‌باشد»^۴. جواب امیر بسیار سنجیده و اندیشیده بود.

همان رجه نظر شیل در نوشته «بی‌نینگت» مؤلف انگلیسی که با خود او به ملاقات امیر رفته بود، منعکس است. می‌گوید: «امیر نظام اشیاق خاصی دارد که با پشتیبانی صنایع ملی، ورود تمام کالاهای خارجی را از ایران براندازد. این سیاست کسوت‌بینانه بهیچ وجه کمکی به پیشرفت تجارت و مدنیت نخواهد کرد»^۵. اما رامنتش این است که سیاست امیر عین دانائی بود و عامل ترقی و نشر تمدن. مدنیت آن نبود که ایران بازاری مکاره بین‌المللی گردد و بگذارد صنعت کوچک آن در برابر قدرت اقتصاد مغرب نابود گردد. می‌دانیم در آغاز قرن گذشته چگونه انگلستان صنعت پارچه‌بافی ناحیه شرق هندوستان را بر انداخت، و قماش کارخانه‌های سرمایه‌داران منچستر را جایگزین آن کرد. حتی گزارش رسمی حکومت هند به دولت انگلیس (۱۸۳۵-۳۶) فاش گفت: «در تاریخ تجارت، هیچوقت بینوائی به این شدت نرسیده بود؛ استخوانهای نساجان هندی دشت‌های هند را سفید کرد». لابد این حقیقت در نظر «بی‌نینگت» عین مدنیت بود.

سفیر انگلیس در گزارش دیگری می‌نویسد: «امیر نظام نضو خود را نهانی بکار می‌برد که از میزان ورود کالاهای بیگانه بکاهد تا بتواند بر تولید محصولات داخلی بیفزاید. هدفش به ظاهر پسندیده و در معنی خطاست. انگیزه دیگر او در جلوگیری از واردات خارجی این است که مانع بیرون رفتن ذخیره طلا و نقره ایران گردد... کوشش نموده به امیر حالی کنم هرآینه قصدش جلوگیری از صدور طلا و نقره می‌باشد، مماثمت از واردات کار صحیحی نیست، چه اگر بهای کالای وارداتی را به طلا نپردازند، به جای آن باید محصولات ایرانی، خواه مواد خام و خواه ساخته، بدهند. نتیجه اجتناب ناپذیر همان تشویق و ترقی صنعت است. گمان ندارم که نکته جوئیهای من در او تأثیری بخشیده باشد. ولی خیال می‌کنم اگر راهی برای جلوگیری از صدور شمش طلا بیاید، بازرگانی خارجی را به حال خود باقی گذارده»^۶. خواهیم دید که سفیر روس نیز شکایت رسمی نمود که سیاست دولت مانع فروش کالای روسی گشته و این نقض عهدنامه است. همان معنی را که شیل و دالگوروکی گفته‌اند، نویسنده صدر-

۴. انگلیس ۶۰/۱۵۴ شیل به پالمستون، ۲ نوامبر ۱۸۵۰.
6. R. Binning, Vol. 2, P. 237.

۶. انگلیس ۶۰/۱۵۸ شیل به پالمستون، ۸ ژانویه ۱۸۵۱.

التواریخ نیز آورده: «امیر نظام برحسب معاهده تجارته که با دول بسته شده بود، از آوردن اجناس آنها به ایران منع نمی‌کرد. ولی به حرکات و عادات خود طوری مسلوک می‌داشت که جنس خارجه را مردود می‌ساخت و کسی خریدار نمی‌شد، غالباً البسه خود را به پارچه‌هایی قرار می‌داد که در ایران می‌باقتند، به این واسطه مردم به او تاسی و اقتدا کرده، سبک ایرانیت و رواج جنس مملکت خود را از دست نمی‌دادند. و ترقی ملک و ملت و پیشرفت اهل حرفت را به رنگهای زرد و سرخ خارجه که اعراض صرف است، تبدیل نمی‌کردند. متاع مملکت خود را می‌خریدند که همیشه درم و دینارشان به دست خودشان دایر و سایر باشد و به خارجه نرود... امیر در این فقره جد و جهد بلیغ داشت»^۷. محمد شفیع قزوینی مؤلف «کتابچه قانون» در شرح تنظیمات دولتی امیر نیز می‌گوید: «هر ساله مبالغات خطیر اشیاء عروسک بازی اطفال از دولتهای خارجه حمل ایران می‌شد. اما قرار و مدار امیرکبیر چنان بود که صد دینار پول از مسائل محروسه به دول خارجه نرود»^۸. همچنین در بخش پیش دیدیم که هر وقت صنعت تازه‌ای ایجاد می‌گردید، در روزنامه اعلام می‌شد که بنای آن مایه آبادانی مملکت و رفاه ملت است، و هدف دولت این است که ایران از محصولات خارجی «مستغنی» گردد.

سیاست حمایت اقتصادی امیرالیه با اصول آزادی بازرگانی روس و انگلیس برخوردهای تند داشت که در مناسبات ایران با دو دولت همسایه منعکس است. چند نمونه را ذکر می‌کنیم:

در ۱۲۶۷ سفیر روس موضوع قانون «آزادی تجارت» را پیش کشید از کساد بازار کالای روس زبان اعتراض گشود، و دولت را مسئول آن دانست. در ۶ صفر به امیر نگاشت:

دولت در مملکت خود مختار است... ولی سدر قراری که به آزادی رعایای دول خارجه، خاصه چنان آزادی که شرط مخصوص شده، اصلاً ضرری نداشته باشد و عمل آوردن چنان قرارها صورت جد بهم فرماید جدی که نمی‌تواند متحمل شوند و بایست بر خود هموار نمایند. چیزی که رامت است اینست که مدتیست تجار روس برای مال التجاره خود در بازار دارالخلافه مشتری پیدا نمی‌نمایند و رعایای این دولت آشکارا می‌گویند که به ایشان قدغن شده است از تجار روس مال التجاره نخرند. از آنجائی که واضح است که چنین قرار علامات حصول آیات دارد و نقض آشکار فقرات عهدنامه می‌باشد که یکی از شروط صند آن آزادی تجارت است فیما بین دو مملکت، دوستدار دولت علیه ایران را دعوت می‌نماید که هر چه زودتر حکم صریح به عهد ملک التجار و دیوانخانه

۷. صدرالتواریخ، خطی.

۸. کتابچه قانون، خطی.

صادر نماید که موقوف کند چنین قراری که ضرر به تجار روس دارد. بنای تجارت بر دوسر قرار گرفته است. البته آن جناب نباید طسالب باشند که دولت بیهیه روس معارضه بالمثل نمایند تا اینکه دوستدار ازین اوضاع مشوش شده به حضور مبارک اعلیحضرت امپراطوری ایقاد دارد. عریضه که رعایای اعلیحضرت امپراطوری به اسم دوستدار نوشته‌اند. در باب اقسام بیحصایی که مورد آمده‌اند از جانب دولتی که اختیار حکومت آن در دست وزیر اول اعلیحضرت می‌باشد.

امیر در نامه ۱۲ صفر ۱۲۶۷ خود به دالمگوروکی، به يك يك آن نکته جوئیها پاسخ داد:

«اولاً اولیای دولت ایران دائماً طالب ازدیاد دوستی دولتی و آمد و شد و رواج تجارت تبعه طرفین می‌باشند. و علاوه بر این آزادی تجارت شرط عهده دولتی است. با این اعتقاد این شرط عهدنامه چگونه ممکن است که ظاهراً یا باطناً چیزی را قدغن نماید که العیاذ بالله مخالف دوستی و عهدنامه باشد، بخواهند در مقام ضرر تجارت تجار آن دولت برآیند؟ چنین چیزی وقوع نداشته و انشاءالله ابدالدهر هم نخواهد داشت.

دانیاً نوشته بودید که رعایای این دولت آشکارا می‌گویند که به ایشان قدغن شده است که از تجار روس مال التجاره نخرید. البته تجار دولت بیهیه روسیه که عریضه داده‌اند، دوقفر یا پنج‌نفر از گوینده‌های این حرف را در صورت وقوع می‌شناسند بنمایند، تا تنبیه و تأدیب شود که کسی جرأت به حرف خلاف بی‌اصل نکند.

دیگر خواسته بودید به ملك التجار و دیوانخانه حکم صادر شده که موقوف کند چنین قراری را که ضرر به تجار روس دارد. اولیای این دولت مدعی این مطلب هستند که چنین قدغن صحت وقوع نداشته و نخواهد داشت. اما برای مزید تأکید و رضامندی تجار تبعه آن دولت چنین حکم را به دیوانخانه و ملك التجار کردند.

دیگر چیزی در پرده قلمی داشته بودند که دلیل این بود که رعایای اعلیحضرت امپراطوری در عریضه به اسم آن جناب نوشته‌اند در باب اقسام بیحصایی که مورد آمده‌اند. توقع دارد که این فقره را آشکار مرقوم دارید که کدام بیحصایی بوقوع آمده تا به کمال میل و اهتمام به مقام رفع آن برآیند. به واسطه ذکر این فقره اخیر اولیای دولت ایران را می‌رسد که بنویسند که از بدو جلوس اعلیحضرت پادشاهی دائم در صدد انجام مطالبات رعایای آن دولت بیهیه و انتظام امور آنها بوده. علاوه بر آنکه مطالبات آنها از اهالی دولت ایران وصول کرده، بلوجه کلی هم به واسطه همان معاملات سابق از وجوه مالیات

دیوانی و گمرک ایران داده‌اند که البته ثبت در دفاتر سفارتی هست. با اینهمه دقت و اهتمام، محض رضای اولیای دولت بیهیة روسیه چگونه راضی می‌شوند که ضروری به تجار تبعه آن دولت پرسد. لیکن چنانکه در عهد شاهنشاه مقفور به سفارتخانه اظهار شده بود، درین عهد هم شفاهاً اظهاری شده، از خود آن جناب محض ملاحظه خیر و صلاح تجار آن دولت بیهیة خواهش می‌نماید که قدغن نمایند برات دیوانی و مواجب خریداری نکرده، مال خود را به امید وصول مواجب دیوانی توکر به کسان غیر معتبر ندهند، تا ممرات و زحمت ازین کیفیت برای کارگذاران طرفین حاصل نشود.

از نامه امیر برمی‌آید که بازرگانان روسی برات حقوق دیوانی را از کارکنان دولت می‌خریدند، و به پشتگرمی سفارت در مقام وصول آن برمی‌آمدند. اما این رسم بیشتر در زمان محمدشاه مرسوم بود که اغلب براتهای دیوانی نکول می‌گردید، و ناگزیر دیوانیان مواجب خود را ارزان‌تر می‌فروختند. و این خود وسیله سودجویی تبعه روس بود.

دیگر داستان بامزه‌ای است راجع به منع صدور الاغ و قاطر. بازرگانان انگلیسی خواستند مقداری خر و قاطر به هندوستان صادر کنند. حاکم بوشهر اجازه نداد و گنفت صدور آنها موجب کمیابی این جانوران خواهد گشت. شیل به امیر شکایت نوشت. او هم به استناد اصول اقتصاد در ۹ محرم ۱۲۶۸ جواب داد: «البته خود آن جناب هم اطلاع دارند که قاطر و شتر و الاغ اسباب مایحتاج داخله و ضروریه مملکت ایران است، و برای جمیع امساکن و ائمه دولتی و رعیتی ایران منحصر به همین دو اب است. و ازقراری که می‌گویند اگر به خارج برده شود و داخل امتعه تجارته محسوب گردد، مخالف اکنمی پلتیک است، و چون که عراده و بارکش دیگر بطور قواعد مملکت‌های اروپا ندارند معطل می‌مانند. چنانکه سابقاً رسم و متداول بوده است که قاطر و الاغ از ملک ایران به خارج برده شود. حال هم به صلاح اقرب است که به قرار سابق عمل شود، و از ملاحظه نفع جزئی ضرر کلی به دولت و مملکت حاصل نگردد». منطبق سیاست امیر نادرست نبود. اما شیل نماینده نظام سرمایه‌داری و مدافع آزادی تجارت و رقابت اقتصادی بود. این جهت فکری او در پاسخ کنایه آمیزی که در ۱۲ محرم به امیر نگاشت درست منعکس است:

«بعد از آنکه آن جناب زیادتر بخوانند علم «یسولی تیقل ایکانامی»^۹ بر آن جناب آشکار خواهد بود حوض اینکه ممانعت کنند بر تجارت خارجه، می‌بایست هر نوع حمایت و مدارا که لازم باشد نمایند، واضح است که دولت ایران عوض جنسی که می‌آورند، معاوضه به مثل نمایند و جنس بدهند بهتر از این است که نقره و طلا بدهند چنانکه متداول است... از تجربه معلوم

۹. منظورش Political Economy است.

شده است که هر متاعی که طالب زیادتر شده است، برزیسادتی و وفور آن متاع روز بروز افزوده است. وقتی که صاحبان ایلخی می‌بینند که از برای دواب آنها ترفهی دارد، کمال اهتمام و سعی در زیاد کردن دواب بعمل می‌آورند. استفسار می‌نمایند که آیا موافق عقل می‌شود انگلستان حمل چیت را به خارج در مقام ممانعت برآیند، به سبب اینکه چیت را به قیمت ارزان، خود بخرند؟ در واقع موضوع منع صدور الاغ و قاطر مسأله بسیار مهم و حل نشدنی نبود. آنچه اهمیت داشت و شیل از آن می‌هراسید این بود که مبادا امیر اسامی قانون آزادی تجارت را برهم بزند و یا محدودش کند. از این رو دنبال همان نامه و در دفاع از حق تجارت آزاد گفت: «این کلمه را برحسب اتفاق ذکر کرد والا هیچ دخلی به اصل مطلب ندارد؛ موافق عهدنامه است که حکم نافذ است، اگر چه هیچ رجوهی به کار ندارد که این معامله و داد و ستد قاطر و الاغ جدید یا قدیم است . . . بهیچ وجه مقبول نیست که دولت ایران بخواهند در حقوق رعیت انگلیس دست‌اندازی نمایند. دخل و تصرف امنای دولت ایران به این تجارت یا به تجارت‌های دیگر، از ممانعت یا سخت‌گرفتن خرید، و حمل هرگونه مال‌التجاره از رعیت انگلیس، دولت انگلیس ملاحظه خواهند کرد که عمداً خلاف عهدنامه است.»

در جهت عکس داستان خر و استر، قضیه منع ورود تریاک ایران به هندوستان پیش آمد. در بخش پیش دانستیم که با افزوده شدن خشخاش‌کاری، تریاک ایران در ۱۲۶۷ به صورت صادراتی درآمد. حکومت هندوستان از ورود آن جلوگیری کرد و این برهان را آورد که: صدور تریاک به هند ممنوع است، و پیش از آن نیز تریاک ایران به بازار آنجا صادر نگشته. امیر در گفتگوی با شیل منع ورود محصول ایران را بکلی ناموجه شمرد و رفع آن را خواست. بازرگانان ایرانی هم شکایت کردند که دولت هند نه تنها اجازه ورود تریاک را نمی‌دهد، بلکه مانع آن است که به بندر بمبئی برسد و از آنجا به چین صادر گردد. شیل ترسید مبادا امیر به عمل متقابل دست بزند، و جلو ورود کالای انگلیسی را بگیرد. پس به دولت هند نگاشت: «بنابر پیمان ایران و انگلیس بازرگانان دو دولت «بالسویه مآزون و مرخص‌اند که هرگونه امتعه و اقمشه خود را به مملکت یکدیگر نقل نمایند، و در هر بلدی که بخواهند مبیاعه یا معاوضه کنند، در ضمن گفت: «اگر مقررات منع ورود تریاک به هند درست باشد، کار را برای ایران که کالای صادراتی آن محدود به چند محصول است، خیلی مشکل می‌نماید. نتیجه‌اش اینست که باید مختصر ذخیره زر و سیم خود را صرف واردات فرنگی کند، همین سبب خواهد شد که دولت ورود کالای فرنگی را محدود گرداند، و خود این بهانه‌ایست که امیر نظام بنابر عمل متقابل از ورود متاع انگلیسی و هندی جلوگیری نماید»^{۱۰}. به پالمستون نیز نوشت: هرگاه قاعده منع ورود تریاک به هند موجه باشد، دولت ایران نیز مجاز خواهد بود که از برخی کالاهای انگلیسی

۱۰. انگلیس ۶۵/۱۵۸ شیل به حکومت هند، ۲۸ فوریه ۱۸۵۱.

که آنها را موجب تباهی محصولات داخلی خود می‌داند، جلوگیری بعمل آورده^{۱۱}. پس ناگزیر این منع برداشته شد.

يك جنبه بسیار مهم اقتصاد ملی امیر کوتاه کردن دست اتباع روس بود از شیلات دریای خزر. می‌دانیم روسیه همواره به شیلات دریای خزر چشم طمع داشت، و از زمان محمدشاه بیشتر شیلات شمال به اجاره اتباع آن درآمده بود. البته دولت ایران از این بابت خوشدل نبود، اما توانائی فسخ اجاره‌نامه‌ها را نداشت. وقتی حاجی میرزا آقاسی شنید که «اسماعیل‌خان میزان آقاسی» مأمور دولت در امترآباد شیلات گرگان را نیز به بازرگان روسی سپرده، سخت برآشفته و نامه تند و سرزنش‌آمیزی به او نگاشت:

«حکایت تازه شنیدم، خیلی به نظرم غریب آمد. از استرآباد روزنامه نوشته بودند که آقاسی نام آدم توشیلات استرآباد را به‌تجار روسی اجاره داده است. اگر این حکایت راست باشد خدا می‌داند دیگر از دست من خلاص نخواهی شد. درین عرض مدت مرا نشناخته باشی خیلی بعید است. من جهد دارم سایر شیل را هم از دولت بسپه روسیه بگیرم. آدم تو برمی‌دارد شیلاتی که در دست مامت به‌تجار روس اجاره می‌دهد. مجعلا می‌نویسم اگر فی‌الواقع این کیفیت اصل دارد به ورود نوشته، آدمی بفرست آن آدمت که آقاسی نام است از سر شیلات استرآباد بردارند، و کس دیگر را مباشر این امر بکن که شیلات را از دست تجار ارس بگیرد در دست خودش باشد. اگر در حقیقت حرف بیجا و بی‌پائی است بنویس که مستحضر باشم. البته بزودی شرح این فقره را نوشته بفرست تا بدانم. باقی‌والسلام»^{۱۲}.

در آغاز دوره امیر شیلات خزر در دست «عبدل» نام تبعه روس بود. در ۱۲۶۵ امیر در صدد فسخ اجاره‌نامه او برآمد، و خواست به‌همه‌ده میرابراهیم‌خان دریابگی ایران واگذارد. دانگوروکی در ۲۳ شعبان ۱۲۶۵ نوشت: «از روزی که جناب سامی اراده ظاهر فرموده بودند که شیلات مزبور را به‌هالیجاء مشارالیه (میرابراهیم‌خان) تفویض و واگذار فرمایند دوستان به‌جناب سامی حالی و خاطر نشان نمود مراتبهائی که از برای دولتین حاصل خواهد شد». عاقبت امیر اجاره‌نامه عبدل را فسخ کرد، و شیلات دریای خزر و رودخانه‌های بین اترك و آستارا را به «مباشرت و اجاره» میرابراهیم‌خان سپرد. به‌موجب قرارنامه مدت آن چهار سال بود، و قید شد هرگاه در پایان هر سال در پرداخت مال‌الاجاره تأخیری گردد، دولت حق فسخ آن را خواهد داشت.

به این ترتیب نظم تازه‌ای در کار شیلات داده شد. اما گاه اتباع روس،

۱۱. انگلیس ۶۰/۱۵۸ شیل به یالمرستون، ۱ مارس ۱۸۵۱.

۱۲. اسناد خانوادگی اسماعیل‌خان میزان آقاسی، خطی.

و گاه ترکمنان به تحریک دریایی روس در بحر خزر، دخالت‌های خودسرانه می‌کردند. پس از طرف دولت به حکام ولایات شمالی دستور رفت که از دخل و تصرف دیگران در امر شیلات جلوگیری نمایند. به علاوه امیر در رجب ۱۲۶۶ به دالگوروی نوشت:

حاجی عباس نام گیلائی ساکن استرآباد که از جناب میرابراهیم خان دریایی مباشر امور شیلات استرآباد است، عریضه‌ای خدست اولیای دولت قاهره نوشته است که در این اوقات که دو نفر از رعایای دولت بپیله روسیه یکی مسمی به پسر گفتان‌نیک، و دیگری عاملی مسمی به متکالف یا چند فرزند گمی^{۱۳} وارد استرآباد شده، مداخله در امر شیلات می‌نمایند، و خلاصه [کمتر] از قیمت متعارفه، از طایفه ترکمانیه خریداری ماهی می‌نمایند. از اینکه شیلات استرآباد از اترک‌الی آستارا در اجاره عالیجاه میرابراهیم خان است و اینطور رفتار خلاف قاعده و حساب است، لذا از جناب صافی متوقع است که زحمت کشیده شرحی به دریایی مرقوم دارید که قدغن نماید تبعه دولت بپیله روسیه ماهی از طایفه ترکمانیه خریداری ننمایند، و اگر طایفه ترکمانیه صید ماهی می‌نمایند به آدسای عالیجاه میرابراهیم خان دریایی بفرشند. و نیز قدغن نماید که مشارالیها گمیهای خود را از آنجا برداشته بروند و مداخله در امر شیلات عالیجاه ننمایند.

دوسال شیلات در دست میرابراهیم خان بود، اما بدحسابی کرد و قسط دیوانی را سر وقت نپرداخت. از سوی دیگر برخی از خویشاوندانش که به تبعیت روس درآمد بودند، ادعاهای مالی بر او داشتند - و به همین دستاویز سفارت روس حقوقی برای اتباع خود در شیلات مطالبه کرد. امیر هم به موجب شرط اجاره نامه، آن را لغو گردانید و از اواخر ۱۲۶۷ شیلات را تحت اداره مستقیم دولت قرار داد. درآمد دولت از شیلات در ۱۲۵۹ زمان محمدشاه نزدیک به شش هزاروپانصد تومان بود، و در ۱۲۶۷ به مبلغ بیست و پنج هزار تومان ثبت گردیده است.^{۱۴} در گزارش رسمی تامسون مال الاجاره شیلات در ۱۲۶۶ سی هزار تومان ذکر شده^{۱۵}. دستور امیر به کارپرداز حاجی ترخان در ذی‌قعدة ۱۲۶۷ راجع به تمیبه و سایل صید ماهی، آخرین مرحله اداره شیلات را در دولت امیر روشن می‌نماید:

«عالیجاه... حاجی میرزا محمدخان کارپرداز دولت علیه مقیم حاجی ترخان سراقراز بوده بداند که: چون قرار و مدار و شرط اولیای

۱۳. «گمی» لغت محلی به معنی کشتی بادبانی است.

۱۴. اسناد خانوادگی میزان آقاسی، خطی.

۱۵. انگلیس ۶۵/۱۵۲ تامسون به شیل، ۵ ژوئن ۱۸۵۵.

دولت علیه با عالیجاه میرابراهیم خان دریابیکی در اجاره شیلات گیلان و امیرآباد و مازندران براین بود که اگر در رساندن قسط مال الاجاره شیلات تأخیر و تعویق نماید، و يك قسط بقیه افتد، اولیای دولت علیه قادر بر فسخ اجاره باشند، و از پانزدهم جدی ایت تیل که سال اول اجاره او بود از بدو اجاره تاکنون که آخر مدت یکسال اجاره است بکلی در رساندن مال الاجاره شیلات تقصیر و تقاعد نموده و وجه اجاره شیلات را نرسانید - بناء علیهذا اولیای دولت علیه موافق قرار و شرط اجاره نامه فسخ اجاره و مقاطعه را به میرابراهیم خان نموده، او را از مستأجری و مباشری شیلات خلع و عزل، و عالیجاهان عزت همراهان میرزا اسمعیل و محمدرولی بیگ را به مباشری امور شیلات تعیین نمودند. از آنجا که اکثر داد و ستد معاملات آنها با اهالی حاجی ترخان است و عمله و اسباب هم باید از آنجا بیاورند، لهذا به آن عالیجاه امر و مقرر می-فرمائیم که من بعد عالیجاهان مشارالیه را مباشر شیلات دانسته هرگونه مسمی به آن عالیجاه اظهار نمایند، لازمه تقویت را بعمل آورده. کوتاهی ننمایند، و در عهده شناهند».

از نوشته های امیر و گفتگوی او با سنیر انگلیس نمایان است که مسائل اقتصادی ایران را درست تشخیص داده بود، و جهت سیاست او کاملاً روشن است. شیوه حمایت اقتصادی او تحولی در وضع اقتصاد داخلی ایران بوجود آورد، و بی اثر آن عامل ترقی تجارت داخلی و خارجی گردید، و اتسوع می نویسد: «بازرگانی داخلی بین ولایات و شهرهای عمده و نیز تجارت خارجی با همسایگان روس و ترک و عرب و افغان و اوزبک بااطمینان خاطر و تحت حمایت دولت فعال و عادل امیر نظام ترقی یافت»^{۱۶}. در راه پیشرفت تجارت بازار بزرگ امیر و سرای اتابکی را ساخت که شرح آن گذشت^{۱۷}. به علاوه در دستورهایی که به مأموران سیاسی ایران در انگلیس و روسیه و هند و قفقاز و عثمانی فرستاده، همه جا حمایت از بازرگانی ایرانیان را تأکید کرده است. ضمن شرحی که راجع به رواج تجارت بین ایران و عثمانی و امنیت راه نوشته شده، می خوانیم: «اکثر تجارت آن سمت در دست اهل ایران است. و بعضی هم منفعت زیاد برده و یا متمول شده اند»^{۱۸}. مراقبت امیر به رونق کار بازرگانان از نامه ای که در ۲۷ ربیع الثانی ۱۲۶۶ به محمدخان مصلحتگذار اسلامبول نگاشته، دستگیر می شود:

«عالیجاها عزیزا! این روزها از شام و حلب زیادی از سوء سلوک و کیل امور تجارت تبعه دولت علیه نوشته بودند. این محمندیگ هرزه کیست که در شام تعیین گردیده؟ یهودی چرا باید و کیل امور تجارت

16. R. Watson, P. 394.

۱۷. وقایع اتفاقیه، شماره ۳۵.

۱۸. نگاه کنید به بخش ۱۵.

تبعه دولت علیه باشد که با مردم اینطورها رفتار و سلوک بکنند؛ البته به وصول نوشته آنها را از شغل مزبور عزل کرده کسانی که شایسته و قابل باشند به شام و حلب تعیین نمایند. و دزین باب کوتاهی ننمایند.

با ترقی صنایع داخلی، دولت ایران در «نمونه‌خانه امتعه ممالک» که در ۱۲۶۷ در لندن برپا شده، شرکت نمود. راجع به این نمایشگاه بین‌المللی شیل در ۴ رجب ۱۲۶۶ اطلاع داد: دولت انگلستان «از جمیع دولتهای روی زمین دعوت کرده است، به دولت علیه ایران نیز دعوت می‌نماید، که اگر دولت... یا اهالی ایران میل داشته باشند که امتعه مملکت ایران را به آن نمونه‌خانه بگذارند، بفرستند، و برای امتعه ایران هزارپای مربع جا در نظر گرفتند. در نامه دیگر توضیح داده شد که شرکت در نمونه‌خانه صنایع البته «تحکمی نیست، اعلامی است» از دولت انگلیس به همه کشورهای و اهالی آنها. قرارنامه نمونه‌خانه می‌گفت: مباشران آن ترتیبی داده‌اند که محل امتعه هرکشوری جدا باشد، و ضمناً کالاهای ممالک مشابه یکدیگر نزدیک به هم قرار گیرند که بینندگان بهتر بتوانند برتری امتعه را تمیز دهند، و گرنه «بمحتمل یکی یا بعضی در مقام شکایت برمی‌آیند که آن مکان اسباب من مرغوب نبود و تاریک بود، یا عیب دیگر داشت که به نظرها جلوه نکرد».

امیر در ۱۲ رجب نوشت: مقرر گردید «نمونه امتعه و اسباب صناعت ایران» فرستاده شود. در نامه شوال ۱۲۶۶ نیز به اطلاع شیل رسید: «با تبحر گفتگو شد، قرار دادند که از حالا الی شش ماه امتعه محصوله ایران را در اسلامبول حاضر و موجود نمایند، و آنچه اخراجات راه می‌شود اولیای دولت... از همده برمی‌آیند». مباشرت این کار به آقا محمد مهدی ملک‌التجار سپرده شد. نمونه کالاهای ایرانی از ولایات مختلف گرد آمد، و سیاهه آن را به سفارت فرستادند. مهمترین کالاهای مزبور این است: قالی، شال کرمانی، طرح کشمیر، شال بابل‌روم، ترمه، ترمه‌نما، پوست، قلمکار، زری، حریر، مخمل، املس، ابریشم، گلدوزی، کتان، چیت، قاب‌آئینه، خاتمکاری، قلمدان، اسباب خرازی، عبای وزیری، کلیجه، مروارید، فیروزه، اسلحه و ادوات جنگی.

اینک برخی آمار کالاهای وارداتی و صادراتی ایران را با توجه به روابط بازرگانی خارجی آن، بدست می‌دهیم.^{۱۹} و قانون گمرکی آن زمان را روشن می‌کنیم.

رقم صادرات ایران در ۱۲۶۷ بیش از یک میلیون لیره انگلیسی ذکر شده. (هر لیره معادل دو تومان). همده کالای صادراتی ابریشم بود گسه به روسیه صادر می‌گشت، و قسمت اعظم واردات ایران از محل فروش آن و

۱۹. آمار مزبور را از یادداشت‌های شیل ضمیمه کتاب خانمش (ص ۳۷۸-۳۷۶) و کتاب «پرنیتک» (ج ۲، ص ۲۹۹-۲۹۸) آورده‌ایم. و هر کجا که مأخذ ما اسناد رسمی بوده، تصریح کرده‌ایم.

اسعاری که تحصیل می‌شد، تأمین می‌گردید، بیشتر محصول ابریشم از گیلان بدست می‌آمد که میزان تولید آن در ۱۲۵۷ به يك میلیون کیلوگرم رسید. نصف آن ابریشم مرغوب بود، و بهای آن در محل بالغ بر چهارصد و پنجاه هزار لیره بود. ده هزار لیره مالیات به آن تعلق می‌گرفت، یعنی از قرار پنج درصد برای صادرکنندگان و دو ونیم درصد جهت تولیدکنندگان. بهای پانصد هزار کیلوگرم ابریشم نامرغوب يك صد و پنجاه هزار لیره بود. در زمان امیر میزان تولید ابریشم و جنس آن خیلی ترقی کرد، بر صادرات آن نیز افزوده شد. دیگر کالاهای صادراتی ایران عبارت بود از:

به هندوستان: خشکبار، اسب و مقدار کمی تریاک که مجموع آنها به سیصد و پنجاه هزار لیره در سال می‌رسید.

به عثمانی: ابریشم، تنباکو، چادر شب، پنبه، پارچه های پشمین و گوسفندی.

به انگلیس: مقدار خیلی کمی ابریشم.

به روسیه: ابریشم، غله، پنبه و نیشکر.

اما واردات ایران:

از انگلیس و فرانسه و روسیه پارچه، اسلحه، ظرفهای چینی، کاغذ، ساعت، کارد و چنگال، و شیشه وارد می‌شد.

از هندوستان چیت، پارچه های گوناگون، چای، شکر، پنبه، و نیل می‌آوردند. از عثمانی مس، سماور، و ماهوت می‌رسید.

آمار کامل واردات را در دست نداریم، ولی ارقام موجود زمینه را تا اندازه ای روشن می‌نماید. در زمان محمدشاه کالای وارداتی ایران از انگلیس از راه طرابوزان به سالی يك میلیون لیره رسید. بعد از میزان آن کاسته شد و در سال ۱۲۶۷ به نصف آن تقلیل یافت. واردات از هند در همان سال بالغ بر چهارصد و پنجاه هزار لیره بود.

یکی از مأموران انگلیسی مابوت^{۲۰} گزارشی دربارۀ واردات ایران از اروپا در سال مالی ۱۲۶۴ (از ۲۱ مارس ۱۸۴۷ تا ۲۰ مارس ۱۸۴۸) یعنی سال پیش از زمامداری امیر نگاشته که چند نکته عمده آن را می‌آوریم:

بنا بر ثبت دفتر گمرک تهران مقدار ۵۲۱۵ بار قاطر (۱۰۴۳۰ تنگه) کالای فرنگی غیر از جنس روسی، به تهران رسیده است. بهای مجموع آن را ۷۵۰ ۲۶۰ لیره برآورد کرده‌اند، اما به گفته بازرگانان معادل نصف این مبلغ را از قیمتش کاسته‌اند. مقداری از آن به شهرهای دیگر فرستاده شد. علاوه بر آن مقدار ۵۰۰۰ بار متاع اروپائی به قیمت ۲۵۰۰۰۰ لیره به مشهد رسید، و از آنجا به خپوه و بخارا نیز صادر گردید. مدتی است که جنس پارچه های انگلیسی بسیار تنزل یافته و مردم شکایت کردند. محمدشاه نیز متغیر شد چه آن را اجحافی نسبت به رعیت خود می‌دانست. تا چند سال پیش مردم لباسهای زیر خودشان را از قماش

منچستر درست می‌کردند، اما حالا از پارچه‌های به‌نام «خارنامازی» که در کاشان و یزد می‌یافتند، تهیه می‌نمایند»^{۲۱}.

داستان شکایت مردم از کالای انگلیسی به زمان امیر کشیده شد، و دامنه اعتراض از حد پارچه‌های انگلیسی گذشت و بازرگانان آذربایجانی علیه ورود منسوجات فرنگی برخاستند. در ۱۲۶۶ پنجاه و سه نفر تاجر تبریزی عریضه‌ای به‌عنوان «پشت و پناه مسلمین جناب اتابک اعظم» نگاشتند و گفتند: «پارچه‌های فرنگی که به ایران وارد می‌شود یک شاهی نمی‌ارزد و مایه بدبختی تجار گشته». و وقتی که به وزیر مختار انگلیس تذکر داده شد، گفته بود: «شما نخرید، آنها هم صادر نخواهند کرد». خواهش بازرگانان از امیر این بود: «جلوگیری از ورود منسوجات فرنگی کافی نخواهد بود. از آن جناب استدعا داریم به دولتهای فرنگ اعلام فرمائید که هرگاه بعد از این قماش مزخرف و بنجل خود را بیارند، در سرحد ایران ضبط دیوان خواهد شد. و از این تاریخ دوماه به ایرانیان و شش ماه به فرنگیان مهلت بدهید. به علاوه به محمدخان مصلحتگذار اسلامبول نیز دستور فرمائید که به همه جا اعلام کند که اگر از آن اجناس پست بی‌مصرف به ایران بیاورند ضبط خواهد گردید»^{۲۲}.

شیل ترجمه نامه را برای پالمستون فرستاد و پطعنیه نوشت: «دانش بازرگانان ایرانی را در فن تجارت از این کافران عجیب باید شناخت»^{۲۳}. در این نامه دو نکته جلب توجه می‌کند، یکی سخت‌پانی بازرگانان علیه ورود پارچه‌های فرنگی، و اینکه باید آنها را دور ریخت. و دیگر اینکه برای امیر قدرتی قائل بودند که نه فقط می‌توانست جلو ورود امتعه خارجی را بگیرد، بلکه همه را یکسره ضبط دولت بکند!

مطلب دیگری را از دفتر تجارت ایران و عثمانی بیاوریم:

نرخ گمرکی ایران و عثمانی صدی چهار معین شده بود. در ۱۲۶۷ دولت عثمانی از کالای ایرانی به عنوانهای مختلف صدی شانزده حق گمرک گرفت. وزیر امور خارجه به دستور امیر با سامی‌افندی گفتگو کرد. سفیر ترک «این کیفیت را انکار کرد، مطابق نوشته اظهار کرد که هرگاه این کیفیت ثابت شود، می‌نویسیم که رفع شود». دولت ایران قبض و تذکره گمرکی را ارائه داد، اما کار سرانجام نیافت. پس امیر معامله متقابل کرد و بر کالاهای عثمانی دوازده درصد به‌عنوان مالیات داخلی افزود. ولی مراقبت کرد که «دیناری» بیشتر اخذ نگردد. در دستوری که به ولایات فرستاد گفت: «چون مدتی است که گماشتگان دولت علیه عثمانی، رسم گمرک امتعه محصونه داخله دولت عثمانی را از تبعه و تجار دولت

۲۱. انگلیس ۶۰/۱۴۱ ضمیمه گزارش ابوت، ۸ نوامبر ۱۸۴۸.

۲۲. انگلیس ۶۰/۱۵۴، ترجمه نامه بازرگانان تبریز. از ترجمه انگلیسی

به فارسی برگردانده شد.

۲۳. انگلیس ۶۰/۱۵۴ شیل به پالمستون، ۲۵ نوامبر ۱۸۵۰.

علیه ایران، در حالتی که از ملک روم به ممالک محروسه ایران می‌آوردند مثل کتان و مس و امثال آنها از قرار صدودوازده گمرک گرفته و می‌گیرند، چنانکه قبوضات گمرک ارزنة الروم الان در دفتر وزارت دول‌خارجہ ضبط است، علیهذا... باید رسم گمرک امتعه محصوله داخله دولت علیه ایران را از قبیل چادرشپ و ابریشم و غیره، از تبعه دولت علیه عثمانی که در گیلان یا سایر ولایات دولت علیه ایران خریده و می‌خواهند به خارج مملکت مثل بغداد و غیره حمل نمایند، از قرار صدودوازده گرفته و مطالبه نمایند. اما اگر متاع دیگر باشد مثل ماهوت و سماور و غیره کمافی‌السابق رسم گمرک آنها موافق عهدنامه صدوچهار است. دیناری نباید زیاد مطالبه شود. در این صورت اگر جواز عم داده شود صحیح است و نباید در سایر بلاد ایران از همان مال دومرتبه از تبعه دولت عثمانی گمرک مطالبه شود مگر اینکه به ید دیگری منتقل شده باشد».

تکتة مهم و در خور توجه اینکه امیر در سیاست بازرگانی با طبقه بازرگان مشورت می‌نمود و آنان را در مجلس کنگاش شرکت می‌داد. یکجا به شاه می‌نویسد: در مجلس کارگذاران دولت «چند نفر از تجار آذربایجان و عراق حاضر خواهند شد، و به یاری خدا قراری که ضرر به دیوان و رعیت نداشته باشد، داده و از عم گذشته و... معمول شود». جای دیگر اشاره‌ای دارد که: در مجلس مذاکره جمعی از تجار هستند، برآوردهای امتعه داخل ایران و متاع خارج را می‌کنند، هنوز قرار به جانی منتهی نشده» است. ۲۲.

اینک چند کلمه از قانون گمرک بگوئیم:

چنانکه گذشت قانون گمرک واردات از انگلیس و روس و عثمانی، و صادرات به آن کشورها ثابت و مشخص بود. درباره تجارت داخلی دو نوع عوارض به عنوان «راهداری» و «دروازه‌بانی» وجود داشت، ولی برخلاف قانون بازرگانی خارجی، قرار آن ثابت نبود، بلکه در ولایات مختلف فرق می‌کرد، گاه به مأخذ قیمت بارتامه، و گاه به مأخذ بار قاطری اخذ می‌گردید. بطور کلی کالاهای صادراتی از مالیات راهداری معاف بود. اما از مال‌التجاره مصرف داخلی (اعم از کالای خارجی یا محصول داخلی) حق دروازه‌بانی گرفته می‌شد. (گاه بازرگانان خارجی خاصه تاجران روسی کالائی را به نام صادرکردن می‌خریدند، و آن را در شهر دیگر می‌فروختند، این سوءاستفاده را برای شانه خالی‌کردن از پرداخت عوارض راهداری می‌کردند و مایه ضرر دولت و بازرگانان ایرانی بود. در زمان امیر از آن جلوگیری گردید). کالای تجاری که از شهرهای بزرگ می‌گذشت مشمول عوارض راهداری بود. مثلاً از متاعی که از بوشهر به تهران می‌رسید، در شیراز و اصفهان راهداری می‌گرفتند. حق دروازه‌بانی یا گمرک داخلی در ولایات مختلف تفاوت داشت.

جدول عوارض داخلی چند ولایت را ذکر می‌کنیم:

تبریز: کالای اروپائی مانند پارچه پشمی، چیت، مخمل و شیشه از قرار هر بار قاطر (دولنگه) دوتومان و هفت قران، یادو و نیم درصد پهای اصلی، تنباکو و شکر و ادویه از قرار هر باری دوتومان و ۱۲ شاهی. متاع ایرانی از قرار هر باری دو قران و ۱۲ شاهی.

بوشهر: نیل از قرار هر بار صد کیلوگرمی ۱۲ قران، چای هر بسته پنج کیلوئی یک قران و ۱۲ شاهی، شکر هر پانصد کیلو سه قران، شال کرمان و کشمیر طاقه‌ای یک قران، ایریشم خام هر پنج کیلو دو قران، قماش پنبه‌ای هر قطعه ۲۵ ذرعی یک قران و ده شاهی، پارچه‌های دیگر پنج درصد قیمت.

مشهد: کالای فرنگی صدی دو و نیم قیمت، شال کشمیر و کرمان طاقه‌ای یک قران و ۲۵ شاهی، پوست بخارا صدی سه قیمت، شکر و ادویه هر ۲۷ من یک من، نیل منی یک قران، قماش ایرانی صدی پنج قیمت، و تنباکو منی چهار شاهی.

استرآباد: در استرآباد از کالاهای داخلی و خارجی هیچ‌گونه عوارض شهری گرفته نمی‌شد. این رسم از دوره کهن جاری بود، اما در زمان امیر تغییر یافت و عوارض دروازه‌بانی برقرار گشت ۲۵.

این مطلب را نیز بیفزائیم که در اصفهان از امتعه فرنگی و از یک صد تومان، دوازده تومان و سه هزار گمرک می‌گرفتند، و بدین واسطه منفعتی در تجارت تجار حاصل نمی‌شد، و در امر تجارت رواجی نبود. لهذا اولیای دولت قرار دادند که از تجار تبعه دولت ایران از قرار صد تومان، شش تومان زیاده در اصفهان گمرک مطالبه نشود که تجار بسهولت در مقام رواج تجارت باشند ۲۶.

آخرین گفتار ما در اینجا درباره نخستین نقشه راه آهن ایران است که تاکنون دانسته نشده. طرح آن را در ۱۲۶۶ «استفن سون» ۲۷ مهندس انگلیسی ریخت، و خواست اروپا را به هند متصل کند. این طرح راه آهن سرتاسری از وین شروع می‌شد، به عثمانی می‌آمد، به بغداد می‌رفت، به بصره یا محمره می‌پیوست، و از خوزستان و فارس و کرمان و بلوچستان می‌گذشت، به سند منتهی می‌گردید. نقشه‌ای بود پرخرج و وسیع، و از نظر اقتصادی و سیاسی اهمیتی به سزا داشت. به دستور پالمستون سفارت انگلیس در اسلامبول و تهران به بررسی آن پرداختند. شیل از جهات فنی و سیاسی و اقتصادی آن را مورد سنجش قرار داد، و حاصل

۲۵. اطلاعات راجع به جدول عوارض شهری از گزارش شیل به پالمستون. ۲۵ آوریل ۱۸۵۰ نقل شد. (انگلیس ۶۰/۱۵۱).
۲۶. وقایع اتفاقیه، شماره ۳۶.

مطالعاتش را به مهندسی انگلیسی و پالمستون فرستاد. از نظر فنی عقیده داشت اگر قرار باشد چنین راه آهنی بنا گردد بهتر این است که از آسیای صغیر به آذربایجان متصل گردد، و از آنجا به تهران و اصفهان برود. و یا از خراسان بگذرد و به افغانستان برسد. شیل این برهان را آورد؛ بصره و بغداد بازار مهم صدور کالای اروپا به ایران نیست، بلکه بیشتر صادرات از راه طرایوزان به تبریز می آید، و از آنجا به تهران و اصفهان و ایالات مرکزی فرستاده می شود. و از طریق دیگر به خراسان و افغانستان صادر می گردد. پس از لحاظ بازرگانی داخلی و خارجی ایران، خط آهن شمالی و مرکزی بمراتب مهمتر از راه آهن جنوبی ایران می باشد، اما اگر مصلحت دانسته نشد که به مرز شرقی ایران و افغانستان راه آهنی کشیده شود، بهتر است به تهران و به اصفهان پیوندد.

شیل در همان نامه به مهندسی انگلیسی نوشت: «از دولت و ملت ایران نباید انتظار کمک مالی داشت، از آنکه دولت فقیر است. و ملت عاری از نیروی فعال و مآل اندیشی. و هر ایرانی می گوید دم غنیمت است و باید فکر امروز را کرد... البته دولت از هیچ مساعدتی مگر مدد مالی، دریغ نخواهد نمود، و مردم بسیار خرسند خواهند گشت که چنین یساط نیرومند تازه ای که راجع به آن خیلی شنیده اند و آن را از عجایب روزگار می پندارند، در ایران نیز برپا شود، خاصه چون پی ببرند که کار سودمندی است روی به آن خواهند آورد. تنها صنف کاریچی و قاطریان و شتربان هستند که پیش از آنکه بفهمند کار و کاسبی آنها هم رونق خواهد گرفت، با ایجاد راه آهن مخالف خواهند بود». بعد شرحی از ارزانی معیشت و مزد ارزان کارگر می دهد. (مزد عمله روزی هفت صد دینار، نان از قرار منی یک عباسی، و گوشت یک من یک قران)، و می گوید در ایران راهزنی نیست و امنیت عمومی وجود دارد. و این نتیجه را می گیرد: «گرچه بنای راه آهن در ایران دشواریهای زیاد دارد، در برابر علم و عمل و سرمایه همه آن سختیها را می توان از میان برداشت». و البته منحرف گردانیدن راه عمومی تجارت اروپا و هندوستان سود فراوان خواهد داشت^{۲۸}.

در آن نامه، سفیر انگلیس اندیشه باطنی خود را باز ننمود. وجهه نظر حقیقی او را از گزارشی که به وزیر امور خارجه نگاشت، و نقشه راه آهن را از نظر سیاسی و اقتصادی مورد ارزشیابی قرارداد، باید شناخت. زبده آن را می آوریم.

به نظر شیل ایجاد راه آهن در ایران به این زودیهها صورت پذیر نیست. «قرن دیگری باید بگذرد تا ایران فقیر ناتوان، و دولت و ملت سست بی تهور و بی ابتکار آن، شایستگی شرکت در نقشه راه آهن را پیدا کنند. بنای راه آهن البته موجب افزایش قدرت ایران خواهد گشت، و

۲۸. انگلیس ۶۰/۱۵۳ شیل به استن سنون، ۲۶ ژوئیه ۱۸۵۰.

استعدادهای آن را که تاکنون بر اثر فقر و نیازمندی و سستی خفته مانده، پیدار خواهد کرد. در جهت دیگر منحرف ساختن راه تجارت مغرب به هندوستان، و حتی صدور قسمتی از کالاهای اروپا از طریق ایران به هند، بر اهمیت و ارزش ایران بسیار خواهد افزود و آن را متکی به انگلستان خواهد ساخت. در عین حال سرنوشت تجارت عظیم انگلیس با مشرق تا خاک چین، به دست هوی و هوس این ملت متقلب دور و سپرده خواهد شد. همین مطلب را به زبان دیگری ادا می‌کند: «هیچ تناسب و تعادلی میان نفعی که عاید ایران خواهد گردید، و فایده‌ای که برای انگلستان خواهد داشت، وجود ندارد. در واقع منافع ملت متمدنی را به عهده دولتی نیمه وحشی می‌سپاریم که شور و احساسات بر آن غلبه دارد، و بر اثر نادانی و بی‌کفایتی سود خود را هم تمیز نمی‌دهد».

اما از نظر نظامی، کشیدن راه‌آهن «ایران را به سرحد هندوستان می‌رساند، یعنی ایرانی که قدرت و فعالیت آن با تحصیل راه‌آهن خیلی بیشتر از نیروی فعلی آن خواهد گردید - و این خود مستملکات انگلستان را در هند به خطر تجاوز نزدیکتر می‌گرداند. البته حالا از جانب ایران خطری بر نمی‌خیزد، اما از رویه آن در زمان جنگ چه خبر داریم؟ نباید فراموش کرد که شرف و ایمان و حق‌شناسی در این ملک وجود ندارد، سودجویی و طمع‌ورزی انگیزه‌های اصلی کردار مردم آن را می‌سازد. ایران از روسیه بیشتر از انگلستان در هراس است، و نتیجه این حالت آن است که روسیه می‌تواند همکاری ایران را با وعده تصرف بغداد و هرات وقتندهار جلب کند. ولی انگلستان چنین طعمه‌هایی را ندارد که تقدیم ایران بسازد. گرچه دستگاه روحانی و افکار عمومی مردم هواخواه انگلستان است، اما هرگاه میان دولت ایران و روسیه قرارداد اتحادی بسته شد - راه‌آهنی که متصل به مرز هند باشد بردشواریهایی ما خواهد افزود».

شیل گزارش خود را با این سخن پایان می‌دهد که در معنی آن تأمل باید کرد: «ویرانی و ناتوانی و فقر و وحشیگری، خصوصیت‌های همه کشورهای است که در مغرب هندوستان واقع شده‌اند. و همین خصوصیات است که عامل تحکیم قدرت انگلستان در سرزمین هند گردیده. البته دولتی در این صدد نیست که آن حالت عمومی جامعه‌های شرقی را برای ابد تثبیت نماید، و همیشه آنان را به همان وضع نگاه دارد؛ اما هیچ تعهد اخلاقی هم ندارد که در برانداختن آن ویرانی و ناتوانی و فقر و وحشیگری تلاشی کند»^{۲۹}.

شیل در آن گزارشها بعضی نکته‌های درست گفته، و پاره‌ای جاها بخطا رفته است. این نظر صحیح است که از لحاظ بازرگانی داخلی و خارجی ایران، خط‌آهن شمالی که از تبریز به ناحیه مرکزی ایران کشیده شود، بر خط بغداد و محمره ترجیح داشت. تأثیر اجتماعی آن نیز بدیهی

۲۹. انگلیس ۶۰/۱۵۳ شیل به پالمستون، ۴ اوت ۱۸۵۰.

بود که ایجاد راه‌آهن تحرك تازه‌ای به اقتصاد ایران می‌داد، و تحول اقتصادی به نوبه خود در احوال اجتماعی مؤثر می‌افتاد، اما این اندیشه او بکلی خطاست که راه‌آهن اروپا و آسیا، راه تجارت مغرب و مشرق را کلاً یا بعضاً از دریا به خشکی تغییر می‌داد، از نظر صرفه اقتصادی و گنجایش حمل و نقل، هیچگاه راه‌آهن نمی‌توانست جای راه دریائی را بگیرد. به علاوه نیروی دریائی از عمده‌ترین عوامل تسلط اقتصادی و سیاسی انگلستان بود، و راه‌آهن نمی‌توانست جایگزین آن گردد. در واقع جنبه اقتصاد ملی و منطقه‌ای راه‌آهن، بر جنبه بین‌المللی آن می‌چربید.

اما در ارزشیابی سیاسی شیل باید گفت تفرق او از ملت ایران به حدی است که پرده سیاهی بر ابر ذهن او کشیده، به ظاهر هراسان است که بر اثر همکاری و اتحاد احتمالی ایران و روسیه ممکن است راه‌آهن ایران تبدیل به عامل تعرض علیه مستعمره انگلیس در هندوستان گردد. این پندار واهی بود. حتی در مرحله‌ای که رقابت انگلیس و روسیه در آسیا به اوج رسید - سیاست خارجی ایران به راه اتحاد سیاسی و نظامی با روسیه نزدیک نگشت. برعکس دولت ایران همواره ایستنی سیاسی خود را در همکاری با انگلیس جست و جو می‌کرد. معلوم است شیل در تاریخ دیپلماسی ایران خبره و ورزیده نیست، یا اینکه افراط او در بدگمانی نسبت به ایران مانع آن گردیده که اندیشیده سخن گوید. ولی اینکه می‌تواند روحانیان هوادار انگلستان‌اند، حرفش تا اندازه‌ای درست است. انگلیس از دستگاه روحانی پشتیبانی داشت، عناصر سودجوی روحانی نیز به حمایت آن دلگرم بودند^{۳۰}. اما اینکه تصور می‌کنند مردم هواخواه انگلیس بودند، نه چنین است. به همان اندازه که شیل از ایرانیان بیزار بود، مردم نیز از عنصر انگلیسی بدشان می‌آمد و می‌آید. ایرانیان فقط با مأموران سیاسی و گماشتگان انگلیسی سروکار داشتند، و این مأموران مردمی بودند وقت پرست و مزور و دروغزن و دسیسه‌گر و سودجو. به‌گاه نیازمندی زبان به چاپلوسی می‌گشودند و به هر پستی تن‌درمی‌دادند، و به‌گاه بی‌نیازی خدا را هم پنده نبودند - و چون پای نفع سیاسی و سود مادی به میان می‌آمد، خود را مقید به هیچ قانون اخلاقی و ارزش انسانی نمی‌دانستند. حتی پناهر مدارک رسمی عینی می‌دانیم که در تأسیسات اقتصادی که در کشورهای دیگر برپا کردند، از حساب‌سازی و تقلب و دزدی محصول ملل (بدون آنکه آنها را به حساب بیاورند) روگردان نبوده‌اند. به همین سبب هرگاه موضوع رسیدگی به دفتر حساب آنان پیش می‌آمد، هراسناک راه فرار می‌جستند. از این نظر حتی شیل نمی‌تواند فضیلت و افتخاری برای ملت خود ادعا کند - همانطور که ماهیت اخلاق سیاسی اکثریت طبقه حاکم ما همان بود که او وصف نموده است.

اما انگیزه حقیقی شیل در مخالفت با تأسیس راه‌آهن ایران، نه

ترس از روسیه بود و نه فساد اخلاق اهل سیاست در ایران. بلکه تنها وجهه نظر سیاست استعماری او بود که کشیدن راه آهن را مصلحت نمی دانست. منطلق استعماری او را از عبارتی که در پایان نامه خود به پالمستون نگاشته، خوب می توان شناخت. جوهر سخنان این بود که: ویرانی و فقر و عقب ماندگی مشرق، عامل تحکیم قدرت انگلستان گردیده، یا به عبارت دیگر موجب گسترش سلطه آن دولت گشته — و راه آهن نیروی اقتصادی تازه ای به ایران خواهد داد و از عوامل ترقی آن خواهد گردید. و حال آنکه انگلستان «تعمد اخلاقی» ندارد که وسیله پیشرفت و تجدید خواهی آن را فراهم کند، پس بهتر است ایران در حالت خمود اجتماعی و بی رمقی اقتصادی بماند، زیرا جهل و فقر و خرابی ضمانت تسلط انگلستان خواهد بود.

سیاست مذهبی

سیاست مذهبی امیر دو جهت ثابت و مشخص داشت: کاستن نفوذ روحانی و منع دخالت در سیاست؛ آزادی و مدارای دینی. نظر او به هر دو جهت زاده تفکر واحد او در اصالت سیاست عرفی بود. گفتار ما در این بخش محدود به موضوع نخست است.

قبلاً بگوئیم که امیر نه دشمن دین بود و نه بدخواه روحانیت؛ این معنی را در تحلیل شخصیت فردی او باز نمودیم که خود دیندار بود و مقید به اصول و آداب مذهبی. اما از تعصب آزاد بود و به گفته اعضا دلسلطنه زهد خشک را «استهزاء» می‌کرد. برخورد دولت امیر با دستگاه روحانی زاده دو عامل اصلی بود: یکی دخل و تصرف عالمان دین در کار سیاست، دوم سنت پرستی و ظلمت هیأت روحانی. معلوم است که در بحث کلی، هیأت مجموع را در نظر می‌گیریم؛ وگرنه نه هر کسمرکه عالم دین بود گرفتار تعصب و خمود فکری بود و یا مخالف اصلاح و ترقی. چنین نیست. از صنف روحانیان مردان دانا و استوار، روش‌بین و پرهیزکار برخاستند. اتفاقاً امیر با این کسان همکاری داشت، جانب آنان را نگاه می‌داشت، و از استقلال دستگاه قضائی شرمی که در دست آنان بود، پشتیبانی می‌کرد. در واقع سیاست عمومی امیر در کاستن قدرت روحانی متوجه امام جمعه‌ها و شیخ‌الاسلامها می‌گردید که در افکار قاطبه مردم نفوذ داشتند، مروج کهنه پرستی و نادانی بودند، سرای آنان مصون و جای تحصن بود. و از این راه اعمال قدرت می‌نمودند و در سیاست مداخله می‌کردند. امیر چنین حق و مسئولیتی را برای روحانیان نمی‌شناخت. به علاوه نفوذ و رویه ایشان را مانع پیشرفت نقشه اصلاح و ترقی می‌دانست.

از لحاظ شناختن زمینه فکری جامعه ما در این زمان باید دانست که از يك سو، اندیشه تفكيك سياست از دين در ايران شناخته گردیده بود. در ترجمه تاريخ پتر کبير نوشته ولتر آمده که پتر به کشیشان و دانایان گفت: «مهمان سلطنت و انجام امور دولت با من است، و مرا با تشخیص و امتیاز مذهب و دین کاری نیست». از سوی دیگر تجربه آموخته بود که ظلمت روحانی و دخالت ملایان در امر مملکت‌داری، سد راه اصلاح‌طلبی و نوجوئی است. و آنچه بیشتر در ذهن امیر تأثیر کرده بود، همین بود. میرزا صالح شیرازی در سفرنامه ارزنده خود راجع به احوال عثمانی نکته اندیشیده‌ای را می‌آورد: «مادامی که سلسله علییه ملاها خود را مدخل به دولت عثمانی نمایند، هرگز دولت مزبور ترقی نخواهد کرد... فی‌الواقع هر دولتی که ملاها خود را مدخل آن نموده، بنا را به حيله‌بازی گذارند هرگز آن دولت و آن ولایت ترقی نخواهد کرد».

همین محنی در سخن امیر به کنسول انگلیس و سفیر آن دولت نمایان است. هنوز پیش از نه ماه از صدارتش نگذشته بود که کنسول از تبریز به دیدن او آمد، و در گزارش خود نوشت: «امیر نظام مصمم است که جلو نفوذ روحانیان را بگیرد، گرچه می‌داند کاری است بس دشوار و پرخطر. ولی متذکر شد که دولت عثمانی وقتی در راه تجدید نیروی خود توفیق یافت که نفوذ علما را درهم شکست. و گفت او هم همین کار را خواهد کرد، و یا سرش را بریاد خواهد داد»^۲. همچنین وقتی که اختلاف امیر با امام جمعه تهران بالا گرفت - و شیل پای بمیان نهاد، امیر گفت: «یا باید در برابر ادعاهای و دخالت‌های امام جمعه ایستادگی کنم، یا دست از سیاست و زمامداری بکشم. متأسفانه این خاص علمای پایتخت نیست، در سرتاسر ایران، ملایان کم یا بیش در پی قدرت هستند و می‌خواهند در امور سیاسی و دنیاوی دخل و تصرف نمایند»^۳.

با این وجهه نظر، تصادم قدرت دولت و دستگاه روحانی امری محتوم بود. تحریک امام جمعه تهران به برانگیختن مردم شهر علیه امیر، داستان معجزه‌کرده امامزاده تبریز و مداخله شیخ‌الاسلام و امام جمعه آذربایجان، و ایستادگی آنان در برابر دولت - آن کشمکش پشمانی را آشکار ساخت. شرح هر موضوع را بدست می‌دهیم.

آغاز اختلاف امیر را یا میرزا ابوالقاسم امام جمعه تهران، شیل بیان می‌کند: «وزیر مختار روسیه بتازگی انقیه‌دان الماس نشانی که روی آن صورت امپراطور روس نقش شده بود، به امام جمعه هدیه کرد. هدیه امپراطور موجب حرف و گفتگو شد، و میان علما و افراد صاحب نفوذ ایجاد همچشمی زیاد نمود. امام جمعه از مرحمت تزار بخود می‌بald، و بعد

۲. انگلیس ۶۵/۱۴۷ استیونس به شیل، ۱۵ ژوئن ۱۸۴۹ (گزارش ملاقات خصوصی او با امیر نظام).

۳. انگلیس ۶۵/۱۴۶ شیل به بالمرستون، ۷ نوامبر ۱۸۴۹.

نمی‌خواهد موضوع آن تحفه را به اطلاع شاه و امیر نظام برساند. میانه او و امیر هم چندان گرم نیست. پس از چند روزی امیر به وی پیغام فرستاد که رفتار او در پذیرفتن آن هدیه، و اطلاع ندادن به دولت بسیار ناپسندیده و ناشایسته می‌باشد. امام جمعه که از حسد روحانیان آگاه گشته بود، پهراسید و روز بعد انقیه‌دان و نامه وزیر مختار روس را به نظر امیر رسانید.^۴

باید دانست که دستگاه امام جمعه تهران همواره مورد توجه سفارتخانه‌های روس و انگلیس بوده، و هر دو سعی داشتند دست‌کم با آن روابط نیکو و نزدیکی داشته باشند. و اسناد ما حکایت می‌کند که آن دستگاه هیچگاه از آلودگی سیاسی پاک نبود. میرزا محمد مهدی امام جمعه عموی میرزا ابوالقاسم، همان کسی است که دستگیری قائم‌مقام را به وزیر مختار انگلیس «تهنیت» گفت. همچنین بنا بر نوشته وزیر مختار، یکی از معتمدان خود را به سفارت فرستاد تا «مراتب شادمانی و خرسندی امام جمعه و همه طبقات مردم را از آن بابت ابراز دارد. و نیز بگوید که چملمگی معتقدند بر اثر کوششهای من (وزیر مختار) بود که خوشبختانه توانستند از دست قائم‌مقام، یعنی آن آفت بدتر از طاعون رهائی یابند»^۵. میرزا ابوالقاسم نیز دست‌کمی از همویش نداشت، و ما آنان را بنیکی نمی‌شناسیم؛ گوئی بیگانه‌پرستی در آن دستگاه همچنان به میراث بماند. از میرزا ابوالقاسم امام جمعه، نامه‌ای در دست آمد که به پالمستون نگاشته، و ضمن عرض ارادت می‌نویسد: «قاطبه مردم از کوچک و بزرگت، و پیر و جوان، خاصه اعیان و اشراف مملکت، امیدواری دارند که به اهتمام خردمندانه جناب وزیر مختار آرامش در ایران برقرار گردد. و همه آن اصناف سپاسگزار نماینده دولت بهیه انگلیس هستند»^۶ پالمستون پاسخ نسبتاً گرمی به امام جمعه فرستاد و از اخلاص‌مندی او اظهار تشکر نمود. معلوم است صدراعظمی که اصول سیاستش برانداختن نفوذ روس و انگلیس باشد - چون بشهد امام شهر از یکی انقیه‌دان الماس تشان می‌پذیرد، و به دیگری ارادت می‌ورزد و در سیاست خارجی دخل و تصرف می‌نماید، تحمل نخواهد نمود. شیل می‌نویسد: «امام جمعه بیمناک است که امیر نظام او را از مقامش معزول گرداند. هر چند امام جمعه آشکارا تقاضا نکرد که در این موضوع با امیر حرف بزنم، اما از سخنان او و اطرافیانش معلوم بود که به این کار علاقه دارد. به شرط آنکه امیر نداند که از جانب او چنین خواهشی شده است». روز بعد شیل سراغ امیر رفت

۴. انگلیس ۶۰/۱۵۴ شیل به پالمستون، ۱۶ ژوئن ۱۸۴۹.

۵. انگلیس ۶۰/۲۱۵ خاطرات روزانه کمپل، ۲۲ ژوئن ۱۸۳۵ (چهار روز پیش از کشتن قائم‌مقام).

۶. انگلیس ۶۰/۱۵۵ نامه امام جمعه به پالمستون، ژانویه ۱۸۵۰ از ترجمه انگلیسی به فارسی برگردانده شد.

و موضوع را بمیان گذاشت. امیر گفت: همیشه مایل بوده روابط دوستی را با امام جمعه حفظ کند، اما مدتی است که او بطور مستقیم در کارهایی دخالت می نماید که بهیچ وجه در حدود اختیارش نیست. و به دنبال آن همان سخن با مغز را گفت که پیش از این آوردیم، یعنی یا بابت از زمامداری دست بشوید، وگرنه به روحانیان اجازه نخواهد داد در کار سیاست تصرف نمایند.^۷

امیر مدارا کرد. اما امام دست بردار نبود، و یک ماه و نیم بعد مردم شهر را علیه دولت برانگیخت. منبع آگاهی ما باز گزارش شیل است که ماجرا را ثبت کرده: «امام جمعه تهران چندبار پیام فرستاده که سوء حکمرانی امیر مایه آشوب شهر خواهد گشت. و پریروز خبر داد که قرار است بلوایی در مسجدشاه علیه امیر برپا شود. البته کوشش او در مداخله به کار مملکت، سبب تیرگی روابطش با امیر گشته... و از جای معتبری اطلاع یافته بودم که اگر هنگامه ای برخیزد، شخص امام جمعه از عوامل اصلی آن خواهد بود. از آنجا که بازارها راهنمایی سفارت را خواسته بود، مستر ماسون را پیش او فرستادم و این مطلب را ابلاغ کردم که: از ملاحظات دیگر گذشته، مصلحت شخصی او نیست که مردم را به برپا کردن بلوا علیه دولت تحریک نماید... خاصه، خاطر نشان ساختم همینکه هیجان عمومی درگرفت، هیچ معلوم نیست عاقبت آن به کجا انجامد، چنانکه در شورش مشهد (در زمان سالار) خود مردم مجتهد شهر را زندانی نمودند. و پاسخ امام جمعه سراپا حکایت از وفاداری می نمود. اما دیروز به وقت نماز، گروهی از زنان اصفهانی در مسجدشاه گرد آمده، چار و چنگال ایجاد کردند. و جمع شدن زنان همیشه نشانه ای است از آشوب عمومی. سپس قریب دوهزار زن و مرد جمع شدند، امام جمعه را از منبر پائین آوردند، و خواستند که او نزد شاه و امیر برود و حق آنان را بگیرد. ولی او به حر مسرای خود دررفت. هر آینه به دربار رفته بود، زد و خوردی روی می داد. چون از ماجرا خبردار شدم، یکی از گماشتگان هندی خود را که مورد اعتماد امام جمعه می باشد، نزد او فرستادم و هشدار دادم میاذا عامل فتنه ای علیه دولت گردد. پاسخ آورد که تا اندازه ای که در اختیار او می باشد، از مشارکت در هنگامه پرهیز خواهد جست، اما مردم تحت حکم او هستند. باری ازدحام فرو نشست، و مردم پراکنده گشتند. و می دانم که اگر آن ماجرا دو ساعت بیشتر طول کشیده بود، می خواستند درصدد برانداختن دولت امیر برآیند. تردید نیست که در این فتنه عده ای دست داشتند، و یکی از آنان خود امام جمعه بود...»^۸

در یکی از نامه های خصوصی امیر به شاه به آن داستان اشاره ای رفته: «چه تازه تر از این هست که از دولت سرقوم های شما امروز اصفهانیها

۷. انگلیس ۶۰/۱۴۶ شیل به پالمستون، ۷ نوامبر ۱۸۴۹.

۸. انگلیس ۶۰/۱۴۶ شیل به پالمستون، ۲۵ دسامبر ۱۸۴۹.

لوطی بازی در مسجدشاه درآورده، به قدر هزار نفر زن و مرد عارض داد و بیداد کند، و پنج هزار نفر تماشاچی جمع کرده، الله الله بنا گذاشته بودند...^۹.

این ماجرا در ذیقعده ۱۲۶۵، یعنی شش ماه پس از شورش سربازان فوج قهرمانیه در ربیع الثانی آن سال، در گرفت^{۱۰}. امیر امام جمعه را تهدید به عزل از مقامش کرد، مگر اینکه دست از فتنه انگیزی و تصرف در کار دولت بردارد. و نیز به او فهماند که به میانجیگری سفارت انگلیس هم وقعی نخواهد نهاد. شیوه امیر مؤثر افتاد و به قول شیل «با روش تهدید و تحبیب امام جمعه را فرمانبردار گردانید»^{۱۱}. پس از آن امام جمعه نقشه های ترقیخواهانه دولت را تأیید می کرد، چنانکه وقتی که امیر خواست آئین قمه زدن و زنجیر زدن ایام سوگواری محرم را براندازد، نخست فتوای او را گرفت که این رسم مخالف شریعت است. در ضمن امیر جانب او را رعایت می نمود، و در روابط با وی ادب اجتماعی را منظور می داشت. به شاه می نویسد: «منزل امام جمعه به دیدن رفته بودم، چون آن وقت که در کن بودم تعزیه ای برای او روی داد، دیدن نکردم بودم».

دولت در نخستین قدمی که برای محدود گردانیدن قدرت روحانی برداشت، کامیاب گردید. دیری نگذشت که حکایت معجزه کردن یکی از امامزاده های تبریز رخ داد - و به دنبال آن شیخ الاسلام و امام جمعه آذربایجان دستگیر شدند. می دانیم که نفوذ روحانیت در آذربایجان ژرف و گسترده بود - و چون جایگاه ولیعهد بود خواه و ناخواه امام جمعه و شیخ الاسلام تبریز پایه ای بلند داشتند. به علاوه تعصب دینی در آن دیار بیشتر از اغلب یا شاید همه ولایات ایران بود. در این زمان حاجی میرزا علی اصغر مجتهد مقام شیخ الاسلامی را داشت که «در حضرت نایب السلطنه او را مکاتبتی بود، همواره به مسند قضاوت به فصل امور عامه میسوطالید بود»^{۱۲}. پسرش میرزا ابوالقاسم نیز صاحب نفوذ و متمکن بود، و چون پدرش پیر گشته رشته کارها را در دست داشت و لقب شیخ الاسلامی را نیز برگزیده بود. دیگر حاج میرزا محمدباقر مجتهد امام جمعه که او را به کارهای شرع اعتباری بزرگ بود، نفاذ حکم او عام بود به هر جمع^{۱۳}.

میانه امیر با آنان، از زمان وزارت نظام آذربایجان خوب بود. و آنان نیز ظاهراً قدر امیر را می شناختند. حتی در قضیه شورش فوج قهرمانیه در ربیع الثانی ۱۲۶۵، روحانیان تبریز به پشتیبانی امیر برخاستند. در این باره دو نامه قابل ملاحظه در دست است که مجتهد بزرگ تبریز (ظاهراً

۹. مجلسی، نامه های خصوصی امیر به شاه، خطی.

۱۰. نگاه کنید به بخش ۷.

۱۱. انگلیسی ۶۰/۱۵۳ شیل به بالمرستون، ۱۶ سپتامبر ۱۸۵۰.

۱۲. تاریخ و جغرافیای تبریز، ص ۲۴۵.

۱۳. تاریخ و جغرافیای تبریز، ص ۱۱۹.

میرزا علی اصغر) و میرزا محمدباقر امام جمعه در همان موقع به فراموشی نوشته‌اند، نامه نخست می‌گویند: «راجع به شورش افواج و رفتار ناهنجار آنان علیه جناب امیر نظام، و مساعی شما در دفع این غائله موجب تحکیم مودت دولتین ایران و انگلیس گردید. لازم بود محرکین آن بلوا تنبیه شوند زیرا بر همه معلوم است که نیت ظاهری و باطنی امیر نظام فقط ترقی مملکت و قوام دین و تربیت عساکر است. پس هر کس بخواهد مخل نظم گردد، باغی است و سزاوار سخط و سیاست شاهانه. در خصوص اوضاع آذربایجان، اگر کمی صبر کنید بییقین خواهید دانست که جمهور اهالی این ایالت از امیان و عساکر و رعیت چنان منقاد و مطیعند که به قدر سر موئی مرتکب رفتار ناپسندیده‌ای نخواهند شد که در این دنیا و آخرت شرمسار گردند. تا وقتی که این پیر حقیر حیات دارم، جان و مال خود را در راه دین و حمایت پادشاه اسلام وقف می‌کنم. احدی جرأت نخواهد نمود که غائله‌ای ایجاد نماید... و یا عملی از او سر بزنند که متافی عوالم مودت ایران و انگلیس و دیگر ملل فرنگ باشد». نامه امام جمعه نیز به همان مضمون نگاشته شده و عبارتی از آن نقل می‌شود: «هرگاه در انقلاب سربازان خدای ناخواسته صدمه‌ای به ارادتمندان جناب امیر نظام وارد آمده بود، تمام ایران منقلب می‌گشت، نیت امیر منحصر به این است که امور دولت ترقی یابد و دین قوام پذیرد»^{۱۴}.

اساساً ندانستیم کاردار انگلیس در فرونشاندن آن هنگامه چه یاری کرده بود، و مجتهدان تبریز چه سروکاری با سفارت داشتند؟ در هر حال، آنچه مربوط به مطلب ما در اینجاست اینکه علمای معتبر تبریز از امیر حمایت می‌کردند - تا اینکه بقعه «صاحب‌الامر» در میدان «صاحب‌الزمان» تبریز معجزه فرمود (۱۲۶۵). قصابی گاوی را برای کشتن می‌برد، گاو بند گسیخت و به بقعه پناهنده گردید. چون قصاب خواست آن را بیرون کشد، در دم افتاد و جان داد. و گاو از آنجا یکسره به خانه میرزا حسن متولی بگریخت، لابد به حیوان زبان بسته‌الهامی رسیده بود. پس گفتند: «حضرت صاحب‌الامر علیه‌السلام معجزی کرد... همه دکانها پر چراغ و پانگه صلوات بود، و تمهیت همی گفتند که تبریز شهر صاحب‌الامر شد، از مالیات و حکم حکام معاف است. پس از این، حکم یا بزرگ مقام است... مسجد و مقام سراسر پر چراغ بود، و لولیان بر بام بودند و کوس همی زدند»^{۱۵}.

نادر میرزا که ناظر این صحنه نمایش بود، می‌نویسد: «آن گاو را میرفتاح برده بود، جلی از بافته کشمیر بر او انداخته، فوج همی رفتند و بر سم آن حیوان بوسه همی زدند، و قبیعه آن حیوان به تبرک همی ربودند.

۱۴. انگلیس ۶۰/۱۴۴ از ترجمه انگلیسی آن دو نامه (مارس ۱۸۴۹) به فارسی برگردانده شد.

۱۵. تاریخ و جغرافیای تبریز، ص ۱۱۱.

بزرگان بدانجای چراغدانها و پرده‌ها به نذر همی بردند. تا به‌جائی که سفیر انگلیس چهل‌چراغی بلور بفرستاد و بیاویختند. آنجا خدام و فراسها بگماشته، مردم نواحی فوج فوج با چاوشی به زیارت همی آمدند. هم‌روزه معجزه دیگر همی گفتند که فلان کور بینا شد، و فلان گنگک به زبان آمد، و فلان ننگک پای گرفت. برخی از بزرگان بدین کار بیشتر قوت همی دادند، تا يك ماه کس را قدرت نبود سخنی در این کند، «۱۶». از قضای ایزدی گاو بمره، اما مردم دست‌بردار نبودند، و حکمران گجا یارای دم‌زدن داشت.

در ضمن باید دانست که در این اوان، میان‌دولت و سفارت انگلیس مشاجره تندی بر سر ارامنه تبریز درگرفته بود، و استیونس کنسول تبریز «اعلام‌نامه» تحریک‌آمیزی بر در کلیسا چسبانده - و امیر مترصد بود او را از ایران بیرون کند، و هموست که آن چلچراغ را در آن گیرودار به بقعه صاحب‌الامر فرستاد و وقف آنجا کرد. امیر در نامه بلندی که شرح دخالت‌های بیجا و شیطنت‌آمیز کنسول انگلیس را می‌دهد، در ۱۴ رجب ۱۲۶۶ به‌شیل می‌نویسد:

«... بعد از آنکه مردم اجامره و اوباش تبریز به‌جهت شرارت‌های خودشان در امور ملکی و اتلاف مالیات دیوانی از برای خود مأمون و پستی قزار گذاشته و خودسریها کنند، عالیه‌ا مشارالیه (استیونس) به جهت تقویت آنها و استحکام خیالاتشان چهل‌چراغی به مسجد صاحب‌الزمان فرستاد و بر آنجا وقف کرده، زیاد از حد باعث جرات عوام و اشرار گشته پای جسارت را پیشتر گذارده‌اند، تا از این خیالات عوام خدا داند چه حادثات بروز و ظهور کند».

بلوای معجزه، قدرت روحانیت را موقتاً برمیاسعت غالب گردانید - خاصه اینکه سخن از این رفت که تبریز شهر مقدس و از «مالیات و حکم حکام معاف است». از سوی دیگر می‌دانیم که اقتدار میرزا علی‌اصغر شیخ‌الاسلام بعدی رسیده بود که «هرزه‌کاری که به سرای او شدی، مأمون بودی». به‌عزوه پسرش میرزا ابوالقاسم نیز «با دیوان نه به‌راه راست همی رفت». البته این وضع بر دولت امیر سخت گران بود، و آن را «با رموز مملکت داری موافق ندید، واجب آمد که دندان‌ی نماید». امیر مثل همیشه با تدبیر پیش‌آمد، نخست دستخطی از شاه رسید که شیخ‌الاسلام و پسرش را محترمانه به پایتخت دعوت نمود که چند روزی مهمان باشند، پسر رای پدر را زد: «عصیانگی نمودار شد که به رفتن تهاون نمود. که را زهره بود که این کار آشکار کند» ۹۱۷ امیر سلیمان‌خان افشار را با دستور محترمانه به

۱۶. تاریخ و جغرافیای تبریز، ص ۱۱۱.

۱۷. تاریخ و جغرافیای تبریز، ص ۲۴۶-۲۴۵.

تبریز فرستاده، هر دو را توقیف کردند و روانه تهران ساختند. تا امیر پسر کار بود در آنجا می‌زیستند، شیخ‌الاسلام آزاد بود و به هر کجا می‌خواست، می‌رفت، اما پسرش که پرمدها بود تحت نظر بود، در ضمن چند نفر از بازیگران آن صحنه اعجاز را دستگیر کرده، در تهران به زندان افکندند، چندی بعد به این شرط آزادشان ساختند که از فن مجزه‌کاری دست بردارند.^{۱۸}

پس قدرت دولت فائق آمد، و میرزا باقر امام جمعه تبریز نیز حساب کار خود را کرد. امیر هم با او مدارا می‌نمود تا اینکه مسأله شکستن قانون تحصن پیش آمد که شرح آن را خواهیم دید. امیر مجتهدان ولایات را به تهران فراخواند. جعلگی آمدند مگر امام جمعه تبریز، در این باره ایستادگی کرد و پیروانش را نیز به دفاع برانگیخت؛ چندصد نفر اطراف خانه او جای گرفتند. کنسول انگلیس می‌نویسد: «یکی از بازرگانان معتبر به من مراجعه کرد که اگر امام جمعه رهسپار تهران گردد، آیا دولت انگلیس به موجب نوشته‌ای سلامت او را تضمین می‌نماید؟»^{۱۹} کنسول جرات نکرد تعهدی بدهد - و بحقیقت هراس امام جمعه ناموجه بود، زیرا امیر قصد آزار او را نداشت.

استیونس کنسول انگلیس در تبریز در نامه محرمانه خود به شیل گوید: میرزا حسن خان وزیر نظام آذربایجان شرحی به برادرش امیر نگاشته و مرا متهم نموده که امام جمعه را به سرپیچی از فرمان دولت ترغیب نموده‌ام، و هواخواهانش را تشویق کرده‌ام که مانع رفتن امام جمعه به تهران گردند. کنسول خود را از این اتهام مبرا می‌داند، و در همان نامه می‌نویسد: مدتی است نه امام جمعه را دیده‌ام و نه از تباطلی با او دارم؛ گفته وزیر نظام بهتان است.^{۲۰} حکم قطعی دشوار است، اما چه طور ممکن است وزیر نظام چنین مطلبی را از پیش خود ساخته باشد، و بخواهد به برادرش خلاف حقیقت بنگارد. به علاوه استیونس همان کسی است که چلچراغ به بقعه صاحب‌الامر هدیه کرده بود، و سابقه فتنه‌انگیزی داشت.

باری گزارش شیل حاوی نکته‌هایی است که نظر او را روشن می‌کند: با هیجانی که در تبریز ایجاد گشته بود «حتی تردید می‌رفت که اگر امیر دستور توقیف امام جمعه را بدهد، سپاه آذربایجانی از فرمان دولت اطاعت کنند، اما امیر نظام تدبیر بخرج داد و نوشت که او در آمدن به پایتخت مختار است. این گذشت امیر هم، خاطر مردم را آسوده نساخته و نگران‌اند، گرچه فتنه‌ای بر نخاسته، در گفتگوی با امیر گوشیدم او را متقاعد نمایم که در وضع فعلی، از نقشه خود در برانداختن قدرت روحانیان دست بردارد، و تذکر دادم که دامنه آشوب آذربایجان به دیگر

18. Lady Sheil, P. 166.

۱۹. انگلیس ۶۰/۱۵۵ استیونس به شیل ۲۷ اوت ۱۸۵۰.

۲۰. انگلیس ۶۰/۱۵۵ استیونس به شیل، ۲۸ اوت ۱۸۵۰.

ولایات خواهد رسید، خاصه همسایگی آن با روسیه و عثمانی خطر را تشدید می‌کند. خواهش کردم تهدیدات پی‌درپی وزیر مختار رومس را از عوارض برهم‌خوردن آرامش آذربایجان، از ذهن خود دور نداشته باشد»^{۲۱}.

دستوری امیر به حکمران آذربایجان حمزه‌میرزا فرستاد که مسوده‌اش در دست است. می‌نویسد: «این دو روزه از قرار نوشتجات تبریز معلوم می‌شود که عالیجناب حاجی میرزا باقر امام‌جمعه تبریز بعضی حوام‌انگیزی و حرکات خلاف عقل نموده، از آمدن به دربار همایون انکار و استنکاف داشته است. نواب والا خود می‌دانند که مقصود خاطر اولیای دولت آید آیت درآوردن او بجز اینکه دستوراً عمل داده، بسا کمال اعزاز و اکرام روانه‌اش نموده، در امورات شرعیة تبریز استقلالش دهند - چیزی دیگر نبود، پس از ظهور این اطوار، حالت او بسیار بی‌مزه و هر نوع التفات در حق او شود، پس از مذاکره این حرفها و این واقعات، بی‌معنی و بی‌موقع خواهد بود. نواب والا اعلام صریح بفرمایند که: از اول هم آمدن او اجباری و اکراهی نبوده، در این صورت بهیچ وجه آمدن او مصرفی ندارد. البته قدغن صریح بفرمایند که از جای خود حرکت نکرده، در همانجا مشغول دعاگویی باشد»^{۲۲}.

در آن دستور که جمله آخرش را امیر به خط خود افزوده است، خواسته آمدن امام جمعه را با نهایت بی‌اعتنائی تلقی کند، اما تأکید او به دو نکته اهمیت خاص دارد: یکی «دستورالعمل» دادن دولت به او، دیگر محدودیت «استقلالش» فقط به امور شرعی و بس. در هر حال مراقب بود که دشواری ایجاد نشود و کار را بر امام جمعه زیاد سخت‌نگیرند. به اطلاع شاه می‌رساند: «به ملاحظه اینکه می‌آید در باب امام جمعه هرزگی روی دهد، تا هفت ساعت از شب گذشته نشست، جوایبهای حمزه‌میرزا را... در باب امام‌جمعه و سایر به او و سلیمان‌خان و وزیر نظام همه کاغذهای مفصل نوشته... همان شب آدم حمزه‌میرزا را روانه داشته بود»^{۲۳}.

امیر در اینگونه مسائل دلیر بود، اما بی‌پروا و سبکسر نبود؛ هر گامی برمی‌داشت سنجیده بود. انگیزه شیل در آن دلسوزی، و محرک دالگو - روکی در آن تهدیدها، تنها این بود که امیر را از کاستن قدرت دستگاه روحانی باز دارند. در اینجا و موارد بعد خواهیم دید که روس و انگلیس از ملایان پشتیبانی داشتند، و این خود یکی از عللی بود که امیر می‌خواست از اقتدار آنان بکاهد. سیاست خود را بزرگی پیش بره و آب هم از آب تکان نخورد. نادر میرزا می‌نویسد: «بخاطر دارم که بدان روزگار هرشب بیشتر از هزار تن تبریزی مسلح به گرد سرای او (امام جمعه) بودند و پاسبانی کردند، و فتنه‌ای بزرگت بود. تا از درگاه خلافت این کار به

۲۱. انگلیس ۶۵/۱۵۳ شیل به پالمستون، ۱۶ سپتامبر ۱۸۵۵.

۲۲. مجموعه کاغذهای امیر، خطی.

۲۳. مجموعه کاغذهای امیر، خطی.

گندخدايان شهر افکندند. آنان با مجتهد دیدار کردند، و بنمودند که این حیص و بیص به عاقبت محمود نباشد، و شهر ما به عصیان متهم شود، لاجرم مرد ناچار به دارالخلافه تهران رخت بر بست. آنجا معزز بود... اتابک اعظم را نیت این بود که او را به آذربایجان نهد... ۲۹.

رسیدیم به شکستن آئین «بست».

بست نشستن از بنیادهای مدنی کهن بود؛ برخی امامزاده‌ها، سرای مجتهدان بزرگ، مسجد شاه تهران و اصطبل شاهی از تعرض مصون بودند. در حکومت بی‌قانون ایران، مردم گاه برای احتیاق حق و یا از ترس شکنجه و ستمگری حکومت به آنها پناه می‌جستند، چون در این کار هم قانونی نبود، از اندازه گذشت و هرگناهکار و آدمکش و هرزه کاری بست می‌نشست، و کسی را یارای تعقیب آنان نبود. خاصه اینکه اغلب اتفاق می‌افتاد که آن‌کسان به خانه ملایان یا نفوذ پناه می‌بردند، و روحانیان نیز آن را وسیله اعمال قدرت خود در برابر دولت بکار می‌بردند. این خود سوءاستفاده دیگری بود از آئین تحصن‌جوئی. در واقع آن سنت مدنی که در اصل برخی آثار نیکو داشت، تغییر ماهیت یافته و مایه ناتوانی دولت و آشفتگی دستگاه قضائی گردیده بود. قاعده بست با اصول نظم میرزا تقی‌خان سازگار نبود. یکی از آن‌جهت که حکومت قانون و عدالت برقرار ساخته بود، دیگر اینکه قدرت دولت متمرکز گشته بود، و به‌علاوه روحانیت نباید در سیاست دخالتی داشته باشد.

در ۱۲۶۶ امیر آئین بست را لغو کرد. و در این تصمیم دلیرانه موافقت امام جمعه تهران را که حالا بادولت راه می‌آمد، بدست آورده بود. می‌دانیم که گذشته از مراجع مزبور، سفارتخانه‌های خارجی نیز که طبق قواعد بین‌المللی مهنویت سیاسی داشتند، به‌صورت محل دیگر تحصن درآمده بودند. سفیران روس و انگلیس هم از آن قانون سوءاستفاده فراوان می‌کردند، و آن را به‌عنوان حربه‌ای علیه دولت بکار می‌بردند. (از این موضوع در مبحث سیاست خارجی امیر سخن گفته‌ایم). در یک مورد که امیر به رویه کنسول انگلیس در تبریز راجع به پناه‌دادن اشرار و مجرمان و عناصر مال مردم‌خور اعتراض کرده، شیل در نامه ۲۵ رجب ۱۲۶۶ به دفاع قانون بست برخاست و شرح مهمی نوشت که قابل دقت است:

«چون آن جناب زکری از فقره بست در آن مراسله کرده‌اند، فرصت نموده که بعضی خیالات خود را در آن خصوص از نظر آن جناب بگذرانند، و امید دارد که محض دوستی بشمارند. اگرچه می‌توان قبول کرد که این قاعده و قانون خالی از عیب نیست، بی‌شک چندین فواید دیگر هم دارد که تلافی آن عیوب است. اگر گاهی از بودن بست، مقصری یا باقیداری بتواند خود را از چنگ کارگزاران دیوان خلاصی دهد، بیشتر

از اوقات اشخاصی هستند که با عدم تقصیر مبتلا به تعدی می‌باشند که به این وسیله رهائی و خلاصی می‌یابند... آشکار است که حکام و وزرای ولایات و داروغه و کدخدایان و مباشرین جزو و نوکران دیوانی از هر قبیل که باشند از اعلی و ادنی شریک و هم صورت خواهند شد که این شرارت عمومی و تجربه همه‌روزه به حقیقت این فقره دلیلی است واضح. «در این صورت آشکار است که باعث منفعت کلی و آسایش رعایا این است که چنین مرجع و مفری برپا و برقرار باشد از دست ظلم و تعدی، خصوص در جانی که دور از پایتخت است، اگر وزراء و حکام و پیگلر بیگیان امروز عاقلترین و نیکترین مردمان بودند، باز هم منسوخ کردن این قرار مصلحت نمی‌بود. زیرا که معلوم نیست که آن حکام و سایرین که بعد می‌آیند، چگونه خواهند بود، چون اعتقاد باطنی دوستدار این است که بودن یست در این مملکت از برای همه‌کس خوب است، امید دارد که آن جناب در این فقره درست تفکر فرمایند و این اظهاری که کرده است معضی دوستی بشمارند. در انگلستان هم یک دفعه این قانون بود، بتدریج منسوخ شد. بنابر ترقی در سیویلیزاسیون، علم و انسانیت و نظم و تربیت در طبیعت خلق، کمال امید دارد که ایران هم به همان سیاق بتواند خود را از این قانون بهره‌مند سازد.»

شیل در گزارش خود به پالمستون می‌نگارد: لغو قانون بست ضربه دیگری است که امیر بر پیکر دستگاه روحانی وارد ساخت و روزی دامان خود او را خواهد سوخت. ... شکستن بست مایه تأسف است، و دشواریهایی که با آن روبرو خواهد گشت، بیشتر از آن است که می‌پندارد. در نامه خود امیر را از این تصمیمش بر حذر داشتم. اما خیال نمی‌کنم که از اندیشه خود در استقرار قدرت مطلق دولت دست بردار باشد، گرچه به احتمال زیاد روزی مجبور خواهد گردید که برای حفظ جان خودش بست بنشیند. ولی کم ایرانی پیدا می‌شود که فکر فردا را هم بکنند... ابطال قانون بست بر دردمر سفارتخانه‌های خارجی می‌افزاید. زیرا وقتی مردم نتوانستند به مکان مقدسی پناه جویند، طبیعتاً به سفارتخانه اجنبی روی خواهند آورد» ۲۵. وزیر مختار انگلیس جای دیگر می‌نویسد: «اقتدار دستگاه روحانی آنقدرها هم زیاد نیست، و در نظام حکومت مطلقه ایران که روی هم‌رفته حکومت قانون وجود ندارد، چیز دیگری لازم است که از ستمگری و خودکامگی اهل دولت بکاهد... البته دولت امیر از جهات مختلف ممتاز و درخور ستودن است، اما تمرکز قدرت زیاد این سوء تأثیر را خواهد داشت که روزی علیه خود او و دولت و تقریباً همه طبقات مردم بکار برود» ۲۶.

انتقاد شیل کم‌مایه و سطحی است. امیر می‌بایستی در اساس

۲۵. انگلیس ۶۰/۱۵۲ شیل به پالمستون، ۲۵ ژوئن ۱۸۵۰.

۲۶. انگلیس ۶۰/۱۵۳ شیل به پالمستون، ۱۶ سپتامبر ۱۸۵۰.

محدود کردن قدرت سلطنت چاره‌ای اندیشیده باشد که روزگار امانش نداده، و همه فسادها از حکومت فردی و سلطنت مطلقه برمی‌خاست. آئین بست در نظام میرزاتقی‌خانی موضوعیت منطقی و موجه نداشت برای آنکه حکومت قانون را برقرار ساخته بوده، و قرار بست تنها وسیله سوءاستفاده ملایان و بست‌نشستگان گردیده بود. برخلاف نظر شیل الفای قانون بست هیچ دشواری در دولت امیر ایجاد نکرد، و امیر برای حفظ جان خودش هم به خیال تحصن‌جوئی نیفتاد. همچنین شکستن بست دامن امیر را تسوخت، بلکه قدرت تبه‌کار نامحدود سلطنت بود که کار امیر و ایران را به‌سیاهی کشانید. انگیزه شیل در آن دلسوزیهای فریبنده، آن است که قانون بست قوتی به دستگاه روحانی می‌بخشید، و سیاست خارجی همواره از نفوذ امام‌جمعه‌ها و شیخ‌الاسلامها علیه دولت پشتیبانی داشت. و دیدیم که این عالمان شریعت، اخلاص‌مند اجانب بودند. به علاوه می‌دانیم که سفارت روس و انگلیس از قاعده بین‌المللی مصونیت سیاسی خود سوءاستفاده می‌کردند، و آنجا را کانون دیگری برای پناهندگی هرکس و تاکسی قرار داده بودند و از آنان حمایت می‌کردند. چون امیر خواست جلو اعمال نفوذ سفیران روس و انگلیس را بگیرد و رسم تحصن‌سیاسی را نیز براندازد، بصدأ درآمدند. پس در واقع به‌سود سیاست انگلیس بود که شیل آن اندازه سنگ قانون بست را به‌سینه می‌زد.

امیر علی‌رغم خیراندیشیهای شیل آئین بست را برانداخت، و دست ملایان جاه‌طلب خودپرست را از دخل و تصرف در سیاست کوتاه ساخت. از بعد از نادرشاه تا پیش از تاریخ معاصر، تنها امیر توانست قدرت دستگاه روحانی را مهار گرداند. و آن کاری بود سترک.

سیاست امیر نسبت به «ملل متنوعه» بر پایه مدارای مذهبی و حق آزادی پرستش و تساوی حقوق اجتماعی قرار داشت. و این وجه نظر او را به «روشنفکری» دینی شناخته‌اند.^۱ زردشتیان که جای خود را داشتند، آشوریان و ارمنیان و عیسویان کاتولیک و ارتدکس و پرتستان، و صابیان، و تا اندازه‌ای جهودان همه از آن سیاست امیر برخوردار بودند. بطور کلی می‌دانیم که شکلیاتی مذهبی از بنیادهای کهن فرهنگ ایران است. و گرچه گاه سخت‌گیری و آزار و تعصب هم در کار بوده، روی هم‌رفته ملل مزبور در کیش خود آراه بوده‌اند، جنبه تازه و مترقی سیاست امیر کوشش او در راه تأمین مساوات حقوق اقلیتها، و بالا بردن مقام اجتماعی آنان می‌باشد. در این رویه آزادمنشانه غیر از عنصر روشن‌بینی، عامل مصلحت‌سیاسی نیز دخیل بود. این معنی دانسته شده که دولتهای اروپائی به هرکجا که پایشان باز می‌گردید، پشتیبانی خود را از اقلیتها و از فرقه‌های مختلف دریغ نمی‌داشتند؛ و در مورد اقلیت مسیحی، البته همکیشی نیز سبب دیگری بود. این خود موجب شد که روس و انگلیس برای خود حقی در سرپرستی و جانبداری از عیسویان ایران ادعا کنند. در ضمن، بی‌تدبیری سیاسی و تبعیض اجتماعی و گاه تعریک دینی سرود یاد مستان می‌داد. پس دولت می‌بایستی شیوه‌ای پیش گیرد که از ناایمنی اجتماعی اقلیتها بکاهد، تا آنها تنها پشت و پناه خود را دولتهای بیگانه ندانند. در این راه امیر کارهایی کرد که به شرح آن می‌پردازیم.

نسبت به وضع زردشتیان علاقه خاص داشت و از میان خودشان

۱. انگلیس ۶۰/۱۵۹ شیل به پالمستون، ۱۴ مارس ۱۸۵۱.

کلاتر مخصوص گماشت که به کارهایشان رسیدگی نماید^۲. در پشتیبانی از مجوسان ضمن نامه ذیحجه ۱۲۶۵ به نایب‌الحکومه یزد نوشت: «از آنجا که رفاهیت طایفه مزبوره را اینجانب طالب است، می‌باید آن عالیجاه در هر باب مراقب و مواظب باشد که احدی به ملامت و کسان او بهیچوجه منالوجه متعرض و مزاحم نشود، که در کمال آسودگی و فراغت مشغول رعیتی و کاسبی خود، باشند. در همان نامه دستور داد: چون در زمان فترت گروهی به خانه مجوسان ریختند مبالغی اسباب و اموال آنها را به نهب و غارت برده‌اند، لهذا به آن عالیجاه قلمی می‌شود که در این باب نهایت اهتمام بعمل آورده، اموال آنها را تمام و کمال از مرتکبین گرفته به آنها برساند». دلجوئی و مهربانی دولت سبب شد که هفت خانوار زردشتی که در ۱۲۵۲ به بمبئی رفته بودند، به سفارش نزدیکانشان به ایران بازگشتند. در ۱۲۶۵ که مؤبدان مؤبد به تهران آمد، امیر او را گرامی داشت، و از جانب شاه به او خنعت داده شد. نامه‌ای را که امیر در ذیحجه ۱۲۶۵ در سفارش مؤبدان مؤبد، به نایب‌الحکومه یزد نگاشته و حکایتگر شیوه آزادوار اوست، می‌آوریم.

عالیجاه، مجددت همراه عزیزان چون هر یک از مذاهب مختلفه و ملل متوجه که در ظل حمایت قصر بی‌قصور این دولت ابدآیت غنوده‌اند، مشمول عواطف خسروانه و عوارفی ملوکانه می‌باشند، لهذا درین وقت که زبده‌الفضلاءالمجوسیه مؤبد مؤبدان مؤبد نامدار شرف‌اندوز حضور پادشاهی گشته، و متلج به خلعت مهرطلعت همایون آمده، او را مرخص معاودت فرمودند، به آن عالیجاه قلمی می‌شود که: کمال رعایت و حمایت درباره او و طایفه مجوسیه بعمل آورده جزیه آنها را از قرار فرمان مبارک که مقرر شده است، ملاپیرام کلاتر در دارالخلافت به مقرب‌الخاقان محمدحسن‌خان سردار برساند، از آن قرار معمول داشته آن عالیجاه مطالبه ننماید و متعرض آنها نشود. می‌باید آن عالیجاه از قرار نوشته عمل نموده طوری با مشارالیه و طایفه مزبور رفتار کرده که در کمال آسودگی و فراغت مشغول رعیتی خود بوده، به دعاگوئی دوام دولت قاهره اشتغال نمایند.

اما درباره مسیحیان:

اقلیت نصرانی ایران را آشوریان کاتولیک سلماص و اورمیه، ارمینان ارتدکس تبریز و اصفهان، کاتولیکهای اصفهان و کردستان و چند شهر دیگر تشکیل می‌دادند. در زمان محمدشاه که پای کشیشان فرانسوی و امریکائی به آذربایجان باز شد، دوره فعالیت تازه هیأت‌های مذهبی آغاز گردید - برخی از آنان مصدر کارهای مفیدی شدند مثل:

۲. انگلیس ۶۵/۱۶۱ شیل به یالمرستون، ۲۶ اوت ۱۸۵۱.

تأسیس مدرسه برای اطفال مسیحی، بنای روزنامه «زاریرا دباراه»^۳ (به معنی «پرتو روشنایی») در سال ۱۲۶۷ به همت مبلغان امریکائی برای آشوریان، و حتی رواج زراعت پنبه امریکائی در آذربایجان و ولایات دیگر که شرح آن گذشت. شیوه آزادمنشانه دولت از منشور سلطنت که در صفر ۱۲۵۶ صادر شد دستگیر می‌شود. فرمان محمدرشاه در شناسائی حقوق فردی عیسویان با این سخن بلند شروع می‌گردد: خداوند یگانه «ارتباط ملل و دول را به حسن تقدیر حکیمانه باعث مصالح عباد و عمارت بلاد نموده، ترتیب عالم تکوین را به تألیف و امتزاج طبایع مختلف‌المزاج نوط و مربوط داشته، و انتظام کار جهان را به ائتلاف و ارتباط جهانیان مقرر گذاشته...» سپس قرائهائی که در زمان صفویان «در حق جمیع عیسویان کاتولیک» داده شده بود، تأیید گردید و اعلام شد:

«قوم کاتولیک در اتباع احکام و شرایع مذهب و رسامیت احوالشان، بطوری که اعلیحضرت شاهنشاهی درباره نوکران سپهر مدار مقرر فرموده‌اند، خواهند بود؛ که در بناکردن و تعمیر معابد، و دفن اموات و بنانهادن مدارس علوم، و تربیت اطفال، و غسل آوردن رسم نکاح و ازدواج مابین اهل دین خود، و تحصیل ضیاع و عقار، و بیع و شرای املاک خود، و ضبط مال موروث و مکتسب خود در هر حال تابع احکام شرع شریف و احکام آن ولایت خواهند بود. و اگر کسی آنها را منع از عبادت نماید، و آزار و اذیت کند مرتکبین مورد سیاست و تنبیه خواهند بود».

امیر که دوران خدمت خود را در آذربایجان گذرانده بود از احوال اقلیت عیسوی آگاه بود، و به عنوان وزیر نظام آن ایالت، کوشش داشت حقوق مسیحیان محفوظ باشد و نگذارد ستمی به آنان برسد. این واقعه که در زمان وزارت نظام او روی داد، قابل ذکر است. در نیمه جمادی الاخر ۱۲۶۳ که تازه ناصرالدین میرزای ولیعهد به تبریز آمده بود، هنگامه‌ای بر سر گم‌شدن سگ معلم کنسولخانه روس میان ارمنی و مسلمان درگرفت. الواطل شهر به کوی ارمنیان شتافتند، و بیم جنگ و ستیز و خونریزی می‌رفت. ولیعهد «به ایوان نشست و رنگ از رخاں پریده»، و مردم فریاد می‌کردند که «امروز همه مسیحیان پاره کنیم... پس وزیر نظام را دیدم دامنها به کمر زده، دیوسی به دست داشت، و سواره همی تاخت». مردم را از کوی و برزن براند. و گرنه «کار بجائی کشیدی که نام زشت برای ایران بماندی»^۴.

در زمان صدارت، بر آن شد که عیسویان را از تبعیضهای دیوانی و اجتماعی برهاند. پس بیعدالتی مالیاتی را درباره آنان از بین برد، املاک اتباع مسیحی را که دچار ملخ‌خوارگی می‌گردید، مشمول قانون

3. Zarika Dbara.

۴. تاریخ و جغرافیای تبریز، ص ۱۹۷.

عمومی معافیت از مالیات گردانید، و کشیشان را از مالیات معاف ساخت.^۵ نمودار این جهت سیاست امیر دستوری است که راجع به فرقه کاتولیک کردستان در ذی‌قعدة ۱۲۶۵ به والی آنجا فرستاد: از آنجا که «رعایت جانب آنها را از هر جهت لازم است... مبلغ چهل تومان از بابت يك‌صد تومان مالیات دیوانی» کاسته شد. بنابراین «هرساله تخفیف مزبور را در وجه آنها مضمی داشته، مبلغ شصت تومان را از آنها دریافت نمایند، و دیناری زیاده بر مالیات حسابی از آنها مطالبه نکنند. و در هر باب رعایت آنها را لازم شمارند».

سفیر انگلیس در یکی از گزارشهای خود سخنی از امیر آورده که ژرف‌نگری او را می‌رساند: می‌نویسد: «امیر نظام این نکته سنجیده را گفت که بیشتر تبعیضهای جاری درباره آرامنه، ناشی از این است که جماعت ارمنی در نظر مردم طبقه پست‌تری بشمار می‌روند. از این‌رو کوشش خواهد کرد که اسامینا عیسویان را از لحاظ طبقه اجتماعی مساوی با مسلمانان قرار بدهد. از جمله تدابیری که برای اعتلای مقام اجتماعی آنان بکار برده، تأسیس فوجهای مسیحی است که صاحب‌منصبانشان را نیز از میان خودشان برگزید. بدون تردید واگذاری این مسئولیت به عهده خودشان، روشن‌دستی برای ترقی وضع مدنی عنصر نصرانی در انظار جمهور مسلمانان خواهد بود. اما باید گفت که آشوریان نستوری و کاتولیک مردمی فعال هستند و آمادگی خدمت لشکری را دارند، و حال آنکه طایفه ارمنی مسکین و بیچاره، به درد کار نظامی نمی‌خورند».^۶ در موضوع تأسیس فوجهای عیسوی ضمن اصلاح نظام جدید سخن گفتیم. اینجا بیفزاییم که در سفر اصفهان (۱۲۶۷) زنان ارمنی از امیر تقاضا کردند: برای خاطر آسایش زندگانی آنان، ارمنیان اصفهان را از خدمت لشکری معاف گردانند. او هم جهت دلجویی آنان پذیرفت، گرچه می‌دانست که «شرکت عیسویان در خدمات نظامی مایه ارتقاء مقام اجتماعی و ترقی معنوی آن جماعت می‌گردد».^۷

امیر خواهان تأمین حقوق اقلیتها بود و از یاری و کمک دولت نسبت به آنها دریغ نمی‌کرد. اما پای سیاست و دخالت روس و انگلیس نباید به میان کشیده شود. چنانکه در سال ۱۲۶۶ آرامنه جلفای اصفهان خواستند مدرسه‌ای بسازند، و یکی از توانگران ارمنی که به مدرسه مهاجرت کرده بود، مبلغ بیست هزار روپیه اهدا نمود. دولت علاوه بر آنکه اجازه بنای مدرسه را داد، به حکومت اصفهان سفارش شد، در این کار مساعدت کند. مدرسه جلفا سال بعد تمام شد. اما تأسیس مدرسه آرامنه تبریز صورت دیگری پیدا کرد. توضیح آنکه در رجب ۱۲۶۷ به

۵. انگلیس ۶۵/۱۵۸ شیل به پالمستون، ۲۶ ژانویه ۱۸۵۱.

۶. انگلیس ۶۵/۱۵۸ شیل به پالمستون، ۲۶ ژانویه ۱۸۵۱.

۷. انگلیس ۶۵/۱۶۱ شیل به پالمستون، ۶ اوت ۱۸۵۱.

دولت اطلاع رسید که: کنسول روس در آنجا قصد تأسیس مدرسه‌ای را دارد، پول ساختمان آن را نیز پرداخته، و در مراسم خاصی که سنگت بنای مدرسه نپاده شد، به سلامت امپراطور روس دعا خوانده‌اند. از آن گذشته قرار بود آموزگاران مدرسه تبعه روس باشند، و دو زبان ارمنی و روسی را تعلیم دهند.^۸

امیر بیدرتنگ به حمزه میرزا حکمران آذربایجان دستور فرستاد: از ساختن چنین مدرسه‌ای به عنوان «مدرسه اجنبی» جلوگیری بعمل آورد، زیرا «هیچ مقام خارجی اجازه بر پا کردن اینگونه مدرسه‌ها را در ایران ندارد». در ضمن مقرر داشت که اسقف روسی ارمنی تبریز حق هیچ نوع مداخله‌ای در امور جماعت ارمنی ندارد، مگر در کارهایی که به انحصار جنبه مذهبی داشته باشد.^۹ امیر که یک سال پیش فرمان القسای حمایت دولت انگلیس را نسبت به ارامنه تبریز صادر کرده بود و دست کنسول آن دولت را از دخل و تصرف در امور آنان بریده، البته اجازه نمی‌داد روسها همان بساط را بچینند. پس نقشه بنای مدرسه را به آن صورت برهم زد. نظر دولت این بود: از آنجا که طایفه ارمنی مانند دیگر اقلیت‌های مذهبی تبعه ایران هستند، هر تقاضائی «آرند باید بدون واسطه دولت خارجی، به امنای دولت عرضه دارند، و هر خواهش معقولی پذیرفته می‌گردد. از این رو از پیشوای ارامنه تبریز در محرم ۱۲۶۸ نامه‌ای رسید که: «از دولت اذن و اجازت به آنها داده بشود که مکانی برای اطفال خود بسازند که مشغول تحصیل علوم شوند». موافقت شد و در دستور به حمزه میرزا تصریح گردید که مراقبت نماید «باعث و بانی بنا، و معلم و متعلم از تبعه این دولت علیه باشند. و از پول رعیت دولت علیه ساخته شود».

از بدعت‌های دولت امیر در تأمین حقوق اقلیتها این بود که صلاحیت محاکم شرعی را در رسیدگی به دعوای حقوقی میان ملل متوجه و مسلمانان، سلب کرد و به دیوانخانه عدالت که محکمه عرفی بود، احاله نمود. مقصود این بود که قانون شرع باعث تبعیض و مآلحقاق حق و اجرای عدالت نگردد، بلکه دیوانخانه، به حقیقت دعوی غوررسی کند و از روی «سند عقل» حکم صادر نماید. از این موضوع ضمن بحث در دیوان عدالت سخن گفتیم.

باید دانست که انتصاب پیشوایان فرقه‌های عیسوی، با فرمان شاه صورت می‌گرفت.^{۱۰} معمولاً مستصری و مدد معاش دیوانی نیز در باره آنان

۸. انگلیس ۶۰/۱۶۲ شیل به پالمستون، ۶ سپتامبر ۱۸۵۱

۹. همان.

۱۰. فرمان ناصرالدین شاه را که در صفر ۱۲۶۵ به نام خلیفه فرقه کاتولیک صدور یافته می‌آوردیم:

«آنکه چون از قرار فرمان قضا جریان شاهنشاه خلدآشیان مغفور مبرور انا لله برهانه عمده الفضل العالمی مسیحیه مرا شیو تبعه دولت ابد مدت بر ملت کاتولیک

بر قرار می‌شود. فرمان تاج‌الدین شاه را به عنوان خلیفه ارمانه سلطاس می‌آوریم.

آنکه چون از فرمان خاقان مغفور اسکنه‌الله فی‌دارالسور، و فرمان شاهنشاه میروور طاب‌نراه، مبلغ بیست‌وپنج تومان نقد و مقدار پنج خروار غله، به ضمیمه مدد معاش در حق فطانت و فراست همراه زبده‌الامثال و الاشباه و نیکالانوش اراغیافه خلیفه سلطاس از بابت مالیات آنجا مستمر و برقرار بوده، لهذا امضای فرامین خواقین حشمت‌مکین و مشول مراحم‌خسروانیه درباره او از هذه‌السنه میمونه تخاقوی ثیل‌خیریت دلیل و مابعدها، مبلغ مزبور را از بابت مالیات سلطاس درباره او برقرار فرمودیم که همه ساله باز یافت داشته و صرف معیشت خود سازد. مقرر آنکه حکام و عمال حال و استقبال آذربایجان به باشترین آنجا قدغن نماید که به موجب همین فرمان همایون هر ساله مبلغ و مقدار مزبور از بابت مالیات خود او که در سلطاس دارد محسوب داشته، باقی طلب او را از قرار برات دیوان کارسازی کنند. مقرر اینکه عالیجاهان مجددت و نجدت همراهان مقرب‌الخاقان مستوفیان عظام و کتبه کرام، شرح فرمان همایون را ثبت نموده در عهده شناسند. تحریراً شهر صفرا‌المظفر ۱۲۶۶.

آزادی عقاید دینی و رعایت عدل و انصاف در باره همه فرقه‌ها، از عمده اصول سیاست مذهبی امیر است. و بارها این معنی را تصریح داشته. در فرمانی که به مناسبت تعیین طامان‌اوس‌خان به عنوان خلیفه ارمانه اصفهان، در شعبان ۱۲۶۷ به نایب‌الحکومه آن ولایت صادر شد می‌خوانیم: چون منظور دولت آن است که «هر یک از ملل متنوعه و مذاهب مختلفه که در ظل قصر بی‌قصور این دولت غنوده‌اند بقراغت و آسودگی به قانون کیش خود مشغول عبادت‌حق جل‌اعلی بوده... لهذا به آن عالیجاه امر و مقرر می‌داریم که به ارمانه مزبوره قدغن دارد که مشارائیه را خلیفه دینی خود دانسته، در امورات عبادت دینی و قانون مذهبی خودشان از سخن او تجاوز نمایند». همچنین در ۱۲۶۶ به حکمران آذربایجان نوشت: احدی نباید

سیحیه آذربایجان خلیفه و پیشوا بود، و در این وقت که عرایضی چند از تبعه ملت مزبور رضامندی از او به دربار اقدس همایون پادشاهی رسید - لهذا مراحم و تفقدات خدیوانه ما شامل احوال او گشته، به اقتضای حکم شاهنشاه مغفور مشارائیه را کمافی‌السابق به ترتیب کاتولیک آذربایجان خلیفه و پیشوا فرمودیم که به ارشاد آنها برآمده. مقرر آنکه عموم عیسویین و کافه مسیحیین ملت کاتولیک مملکت آذربایجان بر حسب حکم قدر مشمول مطاعه، مرایشو را خلیفه بالاستقلال خود دانسته، مداخله دیگران را در امور امتی قبول نمایند، و او را بر خود مرتمد و خلیفه دانند. المقرر کتاب خیریت اکتساب شرح فرمان را ثبت نمایند. تحریراً شهر صفرا‌المظفر ۱۲۶۵.

مانع تعمیر کلیسای آرامنه در خیرآباد سلیمان بشود. و در صفر ۱۲۶۶ به محمدرضاخان وزیر آذربایجان دستور داد: «از قراری که مذکور شد از خوانین افشار اورمیه و بعضی از اهالی آنجا نسبت به طایفه نصرانیه ساکن اورمیه، بیحسابی و ظلم می‌رسد، و آنها را تکلیف به تغییر مذهب می‌نمایند. از اینکه هر يك از ملل متنوعه و مذاهب مختلفه که در ممالک پادشاهی هستند باید در عین فراغت و آسودگی زندگی کنند، و به دعای دوام دولت قاهره پردازند، لہذا به آن مخدوم اظهار می‌شود که به مباشرین امور دیوانی اورمیه قدغن نمایند که در هر باب مراقب احوال طایفه مزبوره بوده، نگذارند که از کسی نسبت به آنها تعدی و بیحسابی برسد و آنها را تکلیف به تغییر مذهب نماید».

همان معنی بلند در فرمان آزادی کیش صابیان آمده؛ دستور فرستاده شد که نگذارند کسی آنان را بزور به تغییر مذهب خود و قبول دین اسلام وادارد. به علاوه از ایشان دلجوئی نمایند و مانع پراکندگی آن طایفه شوند. زبده منشور دولت که در رمضان ۱۲۶۶ به نام اردشیر میرزا حکمران خوزستان صادر گردیده، نقل می‌شود:

«... طایفه صابی که معتقد به مذهب حضرت زکریا و در شوشتر سکنی دارند، بعضی از اعیان و اشراف آنجا آنها را آزار و اذیت زیاد نموده، و بجبر و عنف آنها را از کیشی که دارند دعوت به اسلام می‌نمایند. و به این سبب همه به اطراف و جوانب آنجا متفرق شده‌اند. از اینکه این معنی منافی عدل و انصاف خاطر مهربان اصاب ملوکانه است و در ممالک محروسه پادشاهی از ملل متنوعه و مذاهب مختلفه در کمال آسایش و استراحت در ظل رأفت و عطوفت پادشاهی فنوده‌اند، کسی را به مذاهب و کیش آنها رجوع نیست - لہذا نیز به آن عم اکرم امر مقرر می‌شود که بعد از حصول و زیارت فرمان جهان مطاع مبارک قدغن نماید هر قدر از طایفه مزبوره که به اطراف و جوانب متفرق شده‌اند جمع‌آوری کرده، در همان شوشتر سکنی دهند. و در هر حال مراقب احوال آنها بوده، نگذارند آنها را کسی از کیش خود بجبر و عنف به دین مبین اسلام تکلیف نماید، یا آزار و اذیتی به آنها رساند، مگر اینکه خود به رضای خود دین مبین اسلام را قبول کنند».

این گفتار را به کوتاهی برگذار می‌کنیم از آنکه در این مبحث رساله‌های فراوان با وجهه نظرهای گوناگون، به قلم نویسندگان ایرانی و فرنگی انتشار یافته، تاریخچه و عقاید آن فرقه شناخته گردیده، و تفصیل مطلب هم بیرون از گنجایش این کتاب است.^۱ آنچه مورد توجه اصلی ما می‌باشد شناختن سیاست امیرکبیر امت در ربط با قیام بابیه. روش ما تحلیلی است، و به جریانهای عمده می‌پردازیم، در ضمن نکته‌هایی تازه از اسناد منتشر نشده می‌آوریم و مورد نقد تاریخی قرار می‌دهیم. این معنی را نیز در آغاز سخن بگوئیم و خود و خوانندگان را خلاص کنیم که از دیدگاه مردم آزاد اندیشی که خود را از تعصبات آزاد ساخته‌اند، ساختگی بودن یا نبودن مذاهب و حتی ادیان معنی درستی ندارد. آنچه در تفکر تاریخی با معنی می‌باشد نقد ادیان و مذاهب و فرقه‌هاست در عالم دانش و اندیشه، و سنجش آنها در رابطه با اجتماع و تأییری که در تاریخ گذارده‌اند.

در بررسی بابیه اگر طالب واقع‌بینی هستیم باید سه مسأله را از یکدیگر تفکیک سازیم و گرنه به راه خطا می‌افتیم. در واقع این سه مسأله از هم جدا شده‌اند: اصول عقاید باب، جنبه شورش بابیت در آغاز ظهور آن، و تحول آن از نظر انشعاب مذهبی و آثار سیاسی که از آن پدید آمد. به عبارت دیگر آئینی که باب آورد با روشی که سران اولیه آن فرقه پیش گرفتند، و آنچه بعد تحقق پذیرفته، در عین همبستگی ظاهری، در معنی از هم جدا هستند.

۱. تا اندازه‌ای که ما سراغ داریم بهترین بررسی عمومی تاریخی که به زبان فارسی منتشر شده، رساله «بپائیگری» نگارش دانشمند فقید احمد کسروی است.

اصول بابت از نظر سیر اندیشه فلسفی و دینی معجونی است از عقاید تشیع و عرفان ایرانی و آرای حکمای اسلامی و یونانی که در آثار پیشینیان و فرقه‌های مختلف دینی از اوائل اسلام تا زمان نعتویان آمده‌اند. در تحلیل کلی باید گفت پیدایش پی‌درپی فرقه‌های گوناگون در ایران در سیر یک‌هزار سال تاریخ اسلامی، نمایندهٔ حصیان فکری جامعهٔ ایرانی بود علیه جمود احکام دینی که گاه به ابطال شریعت و نفی نبوت و حتی انکار ربانیت می‌رسید. میراث فکری نعتویان که سرکوب تعصب صفویان گشتند، به شیخ احمد احسائی رسید که مؤسس فرقهٔ شیخیه است، و او خود را «باب» یا واسطهٔ امام دوازدهم می‌شمرد. پس از مرگ احسائی (۱۲۴۲) نامدارترین شاگردانش سید کاظم رشتی یاسدار همان اندیشه بود، خود را واسطهٔ امام زمان و شیعیان می‌دانست. چون سید کاظم درگذشت (۱۲۵۹) شیخیان دو تیره شدند: گروهی به‌دنبال حاج محمدکریم‌خان کرمانی قاچار رفتند، و دسته‌ای دیگر دور حاج میرزا شفیع تبریزی را گرفتند. و این دو نفر دانشمندترین شاگردان سید کاظم بودند. در واقع عقاید شیخیه مرحلهٔ متریقی آئین تشیع بود، و شیخیان نمایندهٔ جناح روشنفکر شیعیان.

همان اندیشهٔ شیخیه و اعتقاد داشتن به وجود «باب» اساس ددوی سیدعلی محمد شیرازی گردید که مدتی در سلك شاگردان سید کاظم رشتی درآمده بود. سیدعلی محمد (۱۲۶۶-۱۲۲۵) نخست خود را باب امام و «ذات‌حروف سبعة» خواند؛ در دو سال و نیم آخر زندگی‌ش عنوان «نقطهٔ اولی» و «مظهر الاهی» را گرفت و گفت من همان قائم موعود، و مهدی منتظر، و امام ثانی عشر هستم. افکار سید تا زگی نداشت، و قسمت اعظم نوشته‌هایش در عالم داتش و اندیشه سخنان بی‌مغز و موهومات صرف است. اما در میان آن اثبات پراز گاه که ملو از عقاید شیعیان و بابیان است، چند دانه گندم هم پیدا می‌شود که همان جهت متریقی آن دو فرقه را در آغاز ظهورشان می‌سازد. و این جنبهٔ تجدد خواهی، در واقع عکس‌العکس اریاب نسبة روشنفکر دین بود علیه تعصب و تاریکی که دستگاه روحانی را یکسره فرا گرفته. پس شگفت نیست که بزرگان شیعیان و بابیان از میان عالمان دین برخاسته باشند. این معنی نیز دانسته شده که سرچشمهٔ آن عقاید ترقیخواهانه همانا آرای اصحاب بسیاری از فرقه‌هایی است که از آغاز اسلام به بعد، نسل بعد از نسل، ظهور یافته‌اند.

اگر بابت در جهت متریقی آن نمو می‌یافت، می‌توانست در سست کردن زنجیرهای خرافات دینی، سبک کردن تکالیف سخت مذهبی، کاستن فشار روحانیت، برانداختن فساد دستگاه روحانی، و معطوف داشتن تعالیم دینی به بهبود زندگی دنیائی - عامل مؤثری گردد. اما این مستلزم آن بود که به صورت جنبش اصلاح دین (مانند پروتستانتیسم) ظهور یافته باشد. ولی چنین نبود. فرقهٔ تازه‌ای بود ساختهٔ عقاید کهنهٔ گذشتگان، و کتاب جدیدشان مشعون از خرافات پیشینیان. (تنها کسی که در سدهٔ گذشته به

عنوان فرماتور مذهبی در ایران برخاست سیدجمال‌الدین اسدآبادی بود). به‌گفته یکی از اندیشه‌گران که خود روزی بایی بود: طایفه بایبیه جماعتی‌اند که «طاقت کشیدن بار شریعت عربی... و کوله بارهای شیخ‌احمد احسانی را نیارده، طناب را بریده و از زیر بار مذهب شیعه که واقعا لایتحمل است بیرون خزیده ولی... به‌زیر بار غلبه‌های عرفان سید باب رفته‌اند که غمگینی است از همان دوحه، و گرده‌ای است از همان نقشه»^۲.

بنیانگذاران بایبیه را اعتقاد آن بود که آئین جدید، عالمگیر خواهد گشت و کتاب بیان جانشین همه کتابهای کهنه سابق خواهد شد. پس کاری که به اعتقاد مسلمانان «صد و بیست و چهار هزاره دین آور، از زمان هیوط حضرت آدم در انجام آن فرومانده بودند - حالا به‌دست سیدعلی محمد شیرازی و ملاحسین بشرویه‌ای و ملامحمدعلی زنجانی تحقق می‌پذیرفت. باری بایبیت هرگاه به‌عنوان نهضت اصلاح دین ظاهر شده بود، معنی دیگر داشت. نه تنها با روح زمان سازگار بود، دست کم دولت وقت که در پی کاستن نفوذ روحانی و برانداختن خرافات پرستی بود، در باطن از آن پشتیبانی می‌کرد، و سید باب سرنوشت دیگری در پیش داشت. اما این فرقه جنبه سیاسی به‌خود گرفت، و سران بایبیه به‌شورش مسلحانه برخاستند، و با حریت تعصب به‌میدان نبرد آمدند.

تا آنجا که می‌دانیم تاریخ باب این معنی را مسلم می‌نماید که سید علی‌محمد در پی جنگ و آشوب نمی‌گشت، اساساً مرد نیک‌تفسی بود و در خوی و منش او ستیزگی نبود. به‌گفته گوینو او قصد نداشت به‌پیام خود رنگ سیاسی دهد، و به‌پیکار علیه دولت برخیزد^۳. یک جهت تبلیغش این بود که خود را امام زمان یا مهدی موعود می‌خواند، و در جهت دیگر از دستگاه شریعت انتقاد می‌نمود. شیوه سید سبب شد که دولت با او به‌مدارا رفتار کند؛ فقط ملایان بودند که مقام خود را به‌خطر دیدند و سر دشمنی برداشتند. حتی از نامه صدر اعظم وقت که خواهیم آورد، روشن می‌شود که دولت به تلقین روحانیان در برانداختن باب اعتنائی ننمود، تکتاً با معنی دیگر اینکه چنانکه می‌دانیم چون باب مورد تعرض علما قرار گرفت، به‌دولت روی آورد. و دولت گفت ادعای خود را در جمع ملایان عرضه ندارد. به‌عبارت دیگر حکومت از جانب او اندیشناک نبود، و سید را عامل قیام سیاسی نمی‌شناخت.

اما این حالت دوامی نکرد؛ کتاب بیان را سیدباب آورد، ولی رشته کار از دست خودش خارج گشت و به‌دست سه‌تن از پیروان او افتاد که سخت متعصب و ستیزه‌جو بودند؛ ملاحسین بشرویه‌ای که نخست شیخی بود و حالا «باب‌الباب» لقب داشت. دیگر ملامحمدعلی بازرگوشی معروف به «قدوس»، و سومی ملامحمدعلی زنجانی ملقب به «حجت» بود. آن سه نفر

۲. میرزا آقاخان کرمانی، سه مکتوب، خطی.

3. Gobineau, P. 245.

علم طغیان را علیه حکومت برافراشتند تا دولت موجود را براندازند - و با تأسیس سلطنت بابی در ایران مقدمه فتح کره ارض را فراهم آورند. و آئین جدید را جایگزین همه ادیان گذشته و همه نظامهای سیاسی جهان فرمایند، و بشریت را بر تخت سعادت سرمدی نشانند، حتی به موجب سند رسمی که خواهیم آورد، جناب «حجیت» سلطان آینده مصر و برخی شهر - های جهان را از میان اصحاب خود برگزیده بود. آن ادعاها شایده محض بود، چون کار حواریان باب از دعوت دینی به شورش سیاسی کشید - پیکار دولت با بابیان امر طبیعی بود، اما دولت به عنوان دفاع از شریعت به جنگ بابیه نرفت، بلکه از این نظر به برانداختن آن کمر بست که بابیان موضع نظامی گرفتند، و به کشت و کشتار دست زده بودند. این مقارن بود با مرگ محمدشاه، و آغاز سلطنت ناصرالدین شاه و روی کار آمدن میرزا تقی خان.



می دانیم پس از آنکه سید باب از مکه بازگشت، و دعوی خود را ظاهر ساخت - به امر حسین خان نظام الدوله حکمران فارس او را از بوشهر به شیراز آوردند، در مجلس علمای آنجا اظهار عجز و ناتوانی کرد، در بالای منبر نیز ادعای خود را انکار و استغفار نمود. مدتی به گوشه انزوا خزید، تا اینکه منوچهرخان معتمدالدوله حاکم اصفهان او را به آنجا آورد، چند ماهی را به آسودگی گذراند. پس از مرگ معتمدالدوله علمای اصفهان شرحی به دربار نگاشتند و سیاست سیدباب را خواستار شدند. میرزا آقاسی صوفی مشرب، سخت نگررفت و نوشت: دعوی شخص شیرازی از آثار هتشاء حشیش است... و من فکری که برای سیاست او کرده ام این است که او را به ماکو بفرستم. پاسخ حاجی به علمای اصفهان در ۱۱ محرم ۱۲۶۳ که تا اندازه ای روشنگر اندیشه اوست، نقل می شود:

خدمت علمای اعلام و فضیله ذوی العز و الاحترام، صددع می شود که: در باب شخص شیرازی که خود را باب و نایب امام نامیده، نوشته بودند که چون ضال مصل است، بر حسب مقتضیات دین و دولت لازم است مورد سیامت اعلیحضرت قدر قدرت قضا شوکت شاهنشاه اسلام پناه روح العالمین فداء شود، تا آینده را عبرتی باشد. آن دیوانه جاهل جاهل، دعوی نیابت نکرده بلکه دعوی نبوت کرده زیرا که از روی کمال نادانی و سخافت رأی در مقابل با اینکه آیه شریفه فأتوا سورۃ من مثله دلالت دارد که مقابله یک سوره اقصی محال است، کتابی از مزخرفات جمع کرده و قرآن نامیده، و حال آنکه لئن اجتمعت الائنس والجن علی ان یأتوا به مثل هذا القرآن لایأتون به منله ولو کان بعضهم لبعض ظهیرا چه رسد به قرآن. آن نادان که به جای کبیمس مثلاً کاف، ها، جیم، دال، نوشته و بدین نمط مزخرفات و ترهات و باطیل ترقیب

داده. بلی حقیقت اصول او را من بهتر می‌دانم که چون اکثر این طایفه شیخی را مداومت به چرمس و پتک است، جمع گفته‌ها و کرده‌های او از روی نشاء حشیش است که آن بدکیش به این خیالات باطل افتاده. و من فکری که برای سیاست او کرده‌ام این است که او را به ماکو بفرستم که در قلعه ماکو حبس مؤبد باشد. اما کسانی که به او گرویده‌اند و متابعت کرده‌اند مقصود، شما چند نفر از تابعین او را پیدا کرده به من نشان بدهید تا آنها مورد تنبیه و سیاست شوند، باقی ایام فضل و افاضت مستدام باد.

باب را به ماکو بردند که در حبس مؤبد بماند. اما وزیر مختار روس از بیم آنکه مبادا در ناحیه مرزی قفقاز هنگامه‌ای برپا شود، تقاضا نمود او را از ماکو دور سازند. پس به قلعه چهریق نزدیک اورمیه آوردند. و تا آخرین روزهای زندگی در آنجا بماند. دالگوروکی به نسلرد وزیر امور خارجه روس می‌نویسد: «باب همان کسی است که سال گذشته بنا بر خواهش من او را از سرحد ماکو دور کردند»^۴. در نامه بعدی می‌گوید: «این شخص کهنه‌پرست که به ایجاد آشوب در ایالات مختلف ایران می‌کوشد، بنا بر تقاضای من از سرحد رانده شده، و اکنون در یکی از دهات اطراف اورمیه زندانی است»^۵. زندانی بودن باب و تلاشی که یارانش در نشر دعوی او می‌کردند، هیجانی در میان توده مردم (که همیشه آمادگی ذهنی برای اینگونه هیجانها داشتند) انداخته بود. پس در ۱۲۶۳ باب را موقتاً از چهریق به تبریز آوردند. در مجلس روحانیان و با حضور ناصرالدین میرزای ولیعهد، گفتگوی زیادی سرگرفت. سؤال و جواب هر دو بی‌منز و بی‌مایه است. سید تدبه و استغفار کرد و توبه‌نامه پایه‌سور سپرد که از ادعای خود دست بردارد. در توبه‌نامه خود می‌گوید:

(غرضم عصیان نبوده، و در مراحل مستغفر و تائبم... این بنده را مطلق علمی نیست که منوط به ادعائی باشد، استغفرالله ربی و اتوب الیه من آن ینسب الی امر، و بعضی مناجات و کلمات که از لسان جاری شده دلیلش بر هیچ امری نیست و مدعی نیابت خاصه حضرت حجة الله علیه السلام را محض ادعای مبطل، و این بنده را چنین ادعائی نبوده و نه ادعای دیگری...)^۶

اما کار به این سادگیها تمام نشد. دیدیم که با سرک محمدشاه اغلب ولایات را شورش فرا گرفت که سهمناکترین آنها فتنه سالار بود. در دوره

۴. ایوانف، شورش بایبه، سند اول، ۲ فوریه ۱۸۴۸.

۵. ایوانف، شورش بایبه، سند دوم، ۲۴ دسامبر ۱۸۴۹.

۶. اصل توبه‌نامه از قراری که شنیده شد در کتابخانه مجلس است.

تصویر آن در کتاب زیر (ص ۲۵۶) چاپ شده:

E. Browne, Materials For the Study of the Babi Religion. 1918.

فترت، پیشوایان بابی از فرصت استفاده کردند و در نشر پیام باب و دعوت مردم کوشش فراوان نمودند. دولت امیر که هنوز آن آشوبها را فرو ننشاند، باغائله بابیان مواجه گردید. ملا حسین بشرویه‌ای و ملا محمدعلی بارفروشی در مازندران، ملا محمدعلی زنجانی در زنجان، و سیدیحیی دارابی در یزد، یکی پس از دیگری طغیان کردند. در واقع قیام مسلحانه‌ای که سید باب از آن پرهیز داشت و از او هم ساخته نبود به دست آن کسان برپا شد. و این معنی ظاهراً ثابت است که سیدعلی محمد خود دخالتی در آن ماجراجوییها نداشت.

وجه نظر امیر را باید بدرستی بشناسیم. او در پی ایجاد نظم و امنیت بود و پیش بردن نقشه اصلاحاتش. هیچ دلیلی نداریم که امیر به عنوان متمصب‌شیمی در صدد برانداختن بابیه برآمده باشد. برعکس می‌دانیم که از ملایان دل‌خوشی نداشت، و دیدیم که سیاست او در گاستن نفوذ علما به کشفکشت سخت دولت و روحانیت، و دستگیری شیخ‌الاسلام و امام جمعه تبریز انجامید، و نیز چنانکه گذشت، امیر دشمن کهنه‌پرستی و خرافات دینی بود. و خواست آئین قه‌زدن و عزاداری ایام محرم را بنحوی که جاری بود، براندازد. قانون بست نشستن در اما مزاده و مسجد و سرای ملایان را نیز منسوخ کرد. واتسون می‌نویسد: «امیر نظام پی برده بود که هیچ اصلاح دامنه‌داری در ایران سر نمی‌گیرد مگر اینکه ذهن مردم از وحشت موهومی که از ملایان خودپرست جاه‌طلب داشتند، آزاد گردد. و به همین جهت می‌خواست از نفوذ علما پرافکار مردم بکاهد...»^۷. اگر سرکردگان بابی مردمی خردمند بودند، تعالیم خود را بر پایه اصلاح‌دین و انتقاد از خرافات پرستی و فساد دستگاه روحانی می‌نهادند. این خود زمینه مشترکی میان سیاست مترقی دولت و مسلک بابیه پدید می‌آورد. و اگر هم بابیان از پشتیبانی معنوی امیر برخوردار نمی‌گردیدند، دست کم از دولت او ایمن بودند، و ملایان هم قدرت برانداختن آنان را نداشتند. اما راهی که بابیان پیش گرفتند ماجراجویی و ستیزگی بود، و حربه‌ای که در برانگیختن مردم بکار بردند همان تعصب و کهنه‌پرستی دینی بود. نظر واتسون درست است که: «امیر نظام با گسترش بابیت و نفوذ روحانیان که می‌خواستند بر اذهان مردم حکومت نمایند، به یک اندازه مخالف بود»^۷.

لاجرم، عکس‌العمل دولت در برابر طغیان بابیان سیاست قاهرانه امیر بود. پس از یک سلسله جنگهای خونین که در ۱۲۶۵ و سال بعد، میان لشکریان دولت و هواداران باب در گرفت، همه مرجنبانان بابیه (بشرویه‌ای، بارفروشی، زنجانی و دارابی) در ۱۲۶۶ کشته شدند. در آن گیرودار، خون باب هم فدای ستیزه‌خونی اصحابش گشت. مجتهدان که به خون سید تشنه بودند، و در عالم فضیلت و فکر و عمل هیچ رجحانی بر او نداشتند، فتوای

کشتن او را صادر کردند^۸. (در واقع آن فتوا را از اول داده بودند، و دولت تا حال مدارا می‌کرد و حاضر به اعدامش نگردیده بود). پس سید را به ریسمان بسته، در میدان ارك تبریز در ۲۷ شعبان ۱۲۶۶ تیرباران نمودند، و بنا بر نوشته رسمی کنسول انگلیس در تبریز، جسد او را بیرون دروازه شهر انداختند و طعمه درندگان گردید^۹. این کاری زشت بود مثل کار خود یابیان که اسیران جنگی را دست و پا می‌بریدند و به آتش می‌سوختند. در شناختن سیاست امیر این نکته بسیار با معنی است که در وهله نخست، در صدد کشتن باب بر نیامد، بلکه خواست او را از لحاظ معنوی و روانی در نظر توده مردم ضایع و خوار گرداند، و هاله افسانه‌ای او را تباہ کند. در این باره کنت دوگبینو بیان اندیشیده‌ای دارد: «این معنی در یک حکومت آسیائی، خاصه در مورد مرد سیاسی چون میرزا تقی‌خان که اهل سختگیری بیش از اندازه نبود، شایان توجه است که این اندیشه را داشت که بهترین راه برای برانداختن باب آن است که او را معنأ نابود گرداند. پس بر آن شد که او را از زندان چهریق بیرون آورد، و آنطور که هست و یا آنطور که در باره‌اش عقیده داشت، به مردم بنمایاند؛ از آنکه با محبوس بودن هاله‌ای از رنج و پارسائی و دانش و سخندانی‌اورا فرا گرفته، همچون مهر درخشانی در آورده بود. در واقع میرزا تقی‌خان او را آدم عامی شارلاتان و اشیفته خیال کم‌دلی می‌دانست که آن اندازه دلیری نداشت که کارهای سه تن از حواریان خود را بتمسور آورد، چه رسد به اینکه اعمال بی‌یادگانه آنان را رهبری کند یا در آنها شرکت جوید»^{۱۰}. اینکه امیر خواست هاله‌ای که در ذهن خیال پرور مردم عوام درباره باب بوجود آمده بود، زایل گرداند، او را همانطور که بود در انتظار جلوه دهد، نشانه زیرکی اوست. منش ناتوان او را هم خوب می‌شناخت. اما اگر سید را آدم «شارلاتانی» تصور می‌کرد، در واقع خطا می‌پنداشت. در میان اصحاب باب و مدعیان جانشینی او تا امروزه کسان شارلاتان فراوان آمده‌اند. ولی خودش را به آن صفت نمی‌شناسیم. ضمناً از دانش و سخندانی وی هم خبری نداریم. و آن «مهر درخشان» نیز جز وصف شاعرانه خیال‌انگیز، هیچ نیست.

از شرح واقعه‌ها می‌گذریم، فقط برخی نکته‌های تازه و شنیدنی که در اسناد منتشر نشده ذکر گردیده، می‌آوریم و بعد توضیحی خواهیم داد.

۸. اصل فتوای ملایان در کتابخانه مجلس است، و تصویر آن در روزنامه دنیا، ۵ تیر ۱۳۳۴ چاپ شده.

۹. انگلیس ۶۰/۱۵۵ استیونس به شیل، ۲۴ ژوئیه ۱۸۵۰.

۱۰. Gobineau. PP. 231-232 مترجم کتاب گبینو در ترجمه این قسمت مسامحه نموده و بیانش دقیق نیست (مذاهب و فلسفه در آسیای وسطی، ص ۲۱۷).

سفیر انگلیس شرحی را که یکی از بابیان در اصول عقاید این فرقه نوشته با نامه‌ای که مجتهد یزد در انکار باب نگاشته، برای پالمستون فرستاده و نتیجه‌گیری می‌کند: «زبدۀ بابت ماتریالیسم و کمونیسیم است، و بی تفاوتی مطلق میان خوب و بد و همه افعال آدمی»^{۱۱}. در گزارش رسمی دیگر می‌خوانیم: «بمنظر می‌رسد که اصول عقاید این فرقه يك جور ماتریالیسمی است، بدین معنی که هر اتمی خداست، و عالم کائنات خدا»^{۱۲}. خانم شیل نیز اندیشه بایبه را به «سوسیالیسم و کمونیسیم» تعبیر می‌نماید^{۱۳}. سفیر انگلیس جای دیگر می‌نویسد: فاناتیسم فرقه بایبه آنان را معتقد ساخته که «دوره سلطنت اولیای مقدس رسیده، و همه شاهان جهان باید فرمانبردار ایشان شوند... اگر بابیان را به حال خودشان بگذارند و عقاید مخربشان را که هیچ تازگی ندارند آزاد بگذارند، خودشان و افکارشان بدون تردید در عالم گمنامی و بی‌اعتباری مدفون خواهند گشت. فقط آزار و تعقیب است که آنان را از گمنامی و بی‌اعتباری نجات خواهد داد»^{۱۴}.

مأمور انگلیسی «اپوت»^{۱۵} که زمان آشوب زنجان از آن شهر می‌گذشت، شرح جنگ آنجا را می‌دهد و می‌گوید «ملا محمد علی رئیس گروه بابیان متعصب زنجان به پیروانش گفت: از پیکار نهراسید و اگر گشته شدید روحتان از نو باز می‌گردد، و دین مقدس مغرب و مشرق را فرا خواهد گرفت. حتی به یکی از اصحابش سلطنت مصر را بخشیده، و به دیگران وعده حکومت فلان شهر و فلان ده را داده است. به علاوه اطمینان داده که دولت روس به یاری آنان خواهد آمد، عده‌ای از همراهان ملا محمد علی، با غیرت و از خود گذشته‌اند، و گروهی دیگر او را ترك گفتند و از شهر بیرون رفتند... بیگلربیگی زنجان از صحنه نبرد خوب برآمده، و شایعه بیرحمی او بکلی بی‌اساس است»^{۱۶}.

در نقد آنچه از اسناد رسمی آورده‌یم به اجمال بگوئیم: میان فلسفه «بیان» و اصول سوسیالیسم، همان تفاوت هست که بین حضرت «نقطه» و کتاب پیمبر سوسیالیسم، در شناخت گردیدن مردم به بایبه و از خودگذشتگی آنان، هیچ لازم نیست در جست و جوی علل فوق‌العاده‌ای برآئیم. تلقینات دینی، توده بیدانشی را که ذهنشان طی قرون پرورش یافته تعصب و اوهام باشد، باساتی بهیچان می‌آورد، و چون عقل زائل گشت و شور بر شخصیت و روان آدمی غلبه یافت، او را آماده هر عملی می‌گرداند. خلقی

۱۱. انگلیس ۶۰/۱۵۲ شیل به پالمستون، ۱ ژوئن ۱۸۵۰.

۱۲. انگلیس ۶۰/۱۷۱ شیل به لرد مامزبوری، ۱۶ اوت ۱۸۵۲.

13. Lady Sheil, P. 17d.

۱۴. انگلیس ۶۰/۱۵۰ شیل به پالمستون، ۱۲ فوریه ۱۸۵۰.

15. K. Abbott.

۱۶. انگلیس ۶۰/۱۵۳ اپوت به شیل، ۳۰ اوت ۱۸۵۰.

که به بایبیه گرویدند در زمره همان مردمی بودند که در همان اوان اعتقاد یافتند که یقظه صاحب‌الامر در تبریز معجزه فرسوده، و آن اعجاز در شخصیت گاوی تجسم پیدا کرد، و دیدیم که مردم فوج فوج دهمی رفتند و بر سم آن حیوان بومه همی زدند، و قیقه آن حیوان به تیرک همی ربودند»^{۱۷}. پس چرا همان توده به سید شیرازی زاهد عارف مشرب، و ملای بشرویه‌ای زبان آور، ایمان نیاورند؟ هنر حواریون باب همین بود که آن احساسات تعصب‌آمیز مردمی که قرن‌ها در پی ظهور قائم منتظر بودند، پراکنگشتند. این خود نکته با معنی است که از مردمی که به بایبیت روی آوردند، گروهی در همان آغاز کار از کیش تازه برگشتند. آنچه بیشتر مایه رونق کار بایبان در مرحله اول ظهورشان گردید و نام باب را بر سر زبانها انداخت، عصیان علنی علیه دولت بود، وگرنه معلوم نیست که اعتبار خاصی می‌یافتند. چنانکه از فرقه شیخیه خبر فوق‌العاده‌ای نشد و در زمره صدها فرقه مذهبی دیگر درآمدند، و همچنین پس از شکست سختی که بایبان در مازندران و خاصه در زنجان خوردند، نه تنها حدت قیام بایبیه یکباره فرو خفت، بلکه از اعتبارش نیز پس کاسته شد.

حتی در صمیمیت بزرگان اولیه بایبیه هم تردید است. مجتهد نامداری مانند ملا محمدعلی زنجانی یعنی جناب «حجت» که دعوی فتح کره زمین را داشت، و معتقد بود که تاجداران جهان باید فرمان وی را بگردن نهند، و حتی حکومت مهر را به دست یکی از اولیای مقدس سپرده بود، چطور شد که به اصحابش وعده داد که امپراطور روس که در زمره همان شاهان کافر بود، به یاری آنان خواهد آمد؟ آن بیچارگان ابله هم باور فرموده بودند.

چند مطلب تازه دیگر بیاوریم: سفیر انگلیس می‌نویسد: «ملا محمدعلی، مجتهد برجسته زنجانی نامه‌ای به من فرستاده و گفته: مرا بدروغ متهم به بایبیت کرده‌اند. و استدعا کرده نزد دولت حسن توسط نمایم که او و هموطنانش را از حمله سپاهیان نجات دهم. عین همین مطلب را به امیر نظام نیز نوشته است. امیر جواب داده که حاضر است حرف او را بپذیرد و مدارا نماید. اما برای اثبات صدق سخنش باید به پایتخت بیاید. چون این شرط را قبول نکرد، امیر برای محاصره زنجان از نو قشون فرستاد»^{۱۸}. سفیر روس می‌گوید: «ملا محمدعلی سردسته بایبان زنجان، از سامی افندی سفیر عثمانی و سرهنگ شیل وزیرمختار انگلیس در تهران درخواست میانجیگری نمود. اما همکار انگلیسی من عقیده دارد که مشکل است دولت ایران برای خاطر آن فرقه، داضی به دخالت بیگانه گردد»^{۱۹}.

۱۷. نگاه کنید به بخش ۲۲.

۱۸. انگلیس ۶۵/۱۵۲ شیل به المرسون، ۲۲ ژوئیه ۱۸۵۰.

۱۹. ایوانف، شورش بایبیه، گزارش‌های کوروکی، ۱۴ سپتامبر ۱۸۵۰، سند ۱۶.

البته امیر اجازه مخالفت روس و انگلیس را نمی‌داد. اما دو نکته مهم است. یکی اینکه مایل به مدارا بود، ترجیح می‌داد بدون پیکار و خونریزی غائله را فرو نشاند. از این رو آمادهٔ سازش بود. دیگر اینکه شیل چند بار راجع به باییه با امیر گفتگو کرده و امیر همیشه نرمی بخرج داد، و در یکی دو مورد پیشنهاد شیل را پذیرفت. شیل ضمن بحث از گزارش کنسول انگلیس در تبریز، راجع به نبرد زنجان و جنایتهای بابیان و لشکریان نسبت به امیران یکدیگر می‌نویسد: «چون مطلب را به اطلاع امیر نظام رساندم از اینکه او را آگاه ساختم تشکر کرد. و گفت دستور فوری می‌دهد که این کارهای زشت تکرار نشود زیرا مخالف عواطف و نظر او می‌باشد». به دنبال آن می‌نگارد: گرچه گزارش کنسول در شرح واقعهٔ زنجان خالی از «گزارهٔ گوئی» نیست، عکس‌العمل امیر احساس او را می‌رساند.^{۲۰} پس از غائلهٔ زنجان امیر چند نفر از سرچنبانان آن را اعدام کرد، و چندتن دیگر را به زندان فرستاد. شیل به تصور اینکه اینان را هم خواهد کشت، پیغامی بدین مضمون برای امیر فرستاد: شورش باییه جماعتی را به کشتن داده، و بسیاری از آشوبگران نیز کشته شده‌اند. «با مراتب روشنفکری که در آن جناب سراغ دارم سزاوار نیست این چند نفر اعدام گردند. و کاری با معتقدات باطنی هیچ فرقه‌ای داشته باشند». امیر پاسخ فرستاد که قصد کشتن آنان را نداشته، تنها تبئیدشان خواهد کرد.^{۲۱} امیر شورش باییه را برانداخت. به قول شیل «پس از غائلهٔ زنجان پیروان باب جرات نکردند که صلح و امنیت عمومی را بر هم بزنند».^{۲۲} اما بیکار ننشستند و پنهانی فعالیتی داشتند؛ تا زمانی که اختلالی ایجاد نمی‌گردید، کسی را با آنان چندان کاری نبود البته کینهٔ امیر را در دل داشتند، کینه‌ای که در نوشته‌های همکیشان آنان، و بهائی و بهائی زادگان در ایران و آمریکا، هنوز منعکس است. بابیان توطئهٔ کشتن شاه و امیر و امام جمعهٔ تهران را چیدند. ولی امیر پرده از روی آن برداشت. این داستان شنیدنی را نخستین بار از «المتنبشین» نگارندهٔ علیقلی میرزا «عضادالسلطنه» که وزیر مهدعلیا بود، منتشر ساخته‌ایم:

در اوائل جلوس میمنت مانوس اعلیحضرت شاهنشاهی ناصرالدین شاه خلدالله ملکه و سلطانه که هنوز سال عمرم به سی نرسیده بود، بسی رغب و مایل به مجالست ارباب کمال و اهل حال بودم. از آن روی به قدر امکان محفلی از وجوه ادبا و شعرا تشکیل دادمی هرشب و روز، از جملهٔ اهل مجلس میرزا حبیب‌الله حکیم قانمی، میرزا عبدالوهاب، محرم، و میرزا طاهر شعری دیباچه‌نگار، و میرزا احمد طبیب کاشانی،

۲۰. انگلیس ۶۰/۱۵۴ شیل به پالمستون، ۱۶ دسامبر ۱۸۵۰.

۲۱. انگلیس ۶۰/۱۵۹ شیل به پالمستون، ۱۴ مارس ۱۸۵۱.

۲۲. همان.

و میرزا احمد هروی، و میرزا نوقی و غیره بوده‌اند. چون میرزا عبدالرحیم هروی حکمت فلاسفه و کتب ملاصدری را نیک می‌دانست در اول شب هدایه ملاصدری را در نزد وی تعلیم می‌نمودم. من نیز آکر منلائوس و آکر متحرکه از طولوقوس و سایر متوسطات را به وی تعلیم می‌کردم. بعد از تدریس و تدریس به صحبت سایر ادبا و شعرا مشغول می‌گشتم. در آن وقت که فتنه باب و بابیها در اطراف منتشر بود، میرزا عبدالرحیم که به جبهی معلم و از حیثی شماگرد محسوب می‌شد چون خبر متابعت برادر خود را شنید او نیز باطناً به آن طایفه گرویده، بیشتر اوقات با ملاشیخعلی و سایر رؤسای بابیه که در دارالخلافه بود معاشرت می‌کرد ولی مرا غفلتی عظیم بود. اگرچه بعضی از لیبالی زبان به قدح علما گشودی من او را تأدیب کرده‌ی. وقتی گفت: شما با وجود ظهور باب باز تأملی دارید؟ مرا خنده گرفت و از خفت رأی وی تعجب نموده گفتم: کدام است آن ظهور؟ امروز که من در جهل مرکب هستم. گفت: «سگر ملاحظه نمی‌کنید؛ ملاحسین بشرویه در شیخ طبرسی عما قریب ری و قم را مفتوح خواهد ساخت. این است یکی از ادله برای ظهور حضرت صاحب‌الامر. چنانکه در بحارالانوار حدیثی نقل شده که قبل از ظهور آن حضرت حسین صاحب طبرستان خروج نموده ری و قم را مفتوح خواهد ساخت».

گفتم: «حسین شما گرفتار لشکر منصور است، بعد از استخلاص و فتح ری و قم اگر سخنی دارید خواهیم گفت». حال بر همین منوال بود. روزی، چهار ساعت به غروب مانده رقعهای از میرزا تقی‌خان امیر نظام که در آن وقت امارت نظام و صدارت ایران داشت و به لقب اتابک اعظم ملقب، چنانکه سرورش شمس‌الشعرا گوید:

لشکر و کشور مرتب است و منظم

هر دو به سیر اجل اتابک اعظم

با این جلالت قدر احترامی زیاده از عادت و مافوق‌النایه از من منظور داشت، از اینکه من نسبت به سایر ابناء ملوک، منصب وزارت مهدعلیا و سترگیری دامت شوکتها بود، و مضمون رقعہ آنکه: «دو ساعت به غروب مانده اگر مجالی دارید در دیوانخانه دولتی یا در خانه مرا ملاقات کنید که امری بس لازم است». من هم در وقت معین حرکت کرده، در دیوانخانه دولتی امیر را ملاقات نموده جمعی را که در کنارش بودند دور کرده، دست به جیب نموده رقعهای در آورد به من داد. در آن رقعہ مفتش از قبل وی نوشته بود که:

دروز جمعه آینده بابیها خیال دارند به هیات اجتماع با شمشیر کشیده اولاً به مسجد شاه ریزند و میرزا ابوالقاسم امام جمعه را اولاً بقتل آورده، پس از آن با زکسر دیا صاحب‌الزمان» به ارک ریزند و فسادی برپا نموده، نسبت به شاهنشاه و اقارب اعظم سوء ادبی کنند. و

از جمله رؤسای این طایفه ملاشیخعلی است و خود را حضرت عظیم لقب داده، و فی الحقیقه رئیس بایبه در دارالخلافه اوست، و در هر چند روز به لباسی درآمده که مردم او را نشناسند، و هفته‌ای پیش در خانه توقف نمی‌کند و ام‌الفساد این طایفه است. و یکی دیگر میرزا احمد حکیم باشی کاشانی است و دیگر میرزا عبدالکریم برادر ملامحمد تقی هروی که هر دو از رؤساء بایبه هستند الان در حمایت علیقلی میرزا هستند. اگر آنها گرفته شوند این فتنه برپا نخواهد شد.

پس از خواندن روزنامه به فکر فرو شدم. امیرنظام مرا مخاطب ساخته گفت: «شخص شما علاوه بر انتساب سلطنت امروز یکی از رجال دولت هستید. گرفتار اعتقاد شما فساد باشد ولی باید ملاحظه دولت را بر هر چیز مقدم دارید». جواب گفتم: «به حمدالله تعالی شکر حضرت رب‌العزیز را با اعتقاد درست بوده و هستم و خواهم بود.

براین آمدم هم براین بگذرم

تساوی بیغیبر و حیدرم

و با این عقیدت در میان خاص و عام مشهورم. چنانکه شخص شما که امروز شخصی اول ایران و اتابک اعظم هستید، در چهارده سال قبل که با منصب مستوفی نظام از آذربایجان به طهران آمدید، به سبب مضاهرت من با میرزا نظرعلی حکیم‌باشی، و مصاحبت باشما و جمع دیگر با او که از آنجمله محمد صادق‌خان گروسی و عزیزخان مکاری که حال آجودانباشی است و میرزا محمد قهریزی و فروغی و ملابهرام و درویش عبدالرحیم، به اندازه‌ای حفظ ظاهر و ملاحظه شرع انور را با وجود صغر سن از من می‌دیدید که مرا به‌عوامی و حماقت تصور نموده و مورد سخریه و استهزا بودم. چون تنها هستید و تنگی در شأن اتابکی پیدا نمی‌شود، اگر فراموش کرده‌اید شرحی از روز رمضان خانیاپاد و قرمه به و توییح خود را بیان کنم شاید فراموش فرموده باشید.

تبسم کرده گفت: «لازم نیست؛ از مطلب بگوئید، وقت تنگ است و سفیر انگلیس وعده داده مرا ملاقات کند».

گفتم: «تفصیل این سه نفر بدون زیاد و نقصان این است: آقا میرزا احمد حکیم‌باشی کاشی طبیب حاذق و با امانت و مصالح مہدعلیا و ستر کبری، از نجباء و علماء کاشان بوده پدرش ملارضا معروف به کبابی است، و مادرش جنات اعمام حاجی پشت مشہدی است. به ذات پاک الهی و به ثناء اعلی حضرت ایداً قضیه باب و بایی از او مسموع نشده، اما از میرزا عبدالرحیم هروی گاهی بعضی کلمات و خرافات شنیده شده اما شیخعلی به ذات پاک احدیت نه او را می‌شناسم و نه می‌دائم مقصود او چیست».

چون کلام به پایان آمد به من سخت نگرینست. به قول عربی نظر الی به نظرة گفت: «خوب جواب نگفتید، این منقش و گماشته من

دروغ نمی‌گویید و سخنی نسنجیده نمی‌نگارد. من با همه اخلاص و ملاحظه از سیدعلیا این سه تن را از شما خواهم خواسته. این بگفت و به پا خاست.

هر چند در بین راه سوگند یاد کرده و ایمان مغلظه خوردم که مرا از ملاشیخعلی خبری نیست، جوابی نداد. در حین وداع گفت: «یقین بدانید این امر را صورت گرفته از شما می‌خواهم».

لا بد با کمال تحیر و تفکر به خانه آمده در فکر رفتم. باز آن شب را با محنت و تعب بسر می‌بردم. پامی از شب گذشته بیشترک یا کمتر، باز رفته‌ای از امیر کبیر رمید که: «در اتمام امر مبرود تمجیل کنید». باز بر وهم افزود علی‌الصباح به سخن آمده متحیرانه نشسته، میرزا طاهر دیباچه نگار حاضر شده از سبب تحیر و سکوت طویل من سؤال کرد. شرح حال و سؤال و جواب را با امیر در میان آورده، گفت: «باکی ندارید این حضرت عظیم یکی از بزرگان بایه است و در دارالخلافه داعی باب است. اسمش ملاشیخعلی و هر روز لقبی بر خود می‌گذارد هفته‌ای سلس به لبامی می‌شود. چندی در همسایگی شما بود الان معلوم نیست در کجا منزل دارد. ولی میرزا عبدالرحیم از جا و مکان او مستحضر است».

در آن حین میرزا عبدالرحیم با عبا و عمامه پیدا شد. خواست پیش آید او را تکلیف نمودم در مکانی نشسته، چون فرود آمد و لحظه‌ای با دیباچه‌نگار گفت و شنود کرد. حکم به حبس و قید میرزا عبدالرحیم داد. اولاً با کمال ملایمت و نصایح و مواعظ از مکان ملاشیخعلی سؤال کرده، جواب مفید مسوع نشد. سوگند به کذب یاد کرد که مدتی است از مکان او اطلاع ندارم. با دیباچه‌نگار مشاوره نموده، او حیل‌های انگیزت و خنده‌ای بکار برد. کافذی شبیه به خط میرزا عبدالرحیم به میرزا سیدمحمد اصفهانی که در مدرسه دارالشفاه منزل داشت و یکی از بزرگان بایه بود، نوشت به این مضمون که: «مدتی است خدمت جناب آقا مشرف نشده در کدام محله منزل دارد» میرزا سیدمحمد جواب نوشته که: «از این سؤال شما تعجب نمودم که روز قبل به اتفاق شما در خانه میرزا محمدتایب چاپارخانه در محله سنگلج رفته آنجا تشریف دارند».

چو این نامه افتاد در دست من به گردون‌گراینده شد نسبت‌من فی‌الفور شرح حال را به امیر کبیر عرضه داشته، جوابی در کمال ادب و معذرت نوشته، از تقصیر میرزا احمد حکیم‌باشی گذشته اتمام عمل را خواهش نمود. نزدیک به سه ساعت به غروب مانده، دیباچه‌نگار را با بیست نفر روانه منزل ملاشیخ علی نموده، در بین راه شخصی را دیدند بر یابوئی نشسته. دیباچه‌نگار به همراهان امر کرد که این مرد را گرفته نزد من آورند. و خود به خانه میرزا محمد رفته اثری از ملا

شیخعلی ظاهر نشد. دروب بیوت را مقل کرده، در گریاس قراول گذاشته مراجعت نمودند. حکایت را به من اظهار داشته گفت: دایز شخص مقید محمدحسین ترک است و از خلفای ملاشیخعلی است. من او را خواسته توی بازو و توی جبه و توی پار او را تفحص کرده، کتابی چند از مزخرفات باب و یک پوستین کابلی و یک جفت کفش ساغری و قدری مسینه آلات بود. هر چند از احوال ملاشیخ علی سؤال کردم جوابی نداد. بالاخره او را بقدری صدمه زدم که بیم هلاکت بود، باز نمری بخشید. لابد چند سوار به اطراف فرستاده از آن جمله به داروغه زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم (ع) نیز نوشته، اثری نشد. در آن شب شخص مراغه‌ای کاغذی از ملامحمدعلی زنجانی برای ملاشیخعلی آورده، او را نیز گرفته نزد من آوردند. حبس نموده، وقایع به امیرنظام گفته شد.

از این داروگیر رشته جمعیت بایبه گسیخته گشت، و جمعی دیگر را نیز گرفته به حکم شاهنشاه و سوابدیده امیرنظام در میدان ارك حکم به قتل بایبه شد. از آنجمله میرزا عبدالرحیم و محمدحسین ترک و قاصد مراغه‌ای را نیز از من خواسته هر سه را تسلیم گماشته دیوان اعلی نمودم. خود نیز به منزل امیرنظام رفته زبان به شفاعت میرزا عبدالرحیم گشوده که حق تعلیم بر من دارد، و نیز حضور همایون شفاعت کرده. حکم به حبس موبد شد. قاصد مراغه را نیز میرزا علی‌خان که در آن وقت حاجب‌الدوله بود شفاعت کرده، گناهش عفو شد. ولی محمدحسین ترک با سایر بایبه بقتل آمد...»

نهمه پس از آنکه دولت امیر بصر آمد، بایبان توعلنه دیگری برپا کردند که به سومقصد هجدهم شوال ۱۲۶۸ علیه ناصرالدین شاه انجامید، ولی تیر کارگر نیفتاد. به دنبال آن کشتار وحشتناکی از بایبان کردند، و عده‌ای از سران این فرقه را به زشت‌ترین طرزی اعدام نمودند. سفیر روس و انگلیس با هم نامه اعتراض آمیزی علیه شکنجه و آزار وحشیانه‌ای که به محکومین وارد ساختند، به دولت فرستادند.^{۲۳} اما در آن هیجان عمومی به آن اعتراض اعتنائی نشد. پس از آن میرزا یحیی صبح ازل جانشین باب پنهانی به بغداد رفت، و چندی بعد میرزا حسینعلی به وساطت سفارت روس به برادرش پیوست. تا حدود ۱۲۸۰ میان بایبان وحدت کلمه بود و همگی صبح ازل را به جانشینی باب می‌شناختند. بین ۱۲۸۰ تا ۱۲۸۳ میرزا حسینعلی مدعی برادر شد و خود را موعود باب خواند. به دنبال آن بایبه به دو فرقه ازل و یسائی منشعب گشتند.

شکنجه و آزار و تعقیب دینی که به بایبان روا داشتند، ذهن پیوندگان خارجی را رهود، از یک سو دانشمندانی به مطالعه در احوال

۲۳. انگلیس ۶۰/۱۷۱ شیل به لرد مامزبوری، ۱۶ اوت ۱۸۵۲.

این فرقه پرداختند، و از سوی دیگر سیاست انگلیس و روس را معطوف به آنان داشت. خاصه پس از انشعاب مذهبی، انگلیسها به ازلیان توجه یافتند، و روسها به بهائیان.

این معنی باید دانسته شود که در پیدایش بابیه، عنصر سیاست خارجی هیچ تصرفی نداشته، و مانند صدها فرقه دیگر زاده فرهنگ و جامعه ایرانی بود. جزوهای که به نام «یادداشتهای کینیازدالفورکی» چاپ زده‌اند (و حکایت پرنس روسی است که به صورت ملای مسلمان درآمد و به کربلا رفت و سیدعلی محمد را به دعوی امام زمانی برانگیخت) هیچ اعتبار تاریخی ندارد. دانشمند فقید احمد کسروی نخستین بار از ساختگی بودن آن سخن گفت^{۲۴}. این داستان حتی لطف قصه کودکان را ندارد: سراپا افسانه لوس و مطلوب ذهن مردم متعصب افسانه پست است.

چنانکه گذشت، سیاست بیگانه از زمانی به بابیه توجه یافت که دولت خواست باب را به ماکو تبعید نماید. سفیر روس از بیم اینکه مبادا در منطقه مرزی قفقاز اختلالی ایجاد گردد، خواهش کرد او را از آن حدود دور نمایند. و در آن زمان هیچ اعتنائی به این فرقه نداشت، و مؤسس آن را آدمی متعصب و کهنه پرست می‌شناخت. همچنین می‌دانیم پس از سوء قصد علیه شاه که میرزا حسینعلی (بهاالله بعدی) پناه به اردوی سفارت روس در زرگنده برد و درخانه میرزا مجید آهسی (مازندرانی) منشی سفارت جای گرفت، گماشتگان سفارت او را دستگیر کردند و تسلیم دولت داشتند. در روزنامه نوشتند: سفیر روسیه «به محض اینکه دانستند از این قوم ضلالت آثار است، شرایط اتحاد دولتین را مرعی و منظور داشته باکمال معقولیت فی‌الفور قدغن نموده، اتباع سفارت او را گرفته نزد اولیای دولت علیه فرستادند»^{۲۵}. به علاوه دیدیم که سفیر انگلیس بایبان را عامل فتنه و اغتشاش مملکت و مخرب اجتماع می‌شمرد. فقط وقتی که پای اعدام آنان بمیان آمد، پیغام زبانی برای دولت فرستاد که از کشتن ایشان درگذرند. و دیگر اینکه چون بایبان را به شکنجه گذاشتند، سفارت روس و انگلیس در این مورد مثل موارد دیگر، و بنا بر شیوه‌ای که از پیش پیروی می‌کردند، اعتراض نمودند. ظاهراً در همین مرحله بود که توجه خاص روس و انگلیس به بابیه پیدا شد، چنانکه میرزا حسینعلی پس از چهار ماه که در زندان گذراند به خواهش سفارت روس از ایران به بغداد تبعید گردید. در یکی از الواحی که میرزا حسینعلی بعدها صادر کرده، به این معنی تصریح دارد: «حسب الامر حضرت پادشاه حرمه‌الله تعالی مع غلام دولت علیه ایران و دولت بهیة روس به عراق هرب توجه

۲۴. کسروی، بهاییگری، ص ۷۹-۸۱. این مطلب را بیغزائیم که بنا بر تحقیقی که شده و سلم گردیده، نویسنده آن جزوه معمول، علی جواهرکلام است.
۲۵. نگاه کنید به وقایع اتفاقیه، شماره ۸۲ و ۸۳.

نمودیم» ۲۶.

نتیجه‌ای که از مجموعه واقعه‌ها می‌گیریم اینکه سیاست روس و انگلیس از زمان پیدایش بایبه تا پس از داستان سوء قصد، جهت انفعالی داشت و علاقه فعلی در کار نبود. اتفاقاً خود بایبان بودند که راه سفارتخانه بیگانه را یاد گرفته بودند، و جناب «حجت» در نبرد زنجان به سفیر انگلیس عریضه نگار شد و از او یاری طلبید. اما پس از تبعید صبح ازل خلیفه باب، و بیرون شدن برادرش میرزا حسینعلی تحت لوای سفارت روس، و خاصه پس از انشعاب بایبه، سیاست انگلیس و روس نسبت به ازلیان و بهائیان متشکل گردید و جهت مشخص یافت، صبح ازل که سلامت نفس داشت و اهل دوز و کلک سیاسی نبود، از قدرتش و عده پیروانش رفته رفته کاسته گردید، در عوض، بساط میرزا حسینعلی که از روز نخست با شیادی بوجود آمد، ناکسان را به دور خود گرد آورد، و دستگاه میرغضبی و آدمکشی را در برانداختن ازلیان برپا کرد - قوتی گرفت. در ضمن برآلودگی سیاسی هیأت بهائیان همچنان افزوده شد، با جنگ بین الملل اول و برافتادن دولت تزاران روس، عمر حمایت آن دولت از بهائیان نیز بسر آمد، ولی چون سرزمین فلسطین به دست انگلیس افتاد، لرد «النبی» حاکم حیفا، به عبدالبهیا لقب «سر» بان نشان دولت انگلیس عطا نمود، از آن پس عنصر بهائی چون عنصر جهود، به عنوان یکی از عوامل پیشرفت سیاست انگلیس در ایران درآمد. طرفه اینکه از جهودان نیز کسانی به آن فرقه پیوسته‌اند، و همان میراث سیاست انگلیس به امریکائیان نیز رسیده ۲۷.

اما در سنجش کارنامه اجتماعی ازلیان و بهائیان، همین اندازه به اجمال بگوئیم که از فرقه ازلی، عناصری برخاستند که به بیداری افکار و اندیشه ناسیونالیسم و نهضت ملی مشروطیت خدمت ارزنده‌ای کرده‌اند. اما فرقه بهائی یکپارچه دستگاه بیگانه پرستی است. بهائیان از اصول «جهان بینی» سخن می‌رانند، ولی در معنی و عمل مروج بیوطنی هستند. عباس افندی سخنگوی جهان بینی، خود را «عید بهام» می‌خواند، به همان شیوه که پیروانش، خود را «غلام عباس» می‌نامند، دفتر اعمال پلید این کسان و ایادی آنان آشکار می‌سازد که جملگی در زمره غلامان حلقه به‌گوش

۲۶. به نقل کسروی، بهائیکری، ص ۳۸.

۲۷. اخیراً کتاب مفصل باصندوق شصت صفحه‌ای به قلم آقای «بالبوزی» به عنوان «عبدالبهاء» به زبان انگلیسی منتشر شده است. نویسنده خود بهائی مؤمن قشری و متعصبی است که در خدمت بخش فارسی دستگاه «بی بی سی» لندن کار می‌کند. او بهاء الله را (که اشارهای به کارنامه‌اش نمودیم) جامع صفات ملکوتی می‌داند، وی را «مظهر» الوهیت می‌شمارد، و مقاصش را جرتر از موسی و عیسی و محمد و زردشت و بودا می‌شمارد. آن کتاب تبلیغاتی از نظر مردم هوشمند هیچ اعتباری ندارد. اتفاقاً مجله هفتگی «تایمز ادبی» (شماره ۳۹۷، هفتم آوریل ۱۹۷۲) هم که آن را نقادی کرده، ارزشی برایش قائل نیست.

بیگانگان باشند. از این روست که بهائیان و جهودان در ایران منفورترین مردم بشمار آیند. در يك كلام، دامستان یاب بادهوی امام زمانی آغاز گشت، و به مرام بیوطنی و اجنبی پرستی انجام پذیرفت.

سياست خارجي

مقدمهٔ تحلیلی

سنجش و تحلیل سیاست خارجی امیر از چند نظر پاریکتترین و دقیق‌ترین مباحث این کتاب است: از نظر پریپیچ و تاب بودن فن سیاست خارجی و دیپلماسی که لم اجرای آن است؛ از نظر شناخت سیاست روس و انگلیس که در مجموع سیاست داخلی و خارجی ایران تأثیر داشت؛ از نظر شناخت سیاست امیر در برخورد با آن سیاستها؛ از نظر تکنیک نویسنده در نگارش تاریخ دیپلماسی؛ و بالاخره از نظر مطالعه خوانندگانی که نکته‌سنج و صاحب دقت ذهن هستند.

سیاست خارجی و دیپلماسی فقط در رابطه با قدرت مفهوم عینی دارد؛ قدرت در سیاست بین‌المللی نه مطلق است و نه مستقل، و حد قدرت ماهیت سیاست خارجی را توجیه می‌کند. به هر حال قدرت واقعیت است، و واقعیت را باید بشناسیم از آنکه واقعیتها کالبد تاریخ را می‌سازند. در عین حال ارزشها را انکار نمی‌کنیم، از آنکه ارزشها عنصر مهمی از تفکر تاریخی ما را تشکیل می‌دهند. فرض دیگر اینکه سیاست خارجی ذاتاً نمی‌تواند مبحث بکلی مستقلی باشد چه از یکسو همبسته به وضع داخلی کشور است، و از سوی دیگر پیوسته به سیاست بین‌المللی یا به بیان دقیق‌تر وابسته به سیاست کلی دولتهای بزرگ. اما حد آن همبستگی و این پیوستگی در احوال زمان و مکان تغییرپذیر است.

از آغاز سدهٔ گذشته که شروع تاریخ بین‌المللی جدید است، و ایران به میدان سیاست کشورهای بزرگ کشیده شد، ایران هیچگاه ارزش بین‌المللی درجهٔ اوله را نیافت. از آنجا که از سیر تحول مادی و عقلی تاریخ جدید عقب افتاده بود - نمی‌توانست مقام ذاتی ممتازی را بدست آورد؛ و از آنجا که وضع جغرافیائی آن ایجاب نمی‌کرد - ضرورتی نداشت که دولتهای بزرگ مقام عرضی ممتازی برای آن بشناسند، (درست برخلاف

عثمانی که از نظر ماهوی وضع آن مشابه ایران بود و اعتبار ذاتی بین‌المللی نداشت، اما سیاست بین‌المللی به سبب موقع جغرافیای آن، مقام هر ضعیف مهمی برای آن قائل بود).

اثر غیرقابل اجتنابی که بر آن وضع سیاسی مترتب می‌گشت این بود که برخورد های کشورهای بزرگ در ایران به سازش و مصالحه می‌انجامید، و حال آنکه در مورد عثمانی آن کشمکشها در حالت شدت، به جنگ می‌رسید، نتیجه این شد که حتی در مرحله بحرانی دوره ناپلئون که ایران ارزش نسبی بین‌المللی پیدا کرد، حقوقش محفوظ نماند، و منافعش پایمال مقاصد مهمتر کشورهای بزرگ گردید. و این در منطلق سیاست جهانی کاری طبیعی بود، هر چند آن را نپسندیم. چون آن دوره کوتاه مپری گشت، ایران آن اهمیت نسبی موقتی خود را هم از دست داد؛ ارزش ایران در قالب سیاست جهانی محدود به آن گردید که حداقل میان دو دولت نیرومند استعماری روس و انگلیس بماند، دو دولتی که در جهت گسترش امپراطوریهای خود، جهشهای بلندی فرا راه خویش داشتند.

در این وضع جدید پایدار، وجهه نظر کلی سیاست روس و انگلیس نسبت به ایران حفظ حالت موجود سیاسی و اقتصادی آن بود که عایق تصادم دو قدرت استعماری گردد. البته هر دو دولت علاقه به تسلط نفوذ خود داشتند، و هر کدام دستش می‌رسید حریف را عقب می‌زد و دامنه استیلای خود را می‌گسترده و نیز رقابت میان آنان همواره به جای بود، رقابتی که گاه خیلی حدت می‌یافت و حتی تصور برخورد می‌رفت. اما در چشم‌انداز وسیع سیاست بین‌المللی، هر کدام مصلحت خود را در شناختن حریم سیاسی دیگری تمیز داده بود، همین وجه اخیر بود که زمینه یک نوع همکاری احتیاط‌آمیزی را میان دو دولت نیرومند نسبت به مسائل ایران، آماده می‌گردانید، این معنی روح سیاست انگلیس و روس را از پایان دوره ناپلئون به بعد می‌سازد، بنابراین شگفت نیست که؛ از نظر روس و انگلیس هیچگاه دامنه کشمکش آنان از حد رقابت سیاسی نگذشت و کارشان به شمشیر نکشید، به حد آن هم که می‌رسید با هم کنار می‌آمدند. دوم از نظر ایران هرگاه دولتی روی کار آمد که خواست سیاست ملی و نسبه مستقلی پیش گیرد، آن دو همسایه با همدیگر توطئه علنی یا مواضعه تلویحی کردند که آن قدرت را براندازند و آن سیاست را بشکنند. سوم هرگاه پای دولت ثالثی به میان کشیده می‌شد، همان دو حریف دیرینه با هم متحد گشته که دست رقیب تازه‌وارد را کوتاه گردانند. (البته اینکه با متلاشی شدن امپراطوری انگلیس و درهم فرو ریختن نیروی اقتصادی و سیاسی آن، تحول بزرگی در انتقال کانون قدرت بین‌المللی رخ داد - هیچ ربطی یا تحلیل تاریخی ما ندارد) - مصداق آن نتیجه‌گیریهای سه‌گانه تاریخی را در مبحث سیاست خارجی امیر خواهیم شناخت، و آن ورقه

است از دفتر تاریخ سیاسی ایران. در ضمن آنچه در بخش پنجم راجع به سفارت امیر به ارزنة الروم گفتیم مکمل گفتار ماست در اینجا.

سلطنت محمدشاه دوره ناتوانی و سستی قدرت دولت بود، و بر اثر آن سیاست ایران بیجان و بیحرکت، در واقع دولت سیاست خارجی نداشت؛ گاه در جهت انفعالی حرکت مذبحخانه‌ای از خود بروز می‌داد، حتی دستگاه سیاست ایران در زمان عباس میرزا نیروی انگیزش بیشتری داشت، و هم ابتکار و استقلال عمل بیشتری. سیاست روس و انگلیس هم به عهد محمدشاه تحریک خاصی در ایران نداشت از آنکه سرگرمیهای دیگر داشتند. البته در جهت توسعه طلبی خود قدمی پیش رفتند - و در مسائل همده و اساسی سیاست ایران، رأیشان قاطع بود.

تحریکی که امیر در اساس دستگاه دولت بوجود آورد، طبیعتاً در سیاست خارجی ایران نیز مؤثر بود - خاصه اینکه دولت جهت سیاسی خود را مشخص کرد، هدف معینی را داشت و به سوی آن مقصد پیش می‌رفت. این بار انفعال از جانب روس و انگلیس بود، و تصادم سیاست ایران با آن دو کشور اجتناب‌ناپذیر، در این کشمکش گاه امیر پیروز گشت و گاه شکست خورد. اما مهمتر از همه آن پیروزیها و شکستها اینکه سیاست خارجی ایران از انحصار روس و انگلیس درآمد؛ از یکسو ایران تا اندازه‌ای ابتکار سیاسی را در دست خود گرفت، و در پاره‌ای موارد در جهت عکس منافع آنان قدم برداشت - و از سوی دیگر روابط سیاسی دولت را از مرزمناسبات با روس و انگلیس خارج کرد، و علی‌رغم نظر هر دو توجه خویش را به امریکا و اطریش و پروس معطوف گردانید. و این یکی از بامعنی‌ترین جنبه‌های سیاست خارجی امیر است که حد بینش و شم سیاسی او را نمایان می‌سازد. به عبارت دیگر ایران شخصیت و هویت سیاسی برجسته‌ای کسب کرد که قائم به ذات بود، و این معنی ارزنده‌تر از همه معانی است. این حالت در تاریخ یک صد و پنجاه ساله اخیر ایران هیچگاه تکرار نگردید مگر در یک دوره زودگذر دیگر تاریخ.

در این مقدمه کوتاه روح سیاست انگلیس و روس را می‌شناسیم، و جهت نظر دولت امیر را در مناسبات با دو همسایه نیرومند باز می‌نمائیم، و زمینه برخورد سیاست ملی ایران را با قدرت توسعه طلبی آن دو کشور بدست می‌دهیم.

اصول کلی سیاست انگلیس و روس را از دستور پالمستون وزیر انگلستان، و سخنان نیکلای اول تزار روس می‌توان شناخت. در ۱۲۶۵ که شیل به مأموریت خود به ایران باز می‌گشت، دستور داشت که با نسلرود صدراعظم روس و احياناً با تزار دیدار کند، و در زمینه مشترک سیاست دو دولت گفتگو نماید. پالمستون نوشت:

«در مذاکره با نسلرود کمال صراحت را محفوظ دارید از آنکه در

سیاست دولت انگلیس نسبت به ایران مطلبی نیست که بخواهد از دولت روسیه پنهان بدارد. انگلستان خواهان آرامش ایران و سعادت آن است. غرض از آرامش این است که شورشهای داخلی برپا نشود، و متصود از سعادت این است که ایران به خیال تحصیل قدرت نظامی و جنگهای خارجی نیفتد که مایه تباهی سعادت وی خواهد شد. روسیه و انگلستان نفع واحدی در ایران دارند که سلطنت فعلی آن به جای بماند. از این رو هر دو دولت بنا بر مقتضیات، نفوذ مشترک خود را بکار برند که اولاً دولت ایران در اختلاف با همسایگانش از فتوحات خارجی پرهیز کند، و ثانیاً صلح داخلی را حفظ کند، و در کار مملکتداری رعایت عدل و صرفه جوئی مالی را بنماید، و مالیات زیاد نبندد. به پیروی از این سیاست نماینده انگلیس در تهران آماده است که روابط خود را با نماینده روس نگاه دارد و با موافقت همدیگر کار بکنند. ضمناً در این عمل مشترک روح دوستی را مرعی دارند که اقداماتشان به صورت تحصیل و تحکم به دولت ایران در نیاید، و به دخل و تصرف در امور داخلی آن تعبیر نگردد»^۱.

یک ماه بعد شیل در ورشو با نسلرود و نیکلا ملاقات کرد. صدراعظم روس «لژوم همکاری و دوستی سفیران دو دولت را در دربار شاه کاملاً تأیید نمود»^۲. به علاوه گزارشی که دالگوروکی به نسلرود نوشته بود، به شیل داد. در آن می خوانیم: دولت روسیه «تصمیم دارد هرگاه در ایالت آذربایجان اشتناشی درگیرد، دخالت نظامی کند». دیگر اینکه انتصاب حمزه میرزا به حکومت آن ایالت موجب شکایت سفیر روس گردیده، زیرا این کار بدون جلب موافقت وی انجام گرفته است^۳. در واقع آن تهدید به دخالت نظامی، نتیجه همین بی اعتنائی امیر به سفیر روس بود.

زمینه اشتراک مساعی روس و انگلیس درباره ایران عیناً از طرف نیکلا تأکید گردید، این مطلب را هم به شیل گفت: «نمی توانم بفهمم که چرا او را به خیال حمله به هندوستان متهم می کنند؟ نه فقط چنین نقشه ای ابلهانه است، تصور آن نیز بی معنی است»^۴. تزار خواست اطمینان قطعی بدهد که انگلستان از آن بابت آسوده خاطر باشد.

جوهر سیاست پالمستون این بود: ایران استقلالکی داشته باشد، قدرت نظامی پیدا نکند، در اختلاف با افغانستان و عثمانی به خیال لشکرکشی نیفتد، روس و انگلیس همکاری داشته باشند، به موقع اعمال نفوذ «دوستانه» نمایند، و وزیران ایران آماده باشند که خرده فرمایشهای سفیران دو همسایه را بشنوند و مجری دارند. پس معلوم است که چرا پالمستون با نقشه اصلاحات امیر که جنبه مادی داشت مثل ترقی نظام جدید، ایجاد

۱. انگلیس ۶۵/۱۴۳ پالمستون به شیل، ۶ اوت ۱۸۴۹.

۲. انگلیس ۶۵/۱۴۶ شیل به پالمستون، ۱۵ سپتامبر ۱۸۴۹.

۳. انگلیس ۶۵/۱۴۶ دالگوروکی به نسلرود، ۲۳ ژوئیه ۱۸۴۹.

۴. انگلیس ۶۵/۱۴۶ شیل به پالمستون ۷ سپتامبر ۱۸۴۹.

بحریه، تأسیس کارخانه‌های صنعتی، استخدام استادان فنی، و سیاست اقتصاد ملی او مخالفت کرد و از کمک به ایران دریغ نمود. به همان مأخذ نیکلای نیز حق خود می‌دانست که هرآن تصمیم بگیرد، آذربایجان را اشغال نماید. آن رویه دو کشور با احوال عمومی ایران پیش از دوره امیر جور درمی‌آمد، اما در برابر تحولی که میرزا تقی‌خان می‌خواست در ایران بوجود آورد، سیاستی ورشکسته بود چنانکه تجربه ثابت کرد.

نکته اینجاست که پالمستون و نسلرود هنوز به نیروی تحریک دولت امیر پی نبرده بودند. بی‌اطلاعی آنان از سیاست امیر از اینجا دستگیر می‌شود که وزیر خارجه انگلیس در همان دستور خود، مصطحت ایران را در بازگشت آصف‌الدوله و بهمن‌میرزا به وطنشان تمیز داده بود، و شیل مأموریت داشت که موافقت دولت روس را نیز در این‌باره جلب کند. نسلرود نیز در همین خیال بود. به شیل گفت: «حیف باشد که شاه خود را از خدمت مرد لایق و نسبتاً درستکاری چون بهمن‌میرزا محروم بدارد...» و اظهار اشتیاق کرد که سفیران روس و انگلیس در تهران اقدام مشترکی برای مراجعت او بنمایند. اینجا شیل موضوع آصف‌الدوله را عنوان کرد، و دو طرف موافقت کردند که با مذاکره با شاه ترتیب بازگشت هر دو نفر به ایران داده شود. وجهه نظر واحد روس و انگلیس را در آن قضیه نیز می‌بینیم.

شیل که بار دوم به ایران آمد تازه فهمید که امیر به‌خیراندیشیهای بیگانگان واقعی نمی‌نهد؛ به پالمستون نوشت: شیوه امیر این است که «هر پیشنهادی از جانب خارجیان بشود رد می‌کند»^۶. به علاوه حالا شیل برخوردار که امیر اساساً از عناصر دست‌نشانده اجنبی و آنان که با روس و انگلیس سرو سر می‌دارند بی‌زار است. می‌نویسد: رئیس اهل قشقایی «از این جهت مورد نفرت امیر نظام است که از هواخواهان قدیم و ثابت دولت انگلستان بشمار می‌رود»^۷.

سیاست خارجی میرزا تقی‌خان جهات مختلف دلالت و مجموعاً سیاست ملی او را بوجود می‌آورد. نخستین برخوردش با سیاست روس و انگلیس این بود که دست مداخله آنان را در امور داخلی ایران برید. شرح این قسمت را در بخشهای گذشته بتفصیل خواندیم. و دیدیم که سفیران انگلیس و روس نتوانستند دستور دولت خودشان را در اعمال نفوذ مشترک در امور داخلی ایران بکار بندند. و نیز دانستیم که سخت‌پائی امیر چقدر برای آنان «دلگزا» بود. کاردار انگلیس می‌نویسد: «سفیر روس میانه خوبی با امیر ندارد... پیش از این روسها عادت کرده بودند که هر حکمی بدهند انجام پذیرد. مخالفت امیر با این رویه و تسلیم نشدن او موجب این توهم

۵. انگلیس ۶۰/۱۴۶ شیل به پالمستون، ۱۵ سپتامبر ۱۸۴۹.

۶. انگلیس ۶۰/۱۵۰ شیل به پالمستون، ۲۳ فوریه ۱۸۵۰.

۷. انگلیس ۶۰/۱۵۲ شیل به پالمستون، ۲۵ ژوئن ۱۸۵۰.

گردیده که دالگوروکی بگوید نسبت به دولت او بیعدالتی می‌شود»^۸. در توجیه سیاست ملی امیر شیل می‌گوید: «نظر امیرنظام علیه روسیه است، اما نه اینکه دوستدار انگلستان باشد. و نیز تصور نمی‌کند که انگلستان خیرخواه ایران است. بزرگترین هدفش این است که از نفوذ روس و انگلیس بکاهد و مقام آنان را در انظار جمهور مردم هرچه ممکن باشد بپستد، ارتز بنماید... بنظر می‌رسد به انگلیس تمایل بیشتری داشته باشد تا به روسیه... تصمیم امیرنظام این است که به اندرز دولت انگلیس و من گوش ندهد. تنها حسش اینکه مصمم به جلوگیری از بسط نفوذ روسیه می‌باشد، و همین حسن او معایبش را می‌پوشاند»^۹. باز می‌آورد: «علاقه خاص امیرنظام این است که از تجاوزهای دولتهای خارجی خاصه روسیه جلوگیری نماید»^{۱۰}.

نوشته شیل درست است: خطر تجاوز روسیه را هیچگاه امیر از ذهن خود دور نمی‌ساخت. و رویه متعنیانه روسیه در گذشته و همچنین موضوع اشغال آشوراده که درست پیش از صدارت امیر روی داده بود، وجود آن خطر را مسلم می‌داشت، و حراس امیر را از جانب آن دولت کاملاً موجه می‌نمود. ناپیمنی ایران از طرف همسایه شمالی یکی از مهمترین عواملی است که جهت سیاست خارجی ایران را تعیین می‌کرد. در همین زمینه چون تهدید روس تجدید شد امیر به مذاکره سیاسی بسیار مهمی با دولت انگلیس پرداخت. از شیل این پرسش صریح را نمود و پاسخ صریح چنین: «در صورت تجاوز نظامی روسیه به ایران، آیا انگلستان به کمک ایران خواهد آمد؟ دستور مهم پالمستون به سفیر خود و پیامش به امیر، دیپلماسی انگلیس را در این اوان خوب آشکار می‌نماید. پس از متذاری تعارفهای معمولی مبنی بر اینکه دولت انگلستان خواهان تمامیت ارضی ایران می‌باشد، نگاشت:

«اصول سیاست دولت انگلستان ایجاب نمی‌کند که درباره احتمال تعرض روسیه به ایران، تعهد مشخصی بنماید. وجهه نظر کنونی انگلستان این است که دست‌خود را از هر جهت آزاد نگاه‌دارد، و نسبت به هر پیش‌آمدی طبق اوضاع و احوالی که آن قضیه را بوجود آورده، تصمیم بگیرد. و از آنجا که نمی‌توان همه احتمالات و کیفیات خاص وقایع آینده را پیش‌بینی کرد، از لحاظ انگلستان عاقلانه نیست که از حالا تعهدی بسپرد.

«شما مأموریت دارید اصول سیاست انگلستان را به اطلاع امیرنظام برسانید. در ضمن بگوئید منافع پایدار انگلستان در حفظ سلطنت ایران و پشتیبانی از ایران می‌باشد. اما دولت ایران باید به خاطر نگاه‌دارد که انگلستان وقتی می‌تواند حمایت مؤثری بنماید که کمک او مورد تأیید

۸. انگلیس ۶۵/۱۴۵ فرانت به پالمستون، ۲۴ ژوئن ۱۸۴۹.

۹. انگلیس ۶۵/۱۴۶ شیل به پالمستون، ۱۵ دسامبر ۱۸۴۹.

۱۰. انگلیس ۶۵/۱۵۲ شیل به پالمستون، ۲۵ ژوئن ۱۸۵۰.

پارلمان و ملت انگلیس قرار گیرد. ولی اکثر دولت ایران تقاضاهای ما را که مورد علاقه قلبی ملت انگلیس می‌باشد، نپذیرد و همچنان به قبول آنها تن در ندهد. علاقه دولت در این که به‌نگاه نیازمندی به یاری ایران بیاید، بیهوده و بی‌حاصل خواهد بود.^{۱۱}

دستور پالمستون در شناخت دیپلماتی انگلستان نسبت به ایران فوق‌العاده اهمیت دارد. جوهر سیاست انگلیس از پایان دوره ناپلئون تا امروز، در همان پارگراف اول منعکس می‌باشد. معنی آن در عین اهمیت فراوان بسیار روشن و ساده است. انگلستان در مورد ایران بهیچ وجه حاضر نیست تعهد دفاعی علیه روسیه بگردن گیرد. غیر از اینکه چنین تعهدی منافعی روح همکاری و مناسبات دوستانه انگلیس و روس بشمار می‌رفت - انگلستان همواره آماده بود درباره ایران با روس کنار بیاید. فقط در دوره کوتاه ناپلئون انگلستان چنین تعهد دفاعی را سپرد، که پس از رفع خطر آن قرارداد را با پول خرید و آن دفتر برای همیشه بسته‌گردید. در سنجش سیاست پالمستون باید دانست که تردکوزن نیز بوجهی دیگر همان عقیده را داشت. در کتاب «روسیه در آسیای وسطی» می‌گوید: «آنان که از اتحاد ایران و انگلیس سخن می‌گویند که این دو کشور برای دفاع خراسان یا حمله به ماوراء خزر همکاری نمایند، مرتکب بدترین خدمتی به کشور خود می‌گردند. در واقع دولتمندان را در عالم اوهم و تصوراتی که هیچ امیدی به آن نمی‌توان بست، فریب می‌دهند»^{۱۲}. بیان لرد دوفرین فرماتروای هند نیز وجه دیگر همان قضیه است: «هرگاه پادشاه ایران به پیروی از توصیه‌های انگلستان از دادن امتیازهایی به دولت روس امتناع کرده و از وزیر مختار ما خواست که او را به یاری و پشتیبانی انگلستان مطمئن گرداند، آنچه در جواب دریافت خواهد کرد چند عبارت دوستانه‌ای است که هیچگونه وعده کمک مادی در بر نداشته باشد»^{۱۳}.

آنچه آوردیم وجوه مختلف تصور کلی بود که در دایره تضادهای بین‌المللی و برخورد منافع کشورهای بزرگ، ایران چه وضع و مقامی داشت، یا به فرض می‌توانست داشته باشد. وضع جغرافیایی و ضرورت بین‌المللی ایجاب نمی‌کرد که ایران در نظام دفاعی کشورهای بزرگ قرار گیرد. پس جهت عمومی سیاست خارجی ایران ذاتاً نمی‌توانست یک‌جانبه باشد؛ رویه یک‌جانبه از لحاظ ایران نه عملی بود و نه خردمندانه، و این درست مخالف وضع سیاسی عثمانی بود. این معنی بزرگ اما ساده را کمتر کسانی از اهل سیاست ایران در گذشته و حال از روی تعقل دریافته‌اند.

امیر مثل مریانش میرزا بزرگ و قائم‌مقام واقعیت سیاسی را دریافت، و در پیش‌بردن سیاست منی خود تعادل را نگاه داشت. و باید دانست

۱۱. انگلیس ۶۵/۱۵۷ پالمستون به شیل، ۱۲ فوریه ۱۸۵۱.

12. Russia in Central Asia in 1889, and the Anglo-Russian Question. By G. N. Curzon, P. 304.

13. The Marquises of Dufferine and Ava, by C. E. D. Black P. 268.

که باریکترین و ظریفترین جنبه دیپلماسی تعادل و موازنه سیاسی، همان حد شناختن و اندازه نگه داشتن است که علاوه بر زیرکی توازن ذهنی می‌خواهد. امیر از این هنر برخوردار بود؛ نمونه‌های آن را در مأموریت او به کنفرانس ارزنة الروم بدست دادیم، نمونه‌های دیگر را از دفترسیاست خارجی او باید بشناسیم.

برگردیم به دستور پالمستون به شیل مبنی بر اینکه دولت انگلستان نمی‌تواند تعهدی راجع به کمک به ایران بنماید. جانشین پالمستون، لرد مامزبوری نیز همین آن سیاست را پس از امیر تأیید کرد. نوشت: «راجع به نقشه‌های احتمالی روسیه در آسیای وسطی، دولت انگلستان حاضر نیست تعهدی نسبت به ایران بعهده بگیرد حتی اگر این تعهد محدود به اتحاد دفاعی علیه تعرض روسیه باشد»^{۱۴}. (البته دانستیم که امیر هیچوقت در فکر اتحاد دفاعی با انگلیس نبود، حرفش این بود که آیا انگلستان در کشمکش با روسیه از ایران پشتیبانی می‌کند یا اینکه بیطرف است).

اما پالمستون در پیام خود به امیر پس از آنکه پاره‌ای عبارات دوستانه توخالی آورد، رندانه و زیرکانه یک مطلب عمده‌ای را گنجانده است. گفت: اگر ایران چشم یاری از انگلستان را دارد باید تقاضاهایی که مورد علاقه قلبی ملت انگلیس می‌باشد، برآورد. این تقاضا ناظر به مسئله برده‌فروشی و اجازه دادن به انگلیس در تفتیش کشتیها و بنادر خلیج فارس بود. ایران در الغای برده‌فروشی، آماده همکاری بود، اما زیر بار تقاضای انگلیس نمی‌رفت که اجازه تفتیش بدهد. امیر آن را مخالف حق حاکمیت ایران می‌دانست، و پی برده بود که انگلستان می‌خواهد در لوای حق تفتیش، تسلط متعدیانه خود را در خلیج فارس پابرجا کند و به آن صورت قانونی بدهد، چون شیل پیام وزیر امور خارجه را رسانیده و از امیر پرسید آیا پاسخی راجع به آن موضوع برای پالمستون دارد، امیر جوابی داد که درخور همان پیغام بود. گفت: «باید فکر کند و این کار زمان می‌خواهد»^{۱۵}. راستش اینکه پیش از آن فکرش را کرده بود، اما جواب نداد.

امیر تمیز داده بود که هرگاه گذشتی در برابر تقاضای انگلیس نماید، ایستادگی او در برابر روسیه کار آسانی نخواهد بود. پس وقتی که شیل موضوع تأسیس کنسولگری انگلیس را در استرآباد پیش کشید، امیر گفت: ایران و روسیه بر سر قضیه ایجاد بیمارستان روسی در آنجا در مشاجره هستند و می‌خواهد آن امتیاز روس را برهم بزند، از این رو مصلحت دولت نیست با ایجاد کنسولگری انگلیس موافقت نماید. و در توجیه سیاست موازنه ایران این برهان اندیشیده را آورد: وضع میاسی ایران و عثمانی خیلی فرق دارد؛ «عثمانی در رقابتها و یا دوستیهای کشورهای اروپائی مورد حمایت انگلستان می‌باشد، اما ایران از چنین

۱۴. انگلیس ۶۵/۱۶۸ مامزبوری به شیل، ۲۸ ژوئن ۱۸۵۲.

۱۵. انگلیس ۶۵/۱۵۹ شیل به پالمستون، ۲۲ آوریل ۱۸۵۱.

پشتیبانی برخوردار نیست». پس ایران نمی‌تواند رویه‌ای را پیش گیرد که همچشمی و دشمنی‌روسیه را برانگیزاند.^{۱۶} گاه دیگر در همین موضوع، شیل پیشنهاد کرد: ماده‌ای در پیمان دو دولت افزوده گردد که آن دشواری سیاسی رفع شود و روسیه نتواند ایرادی بگیرد. شیل می‌نویسد: «امیر نظام پاسخ صریح نداد، اما رأی او را می‌توانم از شیوه او حدس بزنم که هر پیشنهادی از جانب خارجیان بشود، رد می‌کند».^{۱۷} گرچه این سخن شیل خالی از اغراق نیست، سیاست میرزا تقی‌خان را نسبت به روس و انگلیس نمایان می‌سازد، دانسته بود که هر دو همسایه، بدخواه ایرانند. کاردار انگلیس نیز ارزشیابی درستی از سیاست امیر در برابر روسیه می‌کند: «امیر نظام نه می‌خواهد به روسها اجازه دخل و تصرف در امور ایران را بدهد، و نه اینکه رقابت و حسادت آنان را تحریک نماید».^{۱۸}

اما روش امیر روی هم‌رفته پرخاشگرانه نبود؛ خواهان حفظ روابط متعادل با هر دو دولت بود، و نمی‌خواست بی‌جهت سبب شکایت و کله‌ای گردد. در رجب ۱۲۶۷ به محمدولی‌خان بیگلربیگی استرآباد نوشت: «در باب حزم و احتیاط شما در امورات و قسم مواظبت و مراقبت شما را در کارها، نمی‌نویسم و به‌کاردانی و قاعده‌دانی شما اطمینان دارم، بحول‌الله تعالی باید طوری رفتار شود که در همه مواد در مقام نظم آن صفحات و رفع هرزگی اشرار ترکمانان به تخصیص جعفر بابی برآیند و اسباب شکایت هم بدست ندهند. و این سهل امری است که از روی عقل و احتیاط مواظبت در امورات منتج همین نتایج خواهد بود». همچنین در نامه ۱۵ شعبان ۱۲۶۵ به بهرام میرزا حکمران فارس دستور فرستاد: «با اینکه مکرر خدمت نواب والا زحمت دادم و نوشتم که با منتسبان دولت بهیه انگلیس کمال حسن سلوک را مرمی و منظور دارند و بهیچ وجه راه شکایت به دست آنها ندهند، باز فایده نبخشید و عرضهای من اثری نکرد... این معنی از عقل و کفایت و درایت نواب والا بسیار بعید است که با وصف اینکه می‌دانند اعلیحضرت... تا چه مرتبه رعایت جانبداری از منتسبان آن دولت بهیه می‌فرمایند و نمی‌خواهند به قدر ذره‌ای خلاف قاعده نسبت به آنها بظهور برسند، مع‌ذلك چرا باید نواب‌والا اینطور غفلت در انجام کارهای منتسبان آن دولت بهیه داشته باشد... من بعد نیز کمال مراقبت و حسن سلوک را نسبت به منتسبان دولت بهیه انگلیس مرمی بدارند».

امیر در جهت سیاست ملی ایران موفقیت‌هایی بدست آورد؛ اجازه‌ای که روسها از محمدشاه در تأسیس تجارتخانه در استرآباد گرفته بودند، تغییر داد، و امتیاز بنای بیمارستان را برای ملوانان روسی برهم زد،

۱۶. انگلیس ۶۰/۱۵۰ شیل به پالمستون، ۲۶ ژانویه ۱۸۵۰.

۱۷. انگلیس ۶۰/۱۵۰ شیل به پالمستون، ۲۳ فوریه ۱۸۵۰.

۱۸. انگلیس ۶۰/۱۴۴ فرانت به پالمستون، ۳۱ ژانویه ۱۸۴۹.

امتیاز شیلات شمال را از دست اتباع روس خارج ساخت. اساساً نمی‌خواست پای روس به خاک ایران باز شود، چه از فرجام آن اندیشناک بود، از سوی دیگر تقاضای انگلیس را در تفتیش کشیها در خلیج فارس نمی‌پذیرفت؛ تهدید آن دولت در او بی‌اثر بود. وقتی شیل بکنایه به امیر گفت: «روزی خواهد رسید که از این مخالفت پشیمان خواهید گشت»، در پاسخ بطعنه گفت: «آن زمان بعید است و آن پشیمانی ناسلم، و حال آنکه آثار شوم و زیانبخشی که بر موافقت ایران مترتب است، آنی و مسلم می‌باشد»^{۱۹}. بیان امیر در گفتگوی سیاسی گاه پیچیده بوده گاه روشن و قاطع. بار دیگر که شیل خواست نظر خود را تحمیل کند، امیر رای خود را پنهان نداشت؛ بهترین وسیله برای اینکه جلو بسط نفوذ روس در شمال گرفته شود این است که پیشرفت انگلستان در جنوب سد گردد، چه ایران هر امتیازی به این دولت دهد، متقابلاً باید گذشتی در برابر روس بکند. و این رویه عمومی که او پیش گرفته تنها نفع ایران را در نظر دارد. در توجیه سیاست خود سخنی به سفیر انگلیس گفت که وسعت فکر و ژرف نگری امیر را می‌رساند:

«در ملت ایران نشانه‌ای از وطن‌پرستی یا ملیت^{۲۰} به جای نمانده، قدرت دین‌هم که تا امروز جای ملیت را گرفته بود رو به‌سستی نهاده، قدرت دولت هم بسیار محدود است، و همه طبقات مردم نیز خواهان تحولی هستند. در عین حال ایرانیان اشتیاق غریبی پیدا کرده‌اند که خود را به دولتهای اجنبی نزدیک گردانند... باختلاف عظیمی که میان قدرت ایران و انگلستان است، چطور می‌توانم تن به تقاضائی دهم که بر قدرت انگلستان بیفزاید و از قدرت ایران بکاهد»^{۲۱}.

تا اینجا ایران از عهده‌مقابله دو نیروی بزرگ استعماری برآمد، اما تهدید نظامی روسیه ضربه‌ای به سیاست ملی امیر زد، و انگلستان هم به سود خود بهره‌برداری کرد. گویی یک نوع توجه سیاسی در کار بود که پیشرفت سیاست امیر را سد کنند. هر روز روس و انگلیس ماجرائی برپا می‌کردند که او را با دشواریها معاصره گردانند. امیر خود را پی‌برده بود؛ یک‌جا به شاه می‌نویسد: «در باب سیاه‌ها لازم است مختصر جوابی نوشت، در باب ارامنه حالا که جواب وزیر مختار روسیه را نوشته، فرستاد. اما به نیک قبله عالم روحانفاده که کار اینطور مشکل می‌گذرد، و فدوی را بالمرد از نوکری و خدمت دیوان باز داشته‌اند»^{۲۲}. در هر حال از دولت امیر دوسه‌ماهی بیش باقی نمانده بود.

۱۹. انگلیس، شیل به پالمستون، ۲۴ سپتامبر ۱۸۵۵.

۲۰. در گزارش شیل هر دو لغت وطن‌پرستی یا ملیت بکار رفته است.

۲۱. انگلیس، شیل به پالمستون، ۲۴ سپتامبر ۱۸۵۵.

۲۲. مجلس، نامه‌های خصوصی امیر به شاه، خطی، از انباق و عهدستی

روس و انگلیس علیه دولت امیر، در آغاز بعثت سردودم مشروحاً بحث کرده‌ایم.

در این مقدمه فقط وجهه نظر کلی امیر را در مناسبات ایران با روس و انگلیس شناختیم. در بخشهای بعدی همه جهات سیاست او را در روابط با آن دو دولت، پیروزیهای او را که علیه نقشه آنان در هرات و افغانستان و ترکستان بدست آورد، و همچنین ایشکار او را در جلب همکاری با امریکا و پروس و اتویش مورد بحث و سنجش قرار می‌دهیم.

مسأله تجارتخانه و بیمارخانه استرآباد

موضوع بنای بیمارخانه و تجارتخانه بظاهر از کار خیر سودمندی آغاز شد، و به دامستان پر شور و شرس سیاسی انجامید؛ نمونه‌ای است از روش سیاست توسعه طلبی کشوری نیرومند در رابطه با همسایه‌ای ناتوان. می‌دانیم روسیه به منطقه استرآباد چشم دوخته بود. در ۱۱۹۵ (۱۷۸۱) سردار روسی ریوتویچ با چند کشتی به استرآباد آمد، و از آغامحمدخان تقاضای ساختن تجارتخانه‌ای را نمود. ایران موافقت کرد. اما در عوض آن در دوازده فرسنگی استرآباد برج و باروی نظامی بنا کردند و هجده توپ در آنجا قرار دادند. چون آغامحمدخان آگاه گشت به دیدن قلعه رفت، روسها را به مهمانی خواند، و حکم کرد که فرمانده روسی و دیگران را دستگیر کنند و بزنجیر کشند؛ آنان را تهدید به کشتن کرد مگر اینکه همانجا دستور خراب کردن قلعه را بدهند. برج و بارو ویران گشت، و روسها یا بی‌آبرویی از ایران رانده شدند. ایران موقتاً از شر روس رهائی یافت. اما به موجب فصل پنجم پیمان ترکمانچای به اتباع آن دولت اجازه داده شد برای سکنی و انبار و مکان برای وضع امتعه تجارت، هم اجاره نمایند و هم به ملکیت تحصیل کنند. و متعلقان دولت ایران به آن خانه‌ها و انبارها و مکانها هفتاً و غصباً داخل نمی‌توانند شده مگر با حضور وکیل یا کارگزار و یا کنسول روس.

بر اساس این امتیاز روسها در ۱۲۶۲ در بندر جز (بندرگز) انباری برای کالای خود ساختند. به علاوه در همین سال موافقت ایران را گرفتند

1. Vionovitch.

2. Progress and Present Position of Russia in the East, by Sir J. McNeill pp. 27-28.

که دولت بیمارستانی در ساحل استرپاد برای معالجه ملوانان روسی که در دریای خزر رفت و آمد می‌کردند، بسازد، و به اجاره آنها واگذارد. دولت یک‌ساله در انجام آن تأمل کرد. با اصرار سفیر روس بالاخره محمد شاه دو ماه پیش از مرگش دستخطی در یکم شعبان ۱۲۶۴ به‌عنوان موسی‌خان قاجار حاکم استرپاد صادر کرد مبنی بر اینکه: «... در محل خارج از قصور بیمارخانه‌ای که جای زیاده از حدود استعداد بیمارخانه نداشته باشد، و تصور چیز دیگر نشود، و استحکام آن همینقدر باشد که آن بنا را بیمارخانه توان گفت، به فاصله و ترکیب‌جاییهای معمولی رعیتی استرپاد که به کار سکنی دادن مریضها بخورد، با اخراجات جزئی می‌توان ترتیب داد، بسازد لاغیر». حاجی میرزا آقاسی نیز نامه‌ای به‌همان تاریخ به موسی‌خان نگاهشت و امر شاه را تأیید نمود. به‌علاوه تصریح کرد که خرج ساختمان حواله خواهد شد.

بنای آن انبار کالای تجارته و موضوع ایجاد این بیمارستان در زمان امیر باعث دردسر شد. از دستخط محمدشاه روشن است که دولت از روی اکراه و ناچاری تن به تقاضای روسها داده، و تأکید نموده که مبادا بنائی که ساخته می‌شود، چیزی جز بیمارخانه باشد. دولت روسیه هیچگاه نتوانست سوءظن موجه ایران را از بین ببرد. امیر که روی کار آمد نقشه بیمارستان را برهم زد، و موضوع تجارتخانه را به صورت دیگری درآورد؛ دولت انباری ساخت و به روسها اجاره داد یعنی ماده عهدنامه ترکمانچای را تعدیل کرد. اما این کار بآسانی انجام نگرفت.

نخست به موضوع تجارتخانه می‌پردازیم.

گفتیم که روسها در ۱۲۶۲ انبار کالائی به خرج خود در بندر جز ساختند که ملك آنان بود. در ۱۲۶۵ دالگوروی تقاضا کرد: دولت برای پاسداری انبار مزبور عده‌ای سرباز بگمارد. امیر به حاکم استرپاد دستور داد می‌نفر سرباز از فوج سازندگان برای نگهبانی آن معین کند. دالگوروی را هم از دستور دولت آگاه نمود، اما پاسخ رسمی کتبی به او نداد. سفیر جواب رسمی مطالبه کرد؛ مقصودش این بود که حق روس نسبت به آن تجارتخانه مورد تأیید دولت قرار گیرد. در ضمن تهدید کرد که در غیراز این صورت، دسته‌ای سالدات روسی به ایران خواهند آمد که به پاسداری آنجا گمارده شوند. امیر عکس‌العمل شدید نشان داد و گفت: آوردن سالدات روسی نقض صریح عهدنامه است و دولت روسیه مطلقاً چنین حقی را ندارد.^۳ امیر نظر خود را قبولانند، و به بیگلربیگی استرپاد در رجب ۱۲۶۵ نگاهشت: با وزیر مختار روسیه گفتگو کردم، قرار شد که از خودشان سالدات برای کشیک آنجا به خشکی نیاورند، و از تبعه دولت علیه کشیکچی که بخواهد بگیرد، و اجرت آنها را بدهند. معلوم است که دولت حاضر نبود که پای سالدات روسی به ایران باز شود، از آنکه آن را مخالف حقوق حاکمیت خود می‌دانست. و عوارض

۳. انگلیس ۶۵/۱۴۴ فرانت به پالمستون، ۲۶ فوریه ۱۸۴۹.

سیاسی بسیار بدی داشت.

آن انبار بازرگانی در اوایل ۱۲۶۷ آتش گرفت و سوخت. کمپانی تجاری روس خواست انبار و تجارتخانه تازه‌ای بنیاد نهد. امیر موافقت نکرد، و تصمیم داشت که اگر قرار باشد تجدید بنا گردد، دولت خود بسازد و اجاره دهد، اما خودمطلب را اعتوان نکرد، به حکومت استرآباد معرمانه دستور داد از تجدید ساختمان جلوگیری کند. پس نه کسی به ردسپا مصالح بنایی فروخت، و نه بنا و نجار پیدا شد. این معنی در نامه ۳ صفر ۱۲۶۷ چریانف، کنسول روس در استرآباد به محمد ولی‌خان بیگلربیگی آمده:

«از قراری که معلوم می‌شود بعضی از اهالی جزو مباشرین آنجا، در باب ساخته شدن انباری که از اول معاملات و تجارت کامپانیا در کنار جز ساخته، و درین عرض مدت در تصرف ایشان بوده، و این اوقات صورت احتراق یافته بود، مانع می‌شوند و مردم را از بردن چوب و تخته منع می‌کنند و نمی‌گذارند که چوب آلات بفروشند. ازین طریق بطور وترس و خوفها که به مردم داده و می‌دهند، عاقبت کار به جایی رسید که نه تجار جرأت معاملات می‌کنند، و نه مکاری قدرت حمل و نقل مالالتجاره از کناره دارند. و این معنی که منافی مراسم اتحاد دولتیست بهترین است موجب سد طرق تجارت و باعث ضرر و زیان رعایای طرفین خواهد آمد، و مردم از داد و ستد و کسب و معیشت باز خواهد ماند... لهذا زحمت می‌دهد که در عالم اتحاد و موالات دولتیست فحیمترین قدغن فرمایند که کسی در باب ساخته شدن همین يك انبار سوخته، چوب فروش و تخته بران را مانع نشده، گذارند که ساخته، کمافی السابق در دست داشته باشند و به طریق اول مشغول تجارت خود گردند...»

در همان زمان میرزا محمدعلی خان نایب وزارت خارجه در صفر ۱۲۶۷ به دالگوروکی اطلاع داد: دولت ایران «میل دارد انباری که پنج سال قبل از این به خرج تجار کامپانی روس در کنار جز ساخته شده بود، و این روزها آتش گرفته سوخته است، به خرج خود از نو بسازد». نخست سفیر نیدرلندت و استدلال نمود: این سوءاستفاده‌ای است که دولت می‌خواهد از قضیه آتش‌سوزی بنماید. انبار کالای مزبور به مأخذ عهدنامه ساخته شده، و دولت نیز با آن موافقت کرده، و مال کمپانی روس بوده. حال نیز می‌خواهند از توپ پاک کنند. و امر آتش‌سوزی آن حقر از بازرگانان روس سلب ننموده است.^۴ برهان امیر این بود که به موجب عهدنامه دولت می‌تواند محل منظور را به اجاره واگذار کند، و چون انبار آتش گرفته و ایران حاضر است بنای تازه‌ای ایجاد نماید و در واقع خود از عهده خسارت برآید، علتی نیست که مورد مخالفت قرار گیرد. زیرا به هر حال منظور اتباع روس تأمین می‌شود. سرانجام

۴. انگلیس ۶۵/۱۵۸ شیل به پالمستون، ۱ فوریه ۱۸۵۱.

دالگوروکی تن درداد و دوش شرط پیشنهاد کرد: «شرط اول: انبار مذکور هرچه زودتر بطوری ساخته شود که مقصود حاصل آید. در این صورت معلوم است به نظارت عالیجاه قونسول و تجار کمپانی باید ساخته شود. شرط دوم: تجار کمپانی برای ساختن انبار اسباب و مصالح جمع کرده، نوآب مهدیقلی میرزا خرج آنرا بدهند، زیرا که در راه مودیت این خرج را کرده اند، و خواسته اند که خرج بیفایده را از دولت علیه رفع نمایند. امیر در ۲۵ صفر ۱۲۶۷ به دالگوروکی اطلاع داد که: به مهدیقلی میرزا حاکم اشتراباد و مازندران دستور رفت: هر قدر چوب به کار ساختن انبار برآید و تجار مزبور در آنجا داشته باشند، از آنها ایتباع نمایند به نرخ ولایت و قدر ضرورت. امر مزبور از همین قرار که به آن جناب اظهار شد [—] انجام و اتمام خواهد یافت. اما از آنجا که جزء خالصه پادشاه است، از جناب قدش خواهد کرد که تجار بی‌اذن اولیای دولت علیه در آنجا اقدام به ساختن نمایند.

بنابراین طبق نقشه ساختمانی که روسها دادند، یک انبار و یک عمارت مسکونی مشتمل بر دو اتاق ساخته، و قرار شد که آشپزخانه و حمامی نیز بسازند. این بناها را بروی هم از قرار سالی دو بیست و پنجاه تومان به کمپانی تجاری روس اجاره دادند. اجاره نامه در ۱۳ شوال ۱۲۶۷ تدوین گردید. اصول شرایط اجاره نامه این بود: دولت ایران انبار، عمارت مسکونی، حمام و آشپزخانه را چهارساله از قرار سالی دو بیست و پنجاه تومان اجاره داده، مال الاجاره را در سه قسط یعنی در آخر هر چهارماه یک ثلث دریافت دارد. و اگر حمام و آشپزخانه را نسازد، فقط «۱۵ تومان بگیرد. مرمت اینها به عهده ایران بود. ولی اگر ایران انجام نمی‌داد، روسها به خرج خود ساخته بابت مال الاجاره منظور می‌داشتند. کمپانی مجاز بود که بناهای تازه‌ای بسازد به شرط آنکه پس از چهار سال که مدت اجاره سر می‌آید به دولت ایران تعلق گیرد، و کمپانی را بر آن هیچ نوعی حقوقی ثابت نباشد.

صورت اجاره نامه

کمپانی انبار جدید و مایه‌تعلق بهارا که عمارت از نشیمن و حمام و آشپزخانه که باید ساخته شود، اجاره می‌کند که مبلغ دو بیست و پنجاه تومان هر ساله بدهد مشروط به شرایط مذکور:

شرط اول این است: بعد از آنکه همه انبار و نشیمن و حمام و جای عمله‌جات و آشپزخانه را درست کردند و به تصرف سرکشیک دادند، چهار ماهه اجاره نماید، در هر سال دو بیست و پنجاه بدهد، و اول وقت اجاره بعد از درست شدن نشیمن و حمام و غیره باشد.

دوم اینکه: وجه اجاره را در یک سال به سه قسط بدهد یعنی از چهار ماه به چهار ماه.

سیم اینکه: در ظرف مدت اجاره هرگاه جایی خراب بشود باید

فورا صاحب انبار در مرمت و تعمیر آن بپردازد، و اگر تأخیر بیندازد سرکشیك خود درست کرده، آنچه خرج نماید از وجه اجاره موضوع و محسوب بدارد.

چهارم اینکه: قبل از اتمام مدت اجاره که چهار سال است صاحب انبار، انبار متعلق آن را به کسی دیگر اجاره ندهد و نتواند فسخ اجاره نماید.

پنجم اینکه: هرگاه کمپانی ضرور داشته باشد بخواهد جائی یا مکانی علاوه بر آنچه که ساخته شده است بسازد، مانع نشوند. و این قسم اخراجات را از خود خرج خواهد کرد، بشرطی که بعد از انقضای مدت اجاره همانجا و مکان علاوه ساخته، مال صاحب انبار باشد سوای آنچه که از خرج و مال دیگر در آنجا باشد یعنی در میان آن مکان. ششم اینکه: هرگاه صاحب انبار نخواهد بغیر از انباری که جدید ساخته است نشیمن و مکان دیگر بسازد، مانع نشده کمپانی خود خرج کرده خواهد ساخت. ولی آن وقت اجاره انبار يك صد و پنجاه تومان خواهد بود در يك سال.

هفتم اینکه: پل رودخانه که در پهلو انبار است و خراب شده است، باید صاحب انبار آنجا را نیز بسازد که تردد آسان باشد. ۱۳ شوال ۱۲۶۷.

شرایط اجاره نامه معتدل و مواد آن روشن بود، و جای گریزی برای روسها نبود. امیر نظر خود را پیش برد. چندی بعد روسها موضوع خرید بنا را عنوان کردند، اما دولت گفت: «آنجا کلا خالصه و ملک سرکار اعلیحضرت پادشاهی... است. بدیسی است يك مشمت سفال آن را به پنجاه هزار تومان نخواهند فروخت».

اما در خصوص داستان بیمارخانه و الغای امتیاز آن که از شاهکارهای های دیپلماسی امیر است:

پیش از این دانستیم که محمدشاه به موجب دستخط ۱۲۶۴ مقرر داشت که بیمارستانی در استرآباد برای ملوانان روسی بنا گردد. حاجی میرزا آقاسی هم در این کار تأکید نمود. گفت و شنودی که میان امیر و دالگوروکی در گرفت يك جنبه باریك حقوقی داشت، و يك جنبه مهم سیاسی. دالگوروکی

۵. بعد از امیر روسها بنای تازه ای بر آن افزودند. اعتماد الدوله به بیگنریسکی استرآباد در جمادی الاول ۱۲۶۸ دستور داد: «حسب الامر همایون به شما می نویسم که هر طور است حساب مخارج این بنای جدید را جویا شوید و الی دینار آخر آنچه خرج کرده اند موافق حساب به آنها تسلیم داشته قبض رسیدگی دریافت نمائید. بعد از آن بنا را به آنها از قرار اجاره نامه معتبره به اجاره بدهید و دست تصرف آنها را به ادعای اخراجات بنای جدید کوتاه نمائید که بسبب وجه من الوجوه سخن حسابی در آن وارد نیاید و منبعد هم قدری بهتر از این مواظب و مراقب امورات باشید و کارهای صده و معظم را سهل نگیرید».

این استدلال رامی آورد: میان دو دولت موافقتی حاصل شده که «تعهد» دولت ایران است، و «کلام پادشاهی را که جمیع خلائق مقدس می‌شمارند و نقض آن راجحین نمی‌دانند». نسلرود نیز گفته بود: منشور سلطنت در بنای بیمارستان صادر گردیده، و تعهدناشی از آن، اعتبارعهدنامه را دارد.^۶ امیر این استدلالها را از اصل قبول نداشت. برهانش این بود: نه‌فرمانی از جانب پادشاه صادر گردیده، و نه موافقت کتبی رسمی بین دو دولت انجام گرفته، و اگر فرمان یا نوشته‌ای در دست دارند ارائه دهند، دیگر اینکه هر موافقتی شده باشد زبانی بوده نه کتبی، و آن دستخط شاه حکم عهدنامه دو دولت را ندارد، بلکه امری بوده از جانب دولت به حاکم یکی از ولایات، دولت اختیار دارد که ناسخ آن را صادر کند، پس کوشش دالگوروکی در اینکه مستدک‌کتبی در تأیید قول شاه، از امیر بدست بیاورد بی‌حاصل بود. این را نیز یادآور شویم که از متانت رأی امیر بود که اگر منشور سلطنت هم صادر گشته بود، و آن را مخالف منافع ایران می‌دانست، سعی می‌کرد اجرا ننماید، چنانکه در سفارت ارزنة‌الروم هم اتفاق افتاد که حکم شاه را ناهیده انگارد، و به دستورهای میرزا آقاسی اعتنائی نکند. در این مورد نیز به فشار روسیه تن در نداد، و تصمیم داشت ایران را از بنای بیمارخانه «خلاص» کند.^۷

انگیزه امیر در مخالفت با اجرای دستور محمدشاه شایان توجه است. گفته بود: «هرگاه این دستخط را تسجیل کنم، مقدرات ایالت استرالیاد را به دست روسها سپرده‌ام. زیرا همین که عمارتی برپا گردید و تحویل روسها شد، آن را مبدل به قلعه نظامی خواهند نمود، و رفته‌رفته سالدات روسی را آنجا می‌آورند. گرچه پاتسجیل آن معصوم خواهم بود، اما من به این کار گردن نمی‌گذارم. درست است که حالاً روسها از در دوستی پیش آمده‌اند، ولی هیچ معلوم نیست که فردا چه پیش خواهد آمد. ممکن است وضعی روی دهد که بخواهند بر استرالیاد تسلط یابند. در این صورت خراسان به خطر خواهد افتاد. به علاوه اگر دولت تسلیم گردد این شایعه همه ایران را پر خواهد کرد که استرالیاد به تصرف روس درآمد؛ دیگر امید دیگری به اجرای نقشه ترقی و احیای ایران نمی‌توان داشت و به ناپودی آن خواهد انجامیده».^۸

روشن است که ایجاد بیمارستان به خودی خود اهمیت سیاسی نداشت، محرک امیر در مخالفت با آن جلوگیری از گسترش دامنه نفوذ روس بود، چنانکه امتیاز شیلات بحر خزر را نیز از دست اتباع روس در آورد.^۹ برای اینکه بهانه‌ای به دست روسها نیفتد، به انتظام وضع استرالیاد خیلی

۶. ۶۰/۱۵۰ نسلرود به برونف، به نقل شیل به پالمستون، ۱۹ مارس ۱۸۵۰.

۷. ۶۰/۱۵۰ شیل به پالمستون، ۲۶ ژانویه ۱۸۵۰.

۸. انگلیس ۶۰/۱۴۵ شیل به پالمستون، ۲۷ ژوئن ۱۸۴۹.

۹. نگاه کنید به بخش ۲۱.

توجه نمود. میرزا اسماعیل را که مرد کاردانی بود به حکومت آنجا فرستاد که ازینک سو جلو تجاوز ترکمنان را بگیرد. و از سوی دیگر نگذارد که کنسول روس در آنجا در امور داخلی تصرفی بنماید. گزارش مأمور مخفی انگلیس از استرآباد حکایت از این می‌کند که: حاکم جدید نظم تازه‌ای برقرار کرده، جلو دست‌اندازی ترکمنان را گرفته، مراقب است که مردم عدم رعایتی از دیوان نداشته باشند، و نیز از تعرض کشتیهای روسی و تصادم آنها با زورقهای ترکمنی دیگر خبری نیست، و حتی کنسول روس که نمی‌خواست مقررات جدید چاپارخانه را رعایت نماید، از طرف حاکم بر اثر تحمیل گردید. خلاصه «همه چیز انتظام عالی یافته است»^{۱۰}. به علاوه پنجاه و دو باستیان و برج نظامی در منطقه استرآباد ساختند، و هشت هزار سرباز در آنها جای گرفتند که امنیت آن‌خبطه برقرار بماند. اماروسها از نظم کاز استرآباد در باطن خرسند نبودند، و حتی پنهانی درصدد برآمدن که سدی که تازه بر روی رودخانه اترک بنا گردیده بود، ویران نمایند که مانع کشت و زرع ترکمن شوند^{۱۱}.

اینگونه تحریکات بود که دولت رانسیت به تقاضای روس اندیشناک ساخته، راضی به بنای بیمارخانه نمی‌گردید. در جهت دیگر چون انگلیس خواست کنسولی به استرآباد بگمارد، امیر گفت: «این کارخشم روسها را برمی‌انگیزاند و نمی‌تواند نقشه ایجاد بیمارخانه را برهم بزند»^{۱۲}. همچنین امیر هشیار بود که چون در برابر تقاضای روسیه تسلیم کرده، انگلستان نیز بیدرنگ امتیاز ایجاد بیمارستانی را در بندر بوشهر عنوان خواهد نمود^{۱۳}. اندیشه امیر و جهت سیاست او را دانستیم؛ بی‌بینیم چگونه از پیش برد. در نامه ۲۶ رمضان ۱۲۶۵ به دالگوروکی اعلام کرد: راجع به «ساختن بیمارخانه برای بحریان روسی در ساحل دریای استرآباد... این خواهش موجب استیغاش عامه خلایق و سرحدشینان که مردمان وحشی صحرائی و از رسوم دولتمداری و مصلحت‌بینی عاری بلکه ضررهای فاحش را محتمل است. چنانچه آن‌جناب از احوال و اخلاق خلق ایران استحضار دارند و می‌دانند که آنچه نوشته شده است از روی حقیقت و راستی است، نه عذرو بهانه. انشاءالله تعالی امنای آن دولت بپیه به نظر انصاف ملاحظه خواهند فرمود که منظور و مقصود از بنای این دولت علیه استیغاش از خلق ایران است، نه از کارکنان آن دولت بپیه زیرا که از آنها کمال حسن‌ظن دارند و دوست خیرخواه حقیقی خود می‌دانند. به‌عوجبات مزبوره یقین حاصل است که آن جناب دوست مشفق مکرّم، از راه دولتخواهی و صلاح - اندیشی راضی به ضرر فاحش این دولت عذیه نخواهد شد. ربه همان بیمارخانه

۱۰. انگلیس ۶۰/۱۵۸ گزارش مأمور مخفی انگلیس در استرآباد، ۱۳ ژانویه ۱۸۵۱.

۱۱. انگلیس ۶۰/۱۶۱ گزارش مأمور استرآباد، ۱۲ ژوئیه ۱۸۵۱.

۱۲. انگلیس ۶۰/۱۴۵ شیل به پالمستون، ۲۷ ژوئن ۱۸۴۹.

۱۳. انگلیس ۶۰/۱۵۵ شیل به پالمستون، ۱۲ فوریه ۱۸۵۰.

که در جزیره آشوراده ملک این دولت علیه موجود و مہیاست اکتفا خواهند فرمود».

امیر در نامه مزبور سخنی از اجازه دولت سابق ب میان نیاورد، پایه برهان خود را پرافکار عمومی مردم استرپاد نهاد، و زیرکانه موضوع حق حاکمیت ایران را بر جزیره آشوراده (که از زمان محمدشاه تحت اشغال روس بود) گنجانده، و پیشمنہاد کرد بہ همان بیمارستانی کہ در آنجا ساخته شدہ قناعت ورزند. سفیر روس سہ روز بعد در ۲۹ رمضان ضمن نامہ تندی پاسخ داد: «آن جناب بہ قدر قوہ سعی و جہاد بودہ کہ مغرہ بزنند از اقرار و اعتراف حق کہ دولت ہمیہ روسیہ بہ موجب فرمان مبارک شاہ جنت مکان تحصیل نمودہ برای ساختن بیمارخانہ در ساحل استرپاد، میل ندارد کہ حالی و خاطر نشان آن جناب نماید کہ چہ خیالی باید داشتہ باشد از دولتی کہ تعہدات خود را محترم نمی دارد، و بدون سبب و جہت حساسی بہم می زنند کلام پادشاہی را کہ جمیع خلائق مقدس می شمارند و نقض آن را جایز نمی دانند. ولی دوستدار تکلیف و وظیفہ خود را درین می داند کہ بہ طریق اکمل [—] و ایراد بگیرد اینگونہ نقض و عدم کلی حسن ظن نسبت بہ دولت ہمجوار و دوست بزرگت و درمستکار».

شیوہ نامہ نگاری دیپلماتی امیر قابل دقت است. در نامہ نخست بہ زبان دوستانہ تنہا خواہش کردہ بود کہ دولت روسیہ از راه صلاح اندیشی، راضی بہ ضرر فاحش این دولت نگردد. این مرتبہ در جواب سفیر ضمن نامہ ۲۴ ربیع الاول ۱۲۶۶ بہ صراحت و بطور قطعی نوشت: دولت نمی تواند «ضررهای فاحش را متحمل، و بہیچ وجه نمی توان راضی بہ ساختن بیمارخانہ شد، زیرا کہ باحالت خلق ایران این تکلیف را مصلحت دولت خود نمی دانند. و بہ پارہای چہات ملکیہ خود کہ نگارش آن مایہ اذناپ و زحمت آن جناب است، این عمل را باعث بی نظمی و بی قوامی مملکت خود می شمارند». امیر کہ خلق و خوی دالگور و کی رامی شناخت، و می دانست کہ پاسانی از فکر بنای بیمارستان دست بردار نیست، در ربیع الاول ۱۲۶۶ شرحی مستقیم بہ سطرود صدر اعظم روسیہ نوشت کہ از چہات مختلف با معنی است:

... بر صفحه مصافات و موالات می نگارد کہ: مراتب اتحاد و اتفاق

در حضرت بحمد اللہ تعالی بطوری وضوح و بروز دارد کہ جای شبہ و ایہام نباشد. در این عہد و روزگار خجستہ آثار فیما بین شاہنشاه ولی نعمت من ناصر الدین شاہ ابد اللہ عیشہ و آیدچیشہ با اعلیحضرت قدر قدرت قضا شوکت امیر اطوار اعظم اکرم کہ پس از زمان ملاقات و وعدہ های ملوکانہ امیرانوری، نہ بطوری کہ محبت و نظر تقویت آن اعلیحضرت اطمینان و خاطر جمعی دارند کہ احدی تواند مواعظن یا خطشہ ای در مراسم دوستی و ائیام و اتفاق حضرتین داشته باشند. این

معنی بر رأی سوابق‌های آن جناب و دوستدار، بلکه بر همه کس از دور و نزدیک هویدا و ظاهر و معلوم است که موالیان و کارپردازان حضرتین نیز به وسایل مستحسنه طالب ازدیاد و استکمال این حسن مودت و مراودت هستند.

جناب زبدة‌السفرء المسیحیه پرنس دولقاروکی وزیر مختار آن دولت بیه در رمضان ۱۲۶۵ کنگذی به دوستدار نوشته، به موجب یک طغرا سواد به خط منشیان سفارت فرمانی از شاهنشاه مرحوم صادر شده است که کارگزاران استرآباد بیمارخانه برای بحریان سفاین دولت بیه روسیه در ساحل استرآباد بسازند. لہذا دوستدار شرحی در جواب کنگذ معزی‌الیه به موجب حکم اقدس پادشاهی خلدالله ملکہ و سلطنته نگارش داشت که البته سواد آن به نظر آن جناب رسیده.

این خواهش باعث استیحاشر خاطر مردمان وحشی استرآباد و ساحل‌نشین آنجا می‌شود. البته بدین مہمات ضرر فاحش برای نظم ملکداری دولت علیه خواهد داشت. اولیای آن دولت بیه نظر به تقویت و حسن‌نیتی که در پیشرفت کار این دولت دارند، این تکلیف را نمایند. در این اوقات باز جناب معزی‌الیه مجدداً اظهار ساختن بیمارخانه در محل مذکور نموده و مراتب به عرض اقدس ملوکانه رسید، دوستدار را مأمور فرمودند که به آن جناب اظهار دارد که زحمت کشیده به حضور اعلیحضرت امپراطوری عرضه دارند که نه ما و نه اولیای دولت ما هیچ وجه در این باب سوءظن و بدگمانی در حق دولت بیه روسیه نداریم؛ و آن دولت بزرگ و همجوار خود را مبرا از اینطور تخیلات و تصورات می‌دانیم. اما اینکه عالمیسم به حالت رعیت و مملکت خود به جهات مسطورہ فوق، قبول آن را باعث ضرر فاحش و خرابی امور مملکت خود می‌دانیم.

البته مسموع داشته‌اید رعایای آن ملک درباب توقف بحریان سفاین آن دولت بیه در جزیرہ آشورادہ ملک طلق این دولت زیادہ مایہ استیحاشر شده است. از اعلیحضرت امپراطوری در عالم دوستی و اتحاد متوقعیم که تکلیف ساختن بیمارخانه در سواحل استرآباد به کارگزاران این دولت علیه نشود، و قراری درباب تخلیہ جزیرہ آشورادہ ملک دولت علیه خواهند فرمود، بدینمی است که بیشتر باعث بروز وظہود تقویت اعلیحضرت امپراطور اعظم اکرم در انتظام امورات این دولت و این مملکت خواهد بود.

برداشت نامه امیر دلنشین است، و وعده‌های دوستانه‌ای را که امپراطور در ملاقات اوچ‌کلیسا (۱۲۵۳) به ناصرالدین میرزای ولیعهد داده بود، به یاد می‌آورد، و خواهش می‌کند از موضوع ساختمان بیمارستان درگذرند. شاید امیر در ذهن داشته که هرگاه روسها حاضر به تخلیہ جزیرہ

آشوراده بشوند، یابنای بیمارخانه موافقت نماید. سند صریحی در دست نیست اما شیل می نویسد: «بناظر می رسد که امیر نظام در باطن بی میل نباشد که راجع به بیمارستان و آشوراده از جانب هر دو دولت گذشتی بشود؛ یعنی روسها آن جزیره را تخلیه کنند، و ایران بیمارخانه را بسازد. این اندیشه خردمندانه ای است مشروط بر اینکه بیمارستان حقیقه بیمارستان باشد نه چیز دیگر... اما شاید زیان باز شدن پای روسیه به استرآباد بیشتر باشد تا ماندنشان در آن جزیره»^{۱۴}. در هر حال امیر به نسلرود تذکر صریح داد که: توقف کشتیهای روس در جزیره آشوراده «ملک مطلق این دولت مایه استیحا ش مردم شده است؛ تقاضای تخلیه آنجا را کرد. تدبیر دولت مؤثر افتاد. این نامه را نسلرود در ۴ آوریل ۱۸۵۰ (جمادی الاول ۱۲۶۶) در پاسخ امیر فرستاد:

عالیجاه رفیع جایگاه، اولین وزیر اعلی حضرت شاه، امیر نظام میرزا تقی خان دوست مهربان دام آقباله،

نامه آن عالیجاه شرف وصول بخشید. و در ضمن آن سببی را درج فرموده بودند که بنا بر رأی آن عالیجاه اجرای حکم رضوان مکان محمدشاه را نسبت به تعمیر بیمارخانه در سواحل استرآباد برای عساکر سفاین حریبه ما که گشت و گذار کرده، ولایات ساحلیه ایران از هجوم و غارت ترکمانان محافظت می نمایند، اکنون مانع آمده است. و این دوستدار از آن مضمون تمایل سرکار ایران از اجرای آنکه لازمه عهده اوست به حزن و حیف مطالعه کرده، عدم موافقت آن را پرسخت مشاهده نمود. با توثیقات جدید آن عالیجاه که در میل و رغبت دوستانه دربار شاهی نسبت به دولت روسیه نموده اند، و سبب رد و منع بیمارخانه را چنان می نماید که گویا اینگونه تصدیق مردمی و مردم پرورگی سادات اهالی استرآباد را به سبب جهالت و درستی طبع، و خشیت اخلاق ایشان، به آشوب آورد. حالا دوستدار را باید ملاحظه نماید که اینگونه سبب در زمان معتبر می توانستی شد، اگر از حین صدور فرمان محمدشاهی فی الحقیقه در احوال و وضع آن حوالی تغییرات کلی بهم رسیدی و بدان واسطه اکنون اخلاق اهالی درشت تر و فاملایم تر از سابق می گردید. اما درین مدت قلیله پر ظاهر است که در اخلاق مردم آنگونه تبدیلات متحیره نمی توانست عارض گردد. بلکه برخلاف آن به موجب اختیاراتی که از طرف گماشتگان ما دائماً رسیده است ظاهر و نمایان می گردد که اهالی آن حوالی قدر محافظت سفاین حریبه ما را که به ایشان می نمایند هر ساله بیشتر از پیشتر می فهمند و می دانند که ایشان را از تهب و غارتی که سابقاً سواحل بحریه خزریه ایران رو به خرابی نهاده بود، حرامست می کنند. پس بدین تقدیر سرورکار دولت امپراطوری به

۱۴. انگلیس ۶۰/۱۵۰ شیل به یالرمستون، ۱۲ فوریه ۱۸۵۰.

مجرد اظهار بهانجات پنداری بهیچوجه نمی‌تواند سببی یابد تا از حقوقی که به موجب فرمان محمدشاهی ثابت و لازم است بازاستد. فلذا دوستار لازمه خود می‌شمارد که به موجب حکم همایون اطاعت مقرون امیراطوری به آن عالیجاه اظهار و اعلام نمایند که حضرت همایون اعلی در رعایت ثبات و استقامت آن حقی که به موجب فرمان مذکور حاصل است عزمی ثابت می‌دارند.

اما باوجود آن، باز از روی مهربانی و رحمت نسبت به سرکار ایران راضی شده‌اند که طلب اجرای آنکه به موجب فرمان مذکور لازمه ذمه سرکار ایران می‌باشد برای چندی فرو گذاشته، بیمارخانه را تا به وقتی در جزیره عاشوراده متعلقه ایران بازدارند، و نسبت به سیر سفاین آن همه هجوم دزدان بر کشتیهای تجاری و سوختن آن و قصه غارت و خرابی انبار اموال تجاران روس که درین نزدیکی واقع شد، ظاهراً خیلی روشن می‌نماید که وجوب وجود قوت بحریه روسیه برای تحصن کشتیها و برای امنیت و رفاهیت اهالی سواحل مازندران و استراپاد از مقتضیات می‌باشد. و رفع وجود آنها موجب تجدید خرابی و غارت است که سابق براین دزدان دریا می‌نمودند که عنان چسارت ایشان محض به استیلائی ترس بیرق جنگی روس باز داشته می‌شود. خلاصه دوستدار فرصت را غنیمت شمرده کمال احترام و ارادت خود را نسبت به آن عالیجاه تجدید می‌نماید. وزیر دولت عظمی‌غراف نسلرود در دارالسلطنه پترزبورغ، ۴ ماه آوریل ۱۸۵۰ مسیحیه قلمی شده.

نسلرود حقوق و امتیازی که راجع به بیمارستان در زمان محمدشاه تحصیل شده، ثابت شمرده، چشم‌پوشی از آن را مایه اختلال امنیت دریای خزر و بازرگانی آنجا قلمداد کرد، و استدلالهای امیر را «بهانجات پنداری» دانست. باوجود آن حاضر گردید که اجرای فرمان راه برای چندی فرو گذاشته، از بیمارخانه آشوراده استفاده کنند. نکته مهم دیگر اینکه حقوق ایران را بر آن جزیره تأیید نمود. کامیابی دولت در کار بیمارخانه پیش درآمد مطلوبی بود برای حل مسأله آشوراده و تخلیه آن از نیروی روسیه. اما روابط دو دولت در جهت عکس آن تحول یافت که موضوع گفتار جداگانه‌ای است.

ماجرای انزلی و آشوراده

تسلطی که روس بنا بر فصل پنجم پیمان گلستان و فصل هشتم عهدنامه ترکمانچای، بر دریای خزر بدست آورد زمینه پیشرفت نفوذ آن دولت را در ولایتهای ساحلی ایران فراهم ساخت. سستی و ناتوانی دولت، دست‌اندازی ترکمنان منطقه گرگان به شهرهای اطراف، و تحرکات روسها در میان جماعت ترکمن، همگی عوامل افزایش نفوذ روس در ناحیه جنوبی

دریای خزر بود. بحقیقت از حقوق حاکمیت ایران بر دریای خزر چیزی باقی نمانده بود. در مورد قایقها و کشتیههای ایرانی و ترکمن تبعه ایران که میخواستند در دریا رفت و آمد کنند، گرچه بیگنریگی استرآباد تذکره مخصوص می داد، اما اجازه عبور را دریابییگی روس صادر می کرد. داستان آشوراده از اینجا آغاز شد:

در ۱۲۵۳ قیات نام رئیس جماعت ترکمن کرانه استرآباد، به جزیره چرکن دستبردی زد و گروهی را اسیر کرد که برده دار بشروشد. دولت به دفع او پرداخت. و در ضمن از دولت روس دو کشتی خواست که به کمک بفرستد. این خواهش بدون قرار و مدار قبلی، و با آشنائی به شیوه متجاوزانه روس، خردمندانه نبود. خاصه اینکه پیش از رسیدن کشتیههای روسی، حاکم مازندران قیات و دستیاران او را سرکوب کرده بود. ایران به روسیه اعلام کرد که به کشتیههای آن نیازمندی ندارد، و لازم است آنها را از ساحل استرآباد پس بخواند. پذیرفته نشد. و چند سال بعد در ۱۲۵۸ چند کشتی دیگر به دستاویز جلوگیری از تاخت و تاز ترکمنان در کنار جزیره آشوراده لنگر انداختند. و به دنبال آن به اشغال جزیره پرداختند؛ چند عمارت، سرایخانه، سر بازارخانه، و لنگرگاه بنا نمودند. و پنج کشتی جنگی در آنجا قرار دادند. اعتراضهای پی در پی ایران بی حاصل ماند، و استدلال روس این بود که: ما بر حسب دعوت شاه آمده ایم، و حضور آن کشتیهها در آشوراده برای دفع شر ترکمنان و حفظ امنیت آن منطقه ضرورت دارد.

با اشغال آشوراده تسلط مستقیم بر خلیج گرگان و کرانه جنوب شرقی دریای خزر قطعی گردید. قرینه آن مرداب انزلی بود، و روسیه در ۱۲۶۲ از محمد شاه تقاضا کرد که اجازه ورود کشتیههای جنگی روسی به آنجا داده شود. چون شاه و صدراعظم ایستادگی کردند، نسلرود نامه بلندی در سوم سپتامبر ۱۸۴۶ (شوال ۱۲۶۲) به حاجی میرزا آقاسی نگاشت و سیاست روسیه را توضیح داد. این نامه مهم تاریخی را می آوریم:

... جناب کنیز دالغوروکی وزیر مختار دولت بهیه روسیه مقیم دارالخلافه طهران به دوستدار مکالماتی که با جناب سامی و اعلیحضرت شهریاری داشته در خصوص موافق غیر متوقع که از جناب دولت علیه ایران که کشتیههای آتشی ما به مرداب انزلیجی داخل نشوند بظهور رسیده، معروض داشت. عرایض مفصله را که جناب وزیر مختار ما در این باب نوشته بود بلادرنگت دوستدار به خاکهای مبارک اعلیحضرت امپراطور اعظم معروض داشت. و مضامین آنها موجب حیرت ملالت انگیز اعلیحضرت امپراطوری گردید. بعد از حمایت عالی همت که دولت بهیه روسیه در مدت چندین ساله به دولت علیه ایران نموده است، و اینهمه دلایل آشکارای دوستی اعلیحضرت امپراطور اعظم نسبت به اعلیحضرت پادشاه ایران، آیا دولت بهیه روسیه می توانست منتظر این

باشد که جانب دولت علیه ایران اینگونه رفتار مخالف به روابط دوستی از قبیل قدغن صریح که کشتیهای آتشی ما به آبهای انزلی آمد و رفت نمایند بظهور برسد؟

آن جناب استحضار دارند که عهدنامه مبارکه ترکمانچائی به سفاین حریبه و به کشتیهای نجارتی روسیه حق نامحدود سیر آزادی در جمیع آبهای بحر خزر می‌دهد. ازین حق عام استثنای مخصوص که به مرداب انزلی داخل داشته باشد، در عهدنامه مذکوره مندرج نشده است. چون اینگونه استثنای مخصوص قرارداد شده، بناء علیه موافق مضمون حقیقی عهدنامه مذکور سفاین روس آشکارا حق ثابت دارند که داخل مرداب مذکور شوند، مثل به همه خلیجهای بحر خزر. برهم زدن حقوق خود را از هر که بوده باشد دولت بیه روسیه ابدأ نخواهد گذاشت، و هرگز رخصت نخواهد داد، و در هیچوقت متحمل نخواهد شد، بالفرض که قانون صریح در باب سیر آزادی کشتیا قرار داده نمی‌شده، آنوقت هم سیر موافق قواعد تمام که در مدت چندین صدسال شرافت پذیرفته شده است و متداول است، و از جانب جمیع ملل و طوایف مشهور معروف متفق‌الرأی مقبول است، سفاین حریبه نه تنها مرخص هستند که بدون ممانعت داخل بندرات دول متحابه شوند، حتی محل احترام و امتیازات مخصوص می‌شود و عندالضروره از جانب کارگزاران مملکت دولت از هر نوع اعانت و کمک بهره‌ور و ممتاز می‌باشند.

این قانون شریف به مرتبه‌ای قائم و قطعی است که استثنای بسیار کم جایز می‌باشد که مبنی و مقرون بر قراردادهای مخصوص که درین باب منعقد می‌شود و بس. مثلا دریاب اینکه سفاین حریبه به داردائل و باسغاز داخل شوند، فیما بین دولت علیه عثمانی و دول یوروبها شرط مخصوص علاجه قطعی داده شده است. سؤال می‌شود که آیا ضروری بود که در این خصوص قرار علیحده داده نشود اگر اختیار تنهای دولت علیه روم می‌توانست کافی بوده باشد که قدغن نمایند که سفاین حریبه در دربندهای دریای درونی متعلقه به دولت علیه روم داخل شوند؟ با استثنای دربندهای مزبور در جمیع سایر بندرات دولت علیه عثمانی که به حکم حق‌الناس عام تعلق دارند، نه تنها بعضی جداگانه سفاین حریبه به جمیع دولها داخل می‌شوند بلکه سفاین متعدده داخل می‌شوند قدغن که موافق عهدنامهها درباب دربندهای مرمره دنگیز قرار داده شده است همین تعلق دارد به سفاین بزرگت که لی بیا - دفرفته مسکومه. ولی کشتیهای حربی کوچک مرخص و مأذون هستند که دربندهای مذکوره آمد و رفت نمایند. در خود اسلاصول نزد سفارتهای روس و انگلیس و فرانسه همیشه سفاین جنگی با همه آلات حریبه آراسته‌اند، حاضر و موجود می‌باشد، در حق کشتیهای آتشی قدغن

دخول به درپندهای دولت علیه روم هرگز مجری نبوده است. به اینطور کشتیهای بخار جنگی فرانسه در مدت چندین سال همیشه آمد و رفت میانهٔ اسلامبول و فرانسه می‌کنند. در سال گذشته کشتی بزرگ آتشی جنگی روسیه موسوم به سراییا چهار دفعه در اسلامبول در دادمانل و باسفار بیدق خود را زده بود. کشتیهای آتشی روس که به اندازه و قوت چهارپنج مرتبه بیشتر می‌باشد از کشتیهای که از بحر خزر عبور دارند، هرده روز یا اهالی کشتی که به سفاین که در قره دنکین می‌باشند تعلق دارند از اودسه به اسلامبول آمد و رفت می‌کنند.

چرا اینگونه واقعه را در حول خارجه جست‌وجو نمائیم یا وجود اینکه خود در دولت علیه ایران اتفاق می‌افتد. به کل عالم معلوم و مشخص است که سفاین حریبهٔ دول مختلفه در هر وقت بدون ممانعت داخل بحرالمجم می‌شوند و به ابوشهر فرود می‌آیند. و در آنجا جناب فراف مدم وزیر مختار سابق ما که به آن جناب خوب معروف است، خود فرصت داشت که به کشتی جنگی انگلیسی که در آنجا لنگر انداخته بود رفت. دوستار زیاد می‌داند که دلایل دیگر اظهار دارد از برای اثبات اینکه همین در حین برهمزدگی آشکار یا جنگ هر دولتی که بوده باشد می‌تواند قدغن نماید که سفاین حریبه به بندرات او داخل شوند، یا به یارهای از سواحل فرود نیابند که قبل از این موافق قاعده متداوله صورت محاصره به آنها به جهت حالت جنگ داده باشد. در هر حال دیگر قدغن دخول کشتی جنگی به بندر بیحرمتی و تعرض آشکار به بیدق آن دولتی که کشتی تعلق به او دارد می‌دانند، و جهت کافی از برای برهمزدگی می‌شمرند چنانچه برای اینگونه رفتار کمابتنی رضامندی داده نشده باشد. چون دوستدار آن جناب را به اینگونه مراتب مسطوره ملتفت ساخته، آن جناب باسانی اندازهٔ حیرت ما را درک خواهند نمود. در حین وصول خیر از تدبیرات بیستال اولیای دولت علیه ایران در باب کشتیهای آتشی ما بکار برده‌اند، دوستدار باید که اینگونه تدبیرات همین به فساد قبیح مردمان بسیار بد خواهد حمل کند که به مکالمات دروغ جرات نموده‌اند، آن جناب و اعلیحضرت پادشاهی ما را به اشتباه بیندازند.

تا به حال کشتیهای جنگی ما بدون ممانعتی داخل فرضات استراچاد می‌شدند. پس به چه حق می‌توانند قدغن نمایند که داخل مرداب انزلی نشوند؟ اگر قبل از این کشتیهای پادی ما به مرداب مذکور آمد و رفت نمی‌کردند، جهت آن فقط حالت خود آن کشتیها بوده است، چون در گودی آب فرو می‌نشستند نمی‌توانستند داخل مرداب شوند به جهت آبی که دهنهٔ آن مرداب بود. این کیفیت را وقت ساختن کشتیهای بخار ما منظور داشته‌اند، اندازهٔ ضروره به آنها داده شده است که بتوانند از دهنهٔ مرداب عبور کنند، و ایستادن آنها بیرون از

مرداب در خود دریا بهیچوجه ممکن و مقدور نیست به جهت اینکه کشتیهای آتشی به طغیان عناصر گرفتار می شدند، و چون بهیچوجه از باد و امواج دریا محفوظ نشده می توانند غرق شوند. قطعاً مراتب مسطوره از نظر آن جناب دوست مشفق مکرم افتاده بود وقتی که لنگرگاه از برای کشتیهای آتشی در خود بارگاه دریا مشخص نموده بودند، یا اینکه اخبارات بالمره دروغ آمیز در باب این [-] به آن جناب می داده از توپها که در کشتیهای بخار هستند نتوانسته بهیچوجه منالوجه دلیل بر این شوند که دخول آنها به مرداب قدغن شود به جهت اینکه کشتیهای تجارتمی که در مرداب لنگر می اندازند نیز توب دارند که آنها ضرور و واجب دارند در حین سیر از سارقین بحری محفوظ نمایند.

آن جناب از همه کس بهتر می دانند جسارت آن اشراد را، و اگر در سواحل گیلان و مازندران و استرآباد در این اوقات بالاخره آه و ناله و زاری و مایوسی ساکت شده گریه و اشک که نتیجه از چپاولهای جسور دائمی سارقین گرگمانیه و خرابی خونریزی آنها بوده است خشک شده، و اگر حالا در سواحل ایران کمال رفاه و آسایش می باشد اهالی آنجا باید این نعمتهای بیکران را به حمایت پرزور و جانفشانی بی نظیر اهالی صفاین دولت بیهوده روسیه حمل نمایند که اعلیحضرت محمدشاه ایران از علو همت اعلیحضرت امیراطور اعظم خواهش نموده است. چون دوستدار مراتب اخلاص آن جناب را نسبت به اعلیحضرت پادشاه ایران دارد می دانند، و از اعتباری که آن جناب به وصف به شخص اول در مشورت امور متعلق به دولت علیه ایران دارند واقف است، دوستدار بر خود قرار داده که کیفیت این امر را در صورت حقیقت خود با صداقت تمام به آن جناب بیان و اظهار نماید. به مقتضای فراست و فطانت آن جناب البته معنی عهده تدبیر است [-] که در انزلی نسبت به کشتیهای آتشی ما بکار انداخته اند دریافت خواهند فرمود، و دوستدار دزین امید است که بر طبق عرض آن جناب اعلیحضرت قدر قدرت پادشاهی تعجیل خواهند فرمود که احکام لازمه به کار گزاران آنجا صادر فرمایند که کشتیهای آتشی ما بدون ممانعت داخل مرداب شوند، زیرا که همین در آنجا گمبها می توانند محافظاتی که از برای سلامتی آنها ضرور است حاصل نمایند. اینگونه حکم بالمره مطابق خواهد بود به مراسم دوستی که اعلیحضرت پادشاهی مکرر به اعلیحضرت ولی النعمی امیراطوری اظهار فرموده بودند. و خللی که شاید به واسطه اشتباه به حقوق ما رسیده است هموار خواهد کرد اینطور حقوقی را که اعلیحضرت امیراطور اعظم به هیچ کس آذن نخواهد داد اخلال نمایند، و هر نوع که در محافظت آن حقوق می تواند اقتضا کند بدون مضایقه خواهد گذاشت.

به ملاحظه بیغرضانه حقیقت حال واقعی این امره اعلیحضرت پادشاهی البته متقاعد خواهند شد از فایده علانیه که به واسطه قرارداد

آمد و شد سریع مترادف به مملکتین عاید خواهد شد، این نوع مرادۀ تام را حاصل نمی‌توان کرد مگر به واسطه عبور و مرور کشتیهای آتشی. این اراده که اهالی مملکتین به همدیگر تقرب جست، مرتبه اتحاد زیاد حاصل نمایند، و پیشرفت عمل تجارت آنها به طریق سهولت و خاطر جمعی و خالی از موانعی که به کشتیهای بادی در دریا واقع می‌شود بوده باشد. این مراتب مسطوره، اولیای دولت بیهیه روسیه را برین داشت که به حسن سعی و اهتمام قطع نظر از مخارج کثیره و مشکلات این مرحله، قرار بدهند که کشتیهای آتشی در بحر خزر آمد و رفت نمایند، و به اهالی ایران نیز مثل بارعایای روسیه بدون هیچ تفاوت فرصت داده شد که به مصارف خود بکار ببرند. یعنی چه عوض امتنان از برای این نعمت تازه ما در ایران نه تنها عدم اطمینان و بدخواهی، حتی اخلال آشکار در حقوق ثابتۀ خود می‌بینیم. نظر به محبت قلبی که دوستدار به آن دوست مشفق مکرم دارد باصرار متوقع است که جدوجهد فرموده حقیقت حال را من واقع در نظر مبارک اقدس همایون شهریاری به جلوة ظهور درآورده، فساد مردمان بدخواه را آشکار سازد.

بنحوی که در ابتدا مذکور شد که عدم اذن دخول کشتی جنگی به بندر در حین صلح و صلاح در همه جاها تعرض آشکارا و علانیه به بیدق آن دولت می‌دانند. پس از این به عذر اظهارات مشروحه، اگر برخلاف مأمور اولیای دولت علیه ایران در نایبیتای خود، موقوف کردن قدغن آمد و شد کشتیهای آتشی به انزلی اعمال نمایند، باسانی درک خواهند فرمود که وظیفه شریفه حفظ آبرو و ننگ و ناموس ملتی، چه نوع تکالیف را به گردن ما وارد می‌آورد و چطور جواب که نتایج آن می‌تواند ببخشند و در عهده خود اولیای دولت ایران خواهد بود. این شرح را به علت مضمون عمده خطیر اعلیحضرت ولی‌الاعمال امیراطور اعظم به این بنده استان معدلت ازگان خود فرمایش ملوکانه فرمودند که به صحابت ملاکر مخصوص آن جناب را ایفا دارد. به او نیز حکم شده است که در آنجا منتظر شده از آن جناب جواب را بیاورد. بر آن جناب مخفی و مستور نماید که مضمون شرح جواب آن جناب تأثیر بلاواسطه بر مرادۀ آینده فیما بین دو دولت خواهد داشت. و دوستدار امیدوار است آن جناب تمجیل خواهند فرمود که هرچه زودتر ممکن باشد ما را از اشتباه گران در آورند در خصوص تدابیراتی که اولیای دولت علیه ایران نسبت به دولت بیهیه روسیه در این اوقات می‌خواهند بکار ببرند. بعد از اظهار همه مراتب مشروحه به آن جناب، آنچه باقی می‌ماند آنست که اعتقاد واقعی خود را در احترامی که نسبت به آن جناب مشفق مکرم دارد تکرار و بیان نماید.

نسلرود بنای استدلال خود را بر پیمان ترکمانچای نهاده، آزادی

رفت و آمد کشتیهای جنگی روس را نه تنها در دریای خزر بلکه در مرداب و بندر انزلی امری ثابت می‌دانند. می‌گویند اگر از حقوق و امتیازهایی که به موجب آن قرارداد تحصیل شده، استفاده نگردیده، خللی بر آنها وارد نمی‌آورد. معتقد است که سیاست دولت روس ضامن صلح و آرامش دریای خزر می‌باشد، و از برکت آن مردم کرانه‌های دریا ایمنی یافته، شکر گزارند. به‌علاوه حق آمدن به انزلی را يك مسأله «ناموس و ننگ ملتی» می‌شمارد، و ایران را به عاقبت و خیم عدم تأیید آن ادعا، تهدید می‌سازد، و از بیم اینکه مبادا ایران به قرارداد بغازهای دریای سیاه استناد جوید، آن را امر استثنائی تلقی می‌نماید.^{۱۵}

استدلالهای نسلرود یکسره مخدوش است. یکی از نامه‌های معدود مستدلی که در دولت میرزا آقاسی نوشته شده، جوابی است که به نسلرود فرستاد. گرچه ایران یکباره تسلیم گردید، به همه موضوعهایی که صدراعظم روس عنوان کرده، پاسخ داده است. پس از نقل نامه ذی‌قعدة ۱۲۶۲ حاجی، تفسیر کوتاهی خواهیم نمود.

مراسله آمیخته به مهر و قهر که حسب الامر قدر قدرت اعلیحضرت قضا شوکت امیراطور اعظم به دوستدار نگارش و مصحوب ملاکر [فرستاده] مخصوص ارسال داشته بودند، به توسط جناب جلالت و نبالت نصاب زبدة السفراء المسيحية محبان استظهاری پرنس دولقاروکی وزیر مختار آن دولت بیه واصل شده و مسطوراتش را از فاتحه الهی خاتمه به نظر تحقیق و تدقیق ملاحظه و مطالعه کرده، استحضار کامل حاصل نموده و فوراً مراتب را عرضه حضور مهر ظهور اعلیحضرت قدر قدرت قضا شوکت شاهنشاه ولی‌نعمت خود روحنا فداء داشته، کمال تحیر و تعجب را از مضامین و مسطورات مراسله آن جناب حاصل نمودند، و فرمودند: این معنی بر همه اهل عالم هویدا و ظاهر است که ما تا چه مرتبه اهتمام در حفظ شروط عهدنامه مبارکه ترکمانچای داریم، و انتظار امر دولت و رفاهیت رعیت و مملکت خود را در التیام و اتفاق دولت بزرگ همچوار خود می‌دانیم، و دوستی اعلیحضرت امیراطور اعظم را بسیار با قدر و گرانبیا می‌شماریم، و راضی و راضب هستیم که به قدر ذره‌ای از حکم عهدنامه مقرره تخلف و انحراف نشود.

۱۵. پس از شکست عثمانی از محمدعلی پاشا خدیو مصر، و استمداد از دولت روس، قرارداد ۱۸۴۲ میان تزار و سلطان بسته شد که به موجب آن عثمانی تعهد کرد بغازها را به گاه ضرورت بر روی کشتیهای دولتهای اروپائی ببندد. و بر اثر آن دریای سیاه پناهگاه آسوده نیروی دریائی روسی گردید. مخالفت شدید انگلستان با آن، روس را به خطر جنگ تهدید می‌کرد، و هرآینه فرانسه خود را کنار نکشیده بود، جنگ حتمی بود. سرانجام با انعقاد قرارداد بغازها (ژوئیه ۱۸۴۱) که دولتهای بزرگ اروپا بر آن صحه نهادند، داردانل و بسفور تحت تسلط عثمانی شناخته شده، بیطرفی آن اعلام گردید، و بر روی کشتیهای جنگی همه دولتها بسته شد.

اما در باب دخول کشتیهای جنگی آتشی آن دولت به مرداب انزلی فیما بین دولت علیه و جناب پرنس دولقاروکی وزیر مختار آن دولت بیه گفتگو در میان است، و از اینکه اولیای دولت علیه اذن دخول به آنها نداده اند، آن جناب این معنی را حمل به بیحرمتی و تعرض آشکار به بیدق آن دولت بیه کرده اند و جهت کافی برای برهمزدگی شمرده اند، فرمودند: اگر در امور دایره بین الدولین گفتگویی فیما بین اولیای حضرتین باشد نباید این معنی را حمل بر بیحرمتی نمایند و باعث برهمزدگی بشمارند. چنانچه آن جناب مضمون فقره عهدنامه را به اینطور تأویل کرده اند که مرداب انزلی داخل بحر خزر است، و چون برای سیر سفاین حریبه آن دولت بیه حدی نگذاشته اند، حق دارند داخل مرداب مزبور شوند. اولیای دولت علیه را سخن این است که بحر خزر نامیده شده است نه مرداب انزلی و مضمون فصل هشتم عهدنامه این است که سفاین حریبه آن دولت بیه حق دارند کما فی السابق در بحر خزر سیر نمایند. بطور وضوح معلوم است که مرداب را خارج از بحر خزر داشته اند. باز مضایقه نداریم عهدنامه را به میان بگذاریم، اگر حق با ماست اولیای آن دولت بیه را چه حرف، و اگر حق با اصنای آن شوکت بیه است ما را چه سخن.

و اینکه مرقوم داشته بودند آن دولت بیه باید حفظ آبرو و ننگ و ناموس ملتی خود را فرموده، ما هم باید رعایت این فقره را نمائیم. چنانچه مکرر نوشتیم و گفتیم که با وصف اینکه جناب فراف مذم کافذ دولتی داده است سفاین حریبه آن دولت در بحر خزر تردد دارند نه توقف و داخل جزایر متعلقه به این دولت علیه نخواهد شد، سفاین حریبه آن دولت بیه بدون اذن و استرضای این دولت علیه در قلمرو استرآباد و عاشوراده لنگر اقامت انداخته اند، و جزیره مزبوره را متصرف شده اند، جا و مکان ساخته اند. یا چرا کارگزاران آن دولت بیه تجار تبعه این دولت علیه را منع از بیع و شرای امتعه محصوله ایران می نمایند و اموال آنها را ضبط می کنند، و علاوه از وجه گمرک به چندین صیفه از آنها پول می گیرند و تعدیات که تفصیل آن مایه اطناب است، اینکه مرقوم داشته اند توپهایی که در کشتی آتشی هستند نتوانستند بسبب وجه من الوجوه دلیل بر این شوند که دخول آنها به مرداب قدغن شود، به جهت اینکه کشتی تجارتمی که در مرداب لنگر می اندازد نیز توپ دارند که آنها ضرور و واجب دارند در حین سیر از سارقین بحری محفوظ بمانند، می فرمایند: اگر این قاعده معمول است که کشتیهای تجارتمی آن دولت بیه حق تساوی دارند منع از آلات حریبه و داشتن توپ می نمایند.

و دیگر آن جناب مرقوم داشته اگر در سواحل گیلان و مازندران و استرآباد در این اوقات آهاله و زاری و مایوس ساکت شده و مگر یه اشک اهالی آنجا که از چپاول سارقین و خرابی و خونریزی ترکمانیه

خشك شده و در سواحل ایران کمال رفاهیت می‌باشد، باید این نعمتهای بیکران را به حمایت پرزور و جانفشانی بی‌نظیر اهالی سفاین دولت بهیمة روسیه حمل نمایند. می‌فرمایند: بعد از آنکه ترکمانیه اهالی سفاین دولت بهیمة روسیه را در آن فرضه مقتدر و حکمران و بسوط الید دیدند، و بلیط مرور و عبور به آنها دادند، و بیگلربیگی استرآباد را مرجوع و مسلوب الاختیار شناخته بطوری جسارت ورزیدند و پای طغیان و عصیان را پیش گذاشتند، و چندین دفعه بر سر بیگلربیگیان استرآباد هجوم آوردند که اولیای دولت قاهره را لابد کرده‌اند به مخارج کثیره که لشکرکشی و خونریزیها نمایند. و آنها را تنبیه و تأدیب کنند. کجا اهالی فرضات از شرارت ترکمانیه آسوده مانده‌اند؟ از اینها گذشته مکرر اولیای دولت علیه به قوای آن دولت بهیبه اظهار کردند و نوشتند که بسیار اتفاق می‌افتد که دولتی از حقوق خود به یاس دوستی دولت دوست خود می‌گذرد، چنانچه دولت علیه از حقوق خود که در باب مهاجرت داشتند، و این فقره هم وعده عهدنامه مقرر بود، نظر به دوستی آن دولت بهیبه گذاشتند و مسالدا تمهاتی که فراراً به این دولت علیه آمده و یناه جسته بودند رد کردند، خواهش داریم که معاملت و مرادوت به استرآباد را که برای این دولت علیه ضرر فاحش دارد موقوف دارند، قبول نکردند و ما را به خسارت و زحمت زیاد انداختند.

دیگر نوشته بودند که دخول سفاین حریبه آن دولت بهیبه در حالت صلح در هیچ بندری و خلیجی و مردابی از حال متعابه ممنوع نیست. و منال ندارد، مثل بقاز اسلامبول را زده بودند که کشتیهای جنگی آن دولت بهیبه و دولتهای دیگر داخل می‌شود. جواب فرمودند: در صورتی که همچنین باشد آنها حکم علیحده دارند. زیرا که اولاً آن دولت ممنوع از داشتن کشتی خود در آن بندر و خلیج نیستند. ثانیاً بنادر خود را چنان به قلاع محکمه و توپخانه مستحکم کرده که بتواند در وقت ضرورت خود را محفوظ بدارند. هیچیک از این دو فقره برای دولت علیه مقدور و میسر نیامده است. برای رعایت حزم مملکت داری، حفظ حقوق خود را لازم می‌شمارم. دیگر مرقوم داشته بودند چرا سفاین حریبه دول مختلفه در هر وقت بدون ممانعت داخل بحرالعجم می‌شوند، و به بندر ابوشهر فرود می‌آیند، و در آنجا غراف مدم وزیر مختار سابق آن دولت بهیبه کشتی جنگی دولت بهیبه انگلیس را دیده که لنگر انداخته است. فرمودند: اولاً لنگرگاه بندر ابوشهر تا خشکی قریب دو فرسخ مسافت دارد و هرگز ممکن نیست هیچ کشتی جنگی نزدیک به خشکی بیاید، مگر قایق و بطیل و به کارهای کوچک. ثانیاً این دولت علیه ممنوع از داشتن سفاین حریبه در آن بحر نیستند، و هیچ دولتی در آن بحر شرکت ندارند، و بیوسته در فکر داشتن چند فرود کشتی

جنگی در آن بحر هستند، و حاضر خواهند کرد در وقت ضرورت محافظت بنادر و جزایر خود را نمایند. ثانیاً آمدن سفاین حریبه دول مختلفه به آن بحر بسیار بندرت اتفاق می افتد. و اگر آنها نیز به خلیج یا مردابی و خشکی نزدیک شدند البته ممنوع خواهد شد. رابعاً اولیای دولت علیه مدهامت در فکر استحکام قلعه بندر ابوشهر افتاده اند، و آنجا را چنان کرده اند که تواند در وقت ضرورت خود را محافظت نمایند. خلاصه فرمودند: اگر مرداب اتزلی را موافقت عهدنامه مقرر داخل به جزیره می دانند، دیگر چه اذنی و کاغذی از ما می خواهند؟ و اگر نیست چرا اذن بدهیم و یا عهد تازه ببندیم زانکه ما تجربت بسی کردیم، و درباب تصرف جزیره عبور داده و غیره امتحان نمودیم.

فرمایشات اعلیحضرت قدر قدرت قضا شوکت شاهنشاهی صان الله شوکت عن التناهی از قرار تفصیل بود به آن جناب ابلاغ نموده. اگر به این فرمایشات اکتفا نمی شود، پس از آن جناب توقع دوستانه می نماید که زحمت کشیده از جانب سنی الجوانب امپراطوری حکم برای جناب وزیر مختار و حکام عرض راه صادر نمایند که بلیط جواز به دوستدار که خیرخواه دولتین و دعاگوی حضرتین است، بدهند که خود به پترزبورغ آمده عز [س] بوسی حضور همایون اعلیحضرت امپراطوری حاصل کرده، با آن جناب دوست مشفق مکرم نیز در مجلسی ملاقات کرده، آنچه در خیابای ضمیر دوستی تخمیر مکنون است، به عرضه شهود در آورده و بعد از حصول ملاقات به حسن اهتمام یکدیگر بازدید روابط اتحاد و اتفاق دولتین علیتین پرداخته معاودت نماید. زحمت کشیده جوابی مرقوم دارند که دوستدار تکلیف خود را بدانند.

اما پیش از آنکه نعمت مواصلت دست دهد و به آن جناب ملاقات نماید بطور دوستی اظهار می دارد، و از آن جناب سؤال می نماید که: آیا دولت بهیه روسیه مرداب پترزبورغ را داخل بحر بالتیک می شمارند و حق دارند که کشتیهای جنگی دول متحابه از کرن اشتاد داخل آن مرداب شوند، که اولیای دولت علیه اذن بدهند کشتیهای جنگی آن دولت بهیه نیز داخل مرداب اتزلی شوند؟ هر گاه مرداب پترزبورغ داخل بحر بالتیک نمی دانند و حق ندارند سفاین حریبه دول متحابه از کرن اشتاد عبور نموده داخل مرداب شوند، پس چه توقعی است که از این دولت علیه دارند؟ مع ذلک المراتب دوستدار که دولتخواه ارادت کیش دولتین است، به آن دوست مکرم محترم اظهار می دارد که آنچه حقیقت و راستی است اعلیحضرت قدر قدرت پادشاهی ابدالله عیسه وایدچیشه کمال اطمینان و خاطر جمعی به دوستی و انصاف یزرگانه اعلیحضرت قدر قدرت امپراطوری دارند تشکیک و تردیدی در مراتب اتحاد دوستی اعلیحضرت امپراطوری ندارند و در انجام خواهشهای آن دولت بهیه به هیچ وجه مضایقتی نمی فرمایند.

ولی چندی است که از کار گزاران آن دولت بهیه پاره ای حرکات

صادر و ناشی می‌شود که مخالفت صریح به عهدنامه مبارکه دارد، و اولیای این دولت علیه را در توهم و توحش انداخته‌اند که البته آن حرکات به عرض اعلیحضرت امپراطوری فرسیده است. از جمله چند سال قبل از اولیای دولت علیه از امنای آن شوکت عظیمه فتحیه خواهش کردند که چون دولت علیه در بحر خزر نمی‌خواهند کشتی جنگی نگاه دارند برای چند وقتی دو فروند کشتی جنگی به دولت علیه بدهند که با قشون خود اشرار ترکمانیه رعیت خود را که از خشکی به دریا فرار می‌نمایند، تنبیه کنند. کارگزاران آن دولت بیهمه همین را دست‌آویز کرده. چند فروند کشتی به عشوراده که ملک الیمین دولت علیه و محل گمرکخانه قدیم بود آورده، و در آنجا لشکر اقامت انداخته دست تصرف مالکانه دراز کرده، در آنجا بیمارخانه و حمام و باغچه و بیوتات بنا نهادند و توپ و دیگر آلات حرب در آنجا گذاردند، سهل است رعایای تبعه این دولت علیه را در آنجا راه ندادند. و دیگر قونسولهایی که برای امر تجارت و حمایت دولت بیهمه خود به ولایات ایران مأمور و تعیین نموده‌اند بخصوص در گیلان چنان دست تطاول و تعدی را دراز و آمر و ذامی آن ولایت شده است که حاکم را بی‌بهره تسلطی نیست. لطف و عنف هم به دست اوست به هر کس از تبعه دولت علیه می‌خواهد بلیط رعیتی می‌دهد و در تحت حمایت خود نگاه می‌دارد، به هر که می‌خواهد تنبیه و تعزیر می‌کند. این اسبابهایی است که باعث وحشت و سوءظن اولیای دولت قاهره شده است و آمدن سفاین حریبه به مرداب را هم يك نوع تسلطی برای رفتار آینده آن قونسول می‌شمارند، علم‌الله تعالی که این دوست صادق‌الوفا آنچه گفته و نوشته است خیر دولتین و صلاح حضریتین را خواسته است، و می‌خواهد و هیچ وقتی منظوری جز ازدیاد اتحاد شوکتین فخرتین نداشته و ندارد. اگر آن جناب به حسن انصاف در مقام رفع اسباب توحش اولیای این دولت علیه برآیند و با دوستدار شرکت نمایند، انشاءالله گفتگوئی و گله‌ای فیما بین دولتین بیهیتین باقی نخواهد ماند. باقی ایام جلالت مستدام باد.

استدلالهای حقوقی که در آن نامه آمده (و نویسنده اصلی آن را نمی‌شناسیم) درست است، مگر آنچه در مقایسه وضع خلیج فارس و دریای خزر گفته شده، سست می‌باشد. اما استدلال استحسانی حاجی در مورد مرداب دریای بالتیک بجا است. براهین سیاسی بسیار ستجیده و قوی آورده، خاصه اینکه: اگر عهدنامه حقیقی برای روس درباره مرداب انزلی شناخته «دیگر چه اذنی و کاغذی از ما می‌خواهند؟ و اگر نیست چرا اذن بدهیم... زانکه ما تجربت بسی کردیم، و در باب تصرف هاشوراده و غیره امتحان نمودیم». دیگر اینکه: کنسولان روس در ولایات دریای خزر «دست تطاول و تعدی را دراز کرده‌اند، و همان باعث وحشت و سوءظن

اولیای دولت... شده است. و آمدن سفاین حریبه به مرداب را هم يك نوع تسلطی برای روس می‌شمارند. از آن گذشته سالدات روسی باعث امنیت و آسایش مردم کرانه‌های ایران نگردیده، بلکه مروج غارت و چپاول گشته‌اند که درست بطلان سخن نسلرود است. ولی نکته بامزه این است که حاجی خود را به دربار روس دعوت کرده که با نسلرود و تزار گفتگو نماید. او که به هر حال تسلیم شد و با مذاکره جدی هم‌کساری از پیش نبرد، شاید اگر می‌رفت با لودگی و مسخرگی کاری می‌کرد، و اگر این هم نبود دست‌کم بساط مضحکی در دربار امپراتوری راه می‌انداخت.

شگفت اینکه آن نامه معتبر دولت به دست نسلرود نرسیده، ایران در برابر تهدید سخت سفیر روس تسلیم گردید - و در ۲۶ ذی‌قعدة ۱۲۶۲ حاجی به محمدامین‌خان بیگلربیگی گیلان و میرزا ابراهیم‌خان سردار انزلی دستور داد که: «هر وقت کشتیهای جنگی آتشی دولت بهیبه روسیه، به مرداب انزلی می‌آید همهیچ وجه من‌الوجوه مانع و متعرض آنها نشوند، و گذارند که به انزلی و مرداب آنها بیایند. البته آن مخدوم از قراری که نوشته شده است، معمول دارند». در حاشیه حاجی نیز افزود: «الخاقانا، مخدوما، هر وقت کشتیهای جنگی آتشی دولت بهیبه روسیه آنجا می‌آیند، کمال احترام به بیدق کشتیهای آن دولت بهیبه نمایند».

پس از فرستادن نامه مزبور سفیر روس مطالبه فرمان رسمی را کرد. دولت تازه بصرافت افتاد که اجازه ورود را محدود به يك کشتی نماید. حاجی در ۱۵ ذی‌قعدة ۱۲۶۲ به دائگوروکی ابلاغ کرد: پادشاه «از دوستدار سؤال فرمودند که مملوم است هر وقت کشتی جنگی آن دولت بهیبه به مرداب انزلی می‌آید يك فروند بیشتر نخواهد بود. آیا چرا در ملفوفه فرمان مبارک قید نشده است که هر وقت کشتی جنگی آن دولت بهیبه به اطلاع سرحداران انزلی به مرداب آنجا می‌آید، يك فروند زیاد نخواهد آمد. حال در این باب جوابی مرقوم دارید که مراتب عرضه حضور... داشته، فرسان همایون را صادر کرده نزد آن‌جناب ارسال دارد». البته حالا سفیر چنین تعهدی را نمی‌سپرد، و نوشت: این امر از «دستور العمل دوستدار خارج است».

خلاصه اینکه روسها با روش تهدید و متعدیانه صرف، آشوراده را اشغال کردند. و این احتیاز را نیز گرفتند که کشتیهای جنگی آنها بتوانند داخل مرداب انزلی بشوند و در بندر آنجا لنگر اندازند. این حوادث در روابط ایران و انگلیس نیز تاثیر مستقیم کرد، انگلیسها تقاضای امتیاز متقابلی نمودند و فرمان منع برده‌فروشی را در خلیج فارس تحصیل کردند. در واقع سیاست تجاوز نظامی روس، دربار ایران را به سوی انگلستان کشانید. اما باید بخاطر بی‌اوریم که در این زمان راجع به مسائل ایران سازش و تفاهم زیادی بین آن دو دولت وجود داشت. و از این وضع، جز زیان چیزی عاید ایران نمی‌گردید.

داستان انزلی و آشوراده در زمان محمدشاه گذشت، و از اینجا می‌رسیم به دوره زمامداری امیر. پیش از این دیدیم که نقشه ساختن بیمارخانه روسی را در استراباد باطل کرد، و قصد داشت آشوراده را نیز از اشغال نظامی روس برهاند. مطلب را به نسلرود نوشت، و او در پاسخ فعلاً این اندازه اعتراف کرد که «جزیره آشوراده متعلق ایران» است. وزیر مختار انگلیس نیز که قرار بود با نسلرود در ورشو ملاقات نماید، مأمور بود موضوع را چنین عنوان کند: «اگر دولت روس از اشغال آشوراده منصرف گردد و آن را به تصرف ایران باز گرداند، نشانه نیکوئی از ابراز درستی امپراطور نسبت به پادشاه ایران خواهد بود، خاصه اینکه تصرف آن برای دولت روس چندان ارزشی ندارد»^{۱۶}. شیل که مطلب را بمیان گذارد، نسلرود «پس از اینکه فکری کرد گفت: بعد از بازگشت از ورشو، در این باره مطالعه خواهد نمود که چه تصمیم بگیرد». به عقیده شیل «این جواب مقرره آمیزی بود»^{۱۷}. همین معنی در نامه امیر به شاه نیز منعکس است. راجع به گفتگوی خود با «گراف»^{۱۸} نایب سفارت روس که زبان فارسی را هم خوب می‌دانست، می‌نویسد: «در باب خراف، بلی آمد. نکوئی از تخلیه آشوراده بود. و صحبت طولانی است که در دو جلد نوشته خواهد شد»^{۱۹}.

از زمانی که روسها قدم به آشوراده نهادند، به توسعه نفوذ خود در میان ترکمنان استراباد پرداختند - و برای پیشرفت سیاست خود دستیارانی جست‌وجو می‌کردند. یکی از آنان خدرخان نام ترکمن بود که روسها می‌خواستند تجارت نفت و نمک استراباد و مازندران را به دست او سپارند. خدرخان اسم و رسمی پیدا کرد، نیروئی گرفت و باگماشتگان خود دستبردهائی به اموال مردم می‌زد، و از آدمکشی هم مضایقه‌ای نداشت. و همه این کارها را به پشتیبانی چریانف کنسول روس در استراباد دریابگی روس در آشوراده می‌کرد. در ۱۲۶۷ کارکنان خدر به فرح‌آباد ریختند و دارائی یکی از بازرگانان (آقا محمد) را بتاراج بردند و چند نفری را کشتند. مهدیقلی میرزا حاکم مازندران دو نفر از هم‌دستان خدر را دستگیر کرد، زورق و اموالشان را توقیف نمود، و به بازرگان مزبور سپرد. چریانف مداخله کرد و استرداد اموال گماشتگان خدر را خواست. و به مهدیقلی میرزا نوشت: «هرگاه در این باب تعلق و تسامح فرمایند، چون عالیجاه خدرخان به تجار کمپانیا مبلغی مقروض است، دوستانار همین مبلغ را از وجه گمرک مال‌التجاره کمپانیا موضوع، و در

۱۶. انگلیس ۶۰/۱۴۳ پالمستون به شیل، ۶ اوت ۱۸۴۹.

۱۷. انگلیس ۶۰/۱۴۶ شیل به پالمستون، ۱۵ سپتامبر ۱۸۴۹.

18. Graff.

۱۹. مجلس، نامه‌های خصوصی امیر به شاه، خطی.

عوض قرض خدرخان محسوب خواهد داشت.»

سخن چریانف و قیخانف، و رویه‌اش خودسرانه بود. مهدیقلی میرزا پاسخ منطقی داد: «... لیکن مال عالیجاه آقامحمد را از کی باید بگیرند؟ تکلیف این رعایا و مسلمین چه چیز است؟ آنچه که می‌کشند که خون ندارد، آنچه که می‌برند که کسی نمی‌گیرد، آنچه غارت می‌کنند مسترد نمی‌سازند. این در هیچ طریقه‌ای انصاف و مروت نیست.» در نامه دیگر خطاب به کنسول نوشت: «بعد از اینکه شما قدغن می‌کنید احدی از ترکمان به معامله نیاید و خدر معامله کند، و در ولایت تنگی و عسر بعد باشد... در این صورت خدر از عهده خون و مال اهل این ولایت نباید بیاید؟ در کدام طریق و انصاف این مروت است؟ مردم از کسب معیسه و صاحب مال و جان و زندگی نباشند برای وجود يك قطاع‌الطریقی که مایه جمیع این شرارت از دست اوست؟» این بود معنی آرامش و آسایشی که به ادعای تسلرود، سالدات روس در بحر خزر برقرار نموده بودند؛ بحقیقت روسها پشتیبان دزدان بحری و مروج دزدی بحری در بحر خزر بودند.

دامنه مشاجره مهدیقلی میرزا با چریانف به تهران کشید، سفیر روس زبان شکایت گشود، و همه ماجرا از اینجا برخاست که حاکم مازندران جلو «تطاول» و زیاده‌رویهای مأموران روس و دست‌نشانندگان آنان را تا اندازه‌ای گرفته بود، امیر به باریکی کشمکش پی برد، به مهدیقلی میرزا دستور داد: کار استرداد اسیرانی که ترکمنان برده‌اند به عهده بیگلربیگی استرآباد گذارد، در سر راه دزدان ترکمن «قراولان معتبر و با عقل و ادراک گذاشته... مرتکب حرکتی نشوند که حرفی از آن برآید.» و نیز از راه تدبیر نوشت: «خودتان به بهانه بیلاق به هر جای مازندران که صلاح دانند تشریف ببرند» تا خبر ثانی، نامه خصوصی امیر در رجب ۱۲۶۷ به مهدیقلی میرزا حاوی نکته‌های سنجیده‌ای است:

فدایت شوم.

نوشتجات سرکار والا رسید، و از مطالب مندرجه در آنها امتنعصار کامل حاصل آمد، مکالمه و سؤال و جوابی که فیما بین این جانب و وزیر مختار دولت بینه روسیه اتفاق افتاده است، همه را جناب آقای میرزا هاشم مفصلاً و مشروحاً به شما خواهند نوشت. اینجانب مختصراً خدمت سرکار والا می‌نویسم که جناب معزالیه زیاد از شما ناراضی و شاکی می‌باشد، قراری که داریم علی‌العجله این است که شما خود را از سؤال و جواب عالیجاه مجددت همراه دریابیکی معاف بدانید، و در هیچ مواد گفت و شنید و مکاتبه با عالیجاه مومالیه نداشته باشید، و هم در گز و گمرک و فرضه متعلقه به استرآباد هیچ وجه مداخله ننمائید، که اینها را واگذار به مقرب‌الخاقان محمدولیخان بیگلربیگی

استرپاد نمودم. و نیز اسرایی هم که از اهالی مازندران برده‌اند شما در مقام استرداد و مطالبه آنها برنیائید که مقرب‌الخاقان مشارالیه نوشته‌ام او مطالبه نموده آنها را مستخلص سازد، و به محض وصول این عریضه هرجا و مکانی هم قراول و مستحفظ به جهة سد راه دزدان و اشرار ترکمان در خاک مازندران لازم دارد، قراولان معتبر و باعقل و ادراک گذاشته، قدغن نمائید هم مرتکب حرکتی نشوند که حرفی از آن برآید، و خودتان به بهانه پیلاق به هرجای مازندران که صلاح دانند تشریف ببرید و توقف فرمایند، تا خبر ثانی از من به شما برسد، زیاده نمی‌نویسم تفصیل را جناب آقای میرزا هاشم خدمت شما نوشته‌اند مطلع می‌شوید.

امیر به خط خود افزود:

در ثانی زحمت می‌دهد که بعد از وصول این عریضه، محمدآقا نباید مداخله در امر گمرک نماید، به حساب او برسد، هرچه از تنخواه گمرک نزد او هست، بگیری و گمرک را به گماشتگان مقرب‌الخاقان محمدولیخان بیگلربیگی واگذار نمائید، و من بعد ابدأ مداخله در گمرک و مطالبه اسرای مازندران و سؤال و جواب با عالیجاه دریابگی و مداخله به امور ترکمان نکنید، زیاده چه عرض شود.

اما می‌دانیم که امیر خیلی مقید به حفظ اعتبار و شأن دولت بود، و نمی‌خواست از مقام حکومت در انظار مردم و یا بیگانگان کاسته شود. پس ضمن نامه خصوصی دیگری به سهدیقلی میرزا (رجب ۱۲۶۷) تأکید کرد که مطلب پوشیده بماند:

فدایت شوم، این ذریعه را که به نواب‌والا نوشتم به‌جبهه استحضار خود سرکار والامت، نباید به اهالی مازندران ابراز و اظهار شود و آنها را از این تفصیلات استحضار حاصل آید. امری است که به خود نواب والا اختصاص دارد و من، اگر عالیجاه دریابگی درباب گمرک و فرسه آنها و امور متعلقه به ترکمانان به نواب والا اظهار کند در جواب عالیجاه مشارالیه همیقدر مختصر بطور قاعده بنویسد که از مداخله این کارها که سابق داشتم ممنوع مگر امر حکومت مازندران و حسب‌الحکم دولت اید مدن علیه غیر از حکومت مازندران مداخلت به کارگز و گمرک و فرسه آنها، و امر ترکمانان ندارم، تا عالیجاه مشارالیه را استحضار ازین حکم دولتی حاصل آید.

در نامه‌های متعددی که امیر به دالگوروکی، و به بیگلربیگی

استرآباد و به چریانف نگاشته است، موضوع لزوم حفظ آرامش منطبقه دریای خزر و دشت گرگان را گوشزد ساخته، پشتیبانی بیچای مقامات روسی از خدر و همدستانش را مایه ناایمنی و برهم خوردن تجارت آن ناحیه شمرده، رسماً خواسته که از این رویه زشت دست بردارند، و اگر دولت روسیه بحقیقت طالب آرامش و آسایش مردم آنجا هستند، اینگونه اشرار را پناه ندهند تا سپاه دولت که برای ایجاد نظم آن ناحیه روانه گشته، عناصر فتنه‌جو را براندازد. نامه ژبانداز امیر را که در ۹ رجب ۱۲۶۷ به سفیر روس نوشته می‌آوریم:

به نکارش رسیده در مقام زحمت آن جناب برآمده که عالیجاه دریابگی آن دولت بهیه، خدر نام ترکمان را حمایت و نگاهداری نموده و مداخله در امور ترکمان می‌نماید، و بدین جهت راه معاملات آمد و شد ترکمانان تبعه استرآباد از دریا به مازندران و استرآباد مسدود شده، و از آوردن نفع و نمک که محتاج‌الیه عمده اهالی دارالمرز است، و بردن نمکی که متاع مازندران و مایه گذران ترکمانان مزبور است، ممانعت و چند لشکای ترکمانان مزبور را ضبط نموده‌اند، و همچنین چند نفر از مفسده‌جویان ترکمانها را خدر نام با خود همدست نموده از کنار فرسّه مازندران به اسیر بردن و حرکات فاهنجار مشغولند، و آدم بسیاری هم به اسیری برده‌اند، به ملاحظه کمال اتقاد دولتین بهتین از آن جناب خواهش نمود که رفع این غوائل را بکنند و شرحی به عالیجاه دریابگی مرقوم دارند که حمایت و جانبداری خدر را متروک، و راه معاملات و آمد و شد ترکمانان را به اهالی مازندران و استرآباد مفتوح سازد، تا به این واسطه هم آنها مشغول کسب و رعیتی شده دست از تظاول و هرزگی باز دارند، و هم اهالی دارالمرز از این زحمت نایابی نفع و نمک فارغ شوند.

پنج روز قبل از این هم که پاره‌ای نوشته‌جات دیگر مبنی بر همین مطلب و کمال وحشت اهالی مازندران از این مراتب و قحطی نفع و نمک و بردن اسیر زیاد از اهالی آنجا رسید دوستدار سواد آنها را نزد مقرب‌الخاقان میرزا محمدعلیخان نایب‌الموزاره دول خارجه فرستاده که آن جناب را از مراتب استیصال و وحشت اهالی مازندران مطلع سازد. جواب فقرات مزبور هنوز از آن جناب نرسیده، و قراری در دفع این اطوار و حصول رفاه و آسودگی اهالی مازندران نشده که عالیجاه مجدت همراه موسیو فراف وارد اردوی همایون شده، و پاره‌ای پیغامات از آن جناب تبلیغ نمود که تأسف و حیرت دوستدار آمد، زیرا که در صورتی که عالیجاه دریابگی تقویت از خدر نام نماید، و مداخله در امور ترکمانان کند، و سایر اهالی ایل که بر حسب و نسب و اعتبار او از او بیشترند تمکین به این معنی که مایه تعصب آنها می‌شود ننمایند، و سد راه معامله

و آمد و شد آنها از راه دریا نشده و این مردم صحرائی بدطبیعت اقدام به جسارتی کنند، آیا نتیجه این عمل در عهد عالیجاه دریایی خواهد بود یا حکام این طرف؟

بالجمله اگرچه تشبیه ترکمانان ممکن و اسباب این عمل بحمدالله تعالی سیاست و مرتکبین به سزای اعمال خود خواهند رسید چنانکه بعد از استماع این اخبار احکام مؤکده به عالیجاه مقرب الخاقان محمد ولیخان بیگلربیگی استرآباد مرقوم شد، و عالیجاه جعفرقلی خان میرپنجه با افواج و سواره و توپخانه مأمور است که زیاده از دو سه روز در دارالخلافه معطل نشده در کمال تعجیل خود را به صحرائی گریان رسانیده، لازمه تشبیه را از طایفه ترکمان بعمل آورد، ولی آن جناب را نیز زحمت می‌دهد که شرحی به عالیجاه دریایی مرقوم دارند که پس از سخت گرفتن و بنای تشبیه نمودن جعفرقلی خان و بیگلربیگی استرآباد اگر از راه دریا باز متوسل به عالیجاه مشارالیه بشوند، آنها را به مأمورین این دولت بسیارید که تشبیه کامل بعمل آید و طوری نماید که خدر مزبور ترك این حرکات را کرده، دست از افساد و هرزگی بکشد، و راه معامله ترکمانان را از راه دریا مفتوح سازد تا انشاءالله تعالی این غوائل بکلی رفع شود.

با اینکه به توابع شاهزاده مهدیقلی میرزا در این خصوصیات بحثی و ایرادی مقرون به حساب وارد نمی‌شود، زیرا که همین اوقات به واسطه خدر و سایرین اسیر زیاد از نرضیات مازندران برده شده که صاحبان اسیر هرروزه در آه و ناله هستند، با این احوال باز برای رفع مایقال و دفع اتهام معزیه‌الیه را از مداخله در امر گمرو گمرك آنجا و فرضاة متعلقه به استرآباد و سؤال و جواب این امور ممنوع و بی‌دخول کردند، و حکم شد که هیچ رجوع نداشته باشد و اصلاح این کار و رفع غائله و تشبیه طایفه ترکمان جمیعاً به عهد مقرب الخاقان محمد ولیخان بیگلربیگی استرآباد محول و موکول شد. البته آن جناب هم عالیجاه دریایی را از مراتب مزبوره استحضار خواهند داد. و این معنی هم بر آن جناب معلوم است که اگر عالیجاه مشارالیه مداخله در کار ترکمان تبعه این دولت و خدر و اصائل او نماید، چقدر باعث اختلال و هرج و مرج در میان آن طوایف وحشی و صحرائی خواهد شد. بعید نیست که اینطورها زیاده باعث بی‌نظمی امور آنها گردد. بدیهی است که آن جناب قراری خواهند داد که عالیجاه دریایی در رفع موانع تجارت ترکمانها با اعمالی استرآباد و مازندران از سمت دریا بطوری که مفصلاً اظهار شد، مضایقه نمایند تا اختلالی که حالا در کار ترکمانها رو داده است به واسطه تشبیه مأمورین این دولت علیه، و اهتمام دریایی در رفع موانع دریائی آنها بکلی مرتفع شده...

این سخنان روشن و هشدار دادن به عواقب ناگوار سیاست

روسیه، هیچ تألیفی نکرد. شب عید پاک مسیحی که کارکنان بحریه روس در آشوراده به میخوارگی مشغول بودند، ناگهان گروهی از ترکمنان یسوت بر آشوراده حمله بردند، چندتن از نگهبانان را کشتند، نزدیک به بیست نفر از روسها از جمله دو زن راه رفته به دشت ترکمان گریختند. داستان زمان محمدشاه خیلی سهپناکتر تکرار گردید.

درست هنگام سفر شاه و امیر به اصفهان (رجب ۱۲۶۷) خبر هراسناک آشوراده به دربار رسید. سفیر روس مهدیقلی میرزا را متهم به تحریک ترکمنان در آن دستبرد کرد، و رسماً عزل او را خواست. امیر تقاضای ناممقول دالگوروکی را رد کرد؛ عزل حاکم مازندران را مخالف حقوق و استقلال دولت شمرده، و گفت اگر قرار باشد چنین کاری تحقق یابد، دیگر هیچ حاکمی در ایالات سرحدی ایمن و پایدار نخواهد ماند. اما پیشنهاد نمود که در چگونگی آن حادثه باز جست و رسیدگی درست بعمل آید. و هر آینه مهدیقلی میرزا مسئولیتی داشته باشد، گذشته از عزل مورد توبیخ قرار گیرد. مهدیقلی میرزا که خود را در مظان تهمت دید، پیشنهاد انعقاد مجلس تحقیق را نمود. دولت حاضر گشت که مجلس تحقیق در تهران یا مازندران تشکیل شود. اما سفارت روس نپذیرفت، و در عزل حاکم آنجا اصرار ورزید. امیر که کوشش داشت این قضیه به مسالمت بگذرد، و در واقع نگران هم شده بود، اطمینان رسمی داد که ترکمنان سخت تنبیه خواهند شد. در تأیید آن و برای اینکه شاید دالگوروکی را به مدارا وادار کند، دستخطی از شاه گرفت و عین آن را نزد سفیر فرستاد. امیر نظر خود را در دستخط مزبور مورخ رجب ۱۲۶۷ آورده، و قابل دقت است.

دستخط شاه:

حق این است که برای دولت ایران هر روز از برای يك نوع نسبت بی‌ماخذ و بی‌تحقیق کمال صعوبت بهم رسانده، هر روز حاکمی را معزول نمایند و اینکه حاکم به این شأن و مرتبه، از این قرار در هیچ سرحدی حاکم نمی‌توانیم نگاه داریم. در خصوص فقراتی که به شاهزاده اسناد داده‌اند، برای تحقیق آن ما حاضریم و در قانون هر دولت و ملت تحقیق است، و منکر تحقیق نمی‌توان شد، زیرا که هر آدمی که به او اسنادی بدهند حق مطالبه تحقیق دارد، اگر اینجا تحقیق می‌نمائید، وکیل از جانب او مشخص می‌شود گفتگو نمائید. و اگر در مازندران می‌کنید، ثالثی مأمور و معین می‌کنیم، در آنجا گفتگو شده. اگر تقصیری به شاهزاده وارد آید، ما او را به سزای تقصیرش می‌رسانیم والا چه ایرادی بر او داریم؟ اینطور ملک‌داری و قرار عزل حکام برای ما اشکال بهم رسانده، و مضایقه نداریم در این مواعدا مخصوصاً آدمی خدمت امپراطور بفرستیم، و حالات خود و معایب کار

حکام و سرحدات خود را بتفصیل معلوم نمائیم، و از مقصود خاطر امپراطوری در امور خود راهنمایی و محبت می‌طلبیم. علی‌الحساب در صورت محاکمه و غوررسی گفتگوهای دریایی حاضریم. و علاوه به شاهزاده می‌نویسیم مداخله در گمرک و قرضه متعلقه به استرپاد نماید، و خود را از این کار بری و معاف دارد. و برای رفع بهانه دریایی از بیلافات مازندران مراجعت نماید. حتی مطالبه امیر خود را هم شاهزاده از ترکمنها ترک نماید، و برای تنبیه ترکمنهای اشرار، قشون مخصوص مأمور کردیم که منتهای سعی در تنبیه ترکمنان بکنند. شما هم به دریایی بنویسید که راه شرارت آنها را از طرف دریا مسدود نماید تا تنبیه مضبوط بعمل آید.

در نامه‌ای که دالگوروکی در ۲۶ رمضان ۱۲۶۷ به امیر نوشت می‌گوید: بر اثر «مشارکت چرمنای حاکم مازندران بدین عمل قبیح نهب و راهزنی بحری... و نیز از حمایت آشکار که از شاهزاده معظم‌له از مرتکبین عمده این کار بعمل آورده است... اعلیحضرت امپراطوری اینطور ترضیه که امنای دولت ایران می‌خواستند به این واسطه بدهند، کافی نمی‌دانند... اعلیحضرت امپراطوری خوش دارند پاور نمایند نواب سیدیقلی میرزا که این نوع سلوک را مرعی داشته است فقط به اتهام عدم حقانیت شخص خود متابعت نموده نه از روی دستورالعمل دولت ایران. اما بعد از اعمالی که او مقصر آمده است، باقی ماندن او پسر حکومتی که در آن به اینطور قبیح به وظایف خود خیانت کرده است، بهیچ وجه مناسب ندارد. چنانچه اولیای دولت ایران معایبی که برگردن نواب معظم‌الیه وارد می‌آید بر عهده خود خواهند گرفت. بناءعلیه اعلیحضرت امپراطوری دوستدار را مأمور فرمودند که از اولیای دولت علیه ایران بلادرنگ عزل حاکم مازندران را مطالبه نماید، و به جای او حاکمی تعیین شود که سلوک طایفه و طبیعت شخص او بتواند ضمانت کافی که اینگونه حادثه من بعد رو ندهد.

سفیر روس می‌خواهد بتلویح بگوید که دولت ایران نیز در آن کار دست داشته است. و چون از جانب امپراطور سخن گفته بود، امیر هم روز بعد یعنی در ۲۷ رمضان جواب دولت را از طرف شاه به دالگوروکی فرستاد و تنها مقامات روس را مسئول آن پیش‌آمد شناخت، و استدلالهای منظم و منطقی خود را بر پایه اصول حقوق ملل و دول نهاده گفت:

پیش از آنکه از سفارت شکایتی برسد، دولت «تحریراً و تقریراً رفتارهای عالیجاه دریایی را نسبت به طایفه ترکمنیه تبعه دولت علیه از ضبط نطفه و لتکاهای آنها و منع از آمد و شد در روی دریا و سد راه تجارت آنها را با اهالی مازندران و تعسر آنها از گذران به آن جناب اظهار داشته، و رفع این مداخله‌های دریایی را از آن جناب خواستند.

مقارن ورود قزوین، عالیجاه مسیو خراف به اردو آمده، از روی اقوال مأمورین در عاشروراده ملک این دولت علیه، اظهار شکایتی از نواب معزئالیه نموده، عزل او را خواہش کرد، با وصف اینکه موافق قاعده حقوق ملل و دول حقی که اولیای این دولت در باب مطالبه مجلس شور و تحقیق داشته و دارند، و از قرار عریضه خود نواب معزئالیه که به اولیای این دولت همان اوقات نوشته و استدعا کرده است که برای غوررسی و تحقیق این امر مجلسی منعقد شده، اسناد بی‌وجهی که به نواب معزئالیه داده‌اند به ثبوت برسانند، بنابر حق اولیای این دولت و استدعای معزئالیه لازم بوده که مجلسی برای تحقیق این ماده منعقد شده، بطور عدل و انصاف غوررسی شده و پس از تحقیق هر خلافتی که بر او وارد آید و مدلل دارند، آن وقت ترضیه‌ای که لازم باشد بعمل آید. اما محض ملاحظه حفظ اتحاد و دوستی دولتین بدون اقدام به مطالبه ثبوت مدعا نواب معزئالیه را از مداخله در امور بندر جزو فرضه استرآباد و آنچه متعلق به آنها بود، ترضیه کلیه دانسته ممنوع و عزل کردیم. به علاوه مخارج زیاد متحمل شده قشون کلی به تنبیه و انتظام ترکمانیه استرآباد و گزرگان مأمور نمودیم که بالفعل مشغول تنبیه و انتظام آنها هستند. حالا پس از انقضای چندین مدت مجدداً اضافه بر ترضیه سابقه عزل نواب معزئالیه را از حکومت مازندران که هیچ دخلی به امور دریا و اعمال ترکمانیه و سرحد ندارد، می‌خواهند. بدیهی است که عزل حکام خاصه مثل نواب مهدیقلی میرزا از ولایت مازندران با وصف عدم ثبوت خلاف از او، باعث اختلال و اغتشاش امور داخله و سرحدیه مملکت خواهد بود، و اگر مطالبه این نوع ترضیه استمراری بهم رساند، و معمول شود دیگر احدی از مردمان معتبر و قابل این مملکت به واسطه هتک حرمت و آبرو و خفتی که از حکومت می‌بیند، اقدام به حکومت ولایات حدود نخواهند کرده.

به دنبال آن چون موضوع از جانب تزار عنوان گردیده بود، در همان نامه پیغام شاه را ابلاغ کرد که: «این مطالبه جدید را فوق طاقت و مورث کمال اختلال در امور داخله و حکومتیهای حدودی خود دانسته و می‌دانیم». از این‌رو اعلیحضرت «نامه‌ای به امپراطور نوشته و مقرر داشتند... درین باب منتظر جواب از طرف اعلیحضرت امپراطور اعظم شویم... و نیز مقرر فرمودند که مکالمه و مقابله جدید در این باب موقوف به رسیدن جواب نامه امپراطور اعظم است، و بدیهی است که طرفین را چاره بجز انتظار وصول جواب مزبور نیست.»

خبر تازه‌تر اینکه در همان روز ۲۷ رمضان ۱۲۶۷ که امیر نامه مزبور را نوشت، از استرآباد اطلاع رسید که یک فوج جدید سالدات روسی به آشوراده پیاده شده‌اند. ایران از اعتراض باز نایستاده، و میرزا محمدعلی‌خان وزیر امور خارجه به دالگوروی اعلام کرد: از قراری که

به عرض پادشاه رسیده این روزها «یک فوج سالدات به عاشوراده وارد شده‌اند. لذا اعلیحضرت اقدس ملوکانه مقرر فرمودند که دوستدار در مقام زحمت آن جناب برآمده سؤال نماید که سبب داخل شدن اینهمه سالدات به جزیره متعلقه به دولت ایران چه چیز است؟ و هرگز اینطور خیالات متصور نبود. بدیهی است که در صورت ورود این قشون در عین اتحاد و دوستی دولتین وانگهی در جزیره که خاک و ملک حلق دولت ایران و در حکم داخله استرآباد است در انظار دور و نزدیک و با انتظام مازندران و استرآباد چه حالت خواهد داشت؟! باری متوقع است که زحمت کشیده درین باب جوابی مرقوم دارند که به عرض حضور همایون پادشاهی برساند زیاده زحمتی نیست.»

سیاست روس همچنان سخت‌تر، و بر درشتخویی سفیر افزوده می‌شود. ته از عزل مهدیقلی میرزا می‌گذرد، نه حاضر بود وسیله ارسال نامه شاه را به نیکلا فراهم آورده، و نه به اعتراض ایران راجع به آشوراده وقعی نهاد. دالگوروکی از یکدنگی خود دست‌بردار نبود، و ایران را به قطع روابط سیاسی تهدید کرد. در نامه ۲۸ رمضان نوشت: اگر مهدیقلی میرزا برکنار نگردد «مهماندار تعیین شود... که بلاحرف» از ایران برود. امیر آخرین تدبیر را پکار برد، و از شاه دستخطی برای سفیر روس فرستاد، شاید به احترام مقام سلطنت از تندوی خود بکاهد و تن به بازجست و تشکیل مجلس تحقیق بدهد. شاه در دستخط ۲۹ رمضان که متن آن را می‌آوریم، حد اختیار دالگوروکی را سؤال کرد که چطور بدون اثبات جرم می‌توان حاکمی را محکوم و محزول ساخت.

دستخط شاه:

جناب وزیر مختار در مطالبه عزل مهدیقلی میرزا حاکم مازندران باینکه مجلسی نشده و از عهد ائبات تقصیر او کسی برنواخته، کاندیدی که به جناب امیر نظام نوشته بودید، به نظر ما رسیده. نامه مودت علامه به اعلیحضرت امیراطور اعظم مشعر بر حقیقت حال نوشته نزد آن جناب فرستادیم که ایفاد دارد. چون آن جواب را از قرار فرمایش ما جناب امیر نظام نوشت که در این باب منتظر جواب اعلیحضرت امیراطور باشیم، و همچو می‌دانستیم که آن جناب در مقام انصاف کافی بود، قبول ایفادنامه را ننمودند، و مجدداً به طریق حتم عزل مهدیقلی میرزا را بی‌دلیل مجلس و تحقیق می‌خواهند. آیا تقصیر مهدیقلی میرزا بی‌تحقیق و غوررسی چگونه ثابت است؟ باری از آن جناب سؤال می‌نمائیم که اگر مأموریت شما این است که بی‌تحقیق و اثبات تقصیر عزل او را بخواهید، بنویسید و صفت مأموریت جدید خود را در صورت قبول و یا عدم قبول به چه درجه است به نوشته صریح معلوم دارید که مستحضر شویم، و از آن قرار جواب شایسته فرمایش شود.

دالگوروکی رویه خود را مبتنی بر دستور دولت خود به قلم آورد، و نتیجه عدم قبول تقاضای روس را همان قطع رابطه سیاسی دو کشور اعلام کرد. به علاوه در گفت و شنود با دولت را بست، و دیگر حاضر به سؤال و جواب نشد. عریضه او را به شاه مورخ یکم شوال ۱۲۶۷ نقل می‌کنیم:

عرضه دامت مخلص دولتخواه آنکه: دستخط مبارک که از جانب اعلیحضرت شهریاری شرفصدور یافته زیارت شد. چون چهار ساعت از شب گذشته به مخلص رسیده بود، ممکن نشد که همان ساعت جواب معروض دارد. اینکه فرمایش رفته بود که کدام دستورالعمل جدید درباب نواب مهدیقلی میرزا از جانب دولت فخریه روسیه به این مخلص دولتخواه رسیده است در جواب عرض می‌شود که این دستورالعمل مندرج است در شرحی که به تاریخ بیست و ششم شهر رمضان به جناب امیرنظام نوشته شد. امر فرمایند که به نظر مبارک برسانند. اعلیحضرت امیراطوری بالصراحه عزل حاکم مازندران را مطالبه می‌نمایند مثل شخصی که بطوری رفتار نموده است که غیر مستحق حرمت و اعتماد اعلیحضرت ولی‌النعمیام شده است مخلص دولتخواه را اعتقاد این است که بعد از این عرض اعلیحضرت پادشاهی دقیقه تأمل نخواهند فرمود که مطالبه حسابی اعلیحضرت امیراطوری را بعمل آورند و به واسطه اینکه برخلاف آرزوی اعلیحضرت امیراطوری بر سر حکومت خود باقی بگذارند صاحب منصبی را که به این طریق آشکار به علت سلوک مقصرانه حسن مراده و اتحاد که فیما بین دولتین روس و ایران تا به حال برقرار بوده است معشوش می‌نماید مخلص را مجبور نخواهد فرمود که از دربار همایون اعلیحضرت شهریاری بیرون برود و مستدعی است که اعلیحضرت پادشاهی مخلص را از هر نوع مکالمه دیگر در باب فخره که در آن خصوص مخفی نمانده و مایه دلسوزی زیاد مخلص گردیده است عفو فرمایند.

این تدبیر هم سودمند نیفتاد. دولت دیگر یارای ایستادگی نداشت. به گفته شیل: ایران مورد تهدید دولتی واقع شده بود که «خود را پای بند هیچ آئین اخلاقی و قانون بین‌المللی نمی‌داند»^{۲۰}. ایران تن به رضا داد، تکلیف نامشروع و غیرقانونی روس را «در کمال اجبار و اکراه» پذیرفت، و مهدیقلی میرزا را از حکومت برداشت. اما «بقای حقوق این دولت را در این امر، و اکراه و اجبار خود را در عزل او پرتست» نمود. همچنین شاه و امیر به دولت روس نامه سخت فرستادند. وزیر امور خارجه در ۲۹ رمضان به دالگوروکی ابلاغ کرد: «آن سفارت از

۲۰. انگلیس ۶۰/۱۶۱ شیل به پالمستون، ژوئیه ۱۸۵۱.

جانب دولت پیغام فرستاده بودند که اگر نواب معظم‌الیه معزول نشود، سهام‌دار تعیین شود و تذکرهٔ هبور داده شود که بلاحرف آن سقارت از دربار این دولت علیه خواهد رفت، از قرار تقریر و پیغام تبلیغی عالیجاه مشارالیه دوستدار مراتب را به عرض حضور اقدس شاهنشاهی رسانیده، فرمودند: با وصف اینکه مجلسی در البات تقصیر نواب معظم‌الیه منعقد نشده و تحقیق و غوررسی بهیچ وجه در این باب بعمل نیامده، و حال اینکه در قانون همهٔ دول و ملل تحقیق و غوررسی معمول و متداول است، اما لابد در کمال اجبار و اکراه عزل نواب معظم‌الیه را از حکومت مازندران قبول کردیم. بقای حقوق این دولت را در این امر، و اکراه و اجبار خود را در عزل او، پرست می‌نمائیم. به علاوه به رأی عالم آرای اعلیحضرت امپراطوری هم معلوم خواهیم نموده.

نفرت دولت ایران نسبت به سیاست روس در آن نامه نمایان است. بحران مسئلهٔ آشوراده به شکست سیاست امیر انجامید. امیر از آغاز ماجرا به فرجام آن اندیشناک بود. و اندیشهٔ باطنی او از نامهٔ خصوصی که به شاه نوشته روشن می‌شود: «غراف بنا بود دیروز بیاید الی حال نیامده، هر آن منتظر هستم. هر جواب که آورد بدون آنکه چیزی بنویسد، عرض می‌کند. باری به اعتقاد و عقل ناقص این غلام، این عمل معلوم از ابتدا خوب نبوده، و الی آخر خوب نخواهد بود. ولی اگر شما هم پناهی در این باب نگذارید، چاره‌ای ندارید... حالا مثل ضرر است؛ آدمی هر قدر ضرر را کم کند، مفت اوست»^{۲۱}. جالب توجه اینکه همین همان نکته سنجی او راء واتسون نیز در توضیح سیاست امیر در قضیهٔ آشوراده می‌آورد: «این خود روشنگر فکر و رأی منطقی امیر نظام است که هر چند هیچ‌کس به قدر او پشای‌بند حفظ حیثیت و استقلال سلطنت نبوده، در کشمکش با همسایهٔ زورمند شمالی و به جهت پرهیز از عاقبت آن، مصلحت دانست که عقب‌نشینی کند. گرچه آگاه بود که حق با ایران است»^{۲۲}.

چون امیر تن به تسلیم داد، و می‌دانست سقیر درشت‌خوی روس حقیقت را وارونه به پترزبورگ گزارش داده، تصمیم گرفت نظر ایران را به آن دولت اعلام دارد و نسبت به شیوهٔ متعدیانهٔ آن اعتراض کند. شاه نامهٔ بلندی در ششم شوال ۱۲۶۷ حاوی شرح داستان به نیکلا نگاهت، و امیر نامهٔ کوتاهی در معرفی میرزا عباس‌خان که حامل پیام شاه بود، به نسلرود فرستاد. همین اندازه گفت: لازم آمد حقیقت اوضاع و ماجرا «بواسطهٔ اعلام گردد. نامهٔ شاه را که از نمونه‌های خوب نگارش سیاسی است می‌آوریم، و سپس از تأثیر سیاسی قضیهٔ آشوراده و میامت انگلیس در جریان آن سخن خواهیم گفت.

۲۱. مجلس، نامه‌های خصوصی امیر به شاه، خطی.

نامه همایون به اعلیحضرت امیراطور روسیه

بعد از عنوان:

«... اگرچه بحمدالله الودود اسباب یگانگی مابین دو دولت ابد نمود، به درجه کمال موجود است، و رسوم [عناد] بکلی معدوم و مفقود، و نظر به مواعید ملوکانه آن اعلیحضرت داشته و داریم، و مترصد آئیم که به واسطه حسن دوستی و همجواری آن دولت کار این سلطنت مزید انتظام گیرد، و لهذا نخواستیم برای اموری که در بعضی اوقات درین ملک و سرحدات واقع زحمت بی [جهت] به وجود نیچود آن اعلیحضرت داده آید. ولیکن از ظهور برخی امور در بعضی اوقات حالتی متصور می‌شود که عذر تصدیع وجود محبت نمود آن اعلیحضرت را واضح می‌شود.

بررای ملک آرای ملوکانه مخفی نیست که در ولایات حدود به اموری برحسب اتفاق حادث می‌شود که می‌توان در صورت وقوع بطور خوشی رفع کرد، و بعد از اثبات و تحقیق ترضیه به اندازه بعمل آورد. اما مأمورین آن دولت خواه سفارت و خواه قونسولها و دریاییگی، با اینکه اعلی درجه احترام نسبت به آنها معمول می‌شود، کار را بر اولیای این دولت زیاد سخت و صعب گرفته رمی گیرند، و امور جزئی را بی سبب محض رعایت عظم کارگزاری خود عمده و فوق‌الواقع در نظر اولیای آن دولت جلوه می‌دهند. و بدون اقدام به تحقیق مطلبی اثبات ماجرائی که در کل ملل جاری و جمیع قوانین عالم مسمی است، و این مقام غوررسی نزد احدی بی‌بوجه محل انکار نیست، خواهشهای فوق‌العاده و الطافه می‌نمایند. مثلاً اول خواهش که در ازای امر غیر ثابت می‌شود عزل حکام کوچک گذشته، حالا منجر به حکام بزرگ معتبر شده. چنانکه البته به سمع آن اعلیحضرت رسیده که مداخله‌های عالیجاه دریاییگی به کار ترکمانان تبعه این دولت، و ضبط نطف و نمک و لتکای آنها، و منع آنها از آمد و شد دریا، و بردن آذوقه، و سخت گرفتن بر مردمان وحشی طبیعت، باعث اضطراب و اضطرار و سبب جوارت آنها شد. چند روزی حرکات ناهنجار و خودسری به اهل مازندران و استرآباد و دریا آغاز نمودند و اسیری چند از همهجا بردند، و با وصف اینکه مراتب این نوع رفتار و سخت گیری دریاییگی را بعد از حصول خبر به ما، قبل از وقت تحریر و تقریراً به سفارتخانه آن دولت مقیم دارالخلافه اعلام داشتیم، و رفع این اختلال را از سفارتخانه خواستیم، مفید نیفتاد. باز عالیجاه دریاییگی رفتار لفو ترکمانان را حمل به سخت گیری خود نکرده، به مهدیقلی میرزا که در آن اوقات متصدی امور بندرجس و غرضه استرآباد، به علاوه حکومت مازندران بود، به بعضی قول مفسدین ترکمانان که با دریاییگی راهی بهم رسانیده، اسناد دادند. وی آنکه چیز برنامه او وارد آید یا مجلس تحقیق منعقد و غوررسی بشود، او را

صمیم کردند. با اینکه در همان اوقات همین ترکمانان اسیر زیادی از مازندران مقر حکومت مهدیقلی میرزا برده بودند، عزل او را خواهش کردند.

ما مجلس حفظ دوستی و اتحاد دولتیین بی‌مطالبه اثبات مدعا و انعقاد مجلس تحقیق و غوررسی، او را از مداخله در امور بندر جز و فرضه استرآباد و آنچه متعلق به آن محلیها بود، ممنوع و عزل کردیم. به علاوه قشون کلی به جهت تنبیه طایفه ترکمانیه رحمت این دولت، به استرآباد و گرگان تعیین نمودیم، و بالفعل هم مشغول نظم آن صفحات هستند، و اسرای طرفین را الی حال گرفته رده کرده‌اند، مگر قلیلی که در کار استرآباد هستند.

مع تلك العرائب این روزها از سفارت آن دولت از جانب سنی‌الجوانب آن اعلیحضرت عزل مهدیقلی میرزا را از حکومت مازندران مکتوباً خواهش نمودند، و به اصرار و مبالغه نوشتند که اگر مهدیقلی میرزا عزل نشود، سفارت از دربار این دولت خواهد رفت. نظر به اینکه مهدیقلی میرزا عریضه نوشته و خود را بی‌تقصیر دانسته، مطالبه مجلس تحقیق و غوررسی نموده بود، مراتب را به واسطه نامه خلعت ختامه به آن اعلیحضرت نگارش داده، به سفارت فرستادیم که جناب وزیر مختار آن دولت به حضور آن اعلیحضرت ایفاء داشته، منتظر جواب مجدد باشد. جناب وزیر مختار راضی به این امر نشده، باز در عزل مهدیقلی میرزا اصرار نموده. از اینکه اصرار را از حد گذرانید و نخواستیم که از این راه بروستی حاصل شود، ناچار و بی‌اراده از خود علی‌العجله قبول کردیم، و به نگارش این نامه خلعت ختامه پرداخته ایفاء انجمن حضور آن اعلیحضرت نمودیم، که بعد از اطلاع بر مضمون آن چنانکه لازمه شأن بزرگی و عدالت و رسم مهربانی و مودت آن اعلیحضرت است، حکم به مقام تحقیق نماید و عدم تقصیر او بر براری ملک آرای ملوکانه ظاهر و منکشف گردد، بلکه اینگونه اعمال و مطالبه این نوع ترصیه‌های بزرگ متروک شود. زیرا که اگر استمراری بهم رساند، دیگر احدی از مردمان قایل به علت خفت و بی‌احترامی که از حکومت ملاحظه می‌کنند، متقبل تکلیف حکومت ولایات حدودیه نشده، امر حکومت‌های حدود عموماً و مازندران و آن حدود خصوصاً مختل خواهد ماند.

از آن اعلیحضرت در مقام دوستی و مودت کامله و رعده‌های ملوکانه توقع و خواهش داریم که: اولاً در تکالیف سفر و مأمورین آن دولت و طلب ترصیه و رفتار آنها بعد از این قراری به اندازه داده شود که اولیای این دولت توانند لز عهده سوء رفتار و تکالیف و طلب ترصیه آنها برآیند. ثانیاً حالت دریا و رؤسای سفایر آن دولت و ترکمانان تبعه گرگان نشین خالك این دولت، آیا به همین متوال واحوال خواهد ماند که هرروز مایه حریفی به دست قنصول و دریابگی بیافتند،

و خدا نکرده مایه زحمتی میانه مأمورین آن طرف و کارگزاران این دولت روی دهد؟ یا انشاء الله تعالی، موافق مأمور این محبت صادق الولاحکم محکمی درین مورد مقرر خواهد شد؟ ثالثاً در این ایام عریضی چند از اهل مازندران و استرآباد پی‌درپی وارد شده، و حال آنکه به جهت تنبیه ترکمانان قشون کلی از این دولت مأمور شده، تنبیه آنها به وجه شایسته بعمل می‌آید. لهذا امر [-] آنست که در صورت صدق قدغن شود سאלدات مزبوره معاودت نماید و رفع پریشانی خلق مازندران و استرآباد از این اخبار بشود. انشاء الله در عالم دوستی و اتحاد جواب نامه مهر ختامه را بطوری که شایسته عدل و انصاف بزرگانه آن اعلیحضرت است خواهند نگاشت. الخاتمه بالخیر و العافیه باقی ایام سلطنت جهاننداری به کام و مستدام باد.

صراحت دولت در بیان حقایق قابل توجه است، خاصه این چند نکته: یکی انتقاد از «سوء رفتار مأموران سیامی روس که امور جزئیه را بی‌سبب، محض رعایت عظم‌کارگزاری خود عمده و فوق‌الواقع در نظر اولیای آن دولت جلوه می‌دهند». دیگر ابراز نفرت دولت از آنکه چون «نخواستیم که از این راه برردتی حاصل شود، ناچار و بی‌اراده از خود، علی‌المجاله قبول کردیم». دیگر اینکه دستور دهند سالدات روس جزیره آشوراده ملک ایران را تخلیه کنند تا «رفع پریشانی خلق مازندران و استرآباد از این اخبار بشود». این انتقادهای صریح از سیاست روس بر نیکلا گران آمده بود. شرح آنرا در قسمت بعد که از سفارت میرزا محمد حسین صدر بحث می‌کنیم، خواهیم آورد.

اما راجع به سیاست انگلیس در ماجرای آشوراده: تأییری که رویه انگلیس در امر تسلیم شدن ایران در کشمکش بارومیه کرد، و اثر فوری که این شکست سیامی در روابط ایران و انگلیس بخشید، محتاج به سنجش بسیار دقیق دیپلماسی است. پیش از این دانستیم که میان سیاست انگلیس در خلیج فارس، و سیاست روس در دریای خزر، از یک نظر همبستگی خاص بود که رویه هر کدام خواه ناخواه در دیگری تأثیر مستقیم می‌گذاشت. و نیز دیدیم همینکه در زمان محمدشاه روسها آشوراده را اشغال کردند، و به علاوه اجازه ورود کشتیمهای جنگی خود را به انزلی گرفتند، انگلستان هم فرمان منع برده فروشی را در خلیج فارس بدست آورد. همچنین ضمن تحلیل اصول سیاست روس و انگلیس دیدیم که پالمرستون اعلام داشت: «سیاست انگلیس ايجاب نمی‌کند که درباره احتمالات تعرض روسیه به ایران تعهد مشخصی بنماید». از آن گذشته معلوم شد که چون ایران به تقاضای انگلستان برای تفتیش کشتیمها در خلیج فارس، راضی نمی‌گردید، وزیر امور خارجه انگلیس به شیل دستور داد: «حسن توسط و میانجیگری

انگلستان را در همه مسائل سیاسی ایران با روسیه یکسره قطع کند»^{۲۳}. پس از آنکه روسیه روش تعدی سابق خود را در بحر خزر و استراباد از نو پیش گرفت، امیر از شیل پرسید: «آیا انگلستان حاضر است در جلوگیری از تجاوز روس کمکی به ایران بنماید؟» شیل که پاسخ ایران را حاضر داشت گفت: «رویه ایران موجب جدائی و دوری ایران و انگلستان گردیده، و درباره سیاست دولت خود راجع به تجاوز روس نمی‌توانم چیزی بگویم»^{۲۴}.

با وجود این باید دانسته شود چون بهران آشوراده بالا گرفت. شیل از دستور اصلی پالمستون پنا درجه انحراف جست، و از بیم اینکه مبادا سپاه روس به استراباد پیاده شوند، به دولت توصیه کرد از تدابیر احتیاطی غفلت نرزد و قلعه‌های نظامی را تقویت کند. از آن گذشته لازم است جلو خودسری ترکمنان گرفته شود که دستاویزی به روسها ندهد. (ایران این کارها را کرده بود) سفیر انگلیس در توضیح آن به پالمستون اطلاع داد: «می‌دانم از اصول دستور دولت متبوع منحرف گشته‌ام، اما تهدید روس در تجاوز به خاک ایران مسئولیتی را بوجود آورد که شاید آن انحراف را موجه ساخته باشد»^{۲۵}. پالمستون تا این اندازه حرفی نداشت، ولی مطلقاً حاضر نبود نه به پشتیبانی ایران بیاید، و نه موضوع را با سفیر روس در لندن بمیان گذارد. امیر دست کم انتظار داشت که دولت انگلیس «حقایق مربوط به حادثه آشوراده را بدرستی به اطلاع در یار روس برساند»^{۲۶}. پالمستون از این هم دریغ کرد. در واقع جوهر دیپلماسی پالمستون تأیید ضمنی سیاست تعدی روس بود به ایران.

راجع به رویه سفیر انگلیس در این ماجرا ناگفته نماند که چون موضوع عزل مهدیقلی میرزا و تهدید روس به قطع روابط سیاسی دو کشور مطرح گشت، توسط اعتمادالدوله به امیر پیغام فرستاد: «گرچه در برائت‌ساحت مهدیقلی میرزا تردید نیست، و گرچه پرواضح است که اصرار روس در عزل او بدون ارائه دلیل و بدون بازجست که دولت ایران پیشنهاد نموده، زورگویی محض می‌باشد... ولی نباید نتایج احتمالی بازگشت سفیر روس را از ایران نادیده انگاشت. دولت روس خود را پای بند هیچ آئین اخلاقی و قانون بین‌المللی نمی‌داند، نقشه او درباره استراباد و منطقه مجاور آن روشن می‌باشد، و ممکن است رویه دشمنانه روس آثار سوئی را پدید آورد. اگر من چنین توصیه‌ای را نمایم که دولت ایران مانع رفتن سفیر روس نگردد اینطور تعبیر خواهد شد که ایران به یاری و حمایت انگلستان دلگرم است، ولی من اختیاری ندارم که چنین اطمیناتی را بدهم. خاصه اینکه

۲۳. انگلیس، پالمستون به شیل، ۱۱ نوامبر ۱۸۵۰.

۲۴. انگلیس ۶۰/۱۶۱ شیل به پالمستون، ۳۱ ژوئیه ۱۸۵۱.

۲۵. انگلیس ۶۰/۱۶۰ شیل به پالمستون، ۱۰ مه ۱۸۵۱.

۲۶. انگلیس ۶۰/۱۶۲ پالمستون به شیل، ۱۰ مه ۱۸۵۱.

بر اثر رویه ایران (در مسأله برده‌فروشی) روابط ایران و انگلستان به سردی گرائیده است.^{۲۷} امیر که در جدول سیاسی ماهر بود - چون شیل همان معنی را باز دیگر تکرار کرده، این پاسخ نغز را داد: «مسأله برده‌فروشی در خلیج فارس يك اختلاف دوستانه میان دو دولت است، و هیچ ارتباطی با اساس مناسبات ایران و انگلیس و اصول منافع بین دو کشور ندارد»^{۲۸}. شیل در جواب امیر خاموش شد، اما در همان گزارش به پالمستون نوشت: «من در برابر حقیقتی که امیر نظام گفت حرفی نداشتم بزنم».

بازی نتیجه همه آن احوال این شد که ایران در تصادم با حمله روس تنها مانده و چون نسبت به وی مجبور به گذشت گردید - دیگر برای سخت‌پائی زیادی در برابر تقاضای انگلستان نداشت. تا وقتی ایران می‌توانست به انگلیس یکسره جواب نه بدهد، که در مقابل حریف دیگر تن به تسلیم نداده بود. پس يك هفته بعد از احضار مهدیقلی میرزا، شیل نیز توانست سیاست انگلیس را يك قدم پیش ببرد، حق تفتیش کشتیها را به مدت محدودی و تحت نظارت مأموران ایران، تحصیل کند. به گفته خانم شیل: در تحصیل این امتیاز «باید سپاسگزار دولت روس بوده، چنانکه زنگیان زنگبار نیز باید ممنون آن دولت باشند»^{۲۹}.

برگردیم به دنباله مطلب:

میرزا عباس‌خان مأمور وزارت امور خارجه و حامل نامه شاه، نهم شوال از تهران روانه پترزبورگ گردید. در قفقاز بیمار گشت، اما بر اثر سفارش امیر بشتاب با حال ناخوشی به مسکو که تزار در آنجا بود، رفت. نامه شاه و امیر را به نیکلا و نسلرود تسلیم داشت. پس از مدتی توقف و بهبود به سوی پترزبورگ راهی شد که مذاکره سیاسی خود را ادامه دهد. در این فاصله امیر از حکومت معزول گردید، و مذاکره معوق ماند. راه بازگشت گرفت و در ۱۲ ربیع‌الاول ۱۲۶۸ به تهران رسید.

کاری از پیش نرفت - و روسها گذشتی ننمودند. آشوراده تا سال ۱۹۲۱ همچنان در اشغال سپاه روس ماند. به موجب ماده سوم پیمان ایران که در آن سال با اتحاد جماهیر شوروی بسته شد، آشوراده به ایران مسترد گردید.

سفارت صدر به پترزبورگ

پیش از این به اشاره گفتیم که از کارهای سوهتد امیر تاسیس سفارت دائمی در پترزبورگ و لندن بود. قبل از آن در روسیه و انگلستان سفارت نداشتیم، فقط گاه مأموران و سفیران فوق‌العاده‌ای فرستاده می‌شدند. اندیشه امیر این بود که تنها سفیران روس و انگلیس در تهران

۲۷. انگلیس ۶۵/۱۶۱ شیل به پالمستون، ژوئیه ۱۸۵۱، شماره ۱۳۵.

۲۸. انگلیس ۶۵/۱۶۱ شیل به پالمستون، ۳۱ ژوئیه ۱۸۵۱.

29. Lady Sheil, P. 243.

واسطه گفتگوها و حل و عقد مسائل سیاسی میان ایران یا آن دولتمآبانشند، بلکه ایران بیواسطه بتواند میاست خود را عرضه یدارد. این کار ضرورت داشت چه بتجربه ثابت گردیده بود که نظرهای شخصی مأموران بیگانه مقیم دربار در مناسبات سیاسی ایران مؤثر می افتاد، و پاره ای دشواریها و سوء تفاهمها از این رهگذر بر می خاست. مطلب دیگر اینکه امیر لازم می دانست که دولت از احوال آن کشورها آگاهی بیشتری داشته باشد، و همیشه تأکید می کرد که گزارش وقایع را مرتب بنویسند. به این کار توجه داشت و به مصلحتگذار اسلامبول در شوال ۱۲۶۵ نوشت: «یک دوچار است که می آید، نوشته از آن عزیز نمی آورد با اینکه مکرر به آن عالیجاه قدغن شده است که پیوسته با هر پومته به چایار وقایع آن حدود را قلمسی دارد و روزنامه نگاری کند».

دولت انگلیس از نقشه امیر در بنای سفارت در لندن اقبال زیادی نکرد، اما مخالفتی هم نداشت، ولی روسها از آغاز با آن مخالفت کردند. ولی امیر ایجاد سفارت را در پترزبورگ حق ایران می دانست و بر آن دولت قبولانند. امیر در توضیح اندیشه خود به شیل گفته بود: «سفارت روس امور ایران و مذاکراتی که با آن می شود درست به پترزبورگ گزارش نمی دهد، مطالب را وارونه و تحریف می کنند و بنحوی جلوه می دهند که دلخواه خودشان باشد». شیل می نویسد: «به این علت امیر نظام از دالگوروکی خیلی بدش می آید، و برای خنثی کردن شیوه او قصد دارد سفیری به دربار روس گسیل دارد که حقایق را درست منعکس نماید». به دنبال آن می گوید: «انگیزه امیر نظام در فرستادن سفیری به لندن همان است، مگر اینکه آن جنبه بیزاری شخصی در بین نیست، و نیز خیال نمی کند که در قضیه برده فروشی من حقایق را تحریف کرده باشم»^{۳۰}.

امیر در اعلام تصمیم دولت نامه ای در ۳ شعبان ۱۲۶۷ به دالگوروکی نوشت که زبده اش این است: «برای استکمال ضوابط و سرآودت، و استحکام روابط یک جهتی و مخادنت و محاسن همجواریت، لازم است که پیوسته رسم رسل و رسایل از دو جانب شوکت جوانب ایران و روس متواصل بوده. و حق انصاف این است که اولیای دولت بهیه روسیه این قاعده متحسنه را خوب رعایت کرده، لکن از این طرف قرین الشرف ملوکانه تا به حال این قاعده نامرعی و سهمل مانده است. لهذا سرکار اقدس شاهنشاهی درین اوقات بر ذم خدیوانه خود لازم دیدند که یکی از اجله چاکران دولت را به رسم سفارت مخصوصه، با نامه مهر علامه به دربار اعلیحضرت امپراطوری مأمور و روانه دارند که مکتوباتی و مستودراتی که تا به حال در مکاتب ضمیر اعلیحضرت شاهنشاهی کافی است، بیواسطه در انجمن سهر ظهور آن اعلیحضرت به عرصه شهود و بروز در آورده».

دالگوروکی به این کار ایرادهائی گرفت و در نامه ۱۷ شعبان

۳۰. انگلیس ۶۰/۱۵۸ شیل به پالمستون، ۷ فوریه ۱۸۵۱.

۱۲۶۷ استدلال کرد: «آنچه باعث حیرت دوستدار گریه این است که اسم شخصی که از برای چنین سفارت بزرگ مشخص شده است، نبرده‌اند». دیگر اینکه تعیین سفارت بیش از «ظهور رسومات تعارفی نمی‌توانست چیزی بیفزاید». خاصه اینکه «به ملاحظه منفعت واقعی حضور سفارت دائمی دولت بهیچ رومیه در دربار پادشاهی، همه سهولت مطلوبه را برای تبلیغ اظهارات جانبین برای دو دولت بدست می‌دهد... اما به غیر از حق در پولی‌تیک، پاره‌ای مناسبات متداول است که قدرکلی دارند و هر دولتی باید طالب و راغب باشد که به اقتضای آنها رفتار نمایند. به این ملاحظه دوستدار خود را مأذون نمی‌داند که الان خواهش دولت علیه ایران را بعمل آورد. اما کوتاهی نخواهد کرد که موافق تکلیف خود و بلااقل درنگ، منظورات اعلیحضرت پادشاهی را به اطلاع اعلیحضرت امپراطوری برساند». نسلرود هم با ایجاد سفارت در پترزبورگ موافق نبود و برای امیر پیام زبانی فرستاد: «ایران گرفتار مشکلات مالی است، و از این رو دولت رومیه در پرداخت بقیه وجه غرامت جنگ و پیمان ترکمانچای فشار نیاورده. خوب است ایران به جای خرج تأسیس سفارت، قرض خود را بدهد. با وجود آن هر گاه دولت ایران در این کار اصرار دارد، دولت روس موافقت می‌نماید، اما سفیری که فرستاده می‌شود باید دستور داشته باشد که باقیمانده پول غرامت را بپردازد»^{۳۱}. امیر درست دریافته بود که «شرط پرداخت غرامت برای این است که ایران را از ایجاد سفارتخانه بازدارند، و در جواب طعنه‌آمیز نسلرود گفت: «ایران ابداً قصدی ندارد که از آن دولت خواهش گذشته‌ی راجع به باقیمانده طلبش بنماید، اما در تصمیم اعزام سفیری از جانب خود به آنجا باقی است»^{۳۲}.

پس میرزا محمدحسین صدر دیوانخانه (پسر میرزا فضل‌الله معلم عباس میرزا) را به «رتبه سفارت مخصوصه» در دربار روس برگزید. فرمان او در ذیقعد ۱۲۶۷ صادر شد. میرزا محمودخان قراگوزلو به‌عنوان نایب اول، یحیی‌خان یاور (برادر میرزا حسین‌خان سپهسالار بعدی) به مقام ترجمانی، و میرزا بزرگ نامی به سمت منشیگری گماشته شدند. هیأت سفارت ایران در دهه اول ذیحجه ۱۲۶۷ روانه پترزبورگ گشتند، اما پیش از آنکه به آنجا برسند امیر معزول گردید، اعتمادالدوله پشتاپ جان‌داوه مترجم اول را به آنجا فرستاد، و درباره مأموریت او به‌صدرنوشت: اکنون که موسیو جان‌داوه «مأمور شد که در کمال تمجیل و چاپاری خود را به پترزبورگ رسانیده، از اجزاء سفارت آن مخدوم محسوب و به مترجمی اول آن مخدوم منصوب باشد، با احتیاط به نگارش این مراسم پرداخت که: اولاً این معنی را بدانید که عالیجاه مومی‌الیه آدمی یا بصیرت و آگاه و همیشه در کارهای این دولت بوده، خصوص در امور دایره بین‌الدولتین

۳۱. انگلیس ۶۵/۱۶۲ طامسون به شیل ۱۴ سپتامبر ۱۸۵۱.

۳۲. انگلیس ۶۵/۱۶۲ طامسون به شیل، ۱۴ سپتامبر ۱۸۵۱.

ایران و روس استحضار کلی دارد، و از حقایق بطون و امور کارآگاه است. ثانیاً کمال اطمینان و خاطر جمعی حاصل است که انشاءالله زیاده از حد درین سفر به کار خدمت دولت بر می خورد، و دلیل و معارف خوبی برای شما هست. معلوم است که شما هم او را به چشم مترجمی فقط ملاحظه نخواهید کرد، بلکه در جزئی و کلی امورات از او مصلحت و مشورت خواهید نمود. میرزا آقاخان در نامه دیگری می نویسد: «مشارالیه آدم باهوش، از همه جا آگاه و صاحب غیرت است. اسبابی بهتر از این برای شما دست نمی دهد. انشاءالله امیدوارم که با کفایت شما و صمیمیت و صداقت مشارالیه امورات بر وفق مرام بگذرد».

در صورت مذاکرات صدر با «سینیاوین» معاون وزارت امور خارجه روس، اختلافهای میان دو دولت در زمان امیر رشکایتهای روس از او نمایان است. چند موضوع سیاسی که اهمیت عمده دارد اینجا می آوریم. در ایراد به روش مستقلانه امیر گفت: «دوستدار می تواند خاطر نشان امنای دولت ایران نماید کم اعتنائی دولت ایران را بابت توسط سفارتخانه روسیه در پاپ یهمن میرزا، چنانکه در باب فقره نوای معزیه الیه مذکور خواهد شد همه کارهای امنای دولت ایران نسبت به وزرای ایمبراطوری از این قبیل است. باوجود اینکه دولت روس رفتارهای بهتر از این در دوستی و محبتی که میان این دو دولت بود متوقع بودند. همچنین وزرای اعلیحضرت پادشاهی چندین بار اذن ندادند به آوردن غله که به جهت قشون قفقاز لازم بود، و بعد که قبول کردند با شروط شاقه اذن دادند. و اعتنا نکردن به فرمان محمدشاه مغفور که اذن داده بود به جهت ساختن يك بیمارخانه در سواحل استرآباد به جهت عملیات کشتیهای جنگی روس، وزراء سعی می کردند در مجری ننمودن این فرمان و معلق به شروطی که نمی شود قبول کرد می کردند. بالاخره به جانی رساندند که خالی نمودن جزیره عاشوراده را خواش نمودند، و نمی دانستند که این کشتیها چه خدمات بزرگی نمودند نسبت به تجارت ایران و به جهت خودشان حاصلی نداشت. همچنین که بر خلاف فصل پنجم عهدنامه ترکمانچای که در آن فصل اذن داده شده بود برای رعیت روس که در ایران خانه ها و ابارها به جهت خود بتوانند خرید، منع نمودند ساختن ابار و بناها در کنار گز به قداغن نمودن به رعایای خود به فروختن اشیاء مایحتاج به جهت ساختن آنها، مأمورین دولت ایران خواستند که آنها را خود بسازند، و از خود در آنجا نگاهبان بگذارند. اما اختصاص دارد این نوع رفتارهای بدخواهانه از مأمورین دولت که در ولایت سر حدیه هستند...».

جای دیگر سینیاوین دولت امیر را متهم به تحریک ترکمنان به حمله به آشوراده می کند: «مهدیقلی میرزا که آشکارا ترکمانها را تحریک نمود که آنها هجوم خصمانه نمودند به سر جزیره عاشوراده، وزارت ایمبراطوری تعجب دارد بر اینکه می بیند امنای دولت اعلیحضرت شاهی حمایت می کند

از این مأمورین، و این نوع حمایت به‌شبهه می‌اندازد که این رفتارها نتیجه دستورالعمل مخفیانه امنای دولت ایران است به‌آن مأمورین.»
 از این سخن سینیایوین روشن است که نامه اعتراض‌آمیز شاه به امیراطور، و اینکه ایران «جبراً و قهرأ» حاکم مازندران را معزول کرد، چه‌اندازه به نیکلا گران آمده بود؛ دولت ایران «نامه سرپا شکایت نوشته به‌توسط میرزا عباس ارسال کردند و واضح در آنجا نوشتند که مسا مهدیقلی میرزا را جبراً و قهرأ عزل کردیم. شما که عزل می‌کردید دیگر نوشتن این لفظ جبراً و قهرأ چه بوده است؟ به‌آن هم اکتفا نکرده به‌خود شما هم در این خصوص حکم کردند که گفتگو نمائید».^{۳۲}

لازم نیست چیزی دیگر در معنی سخنان سینیایوین بگوئیم. بیان او را از این جهت آوردیم که انعکاس سیاست امیر را در دربار روس بدست دهیم. دفتر روابط ایران با یک حریف تمام شد، برویم سراغ حریف دیگر.

۳۲. صورت مذاکرات صدر در پترزبورگ، خطی.

جهت عمومی سیاست انگلستان را در روابط ایران و روس، ضمن مقدمه تحلیلی این مبحث مطالعه کردیم، و از چگونگی مذاکره بسیار مهم شیل با تزار و نسلرود صدراعظم روس آگاهی یافتیم. شیل در مرحله دوم مأموریتش به ایران مسئولیت مسائل دشواری را به عهده داشت که در این فصل مطالعه می‌کنیم، مگر آنچه مربوط به قضیه هرات و روابط ایران و عثمانی می‌باشد که در بخشهای جداگانه بررسی خواهیم نمود. از نظر تحقیق منظم تاریخی، این تقسیم‌بندی را لازم شمردیم.

شیل پس از مذاکراتش با دولت روس، در ذیحجه ۱۲۶۵ به ایران رسید. از تبریز در ۲۰ ذیحجه ضمن نامه ستایش‌آمیزی به امیر نوشت: در روسیه باز کثرت گرفتاری و برخی مؤلفات دیگر قسمی اتفاق افتاد که مجال نگارش نیافت. تا حال . . . فرصت وقت را غنیمت شمرد که به این وسیله هم هنر آن مرحله را خواهد، و هم سلسله محبت قدیم را که البته جناب سامی فراموش نفرموده‌اند، محرک آید. هم ضمناً خوشوقتی ملت ایران را از بشارت اینکه زمام قبض و بسط، رتق و فتق دولت علیه ایران

۱. سرهنگ «جستین شیل» ایرلندی در زمره افسران نظامی است که در زمان عباس میرزا برای تنظیم سپاه ایران از هند به ایران آمدند. هنگام جنگ ایران و انگلیس بر سر هرات از ایران رفت، پس از چندی در زمان محمدشاه به سمت وزیرمختاری معین شد. در ۱۲۶۳ به لندن بازگشت، و سرهنگ «فرانت» عنوان شازرداگری سفارت را داشت و هموست که فرمان منع برده‌فروشی را در ۱۲۶۴ از محمدشاه گرفت. در سال اول سلطنت ناصرالدین شاه، فرانت در ایران بود تا اینکه در اواخر ۱۲۶۵ به لندن احضار شد، و امیر نامه‌ای مبنی بر اظهار رضایت از فرانت به پالمستون نگاشت. شیل در مرحله سوم مأموریتش به ایران از ذیحجه ۱۲۶۵ تا ۱۹ جمادی‌الاول ۱۲۶۹ که از تهران رفت، مقام وزیرمختاری سفارت فوق‌العاده را داشت.

به کف کناییت و کفالت آن جناب، قرار یافته است، اظهار نموده شکر الهی را بجا می آورد. زیرا که دو مستدار بکرات مراتب دلسوزی و کفایت و کاردانی جناب سامی را به محک امتحان در آورده بود، خصوص در سفر مأموریت به ارزنة الروم که به مرتبه ثبوت و وضوح پیوست. حال که الله الصمد از مراحم سرکار اقدس شاهنشاهی این مسم عظیم به کف کفایت آن جناب قرار یافته است، آن شکستگیهای سابقه از حسن تدبیر آن جناب به اصلاح خواهد آمد، و این مسأله اظهار من الشمس است، و البته بر سایرین هم واضح شده است که آن جناب بجز خیرخواهی و دونداری و انتظام امور اعالی و ادانی، و قوت و شوکت دولت علیه اصلاً منظوری ندارند و نخواهند داشت. و البته از کثرت ارتباط و کمال اتحاد و مودت فیما بین از منظور باطنی و رفتار ظاهری دوستان هم استحضار کامل فرموده اند که محض اتحاده دولتیین علیتین همواره مقصود و منظور در خیرخواهی دولت و اصلاح امور بوده است و هست...»

سفیر انگلیس در هفته اول محرم ۱۲۶۶ به پایتخت رسید.^۲ او که نماینده سیاست «نفوذ صلحجویانه» بود کارش را آغاز کرد، و تا يك سال پس از دولت امیر در ایران ماند. چون مقدمه «سیاست متجاوزانه» فراهم می آمد از ایران رفت، و دیگر هم باز نگشت.

۲. از لحاظ تاریخچه حقوق دیپلماتی ایران برنامه استقبال از شیل را نقل

می کنیم:

«صورت تشریفات ورود وزیر مختار دولت بیه انگلیس به دارالخلافه، چون سفراء سابق از کن به دارالخلافه می آمدند، حد رفتن مستقبلیین تا طرشت بوده، و در آنجا برای فرود آمدن ایلچی و صرف قلیان و قهوه و چای و شیرینی چادر زده می شد. این دفعه که جناب وزیر مختار از یاقوت آباد می آیند چادر در کنار نهر آب قریه جی، قریب به امانزاده حسن زده می شود، و گرمی به قدر ضرورت در آنجا حاضر می باشد. قهوه جی سرکار اقدس پادشاهی در آنجا قهوه و قلیان و چای می دهند، ناظر سرکار پادشاهی در آنجا شیرینی و میوه حاضر خواهند سخت که ایلچی و همراهان در آنجا صرف نمایند. از جانب سنی الجوانب ملوکانه سرخیل مستقبلیین عالیجاه مقرب الخاقان حسنخان سردار و عالیجاه سلیمانخان افشار با يك صدنفر غلام و يك نفر یوزباشی مسلح و موضع خواهند بود. و از جانب سرکار جلالت مدار امیر کبیر دام اجلاله، عالیجاه ابراهیم آقای سرهنگک فرج خوی خواهد بود، و از اصطبل مبارکه صد رأس یدک با يك نفر میرآخور خواهد رفت که جناب وزیر مختار بر یکی از آن امسبا سوار شده، ده نفر شاطر و بیست نفر فراش با يك نفر نایب تا خارج شهر خارج خواهند رفت، که جلو جناب وزیر مختار مردم را دورباش نمایند. قراول دروازه قزوین يك دسته سرباز با يك یاور و قراول، در منزل جناب وزیر مختار نین يك دسته سرباز با يك یاور خواهد بود که از وقت عبور جناب وزیر مختار پیش فنکک نمایند. عالیجاه مقرب الخاقان سردار و سایر مستقبلیین جناب وزیر مختار را به منزل رسانده، معاودت خواهند کرد. ناظر سرکار اقدس پادشاهی در منزل جناب وزیر مختار ده خوجه شیرینی و نقل و قند حاضر خواهند کرد که نایب ناظر بدهد، و تهنیت و مبارکباد ورود گویند. شش نفر مستوفی با لباس درباری در منزل جناب وزیر مختار خواهند بود. بعد از ورود به جناب وزیر مختار از جانب اولیای دولت باهره او را تهنیت و مبارکباد منزل بگویند.»

برده‌فروشی در خلیج فارس

بنیادکهن بردگی یا اعلامیه مجلس ملی فرانسه در ۱۷۹۴ (۱۲۹۰) لغو گردید و در مستعمرات فرانسه برافتاد. دولت انگلیس به پیروی از فرانسه خواست آن را منسوخ کند، اما نخست پارلمان لایحه دولت را رد کرد، و تا ۱۸۰۸ برده‌فروشی در متصرفات آن دولت دوام یافت تا اینکه بالاخره از طرف انگلستان و دیگر کشورهای اروپا و امریکا الغا گردید - و به‌عنوان قانون بین‌المللی درآمد. اندیشه الغای بردگی که از فلسفه انسان‌دوستی سرچشمه می‌گرفت، و عامل اقتصادی نیز در آن مؤثر بود - رفته رفته رنگ سیاسی به‌خود گرفت، و از ثلث اول سده گذشته یکی از وسایل پیشرفت سیاست استعماری انگلستان گردید؛ و در این راه نمود پیدا کرد. از این به بعد صرفاً نفع اقتصادی و سیاسی در کار بود، و عنوان اصول اخلاقی تزویر و ریا بود.

برده‌فروشی به‌عنوان مسأله سیاسی در روابط ایران و انگلیس نخستین بار در ۱۲۵۷ مطرح شد. هنگامی که مکنیل برای تجدید روابط دو دولت (پس از جنگ هرات) عازم ایران بود، از جانب پالمستون مأموریت داشت که فرمان الغای بردگی و برده‌فروشی را از شاه بدست آورد. پالمستون استدلال کرد: کشورهای متمدن اروپا و امریکا قانون زرخریدی را برانداخته‌اند، شایسته است که ایران نیز همان شیوه را بپذیرد. اما پالمستون که تنها با امور این دنیا سروکار داشت، معلوم نیست چطور یاد آخرت افتاد و نوشت: «هرکس بانی این عمل خیر شقیقت‌آمیز گردد رحمت ملکوتی شامل حالش خواهد گردید»^۳. اسناد ما حکایت نمی‌کند که مکنیل اصلاً این موضوع را با ایران به‌میان گذارده باشد، از آنکه مناسبات دو دولت هنوز یس تیره بود، و دربار شاه وی را به‌عنوان مأمور افسونگر نیرنگ‌سازی می‌شناخت، و حاضر نبود وقتی به سخنان او نهد. چند سال بعد که شیل به‌ایران آمد، آن مطلب را مطرح ساخت.

پیش‌درآمد داستان باگفتگوی خوشمزه‌ای در محرم ۱۲۶۳ آغاز شد: چون سفیر حضور محمدشاه بار یافت، موضوع تقاضای الغای برده‌فروشی را پیش کشید و گفت: دولت‌های متمدن این قانون جدید را پذیرفته‌اند. شاه پاسخ داد: الغای برده‌فروشی برخلاف اصول شریعت و احکام قرآن است. «اگر در مذهب دیگران زرخریدی کار زشتی است، در دین ما مشروع است. پس چرا چیزی را که پیغمبر ما حلال دانسته، مکروه اعلام نمائیم»^۴. سفیر بازگشت، چهار ماه بعد باز به‌دربار رفت و عرض کرد: سلطان عثمانی و امام مسقط هم برده‌فروشی را لغو کرده‌اند. شاه فرمود: ترکان سنی مذهب هستند و با ایران خوب نیستند، امام مسقط هم از خوارج است

۳. انگلیس ۶۰/۷۷ پالمستون به مکنیل، ۹ ژوئیه ۱۸۴۱.

۴. انگلیس ۶۰/۱۲۵ شیل به پالمستون، ۳۱ دسامبر ۱۸۴۶.

و يك درجه بهتر از «کافره». پس ما که رئیس شیعیان هستیم از آنان اقتفا نمی‌کنیم. به‌علاوه وظیفه هر مسلمان تبلیغ اسلام است، و با آوردن زر خریدان سیاه، هزاران نفر به‌دین مبین اسلام درمی‌آیند. پس علتی ندارد که آن را منسوخ کنیم^۵. در ضمن شیل زرنگی کرده، سراغ شش نفر از مجتهدان مشهور رفته بود که هر جا قول و حدیثی باشد که به‌درد کارش بخورد، گرد آورد. در مذاکره با شاه یکی از همان احادیث معمول را از قول پیغمبر نقل کرد که: هر کس آدم‌فروشی بکند، بدترین آدمیان است. محمدشاه هم بدون درنگ فتوای یکی از عالمان دین را آورد که: باید با کفار جنگ کرد، و آنان را به‌بندگی برد، تا به‌آئین اسلام درآیند. سفیر به‌جای اینکه بگوید هرآینه در آن جنگ قشون کفر بر لشکر ظفرنمون اسلام چیره گشت، تکلیف چیست، پاسخ شاه را اینطور عرض کرد: یقین شریعت مبارک فرق می‌گذارد میان اسیران جنگی و بندگان زر خرید؛ این بردگان حبشی که به‌خنیج فارس می‌آورند در زمره اسیران جنگ نیستند^۶.

گوئی حضرت شهریار و جناب سفیر هر دو خوششان می‌آمد که از این مزخرفات مرهم کنند. حتی شیل از کنسول انگلیس در بغداد خواست که با مراجعه به یکی از مجتهدان نجف فتوایی در تحریم بردگی بگیرد، گوشش او هم باطل بود. رأی مجتهد بزرگ شیمه این بود که: برده‌فروشی «کراهت» دارد، اما حرام نیست و تمام احکام دلالت بر مشروع بودن آن دارد. شیل ناامید شد و تقاضای خود را از دولت ایران محدود به این نمود که: ورود برده از راه دریا ممنوع گردد ولی از طریق خشکی آزاد باشد. جان مطلب همین بود که حمل بندگان زر خرید از دریا لغو گردد، سپس به‌عنوان اینکه ایران وسیله اجرای آن فرمان را ندارد، حق تفتیش و ضبط کشتیهای مغننون حامل برده به بحریه انگلستان تفویض گردد. انگلستان هم خودسرانه هرکاری دلش می‌خواهد بکند؛ همه کشتیها و بنادر را تحت استیلای خویش درآورد.

راستش اینکه ایران سرسختی زیادی در اساس الفای تجارت برده نداشت، و حاجی‌میرزا آقاسی در گفتگوی با شیل وعده مساعدی هم داده بود. نامه‌ای که شیل در ۲۳ ذیحجه ۱۲۶۲ به حاجی نوشته سنخ استدلال دو طرف را روشن می‌کند. می‌نویسد: پاسخ دولت مایه تأسف گردید و «یأس دوستدار از امید راحتی که آن جناب شهاها در باب این معامله شنیعه فرمودند، زیاد گشت». نگارش رفته بود که موقوف داشتن معامله سیاهان خلاف شرع است. اما «از اینکه امام مسقط به زیور زهد و تقوی و کفایت آراسته است، مشکل که تمکین به‌چیزی که خلاف شرع باشد نماید. علاوه بر این از اشخاصی که معرفت در مسائل دینی دارند مسسوع شد که خرید و فروش آنها موافق شرع جایز است، نه اینکه اگر خرید و فروش

۵. انگلیس ۶۰/۱۲۱ شیل به پالمستون، ۲۷ آوریل ۱۸۴۷.

۶. همان

نمایند حرام و خلاف شرع باشد. بنا بر این ظاهراً صاحب اختیار مملکت بنا بر امور دائرة مملکتی و خیر دولت خود اختیار دارد که ممانعت کند. و جناب عالی استحضار کامل دارند که اینطور احکام را در ولت‌های اسلام هر روز جاری می‌دارند، و اگر ندارند دولتی ممکن است، از جمله معامله گمرک و امثال آن، اما دور از تصور است که دین اسلام معامله را که آن معامله باعث رسیدن پهت‌رس بلا و مصیبت به انسان است جایز بداند. مثلاً از برای آوردن سیاه به ایران به این سیاه‌های بدبخت چقدر قتل و غارت و خونریزی و اذیت می‌رسد. و بی‌شک هرگاه خاطر مرحمت اثر اقدس شهریاری استحضاری می‌بود که چقدر اذیت و قتل و غارت و کشتن و خونریزی و مصیبت و بی‌عصمتی همواره در باب این معامله می‌شود، قطعاً راضی به این‌گونه معاملات نمی‌شدند. ممالک یورپا و امریکا جمعاً از برای منسوخ کردن این معامله متفق شده‌اند. پس چرا دولت ایران عبرت نگیرند و از برای چنین خیر حمیده و پسندیده با آنها اتفاق ننمایند...»^۷

در معنی سخن شیل که «امام مسقط به‌زیور زهد و تقوی و کنایت آراسته است»، کافی است که به نوشته پالمستون توجه نمائیم. وقتی شیل پیشنهاد کرد که بحریه انگلیس سیاهان را در خلیج فارس بگیرد و آزاد نماید، و برای این کار آنان را به‌امام مسقط یا شیخ بحرین بسپرد. پالمستون نوشت: «معنی پیشنهاد شما این است که سیاهان را از دست مالکشان خلاص کنیم، و به‌دست برده‌فروشان بسپاریم»^۷.

شیل کامیابی نیافت. در ۱۲۶۳ موقتاً به‌لندن رفت. فرانت کار او را دنبال کرد و فرمان الفای برده‌فروشی را از شاه بدست آورد. فرانت در ۱۰ رجب ۱۲۶۶ به‌حاجی می‌نویسد: «در باب منع تجارت برده‌فروشی از راه دریا در خلیج فارس، مدتی است که جنابعالی وعده داده‌اید که منع ورود غلام و کنیز را به‌خلیج فارس حکم خواهید داد، و اخیراً بطور صریح فرمودید که انشاءالله به‌لطف خداوند این کار در شرف انجام است و در عرض چند روز به‌انجام خواهد رسید. ولی معلوم است که تا حال خاتمه پیدا نکرده است.»

«هرگاه دولت علیه ایران تقاضای این جانب را در این موضوع قدر می‌دانست یقیناً حکم منع آن تا حال تصویب شده بود. چون تا به‌حال ترتیب اثر به‌آن داده نشده است، لذا مجبور می‌باشم خواهش خود را تجدید کنم، و در ضمن تمنا نمائیم که یک جواب روشن و صریح در این باب به‌این جانب داده شود که آیا دولت علیه ایران یک چنین فرمانی دایر به‌منع ورود غلام و کنیز از راه دریا صادر خواهد نمود یا نه؟ هرگاه تیت اولیای دولت علیه ایران این باشد که این فرمان را صادر نماید، من تمنی می‌کنم امروز این مژده به‌من داده شود. و اگر خیال آنها برخلاف اینست در این صورت بهتر است همین امروز صریحاً این اطلاع به‌اینجانب برسد، تا اینکه بتوانم

۷. انگلیس، تذکاریه پالمستون، ۲ مه ۱۸۵۰.

آن اطلاع را برای دولت متبوع خود ارسال دارم و جنابعالی دیگر بعد از این اینجانب را در انتظار وعده خود نگذارید. دولت انگلیس با نهایت نگرانی تصمیم دولت ایران را در این باب انتظار می‌کشد. بنابراین از جنابعالی خواهش می‌کنم لطفاً يك جواب قطعی به اینجانب داده شود، چونکه دولت متبوع من به تأخیر زیاده از این رضایت نمی‌دهد.

محمدشاه که نسبت به فرانت تا اندازه‌ای مهربان بود دستخط زیر را صادر کرد:

جناب حاجی،

نگذارید دیگر از راه دریا کنیز و غلام وارد شود، بگذار از راه خشکی بیاورند. این مرحمت فقط در حق فرانت صاحب می‌شود؛ من از او خشنود می‌باشم و به این مطلب رضایت داده‌ام. در این باب به حکام فارس و عربستان بنویس: من اجازه را فقط برای حسن رفتار فرانت می‌دهم والا بین ما و دولت انگلیس هنوز خیلی اختلاف موجود است. شاه

از دستخط شاه آشکار است که محمدشاه هیچگاه نیرنگهای انگلیس را در جنگ هرات از یاد نبرده بود، اما تحت تأثیر خوش رفتاری کاردار جدید آن دولت به جلوگیری از تجارت برده از راه خشکی رضایت داد. حاجی نیز همان روز در جواب فرانت اعلام کرد.

«از آنجائی که شما دوست محترم و باوفای من می‌باشید فقط برای همین دوستی و یگانگی و احساسات پاک که نسبت به شما دارم، من خارج از انصاف می‌دانم که در انجام خواهش شما تأخیر شود. و من همیشه سعی خود را به کار برده‌ام دوستی و یگانگی که بین دولتین معظمین انگلیس و ایران موجود است حفظ نمایم. و به همین ملاحظه درخواست شما را به پیشگاه اعلیحضرت . . . تقدیم نموده، و فرمان قضا چریان که هلاkim العلاف و مراحم شاهانه را نسبت به شما شامل است، برای افتخار شما که دوست محترم من می‌باشید از طرف ذات مقدس ملوکانه صادر شده است. و این مراحم شاهانه همیشه درباره شما در از دیاه است.»

«در این فرمان شاهانه فقط ورود برده و غلام از راه دریا ممنوع می‌باشد و احکام لازم هم به فرمان‌نرمای فارس و حکومت اصفهان و عربستان فرستاده می‌شود. و اکیداً قدهغن می‌شود که از ورود و خروج برده از راه دریا جلوگیری شود، ولی از راه خشکی آزاد خواهد بود.»

«دوست محترم من، خدا را شکر می‌کنم که این خواهش شما انجام شد. ولی انجام آن فقط در سایه العلاف و مراحم بی‌پایان اعلیحضرت . . . که شامل حال شماست صادر شده است. و من نیز از سعی و کوشش در انجام آن فروگذاری نکرده‌ام. البته وزراء دولت ایران به ملاحظه دوستی و یگانگی که در بین است انتظار دارند خواهش آنها به همین تناسب از طرف

وزرای دولت انگلیس پذیرفته شده.

عبارت آخر توقع بیجائی بود، مگر اینکه ایران زور داشت و حقش را با شمشیر می گرفت. در اجرای فرمان مزبور منشور سلطنت به نام حسین خان مقدم والی فارس و بنادر، و میرزا نسی خان حکمران خوزستان و اصفهان صادر گردید. فرمان اول را نقل می کنیم:

مدت زمانی است که يك خواهش برای منع ورود برده و غلام از راه دریا از طرف وزراء دولت انگلیس از وزراء دولت ایران شده است، ولی در این مدت به این خواهش جوابی از طرف ما داده نشده است. لیکن در نتیجه لطف و مرحمتی که درباره خیرخواه این مملکت سرهنگ فرانت شارژدافر دولت انگلیس داریم، و او هم در این مدت اخلاق و رفتار پسندیده از خود نشان داده است، لهذا فقط به توجیهی که درباره او داریم رضایت می دهیم با خواهش او موافقت شود. در این صورت شما به تمام نجار و کسانی که در تجارت برده و غلام هستند اطلاع دهید؛ ورود و خروج برده و غلام بعد از این از راه دریا قدغن و ممنوع است، فقط از راه خشکی آزاد هستند. شما عهده دار اجرای این فرمان می باشید. رجب ۱۲۶۴.

عبارت فرمان دوم به عنوان حکمران خوزستان قاطع تر است: «... شما دستور کافی و قطعی به تمام تجار این عمل برده فروشی خواهید داد که ورود و خروج غلام و کنیز در تمام قلمرو ایران به جز از راه خشکی قدغن و ممنوع است، و حتی ورود و خروج يك غلام هم مجاز نیست. مرتکب مورد تنبیه سخت خواهد شد. شما باید اوامر اکید در جلوگیری آن در تمام قلمرو حکمرانی خود صادر نمائید».

مرحله نخست الفای برده فروشی با فرمان مزبور انجام گرفت. مرحله دوم در چگونگی اجرای آن آغاز گشت. چند ماه بعد محمدشاه درگذشت، جریان گفتگوی ایران و انگلیس یکسره تغییر یافت. امیر در اجرای فرمان و مسأله جلوگیری از برده فروشی، منحصرأ از لحاظ منافع ایران در خلیج فارس و بطور کلی منطقه جنوب می نگریست. دیگر منحنی از اصول شریعت نمی شنویم، همه جا استدلال سیاسی می خوانیم. گفت و شنود امیر با سفارت انگلیس با صدارتش شروع شد و با دولتش پایان یافت. در این داستان نمونه دیگری از پختگی و مهارت سیاسی او را می شناسیم. فرانت در محرم ۱۲۶۵ موضوع را اینطور عنوان کرد: پادشاه مرحوم «محض استرضای خاطر اهالی انگلستان» قبول فرمودند که حمل و نقل سیاهان از راه دریا موقوف گردد. دولت انگلیس «می خواهد بداند که بعد از آنکه معلوم شد که جبهازی از اعراب تحت دولت علیه ایران تمرد از حکم دولت علیه خود کرده، و باز حمل سیاه را از دریا نمود، اهالی آن

جهاز چگونه مؤاخذه و تنبیه می‌شوند که عبرت دیگران گردد و این امر منسوخ شود؟ جهازات دولت علیه انگلیس بعد از صدور فرامین مذکوره حق خواهند داشت که مطالبه مؤاخذه اهالی جهازی که سیاه در آن باشد نمایند؟ امنای دولت ایران قراری خواهند داد، و جانی مشخص خواهند نمود که اگر چنین اتفاقی افتد اهل آن جهاز را در آنجا تنبیه نمایند یا خیر؟ تنبیه آنها را به دست جهازات انگلیس خواهند گذارده؟ دوستدار خیر و صلاح دولت علیه ایران را درین می‌دانند که قراری بدهند و جانی معین نمایند که تنبیه و مؤاخذه اهل جهازی که سیاه یار کرده‌اند و رعیت دولت علیه ایران هستند، به دست حکام دولت علیه ایران باشد نه به دست دیگران. چه فایده که دوستدار هر چه برای این دولت علیه سعی می‌نماید و راه خدمتی می‌جوید طور دیگر حمل می‌فرمایند».

امیر نظر دولت را از جانب شاه در صفر ۱۲۶۵ اعلام کرد: «فرمودند ما همان اراده حسن و عقیده مستحسنه که شاهنشاه جنت آرامگاه با دولت بیپه انگلیس داشتند مع شیئی زاین داریم. و در باب سیاهها بطوری که از شاهنشاه مرحوم دستخط صادر شده، و احکام به حکام فارس و عربستان صادر فرموده‌اند که تبعه این دولت علیه سیاه را از راه دریا نیاورند، ما نیز قبول داریم. و فرامین مطاعه به افتخار حکام مزبوره صادر خواهد شد که حکم شاهنشاه مرحوم را در آن حدود جاری دارند، و اگر از تبعه دولت علیه کسی ممانعت ننماید، و از راه دریا سیاه بیاورند مورد مؤاخذه اعلیحضرت پادشاهی خواهد شد». در واقع امیر همه پیشنهادهای کاردار انگلیس را نادیده گرفت، تنها فرمان سابق را تأیید کرد. فرانت ضمن نامه ۲۹ صفر کوشش کرد که حق ضمنی توقیف جهازهای حامل برده را بگیرد؛ هرگاه جهازی که در آن سیاه حمل شده باشد «به دست جهازات انگلیس بیفتد آنها را به کدام بندر، و کدام حاکم بسپارند که تنبیه شوند؟ چرا که لامحاله به دست جهازات انگلیس خواهند افتاد».

ایران بصراحت گفت حاضر نیست که هیچ قرار تازه‌ای بدهد از آنکه اجرای فرمان «به عهده خود ماست» نه هیچ دولت دیگری، امر شاه که در ربیع الاول ۱۲۶۵ به فرانت ابلاغ گردید آن معنی را خوب می‌رساند:

«ما محض به این رعایت دوستی دولت بیپه انگلیس و التفاتی مخصوص که با عالیجاه قولونل فرانت داریم، آن قراری که شاهنشاه مرحوم در باب سیاه دستخط فرمودند، ممضی داشتیم که تبعه ما سیاه از راه دریا نیاورند. دیگر قرار تازه‌ای نخواهیم داد. زیرا که محل تنبیه و تنیه آنها به عهده خود ماست و به عهده دولت دیگری نخواهد بود».

در اجرای منشور منع تجارت برده، امیر به حکام خوزستان و فارس و بنادر و دریاییگی بوشهر دستور فرستاد که از حمل زرخرید سخت جلوگیری نمایند؛ حستملی‌خان مأمور دولت را برای همین کار به بوشهر فرستاد و او را به سفارت انگلیس نیز معرفی کرد؛ و مقرر داشت که

برده‌فروشان را جریمه مالی بکنند و کشتیهای آنها توقیف شود، نخستین بار که اتباع ایران قاچاق برده کردند در ۱۲۶۶ بود. بقله موسوم به فتح‌الخیر متعلق به بزرگت دشتی و دشتستان هجده برده به بوشهر آورد. امیر در ۳ ربیع‌الاول ۱۲۶۶ به بهرام‌میرزا حکمران فارس نوشت: «به محض وصول این نوشته، ثواب والا آدمی مخصوص روانه بندر بوشهر بشرمایند که حکماً تنخواه مزبور را از ناخدای مذکور گرفته، بیاورد که باعث عبرت دیگران شده، مرتکب چنین عملی نشوند». میزان جریمه سیصد تومان بود. بهرام‌میرزا نیز به دریاپیگی دستور داد در باب «غلام و کنیزی که برخلاف امر دیوان اعلی آورده بودند حکمی از جناب اتابک اعظم دام‌مجدده رسیده... که این بقله را حبس نمایند تا سیصد تومان جریمه را داده، و وجه مزبور را از ناخدای همان بقله بگیریم... البته حسب‌المقرر به‌قرار همین دستخط... وجه را وصول و بپیچ‌وجه‌عذری عرض نمایند که امر دولتی است، حتماً باید اجرا شود».

راجع به‌همان قضیه، طامسون با امیر مذاکره کرد که بقله مزبور مصادره گردد. امیر سخن سابق خود را به فرانت تکرار کرد: «نوع تنبیه در اختیار دولت است، و به‌موجب این اختیار دولت مقرر داشت سیصد تومان از ناخدا جریمه بگیرند، و تا زمانی که جریمه گرفته نشده، بقله را توقیف کنند». طامسون پرسید: اگر بقله رفته باشد اجازه می‌دهند که بحریه انگلیس آن را بگیرد و به بوشهر بیاورد؟ امیر گفت: نه، اجازه نمی‌دهم. و به‌وی فهماند که اکنون می‌خواهید همان نقشه خودتان را در تفتیش و ضبط کشتیها، به‌صورت دیگری اجرا کنید».

شیل در نامه ربیع‌الاول ۱۲۶۶ استدلال کرد: از بزرگت دشتی و دشتستان نمی‌توان جریمه وصول کرد، او به‌رضای خود مالیات نمی‌دهد، چگونه جریمه می‌پردازد؟ به‌علاوه اینگونه جریمه «زیاد مشابهت دارد به وجه گمرک تا به‌وجه مؤاخذه». از آن گذشته: «جمیع کشتیهای ایران که حمل بنده می‌کنند، از مال شیوخ بندرات گرسیرات می‌باشند، و آنها نه حکم پادشاه را به‌ضد یکدیگر بعمل خواهند آورد، و هم اطاعت این احکام را که برخلاف منظور خودشان است اطاعت نخواهند کرد، و دولت علیه ایران هم از خود کشتی ندارد که احکام خود را بزور جاری سازند. از برای منسوخ کردن این تجارت چیزی لازم ندارد مگر دوسه هبرت دولت علیه روم، و جمیع شیوخ اعراب اذن داده‌اند که کشتیهائی که حمل میاه می‌کنند ضبط نمایند، اگر دولت ایران مایل نیستند که چنین اذنی بدهند دوستدار می‌خواهد حد و سعلی به‌ملاحظه آن جناب برساند. و آن این است که کشتیهای انگلیس مأذون باشند که هرکشتی بنده‌بردار و کشتی که بنده در آن باشد، آن کشتی را معطل نمایند، و آنها را تسلیم کنند در هر بندر یا در نزد هر کارگذاری که دولت ایران معین نماید...».

این برهان هم تغییری در رویهٔ امیر نداد، سفیر انگلیس دانست دولت زیر بار دادن امتیازی نمی‌رود؛ لحن سخن خود را عوض کرد و تقاضای انگلیس را به حداقل رسانید. در ۱۷ ربیع‌الثانی ۱۲۶۶ اظهار داشت: «دولت انگلیس زیاد طالب هستند که کشتیهای دولت انگلیس مأذون باشند که کشتیهای ایرانی که احتمال می‌رود غلام و کنیز سیاه در آنها باشند، جست‌وجو کرده، آن غلام و کنیز را برداشته و به جزیره‌ای که سایر غلام و کنیز آزاد راه می‌روند، برده که در آنجا به آزادی به کاسبی خود روزگار بگذرانند. و هم آن کشتیها را با اهالی آنها که درین معامله مشغولند به دولت ایران بسپارند که خود آنها تنبیهی را که از برای تمرد کردن به احکام سرکار اعلیحضرت شهریاری شایسته دانسته جاری نمایند. در این باب دولت انگلیس زیاد از حد مراقب می‌باشند و امید زیاد دارند که دولت ایران خواهش را قبول نمایند و آن اذن را بدهند. ده روز بعد باز شیل نوشت: «علاج آن کارها همان است که دولت انگلیس آن کشتیهای حامل غلام و کنیز را معطل نمایند. . . دور نیست که اولیای این دولت هم اعتراف به این خواهند کرد که علاج دیگر ندارد. و امنای دولت خاطر جمع باشند که دولت انگلیس هرگز این تکلیف را نمی‌کردند هرگاه از هر راه ضرر و نقصی از برای این دولت می‌داشت.»

امیر سیاست دولت را راست و پوست‌کننده به او ابلاغ کرد، و در ۹ جمادی‌الاول ۱۲۶۶ نگاشت: یکی از «دلایل دوستی و علائق یک‌جهتی» ایران نسبت به انگلیس این است که احکام مؤکد صادر گردید که «تبعهٔ دولت علیه از راه دریا سیاه نیاورند. اما علاوه از آنچه شاهنشاه مفسور در باب نیاوردن سیاه از راه دریا قرار داده‌اند، صرفه و صلاح خود نمی‌دانیم و برای خود مضر می‌دانیم.»

مشاجرهٔ قلمی و شیوهٔ دیپلماسی سفیر و امیر قابل دقت است. تا نمایندۀ انگلیس با عبارات آراسته و نرم می‌خواهد ایران را خودبه‌خود به قبول پیشنهادش وادارد، امیر تیز با همان زبان پاسخ می‌داد که دستورهایی مؤکد صادر گشت. چون شیل تندتر و روشن‌تر می‌نوشت، امیر هم صریح‌تر و سخت‌تر جواب می‌داد. همین‌که شیل می‌گفت: دولت انگلیس هرگز این تقاضا را نمی‌کرد هرگاه از هر راه ضرر و نقصی برای ایران داشت، امیر جواب می‌داد: این کار را «صرفه و صلاح دولت خود نمی‌دانیم». شیل یقین کرد که از جانب امیر نباید انتظار گذشته‌ای داشته باشد. حضور شاه بار یافت، و تقاضای دولتش را تکرار کرد. موضوع این گفتگو در گزارش شیل به پالمستون، و نامهٔ خصوصی امیر به شاه منعکس است. شیل می‌نویسد: شاه از دادن جواب امتناع جست، و گفت: «اجازهٔ تفتیش موجب برهم خوردن تجارت خلیج فارس و سلب اطمینان بازرگانان خواهد گشت.» - یمتی بحریهٔ انگلیس اجازهٔ تفتیش را بهانه قرار خواهند داد، و رفت‌وآمد کشتیهای بازرگانی را به توهم حمل برده متوقف می‌نمایند، و این

سبب زیان بازرگانان می‌گردد. اما شاه خجول در برابر سخنان فریبنده سفیر این اندازه موافقت نمود که: وقت لازم است تا ببینند چه فکری خواهد کرد.^۹ شیل همین اشاره گنگ را گرفت و از گناه کوهی ساخت، در ۱۰ جمادی‌الاول ۱۲۶۶ به زبان گله‌آمیز به امیر نگاهشت: «در زمان شرفیابی حضور سرکار اعلیحضرت شهریار به دوستدار صریح فرمایش ملوکانه فرمودند که: در این خصوص جواب خوش و دلپذیر از امنای دولت به شما خواهد رسید. و آشکار است که معنی این فرمایش این بود که خواهش دولت انگلیس را قبول فرمایند. از آن جناب مسئلت می‌نماید که آیا موافق عدل است که وزرای با درایت دستور العمل به سلاطین بدهند که از آنچه فرموده‌اند اختلاف رأی بهم رسانند؟ در نامه ۲۵ رجب پند می‌دهند: «امید کلی دارد که امنای دولت نگذارند که وعده ملوکانه به عهده تعویق ماند. وعده شاهان را باید خیلی محترم شمرد، نه تنها در مثل این فقره بلکه در کارهای صمدیه».

نوشته شیل بکلی ساختگی و تحریف‌آمیز است: شاه ابدأ وعده «صریح» نداده بود؛ در گزارش خود به پالمستون تصریح دارد که شاه از پاسخ قطعی امتناع ورزید، و پاسخ شاه آن بود که آوردیم. برهان دیگر سفیر یکسره بی‌معنی است؛ البته وزیران با درایت باید دستور العمل به سلاطین بدهند، و گرنه سر نوشت مملکت به دست پادشاهان می‌افتد که اغلب مردم خودسر و نادان هستند؛ وزارت و صدارت حتی در سلطنت مطلقه بنیاد سیاسی قوی و معتبری بشمار می‌رفت. پاری امیر جواب شاه را نپسندید و رأی او را زد. در مورد دیگر که سفیر روس قرار بود به دربار بیاید، شاه را در شیوه مذاکره سیاسی اینطور راهنمایی کرد: «امیدوار است که جوابهای حساب درست در عین آرامی و ملایمت بفرمائید که بسیار مستحسن شود، و نقل سیاه و ایلچی انگلیس نشود که شش ماه است متصل می‌گویند که شاهنشاه راضی بود، تو رفتی بر هم زدی. اگر چه جسارت بود اما لازم بود که عرض شد»^{۱۰}. امیر گله شیل را که او سبب تغییر نظر شاه گردیده، در ۲۴ جمادی‌الاول اینطور پاسخ داد: «هر چه مقرر فرمایند بدون کم و زیاد فرمایش اقدس ملوکانه را به آن جناب دوست مشفق معظم اظهار داشت. حال هم که مجدد درین باب به حضور اقدس ملوکانه عرض شد، فرمایش فرمودند که: جواب همان است که پیشتر فرموده ایم».

انگیزه باطنی امیر در مقاومت سختی که در برابر تقاضای انگلیس نشان می‌داد، قابل بحث است. چند عامل در تعیین جهت سیاسی امیر مؤثر بود:

یکی سوءظن موجهی که نسبت به سیاست انگلیس در خلیج فارس داشت. انگلیس نفوذ خود را گسترده بوجه شیوخ تازی سواحل خلیج را

۹. انگلیس ۶۵/۱۵۰ شیل به پالمستون، ۲۵ فوریه ۱۸۵۰.

۱۰. مجلس، نامه‌های خصوصی امیر به شاه، خطی.

علیه ایران برانگیخته بوده، حقوق ایران را بر جزایر بحرین انکار کرده بود، و تضعیف مقام ایران در خلیج فارس یکی از اصول سیاست انگلیس بود. و دیدیم که پالمرستون با تأسیس نیروی دریایی ایران در آنجا مخالفت جدی کرد.^{۱۱}

دوم، حق تفتیش را از نظر سیاسی «صرفه و صلاح» ایران نمی‌دانست، زیرا موجب افزایش استیلای سیاسی آن دولت می‌گردید. شیل می‌نویسد: مخالفت امیرنظام از این رهگذر است که می‌ترسد حق تفتیش سلطه انگلیس را به سواحل ایران در خلیج فارس برساند. همانطور که انگلیس بر شیوخ ساحل عربستان تسلط یافته است.^{۱۲} همچنین از نظر اقتصادی زیان‌بخش می‌شمرد، از آنکه واقف بود سبب سوءاستفاده انگلیسها خواهد گردید. فرانسویان هم خبر داده بودند که همه‌جا انگلیسها حق تفتیش‌کشتیها را برای پیش‌بردن مقاصد خودپرستانه خود بکار برده‌اند.^{۱۳} تجربه عمومی، درستی آن معنی را ثابت کرد. بحریه انگلیس در خلیج فارس کشتیها را به بهانه تفتیش به بنادر هندوستان می‌بردند و ماهها نگاه می‌داشتند؛ از این بابت عده‌ای از بازرگانان ایرانی ورشکست شدند، و جمعی دیگر به اجبار بی‌رق ایران را برداشتند و بی‌رق انگلیسی را بر فراز کشتیهای خود نصب کردند.

سوم، یکی از اصول سیاست امیر، تمرکز قدرت در حکومت مرکزی و بسط آن در سراسر منطقه جنوبی و کرانه خلیج فارس بود. به علاوه به تأسیس بحریه جدید دست زد که اولاً ایران سهمی در سیاست خلیج داشته باشد، و ثانیاً بهانه‌جویی انگلیس را که می‌گفت ایران بحریه ندارد و نمی‌تواند فرمان منع برده‌فروشی را اجرا نماید، منتفی گرداند. وقتی که شیل به امیر پیشنهاد کرد که چون قدرت دولت در منطقه جنوب کم است، فقط به مدت دو سال اذن تفتیش بدهد، جواب شنید که: «عنقریب سرتاسر صفحات جنوبی تحت اقتدار دولت خواهد آمد، و فرمان حکومت مرکزی در دورترین نقطه کشور اجرا خواهد گشت. بنابراین ضرورتی نیست که چنین اجازه‌ای صادر گردد»^{۱۴}. سفیر انگلیس می‌نویسد: «نقشه امیرنظام این است که هم‌اتلوری که ولایات شمالی ایران را تحت قدرت مرکزی درآورده، فرمان دولت را در صفحات جنوبی جاری سازد»^{۱۵}. و دیدیم که این کار را کرد.

چهارم، سیاست تعادل امیر ایجاب نمی‌کرد که گذشتی در برابر انگلیس بنماید. به شیل اظهار کرد: «هر امتیازی در خلیج فارس به انگلیس بدهد، روس در بحر خزر مطالبه خواهد نمود، و ایران فراموش نخواهد کرد

۱۱. نگاه کنید به بخش دوازدهم.

۱۲. انگلیس ۶۰/۱۵۲ شیل به پالمرستون، ۱۷ ژوئن ۱۸۵۰.

۱۳. انگلیس ۶۰/۱۵۰ شیل به پالمرستون، ۲۰ فوریه ۱۸۵۰.

۱۴. انگلیس ۶۰/۱۵۰ شیل به پالمرستون، ۲۶ ژانویه ۱۸۵۰.

۱۵. انگلیس ۶۰/۱۵۲ شیل به پالمرستون، ۱۷ ژوئن ۱۸۵۰.

که یک بار از روسها جهت برانداختن دزدی دریائی استمداد جست، و همان موجب گردید که روس تسلط خود را به ساحل جنوبی دریای خزر برساند.^{۱۶} (اشاره امیر به قضیه آشوراده در زمان محمدشاه است). امیر که امتیاز مسلم روسها را در ساختن بیمارخانه استرآباد برهم زد (زیرا نمیخواست دست روس به آنجا بند شود) البته به قبول تقاضای انگلیس تن در نمی داد، و همین معنی را به شیل خاطر نشان ساخت که شرحش گذشت.

مجموع آن عوامل که شمردیم وجهه نظر سیاسی امیر را در مخالفت با تقاضای انگلیس تشکیل می داد، شیل فهمید از راهی که رفته بهره ای حاصل نمی شود. از یک سو تغییر دیپلماسی انگلیس را لازم شمرد، از سوی دیگر شیوه استقلال خود را عوضی کرد. در جهت نخست به پالمستون پیشنهاد کرد: «ایران را باید تحت فشار گذاشت، و به امیر نظام گفت دولت انگلیس دیگر علاقه ای ندارد که ایران را در دشواریهایش یاری کند». پالمستون این رویه را پذیرفت و به شیل دستور داد: در همه موارد حسن توسط خود را دریغ ندارد.^{۱۷} پیشنهاد دیگر شیل این بود که دولت انگلیس در انتظار تحصیل اجازه تفتیش از ایران متشیند، بلکه بحریه انگلیس در خلیج فارس به جست و جو پردازد، هرکشتی حامل برده را ضبط کند، و پندکان آن را آزاد سازد. اما این نظر او مورد تأیید پالمستون قرار نگرفت چه می دانست روابط ایران و انگلیس به تیرگی خواهد رسید، و او از این پرهیز می جست.

در جهت دوم، استقلال شیل رنگ دیگری به خود گرفت: از یک طرف کوشید عواملی که امیر را از عاقبت کار اندیشناک ساخته بود، از ذهن او دور گردانند، از طرف دیگر خواست ایران را از روسیه بیشتر بمراساند، به علاوه از تهدید امیر هم باز نایستاد، اما حد را نگه می داشت و سخنانش آراسته با خمخواری و دلسوزی است، و نیز به اندیشه ترقیخواهانه امیر توسل می جوید. این وجوه دیپلماسی سفیر انگلیس را نیز مطالعه می کنیم:

در ۲۵ رجب ۱۲۶۶ این برهان را آورد: «چندین مرتبه آن جناب دوستدار را اعلام کرده اند که بیشتر ایراد دولت ایران از این عمل این است که مبادا از همان قسم معطل کردن یا نگاه کردن به کشتی باعث خسارت و ضرر تجارتی ایرانی گردد. اگرچه دوستدار خاطر جمع بود که این تشویش حقیقت ندارد، باز از برای رفع کردن هرگونه شبهه از دولت ایران، در جوف این مراسم موقوفه اعلام نامه ای از اکثر تجار بوشهر که در تجارت خارجه داد و ستد دارند و پلیت و شهادت آنها کافی است، ارسال نزد آن جناب داشت. و در آن موقوفه اقرار واضح می کنند که چنین بازدید ضرر و نفعی از برای تجارت تجار ایرانی ندارد».

۱۶. همان.

۱۷. نگاه کنید به مقدمه تحلیلی و بخش ۲۵.

استشهادنامه

امتسهاد و استعمال و امتخبار و استفهام می‌نماید از جمیع تجار ذوی‌المعزت والاعتبار، و اهل اجتناب صداقت شعار بل هر که علیم و خبیر است در اینکه توقف و تردد جهازات سرکار و سمت‌مدار انگلیس در خلیج فارس به جهت رفع غوائل و فساد و قمع متردین اهل عناد در دریای فارس و بسط بساط آنان و اطمینان به جهت حصول آرازی و آسودگی مسافرین و عابرین است، اما آنچه فهمیده و دریافت نموده‌اند مراتب مرقومه چنین است یا خیر؟ و دیگر هرگاه جهازات سرکاریه توقف و تردد در خلیج فارس نداشته که مراتب متردین و مفسدین بوده باشند آیا به جهت اختصاب و سفره هیچ ضرر و آسیبی می‌رسد، یا به همان اطمینان و امنیت باقی می‌باشند؟ و چون به جهت انضباط امر محارست و محافظت لازم است که از اختصاب و متردین و عابرین در خلیج فارس واریسی نمایند، و از احوالات آنها واقف و آگاه شوند، لهذا هیچ معلوم و دریافت می‌شود که به علت واریسی جهازات سرکاریه ضرر و نقصی در امور تجارت می‌رسد یا خیر؟ هر قسم که مفهوم و حالی شده در فقرات مسطوره تمنا چنان است که شهادت خود را در حاشیه این نوشته مرقوم دارید و کفی بالله شسپیدا. تحریراً مورخه ۲۸ شهر ربیع‌الثانی سنه ۱۲۶۶.

در حاشیه جمعی از تجار مرس کرده و به این مضمون نوشته‌اند که: تردد و توقف جهازات سرکاری در خلیج فارس باعث اطمینان تجار و اختصاب و موجب امنیت دریا و بنادر عرب و عجم است، و ضرر و تعدیشان گاهی بسبب کس در دریا نرسیده، بل باعث آسودگی و رفاه و اطمینان اهل کشتی و تجار از تعدی بعضی طوایف عرب مثل جوامع و غیره است. و از واریسی جهازات سرکاری به اختصاب متردین که آنها را بشناسند و واقف شوند هیچ عیب و نقصی در اموال تجارت بهم نمی‌رسد.

آن استشهادنامه را هنل کنسول انگلیس در پوشهر فراهم کرد که موجب آسودگی خاطر دولت گردد. زبده‌سخنان دیگر شیل را می‌آوریم: راجع به سیاست انگلیس می‌گویند: «ایراد دیگر ظاهراً واهمه است که مبدا از برای انگلستان تسلط بر مشایخ دریای فارس حاصل آید. دوستدار خواهش می‌نماید که به یک دقیقه ملاحظه بفرمایند از برای دولتی مثل دولت انگلیس تسلط در میان بعضی مشایخ، آن نیست که هیچ وجود ندارد، چه مصرف دارد. البته نزد آن جناب واضح است که از همچو تسلطی هیچ نفع دولتی یا تجارتی حاصل نمی‌شود. علاوه بر این آشکارهست که انگلستان در همه وقت اسباب حاضر دارد که چنان قدرت حاصل کند... خواهش می‌نماید که ایرادهای نامبرده که پیش آورده‌اند، باخیالات بزرگ که دولت انگلیس»

دارد مقابل نهند^{۱۸}.

در اجرای فرمان الفای برده فروشی می نویسد: «قرضاً که دولت ایران قدرت دارد که سرکرده های بحرالعجم را منع نمایند از حمل سیاهها به این ولایت، آشکاراست که در قوه ندارند که منع کنند سیاهها را که ببرند به جای دیگر سوای ایران. و این فقره را نمی توان بعمل آورد مگر اینکه کشتیمهای ایرانی حامل سیاه را معطل کنند به همان قسمی که ذکر شده است»^{۱۹}. وگرنه «فرمان پادشاه مثل کاغذ سفید است»^{۲۰}. جای دیگر می گوید: دولت انگلیس «بیست میلیون پوند انگلیسی که نزدیک به نود و کور تومن است در خرید و آزاد کردن سیاهها از رعایای انگلیس که در آمریکا بودند خرج کرده اند... آن جناب می بایست تصدیق نمایند که از برای انگلستان خیلی صعب می شود ممانعت در خصوص تجاوز بر حقوق خودش که از ممود حاصل کرده است. بعد از آنکه علاج منحصر باشد جمیع دولتهای یورپ، آمریکا با دولتهای تربیت یافته آسیا با انگلستان متفق شده اند که این معامله سیاهها را از راه دریا موقوف نمایند، و با انگلستان در این خصوص همدستند. آیا می شود که دولت ایران تنها مستثنی باشد»^{۲۱} در تأثیر بین المللی مخالفت ایران می آورد: «قرارهائی که دولت علیه انگلیس با دولتهای دیگر دارند از ایستادگی این دولت علیه باطل می شود، و برهم می خورد»^{۲۲}. باز به تعریض می پرسد: «چرا قرارها که دولت انگلیس با دیگران گذاشته است به جهت دولت ایران باطل شود؟ چرا اخراجات کلی که دولت انگلیس کرده است و می کند بی مصرف باشد؟ چرا عهدی که بسته است ساقط بشود؟ چرا دولت ایران همه عنایاتی که از دولت انگلیس در پنجاه سال گذشته شده است در نظر نداشته باشد؟»^{۲۳}.

«هرگاه اعلیحضرت شهرداری می توانستند به تصور در آورند آن افعال ذمیمه که در معامله سیاههای افریقا اتفاق می افتد، این قدر تأخیر در قبول خواهشهای دولت انگلیس نمی فرمودند. و اگر آن جناب نصف اذیتهای این عمل را از خونریزی و جنگها و آتش زدنها و تاخت و تاراج و مزارقت عیال از یکدیگر، القصه بدترین جمیع بلاها که درباره مخلوق خدا جاری است، ویرمس این اهالی افریقا می آورند می دانستند... آن جناب از این فقره خاطر جمع باشند که هیچ مصیبتی از مخلوق خدا به ظهور نرسیده است که مساوی با این مصیبت که در معامله سیاههای افریقا واقع می شود، باشد. بر ذمه هر کس که با دیانت است لازم است که امداد در منسوخ کردن این

۱۸. نامه شیل، ۲۳ شوال ۱۲۶۶.

۱۹. نامه شیل، ۲۵ رجب ۱۲۶۶.

۲۰. نامه شیل، ۵ شعبان ۱۲۶۶.

۲۱. نامه شیل، رمضان ۱۲۶۶.

۲۲. نامه شیل، ۵ شعبان ۱۲۶۶.

۲۳. نامه شیل، ۲۳ شوال ۱۲۶۶.

معامله نماید». شیل درخاتمه همین نامه خواهش می‌کند: «دولت انگلیس از خاطر منیر سرکار اعلیحضرت شهریاری امید دارد که امداد سعی ایشان نیز با مساعی پادشاهان مرئی دنیا مزید گردد، و اعتقاد آنها این است که از یمن اهتمام آنجناب ایران درحالت ترقی است و واضح شدن سویلیزاسیان علم و انصافی عن‌قریب است - توقع قلبی دارد که جواب این مراسله دلیل از برای این امیدها خواهد بود»^{۲۴}.

شیل پس از آنکه خود را هاتف اخلاق قلمداد کرد، از اصول دیانت سخن‌راند. خدا و رسول را شفیع قرار داد، و امیر را به ترقیخواهی و ترویج «سیویلیزاسیون» ستود - برای او غمخواری نمود که «کفاره» قدر نشناختن دوستی انگلستان را خواهد داد. نوشت: «بسی، امتهضار دارم از اتهامات نهمت‌آمیزی که شده است، خاطر آن جناب بدگمان بشود. اما می‌بایست به خاطر بیاورند که آن اشخاص از برای خود هیچ مشغولیاتی درین دربار نداشتند و به بهانه نصایح بی‌غرضانه که از برای خود عظمی قرار بدهند، لیکن در حقیقت مفتری و مفسد بودند. در خاطر آن جناب می‌بایست باشد که دولتها مثل اشخاصند؛ دوستی و اطمینانی از طرفین می‌بایست باشد اگر تنها باشد به انتهی نمی‌رسد. اگر احساسات همه از یک طرف باشد، و هم اگر در عوض اتهامات یک طرف، درآمد او از طرف دیگر هیچ نباشد مگر کفاره و عدم اغتنام، یک عمره از آن صادر می‌شود و آن ثمر بیشک به ظهور خواهد رسید»^{۲۵}.

جای دیگر به این زبان تهدید می‌کند: «امضای دولت ایران آنقدر خاطر جمع از ترقی و سالم بودن خودشان هستند که خواهش چند انگلیس را به هیچ بشمارند. البته می‌دانید تغییراتی که در همه دولتها رومی‌دهد و از برای دولت عاقل و مال‌اندیش خوب نیست که خواهشهای دولتی که هم قوت دارد و هم میل دارد که از برای ایران منفعت حاصل شود، در نظر نداشته باشد. آنجناب نمی‌تواند خیال بکند که دولت انگلیس از برای هیچ دست بردارد از کاری که آنقدر در بند اصل آن‌هاست. اصرار خواهد کرد که خواهش دوستانه او که مکرر دلیل آورده‌ام که هیچ ضرر ندارد، اعلیحضرت پادشاه قبول نمایند»^{۲۶}. جواب طعنه‌آمیز امیر را به تهدید شیل پیش از این دانستیم^{۲۷}.

همه آن براهین یک طرف، اطمینانی که سفیر برای آورده کردن خاطر دولت می‌دهد حساب دیگری دارد: «آنجناب خاطر جمع باشند که به یک عدت این فقره تمام خواهد شد، هیچ سیاه از راه دریا نخواهند آورد، دولتین انگلیس و ایران از رحمت خلاص می‌شوند، و همه گفتگودرین خصوص تمام

۲۴. نامه شیل، ۲۱ رمضان ۱۲۶۶.

۲۵. نامه شیل، ۵ شعبان ۱۲۶۶.

۲۶. نامه شیل، ۲۳ شوال ۱۲۶۶.

۲۷. نگاه کنید به مقدمه تحلیلی.

خواهد شد»^{۲۸}. اما حقیقت اینکه رشته آن‌گفت‌و‌شنود در مسأله تفتیش کشتیها تاکنگره صلح و رسای کشیده شد:

بحث میان ایران و انگلیس يك سال دیگر ادامه پیدا کرد. با سیاست متجاوزانه روس در قضیه آشوراده، تهدید و فشار انگلیس نیز افزایش گرفت، خاصه اینکه ایران خود را در مقابله با روس تنها یافت. دیپلماسی انگلیس را در آن مرحله بحرانی روابط ایران و روس، جز به «شاننازه» سیاسی بهیچ معنی دیگر تعبیر نمی‌توان کرد. در رجب ۱۲۶۷ امیر نخست حاضر شد فقط به مدت چهار ماه اجازه تفتیش بدهد، به شرط آنکه صاحب‌منصب ایرانی نیز همه‌جا همراه باشد. اما اذن چهار ماهه را بشمارد «ریشخندی» شمرد. نامه مهمی که سفیر در ۲۹ رجب ۱۲۶۷ به امیر نوشته، تحول جریان گفتگوی دو دولت را آشکار می‌سازد:

«از قراری که عالیجاه طامسن صاحب به دوستدار نوشته بود: امنای دولت ایران قرارداد دارند که يك کشتی جنگی بایک نفر وکیل ایرانی در آن کشتی تا چهار ماه مآذون باشند که در روی دریا گردش نمایند که در هر کشتی ایرانی غلام سیاه ببینند معطل کنند، آن هم يك دفعه. و هم عالیجاه مشارالیه به آن جناب اظهار داشته‌است که این مراتب را به جناب لارده پالمستان اطلاع خواهد داد. این که یحتمل از عظم و ارزش این قبیل اظهار امنای این دولت هم در اشتباه نیفتند، لازم دید که به آن جناب اظهار دارم که این تکلیف اولیای دولت بهیچ وجه مناسب با منظورات دولت انگلیس ندارد. وقتی که نزدیک به کل دولتهای سویلیزاسیان روی زمین راضی شوند، و با دولت انگلیس عهد و شرط ابدی در این خصوص ببندند، چگونه می‌شود که دولت انگلیس به این اذن چهار ماهه راضی شوند؟ که در حقیقت مثل ریشخندی است. امنای دولت ایران نباید در این اشتباه بمانند که به چنین وسیله می‌توانند محرك شوند، و تازه کنند محبتی را که عقل عمومی تصدیق می‌کند که دولت ایران با کمال جد و جهد می‌بایست مساعی جمیله در تازه کردن آن محبت بعمل آورند. عوض اینکه این مرحله موجب ملایمت کرده برخلاف آن موجب تصوراتی که دولت ایران با کمال بی‌انصافی و منافی در اندیشی نسبت به دولت انگلیس دارند، زیاده‌تر آشکار می‌کند از کثرت منظوری که خود دوستدار دارد که هر قدر ممکن باشد دوری و بی‌روایتی را تبدیل به نزدیکی و گرمی کند، هر چند دور نیست که این تکلیف هم منافی رأی اولیای دولت انگلیس باشد. به امنای دولت ایران اشاره می‌کنم که به دوستدار شرحی بنویسند و در آن ضمن قبول کنند که: هر کشتی که غلام سیاه می‌آورد کشتی جنگی انگلیس معطل کند و به کارگذاران ایرانی بسپارد، و حمل کنند آن سیاه رایه جزیره‌ای که در آنجا آزاد باشند، و امر معیشت خود را به گدایمین خود بگذرانند، و هم در آن ضمن دولت ایران محض مخالفت نباشد. دوستدار

۲۸. نگاه کنید به مقدمه تحلیلی.

نمی‌داند چگونه تعویق می‌اندازند تکلیفی را که کمال محافظت از برای دولت ایران دارد. آن جناب خاطر جمع باشند که این تکلیفاتی را که دوستدار کرده است، هیچ خاطر جمع نیست که کفایت از برای تکلیفات و منظورات دولت انگلیس، و هم‌خالی از تشویش نیست که این میل شخصی خود دوستدار از برای ازدیاد محبت دولتمین بلکه بر دوستدار زیاد از حد تأثیر کرده باشد.

مذاکره تازه امیر باشیل در سفر اصنهبان آغاز گشت، پیشنهاد ایران برای انعقاد قرارنامه‌ای بین دو دولت شامل این اصول بود: قانون تفتیش فقط ناظر به کشتیهای تجاری اتباع ایران است نه کشتیهای دولتی؛ امر تفتیش از اول تا آخر باید تحت نظارت صاحب منصب ایرانی انجام گیرد؛ کشتیها را نباید بیش از مدت تفتیش معطل گردانند؛ حق تنبیه فقط با ایران است و انگلیس تنها بردگان را به وطنشان بفرستد؛ زر خریدانی که در ایران هستند مشمول قرارنامه نمی‌گردند؛ مدت قرارنامه یازده سال باشد و اگر کشتیهای انگلیسی یک روز بیشتر مداخله نمایند نقض «حقوق انسان» کرده‌اند، و ایران حق مطالبه ترضیه را دارد.

بر آن اصول قرارنامه‌ای در شوال ۱۲۶۷ بسته شد و تاریخ اجرای آن از یکم ربیع‌الاول ۱۲۶۸ معین گردید. در واقع حق تفتیشی که این قرارداد برای کشتیهای انگلیسی شناخت، خیلی محدودتر بود از جمله موافقت‌نامه‌هایی که تا این زمان دولت انگلیس از دیگر کشورها بدست آورده بود. اگر قرارنامه مزبور درست اجرا می‌گشت و ایران مراقبت لازم را می‌نمود، عیب اساسی نداشت، خاصه اینکه هرگاه دولت نقشه امیر را در تأسیس نیروی دریایی دنبال می‌کرد، می‌توانست حقوق خود را در خلیج فارس پاسداری کند. متن قرارنامه، دستور جامع و بسیار مهم دولت را به میرزا محمودخان که مأمور بود که همه‌جا همراه کشتیهای تفتیش باشد، نقل می‌کنیم.

قرارنامه که بین دولت علیه ایران و انگلیس در باب غلام و کنیز سیاه داده شده

دولت ایران قرار می‌دهد که کشتیهای جنگی دولت انگلیس و کمپنی تا مدت یازده سال مأذون باشد که به جهت احتمال حمل غلام و کنیز سیاه، کشتیهای تجاری ایران را به تفصیلی که در این صفحه مرقوم می‌شود، تفحص نمایند سوای کشتیهای دولتی ایران که کشتی تجاری و رعیتی نباشد و به آن کشتیهای دولتی مطلقاً دخل و تصرف نباید بشود. و اولیای دولت ایران قرار می‌دهند که هیچ‌وجه غلام و کنیز سیاه در کشتیهای دولتی حمل ننمایند.

اولاً قرار این است که این اذن و اجازه تفحص که در کشتیهای تجاری و رعیتی داده می‌شود، از ابتدای تفحص تا انتهای به دستگیری و توسط و استحضار صاحب‌منصب ایران بشود که در کشتیهای دولت انگلیس منزل و مکان دارند.

ثانیاً کشتی تجار را زیاده از مقدار زمان تفحص غلام و کنیز معطل نکنند، و اگر غلام و کنیز در کشتی ایران و کشتیها بوده باشد کارگزاران دولت انگلیس گرفته ببرند، ولی بدون اینکه خسارت و معطلی بر آنها وارد شود. و برای بردن غلام و کنیز نباید زحمت و ضرری به آنها برسد، خود کشتی را به دستگیری و استیضاح صاحب‌منصبان ایران که در کشتیهای انگلیسی هستند به کارگزاران بنادر ایران که از جانب این دولت علیه هستند سپارند، و صاحب آن کشتی را که به خلاف حکم اعلیحضرت پادشاه ایران عمل نموده، و غلام و کنیز حمل کرده، کارگزاران این دولت علیه به اندازه تنبیه و ترجمان نمایند. و کشتیهای دولت انگلیس بی‌دستیاری صاحب‌منصب دولت علیه ایران هیچ نوع دخل و تصرف در کشتیهای تجارتی ایرانی نمایند، لیکن صاحب‌منصبان دولت ایران هم نباید از شغل محوله خود کوتاهی نمایند. و این قرارداد برقرار است تا موعده یازده سال، بعد از گذشتن یازده سال و تمام شدن موعده و مدت اگر یک روز زیاده بریازده سال معمول و مداخله در کشتیها شود، خلاف رویه دوستی دولت ایران و خلاف رعایت حقوق انسان شده است، از جانب دولت علیه ترضیه مطالبه خواهد شد.

ثالثاً نه غلام و کنیز قدیمی ایران که حال در ایران هستند از حال تحریر و مابعدا اگر بخواهند از راه دریا به خلیج یا هندوستان یا لنگه بروند یا سفر دریا نمایند، باید بلیط از سباشین مذکوره ایران که در بندر بوشهر می‌باشند، به استحضار بالیوز دولت انگلیس متوقف بندر بوشهر، مثل سایر قرارهای منظوره فوق تا مدت یازده سال است. ابتدای شروع به استقرار تفحص و رفتن صاحب‌منصبان ایران از فروردین اول ۱۲۶۸ است از حال تحریر، تا ابتدای این تاریخ فوق حق تفحص و تفتیش نیست. تحریراً شهر شوال المکرم ۱۲۶۷.

سواد دستخط همایون که در اول این قرارنامه مرقوم فرموده‌اند: داین سواد مطابق اصل واصل هم چنان به فرمایش ما نوشته شد، صحیح است. فرسهر شوال المکرم ۱۲۶۷ در دارالسلطنه اصفهان مطابق سال تنگوزیل والسلام.

صورت دستور العمل عالیجاه میرزا محمودخان آجودان وزارت دول خارجه در باب غلام و کنیز

آن عالیجاه بر حسب امر قدر قدرت اعلیحضرت شاهنشاه جمجاه عالمیان پناه روح العالمین فداء، مأمور است که روانه بندر بوشهر شود و در سفاین دولت انگلیس بوده مشغول تفحص و تجسس باشد که تبعه دولت علیه در کشتیهای خود غلام و کنیز سیاه به سمت بنادر فارس حمل و نقل نمایند، و هرگاه کسی مرقب شده باشد آن عالیجاه به

تفصیلی که در ذیل همین دستورالعمل مسطور و مقرر است، مرتکبین را تنبیه و ترجمان نمایند، و به شرایطی که ذکر خواهد شد معمول دارد. اگرچه سابقاً از جانب اولیای دولت علیه به نواب شاهزاده اعظم نصرت‌الدوله فیروز میرزا در این باب اظهار شده، و نواب معزی‌الیه نیز به حکام و مشایخ اعراب بنادر و سواحل و جزایر بحرالمجم اخبار نموده است که مزید مرتکب حمل و نقل غلام و کنیز سیاه نشوند، و به سمت بنادر فارس نیابورند، و جزایر را اعلام کرده است که باوجود اعلانات نواب والا باز تخلف کرده باشند، و وقتی که آن عالیجاه تفحص نمایند و معلوم شود که غلام و کنیز سیاه حمل نموده‌اند آن وقت تنبیه و ترجمان آنها را از قرار تفصیل بعمل آید.

دفعه اول تنبیه و ترجمان مرتکب این است که عالیجاه مرتکب و صاحب کشتی را دویست چوب زده، و دو مساوی قیمت کنیز و غلام را که آورده باشد از او ترجمان بگیرد. به این معنی که نصف دوساوی وجه نقد را آزاد نمایند. و کیفیت دوساوی به این طریق است: مثلاً اگر غلام و کنیز بیست تومان باشد، چهل تومان منظور نماید.

دفعه ثانی اگر صاحب همان کشتی مرتکب شود به علاوه تنبیه و ترجمان سابق، به تفصیلی که ذکر شد صاحب کشتی را با کشتی او شش ماه حبس نماید.

دفعه ثالث هرگاه باز صاحب کشتی مرتکب شود این دفعه باز کشتی را ضبط دولت علیه نماید، و غلام و کنیز سیاه را آزاد نماید و تسلیم گماشتگان دولت انگلیس نماید که آنها را به اوطان خود روانه نمایند. و آن عالیجاه کیفیت آن را به اولیای دولت علیه ایران عرض نماید.

و این قرارداد ما که در خصوص تنبیه و ترجمان، در صورتی است که از يك کشتی سه دفعه خلاف قرارداد دولت علیه به ظهور رسیده باشد، و کل این تنبیهات را بدون مداخله احدی به دست آن عالیجاه حکام بنادر این دولت علیه مجری نمایند. و نیز باید چهار نفر آدم صاحب سواد همراه آن عالیجاه باشد که هریکی از یکی از سفاین دولت بیه انگلیس که سیاحت دریا می‌نمایند بگذارند، و آن را مراقب باشند همین که غلام و کنیز را در کشتیهای تبعه این دولت علیه دیدند، بدون اینکه خود آنها مداخله نمایند یا اینکه از طرف گماشتگان دولت بیه انگلیس اذیت و آزار برسند، به آن عالیجاه اخبار نمایند که آن عالیجاه موافق دستورالعمل مقرره اولیای دولت علیه ایران به اجرای تنبیه و ترجمان آنها بپردازد.

و می‌باید آن عالیجاه موافق دستورالعمل و مطابق شرحی که در تاریخ شوال ۱۲۶۷ قلمی شده، و به دستخط همایون رسیده و سواد آن نزد عالیجاه است، افتخار نمایند، و به جز آن عالیجاه نباید دیگری

در این امر مداخله داشته باشد، بلکه این مأموریت را مخصوص خود داند، و مأذون نیست که مخالف این دستورالعمل و معاذیر همان شرحی که به دستخط مبارک همایون رسیده است، می‌باید اجری شود.

قرارنامه ۱۲۶۷ به موجب فعمل سیزدهم عهدنامه پاریس میان ایران و انگلیس به مدت ده سال دیگر از تاریخ پایان آن تمدید گردید. و در ۱۲۹۹ قرارداد تازه‌ای بین دو دولت بسته شد که جانشین عهدنامه پیشین گشت.

مصونیت سیاسی و مسأله حمایت و پناهندگی

قانون مصونیت سیامی سفارتخانه‌های خارجی را به عنوان حق «خارج المملکتی»، حقوق بین الملل عمومی مشخص ساخته است؛ کنسولگریها هم برخی امتیازات خیلی محدودی دارند. اما سفارتخانه‌ها و کنسولگریهای روس و انگلیس در ایران حق مصونیت را وسیله اعمال نفوذ سیاسی، مداخله در امور داخلی، پناه دادن مجرمین غیرسیاسی قرار داده، رویه‌ای پیش گرفته بودند که بکلی منافی اصول حقوق دول و ناقض حاکمیت ملل بود. به تعبیر ساده‌تر آن دستگاههای خارجی حکم امامزاده و یاسرطویله شاهی را پیدا کرده بودند که هر کس به آنجا پناهی می‌نهاد در امان بود، و دولت رایزرای محاکمه و تعقیب وی نبود.

سوءاستفاده نمایندگان سیاسی و کنسولان از «حقوق دیپلماسی» مظالم گوناگون داشت. عمده آنها مسأله تحت‌الحمایگی، و تبعیت خارجی اتباع ایران، و قضیه سرپرستی ارامنه تبریز است. (البته موضوع تبعیت خارجی از جهتی پیوسته به حقوق بین الملل خصوصی بود. ولی جنبه سیاسی آن بر هر جنبه دیگر آن بی‌چربید). این مسائل از لحاظ تاریخ سیاسی و حقوق داخلی ایران و قانون بین الملل عمومی و خصوصی اهمیت دارند. همین اندازه بگوئیم که بهانه جنگ دوم ایران و انگلیس را مشاجره سیاسی بر سر تبعیت یکی از اتباع ایران، به دست انگلیس داد، در این مبحث خیلی به اجمال سخن می‌گوئیم؛ توجه اصلی ما معطوف به کیفیات عمومی آن مسائل، شناخت سیامت امیر، و دشواریهایی است که بر سر راه دولت او فراهم می‌گردند، و هر نمونه‌ای را که می‌آوریم نمودار یک‌جهت گفتار ما است.

موضوع تحت‌الحمایگی ناظر به تأمین دادن کلی سفارتخانه‌ها به اتباع ایران، و پناهنده جستن افرادی به سفارتخانه و یا کنسولخانه خارجی می‌گردید. مورد اول شامل افراد سرشناسی مانند وزیر و شاهزاده و سردار و امنای دیوانی بود که اغلب بایبگانان سروسری داشتند. مورد دوم بیشتر شامل کسانی بود که متهم به جرم و جنایت و یا در زمره پدیه‌کاران دیوان بودند که تلاش در فرار از کیفر می‌نمودند. مسأله تبعیت خارجی اتباع ایران معمولاً در مواردی پیش می‌آمد که غرض سیامی خاصی در کار بود، و یا افرادی می‌خواستند

خود را از شمول قانون داخلی مصون دارند و از حق قضات کنسولان خارجی سوءاستفاده برند. آنچه گفتیم نتیجه گیریهای دقیق ماست از مطالعه تطبیقی مجموع مراغه های ناشی از ادعای تحت الحما یگی و تبعیت. اما قضیه سرپرستی ارامنه تبریز موضوع جداگانه است و ناشی از ادعای دولت انگلیس در حمایت از عیسویان، و امتیازی که در مداخله امور آنان برای خویش قائل بودند.

شروع می کنیم با مسأله پناهندگی و چند نمونه را به دست می دهیم. یکی از مأموران دیوان به کار جمع آوری عایدی خالصه های دولتی گمارده شد. پس از انجام مأموریت از تحویل پول به خزانه سر باز زد و به سفارت انگلیس پناه برد. چون دولت استرداد او را خواست، جواب شنید: «از ترس بیگلوبیگی لا بداً به اینجا تحصن جسته است». امیر در رجب ۱۲۶۶ پاسخ دندان شکنی داد: «دیوانخانه مبارکه برای غوررسی امور و رفع هر نوع ظلم از فقرا و ضعفا قرار گرفته شده است. کی به تظلم رفت، به دیوانخانه مبارکه، عرض کرد که به من ظلم شده است و اسنای دیوانخانه به عرض او نرسیدند که لا بد شود پناه به سفارت آورد؟ پس معلوم می شود که اینطور آدمها مظلوم نیستند و منظورشان خوردن مال دیوان و مردم است.» در دنبال آن چنین گوشزد می کند: «بعد از آنکه اینطور راه مردم به صمارت سفارت باز شود، هر کس به طمع خوردن مال دیوان افتاده پناه به صمارت سفارت می آورد، و آن جناب و دوستدار را به هر روز در زحمت و مرارت می اندازد. در این صورت از جناب ساسی خواهش دارد که آقا جان بیک را جواب داده و روانه نمایند، و من بعد هم که یقین امت که اگر از این قبیل اشخاص را راه بدهند، باعث زحمت آن جناب خواهد شد».

در مورد دیگر که یکی از اشرار به سفارت مأمون جست، امیر به شیل نوشت: «سوالی از آن جناب شده بود که چگونه می شود رعیت و نوکر دولت ایران در زیر حمایت دولت دیگر برود؟ اگر موافق عهدنامه قراری در این باب هست، مرقوم دارند تا معلوم شود؟ آن جناب از این فقره صرف نظر کرده جوابی مرقوم نداشته اند، یقین است که در این باب جوابی مرقوم خواهید داشت. ثانیاً نوشته بودند که اولیای دولت ایران رسماً بطور دولتی به سفارت دولت انگلیس اطمینان دادند تا از آن سفارت بیرون رفت. اگر در این باب سندی از اولیای دولت ایران دارند ابراز نمایند تا معلوم شود آن چگونه سندی است که او را از تسلط آقا و نوکر و رعیت دولت ایران خارج می کند؟!»

همین بساط را استیونس کنسول انگلیس در تبریز برپا کرده بود. یکی از قداره بندان شهر به کسی زخمی زد، و کنسولخانه را پناهگاه خود قرار داد. میرزا مصطفی خان افشار^{۲۹} منشی مهام خارجه، استرداد وی را خواست. استیونس برهان آورد که: «هر کس پناه به قونسولگری آورد در

۲۹. این شخص همان نویسنده مفرنامه خسرو میرزا به روسیه است.

تحت حمایت خواهد بود، نباید از قونسولگری به محاکمه بپردازند. افشار به امیر مراجعه کرد و به دستور او شرحی مبنی بر اعتراض علیه مداخله کنسول در امور مملکت در ۱۱ شوال ۱۲۶۷ نوشت و اعلام داشت: امنای دولت مقرر داشته‌اند که: «آن عالیجاه و سایر گماشتگان دول متعابه را حتی نیست که شریک و مقصر این دولت علیه حمایت کرده، نگاهداری نمایند. و نوشته‌اند که در این باب با آن عالیجاه دوستان استظهاری مکتوباً گفتگو کرده، جواب حاصل نماید که آیا به چه مناسبت این مداخله‌ها را در امور داخله مملکت می‌نمایند؟ لهذا زحمت اظهار می‌دارد که همان شخص مقصر را در صورتی که جواب مقرون به حساب نداشته باشد، به نزد دوستان روانه نمایند که بر وفق تقصیر تنبیه شود. و اگر جواب درستی که مقبول برای اولیای دولت علیه خواهد بود در حمایت و نگاهداری مقصر این دولت دارند، نوشته به دوستان اعلام کنند که مراتب را به دربار همایون عرض کنند». جواب استیونس این بود: «زخم زدن و مقصر بودن مشارالیه ثابت و مشخص نیست». و بنا بر دستور وزیر مختار «مادامی که اطمینان و خاطر جمعی از جانب کارگزاران دولت علیه در حق او داده نشود، دوستان او را تسلیم نکنند».

دولت بر آن شد که قرار درستی بدهد که هر روز کسانی به عنوان وابستگی به کنسولگری ادهای امتیازی نکنند. از این رو صورت گماشتگان آن را خواست، و منشی مهم خارجة آذربایجان در شوال ۱۲۶۷ به استیونس ابلاغ کرد: «چند نفری از اهالی ایران و اشرار این مملکت خود را منسوب به قونسولگری آن دولت بپیه کرده، از بعضی آنها که آلمان درستکار نمی‌باشند، پاره‌ای خلاف ظاهر می‌شود که شکایت آنها به عرض حاکم ولایت می‌رسد. البته این قبیل اشخاص که خود را بسته به قونسولگری آن دولت می‌نمایند، خالی از عرض نمی‌باشند. اکثر آنها اهل شرارت و افساد خواهند بود و چنان خیال می‌نمایند که به انتساب قونسولگری، خودشان را از سیاست عمل خلاف محافظت خواهند کرده، در پی حسابی مستمر می‌باشند». بنا بر این شایسته است اسم و رسم کسانی که نوکری حقیقی کنسولگری را دارند بفرستند که در امتیازات آنها موافق قاعده و قرار رفتار شود. استیونس آن را تقاضای «بیسوده و خلاف» شمرد. و شیل به این عبارت تمبیر کرد که: دولت می‌خواهد بداند «قونسول در اندرون خود به چه کار مشغول است». در واقع «قونسول مزبور در کمال آزادی و رفاهیت بدون ایرادی از هیچ طرف می‌تواند که بخواهد و مایل باشد صد نوکر هم نگاه دارد».

دولت می‌خواست قراری بگذارد که سفارتخانه و کنسولخانه انگلیس، مأمین مردم رجاله نباشد. آن جوابهای بازاری که از شیوه نامه نگاری سیاسی دور بود، ارتباطی به مطلب نداشت: حکایت از سیاست ماجراجویانه انگلیس علیه دولت امیر می‌کند. از آنجا که آئین پناهندگی و حمایت سیاسی به صورت مبتذل و غیر قانونی درآمده بود، و شیل و استیونس خود را پای بند قواعد

بین‌المللی نمی‌دانستند، دولت رفت و آمد به سفارتخانه و کنسولخانه آن دولت را تحت مراقبت قرار داد. این معنی در نامه شیل، رمضان ۱۲۶۷، به امیر منعکس است. می‌نویسد: وزیر نظام آذربایجان برادر آن جناب در مجالس و محافل مذکور داشته‌اند که چنانچه جناب امیر در طهران مردم را منع از آمدن و شد به سفارتخانه انگلیس کرده‌اند، من هم مأمورم که مردم اینجا را ممانعت کنم که به قونسولخانه انگلیس رفت و آمد نداشته باشند. هر چند این معنی مدت‌ها بود که در باطن از آن جناب به لباسهای مختلف به منتصه ظهور رسیده بود، و هر کسی راه یک راهی در مقام ممانعت بر می‌آمدند، یا از یک راهی به تادیب و تنبیهش می‌گوشیدند... قطع دارد که خود آن جناب هم راضی نخواهند بود که به این وضوح خیالات باطنی خود را آشکار سازند. و امید چنان است که اما بعد را ملاحظه درین باب داشته باشند. و هم... وزیر نظام را در مقام نصیحت اعلام دارند که از این قبیل صحبتها اجتناب نمایند. امیر پاسخ داد: برادرم «بسیچ وجه سروکاری با قونسولخانه یا امورات آنها ندارد که به کسی بگوید بروید یا نروید. او وزیر نظام است و کارش علیحده... از درایت آن جناب یا همه مجالست و مؤانستی که با دوستدار دارند و معرفت کلی به احوال ما هر دو دارند، به نظر بعید می‌آید که اینگونه تصورات درباره دوستدار و مشارالیه نمایند، و گوش به سخنان ارباب غرض و مردم بیکار ایرانی داده، این حرفهای بی‌مأخذ را رسماً مرقوم دارند. با کمال دوستی و اتحادی که فیما بین این دو دولت قوی مکنت می‌باشد، چه باعث است که چنین قدغنها می‌شود؟ بالجمله آن جناب این مراتب را به همه جهت بی‌مأخذ و بی‌پا دانسته ابتدا گوش به سخنان ارباب غرض ندهند. بدیهی است که روات اینطور اخبار خیرخواه هستند یا محلل و مفرض».

اما راجع به ماجرای مدعیان تبعیت انگلیس:

به یک داستان تاریخی که تا زمان قطع روابط سیاسی ایران و انگلیس طول کشید، قناعت می‌کنیم. حاج عبدالکریم قندهاری بازرگانی بود از اهل قندهار، در حدود ۱۲۳۰ به تهران آمد، از راه دادوستد و رباخواری دارائی هنگفتی گرد آورد که بالغ بر صد هزار تومان ثبت کرده‌اند. به گناه اینکه با سفارت انگلیس سروسری داشت، در دولت حاجی میرزا آقاسی چسب مفصلی خورد که تادیب سیاسی بشود. از مردم طلب فراوان داشت، در ضمن مالیات زیادی به دیوان بدهکار بود. برای اینکه طلبش را وصول کند، و مال دولت را بخورد، مدعی تبعیت انگلیس شد و زادگاهش را «شکارپور» هند قلمداد نمود. سفیر انگلیس در تندرکاریه رسمی به دولت خود می‌نویسد: «او از اهل افغانستان است، و ادعای هندی بودن او حقیقت ندارد. اما چون از راه اجحاف و غصب مال مردم ثروت زیاد اندوخته، می‌خواهد تحت حمایت سفارت در امان باشد»^{۳۰}.

اما شیل که آن سخن را به لندن می‌نویسد، در مکاتبه با ایران مدافع

سرسخت شکارپوری بودن حاج عبدالکریم و حامی ادعای ناموجه اوست، بازرگان قندهاری استشهادی فراهم کرد که اهل شکارپور است، شیل هم گذرنامه انگلیسی به دستش داد و در شوال ۱۲۶۷ به امیر نوشت: «بصراحت اظهار می‌دارد که حاجی عبدالکریم رعیت خالص خلص دولت انگلیس است و باشبورت رعیتی دولت انگلیس را هم در دست دارد و از نوشتن و اسناد دادن این قبیل ایرادات بهیچ وجه منقصتی در رعیت و مطالبات او و اشخاصی که تذکره رعیتی دولت انگلیس را در دست دارند نمی‌رصد. و دولت انگلیس مطالبات حاج مشارالیه را از هر کسی که باشد، به قسمی مطالبه خواهد کرد که مطالبات رعایای متولد شده در خود لندن را مطالبه می‌کند. و در مطالبات مشارالیه اصلاً تفاوتی نخواهد کرد. البته اولیای این دولت از مراتب مسطوره در این مراسم استنباط کامل خواهند فرمود که ایستادگی بی‌ثمر در این موارد عاقبت نیک نخواهد داشت». زبده استدلالهای دولت از مجموع نامه‌هایی که به سفارت نوشته شده، این است: «استشهاد معتبره مشحونه به اسما و مفتیمهای هرات و معتبرین و مشاهیر آنجا حتی جناب ظهیرالدوله (حاکم هرات) در دست است که تولد مشارالیه در کرشک قندهار شده و از قندهاری است و این معنی از خایت شهرت و وضوح مستغنی از بینه و دلیل است... خلاصه ابدأ اولیای این دولت علیه حاجی عبدالکریم رابه رعیتی آن دولت نشناخته‌اند و نمی‌شناسند». دیگری اینکه «در همه قبایجات و تمسکات شرعیه و عرفیه اصل مشارالیه قندهاری و مسقط الرأس و مولد او کرشک قندهار بوده، محل شك و شبهه نیست. و هم از اینکه مشارالیه متجاوز از قرنیه در جزو اتحاد رعایای ایران محسوب بوده و صاحب خانه و ملک و عیال و اولاد و ثروت و مکننت زیاد شده، و قرایت با دودمان و اشخاص بزرگش کرده و با رعایا و عموم تبعه این دولت در جمیع تکالیف و تحکیمات شریک و سهیم بوده، و در این مدت یک قرن توطن او در دارالخلافه مثل سایر افراد و اتحاد رعایای مخصوص خود بر مشارالیه حکم کرده‌اند، و از دادوستد معاملات و دادن وجه گمرک و سایر قواعد ملکیه به طریق رعیتی ایران رفتار کرده است، و هرگز در هیچ حالت بی‌جز در این اواخر خود را از تبعه خارجه حدو محسوب نداشته است».

به علاوه یک سند ذمی حاجی میرزا آقاسی که به موجب آن در ۲۸ شعبان ۱۲۶۳ صدراعظم ایران مبلغ چهار هزار تومان از حاج عبدالکریم قرض کرده بود، و در سواد آن سند که از طرف سفیر انگلیس جهت مطالبه وجه نزد امیر فرستاده شده بود، صریحاً به قلم آمده: «خیرالحاج حاج عبدالکریم قندهاری المولد و طهرانی المسکن». امیر از این نامه اتخاذ سند نمود و به وزیر مختار انگلیس در ۱۹ محرم ۱۲۶۸ نوشت: «چنانکه در همان سواد نوشته مرحوم حاجی میرزا آقاسی ایفادی آن جناب، نیز به همین صفت موصوف شده است اگر نوشته مزبور معتبر باشد، قاطع و فاضل همه این حرفها و مثبت رعیتی او به دولت ایران است. و الا یک نوشته چگونه دو حالت می‌تواند

داشت که در جنبه مطالبه وجه معتبر، و در جنبه دلالت به رعیتی بی اعتبار باشد؟

پس از اینکه حاج عبدالکریم استمشهاد خود را تنظیم کرده و خود را رعیت انگلیس می خواند، نامه ای از سفارت به خط میرزا حسینقلی خان منشی سفارت و مهر کلنل شیل به دولت ایران می رسد که صریحاً حاج عبدالکریم را امراتی ذکر کرده بود. و تاریخ این نامه مدتی متاخر بر تاریخ استمشهاد حاجی مزبور بود. لذا دولت به شیل ابلاغ کرد: «... به دلایل عدیده و پراهرین واضحه ثابت و مدلل شده است که او شکارپوری نیست، و اصل او از کرشک قندهار که به هرات نزدیک است می باشد. و استمشهادی هم که او خود را شکارپوری نوشته و ایراز کرده، جعلی است و تاریخش پیش از تاریخ نوشته آن جناب است که او را امراتی دانسته اند. و بدیهی است که نوشته سفارت خاصه آن جناب اعتبار تمام دارد و ناسخ استمشهاد جعلی او». در برابر آن پراهرین قاطع امیر، شیل خواست تصدیق ضمنی بگیرد و در نامه رسمی از «حاجی عبدالکریم شکارپوری رعیت دولت انگلیس» یاد می کند، امیر هم که نازک بین بود و از جواب باز نمی ماند گفت: «اینطور تصریحات را درباره کسی که رعیتی او محل حرف و گفتگوی کلی نبوده باشد، می توان نوشت، نه در حق آنکه حرف و دلیل واضح بر عدم رعیتی او باشد». شیل زبان تهدید پیش گرفت: همان مطالبه حقوقی که «به جهت رعیت متولد شده در لندن بایست بشود، بدون تفاوت و مغایرت درباره حاج عبدالکریم و اشخاصی که تذکره رعیتی دولت انگلیس را در دست دارند، خواهد شد. بر اولیای هر دولت لازم است که حفظ اینگونه مراتب را قبل از وقوع واقعه ای که در حقیقت خیلی ملاحظه لازم دارد بفرمایند». امیر به سفیر ابلاغ کرد: «باید» قرار اجلاس و تحقیقی در این باب گذارند، و یا اینکه ناچار اولیای این دولت مطالبه این مطلب را با اولیای دولت انگلیس رجوع نموده، سواد کل احکام معتبره علما و مجتهدین و استمشادات مسهور به امهار صحیحه راهم نزد ایشان خواهند فرستاده، که حقوقی به این آشکاری در پرده خفا نمایند. بنابر این توقع دارد «اظهار مجددی ننمایند تا کیفیت مزبور بر رأی اولیای دولت بهیه انگلیس معلوم شود». یعنی امیر اعلام کرد که گفت و شنود بسرامت.

سفارت ساکت شد. دو سال بعد از امیر که مقدمه قطع روابط سیاسی ایران و انگلیس چیده می شد - داستان تاجر قندهاری از نو عنوان گردید. دولت گفت: باید «مقدمه تابعیت بالاخص او به احد دولتین مشخص و مدلل شود. پس از آن به اقتضای تبعیت او به احد طرفین رفتار شود»^{۳۱}. در مجموع نامه های شیل يك حقیقت چشمگیر است که آنچه می نوشت دروغ محض بود، و خودش هم به دروغ و تزویرش آگاه؛ در تذکاریه رسمی به دولت خود، حقیقت را گفته بود که پیشتر آوردیم.

۳۱. برای تفصیل نگاه کنید به وقایع اتفاقیه، ۱۵ صفر ۱۲۲۵.



آخرین گفتار ما در مسئله سرپرستی یا حمایت ارمنه تبریز است. پس از مرگ محمدشاه و پیش از ورود ناصرالدین شاه به پایتخت، کار «سرپرستی» ارمنه تبریز در ذی‌قعدة ۱۲۶۲ به استیونس کنسول انگلیس در تبریز سپرده شد. این تدبیری احتیاطی بود که در دوره فترت، حادثه ناگواری روی ندهد و زحمتی برای جماعت ارمنی ایجاد نشود. محله ارمنی‌نشین تبریز وضع خاصی داشت و امیر در یکی از نامه‌هایش وصف آن را کرده: «این محله ارمنه در جایی واقع شده که از مسلمانان و ارمنی و رعایای خارج دائماً به آنجا آمدوشد می‌نمایند، و رعایای دولت روسیه هم در آنجا منزل و مأوی دارند... و هیچوقت در آنجا خالی از حوادث نخواهد بوده. نمونه‌ای از این هنگامه‌ها در وزارت نظام میرزا تقی‌خان برپا شد که تدبیر او را در فروتنشاندن آن شناختیم^{۳۲}. همچنین دانستیم که روس و انگلیس هر دو نسبت به اقلیت مسیحی و خاصه جماعت ارمنی تبریز علاقه سیاسی داشتند - و نکته باریک اینکه برخورد منفعت‌طلبانه دولت، اغلب در محله ارمنی‌نشین بروز می‌یافت.

در بخش دیگر اصول سیاست امیر را در حمایت از اقلیتها، خاصه توجه او را در پشتیبانی از حقوق عیسویان، و از همه مهمتر اندیشه ترقی او را در امتلائی مقام اجتماعی طایفه نصرانی روشن ساختیم. گفتار ما در اینجا محدود است به جنبه سیاسی مسئله ارمنه تبریز در روابط ایران و انگلیس با توجهی به رویه روس. راجع به وجه نظر انگلیس، شیل به امیر می‌نویسد: «در مقام یادآوری به خاطر آن جناب بیاورد که دولت انگلیس چقدر طالب خشنودی و بهبودی خاطر اهالی عیسویه این مملکت می‌باشند». جای دیگر در توضیح صدور فرمان سرپرستی ارمنه به نام استیونس می‌گوید: «دولت انگلیس خیلی ترحم دارند در خیر طوایف ارمنه و نصرانیه که هم ملت هستند. خیلی طالب هستند که هیچ تعدی و پدرفتاری به آنها نشود». همچنین در معنی لغت «حمایت» و «سرپرستی» که به ترداد به کار می‌رفت، این تعریف را می‌آورد: «معنی لفظ حمایت این است که شخصی تنبیه نشود از اتهام، یا اینکه کسی خسارت به او نرساند، یا اینکه کسی مداخلت به او داشته باشد بدون اعلام کردن. و قبل از رجوع کردن به آن شخصی که در زیر حمایت اوست. از مضمون فرمان بر آن جناب معلوم خواهد بود که مستر استیونس، پرستاری ارمنه را در حالت قونسولگری بالمشخصه کرده است».

جهت عمومی سیاست امیر این بود: «رعیت هر مملکتی را سلطنت و دولت خودش باید پرستاری نماید لاغیر». به علاوه مداخله مأموران بیگانه در کار ارمنه منافعی «حقوق سلطنت» یعنی حاکمیت دولت است. از جهت دیگر می‌دانیم که رویه کنسول انگلیس دخل و تصرف آشکار در امور داخلی

ایران بود. او همان کسی است که در قضیهٔ معجزهٔ یقعهٔ صاحب‌الامر تبریز چلچراغ به آنجا فرستاد، و در برانگیختن هیجان عمومی شهر دست داشت.^{۳۳} امیر در نامهٔ بلندی که در رجب ۱۲۶۶ به شیل فرستاد، علوماری از مداخلات استیونس نوشته، نتیجه‌گیری می‌کند: «اختلالاتی که از مداخلهٔ پیوسته... مستر استیونس قونسول دولت انگلیس رو می‌دهد، خارج از مأموریت و شغل قونسولگری خود در امور داخلهٔ مملکت آذربایجان دخل و تصرف می‌نماید، بدیهی و آشکار و روز بروز در ازدیاه است... و رفتار و حرکاتی را عالیجاه مشارالیه در این اوقات پیشنهاد خود کرده است که منتج حوادث و مفاسد کلیه است». در گفتگوی باشیل نیز گفته بود: «یقین دارم که در هیچ کشوری هیچ کنسولی اختیار مداخله در امور داخلی را ندارد، و اجازه نمی‌دهد که به اندازهٔ مستر استیونس در کارهای دولت دخل و تصرف کند»^{۳۴}.

پس تصمیم گرفت که دست کنسول را از مداخلهٔ غیر قانونی در کار مملکت قطع کند، و فرمان سرپرستی او را از ارامنهٔ تبریز یکسره باطل گرداند. نخست در ۱۸ محرم ۱۲۶۶ اعلام کرد که: «کلی فرامین اول جلوس آذربایجان الی ورود به دارالخلافه ملغی است. رای دولت را زبانی به شیل ابلاغ کرد که از این پس استیونس اختیاری در کار ارامنه ندارد، و نیز از همان قرار به وزیر آذربایجان دستور صادر شد. تعلیماتی که شیل در این مرحله به استیونس فرستاد قابل دقت است: «هرگاه وزیر آذربایجان موضوع فسخ حمایت ارامنه را به شما اعلام داشت، لازم نیست که کوششی برای حفظ آن سمت بنمائید، اما نگوئید که از جانب من دستوری به شما رسیده است»^{۳۵}.

امیر که به شیوهٔ خود، در کارهای عمده همیشه زمینه را آماده می‌ساخت - به دنبال ابلاغ شفاهی مزبور، تصمیم دولت را بطور کتبی در ۹ جمادی‌الاول ۱۲۶۶ به سفیر انگلیس اعلام نمود. و همان روز به محسدرضاخان فرامانی وزیر آذربایجان نوشت:

... چندی پیشتر بر حسب حکم و دستور دستخط همایون... به شما قلمی داشت که نظر به مقتضیات مصالح ملکیه نباید عالیجاه... موسی استیونس قونسول دولت بییهٔ انگلیس، مداخله در امر ارامنهٔ تبریز تبعهٔ دولت اید مدت داشته باشد، باید مراتب را بطور خوب و قسم مرغوب حالی عالیجاه مشارالیه بنماید، و خود آن مخدوم به امور آنها مراقبت نموده، کسی را تعیین کند به امور آنها و ارمی کرده که مورد پاره‌ای

۳۳. نگاه کنید به بخش ۲۲.

۳۴. انگلیس ۶۰/۱۵۸ شیل به پالمستون ۱ ژانویه ۱۸۵۱.

۳۵. انگلیس ۶۰/۱۵۰ شیل به استیونس، ۲۶ مارس ۱۸۵۰.

نقلها و گفتگوها نشود. و آن مخدوم هم از جانب دیوان عالیجه حاجی آقا کدخدای محله آنها را تعیین نموده که بهامور آنها واری نماید. اگر چه سابقاً در این باب... به جناب قولول شیل... بالمشافیه اظهار و اعلام شده بود، درین وقت نیز به موجب نوشته رسما نه که سواد آن در جوف است، مراتب را به جناب سزوی الیه نگارش داشت که از حکم همایون استحضار کامل نمایند، و بدانند که عالیجه حاجی آقا کما فی السابق مأمور است که به امور آرامنه تبریز واری نماید و لا غیر.

در نامه امیر به شیل می خوانیم: «نظر به مصالح چند از مقتضیات امور ملکیه به وزیر آذربایجان دستور رفت که: «نه عالیجه موسی استیونس قونسول دولت بهیه انگلیس، نه دیگری از منتسبان دول سایر باید مداخله در کار آرامنه تبعه دولت ابد مدت داشته باشد... لهذا مجدداً به جناب سامی زحمت می دهیم که آن جناب هم به عالیجه قونسول بنویسد که چون اینگونه کارها از امور داخله این دولت علیه است و مقتضی مصالح ملکیه نیست که دیگری مداخله نماید، لهذا از قرار حکم محکم اعلیحضرت... مداخله در امور آرامنه تبریز ننماید». در نامه مزبور بتلویح گفت که حق سرپرستی به دولت دیگری مثلاً روسیه واگذار نخواهد شد.

امیر در نامه ای که روز بعد (دهم جمادی الاول) به سفیر روس نیز نگاشت، به استناد حقوق حاکمیت دولت اعلام نمود: «حقوق سلطنت... در باب پرستاری رعیت خودشان، مداخله منتسبان خارجه را در کار آرامنه بیحق می سازد؛ این معنی بدیهی و معلوم است که رعیت هر مملکتی را سلطنت و دولت خودش باید پرستاری نماید لا غیر. به حکم دوستدار، بر طبق دستخط مبارک به... وزیر آذربایجان شرحی نوشت که... قونسول دولت انگلیس از منتسبان دول خارجه، مداخله در امر آرامنه تبریز رعیت دولت ننمایند». در آخر نامه خواهش کرد که به کنسول روسیه در تبریز بگویند که «چز کارگزاران آذربایجان احدی را نشنامند».

همین جاست که امیر به شاه می نویسد: «در خصوص حکایت آرامنه... خواب هم نکرده، مشغول این کار می باشد. و نمی داند که آخر تکالیف حضرات به کجا خواهد انجامید، در صورتی که قبول خواهش آنها از قوه این دولت خارج است. در جواب آنها حیرتی دارم. معیناً تا امکان در دست هست باید تلاش کرد. جوابی در دست دارم که الان نوشته می شود.» ۳۶ تلاش او بیحاصل نبود.

باری، تصمیم دولت برای شیل گران بود، اما ناگزیر پذیرفت. دالگوروکی در باطن خرسند گشت زیرا میل نداشت که سرپرستی آرامنه را کنسول انگلیس به عهده داشته باشد. و این قضیه خود رقابتی میان دو کنسول در تبریز ایجاد کرده بود، و امیر از آن استفاده نمود و سیاست خود

را پیش برد. شیل در ۹ جمادی‌الثانی ۱۲۶۶ به امین اطلاع داد: دوستدار «محض خواهش اولیای این دولت علیه و جهات دیگر، این يك فقره مطالبه را گذشت نمود که من بعد کارگزاران دولت علیه ایران خود به نفسه به سرپرستی ارامنه تبریز پردازند. و به عالیجماه... مستر استیونس... فردا می‌نویسد که دخل و تصرف ننماید».

دیری نگذشت که ماجرای سیاسی میان کنسول روس و انگلیس و وزیر آذربایجان هر سه درگرفت. مجمل قضیه اینک: در نیمه شب ۲۸ ربیع‌الثانی ۱۲۶۷ سردی ارمنی از گماشتگان کنسولخانه روس در مستی، به روی سرگزمه شهر قمه کشید، به دستور وزیر او را تنبیه کردند. استیونس به ادعای سرپرستی ارامنه چوپزدن ارمنی را تجاوز دولت به حقوق خود شمرد؛ آنیچکف توقیف او را مخالف عهدنامه قلمداد کرد؛ و محمدرضاخان آن کار را از اختیارات دولتی خود دانست. اما باید گفت کنسول روس حاضر بود از ادعای خود به نفع اقدام دولت ایران صرف نظر کند.

کنسول انگلیس به همکار روسی خود اعتراض کرد: «شما می‌دانید که شاه، کل ارامنه که در تبریز هستند يك سال و نیم است به من سپرده‌اند. پس از این قرار این حرکت وزیر خلاف است و مطلقاً بی‌قاعده است. علاوه از آنکه بی‌حرمتی به شخص من است آن به کنار بماند. میل خود را به جناب وزیر گفتم و ضرور است که به شما خبر بدهم که تا از سفارتخانه دولت بپیچد انگلیس به من خبر ندهند که امسالی دولت ایران این اقتدار از من گرفته‌اند، هرگز راضی نخواهم شد و نخواهم گذاشت احدی دخل و تصرف در کار ارامنه اینجا بکند».

کنسول روس پاسخ فرستاد: آن ارمنی توکر کنسولخانه است و رعیت ایران. «و چون سرگزمه هم رعیت دولت ایران است و این عمل خلاف عهدنامه ترکمنچای بوده، من می‌بایست به امنای این شهر و مباشرین امور دیوانی تبریز شکایت و اظهار کنم، کردم... اینک نوشته بودید حرکت وزیر بی‌قاعده است آن را هم نمی‌دانم که تنبیه کردن وزیر رعیت را بدون اذن شما، خاصه کسانی را که به سبب شما خلاف کرده بودند بی‌قاعده است یا نه؟ اینقدر می‌دانم که حرکت جناب وزیر مطابق است با دستورالعملی که امنای دولت ایران به او داده‌اند و به من اظهار کرد، و همان روزها به شما هم اظهار نموده است. و کنسولخانه روس هم حکم و دستور العمل دارد که به غیر از مباشرین امور دیوانی تبریز قبول دخل و تصرف خارجه را در ارامنه نکنند».

سخن آنیچکف راست و منطقی بود، و حرف استیونس بی‌پای دولت پیش از این به او ابلاغ کرده بود که هیچ حقی در سرپرستی ارامنه ندارد، و از پاشی شیل نیز آن را تأیید نموده بود، اما خوی ماجراجویی وی را به ستیزه‌جویی واداشت. دالگوروکی نیز در پشتیبانی از حقوق دولت در

جمادی الاول ۱۲۶۷ به امیر نوشت: استیونس ادعای حمایت ارامنه را می‌نماید. اما اولیای دولت ایران مکرر به طریق اکمل به دوستدار اطمینان داده بودند که اینگونه امتیاز مخالف حقوق سلطنت می‌باشد... متوقع است که هرچه زودتر ممکن باشد، بانگلیه حالت اینگونه اوضاع را رفع نمایند. عالیجاه جنرال قونسول اعلیحضرت امپراطوری در آذربایجان در امورات متعلقه به تبعه روس و رعایای ایران، نمی‌تواند کارکنان حسابی دیگر را بشناسد مگر کارگزاران آن مملکت که نزد ایشان مأموریت دارند».

از این پس يك سلسله مشاجره طولانی بین سفارت انگلیس و دولت سرگرفت. برگزیده استدلال دو طرف را از مجموع نوشته‌های رسمی به دست می‌دهیم. استدلال شیل این بود: سرپرستی کنسول از ارامنه تبریز به موجب فرمان پادشاه بوده و مقبول دولت انگلیس؛ مرد ارمنی مثل سایر ارامنه زیر حمایت کنسول است و نمی‌شود «فی‌الفور محافظت ارامنه تبریز را موقوف کند»؛ چون به وزیر آذربایجان خبر دادند که شخص ارمنی در خدمت کنسول است و نباید معترضی او شد، گفته بود: آدم او باشد یا نباشد تنبیه خواهیم کرد؛ وی به دولت انگلیس و مأموران بیحرمتی کرده، و به جرم این اهانت باید از وزارت آن ایالت معزول شود و حکمران آذربایجان نیز پوزش بخواهد؛ لازم است که سرپرستی ارامنه را به موجب وعده‌ای که داده بودند از نو به کنسول بسپارند.

اما برهان امیر: به موجب اعلام رسمی دولت، کنسول در زمان تنبیه ارمنی در سرپرستی ارامنه باقی نبوده است؛ عنوان سرپرستی سلب اختیار و اقتدار حکمران آذربایجان را نمی‌کند؛ تنبیه ارمنی رعیت ایران بیحرمتی به کنسول نیست؛ از کجا و به چه دلیل محقق گردیده که وزیر آذربایجان آن عبارت را گفته باشد؛ قبول عزل وزیر را «دولت ایران برای خود... مخاطره عظیمه می‌داند، بطوری که در انتظام مملکت و استقبال سلطنت خالی ازخلل نمی‌داند»؛ راجع به تجدید برقراری کنسول به سرپرستی ارامنه «به خاطر ندارم چنین وعده‌ای... داده باشد، زیرا اگر چنین وعده‌ای داده بود می‌بایست حکم مجده صادر شده باشد و چنین امری تحقق نیافته.

چند نکته عمده را از نوشته‌های امیر نقل می‌کنیم. به شیل می‌نویسد: تقاضای واگذاری سرپرستی ارامنه به دولت دیگر متضمن دو امر است، یکی اینکه: «چنان مستفاد می‌شود که باید برخلاف حکم کل معموله ایران، این محله ارمنی حالتی داشته باشد که حاکم آذربایجان مسلوب‌الاختیار از کار آنها ماند. و این رسمی است جدید در ایران، دیگر اینکه اگر امری حادث شود، خود به رأی‌المین ملاحظه می‌نمائید که کارگزاران همسپد همجوار» حقی مطالبه می‌کنند که اگر اجرا شود مایه رنجش کنسول شما می‌شود، و هرگاه تأملی کرده، آن طرف استصواب غیر را مقبول نمی‌دارد. از آن گذشته «حالت امروزه این کار ارامنه برای دولت علیه ایران

مایه مرارت و باعث بی‌نظمی مملکت سرحدیه شده و به این واسطه امور داخله آذربایجان در حالت بی‌نظامی است. و بدیهی است که چنین بی‌نظامی و مرارت برعهده کسی است که باعث شده... این مداخله مستلزم بی‌نظامی چند و اختلال امور داخله مملکتی می‌باشد و مایه مرارت است. حالا ثمر مرارت طاهر و از جمله آنها یکی همین فقره است... از آن جناب استفسار می‌کنیم که درین صورت چگونه امری را مرتکب شویم که هم باعث رنجش آن جناب، و هم مایه رنجش دوست همجوار شود، و هم علت بی‌نظمی امور داخله دولت علیه ایران گردد؟ آیا در این صورت تکلیف است که ما خود مباشر و متصدی کار خود شویم و رفع رنجش نمائیم یا نه؟

ناگفته نماند که روسها هم از محمدرضاخان فراهانی وزیر مقتدر و کاردان آذربایجان (که از خویشاوندان قائم‌مقام بود) خرسندی نداشتند حتی از ابتدا با وزارت او مخالفت ورزیده بودند. دالگوروکی در «نوشته محرمانه» خصوصی خود به امیر، رجب ۱۲۶۶، اشاره‌ای به این معنی دارد: «آن جناب اطلاع دارند که هنگام نصب او، دوستدار در انتخاب او ایراد گرفته بود، چنانچه بعد معلوم شد تشویق و اندیشه دوستدار بیجان بود». سرانجام امیر برای اینکه ادعای انگلیس را در حق سرپرستی ارامنه باطل گرداند، محمدرضاخان را به تهران فراخواند، اما پس از آنکه بساطت مبتدل حمایت انگلیس را نسبت به ارامنه یکسره برچید، در نظر داشت او را به وزارت آذربایجان باز گرداند، اگر دالگوروکی به شرحی که خواهد آمد، سخت مخالفت نکرده بود، این نقشه‌اش را هم پیش برده بود.

الفای فرمانی که استیونسی در دست داشت، شکستی بود که به سیاست و شان انگلیس وارد آمد. البته این کار برکنسول‌گران بود. به خیال اینکه حفظ آبرویی کرده باشد در ۲۲ جمادی‌الثانی ۱۲۶۶ اعلامیه‌ای به زبان فارسی و ارمنی بر در کلیسای ارامنه چسباند به این مضمون:

مضمون اعلام نامه که در روز یکشنبه ۲۲ شهر جمادی‌الثانی که روز عید خمسین نصاری بوده، عالیجاه قونسول دولت فخریه انگلیس هم به خط فارسی و هم به خط ارمنی نوشته به در کلیسای که در محله ارامنه دارالسلطنه تبریز واقع است چسبانده بود:

قریب چهل روز قبل برین وزیر مملکت آذربایجان یک نفر ارمنی را که از جانب قونسولگری دولت بهیه انگلیس به مباشری و سرپرستی ارامنه تبریز مأمور بود بدون تقصیر چوب زد، و بی‌احترامی به دولت ما واقع شد، من کیفیت را به وزیر مختار دولت انگلیس نوشتم و شکایت از بی‌احترامی او کردم. وزیر مختار در دارالخلافه به اولیای دولت قاهره در این باب گفتگوها کرد و اظهار زیاد نمود، و بعد از گفت و شنود زیاد قرار رضامندی را بر این دادند که وزیر آذربایجان از من معذرت

خواهدخواست، و یکصد تومان حسب الامر اولیای دولت قاهره ایران به آن ارضی که بدون تفصیر خوب خورده خواهند داد، لکن من بعد در امور ارامنه این ولایت مرا مداخله مخصوصه نمی‌باشد. لکن اگر ظلمی و مستمی نسبت به ارامنه واقع شود، به توفسولگری اظهار نماید، ممنوع نیستم و بلکه حق دارم که رفع ظلم او را به صواب‌دیده بزرگان تبریر رفع نمایم.

شیل در جواب اعتراض امیر نسبت به عمل استیونس، به این زبان پوزش خواست: «این عمل منافعی و مخالف رأی دوستدار اتناق افتاده. اصلاً دوستدار راضی به ظهور این معنی نبوده، محض استماع باعث کمال تأسف دوستدار گردید. بدیهی است که دوستدار در مراعات رسوم مواعید دولتیین علیتین هیچوقت راضی به کسر شوکت این دولت علیه نبوده، و بر خود آن جناب هم مغنی نخواهد بود که همواره اوقات چقدرها در حفظ مراتب اعزاز و احترام این دولت علیه اهتمام دارد».

چند کلمه در عکس‌العمل روس بگوئیم و تمام بکنیم: تناقضات سیاست روس قابل دقت است. وقتی که امیر خواست محمدرضاخان را از نو به وزارت آذربایجان بفرستد، دالگوروکی در نوشته محرمانه رجب ۱۲۶۶ اعلام کرد: به علل خاصی دوستدار «لابد خواهند شد تجدید منصب او را بشدت ممانعت نماید. آن جناب می‌دانند که طبع دوستدار چنین نیست که از حق آشکار خود دست بردارم، یعنی حقی که دارم متحمل نشوم که فساد قبیحه مایه اغتشاش و بی‌نظمی شود در ولایت همجوار مملکت روس. معلوم است کارهای دولتی تماشاخانه نیست، و کارهای دولتی افسانه نیست». در جهت مخالف این مضمون در جمادی‌الثانی ۱۲۶۶ می‌نویسد: گرچه در ماهیت تصمیم دولت در برکنار کردن وزیر آذربایجان مداخله‌ای ندارد، اما دوستدار «این عزل را سند قرار می‌دهم و حق را باقی می‌داند، و در هر واقعات که به اعتقاد دوستدار کسر شأن برای دولت بسپه روسیه روی دهد، بروفق این قانون که آن جناب قرار داده مطابق دول کامله‌الوداد رفتار کند، خواه در ولایت همجوار مملکت روس خواه در سایر ولایت ایران هر جا که خیر دولت بسپه اندک ربطی داشته باشد. دوستدار این اعلام دولتی را می‌نماید به جهت اینکه بعد از آن دولت علیه ایران حق نداشته باشد رد نماید مطالب دوستدار مبنی بر سابقه که حق کافی می‌باشد».

امیر که در بحث اصولی فرو نمی‌ماند، جواب مستبدلی در ۲۲ جمادی‌الثانی به دالگوروکی فرستاد، و راهنمای دولت را حقوق ملل قرار داد: آن حقی که ادعا می‌نماید، فقط باعث بی‌نظمی این دولت و اختلال امور این مملکت است. از این رو «بر دوستدار هم لازم آمد که رسماً به جواب مصدع آید که: اولاً اولیای دولت علیه ایران بر آن جناب روا نمی‌دانند که در عمل الجائی معامله به مثل نمایند، زیرا که آن عمل الجائی اضطراری

که اتفاق افتاده اولیای ابد مدت با کمال ایراد باقی و برقرار هستند. لهذا عمل مزبور را برای آن جناب حق کافی نمی‌دانند. ثانیاً اسیدوارم به فضل خدا و فرط شوکتین فخریمتین هیچوقت کسر شأنی برای خدام اعلیحضرت امپراطوری در این دولت رو ندهد. و اگر بر حسب قضا یا خدا نخواسته امر مغفقه‌ای حادث شود، معلوم است که به مقتضیات حقوق ملل و دول که در جمیع ممالک دول سایر، قاتون معموله متداوله است، عمل خواهد شد. در ارزش این نامه، پالمستون به شیل می‌نویسد: «پاسخی که شما تصور می‌کنید امیرنظام به دالگوروکی داده، در نظر دولت انگلستان عین منطبق است»^{۳۷}، اما جای دیگر که پای منافع انگلیس بمیان می‌آید، منطبق امیر به خرج پالمستون نمی‌رفت.

خلاصه حالت سیاسی ایران در جمع مناسبات با دو کشور همسایه این بود که هرکدام گامی برمی‌داشت، دیگری دو قدم پیش می‌رفت؛ هنوز اعتراض این تمام نگشته، تهدید و اتمام حجت آن در کنار بود. آنچه گذشت شمه‌ای بود از دشواریهای ایران در روابط با روس و انگلیس، و تلاش آن دولت در دفاع حاکمیت خود در مقابله تعرض مغرب.

ماموریت شفیع‌خان به لندن و میرزا حسین‌خان به هند

اندیشه امیر را در برقراری رابطه مستقیم سیاسی ایران با دربار روس و انگلیس، و گفتگوی او را با دالگوروکی و شیل پیش از این باز نمودیم^{۳۸}. در اوائل ۱۲۶۷ شفیع‌خان نایب‌آجودان باشی را به‌عنوان «مصلحت‌گذاری» و مقام «شارژدافری» ایران در لندن گماشت. و میرزا حسین‌خان (مشیرالدوله بعدی) را به سمت «کارپرداز» و مقام «قونسولگری» مأمور بمبئی نمود. انتصاب آنها را در ۲۳ ربیع‌الاول ۱۲۶۷ به سفیر انگلیس چنین اعلام کرد:

چون برای ازدیاد روابط مودت و استحکام ضوابط مخالطت اعلیحضرت قدر قدرت قضا شوکت شاهنشاهی صان‌الله شوکت عن الثناهی، در این اوقات عالیجاه مجددت و نجدت همراه شہامت و صرامت اکتباء مقرب‌الحضرت العلیه شفیع‌خان نایب آجودان باشی را به منصب مصلحت‌گذاری و لقب شارژدافری منصوب و مأمور به اقامت لندن، و عالیجاه میرزا حسین‌خان به منصب کارپرداز و لقب قونسولگری تعیین و مأمور به اقامت بندر بمبئی فرمودند، و درین روزها روانه‌اند، لهذا به مقتضای کمال اتحاد دولتین بمبئین به آن جناب زحمت می‌دهد شروخی که لازم دانند در سفارشی عالیجاهان مشارالیها به لندن و بندر بمبئی قلمی دارند که کمال مراقبت و رعایت و اقدام از آنها مرعی و منظور دارند.

۳۷. انگلیس ۶۰/۱۳۹ پالمستون به شیل، ۱۸ ژوئیه ۱۸۵۰.

۳۸. نگاه کنید به بخش ۲۵، قسمت سفارت صدر به پطرزبورگ.

شفیع‌خان مأموریت داشت دربارهٔ مسألهٔ هرات و قضیهٔ تبیت‌حاج عبدالکریم قندهاری و مطالب معوقهٔ دیگری با پالمستون گفتگو نماید. همراه او میرزا ابراهیم (عموی میرزا ملکم‌خان) به سمت مترجم روانه شد. اندکی بعد میرزا محمدعلی مهندس مأمور لندن گردید که ضمن خدمت سفارت، درس بخواند و به تکمیل فن مهندسی پردازد. شفیع‌خان تا نیمهٔ ۱۲۷۰ سمّت نمایندگی ایران را داشت، سپس به تهران بازگشت. گزارشهای سیاسی او به دست ما نرسیده که میزان دانش و بینائی او را در کار سیاست خارجی بسنجیم. آنقدر می‌دانیم که میانهٔ او و میرزا ابراهیم در لندن پرهم خورد، و هرکدام نامه‌هایی علیه دیگری فرستاده که چون ارزش تاریخی ندارند از بحث آن می‌گذریم.

اما میرزا حسین‌خان کارهای مهمی انجام داد.

در «دستورالعمل» امیر به میرزا حسین‌خان مورخ ربیع‌الثانی ۱۲۶۷ موضوعهای عمده‌ای آمده. راجع به تصمیم دولت در تاسیس کنسولگری می‌خوانیم: از آنجا که پس از انعقاد قرارنامهٔ تجاری بین ایران و انگلیس برطبق مواد آن، مأموری به بمبئی نرفته بود که به سرپرستی و غوررسی امور تجار و عموم تبعهٔ دولت علیه که در آنجا و در سایر ممالک هندوستان مرآودت و معاملات دارند، بپردازد - و آنها را کمایجب در حفظ و حمایت و رعایت خود بدارد، لازم گردید مأموری برای اقامت آنجا تعیین گردد. «وظیفهٔ آن عالیجاه این است که بهیچ وجه من‌الوجه از احوال آنها غافل نبوده، کمال حمایت و تقویت از آنها بنماید و نگذارد از کسی به آنها آزار و اذیتی برسد، و در عین بیغرضی خاطر آنها را از خود راضی و خشنود دارد.

نخستین شرطی که می‌نهد اینکه: «از گرفتن تعارف و رشوه محترز بوده، مطلقاً طمع و توقعی از آنها ننماید». نکتهٔ ارزندهٔ دیگر اینکه هرآینه تقصیری از آنان صادر شود «مأذون و مرخص نیست که آنها را به زجر و شکنجه و چوب مبتذ سازد». اما قسمت بعدی دستور امیر قابل انتقاد است زیرا مسألهٔ تعارض قوانین ایران و هند و صلاحیت کشور متوقف فیما را در رسیدگی به جرائم پیش‌بینی نکرده: «اگر تقصیر جزئی است او را چندروزی محبوس داشته، مرخص کند و اگر کلی است او را روانهٔ ایران نموده و تقصیر او را موافق تصدیق جمعی شهود معتبر به عرض اولیای دولت... برساند تا موافق قانون دیوانخانهٔ عدالت تنبیه و سیاست شود».

دیگر اینکه: برای همهٔ اتباع ایران لازم است که تذکرهٔ دولتی که قیمت آن ده‌شاهی است، در دست داشته باشند. و اگر از گرفتن تذکره تخلف ورزیدند فایدهٔ آن را «حالی آنها ننماید». منازعه و مرافعه‌های اتباع ایران را با یکدیگر نزد کارپرداز «به اجلاس و مصالحه بگذرد، و اگر نگذرد و مرافعات کلی باشد باید به حکام شرع ایران رجوع نماید».

در مراغه‌های میان اتباع ایران و انگلیس، حضور وکیل کنسول ایران در «محکمه عدالت» لازم است. به علاوه سالی یکبار وکیلی امین برای سرکشی امور تبعه ایران به کلکته روانه کند.

در باره وجه گمرک می‌گوید مراقبت کرده که اتباع ما زیاده از اتباع دیگر ندهند، و به این منظور صورت عهدنامه‌های حکومت هند را با دولتهای دیگر فراهم آورده بفرستد. راجع به میزان کالاهای وارداتی و صادراتی ایران و هند هر ماه «روزنامه صادر و وارد» را به وسیله کشتیهای تجاری ایرانی به بوشهر بفرستد که همراه چاپار ارسال دارند. همچنین در ارمال «گازت بمبئی...» و زود فرستادن کافه، و رساندن اخبار زیاد اهتمام داشته باشد. نکته مهم دیگر اینکه اغلب در ایام عاشورا بین طایفه شیعه و سنی زد و خورد در می‌گیرد. لازم است پیش از حادثه منازعه عده‌ای مأمور از حاکم شهر گرفته، نگذارد کار به ستیزگی بکشد. میرزا حسین‌خان از راه بوشهر و مسقط رهسپار بمبئی گردید. با شیخ مسقط مذاکره‌ای داشته بود که مورد ایراد دولت قرار گرفت. نایب وزارت خارجه در ۲۴ شوال ۱۲۶۷ به او می‌نویسد: گزارشی که از بوشهر و مسقط فرستاده شده بود به نظر شاه و امیر رسید. اما «مداخله شما در امور خارج از مأموریت، و کارهایی که در دستورالعمل قید نشده و مداخله کرده‌اید پسند نیفتاد. مقرر داشتند من به آن عالیجاه اظهار داشته، ضمانت‌نهیحت نمایم از قرار دستورالعمل که در دست دارید تجاوز و تخلف نکنید، و در امورات خارج از مأموریت خود بی‌بیج وجه دخیل ننمائید. هزار نکته باریکتر زمو اینجاست. به کارهایی که خارج از مأموریت است دخیل شدن ایرادات وارده بر شما وارد خواهد آمد».

در تکمیل دستور کلی که شرح آن گذشت، امیر در شوال ۱۲۶۷ چند مطلب را به کنسول ایران تأکید نمود. یکی اینکه: اتباع ایران را «سرپرستی و نگاهداری نمائید، و آنها را از زیادتى و بی‌حسابی محفوظ بدارید، و همچنین نظمی داشته باشد که نتوانند در خاک خارج مصدر بی‌نظمی شوند». به علاوه «در باب توشیحات سعی کنید استحضار و اطلاع بهم رسانید. هر وقت کشتی به این طرف عبور می‌کند روزنامه و اخباری که متعلق به کار خودتان باشد، نوشته ارسال دارید... در فرستادن روزنامهجات و اخبار متعلقه به خود البته احوال و غفلت ننمائید».

افراشتن بیرق رسمی ایران بر فراز عمارت نمایندگیها (اعم از سفارت یا کنسولگری) از کارهای امیر است. درباره این موضوع ساده که قاعده بین‌المللی آن روشن است، دولت روس و عثمانی به‌آسانی رضایت نمی‌دادند. و این کار در آن کشورها با کشمکش انجام پذیرفت. به همین مأخذ میرزا حسین‌خان پرسید که هرگاه حکومت هند مانع آمد چه باید بکند؟ امیر در شوال ۱۲۶۷ نوشت: «در باب بیدق دستورالعمل خواسته بودید. این کار دستورالعملی لازم ندارد. اگر ممانعت کردند

خدمت اولیای دولت ابد مدت معروض دارید، و منتظر حکم مجدد باشید. هرطور مقرر شد از آن قرار معمول دارید».

میرزا حسین‌خان که زیرک و کاردان و خوش‌سلوک بود، برخی کارهای مفید انجام داد. حمایت او از بازرگانان ایرانی موجب افزایش صادرات ایران به هند گردید. دفتری از صادرات و واردات فراهم آورد که «هرگونه و هرقسم مال‌التجاره که از سمت ایران وارد بندر بوشهر می‌شود، و هر نوع مال‌التجاره که از بندر مزبور خارج شده به سمت ایران می‌آید، ثبت درستی گرفته روانه دارد که باعث حصول مزید استحضار از برای کارگزاران دولت علیه بلکه تجار و کسبه ایرانی بشود». این پیشنهاد نیز از اوست که اگر «تجار تبعه دولت ایران در عوض پول نقد تریاک بیاورند و خرید نمایند، متضمن منافع کثیره برای مملکت و رعیت خواهد بود». می‌دانیم در این زمان حکومت هند از ورود تریاک ایران سخت جلوگیری می‌کرد^{۳۹}. میرزا حسین‌خان به کارهای اتباع ایران که از بی‌سرپرستی آشفته بود، سرو سامانی داد. حتی چند خانوار زردشتی یزد را که از نامرادی روزگار چند سال پیش به هند رفته بودند، باز گرداند.

میرزا حسین‌خان در سال ۱۲۷۰ به ایران بازگشت، ژنرال کنسول تفلیس شد، سپس به سفارت ایران در عثمانی رفت. در آنجا نیکو خدمت کرد، و بعد به وزارت امور خارجه و صدارت و سپس سالاری رسید. از رجال ترقیخواه و قانون‌طلب ایران است و بعد از امیرکبیر برجسته‌ترین وزیران دوره قاجار.



روابط ایران و فرانسه در تاریخ روابط بین‌الملل جدید، با اتحاد دفاعی دو کشور در زمان ناپلئون آغاز گشت - و با سپری شدن آن دوره تاریخی این اتحاد نظامی نیز منقطع سیاسی خود را از دست داد. گرچه همکاری بسیار گرم دو دولت به سرخوردگی ایران انجامید - این اثر را در محیط مناسبات دولت باقی گذارد که ایرانیان همیشه در دشواریهای سیاسی خود با روس و انگلیس، از فرانسه چشم یاری‌داشتند. اما بحقیقت در این توجه ذهنی، هنصر عاطفی برتعقل سیاسی می‌چربید؛ سیاستمداران ما کمتر غوراین معنی را شناختند که منطلق سیاست بین‌المللی ایجاب نمی‌کرد که دولت فرانسه کمک متحقی به گرفتاریهای ایران بنماید.

در مدت بیست و پنج سال بعد از ناپلئون، روابط ایران و فرانسه رونقی نداشت. ولی صاحب‌منصبان فرانسوی در خدمت نظام ایران، بودند؛ دسته‌ای از شاگردان ایرانی در پاریس درس می‌خواندند، و اندک داد و ستد بازرگانی هم میان دو کشور برقرار بود. نه اینکه دولت فرانسه یکسره از ایران قطع علاقه کرده باشد؛ در ترقی نظام لشکری و رواج دانش و فن جدید مساعدت خود را دریغ نمی‌داشت، و آماده توسعه آن بود. اما دولت ایران هدف مشخص و رویه پی‌گیری نداشت، و اگر گاه در آن رشته‌ها به خیال کاری می‌افتاد از روی بوالهوسی بود و بدون هیچ نقشه‌ای. پس از جانب ایران کار یا معنی انجام نگرفت. این نکته را هم بگوئیم که روس و انگلیس هیچکدام از برقراری و بسط روابط ایران و فرانسه (یا با هرکشور ثالث نیرومند غربی) خشنود نبودند - و سودشان را در این می‌دانستند که پای نفوذ هیچ دولت بزرگ دیگری در ایران باز نشود. حتی نسبت به خدمت افسران فرانسوی در ایران سخت معترض

بودند.^۱

پس از بیست و پنج سال دوره رکود سیاسی - جنب و جوش تازه‌ای در روابط دو کشور پدید آمد: به دنبال سفارت فوق‌العاده «کننت دوسرسی»^۲ به ایران، دولت فرانسه سفارتخانه دائمی در تهران تأسیس کرد و «کننت دوسرتیژ»^۳ را در ۱۲۶۰ با مقام وزیرمختاری به دربار شاه فرستاد. او طرح قرارنامه دولتی و بازرگانی دو دولت را ریخت. و با انقلاب جمهوری ۱۸۴۸ همکاری سیاسی ایران و فرانسه یکباره جهش بلندی کرد، گرچه زود فرو نشست. بررسی مذاکرات میان دو کشور و خاصه تحول آن در زمان امیر، دو جهت مختلف سیاست ایران و فرانسه را روشن می‌نماید. وجه نظر امیر بخصوص از لحاظ شناخت سیاست کلی او نسبت به کشور-های غربی، در رابطه مجموع مناسبات ایران با روس و انگلیس، بسیار با معنی است. (همان وجه نظر او را در سیاست با دولت امریکا نیز خواهیم دید). در این گفتار جنبه‌های گوناگون سیاست ایران و فرانسه را در يك دوره زودگذر تاریخی مورد نقد و سنجش قرار می‌دهیم.

گفتگوی سرتیژ با دولت ایران به‌صورت يك فرمان و تنظیم طرح پیمان دوستی و تجارته انجامید. به‌موجب فرمانی که در جمادی‌الاول ۱۲۶۳ نگاشته شد، اتباع فرانسوی از حق آزادی تجارت و همه امتیازهای دولت «کامله‌الوداد» برخوردار می‌گردیدند. اما هیچ حق متقابلی برای تبعه ایران شناخته نشد؛ در واقع فرمانی يك‌جانبه بود.

متن فرمان

فقره اول: چون از قدیم‌الایام فیما بین دو دولت قوی مکننت ایران و فرانسه دوستی و اتحاد برقرار بوده درین اوقات عالیجاه سعادت و نجات همراه فطانت و فرامنت آگاه غراف سرتیژ که فرستاده دولت بسینه مزبوره و مقیم دربار معدنتمدار است، نظر به اتحاد سابق و ارتباط لاحق از اولای ابد مدت قاهره استدعای صدور منشور قضا دستور نمود.

فقره دوم: آنکه به‌عموم تجار و رعیت و سیاحان و سایر تبعه دولت بسینه مزبوره در ممالک فسیح‌الممالک ایران سلوک و رفتار مثل سایر دول کامله‌الوداد مرعی می‌شود. و از اجناس و اشیاء منقوله به این ولایت وجه گمرک چون اتباع دول متحابه مطالبه و دریافت شود. و در جمع آنچه در حق عموم رعیت دول کامله‌الوداد مرعی می‌شود در حق تبعه دولت فرانسه نیز منظور رود. لهذا به مقتضای مراعات اتحاد سابقه و تجدید مودت لاحق، واجابت مسئول عالیجاه مشارالیه به حکام و نواب و مباشرین و مستحفظین حدود و منور و عموم اهالی ممالک فسیح‌الممالک از سپاهی و رعیت امر و مقرر می‌شود که چون میل خاطر همایون اقدس

۱. نگاه کنید به بخش ۱۲.

2. Comte de Sercey.

3. Comte de Sartige.

شهریاری در ترقی امر تجارت و رفاه حال عموم رعیت [است] ببناء علیهذا به این فقره ثالث قرار شود که اعزاز و اکرامی را در حق تبعه سایر دول کامله‌الوداد مرعی می‌دارند، اعم از مراعات و محاکمات و مطالبه وجه گمرک و جمیع ماسطر و لم‌یسطر در حق تجار و سیاح و عموم رعیت و تبعه دولت بیهیه فرانسه که از دوستان قدیم دولت ابد مدت بی‌زوال است، مرعی و محفوظ داشته وجه گمرک تجاران ایشان زیاده از صدپنج که قرار دولت علیه با سایر دول متحابه است ننموده و در صدد تربیت و تشدید دوستی و اتحاد با دولت بیهیه مزبور باشند، زیاده چه تأکید شود، حسب‌المقرر معمول و درعهد شتاسند تحریراً فی‌شهر جمادی‌الاول سنه ۱۲۶۳.

پس از آنکه فرمان صادر گشت، تازه دولت حاجی میرزا آقاسی به نقص عمده آن پی برد، و درصدد برآمد که از سفیر فرانسه موافقتی تحصیل کند که اتباع ایران نیز متقابلاً همان حقوق را داشته باشند، اما سرتیز زیربار نمی‌رفت؛ می‌گفت از دولت خود دستوری ندارد، این نخستین برخورد دولت و سفارت بود، دولت خطا کرده بود که پیش از صدور منشور سلطنت، در اندیشه تأمین حقوق خویش نبود، و سفارت سخنش مقبول نبود چه‌دادن امتیاز متقابل به‌جائی بر نمی‌خورد، و در همه قراردادهای ایران با دولتهای دیگر آن حق برای اتباع ایران شناخته شده بود، حاجی میرزا آقاسی ناچار به «گیزو» وزیر امور خارجه فرانسه نامه‌ای فرستاد و مطلب را چنین عنوان کرد: بتایر خواهش کننت دوسرتیز فرمانی از مصدر سلطنت صادر گردید که «به‌تجار تبعه بیهیه فرانسه بطوری رفتار شود که با تبعه دولتهای کامله‌الوداد فرنگ رفتار می‌شود... اما در حق تجار تبعه خودشان در مملکت فرانسه موافق مضمون فرمان جهان مطاع کاغذی از عالیجاه عراق سرتیز خواستند که معامله به‌مثل شود، عالیجاه مشارالیه در جواب گفتند که من از جانب اولیای دولت خود مأذون نیستم چنین کاغذی بدهم. لهذا فرمان مبارک را ضبط کردند که پس از آنکه آن جناب به عالیجاه مشارالیه در دادن کاغذ مزبور اختیار دهند، یا فرمانی برطبق فرمان همایون از دولت بیهیه فرانسه صادر شود، آن وقت فرمان همایون در حق تجار تبعه این دولت علیه به عالیجاه مشارالیه داده شود، اما به آن جناب این معنی پوشیده نباشد که اولیای دولت علیه کمال رضامندی و خشنودی از حسن کفایت و قامدهدانی عالیجاه مشارالیه دارند و او را شایسته هر نوع منصب سفارت می‌دانند. دیگر آن جناب اختیار دارند، زیاده چه اطلاق روده.

پس دولت به اصطلاح خودش فرمان را «ضبطه» کرد تا تکلیف شناختن حق متقابل و مساوی روشن گردد. گیزو حق ایران را تأیید کرد. اما نمی‌خواست پایه روابط دو کشور بر فرمان قرار گیرد از آنکه فرمان قابل فسخ بود؛ پیشنهاد بستن قرارنامه‌ای را نمود که در ضمن اصل معامله

متقابل مورد تقاضای ایران در آن گنجانده شود. براین اساس مذاکرات خیلی سری آغاز شد و «عهدنامه دوستی و تجارتی» در شعبان ۱۲۶۳ (ژوئیه ۱۸۴۷) در تیاوران به امضاء حاجی میرزا آقاسی و کنت دوسرتیژ رسید. حقوق مساوی دو دولت شناخته شد؛ و موافقت گردید که دولت فرانسه در تهران و تبریز و بوشهر کنسولگری ایجاد کند. یک اعتراض عمده روس و انگلیس بر همین شرط بود. و چنانکه در مبحث روابط با روس و انگلیس گذشت، موضوع تأسیس کنسولگری خارجی در آن اوان از مسائل مهم سیاسی بشمار می‌رفت. نخست متن عهدنامه را که تا به حال در مجموعه اسناد رسمی انتشار نیافته، یا حذف مقدمه آن می‌آوریم.

پس از مقدمه:

و کلای حفرتین ذیشوکتین اختیار نامجات خود را ملاحظه و مبادله کرده و آنها را به قاعده معروفه موافق و شایسته دید، فصول آتیه را تعیین و برقرار نمودند.

فصل اول: تبعه دولتین علیتین معاهدتین از قبیل سیاحان و تجار و پیشه‌ور و فیرهم که در مملکتین محروستین سیاست یا توقف نمایند بالسویه از جانب حکام ولایات و کلای طرفین به عزت و حمایت قادرانه بهره‌مند خواهند گردیده و در حال سلوکی نسبت به اتباع دول کامله الوداد منظور می‌شود در حق ایشان نیز منظور خواهد شد. و کذا لک و بالمفاوضه مأذون و مرخصند که هرگونه امتعه و اقشه و محصولات چه از راه دریا و چه از راه خشکی به مملکت یکدیگر بیاورند، و از مملکت همدیگر ببرند و بفروشند و معاوضه نمایند، و به هر بلدی از بلاد مملکتین که خواهند حمل و نقل نمایند.

فصل دوم: هرگونه امتعه و اقشه که اتباع دولتین علیتین معاهدتین به مملکت یکدیگر نقل نمایند، و از مملکت همدیگر بیرون برند وجه گمرکی که از تجار و اتباع دول کامله الوداد حین ورود امتعه و محصولات ایشان به ولایات دولتین و حین خروج از مملکتین مطالبه می‌شود، از ایشان نیز مطالبه خواهد شد. و حق و وجه علیجده به هیچ اسم و رسم در دولتین علیتین مطالبه نخواهد شد.

فصل سیم: در معالک محروسه ایران که فی مابین اتباع دولت بهیه فرانسه مرافعه و یا مباحثه و منازعه روی دهد طی گفتگو و اجرای عدالت آن با تمام به عهده و کیل یا فونسول دولت بهیه فرانسه است اگرچه متوقف در محل و مکان این مرافعه و مباحثه و منازعه بوده باشد. والا در مملکتی که اقرب به مکان مزبوره است خواهد بود. و کیل یا فونسول مزبور طی این گفتگو را بروفق قوانین متداوله در مملکت فرانسه خواهد کرد.

هرگاه مرافعه یا مباحثه یا منازعه فی مابین تبعه دولت بهیه فرانسه

و اتباع دولت علیه ایران در مملکت ایران حادث گردد، در محلی که قونسول دولت بیهیة فرانسه مقیم باشد معاوضات متداعین و تحقیق و تدقیق و اجرای حکم به عدل و انصاف در محکمة دولت علیه ایران که محل عادیة طی اینگونه امورات است، با حضور احدی از منتسبان وکیل یا قونسول دولت بیهیة مزبور خواهد شد.

هرگاه مرافعه یا مباحثه یا منازعه در مملکت ایران فیما بین اتباع دولت بیهیة فرانسه و تبعه سایر دول خارجه واقع شود، تحقیق و اجرای حکم آن به عهده وکلا یا قونسولهای طرفین خواهد بود. و کذا لک گفتگوها و منازعاتی که فیما بین تبعه دولت علیه ایران و اتباع دولت بیهیة فرانسه و تبعه سایر دول خارجه در ممالک محروسه فرانسه اتفاق افتد، قرار انجام و اتمام آن بنحوی خواهد بود که با اتباع دول کاملة الوداد در مملکت مزبوره معمول و مرتب می‌شود.

اتباع دولت بیهیة فرانسه در ممالک ایران یا تبعه دولت علیه ایران در ممالک فرانسه اگر متهم به گناهان کبیره گردند، به نحوی که در مملکتین مزبورتین با اتباع دول کاملة الوداد رفتار می‌شود، با ایشان نیز معمول و مرتب و قطع و فصل خواهد شد.

فصل چهارم: هرگاه احدی از اتباع دولتین علیتین در مملکتین محروسستین وفات یابد در صورتی که میت را اقوام یا شرکاء باشد، ترکه او با اتمام تسلیم ایشان خواهد شد، و در صورتی که شخص میت را قوم و شریکی نباشند متروکات او امانتاً به وکیل یا قونسول دولت میت تسلیم می‌شود تا مشارالیه بر وفق قوانین متداوله در مملکت خود چنانچه شاید و باید در این باب معمول دارد.

فصل پنجم: دولتین علیتین معاهدتین جهت حمایت اتباع و تقویت امور تجارت و فراهم نمودن اسباب حصول معاشرت دوستانه و عادلانه فیما بین تبعه جانبین، چنین اختیار نمودند که از طرفین سه نفر قونسول برقرار گردد.

قونسولهای دولت بیهیة فرانسه در دارالخلافه طهران و بندر ابوشهر و دارالسلطنه تبریز تعیین، و قونسولهای دولت علیه ایران در دارالسلطنه پاریس و شهر مرسلیا و جزیره بورجان توقف نمایند. این قونسولهای دولتین معاهدتین بالسویه در محل متوقفه مسکونه مملکتین محروسستین از امتیازات و معافاتی که قونسولهای دول کاملة الوداد در ممالک محروسه جانبین محفوظند، بهره یاب خواهند گردید.

فصل ششم: این عهدنامه دوستی و تجارتی حاضره که به ملاحظه کمال صداقت و دوستی و اعتماد فیما بین دولتین زیشوکتین فرانسه و ایران منعقد شده است، بعمون الله تعالی طرفین شروط مندرجه در آنرا ابدالدر از روی صدق و راستی مرعی و محفوظ خواهند داشت.

مقرر آنکه: وکلای مختار دولتین معاهدتین متعهدند که امضا

نامجات خدیوانه از جانب منی الجوانب شاهنشاه خود در دارالسلطنه پاریس یا در دارالخلافة طهران در ظرف مدت شش ماه یا کمتر اگر مقدور گردد، مبادله نمایند. المقرر و کلای مختار دولتین علیتین معاهدتین این عهدنامه مبارکه حاضره را به خط و مهر خود مرقوم و مختوم نمودند. این عهدنامه مبارکه به تاریخ شهر شعبان المعظم سنه یک هزار و دوست و شصت و سه من الهجرة النبویه صلی الله علیه و آله مطابق شهر ژوئیه ۱۸۴۷ عیسوی در دوشنبه به خط فارسی و فرانسوی مطابق و موافق یکدیگر مرقوم شد.

سواد مستخط جناب آقاسی به شرح آنکه:

در نیاوران به تاریخ مسطورترین این معاهده مبارکه بعد از ملاحظه اعلیحضرت قضا شوکت آرایش سریر سلطنت عظمی، رافع لواء ملت اسلام حامی دین سیدالانام علیه و آله الصلوة و السلام ظل الله فی الارضین شاهنشاه دولت علیه ایران محمدمشاه قاجار لدام الله دولته الیوم المقرر، بنده درگاه آسمان جام الحاج حاجی میرزا آقاسی را وکیل مطلق فرموده به امضاء رسید. ایزد تعالی دوستی و اتحاد این دو دولت را تا ابد پایدار و برقرار دارد و از خلل و انحراف مصون و محروس سازد والسلام علی من التبع الهدی.

در باره این عهدنامه چند نکته مهم قابل ذکر است؛ گرچه در مقدمه آن تصریح رفته که نمایندگان دو دولت یعنی حاجی و سرتیو و اختیار نامجات خود را ملاحظه و مبادله کرده‌اند ولی در واقع اختیارنامه‌ای از جانب شاه به تام حاجی صادر نگردیده بود، بعدها که امیر این مطلب را از سفیر فرانسه پرسید و اختیارنامه مبادله شده حاجی را خواست، خبری از اعتبارنامه به دست نیامد. پس از نظرس قواعد حقوق بین المللی پیمان مزبور از اصل نامعتبر بود. دیگری اینکه ماده ششم مقرر داشته که عهدنامه در ظرف شش ماه یا کمتر پس از امضای آن مبادله شود. اما تشریفات تصویب و مبادله آن انجام نگرقت یعنی فرمان شاه در تصویب آن صادر نگردید، و در کار مبادله قوارداد تأمل رفت. به عبارت دیگر به فرض اینکه عهدنامه در اصل مخدوش نبود، چون تصویب و مبادله نشد - در حال تطبیق ماند. علت سیاسی این کیفیت را توضیح خواهیم داد. نکته دیگر که جریان مذاکره و بستن عهدنامه را اسرارآمیز ساخته این است که حاجی نمی خواسته ذکر آن را از نیاوران و تاریخ امضای عهدنامه بشود. شرح محرمانه‌ای که «نیکولا»^۴ مترجم دانشمند سفارت فرانسه به حاجی نوشته بسیار خواندنی است:

۴. A. L. M. Nicolas جمدها کنسول فرانسه در رشت شد و همان کسی است که قرار بود رساله معروف به «سه مکتوب» اثر میرزا فتحعلی آخوندزاده را در اروپا منتشر کند.

تصدقت کردم تعلیقۀ رفیعۀ جناب ولی‌النعمی آقائی مد ظلّه العالی زیارت شد. مضمون آن را به جناب وزیر حالی نموده، انفعال زیاد جهت ایشان حاصل شد و به کمترین گفتند: البته تو در عریضه پیش سهوی کرده، بلی، آنچه جناب آقائی فرموده‌اند همه صحیح و بجاست. ولی اعضاء چون می‌باید مطابق عهدنامه باشد، و جناب آقا به خط مبارک در عهدنامه اسم نیاوران را مرقوم داشته‌اند، لهذا جسارت شد و قیس از اولیای دولتین ذیشوکتین ایران و فرانسه احدی به مضمون امضانامه مطلع نمی‌شوند که اسم نیاوران را در آن ببینند. و نیز مرقوم فرموده بودند که سخنی به جناب آقائی برده شده بود که کسی آن را نفهمد. فرمایشی است بجا و قاحل نه جناب وزیر و نه دیگران افشای مطلب را کرده‌اند، بنوعی که خدا فحواسته از برای آبروی جناب آقائی ذره‌ای نقص داشته باشد. و دیگران مطلع نیستند که معاهده در کجا منعقد شده، و به چه مضمون است. سهل است جناب وزیر بنا دادند که اگر این روزها لازم شود که مردم بر مضمون عهدنامه مطلع شوند به خط فارسی و فرانسه آن را بنویسند، و ابدأ متعرض نیاوران و تاریخ آن نشوند. و با اینهمه دوستی و اتحاد فیما بین این دو دولت قوی بنیاد چگونه اولیای دولت بمبۀ فرانسه راضی می‌شوند که ذره‌ای منقصب خدائکرده، به آبروی جناب آقائی وارد بیاید. خلاصه کاغذ مزبور را حضور جناب آقائی روانه نموده، هرچه حکم شود اطاعت لازم است. زیاده از این جسارت است، امر کم مطاع. رقم نیکولا.

اشاره‌هایی که در نامه نیکولا رفته آشکار می‌کند که حاجی مذاکرات ایران و فرانسه را بکلی محرمانه داشته، و نمی‌خواست روس و انگلیس از آن آگاهی یابند، حتی وقتی که آنها یونانی برده بودند، او بصراحت تکذیب کرده بود. این است که نیکولا می‌گوید: مطلب تا به حال فاش نشده که «از برای آبروی جناب آقائی ذره‌ای نقص داشته باشد». اما گزارش سفیر انگلیس به پالمستون حکایت از این می‌کند که او و سفیر روس هر دو از امضای عهدنامه و تاریخ آن خبر داشتند. البته چون شیل و دالگوروکی مطلب را با حاجی بمیان نهادند، او یکسره انکار کرده. وقتی که فرانت هم از حاجی پرسید، پاسخ شنید: چنین چیزی نیست و تنها فرمانی صادر شده. فرانت کاردار انگلیس می‌نویسد: «وجود سفارت فرانسه در تهران هیچ فایده‌ای برای ایران یا فرانسه ندارد؛ و تجارت آنها خیلی ناچیز است. مگر اینکه فرانسویان درصدد دخالت در کارها و دسیسه برآیند که دلایل زیادی بر این معنی دارم». در همان گزارش می‌گوید: «تأمین کونسولگری فرانسه در یوشهر موجب نهایت تأسف خواهد بود. تحریکات کونسول این

دولت مایهٔ زحمت بی‌پایان می‌گردد، و اعراب سواحل خلیج فارس را به فتنه-انگیزی وامی‌دارد... برچیده شدن سفارت فرانسه از تهران مایهٔ آسودگی خاطر ما می‌شود... من هیچگاه مترصد برقرار کردن سرآودهٔ سیاسی با وزیر مختار فرانسه بر نیامدم از آنکه نفع مشترکی نداشته‌یم. اما در برخوردهای خصوصی رابطهٔ دوستانه را رعایت کردم بدون اینکه به صحبت‌های سیاسی پردازیم»^۶.

يك وجه قضیه در سری بودن مذاکرات ایران و فرانسه روشن شد، و حد دشمنی انگلیس را نسبت به روابط آن دو دولت شناختیم. اینک پردازیم به علت معلق ماندن عهدنامه که جنبهٔ دیگر سیاسی آن است.

دولت ایران عهدنامه را امضاء نمود، اما در تصویب و مبادلهٔ آن امروز و فردا می‌کرد. گذشته از اینکه حاجی از روس و انگلیس هراس در دل داشت (و این ترس بی‌اندازه ناموجه بود)، ایران بر آن شد که تضمینی از دولت فرانسه در حمایت از خود تحصیل کند. نظر دولت ایران را از مأموریت مهم سیاسی میرزا محمدعلی‌خان به پاریس و مذاکرات او با گیزو، و همچنین گفتگوی محمدشاه با سفیر فرانسه می‌شناسیم. محمدعلی‌خان در ۱۲۶۳ به سفارت فوق‌العاده به دربار لوئی فیلیپ رفت که زمینهٔ بسط روابط سیاسی دو کشور را فراهم آورد. مهمترین مادهٔ «دستورالعمل» او را که حاجی در ۱۴ ربیع‌الثانی ۱۲۶۳ نوشته، نقل می‌کنیم: انعقاد عهدنامهٔ میان دو دولت منوط به معلوم نمودن این امر است که اگر مثلاً به واسطهٔ این عهد بستن، دولتی عداوت نماید و یا امنای دولت علیهٔ ایران به مقام خاصه درآید، در آن وقت اولیای فخیمهٔ فرانسه چه خواهند کرد؟ سکوت خواهند نمود یا اینکه به... ایران هر قسم باشد حمایتی خواهند کرد؟ تا چه پایه حمایت خواهند کرد؟ مقدمهٔ جناب محمدعلی پاشای مصری خواهند کرد، یا کمال جلالت خود را نشان خواهند داد؟

محمدعلی‌خان به اسلامبول که رسید، سفیران روس و انگلیس کوشش کردند او را در آنجا نگاه دارند - و موضوع مبادلهٔ عهدنامهٔ ارزنته-الروم ایران و عثمانی را پیش کشیدند^۷. در نامهٔ مشترکی که در ۱۳ اوت ۱۸۴۷ (۲۹ رجب ۱۲۶۳) به او نوشتند، به این زبان تهدیدش کردند: «صراحة و تأکیداً اظهار می‌نمائیم بطور حتمی که عزیمت جناب شما در این شهر بدون اینکه مأموریت خود را... اتمام ننموده بروید، بسیار بسیار نتیجهٔ مضر غم‌انگیز خواهد داشت... ما بر ذمهٔ خود واجب می‌دانیم که شما را لابد کنیم که موقوف کنید نیت خود را از عزیمت آیندهٔ خود». سفیر ایران آدم زبون خاک بر سری بود، و اگر سخن درشت و کوشش سفیر فرانسه نبود، در اسلامبول می‌ماند.

سفیر فرانسه که می‌خواست هر چه زودتر محمدعلی‌خان رهسپار

۶. انگلیس ۶۵/۱۴۴ فرانت به پالمرستون، ۲۸ آوریل ۱۸۴۹.

۷. نگاه کنید به بخش ۵.

فرانسه کرده، به او ابلاغ کرد: «این دفعه آخر است که به شما می‌گویم و جناب شما را در حالتی می‌گذارم که معین کنید سفر خود را. اگر مطیع حکم دولت خود هستید که به شما نوشته‌اند بیش از پانزده روز در اسلامبول مکث نکنید... من اعلام خواهم کرد به طهران آنچه میان من و شما رد و بدل شده است.» محمدعلی‌خان در ۱۸ رمضان ۱۲۶۳ به حاجی می‌نویسد: سفیر فرانسه «پیغام داده بود که من خبر دارم وزرای مختار... انگلیس و روس نمی‌خواهند دوستی ایران و فرانسه برقرار و مستحکم شود، بلکه از دولت خود مأمور شده‌اند که حتی المقدور سعی نمایند که ایلچی ایران به دولت بهیبه فرانسه نرود و عهد فیما بین منعقد نشود زیرا که کسر اقتدار خود را در آن دولت می‌دانند، این نقل امضای عهدنامه همه بهانه است... وزرای مذکور سه دفعه ترجمانهای خود را فرستاده‌اند، و یک دفعه با خود آنها ملاقات شد، همه حرف آنها مشعر بر بیم و امید بافدوی بود، و می‌گفتند ما به کار دوستی تو می‌آئیم، فرانسه به چه کار تو می‌آید».

کارشکنی انگلیس و روس در کار ایران و فرانسه، و رقابت تند فرانسه با آن دو دولت در گزارش مزبور نمایان است. وجه دیگر سیاست تحریک‌آمیز انگلیس را در نامه خوشمزه حاجی که در ۱۷ محرم ۱۲۶۴ به میرزا جبار کنسول بغداد نوشته، می‌خوانیم. حاجی ضمن ستایش کفایت سیاسی و «محاسن کرداره خود، و بیان «ضعیف‌العقل» بودن مردم ایران، رفتار میرزا جبار را نسبت به کنسول فرانسه سرزنش می‌کند، و او را از «تحریک این و آن» برحذر می‌دارد».

۸. نامه حاجی به میرزا جبار از این قرار است:

عالیجاها از چندین مدت چهارده سال است که من به قسمی با خارج و داخل معاشات و سلوک و رفتار کرده‌ام که احدی از محاسن کردار من رنجیده خاطر نشده، خاصه به سفر و اتباع دول خارجه که همیشه رضاجویی خاطر هر یک از آنها را به جهت نیکنامی دولت منظور داشته‌ام. گفتم یک نفر آدمی کاردان چیز فهم با عقل و شعوری از جانب دولت در سلطنت روم لازم است که در آنجا مقیم بوده بطرزى که دلخواه من است حرکت نماید، و از عهده معاشات و رفتار با اهالی دول خاصه علی‌قدر مراتبم برآید. هر چه تصور کردم بسیاری از اهل ایران را بی‌تجربه و ضعیف‌العقل یافتم، چون آن عالیجاه را در این مراتب فی‌الجمله کاردان دیدم، به مصلحت گذاری بغداد مأمور کردم که بلکه از آنجا آسوده شوم. حال که معلوم می‌شود آن عالیجاه از همه کسی بیشتر مرا اذیت می‌نماید، و هر روز اخبار بی‌تمیزی و عدم سلوک و رفتار می‌رسد. که از آن جمله بی‌احترامی آن عالیجاه نسبت به قونسول دولت بهیبه فرانسه است که با آنکه مراتب اتحاد بین الدولتین بهیشتین را می‌دانند و فهمیده است که مرا در احترام و حفظ دوستی آن دولت خودداری نیست، باز به تحریک این و آن ترك آمیزش با قونسول آن دولت بهیبه کرده است و به خلاف مقصود اولیای دولت رفتار نموده است. این حرکت یعنی چه؟

سابق براین هم نوشته بودم که با قونسول آن دولت بهیبه ترك آمیزش و دوستی رانکنند، و پاس احترام اورا نگه دارد، و نوشته من اثر نکرد. باری هرگاه رضای خاطر مرا می‌خواهی باید بعد از این لوازم احترام و سلوک و رفتار را نسبت به قونسول آن دولت بهیبه بعمل آورده، معاشات و آمیزش را از دست ندهی، و بقسمی رفتار کنی

میرانجام میرزا محمدعلی خان روانه پاریس شد، زبده گفت و شنود او را با گیزو از یادداشت‌های خودش می‌آوریم. ایلچی گفت: مقصود دولت ایران از دوستی با فرانسه «نه منفعت مالی است، نه اعانت رجالی... همیشه در می‌خواهند که آن دولت بسپه در معامله ما یا دولتهای همجوار شاهد و گواه باشند، و بدانند که هرگز از دولت علیه نسبت به دولتی سبقت در نقض عهد نخواهد شد». گیزو گفت: «به ایلچی متوقف خود امر خواهند کرد که غافل نباشد در باب بحرالعمم و جزایر آنجا سؤال کردند. فدوی مقدمه بحرین و سخن شیل را اظهار داشت. فرمودند که همه دولتها استحضار دارند که بحرالعمم با جزایری که دارد ملک طلق ایران است. امید است دولت ایران هم در دریا، و هم در خشکی دست تسلطش از پیشتر بیشتر خواهد شد. شما از جانب پادشاه فرانسه و دولت فرانسه، بخصوص از خود من اطمینان کامل به شاهنشاه و جناب حاجی بدهید که اعتماد و اطمینان کلی از دوستی دولت فرانسه داشته باشند»^۹. درباره استخدام استاد صنعتگر و خرید سلاح جنگی و آمدن شاگردان ایران به مدرسه‌های فرانسه نیز وعده‌های هم‌گونه همکاری و پاری داده شد.

اما دولت ایران به عمق مطلب پی نبرد که لویی فیلیپ و گیزو از قبول تمهیدی که احتمال پیکار با روس و انگلیس برود، پرهیز می‌جستند. اگر فرانسه در مورد محمدعلی پاشا از حمایت جنگی خود دست برداشت - به طریق اولی نسبت به ایران نمی‌توانست بار سنگین تعهد سیاسی را به گردن گیرد. میزان علاقه فرانسه در مسائل سیاسی ایران با روس و انگلیس، از حد مشورت و خیراندیشی و میانجیگری نمی‌گذشت. ولی باید دانست که با انقلاب ژوئیه ۱۸۴۸ و تأسیس دولت جمهوری، تحولی در سیاست فرانسه پیدا شد که در مناسبات با ایران نیز تأثیر بخشید. دولت جدید جمهوری زمینه همکاری مشترکی را میان ایران و فرانسه به دست داد که مایه امیدواری ایران گردید.

کاردار انگلیس می‌نویسد: «پس از دو ماه که وزیر مختار فرانسه

که کافن رضامندی از رفتار آن عالیجاه به‌من رسد. البته از قراری که نوشته‌ام معمول داشته، برخلاف گذشته لوازم مهربانی و احترام را خواهد کرد. زیاده بر این چه تأکید شود.

عالیجاها ازچمندا؛ مجدداً مذکور شد که آن عالیجاه بدون استحضار و اطلاع قونسول آن دولت بسپه، میرزا فتح‌الله نام میرزای قونسولگری را احضار کرده است. این هم یکی از خلافی احترام که بدون اذن قونسول آن دولت بسپه میرزای قونسولگری را در مقام احضار برآمده است. آن عالیجاه را با کسانی که در زیر حمایت قونسول آن دولت بسپه بوده‌اند چه کار است؟ بسپه‌وجه این کارها از آن عالیجاه پسنندیده نیست. البته ترک این حرکات را کرده، من بعد بجز احترام و اتحاد به طریق دیگر حرکت نکند. زیاده چه تأکید شود.

۹. روزنامه سفارت میرزا محمدعلی خان به فرانسه، خطی.

با ایران مرادده‌ای نداشت، بنابراین دستور تازه‌ای که از دولت خود به او رسید حضور شاه باز یافت که اخبار دولت جمهوری فرانسه را اعلام دارد. و این پیام را برساند که: دولت فرانسه کمال علاقه میاسی را نسبت به ایران دارد، و آماده می‌باشد که این دولت را در برابر تعدی هر دولت ثالثی یاری و پشتیبانی کند. شاه پرسید: آیا او بحقیقت می‌تواند به کمک دولت فرانسه دلگرم باشد؟ سرتیژ پاسخ داد: بله. بعد شاه گفت: همین امروز از جانب من به دولت خودتان بنویسید آیا دولت ایران می‌تواند هنگام ضرورت به‌مدد نظامی و مالی و نفوذ معنوی فرانسه در اروپا، اطمینان داشته باشد؟ و دیگر اینکه شاه خواهش کرد دولت فرانسه چند صاحب‌منصب برای اصلاح نظام ایران که وضع آشفته‌ای دارد، روانه نمایند. سرتیژ پس از آنکه حضور شاه رسید، گزارش گفتگوی خود را بیدرنگ به دولتش فرستاد.^{۱۰}

فراغت در همان گزارش می‌نگارد جزئیات آن مذاکرات را «یکی از اروپائینی که هر روز سراغ شاه می‌رود و با سرتیژ یکدل و صمیمی است به دکتر دیکسون طبیب سفارت ما اطلاع داده است». به حدس ما آن شخص شاید دکتر کلوک فرانسوی طبیب محمدشاه یا موسیو دوکلو فرانسوی دواساز باشد که با سفیر فرانسه خیلی دوست بودند. چون این ایام بیماری محمدشاه شدت یافته بود، آنها معمولاً هر روز به بالین شاه می‌رفتند. هیچ فرنگی دیگری را که با سرتیژ مانوس باشد و هر روز شاه را ملاقات کند نمی‌شناسیم. به هر حال این مطلب جز حدسی بیش نیست.^{۱۱}

یک ماه بعد محمدشاه درگذشت. رئیس دولت جمهوری و صدر مجلس وزرای فرانسه، جلوس ناصرالدین‌شاه را تهنیت گفت، سفارت سرتیژ را در دربار شاه تأیید نمود، و هدایائی برای ناصرالدین‌شاه و امیر و مهدعلیا فرستاد. از جمله بود: پردهٔ رب‌النوع جمال کار استادان کارخانهٔ گوبلن و پردهٔ رب‌النوع نباتات که مردم و فرشتگان بر او گل نثار می‌کنند.

شگفت اینکه دولت فرانسه دنبالهٔ مذاکراتی را که با محمدشاه تازه شروع کرده بود، نگرفت. تنها خواهان تصویب و مبادلهٔ قرارنامه‌ای بود که از شبان ۱۲۶۳ تاکنون در حال تعلیق بود. سرتیژ دستور داشت کار عهدنامه را به انجام رساند، و هر آینه دولت تن درنهد سفارت را برچیند و بازگردد. پس تکلیف سرتیژ روشن بود: قرارنامه را به تصویب

۱۰. انگلیس ۶۰/۱۳۸ فراغت به پالمستون ۸ اوت ۱۸۴۸.

۱۱. راجع به دکتر کلوک نگاه کنید به صفحه ۳۶۴. این مطلب را بیغزائم که موسیو دوکلو، دواساز رسمی دولت را امیر از خدمت اخراج کرد. سرتیژ در نامه ۵ محرم ۱۲۶۵ ضمن گله‌مندی از برکنار شدن او می‌نویسد: «از اطراف تهمت و افترا به‌او می‌بندند». ولی ماخذ این اتهام را نمی‌دانیم.

برسانند، وگرنه راه یلزگشت پیش گیرد، در این وضع سفیر فرانسه رویه تند و آمیخته با اتمام حجت اتخاذ نمود. یک جنبه سیاست سرتیج انعکاس تعلیمات دولتش بود، تا اینجا معذور بود. اما دو انتقاد عمده بر روش دیپلماتی او وارد است.

یکی اینکه در برخی امور بسیار ناچیز که درخور شأن هیچ سفیری نبود (مثل عدم اعطاء نشان از طرف دولت متوقف فیما به او) زبان اعتراض رسمی می‌گشود. دوم اینکه سرتیج بینش سفیر زیرک ودانائی را نداشت که روح دولت امیر و دشواریهای داخلی و سیاسی او را در آغاز آن بدرستی دریابد. کشوری که در آتش انقلاب می‌سوخت، و اساس کار دولت ناستوار بود، و دستگاه اداره مملکت آشفته و بی‌سرو سامان بود - نمی‌توانست به‌کار عهدنامه‌ای که در شرایط مرموزی تنظیم یافته، و در اصل اعتبار حقوقی آن حرف بود، بپردازد. نکته اینجاست که دولت خواست این معانی را به او حالی کند، و تأمل نماید تا سر فرصت طرح قرارداد تازه‌ای ریخته شود، و یا در طرح سابق جرح و تعدیلی بعمل آید. اگر سفیر خود درک آن معانی را کرده بود، هیچ دلیلی نبود که دولت فرانسه راه مدارا پیش نگیرد، چه به‌هر حال دولت فرانسه بدخواه و دشمن ایران نبود، اما هیچ برهانی به خرج سفیر نرفت. از آن بدتر شیوه گستاخانه سرتیج، شاه و امیر را برآشفته بود، نمونه‌ای ذکر می‌کنیم:

در اوآن جلوس ناصرائدین‌شاه نظر به کمکی که سفیران روس و انگلیس در عزیمت شاه از تیریز به پایتخت کرده بودند، تصویر الماس - نشان شاه و نشان شیر و خورشید ایران به آنها اعطاء گردید، به سفیر فرانسه خیلی برخورد که چرا از را نادیده گرفته‌اند. نامه اعتراض - آمیزی در محرم ۱۲۶۵ به امیر نوشت، و حتی نشانی که چند سال پیش محمدشاه به او داده بود، برگرداند. گفت: «اگرچه دوستدار و اتباع این سفارت نیز مثل سایر سفرا هنگام جلوس مبارک در طهران حضور داشته، اما اولیاء دولت علیه فراموش کردند و از بسودن این سفارت غفلت ورزیدند. چون این قسم نسیان و فراموشی دلیلی واضح و برهانی قاطع برکمال بی‌اعتنائی اولیاء دولت علیه نسبت به این سفارت است، و دوستدار هم بر خود روا نمی‌دارد که از اولیای دولت علیه منت ناقصی کشیده باشد، لهذا نشانی را که در مدت این پنج سال که دوستدار بر دولت بسپه فرانسه مقیمی دارالخلافة است و ازین دولت علیه اخذ نموده است، ارسال داشته، باز یافت فرموده به اعلیحضرت شاهنشاهی مسترد سازید. بعد ازین نشان در این سفارت نشان دیگر نبود والا البته ارسال می‌شده. میرزا مسعود وزیر امور خارجه در نامه صفر به سرتیج نوشت:

«اینطور رفتار آن جناب که از جانب دولت دوست مأمور به اقامت این همایون دربار خلافت مدار شده‌اند، مورث کمال تعجب و تحیر آمد. و از

فطانت و درایت و کاردانی آن جناب زیاده از حد بعید دید که از اولیای دولتی که وزیر دول خارجی مستقل دارد، اینگونه مکاتبات به صدارت عظمی شود. ثانیاً نشانی که مدت پنج سال قبل ازین محض ظهور التفات از شاهنشاه مغفور به آن جناب رسیده باشد، و زبور پیکر خود ساخته اند پس بفرستید به این بهانه که چرا به سفرای دول سائره تصویر همیون مرحمت شده است به آن جناب نشده است. دوستدار می تواند صراحة به آن جناب بنویسد که آن جناب بهیچ وجه منالوجه حق نداشتند به این سیاق و به این طرز از اولیای دولت علیه مطالبه تصویر همایون نمایند. زیرا که در یک دولتی که چندین سفرا اقامت دارند که به یکی یا دو نفر از آنها به جهت التفاتی شود شاید به همه سفارت مبدول شود، خصوصاً حکماً مطالبه نمایند یا سفیر دولتی که آن دولت بنویسد به منتسبان این دولت در مقام تلافی یرمی آید و نشان می دهد.

ایراد سفیر فرانسه که در نامه بعدی او آمده این است که: دولت او و اتباع او را «در محضر خاص و عام کان لم یکن انگارند». و به زبان طعنه می گوید: «عملی که از دوستدار درین مدت پنج سال صادر شده است این بوده است که کمال سعی و کوشش را نمود که به اولیای دولت فرانسه و سایر دول از بزرگ و کوچک ثابت نماید که دولت علیه ایران دولت مستقل است، و هر عملی که مبنی بر صلاح دولت خود دانند اولیای دولت مزبوره در مملکت خود متصدی شوند. اگر نسبت به دولت ایران بدی و عداوتی کرده بودم، هر آینه به دوستدار نیز تمثال همایون مرحمت می شد. چون خوبی کرده ام و خیرخواه این دولت هستم از این جهت است که در نظر خاص و عام کمال بی احترامی از اولیای دولت بهیه دیدم».

در همین نامه ایران را به قطع روابط سیاسی تهدید کرد: «اشکالاتی که جهت این سفارت در انجام امورات بزرگ و کوچک آن می فرمایند... سبب ازدیاد آن پروت می گردد. اگر خدای نکرده اولیای دولت علیه درین رفتار ملالت انگیز مداومت فرمایند، دوستدار که وزیر دولت فرانسه است به آن جناب می نویسد که بلاشک و شبهه ثمرش ترک مرادوات دولتین خواهد بود. از خدا می خواهد این سفارت که باعث زیادی زحمت دوستدار و بی احترامی دولت بهیه فرانسه که لایق هرگونه احترام است متروک گردد... بلی، دوستدار از برای وصل کردن آمده وصل هم کرد ولی اولیای دولت علیه ندانستند. بعد از این انشاءالله معلوم ایشان خواهد شد... متوقعم که این مراسم را به نظر جناب امیر کبیر دام مجده برسانید».

گردار ناستوده سریتی در پس فرستادن نشان پادشاه مرحوم، و لحن ژنده و بی ادبانه نامه اش سخت قابل سرزنش است. گذشته از اینکه ظرافت رفتار نداشت، عنوان ساختن آن موضوع شایسته شان هیچ سفیری

نبود، و حتی منافی حقوق دیپلماتی بود. برکار امیر هم باید خورده گرفت که در مورد هیأت نمایندگان سیاسی مقیم تهران که فقط از سه سفارت تشکیل می‌یافت، نمی‌بایستی تنها سفیر فرانسه را از اظهار التفات شاه محروم گرداند - خاصه نماینده دولتی را که در هر حال حسن نیتش از سفیران روس و انگلیس پیشتر بود. اما این نکته‌جوئی بیهیچ‌وجه رویه سرتیژ را موجه نمی‌گرداند.

مطلب دیگری که سرتیژ را گله‌مند ساخته این بود که دولت تقاضای او را در تجدید فرمان راجع به خلیفه عیسویان کاتولیک برنیارود، می‌دانیم که در زمان محمدشاه فرمانی در این باره صادر گشت ۱۲. حال سرتیژ در تجدید آن پافشاری می‌ورزید. در محرم ۱۲۶۵ به امیر می‌نویسد: «دوستدار را صبر به حلقوم رسیده. در جای دیگر می‌گوید: «کسی را هم مأمور فرمایند که بی‌حالت معطلی اعلام نامه و فرمان خلیفه را هرطوری که خود می‌خواهد بنویسد، و به دوستدار روانه دارد». روشن است که امیر صدور فرمان را از امروز به فردا می‌افکنند، و بالاخره هم انجام نداد. نکته اینجا است که امیر نمی‌خواست پای حمایت سفارت فرانسه در میان باشد، وگرنه دیدیم که به نام خلیفه فرقه‌های مختلف مسیحی فرمانهای متعدد صادر کرد. سرتیژ به عنوان سفیری دانا بایستی تمیز داده باشد که امیر مخالف حمایت خارجیان از اقلیت‌های مذهبی بود، و حتی در پی فرصت می‌گشت فرمان دولت را در پشتیبانی رسمی انگلیسها از ارامنه باطل گرداند. اگر مقصود تأمین آزادی دینی بود، کاتولیکها مانند همه تیره‌های نصرانی و پیروان دیگر ادیان از آن بهره‌یاب بودند. واگر مقصود شناختن حقی برای دولت فرانسه بود، که امیر زیربار نمی‌رفت. پس خواهش او دور از واقع‌بینی سیاسی بود.

اما ماده اصلی که محیط دو دولت را تیره گردانید، همان مسأله طرح عهدنامه بین دو دولت بود. پیش از این فرمان محمد شاه در آزادی تجارت فرانسه، و شرایط طرح قرارداد میان دو کشور، و سیاست مخصوص حاجی در سری نگاه داشتن این بطن آگاهی یافتیم. غیر از شاه شاید کمتر کسی از بزرگان دولت از تنظیم طرح عهدنامه مزبور اطلاعی داشت. همچنین دانستیم که مدت شش ماهه مقرر برای تصویب و مبادله آن سرآمد، و دولت ایران تکرار می‌کرد که در مبادله آن «صبر کرده شود». پس از محمدشاه وزیر امور خارجه فرانسه در نامه خود به میرزا مسعود (که در دولت امیر عنوان نایب وزیر خارجه را داشت) به تأسف نگاشت: «چون زیاده از حد مطالب این معنی بوده و هستیم که مرادوت مزبوره همیشه بین الدولتین... مستحکم و مسمد باشد، لهذا چنین نیست که از تعویق و تأخیر افتادن امضای عهدنامه دوستی و تجارتی منعقد بین الدولتین، جهت دوستدار حیف و افسوس حاصل نشده باشد. باز شک نیست، بل یقین حاصل است

که بعد از انقضای مدت مقررہ اولیای آن دولت علیہ که خواہش نموده بودند صبر کرده شود، عہد مزبورہ بہ امضا رسیدہ بہ مبادلہ آن پرداختند. و درین صورت اولیای این دولت بہیہ ممکن خواهد بود کہ رشتہ دوستی و مودت کہ از قدیم الایام فیما بین دولتین... مسہد است، مصون از خلل و محکم نگاہ دارند.»

سرتیٹ نیچ در اهمیت تصویب قرارنامہ در ۲۸ جمادی الاول ۱۲۶۵ بہ امیر می گوید: ادامہ «مراودات بین الدولتین متوطہ بہ آن است... اگر چنانچہ امضائات معاهدہ مزبورہ بلا تأخیر و تعویق مبادلہ نشود، اولیای دولت بہیہ جمهوریہ فرانسه بر صداقت و استقلال اولیای دولت علیہ اعتمادی کہ در استحکام رشتہ دوستی ابدی بین الدولتین الزام و اوجب است نخواهد داشت. و پس از این مراودات را منقطع و منفصل خواهد داشت. در صورتی کہ تا روز چهارشنبہ بہ مبادلہ امضائات نپردازند سکوت آن جناب را حمل بر قبولی نفرمودن این معنی نموده، بہ خارج شہر حمل و نقل نموده، خود را مسافر خواهد دانست. و در این صورت متوقع است مهمانداری تعیین و مقرر گردد...» امیر روز بعد اختیار نامہ حاجی را در مذاکرہ بادولت فرانسه طلبید و راجع بہ اصل قرارداد توضیح مہمی را داد: «صورت فصولی از عہدنامہ کہ نزد دوستدار فرستادہ بودید هر چه در دفاتر امور خارچہ و داخلہ تفحص رفت چنین فصولی بہ نظر نرسید. اگر فیما بین آن جناب و حاجی فصولی قرارداد شدہ، و بہ تصدیق طرفین رسیدہ زحمت کشیدہ اختیارنامہ ای کہ حاجی میرزا آقاسی داشتہ، و چنانچہ رسم دولتمت است با اختیار نامہ آن جناب مبادلہ کردہ است با صورت فصولی کہ بہ تصدیق و دستخط حاجی میرزا آقاسی رسیدہ است، ارسال دارند.»

امیر وجہ نظر دولت را نسبت بہ طرح مزبور با پیشنہادہای تازه خود ضمن نامہ زیبانداری در جمادی الثانی بہ سرتیٹ توضیح داد. راجع بہ اصل عہدنامہ می نویسد: «از امانہ و خزائنہ دار و ارباب دفاتر و سایر هرچہ استفسار گشت، و میان نوشتجات دولتی چندان کہ رجوع شد، اختیارنامہ ای از پادشاہ مغفور بہ اسم حاجی میرزا آقاسی، و نہ عہدنامہ ای بہ خط و مهر آن جناب هیچکدام پیدا نشد، و کسی مستحضر نبود. چگونه ممکن است کہ امرا و ارکان دولت علیہ احدی امتحضار نداشتہ باشند، بل هیچ نشنیدہ باشد!»

در تأمعتبر بودن آن، استدلال می کند: در طرح قرار نامہ ارسالی مندرج است کہ «بعد از مدت شش ماہ یا کمتر این معاهدہ امضاء شود. اما از تاریخ آن سواد تا وفات پادشاہ مبرور چهارمہ ماہ طول کشیدہ، و ہشت ماہ از وعدہ مقرر گذشتہ، امضا نشدن علامت عدم قبول است.» شیوہ نگارش امیر درخور دقت است؛ ہمدجا از سواد ارسالی طرح عہدنامہ سخن می گوید، و مراقب است کہ تأیید ضمنی در تسجیل و تصدیق آن ننماید.

از نوشته سرتیث مبنی بر اینکه معاهده نامه را «به دولت فرانسه فرستادم که در رد و قبول آن ملاحظه نموده، تکلیف خود را در صورت قبول اصرار دارند»، زیرکانه اتخاذ سند می‌جویند و این برهان قوی را می‌آورد: «امضای دولت علیه ایران نیز در چند مجلس شوری، ملاحظات دقیقه نموده، بهیچ وجه صلاح دولت و ملت خود را در انعقاد این فصول عهد تجارت ندانسته‌اند».

اما باب گفتگو را نمی‌بندد، و برخلاف دولت محمدشاه که از بستن عهدنامه با فرانسه هراسناک بود، بصراحت می‌گوید: نظر به کمال میلی که دولت به دوستی با فرانسه دارند «هرگاه آن جناب اختیار نامه‌ای از دولت متبوعه خود در دست داشته باشند، مضایقه ندارند به فصول جدیدی که مصلحت و رضای دولت و رفاه رعیت و قوام تجارت در آن درج باشد، عهد تجارتمی جدید منعقد سازند». به دنبال آن می‌آورد: «طول گفتگوی اینگونه عهود هیچوقت مایه تکرر نشده است». در بیان همین معنی به کوشش انگلیسها که بعد از ترکمانچای در صدد بستن قرارداد بازرگانی بودند و قائم مقام مطلقاً تن در نمی‌داد - بتلویح اشاره می‌نماید: «چنانچه با کمال دوستی و اتحاد دول متحابه قریب هجده سال بلکه متجاوز طول کشید تا انعقاد عهد تجارت شد، و هرگز خللی به ارکان مودت طرفین راه نیافت».

آخرین سخن امیر در نامه مزبور اعلام سیاست ایران به حفظ حسن روابط دو دولت، و «پرتست» علیه روش تهدیدآمیز سرتیث، و تصریح به مسئولیت او در قطع رابطه سیاسی است: «اینکه نوشته بودند در صورت عدم امضای نوشته جناب حاجی میرزا آقاسی که به امضای شاهنشاه مأمور نرسیده، با اجزای سفارتی مسافرت خواهد کرد - اعلیحضرت... ابدأ به ترک مرادۀ خلاف دوستی دولت بهیچ جمهوری‌راضی نبوده و نیستند... صراحة به آن جناب می‌نویسیم که جواب بعث... بر ذمه آن جناب است؛ بلکه دوستدار به آن جناب پرتست می‌کنم که باعث مرادۀ و دوستی دولتین، آن جناب خود شده‌اند و برگردن آن جناب وارد می‌آید. زیرا... مثل آفتاب روشن است که بستن و نبستن عهد تجارتمی که به صرفه و رضای طرفین است، باعث قطع علاقه دوستی نمی‌تواند بود».

سفیر فرانسه نگارش عهدنامه تازه‌ای را پذیرفت مشروط بر اینکه هیچ تغییری در معنی طرح پیشین داده نشود. به علاوه ضرب‌الاجلی تعیین نمود، و اتمام حجت کرد. سیاست خود و دولتش را در ۲۶ جمادی - الثانی چنین اعلام داشت: «در باب اینکه معاهده تجدید شود... قبول کردم. ولی تکلیفی را که در باب تغییر و تبدیل عهدنامه منعقد... به دوستدار می‌کنند، دوستدار نه از جانب خود و نه از جانب دولت خود می‌تواند آن تکلیف را قبول کرد. تجدید معاهده را به این چند شرط قبول می‌کند: اولاً اینکه پس از رسیدن اختیارنامه شروع به انعقاد معاهده شود. یک ماه هم

بیشتر طول نکشند. ثانیاً بهیچ وجه من‌الوجه کم‌وکسر و جرح و تعدیلی در مضامین و الفاظ آن نشود. ثالثاً امضای شاهنشاه ممالک ایران هم قبل از وصول امضای دولت فرانسه به محض اینکه معاهده منعقد شد، داده شود؛ بعد که امضا از فرانسه رسید، تسلیم خواهد شد».

امیر در قبول آن شرایط حرفی نداشت مگر شرط دوم، تمام ایراد اصلی او بر «قرارنامه ناقص امضاء نشده حاجی میرزا آقاسی» (تعبیری که خودش کرده)، این بود که در برخی مواد آن تجدید نظر گردد. اندیشه امیر را باید بدرستی بشناسیم. هدف حقیقی امیر این بود که کمک فرانسه را در سیاست ایران در خلیج فارس تحصیل کند، و کنسول فرانسه در پوشهر به کار کشتیهای جنگی فرانسه که به خلیج بیایند، سرپرستی نماید^{۱۳}. عمده دشواری که مذاکرات دو دولت را در بستن عهدنامه به بن‌بست رسانید، همان شرط بود که سرتیی نمی‌توانست تعهد کند، و امیر پافشاری داشت. چنانکه خواهد آمد در روابط ایران و آمریکا نیز امیر همان سیاست را تعقیب کرد؛ یگانه هدفش ایجاد تعادلی در وضع سیاسی خلیج فارس و جلوگیری از افزایش نفوذ انگلیس در آن منطقه بود.

موضوع دیگر مورد اختلاف میزان تعرفه گمرکی صادرات ایران و فرانسه بود. میرزا محمدعلی‌خان در نامه شوال ۱۲۶۷ به میل راجع به مذاکره ایران و فرانسه برای بستن قرار نامه تجاری توضیح می‌دهد: دولت «در سر همین مسأله گمرک عهدنامه مشارالیه را امضا نکردند، به جهت اینکه دولت مشارالیه می‌خواست تبعه دولت مشارالیه در ایران گمرک را از قرار صدپنج بدهند و لکن از تبعه... ایران زیادتر مطالبه نمایند. بنام علیه موافقت به عقد عهدنامه نگشت». از آن گذشته این معنی عمده را باز نمودیم که امیر با سیاست حمایت اقتصادی خود اساساً مخالف قانون آزادی تجارت بود، و اگر دستش می‌رسید امتیاز روس و انگلیس را هم برهم می‌زد^{۱۴}. پس در منطق سیاست امیر وقتی ایران با شناختن اصل آزادی تجارت برای فرانسه موافقت می‌کرد که امتیاز متقابل بدست آورد، و گرنه در این معامله ایران بازنده بود. پس اینکه گفته بود: «تصویب شرایط عهدنامه مزبور فایده‌ای برای ایران ندارد»^{۱۵}، حرف نسنجیده‌ای نبود.

یک جنبه دیگر مطلب که از نظر فلسفه حکومت امیر بسیار بامعنی است اینکه رسیدگی به ماهیت طرح قرارنامه ایران و فرانسه را به عهدنامه هیأتی سپرد که در مواد آن بیندیشند و رأی خود را بنویسند. در نامه امیر

۱۳. انگلیس ۶۵/۱۴۵ فراتر به پالمستون ۸ مه ۱۸۴۹.

۱۴. نگاه کنید به بخش ۲۱.

۱۵. انگلیس ۶۵/۱۴۷ گزارش استیونس در مذاکرات خصوصی با امیر

نظام، ۱۵ ژوئن ۱۸۴۹.

به مصلحت‌گذار اسلامبول، جمادی‌الثانی ۱۲۶۵، می‌خوانیم: مقرر گشت: «اولیا و امرا و امانا و ارکان دولت... در این باب مشورت کرده، بدقت تمام فصول و شروحنی که جناب مشارالیه فرستاده و اسمش را عهدنامه تجارتنی قراردادی حاجی میرزا آقاسی گذارده‌اند، ملاحظه نمایند، و منافع و مضار آن را... عرضه دارند. اگر مصلحت دانند بعد از این امضا و برقرار شود. اولیای دولت قاهره بعد از امان نظر، نقایص و معایبان را در صفحه کاغذی مرقوم و به امپار خود مضمور داشته، عرضه داشتند که بهیچ وجه صلاح دولت و ملت علیه در بستن چنین عهدنامه‌ای نیست.» پس این معنی به سفیر فرانسه اعلام گردید و نوشته شد که قرار نامه تازه‌ای که «صرفه و صلاح طرفین باشد» بسته شود.

باری شرایط پیشنهادی دو طرف، مورد موافقت همدیگر واقع نگشت. در گزارش کاردار انگلیس آمده که: سرتیژ دولت را تهدید نمود که هرآینه قرارداد امضا نشود، کشتی جنگی فرانسه به بوشهر خواهد آمد. به‌علاوه سرتیژ سراغ امام جمعه تهران و برخی شاهزادگان رفت، و اظهار داشته بود که هرگاه کار عهدنامه به‌انجام نرسد، زحماتی برای دولت بوجود خواهد آمد^{۱۶}. اما تهدید هم کاری از پیش نبرد، پس اعلام ترك مراوده سیاسی و رفتن از ایران را نمود، امیر به مدارا و دلجوئی کوشید که سرتیژ فسخ عزیمت کند، حتی اعتمادالدوله و میرزا شفیع صاحب دیوان را با پیام دوستانه و برای مهربانی او فرستاد. سودی نکرد. آخرین سخنش را در جمادی‌الثانی به سرتیژ نوشت: «تصی دانم چه مصلحتی در برهم‌زدن دوستی فهمیده‌اید؟!»

سفیر فرانسه در قصد خود باقی ماند. در آخر جمادی‌الثانی ۱۲۶۵ با اعضای سفارت راه باز گشت پیش گرفت. امیرنایب ایشیک آقاسی را به سپمانداری گماشت که تا مرز آذربایجان همراه سرتیژ باشد. به حکام سرراه هم دستور فرستاد که کمال عزت را در باره اش مرمی دارند^{۱۷}. حرکت

۱۶. انگلیس ۶۵/۱۴۴ فرانت به پالمستون، ۲۸ آوریل ۱۸۴۹.

۱۷. متن یکی از فرمانها را نقل می‌کنیم:

«آنکه عالیجاه... محمدعلی‌خان نایب‌ایشیک آقاسی‌باشی دیوان اعلیٰ مقنن و مباهی بوده بدانید که در این وقت جناب... غراف سرتیژ وزیر مخصوص دولت بسمه جمهوری فرانسه از دربار خلافت مدار شاهنشاهی معاودت به مملکت خود می‌نماید. لهذا آن عالیجاه را از دربار اقدس همایون پادشاهی مرخص و مأمور فرمودیم که به اتفاق جناب مشارالیه تا سرحد آذربایجان رفته، در هر یک از منازل جا و مکان شایسته برای او معین کرده مراقب اعزاز و احترام جناب مشارالیه باشند. اولاً در کمال آسایش و استراحت به سرحد دولت علیه برسانند و چنانچه در عرض راه به جنبه جناب مشارالیه چاباری ضرور شود از چابارخانه‌های عرض راه گرفته بدهند. مقرر آنکه عالیجاهان مجددت و فخرت همراهان حکام و عمال ولایات عرضی راه از دارالخلافه طهران تا سرحد آذربایجان، عالیجاه محمدعلی‌خان را سپماندار جناب مشارالیه دانسته از قرار دستورالعمل او در هر یک از منازل جا و مکان شایسته به جناب مشارالیه داده، لازمه توقیر

ناستوده دیگری از سرتیژ سرزد که برخلاف آئین مرسوم، بدون اینکه تقاضای بازیافتن حضور شاه را بکند، گذاشت و رفت. فرانت می‌نویسد: «شاه از رفتار بی‌ادبانه سرتیژ بسیار بدش آمده، خاصه اینکه دولت ایران کمال احترام را در مذاکرات اخیر راجع به تنظیم قرارداد، درباره وی مرعی داشت»^{۱۸}.

سرتیژ چون به تبریز آمد نامه وزیر امور خارجه فرانسه به‌عنوان میرزا مسعود به دستش رسید. میرزا مسعود در ربیع‌الاول ۱۲۶۵ مرده بود، و آن نامه را ضمن یادداشت دوستانه‌ای نزد امیر فرستاد. امیر هم در رجب ۱۲۶۵ جواب گرمی «به اقتضای رسوم دوستی» به سفیر فرانسه داد و متذکر شد: «رسوم دوستی آن است که پیوسته خاطر دوستان را از نگارش حالات بهجت‌علامات... خشنود سازنده. و این آخرین نامه‌هایی بود که میان آن‌دو مبادله گردید.

در ضمن امیر گزارش کاملی در چگونگی قطع رابطه ایران و فرانسه برای مصلحت‌گذار ایران در اسلامبول فرستاد، و دستور داد پیش از آنکه سرتیژ به آنجا برسد، نمایندگان دولت‌های دوست خاصه سفیر فرانسه را در اسلامبول «از حرکت‌های خلاف او نسبت به اولیای دولت علیه مستحضر سازد». و اعلام دارد که او خود باعث قطع مرادۀ دودولت گشته است. مطلب را به سفارت انگلیس و روس در تهران نیز اطلاع داد. البته آنها خرسند شدند. کاردار انگلیس در نامه رجب ۱۲۶۵ به امیر مطلبی از قول سرتیژ می‌آورد که قابل ذکر است: «غراف سرتیژ در تبریز مانده است، و هر روز صحبت‌ها می‌دارد که یعنی جناب سامی فرموده‌اند. از جمله عالیجاه موسیو کبرندی^{۱۹} گفته است که: جناب اسیر نزد من پیغام فرستاده که شما نامه دیگر تشریف نبرید، من همه مطالب شما را درست می‌کنم، حال نمی‌توانم مطالب شما را درست کنم به جهت اینکه این شیطان، فرنت صاحب، نزد دشمنان خیلی مسلط و باقوت است، و باید احتیاط کنیم. حال از جناب سامی استفسار می‌شود که عالیجاه این پیغام جناب سامی [را] نزد مشارالیه فرستاده‌اند؟ دوستدار یقین می‌داند که کسی همیشه در خانه جناب سامی است به آنها محرم، همه کاره است. این پیغام را از جانب جناب سامی نزد او گفته است. چرا که این مطلب را نمی‌توان به اینطور ساخت، مگر اینکه شنیده باشد. دوستدار پاور نمی‌کند که این سخن جناب سامی باشد، اما از گفتن به سرتیژ صاحب از جانب آن جناب، حرفی و شکی نیست. ملاحظه بفرمائید که چیزها می-

و احترام نسبت به او بعمل آورده، می‌باید از قرار معمول و مرتب داشته تخلف و عدول از مدلول حکم قضا شمول جائز ندارند و در عهده شناسند. فی شهر جمادی‌الثانی ۱۲۶۵.

۱۸. انگلیس ۶۵/۱۴۵ فرانت به پالمستون، ۸ مه ۱۸۴۹.

۱۹. منشی سفارت فرانسه در تهران.

گویند به اسم جناب سامی».

امیر همین اندازه به فرانت پاسخ داد: اینکه نوشته بودید «غراف مرتیژ در قبریز مانده است، و هر روز صحبتی و حکایتی از او می‌تراود»، معلوم است «تا به حال دوستدار را نشناخته‌اند و نمی‌دانند هرگز اینطور سخنان بیسوده نمی‌گویند، اگر او «به‌هوائی نفس خود بخواهد از قول دوستدار سخنی جعل کند و بگوید، چرا باید آن دوست مهربان که به کمال [] و فطانت آراسته است، قبول نمائید و پیغام دوستدار بدانید؛ یا اینکه کسی جرأت نماید اینطور پیغامات خام نامعقول از قول دوستدار جعل کند و به غراف مرتیژ بگوید؟ خاطر آن دوست در این باب جمع باشد که نه دوستدار اینگونه پیغامات به او داده است، نه احتمالی می‌رود دیگری قولی از دوستدار جعل کرده گفته باشد».

رفتار مرتیژ در اسلامبول نیز مؤید شیوه تحریک‌آمیز اوست: همینکه به اسلامبول رسید در روزنامه آنجا مورخ ۹ ژوئن ۱۸۴۹ مقاله‌ای علیه دولت ایران، و در موضوع قطع روابط سیاسی با فرانسه انتشار یافت. در آن می‌خوانیم که کشتیهای جنگی فرانسه برای اشغال جزیره خارک و حمله به بوشهر به خلیج فارس فرستاده شدند تا دولت ایران را به قبول عهدنامه‌ای که میان دو دولت بسته شده، مجبور گردانند. اشاره‌ای هم به اشغال بوشهر به وسیله قشون انگلیس در زمان محمد شاه شده است.^{۲۰} امیر از کاردار انگلیس خواهش کرد درباره درستی و نادرستی این خبر بازجویی نماید. پالمستون آن را تکذیب کرد. و فرانت اعتقاد داشت که آن مقاله را خود مرتیژ به منظور هراساندن درباره شاه نوشته است.^{۲۱} روش مرتیژ بیخردانه بود؛ دولت فرانسه قصد تجاوز نداشت، تنها اثر عملی رویه سفیرش این بود که ایران را از فرانسه دور سازد، و مجبور گرداند به دولت انگلیس که خود معاند فرانسه در ایران بود، روی آورد، و او دشمن کام گشت.

از موضوع قطع روابط ایران و فرانسه که بگذریم — کردار مرتیژ در دربار و در ذهن امیر اثر نمایان گذارد. اینکه گفته بود: «فرانسویان یک مشت مردم فضولی هستند، و او قصد تصویب عهدنامه تجارتی را ندارد»^{۲۲}، نشانه‌ای است از تأثیر رفتار مرتیژ در خاطر امیر. شاید یکی از علل بی‌رضیتی امیر در استخدام کارکنان فرانسوی همین باشد. چون دولت به خدمت «دوکلو» دواماز فرانسوی پایان داد، مرتیژ در ربیع‌الاول ۱۲۶۵ به امیر نگاشت: «وقتی که موسیو دوکلو نوکر دولت

۲۰. انگلیس ۶۰/۱۴۵ مقاله روزنامه اسلامبول، ۹ ژوئن ۱۸۴۹

۲۱. انگلیس ۶۰/۱۴۵ فرانت به پالمستون، ۳۰ ژوئیه ۱۸۴۹.

۲۲. انگلیس ۶۰/۱۴۷ گزارش استیونس در ملاقات خصوصی با امیر نظام.

علیه شد، اولیای دولت کمال دوستی و مودت به دولت فرانسه داشتند، و اهل فرانسه را محل اعتماد خود می‌نمودند. امروز کار برعکس شده است. انشاءالله من بعد سعی خود را بجا خواهند آورد که اهل فرانسه پشت خود را زیر بار نوکری این دولت بی‌زوال ندهند.

نشانه‌هایی که در دست است می‌رساند که امیر نسبت به برخی از خدمتگزاران فرانسوی اصلاً سلب اعتماد کرد. از جمله ژنرال فریه بود که پیش از این ا شماره‌ای به احوالش کرده‌یم^{۲۳}. این مطلب را بیفزائیم که در ربیع‌الاول ۱۲۶۶ نایب وزارت امور خارجه به او نوشت: بر حسب فرمایش اتابک اعظم از «نوروز آینده شما از نوکری دولت علیه ایران خارج و مرخص هستید». دولت انعامی هم به وی داد و حتی هنگام رفتن از ایران در شعبان ۱۲۶۶ به میاشران دیوانی نوشته شد که «در هر یک از منازل عرض راه جا و مکان خوب به عالیجاه مشارالیه داده، مراقب باشید که احدی نسبت به او خلاف حسابی واقع نشود. اما همینکه پایش را از سرز ایران بیرون نهاد، شیوه سرتیژ را پیش‌گرفت و در روزنامه‌های اسلامبول به قلم فرسائی علیه ایران پرداخت. امیر نه تنها از این «کفران نعمت» برآشفست، بلکه از او منجزگشت^{۲۴}. امیر نسبت به ژنرال سمینوی فرانسوی نیز نامهربان شده بود. وقتی که میرزا جعفرخان مأمور کمیسیون سرحدی ایران و عثمانی تقاضای اعزام یک مهندس ایرانی یا فرنگی که زبان فرانسوی را بداند، کرد امیر در جمادی‌الاول ۱۲۶۶ نوشت: «شما خودتان می‌دانید که از اهل ایران چنین آدم قابل نداریم؛

۲۳. نگاه کنید به بخش ۱۲.

۲۴. این نامه از جانب امیر در ذیحجه ۱۲۶۷ به مصلحت‌گذار اسلامبول

نوشته شد:

«... موسیو فریه فرانسه روزی که به همراهی عالیجاه حسین‌خان به نوکری دولت علیه ایران آمد هشتاد تومان مواجب داشت. رفته رفته به هزار تومان رسید. علاوه بر آن مادیاتی که در ایران بود انعام و احسان زیادی از جانب اولیای دولت علیه ایران به او مبدول افتاد. حتی در اواخر به ادعای اینکه خانۀ او را در شیراز سرفت کرده‌اند و حال آنکه معلوم بود تهمت و افترا بسته بود. مع‌هذه... به قدرسه چهار هزار تومان از جانب دولت علیه ایران به او عنایت شده. حالا در ازای اینسه اثقاتها کفران نعمت کرده، بنای یاوه‌گوئی و هزوه‌درائی گذاشته، نسبت به دولت علیه ایران در روزنامه‌ها اسنادهای یاوه و دروغ منطبع می‌نماید. بنابراین آن عالیجاه با جناب ایلچی دولت بیهمة فرانسه اظهار نماید که موسیو فریه که از جمله تبعۀ آن دولت بیهمة است او را از این حرکاتش ممنوع دارند که من بعد این قبیل رطب و یا بس نوشتن را موقوف دارد. همچنین از رجال دولت علیه عثمانی گله نماید باوجود اینکه روزنامه آن دولت علیه مثل سایر دول [مختار] و آزاد نیست چرا مباشر روزنامه آن دولت علیه این قبیل چیزها را در روزنامه چاپ می‌نماید، و او را در عالم دوستی دولتیین علیتین منع و تحدید نمی‌نمایند. البته آن عالیجاه از رجال دولت علیه عثمانی خواهش نماید که به مباشرین روزنامه قذفین نماید که من بعد از نوشتن این قبیل چیزها نسبت به دولت دوست محترز بوده کفید نماید. اخراج فریه از خدمت به علت ارباط سری او با انگلیسها بود (نگاه کنید به بخش ۱۲).

و اسلاف ما هم برای اینطور خدمات کسی را تربیت نکرده‌اند. از فرنگیها هم موسیو سمینو بود، وضعش با سابق خیلی تفاوت کرده و از کار خدمت افتاده است، و این روزها از خدمت استعفا کرده. اما راستش اینکه از طرف امیر دوماه پیش به او مثل فریه در يك روز ابلاغ گردیده بود که: «از نوکری دولت علیه ایران خارج و مرخص هستید»، گرچه سمینو را شاید به پاس خدمت قدیم به کار باز آوردند.^{۲۵}

این دوره روابط سیاسی ایران و فرانسه نیز مانند دوره نخست، پیش درآمد خوبی داشت و فرجامی نامطلوب؛ با امید شروع شد و به سرخوردگی پایان یافت. شش سال بعد با پیمان (۱۲۷۱ مرحله تازه‌ای در تاریخ روابط دوکشور آغاز گردید.

تاریخ روابط ایران و امریکا با دولت امیر آغاز می‌شود. پیش از این اشاره کردیم که یکی از جهات عمومی سیاست امیر این بود که روابط خارجی ایران را از دایرهٔ انحصار مناسبات با روس و انگلیس خارج سازد، و با دیگر کشورهای مغرب زمین توسعه دهد. در این راه روابط ایران و امریکا را آغاز نهاد، و مرادۀ ایران را با پروس و اثریش بسط داد. و این خود حد افق فکری امیر را در مفهوم سیاست بین‌المللی زمان آشکار می‌کند. يك انگیزه‌اش این بود که با تقویت مناسبات سیاسی ایران با کشورهای بزرگ غربی - نفوذ روس و انگلیس را شاید تعدیل نماید. و در هر حال حضور قدرت موسمی را در ایران سودمند می‌دانست.

این گفتار را با ایجاد روابط ایران و امریکا شروع می‌کنیم. نوشته‌های امیر در این مبحث به دست ما نرسیده؛ ماخذ آگاهی ما اسناد وزارت امور خارجهٔ امریکا و مذاکرهٔ نمایندهٔ ایران در اسلامبول با وزیر مقیم امریکا می‌باشد. ابتکار سیاسی از جانب امیر بود. در اوائل ۱۲۶۶ به میرزا محمدخان مصلحت‌گذار اسلامبول دستور فرستاد که با نمایندهٔ امریکا در زمینهٔ بستن قراردادی بین دو دولت گفتگو نماید. وزیر مقیم امریکا «جرج مارش»^۱ این فکر را استقبال کرد، و «تیلور»^۲ رئیس جمهور آن را تأیید نمود. اختیارنامهٔ مارش برای مذاکره و بستن عهدنامه‌ای بین ایران و امریکا در ۲۸ ژوئن ۱۸۵۰ (۱۷ شعبان ۱۲۶۶) به امضای رئیس جمهور صادر گشت.

گفتگوی میرزا محمدخان با مارش نزدیک يك سال و سه‌ماه طول

1. G. Marsh.

2. Z. Taylor.

کشید، در ۱۴ ذیحجه ۱۲۶۷ (۹ اکتبر ۱۸۵۱) قراردادی به نام «عهدنامه دوستی و کشتیرانی» در اسلامبول به امضا رسید. شامل يك مقدمه و هشت ماده است، و به زبان فارسی و فرانسوی نوشته شده. متن فرانسوی و ترجمه انگلیسی آن در دست ماست.^۳ عهدنامه ناظر به ایجاد روابط کنسولی و بازرگانی ایران و آمریکا، و از آن مهمتر حق آزادی کشتیرانی در رودخانه‌ها می‌باشد. درباره این عهدنامه که تا به حال در ایران ناشناس مانده توضیحی می‌دهیم.

ماده اول دوستی پایدار دو دولت و دو ملت ایران و آمریکا را اعلام می‌دارد. ماده دوم اصل آزادی بازرگانی تبعه دو کشور را می‌شناسد. ماده سوم حقوق گمرکی کالای صادر و وارد را بر قانون دولت «کامله الوداد» مقرر می‌دارد. ماده چهارم می‌گوید: «کشتیهای بازرگانی دو دولت آزاد هستند که با پرچم خودشان به بنادر و لنگرگاههای دو کشور برای پارگیری (صادرات) و باراندازی (واردات) رفت و آمد کنند. این حق آزادی کشتیرانی طرفین در رودخانه‌های دو کشور نیز بدون هیچ مانعشی برقرار است». ماده پنجم مبنی بر تعیین سه کنسول آمریکا در تهران و بوشهر و تبریز است. بنا بر حق متقابل، ایران نیز می‌تواند در واشنگتن و بوستون و نیواورلئان کنسولگری تأسیس نماید. ماده ششم می‌گوید: مراغه‌های میان تبعه دو دولت «برطبق قانون هر کشور با حضور کنسول و یا نماینده او بر اساس عدل و انصاف» رسیدگی و قضاوت گردد. ماده هفتم تصریح دارد: «هرگاه بین هر کدام از دو کشور با دولت ثالثی جنگ برخیزد، حالت جنگ در دوستی و صمیمیت ایران و آمریکا تأثیری نخواهد داشت». ماده هشتم مقرر می‌دارد که عهدنامه در ظرف يك سال یا کمتر از طرف دو دولت تصویب گردد و به وسیله نمایندگان آنها در اسلامبول مبادله شود.

معلوم است که امیر در پی جلب علاقه آمریکا به ایران خاصه به منطقه خلیج فارس بود. ایران به هیچ دولت دیگری اجازه کشتیرانی در رودخانه‌های کشور را نداده بود. و از نظر حقوق بین‌المللی این نکته جالب توجهی است که ایران بدون تأمین حق مساوی آن امتیاز را نداد. (اینکه ایران وسیله استقاده از حق خود را نداشت دخلی به اساس وجود حق ندارد). تأسیس کنسولگری در بندر بوشهر نیز نکته مهمی است. مارش وزیر مقیم آمریکا به وزیر امور خارجه می‌نویسد: «اجازه ایجاد کنسولگری در بوشهر امتیازی است که ایران برای دولت آمریکا قائل گردیده است»^۴. بازمینه‌ای که از سیاست امیر در خلیج فارس به دست دادیم، و همچنین، از مبحث روابط ایران و فرانسه شناختیم - تردید نیست که امیر برای جلوگیری

۳. آمریکا، میلر، ج ۷، ص ۹۸۵. متن کامل اسناد رسمی وزارت امور خارجه آمریکا که در این بخش اشاره کرده‌ایم در جلد هفتم «معاهدات و دیگر اسناد دولت متحده آمریکا» گردآورده میلر، انتشار یافته است.
۴. آمریکا، مارش، به وبستر، ۱۸ دسامبر ۱۸۵۱.

از تسلط انگلیس، وجود قدرت دریائی دیگری را در خلیج فارس لازم می‌شمرد. وزیرمختار بعدی آمریکا در اسلامبول نیز منطبق سیاست ایران را به ایجاد «قدرت موازنه‌ای در برابر انگلیس» تعبیر می‌کند.^۵

یک ماه پس از امضای عهدنامه ایران و آمریکا، امیر معزول گشت. وزیرمختار آمریکا «کارول اسپنس»^۶ می‌نویسد: «انگلیس نفوذ خود را در تهران بکار برد و دولت عهدنامه را تصویب و مبادله ننموده^۷. چنانکه خواهد آمد انگلیس همین رویه تحریک‌آمیز را در مورد قرارداد ایران و اتریش نیز تعقیب نمود. میرزا آقاخان نوری قرارداد ایران و آمریکا را برهم‌زد، همچنین چنانکه گذشت نقشه امیر را در ایجاد نیروی دریائی باطل ساخت. شاه بدبخت هم در این اندیشه‌ها نبود؛ وقتی که گرفتار شدند به دست و پا افتادند. اما حالا بی‌ثمر بود.

دیری نگذشت که روابط ایران و انگلیس به تیرگی گرائید، و بعد جنگ برخاست. دولت بنا بر سنت سیاست روزمره خود - در وهله خطر به چاره‌جویی افتاد. شاه که تاحال در غفلت می‌گذراند، به دولت آمریکا روی آورد. میرزا احمدخان مصلحت‌گذار اسلامبول را مأمور نمود که بطور «خیلی محرمانه» با وزیر مختار آمریکا درباره خرید چند کشتی جنگی و استخدام ملوانان امریکائی گفتگو کند. به علاوه اندیشه برقرار کردن روابط سیاسی با آمریکا و بستن عهدنامه با آن دولت، از نو جان گرفت. و پیشنهادهایی که ایران عرضه داشت بسیار مضحک است. قبلاً زمینه مذاکرات دو دولت و وجهه نظر آمریکا را روشن کنیم.

میرزا احمدخان به اسپنس وزیر مقیم آمریکا اعلام کرد که: از جانب شاه اختیار دارد راجع به انعقاد عهدنامه‌ای که «جنبه سیاسی و بازرگانی» داشته باشد، به مذاکره پردازد.^۸ طرح عهدنامه‌ای پیشنهاد نمود حاوی هشت ماده. از فصول ناظر به امور کنسولی و بازرگانی می‌گذریم. ماده هفت و هشت آنرا که جنبه سیاسی دارد، می‌آوریم. یکی می‌گفت: «از آنجا که دولت ایران بحریه جنگی در خلیج فارس ندارد، نیروی دریائی آمریکا کشتیهای تجاری ایران را تحت حمایت خویش بگیرد». ماده بعدی مبنی بر این بود: «دولت آمریکا وعده می‌دهد که جزایر و بنادر متعلق به ایران را از تسلط انگلیس و تعرض امام مسقط حفاظت نماید»^۹.

از شگفتیه‌های دیپلماسی ایران این است که پاپیای اقدامی که در اسلامبول شروع شد، جان داودخان مترجم اول دولت، مأمور وین گردید که با وزیر مقیم آمریکا در اتریش نیز راجع به انعقاد معاهده منظور مذاکره

۵. آمریکا، اسپنس به ماری، ۲۲ دسامبر ۱۸۵۶.

6. C. Spense.

۷. آمریکا، اسپنس به ماری، ۲۵ نوامبر ۱۸۵۴.

۸. همان.

۹. آمریکا، ضمیمه گزارش اسپنس، ۲۵ نوامبر ۱۸۵۴.

نماید. هنری جکسون^{۱۰} وزیر مقیم وین گزارش مفصل گفتگوی خود را با جان داود به وسیله پیک سیاسی به واشنگتن فرستاد زیرا «به اداره پستخانه اعتمادی نداشت». جان داود گفته بود: «شاه دولت آمریکا را به آزادیخواهی و اقتدار می‌شناسد» و توجه او به کشور آمریکا از همین رهگذر است. طرح قرارنامه‌ای را هم عرضه داشت. جکسون متذکر شد: زمینه انعقاد پیمان بازرگانی تا اندازه‌ای فراهم است، اما قبول آن پیشنهادهای سیاسی بسیار بعید می‌باشد^{۱۱}.

رئیس‌جمهوری آمریکا پیشنهاد ایران را راجع به اصل بستن عهدنامه با نظر موافق تلقی کرد. تصمیم گرفته شد که مذاکرات در اسلامبول انجام گیرد که جای مناسب‌تری از وین می‌باشد. طرفه اینکه وزیر امور خارجه آمریکا پیش از آنکه دستور نهائی خود را صادر کند، خواست پشتیبانی روسیه را در مذاکره آمریکا و ایران جلب کند. (در این اوان جنگت کریمه بین روسیه با انگلیس و متفقین او درگرفته بود، و البته تزار از هر سیاستی که علیه انگلیس بود حمایت می‌نمود). مارسی به وزیر مختار آمریکا در پترزبورگ، توماس سیمور^{۱۲} این دستور را فرستاد:

«مذاکرات آمریکا و ایران راجع به بستن قرارنامه تجاری قریباً آغاز می‌گردد. بنابر تجربه‌ای که داریم در موارد گوناگون که دولت آمریکا با کشورهای دیگری به مذاکره پرداخته بود، انگلیس و فرانسه مداخله نمودند و اسباب زحمت گردیدند... چنین بنظر می‌رسد که درباره عهدنامه پیشین ایران و آمریکا نیز انگلیسها نفوذ خود را بکار بردند و مانع تصویب و اجرای آن گشتند. برای اینکه این مرتبه گفتگوی دو دولت توفیق‌آمیز باشد، لازم است که فرانسه و انگلیس بهیچ وجه از قضیه آگاه نگردند. و تصور نمی‌رود که تزار روس ایرادی در بستن آن قرارداد داشته باشد. هر آینه چنین فرضی درست است، ممکن است سفیر روس در تهران کمکی به پیشرفت مذاکره ایران و آمریکا بنماید. نظر رئیس‌جمهوری این است که بطور محرمانه با تسلرود صحبت نمائید، و او را از قصد دولت آمریکا بی‌گماهانید. و این نکته را تحقیق کنید که آیا وزیر مختار روس در تهران می‌تواند مساعی خود را در این راه بکار ببرد»^{۱۳}

سیمور راجع به نتیجه مذاکره خود با تسلرود می‌نویسد: «او اطمینان کامل داد که دولت روس نهایت کوشش خود را در پیشرفت نظر آمریکا می‌نماید... گفت باکمال میل به وزیر مختار آن دولت در تهران دستور فوری می‌دهد که از هر کمکی که بتواند در انجام مذاکرات ایران و آمریکا مضایقه نکند»^{۱۴}. پیش از این مارسی به وزیر مقیم اسلامبول نیز

10. H. Jackson.

۱۱. آمریکا، گزارش جکسون به مارسی، ۲۲ مارس ۱۸۵۵.

12. Th. Seymour.

۱۳. آمریکا، مارسی به سیمور، ۱۶ مه ۱۸۵۵.

۱۴. آمریکا، سیمور به مارسی، ۲۸ ژوئن ۱۸۵۵.

ابلاغ داشته بود: «نهایت دقت بعمل آید که گفتگوی با نماینده ایران محرمانه بماند». همچنین کاردار ایران را «از فاش گردیدن مواد قرارنامه، به وسیله مأموران مخفی دولتها دیگر برحذر دارد». به علاوه در همین نامه دستور داد: مائمی نیست که شرایط تازه‌ای در قرارنامه پیشین گنجانده شود، و برخی مواد آن جرح و تعدیل گردد^{۱۵}. اما چنانکه در جریان گفتگو معلوم گشت، مواد تازه نمی‌توانست دلالت بر هیچگونه تعهد سیاسی بنماید. باری، مذاکره ایران و آمریکا در ذی‌قعدة ۱۲۷۱ شروع شد. نمایندگان ایران و آمریکا هرکدام طرح جداگانه‌ای پیشنهاد کردند. راجع به حقوق کنسولی و بازرگانی اختلاف نظر عمده‌ای وجود نداشت. اما درباره مواد سیزده، چهارده و پانزده طرح پیشنهادی ایران، بحث طولانی سر گرفت. شعور سیاسی زمامداران ما را از این مواد می‌توان سنجدید.

ماده سیزدهم می‌گوید: «دولت آمریکا تصد می‌کند در مدت دو سال از تاریخ انعقاد قرارداد، امام مسقط را تنبیه نماید، و جزایر خلیج فارس از جمله بحرین را از تسلط دیگران بیرون آورد و به دولت ایران بازگرداند. در ظرف آن دو سال کشتیهای بازرگانی آمریکا که به بندر ایران می‌آیند از پرداخت حقوق گمرکی معاف خواهند بود».

ماده چهاردهم مبنی بر این است: «کشتیهای تجاری ایران حق دارند که بیرق آمریکا را پرفراز خود نصب کنند، و بحریه آمریکا از کشتیهای ایرانی حمایت نمایند که در دریا تجاوزی به آنها نکرده».

از هر دو شرط مزبور یا مزه‌تر ماده پانزدهم است: «از آنجا که دولت ایران کشتی جنگی ندارد، و دولت آمریکا سوء کلانی از برقراری تجارت با ایران خواهد برد... بحریه آمریکا دریاهای ایران را از نقشه‌های سوء دشمنان ایران حفاظت می‌کند، و کشتیهای جنگی آمریکا اجازه دارند به بندر و لنگرگاههایی که دولت ایران معین نمایند، وارد شوند و توقف نمایند.. دولت ایران از مساعدت به کشتیهای بازرگانی آمریکائی که به بندر ایران بیایند، مضایقه نخواهد داشت. سرنشینان کشتیها آزادانه می‌توانند خوراک و پوشاک مورد نیاز خود را به قیمت روز خریداری کنند»^{۱۶}.

جوهر مواد سه‌گانه این است: دولت آمریکا با قدرت نظامی خود شیخ عرب مسقط را سرکوب کند؛ با دولت انگلیس جنگ آغازد و آن را از بحرین بیرون کند؛ نیروی دریائی کاملی همواره در خلیج فارس نگاه دارد که هرکس خواست تجاوزی به حقوق ایران نماید، او را به جای خویش بنشانند، تراوش افکار میرزا آقاخان نوری از این‌جند دیگر نگذشت. در نامه‌ای که وزیر مقیم آمریکا به میرزا احمدخان نوشت (رمضان

۱۵. آمریکا، مارس به اسیس، ۱۱ مه ۱۸۵۵.

۱۶. آنچه از مواد سه‌گانه نقل کردیم از متن انگلیسی به فارسی درآورده

(۱۲۷۲) صریحاً گفت: پذیرفتن شرایط پیشنهادی ایران ناممکن است. در این ضمن میرزا ملکم‌خان (که قرار بود با فرخ‌خان امین‌الدوله به مأموریت فوق‌العاده‌ای برای مصالحت با انگلیس به پاریس برود) به اسلامبول آمد که مصلحت‌گذار ایران را در کار بستن قرارداد با آمریکا یاری کند. از این به بعد گفتگوی دو دولت بین ملکم و اسپنس ادامه یافت. نکته‌های مهمی را از بیانات ملکم به نماینده آمریکا می‌آوریم: یکجا گفت: «نفوذ خارجی در ایران، اساساً مخالف این است که پای امریکائیان به خاک ایران باز شود، و این مخالفت علاوه بر علت تجاری، سبب سیاسی نیز دارد. انگلیسها این شهرت را داده‌اند که هرکجا دست دولت آمریکا بند شود، دام نیرنگ می‌نهند و در کارهای آن دولت دخل و تصرف می‌کنند». دیگر اینکه: «نخست وجه نظر روس نسبت به انعقاد قرارداد میان ایران و آمریکا، موافق بود. اما پس از آنکه دوره کشمکش آن با متفقین بسرآمد، رویه آن دولت تغییر یافته است». ملکم به این معنی نیز تصریح نمود: «انگلیسها از روز اول نسبت به مذاکره ایران و آمریکا خشکین بودند، و با دسیسه‌توانسته بودند طرح قرارنامه ۱۸۵۱ را بدست آورند. و تصور می‌رود که در مخالفت خود نسبت به مذاکرات فعلی همچنان باقی باشند»^{۱۷}.

ملکم از طرح پیشنهادی ایران دفاع کرد. اما اسپنس راست و پوست‌کنده گفته بود: اگر ایران از ماده مذکور دست بردارد، امیدی به بستن عهدنامه نمی‌توان داشت. این سخن اسپنس به ملکم یا معنی است: «سرنوشت آمریکا این است که تجارت آینده جهان را قبضه خواهد کرد. و روزی خواهد آمد که دوستی آن کشور برای دولت و ملت ایران سودمند خواهد بود»^{۱۸}. ملکم حاصل گفت و شنود خود را با وزیر مقیم آمریکا به دربار گزارش داد. در وهله آخر مذاکره این پیشنهاد را به‌جای مواد سه‌گانه مزبور عرضه داشت: «دولت آمریکا به ایران کشتی قرض خواهد داد که جزایر متعلق به ایران را در خلیج فارس به اطاعت درآورد. همچنین دولت ایران اجازه دارد که پرچم امریکارا بر روی کشتیهای خود نصب کند». این پیشنهاد هم در حالت جنگ ایران و انگلیس البته پذیرفته نشد. در واقع دولت ایران بدترین موقع را برای بستن قرارداد با آمریکا برگزیده بود. و این نشانه دیگری است از ورشکستگی سیاست خارجی ایران.

در این اوان فرخ‌خان امین‌الدوله در راه سفارت پاریس به اسلامبول آمد. عهدنامه ایران و آمریکا که مقدمات آن فراهم آمده بود، در ۱۵ ربیع‌الثانی ۱۲۷۳ (۱۳ دسامبر ۱۸۵۶) به امضای فرخ‌خان و اسپنس رسید. و شش‌ماه بعد مبادله گردید. پایه روابط ایران و آمریکا براین پیمان‌نامه شد. مواد این قرارداد تنها ناظر به امور کنسولی و بازرگانی، ارزش آن از طرحی که در ۱۲۶۷ به امضای نمایندگان دو دولت رسیده بود، خیلی

۱۷. آمریکا، اسپنس به مارمر، ۲۲ ژوئن ۱۸۵۶.

۱۸. همان.

کمتر است. حتی ماده چهارم و هفتم طرح پیشین (راجع به رفت و آمد کشتیهای بازرگانی، آزادی کشتیرانی در رودخانه‌های ایران، و عدم تأثیر حالت جنگ با کشور ثالث در روابط دو دولت) حذف گردید^{۱۹}. وزیر مقیم آمریکا گزارش بلندی در چگونگی مذاکره با نمایندگان ایران به وزیر امور خارجه فرستاد، در ضمن شرحی نیز از روابط ایران و انگلیس نگاشت. عبارتی از آن را می‌آوریم و این بخش را تمام می‌کنیم:

«گردار دولت انگلیس نسبت به ایران در سالیان گذشته به اندازه‌ای متعدیانه بوده است که نفرت و کینه‌ای در دل شاه و مردم ایران هر دو بوجود آورده، نفرت و کینه‌ای که در هر فرصت مساعدی که به دست آید، تجلی متعقی خواهد یافت»^{۲۰}.

از میان کشورهای اروپائی که امیر در صدد ایجاد روابط دوستی و سیاسی با آنها برآمد، پروس و اتریش بودند. این نکته را دانستیم که امیر اساساً نسبت به کشورهای آلمانی نژاد و «سیستم حکومت» آنها توجه ذهنی خاص داشت. به علاوه در استخدام استادان دارالفنون، و استادان صنعتگر، و خرید کارخانه پارچه‌یافی به آن دو دولت روی آورد. این معنی نیز دانسته شد که برای اینکه ایران از آوردن معلم و صاحب‌منصب نظام از پروس و اتریش متصرف گردد - نماینده انگلیس به امیر تلقین کرده بود که دولت اتریش و اغلب دولتهای آلمانی تحت نفوذ روس هستند^{۲۱}. اما این سخن در افکار امیر تأثیر نبخشید. بنا بر گزارش رسمی شیل: همان اوان که جان داود از جانب امیر برای انجام آن کارها به اروپا رفته بود، مأموریت داشت درباره بستن عهدنامه‌هایی با دولت پروس و اتریش به گفتگو پردازد. و پس از آنکه قراردادها مورد موافقت واقع گردید، به وسیله نمایندگان آنها در اسلامبول به امضا برسد^{۲۲}.

اسناد رسمی که به ما رسیده مطلبی را از چگونگی مذاکره ایران با پروس و اتریش باز نمی‌نماید. همین اندازه آگاهی داریم که طرح قرارداد ایران و اتریش به نام «عهدنامه دوستی و کشتیرانی» (بر اساس طرح قرارداد ایران و آمریکا که در ۱۲۶۷ تنظیم گردیده بود) نوشته شد. اما این طرح نیز به امضا نرسید، و به همان مرنوشت نخستین عهدنامه ایران و آمریکا دچار گشت. به دست فراموشی سپرده شد. شرحی که شیل به پالمستون نگاشته، و نمودار میامت او می‌باشد، قابل تأمل است.

«به طرح عهدنامه ایران و اتریش از طریق مسری دست پیدا

۱۹. برای متن عهدنامه نگاه کنید به مجموعه معاهدات دولت ایران با دول خارجه، میرزا حسین‌خان مؤتمن‌الملک، ص ۲۱-۱۵.

۲۰. آمریکا، اسینس به مازسی، ۲۷ دسامبر ۱۸۵۶.

۲۱. نگاه کنید به ص ۳۵۶ و ۳۹۵.

۲۲. انگلیس ۶۵/۱۶۵ شیل به پالمستون، ۱ مه ۱۸۵۱

کردم... این امکان برای من هست که پنهانی مانع تصویب آن بشوم. هرگاه اجازه و اختیار داشته باشم بدون درنگ در برهم زدن عهدنامه مزبور، اقدام می‌کنم از آنکه استقرار مأموران اتریشی را در ایران منافی منافع انگلستان می‌دانم»^{۲۳}.

خلاصه اینکه همه تلاش امیر در راه جلب دوستی امریکا و روس و اتریش نیمه‌کاره ماند. نخستین عهدنامه ایران و اتریش در ۱۲۷۳، و اولین قراردادنامه ایران و آلمان در ۱۲۹۰ بسته شد.

۲۳. انگلیس ۶۵/۱۷۴ تیلیت به مامزبوری، ۱۳ اکتبر ۱۸۵۲.

این بخش دنباله سفارت میرزا تقی‌خان به کنفرانس ارزنة‌الروم است. شرح بستن عهدنامه ارزنة‌الروم گذشت. اینک می‌رسیم به زمان دولت امیر و اجرای عهدنامه، و قضیه مرز محمره که مهم‌ترین مسائل سیاسی ایران و عثمانی بود. در این گفتار از تحلیل اصول دیپلماسی چهار دولت ایران و عثمانی و روس و انگلیس، انگیزه‌های سیاسی آنان، و ماهیت موضوعهای گوناگون می‌گذریم. در شناخت این معانی مراجعه به مبحث کنفرانس ارزنة‌الروم لازم می‌آید. از طول و تفصیل هم پرهیز می‌جوئیم، و به جریانهای عمده توجه خواهیم داشت.

به موجب ماده سوم عهدنامه مقرر بود که نمایندگان ایران و عثمانی به سرحد روانه شوند، و کار تعیین خط مرزی دو کشور را از آزارات تا محمره به انجام برسانند. به علاوه موافقت گردیده بود که مأموران واسطه روس و انگلیس نیز در کمیسیون سرحدی شرکت کنند. چنانکه دانستیم مسئولیت حقوقی نمایندگان روس و انگلیس محدود به «حسن توسط» بود، یعنی نه داور بودند و نه حق رأی داشتند. اما حد نفوذ عملی آنها عامل مؤثر کامیابی یا شکست کار کمیسیون بشمار می‌رفت.

در آغاز دولت امیر، میان چهار دولت موافقت شد که نمایندگان آنها در بغداد گرد آیند، مقدمه کار را فراهم نمایند، و از آنجا رهسپار محمره یعنی مبدأ خط سرحدی شوند. دولت ایران میرزا جعفرخان مشیرالدوله را به نمایندگی خود برگزید. درویش پاشا سمت نمایندگی عثمانی را داشت. مأموران واسطه روس و انگلیس بترتیب سرهنگت «چریکف»^۱ و سرهنگت «ویلیامز» بودند. ویلیامز همان است که در کنفرانس ارزنة‌الروم نیز عنوان مأمور واسطه انگلیس را داشت. همه آن کسان، مگر نماینده انگلیس،

1. E. I. Tchirikoff.

شرح مأموریت خود را نوشته‌اند.^۲

مشیرالدوله در ربیع‌الاول ۱۲۶۵ روانه بغداد گردید. هنوز کمیسیون مرزی تشکیل نیافته، ترکان به شیوه دیرینه خود، از وضع آشفته ایران استفاده کردند و ناحیه قطور و بلوک اطراف آن را در سرحد آذربایجان اشغال کردند. قطور اهمیت نظامی داشت و مشرف برخاک ایران بود. اشغال آن به وسیله رشیدپاشا صورت گرفت؛ و در دهانه تنگه قطور مناره‌ای ساخت و بر روی سنگی به عنوان نشانه سرحدی این عبارت نوشته شد: «رأس حدود دولت علیه عثمانیه در ناحیه قطور سنة ۱۲۶۵». سرپازخانه‌ای هم ساختند. درویش‌پاشا خود به قطور آمد و نامه‌ای به محمدرحیم میرزا حاکم خوی نوشت که: «در کتب کتابخانه محکمه علیه عثمانیه نظر کرده شده، و ارکان دولت همه تحقیق کرده‌اند که قریه مزبوره مع توابعات آن از ملک و سرحدات وان است. علاوه برین در سجلات محکمه کتساب وان صراحتاً نوشته‌اند که قطور و محمودی و توابعات آن همه ملک مختص حدود پلده وان است. نظر براینکه این مطلب صحیح است مرا مأمور کرده‌اند که در سرحد هنوز علامتی بناکنم تا معلوم شده باشد...».

مشاخره شروع شد. امیر سفارت روس و انگلیس را آگاهانید. روس حقوق ایران را تأیید کرد و عمل عثمانی را متجاوزانه شمرد. اما فرانت در ۱۸ ربیع‌الاول ۱۲۶۵ پاسخ نامربوطی داد: «رشیدپاشا به خلد قلک که خاک عثمانی است رسیده و در آنجا نشسته است که نورالله بیک را بگیرد. و از قراری که می‌گویند نورالله بیک در خاک دولت علیه ایران است. با این حال مشکل است که رشیدپاشا به خاک ایران آمده باشد، و دوستدار باور نمی‌کنم. شیل که به تهران بازگشت حق را در این مورد به ایران داد. امیر در شعبان ۱۲۶۵ به مشیرالدوله می‌نویسد: با نمایندگان روس و انگلیس مکاتبه و مذاکره کرد، و الحق خود آنها اعتراف به خلاف کردن درویش‌پاشا دارند. و صورت این ماجرا را... هم به دولت خود، هم به دربار دولت علیه عثمانی نوشته‌اند و هم آدمی از سفارتخانه خود برای منع این حرکات خلاف نزد درویش‌پاشا فرستاده... اعتقاد مفرا این است که درویش‌پاشا خلاف دستورالعمل خود مرتکب این عمل شده است، و عنقریب رجال آن دولت علیه... حسن نیت خود را ظاهر خواهند ساخت.» همان وقت نظر دولت را امیر بصراحت به شیل و دالگوروکی اعلام کرد: «مادامی که دولت علیه عثمانی قراول را از قطور بر ندارد، و

۲. مشیرالدوله مأموریت خود را در رساله «تحقیقات سرحدیه» نگاشته که نخستین بار در بیست و چند سال پیش قسمتی از آن را منتشر ساختیم، اما ناتمام ماند. درویش‌پاشا کتاب «خاطرات درویش‌پاشا» را نوشت که در ۱۲۸۶ در اسلامبول منتشر گشت. و در ۱۳۳۰ به تشویق میرزا محمودخان احتشام‌السلطنه توسط میرزا محمدعلی خان فریبیت به فارسی ترجمه شد. چریکف «یادداشت‌های روزانه مأمور واسطه روسیه در کمیسیون سرحدی ایران و عثمانی از ۱۸۴۹ تا ۱۸۵۲» را نوشته که در ۱۸۷۵ در پترزبورگ به طبع رسیده. (جلد نهم از مجله انجمن جغرافیائی روسیه).

علامتی که درویش پاشا ساخته است خراب نکند، و ترضیه نشود - عالیجاه میرزا جعفرخان چگونه به خدمتی که مأمور است اقدام خواهد کرد... بدیمی است با اوضاع ماجرای قطور، دیگر چه تشخیص سرحدی؟ سایر را هم مثل قطور خواهند کرد. با وجود بودن مأمورین دول متحابه نبایست چیزی که منافی قرار عهدنامه است بعمل آید».

دولت انعتاد کمیسیون را مشروط به تخلیه قطور دانست. امیر به مشیرالدوله که در بغداد بود دستور داد: «در همتا منتظر جواب خواهید بود که از سفارتخانه‌ها به اینجانب برسد تا بینم دولتین متوسلین چه قرار در حق این طور رفتار [درویش پاشا] می‌دهند؟ عجله در همان اماکن مشرفه مشغول زیارت و عبادت باشید تا حکم مجدد به شما برسد. میرزا جعفرخان در رساله خود می‌آورد: «اگرچه میرزا تقی‌خان مرحوم حرکت فدوی را از بغداد در بادی امر به رد ملوک قطور منوط و شروع به تقدیم لوازم مأموریت را به تخلیه آنجا مربوط نمود، و بدین علت اقامت و کلا در بغداد هشت نه ماه امتداد یافت، ولیکن چون سفرای واسطه مقیم دارالخلافه مکرر با نوشته تعهد کردند که پس از ورود مأمورین به آنجا این امر موافق حق و قرارنامه صورت خواهد گرفت، لهذا در اوایل زمستان به همراهی رفقای خود باره دجله و شط‌العرب وارد محصره گردید». به ورود محصره «اعراب و تمامی اهل آنجا در روز ورود یشتی اغلب اعراب شمع و اهتزاز و [—] پیشواز کردند که درویش پاشا مأمور عثمانی با جمعیت خود مخوف شده، تا سه چهار شب از راه بدخیالی و سوءظن خواب نکرده. وقتی که فدوی به این کیفیت منتقل شد جمعیت اعراب را مرخص نموده، بنای مجلس مکالمه را گذاشت»^۳.

یاری نخستین جلسه کمیسیون در ۱۴ ربیع‌الاول ۱۲۶۶ منعقد گردید. قرار شد روز اول نماینده عثمانی، روز دیگر نماینده ایران نظر خود را بگوید، و روز سوم مأموران واسطه عقیده خود را اعلام دارند. استدلال درویش پاشا بر پایه «ایضاحات» چهارگانه‌ای بود که میرزا محمد علی‌خان تصدیق نموده بود^۴. به موجب خط سرحدی که او پیشنهاد کرد محصره از اطراف به مرز عثمانی محدود می‌گردید، و منطقه ساحل چپ شط‌العرب که در تصرف هشایر ایرانی از جمله ایل چمپ بود (که بنا بر نص عهدنامه ملک ایران شناخته می‌شد) از حاکمیت ایران بیرون می‌رفت و به عثمانی واگذار می‌گردید.

مشیرالدوله می‌گفت: عهدنامه تنها سند معتبر است، و ایضاحات هیچ اعتبار حقوقی ندارد. به استناد عهدنامه، محصره بندر و لنگرگاه و جزیره الخضیر و تمام اراضی ساحل چپ شط‌العرب، از محل الحاق رودخانه کرخه به شط‌العرب الی مصب آن به دریا، متعلق به دولت ایران است و

۳. تحقیقات سرحدیه، خطی.

۴. نگاه کنید به بخش ۵.

بالتیجه لازم می‌آید که حق تصرف شط‌العرب از محل اتصال رودخانه کرخه الی دریا میان دو دولت باید به تساوی باشد. ضمناً مشیرالدوله استدلال نمود: اگر پای عهدنامه ارزنة الروم بمیان نباشد، دولت عثمانی به چندین دلیل متقن تا حوالی پادروانی وجسان یعنی بیش از پنجاه فرسخ بالای محمره صاحب هیچگونه حقی نبوده و نیست. و دلایل را آورد.

گفت و شنود درباره محمره به بن بست رسید زیرا اصل مسأله اعتبار ایضاحات مطرح گردید، و کمیسیون اختیار رسیدگی به آن را نداشت. قرار شد در این باره به دولتها مراجعه کنند، و تا تصمیم گرفته شود از محمره به قصرین و حویزه بروند و به نقشه برداری آنجا بپردازند.

می‌دانیم انگلیس مدافع ایضاحات و خواهان محدود کردن حاکمیت ایران بر محمره و شط‌العرب بود، حتی در کنفرانس ارزنة الروم کوشش داشت محمره از ایران جداگردد و به تصرف عثمانی درآید، شیل در جمادی‌الاول ۱۲۶۶ به امیر نوشت: دوستدار «قلباً توقع دارد که دولت ایران خواهشهای دولتین واسطه را از قبول کردن آن بیانات پذیرند، تا آنکه کار و کلا بی‌آلت معطله از پیش برود، و به آن جناب می‌بایست واضح باشد که از برای اینکه مأموریت و کلا مصرف داشته باشد سفرای دولتین ایران و روم باید مأذون نباشند که معنی عهدنامه را به خیال خود تصور می‌نمایند. و نتیجه آن بیانات همین است که آن تصورات نباشد... متوقع است که این تصورات مذکوره آن جناب را خاطر جمعی دهد که قبول کردن ترجمه بیاناتی که سفرای مقیم در اسلامبول داده‌اند، دولت ایران به هیچ وجه از معنی حقیقی یا الفاظ عهدنامه بیرون نمی‌روند و حکم به این مضمون به عالیجاه میرزا جعفرخان خواهند داد.

شیل خواست اینطور وانمود کند که ایضاحات برای این است که مأموران ایران و عثمانی نتوانند مفهوم عهدنامه را تغییر دهند. امیر در ۲۴ جمادی‌الاولی خوب پاسخ داد: «بیانات سفرای مقیم اسلامبول در ایام حیات شاهنشاه میروور به توسط خود وزرای مختار دولتین واسطه به اولیای دولت قاهره ایران اظهار شده بود، و امنای دولت ابد مدت سوای نص عهدنامه که در هر فقره آن توضیح محض و محل ابهامی نیست، اقدامی به قبول بیانی جدید نکردند، دیگر اینکه: نوشته بودید قبول این بیانات برای این است که سفرای دولتین ایران و روم مأذون نباشند که معنی عهدنامه را به خیال خود تصور نمایند، خیر، مأمور دولت علیه ایران یعنی میرزا جعفرخان مأذون نیست که خودش به خیال خود معنی به عهدنامه بدهد. بل دستور العمل آن این است که موافق مضمون واضح صریح عهدنامه که به این آشکاری تصریح شده است که شهر و بندر محمره و جزیره الخضر و لنگرگاه و هم اراضی ساحل شرقی یعنی جانب یسار شط‌العرب را که در تصرف عشایر متعلقه معروفه ایران است، به ملکیت در تصرف دولت ایران باشد. خط سرحد را موافق همین بیان واضح

عهدنامه بگذارند. اگر صلاح دید مأمورین متوسطین نیز موافق همین تحصیل است، میرزا جعفرخان را چه حرفی خواهد بود؟ و در این فقره ابهامی نیست که ایضاً جدید بخواهد. معلوم است که مأمور ایران سوای نص عهدنامه به جانب یمین شطالعرب یا اراضی دولت عثمانی که ورای نص صریح عهدنامه به تفصیل فوق که خاک و ملک طلق این دولت است، زیاده چه ادعا و حرفی خواهد داشت؟ دریاب مطالبات نقدیه بطوری در عهدنامه یعنی در فصل اول و چهارم نوشته شده است معلوم است که بعضی و مقبول است، و بهیچوجه جای بحث و ابهام نیست. مگر اینکه علاوه از مضمون عهدنامه موافق مراسله که وزرای مختار دولتین واسطه... به اولیای دولت علیه نوشته‌اند به دولت علیه عثمانی تکلیف خواهند کرد که از عهده خسارت کربلای معلی برآیند.

امیر زیربار قبول ایضاحات نرفت و در ۲۰ ربیع الاول ۱۲۶۶ سیاست دولت را مقتدرانه به مشیرالدوله اعلام کرد: «اولاً مضمون عهدنامه مبارکه در کمال توضیح است و ابهاماتی ندارد که محتاج به تأویل و تفسیر باشد. ثانیاً مقرب الخاقان میرزا محمدعلی‌خان سفیر مرخص نبوده است، و اختیاری نداشته است جز مبادله عهدنامه. و همه اهل دول می‌دانند سفیر دولتی که اختیارنامه پادشاهان را نداشته باشد، نوشته او چه اعتبار دارد؟ چنانچه مأمورین متوسطین در ارزنة الروم آمدند، اول کاری که در مجلس اول اقدام شد مبادله اختیارنامه‌های پا به مهر طرفین شد، و بعد شروع در حرف شد. ثالثاً چنین چیزی به نظر شاهنشاه مغفور نرسیده و امضاء نغرموده. اگر چنین امضائی از شاهنشاه مغفور دارند ابراز نموده بنویسید. و اگر ندارند همان جوابی است که خود داده‌اید. چیزی که به مهر پادشاهان امضاء شده باشد، به مهر میرزا محمدعلی‌خان بهم نمی‌خورد، و شما باید بهیچوجه خارج از حکم عهدنامه عمل نکنید».

شیل در استدلال سیاسی درمانده، شیوه سخن خود را عوض کرد. در ۸ جمادی الثانی ۱۲۶۶ نوشت: «بعد از ملاحظه همه احوالات خیلی تعجب است که چرا امنای دولت علیه ایران به تمجیل دست نمی‌اندازند در قبول آن فقرات... دوستدار در میان آن گفتگوها از اول تا آخر بوده است. اما از ابتداء تا به حال هیچوقت چنین درماندگی و ناچاری که دولت ایران دارند، ندیده بود. دولت علیه انگلیس البته در هر وقت فرصت کافی می‌داند از برای تفکر و تدبیر، اما امنای دولت علیه ایران خواهند فهمید که از برای دولت علیه انگلیس چقدر بیموقع است که اینقدر وکیل او را در جای ناسالم از برای تأخیر بی‌سبب نگاه بدارند».

در جهت دیگر برخورد سیاست ایران و عثمانی در میان ایلات سرحدی خوزستان قابل دقت است. درویش‌پاشا کوشش کرد رؤسای دو عشیره معتبر کعب و چعب را به سوی دولت عثمانی جلب کند. به شیخ فارس خان رئیس کعب‌نامه نوشت، و وعده معافیت ده سال مالیات داد.

فارس‌خان پیشنهاد او را رد کرد، و خود را فرمانبردار پادشاه دانست. سعی درویش پاشا در مورد شیخ جابر رئیس چعب نیز باطل بود. شیوخ عشایر عرب خوزستان نامه‌هایی در اظهار بندگی به دولت ایران نوشتند. امیر از آنان دلجوئی کرد، برای تمام شیوخ و والی حویزه چبه و شال و خلعت فرستاد. و پاره‌ای از مالیات باقی ماندهٔ سالهای پیش را بخشید. حاجی جابر هموست که پرچم شیرو خورشید ایران را در رجب ۱۲۶۶ بالای برج محمره نصب کرد. در این پاره امیر در ۱۴ رمضان ۱۲۶۶ به مشیرالدوله می‌نویسد: اینکه اطلاع داده بودید که پس از رسیدن بیرق شیر و خورشید «به حاجی جابر گفتید که بدون صدا و های وهوی بیرق را در جای بلندی که از هرجای شط‌العرب نمایان باشد، نصب نماید - و او هم صبح روز جمعه چهارم رجب بیرق دولت علیه را در جای بلندی نصب کرد، بسیار خوب کردید. اما در این باب از سفارتخانه‌ها از من سؤال نکرده‌اند. اگر سؤالی می‌شد البته جواب مقررین به صواب داده می‌شده.

یکی از جنبه‌های بسیار مرقی سیاست امیر در کار عشایر این بود که رؤسای آنها را در امر حکومت دخالت داد. در این زمینه از عشیرهٔ چعب هنگ نظامی ایجاد کرد و سرهنگی آن را به محمدخان پسر حاجی‌جابر سپرد. و به سهام‌الدوله حاکم خوزستان دستور داد که در تعلیم فوج مزبور مراقبت نماید. ضمن نامه‌ای که امیر به مشیرالدوله نگاشته از مراتب فرمانبرداری و دولتخواهی عشیرهٔ چعب اظهار رضامندی می‌کند. این نامه جهت عمومی سیاست امیر را نیز روشن می‌سازد:

«در باب سرهنگی محمدخان پسر عالیچاه حاجی جابر و گرفتن یک فوج سرباز از عشیرت چعب، بطوری که صلاح دیده بودند حکم نظامی صادر شد سرهنگ باشد، و به سهام‌الدوله نوشته شد که قرار گرفتن سرباز و مشق آنها را بدهد، الحق عشیرهٔ مزبوره رعیت خوب شاهنشاه دین‌پناه هستند، و شما باید آنها را از الطاف و اعطاف خدیوانه زیاده از حد مستظفر و امیدوار نمائید، عرایض آنها از حضور دستور ملوکانه وقتی گذشت که فرامین مطاعه به افتخار آنها صادر شده بوده، انشاءالله مصحوب چاپاری که بعد می‌آید، فرامین عطفوت امین در جواب عرایض آنها صادر و ارسال خواهد شد. و جواب نوشتجاتی هم که به من نوشته‌اید بعد قلمی و انقاد خواهد گشت.»

برگردیم به کار کمیسیون مرزی.

رشتهٔ مذاکره در تابستان بریده شد؛ نمایندگان روس و انگلیس به گردش تخت‌جمشید رفتند، مشیرالدوله در محمره ساخلو گذاشت و روانهٔ لرستان شد، و درویش پاشا به بغداد رفت. چون کمیسیون از نو برقرار گشت مأموران واسطه پیشنهاد خود را درخصوص خط مرزی از قلمه فیلیا (مغرب محمره و ساحل چپ شط‌العرب) تا قصرین به ایران و عثمانی عرضه کردند. امیر به این طرح ایراد گرفت و به سفیران روس و انگلیس

نوشت: «قلعه فیلیه خانه حاجی جابرخان است، و از فیلیه به آن طرف قدری ایلات معروفه ایران سکنی دارند، و موافق نص عهدنامه که نوشته جانب یسار شطالعرب که در تصرف عشایر متعلقه معروفه ایران است به ملکیت در تصرف ایران باشد، باید آن خاک هم در تصرف دولت علیه ایران باشد. و از جایی که دیگر محل سکنای عشایر معروفه نباشد خط سرحدیه تعیین شود». امیر در نامه جمادی الثانی ۱۲۶۶ رویه خود را در مذاکره با روس و انگلیس به مشیرالدوله توضیح داد: «در باب ایضاحات و کاغذ عالیجاه میرزا محمدعلی خان، به من کاغذ خواهند نوشت و من هم آنچه موافق قاعده و قانون حساب و رویه عقل است به آنها جواب خواهم نوشت... چون نوشته بودید که خط حدود که در بالای قلعه فیلیه تا قصرین ممتد می شود، برای ما پر ضرر ندارد. اگرچه من در این باب آنچه لازم بود به وزرای مختار گفتم. اما در جوابی که من به آنها داده ام نه تن به قبول داده ام نه سختگیری کرده ام که مبادا بالمآل به قبول آن ملجاء شویم».

اما در مذاکره با روس و انگلیس امیر قبول خط مفروض را مقید به شرایطی کرد که در واقع نفی غرض دولتهای واسطه بود. به علاوه این معنی را حالی کرد که دولت در اصل مسأله حدود محمره مطلقاً حاضر به گذشتی نیست. شیل و دالگوروکی او را از عاقبت این میاست بر حذر داشتند. امیر هم در شعبان ۱۲۶۶ به یک مضمون به هردو پاسخ فرستاد: «اینکه نوشته بودید نتیجه بعد به عهده دولت ایران است، اولیای دولت علیه ایران بحمدالله والمنه نه قبل و نه بعد مخالف ظاهر و باطن نص عهدنامه مبارکه رفتاری نکرده اند که نتیجه ای برای آنها عاید و حاصل شود. بل، در کمال خوبی و رعایت فصول عهدنامه و حسن جوار و دوستی دولتین علیتین را منظور داشته و دارند. بدیهی است نتیجه و ایراد بر ذمه کسی وارد خواهد آمد که مغایر عهدنامه، قبل رفتار کرده باشد، یا بعد خواهد کرد».

استدلال شیل رنگ دیگری به خود گرفت؛ در تعیین حدود محمره و بصره ملاحظاتی سیاسی را حاکم شعرد. در ۱۴ صفر ۱۲۶۷ گفت: «اصل مطلب این است که منظور آنها (نمایندگان واسطه) در محافظت و مضبوط کردن محمره و بصره هردو بطور مساوات بوده است، و آشکار است که خارج از این ملاحظه نمی توانستند که باشند. هر خط دیگری که باشد یا محمره به تحت اختیار روم می آمد یا بصره تحت اطاعت ایران می آمد. صافی ضمیر و انصاف آن جناب فی الفور در یافت این مرحله را خواهند کرد که بر عهده دولتین واسطه است که به میان آمده، نگذارند که هیچیک از آنها واقع شود. لهذا از روی قلب متوقع است که دولت ایران ملاحظه کامل شایسته به نصایح شفاهی که از طرف دولت انگلیس به آن جناب کرده بود که تعیین خط مفروضی مأمورین را خالی از شرط قبول، و به عهده تعویق نگذارند، یقین است که ضرر جزئی اگر فی الواقع ضرر باشد،

قابل تصور نیست هرگاه ملاحظه شود به منفعت کلی که حاصل می‌شود از اینکه هم ایران و هم دولتین واسطه فارغ می‌شوند از گفتگوی پرزحمت و بی‌ثبات، که در آن ضمن از ساعت به ساعت ما در تفکر هستیم که مبادا غفلتاً حادثه‌ای رخ دهد که این امنیت برطرف گردد. در تصیبعی که دولت انگلیس به دولت ایران می‌دهد مقصود واحد دارد آن هم با کمال بی‌غرضی یعنی که دولتین متحابه به خود در منفعت سهیم باشند. موافق اخباری که به دستدار رسیده است عدد خانواری طایفه چمپ که در سمت مغرب خط سرحد سکنا دارند، بهیچ‌وجه زیاده از هشتصد خانوار نمی‌شوند هرگاه آن خانوارها از ایلات صحرائشین بودند حرکت دادن آنها بسهولت می‌شد. لیکن سکنا گرفته‌اند و دهکده نشستند به نخلستان [—] و مزارع صیفی و شتوی و غیره که غیرمنقول است دارند. حرکت دادن آنها بروز آشکار است که از برای آنها باعث کمال ضرر و خسارت و اذیت می‌شد، و چنین عملی را دولتین واسطه بهیچ‌وجه موافق رسوم انصاف و مروت نمی‌توانند بشمارند.

پایه برهان ایران تنها بر قانون و عهدنامه بود؛ سخن شیل و هرچه دیگر را که «خارج از دایره حکم عهدنامه» بود، نامعتبر می‌دانست. این معنی را امیر در نامه عتاب‌آمیز خود به مشیرالدوله (جمادی‌الاول ۱۲۶۶) خوب ادا کرده: «شما چرا به مأمورین متوسطین نمی‌گوئید که بعد از آنهمه گفتگوها و مجالس عدیده چندساله ارزنة‌الروم دیگر چه مجالس و مکالمه ضرور دارد؟... برای رفع گفتگوی ماده حدود، فقره دویم و سیم قرارنامه را قرار دادند... و از لفظی که جزئی ابهامی داشت بکلی اجتناب کردند. چنانچه در باب لفظ «موقوف» عالیجاه قولونل ویلیس استحضار دارد که دوسه‌ماه مرفین برای همین لفظ گفتگو داشتند که شاید معنی دیگر بیخشند — تا لفظ موقوف را برداشتند و به جای آن لفظ «ترک» گذاشتند. علاوه از اینها از شما می‌پرسم که چگونه است که همه ابهامات از طرف ماست، و از آن طرف بهیچ‌وجه ابهامی نیست. خلاصه فصل دویم و سیم عهدنامه قطع گفتگوی حدود را کرده، و استناد به سوادهای کهنه خارج از دایره حکم عهدنامه است.»

سفیر انگلیس بهتر از هرکس آگاه بود که حق یا ایران است و برهان حقوقی امیر قاطع. پس از بحث قضائی پرهیز جست چه در آن فرو می‌ماند. ناگزیر جهت استدلال خود را این قرارداد که «ضرر جزئی» در برابر «منفعت کلی» شایسته گذشت است. و مطلب را چنین عنوان نمود:

«باز در عالم دوستی مکرر با کمال صراحت اظهار می‌دارد که معلوم شدن حقیقت شکایت و علاج رفع شدن آن شکایت از پیش رفتن وکلا و انجام رسیدن سرحدات. از این گذشته باید این مرحله به آن جناب واضح باشد که اگر وکلا ماذون نباشند که مأموریت خود را انجام بفرمایند، و این گفتگوها تمام نشود نه تنها این تعدیات به حالت خود باقی خواهد

ماند، بلکه ظن غالب و نزدیک به یقین است که روز بروز در تزايد خواهد بود. این مرحله یقین است که این امورات به این حالت حال نمی‌توانند بمانند. کامسیان [—] باید پیش رود، و سرحد معین شود، فخراتی که منتزع فیه است تحقیق شود، و قرارداد شود. اگر این قسم نشود لامحاله نتیجه دیگر خواهد بخشید، و عهده گرفتن این نتیجه باری است که هر کس تا می‌تواند نباید راضی شود که بر عهده او قرار گیرد. اینکه آن جناب در باب قطور و جاهای دیگر ذکر کرده‌اند، هیچ ضرور بینه و دلیل نیست. باید بر خود آن جناب مثل آفتاب واضح باشد که اگر حق دولت ایران اینقدر آشکار و پیداست هر قدر زودتر کامسیان به آن طرفها برود، بهتر است تا آنکه دولتهای واسطه بتوانند منظورات خود را آشکار سازند. ظاهراً از نظر آن جناب محو می‌شود که هر قدر دولت ایران حقیقت خود را بالصراحه اظهار می‌کند، دولت روم هم به همان صراحت در حق خودش اظهار می‌کند. در چنین صورت دولتهای واسطه بدون تشخیص چگونه فهم و رای خود را آشکار سازند، و آن تشخیص چگونه بشود با عدم کامسیان در آنجاها؟... خلاصه این عدم میل آن جناب در پیشرفتن کامسیان اینقدر دور از تصور است که یک بوئی از محق نبودن خود در باب ادعاهای آن محالات می‌دهد.

پایان سخن شیل بسیار بامعنی است: «نمی‌تواند این نامه دوستانه را به اتمام رساند مگر اینکه باز تکرار کند، و تازه کند مطلب را که انجام رسانیدن این گفتگوی مطول مرده، بسیار بسیار دخیل است از برای منفعت ایران، و هرایرانی که مایل به دولت خود باشد، و هرنوکری که خیرخواه پادشاه باشد بر ذمه ارست که سعی و کوشش در انجام این کار کند. این فقرات را دوستدار از قلب و از کمال میلی که از برای پیشرفت کار ایران و از برای پیشرفت کار آن جناب دارد ذکر می‌کند. زیرا که حالا همه این امورات بر عهده آن جناب قرار یافته است. چون در دوستی لازم دیدنگارش رفت.»

امیر تسلیم نشد. این بار شیل و دالگوروکی نامه مشترکی فرستادند و تهدیدکنان نوشتند: «به اصرار به مشاوران اعلیحضرت پادشاهی تکلیف می‌نمایند که رفع و دفع تقصیر عناد آمیز کنند». دنباله آن خواستند امیر را به برافتادن از صدارت بترسانند: «وزراتی که ضبط و ربط امور ایران به عهده کفایت ایشان مفوض است به غرور شخصی خودشان ظلیل یا ذلیل شده، مناصب خود را پامال نمایند». امیر به این شیوه نامه نگاری سیاسی سخت اعتراض کرد، و آنرا توهین به دولت و سلطنت شمرده، و گفت باید پوزش بخواهند. نمایندگان روم و انگلیس به دیدار امیر رفته، از در دوستی درآمدند و بظاهری از دلش در آوردند. او که خود را مجری امر پادشاه می‌شمرده - ضمن نامه ۱۶ شعبان ۱۲۶۶ دستور شاه را به شیل و دالگوروکی چنین اعلام کرد:

«... همانطور که سابقاً فرموده‌ایم آن خط مفروض متوسطین را به تفصیلی که در نوشتجات سابق قید شده، محض پاس دوستی دولتین فخرمتین مشروط به این دو شرط قبول می‌نمائیم که: اولاً بعد از تعیین آن خط مفروض مأمورین متوسطین نباید لفظی از بیانات و توضیحات یا مطلبی عتیق و جدید خارج از نص صریح و مضمون عهدنامه مقرره تکلیف به اولیای این دولت شود. ثانیاً در صورت تعیین خط سرحد از طرف غربی قلعه فیلیه رو به سمت کوه قمار تا قصرین هرچه از ایلات متعلقه معروفه ایران در آن طرف خط سرحد می‌ماند، موافق نص صریح عهدنامه که مال ایران است، باید تماماً بلاعذر و بهانه و تغلل و بدون هیچگونه تصاحب به دولت ایران رد شود. و تا مأمورین در آنجا هستند قرار این معنی را از روی تمسک و سند بگزارند و بگذرانند، و این توسط مأمورین فقط برای همان حدود از طرف غربی قلعه فیلیه تا قصرین است. باقی خط سرحد دولتین از قرار حکم صریح فقره سیم عهدنامه که طرفین سایر ادعاشان را در حق اراضی ترک کرده‌اند، از دو جانب بلا تأخیر مهندسین و مأمورین را برای قطع حدود دولتین تعیین نمایند، باید مشخص بکنند. نه اینکه طوری باشد که مأمور دولت علیه عثمانی برخلاف عهدنامه در هر جا مثل حالا چیزی به صرفه دولت خود ادعایماید، و مقرون به وساطت مأمورین شود، چنانچه درین فقره موافق مضمون عهدنامه ضررین و آشکار به اراضی دولت ایران می‌رسد. والا دولت علیه ایران نظر به نص عهدنامه هم ملک، هم ایلات خود را حق دارند مطالبه نمایند. و این دو شرط را ذره‌ای مخالف عهدنامه مبارکه نمی‌دانیم.»

رشته مذاکرات طول کشید. امیر در نامه‌های خصوصی خود به شاه رویه روس و انگلیس را توضیح می‌دهد. یکجا می‌آورد: ایلچیان انگلیس و روس آمدند و «صحبت طولانی داشتند. مختصراً به حسب حرف حسابی جوابی نداشته و ندارند. ولکن حالتی دارند که اسم آن را زور عثمانی می‌گویند، از این راه امری است علیحده. فردا باز خواهند آمده»^۵. در کاغذ دیگر می‌نویسد: «دیروز سفیر روس می‌گفت در باب حدود ایران و عثمانی که ما از جانب دولت خود مأمور هستیم؛ و به حرف هیچ‌یک از طرفین گوش نداده، امر حدود را بطوری که نه حرف روسی را در زیاده روی، و نه حرف دولت ایران در سختگیری عمل شود. بقسمی که خود فهمیده‌ایم بگذرانیم. طامسین هم دیروز همین زمزمه را کرده بود»^۶.

گفت و شنود راجع به منطقه محصره به بن بست رسید، و تا زمانی که امیر بر سر کار بود پای مسست نکرد چه در مسائل عمده، موضوع اختیار عهدنامه و نفع اساسی ایران در میان بود. (درباره تغییر سیاست ایران و

۵. مجموعه کاغذهای امیر، خطی.

۶. مجلس، نامه‌های خصوصی امیر به شاه، خطی.

تأثیر عزل او در روابط ایران و عثمانی در پایان این بخش سخن گفته‌ایم). اما برای اینکه کمیسیون سرحدی برهم نخورد، امیر موافقت کرد که فعلاً تعیین حدود زهاب را که دشوار نبود به انجام بپرانند، و سپس به کار محمره پردازند. در ۱۶ ذیحجه ۱۲۶۶ به مشیرالدوله دستور داد: «منتظر جواب محمره نشده، به اتفاق مأموران ثلاثه به زهاب رفته امر تعیین حدود آنجا را به انجام رسانیده، کیفیت را به اولیای دولت معروض داشته، بدون انتظار جواب به اتفاق مأموران روانه سمت حویزه گشته، به گردش آن حدود و تحقیقات لازمه آن حوالی و حدود پشتکوه و قرای حد آنجا پردازده، کار زهاب چندان دردسری نداشت. مأموران واسطه نظر خود را روی هم رفته براساس عهدنامه اعلام داشتند، و قبول افتاد. نقشه مرزی آنجا را نیز ترسیم کردند»^۷.

پس از انجام کار زهاب کمیسیون سرحدی به تهیه نقشه عمومی از انتهای شمالی مرز ایران و عثمانی (کوه آغری کوچک) تا شط العرب پرداخت. اما دولت که به منطلقه محمره توجه داشت - برای اینکه قضیه تجاوز عثمانی به قطور تکرار نگردد، ساخلو محمره را تقویت کرد و جزیره الخضر (آبادان) و جزیره محله را در پهلوی آبادان تحت تصرف نظامی درآورد، از نمایندگان روس و انگلیس در ۱۵ ذیحجه ۱۲۶۷ اعتراضی رسید که: «موافق عهدنامه ارزنة الروم از جزایر شط العرب فقط جزیره الخضر تعلق به دولت ایران یافته بود. پس این تصرف غاصبانه بدون فرار و گفتگو تجاوززاتی است که امنای دولت عثمانلو حق دارند که شکایت نمایند. آشکار است که این خلاف اسطاملکومت که مأمورین واسطه تکلیف کردند، و علاوه براین، این جزیره سمت مغرب جزیره الخضر واقع است، و علی الظاهر موافق استحضاری که دستداران دارند، نمی‌تواند که جزیره مزبوره متعلق به ایران باشد». مأموران واسطه نیز نظیر همین شرح را به مشیرالدوله نوشته، گفتند: «جناب درویش پاشا نیز از جانب خود اطمینان می‌دهد که تا انجام امر معهود و اتمام گفتگو، کارگزاران دولت عثمانی از مداخله جزیره مزبوره احتراز کنند، و دخیل آن جزیره نشوند». امیر جزیره محله را جزیره مصنوعی و جزء آبادان می‌دانست، حاضر به تخلیه آن نگشت. تضمین درویش پاشا را نیز به چیزی نشمرد زیرا هیچ اعتمادی به گفته او نبود. در واقع حالا که ایران سرو سامانی یافته بود - خواست در برابر اشغال قطور از جانب ترکان، ابراز قدرت نماید.

باید دانست در اوان تشکیل کمیسیون مرزی در زهاب، شاه مقدمه سفر اصفهان و بروجرد و همدان را فراهم می‌نمود. دولت عثمانی از تصمیم مسافرت شاه و امیر به همدان (به عنوان منطقه نزدیک سرحد) درگرم‌گرم مشاجره و اختلاف دو دولت نگران گردید، نگرانی که بکلی ناموجه بود.

۷. متن نظر مشترك مأموران واسطه راجع به زهاب، در تحقیقات سرحدی به نقل شده.

شگفت اینکه انگلیس و روس به تقاضای آن دولت، اقدام رسمی در فسخ این سفر نمودند. حتی شیل به دالگوروکی پیشنهاد کرد نامه مشترکی در اعتراض به آن مسافرت به ایران بنویسند. سفیر روس این روش را نپسندید، و به مصلحت‌اندیشی او هر کدام جداگانه نامه‌ای به امیر فرستادند، و دولت را از آن برحذر داشتند. امیر هراس عثمانی را یکسره موهوم شمرد و تقاضای دو دولت را رد کرد و گفت: شاه در تصمیمشان باقی هستند و انصرافی حاصل نخواهد شد.

شیل در گزارش به پالمرستون، ترجمه نامه خود و دالگوروکی و پاسخ امیر را فرستاد، و نکته‌هایی را افزود که نظر او را روشن می‌کند. زبده آن را می‌آوریم:

«اگر تصریح و تأکید امیر نظام اطمینان‌بخش باشد، گمان بد و نقشه باطنی خاصی در این مسافرت در کار نیست. به علاوه هیچ انگیزه ظاهری وجود ندارد که شاه به خود منطقه سرحدی برود، و یا عزیمت شاه سوء ظنی ایجاد کند. گرچه بازدید شاه و امیر نظام از همدان، از نظر وضع داخلی کشور شاید سودمند است، اما هیچ کار واجبی در پیش نیست که حتماً حالا این مسافرت را بکنند. چه مانعی دارد که به بعد موکول گردد؟ امیر نظام اطمینان داد که عده سپاهی همراه شاه بیش از دوهزارو پانصد نفر نخواهند بود، و در گفتگوی با من به‌صراحت وعده داد که در طی سفر از ولایتهای دیگر هم دسته‌های لشکری افزوده نخواهند گشت. کیفیت دیگری که می‌تواند از سوءظن و هراس هیأت وزیران عثمانی بکاهد این است که شاه و امیر، خانواده‌های خود را همراه خواهند برد. اگر نقشه خاصی در کار بود، زنان خانواده سلطنتی را با خودشان راه نمی‌انداختند. همچنین امیر نظام تأکید کرد که در تحکیم روابط دوستی با عثمانی کوشاست، اما اعتراض کرد که چرا من و دالگوروکی همدست شدیم که نقشه سفر شاه را برهم بزنیم. و لفظ همدست شدن تعبیری بود که او کرد. در اصفهان و شهرهای دیگر این شایعه پراشده که دولت قصد حمله به بغداد را دارد. خیال می‌کنم این خبر به همه ولایات نیز سرایت کرده باشد. هر چند از عهده من و دالگوروکی برنیامد که رأی امیر نظام را تغییر دهیم، باید بگویم که دستور فرستاد تا کمیسیون سرحدی کار خود را به انجام برساند»^۸.

آن داستان حکایتگر این معنی است که کمتر امر داخلی کشور پیش می‌آمد که روس و انگلیس نخواهند دخل و تصرف بیجا نمایند. باوجود آنهمه تندی و سخت‌پائی امیر، از فضولی دست بردار نبودند. در دولت امیر موضوعهای دیگری نیز در روابط ایران و عثمانی پیش آمد که اهمیت تاریخی دارد. چند مطلب را باجمال ذکر می‌کنیم: چون کمیسیون مرزی به کردستان رسید، درویش‌پاشا یا بزرگان

۸. انگلیس، ۶۰/۱۵۹ شیل به پالمرستون، ۱۹ آوریل ۱۸۵۶.

شهر یانه از در دوستی درآمد، و پنهانی بتلاش افتاد که سندی از آنان اخذ کند مبنی بر اظهار تبعیت به دولت عثمانی. مشیرالدوله مأمور هشیار و کاردان دولت، در این مورد مانند موارد دیگر، کوشش او را خنثی کرد. این نکته با معنی است که سی و چهار تن از علما و معارف شهر «مضبطه» ای به مشیرالدوله نوشته پای آن را مهر کردند مبنی بر اینکه: «جناب درویش پاشا مأمور دولت عثمانیه اهالی یانه را در خفیه خواسته و ایشان را ترغیب و تحریض و اغراء و اغوا می نمود که بگویند و نوشته بدهند که بلوک یانه داخل خاک دولت عثمانیه است، و چیرا دولت علیه ایران آن را متصرف شده اند. و در ازاء این فقره تصدیق می نمود که نوشته و سند معافی ده ساله به شماها از دولت روم داده می شود». در پایان آن اعلام داشتند:

«این خاکزاد چون ابا عنجداً پرورده نعمت و برآورده رحمت دولت علیه ایران بودیم این حرف را از او نشنیدیم و قبول نکردیم از آنجا که آن قبله گاه امروز از زمره امنای دولت و مشیر قواعد سلطنت است لازم بود مراتب گفت و شنود خود را با جناب درویش پاشا بدون زیاد و کم معروض رای انور داریم... ما فدویان که رعیت و جان نثاریم به چنین خدمتی اقدام نموده ایم و اجرای آن را حواله به اتفات و عنایت دولت قاهره و سرکار آن خداوندگار کرده، زیاده گستاخی و جسارت نوزید امر کم مطاع»^۹.

مسئله اشغال قتلور را پیش از این توضیح دادیم. راجع به تخلیه آن امیر، در ربیع الاول ۱۲۶۶ به سفارت روس و انگلیس نگاشت: «و کلا و مأمورین دولت متوسطه همگی گفتند و نوشتند درویش پاشا حق نداشته است، و درست نکرده است، باید قتلور و خسارت آنجا به دولت ایران رد شود... مدت هاست از این مقدمه می گذرد، نه قتلور رد شد و نه خسارت مسترده. دولت آن موضوع را دنبال می کرد - جوابی که از شیل رسید این بود: در نامه مرقومه ذکر کرده بودند که دولت های واسطه به حقوق ایران در باب قتلور اعتراف کرده اند. لازم دید که درین مراسم اظهار دارد که اولیای دولت انگلیس هیچوقت رسماً این اعتراف را نکرده اند. هر منظوری که در این باب اظهار شده باشد، فقط شخصاً از خود دستدار بوده است، آن هم دوستانه. لهذا از آن جناب متوقع نبود که آن منظورت خود دستدار را در مراسمات دولتی ذکر نمایند». این مطلب را هم بگوئیم که امیر مأموری (میرزا محمد علی بیگ) پنهانی به قتلور فرستاد. پس از آنکه مدتی در میان ساخلو عثمانی گذراند و از کار آنها خوب سر درآورد، گزارش دقیقی از عده سپاهی و میزان مهجرت جنگی و محل سر بازخانه

۹. تحقیقات سرحدیه، خطی. متن مضبطه های دیگری که مردم چهریق و برادوست و چند ناحیه دیگر نوشته اند، در تحقیقات سرحدیه آمده.

و جای نصب توپها، به امیر نوشت که به دست ما رسیده. این مقارن بود با عزل امیر از صدارت. هیچ بعید نیست که در این اندیشه بوده که اگر کار قتلور از راه آشتی انجام نپذیرد، با قدرت نظامی آنجا را پس بگیرد.

موضوع دیگر فعالیت سیاسی عثمانی در آذربایجان است. در ۱۲۶۶ که سامی افندی به سفارت دائمی به تهران آمد، یکی از مأموران خود (علی راسم افندی) را به ساوجبلاغ و شهرهای سرحدی آذربایجان فرستاد که تذکره عثمانی پخش کند و جمعی را به تبعیت آن دولت در آورد. دولت هشیار بود و جلو کارهای او را گرفت. سامی افندی مطلب را چنین عنوان کرد: «از قدیم الایام از رعایا و تبعه دولت علیه عثمانی که در ساوجبلاغ ساکن و مقیم هستند کسی از آنها مطالبه مالیات نکرده بوده. این اوقات مأمورین ایران مطالبه مالیات از آنها می نمایند.» و تقاضا کرد حکمی صادر شود که مثل سابق از مالیات معاف باشند.

امیر در ذیقعدة ۱۲۶۶ به سامی افندی ابلاغ کرد: «این امر را بر آن جناب درست معلوم نداشته اند. زیرا که تبعه دولت علیه عثمانی در هیچ ایام وعهد و اوان در ساوجبلاغ و نه هیچ یک از ولایات سرحدی آذربایجان اقامت و توطن نداشته اند. و ازین رعیتی که نوشته اند مالیات مطالبه می شود، قدیم رعیت مخصوص دولت ایران بوده اند و اسامی آنها در دفتر آذربایجان ثبت و ضبط است، و تازه قراری برای آنها داده نشده است. اگر عالیجاه علی راسم افندی جدیداً تذکره رعیتی دولت عثمانی به آنها داده باشد، آن تذکره بیحق سلب تبعیت آنها را از دولت ایران نمی کند.» بعد گفت: پس از شکایت دولت ایران انتظار می رفت «او را منع از اینگونه رفتار نمایند.» و از آنجا که توجهی نگردید، به مصلحت گذار ایران دستور رفت که از دولت عثمانی بخواهد که راسم افندی را «از ارتکاب این حرکت ممانعت نمایند.» در هر حال با تبعه عثمانی «جز مقتضای مدلول عهدنامه رفتاری نشده و نخواهد شد.»

این نکته را نیز نگفته نگذریم که سامی افندی سفیری بود سخت ابله. در سلام رسمی نوروژ که نمایندگان سیاسی حضور شاه یاریافتند، سفیر ترک پافشاری می کرد که او باید در صف جلو باشد، و وزیر مختاران انگلیس و روس پشت سرش بایستند. هیچ برهانی هم به خرج او نمی رفت که بنا بر آئین تشریفات، رؤسای نمایندگیها باید در صف ردیف قرار بگیرند. شیل می نویسد:

«من و همکار روسی بزحمت توانستیم مطلب را حالی او نمائیم که از این ادعای نامعقول خود دست بردارد»^{۱۰}

چند کلمه هم از منع دولت در مسافرت زوار ایرانی به عتبات بگوئیم. اعتراض ایران به عثمانی این بود که: گماشتگان این دولت با ایرانیان بدر رفتاری می کنند، از زوار باج می گیرند، مال موقوفات را

۱۰. انگلیس ۶۰/۱۵۹ شیل به پالرمتون، ۲۷ مارس ۱۸۵۱.

می‌خورند، و اشیاء نفیس مقبره‌های ایرانی را می‌برند. از این‌رو «طبع مردم منزجر» شده و از سفر به عتبات روی پرتافتند. اما در دخالت مستقیم یا غیرمستقیم دولت در جلوگیری از رفتن به بین‌النهرین ظاهراً تردید نیست. فرانت کاردار انگلیس به‌عنوان وکیل مدافع عثمانی، موضوع را در نامه شوال ۱۲۶۵ به امیر به‌نحوی مطرح ساخته که این کار موجب «جنبش عوام» خواهد گشت. می‌گوید:

«چند روز شهرت کلی یافته است که زوار کربلا از رفتن به کربلا ممنوع شده‌اند. علاوه بر آن آنها را از راه برگردانیده‌اند، و سبب آن معلوم نیست. به جناب ساسی اظهار می‌شود که این حرکت در نظر دوستدار بسیار بد است. چرا که این حرکت اولیای دولت ایران درین باب بعد ازین سبب زحمات دولتیین علیتین می‌شود. اولاً سرحدات که خبر ازجائی ندارند به خیالات بد می‌افتند، و دور نیست که سرحدات سفشوش می‌شوند. دیگر آنکه موقوف داشتن زوار که چندین سال است متداول و مستمر است در خود ایران بی‌تشویش نیست. مردم عوام به‌جنبش درمی‌آیند. به این زودی میان مردم مشهور است که نمی‌دانیم سبب این حرکت از دولت علیه ایران چه چیزی است؟ و ازین جهت مضطرب شده‌اند و خیال می‌کنند که این علایم برهم‌خوردگی میان دو دولت ایران و عثمانی است. دیگر آنکه دولت علیه عثمانی محض شنیدن این‌خبر تصورات چند خواهند نمود که دولت ایران چرا بی‌سبب این حکم را کرده‌اند. معلوم است بنای دوستی ندارند و خدا کند که دولت عثمانی در چنین وقتی که بیشتر ولایات ایران آرامش ندارند این فکر را نکنند... دوستدار که خود را خیرخواه دولت علیه ایران می‌داند، این حرکت را هیچ یا منفعت نمی‌داند، بلکه باعث برهم‌خوردگی سرحدات و میان خود مملکت می‌داند. و در نظر دوستدار هرکس چنین راهنمایی کرده است صلاح دولت خود را نضمیده است... منع کردن زوار کربلا مبین ضمیر امتای این دولت علیه نسبت به دولت علیه عثمانی خواهد شد... جواب دادن به این کار خیلی مشکل است. اگر دولت ایران را شکایتی باشد به امنای دولت عثمانی بنویسند، و هر دو دولت بزرگ واسطه اصلاح دهند تا رفع شوند. اما پیخبر این حرکت را کردن چنین می‌پندارند که از ... آثار برهم زدن دوستی میان دو دولت ایران و عثمانی، و شاید بعد از این سبب ندامت دولت علیه بشود. آنچه در نظر دوستدار برای خوبی این دولت آمد اظهار کرد، خواهید بخشید».

در پاسخی که امیر داد همه موضوعهای شکایت ایران را که فهرست‌وار ذکر نمودیم، شرح داده از جمله می‌گوید: حاکم نجف تخت نقره‌ای را که بالای گور آغامحمدخان بوده، به پاشای بغداد هدیه فرستاده است. راجع به تعلق خاطر مردم به زیارت عتبات اندیشیده می‌نویسد:

«رفتن و نرفتن زوار به زیارت مشاهد مقدسه، امری نیست که توان تحریش و ترغیب یا ممانعت کرد، بلکه منوط به میل و اراده خود

اهالی ایران است، و به آنها تکلیفی از اولیای دولت در رفتن و نرفتن نیست، و چنین منعی از اولیای دولت قاهره در رفتن و نرفتن به آنها نشده است. چنانچه مدت‌هاست به علت بعضی عوارض خراسان کسی به زیارت مشهد مقدس نمی‌رود. در تملیل مطلب می‌گوییم: «کارگزین عراق عرب این اوقات پاره‌ای بدعت‌های تازه و قانون‌های جدید از آن سمت گذرانده‌اند و می‌خواهند بگذرانند که باعث انزجار خاطر و وحشت روان مسافر و مجاور این دولت علیه شده است... خلاصه از این قبیل بدع و تعدیات بسیار است و تفصیلش مایه اطناب... و از این نوع رفتارها ضیع مردم منزجر شده است نه منع اولیای دولت قاهره».

اما بعد از امیر یکباره ورق برگشت:

پایداری و ایستادگی دولت تمام شد برای اینکه «این کار زیاده بر این طول نکشد». از سوی دیگر «حضرات خیالات خود را بالا برده‌اند». مضمون‌نهایی که میرزا آقاخان نوری چیده، و سخنان مشیرالدوله شنیدنی است. میرزا آقاخان بیست روز پس از عزل امیر در ۱۰ صفر ۱۲۶۸ مطلب را به مشیرالدوله اینطور عنوان کرد:

«در باب خطی که مأمورین متوسطین در سمت غربی محصره مفروض کرده بودند، یعنی ابتدا از کوت‌فیلیه تا قصرین امتداد یافته بود... چون اولیای دولت علیه می‌خواهند که این کار زیاده بر این طول نکشد، و رشته این گفتگو بخوبی منقطع گردد - حالا شما بلدیت تام و تمام دارید نیک و بد این کار را بالا طرف ملاحظه نمائید. مثلاً اگر اولیای دولت علیه ایران همان خط را که مأمورین فرض کرده‌اند، قبول نمایند و عوض ایلات را که آن طرف می‌ماند بطور دیگر از آنها مطالبه نمایند، ببینند ضرر آن نسبت به دولت ایران تا چقدر. آیا می‌توان متحمل شد یا تکلیف شاق است؟ و شق دیگر اینکه: اگر اولیای دولت ایران اراضی را بدون ایلات به آنها واگذارند، و ایلات را یکجا به این طرف بیاورند که هر روزه فیما بین ایلات این طرفی و آن طرفی بنای هرزگی و مایه مرارت و گفتگو نشود، آیا مقرون به صرفه ایران هست یا نه؟ به دنبال آن در جمادی الاول ۱۲۶۸ نوشت: «البته درست از روی دقت و بصیرت دیده‌اید که در خط مفروض مأمورین خواه در محصره یا در زهاب، علانیه و آشکار حمایت دولت عثمانی را منظور داشته‌اند، و در هر جا باید اگر به فرض محال ما آن خط مفروض را قبول کنیم جاهانی که سالها متصرفیه این دولت بوده و هست به دولت عثمانی بی‌سبب و جهتی واگذاریم. البته این فقره معلوم است که این حمایت شخص مأمورین است نسبت به آنها نه اینکه از جانب دولتشان واقعاً به اینطور حمایت راضی باشند».

اما بحقیقت آن فرض محال نبود؛ میرزا آقاخان آماده قبول خط مفروض بود. دیگر اینکه حمایت مأموران روس و انگلیس از عثمانی

خودسرانه نبود، درست طبق دستور دولتشان عمل می‌کردند. اگر میرزا آقاخان این معنی را نمی‌فهمیدند، گذشته از اینکه خائن بود، نادان هم بود. مشیرالدوله ضمن شرح گفت و شنود خود با نمایندگان سه دولت، به اعتمادالدوله بصراحت می‌نویسد: «حضرات خیالات خود را بالا برده‌اند؛ چنان می‌دانند که هر نوع حکم از تهران بخواهند بآسانی خواهند آورد».

میرزا آقاخان از روی زبونی و دستپاچگی به مشیرالدوله پاسخ داد: «شما از این فقره مطمئن باشید و یقین قطع داشته باشید که بجز سختی و ثبات در امور و اجرای حق چیزی نخواهند دید، و نوشته به دست نخواهند آورد. سهل است، خوب می‌خواهید بدانید نزدیک است کاشی شویم و از آن طرف از بام بیفتیم. چنانچه در کاغذ علیحده به شما نوشته‌ام در این کارها شاهنشاه روحنا فداه بنفسه الشریف مراقب هستند که به قدر نقطه‌ای خلاف و اختلاف در نص صریح عهدنامه نشود. و امنای دولت هم اتحاد دولتین و مودت طرفین را به انصاف و موافقت عهدنامه مبارکه طالب هستند. خاطر آن بخدوم از این راه آسوده دارند که کارها کمال انتظام را دارد، نه زمان فقرت و هرج و مرج که هر کس خواهد پشوده».

این سخنان خنک که شاهنشاه، حضرت ظل‌اللهی مراقب امورند و در اصلاح مملکت چنین و چنان خواهند کرد - یکسره حرف مفت بود. روس و انگلیس و عثمانی بهتر از جناب صدراعظم می‌دانستند که آن سبب شکست، آن پیمان ریخت، پس بر آن شدند که پرچم ایران را از بالای برج محمره بردارند، و خدمتگزاران دولت را از حکومت محمره براندازند. عکس‌العمل اعتمادالدوله را در نامه‌ای که در ۲۲ صفر ۱۲۶۸ به مشیرالدوله نوشته بخوانیم:

«نوشته بودید مأمورین اراده دارند تکلیف‌کنند دولت ایران بیدق را از محمره بردارند، یا حاجی جابر و سلیم‌خان را معزول‌کنند. خیلی تعجب از شما دارم که چنین تصورات را بکنید. مگر چه شده است و چه اتفاق افتاده که بعد از عزل میرزا تقی‌خان به این خیالها افتاده‌اند. آخر فرمانده و حکم‌کننده سرکار اقدس شاهنشاهی روح‌العالمین فداه، گوینده و نویسنده من و مغدومی وزیر دول خارجه که از سرشب تا صبح مشغول این امورات بودیم، حاضریم. منتهاش میرزا تقی‌خان حق مهرکردنی داشت، از میان رفت. چه چیز است که از نبودن او مردم به اینطور خیالات افتاده‌اند؟ شما باید مسأله را خوب حالی آنها بکنید و از اشتباه بیرون بیاورید. والسلام»^{۱۱}.

*

خلاصه اینکه نخستین کمیسیون مرزی ایران و عثمانی از ربیع‌الاول ۱۲۶۶ تا ذیقعدة ۱۲۶۸ دوام یافت. در آخرین نامه‌ای که

۱۱. میرزا آقاخان نامه مهم دیگری در این موضوع نوشته که در بخش سرنوشت امیر آورده‌ایم.

مشیرالدوله پیش از انحلال کمیسیون در ۲۴ ذیقعدة (۱۱ سپتامبر ۱۸۵۲) به مأموران واسطه روس و انگلیس نوشت تصریح کرد: «در سرحد محمره نوشته بلا مأموریت میرزا محمدعلی‌خان که ایضاحات نام گذاشته‌اند... باعث تأخیر کار و عدم پیشرفت و اجرای قرارنامه ارزنةالروم شده. غیر از تعیین سرحد زهاب کار مهمی انجام نگرفت، و ناحیه قطور همچنان تحت اشغال عثمانی ماند. کمیسیون مزبور نقشه عمومی سرحد ایران و عثمانی را از آرارات تا محمره در چهارده قطعه ترسیم کرد، و نقطه‌های مورد اختلاف در آن مشخص گردید. این کار سودمندی بود و در انجام آن سهم نماینده انگلیس بیشتر از دیگران است. سی سال بعد ایران توانست قطور را از تصرف عثمانی درآورد. توضیح آنکه در ۱۲۹۴ که جنگ روس و عثمانی در گرفت - سپاه ایران در مرز آذربایجان مستقر گردید و عثمانی ناچار قسمتی از لشکر خود را در ناحیه وان نگاه داشت. پس از شکست عثمانی و بستن عهدنامه «سان استفانو»، کنگره برلن انعقاد یافت. با پشتیبانی روس از ایران به موجب ماده ششم معاهده برلن قطور به ایران مسترد شد. در این کار میرزا ملک‌خان نماینده ایران در آن کنگره، کوشش بخرج داد و حمایت بیسازگ را نیز جلب نمود.

دومین کمیسیون مرزی ایران و عثمانی در ۱۲۹۲ (۱۸۷۵) انعقاد یافت. کمیسیون بعدی در ۱۳۲۳ (۱۹۰۵) تشکیل شد، و کمیسیون چهارم در ۱۳۳۰ (۱۹۱۲) که تا روز پیش از آغاز جنگ بین‌الملل اول دوام پیدا کرد. پرتکل معروف ۱۹۱۳ حاصل کمیسیون اخیر است که به امضای میرزا محمودخان احتشام‌السلطنه نماینده کاردان و دانای ایران رسید. پس از جنگ جهانی اول، سیاست انگلیس حکومت دست‌نشانده تازه‌ای به عنوان دولت عراق ساخت و آن را تحت حمایت خود قرارداد. عراق هویت تاریخی نداشت، بلکه محصول دستگاه استعماری بود. حالا رشته گفت و شنوهای گذشته ایران و عثمانی نوشد که به پیمان سرحدی ۱۳۱۶ شمسی (۱۹۳۷) انجامید. از زمان عهدنامه ارزنةالروم تا پیش از بستن این پیمان - دولت ایران حقوق مثبت و طبیعی خود را بر شط‌العرب همچنان محفوظ داشته بود. قرارنامه ۱۳۱۶ برخلاف موازین حقوق بین‌الملل که ناظر بر رودخانه‌های سرحدی می‌باشد، منعقد گشت. و بر حقوق حاکمیت ایران بر شط‌العرب لطمه زد. در این خطای سیاسی، وزیر وقت (سین‌باقر خان کاظمی) که با وزیر امور خارجه انگلیس در جامعه ملل مذاکره داشته بود - مسئولیت داشت، و او مردی بی‌خرد و نالایق بود. آن پیمان گرفتاریهایی بوجود آورد که دنباله‌اش به روزگار بعد کشید.

حکومت ترکستان در دست امیران و سرکردگان محلی بود. در بخارا امیر بخارا فرمانروائی داشت؛ در خوارزم خان غیوه که از ازبکان بود؛ ناحیه جنوبی ترکستان یعنی صنفجات شمالی خراسان از مرو و سرخس تا ساحل شرقی دریای خزر، ترکمن نشین بود و جزو قلمرو ایران بشمار می‌رفت.

سرزمین ماوراءالنهر که روزگاری کانون درخشش فرهنگ و دانش ایرانی بود - حال قرن‌ها بود در وحشت جهل و تاریکی معلق دینی فرو رفته، ویرانی و فقر اقتصادی آن را فراگرفته - پست‌ترین انواع حکومت اسلامی و عقب‌افتاده‌ترین عقاید اهل تسنن بر آن استیلا داشت. در میان جامعه‌های مسلمان، تنها تازیان عربستان و ساحل نشینان شرقی افریقا، در همان سطح پست مدنیت ترکان و ازبکان و ترکمنان ترکستان قرار داشتند، اما در برخی نواحی خاصه تاشکند و میان مردم تاجیک ایرانی نفوذ فرهنگ ایران برقرار بود.

پس از دوران نادرشاه قدرت ایران در خطه ترکستان همچنان کاهش گرفت - و در جهت عکس آن استقلال امیران محلی فزونی یافت. تسلط روس هنوز به بخارا و خیوه نرسیده بود، اما تهدید آن نمایان بود. مأموران روسی و انگلیسی اغلب پنهانی، و گاه آشکارا به آن سامان راه یافته بودند؛ دولت انگلیس در جهت سیاست دفاعی، و روس در جهت تعرضی به ترکستان چشم دوخته بودند. آینده ترکستان در برخورد قدرت توسعه‌طلبی روس روشن بود، و آن بنیادهای کهنه مدنی در برابر تحریک تاریخ محکوم به نابودی؛ و آن خلا قدرت در نظام گسترش امپراطوری و استعمار چندان دیر نمی‌پایید.

اما ترکمنان که در منطقه پهناور مرو تا کرانه دریای خزر

پراکنده بودند، از سه تیره عمده تشکیل می‌شدند: تکه، یموت، گوگلان. تکه بیشتر در حوالی سرخس مستقر گردیده و سی و پنج هزار خانوار بودند. یموت در شمال اترک تا حدود خیوه ساکن شده و بیست و پنج هزار خانوار بودند. گوگلان در حوالی اترک و استراباد می‌زیستند و دوازده هزار خانوار بودند. این سه طایفه عامل ناایمنی و هجوم به خراسان و استراباد بودند. پیشه آنان یغماگری و آدم‌کشی بود، و هنرشان شبیخون زدن و اسیر گرفتن و فروختن در بازار خیوه و بخارا. این خصیصه‌های اخلاقی و اجتماعی میراث ترکان بود از اوانی که در آسیای مرکزی استقرار یافتند و همه از آثار زندگی اقتصادی بیابان‌گردی آن قوم وحشی. پورش ترکمنان به ناحیه‌های شهرنشین و حاصل‌پرور - دنباله رفته واحد تاریخ بود که به‌عصار گذشته هجوم ترکان به خراسان و ماوراءالنهر باز می‌گشت. در مجموع این احوال جهت عمومی سیاست ایران همواره جلوگیری از سیل تعرض و چپاول ترکان و از یکان بود.

در بخارا ایران هنوز نفوذی داشت، و پایگاه معنوی و سیاسی پادشاه بلند بود. این معنی را از اینجا می‌توان شناخت که چون مأموران انگلیسی را امیربخارا در ۱۲۵۵ دستگیر کرد، به خواهش دولت انگلیس محمدشاه قزمانی فرستاد که در مسجد بخارا بخواند تا بدانند که پادشاه ایران پشتیبان ایشان است. همان سبب شد که از کشتن آنها در آن زمان درگذرند.^۲ میان دربار شاه و امیربخارا نامه‌نگاری برقرار بود، و روابط نسبتاً دوستانه. گاه سفیرانی نیز به تهران روانه می‌گشتند. از ۱۲۶۲ تا ۱۲۶۷ سه فرستاده امیر بخارا به دربار شاه آمدند. یکی از آنان «حاجی روزی بك» حامل نامه‌ای بود که نقل می‌کنیم:

سوادنامه امیر بخارا به محمدشاه

برادر عالی‌شأن و الاجاه محمدشاه زیدحشمة و دام دولته.
قابانی گنجور ناز من کشاء و معمار کاشانه توتی‌الملک من
کشاء قصر بنیان سلطنت و کاخ رفیع‌المرتب سلاطین نامدار عالی‌مقدار
و [-] کامکار عالی‌تبار به استحکام کاری عنایت بی‌غایت و ریت‌پیرای
مکرمت بینهایت خود موشح و مزین گردانیده است. همواره وجود
ذی‌جود شوکت و شہامت نمود، اتحاد و اعتماد شہود عالی‌جاه رفیع‌جایگاه،
امارت و ایالت‌پناه، جلالت و جلال‌دستگاه، شایسته اوردنگ جهانبانی،
بایسته افسر کشورستانی، طرازنده لوی خسروی، دارنده ساج و تخت
سکندری، مہمد قوانین عظمت و عالی‌مقداری، مؤسس بنیان خلافت و
جهان‌داری، والی‌المالک فی‌الافاق، وارث‌السلطنه بالامتحقق، فریدون‌فر،

1. J. Ferrier, p. 88.

۲. نگاه کنید به بخش ۸.

جمشید منظر، سکندر میر، بهرام صولت، دارا مراتب معلا [-] صاحب افسر و اورنگ فرمانفرمانی، خجسته فرجامی، اعتماد نهادی، مظہر الودادی، مواحدت انجمنی، گرامی نامہ ذوی الاحتماسی را کہ بعد از تصید قواعد اعتقادات متکالیات، و پس از تصید قوانین اعتمادات متکالیات کہ بیشہ اندیشہ دومستان خلان الوقات بودہ می داد کہ، بہ ضایت شاہنشاه ازلی، بر سریر اقبال و فیروزمندی سائلک ارنیہ بہاگرام واجداد عظام، بر سبیل عدالت و شکرگزاری نعمت و حشمت و سلطنت، مع اقتران فتح و نصرت، بر طبق مدعا، بروفق مرام آناً ميسور و محصول گردیدہ. طایفہ رعایا و علما و عامہ کبرا و فضلا و کافہ برآیا و ضعفا ولایت فرغانہ، ہفتشہر کاشغر و دشت قیچاق قا دامنہ اورس وایلد، مع قورغارنشین و خیابانگترین آن، باضم تواج و لواحق آن کہ ودایع بدایع حضرت آفریدگار و خالق لیل و نہارند، در ظل ظلیل لوای جہان آرای عدالت و مایہ بلندبایہ مکرمت ہمایونی و شفقت جہان داری، در مہد آسایش و بر بستر آرامش فنودہ، صباغ و مسا بہ ازدیاد عمر و اقبال و بافرونی حشمت واجلال مشغول و معمولند، و فرقة اعدا کینہ جویان و زمرہ دشمن فتنہ جویان اطراف و جوانب، خصوصاً گروہ مکرہ جماعت [-] از صیت تغلب و کشورگشائی و از ہیبت تسلط و گیتی۔ ستانی سردر گریبان بیم، وہای بردامن ہراس پیچیدہ، مخیل و برجای مانده احوال برگشتہ اقبال نکایت مال خود گردیدہ است.

پس بہ شکرانہ این عطیہ عظمی و موہبت کبری دولت خداداد و حشمت قوی بنیاد، در این اوان فرحت فرجام و در این دوران سلطنت انتظام، چنانکہ از اکابر اسلاف سالفہ و از عظام اخلاف ماضیہ، این شیوہ مرضیہ کہ مکاتبات سواد شعار و مراسلات اتحاد آثار کہ فی الحقیقہ محرك وداد و موالاتست، فیما بین تحریر و ترسیل یافتہ، مآرب و مقاصد کہ در خاطر خاطر صفا مظاهر ارتسام پذیر بودہ است، بہ خامہ عنبرین شمامہ مہر مشک ریز نگارش می پذیرفتہ۔

بناء علیہذا متمسک بدین شیوہ مرضیہ مستحسنہ اقدام نمودہ اظہار تودد و موالات را نصب العین خاطر مہر نظیر بیضا تنویر خود گردانیدہ، فضیلت جایگاہ، دیانت آئین، معتمد در گاہ عقیدت قرین خصایل حاجی روزی بک کہ یکی از دولت خواهان راستخالعقیدت و هواداران صادق الطویت این دولتخانه می باشد، بہ رسم سفارت ارسال نمودیم. و اگر بہ عنایت باری عزاسمہ بہ حضور و افراسرور عالی شرف ورود و وصول پذیرفتہ، از چگونگی احوالات و اخبارات تودد مال اینجانب از ہر امور عندالغیور صداقت ظہور تقریر نماید. امید چنانکہ در محل قبول افتد، در بازگشت مشارالہ از سلامتی ذات والادرجات نویسان باشند. ایام بہ کام الی یوم التیام بروفق مرام مستدام باد. حررہ ہیجدهم ماہ محرم الحرام ختم بہ رحمت ملک الملک روز دوشنبہ ۱۲۶۳.

کیفیت رابطه ایران با خان خیوه غیر از مناسبات با امیر بخارا بود. ایران محمد امین خان ازبک را به صورتی دست‌نشانده خود می‌شمرد، و او خود را امیری مستقل می‌دانست. مرو و سرخس همواره در معرض هجوم خان ازبک بود - ازبکان هر فرصتی می‌یافتند به آن دو شهر می‌تاختند، اسیر گرفته می‌بردند، در دوره لغت و آشفتگی خراسان بردست‌اندازی ازبکان افزوده گشت، و از سوی دیگر به یاری سالار آمدند و او را در شورش علیه دولت مرکزی تقویت کردند. از این‌رو روابط دربار شاه و امیر خیوه سخت تیره بود.

سیاست امیر نخست متوجه ترکمنان گردید. بدون مطیع گردانیدن ترکمنان، ناحیه شمالی خراسان تا کرانه دریای خزر نمی‌توانست از امنیت و آسایش برخوردار گردد. از نظر روابط ایران و روس نیز این خود مسأله باریک و حساسی بود. دستبرد ترکمنان به ساحل استرآباد و کشتیهای روسی، اغلب مایه شکایت و بهانه دخالت روسها می‌گردید.

ترکمنان ساور و مرو باسانی فرمانبردار شدند. یازده نفر از رؤسای آنان از جمله شاه‌مرادخان و جهان‌مرادخان و حتی زن شاه‌مرادخان اوائل ۱۲۶۵ به تهران آمدند. دولت آنان را بناخت - و مسئولیت آرامش و ایمنی ناحیه مرو را به آنها سپرد. حایفه یموت نیز به اطاعت گردن نهاده، و خلعت برای سرکردگان آنها فرستاده شد. یکجا امیر پشاه می‌نویسد: «برای ترکمنان یموت که مصدر خدمت شده، آنکه قلیچ‌خان است. گفتم آقا محمد حسن شمشیری بدهد. و برای آن دو نفر هر یک جبه پولکی فرستاده شود که بیم و امید هر دو داشته باشند»^۳.

اما حایفه گوگلان همچنان سرکشی می‌کردند. اواخر ۱۲۶۵ سپاه به سرکوبی آنان رفت، و با شکست آنها نظم و آرامش تازه‌ای در ناحیه ترکمن‌نشین برقرار شد. راجع به پیروزی لشکر دولت بر ترکمنان گوگلان سفیر روس در ۸ صفر ۱۲۶۶ به امیرتهنیت گفت: «از قرار نوشته‌ای که از عالیجاه قونسول دولت بهیبه روسیه مقیم استرآباد الان به دوستدار رسید، در شانزدهم شهر محرم الحرام عساکر پادشاهی در محل موسوم به قرایشخ فتح عظیمی نموده، پنج هزار نفری را که بر سر اردوی پادشاهی حمله آورده بودند، شکست فاحش داده‌اند. پس از چنین نصرت، گوگلانها شرایط اطاعت را نسبت به سردار عساکر منصوره بعمل آورده‌اند. چون مؤده این فتح نمایان لازم بود، بتمجیل این ورقه را نگارش نموده».

پیش از این از سیاست امیر در آبادانی گرگان، تأسیس قلعه‌های نظامی بر سر راه هجوم ترکمنان، تشویق آنان به شهرنشینی و کشاورزی سخن گفتیم^۴. سرکردگان یاغی دیروز، حال به‌سوی دربار روان گشتند.

۳. مجلس، نامه‌های خصوصی امیر به شاه، خلی.

۴. بخش ۲۰.

و در روزنامه می‌خوانیم که دوازده تن از ریش‌سفیدان آنها در شوروژ ۱۲۶۸ به درگاه شاه آمدند. مالیات درازی بود که چنین اطاعتی از ترکمنان دیده نشده.

با ایجاد نظم جدید و استقرار قدرت حکومت مرکزی سیاست امیر متوجه خیوه گردید.

محمد امین‌خان ازبک که در شورش سالار مرو را غارت کرده بود، از بسط قدرت دولت آگاهی داشت و می‌دانست دیر یا زود باید به فرمانبرداری درآید. خاصه با مطیع گردیدن ترکمنان، دشواری عمده لشکرکشی به خیوه از میان برداشته شده. خان ازبک سیاست اغفال پیش گرفت؛ یکی از معتمدان خود «آتانیاز» را با نامه اخلاص‌نویسانه و چند اسب به عنوان هدیه، به‌دربار فرستاد. فرستاده او در ربیع‌الاول ۱۲۶۷ به پایتخت رسید.

از گفت و شنود آتانیاز با امیر بدرستی آگاهی نداریم. اما سفارت رضاقلی‌خان هدایت به‌خیوه، و مذاکره او با محمد امین‌خان زمینه سیاست امیر را بدست می‌دهد. در همین زمان میرزا نوری مهدی فرستاده امیر بخارا که به عثمانی رفته بود، به تهران آمد. امیر خواست نوری مهدی همراه رضاقلی‌خان به ترکستان برود، اما این کار صورت نگرفت. پس هدایت با آتانیاز در پنجم ربیع‌الثانی ۱۲۶۷ روانه خیوه گردید. دستور امیر را به هدایت می‌آوریم.

دستور العمل عالیجاه رضاقلی‌خان به‌ورود به خیوق

منظور و مقصود از مأموریت آن عالیجاه برای اطلاق اسرای مسلمانان، و منع آنها از بیع و شرای بندگان خدماتت که می‌باید کمال جد و جهد در این باب بعمل آورد، و هر قدر بتواند مسترد ساخته با خود بیاورد. صراحت به‌خان جلالت نشان خیوق اظهار دارد که از آنجا که به مقتضای جبهه جامعه اسلامی و مقتضای آیه شریفه «وجعل بینکم موده سلم و اسلام و آمن و ایمان» را ملحوظ خواستیم بطور خوشی ماده بغض و معاندت فیما بین مسلمین مریدع شود. اول بار سال رسل و رسایل دوستی آمیز، و پیغامات محبت‌انگیز به دفع بدع و اطلاق اسرای مسلمانان و منع بیع و شرای اهل قبیله و قائل کلمتین طیبین شهادتین که موافق حدیث من قال لا اله الا الله حصن ماله ودمه مخالف قانون شرع شریف و منافی احکام ملت منیف است، پردازیم. و نخواستیم که دماء صلحین ریخته شود.

اگر خان جلالت بنیان خوارزم به قدم صدق و صفا و وفا و وفای خود پیش آمد و به اطلاق اسرا و رفع بدع سابقه به جمیع ایالات و ولایات خود حکم داد، قاعده شرع و قانون خیرخواهی را رعایت کرده خواهند کرد.

و اگر مثل سابق باسرو نهب و بیع و شرای اهل قبیله و قایل کلمتین طیبین که فعلی حرام است یردازند، و در اطلاق اسرای مسلمین بنارا به طغره و افعال و دفع الوقت و تفریق و نفاق مابین مسلمین گذارند، موافق آیه شریفه فمن اعتدی علیکم فاعتدوا علیه بمثل ما اعتدی علیکم، آن وقت بر اولیای دولت لازم می‌شود که حفظ نفوس مسلمین و اطلاق اسرای آنها را به هر طور که اقتضا نماید بکنند، و به مقام چاره‌جویی برآیند.

و نیز آن عالیجاه می‌باید زیاده از یک ماه در خیوق معطل نشود و مراتب مسطوره را حالی نموده، خدمات خود را انجام داده، اسرا را مطلق‌العنان ساخته، با خود بیاورد.

و نیز مأمور است که روزنامه‌جات، از روز مأموریت الی معاودت و شرقیابی آستان سمر لمعان را مفصلاً نوشته، با شرح و بسط تمام از وقایع اتفاقیه، و اسامی منازل و تعیین فراسخ و اسامی ایلات و سرکردگان و ریش‌سفیدان آنها را کلاً نوشته با خود بیاورد که آن عالیجاه از عموم آن با اطلاع باشد، و هر چه سؤال شود از روی بصیرت و آگاهی معروض دارد. حرره فی شهر جمادی الاول سنه ۱۲۶۷.

اندیشه امیر را تا اندازه‌ای می‌توان از آن نوشته خواند. و مکمل آن مذاکره رضاقلی‌خان با امیر خیوه می‌باشد که در «سفارتنامه خوارزم» آمده، جوهر دستور کتبی امیر این است: خان از یک پاید اسیرانی را که به خیوه برده‌اند و به عنوان زر خرید فروخته‌اند، آزاد نماید. و هر آینه مثل سابق به اسر و نهب و بیع و شرای مسلمانان پردازد و در رهائی اسیران «بنارا بر طغره و افعال و دفع الوقت» گذارد، «بر اولیای دولت لازم می‌شود که حفظ نفوس مسلمین و اطلاق اسرای آنها را به هر طور که اقتضا نماید بکنند، و به مقام چاره‌جویی برآیند». این نکته نیز بسیار با معنی است: هدایت مأمور بود که گزارش کار خود را «از روز مأموریت الی معاودت... مفصلاً نوشته، با شرح و بسط تمام از وقایع اتفاقیه، و اسامی منازل و تعیین فراسخ و اسامی ایلات، و سرکردگان و ریش‌سفیدان آنها را کلاً نوشته با خود بیاورد که... هر چه سؤال شود از روی بصیرت و آگاهی معروض دارد». به علاوه چنانکه خواهیم دید گزارش هدایت باز می‌نماید که وی دستور داشت خان خیوه را هوشیار گرداند که روس در کمین نشسته و او خود در گذر سیل خفته؛ مصلحتش این است که نسبت به دولت ایران راه راست پیش گیرد و اهتمام شاه را به خود جلب کند.

هدایت می‌نویسد: چون به خدمت امیرکبیر رفتم تمام سفارش را به یک مصراع فردوسی مختصر کرد: «فرستاده باید فرستاده‌ای». مصراع دوم را نخواند، گفت «باقیش را می‌دانی». گفتم: آری. فرمود: «نیکو برو،

دانا باز کرده ۶. باز می‌آورد؛ پیش از عزیمت امیر گفت: «زمان مسافرت پیش از سه‌ماه نباید که همت بلند ما را نهمتی عظیم در نظر و صورت کاری بزرگ در مرآت خاملر شاهنشاهی جلوه‌گر است» ۷. اما بحقیقت نمی‌دانیم که امیر تا چه اندازه اندیشه خود را به رضاقلی‌خان باز نموده باشد، چه در اینگونه تصمیمها سخت خویشتندار بود.

هدایت و آتانیاز از راه استرآباد رهسپار خیوه گردیدند. رضاقلی‌خان شرح مأموریتش را در «سفارتنامه خوارزم» نگاشته که مأخذ آگاهی ماست در گفت و شنود او باخان خیوه.

در شهرسازی نایب دریابگی روس در استرآباد به دیدار هدایت آمد، از چگونگی مأموریت او پرسش کرد. فقط پاسخ شنید: اظهار دوستی باخان خیوه. برای قوت‌دادن به سفارت هدایت، حسام‌السلطنه لشکر به سرخس فرستاد که ترکمنان آن ناحیه را تنبیه نماید، و از سوی دیگر جعفرقلی‌خان قراچه‌داغی سردار یا کفایتی که سابقاً از ترکمنان چشم زخمی گرفته بود، به استرآباد رفت. نزدیک خیوه گروهی از اسیران ایرانی سراغ رضاقلی‌خان آمدند. و آزادی خود را تقاضا کردند. هدایت وعده داد که از خان ازبک این کار را بخواهد. مهماندار سفیر ملاقات ایرانیان را باوی به «مبشر یعقوب» وزیر محمد امین‌خان اطلاع داد و نوشت: بیم آن می‌رود که اسیران ایرانی در خیوه شورش کنند. باید دانست که در میان آنان افراد کار آزموده‌ای بودند، از جمله توپچیان خان خیوه از همان اسیران ایرانی بودند. اما چون حکومت خیوه اعتمادی به آنها نداشت بر سر هر کدام مأموری گماشته بود که آنان را تحت نظر گیرند. اما در باره ملاقات هدایت باخان خیوه:

محمد امین‌خان از لشکرکشی حسام‌السلطنه به سرخس و مأموریت جعفرقلی‌خان به دفع ترکمنان گله کرد: «من آتانیاز محرم را به تهران فرستاده، اظهار مخالفت و مصادقت کرده‌ام. و پادشاه شما را مأمور خوارزم فرموده‌اند؛ و در این بین لشکر از طرف سرخس و استرآباد حرکت کردن بعید بود».

هدایت خوب پاسخ داد: «آمدن سپاه به استرآباد جهت انتظام امور آن سرحد و رفع غائله ترکمانیه است، دخلی به ولایت شما ندارد. اما آمدن حسام‌السلطنه بر سر سرخس هم‌اتا چنان دانسته‌اند که سرخسی مانند مرو هم خدمت به شما نمی‌کنند، و از میانه فساد می‌کنند... و این آمدن به حکم کارگزاران دولت... نبوده است. نواب حسام‌السلطنه به اصرار خوانین خراسان» این کار را کرده‌اند.

راجع به وضع سیاسی خیوه هدایت مطلب را اندیشیده عنوان کرد:

۶. روضة‌الصفاء، جلد ۱۰، و مخیرالسلطنه هدایت، گزارش قسمت سوم ص ۵۲.

۷. روضة‌الصفاء، جلد ۱۰.

«من از اوضاع ولایات شما با خبرم که از طرفی مروی و هروی، و از سویی سپاه روسیه در کمین این ملکند، و حدود خوارزم قریب به استراباج و سایر سرحدات دره گز و خراسان است. خود ملاحظه نمائید که صلاح شما چیست و پشت و پناه شما کیست؟ اگر از بعضی دول خارجه به شما اظهار صداقتی شود مبنی بر مصلحتست. بنا بر صرفه حال، شما را در دست دارند و سپربلای خود می نمایند. چنانکه طایفه ای که به شما اقریند به امیر بخارا اظهار دوستی می نمایند که با شما دشمن است. و فرقه دیگری که با بخارا نزدیکترند، با شما دم دوستی زنند و همانا خواهند که بنا بر صرفه حال خود مسلمانان را به یکدیگر افکنند. و کارگزاران شما به هیچ وجه اندیشه در کارها نکنند، و خیرخواهی دولت شما را منظور ندارند، چندان با مسلمانان خلایق و نفاق ورزند که در چشم اهل اسلام به جوی تیرزنند».

به دنبال آن رویه از پکان را در قتل و غارت پیشی کشید: «اهالی ایران به همه دولت‌های خارجه از روم و روس و هند و فرنگ روئند، و به عزت زنند و به عاقبت باز آیند الا در حدود بلاد شما. متعلقین شما که به اسر و نهب اهل اسلام اقدام نمایند، و ایواب اذیت و خواری بر روی اهل قبله گشایند، و حال آنکه یک قرآن و یک قبله و یک رسول و یک خدا دارند، و در هیچ آئین و خبری چنین حکمی مشهود نیست».

خان از یک این پاسخ را آورد: علمای ما فرموده اند «سب شیخین کفر است، و سزای کافر معلوم است. و اهالی ایران بدعت کنند، و سب و لمن اکابر صحابه نمایند. لهذا به فتوای مفتیان بخارا و خوارزم، رافض و کافر خواهند بود. و اخذ اموال و نهب و اسر کفار لازم است». هدایت تاریخ شیعی و سنی را دوره کرد، سب شیخین را انگاز نمود، از برادری مسلمانان و از آزادی مذهب در ایران سخن گفت. بالاخره آزادی اسیران ایرانی را مطالبه کرد. امیر خیوه برهان آورد: «رهایی این ولایت زر داده اند، و اسیر خریده اند. چگونه می توانیم به زور از رعایا اسرای آنها را بگیریم؟»

هدایت بی پروا گفت: «زر بدهید، و اسیر بگیرید، و به حضور اعلیحضرت شهرباری بفرستید. و فکر نفع و ضرر منمائید. وقتی هم برای شما امری اتفاق افتد، پادشاه ایران ده هزار و بیست هزار نفر به حمایت شما مأمور می فرماید»^۸.

در مجلسی از بزرگان خیوه موضوع آزاد کردن اسیران ایرانی مورد مشاوره قرار گرفت. بنا بر نوشته هدایت رای مجمع بر این نهاده شد که به دفع الوقت بگذرانند. گفتند: اگر به این امر رضایت دهیم ایرانیان چنین تصور کنند که ما از قشون استراباج و خراسان ترمیده ایم، و هر روز حکمی و تحمیلی بر ما خواهند کرد.

۸. برای شرح ملاقات هدایت و خان خیوه نگاه کنید به «سفارت نامه خوارزم» ص ۶۴-۷۳.

نتیجه اینکه خان از يك از برگرداندن اسپران سر باز زد، اما چون بیمناک بود عریضه‌ای به شاه نوشت و «محمد شریف‌بای» را به تهران فرستاد که به خیال خویش دولت را سرگرم صحبت کند، و در ضمن هرگاه نقشه لشکرکشی درمیان باشد او را آگاه گرداند، رضاقلی‌خان قصد داشت از راه سرخس باز گردد و مران ترکمنان آخال و ساروق را ببیند، از این رو موضوع زیارت مشهد را پیش کشید، محمد امین‌خان او را از این راه منع کرد، اینطور عنوان ساختند که: «اهالی تکه و سرخسی یاقسی هستند، چنانکه ایلچی بخارا را که از روم مراجعت می‌کرد غارت کردند. شاید به راه شما آیند و اتفاقی افتد که مایه بدنامی باشد، و اگر شما از راه خراسان عزیمت کنید فرستاده ما با شما نخواهد آمد، و از راه استرآباد خواهد رفت».

هدایت ناگزیر از راه استرآباد بازگشت، فرستاده خان خبوه نیز همراهش آمد. امیر بخارا نیز که از رفتن و آمدن نمایندگان ایران و خوارزم آگاهی یافت، یکی از خویشاوندان خود «سیداحمد نقیب‌زاده» را به دربار شاه روانه کرد. هر سه فرستاده در محرم ۱۲۶۸ به تهران رسیدند. نامه خان خبوه را به ناصرالدین شاه نقل می‌کنیم.

نامه محمد امین‌خان، خان خبوق

جلالت و سلطنت نینگ درخشنده مه‌ری، رفعت و سکنت مه‌ری نینگ، طرازنده سی‌ه‌ری، ایالت و حکمران لبق آسمانی نینگ، تابنده اختری، امارت کامران لبق، همان نینگ، درخشنده گوهری، پادشاه شوکت‌پناه نصرالدین شاه همیشه رونق‌آفرای ممالک ایران، و لقای کلام، موالات پیام ادا سیدین سونکرا ملحوظ ضمیر منیر و مکشوف خاطر مواخات تخمیر اولکیم یوایام فرصت انجام و هنگام بهجت فرجام دا اول مکتوب سراسر اسلوب کیم معتمدالطور صداقت نشان سیر از رضاقلی‌خان صحابتی بیله ارسال قیلیم ایردی اسعد زمان وار شد، اوان دا واصل و مضمون تودد مشحونی مه‌ر تنویر ضمیر منیرغه حاصل اولدی. چون شاه محبت آگاه نینگ فرستاده سی رسوم رسالت و امین سفارت فی‌تقدیم غه یتروب مراجعت استندعاسین قیلدی، مرخص قیلوب اخلاص و اعتقاد توأم محمد شریف محرم فی انکافو شوب اولصوبغه روانه و مأمور قیلدوق تا کیم اقدایاریب اول محبت اثر برادر نینگ صحت و عافیتنده بیغین گوروب لیککای ایمدی موندین سونکرا همواره فیما بین دولتین علیتین ایلچی رفت و آمدی متواتر و متوالی اولوب، ایکی طرف نینگ دوستلیق و آشنالیقی ازدیاد درجه سنی غهیت هر آینه اتحاد رشته سی دائماً برقرار و مستحکم بولغو سیدورا ولجه کیم قیل‌سوز و میزدور و مشارالیه محرم شرفیاب حضور بولفاج تقریر قیلور موجب صدق دوریب. ذوی‌القدمه آیی نینگ اون‌لانجی سی جمعه‌گونی یوم محبت‌نامه مرقوم

یولدی. السلام علیکم سنه ۱۲۶۷.

رضاقلی خان می نویسد: «امیرکبیر از رفتار و کردار خان خیه و جسارت تراکمه نیک متغیر شد، و به فکر گوشمال و تنبیه آنان بیشتر در افتاد، و قصد یورش خراسان و انتظام بلاد شرقی ایران یعنی خوارزم و سرخس و مرو و هرات و بلخ کرده، به احضار سپاه نظام فرمان داد. و مقارن این حالات از گردون گردان مهلت نیافت»^۹.
سفر خوارزم چهار ماهی در ایران ماند. دولت امیر پرافتاد، و او پا خاطری آسوده و ارمغانهای نیکو از جمله سیزده قطعه الماس، روانه ملک خود شد. چه مژده‌ای خوشتر از عزل امیر.

نامه همایون به خان خیوق

فروزنده مصباح مشکوه امارت و حکمرانی، بلند اختر آسمان اہبت و مرزبانی، خان شوکت نشان محمدآمین خان حکمران مملکت خوارزم رونق افزای [س] سکنت و اختیار بوده مکتشوف رأی جلالت پیرایش می داریم که: نامه محبت ختامه که به فخامت عزت و مجدت همراه زبده الامائل والاشباه محمد شریف پای فرستاده آن خان والاشان ارسال بزم حضور مودت ظهور همایون ما داشته بود رسیده، محل سرور و خوشوقتی آمد.

درین وقت که مشارالیه از دربار شوکتسدار رخصت انصراف حاصل نمود، برای تأکید روابط وفاق و تکمیل ضوابط اتفاق، این همایون نامه بسمت نگارش و انفاذ پذیرفت. و علاوه پاره‌ای مطالب و مهماتی که به عالیجاه رفیع جایگاه، خلوص عقیدت آگاه رضاقلی خان فرستاده خود القاء نموده بودیم، به آن خان والاشان اظهار داشته به انجام و انجام پرسیاند و ناچار قرار درستی در آن داده نشده، و به عهده تعویق و تراخی مانده است. مقرر نمودیم که کارگزاران ما مراقب را به فرستاده آن دوست حالی کرده و نیز تحریراً به گماشتگان آن خان والاشان قلمی دارند. معلوم است که بعد از اطلاع نظر به مقتضیات جبهه جامعه اسلامی و اصلاح حال مسلمین آن خان والاشان قدغن بلیغ خواهند نمود که مطالب مزبوره صورت انجام پذیرد که این معنی سبب تریاد محبت و باعث استحکام رشته مودت خواهد بود. باقی ایام جلالت مستدام باد شهر ربیع الثانی ۱۲۶۸.

اعتمادالدوله و میرزا سعیدخان وزیر امور خارجه نیز هرکدام نامه‌ای اما به یک مضمون به پیشکار خان خیه نوشتند. اینک نهن نامه‌ها یکسره تغییر یافته، راجع به استرداد اسیران ایرانی از در تمنی

درآمدند. امیر از بیکان الحاسپهای اهدائی را زیور پیکر زشت خود ساخت، و به فرمایش ملوکانه و مرقومه جناب صدارت پناهی و وزیر ایران واقعی نتهاد.

گناغذ جناب صدراعظم به پیشکار ملک خوارزم

عالیجاه مجددت و نجدت همراء فخرامت و مناعت اکتباه کفایت و کفالت اکتباه مکرم دوست و الامقام پیشکار ملک خوارزم را بعد از طی مراسم مودت و موالات مکشوف خاطر دوستی علامات می‌دارد که: برای هر ملک همچواری لازم و ضرور است که به اقتضای عقل و حکمت با دولت دوست همسایه طریق موافقت پویدو راه مؤالفت جویدو، و از موجبات برودت و کدورت احتراز و کنار جوئی نماید. خاصه ملکی مثل خوارزم که به ملاحظات چند از دوستی دولتی مثل دولت قویشوکت ایران که به واسطه جهت جامعه اسلامیة اقرب و ائفع دول می‌باشد صرفه تواند بود و منفعتها تواند دید، و الحق اولیای این دولت هم زیاد مایل و طالب هستند که خود را در خیر و شرآن ملک شریک و سهیم دارند و پایه مودت را به اعلی‌مدارج کمال گذارند. ولیکن شرایط این معنی از آن طرف کمتر بظهور می‌رسد، سهل است که از طریقه غیر مرضیه که در میان جهال تر کماقان بوده است، و مسلمین این دولت را که برادران دینی هستند لدى القرضه به اسیری برده، به معرض رقبت درمی‌آوردند. و به وساطت آنها در آن طرفها هم به معرض بیع و شری برمی‌آیند، و اسباب ملامت و شماتت در انتظار دول خارجه می‌شود، نمی‌دانند که اگر به اقتضای وقت بنابه جهت جامعه اسلامیة حامی آن ملک باشند از عهده جواب این ایراد چگونه برآیند.

پس لازم است که از آن طرف دلیلی واضح و لایح بر استقرار بنای مودت اقامه شود که دست‌آویز وفاق باشد، و مستمسک اتحاد و اتفاق آید. کسی هم به وجه من‌الوجه بحث و ایرادی نتواند گرفت. و بدیهی است دفع و رفع این مفاسد به اندک اهتمامی از جانب کارگزاران آن ملک در کمال سهولت میسر است. مثلاً اسرائی که از قدیم‌الایام بعرو و تدریج از مسلمین این ملک و دولت در دست جهان آن ملک اسیر و گرفتار آمده‌اند، اگر امتخلاص آنها در این ایام متعذر باشد لااقل از کسانی که درین سنوأة نزدیک اسیر و گرفتار شده‌اند، و پاره‌ای آنها به اسم و رسم بوجا و محل معروف و معلوم هستند، و امامی بعضی از آنها بخصوص قلمداد و ارسال شد، بقدر هزار نفری به اولیای این دولت رد و تسلیم شوند تا بر همه کس از دور و نزدیک معلوم و مشخص شود که بنای دوستی محکم و دلایل مودت مقبول و مسلم بوده است. و اولیای این دولت به واسطه این حسن وسیله روزیروز در استقرار و تریاید الفت بکوشند، و خود را در معرض بحث و ایراد مردم ندانند. و

انشاءالله تعالی فواید این مودت الی الابد شامل احوال آن ملک و مملکت باشد.

یقین است که عقل دوراندیش و تدبیر صائب آن عالیجاه بر صدق این مراتب اذعان و اعتقاد کامل کرده، عنقریب برای اقامه دلیل دوستی مساعی موفوره به تقدیم رسانده، جواب رسیده مودت وسیله را بر حسب منظور و مأمول قلمی و ارسال خواهند داشت. تحریراً فی شهر جمادی الاول ۱۲۶۸.

پس از این روابط ایران با قوم ترکمن و ازبک به روال دیرینه بازگشت. در ۱۲۷۱ همان خان خیره به سرخس هجوم آورد. فریدون میرزا حکمران خراسان او را شکست داد و امیر ازبک را در جنگ کشت. اما دولت هدفی معین و سیاستی پی‌گیر نداشت. پس از آن در ۱۲۷۶ سپاه ایران به سرکردگی میرزا محمد قوام‌الدوله از ترکمنان تکه و سالور شکست سختی خوردند؛ رسوائی جنگ مرو هیچگاه جبران نگشت. اینک دوره گسترش تسلط روس بر ترکستان آغاز گردیده بود. شهرهای آن سامان یکی پس از دیگری تسخیر گردیدند، و ترکمنان سرکوب شدند. دیگر خان خیره‌ای در کار نبود که به فتوای مفتی ازبک استناد جوید و از سب‌شیین و کفر و زندقه سخن گوید. عهدنامه ۱۲۹۹ بین ایران و روس اصول خط مرزی کنونی خراسان و ترکستان را معین کرد.

در تاریخ سیاسی آنچه به عنوان مسأله هرات و افغانستان نامیده می‌شود، مبحثی است تازه، از متفرعات مسأله کلی دفاع مستعمره هند، و ساخته و پرداخته سیاست عمومی انگلیس در مشرق.

نظام دفاعی هند روشن بود؛ دولت انگلیس هم اصول سیاست خود را فاش اعلام کرده؛ همه معابر اصلی و فرعی که دنیای خارج را به سرزمین هندوستان متصل می‌ساخت، جزو حریم دفاعی آن بشمار می‌رفت، این حریم به یک معنی از انتهای مرز خشکی هند در هیمالیا شروع می‌کردید و به تنگه خیبر می‌رسید. تمام آن منطقه وسیع را می‌بایستی دولتهای پوشالی فراگیرند - دولتهایی که هرگاه وجود طبیعی خارجی نداشته باشند، باید مصنوعاً بوجود آیند. حریم دفاعی هند به مفهوم محدود آن شامل ناحیه نامسکون سرحدی هیمالیا، منطقه بوتان، سیکیم، تبت، نپال و افغانستان می‌گردید. هرچه این منطقه از نظر مدنی عقب‌افتاده‌تر و راههای آن دشوارتر، خاطر دولت انگلیس آسوده‌تر، و امنیت کشور ثروت‌خیز هند و بهره‌برداری انگلیس از آن مستعمره - بهتر تأمین می‌یافت.

حریم دفاعی هند مفهوم طبیعی و جغرافیائی نداشت؛ ساختگی و یاسمه‌ای بود. بدین معنی که همه معابر آن بنا بر ضرورت امنیتی، یا دوز و کلکهای سیاسی، از منطقه جغرافیائی و طبیعی خود منتزع شدند و داخل نظام دفاعی هند قرار گرفتند. پس قسمتهایی از سرزمین چین واقع در منطقه هیمالیا به تصرف حکومت انگلیسی هند درآمد؛ وضع حکومت پوشالی تبت به موجب قرارداد با چین تثبیت گردید؛ ناحیه پیشاور از افغانستان جدا شد و خطر مرزی ساختگی «دورانده» در منطقه شمال غربی بزرگ تحمیل یافت؛ و بالاخره بلوچستان نیز تجزیه گردید و قسمتی از آن ضمیمه سند شد. این نواحی هیچگاه در طی تاریخ جزو سرزمین

هندوستان نبوده‌اند؛ اما ضرورت سیاسی بر حقیقت تاریخی چیره‌گشت. و آنها را از خاک اصلی خود منتزع گردانید، پس شگفت نیست که با متلاشی شدن اساس امپراطوری انگلیس - چینیان ناحیه خود را از نو به تصرف آوردند و آن حریم مصنوعی را برهم زدند، تبت را نیز اشغال کردند و دولت پویشالی آنرا برانداختند؛ افغانان نیز به استیفای حقوق خود در پیشاور برخاستند و هنوز در پی آن هستند. و اگر ایران وضع مصنوعی سیاسی بلوچستان را شناخت خود مبعثی است دیگر، ارتباطی یا گفتار ما در اینجا ندارد.

■

افغانستان اهمیت دفاعی و سیاسی خاص داشت از آنکه متصل به خاک ایران و روس بود، و تنگه خیبر در آن واقع شده - تنگه‌ای که مهم‌ترین معابر تاریخی هجوم به هند بشمار می‌رفت. هدف سیاسی انگلیس در افغانستان تأسیس دولت پویشالی دست‌نشانده‌ای در کابل بود. این کار به آسانی انجام نگرفت؛ جنگ‌های خوتین انگلیس و افغان را در ۱۲۵۷-۵۸ در پی داشت، وزیر محمد اکبرخان سردار دلاور افغانی علیه تسلط انگلیس قیام کرد، و چنانکه سوگند یاد کرده بود لشکریان انگلیسی را یکسره از دم تیغ گذرانند. حوادث این دوران به حکومت دوست محمدخان در کابل انجامید.

در نقشه دفاعی افغانستان، هرات کلید تسخیر آن بود؛ پس می‌بایستی از خراسان منتزع گردد و با قندهار و کابل هیأت مجموع واحدی را بسازند و داخل حریم دفاعی هندوستان قرار گیرند. جنگ ایران و انگلیس در ۱۲۵۳-۵۴ از پدیده‌های همان سیاست بود - محمد شاه مجبور به عقب‌نشینی از هرات گشت، و این شکست زخمی بردل او نهاد که تا زنده بود از یاد نبرد.

به زمان امیر، حکومت کابل در دست دوست محمدخان بود؛ برادرش سردار کمپندل‌خان بر قندهار امارت داشت؛ یار محمدخان بر هرات حکمرانی می‌کرد. دوست محمدخان پس از یک دوره جنگ و ستیز با انگلیس، حال با آن دولت راه مرافقت می‌سپرد، اندیشه تسلط بر قندهار و هرات را در سر می‌پروراند، و در این اندیشه به پشتیبانی انگلیس دلگرم بود. کمپندل‌خان از حمایت ایران برخوردار بود، با برادرش امیر کابل میانه خوبی نداشت، وی نیز در فکر دست‌اندازی به هرات بود. یار محمدخان خدمتگزار صدیق ایران حکومت هرات را از جانب پادشاه اداره می‌کرد، و بدون پشتیبانی ایران دولتش ناستوار بود.

سیاست امیر در هرات و افغانستان از درخشان‌ترین فصول

۱. راجع به جنگ‌های انگلیس و افغان و مسأله هرات در زمان محمدشاه بهترین تحلیل سیاسی که به زبان فارسی انتشار یافته از دانشمند فقیه محمود محمود است. نگاه کنید به تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس، جلد اول و دوم.

زندگانی سیاسی اوست.

حاکمیت ایران را بر هرات تثبیت گردانید، حقوق حاکمیت اجرا گشت و مظاهر تازه‌ای یافت، از نظر نظام سیاسی ایران هرات را داخل تشکیلات حکومت خراسان قرار داد، سپاه هرات را به سبک نظام لشکری ایران درآورد و اسلحه و مهمات به آنجا فرستاد، فرمانده قشون ایران به هرات رفت، و در سازمان حکومتی هرات مأمور دائمی ایران معین گردید، حکمران هرات فرمانبردار مطلق دربار پادشاه گشت. امیر همه این کارها را با تدبیر انجام داد، بدون تهدید و لشکرکشی. و چنانکه خواهیم دید بزرگان هرات حتی شیخ الاسلام و قاضی شهر به اراده آزاد اطاعت ایران را گردن نهادند.

در مورد قندهار: از یک سو حکومت کمپندل‌خان را در برابر تعرض امیر کابل تضمین کرد، از سوی دیگر اجازه دست‌اندازی به هرات را به وی نداد، سردار قندهار تعهد سپرد که در صلح و جنگ «موافق سایر تبعه دولت علیه ایران» فرمانبردار شاه باشد، دیگر اینکه «مطلقاً و اصلاً با دولت انگلیس سرآمده» ننماید، کمپندل‌خان به مأموریت‌های مهم داخلی گماشته شد، و برادرزاده‌اش به حکومت لاش و جوین تعیین گردید. رشته همبستگی قندهار و ایران استحکام تازه‌ای یافت و امیر قندهار خدمتگزار صمیمی دولت بود.

راجع به کابل: دوست محمدخان به دربار شاه روی آورد و به گفته خودش در مقابله «فرقه مکروه» انگلیسی، از امیر استمداد جست. میرزا تقی‌خان به او مهربانی کرد و مصلحت‌بینی نمود که دوسه سالی با انگلیسها رفتار «کجدار و مریزی» داشته باشد تا وضع داخل ایران انتظام و قوام پذیرد، سپس «اعانت و مددکاری» از جانب ایران جلوه‌گر خواهد گشت. و حتی سخن از این رفت که پسر امیر کابل به دربار آید و در سلسله متسببان سلطنت درآید.

این پیروزیهای سیاسی که فهرست‌وار اشاره رفت، کارهایی خرد و آسان نبود؛ بحقیقت ابطال سیاست پیشروی انگلیس در خطه افغانستان و هرات بود. متمم آن پیشرفت‌ها و کامیابیهای سیاسی امیر، استقرار قدرت حکومت مرکزی تا نقطه مرزی بلوچستان یعنی مرز سند بود که پیش از این از آن سخن گفتیم.^۲

قبل از آنکه به تحلیل و ارزشیابی سیاست امیر بپردازیم، تحول مهمی را که در وجهه نظر کلی انگلیس نسبت به مسئله هرات تحقق یافته بود، به دست می‌دهیم. می‌دانیم که اهمیت هرات در نظام دفاعی هندوستان به اندازه‌ای بود که رژیم‌آزمائی ایران به زمان محمدشاه، به جنگ ایران و انگلیس و حمله به بوشهر انجامید. اما با تسخیر پنجاب و سند و پیشاور از طرف حکومت هند، در سیاست عمومی دولت انگلیس

نسبت به هرات تغییری ناگهانی رخ داد؛ یکباره از ارزش دفاعی هرات کاسته شد.^۳ البته در این مرحله هم انگلیس نمی‌خواست که هرات به تصرف ایران درآید، ولی نه حاضر بود نسبت به آن تعهد سنگینی به عهده گیرد، و نه اینکه هرگاه از جانب ایران اشغال می‌گردید، به جنگ با این دولت بپردازد و یا حتی تهدیدی بنماید. این باست که تاکنون دانسته نشده، مدتی دوام یافت.

دیپلماسی تازه انگلیس را از دستورهای رسمی پالمستون و جانشین او مامزبوری باز می‌نمائیم. سفیر انگلیس چند گزارش پی در پی راجع به تحریک سیاست امیر در صفحات شرقی ایران و هرات به لندن فرستاد. روح نوشته‌هایش این بود که دست یافتن ایران به هرات، امنیت سرحدات هندوستان را بخطر می‌اندازد، باید از آن عملاً جلوگیری کرد. پالمستون به شیل محرمانه ابلاغ کرد:

«در باره نقشه ایران نسبت به هرات لازم است محرمانه این مطلب را بگویم که پس از تصرف سند و پنجاب و پیشاور، از ارزش سابق هرات برای ما کاسته شده است. گرچه نمی‌توانیم راجع به اشغال آن از طرف ایران قطع علقه کنیم، اما دولت انگلیس لازم نمی‌داند کارهایی که در سال ۱۸۳۷-۳۸ برای جلوگیری از تصرف آن از جانب ایران، انجام گرفت اکنون تکرار نماید. هر چند تسخیر هرات از طرف ایران ممکن است در اوضاع خاصی راه نزدیک شدن روسها را به مرز هندوستان باز کند، ولی سرحد ما حالا خیلی مستحکمتر از ۱۸۳۸ است... البته کوشش کنید که ایران از لشکرکشی به هرات منصرف گردد، و حتی خاطر نشان سازید که دولت انگلستان نمی‌تواند در این باره بی‌اعتنا باشد، اما احتیاط نمائید که هیچ تهدید مشخصی نگردد که فردا آماده اجرای آن نباشیم»^۴.

رویه سیاسی پالمستون از طرف لرد مامزبوری نیز ابرام گردید. به شیل نوشت: «کابینه فعلی انگلستان نظر دولت پیشین را تأیید می‌کند. بدین معنی که با تسخیر سند و پنجاب، و ایمنی مرز غربی و شمالی هندوستان - از نیروی انگیزش سابق انگلیس در مورد اشغال هرات از طرف دولت ثالث، خیلی کم شده است. دولت عقیده دارد که زیان متمهد شدن درباره هرات بیشتر از سود آن می‌باشد. از این رو از هرگونه تهدید و تعهد مثبت در امر مداخله مستقیم شاه در هرات یا اشغال آن به وسیله لشکر ایران احتراز خواهید جست. همین حالت در مورد مداخله قندهار و کابل در کار هرات نیز صدق می‌کند»^۵.

در شناخت دیپلماسی جدید انگلیس باید گفت علاوه بر تصرف

۳. راجع به شرح تسخیر پنجاب و سند نگاه کنید به:

The Cambridge History of the British Empire, vol. 4, pp. 522-556.

۴. انگلیس ۶۰/۱۵۲ پالمستون به شیل، محرمانه، ۱۱ اکتبر ۱۸۵۱.

۵. انگلیس ۶۰/۱۶۸ مامزبوری به شیل، ۲۳ مارس ۱۸۵۲. در پیش‌نویس

دستور مزبور زیر کلمه «مثبت» خط کشیده شده که نقضه تأکید معنی است.

پنجاب و سند، عامل دیگری نیز در تحول وجهه نظر سیاسی آن دولت در مسأله هرات مؤثر افتاد. و آن کیفیت روابط انگلیس و روس در این رهله تاریخی است که از رقابت آن دو در ایران بسیار کاسته شده، و انگلیس آسودگی خاطرری در قضیه افغانستان یافته بود. تفاهم میان دو دولت به جایی رسید که روس به خواهش انگلیس به دولت ایران تذکر داد که مصلحت آن در عدم مداخله در امور هرات است. این معانی که خود انعکاس دیگری است از آنچه پیش از این در سازش میان دو همسایه نیرومند شمالی و جنوبی گفتیم^۶، در نوشته‌های رسمی آمده. نکته بسیار بامعنی دیگر اینکه حکومت انگلیس هند حاضر بود یک نوع «سیادت» ایران را بر هرات بشناسد.

لرد مامزبوری به شیل می‌نویسد: «به عقیده حکومت هند اگر مسأله هرات محدود به سیادت دولت ایران بر هرات باشد، خطری از آن نسبت به منافع انگلیس بر نمی‌خیزد. ولی هرگاه ایران قصد اشغال آنجا را بکند، از لحاظ نتایج سیاسی که به نظر شما بر آن مترتب است، خود مطلب دیگری می‌باشد. بحقیقت در زمان امپراطور فعلی روس (نیکلا) رفتاری از دولت تزار دیده نشده که ما را اندیشناک گردانیده باشد. حتی سفیر روس در لندن بارون دو بروموف^۷ از اینکه ایران بخواهد هرات را تحت تصرف خود بگیرد، اظهار تأسف نموده، به دنبال آن می‌گوید: «البته دولت باید آینده را از نظر دور ندارد. گرچه فعلاً سوءظنی نسبت به روس در کار نیست، لازم بود صمیمیت آن دولت مورد آزمایش قرار گیرد. پس به سفیر خودمان در پترزبورگ دستور دادم که همکاری آن دولت را در وادار ساختن ایران برای اینکه سپاه خود را از مرز شرقی بردارد، جلب نماید»^۸. در این زمینه هالگوروکی^۹ به دستور پترزبورگ، دولت ایران را متذکر گردانید که از دخل و تصرف در امور هرات پرهیز جوید. شیل از سفیر روس تشکر کرد و گفت: «مصلحت‌بینی دولت روس موجب تشکر دولت انگلیس خواهد بود»^۹.

این نکته را هم بگوئیم که سفیر انگلیس در تهران، از سیاست تازه دولت خود نسبت به هرات و افغانستان در باطن خرسند نبود، و در اجرای آن دستورها به هر دستاویزی اعراف می‌جست. روح گزارشهای شیل این است که انگلستان باید در جهت سیاسی تازه خود تجدید نظر کند، و از دخالت در کار هرات و افغانستان جلوگیری مثبت نماید. در تحلیل دستگاه سازنده دیپلماتی انگلیس، این خود یکی از موارد قابل تعمقی است که چگونه سیاست محلی بر سیاست مرکزی فائق آمده.

۶. نگاه کنید به مقدمه تحلیلی بر مبحث سیاسی خارجی.

۷. Brumof.

۸. انگلیس ۶۰/۱۶۸ مامزبوری به شیل، ۷ ژوئیه ۱۸۵۲.

۹. انگلیس ۶۰/۱۶۳ شیل به پالمستون، ۲۹ دسامبر ۱۸۵۱.

اینک می‌پردازیم به بحث سیاست امیر در هرات و قندهار و کابل.

هرات و یار محمدخان

گفتیم که در تشکیلات سیاسی ایران، هرات جزو ایالت خراسان بشمار می‌رفت؛ در تعبیر جغرافیائی و از لحاظ پیوندهای تاریخی و فرهنگی و اجتماعی هرات از متعلقات خراسان بود. مهم‌ترین و بامعنی‌ترین جنبهٔ سیاست امیر، اجرای حقوق حاکمیت ایران است. حق حاکمیت بالقوه وجود داشت - اکنون مظاهر اجرای حاکمیت تنوع یافت؛ منشور سلطنت، حکمرانی هرات را به یارمحمدخان تفویض کرد؛ او خود را فرمانبردار مطلق ایران (علام کرد) سکه به نام پادشاه زد؛ خطبه به نام پادشاه خواند؛ مطیع فرمان دولت بود و از جانب ایران به مأموریت‌هایی گمارده شد. به عبارت دیگر هرات در داخل تشکیلات سیاسی ایران قرار گرفت، و هرات امنیت سیاسی یافت، کاری که در سالیان اخیر بی‌سابقه بود. همهٔ این کارها را امیر با تدبیر پیش برد. گذشته از اینکه تهدید و زور در کار نبود و ضرورت نداشت، اساساً از اشغال نظامی هرات دوری می‌جست، از آنکه می‌دانست موجب برانگیختن انگلیس خواهد گردید. آن وجوه مختلف سیاست دولت را بررسی می‌کنیم و برخورد دیپلماسی امیر و انگلیس را مورد سنجش قرار می‌دهیم.

یک ماهی از دولت امیر گذشته بود که فرمان شاه به افتخار یارمحمدخان در محرم ۱۲۶۵ صادر گشت. لحن و عبارت فرمان بدون کم و زیاده، مانند همهٔ فرمان‌هایی است که خطاب به حکام داخلی ایران نوشته شده، هیچ تفاوتی نیست.

فرمان همایون

آنکه جناب مجدد و جلالت همراه، فخامت و مناعت اقتباء، شہامت و کبراست اکتباء، امارت و ایالت پناه، مقرب درگاہ آسمان‌چاه یارمحمدخان صاحب‌اختیار دارالسلام هرات و مضافات و متوجهات به تفقدات خاطر رأفت آیات پادشاهی مخصوص و مباهی بوده بداند که: عرایض و شروحنی که نگاشتهٔ خامهٔ ارادت داشته، مصحوب فرستادگان خود خدمت اولیای دولت قاهره عرض و انقاد داشته و اصل، مضامین ارادت تضمین به توسط پیشکاران درگاہ خلافت‌مدار معروض پیشگاه حضور آفتاب ظهور، سپهر بسطت گردید. مراتب خلوص عقیدت و صدق ارادت آن جناب اگرچه امری نبود که بر رأی مهر ضیای اقدس ملوکانه مخفی و محتجب باشد، این اوقات ظهور و بروزی تازه یافت، و یکی به‌هزار بر مراحم اشفاق مهر اشراق خدیوانه درجارهٔ آن جناب افزود.

آنکه فقراتی از محاسن خدمتگزاری خود در پیشه اهل بقی و فساد و [-] نوکر این دولت قوی بنیاد عرض کرده بود، من کفایت و شہامت و کاردانی آن جناب بر رأی مہر اثبات ما ظاہر است. و کمال اعتماد و اعتقاد را بہ صدق حمیت و صفای طویت آن جناب داریم. درین وقت کہ فرستادگان آن جناب را باشمول نوازشات و تفقدات از دارسیہر مدار مرخص می فرمودیم، محض شمول رأفت و عطوفت یک قبضہ شمشیر مرصع برای آن جناب انقاد داشتیم کہ زیب گہر دولتخواہی و دشمن شکاری ساخته، بیشتر از پیشتر بہ نظم آن حدود و ثغور پرداختہ می یاید آن جناب مراحم کاملہ شہاتہ را دربارہ خود بہ سرحد کمال دانستہ، مآرب و مقاصدی کہ [-] باشد بنوشته درطی عرایض صادقانہ عرض و در معرض کمال التفات پادشاهی بہ عن انجاح داند. بہ تاریخ محرم الحرام ۱۲۶۵.

نخستین مأموریتی کہ امیر بہ یارمحمدخان سپرد، همکاری با حمزہ میرزا حشمةالدولہ حاکم وقت خراسان در برانداختن شورش سالار بود. حسن خدمت کرد و حتی حمزہ میرزا را از محاصره رہانید. امیر در صفر ۱۲۶۵ بہ این زبان از یار محمدخان قدردانی نمود: نواب «حمزہ میرزا نیز فصلی مشبع از مراتب ارادت کیشی و صدق نیت و دولتخواہی آن جناب مرقوم فرمودہ بودند... بلی، اگر بخوایم آنچه از مراتب صداقت و جان نثاری آن جناب کہ بہ قلب دریافت کردہ ام بہ خامہ تحریر کنیم، قلم را یزای تحریر نخواہد بود. الحق این اوقات بطوری در خدمات این دولت جاوید آیت اقدام و اقتحام ثابت داشتید کہ در قدرت و قوہ هیچیک از ارادت کیشان و جان نثاران نبود. امیدوارم کہ انشاءاللہ تعالی تلافی این زحمات و خدمات شما را مراحم خاص ہمایون... بہ وجہ احسن نماید». بعد کہ سلطان مراد میرزا بہ خراسان رفت، امیر در ربیع الاول ۱۲۶۵ بہ یارمحمدخان دستور داد: «بنحوی کہ مصلحت وقت اقتضا نماید اہتمام و مراقبت نمائید کہ اردوی حمزہ میرزا و سلطان مراد میرزا «صحیحاً سالمآہ بہ ہمدیگر برسند. و معاونت خواہید کرد کہ «امور آن مملکت را از ہرچہت منظم و منسق دارتند».

یارمحمدخان بہ دو مأموریت عمدہ دیگر گماردہ شد. یکی برانداختن اشرار بلوچ در سیستان کہ شرح آن گذشت^{۱۰}. دیگر همکاری او باحسام السلطنہ در لشکرکشی بہ ناحیہ سرخس و کلات بہ منظور سرکوبی ترکمنان کہ اغلب بہ شمال خراسان دست اندازی می کردند^{۱۱}. شیل در گزارش بہ پالمستون خبر منتشرہ در روزنامہ وقایع اتفاقہ را در خصوص مأموریت یار محمدخان در دفع یاغیان بلوچ ترجمہ کردہ، می گوید: «نام یارمحمدخان بہ شیوہ ای برده شدہ کہ تبعہ دولت ایران است. این معنی نشانہ ایست از

۱۰. نگاہ کنید بہ بخش ۹.

۱۱. نگاہ کنید بہ بخش ۳۰.

اینکه هرآینه دولت دست‌یابد، تسلط خود را برهرات برقرار خواهد نمود.^{۱۲}

شیل درست فهمیده بود. اما بظاهر ندانسته بود که هرات در سازمان حکومتی خراسان ادغام گشته، و یارمحمدخان فرمانبردار دولت بود. امیر اصول نظام جدید را در هرات برقرار کرد، پنج هنگ بسا تشکیلات سپاه ایران در هرات تأسیس گردید، از قورخانه مشهد سلاح و مهمات جنگی فرستاده می‌شد، پوشیدن لباسهای اطریشی مانند سربازان ایرانی رواج گرفت. نخست سربازان هراتی از پوشیدن لباس اطریشی و ریش تراشیدن امتناع ورزیدند. اما چون حاکم هرات خود به آن لباس درآمد و ریش تراشید، سپاهیان پذیرفتند.^{۱۳} عایدی سالیانه هرات صد هزار تومان بود، کمبود آن را خزانه دولت تأمین کرد و سالی هجده هزار تومان از مالیات سیستان به حکومت هرات کمک مالی می‌گردید. به دنبال آن سامخان ایلخانی به فرماندهی سپاه هرات رفت. و عباسقلی‌خان پسیان به عنوان مأمور دولت در سازمان حکومتی هرات معین شد.

یارمحمدخان در اطاعت از امر دولت در ربیع‌الثانی ۱۲۶۶ به امیر نوشت: «اگر از راه ملاحظت‌خاطر شفقت فطرت، پژوهش حال و پرسش احوال این مخلص صداقت آیت فرماید، بحمدالله‌الملك المتعال جریان احوال به وظایف خدمتگزاری و دولتخواهی دولت ابد مدت مصون الزوال، و طریقه صداقت و کوچکی خدمت‌القبله و صاحب عدیم‌الهمال مصروف و عنان ادهم ارادت به صوب عقیدت معطوف است. انشاءالله الرحمن تا هنگامی که حیات داشته باشد درین شیوه بهیچ وجه نقص و قصوری راه نخواهد یافت». جای دیگر که مأمور خود میرزا بزرگ‌خان را به تهران فرستاد، در محرم ۱۲۶۷ به امیر می‌نگارد: امور این سامان را «از نقیر و قلمیر به مشارالیه انشاء و تقریر نموده، انشاءالله تعالی بعد از شرفیابی خدمت سراسر سعادت از هرجهت عرض خواهد کرد. امیدوار است که به هر قرار در حکم و امر بود، طریقه مخلص‌نوازی و کوچک‌پروری را معمول فرمایند. به عون‌الله تعالی بدانچه لوازم خدمتکاری [ـ] و مراسم دولتخواهی است خدمت و جان‌نثاری خواهد کرد.

«تا دامن کفن نکشم زهرپای خاک

«باور نکن که دست ز دامن پدارمت.

... امیدوار است که همواره طریقه مخلص‌نوازی را مرعی و این رهنمای مراحل صداقت روش را به ارجاع خدمات و فرمانها شاد فرمایند».

امیر در جوابش گفت: «اینکه دستورالعمل برای آینده خواسته بودند، این معنی پر معلومست که آن‌جناب در حفظ و حراست حدود و

۱۲. انگلیس ۶۵/۱۵۹ شیل به پالمستون، ۱۶ مارس ۱۸۵۱.

۱۳. محمدپوسف هروی، عین‌الوقایع، ص ۹۹ و ۱۱۹.

ثغور کمال سعی و اهتمام را دارند. و اگر مهمی از نواب مستطاب اشرف و الا شاهزاده اعظم و الا تبار سلطنتان مراد میرزا به آن جناب رجوع شود، از روی کمال حسن ارادت و دولتخواهی به انجام آن خواهند پرداخت. این خود نکته‌ای است که امیر با یارمحمدخان نامه‌نگاری خصوصی داشت. و اتفاقاً کمتر موردی را یافتیم که امیر به حکام کاغذ شخصی بنویسد^{۱۴}. بر اثر خدماتی که یارمحمدخان انجام داد، دولت او را به لقب «ظهيرالدوله» سرفراز گردانید، و فرمان شاه به نامش صادر گردید. نامه مهم یارمحمدخان را در سپاسگزاری از شاه نقل می‌کنیم. این نامه تاریخ ندارد ولی در دفتر ثبت اسناد سال ۱۲۶۷ درج شده:

عریضه یارمحمدخان

عریضه داشت کمترین چاکران عبودیت اقتران فدائی که رایت خدمتگزاری را در میدان دولتخواهی افراخته، و کیش اخلاص کیشی را به مہام صداقت روشی انباشته، به ذرّه عرض باز یافتگان حضور باهر انور پندگمان اعلیحضرت قدر قدرت، قضا نیست، فلک رفعت، خورشید رایت، بهرام صولت، مشتری سعادت، سلیمان حقست، فریدون مرتبت، دارا دربان، جسم احتشام اشرف ارفع اقدمی اصنع اعلی شهنشاه کیوان پارگاه، قبله عالم و عالمیان پناه، روحی و روح العالمین فداء می-رساند که:

فدای خاکبای جواهر آسای مبارکت شوم؛ در زمانی که آفتاب عالمتاب سعادت بر ساحت احوال اخلاص سنوال این چاکر صداقت آیت تابنده بود، و خاطر عبودیت مظاهر انواع توجهات و تفقدات خدیوانه را یابنده، عالیجاه مجددت و عزت همراه مقرب الخاقان بهرام خان نایب ایشیک آقاسی باشی وارد، و ارقام فاخره و فرامین مبارکه که به سرفرازی این چاکر صداقت گستر مصحوبی عالیجاه سابق العرض شرف اصدار یافته بود مشرف شده زیارت نموده، از مضامین عنایت قضمینش تارک مفاخرت و فرق مباحثات قرین چرخ برین گردانید. نسیم عنبر شمیم سعادت و مسرت

۱۴. قسمتی از نامه خصوصی امیر را که در صفر ۱۲۶۵ به یارمحمدخان نوشته می‌آوریم:

«محترم دوستا، اگرچه ملاقات آن جناب نصیب نگشته، ولی اینقدر از کمال عقل و فطانت و درستکاری و مراتب کفایت و شہامت و مردانگی آن جناب استماع افتاده که میل قلبی و شوق باطنی به دوستی و محبت آن جناب بهرسانیده، و بسیار آرزومند و خواهان است که بدون کلفت به مراسم دوستی و الفت پردازند. همواره فیما بین ما و شما ابواب مراد و سکانت مفتوح بوده، نه آن جناب از مجاری اوضاع خود و اخبار آن حدود مرا بی‌خبر بگذارند، نه محب مهجور آن جناب را احوال خود و اخبار این صفحات بر استحضار گذارد. و انشاءالله تعالی پیوسته در دوستی و مراد و محبت یکدیگر را فراموش نسازیم. مراحم و اشفاق مہر اشراق اعلیحضرت... را در حق آن جناب اگر بخواهم اظهار کنم، کجا معانی در حرف آید یا دریا در ظرف گنجد...»

از چهارسو و شش جهت از گلشن امانی و آمال این چاکر صداقت
خصال ورزیده، گلپهای حصول مراد در صحن چمن فواد عقیدت بنیاد
صورت شکفتگی یافت. و حکم لقب از مصدر خلافت باهره و خلایع فاخره
و مرحمتهای بیکرانه شرف حصول بخشیده، باعث سرافرازی تمام و
موجب اسیدواری مالا کلام گردیده، سرافراز و ممتاز شد.

و اینکه به زبان عنایات و اشتغاق بیکران چاکر فدوی صداقت
اقران را مخاطب بهخطاب «ظہیرالدوله» فرمودند، از حصول این شرافت
عظمی مراتب شکرگذاری حضرت باری را بسجا آورده، سرافرازی و
امیدواری بر امیدواری افزود. حق تعالی ظل عنایت و التفات بی غایات اقدس
حضرت شهر یاری روحی و روح العالمین فداء را سالهای سال و قرنیهای
بیشمار برفرق چاکر صداقت گستر ارادت شعراء و باقی چاکران دولت
ابد بنیان پاینده و مستدام بداراد بالنبی و آله الامجاد. و نیز شرحی عالیجاه
سابق العرض از مراحم و مکارم بیکران اعلیحضرت شاهنشاه دین پناه
روحی و روح العالمین فداء مذکور و بیان نمود که در هر باب از استماع
بیانات عالیجاه سابق العرض در مراسم دولتیخواهی و قواعد صداقت کیشی
و فدویت این فدوی عقیدت گستر افزود. انشاءالله تعالی تا هنگامی که
رقی از جان باقی، و حیات مستعار فراری داشته باشد، نقد جان را نثار
راه خدمتگزاری دولت ابد مدت جاودانی خواهد کرد. درین زمان میمنت
اقران که عالیجاه معروض معاودت و شرفیاب دربار معدلت آثار می شد،
به نگارش این عریضه الاخلاص جساری رفت. امیدوار است که همواره
اوقات این چاکر صداقت آیات را به صدور ارقام عنایت فرجام مبارکه و
احکام جانفشانی و خدمتگزاری قرین مفاخرت و سرافرازی می فرموده
باشند. باقی امر کم اشروع الاعلی مطلع.

یارمحمدخان پس از انجام مأموریت سیستان، در راه بازگشت به
هرات بیمار شد، اندکی بعد در شعبان ۱۲۶۷ مرد. پسرش صید محمدخان
گزارش مرگ پدر را با تأیید خدمتگزاری و فرمانبرداری خود به دولت
ایران، نزد حکمران خراسان حسام السلطنه و امیر فرستاد. پیش از اینکه
خبر درگذشت یارمحمدخان منتشر گردد، امیر مأموری به هرات روانه
داشت و پیام دولت را به حاکم جدید ابلاغ نمود. به دنبال آن فرمان
سرداری و حکومت آنجا به نام صیدمحمدخان صادر گشت. مأمور مخصوص
دولت در گزارش خود، «روزنامه سفر هرات» می نویسد: در ملاقات با
حسام السلطنه در مشهد «فرمایشات زبانی جناب جلالت مآب اتابک اعظم
را گفتم». از آنجا برای بردن خلعت رهسپار هرات گردید. در دهم رمضان
۱۲۶۷ «سردار صیدمحمدخان را آوردیم در جای ظہیرالدوله، شمشیر او
را به کمر این بیستم»^{۱۵}. و این تشریفات رسمی تفویض حکومت هرات بود

۱۵. ملی، روزنامه سفر هرات، خطی. در این رساله نام نویسنده آن ثبت

از طرف شاه به پسر ظهیرالدوله.

از نامه‌هایی که میان امیر و صید محمدخان مبادله گردیده چند سند را که اهمیت تاریخی زیاد دارد، می‌آوریم و توضیحی می‌دهیم. صید محمدخان از مرگ پدر سخن می‌گوید، شرح اوضاع هرات را می‌دهد و می‌نویسد: «تازمانی که این روان در جویبار بدن جاری و روان باشد در طریقه جان‌نثاری خودداری نخواهد کرد».

عریضه صید محمدخان به امیر کبیر

معروض رأی سراسر سعادت، فلک رفعت بندگان قبله گاه اشرف ارفع افخم اعظم منظره العالی و دام اقباله المتعالی، بعد از کثرت غم و الم و عرض مراتب ملالت و هم بر صفحه صحیفه محنت و غم می‌نگارد که: چون در طریقه مخالفت لزوم داشت که مواد این اخبار غم آثار را خدمت فلک رفعت بندگان عالی متعالی عریضه‌نگاری نموده، تن به‌نگارش این عریضه غم عنوان ملالت افزای خاطر رأفت مظاهر می‌گردد که چون مرحوم مغفور قبله گاهی ظهیرالدوله که در طریقه دولتخواهی همواره پیمودن مراحل خدمتگاری دولت ایدمدت جاودانی را ملحوظ داشت، و این اوقات دفع طایفه ضاله بلوچیه را خدمتی کلی برای دولت ملاحظه، و در این خصوص به جهت مدافعه طایفه ضاله و نظم امور میستان عازم شده بود که پس از تصرف شدن لاش و جوین ناخوشی صعب و سختی عارض و قریب یک‌ماه در همان جاها مریض و بستری بودند، و از آن جهت فسخ اراده و عزیمت کرده تا اینکه تقدیرات ازلی چنین شده بود، در هنگام مراجعت به تاریخ یوم پنجشنبه یازدهم شهر شعبان المعظم در منزل قریب به هرات به مضمون آیه اذ جاء اجلهم لا یتأخرون ولا یتقدمون اینما تکنونوا یدرککم الموت ولو کنتم فی بروج مشیده به جواز رحمت ایزدی بیوسته. و به ندای یا ایها النفس المطمئنه ارجعی الی ربک راضیه مرضیه گوش داده تقدیران را نثار راه خدمتگاری دولت جاودانی نمودند، انالله و انا الیه الراجعون.

نگردیده. حدس می‌زنیم که عباسقلی خان پسیان باشد که به مأموریت خاصی به مشهد و هرات رفته بود و بعد مأمور دائمی هرات گردید. امیر در یکی از نامه‌های خصوصی به شاه می‌نویسد: «بعضی نوشته‌جات از عالیجاه عباسقلی خان که به هرات رفته بود، آورده. تمامی را در جوف این عریضه فرستادم که از نظر اقدس... بگذرد، (مجلس، نامه‌های خصوصی امیر به شاه). نویسنده روزنامه هرات نمی‌گوید که پیغام امیر به حسام‌السلطنه چه بوده، معلوم است که به کار محرمانه‌ای رفته بود. اما برخی نکته‌ها از وضع خراسان ثبت کرده از جمله: «مزینان ده معظم خوبی است که سابق در عهد نادر می‌گفتند شهر بوده. و معدن مس هم نزدیک به آنجا هست، و کوره هم بسته‌اند... از جمله علامتهای امنیت و عدالت و نظم آنست که خرمن جو و گاه در میان چادرهای شاهسون افتاده بود، پرگاهی کسی قدرت نکرد بردارد، و صاحبان خرمن هم بر سر خرمن نبودند».

بعد از وقوع این وقعه عظمی حضرات خوانین درانی و فارسی و هزاره و اوزبک و غیره طوایف ذکر این مخلص صداقت گستر را برگزیده عهد و بیعت نمودند که در طریقه اطاعت بصدافت اقدام به خدمتگاری نمایند. مخلص نیز به همان شیوه ستوده قاعده و قانونی که قبله گاه مغفور ظهیرالدوله گذاشته بودند، به همان مرحله اقدام و اهتمام داشته هر کس را به جاه و جادادی که در عهد مغفور ظهیرالدوله داشته باقی و برقرار نمودیم، که از تفضلات خداوند و مددبخت و اقبال فیروزمند سرکار اعلیحضرت شاهنشاهی روحی و روح العالمین فداه، والذات و جانبداری بندگان اشرف ارفع اعظم قبله معظم سرکار امیر کبیر سلمه الله تعالی، حال بی هیچ وجه قصور و فتوری در امورات نیست، ولی از الثقات سرکار اعلیحضرت شهنشاهی عطاوت و محبت و جانبداری بندگان عالی متعالی متوقع و امیدوار است که روز بروز امورات چاکران دولت مستحکمتر و منظمتر گردیده، مراحم بیکرانه و تفقدات خدیوانه شامل احوال چاکران دولت باشد که تواند بطور لازمه خدمات دربار را که ارثی برای مخلص مانده بعمل آورد.

البته الثقات اولیای دولت پدیی و آشکار است انشاءالله الرحمن تا زمانی که این روان در جویبار بدن جاری و روان باشد در طریقه جان نثاری خودداری نخواهد کرد. اکنون که در طریقه صداقت لازم بود که حقیقت این قضیه را خدمت سراسر سعادت اولیای دولت عریضه نگار شود، عالیشان عزت نشان حاجی حسنعلی بیگ را عجائلاً بطور چاپاری روانه نموده زیاده جسارت رفت الامر و منکم.

در فرمان سلطنت مقرر گردید که شیوه مردم داری و تدبیر و مراقبت احوال «ایل و اویماقات و فارسی زبان» را مرعی دارد که امور از دایره انتظام بیرون نرود. به علاوه حمایت دولت از صید محمدخان اعلام و تصریح گشته که هر کس نسبت به حکومت جدید هرات راه خودسری جوید، به کیفر خواهد رسید.

فرمان همایون به عهده صید محمدخان

آنکه عالیجاه رفیع جایگاه مجددت و جلالت همراه شهبانت و نبات انتباه فخاست و مناعت اکتباء عمده الامراء العظام ارادت کیش دولت ابد فرجام صید محمدخان علی کوزانی سردار و حاکم دارالسلام هرات به جلال توجهات مرحمت آیات شاهنشاهی مقتض و مباهی بوده بدانند که: عریضه ارادت ودیعه آن عالیجاه که مصحوب عالیجاه عزت و سعادت همراه میرزا بزرگخان فرستاده خود ارسال و ایفاد داشته بود، واصل انجمن حضور مراحم ظهیر اقدس ملوکانه شد. مطویات فقرات آن که محتوی بر صفای نیت و مشتمل بر خلوص عقیدت بود مشهود و

مکشوف پیشگاه خاطر شاهانه آمد، و موجب تزیید رأفت و مستلزم تضاعف عظوفت ضمیر منیر درباره آن عالیجاه گردید. طرز مردم‌داری و وضع پرستاری و مراقبت احوال هم که آن عالیجاه از ایل و اویماقات و فارسی‌زبان رعایت کرده، و به آنها طریق حسن رفتار و نیکمی کردار و سلوک داشته، و حدود آن ولایت را منتظم ساخته نگذاشته است که عیب و نقصی در انضباط آنها روی دهد. این معنی سرمایه‌شمول مرحمتی دیگر نسبت به آن عالیجاه شد شایسته عقل و فطانت و سزاوار فهم و درایت آن عالیجاه همین است که این شیوهٔ مددوح را همیشه پیشنهاد خود کرده، ادامه و ادا مان و اقامه و اتفاق فرونگذارد و عواطف پادشاهی را در حق خود پیوسته متکاثر شمارد.

از اینکه انتظام و انضباط امور آن عالیجاه نیز منظور نظر مبرائر است، بدیهی است که اگر کسی از اهالی آن ولایت بنای خودمیری و خودرانی گذارده، از انقیاد اطاعت آن عالیجاه سرباز زند و راه مخالفت پیش گیرد، بدیهی است به سزای خود رسیده خواهد بود. می‌باید آن عالیجاه مراحم اشفاق و مبر اشراق شاهانه را دربارهٔ خود به سرحد کمال داشته مطالب و مستدعیات خود را پیوسته عرض و در معرض کمال توجهات شاهانه مقرون به عز انجام و [-] داند و در عهده شناسد. فرسهر ذی‌حجه ۱۲۶۷.

بزرگان هرات نیز نامه‌هایی مبنی بر عرض بندگی و خدمتگزاری به شاه نوشتند. از جمله شیخ الاسلام ملا فیض‌الله، و قاضی شهر محمد عثمان نامهٔ مشترکی تقدیم داشته استدعا کردند هرات را از سایر ممالک محروسه جدا ندانند و در حفاظت آن توجه فرمایند^{۱۶}. به علاوه دوازده نفر از ریش‌سفیدان ایلات هرات با عریضه و ارمغان به دربار شاه روان گردیدند. مورد نواخت دولت قرار گرفتند و با خلعت و فرمان بازگشتند^{۱۷}. حاکم جدید هرات در تأکید مراتب چاکری پیش از اینکه معیرالممالک سر سکه‌های نو به آنجا بفرستد، سکه تازه به نام ناصرالدین شاه زد و تقدیم نمود. و خطبه به نام شاه هسپنان جاری گشت. سید محمدخان در عریضه‌ای که به خط خود به شاه نوشته می‌گوید: «چون مرحوم ظهیرالدوله، خدمتکار و غلام هم خدمتکار دولت می‌باشم، نوکر، رعیت، غلام، همه ولایت همه تعلق به دولت اهدم‌دات ایران دارد... از مرحمت علوگانه نظام کار غلام ولایت از خود قبلهٔ عالم می‌باشد. زیاده جسارت، عرضی نیست. امر کم

۱۶. بیوات، دریای این نامه مبر «محمد عثمان» و ملا فیض‌الله ملاحظه می‌شود. مجمع مبر شیخ‌الاسلام هرات این است: «خاک پای تو یا رسول‌الله، سرمهٔ هر دو چشم فیض‌الله». نامه‌های دیگری نیز از اهالی هرات در مجموعه ۱۵۶/۱۵۸ ضبط است.

۱۷. محمد یوسف هروی، صین‌الوقایع، ص ۱۱۵. و وقایع اتفاقیه، شماره

مطالع^{۱۸}، از جمله تقاضاهای حاکم هرات از دولت این بود که: معاندان او را به جانی ببرند که نتوانند فتنه برانگیزند. دیگر اینکه پول امداد مرحمت فرمایند «چیزی به قرض، و چیزی شفقت دولت»^{۱۹}. یکی از نامه‌های حاکم هرات نقل می‌شود:

عریضه صید محمدخان به امیرکبیر

قبله و خداوندگار اعظم، کعبه و امیدگاه اقم معظما حفظکم الله تعالی، در زمانی که سعادت فرین حال و میمنت معین احوال اخلاص مآل بود عالیجاه مقرب الخاقان محمد ابراهیم خان وارد، و فرمان مهبرلمعان همایون که به سرافرازی و افتخار این مخلص مخالفت نمود شرف اصدار یافته بود زیارت نمود. و از مضمون عنایت مقرونش که دال بر مراقب عنایات بیغامات، و مشعر بر مزید توجهات بلاذنیات خاطر خطیر اقدس خدیوچم دربان شهنشاه اسلام‌پناه قبله عالم و عالمیان روحی و روح‌العالمین فداء بودند، نه به حدی سرافراز و مفتخر و امیدوار گردید که خامه اخلاص تواند عشری از اعشار و اندکی از بسیار آن را به معرض اشعار، و لسان عجز بیان قدری از مقدار آن در ابطی عرض اظهار سازد. خلعت مهر طلعت مرحمتی رازیت خوش و طراز بیکر اخلاص نیوش ساخته، سرافرازی بر سرافرازی افزود، شاهد حصول نمنا نقاب از چهره مقصود گشود و بواب سعادت ابواب شادمانی بر روی آمال و آسانی مفتوح نمود. و از شرف حصول انثفات نامجه مرحمت ختامه کریمه سرکار قبله‌گاه اشرف اعظم کمال خرمندی و خرمی رخ نموده، مفاخرت بر مفاخرت و امیدواری بر امیدواری حاصل نمود. خداوند عالم به حرمت فخر اولاد بنی آدم دولت ایدمدت قاهره را جاویدان و ملاطفت و عواطف بیکرانه سرکار قبله و خدایگان اعظم را همواره باقی و بی‌پایان داشته باشد.

و نیز شروخی از مراتب گزارشات و تفصیلات مراحم و مکاترم بر غایات خدیوچم‌جاه شهنشاه اسلام‌پناه قبله عالم و عالمیان روحی و روح‌العالمین فداء کمال انثفات و چابداری سرکار جلالت‌مدار خداوندگار اعظم حفظکم الله تعالی فی‌الذارین، مذکور و بیان نمود که زیاده بر زیاد باعث امیدواری و موجب افزایش رسوم چاکری و خدمتگاری این مخلص اخلاص مبائی گردید. و از استماع هر فقره از فقرات مرحمت بنیافش سر سرافرازی از فلک اعلی گذرانید، و سجدهات حمد و شکر حضرت‌باری را به تقدیم رسانید، و زبان دعاگوئی دوام عمر و دولت ایدمدت قاهره و لسان ثنا‌سرازی سلامتی ذات عالی درجات متعالی را در

۱۸. بیوات، عریضه سردار صید محمدخان با عبارت فدای خاکچای مبارک شوم. آغاز می‌شود که تشنه نهایت عبودیت است.
۱۹. بیوات، عریضه صید محمدخان به شاه.

دهان اخلاص و دولتخواهی گشود. البته عنایات پیغامات خاطر اقدس شهریاری روحی و روح العالمین فداء و التفات و مهربانی آن خدایگان مرحمت‌نما دربارهٔ مرحوم قبله‌گاهی ظهیرالدوله بر عالیشان ظاهر و عیان و آفتاب‌آسا نمایان بود. و این مخلص و مخالفت قرین که حسب‌الارث لوای خدمتگاری و چاکری دولت ابدمدت جاوید قرین را در عرصهٔ خاطر فدویت آئین افراخته، و کیش اخلاص کیشی را به سهام جان‌نزاری انباشته، بدیهی و معلوم است که همان التفات و عنایات پیغامات نسبت به مخلص صداقت بیانات ملاحظهٔ نظر مبر اثر اولیای دولت جاوید [س] است.

ولی چون مخلص دولت‌خواه را نظر به حقوق خدمات پدیری توقع و تمنای التفات و مرحمت و جانبداری از اولیای دولت ابدمدت، علاوه از سابق و لاحق می‌خواهد که از بیشتر بیشتر ظاهر و برهمگنان و امثال باهر و عیان گردد، تا که مایه افتخار کلی و باعث امتیاز جدیدی گردیده از مراحم بی‌پایان و عواطف بیکران اولیای دولت جاوید نشان در میان امثال و اقران مصدر خدمات نمایان و یابندهٔ عنایات بیکران گردد که تفصیل آن‌را به عالیجاه معتمدی میرزا بزرگ‌خان القا داشته‌ایم که البته بعد از شرفیابی حضور باهرالنور عرض و حالی خواهد کرد. و حال هم به عالیجاه مقرب‌الخاقان محمد ابراهیم‌خان گفته، حاجت به جسارت زیاد نبود. البته به هرطوری که سزاوار رسم دولت ابدمدت و نیکنامی آن خدایگان عطاقت آیت باشد معمول و منظور خواهند فرمود والسلام.

نامه‌های امیر می‌رساند که در وفاداری صید محمدخان نسبت به ایران هیچ تردید نداشت. به همین جهت لقب پدرش «ظهیرالدوله» را به او داد. اما از اشلاره‌هایی که به حکمران هرات کرده، خاصه حاشیه‌ای که به خط خود در برنامهٔ به صید محمدخان افزوده دستگیر می‌شود که از شیوهٔ رفتارش نسبت به خوانین و سرکردگان هرات چندان خرسندی نداشته. این نکته‌ایست که امیر او را «فرزته» مغالطه داشته و «به اقتضای نصیحت مشفقانه و محبت پدرانه» به‌وی دستور می‌دهد که: در آئین خوشرفتاری نسبت به «همه‌کس اعم از فارسی‌زبانان و افغان» طریقهٔ پدرش را پیش گیرد. و پیوسته «به اصابت رأی و حسن تدبیر تألیف قلوب مردم نمایند». امیر میرزا احمدخان فراهانی ناظم دیوانخانهٔ عدالت را با پیام مخصوص نزد صیدمحمدخان فرستاد. مأموریت داشت که از بزرگان هرات دلجوئی نماید. به‌علاوه از دربار برای همهٔ آنان خلعت رفت. عبدالرسول‌خان مهندس (از تحصیل کرده‌های فرانسه) نیز همراه میرزا احمدخان روانهٔ هرات گردید. شاید مأموریت داشته که وضع برج و بارو و استحکامات نظامی هرات را یازدید کند. سندی بر این معنی نداریم فقط حدس ماست. آن کسان در پنجم محرم ۱۲۶۸ پانزده روزپیش

از عزل امیر از صدارت رهسپار هرات گردیدند. آخرین نامه امیر را به حاکم هرات نقل می‌کنیم.

تعلیقۀ جناب امیر کبیر به صید محمدخان سردار هرات

«عالیجاه، رفیع جایگاه، مجدد و جلالت همراها، شہامت و صرامت انبیاها، فخامت و مناعت اکتباها، عبودۃ الامراء العظاما، فرزندمقاما، کاغذ آن فرزند مقام به فخامت عالیجاه عزت و سعادت همراء سردار بزرگخان واصل و از مضمون آن استحضار و آگاهی رافی حاصل گردید. از مفاد کاغذ آن فرزند و مآل تقریرات لسانہ عالیجاه مشارالیه کہ در ازای تفقدات و پرسشہای اینجانب حالی و بیان کرد، چنان مستفاد شد کہ آن فرزند مقام در مراسم ارادت و لوازم خدمتگزاری، و وضع سلوک و حسن رفتار با عموم خوانین افغان و اویسقات و سایر اهالی آن ولایت، و طرز مردم‌داری نسبت بہ همه کس اعم از فارسی‌زبانان و افغان جاہد و سعی و این طریقہ [—] را پیوستہ مراقب و مراعی است. ازین معنی زاید الوصف مسرور و مشعوف و راضی و خشنود شدم.

طرز ارادت چنین است و شیوہ صداقت همین. انشاء اللہ تعالیٰ حالت آن فرزند مقام در عالم ارادت و خدمتگزاری و همچنین مراحم خاطر خطیر اقدس همایون سرکار اعلیحضرت شہنشاہ جمجہ روحی فداه، و میل و محبت قلبی اینجانب روز بروز در تریاید خواهد بود، و آن فرزند مقام بعمون اللہ تعالیٰ بعد از این آسودہ خواهد گشت. اگرچہ از وفات مرحوم ظہیر الدولہ برای آن فرزند ملالت خاطر رویداد و علی‌الظاهر در بادی نظر بہ اقتضای رسوم عادیہ دنیوی این واقعه را نوعی موجب ضعف کار خود می‌دانست، لیکن انشاء اللہ در سایہ مرحمت پادشاہ جمجہ روحی فداه از اینجانب لوازم اشفاق پدرانہ و محبتہای مشفقانہ نسبت بہ آن فرزند بہ وقوع و ظهور خواهد آمد.

در این وقت کہ عالیجاه رفیع جایگان مجدد و تجدد همراء فخامت و مناعت اکتباہ مقرب الخاقان میرزا احمدخان ناظم دیوانخانہ دربار خلافت مدار همایون برای تبلیغ قرآمین مرحمت امین و اسب یراق طلا و کارد مرصع و خلعت سہر طلعت التفاتی پادشاهی بہ آن فرزند مقام، و ایصال خلایع سہر شمعاع بہ خوانین و اعیان دارالسلام هرات با عالیجاه میرزا بزرگخان مأمور و روائفہ آنجا بود، مراتب مراحم خاطر خطیر اقدس همایون و مدارج محبت اینجانب را حضوراً بہ تقریر لسانی حالی آن فرزند مقام مہربان خواهند کرد. زیادہ حاجت شرح و بسط و تفصیل نیست. ہمہ روزہ حالات و مہمات را اظہار نماید کہ مسرت و خوشوقتی حاصل آید. حرره فی ذیحجہ ۱۲۶۷.

حاشیه به خط امیر کبیر:

عصده الامراء العظاماء فرزند مقاما. اگرچه از تقریر شفاهی عالیجاه میرزا بزرگخان مراتب سلوک و رفتار آن فرزند با خوانین افغان و مردم هرات بحمدالله تعالی خوب و برحسب مطلوب و منظور است، لیکن اینجانب به اقتضای نصیحت مشفقانه و محبت پدرانه به آن فرزندمی- نویسم که: در مراسم حسن رفتار و خوبی سلوک با مردم، مثل مرحوم ظهیرالدوله رفتار کند و شیوه و طریقه آن مرحوم را پیشنهاد خود کرده، هیچوقت فرو نگذارد. و همیشه به اصابت رأی و حسن تدبیر و تألیف قلوب مردم نماید تا انشاءالله تعالی این معنی به مرحمت خاطر خطیر همایون و محبت باطنی اینجانب منتظم، و موجب قوام و دوام کار آن فرزند باشد. ذیحجه ۱۲۶۷.

از برخورد سیاست ایران و انگلیس بگوئیم.

در آغاز همین بخش دستور پالمرستون و تحول سیاست انگلیس را در مسأله هرات شناختیم. تا یارمحمدخان زنده بوده، انگلیس نتوانست با او کنار بیاید. او دشمن انگلیس بود و اعتقاد داشت ایران افغان باید متحد گردند و به یاری ایران سرزمین افغانستان را از عنصر انگلیسی پاک گردانند - اندیشه‌ای که نفرت او را از انگلیس می‌رساند گرچه تحقق‌ناپذیر بود. با مرگ یارمحمدخان، وزیر مختار انگلیس به جنب و جوش تازه‌ای افتاد که در واقع عکس‌العکس بود نسبت به تحریک سیاست امیر. شیل سخت در هراس بود که مبادا امیر به تصرف نظامی هرات پردازد.

پیشرفت سیاست ایران در هرات به حدی رسید که سفارت انگلیس هیچ وسیله کسب خیر از اوضاع آنجا نداشت. حتی شیل از خبر مرگ یارمحمدخان سه روز پس از آنکه دربار آگاهی یافت، اطلاع پیدا کرد. و این خبر را فرهادمیرزا معتمدالدوله به او داد. شیل می‌نویسد: «امروز صبح فرهادمیرزا سراغ من آمد، و گفت سه روز پیش چاپار از خراسان رسید و خبر مردن یارمحمدخان را آورد. فرهادمیرزا این قضیه را موثق می‌دانست. اما تمنی کرد مبادا در این باره سخنی با امیرنظام بگویم، زیرا شاهزاده مورد بدگمانی واقع می‌گردید و عامل رماندن خبر به سفارت شناخته می‌شده»^{۲۵}. معلوم است که فرهادمیرزا هموی شاه چه اندازه از امیر حساب می‌برد. دیگر اینکه هنوز امیر مرگ یارمحمدخان را پنهان داشته بود، و کمتر کسی از آن آگاه گردیده، در نامه‌ای که شیل پنج روز بعد می‌نویسد نکته بسیار جالب توجهی را می‌آورد: «آن شاهزاده‌ای که خبر مرگ یارمحمدخان را رساند، و من از روی بی‌احتیاطی نامش را در گزارش پیشین برده بودم، اطلاع داد که حسام‌السلطنه به سوی سرخس

۲۵. انگلیس ۶۵/۱۶۱ شیل به پالمرستون، ۱۷ ژوئیه ۱۸۵۱.

حرکت کرده است»^{۲۱}.

در شناخت سیاست امیر، شیل می‌نویسد: «به‌جای حمله مستقیم به هرات که ممکن است به‌زد و خورد ایران و انگلستان بیانجامد - امیر نظام ممکن است در تحکیم حاکمیت ایران بر هرات راه غیرمستقیمی را پیش گیرد. اکنون چند پسر کامران میرزا حاکم اسبق هرات در مشهد بسر می‌برند. بعید نیست که سلطان مراد میرزا لشکری همراه یکی از آنان روانه هرات کند که دودمان پیشین را به حکمرانی بگمارد. در هر حال به هر بهانه‌ای که ایران بخواهد سپاه به هرات بفرستد از دستور دولت متبوع پیروی می‌کنم»^{۲۲}. (دستور وزارت امور خارجه انگلیس را پیش از این دانستیم که به ایران اعتراض بشود، اما تمهید نظامی نگردد). چنانکه خواهیم دید شیل هیچگاه نتوانست دست امیر را در سیاست هرات بخواند، و در واقع گنج شده بود.

در گزارش بعدی می‌گوید: میرزا بزرگ‌خان فرستاده حاکم جدید هرات به تهران آمد. «به قرار معلوم از جانب صید محمدخان تمهید نموده که حاکمیت ایران را بر هرات می‌شناسد. یعنی سکه به نام شاه بزند و خطبه نیز به اسم وی بخوانند. از جانب امیر قندهار هم مأموری به دربار رسیده که موافقت ایران را در لشکرکشی به هرات تحصیل کند... هنوز از جواب امیر نظام آگاهی ندارم. ولی تردید نیست که پیشنهاد امیر قندهار را رد خواهد نموده»^{۲۳}. به‌علاوه سفیر انگلیس خیلی دلخور بود که چرا فرستاده سردار هرات، این بار به دیدار سفیر نرفت. حقیقت این است که مرتبه گذشته که میرزا بزرگ‌خان به تهران آمد و سری هم به سفارت انگلیس زده بود، امیر بوسیله خبررسانان خود اطلاع یافته، یارمحمدخان را آگاه ساخته بود. حتی شایع گشت که امیر فرستاده حاکم هرات را به خیانت متهم کرد، و یارمحمدخان هم چون از سروکار پیدا کردن مأمورش با سفارت انگلیس اطلاع یافت، در بازگشتش به هرات بیدرتنگ او را کشت^{۲۴}.

شیل پس نگران لشکرکشی ایران به هرات بود. چون خبر فراهم آمدن سپاه حسام‌السلطنه را در مشهد شنید، شبانه سراغ امیر رفت. به قول امیر «معلوم است وزیر مختار انگلیس عاشق ملاقات این بنده نبود. برای امر هرات... آمده بود»^{۲۵}. از چگونگی کرد آمدن قشون خراسان از امیر پرسش نمود و گفت: «رویه دولت انگلستان نسبت به هرات تغییری نیافته، و تن به مداخله در آنجا نخواهد داد. و این لشکرآرایی حسام - السلطنه آثار سوئی پار خواهد آورده». امیر گفت: دولت قصد اشغال

۲۱. انگلیس ۶۵/۱۶۱ شیل به پالمستون، ۲۲ ژوئیه ۱۸۵۱.

۲۲. انگلیس ۶۵/۱۶۱ شیل به پالمستون، ۱۷ ژوئیه ۱۸۵۱.

۲۳. انگلیس ۶۵/۱۶۳ شیل به پالمستون، ۹ نوامبر ۱۸۵۱.

۲۴. انگلیس ۶۵/۱۶۵ شیل به پالمستون، ۲۳ مه ۱۸۵۱.

۲۵. مجلس، نامه‌های خصوصی امیر به شاه، خطی.

نظامی هرات را ندارد. جمع‌آوری سپاه برای اعزام به منطقه ترکمن‌نشین سرخس و تجن است. و در هر حال حکمران خراسان بدون دستور دولت قدمی بر نخواهد داشت. و بطعنه اشاره کرد: هم‌اکنون که سفیر اینجا نشسته، حسام‌السلطنه میان ترکمنان است. شیل عنوان کرد: ایران قصد دارد شاهزاده محمد یوسف میرزا پسر حاکم اسبق هرات را به حکومت هرات بفرماید. امیر پاسخ داد: «این هم از حرفهای بازاری و بی‌پایه است». اما به او حالی کرد که هرات جزو خراسان و تحت حاکمیت ایران است، و حکمران جدید هرات مانند پدرش فرمانبردار و خدمتگزار پادشاه^{۲۶}.

طامسون همکار شیل نیز با امیر گفتگو نمود، و همان پاسخ را شنید. بازه اینکه امیر به طامسون گفت: «اگر اطلاعاتی که خفیه نوپس شما می‌دهد از این قبیل است، پس معلوم می‌شود کار درستی از او ساخته نیست. بهتر است او را عوض کنید». سخن امیر آمیخته با زهر خند خاصی خودش بود. طامسون در همین گزارش می‌نگارد: «چون طبع فریبنده امیر نظام را می‌شناسم، سراغ میرزا آقاخان نوری رفتم. او هم خبر لشکرکشی به هرات را تکذیب کرد. اما در یک مطلب حرف این با سخن امیر نظام فرق داشت که اظهار نمود: فرستادن سپاه برای تنبیه ترکمنان امسال انجام نخواهد گرفت چه فصل آن گذشته»^{۲۷}. از جواب میرزا آقاخان نمایان است که امیر حقایق مربوط به خراسان و هرات را از وی پنهان می‌داشته، زیرا می‌دانیم که حسام‌السلطنه مأمور دفع ترکمنان گردیده، به آن سوی رفته بود.

شیل باز هم خیالش آرام نگرفت. استدلال می‌کرد: شاهزاده حسام‌السلطنه جوان است و قوت لشکر او فراوان. و خیر هر حرکت وی از راه افغانستان که به هند برسد، مایه نگرانی می‌گردد. در این زمینه در ۲۳ رمضان ۱۲۶۷ به امیر نوشت: «فقره آنقدر صعبه است که دوستدار برخود لازم می‌داند که قراری را که با دوستدار داده بودند که فردا به نواب سلطان میرزا بنویسند، باز به خاطر آن جناب بپاورد. شاهزاده معزیه‌الیه جوان است و قشون زیاد در تحت حکم ایشان است. می‌شود که نتیجه بسیار سنگین از رفتار بیشکرانه ایشان ظاهر شود. هر حرکتی که از ایشان صادر شود، شهرتش از راه افغانستان به هندوستان خیلی بطور اغراق خواهد رسید. و اگر از شاهزاده عملی بی‌فکر صادر شود، ثمرش این می‌شود که بر فرمانش‌مای هندوستان لازم شود که تدبیراتی بیندیشد که اگر آن حرکت نبوه احتیاج نمی‌شد. لهذا متوقع است که آن جناب مطابق با آنچه شفاهاً فرمودند، احکام صریح به نواب سلطان میرزا مرقوم دارند که در هیچ موقع بی‌بیج بهانه قشون به سمت هرات روانه نکنند. باز مکرر اظهار می‌دارد که هرگاه شاهزاده خلاف این رفتار نمایند

۲۶. انگلیس ۶۵/۱۶۱ شیل به پالمستون، ۲۲ ژوئیه ۱۸۵۱.

۲۷. انگلیس ۶۵/۱۶۱ طامسون به شیل، ۱۱ ژوئیه ۱۸۵۱.

به هر بهانه که باشد، تأثیر بر رشته‌هایی که فیما بین انگلستان و ایران مستحکم است خواهد کرد. از این مرحله برآن جناب معلوم می‌شود که چرا دوستدار اینقدر آرزو دارد که این احکام بطوری که قرار شده بود فوراً بزودی فرستاده شوند.

تقاضای سفیر انگلیس این بود: مقرر دارند «در هیچ موقع بهیچ بهانه قشون به سمت هرات روانه نکنند». توقعی لوس و بیجا بود، و امیر به این مصدب جوابی نداد؛ آشکار است که نمی‌خواست در این باره تعمیدی بسپرد. از جهت دیگر سخن شیل را باطل شمرده، و در ۲۷ رمضان به وی اعازم داشت:

«مأموریت نواب شاهزاده با قشون برای تنبیه ترکمنان تنگه و سرخس و طرُن است که در این مدت هرزگی زیاد از آنها به ظهور رسیده است. و سوائی آن قشون شاهزاده مأموریتی به طرف هرات یا افغانستان ندارد. اگرچه آن جناب در طی رسیده قلمی داشته بودند که شاهزاده جوان و قشون زیاد در تحت حکم ایشانست، اما جوانی شاهزاده و زیادی قشونش دلیل آن نمی‌شود که تواند بی‌حکم اولیای دولت علیه به خلاف مأموریت اقدام به کاری نماید. و مأموریت ایشان هم از قرار است که نوشته شد. و اینکه اشعاری کرده بودند که در هندوستان شهرت زیاد خواهد کرد، اولاً نواب شاهزاده الان در میان ترکمنهاست، و از مقام شهرت دور است، ثانیاً ظاهر است که شهرت بی‌اساس الی حال تمام و خاموش شده است». شیل در گزارش به پالمستون استدلال کرد: «ممکن است دولت ایران دستش باز باشد که رویه‌ای مخالف سیاست انگلیس در هرات پیش گیرد... اما اعتقاد دارم که از منافع انگلیس گذشته، باید نهایت کوشش خود را بکنم که دولت ایران را از وسوسه لشکرکشی به هرات، چه حالا و چه در آینده نزدیک، بازدارم. این را خدمتی به ایران می‌دانم گرچه برای آن دولت ناگوار باشد»^{۲۸}. این درست سخن استدلال انگلیسی است که هر رویه‌ای را پیش گیرند از راه خیراندیشی است یا خدمت به عالم انسان‌دوستی و مدنیت، تا اینجا سیاست امیر پیش رفت. دنباله مطلب را در پایان این بخش در مجموع تحولات پس از امیر به دست می‌دهیم.

قندهار و گهندل‌خان

جهت عمومی سیاست امیر حفظ وضع سیاسی قندهار، و تقویت و پشتیبانی آن در برابر تجاوز امیر کابل بود. در جهت دیگر نمی‌خواست که سردار قندهار به هرات دست‌اندازی کند، از آنکه هرات تحت حاکمیت ایران و جزو ایالت خراسان بود. امیر در سیاستش توفیق یافت؛ امنیت قندهار را تضمین کرد، آن را تحت حمایت ایران قرار داد. امیر قندهار اعلام داشت: «چنانکه در قدیم از ایام قندهار تابع دولت علیه ایران

۲۸. انگلیس ۶۵/۱۶۶ شیل به پالمستون، ۲۴ ژوئیه ۱۸۵۱.

بوده، بعد ازین کماکان از نوکری و خدمت و تبعیت این دولت انحراف و عدول ننمائیم... و خود را بسته و متملق به این دولت بدانیم. و خود را در زیر حمایت این دولت دانسته و می‌دانیم». در مقابل تضمین سیاسی ایران، کهنده‌خان تعهد کرد «مطلقاً و اصلاً با دولت انگلیس مراوده ننمائیم، و معلم و قشون یا توپخانه هرچه ضرور داشته باشیم از دولت علیه ایران بخواهیم». بالاخره «سرداران قندهار نسلاً بعد نسل خدمتگزار دولت ایران خواهند بود».

کهنده‌خان پس از سرخوردگیهای فراوان از سیاست نامصمم ایران زمان محمدشاه که نتیجه ناتوانی دولت بود، حال مقام خود را ایمن یافت و فرمانبرداری ایران را به‌جان و دل پذیرفت. در تقاضای ارجاع خدمت در محرم ۱۲۶۷ به امیر نوشت: «به فضل حضرت یزدانی و اشفاقات خسروانی، حتی‌المقدور در خدمات متعلقه سعی خواهم شد. چونکه خود را و تمام خاندان و جمیع اولومات افغانه که در تحت تصرف خود این دعاگو می‌باشند، همه را از جمله فدویان و اخلاص‌کیشان آن دولت ابد مدت تصور فرمایند... تا حیات باقی باشد غیر از اخلاص و خدمت و جانفشانی دیگر روشی مدنظر نیست و نخواهند بود. خدمت و امری در آن‌حدود یا فرمایشی به این صفحات بوده باشد، و به‌عهده غلام عقیدت فرجام محول فرمایند حسب‌الامر اشرف ارفع همایون اعلی روحی فداه، اقدام خواهم داشت که باعث سرافرازی این غلام بوده باشد، زیاده جرات عرض ننموده، به دعای دولت ابد مدت ختم، به فرامین قضا امین هرگاه سرافراز فرمایند عین بنده‌نوازی خواهد بود».

در پاسخی که امیر در صفر ۱۲۶۷ به وسیله عباس‌خان مأمور کهنده‌خان فرستاد، به سردار قندهار نوشت: «بلی، اظهار این فقرات... بر ارقاب و اجانب کمال توصیح را دارد که مدارج ارادت اندیشی، و محاسن اخلاص کیشی آن جناب... امرورزی نیست و تازگی ندارد». ضمن ابلاغ مراحم خسروانی افزود «بدیهی است اگر خدمتی باشد از مصدر خلافت و حکمرانی به عهده آن جناب مفوض و مرجوع خواهد شد». پس دولت ایجاد امنیت را در لاش و جوین و برانداختن راهزنان بلوچ را به عهده کهنده‌خان سپرد. این‌کار را انجام داد و در گزارشی که به امیر فرستاد، اعلام کرد: دیگر «سرموئی ضرر و نقصان به اهل تجار نرسد، و به رفاهیت و خاطر جمعی تمام از آن راه‌ها عبور نمایند». به قنردانی این خدمت، سردار سپهرده‌خان برادرزاده امیر قندهار از جانب دولت به حکومت لاش و جوین گمارده شد. این کار گذشته از جنبه تدبیرسیاسی، تأثیر روانی داشت؛ کهنده‌خان خود را بحقیقت وابسته به دستگاه دولت و یکی از امنای آن شمرد. به سلطان علی‌خان پسر امیر قندهار نیز از جانب شاه لقب «مظفرالدوله» داده شد. چند سند تاریخی را می‌آوریم: فرمان شاه به نام سردار قندهار، عریضه کهنده‌خان به شاه، و قرارنامه

بسیار مهمی که کهندل‌خان و پسرش مظفرالدوله سپردند.

فرمان همایون به‌شده کهندل‌خان سردار قندهار

آنکه جناب مجددت و جلالت همراه فخاست و مناعت اکتباء امارت و ایالت دستگاه شهبامت و صرامت افتباه اخلاص و ارادت آنگاه امیر-الامراء العظام اجل الکبراء الفخام کهندل‌خان سردار قندهار به جلایل توجهات شاهانه قرین مفاخرت بیکرانه بوده بدانند که: عریضه مصادقت قرین ارادات تضمین آن جناب که حاوی به حمل صداقت و دولتخواهی، و کاشف نهایت ارادت و اخلاص کیشی بود به توسع عالیجاه مجددت همراه عباص‌خان فرستاده آن جناب در انجمن [-] مشهود انظار التفات یافته، آفتاب رأی عطوفت ضیاء برخبایای مطاوی، و زوایای فحای آن پرتو اطلاع یافته داشت. و عالیجاه مشارالیه نیز بعد از استعاد ادراک حضور ساطع‌النور در عرض تفاسیل مقاصد آن جناب عزاصغای همایون حاصل، و جمله مستدعیات آن جناب را از مسطورات عریضه تامستورات عراض شفاهی [-] ضمیر عطوفت مایل افتاده، موجب تفقدات و تلطفات ملوکانه درباره آن جناب مگردید.

اینکه به‌بایه سریر اعلیٰ معروض داشته بود که آن جناب از قدیمی خدمتگاران دولت ابد مدت بوده، و شاهنشاه میروز انارالله‌برهانه کمال التفات و مرحمت را درباره آن جناب داشته‌اند، ما نیز همان التفات را درباره آن جناب مرعی و مبدول داریم و پیوسته هرگونه خدمتانی که باشد به آن جناب محول و مرجوع فرمائیم، بدیهی است که آن جناب از قدیمی‌چاکران و هواخواهان دولت ابد نصاب، و مراحم و اشفاق مهر اشراق شاهنشاهی درباره آن جناب به سرحد کمال است. و هر نوع خدمتی که از دولت ابد مدت قاهره باشد، اولیای دولت علیه به آن جناب محول و مرجوع خواهند داشت.

درینوقت که عالیجاه مشارالیه از درگاه عالم‌یناد رخصت انصراف می‌دادیم، آن جناب را به صدور این همایون منشور عطوفت دستور قرین مفاخرت ساختیم، و گماهی‌التفات پادشاهی را علی مائلفی علیه لدی الورد حالی آن جناب خواهد کرد. می‌باید آن جناب مستظهر به عواطف و عوارف خدیوانه بوده پیوسته مستدعیات خود را در طی عراض صادقانه عرض و در معرض کمال التفات پادشاهی مقرون به‌عز انجلاج و اسعاف داند، و درعده شناسد. خزانه فی شهر صفر ۱۲۶۷.

عریضه کهندل‌خان

عرضه داشت کعبین بندم جان نثار و کعبین خادم عبودیت شعار به خاکپای جواهر آسای باریافتگان بارگاه خلافت و جهانبانی و مستقبلان بایه سریر سلطنت و کشورستانی حضرت شاهنشاهی و خاقانی خلداله ملکه.

آنکه چون درین حین سعادت قرین معتمدی عباس‌خان بعد از ادراک سعادت تقبیل عنبه علیه و تلئیم سنده رفیعہ سنیه عز رخصت و شرف رجعت حاصل نموده، بایک طغرا فرمان قضانشان قدر توأمان مرقوم کلمک در سلك منشیان عطار دمشان خدیو جهان و جهانیان دامت سلطنته، وارد این ولایت گردید، و سر عز و (س) را از فرق فرقین گذرانیده، به ذره اوج اعلا رسانید. بعد از ضیاء افدووزی دیده امت کحل الجواهر سطور عنایت ظهور و صفایابی در اخلاص منزل از لالی فقرات در منشورشی مکتون مراحم تقصیم آن مخزون گنجینه خواطر عبودیت مآثر گردید. از آنجا که هر خطی از آن مشتمل بر حقی از عنایات، و هر سطری مشعر از شطری از نوازشات قبله عالم روحی فداه بود عالم عالم نشاط و جهان جهان انبساط رخ نمود. در شحات سحاب عطفوت خدیو بی‌همال و نسایم مراحم خسرو ذوالجاء و الجلال در گلشن باطن این فدوی اخلاص سگال نهال هواخواهی و خدمتگزاری را به نوعی مختصر و مزرهر گردانیده که بجز از دیار جانشپاری شکوفه نخواهد پاشید، و بجز از انمار روح نثاری نمره‌ای نخواهد بخشید. آری این سالك مسالك صدق و صفا و عارح مدارج خلوص و وفا چگفته ازین سلك مستقیم انحراف، و از طریق قویم تواند نمود که عبود غیر معنود و اوقات غیر محدود در ظل رأفت و مرحمت بندگان اقدس اشرف همایون مرور لازاله برهانه، منظور نظر عاطفت و مطمح عین عنایت بوده و درین حین نیز به موجب الان کماکان نظر خورشید حضرت شهنشاه معظم شیدالله ارکان ملکه المعظم بر این ذره حقیر در پرتوافتنای الطاف سلو کانه و اشفاق بیکرانه است.

بناء علیه بر این فدوی نیز لازم که ذره‌آما خود را به حسن جان سپاری و خدمتگزاری مطرح اشعه عنایات پیغامات خدیوانه بگرداند. توقع از مرحمت منشیان عطار نشان یایه سریر جهانبانی آن است که همواره خادم را مرجع اصعاف خدمات و فرمایشات متعلقه به این طرف گردانیده، سرافتخار را به اوج عزت برساند.

فدای حضور فیض گنجور مبارکت شوم، بعضی احوالاتی است که به مصحوب عالیجاه عزت و سعادت همراه الله‌مرادخان عرضه داشت خدمت شده، در حین حضور به خاکبای مبارک می‌رساند، امید که به درجه اجابت قبول فرموده حالی و مفهوم آن خدایگان گردد.

شاخص تحکیم روابط ایران و قندهار، قرارنامه‌ایست که کهندل‌خان و پسرش سلطان علی‌خان مظفرالدوله مهر کردند. به موجب آن: امیر قندهار «مثل سایر تبعه» ایران فرمانبردار پادشاه است؛ متعهد است که بدون اجازه دولت از قلمرو حکمرانی خود تجاوز ننماید؛ با دولت انگلیس مراوده‌ای نداشته باشد؛ ایران امارت سردار قندهار را تضمین می‌کند؛ و به اصلاح و ترقی سپاه آنجا اقدام می‌نماید. بنابر شرط آخری بود که

میرزا رضی خان کردستانی از تربیت‌یافتگان دارالفنون، در ۱۲۶۹ به قندهار رفت. دولت یک‌هزار تفنگ نیز فرستاد و چهار هزار تومان کمک سالی نمود. قرار بود میرزا رضی‌خان به تعلیم لشکر قندهار پردازد و عده‌ای را به تهران بیاورد که «چون سایر لشکریان دولت به خدمات مرجوعه اقدام ورزند». یک‌سالی در آنجا مشغول بود. «چون اتمام عمارت این قامیس خلاف خاطرخواه دولت انگلیس بود، به اختلال این‌کار چندتن به قندهار فرستادند، به لطایف‌الحیل نظم خدمت مرجوعه میرزا رضی‌خان را پریشان و مختل نمود، نوعی که مشارالیه را مجالی توقف نماند». مراجعت کرد^{۲۹}. قرارنامه مزبور که در واقع تعهدنامه یک‌جانبه‌ای است که به سپه امیر قندهار و پسرش سپرده شده، بسیار قابل دقت می‌باشد.

قرارنامه سردار کهندل‌خان و پسرش سلطان علی‌خان مظفرالدوله در باب قندهار

بنده درگاه جهان پناه کهندل‌خان سردار بااقتدار قندهار نظر به اینکه همیشه چشمداشت و امید مرحمت به دولت علیه ایران داشته و دارم، برای اطمینان اولیای دولت علیه ایران صامتاالله تعالی عن‌الجدنان به ارادت و نوکری خود در خدمت دولت علیه فقرات مسطوره ذیل را قرار می‌دهد:

اولاً چنانکه در قدیم‌الایام قندهار تابع دولت علیه ایران بوده، بعد ازین کماکان از نوکری و خدمت و تبعیت این دولت انحراف و عدول ننمائیم، و هرچه فرمایش و اطاعت اولیای این دولت علیه باشد بدون عمل، قیام و اقدام نمائیم، و خود را بسته و متعلق به این دولت بدانیم، و خود را در زیر حمایت این دولت دانسته و می‌دانیم. و هرکدام از سرداران افغانستان که خواسته باشند با دولت علیه ایران مخالفت نمایند، این بندگان به اجازه اولیای دولت در مقام طرد و منع آن برآئیم، و به هر طور اولیای دولت ابد مدت دستورالعمل بدهند رفتار نمائیم و مغایرت نکنیم.

ثانیاً آنکه از فرستادن پیشکش و عریضه و آدم فرستادن و عرض حالات و امورات خودمان به اولیای دولت علیه کوتاهر ننمائیم، و اولیای دولت را خودمان همیشه مستحضر سازیم و روی خدمت و تبعیت به این دولت ابد مدت و از جمیع دول‌احترار و بری خواهیم داشت. و آنچه سرداران قندهارات بدون اذن و اجازه دولت ایران از خاک خود تجاوز نمی‌نمائیم، و هرگاه هرآئی از خاک خود بخواهد بگذرد و داخل خاک و فواحیات ما بشود، امنای دولت آنها را ممانعت نماید. و همچنین هرگاه سرداران کابلی بخواهد از خاک خود تجاوز نماید و داخل خاک ما بشود، از جانب دولت جاوید مدت باید تنبیه شوند و تخلف و تجاوز نکنند، بر

۲۹. میرزا جعفرخان حقایق‌نگار، حقایق‌الاجبار ناصری، وقایع ۱۲۶۹.

منزل و حدخود باشند پیشتر قدم نگذارند.
 ثالث آنکه دولت علیه ایران با هر دولتی جنگ یا صلح داشته باشند، این بندگان در صلح شریک و در جنگ رفیق دولت هستیم، و موافق سایر تبعه دولت علیه ایران می‌باشیم.
 رابع آنکه هر وقت ضرورت شود و از دولت علیه اظهار و اعلام شود و قشون برای دولت ضرورت شود، از فرستادن قشون بقدری که لازم باشد مضایقه نمائیم. باید از جانب امنای دولت وجه فعلبندی مقرر شود که به رکاب همیون حاضر شوند، بعد از احتیاج دولت معاودت نمایند، و نیز قرار می‌دهند کمترین بندگان که سرداران قندهار می‌باشیم که مطلقاً و اصلاً با دولت انگلیس مراوده نمائیم و معلم قشونی یا توپخانه هر چه ضرورت داشته باشیم از دولت علیه ایران بخواهیم و از دولتهای دیگر ابداً معلم برای فوج یا سرباز نگاه نداریم و انشاءالله تعالی ابداً با این قرارداد برقرار خواهد ماند که از جانب اعلیحضرت شاهنشاه دولت ایران تسلاً بعد نسل نسبت به مایان رحمت و التفات و نگاهداری شود و از جانب سرداران قندهار تسلاً بعد نسل خدمتگزار دولت ایران خواهند بود و مطلقاً دولتی را نخواهند شناخت.

به خط پسر کهندل خان

مهر این قرارنامه چون با مهرهای قدیم صاحبی خدایگانی ابویام سردار کهندل خان تفاوت دارد، اگر احياناً سردار معزی‌الیه در این فقرات قرارنامه ایرادی بگیرد، اولیای دولت علیه ایران نیز حق دارند که آن قرارنامه که داده‌اند کان لم یکن انگارند.
 کمترین بندگان دولت جاوید نشان سلطان علیخان مظفرالدوله این قرارنامه را که صاحبی خدایگانی ابویام سردار کهندل خان نوشته، و به کمترین بندگان داده بود، بر حسب فرمایش خدایگانی آورده به اولیای دولت علیه و امنای سرکار اعلیحضرت پادشاهی روحنا فداه گرفته بروم که به خدایگانی تسلیم نمایم.

کابل و دوست محمدخان

حکومت دوست محمدخان از نظر تاریخ سیاسی، دو مرحله متمایز دارد: دوره جنگ و ستیز با انگلیس، و دوره آشتی و همکاری. در دوره نخست که مورد تهدید طایفه وحشی «سیک» هندی و دولت انگلیس بود. پشت و پناه خود را پادشاه ایران می‌دانست. دولت محمدشاهی در کمکش فرماید. دوست محمدخان مقهور انگلیسها گردید و به هندوستان تبعید شد. پس از قیام افغانان به سرکردگی وزیر محمد اکبرخان پسر دلاور دوست محمدخان - و قتل عام انگلیسها - و یک دوره تشنج سیاسی - حکومت هند ناگزیر دوست محمدخان را از تبعیدگاه به حکمرانی کابل

بازگرداند. و این آغاز دوره دوم امارت دوست محمدخان است. جهت عمومی سیاست امیر کابل از این به بعد، تسلط بر غطف افغانستان از جمله قندهار بود. در این نقشه حکومت هند او را تقویت می‌کرد، خاصه که کمپندل خان در دشمنی با انگلیس همچنان پایدار بود، و ایران از او حمایت می‌نمود. فکر دوست محمدخان و اظهار اطاعت او را از ایران، و سیاست میرزا تقی خان را در روابط با سردار کابل، باید در آن وضع سیاسی مطالعه کرد.

زمانی که دوست محمدخان مورد حمله سیکها بود، وجهه نظرش را از نامه اندیشیده‌ای که در ۱۲۵۲ به محمدشاه نوشته، و اظهار بندگی و تقاضای یاری و بنده‌نوازی کرده، می‌توان شناخت. در این نامه نکته‌های سیاسی بسیار مهمی آمده، می‌گوید:

«از آنجا که از اوقات قدیم بزرگان خانواده این بنده به صداقت و درستی مربوط و متوسل دودمان فلک بنیان اعلیحضرت شاهنشاهی بوده‌اند، این بنده نیز خود را یکی از متمسکین و متوسلین دودمان آن سلطنت عظمی انگاشته، چنان دانسته‌ام که این ولایت هم تعلق به مملکت ایران دارد. لهذا قبل از این حاجی ابراهیم خان را روانه حضور مسایون اعلیحضرت شاهنشاهی داشته بود که بعضی از کارهای این ملت را عرض و حالی نماید، و سبب عریضه‌نگاری در این وقت این است که اعلیحضرت قوی شوکت پادشاهی پادشاه اسلام است در جمیع این ولایت فتنه و فساد و اغتشاش عظیم از طایفه شقاوت نژاد سیک است. اگرچه چهارصد هزار خانوار از افغان و از طوایف حول و حوش و همسایه‌ها، آثار و علامات اطاعت به این خیرخواه صمیمی دارند، ولیک به جهت عدم قدرت و توانائی من از برای مشغول ساختن و منتظم نمودن این چنین گروه عظیم قشون من منحصر شده است به بیست هزار سوار جزار و رشید و خوب، و ده هزار پیاده، و پنجاه هزار توپ که الان بالفعل در کابل که مقر حکومت من است موجود و حاضر می‌باشد. مدتها بود که با این استعداد قلیل با یک صد هزار سیک و سیصد هزار توپ مشغول جنگ بودم. از یمن الطاف و تأییدات خداوندی تا حال مغلوب آن طایفه بیدین نشده‌ام، و قادر بر این بوده‌ام که دین حق اسلام را محافظت نموده باشم. ولیک تاکی می‌توانم در مقابل این طایفه نجس و مردار مقاومت نمایم، و تاکی به دفع تاخت و تاز آنها اقدام نمایم؟ وشک در این نیست که شمه‌ای از مصاعب مقام و احوال این دولتخواه به عرض واقفان حضور پادشاهی رسیده و معلوم رأی مبارک گردیده است. با حضور قلت قدرت و کمی استعداد و مکنت همه اوقات بل علی‌الدوام، با طوایف شریره ستیزه‌خوی فتنه‌جوی سیک در جنگ وجدل هستم. شهر قندهار که اشرف بلاد است، و شهر کابل که پایتخت افغانستان است، و بلاد نواحی که با خراسان هم سرحد هستند، و همچنین مملکت خراسان و مضافات ولایات مفصله فوق کلاجزم مسائل

محروسه ایران است. و در جمیع ممالک محروسه شاهنشاهی نیک و بد این ولایات نیز از نیک و بد سایر اجزای مملکت ایران نباید جدا و سوا باشد، و نباید از منافع دولت علیه ایران محروم و بی نصیب بمانند. حتی اگر چنانچه کارهای من در این حدود اغتشاش بهم رسانند و سرکار اعلیحضرت پادشاهی نظر توجه و اصلاح به جبران کسر این ولایات نیندازند، و من لابد باشم مادامی که قوت دارم با طوایف سیک جنگ و دفاع کنم، پس از آنکه نتوانستم از عهده برآیم، و امداد و تقویتی نیز از جانب آن دولت علیه میندول نگشت، آنوقت چاره به غیر از این ندارم مگر اینکه خود را با دولت انگلیس مربوط نمایم. در این صورت دولت انگلیس به تمامی افغانستان مسلط خواهد شد. و بعد از آن خواهیم دید که تا به کجا و تا به کدام مملکت شعله ظلم و تعدی آن جماعت ممتد خواهد شد. و من لازم دانستم این اوضاع و احوال را به اعلیحضرت شاهنشاه اسلام عرض و حالی نمایم، به هرچه رأی انور اقتضا نماید معول دارم. و سایر احوالات و مطالب را عالیجاه محمدحسین خان فرستاده این دولتخواه که معتمد و امین است معروض خواهد داشت.

باید دانسته شود که دوست محمدخان هیچوقت حتی پس از یازگشت از تبعید، و رسیدن به حکومت کابل - از دولت ایران روی پرتافت، همواره چشم پاری و امید داشت. در نامه بلندی که در ۱۲۶۶ به ناصرالدین شاه نوشته، و به حوادث زمان محمدشاه و مأموریت محمدعظیم خان به دربار اشاره نموده - به این زبان سیاسی گزاری می‌کند: شاهنشاه به صدور منشور اقبال «این مخلص ارادت خصال را از مراحم... و وفور عواطف لایتناهی مریون و مفتخر ساختند، از انطاف بیکران و اعطاف بی‌پایان که جناب خدیو بی‌همال انارالله برهانه دربارۀ مخلص عقیدت سکال میندول فرموده بودند، زبان از شکرگزاری آن قاصر» است. در همان نامه پس از اشاره به دوره فترت و شورش سالار در خراسان می‌نویسد: اکنون که امور جمهور انتظام و رونقی تازه یافته، «جمیع دولتخواهان و طوایف و قبایل افغانستان که متوسل و مستولق به آن دولت قوی بنیان می‌باشند، و قوی دل و مرفه الحال و چون صباح عید بر خود نیکوفال داشته، به مراسم شکر - گزاری قیام نمودند. بیزد تعالی مبرجهان افروز جانب ولیعهد را از افول زوال مصون و صدرنشین اوج اقبال دارد، به حق محمد وآله الامجاد، لهذا به عالیشان محتمدالله نوشتم که در دارالخلافت تهران به تقبیل آستانه بوس آن خسرو والجاه مشرف گردیده، محقر هدیه این مخلص را به پیشگاه حضور انور بگذارند. هرچند این هدیه محقر پای ملخی نزد سلیمان بردن است، امید که مقبول ضبع اقدس افتد، چون جمیع این خانه‌زادان و جمهور طوایف افغان امیدوار به الطاف و عنایات شاهی بوده، چشم‌داشت عواطف و مراحم از آن مخزن جود دارند - آنچه مقتضی رأی شریعت... از حمایت دین احدی باشد مخلص ارادت سکال، را به صدور ارقام مرحمت فرجام

مفتخر فرموده، اطلاع خواهند فرموده.

مضمون نامه‌های امیر به دوست محمدخان محدود به بیان دوستی و علاقه‌مندی به توسعه همکاری است؛ حقیقت سیاست او را به دست نمی‌دهد. اما در نامهٔ ارزنده‌ای که دوست محمدخان به امیر نوشته، معانی بسیار مهم پیام میرزا تقی‌خان به سردار کابل، منعکس است. از آن برمی‌آید که دوست محمدخان در طلب حمایت و کمک ایران بوده است. در پیام زیبایی که امیر به وسیلهٔ مأمور معتمد وی فرستاده، می‌گوید: دوسه سال کار دارد که اوضاع داخلی ایران انتظام و قوام پذیرد، و «تا تنقیح امورات خانه به‌وجه احسن نشود، پرداخت امورات بیرون مشکل است». از این رو مصلحت‌بینی امیر به دوست محمدخان این است که: «افغانان» یا فرقهٔ انگریز کجدار و مریزی داشته باشند، پس از آن «اعانت و مددکاری و ظهور غیرت دینداری» از جانب ایران جلوه‌گر خواهد گشت. در این ضمن پیشنهاد می‌کند که دوست محمدخان یکی از پسران خود را با دوست سوار به دربار شاه بفرستد که به نوازشهای خسروانی سرافراز آیند. و این خود موجب تقویت همبستگی تهران و کابل خواهد شد. پاسخ امیر کابل در موضوع اخیر این است: آن «فرقهٔ مکروه» انگلیسی که «بائذات با طبقهٔ ایرانیان مخالفتی دارند»، در پشت دروازهٔ پیشاور نشسته‌اند. چنانکه یکی از فرزندان مأمور خدمت بارگاه پادشاه گردد، انگلیسها در طرق مخاصمت تعجیل خواهند نمود» و کار «به‌قتل و قتل و معارضه و جدال خواهد کشید». البته پس از آنکه امنای دولت از نظام امور مملکت فارغ گشتند، فرستادن فرزندی بسیار مطلوب خواهد بود که «رگاه امری پیشی آید کمک ایران به موقع برسد. نامهٔ تاریخی دوست محمدخان را به امیر می‌آوریم.

نامهٔ امیر دوست محمدخان به امیر کبیر^{۳۰}

جناب آصف جاه، شوکت دستگاہ، محبہ مهربانان.

بر ضمیر من توبیر واضح می‌گرداند که عايشان اخلاص بنیان جعفرخان فرستادهٔ این محبت عنوان که شرف ترفیص حاصل کرده، از حضور معدلت دستور و خدمت ذی سعادت آن رفیع مکان آمده، وارد این ولایت گردید. از التفات پادشاهی و عنایات حضرت ظل‌اللہی سامعه صومعه دوستان و هواخواهان را ملو در ر جواهر ساخت، و از حمایت اسامی و قدرشناسی آن والا حامی محبان را به انواع ظهور یگانگی و موأحدت فواخت.

مذکور لسانی جعفرخان این بود که: سرکار اناک اعظم تجویز امورات این سواد را بدین نیچ نمودند که چون مملکت ایران از عدم

۳۰. این نامه تاریخ ندارد، در اوائل محرم ۱۲۶۸ به تهران رسید.

توجه پرداخت کارپردازان سلف معشوش، و نظام مهام این صفحات ترهت آیات به نوعی که خاطرخواه است، اقل مراتب دوسه سال کار دارد. در این صورت مصلحت چنان است که طبقه ایمانیه افغانیه با فرقه انگریز کجدار و مریزی داشته باشند. عجالتاً یکی از فرزندان ارجمند را با دو صد سوار روانه دربار معدلت مدار کنند که در سلك متربان حضور انور و ندیمان آستان فیض مظهر بوده، به نوازشات خسروانه و به عنایات شاهانه از همگنان ممتاز باشند، تا زمانی که عقد دولت ایران منعقد و شیرازه اوراق این صفحه متحد گردد. بعد از آن اعانت و مددکاری و ظهور غیرت دینداری از جانب فیض جوانب امنای دولت شهریاری، به عرصه شهود جلوه گر خواهد شد. فی الحقیقه آنچه از کلام بلاغت نظام فہمیده و دانسته شد خیلی متین و برصدق مقال آن سر دفتر اهل کمال یقین است. و این معنی را از نهایت به محبت خیراندیشی و غایت سواحدت و صفاکیشی بیان فرموده اند. واقعی همان است که تا تفتیح امورات خانه به وجه احسن نشود، پرداخت امورات بیرون مشکل است. در فرستادن فرزند ارجمند که شرف اندوز حضور مهر دستور و عثبه بوس آستان فیض گنجور گردد، عین سعادت و اظهار این معنی از آن مخزن فطانت محض اشفاق و محبت است. چون مسافت فیما بین این متوکل علی الله القدیر المتعال، و گروه مکروه خسران مال، پس ظاهر است که از پشاور تا سرحد کوهستان خیبر که حد ما می باشد، یک منزل است و از پشاور تا دارالسلطنه کابل فریب شش هفت منزل می شود، هر چند که پرده حجاب ظاهری که غرض از آمیزش مرسومات رسمی است بالمهره از مابین برداشته شده که راه آمد و شد رسل و رسائل کلیه مسدود است که هر یک به سرحدات مقبوضه خود به محافظت پرداخت داریم. همین قدر هست که آن فرقه مکروه، به لحاظ امری از امور به احتیاط [-] از واقعات گذشته نزدیک و دور بالفعل آراسی دارند. هر گاه چنانچه فرزندی از فرزندان را مأمور خدمت خدیو کبکان نموده شود، چون به قرار بیان صدق ترجمان آن جناب در عرض دوسه سال گرفتاری به نظام مهام مملکت ایران است، در این صورت بعد از فرستادن فرزند ارجمند ظاهر است که حمایت آن دولت به این طبقه دیانت آیت بزودی نخواهد رسید، و مقدمه به قتل و قتال و معارضه و جدال خواهد کشید، و مابین فرقه ایمانیان و گروه معاندان فرصتی نخواهد بود. چرا که بر ضمیر روشن مبرهن است که گروه نصرانیان بالذات با طبقه ایرانیان مخالفتی دارند، و نمی خواهند که طایفه ای از طوایف مسلمانان گردیده رسته به دولت بیهیة آن دودمان عظیم الشأن شوند. در این صورت در طرق مخاصمت تعجیل خواهند نمود. اگر چنانچه امنای آن دولت را از نظام آن مملکت فراغت حاصل می شود، فرستادن فرزند ارجمند نهایت مرغوب و مطلوب بود، درین باب اندیشه ای که به خاطر رسیده بی مشایبه و تکلف

و تصلف اظهار کردید. باز آنچه پسند و صلاح دولت باشد، و خیر این طبقه اخلاص آیترا داشته اعلام فرمایند، و مرقوم سازند. انشاءالله از صلاح و صوابدید آن گرامی تجاوز نخواهد کردید.

سیردم به تو مایه خویش را تودانی حساب کهویش را

*

این بخش را یا گفتار کوتاهی در برخورد سیاست ایران و انگلیس در یک ساله بلافصل پس از روزگار امیر به پایان می‌رسانیم.

پیروزی سیاست ایران در هرات و قندهار مساوی بود با شکست سیاست انگلیس در آنجا. دانستیم که حکومت هند از افزایش قدرت و نفوذ ایران در آن سامان و اخباری که از افغانستان می‌رسید، در تشویش بود. و به قول شیل «تمرش این می‌شود که سر فرمانفرمای هندوستان لازم شود که تدابیری بیندیشد». همچنین دانسته گردید که سفیر انگلیس تلاش می‌کرد که از امیر نوشته رسمی بدست آورد که دولت ایران در هیچ موقع بهیچ بهانه قشون به سمت هرات روانه نکنند. و نیز این معنی شناخته شد که تا امیر بر سر کار بود، ایران چنین تمهیدی نسپرد؛ در واقع امیر به این تقاضای شیل جواب نداد.

باروی کارآمدن میرزا آقاخان اعتمادالدوله وضع دگرگون شد. ماهیت این تغییر اساسی را از مطالعه تطبیقی سیاست ایران و انگلیس در زمان امیر و پس از او باید شناخت. دیپلماسی انگلیس که تا دیروز حالت دفاعی داشت، یکباره وضع تعرضی گرفت، لحن سخن تغییر یافت و تند گردید، و حد توقعات بالا رفت. زبده دیپلماسی تازه شیل این بود: تمام آثار اجرای حاکمیت ایران بر هرات (از جمله خطبه خواندن و سکه زدن به نام پادشاه ایران) منسوخ گردد؛ دولت ایران تعهد کتبی مبنی بر عدم مداخله در امور هرات و انصراف مطلق از روانه کردن لشکر به آنجا نپذیرد؛ ایران هیچ ادعائی بر هرات نداشته باشد؛ صید محمدخان خدمتگزار شاه از حکومت هرات برافتد؛ مأمور دانی ایران که امیر در هرات گذاشته بود فرا خوانده شود؛ و استقلال هرات شناخته شود. جوهر سیاست سفیر انگلیس اعدام سیاست ملی امیر بود به دست اعتمادالدوله. دولت‌های ملی اغلب به دست عنصر خانگی برمی‌افتند.

بینیم شیوه دیپلماسی شیل در پیش‌بردن این نقشه چه بود؟ نخست موضوع حکومت هرات و ناشایستگی صیدمحمدخان پسر یارمحمدخان را عنوان کرد. برای حکمرانی آنجا که نبدل‌خان «مستصری خوره سابق دولت ایران را پیشنهاد نمود - بدون اینکه «به قدر ذره‌ای میل به که نبدل‌خان داشته باشد». نامه‌ای که سفیر انگلیس در ۱۵ جمادی - الاول ۱۲۶۸ به صدر اعظم نوشت از نظر فن نگارش دیپلماسی خیلی ماهرانه است:

د دولت انگلیس در بند این نیست که کدامیک از شیوخ افغانه در هرات حکمرانی نمایند. اما چون دولت ایران اصرار درین دارد که سبب فرستادن قشون به هرات این است که نظمی به سرحدات ایران بدهد، دوستدار بر خود لازم می‌داند اظهار دارد که: دولت انگلیس از چنین دلیل سبک گمراه نخواهد شد. برای زمان قلیل نگاهداشتن شخصی آنقدر بی‌قابلیت مثل سعید محمدخان نیست که نظم دائمی داده شود. هرگاه سببی را که اولیای دولت ایران دست‌آویز کرده‌اند حقیقت می‌داشت و منحصر به همان بود، بدیسی است که متصرف شدن هرات اقلاً آدمهای قابل و با استعداد مثل کهنده‌خان و برادرهای او خیلی بیشتر احتمال می‌رود که نظم و آسایشی در سرحدات حاصل شود، تا آنکه سعی بیحاصل نماید که شخصی که بالفطره یا بکلی ناقابل است، از برای حکمرانی تقویت نمایند. کهنده‌خان و عساکر او منتهای امتنان را ازین دولت دارد و در یک وقتی مستمری‌خور این دولت بودند. و ازین راه معلوم است که مصلحت آنها درین است که رابطه مودت با ایران داشته باشند. این قسم که نگارش می‌دارد بدون این است که به قدر ذره‌ای میل به کهنده‌خان داشته باشد، و فقط از برای این است که مدلل نماید که این دلایل را که دولت ایران علی‌الظاهر از برای روانه کردن قشون دست‌آویز کرده‌اند، بی‌پاست. به حکم کفایت و مال‌بینی مقتضی دولت ایران اینست که به خود افغانه واگذارند قرار و مدار امورات خود آنها را.

همین‌که شیل این زمینه را چید - خبر حرکت کهنده‌خان از قندهار به قصد گرفتن هرات، به دربار رسید. اعتمادالدوله هم به حکمران خراسان حسام‌السلطنه نوشت: «اذن پیشرفتن و تجاوز خاک را البته به قشون مأمور خود ندهنده! تا چندماه قبل سردار قندهار بدون اجازه دولت آب نمی‌خورد؛ اکنون به خیال فتح هرات افتاد. صدراعظم در ۱۲ جمادی‌الثانی ۱۲۶۸ پیام شاه را به این مضمون به شیل ابلاغ کرد: «یقین است که اولیای دولت بپیچ انگلیس راضی نخواهند شد که از مثل کهنده‌خان کسی که همیشه سمت نوکری ما را داشته، چنین خلافتی بین و خودسری آشکار ظهور نماید». این پیام نمودار حالت درماندگی و سیاست نامصمم دولت است. سفیر انگلیس در نامه دوروز بعد (۱۴ جمادی‌الثانی) جواب پیام شاه را بدون مجامله‌گوشی داد: این باعث تعجب است که دولت ایران نمی‌توانند که ملاحظه کنند که کهنده‌خان که خود را نوکر این دولت می‌خواند برخلاف منظورات این دولت معمول دارد. لازم است بالصراحت به اولیای این دولت اظهار دارد... که دولت ایران اصلاً و قطعاً بی‌هیچ وجه حقی در افغانستان، خواه هرات خواه غیره داشته باشند. دولت انگلیسی را حرف این است که منازعاتی که قیما بین سرداران افغانه واقع شده هیچ مداخلتی به این دولت ندارد. لهذا اینکه می‌گویند که اگر قندهاری تسلط به هرات بیابد، یا هراتی به قندهاری، و یا اینکه دولت ایران از

مداخله به این کار کتاره بجوید باعث بدنامی دولت ایران است، حرفی است بی ثبات و مایه».

در مجموع نامه‌های مبادله بین امیر و شیل، حتی یک بار سفیر انگلیس جرات نکرده این مطلب را عنوان کند که ایران را بر هرات حقی نیست. حال ادعای ایران را بی مایه می خواند. به دنبال آن بر کارهای مأمور ایران در هرات ایراد گرفت: رفتار سام خان ایلخانی طوری است «مثل اینکه هرات داخل خاک ایران باشد». شیل در پایان نامه دولت را از فرجام کار برحذر داشت، و چنانکه خواهیم دید همین سخن باعث گردید که اعتمادالدوله شاه را مجبور به عقب نشینی گرداند. نوشت: به اولیای دولت اعلام می دارد که «قبل از اینکه خود را به سبب اقدام امر معجلانه در مرارت اندازند، تفکر کاملی بعمل آورند، و هم ملاحظه استمداد خود را از برای اقدام درین عمل نیز نمایند». چه دور نیست که «تزدیک کل افغانستان را به خود بشورانند... و موازنه نمایند نتیجه را که اگر به ایران از هرات یا افغانستان یا جای دیگر چشم زخمی برسد». دستخط شاه براین نامه بسیار بامعنی است.

دستخط شاه

جناب صدراعظم،

فقرات نوشته جناب وزیر مختار دولت انگلیس بهیچ وجه ربطی به نوشتجات ما ندارد. چیزی که مفهوم می شود این است که صلاح ما را در این می داند، چشم از نظم هرات و مضافات آن ببوشیم تا يك نفر از افغان بی منت از دولت ما هرات را متصرف شود، و ایلات آشوب طلب و افغانه گرسنه را بر سر ما بریزد. از انصاف و دولتخواهی وزیر مختار چنین مصلحت بینی را دور می دانستیم. شما برای اتمام حجت يك مجلسی اورا ملاقات نمائید، اگر ناخوش باشد بنویسید. و مضامین نوشتجات تازه که از خراسان و هرات رسیده است، حالی کنید. قرض ما به دولت خارجه ویی نظمی قشون ما دخلی به مطلب ندارد. اگر هم واقعا قشون ما بی نظم باشد، لازم نمی آورد که چشم از شأن دولت و رعایای سرحد نشین ببوشیم، و خراسان را جولانگاه مخالفین قرار دهیم. البته وزیر مختار قرآزی باید بدهد که نه دولت انگلیس از ما برفجد، و نه هم ما مورد سرزنش بیگانه و بومی شویم. والسلام.

هرکوششی در حفظ حقوق ایران می گردید - از جانب ناصرالدین شاه و حسام السلطنه بود، و گرنه اعتمادالدوله یکسره تسلیم سفارت انگلیس بود. نامه ای که میرزا آقاخان به حسام السلطنه نوشته این معنی را نیک آشکار می سازد که صبح یکشنبه ۱۲ جمادی الثانی ۱۲۶۸ فرمان شاه به حکمران خراسان رفته بود که «اجازت دارد که داخل خاک هرات شود». به

دنبال گفتگویی که همان روز صدر اعظم با شیل کرد - شبانه چاپار مخصوص به اردوی حسام السلطنه فرستاد، و او را از پیشرویی به سوی هرات منع نمود. به علاوه دستور داد که مقدم کهنده‌لخان را در تصرف هرات گرامی دارد. این خود نکته ایست که نامه شیل به صدر اعظم به تاریخ ۱۴ جمادی - الثانی (یعنی فردای روز ملاقات) نوشته شده، ولی اعتمادالدوله به مآخذ مذاکره حضوری خود با شیل در ۱۳ جمادی الثانی - دستور عقب نشینی را به حسام السلطنه ابلاغ کرد. نکته دیگر اینکه میرزا آقاخان در نامه به حسام السلطنه همان استدلال سفیر انگلیس را آورده، و حتی عبارت و لغت او را بکار برده است که: ایران استعداد لشکری ندارد و دور نیست چشم زخمی بخورد. نکته با معنی دیگر این است که اعتمادالدوله نگاه داشتن اردوی ایران را در کوهستان چندان مصلحت نمی بیند، از آنکه «جای بیم و خطر است». اما شاه دستور صدر اعظم را در حاشیه نامه خود او لغو می کند و می نویسد: «ماندن قشون در کوهستان عیب ندارد، البته بمانند تا حکم مجدد برسد».

نامه میرزا آقاخان نوری به حسام السلطنه

فدایت شوم، امروز یکشنبه سیزدهم ماه جمادی الثانی عالیشان میرزا شریف آدم نواب والا با یارهای احکام و نوشتجات به چاپاری عازم و روانه شد که از آن قرار قشون این دولت ابد مدت علیه می تواند و اجازت دارد که داخل خاک هرات شود، و به مدافعت و ممانعت قشون قندهاری از تصرف هرات بپردازد.

هنگامی که آن احکام و نوشتجات قلمی و مرقوم، و میرزا شریف عازم و روانه شد، حالتی بود که اولیای دولت علیه از طرز سؤال و جواب خود باجناب وزیر مختار دولت بهیبه انگلیس چنان دریافت و استنباط کرده بودند که حرف او درباب ممانعت قشون این دولت از رفتن هرات مقطوع شده و گفتگو به نهایت رسید و بحث و سخنی در میان باقی نماند. ولیکن بعد معلوم شد که باز درین باب ایستادگی دارد و راضی به تجاوز قشون به خاک هرات نیست، بلکه اگر بداند تا کوهسویه رفته اند خالی از حرف و مباحثه نخواهد بود.

لهذا حسب الامر الاقدس این چاپار در شب چهاردهم ماه، متعاقب میرزا شریف بتعجیل مأمور و روانه شد، و فرمان مهر لمان به عهده اقتضار نواب والا شرف صدور یافت، زیارت خواهند کرد. بنده نیز خدمت نواب والا مؤکداً زحمت مردهم که: اولاً اذن پیشرفتن و تجاوز خاک را البته به قشون مأمور خود ندهند، و آنها را مسلماً در آنجا نگاه دارند. ثانیاً اگر جناب کهنده‌لخان تا وصول این ذریعه وارد قلعه هرات و متصرف شمر شده باشد، همین ملفوفه فرمان همایون را با رقیصه ملاحظت آنسر از جانب خودشان برای جناب مشارالیه ارسال، و این کیفیت رافتح الباب

مهربانی و تألیف قلوب قرار دهند، و مرحمت و التفات پادشاهی را به این وسیله به‌هرزبانی که صلاح دانند به جناب مشارالیه اعلام فرمایند. و بخصوص بنویسند که از دولت علیه به مذاقۀ شما مأمور نبودم و الا البته اقدام شده بود. طوری با او حرکت نمایند که باعث استظهار و دلگرمی او به مزاحم پادشاهی باشند، و ابواب خصوصیت و ملاطفت مفتوح شود. و اگر هنوز متصرف شهر نشده باشند، و نواب والا بدانند که به پاره‌ای تدبیرات و لطایف الحیل از پیش [] رفته خود را از این کار باز پس خواهد داشت، البته فرمان همایون را که در جوف پاکت میرزا شریف است، و خطاب آن به‌عصده خود جناب مشارالیه است، برای او بفرستند که انشاءالله تعالی مقصود حاصل آید، و قشون هم که در آنجا توقف دارد دست بدست بکند تا آنچه از این کیفیت به‌ظهور می‌رسد و بزودی قلمی و مرقوم دارند، و آنچه هم حکم ثانی از دربار همایون صادر شود بزودی برای اطلاع نواب والا قلمی و ارسال خواهد شد، کوهسویه جانی است پرخطر. بیم آن دارد خدا نکرده در آنجا چشم‌زخمی به قشون دولت که چندان زور و استعدادی ندارند، وارد آید که مایه سرشکستگی بشود. به این معنی که هزاره و ترکمان و غیره دور آنها را بگیرند و وهنی برسازند. نواب والا با عقل و کفایتی که دارند زیاد مراقب این معنی باشند، کار را به سهل و سستی نیندازند که جای بیم و خطر است. اگر مانند نشان در آنجا ضرور و لازم باشد بسیار با حزم و احتیاط باید بود که بعون‌الله تعالی از خطر ایمن باشد. زیاده عرضی نیست جمادی‌الثانی ۱۲۶۸.

دستخط شاه در حاشیه:

اگر کهندل‌خان هرات را نگرفته باشد ماندن قشون در کوهستان عیب‌ندارد البته بمانند تا حکم مجدد برسد.

شیل سیاست خود را پیش برد؛ ایران در کار تصرف هرات وازد. کهندل‌خان هم که به همین مقصود به هرات آمده بود، بازگشت. و همانطور که شیل راه پیش پای دولت گنهارده بود، چنین وانمود گردید که: امیر قندهار در حالت خدمتگزاری و خیرخواهی... چنان دریافت نموده است که اقدام او به این کار منافعی را برای اقدس ملوکانه ما نخواهد بود. الحق راه وثوق و امیدواری و استظهار جناب مشارالیه را به التفات پادشاهی مسدود نمی‌توان کرد؛ در حقیقت از روی حسن‌ظن و صدق عقیدت خود حرکت نموده است»^{۳۱}. با مزه‌تر اینکه فرمان شاه از همین قرار به افتخار کهندل خان صادر گردید. خودشان را فریب می‌دادند. این مطلب مهم هم باید دانسته شود که اعتمادالدوله در مذاکره با شیل حرفی که دالگوروی سفیر

۳۱. از نامه شاه به حسام‌السلطنه، جمادی‌الثانی ۱۲۶۸.

روس به وی گفته بود، فاش کرد. در گزارش شیل می‌خوانیم: «اعتمادالدوله محرمانه به من اطلاع داد که دالگوروکی به او اظهار داشته که دولت ایران کاملاً حق دارد هرات را به تصرف خود درآورد»^{۳۲}.

به دنبال آن میرزا آقاخان توری «قرارنامه» ۱۲۶۹ را در مطلب حاکمیت ایران بر هرات و ابطال تمام حقوق ایران را مهر کرد و به شیل سپرد. یک کار دیگر باقی ماند و آن برانداختن صید محمدخان از حکومت هرات بود. این هم انجام گرفت؛ در هرات شورش برپا گردید، صید محمدخان را مسموم کردند، و محمدیوسف میرزا نوه فیروز میرزا حاکم اسبق هرات به حکمرانی رسید. متن قرارنامه هرات را می‌آوریم، و رأی خود را بعد می‌دهیم.

قرارنامه دولت علیه یانسیل صاحب وزیرمختار انگلیس در باب هرات دولت ایران قرار می‌دهد که وجباً من الوجوه قشون به خاک هرات نفرستد مگر در وقتی که قشون از خارج بر سر راه هرات بیاید، یعنی از سمت کابل و قندهار و خارج دیگر. و در صورت فرستادن قشون، در آن حالت دولت ایران تصد می‌کند که قشون مزبور داخل شهر هرات نشود، و به محض مراجعت قشون خارج رو به خاک خود، فوراً بلا تأمل قشون ایرانی مراجعت به خاک ایران نماید.

و نیز دولت ایران قرار می‌دهد که وجباً من الوجوه مداخله در امورات داخله هرات ننماید، همچنین از تصرف یا تصاحب یا تملک یا حکومتی مگر همانقدر که در ایام ظهیرالدوله یارمحمدخان مرحوم مداخله فیما بین بود، عملاً بعد نیز کمافی السابق برقرار باشد. بناء علیه دولت ایران قرار می‌دهد که نوشته که مبنی و مشتمل بر این مضامین باشد خطاب به صیدمحمد خان نوشته، به اتفاق آدمی که از سفارت انگلیس که در مشهد باشد، به معزی الیه داده شود.

و نیز دولت ایران قرار می‌دهد که ترك کند ادعای مطالبه سکه و خطبه و یا هرگونه علائقی از تلامات رعیتی یا زیر حکومت ایران بودن اهالی هرات باشد. اما اگر به مثل ایام کامران مرحوم یا مرحوم یارمحمدخان از برای پیشکش به میل خود وجبی بفرستند، و به اسم همایون سکه کنند دولت ایران را حرفی نیست و قبول خواهد کرد. و همین قرار را هم فوراً به صید محمدخان اعلام خواهند کرد.

و نیز قرار می‌دهند که عباسقلی خان پسیان را احضار کند بعد از چهارماه توقف از تاریخ ورود که متیم نباشد، و بعد هم وکیل مقیم در هرات نگذارد مگر به مثل ایام مرحوم یارمحمدخان آمد و رفت داشته باشد. و هم از هرات وکیل مقیم در ایران نگاه ندارند. باز مثل عهد کامران و یارمحمدخان از هرگونه مرادده و امتیازات که از جمله آن امر يك وقتی برای تنبیه ترکمنان و اغتشاش و یاغیگری در ممالک ایران، امدادی لازم شود که هراتی به دولت ایران نماید، چنانچه مرحوم یارمحمدخان کرده، باز کمافی السابق به میل و رضای خود امداد بدهند، ولی نه بطور اقامت.

و هم دولت ایران قرار می‌دهد که بدون شرط و بدون استثناء، جمیع خوانین

۳۲. انگلیس ۶۰/۱۶۳ شیل به پالمستون، ۲۹ دسامبر ۱۸۵۱.

هراتی را که در مشهد و در طهران و یا در جای دیگر ایران هستند، مستخلص و مطلق العنان سازد. و من بعد بهیچ وجه مقصر و محبوس و متهم از صید محمدخان قبول نکنند، مگر اشخاصی را که صید محمدخان خود از هرات بیرون بکند، و آن اشخاص به میل خود به اینجا بیایند بخواهند بمانند، یا نوکر شوند مثل سابق مورد عنایت و محبت شوند. و همین قرارها را فوراً حکم صریح به شاهزاده حاکم مملکت خراسان صادر می کنند که جاری سازد. این قراردادهای سه منظوره از جانب دولت ایران تا حینی معمول و برقرار است و با حقوقاتی که دولت ایران در هرات دارد محض دوستی و رضاجوئی و پات جهتی با دولت انگلیس این شرط را قرار دادند که از طرف دولت انگلیس مراد و مداخله و جفاً من الوجوه در امور داخله هرات و توابع هرات نشود. والا این قرارها نوشته و کان لم یکن و از درجه اعتبار ساقط خواهد بود. اگر خارجی از قبیل افغانه و غیره خواسته باشند مداخله و دست اندازی به خاک هرات و متعلقات آن نمایند، و اولیای دولت ایران از دولت انگلیس خواهش نمایند، دولت انگلیس در ممانعت و نصیحت دوستانه آنها کوتاهی ننماید که هرات به حالت استقلال خود باقی بماند.

حرر فی ۱۵ شهر ربیع الاول ۱۳۶۹.

صورت دستخط مبارک: این سواد صحیح و مطابق اصل و فرمایش ماست که جناب صدراعظم اصل آن را مهر کرده، به سفارت انگلیس دادند. ۱۴ ربیع الثانی ۱۳۶۹.

به موجب این قرارنامه دولت ایران حق دخل و تصرف در کار هرات را از خود سلب کرد؛ حقوق حاکمیت خود و مظاهر آن را مانند سکه زدن و خطبه خواندن به نام شاه و «یا هرگونه علامتی از علامات رهیتی یا زیر حکومت ایران بودن اهالی هرات» را ملغی داشت؛ مأمور ایران در دستگاه حکومت هرات احضار گشت؛ و هرگاه عنصر خارجی در صدد دست اندازی به هرات برآید، دولت انگلیس در «نصیحت دوستانه» او کوتاهی نخواهد نمود که «هرات به حالت استقلال خود باقی بماند». همین ماده آخر و روح قرارنامه است که از آن در مجموعه اسناد منتشره انگلیسی به «سند استقلال هرات» نام برده شده. در تحلیل سیاسی و حقوقی قرارنامه مزبور باید بگوئیم، نکته بسیار پامعنی که سفیر انگلیس خواسته ماهرانه در آن بگنجانند، محور آثار اجرائی حقوق حاکمیت ایران در دوره بلافصل پیشین، یعنی زمان حکومت یارمحمدخان است. در نگارش قرارنامه نمایان است که طرح آن در سفارت انگلیس ریخته شده - سعی گردیده آن مظاهر حاکمیت ناچیز گرفته شود و یا به تعریف عبارت انکار گردد. و حال آنکه اگر حقیقت چنین بود تدوین این قرارنامه اساساً موضوعیت نداشت. نکته با معنی دیگر این است که مقرر گشته دولت ایران به دست خود، قرارنامه مزبور را به ضمیمه نوشته دیگری (فرمان شاه و نامه صدراعظم) به اتفاق نوکر سفارت انگلیس برای صیدمحمدخان حاکم هرات بفرستد. یعنی ایران به دست خویش، خودش را رسوا سازد. دیدیم که تا

دیروز سفیر انگلیس جرأت نداشت با حکمران هرات مراوده نماید - حال «ادم» خود را در مشهد مأمور می‌کند که قرارنامه تازه و فرمان دولت را، به‌عنوان تحفه برای او ارسال دارد.

در تأیید مفاد آن قرارنامه، فرمانی از جانب ناصرالدین شاه به نام صیدمحمدخان صادر گشت، و با نامه‌ای به سپهر میرزا آقاخان نوری، و پا کاغذ دیگری که سفیر انگلیس به وی نوشت، همه را یکجا برای حاکم هرات فرستادند.^{۳۳} صید محمدخان آشفته و مبہوت گشت؛ از کار شاه و صدراعظم سر در نمی‌آورد. بیدرنگت یکی از خاصان خود، ملااکرم مستوفی را به دربار گسیل داشت که او را از حقیقت ماجرا بی‌گماهند. ثمری نداشت. روزگار حکمرانی خودش هم بزودی پسر آمد؛ فتنه‌ای در شهر افتاد و صید محمدخان را برانداختند.

یک صحنه رسوائی از زندگانی سیاسی میرزا آقاخان نوری تمام گشت. عهدنامه پاریس ۱۲۷۳ هم آن را تکمیل ساخت که خود دفتر جداگانه‌ای دارد. بامزه اینکه در سند «تفصیل خدمات» میرزا آقاخان که در شوال ۱۲۷۳ خودش تنظیم کرده، وچهل و دو موضوع را در آن گنجانده، این مطلب را هم ذکر نموده است: «معاهده با دولت انگلیس باشان ایران». کارنامه خدمتش را با این عبارت تمام می‌کند: «خدمات جزئیة داخله را اگر بخواهم قلمداد نمایم از شماره‌های ستاره‌ها بیشتر خواهد بوده». اعلیحضرت هم در بالای سند مرقوم فرمودند: «این خدمات شما خیلی بزرگ است و عمده، هیچ وزیری در پنجاه سال نمی‌تواند این همه خدمت به دولت بکند، و حال آنکه شما در پنج سال کرده‌اید. انشاءالله تعالی امیدوار هستم که در دنیا و آخرت هر دو اجر عظیم ببینید...». شاه آنقدر در سخنی که نوشت صادق بود که چندی بعد فرمان عزل میرزا آقاخان را صادر کرد.

اما حکم تاریخی ما، در رأی تاریخ و ارزشیابی هر تصمیم سیاسی لزوماً باید کیفیات عینی آن واقعه را در نظر بگیریم. مسأله هرات در این زمان (۱۲۶۸-۶۹)، بحران سیاسی در روابط ایران و انگلیس ایجاد نکرده بود؛ حتی تهدیدی از جانب انگلیس در کار نبود. پیش از این وجه نظر دولت انگلیس و دستور پالمرستون و مامزوری وزیران خارجه آن دولت را به شیل شناختیم. داشتیم که مقرر داشته بودند: هرگاه دولت ایران در صدد تصرف هرات برآید، دولت انگلیس سرمستیزی ندارد - و از این رو احتیاط نمائید که هیچ تهدید مشخصی نشود که فردا آماده اجرای آن نباشیم»^{۳۴}. همچنین بررسی دقیق نامه‌های شیل به صدراعظم، روشن

۳۳. برای متن همه این اسناد نگاه کنید به کتاب زیر:

C. U. Alchison, vol. 13, pp. 77-80.

۳۴. نگاه کنید به آغاز همین بخش، دستور محرمانه پالمرستون به شیل،

ساخت که او هیچ کجا لحن تهدیدآمیزی پیش نگرفت. صرفاً از لحاظ قضاوت دربارهٔ يك مسألهٔ تاریخی باید بگوئیم دستوری که میرزا آقاخان به حسام‌السلطنه فرستاد، و کاری که در بستن قرارنامهٔ ۱۲۶۹ بدون هیچ موجبی کرد، به تنهایی سند بی‌حیثیتی اوست؛ چه لغت خیانت هیچ تعبیر دقیق دیگری از آن نمی‌توان کرد.

يك سال از روزگار امیر گذشت و آنچه او رشته بود به دست صدراعظم بیگانه‌پرست پنبه شد. ه آن میو بشکست آن پیمانہ ریخت.

سرنوشت

«کار نزدیکان ملوک حسد و منازعت و بدستگالی و مناقشت است، و روز و شب در پی یکدیگرباشند و گرد این معانی برآیند. و هر که هنر بیش دارد در حق او قصد زیادت‌رود و او را بدخواه و حسود بیش یافته شود».

«هر که بتلاد خدمت سلطان به نصیحت و امالت و عفت و دیانت مؤکد گردد اند و اطراف آن را از ریا و سمعه و ریب و خیانت مصون و منزّه دارد، کار او را استقامتی بپندد و مدت عمل او را دوامی و ثباتی ممکن نگردد؛ هم دوستان سپهر معادات و مناقشت در وی گشند و هم دشمنان از جان او نشانه تیر بلا سازند... و هرگاه... اجتماع برعدوات او منعقد گشت البته ایمن نتواند زیست، و اگرچه پای برفرق کیوان نهاده‌ست جان سلامت نبرد»^۱.

سرنوشت امیر را در نظام سیاسی ایران و از همه جهات و با دید وسیع تاریخی مطالعه می‌کنیم.

در فلسفه سیاسی ایران، سلطنت مظهر حاکمیت و عین «دولت» به معنی دقیق کلمه بود، یعنی عالی‌ترین قدرت هیات اجتماع و حاکم بر تمام فعالیت‌های جامعه. و حکومت یعنی دستگاه اجرایی دولت در مقام صدارت متمرکز بود. تمیز میان اختیار دولت (یا سلطنت) و قدرت حکومت (یا صدارت) تنها مطلب نظری نیست، مفهوم متحقق‌هینی دارد. اختیار فائقه تعلق به سلطنت داشت و ثابت بود؛ قدرت صدارت ذاتاً محدود بود و تغییرپذیر. به عبارت دیگر منشأ قدرت صدارت همان سلطنت بود، و

۱. ترجمه کلیله و دمنه، چاپ مبنوی، ص ۱۶۱ و ۳۱۵.

صدراعظم مجری اراده پادشاه؛ و فقط نسبت به آن مقام مسئولیت داشت. گذشته از سلطنت و صدارت که یکی قدرت فائقه سیاست را می-ساخت، و دیگری اداره سیاست در دستش بود- دو عامل دیگر قدرت وجود داشتند که در اصل عامل سیاسی نبودند ولی فعالیت سیاسی می-کردند؛ یکی نیروی روحانی که در سیاست مؤثر بود، و گاه دخل و تصرف مستقیم می-کرد. (در واقع در سیر تحول فلسفه سیاسی هیچ جامعه‌ای را نمی-شناخیم که عنصر روحانیت کم یا بیش در سیاست تأثیر نکرده باشد، از آنکه دیانت از تواناترین نیروهای اجتماع بشری بشمار می-رود). عامل دیگر قدرت را هیأت مجموع شاهزادگان و درباریان و اندرون شاه می-ساختند که ما آن را روی هم رفته دستگاه «دربار» می-خوانیم. دربار به عنوان عامل قدرت سیاسی، خاص نظام سلطنت مطلقه است، و فعالیت آن از دولت و حکومت مجزا.

بر آن عوامل که ساخته و پرورده تاریخ و فرهنگ جامعه بودند - عامل قدرت دیگری را باید افزود، و آن سیاست خارجی است. البته در اصل این عنصری عرضی بود، اما به هر حال جامعه‌ای در وضع اقتصادی و سیاسی ایران، قهراً نمی-توانست از نفوذ استعمار مصون بماند. قدرت سیاست خارجی واقعیت تاریخ بود و تأثیر آن در هیأت اجتماع ایران انکار-ناپذیر. حقایق هیثی ثابت می-کند که این عنصر عرضی قدرت، گاه بر آن عوامل طبیعی فائق می-آمد - و وضع سیاسی مملکت را همان تعیین می-کرد.

سرنوشت امیر حاصل برخورد قدرت حکومت او بود با عوامل دیگر قدرت یعنی: سلطنت، دربار، و سیاست خارجی، منهای قدرت روحانی، (نیروی روحانی را مهیار گردانید و از دخل و تصرف آن در سیاست جلوگیری کرد، در هر حال روحانیت تأثیری در سرنوشت حکمرانی میرزا تقی‌خان نداشت).

شروع می-کنیم با بررسی حکومت امیر در ربط با قدرت سلطنت. در فلسفه «نظم میرزا تقی‌خانی» یک قدرت سیاسی مشروع وجود داشت و آن قدرت دولت یا سلطنت بود؛ و یک قوه اجرایی قانونی می-شناخت که دستگاه صدارت باشد. به تعبیر خودش «حقوق سلطنت» و «حقوق ریاست» عین حاکمیت بود، و صدراعظم «نوکر» و «پیشکار» پادشاه. دیگر اینکه می-گفت: چون «رسم مشورتخانه» هنوز در ایران جاری نگشته یگانه منشأ قدرت همانا سلطنت است. در این تصور سیاسی، هیچیک از عوامل دیگر قدرت (که شمردیم) حقی در سیاست یا دخل و تصرف در اداره مملکت نداشتند. اینکه نوشته‌اند: میرزا تقی‌خان «شاهزاده‌های بیچاره را از سگ کمتر کرده بود»^۲ - و اهیان مجال خودشری نداشتند - و یا به علمای دین اجازه دخالت در سیاست نمی-داد - همه از آثار همان عقیده سیاسی

۲. به گفته مهدعلیا مادرشاه، نامه او خواهد آمد.

بود. به همان قیاس، قدرت سیاست خارجی و دایرة اعمال نفوذ آن نیز می‌بایستی هرچه ممکن باشد محدودتر گردد.

اندیشه سیاسی امیر مبنای عقلی داشت؛ معتقد بود قدرت فائقة دولت در وضع تاریخی زمان، یگانه عامل همبستگی اجتماع و قوام کشور است. این معنی را در کلام پرمغز و اندیشیده خود بیان کرده است. کلامی که عمق تعقل اجتماعی او را نشان می‌دهد: «در ملت ایران نشانه‌ای از وطن‌پرستی یا ناسیونالیسم به‌جای نمانده، قدرت دین هم که تا امروز جای ناسیونالیسم را گرفته بود رو به سستی نهاده، قدرت دولت هم بسیار محدود است، و همه طبقات مردم خواهان تحول هستند... چطور می‌توانم تن به تقاضائی دهم که بر قدرت انگلستان بیفزاید و از قدرت ایران بکاهد؟»^۳.

در اصول حکمرانی امیر قدرت دولت متمرکز بود، و دولت هدفی مشخص داشت. اعتقاد او به تمرکز قدرت عکس‌العملی بود نسبت به هرج و مرج روزگار گذشته که به ناتوانی حکومت، ناپهمنی کشور، شورش سرکردگان، و مداخله عوامل داخلی و خارجی در سیاست انجامیده بود. به علاوه پیش بردن نقشه اصلاحات مستلزم تمرکز قدرت بود. هدف دولت را برنامه ترقی و نوآوریها می‌ساخت، و دیدیم که اصلاح اخلاق مدنی از عناصر عمده سیاست او بود. آنچه رضایت خاطر مردم را نسبت به دولت امیر زبود همانا برقراری امنیت و عدالت‌پسوری و برانداختن زورگویی دیوان، و زورستانی دیوانیان بود. و نیز این معنی را شناختیم که رضایت جمهور ملت، تجلیات شگفت‌انگیز سیاسی داشت؛ هرچند افکار عمومی به صورت عامل قدرت سیاسی (مجزا از نفوذ روحانی) متشکل نگردیده بود - آن تجلیات پدیده‌ای تازه و نشانه‌ای از پیدایش هوشیاری اجتماعی بود^۴. هرآینه اراده عام و رضایت قاطبه مردم مبنای قدرت دولت بود - حکومت امیر برافتادنی نبود. اما در نظام سیاسی ایران، اراده ملت محلی از اهراب نداشت.

بحث در «خیال کنستیتوسیون» دیگر اینجا مطرح نیست از آنکه آن فکر به ثمر نرسید^۵. امیر نظر خود را در رابطه صدارت و سلطنت (ضمن نامه‌ای که در ۱۹ ذیحجه ۱۲۶۷ به نمایندگان روم و انگلیس اردو نوشته) چنین توجیه می‌کند: از آنجا که آئین «مشورتخانه» در ایران تأسیس نیافته، همه احکام صادر ناشی از اراده پادشاه است؛ خود او و دیگر وزیران فقط نوکران و «واسطه تبلیغات و فرمایشات» شهبیاریند و بس. می‌نویسد:

۳. نگاه کنید به مقدمه تحلیلی بر سیاست خارجی.

۴. نگاه کنید به بخش ۷ و همچنین آخر این فصل در قدرشناسی مردم از

حکومت امیر.
۵. نگاه کنید به بخش ۷.

«پلی، بر همه ارقام و ابعاد ظاهر است که جمیع احکام صادره دولت علیه ایران، منوط به اجازه و حکم ملوکانه اعلیحضرت ظل‌اللهی روحی فداء است. و هیچ وزیری بی حکم و فرمایش اعلیحضرت شاهنشاهی، مظهر و مصدر هیچ حکم و عملی نمی‌تواند شد. و رسم مشورتخانه الی الآن در ایران معمول نیست که اول وزراء مشاوره نمایند و حکم ملاطین در ثانی صادر شود، بلکه جای شبهه و انکار نمی‌تواند بود که جریان کل احکام کلیه و جزئیه از نفس نفیس همایون است... اینکه مرقوم داشته بودند به اصرار به مشاوران اعلیحضرت پادشاهی تکلیف می‌نمایند که رفع و دفع تقصیر عناد امیز کنند - اعلیحضرت پادشاه با فر وجاه ایران با استقلال، جاری‌کننده جمیع احکام لازمه داخله و خارجه مملکت محروسه خودشان می‌باشند. نهایت، امثال این توکرها به درجات منصب و رجوع خدمت، واسطه تبلیغات و فرمایشات می‌شوند. با وصف این معنی، از رأی آن جنابان استفسار می‌شود که استعمال این لفظ به چه تأویل و معنی است؟ به هر حال جای ایراد در استعمال لفظ عناد تقصیر امیز هست یا نه؟»

جای دیگر، در نامه بلندی که در ۱۶ شعبان ۱۲۶۶ به وزرای مختار انگلیس و روس نوشته، وجه نظرش را روشن و مستدل بیان می‌کند:

«دوستدار را در همه امورات متعلقه به دولت علیه ایران وانگهی در کلیات، به قدر ذره‌ای بی‌اذن و اجازه اعلیحضرت قدر قدرت، قضا شوکت، شاهنشاه ولینعت خود اختیاری نبوده و نیست، و از حسن انصاف و کمال دانشمندی و درایت آن جنابان تعجب دارد که بخواهند دوستدار را مجبور بسازند در امری که به هیچ وجه من‌الوجوه در آن کار مختار و مقتدر نبوده و نیست، زیرا که دوستدار از سایر تبعه دولت علیه ایران مزیتی که دارد این است که به حکم و اجازه اقدس همایون پادشاهی، مأمور است که در امورات دولتی با آن جنابان در صورت ضرورت مکالمه و مکاتبه نموده، بعد از عرض حضور همایون رد و قبول آن موقوف به اراده علیه و مخصوص ذات همایون است و پس، اگر دوستدار چنین اختیارنامه ابراز کرده باشد، و ادعائی نموده باشد که خودش و بدون اذن و اجازه سنیه اعلیحضرت پادشاه با فروجاه ایران می‌تواند از اعم و اخص امری را فیصله دهد و بگذراند، البته به دوستدار بدارید. والا اگر چنانچه در آن مجلس هر چه آن جنابان گفتند و جوابی که دوستدار داد، همه منوط به امضای پادشاهی بوده است، دیگر چه حرف و بحثی می‌ماند. آن جنابان که بحمدالله تعالی از اهل دولت و از قانون و قاعده هرملت، بلذیت دارند می‌دانند که در هر سلکت به تخصیص ایران، قبول این گونه امور بی‌امضاء و تصدیق پادشاهان هرگز مسموع و مقبول نیست. خلاصه، حرفی که سابقاً به آن جنابان گفته است حالا هم می‌گوید، و آنچه آن جنابان به دوستدار می-

نویسند دوستدار به حضور معدلت دستور اعلیحضرت پادشاه با فروجاه که صاحب تاج و تخت ایران است عرض می‌کند، و آنچه بفرمایند به آن چنابان می‌نویسد.

البته در این سخنان، امیر خواسته از سیاست خود دفاع کند و مصلحت دولت را منظور داشته است، به هر حال از لحاظ اصول حکومت استدلالش درست است.

اما از نظر قدرت صدر اعظم، چون امیر «ذوالریاستین» بود یعنی وزارت کشور و امارت لشکر را بعهده داشت - مجموع دستگاه اجرایی و اداره مملکت در قبضه او بود. به گفته ناصرالدین شاه: «به این قدرت، پیشکار و وزیر ابداً به ایران نیامده بوده». در فرض کلی، تمرکز مطلق قدرت اجرایی در دستگاه صدارت مطلوب نیست، و امیر به این نقص واقف بود. اما آن حالت عکس العمل دیگری بود نسبت به وضع آشفته و بی‌سروسامان حکومت. از این رو خود متذکر گردیده بود که چون کارها انتظام یافت به تأسیس وزارتخانه‌ها و تقسیم کار دست خواهد برد.

چگونگی رابطه میرزا تقی‌خان با ناصرالدین شاه مباحثی است پارک؛ کوشش داریم هرچه دقیق‌تر باز نمایم. مناسبات وزیر و شاه دو جنبه کاملاً متمایز داشت: جنبه رسمی و دولتی، جنبه تربیتی و دایگی. از نظر رسمی، چیزی در رعایت مقام سلطنت و عزت شاه فرو نمی‌گذاشت و حتی غلو می‌کرد. این معنی در نامه‌های دولتی و در اعلامیه‌هایی که در روزنامه وقایع اتفاقیه انتشار یافته چشم‌گیر است.

از مجموع نامه‌های روزانه امیر به شاه این نتیجه‌گیری را می‌کنیم: همه گزارشهای داخلی و خارجی را به عرض شاه می‌رساند؛ او را از گفت و شنود خود با نمایندگان سیاسی آگاه می‌کند؛ گاه یادداشت خصوصی می‌فرستاد و گاه زبانی می‌گفت؛ هرکاستی در کارها می‌دید می‌گفت و یا می‌نوشت؛ تمام نامه‌هایی که به سفارتخانه‌ها می‌فرستاد و دستور-هائی که به ولایات صادر می‌گشت قبلاً از نظر شاه می‌گذراند و گاه کسب تکلیف می‌کرد. پیش از این نمونه‌های متعددی را بدست دادیم، چندمورد دیگر اینجا می‌افزائیم:

یکجا می‌نویسد: «... جواب این نوشتجات را می‌نویسند، و بطور هائی که به نظر همایون می‌رسد، ضرب‌وشتم، مهر و قهر به هم آمیخته خواهد نوشت با کمال تأکید که به نظر همایون خواهد رسید. در صورت پسند خاطر همایون که چاپار برود، جای دیگر می‌گوید: گزارشهایی که رسیده «تمامی را درجوف این عریضه فرستادم که از نظر اتور... بگذرد».

۶. دستور شاه به میرزا شفیع‌خان خواهد آمد.

۷. انگلیس ۶۰/۱۴۲ گزارش ملاقات استیونس با امیر نظام، ۱۵

باز می‌آورد: «مقرر فرموده بودند که جوابهای خراسان به نظر همایون برسد. این غلام هرگز بی آنکه به نظر همایون برسد، با حکم همایون تباشد. يك كلمه كاغذ به جانی نرستاده است. بعد از آنکه همه نوشتجات تمام شد، به نظر همایون می‌رسانند. و آنچه لازم بود امروز در سرسواری به توپ فریدون میرزا گفته شده. در کاغذ دیگر می‌نویسد: «با جناب وزیر مختار... به قدر يك كتاب گفتگو شد. بدیهی است به قدر دانش نا قابل خود در جواب کوتاهی نکرده و تا صبر دارم نخواهم کرد. اما تا مفصلا به خاکپای همایون عرض نکند ابتدا مطلب معلوم نمی‌شود. باز می‌گوید: «دو کاغذ از وزیر مختار انگلیس در باب ارامنه و سپاه‌ها رسید که با صدهزار من عسل نمی‌توان خورد... بعد از آمدن میرزا محمدعلی‌خان نوشتجات وزیر مختار را به حضور همایون می‌فرستم». در نامه دیگر می‌نگارد: «دو نوشته عالیجاه فرست صاحب را درجوف عریضه فرستادم که به نظر مبارک برسد... دیشب جناب وزیر مختار روس هم نزد این غلام آمده، پاره‌ای گفتگوهای دوستانه در باب بهمن میرزا مذکور ساخت که موقوف به تفصیل آن است که زیانی جسارت به عرض شده»^۸.

گفتیم شاه را از هر کاستی که در کارها می‌دید آگاه می‌ساخت. به مثل راجع به محمود میرزا نخستین ولیعهد ناصرالدین شاه راست و پوست‌کنده نوشت: «در باب ولیعهد روحی قده... مقرر داشته بودند که انشاءالله تعالی احوال ایشان خوب است... در باب اطمینان از ناخوشی، پاک و صاف من از این مادر، و این خانه، و آن دایه چشمم آب نمی‌خورد و بسیار می‌ترسم»^۹. نظرش صحیح بود. ولیعهد چندماه بعد به کودکی مرد (جمادی الثانی ۱۲۶۵). باری، امیر نه تنها هیچ دستور عمده‌ای نمی‌فرستاد مگر اینکه پیشتر شاه را از آن آگاهانیده و تصویب او را بدست آورده باشد، بارها پیش‌نویس نامه‌های مهم را به نظر شاه می‌رسانید. می‌نویسد: درخصوص جواب کاغذ ایلچیان روس و انگلیس «میرزا محمدعلی‌خان مسوده را به نظر همایون رسانند. گفت: پسند طبع مبارک شد. باز هم فرستادم، اگر درست نوشته شده، مهر کرده بفرستم. والا هر طور که رأی مبارک علاقه می‌گیرد، بفرمایند. بنویسم. زیرا خیال قبله عالم... از این غلام جمع‌تر است»^{۱۰}. البته مغز متفکر سیاست و اداره‌کننده مملکت میرزا تقی‌خان بود. اصول سیاست را او تعیین می‌کرد، باشاه مشورت می‌کرد، تصویب او را می‌گرفت و به اجرا درمی‌آورد. در این پاره، گاه بود که دستور شاه را تأیید می‌کرد و بی‌کم‌وکاست بکار می‌بست. می‌نویسد: «آنچه حکم و مقور فرموده‌اید، مجری و مطاع است». یا اینکه: «از احکام همایون که مطابق العمل بالنمل

۸. مجلس، آن قطعه‌ها از نامه‌های مختلف امیر به شاه نقل شد.

۹. مجموعه کاغذهای امیر، خطی، محمود میرزا از زن شاه موموم به گلین

خانم بود.

۱۰. مجموعه کاغذهای امیر، خطی.

کاشف از خیالات فدوی بود، استحضار حاصل کرد... همگی از جمعه واجبات و لوازم این کار بوده. اما گاه بود که بردستور شاه ایراد می‌گرفت و او را قانع می‌ساخت که اجرای آن به مصلحت دولت نیست. متذکر می‌گردد که: در باب مأموریت «آن شخص» به کرمان «یکدفعه اگر بگویم، گناه هست او مثل سایرین چنان بداند که گوشت قربانی است، این هم در میانه حصه اوست. صبح به راهی که عرض خواهم کرد، اقدام می‌شود... بعد از صدور دستخط همایون، این غلام بارها جسارت کرده که حد آن را نداشته و نخواهد داشت که بگوید قبول ندارد. در نوکری ابدأ اینطور جسارت را وظیفه خود نمی‌داند»^{۱۱}.

اما راجع به رابطه خصوصی امیر و شاه و جنبه تربیتی و دایگی او: در مناسبات شاه و وزیر حالت خاص و استثنائی وجود داشت که مانندش را نمی‌شناسیم. نه به رابطه متمارفی صدراعظم و پادشاه در نظام سیاست ایرانی می‌ماند؛ نه به عالم پیرومریدی حاجی میرزا آقاسی و محمدشاه شهابتی داشت؛ و نه شبیه وضع تحکم‌آمیز خشک صدراعظم مقتدری چون قائم‌مقام بود نسبت به محمدشاه. دقیق‌ترین بیانی که می‌توانیم بکنیم اینکه در مناسبات شخصی امیر و ناصرالدین‌شاه یک نوع حالت پدری و فرزندگی (خالی از همه ملاحظات و تشریفات دولتی، و حاوی همه جنبه‌های عاطفی و انسانی آن) وجود داشت. در توجیه روانشناسی آن باید بگوئیم ناصرالدین‌شاه که از پدر محبتی ندید، حتی به دوران ولیمهدی موجب درستی به او نمی‌رسید - و از مادرش دلی خوش نداشت بلکه از او بدش می‌آمد - از هر جهت به امیر کبیر روی آورد و او را پشت‌پنجاه خود می‌شناخت. امیر هم آن خواسته رواتی شاه را برآورد. این خود صمیمیت و همدلی متقابلی میان آن دو ایجاد کرد.

از یک سو لطیف‌ترین محبت‌های پدری در نوشته‌های خصوصی امیر به شاه منعکس است: پاکدلانه به شاه می‌نویسد: «خودتان می‌دانید، و خداوند که عالم تمام سرایر است می‌داند که این غلام به قدر وجود ناقابل خود، آنی از خدمت و نوکری شما غفلت نکرده، اگر نتوانسته است مصدر خدمتی لایق بشود از عدم بیخت و نابساعدی طالع این غلام است»^{۱۲}. باز می‌گوید: «عمر و زندگانی و دولت و عزت... را برای آن می‌خواهم که به وجود مبارک خوش بگذرد و قلب مبارک مشعوف باشد... زحمتی که شب و روز این غلام می‌کشد برای خرسندی وجود مبارک است». در بیماری شاه پدران سفرارش می‌کند: «نمی‌دانم فردا چه خواهند کرد، انشاءالله پرهیز را خوب نگاه خواهند داشت - نه مثل ناپرهیزی که در اول این ناخوشی کرده‌اند، نباشد. زیرا که صحت مزاج مبارک شما باعث آسایش هجده‌گروور نفس است»^{۱۳}. فرزانه‌وار می‌گوید: «خدا به شما دل‌تنگی ندهد، زیرا خیال مثل

۱۱. مجموعه کاغذهای امیر، خطی.

۱۲. متن نامه خواهد آمد.

۱۳. مجموعه کاغذهای امیر، خطی.

درختی است که از خود گرم بیرون می‌آورد، و کم‌کم می‌پوساند تا به جزئی صدمه‌ای تمام می‌شود»^{۱۴}.

از سوی دیگر، امیر که معمولاً خویشتن‌دار بود، آنقدر خود را پادشاه یگندل می‌دانست که خصوصی‌ترین امور زندگی‌اش را هم از شاه کتمان نمی‌داشت. حتی شاه را از انفعالات نفسانی خود و حالت غمزدگی که گاه بر او چیره می‌گشت، می‌آگاهانید^{۱۵}. این هم گشتنی است که لحن نامه‌های خصوصی او که به‌خط خود به‌شاه نگاشته، خیلی خودمانی است. معمولاً خود را «فدوی» و «غلام» و «خانه‌زاد» می‌خواند. و گاه به‌صورت اول‌شخص «من» نام می‌برد، و به‌شاه «شما» خطاب می‌کند. آن نشانه‌ای است از یگانگی مناسبات شاه و وزیر، اما در کاغذهایی که به‌خط منشی خود به‌شاه نوشته، کاملاً رسمی است و همهٔ القاب سلطنت را مرعی داشته است. این نیز مؤید نکته‌ای است که پیشتر گفتیم: در انظار نمی‌خواست از مقام سلطنت چیزی کاسته شود. بر روی هم بیش از پانصننامهٔ خصوصی امیر به شاه تاکنون به‌دست ما رسیده است. در مجموع آنها یک لفظ چاپلوسانه نیافتیم. به‌تعبیر خودش: هر چه می‌نوشت «تملق و جسارت نبود، حقیقت‌گویی بوده». در جهت متقابل، شاه امیر را بسیار عزیز می‌داشت. او را به فداکاری و صداقت می‌شناخت، و خدمتش را بی‌ستود. شاه آشکارا می‌گفت: «سعادت سلطنتش بسته به وجود امیر نظام است»^{۱۶}. بارها به این زبان، امیر از لطف شاهانه سپاسگزار است: «دستخط همایون که مایهٔ هزاران افتخار و اعتبار بود زیارت شد». یا اینکه: «خط همایون که به افتخار این غلام ارادت فرجام شرف صدور یافته بود زیارت نمود... در جنب این مکرمتها نه زبان شکر دارم، نه درخور عنایات کامله خدمتی از دست برمی‌آید»^{۱۷}. در شناخت روابط امیر و شاه این نکته مهم است که امیر بی‌نهایت به محبت شاه حساس است. و اندک بی‌مهری در ذهن او تأثیر می‌گذاشت. می‌نویسد: «همین قدر جسارت می‌شود که این غلام برای دو روزه عمر دنیا از شما مأیوس نمی‌شوم... اما انسان است! یا این همه اعتقاد و نوکری البته حرف ملال‌انگیزه دل‌سرد می‌کند، از فضل خدا امیدوارم از طرف سرکار نباشد، بل از افساد باشد که این غلام را دلخور نمایند»^{۱۸}. گاه سخنش بر دل می‌نشیند: «استدعائی و منظوری نداشت و ندارد که تفاوتی به‌حال نوکری این غلام حاصل آید؛ حالت مهر خودیونی که باید می‌دهد»^{۱۹}. آن انفعال عاطفی، واکنشی است از راستی او در خدمتگزاری به پادشاه: «به اعتقاد خود اگر عرضی نماید... گمان در عرض خود بی‌صداقت نباشد. نمی‌خواهد

۱۴. مجلس، نامه‌های خصوصی امیر به شاه، خطی.

۱۵. نگاه کنید به بخش سوم.

۱۶. انگلیس ۶۵/۱۴۴، فراغت به پالمستون، ۲۳ فوریه ۱۸۴۹.

۱۷. مجموعهٔ کاغذهای امیر، خطی.

۱۸. از همان مجموعه. ۱۹. متن نامه خواهد آمد.

جسارت کرده اجرائی خدمت نماید، ولیکن آنچه در نوکری توانسته، گمان، خودداری نکرده است»^{۲۰}.

چند نکته دیگر از عوامل انسانی و خودمآنی شاه و امیر بگوئیم: شاه همواره از حال او پرسیان است. در نخجیرگاه هم به یاد او بود، و از کبکهای شکار کرده سهم امیر را کنار می گذاشت. امیر هر روز سراغ شاه می رفت، یا احضار می گردید. یکبار که قبل از قورق احضار شده بود، گفت: «شرفیایی این غلام حالا نمی شود، کار زیاد دارم. باغ قورق پرشمی دارد، در حقیقت صحرا می باشد، اما حالا دلتان می خواهد، امر با سرکار همایون است». گاه اگر لازم می افتاد بیوقت نزد شاه می رفت: «عرضکی داشته و دارم، و به اعتقاد خودم وقت آن می گذرد. حالا چه می فرمایند». اگر سرپاهم باشد، یا همان در اندرون هم باشد می خواهم شرفیاب شوم. «شاه گاهی سخن به شوخی می گفت. اما امیر به معنی آن حساس است: «شوخی فرموده بودند، دلکن معنی داشت. انشاءالله شما از همان راه مرحمت و شوخی مرقوم فرموده بودند»^{۲۱}. نوشته های امیر به شاه همیشه خشک و رسمی نیست، گاهی به نکته های لطیف بر می خوریم. نمونه اش را پیشتر خواندیم^{۲۲}. یکجا گویند: «این آدم که من دیدم، بی ضرب چهارگاه می رقصید، علی الخصوص که از توپیرایه ای بر او بستند»^{۲۳}. جای دیگر می نویسد: «تا شام منتظر شدم، تشریف نیاوردید... باوجود جزئی نقاهتی که در مزاج ملکزاده بود، به او وعده داده بودم که عصری بیاهم... باهم به باغ برویم. حالا شام است آمده ام. از آنجا مانده، از اینجا رانده، چه می فرمایید و چه ترضیه مرحمت می فرمایند که تلافی این دو ضرر بشود»^{۲۴}.

در مالم مناسبات شاه و وزیر، روش امیر به عنوان مربی نیکخواه ناصراندین شاه شایان توجه است. و در شناخت مقام استثنائی امیر در نظام دولت مطلقه ایرانی هم دارای اهمیت است. یگانه هدفش این بود که شاه فن مملکتداری را بیاموزد، به مسئولیت سلطنت آگاه گردد، و به کارها هشیار باشد. اینجا به عنوان آموزگاری دلسوز و فرزانه، شیوه نرمی و سختی هر دو را بکار می بست. در یکی از مهمترین نامه های امیر که به دست ما رسیده، شاه را متنبه می گرداند که: «به این طفره ها و امروز و فردا کردن و از کارگریختن، در ایران به این هرزگی حکما نمی توان سلطنت کرد... بلکه باید به همه امور بینا باشد، و همه چیز را جویا گردد، و خاطر نشان می کند: «گیرم که من ناخوش یا مردم... شما باید سلطنت بکنید یا نه؟... یا دائم محتاج به وجود یک پندنی باشید». نامه نغز و جاندار امیر را

۲۰. مجلس، نامه های خصوصی امیر به شاه، خطی.

۲۱. آن قطعه ها از مجموعه کاغذهای امیر، نقل شده اند.

۲۲. نگاه کنید به بخش سوم.

۲۳. مجلس، نامه های خصوصی امیر به شاه، خطی.

۲۴. مجموعه کاغذهای امیر، خطی.

می آوریم ۲۵:

قربان خاکبای همایونت شوم،

دستخط همایون زیارت شد. اولاً استفسار حال این غلام را کرده بودند، بدنیست. حکیم این غلام موسی کلکک و ملامحمد هردو هستند. ثانیاً درباب سان سواره بانگلی مقرر فرموده بودند که: در میدان نمی-شود بیرون بروید. اگر آجودان باشی عرض کرده یا خود اختیار فرموده اید امر باقبله عالم است، ولکن به این طفره ها و امروز و فردا کردن و از کار گریختن در ایران به این هرزگی حکماً نمی توان سلطنت کرد. بگیرم که من ناخوشی یا مردم فدای خاکبای همایون. شما باید سلطنت بکنید یا نه؟ اگر شما باید سلطنت بکنید بسم الله. چرا طفره می زنید؟ موافق قاعده کل عالم پادشاهان سابق چنان نبوده که همگی در سن سی ساله و چهل ساله به تخت سلطنت نشسته باشند؛ در ده سالگی نشستند و سی و چهل سال در کمال پاکیزگی پادشاهی کردند. هر روز از حال شهر چرا خبردار نمی شوید که چه واقع می شود؟ و بعد از استحضار چه حکم می فرمایند. از درخانه و مردم و اوضاع ولایات چه خبر می شود و چه حکم می فرمایند؟ قورخانه و تویی که بایست به آسترآباد برود رفت یا نه؟ این همه قشون که در این شهر است از خوب و بد سرکرده های آنها چه وقت خواستند؟ و از حال هر قوج دایم خبردار شدید؟ و همچنین بنده ناخوشم و بگیرم هیچ خوب نشدم، شما نباید دست از کار خود بردارید، یا دایم محتاج به وجود یک بندگی باشید. اگر چه جسارت است اما ناچار عرض کردم. باقی الامر همایون.

نامه بعدی امیر می نماید که سخنش در شاه تاثیر کرده و به کار دولت دل داده است. پس به مهربانی می نویسد و شاه را تشویق می کند که: دو ماه اینطور دماغ درکار بسوزانید، جمیع خیالات فاسد از دماغ مردم ایران برود، و کارها چنان نظم بگیرد که همه عالم حسرت بخورند. متن نامه ارزنده امیر را نقل می کنیم:

هو. قربان خاکبای همایون مبارک شوم،

دستخط همایون زیارت شد. خدا این نصف جان ناقابل این غلام را فدای خاکبای همایون نماید. امیدوار از فضل خدا و باطن ائمه اطهار(ص) هستم که دو ماه اینطور دماغ درکار بسوزانید، جمیع خیالات فاسد از دماغ مردم ایران برود، و کارها چنان نظم بگیرد که همه عالم حسرت بخورند، و وجود امثال این غلام باشد یا نباشد به فضل خدا ذات مبارک

۲۵. اصل این نامه و نامه بعدی در تصرف مرحوم سید نصرالله تقوی بود تصویر هر دو نامه جزو ضمایم کتاب آمده است.

دوای هر دردی باشد، و چنان محیط بر کار شوند که بی‌مشاوره احدی خدمات کلّیه به یک اشاره خاطر همایون انجام گیرد، زیرا که جمیع عالم درخوب و بد از تشر و کارسازی اول امت که ببینند، بعد خود بخود از واهمه سلطنت راه می‌رود. اینها تملق و جسارت نبود حقیقت‌گوئی بود که جسارت به عرض می‌شود، البته بعد از نوشتن جوابها به نظر همایون می‌رسد. باقی‌الامر همایون.

در پرورش شخصیت سیاسی شاه، همه‌جا تعلیمات زیرکانه‌ای می‌دهد که در گفت و شنود با نمایندگان خارجی چنین و چنان بگوید، حتی مراقب رفتار عمومی شاه است، از آنکه ناصرالدین‌شاه در جوانی خجول بود و گویا زود دست‌پاچه می‌شد. راجع به ملاقات وزیرمختار روس، شاه را چنین راهنمایی می‌کند: «استدعا دارد که اگر دیدن [عادی] است، امیدوار است که چنان مکالمه فرمایند که اگر بعد از اینها، مطلبی در جواب و سؤال لازم شود و فدوی بگوید که حکم همایون است، باور نمایند، و اگر مطلبی عرض نماید، امیدوار است که چنان جوابهای درست، درعین آراستی و ملایمت بفرمایند که بسیار مستحسن شود - و نقل سیاه‌ها و ایلچی انگلیس نشود که شش ماهه است متصل می‌گویند که شاهنشاه راضی بودند، تو رفتی برهم زدی. اگرچه جسارت بود، اما لازم بود که عرض شده به مورد دیگر راجع به ملاقات ایلچی انگلیس متذکر می‌شود: «می‌خواستم عرض بکنم که مبدا فردا جوابی برخلاف مصلحت دولتخواهان بفرمایند» ۲۶. یا اینکه: در فلان مطلب «شما فرمایشی نفرمایند تا فلام تفصیل را خاکپای همایون عرض نماید» ۲۷.

در اداره امور داخلی نیز همان‌گونه شاه را تعلیم می‌داد: «در دستخط همایون التفات فرموده بنگارید: یکی به نواب حمزه میرزا، اما لفظ والی در حق او مرقوم نفرمایند، یکی به نواب سلطان مراد میرزا، مضمون این باشد...» پس از ذکر مضمون دستخط، می‌افزاید که مرقوم دارند: «تفصیل را جناب امیر نظام به شما نوشته‌اند» ۲۸. در برخی موضوعها سر بسته سخن گفته که تنها شاه که سابقه ذهنی داشته، پی ببرد. به مثل: فلان مطلب را «نخواست که فدوی در عریضه عرض نماید» یا اینکه: «در باب شخص معلوم نه آنطور است که جلوه کرد، خودم تفصیل را... عرض می‌کنم... تا چیزی ندانم عرض نمی‌کنم» رفتار و کردار شاه را نیز از نظر دور نمی‌داشت. یکجا خاطر نشان می‌نماید: «چون وعده به‌خانه فخرالدوله داده‌اند، بدیسی است که لازم است تشریف ببرند از راه باغ. اما اگر تکلیف تکیه بکند، انشاءالله تعالی قبول نخواهند فرمود» جای دیگر به طعن

۲۶. مجلس، نامه‌های خصوصی امیر به شاه، خطی.

۲۷. مجموعه کاغذهای امیر، خطی.

۲۸. برای شرح موضوع نگاه کنید به بخش هفتم.

می‌آورد، «امر خیر طلب انشاء الله مبارک است، زیاده جسارت نوزید». خلاصه اینکه به قول دکتر پلک طبیب شاه: «امیر نظام آنچه را که لازمه سلطنت بود، به‌شاه می‌آموخت، و خطابه‌های شاه را که باید در مواقع سلام بخواند، تهیه و تصحیح می‌کرده»^{۳۹}.

میرزا تقی‌خان به‌عنوان مربی ناصرالدین‌شاه، اگر نتوانست همهٔ جهات شخصیت او را پرورش دهد و او را در کار سیاست صاحب‌ثبات‌رأی و عزم قوی گرداند - این اندازه هست که تعلیم و تربیتی که او به‌شاه داد در رشد فهم سیاسی او به‌یقین تأثیری نیکو داشت - تأثیری که از همان دورهٔ امیر بچشم می‌خورد. به‌چند نمونهٔ آن توجه می‌دهیم:

در نامهٔ امیر به‌شاه می‌خوانیم: «مقرر فرموده بودند که به‌حکام بنویسد که عریضه بنویسند. حسب‌الامر با چاپار آینده پانزدهم [مهر] می‌نویسد. ولیکن حکام در این باب خلاف معمول پادشاهان سلف نکرده‌اند. قدیماً رسم همان بوده است که کم عریضه عرض می‌کرده‌اند، اما رسم صحیح حکم پادشاهان [این] که حالا می‌فرمایند، می‌باشد»^{۴۰}. روشن است که از حکام ولایات کمتر گزارش می‌رسید، و اکنون به‌دستور شاه مقرر گردید که متعماً گزارش بفرستد.

دیگر مورد مهم این بود که مسودهٔ چند نامهٔ رسمی را در خصوص روابط ایران و عثمانی و مأموریت مشیرالدوله به‌کمیسون مرزی، برای مطالعه و صوابدید شاه فرستاد. ر ضمن یادداشت خود به‌شاه توضیح داد: «دو کاغذ مفصل به وزرای مختار نوشته شده بود. ثانیاً دو کاغذ دیگر از آنها مختصرتر من باب الاحتیاط نیز نوشته شده، کاغذهای مزبوره را فرستاده که نظر مبارک... بگذرد. قرار داده است... اول دو کاغذ مفصل را ابلاغ نماید. بعد از آنکه گفتگوی طرفین منجر به آن شد که باید مشیرالدوله لامحاله برود، آن وقت دو کاغذ آخری را برای ختم کلام داده باشد. هرگاه مقبول خاطر مبارک... باشد اقدام خواهد شد. امره‌الاعلیٰ بطاعه».

شاه در حاشیه این نکته‌جویی را می‌کند: «دو کاغذ مفصل را در باب اسطاطاسکو نوشته بودید، بسیار خوب پسندیدیم. اما دو کاغذ مختصر را که مضمونش اذن دادن به‌میرزا جعفرخان است به‌زهاب و کرمان برای تحدید حدود، پسندیدیم. و این معنی و قرار را بی‌اینکه وزرای مختار کاغذ دولتی بدهند که مأمور روم مثل سرحد آذربایجان و محرمه اغتشاش و حرف خلاف عهد ارزنة الروم،...»^{۴۱}. نمونه‌ای از دستخطهای شاه به‌امیر که مراقبت

39. J. Polak, vol. 1, P. 7.

۳۹. مجموعهٔ کاغذهای امیر، خطی.

۴۰. گوشهٔ کاغذپاره شده، اما مطلب روشن است. شاه می‌گوید: نخست وزرای مختار روس و انگلیس تضمین کنند که قصبهٔ قفقاز و محرمه تکرار نگردد، آن وقت مشیرالدوله به‌مرز زهاب و کرمان برود. (نگاه کنید به مختصر روابط ایران و عثمانی).

او را در کارها می‌نماید نقل می‌کنیم ۳۲:

جناب امیرنظام،

انشاءالله احوالتان خوبست؛ با کارهای زیاد امروز نمی‌دانم چه گردید؛ جواب کاغذهای روس و انگلیس را البته نوشتید. دیگر سلیمان‌خان کی می‌رود احکامش را گفتید بنویسند یاخیر؛ دیگر از سلامتی احوالتان و امورات دوکلمه قلمی ننماید، مستحضر باشم. فی‌جمادی‌الثانی ۱۲۶۶.

گفتار ما تا اینجا محدود بود به سنجش رابطه دولت امیر و سلطنت به‌استناد نوشته‌های رسمی ایران و نامه‌های خصوصی امیر که معتبرترین مأخذ این مبحث است. ببینیم آن معانی در گزارشهای وزیرمختار انگلیس چگونه منعکس گردیده و نظر او در ارزش‌یابی قدرت امیر و تأثیر او در پرورش شخصیت ناصرالدین‌شاه چیست.

چهار ماه پس از سلطنت شاه و صدارت امیر، کاردار انگلیس می‌نویسد: «امیرنظام مورد نهایت اعتماد شاه است، رأی و میل او تنها راهنمای سلطنت در انجام کارها و اصلاحات مصنکت می‌باشند. . . . شاه نسبت به عوش و کاردانی امیرنظام همان اعتقادی را دارد که محمدشاه نسبت به حاجی‌میرزا آقاسی داشت. امیر کاری را انجام نمی‌دهد مگر اینکه قبلاً با شاه مشورت نماید؛ این معنی حتی در امور بسیار جزئی صادق است. در هر مطلبی اگر فرصت توضیح‌زبانی نداشته باشد، یادداشت مفصلی به‌شاه می‌فرستد و نظر خود را می‌دهد. شاه نیز معمولاً تصمیم خود را به‌خط خودش می‌نگارد» ۳۳.

یک سال بعد شیل می‌نویسد: «برقرار ساختن امنیت و ترقی وضع عمومی کشور طبعاً موجب تحکیم حکومت گردیده، خاصه دولت امیرنظام پیش از پیش استوار گشته... شاه دائماً و کاردان‌تر از سابق بنظررسید؛ امید می‌رود بتواند مقامی را که شایسته سلطنت است کسب کند، مرتبه آخر که حضور شاه بازیافتیم، بسیار سنجیده و درست سخن می‌گفت. ترقی او نسبت به مرتبه گذشته شگفت‌آور بود. شاه را از توجهی که به امور مملکت معمول داشته تبریک گفتیم، و خاصه توصیه نمودم که خود را از همه کارها آگاه بدارد» ۳۴. همه از یمن تربیت امیر بود.

شش ماه بعد می‌نگارد: «قدرت امیرنظام همچنان برجاست، از اعتماد شاه نسبت به او هیچ کاسته نشده، اما امیرنظام خردمندانه از تسلط مطلق خود بر شاه کم کرده است. . . . شاه در کارهای جاری این اندازه

۳۲. مجلس، نامه‌های خصوصی امیر به شاه، خطی.

۳۳. انگلیس ۶۵/۱۴۴ فرانت، به پالمستون، ۲۶ ژانویه ۱۸۴۹.

۳۴. انگلیس ۶۵/۱۵۰ شیل، به فرانت، ۲۳ فوریه ۱۸۵۰.

کوشاست که گزارشهای روزانه کشور را می خوانند، گرچه به ندرت ممکن است بدون مشورت و تصویب امیر نظام دستوری صادر نمایند، زندگی خصوصی شاه از قاعده دست بیرون نیست، رفتارش ساده و بی پیرایه است، و حتی شاید بیش از اندازه برای ایران ساده باشد.^{۳۵}

نتیجه‌ای که از مجموع مدارک اصیل تاریخ می‌گیریم اینکه هیچ امر دولتی نبود که شاه را از آن آگاه نگردانند، هیچ تصمیم عمده‌ای نمی‌گرفت مگر با تصویب شاه باشد، و امیر خود مشوق شاه بود و حتی او را وادار می‌کرد که به کارها رسیدگی نماید، و در فن سیاست خیره گردد، پس سخن برخی تاریخ‌پردازان مبنی بر اینکه میرزاتقی‌خان مانع دخل و تصرف ناصرالدین‌شاه در اداره مملکت بود - یکسره باطل و نامعتبر است. اینک می‌پردازیم به بررسی رابطه امیر با دستگاه دربار.

قبلا در سنجش اعتبار دولت امیر از دیدگاه طبقات مختلف اجتماع، نتیجه‌گیریهای سابق را به اجمال یادآور می‌شویم: «جمیع رعایا به بودن امیر راضی بودند»^{۳۶}. طبقه رعیت که از زورستانی دیوانیان و سیورسات لشکریان رهائی یافته، دعاگوی نظم میرزاتقی‌خانی بودند، کسبه خرده‌پا و طبقه بازرگان و صنعتکاران که کارشان خوب رونق گرفته بود، پشتیبان امیر بودند، و دیدیم که در شورش ساختگی سربازان ارك، مردم شهر دکان و بازار را بستند و به مقابله آنان برخاستند - بطوری که «در این مملکت هیچوقت چنین تظاهراتی به نفع وزیری دیده نشده است»^{۳۷} از طبقه حاکم - اهل قلم و مستوفیان نیز بطورکلی روی دل به سوی حکومت امیر داشتند؛ نزدیک‌ترین همکاران امیر در میان همان صنف بودند، همچنین گروه محدود در من خوانده‌ای که تازه به دستگاه دیوان راه یافته، از معتقدان اصلاح و ترقی بودند، از طبقه روحانی، مخالفی جدی علیه امیر بظهور نرسید. ولی اعیان مملکت چون مجال تعدی و خودمیری نداشتند به عزل او کوشیدند^{۳۸}. اما این «اعیان» چه کسانی بودند؟ همان‌کهنه درباریان، پاره‌ای از شاهزادگان، و خاصه رؤسای قوم و قبیله قاجار. (نباید همه شاهزادگان را از مخالفان امیر شمرد)^{۳۹}. سردسته دشمنان امیر، مهدعلیا مادرشاه (مادرزن خود امیر) بود، او بود که توطئه می‌چید و مایه قوت معاندان امیر بود. از آن جمله بودند، سلیمان‌خان قاجار (خان خانان) برادر مهدعلیا، شیرخان عین‌الملک که ایلخانیگری ضایفه قاجار را داشت، و میرزا آقاخان نوری.

امیر از پشتیبانی کامل و محبت قلبی شاه برخوردار بود. در دولت

۳۵. انگلیس ۶۰/۱۵۳ شیل به پالمستون، ۲۲ اوت ۱۸۵۵.

۳۶. صدرالتواریخ، خطی.

۳۷. انگلیس ۶۰/۱۴۴، فرانت به پالمستون، ۱۷ مارس ۱۸۴۹.

۳۸. صدرالتواریخ، خطی.

۳۹. گفته‌های نادر میرزا، علیقلی میرزا، و جهانگیر میرزا (که پیشتر

آورده‌ایم) نموداری است از وجهه نظر شاهزادگانی که قدر دولت میرزا تقی‌خان را کم یا بیش می‌شناختند.

منتظم او تمایلات جاه طلبی همان طبقه «اعیان» مهار گردید، و جلوگیری از نفوذ و پرستی آنان را بست - نه کسی رایاری دخل و تصرف بیجا در اداره سیاست بود، و نه توان دستبرد به حقوق دیگران. به علاوه کاستن مستمریهای گزاف شاهزادگان و درباریان، عاملی در برانگیختن خصومت آنان بود. اینکه سید علیا به شاه می نویسد: «میرزاتقی... شاهزاده های بیچاره را از سگت کمتر کرده بود»^{۴۰} - جامع همه آن معانی است. قضیه زیر باز نمای برخورد دولت منتظم میرزاتقی خانی است با نفع طبقه اعیان که حتی امیر را تهدید به قتل کرده اند:

برای تنظیم حقوق دیوانی از املاک، به دستور امیر به وضع اراضی حاصلخیز و املاک تیول و خالصه رسیدگی شد. و کتابچه جامعی با تعیین میزان مالیات فراهم آمد. سر و صدای نزدیکان و بستگان شاه از جمله عمه پیر او بلند شد. امیر دفتر را پیش شاه فرستاد و به تأکید نوشت: «سند جمیع املاک همان کتابچه است. طوری نشود که او راق او گم شود که ضرر زیاد عاید خودتان می شود. نمی دانید که مردم چه قدر طالب هستند که این کتابچه از دست برود. و اینکه اصرار کردم که کتابچه به نظر همایون برسد، برای آن عمه بود که حال روز این غلام بیچاره را ببینند که از دست این زن و مردها چه می کشم - این عمه که یک پیره زن می باشد به تشر و فریاد بر سر این غلام چه می آورد، تا ما برین. هر روز به تمک قبله عالم... صد هزار تهدید قتل می نمایند»^{۴۱}. همانجا تصریح دارد که با مهدعلیا هم، سؤال و جوابی به میان آمد.

آن قضیه که به ظاهر ساده می نماید، روشنگر وجهه خاطر طبقه اعیان دولت است نسبت به حکومت امیر. آن طبقه آن قدر به بیقاعدگی خو گرفته بودند که وضع هر قاعده ای را تهدیدی به نفع خویش می شناختند؛ چیزی که در میانه نبود نفع عمومی بود. آن کسان از «صد هزار تهدید قتل» باز نمی ایستادند. امیر به کین آن گروه واقف بود که می نویسد: «دشمن از برای این غلام از زن و مرد زیاد است؛ خداوند عالم وجود پادشاه... را از بلا محافظت نموده»^{۴۲}. گفته نماینده انگلیس مبنی بر اینکه: «بزرگان مملکت دشمن امیر نظام هستند»^{۴۳} - دلالت بر همان معنی دارد. سخن دیگر شیل در واقع وصف درستی است از خلق و خو و کردار اجتماعی همان طبقه: «چیزی که در این ملک وجود ندارد، شرف و حیثیت و ایمان و حق شناسی است. سود پرستی و طمع ورزی حاکم بر هر چیزی است. و انگیزه های آنی و هوس و نیرنگ و افسون بر این جامعه مستولی است»^{۴۴}.

۴۰. متن نامه مهدعلیا نقل خواهد شد.

۴۱. مجموعه کاغذهای امیر، خطی.

۴۲. مجلس، نامه های خصوصی امیر به شاه، خطی.

۴۳. انگلیس ۶۵/۱۴۴، فرانت به پالمستون، ۲۶ ژانویه ۱۸۴۹.

۴۴. انگلیس ۶۵/۱۵۳، شیل به پالمستون، ۲ اوت ۱۸۵۰.

بسیاری از آن «بزرگان» که از شاه روی خوش نمی‌دیدند، به سوی مهدعلیا روی آوردند. شخصیت مادرشاه را باید بشناسیم. و روابط امیر با او هم درخور بررسی دقیق است.

جهان خانم مشهور به «نواب» و ملقب به «مهدعلیا» دختر امیر محمد قاسم خان قاجار، زن محمدشاه، و مادر ناصرالدین‌شاه و ملکزاده عزت‌الدوله بود. بسیار باهوش بود، جاه‌طلب و تجمل‌دوست، و از زیبایی بی‌بهره، خصلت ربطی داشت، و به شیوه چلیپا خوب می‌نوشت. به علاوه در فن مکرزانه استاد بی‌بدلی بود. منش او را قدرت‌پرستی و جنون جنسی می‌ساخت؛ زندگی او پرورده آن دو عنصر بود. محمدشاه از جهان خانم بدش می‌آمد، و طلاقش داده بود، اما از دست او خلاصی نداشت، در برابرش عاجز مانده. در دوره قدرت بین مرگت محمدشاه و جلوس ناصرالدین‌شاه به تخت سلطنت، مهدعلیا نایب‌السلطنه و از حکمرانی کرد. شاه تازه بر خلاف رأی مادرش، میرزا تقی‌خان را به صدارت گماشت. این بی‌اعتنائی در عالم «مادرشاهی» بروی گران آمد، خاصه بر مادر قدرت‌طلبی که تا دیروز حکمش روان بود. به هر حال مهدعلیا برای خود دستگاهی داشت، و علی‌قلی میرزا اعتضادالسلطنه پیشکارش بود. اسناد معتبر ما چند مطلب عمده را آشکار می‌دارند: مهدعلیا از همان آغاز صدارت امیر به توطنه چینی پرداخت؛ امیر نه فقط مدارا می‌کرد بلکه تقاضاهای او را برمی‌آورد که دشمنی‌اش را بر نینگیزاند؛ شاه مادرش را به خود راه نمی‌داد و از وی دوری می‌جست؛ و نکته بسیار قابل توجه اینکه امیر در دلجویی شاه از مهدعلیا می‌کوشید. در توضیح آن معانی به این اسناد توجه می‌دهیم:

چهار ماهی از سلطنت شاه و وزارت امیر نگذشته بود که در گزارش نماینده انگلیس می‌خوانیم: «شاه نسبت به امیر نظام کمال اعتماد را دارد... اما بزرگان مملکت دشمن امیر هستند. و برای اینکه کار را بر او دشوار سازند، از هیچ دسیسه‌ای روگردان نیستند. مادرشاه اخیراً تلاش کرد شاید اعتماد پادشاه را از امیر نظام متزلزل گرداند، تیرش به سنگ خورد و کاری از پیش نبرده^{۴۵}. چند روز بعد امیر گفته بود: «مهدعلیا ناراضیان را دور خود جمع کرده، و تمام کوشش خود را بکار بسته که اقدامات و تدابیر دولت را تباہ گرداند، و حال آنکه آنچه مهدعلیا خواسته بود، من به او داده‌ام»^{۴۶}.

از آن برمی‌آید که نه تنها سرای مهدعلیا محلل مخالفت امیر و کاتون فتنه انگیزی بود، در ضایع کردن کارهای دولت هم کوتاهی نمی‌ورزیدند. و باید به خاطر بیاوریم که در این زمان دولت با مشکلات گوناگونی مواجه بود که اساس سلطنت ناصرالدین‌شاه را تهدید می‌کرد. معیناً امیر راه مدارا پیش گرفت. و همان اوان به شاه می‌نویسد: «گمان ندارم نواب به شکست حکم همایون در این شش ماهه اول [سلطنت] راضی شود، زیرا که دنیا را

۴۵. انگلیس ۶۵/۱۴۴، فرانت به پالمستون، ۲۶ ژانویه ۱۸۴۹.

۴۶. انگلیس ۶۵/۱۴۴، فرانت به پالمستون، ۳۱ ژانویه ۱۸۴۹.

معلوم است برای وجود مبارک شما واستقامت احکام شما می‌خواهد ... در هر صورت امر با خود سرکار همایون است.^{۴۷} همچنین شاه را به استمالت از مهدعلیا ترغیب می‌نماید: «دیروز والدۀ سرکار را زیاد دلگیر دیدم، خودم فردا خاکپای مبارک عرض می‌کنم، اگر چسارت نباشد، عرض می‌کند که زودتر زیاد مهربانی و دلجوئی قلبی بفرمایند، امیدوار است که عرایض این غلام که از راه بی‌عرضی است، خاکپای همایون مقبول باشد»^{۴۸}.

از آن دو نامه دستگیر می‌شود که شاه از مادرش سخت دلخور بود، و امیر میانه‌داز و فرزند را می‌گیرد - از آنکه دوگانگی میان آنان را، در آن مرحله باریک، مصلحت‌دولت نمی‌دانست. در عین حال رای خود را نمی‌خواهد بر شاه تحمیل گرداند، باید خاطر نشان نمایم که مقارن همین زمان بود که شاه برخلاف میل مادرش، یگانه خواهرتنتی خود عزت‌الدوله را به عقد نکاح امیر در آورد (۲۲ ربیع‌الاول ۱۲۶۵). از تصایده انگلیس می‌شنویم:

«مهدعلیا با آن زن آشویی به شدت مخالفت کرد برای اینکه می‌ترسید بر نفوذ امیر نظام بیفزاید، و این امری طبیعی بود. اما شاه حرف مادرش را گوش نداد و در این کار اصرار داشت. و می‌گفت سعادت سلطنتش بسته به وجود امیر نظام است. افراد خاندان سلطنتی، در اندرون مضمون طعن‌آمیز کوکت کرده‌اند که پسر نوکر قائم‌مقام را با خواهر شاه فعلی و دختر شاه سابق دست‌بندست داده‌اند»^{۴۹}.

شاه تصمیم خود را درباره عروسی خواهرش با امیر، بایی‌اعتنائی تحقیق‌آمیزی نسبت به رای مادرش اجرا کرد. در نامه امیر به شاه نیز تصریح رفته که: «قدوی از اول برخود قبلۀ عالم ... معلوم است که نمی‌خواستم در این شهر صاحب‌خانه و عیال شوم. بعد، به حکم همایون و برای پیشرفت خدمت شما این عمل را اقدام کردم»^{۵۰}. اینکه هنوز امیر جانب مهدعلیا را نگاه می‌داشت - یا برای این بود که کینه مادرش را تشدید نکند، یا خیال می‌کرد بتوان با او راه بیاید، یا می‌خواست از متشکل‌گردیدن قدرت بدخواهانش در زیر لوای مهدعلیا جلوگیری نماید. در هر حال سعی در مدارا داشت. نمودار رویۀ امیر چند کاغذی است که در قضیۀ سلیمان‌خان قاجار معروف به «خان‌خان» برادر مهدعلیا، به شاه نوشته. این مرد از ناپکاران بود و مبلغ دوازده هزار تومان قرض داشت، و مهدعلیا ضامن برادرش شده بود. می‌نویسد:

«... دلم به حال مهدعلیا و خودم از دست اینها می‌سوزد ... به فرمایش ایشان هم راه نمی‌روند، سوای دلتنگی چاره‌ای ندارد ... من هر طور که فکر

۴۷. مجموعه کاغذهای امیر، خطی، نامه [ربیع‌الاول ۱۲۶۵].

۴۸. مجموعه کاغذهای امیر، خطی. تاریخ آن باید سال ۱۲۶۵ باشد زیرا

به شورش سالار اشاره‌ای دارد.

۴۹. انگلیس ۶۰/۱۴۴، فرانت به پالمستون، ۲۳ فوریه ۱۸۴۹.

۵۰. مجموعه کاغذهای امیر، خطی.

می‌کنم با این مرد که خان‌خانان است چه طور راه بروم، از قوهٔ عقلم خارج است. در حبس بماند، دلخوری خانم است. بیرون بیاید، راستش باشما به ترس و سطوت سلطنت راه نمی‌رود... پول نمی‌دهد، از عهد به بر نمی‌آید. راجع به او باز می‌آورد: «آدمی که اول و آخر حرفش معتبر نیست، نمی‌دانم با او چه باید کرد»؟ از این ماجرا به ستوه آمده بود: «نه سرگت برای این غلام هست، نه خلاصی از دست این قسم معامله‌ها» - برای اینکه «نواب ضامن شده» است.^{۵۱}

نتیجه اینکه این تصور خطاست که میرزا تقی‌خان از روز اول با مهد علیا در افتاد، یا با او سرنامزگاری داشت. اما جان کلام این است که متعلق سیاست امیر یا نفع افراد آن قوم و قبیله - تضاد عینی داشت. این مهد علیانش بود، آن عمهٔ عجوزه، و این هم خان‌خانان. کار امیر با آن دارو دست، روزی بد پیکار می‌کشید. یا دقیق‌تر بگوییم پیکار آنان آشکار می‌گردید.

یک سال و نیم از صدارت امیر گذشت. نوشتهٔ وزیر مختار انگلیس را می‌آوریم که: «دولت امیر نظام بیش از پیش استوار گشته است. شمار دشمنانش کمتر از سابق نیستند، اما هنوز توطئه‌ای که بتواند او را براندازد، وجود ندارد. فعلا قدرت امیر نظام بر جاست و حکومتش ایمن»^{۵۲}. باز از او می‌شنویم: «خیال اینکه شاه امیر نظام را معزول گرداند و دیگری را به جای او بنشاند، در بین نیست. همهٔ قدرت در دست اوست. از اینرو رقیبان امیر نظام ضعیف هستند، گرچه خودش به خطر آگاه است که در اصول سلطنت مطلقه، مقام صدراعظم همواره در معرض خودکامگی و هوس پادشاه قرار دارد»^{۵۳}.

سیاست امیر در مدارای پامهد علیا مؤثر نیفتاد. آن زن حيله گر لاجوج از دسیسه‌کاری که حرفه‌اش بود، دست بردار نبود. به اعتراف خودش (در کاغذی که به شاه نوشته): چون شاهزادگان و دیگر کسان «از زمین و آسمان دستشان بریده شده بود، به جهت اینکه خفیف نشوند یا در دل خودشان را «عرضشان را [بکنند] ناچار روبه من می‌آوردند. اما به حقیقت او که «در رسوائی و فرومایگی اش... هر چه گفته شود باز کم است»^{۵۴} - با بدخواهان امیر همواره در کنگاش و توطئه‌سازی بود. حالا شاه و امیر کار را بروی سخت گرفتند. سرای مهد علیا تحت مراقبت قرار گرفت. به دستور شاه هیچکدام از شاهزادگان پاکسان دیگر، بدون اجازه نامهٔ کتبی اذن دیدار مادرش را نداشتند. باز به قول مهد علیا (که نامه‌اش را خواهیم خواند): «اگر پشت سر شاهزاده‌ها هم بزنند، بی‌قاعد و بی‌اذن نخواهند آمد». حتی موضوع راندن او از پایتخت مطرح شد.

۵۱. آن مطالب از سه نامهٔ امیر به شاه نقل شده، مجموعهٔ کاغذهای امیر،

خطی.

۵۲. انگلیس ۶۰/۱۵۰، شیل به پالمستون، ۲۳ فوریهٔ ۱۸۵۰.

۵۳. انگلیس ۶۰/۱۵۳، شیل به پالمستون، ۲۲ اوت ۱۸۵۰.

۵۴. انگلیس ۶۰/۱۶۹، شیل به مامزبوری، ۲۲ اکتبر ۱۸۵۲.

از آن گذشته، زندگی خصوصی مادرشاه پسرشاه گران می‌آمد. ناصرالدین‌شاه به اندازه‌ای از کردار عمومی و خصوصی مادرش بیزار بود که نه فقط او را به خودراه نمی‌داد، به حسینعلی‌خان معیرالممالک (پسر دوستعلی‌خان) گفته بود:

«زنی که به‌خانه مادر من رفت، به کارتو نمی‌خورد. طلاق بده. او هم طلاقنامه زنش، دختر فتحعلی‌شاه را آماده کرد. روزی که زنش را در خانه مهدعلیا یافت، همانجا مطلقه‌اش ساخت ۵۵.»

اینک نظری به اسناد مربوط به آن قضایا افکنیم: نامه مهدعلیا به شاه این معنی را باز می‌نماید که مورد عتاب تندشاه قرار گرفته بود، پرسشش او را از هرکسی «نامحرم‌تره به‌خود می‌دانست. دربرائت خود می‌نویسد: «چه وقت دخل و تصرف به‌کار شما و دولت‌شما کرده‌ام... نه با وزیرتان آشنائی دارم... پیشه من مثل مادر امده‌الله دعاگوئی است». عجز مهدعلیا را این‌نامه می‌نماید ۵۶:

قربانت بگردم،

شما باید چه وقت دیگر مرا بشناسید؟ من چه کار دارم به این حرفها؟ چه وقت دخل و تصرف به‌کار شما و دولت‌شما کرده‌ام؟ باوجودی که من از همه کس با احتیاط‌تر راه می‌روم، شما از همه کس مرا نامحرم‌تر می‌دانید. از قصر که آمدم بعضی حرفها شنیدم؛ گفتم گاه هست که خدمت شما عرض نکرده باشند، خواستم به‌شما حالی کنم. والا به من چه پادشاهید و مختارید.

خدا شاهد است نه باوزیرتان آشنائی دارم، نه نوکرهاکان مرا می‌شناسند، نه من آنها را. خداوند عالم شما را به سلامت بدارد. پیشه من مثل مادر امده‌الله دعاگوئی است. به‌حق خدا این حرفها را که خدمت شما گفتم از مردم شنیدم؛ همه کس می‌گفتند اگر می‌دانستم باید تنگت می‌گفتم. من هرگز از حرف زدن خدمت شما بی‌احتیاط نیستم.

۵۵. شرح‌مطلب ضمن‌نامه میرزا آقاخان نوری به‌شاه از زبان مهدعلیا آمده است. می‌نویسد: «پیرروز خدمت نواب رسیدم. اول دل‌تنگی بسیاری کرد که هرگز به‌جز رضای شاه چیزی نخواستم. بعد گله زیادی از اینکه زن معیرالممالک به‌خانه فخرالدوله و هرجا رفت خودش رفت، تعلق کرد و زنش را راضی کرده بود. حالا که به‌خانه من می‌آید، پدر سوخته هرجا نشست است گفته است، شاه فرمود: زنی که به‌خانه مادر من رفت بکار تو نمی‌خورد، طلاق بده. و آن بی‌حیا طلاقنامه نوشته، دختر فتحعلی‌شاه را طلاق داد، آن هم درخانه من... قربان، دستخط مبارکی به سرکار مهدعلیا نواب [مرقوم]، قدری مهربانی بفرمائید. اگرچه دل‌تنگی ایشان رفع شده، لیکن از شاهنشاه زیاد از حد متوقع است». (از اسناد خان‌مملک ساسانی).

۵۶. از اسناد خان‌مملک ساسانی.

دیگر کاغذ مه‌دعلیا به‌شاه روشن‌گر این‌معنی است که میرزا تقی‌خان افراد طایفه قاجار و شاهزادگان را که از سنگ بیشتر بودند از سنگ کمتر کرده بود. به‌علاوه برای منع رفت و آمد آن گروه ناراضیان به‌خانه مادر شاه، مقرر گردیده بود محمدولی میرزا پسر فتحعلی‌شاه در اندرون بنشیند و به هیچکس اذن ملاقات یا مه‌دعلیا را ندهد. فقط روزهای عید مجاز بودند که سراغ آن بانو بروند. این‌امت متن آن نامه ۵۷:

قریافت بگردم،

قرار شاهزاده‌ها همان است، روزی که از سفر آمدم، دادم. البته نکول نخواهم کرد. حالا اگر پشت کردن شاهزاده‌ها بزنند، بی‌قاعده و بی‌اذن نخواهند آمد. آن روز راه دیگر دانت؛ از خدمت شما که محروم بودند، میرزا تقی هم که این طایفه را و شاهزاده‌های بیچاره را از سنگ کمتر کرده بود، از زمین و آسمان دستشان بریده شده بود. به جهت اینکه خفیف نشوند، یا درد دل خودشان را و عرضشان را [بکنند] ناچار روبه من می‌آوردند. حال بحمدالله این التفات که پادشاه در [حق ایران فرمودند، همه کارشان را فهمیدند، عرضشان را به پادشاه] می‌کنند. به من دیگر چه کاره و الله من هم بحمدالله آسوده شدم. به علیقلی میرزا هم گفتم: کاغذی در این باب به شاهزاده ولی میرزا نوشت که به شاهزاده‌ها کلاً اعلام بکند که روزهای عید بدیدن من بیایند، و در وقتبای دیگر مرخص نیستند. کاغذ را هم دادم به‌نظر شما برسد، بفرستم پیش محمدولی میرزا.

مهمتر از آنها، نامه بسیار ارزنده و زیان‌داری است که مه‌دعلیا به شیرخان عین‌الملک برادرزاده خود و رئیس ایل قاجار (پسر دانی ناصرائدین - شاه) نگاشته. و نکته‌های بامعنی از آن دستگیر می‌شوند: شاه مادرش را از خود رانده بود، مه‌دعلیا زبان شکایت گشوده، پیامی به‌وسیله عین‌الملک به‌شاه فرستاده که «باور کردند». از فاش کردن مطلب در نامه خود زیرکانه پرهیز چسبته، اما آشکار است که مطلبی راجع به مادرش سرزبانها افتاده که مایه رسوائی او گشته بود. و تا حال حرف زنانه بود و اندرونی، حالا دولتی شده و بیرونی. صحبت از بیرون کردن وی از تهران می‌آید. در این اوان امیر گل و سرمه‌بداست، اسباب به‌دستش افتاده. اما مه‌دعلیا در عالم مادر پادشاهی و مثل میدالشمها در صحرائ کربلا یکه و تنها مانده.

پس او هم بی‌یاز و یاور، دستش از همه‌جا کوتاه زبان به‌تقریرین گشاده که: «هرکس می‌خواهد پادشاه را از من برنجاند، مرا از ایشان قرار می‌کنند... همان به‌غضب خودشاه گرفتار شود. دعائی است که در حضرت معصومه از برای میرزا تقی‌خان کرده‌ام». با آن سابقه عفت و تقوی، سرانجام ده‌های

مه‌دعلیا مستجاب‌گردید. نامه مه‌دعلیا را که شایان دقت است می‌آوریم ۵۸:

عین‌الملک جان،

کافذت رسید. نوشته بودی پیغامهای ترا خدمت قبله عالم رسانیدم، زیاد از توراضی شدت، و باور کردند. خدا سایه مبارکشان را کم‌نکنند. اگر انصاف داشتند، و حق مرا می‌دانستند، و من را به خودشان مادر می‌دانستند که تا حال دانسته بودند که من برای ایشان چطور مادر باغیرتی بودم، که به یک روز دل‌تنگی ایشان راضی نبودم، و راضی بودم پسر یک نفس برای دولتشان اتفاق نیفتد، هرگز ضرور نبود که تو یا دیگری پیغام مرا خدمت شاه ببری. چرا کاری بکنند که میان من و شاه کار به واسطه و پیغام برسد؛ واسطه همه کس باید من بودم، و پیغام همه را باید من می‌بردم. کاری کردند به حرف از باب غرض، با زور مادر خودشان را مقصر ساختند که خودشان را در دولتها و در روی زمین به هیچ و پوچ رسوا کردند. اینکه کار دنیاشان شد. گمان داشتیم از اول دنیا تا حال هیچ مادری مثل من فرزندش را دوست نداشت، و زحمت نکشید، حالا کار به جایی رسید که من شاه را بخوامم، مردم دیگر خواستند. و آنقدر را نمی‌دانند که خواستن مردم از چه راهست، و خواستن من از چه راه. اگر شاه را هیچ نخواهم از حاجی علیخان که قطعاً زیادتر می‌خواهم. اقلاً دلسوزی او را گوش فرمایند. باری، حرف بسیار است، میل ندارم بنویسم. اگر خداوند به خودشان انصاف داد آخر یک روزی به سر حرف من خواهند [آمد]. خداوند حق را از باطل زود جدا خواهد کرد. و در ماده صداقت باشاه معلوم است من حق صرفم، و حضرات باطل صرف. البته طوری می‌شود، حالا که بلا تشبیه مثل سیدالشهدا در صحرای کربلا یکه و تنها مانده‌ام، به هر طرف نگاه می‌کنم نه یاری می‌بینم، و نه پشت و پناهی. در مادر پادشاهی الان از من بی‌پناه‌تر کسی نیست. پناه برده‌ام به همان سیدالشهدا که هر کس می‌خواهد پادشاه را از من برنجاند، مرا از اینجا فراری بکنند، و شاه را رسوا بکنند، همان به غضب خود شاه گرفتار شود. دعائی است که در حضرت معصومه از برای میرزا تقی‌خان کرده‌ام؛ بامن سر بسر فگذازنده. اگر من در درگاه خداوند رومیاهم، ولیکن بسیار کارهای بزرگ برای من کرده است. حالا هم خدا راضی نمی‌شود که به این شدت مادر و فرزند را از هم جدا بکنند.

بازی، می‌خواستم جهان‌سوزخان را بفرستم، بارخانه ناقابلی خدمت شاه بفرستم. بعد از آمدن آنجا دیدم معرکه است. حاجی علیخان بعضی حرفها منتشر کرده است در شهر و نیاوران، که آدم گاهی خنده‌اش می‌آید، گاهی تعجب می‌کند. به جن حاجی علیخان هم حضرات نیاورانی

خیلی حرف می‌زنند. با وجود این حرفها چه اظهار حیاتی؟ چه ضرور که ما شاه را بشناسیم؟ یا خودمان را داخل کنیزهای شاه حساب کنیم؟ عجب هنگامه‌ای است. تا حال حرف‌زنانه بود و اندرونی، حالا دولتی شده و بیرونی. برای من فکلی نیست، ولیکن به حق خدا شاه رسوا می‌شود. تا زود است معالجه این کار را بکنند؛ من مقصوم چاره مرا بکنند، دیگران جعل می‌کنند، قراری بگذارند از این جعلها نشود. والله باللله از برای دولت خودشان نقص دارد.

خوب، دشمن هر چه دلش بخواهد حالا سرسبد است، اسباب بدستش افتاده است. می‌گوید شاه چرا بلور می‌کند، دور از جان شاه، خداوند اول مرا قربان شاه بکنند، بعد همه را. حاجی میرزا آفاسی هم به شاه مرحوم می‌گفت مادرت مرا نمی‌خواهد، آخر مادر سوختنی شد، حاجی از تصفه راه فرار کرد. الهی خدا به این زودیها مرا مرگ بدهد، قربان سرشاه بکنند، که دیگر من این حرفها را نمی‌توانم بشنوم. کار زیاد بیمزه شده است. اگر شاه خودشان معالجه نکنند، مردم کار پیدا کرده‌اند، بد هنگامه‌ای خواهد شد. اگر تنها بیرون کردن من باشد، رسوائی من باشد، برای شاه بدنامی نداشته باشد، باز والله حرفی ندارم. حاجی علیخان زیاد چرند گفته است از قول خودش، از بزرگترها. حالا که نمی‌توان نوشت، خیلی قیاحت دارد. باباجان، شما مارا خسته کردید، یکباره بکشید، تمام بشویم.

سهد علیا هیچ‌گاه در عمرش چنان خواری و درماندگی و حرمان نکشیده بود، چون ماری زخم‌خورده بخود می‌پیچید. اما او زنی نبود که به این آسانیه‌ها از میدان در برود. جرگه توطئه چینی درباری را هر طور بسود ترتیب می‌داد^{۵۹}. هدفش آشکار یعنی نابود کردن امیر، و حيله‌اش این بود که در ذهن شاه این توهم را راسخ گرداند که میرزا تقی‌خان قصد خیانت و تصاحب تاج و تخت را دارد. آن اندیشه را به وسیله درباریان و بزرگان طایفه قاجار نشر می‌داد. به علاوه به قراری که روایت کرده‌اند در پیش بردن نقشه‌اش، رقاصان و خوانندگان اندرون را که گویا مورد توجه شاه

۵۹. خلاصه یادداشت محمدتقی‌خان احتساب‌الملک (نوّه حاج علی‌خان اعتمادالسلطنه) را می‌آوریم: محفل مشاوره سهدعلیا در بی‌بزیبده سر راه حضرت عبدالعظیم بود. پیرمردی حاجی‌علی نام در آنجا امامزاده‌ای برپا کرده بود، و به قرار معروف گور دخترش در آنجا بود. دوسه اتاق پاکیزه هم ساخته بود؛ سهدعلیا هر هفته به عنوان زیارت به آنجا می‌رفت و ملاقاتهای او همانجا انجام می‌گرفت. کار حاجی علی بالا گرفت. دانشخاص چه واسطه‌ها برای آشنائی با حاجی برمی‌انگیختند، و چه پولها خرج می‌کردند که شرف ملاقات خانم را درک کنند. (احتساب‌الملک خود از اهل دربار بود و آگاهی داشت. در هر حال نوشته او زمینه‌ای را بدست می‌دهد. آن نوشته را خان ملک ساسانی در اختیار ما قرار داد).

جوان بودند، همدست خود ساخته بود^{۶۰}.

کهنیه اتمام امیر را در خلع ناصرالدین شاه و یابرا نداشتن دودمان قاجار، باید برای همیشه روشن کنیم که هیچ ابهامی نماند. در میان همه کسانی که درباره امیر چیزی نوشته‌اند (اعم از تاریخ‌نویسان ایرانی و فرنگی و یا مأموران سیاسی انگلیس در ایران) تنها محمدحسن‌خان اعتماد السلطنه است که این مطلب را عنوان کرده، و امیر را به «خیانت» به سلطنت محکوم ساخته است. حتی پدرش حاج علی‌خان که مأمور اعدام امیر گردید (و به‌قراری که خواهد آمد شرحی در دفاع خود نگاشته و در انجام مأموریتش اظهار خوشوقتی نموده) چنین اتهامی را نرزه است. اعتماد السلطنه که سرگذشت صدر اعظمها را در «خوابنامه» خواسته از زبان خودشان بنگارد - از زبان امیر می‌آورد:

«معاندین من هرروز در کار سعایت هستند، و لباسهای بدی به اعمال من پوشانیده، آنها را قبیح و شنیع جلوه می‌دهند. با خود گفتم وضع سلطنت را باید تغییر داد. ابتدا براین شدم که مادر شاه را دور سازم. اگر چه آن معظمه حامی من بود، به‌پادشاه عرض کردم: برای اینکه والده شما در امورات دولت مداخله ننماید، خوب است به‌قلم قرستاده شود که در آنجا با وظیفه زیاد زندگانی کنند. این عرض من مسموع نشد، بلکه والده شاه این سخن را شنید، سخت با من دشمن گردید. و اگر از شاه هم این سخن را نمی‌شنید خود به‌غراست دریافت می‌کرد که من در چه خیالم». به‌دنبال آن شرحی از این مقوله می‌دهد که به‌همان‌سان که نادرشاه، همسایب دوم صفوی را خلع کرد - امیر هم درصدد برآمد ناصرالدین‌شاه را براندازد^{۶۱}. اعتماد السلطنه همان شرحی که در خوابنامه آورده، با شاخ و برگ بیشتری در صدرالتواریخ گنجانده است: میرزا تقی‌خان به‌شاه عرض کرد:

۶۰. خلاصه یادداشت خان‌ملک ساسانی را نقل می‌کنیم: از دختران اندرون که با مهدعلیا دمساز بودند یکی سلطان خانم رقاصه مهدعلیا بود و دیگری زن آوازخوانی که مورد علاقه عزت‌الدوله بود و گویا همان کسی است که بعدها برای فریفتن عزت‌الدوله به کاشان فرستاده شد. سلطان خانم دختر گستاخی بود، شاه به او میری داشت و اغلب با او بازی ورق می‌کرد. دختر رقاصه هم ضمن بازی به عشوه و کنایه چیزها می‌گفت: یا صورت شاه را در ورق شبیه امیر می‌کرد، و یا به‌جسارت می‌گفت تصویر آن یارو را که می‌خواهد شاه بشود، بکشید. (بنابر اظهار خان‌ملک ساسانی این داستان را از مادرش دختر عبدالعلی‌خان ادیب‌الملک شنیده بود که خود از خانسهای دربار بود. حقیقت این قصه‌ها هرچه باشد زمینه حکایت‌هایی که زیانزد زنان اندرون بود، باز می‌نماید). این را نیز می‌دانیم که سلطان خانم رقاصه زن علیقلی میرزا وزیر مهدعلیا گردید. در رساله مجدیبه به اعتضاد السلطنه و سلطان‌خانم و هنر تصنیف سازی او اشاره‌ای دارد: «یا متجاهری مخمور... که مفاخرت او از وزارت علوم و تألیف و تصنیف به همان تصنیف معروف است که سلطان و گدا را به رقص می‌آورد و سامع و قائل را به وجد...» (رساله مجدیبه، ص ۵۹. توجه مرا به این مطلب آقای محمود کتیرائی جلب کرد).

۶۱. خلسه یا خوابنامه، ص ۲۷-۲۶.

«مهدعلیا و سترکبری مغل سلطنت اعلیحضرت و منافعی صدارت من است. تا ایشان هستند، نمی‌گذارند که سلطنت قوام و منک نظام گیرد. بهتر این است که در وقت تفرج در باغ به بهانه گنجشک زدن تفتگی بدست بگیرید، و آن آیت رحمت را یکشید. آن وقت من در بیرون شهرت می‌دهم که تیر خطا شده است، و به‌سینه مهدعلیا درآمده است. آن شاه رئوف... که مظهر رحمت الهی هستند راضی به ریختن خون ادنی رعیتی نمی‌شوند، به‌این سخن وقتی ننهاند و گوش ندادند، و آن شخص خودخواه در القاء و ترغیب این مطلب قصد فسادی داشت. می‌خواست که به‌این بهانه مردم را از شاه جوان بخت ناامید کند، و روی آنها را برگرداند، و بعضی دسایس در میان آرد که بین شاه و رعیت تباقی پیدا شود، و شاهزاده دیگری از برادران سلطان جم جاه را... به سلطنت بردارد... پس از چندی بهانه دیگر گرفت او را خلع می‌کند، و مثل مادرشاه مردم را به‌سوی خود می‌خواند، میرزا تقی‌خان هم می‌خواست به‌این تمهید پس از چندی خود را مثل اتابکان فارس قرار دهد... اگر میرزا تقی‌خان در القای این کار قصد فسادی نداشت، ممکن بود عرض کند که فرضاً اگر چنین مخدره‌ای در امور سلطنتی اختلال کند، باید او را به‌تمهانی مسموم کرد که احدی منتفت آن نشود. ولی میرزا تقی‌خان که به‌تیر تفتنگ تجویز و ترغیب می‌کند، همانا قصد فساد و ناخدمتی داشته است»^{۶۲}.

نوشته اعتمادالسلطنه حاوی دو مطلب است: پیشنهاد امیر پدشاه در کشتن مهدعلیا، و دیگر نیت او بر خلع ناصرالدین‌شاه و انقراض سلسله قاجار. مطلب اول را مخبرالسلطنه نیز به‌روایت دیگری از درباریان شنیده بود، می‌نویسد:

«قوت بدخواهان امیر مهدعلیا بوده است که امیر انگشت ایراد بر رفتار او هم می‌گذارد. شنیده شد که امیر به‌شاه گفته بوده است او را قهوه بدهید که بعد بگویند مادرکش شایسته سلطنت نیست. و به‌عقل راست نمی‌آید. قسمت اول شاید، و قسمت دوم حیل بدخواهان است»^{۶۳}.

دوستعلی‌خان معیرالممالک هم آن روایت را شنیده است^{۶۴}. گرچه

۶۲. صدرالتواریخ، خطی.

۶۳. مخبرالسلطنه هدایت، گزارش قسمت سوم، ص ۵۴.

۶۴. معیرالممالک می‌نویسد: گاه شاه برای بعضی خواص از روزگار گذشته سخن می‌گفت. روزی از امیر حرف بمیان آمده حکایت کرده بود: «یکی از روزها که در دیوانخانه گرم تیراندازی بودم، امیر نزد آمد... و گفت: عرض دیگری دارم که هر گاه بدان عمل فرمائید هم خود را و هم چاکر را آسوده خواهید ساخت. و آن اینکه یکی از این روزها که در آندرون مشغول صید هستید، مهدعلیا را هدف تیر خود قرار دهید. آنگاه فغان و زاری آغاز نمائید که تیر به خطا رفته و ندانسته مادر سربانی را از دست دادم... عجیب آنکه آن روزها بدون ثالث بودیم، و فردا این مطلب را به‌زبان گله از مادر شنیدم.» (معیرالممالک، یادداشت‌هایی از زندگانی خصوصی ناصرالدین‌شاه، ص ۱۷۶-۱۷۵).

شاید در اصل چیزی بوده، ما داور قلمی نمی‌کنیم از آنکه هیچ سند معتبری در دست نداریم، ولی نتیجه‌گیری تاریخی ما این است که هرگاه یک‌جو حقیقت هم در آن داستان وجود داشته باشد - حکایت از این می‌نماید که بیزاری ناصرالدین شاه از آن «سترگیری» و «آیت رحمت» از حد عادی گذشته، به تنفر قلبی کین‌آلود رسیده بود؛ وگرنه چطور ممکن است صدراعظمی هر قدر هم مقتدر و مورد اعتماد پادشاه باشد، او را آشکارا به مادرکشی رهنمونی کند اما اگر کار به اینجا کشیده شده و قضیه آفتابی شده بود، دست‌کم می‌بایستی مهدعلیا را از پایتخت بیرون کرده باشد.

اما درباره اتهام دوم یعنی نقشه امیر در خلع ناصرالدین شاه که اهمیت دارد باید بگوئیم: سرپای دفتر زندگانی سیاسی امیر دلالت بر خلوص صادقانه او نسبت به ناصرالدین شاه می‌کند. همه مؤلفان معاصر اروپائی که در ایران بودند (مانند واتسون، پلاک، بی‌نینگ، ربرت کرزن، خاتم شیل) و همه نویسندگان غربی که پس از دوره امیر به ایران آمدند و درباره او چیزی نوشته‌اند - میرزا تقی‌خان را خادم صمیمی شاه شناخته‌اند. همه مأموران سیاسی انگلیسی که با امیر سروکار داشتند و گزارشهای رسمی آنان به دست ما رسیده (شیل، استیونس، فرانت، طامسون) هر ایرادی بر امیر گرفته باشند، صداقت او را به شاه تأیید کرده‌اند. و حتی شاهزادگانی چون عنیقلی میرزا پیشکار مهدعلیا، و نادر میرزا در خدمتگزاری او نسبت به شاه تردیدی ندارند. این سخن وزیرمختار انگلیس که مدتی پس از عزل امیر نوشته قابل دقت است: «هرخطائی امیر نظام مرتکب شده باشد و هر کاستی در کارش بوده باشد، بدون شبهه هیچ جرمی نسبت به پادشاه مرتکب نگشته و هیچ نیت سوئی درباره مخدومش نداشته است»^{۶۵}.

از همه با معنی‌تر اینکه هیچگاه توهم خیانتی از امیر، برای ناصرالدین شاه حاصل نشده بود. پادشاهی که پس از خلع وزیرش به یاد او می‌گریه و به او می‌نویسد «به خدا قسم، به خدا قسم... فوق‌العاده شما را دوست می‌دارم، خدا مرا بکشد اگر بخواهم تا زنده‌ام از شما دست بردارم...» - و یا پس از مرگ امیر هزا می‌گیرد - چطور ممکن است حتی تصور کرده باشد که وزیرش به او قصد خیانت دارد؟^{۶۶}

بنابراین، اتهام اعتمادالسلطنه بر «خیانت» امیر مهمل است، و سخنش بکلی مجعول و نامعتبر، سخنی که تنها پسر مأمور اصدام امیر گفته است. راستش اینکه اعتمادالسلطنه مانند بیشتر فرزندان و نوادگان حاج علی‌خان از کار پدرش منفعل بود؛ هوشیار و ناهشیار خواسته مأموریت او را موجه بنمایاند، ضمناً اینکه نوشته اعتمادالسلطنه را بهستان شناختیم، از نظر حقیقت تاریخ است نه از لحاظ ارزش‌یابی آن حقیقت. به عبارت دیگر هرگاه میرزا تقی‌خان در صدد خلع ناصرالدین برآمده بود،

۶۵. انگلیس ۶۵/۱۶۹ یادداشت شیل، ۸ ژانویه ۱۸۵۲.

۶۶. متن نامه شاه به امیر بعد خواهد آمد.

و حتی آن کار را هم کرده بود، هیچ محکومیت تاریخی برای او قائل نبودیم. اما واقعیت این است که مطلقاً در آن اندیشه نبوده است. پاری، میان حکومت امیر و دستگاه دربار هیچ سازش و آشتی نشده دربار در پی يك هدف بود: برانداختن دولت میرزا تقی‌خان و نابود کردن او.

رسیدیم به عامل سوم: سیاست خارجی.

تصادم دولت امیر با سیاست روس و انگلیس طبیعی بود و پرهیز ناپذیر؛ یکی نماینده نیروی ترقی و استقلال ملی بود، و دیگری مظهر قدرت توسعه‌طلبی و استعمار. ماهیت این برخورد را در سرگذشت امیر شناختیم، و نمودهای آن را در بخشهای گذشته باز نمودیم. و نیز دانستیم که میان عناصر سیاست خارجی، یعنی دو قدرت انگلیس و روس نیز تضادهائی وجود داشت که به تصادم و کشمکش بین آنها منجر می‌گشت. این خود نیز غیرقابل اجتناب بود. در اینجا فقط به يك جنبه آن برخورد، یعنی تهدید مستقیم انگلیس و روس به دولت و سرنوشت امیر اشاره خواهد رفت. و آخرین نمودار تصادم سیاست روس و انگلیس، در آخرین ورق دفتر زندگی او بعد خواهد آمد.

سخت یائی امیر در برابر انگلیس و روس اغلب به پرخاشگریهای تند انجامید. در يك مورد راجع به پاسخی که میرزاتقی‌خان به وزیرمختار روس و انگلیس مردو فرستاده بود، دالگوروکی نوشت: «نمی‌تواند به آن جناب اطلاع ندهد از اینکه مراسله‌ای که در جواب شرح دستداران قلمی فرموده‌اید، بسیار دلگزا می‌باشد. دستداران چنین تصور نمی‌کردند... خود را مستوجب اینگونه جواب از جانب آن جناب بدانند... خود را محق می‌دانم که قلباً به آن جناب بگویم که چقدر از جواب آن جناب رنجیده‌ام، و تا چه حد مدة العصر افسرده‌خاطر خواهد ماند»^{۶۷}. در گزارش دیگر می‌خوانیم: «چون امیر نظام با تقاضای دولت روس مبنی بر بازگشت بهمن میرزا و انتصابش به حکمرانی آذربایجان مخالفت ورزید، دالگوروکی به او گفت: اعلیحضرت امپراطور از دولت ایران بسیار ناراضی خواهند گشت. و او را به عزل از صدارت و تبعید به کربلا تهدید نمود و به طعنه خاطر نشان کرد که: کربلا محل وسیعی است و جای زیادی در آنجا برای او آماده»^{۶۸}. همین معنی در نامه اعتمادالدوله به محمدحسین صدر مصلحتگذار ایران در پترزبورگ، منعکس است. در اعتراض وزیرمختار روس به سیاست امیر می‌نویسد:

«... همیشه به اعلیحضرت شاهنشاهی پیغامها می‌داد که اعلیحضرت امپراطوری، به علت پیشکاری میرزا تقی‌خان نزدیک است از دوستی

۶۷. نگاه کنید به بخش ۸.

۶۸. انگلیس ۶۵/۱۴۷ گزارش استیونس، ۱۵ ژوئن ۱۸۴۹.

اعلیحضرت پادشاهی چشم پوشند... این همان میرزا تقیخان است که متصل از اوشکایت داشتید و طالب دفع و رفع او بودید، و در روز شورش سربازها در حضور آمده، عرض می‌کردید که: کربلای معلی بسیار وسیع است او را روانه عتبات عالیات نمائید»^{۶۹}.

در صورت مذاکرات صدر با «سینیایین» معاون وزارت امور خارجه روس نیز فهمی از اعتراضهای روس را بر سیاست امیر می‌خسوانیم. سینیایین گفت:

«دوستار می‌تواند اظهار نماید آن حرفهای خلاف حرمت که نسبت به وزیر مختار روسیه از جانب امیر نظام در وقت شورش نظامی که در سنه ۱۸۴۹ روی داده، و آن حرفها که سبب شورش خلق متعصب نسبت به وزیر مختار می‌شود... و همچنین دوستار می‌تواند خاطر نشان امنای دولت ایران نماید کم‌اعتنائی دولت ایران را از بابت توسط سفارتخانه روسیه در باب بهمن میرزا، چنانچه در باب فقره نواب معزی‌الیه مذکور خواهد شد همه کارهای امنای دولت ایران نسبت به وزیر امپراطوری از این قبیل است، یا وجود اینکه دولت روس رفتارهای بهتر از این در دوستی و محبتی که میان این دو دولت بود، متوقع بودند. همچنین وزرای اعلیحضرت پادشاهی چندین بار اذن ندادند به آوردن غله که به جهت قشون قفقاز لازم بود. و بعد که قبول کردند با شروط شاقه اذن دادند. و اعتنا نکردن به فرمان محمداشاه مغفور که اذن داده بود به جهت ساختن يك بیمارخانه در سواحل امترآباد به جهت عملیات کشتیهای جنگی روس. وزراء سعی می‌کردند در مجری نمودن این فرمان، و متعلق به شروطی که نمی‌شود قبول کرد، می‌کردند. بالاخره به جایی رساندند که خالی نمودن جزیره عاشوراده را خواهش نمودند. و نمی‌دانستند که این کشتیها چه خدمات بزرگی نمودند نسبت به تجارت ایران، و به جهت خودشان حاصلی نداشت. همچنین که برخلاف فصل پنجم عهدنامه ترکمانچای که در آن فصل اذن داده شده بود برای رعیت روس که در ایران خانه‌ها و انبارها به جهت خود بتوانند خرید. منع نمودند ساختن انبار و بناها در کنار گز، به قدری نمودن به رعایای خود به نفروختن اشیاء مایحتاج به جهت ساختن آنها. مأمورین دولت ایران خواستند که آنها را خود بسازند و از خود در آنجا نگاهبان بگذارند. اما اختصاص دارد این نوع رفتارهای بدخواهانه از مأمورین دولت ایران که در ولایت سرحدیه هستند...»^{۷۰}.

راجع به وجهه نظر وزیر مختار انگلیس، همین اندازه تهدید او را که روزی امیر «کفاره» سیاست خود را خواهد داد، یادآور می‌شویم: «در

۶۹. متن نامه خواهد آمد.

۷۰. صورت مذاکرات صدر در پترزبورگ، خلی، برای تفصیل نگاه کنید

به بخش ۷.

خاطر آن جناب می‌بایست باشد که دولت‌ها مثل اشخاصند. دوستی و اطمینانی از طرفین می‌بایست باشد؛ اگر تنها باشد به‌انتها نمی‌رسد. اگر احساسات همه از یک طرف باشد، و هم اگر در عوض اهتمامات یک طرف، درآمد او از طرف دیگر هیچ نباشد مگر کفاره و هدم اغتنام - به ثمره از آن صادر می‌شود و آن ثمره بی‌شک به‌ظهور خواهد رسید»^{۷۱} در مورد دیگر به کنایه شیل به‌امیر خاطر نشان ساخت: «روزی خواهد رسید که از این مخالفت پشیمان خواهید گشت». امیر هم به‌طمعنه گفت: «آن زمان بعید است و آن پشیمانی نامسلم، و حال آنکه آثارشوم و زیانبخشی که بر موافقت ایران مترتب است، آنی و مسلم می‌باشد»^{۷۲}.

تهدید روس را خواندیم، تهدید انگلیس را شنیدیم؛ بینیم دورتائی باهم به‌امیر چه نوشتند: «به‌اصرار به مشاوران اعلیحضرت پادشاهی تکلیف می‌نمایند که رفع و دفع تقصیر، عنادآمیز کنند... وزرائی که ضبط و ربط امور ایران به‌همه‌ده کفایت ایشان مفوض است به‌غرور شخصی خودشان ظلیل یا ذلیل شده، مناصب خود را پامال نمایند»^{۷۳}. همینجا بود که امیر گفت وزیرمختار روس و انگلیس باید نسبت به‌این توهینی که کرده‌اند، پوزش بخواهند.

کتاب سیاست خارجی امیر این معنی را باز نمود که دولت او از آغاز تا انجام در کشمکش با روس و انگلیس بود. کار از تندوی و پرخاشگری گذشت، به‌تهدید عظمی رسید. نه‌اینکه انگلیس و روس مقام امیر را نشناخته باشند. شیل و دائگوروکی به‌حد فهم خود از اندیشه و کار امیر آگاه بودند. (حتی دیدیم که شیل گاه او را چه بسیار ستوده است). اما هر کدام جهت سیاست خاصی داشتند و در پی آن می‌رفتند، و یگانه هدفشان این بود که کارشان را بگذرانند. در منطق سیاست بین‌المللی نیز انتظاری جز این نمی‌توان داشت؛ دیپلماسی استعمار تعالیم اخلاقی به‌کسی نمی‌آموزد. پس عامل سیاست خارجی نه فقط با امیر سردوستی نداشت، آشکارا کارشکنی می‌کرد.

چنانکه گذشت انگلیس و روس هر دو درست کردن پایه حکومت امیر گوشا بودند. بخصوص در سال آخر زمامداریش، هر دو هر روز به سپانه‌ای ماجرائی برپا می‌کردند، کار را برد و دولت دشوارتر و راه پیشرفتش را ناهموارتر می‌گرداندند. امیر خود به‌این معنی پی‌برده بود که در اشاره به‌رویه وزیرمختار روس و انگلیس به‌شاه نوشت: «به‌شک قبله عالم روحنا فداء که کار اینطور مشکل می‌گذرد، و فدوی را بالمره از نوکری و خدمت دیوان بازداشته‌اند»^{۷۴}. در نوشته‌هایش بارها به‌همدستی روس و انگلیس تصریح نموده، گاه خود را در تنگنای حمله مشترک آنان گرفتار

۷۱. نگاه کنید به بخش ۲۶.

۷۱. نگاه کنید به بخش ۲۶.

۷۳. نگاه کنید به بخش ۲۵.

۷۴. مجلس، نامه‌های خصوصی امیر به‌شاه، خطی.

می‌بینند، می‌نویسد: «این دفعه وزرای مختار هر دو، روز یکشنبه به اتفاق بیایند. از مقصودشان که این غلام مستحضر نیست، تا بعد از ملاقات هر چه ابراز کنند البته به عرض... خواهد رسانند». بعلاوه می‌خوانیم که: «کاغذهای ایلچیه‌ها سر تا پا تعرض به این غلام بود». از همان قرار می‌نویسد: «موند حضرات معلوم رسیده، برخاست [از خانه] به وعده‌گاه یعنی قتل‌گاه آمد... این دوسه روزه، تشدد حضرات و آمد و رفت آنها و ناخوشی چنان بی‌حالم کرده است که هیچ خود را نمی‌شناسم»^{۷۵}. پیشتر هم در گزارش وزیر مختار انگلیس خواندیم که امیر نظام «اعتراض کرد که چرا من و دالگوروکی هم‌دست شده‌ایم... و لفظ هم‌دست شدن تعبیری بود که خود امیر نظام کرده»^{۷۶}.

خاصه به یک مسأله باید نیک توجه داشت: پیشرفت سیاست امیر در هرات برای وزیر مختار انگلیس تحمل‌ناپذیر بود. شاید در همه مسائل سیاسی دیگر ممکن بود با دولت امیر به شیوه کجدار و مریز راه رفت، ولی شکست سیاست انگلیس در هرات، بهیچ وجه قابل جبران نبود. از این رو نفوذ سفارت انگلیس علیه امیر بکار افتاد - از عناصر مخالف میرزا تقی‌خان (خاصه از میرزا آقاخان توری که از او سخن خواهیم گفت) سخت تقویت می‌گردید. پس شکست نیست که نخستین قدمی که با سقوط دولت امیر برداشته شد (وقتی که او هنوز زنده بود) همانا ویران کردن پایه سیاست میرزا تقی‌خان در هرات بود. و این کار در ظرف چندماه به سود انگلستان انجام گرفت^{۷۷}.

نتیجه گفتار ما این است:

از سه عامل قدرت: شاه پشیمان، حکومت امیر بود و تنها نگهبان

۷۵. آن عبارات را از مجموعه کاغذهای امیر (خطی) آوردیم. نامه‌ای هم از میرزا محمدعلی‌خان وزیر امور خارجه به امیر هست که حکایت از این دارد که وزیر مختار روس برای خاطر هر مطلب ساده جزئی ماجرای برپا می‌ساخت و در واقع بهانه‌ای می‌تراشید. می‌نویسد: «امروز باز... وزیر مختار روسی به عربده با فدوی برخاسته بود. به اینطور که: مریم نام خدمتکار زنتی معادل یکصد تومان از میرزا ابراهیم نام ارمنی اصفهانی (برادر میرزا یعقوب) طلبکار بود. و آن میرزا ابراهیم از حکیم داودخان طلب داشت که حجت خود را در عوض قرضی خود به سفارت داده بود». سفارت آن حجت را برای وصول فرستاده، حکیم داود هم دوسه روز مهلت خواسته بود. حالا وزیر مختار حاجی میرزا یوسف را مأمور کرد که: «می‌روی، انواع فضاحی و بی‌احترامی را به فلانی می‌کنی... فدوی ملاحظه کرد که کار به جای بد می‌کشد، و بندگانی عالی در زحمت می‌افتند» نوشته داد که سه روزه آن وجه را به سفارت برساند. «اما نمی‌دانم با این اوضاع و این‌طور عربده، فدوی چه قسم راه برود. کار بسیار مشکل شده است.» (از همان مجموعه).

۷۶. انگلیس ۶۵/۱۵۹، شیل به پالمستون، ۱۹ آوریل ۱۸۵۱. (نگاه کنید به بخش ۲۹).

۷۷. نگاه کنید به بخش ۳۱.

آن؛ هیأت اعیان دربار دشمن کین خواه بود و در پی عزل و اعدام او می-گشت؛ انگلیس و روس هر دو اخلاف می کردند و طالب برکناری او از حکومت بودند. قدرت امیر بر نیروی هر کدام از دو حریف و معاند می-چربید. دولتش زمانی به راه تباهی افتاد که شاه از پشتیبانی او دست برداشت. نظر تاریخ نویسان ما این است که غرور میرزا تقی خان سبب نابودی او گشت. این بدان معنی است که اگر مثلاً مغرور نبود برجای می ماند. سخنی است بی مایه. به غور مسأله پی نبرده اند که امیر محکوم نظام سیاسی ایران و نظم میرزاتقی خانی گردید، نظمی که با تقی طایفه اعیان داخلی و نفع استعمار خارجی تضاد کامل داشت.

بله، میرزا تقی خان به نیروی فکر و شخصیت خود مغرور بود؛ خود را سرآمد همگان می دانست. این واقعیت بود و خودش به این معنی آگاه. نه غرور نقص عمده ای بود و نه در سر توشه دولت او سهم قابل ملاحظه ای را داشت. هرگاه غرور به سوءاستعمال قدرت انجامیده بود، مطلب دیگری بود. يك انتقاد ما این است که او قدرت را به حد لازم بکار نبست. در فلسفه قدرت این معنی باید تمیز داده شود که تنها معیار ارزیابی قدرت، نفس قدرت نیست، نحوه بکار بردن آن است. البته می دانیم که درد بیدرمان این است که «قدرت به فساد می رسد» و قدرت مطلق به فساد مطلق می انجامد^{۷۸}. به تعبیری دیگر «هر که بر پشت کره خاک دست خویش مطلق دید، دل او چون سرچوگان به همگان کژ شود و بر اطلاق فرق مروت را زیر قدم بسپرد»^{۷۹}. تمام محدودیتی که در اصول سیاست بر قدرت لازم می شناسیم از همان بابت است که به راه سوء نیفتد، و گرنه قدرت چون شمشیر در پهلو است؛ جهت صالح و جهت طالح دارد. قدرتی که در جهت صالح بکار بسته نشود به نابودی آن انجامد، و جانسپین آن قدرت طالح گردد. تاریخ ما پر است از شواهدی که قدرت به فساد و جنون رسید و گاه نابود گشت، در جهت متقابل باز تاریخ گواهی می دهد که چون قدرت سالم، درست و به حد لازم بکار نیفتاد خود را بسوخت و خاکستر شد، و جای آن را قدرتی گرفت که تبه کار بود و نابکار. مرد سیاسی که خود را نماینده اراده و خواسته های ملی می داند و هاتف اصلاح و ترقی و پیکار علیه استعمار می شمارد، و یا مقام پطر را در شخصیت تاریخی خود مجسم می بیند - می بایستی در برانداختن ویرانگران فتنه انگیز داخلی، چاره ای اندیشیده باشد. اما امیر چنان اختیار و اقتداری نداشت.

البته قدرت اجرایی حکومت امیر فائده بود، و بر همان اساس دستگاه اداره مملکت را بر پایه قواعد مشخصی نهاد. ولی اختیار پادشاه همچنان مطلق باقی ماند، حتی نسبت به جان وزیران اختیارش مطلق بود. او که به شاه نوشت: «شما پادشاه و ولی نعمت هستید، و قادر بر هر طور

۷۸. گفته معروف «جان اکنون» است.

۷۹. ترجمه کلیله و دمنه، چاپ مینوی، ص ۲۹۲.

سیاستی که در حق این غلام بفرمائید» - خود را تسلیم معضرت قدرت شهریار گردانیده بود، قدرتی که چه فسادها از آن برخاسته است. همچنین او که می‌گفت: «دستخط همایون را مثل وحی منزل دانسته» - باید بداند که آن وحی منزل ممکن است تصمیمی سبکسرانه باشد. و نیز او که سخنش به‌شاه این بود: «آنچه حکم کنید مصلحت خود را در آن می‌بینم» و «همان را طالب بوده و هستم» - بایستی آگاه باشد که نظام سلطنت مطلقه، اخلاص نمی‌پذیرد، و محبت سلطان لوس خودسر، چون سایه ابر بهاری است.^{۸۰} نکته اینجاست که امیر به آن معانی واقف بود. شیل گوید: «امیر نظام به خطر آگاه هست که در اصول سلطنت مطلقه، مقام صدراعظم همواره در معرض خود کامگی و هوس شهریار قرار دارد»^{۸۱}. امیر حتی به اندازه میرزا آقاخان نوری به چاره‌جویی برنیامد که هرآینه روزی مورد قهر و سیاست شاه قرارگیرد - نخست در جرم او «تحقیق شود و بعد از اثبات، عقوبت شود»^{۸۲}.

برای دوام حکومت میرزا تقی‌خان یا دست‌کم بقای زندگی‌اش، يك فرض دیگر متصور بود: شاه در پشتیبانی صدراعظم استوار می‌ماند، و در برابر وسوسه‌های اهریمنی گروه بداندیشان پای سست نمی‌گردد. (در ژاپن چنین اتفاق افتاد). اما ناصرالدین‌شاه را خوب می‌شناسیم؛ در پنجاه سال دوران تاجداری، نه ثباتی در کار داشت، و نه استقامتی در رأی خویش نشان داد. حالا که جوان بود و بی‌تجربه - دیگر چه انتظار. بنابراین: چون اختیار مطلق سلطنت بر جای ماند، و سلطان رزانت رأی نداشت، و مخالفان اصلاح و ترقی منکوب نگشتند، و اخلاق سیاسی اعیان و دربار در حفظ نفع طبقاتی خود، مثل همیشه در نهایت پستی و فرومایگی بود - سرنوشت امیر و حکومتش محتوم بود. به‌گفته خودش: خواستند او را «بالمه خراب، و هم جمیع کارهای پخته را خام» گردانند، و چنین کردند.



۸۰. آن عبارتهای امیر را از نامه‌های خصوصی او نقل کردیم و متن آنها خواهد آمد.

۸۱. انگلیس ۶۰/۱۵۳ شیل به پالمستون، ۲۲ اوت ۱۸۵۰.

۸۲. نقل از نوشته میرزا آقاخان در ترک تحت‌الحماگی انگلیس، بخش ۳۳.

امیر در اوج قدرت بود که سفر اصفهان پیش آمد. شاه و امیر در اول رجب ۱۲۶۷ رهسپار اصفهان گردیدند، و در هشتم ذیحجه به پایتخت بازگشتند. خانواده سلطنتی و بزرگان دولت و برادر امیر میرزا حسن خان وزیر نظام، و پسر چهارده ساله امیر میرزا احمدخان امیرزاده نیز همراه بودند. شیل و دانگوروکی و سامی افندی نمایندگان سیاسی انگلیس و روس و عثمانی نیز به اصفهان رفتند. سفر شکوهمندی بود، و امیر به کارهای قم و اصفهان و کاشان و بروجرد سرکشی کرد. واقعه های سیاسی مهمی در این چهارماه رخ داد مانند حمله ترکمنان به جزیره آشوراده، عزل مهدیقلی میرزا از حکومت مازندران، و بستن قرارنامه منع برده فروشی با انگلیس. و برای دولت امیر هم سفری یدشگون بود.

سر سفر گفت و شنودی در اندرون دربار رخ داد. باید بدانیم حالا میان شاه و مادرش التیام پذیرفته، آشتی کرده بودند. مقرر بود که مهدعلیا و خدیجه تجریشی معروف به جیران، زن سوگلی شاه نیز در آن مسافرت همراه باشند. مهدعلیا که چشم دیدن جیران را نداشت از آمدن او سخت دلخور بود. رشک زنانه آمیخته با بدملینتی اش برانگیخت، کاغذی به شاه نوشت و برآمدن خدیجه تجریشی اعتراض کرد. شاه نامه مادرش را برای امیر فرستاد و رأی او را پرسید. امیر این جواب را داد:

«... دستخط مبارک را زیارت کردم، و عریضه توپ را هم خواندم. پهلو جهت توپ در عرض خودشان ظاهر محق نیستند. اولاً مادر شاهنشاه روحنا فداه، یکی است، همچشم ندارد. می خواهد دختر کرد باشد یا ترک. هیچ آفریده ای در این ملک همچشم او نیست، بی جهت برای خودشان همچشم نتراشند. ثانیاً مانند خدیجه در طهران بی حضور شاهنشاه ظاهر مصلحت نیست. ایشان باید هرطور رضای شما و مصلحت ملک شماست، آن را

بخواهد، در اردو سوای سرپرده پادشاهی، ده چهارپوش و سرپرده تجیردار هست. معلوم است همه نوکر شاه هستند، زنان هم در کنیزی والده شاهنشاه همین حکم را دارد. بعید نیست که این آمدن خدیجه را هم ایشان گلخیرا بنده حمل کرده باشند، و حال آنکه شاهنشاه خیردار و شاهد هستند که فدوی را در این امر استحضاری نبوده و نیست. پایسد مهدعلیا را ساکت فرمایند که هیچ در این سرسفر اینطور فرمایشات نفرمایند»^۲.

نظر امیر روشن است. مطرح ساختن آن مطلب ساده را درخور شأن مادرشاه نمی‌دانست. نکته‌جوئی دیگر او قابل توجه است که لایحه مهدعلیا آمدن جیران را هم زیر سر امیر می‌شمرد، و حال آنکه او آگاهی نداشت. در ضمن نام زن شاه را هم بدون هیچ تکلفی ذکر کرده است. به هر صورت جیران همراه شاه به اصفهان آمد.

آن قضیه گذشت. ضمن سفر موضوع دیگری پیش آمد که آن هم آلوده به سیامت اندرون شاه بود، یعنی دستور شاه مبنی بر توقف عباس میرزای نایب السلطنه برادر ثانی خود در قم. این مسأله سیاسی باریکی بود، و میان شاه و وزیر اختلاف سلیقه ظاهر شد.

عباس میرزا (ملك‌آرای بعدی) پسر دوم محمدشاه در این زمان دوازده ساله بود. محمدشاه او را خیلی عزیز می‌داشت، و لقب نایب السلطنگی پدرش را به او داده بود. بعلاوه به همان اندازه که محمد شاه از مهدعلیا زن مطلقه‌اش بیزار بود، مادر عباس میرزا را دوست داشت. کینه مهدعلیا نسبت به آن مادر و فرزند هم معلوم است. پس از مرگ محمدشاه، مادر عباس میرزا اندیشناک بود، حتی می‌هراسید که پسرش را به نیرنگ مهدعلیا مسموم گردانند. از اینرو حمایت گاردار سفارت انگلیس را خواستار شد.

فراغت می‌نویسد: «مادر عباس میرزا زن سوگلی محمدشاه و تنها زن مورد اعتمادش بود. سبب دشمنی سخت مهدعلیا نسبت به او از همین بابت است. وی از جان پسرش به اندازه‌ای بیمناک است که تقاضای پناهندگی به سفارتخانه را نمود. دکتر دیکسون را نزد این بانو فرستادم و اطمینان دادم که سفارت سلامت پسرش را تضمین می‌کند، و اگر لازم افتد مادر و فرزند را در آنجا پناه خواهد داد. بعلاوه به مهدعلیا پیغام فرستادم که: از نظر باطنی شما نسبت به مادر نایب السلطنه آگاهم، ولی انتظار دارم باعث رحمت و آزار وی و آن شاهزاده جوان نگردید. مهدعلیا توسط دکتر دیکسون اطمینان داد که هیچ نیت بدی ندارد، و نمی‌گذارد

۱. «گل‌خیر» به ضم کاف، اصطلاح عامیانه، به معنی کارخطائی که «نتیجه نامطلوب حاصل آید». مثل اینکه بگویند: «این هم گل‌خیر فلان کس بود.» (جمال‌زاده، فرهنگ عامیانه، ص ۳۵۲). معادلش این است: این دسته گلی است که فلانی آب داد.
۲. مجموعه کاغذهای امیر، خطی.

آزاری به او وارد آید، و حتی جانب احترام آن بانو را نگاه خواهد داشت»^۳. در سفر اصفهان ملک‌آرا نیز همراه بود. در راه بازگشت، به قم که رسیدند شاه مقرر داشت که عباس‌میرزا و مادرش «یک چندی در قم باشند». ملک‌آرا در خاطراتش می‌نویسد: «اسماعیل جدیدالاسلام که از پیشخدمتان مقرب بود یا دستخط همایون آمد، و مختصر مطلب این بود که چون در طهران مفسدین بسیارند، تو باید در قم بمانی، طهران آمدنت صلاح نیست، چون بجز اطاعت چاره‌ای نبود، ماندم»^۴. امیر با تصمیم شاه موافق نبود، ولی مخالفتی نکرد. فقط نظر خود را به‌شاه نوشت و صادقانه گفت: «اگر به عقل ناقص خود در دولتخواهی چیزی را بفهمم... عرض نمایم. آن هم معصوم نیستم؛ گناه هست درست فهمیده باشم، گناه هست درست نفهمیده باشم، حالا امر با سرکار همایون است». در این نامه اشاره‌ای رفته که شاه گفته بود بدون نظر امیر «آب نمی‌خورند». نکته دیگر اینکه امیر در اینجا نشانه‌ای از کم‌التفاتی شاه را حس کرده بود که می‌نویسد: «امورات واقعه دنیا را از این غلام در پرده نگاه می‌دارند. نامه امیر را می‌آوریم»^۵.

هو. قریان خاکبای همایون مبارکت شوم،

دستخط همایون زیارت شده. در باب والدۀ عباس‌میرزا و پسرش که مقرر فرموده بودند یکچندی در قم باشند، حالت این غلام دو صفت دارد: یکی اطاعت محض نوکری هرطوری می‌فرمایند مختارند، این غلام حاضر است که صبح به آنها خبر دهد که حکم پادشاهی است در اینجا مقیم باشند، ثانیاً اگر به عقل ناقص خود در دولتخواهی چیزی را بفهمم لابد برای مضرت بعد آن عرض نمایم. آن هم معصوم نیستم. گناه هست درست فهمیده باشم گناه هست درست نفهمیده باشم، حالا امر با سرکار همایون است هر شوق را قبول می‌فرمائید اطاعت دارد مقرر فرمایند. اینکه مقرر فرموده بودند که بی‌عرض این غلام آب نمی‌خورند خدا و پیغمبر خدا شاهد است که من جمیع دنیا و مافیهای آنرا به رضای شما و نوکری شما صرف کرده و می‌کنم، و از التفات قلبی و ظاهری و محبت شما دائم شکرگزار بوده و هستم. اگر گاهی از راه الجاء و اضطرار عرض کرده‌ام آنرا محض غیرت و ارادت می‌کنم که به شما دارم بوده و هست، زیرا تا زنده هستم و مداخله در نوکری شما دارم نمی‌توانم

۳. انگلیس ۶۰/۱۳۸ فرانت به پالمستون، ۱۴ سپتامبر ۱۸۴۸.

۴. شرح حال عباس‌میرزا ملک‌آرا، ص ۵. همانجا در توضیح مطلب می‌نویسد: در اصفهان مفسدین چنین القاء کردند که: «عباس‌میرزا با امیر نظام یکی شده و شاه را امیر نظام گشته، عباس‌میرزا را شاه خواهد کرد، و حال آنکه خدای واحد شاهد است که امیر نظام به جهت این پادشاه و اهل ایران بسیار خیرخواه و صادق بود و نوکری خوبی بود. و بامن خصوصیتی نداشت».

۵. مجلس، نامه‌های خصوصی امیر به شاه، خطی.

بد شمارا ببینم یا به زبان مردم بشنوم و فرض شخصی و منصبی خود عرض آنرا می‌دانم. شما در این صورت حق ندارید که ذره‌ای در دنیا از چنین نوکری رنجش حاصل فرمائید، یا امورات واقعه دنیا را از این غلام در پرده نگاه دارید. چون عریضه زیاد طول کشید زیاده جسارت نورزید. باقی‌الامر همایون مطاع.

امر شاه در توقف عباس میرزا در قم که در واقع دلالت بر تبعید او داشت، صادر شد. وزیرمختار انگلیس آن را پرائر افسونگری مهدعلیا می‌داند. می‌نویسد: «قم تبعیدگاه کسانی است که از لحاظ سیاسی مورد بدگمانی قرار گیرند. نیرنگت مهدعلیا به‌صورت امر شاه در ماندن عباس میرزا در آن شهر انجامیده و این کار تأثیر سوئی در میان همه طبقات مردم پایتخت پخشیده است. امیرنظام به‌پیچ وجه دخالتی در آن نداشت، و بحقیقت شاه برخلاف نظر او آن تصمیم را گرفت. و این خود به‌عنوان نشانه تنزل قدرت امیرنظام تعبیر می‌گردد. در ملاقات با امیر نسبت به تبعید نایب‌السلطنه که در سلسله مراتب خاندان سلطنتی نزدیک‌ترین مقام را به سلطنت دارد، ایراد گرفتیم. امیرنظام همین اندازه گفت با شاه صحبت خواهد کرد. دیروز فرمان شاه مبنی بر انتصاب عباس میرزا به حکومت قم صادر گشت»^۶.

برگزیدن نایب‌السلطنه به حکومت قم، ده روزی پس از مراجعت شاه و امیر به پایتخت انجام گرفت. نامه‌ای که امیر به شاه نوشته این است:^۷

قربان خاکبای همایونت شوم،

دستخط همایون را زیارت کردم. مقرر فرموده بودند که فرمان حکومت قم را هم نواب عباس میرزا نوشته شود. حکم همایون را به ملك‌الکتاب رساندم که فرمان را نوشته به نظر مبارک برساند که به‌سیر همایون مزین شود. میرزا فضل‌الله بعد از حکومت چطور به پیشکاری داخل خواهد شد؟ زیاده جسارت نورزید، باقی‌الامر همایون مطاع.

از هشتم ذیحجه ۱۲۶۷ که شاه و رجال دولت از مفر اصفهان بازگشتند تا شب نوزدهم محرم ۱۲۶۸ که پیام شاه مبنی بر عزل میرزا تقی‌خان از صدارت به او ابلاغ گردید، چهل روز فاصله افتاد. (فرمان عزل روز ۱۹ محرم صادر شد). در این مدت برای برگنار ساختن امیر از حکومت زمینه چینی می‌گردید؛ اسناد ما حکایت از این می‌کنند که شاه تصمیم خود را گرفته بود. حتی نوشته‌اند که در بروجرد به‌خیال عزل او افتاد.^۸

۶. انگلیس ۶۵/۱۶۳ شیل به پالمستون، ۱۳ اکتبر ۱۸۵۱.

۷. مجلس، نامه‌های خصوصی امیر به شاه، خطی.

۸. اعتمادالسلطنه، جلسه یا خوابنامه، ص ۲۸.

از دوره چهل روزه آخر زمامداری میرزا تقی خان سه نامه مهم تاریخی که به شاه نوشته، به دست ما رسیده که حکایت از تغییر رابطه شاه و وزیر می‌کند. این کاغذها در جواب دستخطهای شاه هستند.

نامه نخست، کاغذ کنایه آمیز و شکوائیه‌ای است. نشان می‌دهد که شاه عملاً دست رد به سینه امیر نهاده، کمتر او را به دربار خواسته، و میرزا تقی خان هم در خانه زیارتنامه عاشورا می‌خواند. از همین اشاره برمی‌آید که نامه مزبور را در دهم محرم ۱۲۶۸ (نه روز پیش از معزولی) نگاشته است. در ضمن از روی استغنائی نفس در تأیید خدمتگزاری خویش گوید: «ذره‌ای استدعائی و منظوری نداشت و ندارد که تفاوت به حال نوکری این غلام حاصل آید. حالت مهر خود بوئی که باید می‌دهده. متن آن نقل می‌شود»^۹:

قربان خاکپای همایونت شوم،

اولاً مقرر فرموده بودند که در سواری به وجود مبارک خوش گذشته، زهی شکرگزاری بعمل آمد. ثانیاً احوال این غلام را استفسار فرموده بودند، فنوی این روزها از تصدق و مرحمت قبله عالم روحانفاده در کمال راحتی و دعاگوئی هستم؛ زیرا که فنوی در خدمت در این خانه داشتم، حالا الحمدالله از هر دو راحت هستم. اولاً گاهی خطاب دستخطهای مبارک به عهده این غلام می‌شد، حالا مدتی است که این مرحمت تا به قاسم خان صاحب جمع هم رسیده تا به سایر چه رسد. ثانیاً منصب امیر نظامی بود آن هم رفته رفته به صورت دستخطهاست. پادشاه در میان قشون است، از شدت میلی که به امیر نظام دارند و ملاقات او را طالب هستند، امیر نظام در خانه خود مشغول زیارت عاشورا است. البته جزای خدمت نظامی است که برای قشون پادشاهی کشیده، باید از صبح تا شام برای مردم هر یک بهزبانی این مقدمات را عذرخواهی نماید. حقیقت حال به نفع قبله عالم از این ذره‌ئی استدعائی و منظوری نداشت و ندارد که تفاوتی به حال نوکری این غلام حاصل نماید، حالت مهر خود بوئی که باید می‌دهد. خواست فراغت و راحتی خود را خاکپای مبارک عرض نماید. از اینگونه جسارتها امید عفو دارد. باقی‌الامر همایون.

دومین نامه از لحاظ اصول حکومت امیر اهمیت دارد. شرح تقسیم کارهای داخلی و خارجی مملکت را می‌دهد، و اینکه مقرر داشته هر یک از دستگاههای دیوان گزارش هر مطلب را به عرض شاه برساند. این سخن امیر خیلی با معنی است: «اگر حقیقتاً مقصودی دارند چرا آشکارا فرمایش نمی‌فرمایند؟ یا خدای نخواسته مداخله این غلام را مغل خدمت خود می‌

دانند شما را... قسم می‌دهم که بی‌پرده فرمایش فرمایند، بدیهی است که این غلام طالب این خدمات نبوده و نیست... تا هر طور دل‌خواه شماست، به خدا با کمال رضا طالب آن است». متن نامه از این قرار است^{۱۰}:

هو

قربان خاکپای همایون مبارکت شوم،

دستخط همایون زیارت شد؛ مقرر فرموده بودند که هر چه عرض مردم است، خاکپای همایون عرض شود. این غلام به اعتقاد خود هر چه عرض است چنان می‌داند خاکپای همایون عرض می‌شود. مثلاً هر چه عرض بوداد مردم است فدوی مداخله ندارد، رجوع به دیوان‌خانه است، و به کرات عرض کرده و به آنها سپرده که خاکپای همایون عرض نمایند. اگر کوتاهی کرده‌اند به فدوی دخلی ندارد. آنچه روزنامه‌چی شبر است همانکه نزد من آوردند همان ساعت می‌نویسد حضور همایون بیاورند. کتابچه‌هاست، همه را به نظر همایون می‌رسانند. حساب گذشته است به دفتر خیر کرده‌ام همانکه سند خرجها تمام شد و بنای نوشتن مفاصا حساب شده بیاورند حضور عرض نمایند. روزنامه‌چی و اوضاع قشون است خود شاهد هستند به کرات به محمودخان و آجودان‌باشی سپرده‌ام که هر چه می‌شود، خاکپای همایون عرض می‌شود. يك فرمان و برات نیست که بی‌مسئله همایون بگذرد، و از ولایات هر کافذ پرسد اکثری نخوانده، و باقی خوانده حضور همایون می‌آورد. و هر چه جواب نوشته می‌شود به نظر همایون می‌رسد، اگر پسند فرمودند فرستاده می‌شود. کاغذهایی که از ایلیچسها می‌رسد کدام یکی است اصل کاغذ یا جواب به نظر همایون نمی‌رسد؟ کارها، ولایاتی و دولتی، همین است که عرض شد. [پارشاهی می‌گذرد، نهایت يك پاره داد و فریادهای بی‌حساب است که ظاهراً گذاشتن آنها در حضور همایون خلاف شوکت سلطنت است، مقرر می‌فرمایند فدوی به آنها هم رجوع ندارد. اینهمه زحماتی که فدوی بظاهر و باطن و غصه و دردهای بی‌درمان که متحمل می‌شود خدا و بی‌شمار خدا شاهد است که محض وجود مبارك شما بر خود قرار داده. اگر چه جسارتست، اما ماجرا این بود که عرض شد. اگر حقیقتاً مقصودی دارند چرا آشکارا فرمایش نمی‌فرمایند؟ یا خدای نخواستہ مداخله این غلام را مغل خدمت خود می‌دانند، شما را به سر مبارك خودتان قسم می‌دهم که بی‌پرده فرمایش فرمایند. بدیهی است که این غلام طالب این خدمات نبوده و نیست و برای خود سوای زحمت و تمام عمر حاصلی نمی‌داند. تاهر طور دل خود شماست، به خدا با کمال رضا طالب آن است. زیاده جسارت نوزید، باقی الامر همایون.

نامه سوم جنبه انسانی و عاطفی دارد. مهر خود را به شاه بیان می‌کند، می‌گوید: شاه پیشدستی کرده است. اما او به حرف لغو مردم «ذره‌ای خیال خود را در نوکری و ارادت خاص و بندگی... تغییر ندهم» و در عالم صدق و وفا چشم داشت داشته و دارم که مدت‌العمر خیال خودتان را در حق این غلام تغییر ندهید». به‌کنایه می‌رساند که شاه پیمان‌شکنی کرده است، نکته دیگر اشاره‌ای است که به فسخ قرار ملاقات سفیر روم و «یاوه حرفها» و «مطلب سازی» منشی آن سفارت رفته. حدس می‌زنیم که در آن روزها احتمال عزل امیر شمرتی بهم رسانیده، دالگوروکی بوئی برده بود. اگر استنباط ما درست باشد، آن نامه را یکی دو روز پیش از برکنار شدنش نگاشته است. متن آن را می‌آوریم ۱۱:

قربان خاکبای همایونت سوم،

دستخط همایون زیارت شد. لفظی از راه مرحمت فرمایش فرموده بودند؛ اگرچه جسارت است، اما می‌توانم که خاکبای مبارک عرض نمایم که شما پیش افتاده، این فرمایش را می‌فرمایند. زیرا که من در عالم نوکری از شما چشم داشت داشته و دارم که مدت‌العمر خیال خودتان را در حق این غلام تغییر ندهید. اگر این غلام خیال خود را به حرف لغو مردم تغییر می‌داد، زود به حضور مبارک نمی‌آمد و جسارت به عرض نمی‌کرد. از فضل خدای و از صداقت و نوکری خود امیدوارم که تا عمر دارم ذره‌ای خیال خود را در نوکری و ارادت خاص و بندگی به وجود مبارک همایون، در عوض مرحمتی که دیده‌ام، تغییر ندهم، بل روزی روز زیاد نمایم. انشاءالله از طرف سرکار همایون هم، همین امید هست. وزیر مختار نمی‌دانم به چه ملاحظه آمدن امروز خود را موقوف کرده؛ گراف را فرستاده، عذر خواسته. در میان یاوه حرفها که معلوم بود مطلب‌سازی بود، ذکر کرده که مقصود معلوم نشد. اگر حیاتی باشد فردا خاکبای همایون عرض خواهد کرد. باقی‌الامر همایون مطاع.

نامه مهم دیگری هست که همین اوان که هنوز سرکار بود، به‌شاه نوشته. این کاهن نشان می‌دهد که در نظامات داخلی خانه امیر تغییراتی داده‌اند. و به‌دستور شاه خواجه سابق را از آنجا برداشته، آقا جوهرخواجه را به‌اندرون امیر فرستاده‌اند. امیر از این وضع تازه بهیچ وجه خشنود نیست، و از دست خواجه و قاپوچی به‌تنگ آمده است. «یا باید همان فردا می‌انم را روانه تبریز نمایم، یا از صبح تا شام بروم توی خانه پهلوی عیال و کلفت خود بنشینم». از آن برمی‌آید که خواسته‌اند وضع داخلی خانه امیر را تحت نظارت و مراقبت داشته باشند. باید بدانیم آقا جوهر از دستیاران مهدعلیا بود. چنانکه بیاید در دوز و کلک درباری و فریب

عزت‌الدوله زن امیر، با مهدعلیا همدست بود. قسمت مربوط نامه امیر را نقل می‌کنیم^{۱۲}.

«... در باب خواجه که مقرر فرمودند، این غلام واسطه حاجی مبارک نبودم. معلوم است اختیار کل نوکر، از خود این غلام گرفته تا به هرکس باشد، با قبله عالم است. هرکه را بخواهند بیرون نمایند یا نگاه دارند، اختیار امیر با سرکار همایون است. در باب آقا جوهر، فدوی از اول بر خود قبله عالم روحنا فداه معلوم است که نمی‌خواستیم در این شهر صاحب خانه و عیال شوم. بعد به حکم همایون و برای پیشرفت خدمت شما، این عمل را اقدام کردم.

«فدوی از طلوع آفتاب تا هفت ساعت از شب گذشته که لاینقطع در بیرون مشغول خدمت پادشاهی هستیم، به امید اینکه امر اندرون و خانه‌ام منظم است - می‌نشینم و خدمت می‌کنم در صورتی که مثل فلان خواجه پاسبان آنجا باشد. والا این غلام به امید آقا فرج و بابای قاپوچی در ولایت غریب، بی‌مادر و برادر نمی‌توانم عیال نگاهدارم. یا باید همان فردا عیال را روانه تبریز نمایم، یا از صبح تا شام بیرون توی خانه پهلوی عیال و کلفت خود بنشینم. در این صورت معلوم است برای شما مصدر چه خدمتی می‌شوم.»

«در هر صورت، آقا جوهر هم مثل خود این غلام نوکر پادشاهی، هیچشم و هم‌رکاب این غلام است. هر وقت می‌فرمایند، فدوی را چند عرض است. معلوم است حکم با پادشاه است، اگر خود این غلام را هم به فراشی حکم فرمایند، قادر بر خلاف حکم نیست.»

فرمان شاه بر عزل امیر صادر شد.

نخست از صدارت و پیشکاری شاه برکنار گشت، ولی مقام امارت نظام همچنان در دست او ماند. پیام شاه در چهارشنبه هجدهم محرم ۱۲۶۸ (سیزدهم نوامبر ۱۸۵۱) شب‌هنگام به میرزا تقی‌خان ابلاغ گردید، و دستخط عزل فردا صبح (پنجشنبه نوزدهم محرم) به امیر رسید. همین دستخط به ما نرسیده اما آنچه میرزا احمد وقایع‌نگار آورده درست و نزدیک به اصل است، و مضمون آن در اسناد رسمی نیز منعکس می‌باشد: -

«چون صدارت عظمی و وزارت کبری زحمت زیاد دارد، و تحمل این مشقت بر شما دشوار است، شما را از آن کار معاف کردیم. باید بکمال اطمینان مشغول امارت نظام باشید. و یک قبضه شمشیر و یک قطعه نشان که علامت ریاست کل عساکر است فرستادیم به آن کار اقدام نمائید، تا امر محاسبه و سایر امور را به دیگران از چاکران که قابل باشند

۱۲. مجبوعه کاغذهای امیر، خطی.

واگذاریم ۱۴.

گزارش برکنار شدن امیر را از وزیر مختار انگلیس بشنویم:
 «در نامه‌های سابق اطلاع داده بودم که اوضاع عمومی حکایت از این می‌کند که نفوذ امیر نظام کاهش گرفته است ۱۴. ولی بعید بود که دولتش به این زودیه‌ها ساقط گردد. دیشب به فرمان شاه گارد سلطنتی که از چهارصد نفر تشکیل می‌شود، احضار گردیدند و امنای دربار نیز به کاخ پادشاه آمدند. به دنبال آن به امیر نظام پیغام رفت که: از مسئولیت وزارت معاف است، ولی همچنان امارت نظام را به‌عهده خواهد داشت. در نظر مردم حادثه‌ای نامنتظر بود، همچنین برای خود امیر ناپهنگام؛ چه تا دیروز مقامش استوار بود. برانداختن دولت امیر نظام بیشتر نتیجه توطئه و تیرنگ اندرون شاه است که در رأس آن مهدعلیا مادر شاه قرار دارد، گرچه امیر داماد ارست. برخی کیفیات خارجی نیز در آن مؤثر افتاد. صدراعظم تازه هنوز گمارده نشده، اما چنانکه چند ماه پیش اطلاع داده بودم، و حالا محرمانه آگاه گردیدم، میرزا آقاخان اعتمادالدوله به جای امیر نظام خواهد نشست... نامزد دیگر صدارت مستوفی‌الممالک است؛ رفتارش محترمانه است و در فن مالیه مهارت دارد، اما از جهات دیگر شخصی نیست که بتواند مقام صدارت را به‌عهده بگیرد ۱۵.

گزارش شیل در حد خود درست است. ضمناً عزل امیر غیرمنتظر نبود. در نامه‌های امیر به شاه دیدیم که زمینه عزلش فراهم گشته و او خود در انتظارش بود. نکته دیگر اینکه در آن گزارش و دیگر گزارشهایی که وزیر مختار به لندن فرستاده، پاره‌ای حقایق را اصلاً متذکر نگردیده است. در این مورد خانم وزیر مختار می‌نویسد: همان وقتی که شاه دستور احضار چهارصد تن گسارد شاهی را داده بود، یکی از دوستان شوهرش شبانه نامه‌ای فرستاد و آن خیر سهمناک را رساند. یک ساعت بعد کاغذ دومش رسید که همه آن تدابیر احتیاطی علیه امیر نظام بوده است ۱۶. اما تدابیری که هیچ ضرورت نداشت. به‌علاوه شیل توضیح نمی‌دهد که «برخی کیفیات خارجی که در عزل امیر مؤثر افتاد، چه بوده است.

وقایع نگار می‌نویسد: دشمنان امیر نظام «چگونه دادند که چون با اغلب امراء و حکام عراق در این باب همدستانست محتمل است اگر یک‌دفعه حکم به عزلش دهند فتنه حادث شود. واداشتنند که با وزرای خارجه باطناً درین باب مشورت نمایند و به‌جهت دفع فساد احتمالی آنها را معین خود سازد. چون پادشاه از آنها استمزاج نمود آنها که خود آرزوی چنین

۱۳. میرزا احمد وقایع‌نگار، تاریخ قاجاریه، خطی.

۱۴. انگلیس ۶۰/۱۶۳ شیل به پالمستون، ۱۳ اکتبر ۱۸۵۱.

۱۵. انگلیس ۶۰/۱۶۴ شیل به پالمستون، ۱۴ نوامبر ۱۸۵۱.

16. Lady Sheil, P. 248.

روزی داشتند، و شبی از بیم امیر پهلوی به بستر راحت نمی گذاشتند، و یارای تکلم نداشتند، این معنی را فوز عظیم دانسته پادشاه را باعلاء تحریک و معاندین را مقوی شدند و پادشاه را به عزل او تحریض کردند^{۱۷}.

علاوه بر مهدعلیا و میرزا آقاخان نوری که ارکان توطئه عزل امیر را می ساختند - در صدر التواریخ نام میرزا یوسف مستوفی الممالک نیز برده شده است. و مأخذ توشه صدرالتواریخ گفته میرزا جبار پیشخدمت مخصوص (ست ۱۸). این اندازه می دانیم که مستوفی الممالک چندان میانه خوبی با میرزا تقی خان نداشت گرچه امیر نسبت به او مهربان بود. اما شرکت او در قضیه عزل امیر بر ما روشن نیست.

روز پس از برکنار شدن امیر از وزارت، فرمانی در اعلام مطلب به همه نمایندگان سیاسی ایران در ممالک خارجه صادر شد (۲۵ محرم ۱۲۶۸). در این فرمانها چند نکته بچشم می خورد. یکی اینکه القاب رسمی امیر محفوظ است، دیگر اینکه موضوع چنین وانمود گردیده که «به طیب خاطر از سایر امورات دولتی و مملکتی که دخل به عمل نظام نداشت، استعفا نمود». سوم اینکه علت استعفا «کثرت مشاغل» ذکر شده که همان مضمون در دستخط شاه به امیر نیز آمده بود. فرمانی که به عنوان میرزا محمدحسین صدر مصلحتگذار پطرزبورگ فرستاده شد، نقل می شود:

جناب جلالت و نبالت نصاب، عزت و سیادت انساب، مقرب الخاقان میرزا محمدحسین صدر ایلچی مخصوص دولت علیه به مراحم کامله پادشاهی میاهی بوده بدانند:

چون جناب جلالت مآب امیر نظام به واسطه کثرت مشاغلی که داشت، چنانکه باید و شاید نمی توانست به امورات نظام که عمده راصل منصب مختص خود بود و ازی می نماید، به ملاحظه اینک مبدا اختلالی در امور نظام رو دهد، خود به طیب خاطر از سایر امورات دولتی و مملکتی که دخل به عمل نظام نداشت استعفا نمود، از جمله امورات دول خارجه است. لهذا به آن جناب امر و مقرر می فرمائیم که من بعد هرگونه مطلبی و کاری داشته باشد، بلا واسطه به جناب مقرب الخاقان میرزا محمدعلیخان وزیر دول خارجه بنویسد که مقرب الخاقان مشاالیه به عرض اقدس

۱۷. میرزا احمد وقایع نگار، تاریخ قاجاریه، خطی.

۱۸. خلاصه روایت میرزا جبارخان این است: يك ماه بعد از سفر اصقهبان مستوفی الممالک مرا خواست و گفت مطلبی دارم که باید به توسط شما به عرض شاه برسانم. مطلب این بود: میرزا تقی خان از شاه بدگمان شده است و در امیرآباد از من و آقا محمدحسن صندوقدار و چند نفر دیگر بیعت گرفت. معلوم است بیخیال نیست. این مطالب را به عرض مبارک برسانید. من آن پیغام را به عرض شاه رساندم، چند روزی نگذشت که امیر معزول گردید. (صدرالتواریخ، خطی. در شرح حال مستوفی الممالک). حرف میرزا جبار پیشخدمت مخصوص و قره توگر دلفک درباری برای ما اعتبار تاریخی ندارد.

همایون ما رسانیده، هرچه جواب مقرر به آن جناب اعلام نماید، البته حسبالمقرر مرتب داشته در عهده شناسند. حرره فی ۲۵ شهر محرم سنه ۱۲۶۸.

مضمون فرمانی که به مشیرالدوله نوشته شد فرق دارد. بعلاوه می‌گوید: امیر «در حضور» همایون در بیستم محرم استحقاقاً داد. هر دو نکته نادرست است: تاریخ عزول روز نوزدهم است، در آن روز و فردای آن حضور شاه نرفت. آن فرمان از نظر دستخطی که شاه بر آن افزوده، قابل توجه است:

عالیجاه رفیع جایگاه، مجددت و نجات پناه، فخامت و مناعت اکتباه، مقرب الخاقان میرزا جعفرخان مشیرالدوله به الطاف خدیوانه سرافراز و میاهی بوده بدانند که:

چون کثرت مشاغل و توارد رجوعات عامه ملکیه برای جناب امیر نظام فرصت باقی نمی‌گذاشت که به لوازم شغل و منصب امیر نظامی عساکر منصوره که شغل اصلی و منصب حقیقی او بود برسد، و از این جهت ترسید و احتیاط نمود که خلل و رخنه در امورات نظام فزون حاصل شود، لهذا از روز بیستم ماه محرم الحرام خود او به طیب خاطر در حضور همایون شاهنشاهی از سایر مشاغلی که دخلی به امارت نظام نداشت استعفا نمود. و من بعد از همین تاریخ به اموری که خارج از نظام است دخل و تصرف نخواهد. و تکلیف آن عالیجاه این است در امورات ملکیه و سرحدیه و سایر موارد آنچه روی دهد، به خاکبای اقدس همایون شاهنشاهی عرض کند و آنچه حکم از مصدر خلافت صادر شود معمول و مرتب دارد و در عهده شناسند. حرره فی ۲۵ شهر محرم ۱۲۶۸.

سواد دستخط شاه به مشیرالدوله: «البته در کارهای متعلق خودت که اعظم کارهاست نهایت دقت را داشته باشی، و به همان دستورالعملی که مرحمت شده عمل کنی، و پیوسته از کارهاتان که چه می‌کنی و درچه کاری جمیعاً را به وزیر دول خارجه بنویس که خدمت ما عرض کنی».

امیر از وزارت کنار رفت، منصب امیر نظامی را هنوز داشت، ولی صدراعظم تازه تا چهار روز بعد منصوب نگشت. در این فاصله هر روز یکی دو نامه بین شاه و امیر نظام رد و بدل شده که حقایق مهمی از آنها بدست می‌آیند. شاه اظهار تأسف کرده، در ابراز عواطف قلبی خود چیزی فرو نگذاشته، و نمی‌توان پنداشت که هرچه گفته ریاکارانه بوده است، حتی وزیر مختار انگلیس آگاهی یافته بود که شاه می‌خواسته امیر را از نو به صدارت برگزیند.

عکس العمل میرزا تقی خان نسبت به پیام زبانی شاه مبنی بر عزول از

صدارت، ساده بود. خود را در اختیار پادشاه قرار داد و گفت: «این غلام نوکر هستم و مطیع حکم سرکار همایون». فقط تقاضای ملاقات شاه را کرد، و این چند سطر را نوشت^{۱۹}:

«قربان خاکبای همایونت شوم،

در باب فرمایشی که فرموده بودند، این غلام نوکر هستم و مطیع حکم سرکار همایون. اما يك دفعه لازم است که حضور همایون شرفیاب شوم، و بعضی عرضها بکنم. حالا هر وقت را مقرر می‌فرمایند، فدوی شرفیاب شود. باقی الامر همایون مطاع.»

شاه پیامی «مرحمت‌آمیز» فرستاد. امیر همین اندازه گفت: گرچه نمی‌تواند «مصدر خدمتی و نوکری گردد که مقبول طبع مشکل‌پسند» شهریار باشد، لازم است «آنچه در تعقل قاصر این غلام رسد» به‌عرض برساند. نامه امیر درج می‌شود^{۲۰}:

قربان خاکبای مبارکت شوم،

دستخط مبارک که مایه افتخار این غلام ازادت فرجام بود زیارت کرده. فرمایش مرحمت‌آمیز آن مایه امیدواری و سرافرازی این غلام گردید. اگرچه این غلام قابل آن نیست که تواند در خاکبای مبارک مصدر خدمتی و نوکری گردد که مقبول طبع مشکل‌پسند مبارک شود، اما از آنجا که فدوی ادنا نوکر و چاروب‌کش آستانه مبارک است، بدیهی است بقدر قابلیت و استحضار نوکری در عرایض لازمه آنچه در تعقل قاصر این غلام رسد با اجازت خاطر مبارک جرات بعرض خواهد کرد تا رأی مبارک به‌چه اقتضا نماید. بنابه اجازت و اراده خاطر مرحمت ذخایر که امر و فرمایش شده بود، استدعا دارد امروز یا صبح هر وقت که فراغتی برای وجود عاقبت محمود مبارک باشد، ساعتی این غلام را اذن شرف حضور مبارک فرمایند. زیاده جسارت نوزیدم. باقی الامر الاشراف الوالا مطاع.

وزیر مقتدر معزول به‌شاه فهماند که قصدی در تغییر رأی شاه بر عزل او ندارد؛ یگانه آرزویش خرسندی پادشاه بود که آن هم تحقق نیافت، پس «وای بر حال این غلام»، به‌کنایه گوید: «معلوم است... حق به جانب غلام نیست». نامه امیر را می‌آوریم^{۲۱}:

قربان خاکبای همایونت شوم،

در عریضه اول جسارت به‌عرض کردم که عرض از این عرض،

۱۹. مجلس، نامه‌های خصوصی امیر به شاه، خطی.

۲۰. مجلس، نامه‌های خصوصی امیر به شاه، خطی.

۲۱. بیوتات، نامه‌های امیر به‌شاه، خطی.

زحمت به وجود مبارك نیست. والبته اگر می دانستم باعث زحمت است، جسارت نمی کردم. حالا باز عرض می کنم که مقصودی از این عرضها ندارم، زیرا که این غلام زحمت و ناراحتی شب و روز خود را قرار دادم که شما اظهار راحتی و خوشوقتی بفرمائید. آن هم که نشود وای بر حال این غلام.

دیگر شما پادشاه و ولی نعمت هستید، و قادر بر هر طور سیاستی در حق این غلام بفرمائید. در این صورت معلوم است در اینگونه عرایض حق به جانب غلام نیست. امیدوار است که باعث ملالت خاطر همایون نشود. زیاده جسارت نوردید، باقی الامر همایون مطاع.

روز دوم عزلش، شاه دستخط مهرآمیزی به امیر نگاشت. اطمینان داد که «بقدر سرسوزنی از عزت» او نخواهد کاست، دیگر اینکه نظم میرزاتقی خانی همچنان استوار خواهد ماند؛ فقط شاه امور کشوری را خود رسیدگی می کند و کار سپاه به مسئولیت امیر نظام خواهد بود. اصل دستخط بدست نیامد، متن آن را از ترجمه انگلیسی به فارسی بر می گردانیم ۲۲:

دستخط شاه (۴۰ محرم ۱۲۶۸)

جناب امیر نظام،

به خدا قسم، به خدا قسم هر چه می نویسم حقیقت است، و فوق العاده شمارا دوست می دارم. خدا مرا بکشد اگر بخواهم تازه نام از شما دست بردارم، یا اینکه بخواهم بقدر سرسوزنی از عزت شما کم کنم. طوری نسبت به شما رفتار خواهم کرد که حتی يك نفر هم از موضوع اطلاع پیدا نکند. بنظر می آمد که زیادی کار شمارا خسته کرده بود؛ حالا دو سه قسمت کارها را به عهده خودم گرفته ام؛ تمام فرامین نظامی و کشوری که سابقاً به مهر و امضای شما صادر می شد، از این به بعد هم به مهر شما خواهد بود. تنها فرقی که کرده این است که مردم بینند من شخصاً به امور غیر نظام رسیدگی می کنم. در کارهای نظام ابداً دخالتی نخواهم کرد مگر چیزی که شما مصلحت بدانید.

میاد خیال کنید اجازه دهم کسی عریضه بیخودی بنویسد، یا درباره هیچکس حقوق و مستمری برقرار کنم یا مثل زمان شاه عبور پولی بپردازد. حاشا يك شاهي بیشتر از آنچه مقرر داشته اید به هیچکس بدهم، یا اینکه هیچکس بتواند حرفی بزند.

ناصرالدین شاه توسط خواهرش ملکزاده خانم عزت الدوله زن امیر، پیام محبت آمیز دیگری به میرزاتقی خان فرستاد. اما خواهیم خواند که امیر به دستخطهای اطمینان بخش و پیامهای محبت آمیز شاه، از اصل اعتماد

۲۲. انگلیس ۱۶۹/۶۰، ترجمه دستخط شاه به امیر نظام، ۱۵ نوامبر ۱۸۵۱.

نداشت. معجزاً از اخلاص مندی خود چیزی فرو نگذاشت، گرچه شاه درخور آن نبود. جرات‌درانه می‌نویسد: «جمیع عالم را به یک کلمه فرمایش خوش شما صلح کردم... این غلام اگر خونی پدرم را یا برادرم را بشماینده، به نمک شما گذشتم و به سر شما گذشتم». و تأکید می‌کند که از خدمتگزاری دست بردار نیست. این معانی در نامه امیر منعکس است^{۲۳}:

قربان خاکبای همایونت شوم،

خانم^{۲۴} حکم و فرمایش سرکار همایون را رساند، اولاً به خدا، به‌خدا، به ولای مرتضی‌علی که تا جان دارم ذره‌ای از توکری و رضای شما دست بر نمی‌دارم، و جانم را در رضای شما وقف می‌دانم، و اینکه مبادا رفتار این دو روزه را خدا فکرده در دل بگیرم العیاذ باللہ. جمیع عالم را به یک کلمه فرمایش خوش شما صلح کردم. فرموده بودید که مبادا اذیت به مردم برسانم. به‌خدا من نمی‌دانم کی بد کرده، تا به مقام سؤال یا اذیت بر آیم، و راضی نیستم بشناسم که کی بد مرا گفته! و این غلام اگر خونی پدرم را یا برادرم را بشماینده، به نمک شما گذشتم، و به سر شما گذشتم، تا به این حرفها چه برسند.

از شرفیابی این غلام گریزان نشوید، گریزان شدید. زیرا که از اول رضای شما را خواسته و می‌خواهم. همانجا که خانم هست اگر میل دارید ساعتی شرفیاب حضور شما شوم، همه این حرفها تمام می‌شود. تفصیل را خانم عرض می‌کند. زیاد چه جسارت نماید. باقی.

چاپار بر گرداندن یا برنگشتن نقلی نیست. این حرفها را برای آن عرض می‌نمایند که شما را به سر غیرت بیاورند تا کار خراب شود؛ والا من انشاءالله در توکری طوری راه نمی‌روم که خدا فکرده برای شما در دنیا خفت حاصل شود. باقی‌الامر همایون.

شاه به یاد وزیرش می‌گریست، چون از دیدارش شرمنده می‌گشت، از او پرهیز می‌جست. به او می‌گوید: «قلب من آرزوی شما را می‌کند»، تا هستم و هستی دوستت دارم، اگر کسی بد شما را بگوید پیدرسوختم‌ام اگر او را جلو توپ نگذارم». بیا «من ز شما یکی باشیم و باهم کار کنیم!» شمشیر خود و حمایل گردنش را باز کرد به او فرستاد: «برای خدا آنها را قبول کنید و فردا بیائید مرا ببینید». این بیان به عواطف شاه و وزیر نمی‌ماند، اما سخنانی است که شاه نوشته. معلوم است در درونش خلجانی بود زاده جنگ شور و عاطفه و ادراک با سیاست و تلقینات ذهنی درباریان. اینکه می‌نویسد: «ای کاش هرگز پادشاه نبودم...» که چنین کاری بکنم، نشانه‌ای است از ناتوانی نفسانی شاه که نمی‌توانست اراده خود را بر

۲۳. بیوات، نامه‌های امیر به‌شاه، خطی.

۲۴. مقصود ملکزاده خانم عزت‌الدوله است.

اطرافیانش تحمیل گرداند. نامه شاه را از متن ترجمه انگلیسی آن به فارسی برمی گردانیم ۲۵.

دستخط شاه (۳۰ یا ۳۱ محرم ۱۳۶۸)

جناب امیرنظام،

به خدا قسم امروز خیلی شرمنده بودم که شمارا ببینم؛ من چکنم، به خدا ای گاش هرگز پادشاه نبودم و قدرت نداشتم که چنین کاری بکنم. به خدا قسم حالا که مشغول نوشتن این کاغذ هستم گریه می کنم. به خدا، قلب من آرزوی شمارا می کند؛ اگر باور می کنید و بی انصاف نیستید، من شمارا دوست می دارم.

بیگلریگی آمد، و از حرفهای او اینطور فهمیدم که شما بیم دارید که این اوضاع به کجا خواهد انجامید؟ چه کسی می تواند یک لحظه حرفی علیه شما بزند. به خدا قسم اگر کسی، چه در حضور من و چه پیش اشخاص دیگر یک کلمه بی احترامی درباره شما بکند - پدرسوخته ام اگر او را جلو توپ نگذارم. به حق خدا نبی جز این ندارم که من وشما یکی باشیم وباهم به کارها برسیم. به سر خودم اگر شما غمگین باشید، به خدا، نمی توانم تحمل غمگینی شمارا بکنم. تاوقتی که شما هستید و من زنده ام از شما دست برنخواهم داشت.

آجودان باشی وزیر جنگ خواهد شد، و تمام کسانی که شما آنها را گماشته اید در مقامشان باقی خواهند بود، حتی به قدرتشان نیز افزوده خواهد گشت. وزیرنظام ۲۶ به حکومت عراق خواهد رفت، چراغ علیخان در اصفهان می ماند، دیگران همچنان باقی خواهند بود. می بینید تغییری داده نشده است. به خدا قسم می خورم، امور نظام را به عهده شما واگذار کردم که با جدیت به آنها رسیدگی کنید. اگر نکنید خدا و پیغمبر خدا جزای شمارا بدهد.

برای ابراز لطف خود شمشیری مکمل به الماس گرانها باحمایلی که به گردن خود می بندم، برای شما می فرستم. برای خاطر خدا آنها را قبول کنید و فردا بیایید مرا ببینید. بنا بر دستورها و اوامر شما، جیره و حقوق هنگها باید پرداخت شود. از اول نوشته در امور نظام به هیچ نحوی مداخله نخواهم کرد. عایدات دولتی نیز کمترین تغییری از میزانی که مقررات آن را خود شما تعیین نموده اید، نخواهد کرد.



۲۵. انگلیس ۱۶۹/۶۰ ترجمه دستخط شاه به امیرنظام، [۱۵ یا ۱۶ نوامبر]

۱۸۵۱

۲۶. مقصود میرزا حسن خان برادر امیر است که وزیر نظام آذربایجان و

در این زمان در تهران بود.

میرزا آقاخان نوری اعتمادالدوله به صدارت گمارده شد. این انتصاب در ۲۲ محرم ۱۲۶۸ (۱۷ نوامبر ۱۸۵۱) چهار روز پس از عزل میرزا تقی خان انجام گرفت. تا اینجا دانستیم که امیر هنوز در دل شاه جای داشت، و او نسبت به وزیر سابق خود مهربان بود. حتی احتمال می‌رفت که امیر از نو به مقام صدارت بازگردد^{۲۷}. با تعیین صدراعظم جدید کار امیر به مرحله تازه‌ای افتاد. یک قدم به سقوط نزدیکتر شد، اما چنانکه خواهیم دید احتمال بازگشت امیر به زمامداری منتفی نبود.

سابقه میرزا آقاخان را قبلاً بدست دادیم^{۲۸}. برخی نکته‌های دیگر از گزارش سفیر انگلیس می‌آوریم: «میرزا آقاخان همان کسی است که در زمان محمدشاه بر اثر حرفهای ناشایسته‌ای که از او شنیده شد و اختلاس و دستبردی که به مال دیوان زده بود، بچویش بستند و به کاشان تبعیدش کردند. پیش از جلوس ناصرالدین‌شاه از کاشان فرار کرد، و آمد در نزدیکی تهران بست نشست. سرهنگ فرانت به مهدعلیا که در آن زمان همه‌کاره بود، سفارش نمود که از وجود او در امور کشور استفاده نماید و اجازه دهد به سرای مهدعلیا وارد گردد. مادر شاه در پاسخ کتبی خود گفت که: حرمت میرزا آقاخان را نگاه خواهد داشت. پس از آن از تحسن بیرون آمد و یکسره به این سفارتخانه آمد؛ از اینجا همراه یکی از کارکنان سفارت به خانه مهدعلیا رفت. فرانت نامه‌ای به ناصرالدین‌شاه نگاشت و شفاعت او را نمود. شاه نیز برای خاطر کاردار سفارت ما او را عفو کرد. مهدعلیانیز اطمینان کتبی سپرد که میرزا آقاخان از هر جهت ایمن خواهد زیست. از این تاریخ به بعد میرزا آقاخان تحت حمایت سفارت انگلیس می‌باشد، و این حقیقت را همه شهر می‌دانند»^{۲۹}.

نامه مهدعلیا به فرانت مورخ ۹ ذیحجه ۱۲۶۴ از این قرار است^{۳۰}:

جناب قولونل فرانت،

بنابر شفاعت سفارت بیه انگلیس و خواهش شخص شما، امر و مقرر داشتیم که میرزا آقاخان نوری تا ورود اعلیحضرت شهریاری به دارالخلافه در این دولت‌سرا (خانه مهدعلیا) بماند. جان و مال و خانواده و عزت او تحت حمایت ماست و از هر تعرضی مصون است. باید اطمینان داشته، از هر جهت آسوده خاطر باشد. پس از ورود اعلیحضرت همایونی به موجب شفاعت شما البته قبله عالم او را مورد عنایت قرار خواهند داد. مهر مهدعلیا و مهر صدرالممالک وزیر مهدعلیا.

۲۷. انگلیس ۶۰/۱۶۴ شیل به پالمستون، ۱۸ نوامبر ۱۸۵۱.

۲۸. نگاه کنید به بخش ۷.

۲۹. انگلیس ۶۰/۱۵۲ شیل به پالمستون، ۲۱ ژوئن ۱۸۵۰.

۳۰. انگلیس ۶۰/۱۵۱ نامه مهدعلیا به فرانت، از ترجمه انگلیسی به فارسی.

مجموع آن کیفیات یعنی حمایت مادر شاه و سفارت انگلیس و عفو شاه علت شد که میرزا تقی خان نیز از تبعید میرزا آقاخان گنجه‌شاه، ملکه او را بخشید. از آن به بعد میرزا آقاخان در زمرهٔ درباریان درآمد و یکی از عمال شناخته انگلیس در دولت بود. البته هیچگاه امیر به او اعتماد نداشت و به کار مهمی نگماشت. به قول خود اعتمادالدوله: «احترام خشکه دارم»^{۳۱}. شیل دربارهٔ میرزا آقاخان به پالمستون می‌نویسد: «دامنش ملوث به پول‌پرستی است و مطلقاً در قید آن نیست که از چه راهی بدست آورده»^{۳۲}. جای دیگر می‌آورد: «از آنجا که میرزا آقاخان آدم ناآقا و نیرنگ‌سازی است امیر نظام از او بدش می‌آمد. بعلاوه مردیست بنسبایت خودفروش»^{۳۳}.

در همان گزارش، وزیر مختار انگلیس این اظهار نظر را می‌کند: هرگاه میرزا آقاخان از طرف دولت دستگیر گردد «ضربهٔ سختی به حیثیت و شهرت سفارت انگلیس در تهران وارد خواهد آمد. بنا بر سابقهٔ دخالت سرهنگ فرانت، و اطمینانی که این سفارت به میرزا آقاخان نوری داده، حق دارد که از ما تقاضای حمایت بکند. پس هرآینه چنان امری اتفاق افتد بنابر وظیفهٔ خود به حمایت میرزا آقاخان برخوادم خاصت. . . و در این باره از هیچ اقدامی قصور نخواهم ورزید. و حتی آماده هستم دامنهٔ مشاجرهٔ خود را با آدمی چون امیر نظام به حد نهایت برسانم، و همهٔ نتایج احتمالی آن را بعهده بگیرم. وظیفهٔ خود دانستم که جنابعالی را دربارهٔ آن کیفیات و میرزا آقاخان و رویه‌ای که پیش خواهم گرفت قبلاً آگاه نموده باشم»^{۳۴}. آن گزارش را وزیر مختار یک سال و نیم پیش از برکنار شدن امیر نگاشته، و گفته بود: «گرچه میرزا آقاخان شغل ثابت و مخصوصی در دستگاه دولت ندارد. . . هرگاه امیر نظام مزول شود به احتمال زیاد هم او است که جایش را خواهد گرفت». این خود نکته‌ای است بامعنی که شیل نه حدی در مراتب بی‌حیثیتی میرزا آقاخان می‌شناسد، و نه حدی در پشتیبانی سفارت از وی، علیه امیر نظام آدمی قائل می‌باشد. گویی تناسب مستقیمی بین بی‌حیثیت بودن و حد پشتیبانی سفارت انگلیس وجود داشت. حقیقت این است که سفارتخانهٔ انگلیس همیشه کارخانهٔ رجاله‌پروری بوده است. در مورد میرزا آقاخان می‌بینیم برای اینکه شیل به او پال و پری بدهد و پیش بیندازدش، به امیر قهماند او را واسطهٔ رفت و آمد با سفارت و پیغامبری رسمی خود قرار بدهد^{۳۵}. بعلاوه در نامه‌های شیل می‌خوانیم که

۳۱. نگاه کنید به بخش ۷.

۳۲. انگلیس ۶۵/۱۶۴ شیل به پالمستون، ۱۴ نوامبر ۱۸۵۱.

۳۳. انگلیس ۶۵/۱۵۲ شیل به پالمستون، ۲۱ ژوئن ۱۸۵۰. عبارت شیل

این است: a man of extreme venality . . .

۳۴. انگلیس ۶۵/۱۵۲ شیل به پالمستون، ۲۱ ژوئن ۱۸۵۰.

۳۵. معمولاً میرزا محمدعلی خان شیرازی نایب وزارت امور خارجه پیغامهای رسمی دولت را به سفارت انگلیس می‌برد. و پاسخ می‌گرفت. شیل در جمادی‌الاول ۱۲۶۶ به امیر نوشت: «نقاہت مزاج مانع ملاقات مقرب‌الخاقان میرزا محمدعلی خان

اعتمادالدوله اسرار سیاسی دولت و گفتگوی امیر را با نمایندگان خارجی پنهانی و «محرمانه» به سفارت انگلیس خبر می‌برد^{۳۶}. همچنین دانستیم که مطلب سری که دالگوروکی به اعتمادالدوله گفته بود، به‌شیل اطلاع داده بود^{۳۷}.

خلاصه اینکه اعتمادالدوله «تحت‌الحمايه» انگلیس، در حلقه بدخواهان امیر و توطئه‌چیان دربار بود، و از جانب مهدعلیا و شیل علیه امیر تقویت می‌گشت. این نکته دانسته نشده که در نخستین وهله عزل امیر از صدارت، شاه در خیال انتصاب میرزا آقاخان به‌جانشینی او نبود. نقشه شاه این بود که کار لشکر و کشور را از هم جدا کند؛ میرزا تقی‌خان همچنان به‌امور سپاه پردازد، و امور کشوری را تحت نظر مستقیم خود اداره نماید. این معنی در نامه متحدالمال مانندی که میرزا محمدعلی‌خان وزیر امور خارجه در ۲۵ محرم ۱۲۶۸ به‌مأموران ایران نوشته بود (و پیش از این آورده‌ام)، و همچنین در دستخط بیستم محرم ۱۲۶۸ به‌امیر نظام نمایان است. شاه می‌خواست وزیران مستقیماً تحت امر خودش باشند و واسطه‌ای در بین نباشد. در مرحله بعدی بود که موضوع صدارت میرزا آقاخان عنوان شد، و ناصرالدین‌شاه به آسانی تن در نمی‌داد از آنکه اعتمادالدوله تحت‌الحمايه دولت انگلیس بود.

زن سفیر انگلیس می‌تویسد: یا عزل امیر نظام «دستگاه دسیسه‌بازی دربار جهت اشغال کرسی صدارت بکار افتاد. کی پیروز خواهد شد؟ از هواداران انگلیس یا از هواخواهان روس؟ . . . اعتمادالدوله به کمک نیرنگ اندرون شاه به‌صدارت برگزیده شده. به‌دنبال آن می‌گوید: شاه به میرزا آقاخان ابلاغ کرد: «باید میان صدارت و تحت‌الحمايه سفارت انگلیس، یکی را انتخاب نماید. اعتمادالدوله بین این دو راه گیر کرده بود، یا تظاهر به‌این معنی می‌نمود. به‌سفارت پیغام داد و مصلحت‌جویی کرد. پاسخ شنید: حمایت دولت انگلیس بر تاج کیانی برتر است، اما تصمیمش بر وزارت بود»^{۳۸}.

میرزا آقاخان ورقه‌ای برترک تحت‌الحمايه امضا کرد: متن آن‌را

می‌آوریم^{۳۹}:

گردید... هر گاه آن جناب بیاناتی دارند خواهش دارد که آن جناب شخصی را بفرستند که بتواند پیغامات آن جناب را از روی تحقیق و درستی حالی دست‌دار نماید، و هم جواب دست‌دار را بطور درست به آن جناب برساند بدون تفسیر و تبدیلی از طرفین. معنی این سخن در زبان دیپلماسی آن بود که میرزا محمدعلی‌خان دیگر نیاید. امیر منظور باطنی شیل را دریافت و در جمادی‌الثانی ۱۲۶۶ به او جواب داد: مطالب رابه میرزا آقاخان اعتمادالدوله القا کردم، شفاهاً حالی آن جناب نماید. از آن پس میرزا آقاخان واسطه رساندن پیغام دولت به سفارت انگلیس گردید.

۳۶. انگلیس ۶۵/۱۶۱ شیل به پالمستون، ۴ اوت ۱۸۵۱.

۳۷. نگاه کنید به بخش ۳۱.

38. Lady Sheil, pp. 249-250.

۳۹. بیوات، اصل نامه میرزا آقاخان نوری.

این چاکر قدیمی پدر بر پدر خانه‌زاد و نمک‌پرورده این آستان مبارک بود. محمد حسنخان مرحوم و آقامحمد شاه مرحوم و خاقان مغفور و شاه مرحوم میرور [را] خودم و اجنادم به ارث خدمت کرده‌ایم. به صداقت، رعیت و نوکر خانه‌زاد شاهنشاه روحی فداه هستم، کسی را یارای تخلف از این حرف و گفتار نیست. و اگر خدای نکرده از این فدوی قدیمی جان‌نثار، خیانتی دولتی سر بزند مورد مواخذه شاهنشاه روحی فداه باشم. لیکن استعدای این چاکر این است اگر عرض شود، تحقیق شود و بعد از اثبات، عقوبت شود. تحریر آفی محرم ۱۲۶۸.

حاشیه: «این بنده درگاه در زیر حمایت هیچ دولتی بجز در ظل حمایت شاهنشاه ایران خلدالله ملکه نیستم. و امید الطاف و مرحمت از این آستان مروت نشان داشته و دارم. رقم مور پشت صفحه: عهدہ آقاخان بن‌اسدالله».

شیل در گزارش رسمی خود در این مورد هم به اندازه زنش از دسته‌بندی‌هایی که به‌گماردن اعتمادالدوله به‌صدارت انجامید، حرف نمی‌زند. اما از شرحی که راجع به‌چگونگی اخذ سند سزبور می‌نویسد معلوم است که در پشتیبانی میرزا آقاخان تاپ و قرار ندارد: «اعتمادالدوله می‌خواست عنوان تحت‌الحمایگی انگلیس را همچنان برای خود نگاه دارد، اما شاه پافشاری کرد که باید به‌موجب نوشته رسمی از این امتیاز ارزنده دست بردارد. دو روز گذشت تا سند را مهر کرد و این کار با تهدید انجام گرفت». به‌ذنبال آن از پالمرستون کسب تکلیف می‌کند: «امیدوارم در این باره دستور لازم صادر فرمائید. از آنجا که انقائ تحت‌الحمایگی به‌زور از اعتمادالدوله گرفته شده، نمی‌دانم آن را معتبر بدانم؟ یا اینکه اگر روزی اعتمادالدوله را دستگیر یا تبعید نمودند، و یا دارائیش را ضبط دیوان نمودند، می‌توانم به‌پشتیبانی او به‌عنوان عنصر تحت‌الحمایه انگلیس دخالت کنم؟ البته در هر حال اگر به‌سفارتخانه روی آورد، پناهی خواهم داده»^{۴۰}.

حقیقتاً شگفت است، صاحب‌عله خودش سند ترك تحت‌الحمایگی را می‌سپارد - اما شیل برای آینده کسی که آن اندازه در رذالت اخلاقیش سخن گفته بود، دلش می‌تپد. چند مطلب دیگر از گزارش شیل می‌آوریم: «اعتمادالدوله به‌جای امیرنظام به‌وزارت نشست. زمانی احتمال کلی می‌رفت که میرزا تقی‌خان از نو به‌صدارت بازگردد. وزیر جدید دشواریهای فراوان در پیش دارد. یکی از دشواریها که فائق آمدن بر آن غیرممکن بنظر می‌رسد، وجود میرزا تقی‌خان به‌عنوان امیرنظام است که لشکر فرمانبردار اوست، و همه افسرانی که او گماشته بر جای خود هستند. مخالفتی که مسلماً از جانب امیرنظام صورت خواهد گرفت، قسوام دولت

۴۰. انگلیس ۶۵/۱۶۴ شیل به پالمرستون، ۱۸ نوامبر ۱۸۵۱.

اعتمادالدوله را غیرممکن می‌گرداند. نتیجه کشمکش بین میرزا آقاخان و میرزاتقی‌خان را از حالا می‌توان پیش‌بینی کرد؛ یا اعتمادالدوله معزول خواهد شد یا امیرنظام تبعید.

اعتمادالدوله برخلاف امیرنظام نه به روسیه رفته، نه در عثمانی مأموریت داشته، و نه مانند او از امور سیاسی اروپا و بنیادهای مدنی فرنگستان آگاهی دارد. و نه شخصیت امیر را در سخت‌پائی و مقابله تعرض روسیه دارد. اعلامیه مربوط به انتصاب اعتمادالدوله به صدارت حکایت از این می‌کند که او دخالتی در کار سیاست خارجی ندارد؛ شاه و وزیر امور خارجه به آن رسیدگی می‌نمایند، اما میرزا محمدعلی‌خان وزیر امور خارجه مرد ناشایسته‌ای است، و یقین دارم شاه مجبور خواهد شد که امورخارجی را نیز به اعتمادالدوله بسپرد^{۴۱}.

شیل در گزارش دیگری می‌گوید: «یکی از مشکلات میرزا آقاخان اگر به وزارت برسد، مخالفت سفیر روس با اوست. دالگوروکی از او بیزار است و سوءظن زیاد نسبت به وی دارد. و این نتیجه ارتباط خیلی نزدیک اعتمادالدوله با سفارت انگلیس می‌باشد»^{۴۲}.

باری با پشتیبانی آشکار وزیرمختار انگلیس و مادر شاه، میرزا آقاخان به صدارت رسید. نفوذ خارجی و اندرون شاه رأی خود را بر مقام سلطنت تحمیل کرد؛ موضوع بازگشت امیر به وزارت فعلاً منتفی گشت. اما به شرحی که پیاید همان فکر باز جان گرفت. انتخاب اعتمادالدوله به صدارت، در ۲۴ محرم ۱۲۶۸ از طرف میرزا محمدعلی‌خان وزیر امور خارجه به نمایندگان روس و انگلیس و عثمانی به یک معنومون اعلام شد. در یادداشت رسمی دولت دو نکته تصریح رفته: یکی اینکه پادشاه «جناب امیرنظام را از مشاغلی که دخل به نظام نداشت معاف» داشتند. دیگر اینکه مقام صدارت «به هیچ وجه مداخله در مهمات خارجه نخواهند فرمود». بلکه در باب سهام دول خارجه «از کلیات و جزئیات آنچه هست» باید به وسیله وزیر امور خارجه به عرض پادشاه برسد. متن نامه مزبور نقل می‌شود.

جناب جلالت و نبالت نصابا، مجددت و فحامت انتسابا، محبان استظهارا، مشفقاه مهرباناه

چون به حکم مواحدت دو دولت و مقتضیات محادثت و موافقت دو حضرت لازم بود آن جناب را از مصادر و موارد امور مستحضر سازد لهذا به آن جناب اظهار می‌شود که در این روزها اراده‌علیه ملوکانه‌اعلیحضرت قدر قدرت قضا شوکت شاهنشاهی خلدالله ملکه برین تعلق گرفت که جناب امیرنظام را از مشاغلی که دخل به نظام نداشت معاف و مسلم‌دارند، و جناب جلالت و نبالت نصاب صدارت و کفالت انتساب ۲ و درایت

۴۱. انگلیس ۶۰/۱۶۴ شیل به پالمستون، ۱۸ نوامبر ۱۸۵۱.

۴۲. انگلیس ۶۰/۱۶۴ شیل به پالمستون، ۱۴ نوامبر ۱۸۵۱.

اكتساب اعتمادالدوله العلیه العالیه را به رتبه جلیل نیل صدارت عظمی منصوب و مباهی داشتند که از روی کفایت و کاردانی و دقایق دولتیخواهی به عموم مصالح ملکیه پردازند. لیکن درباب مهیام دول خارجه امر قدرت پادشاهی چنین عز نفاذ یافت که از کلیات و جزئیات آنچه هست به دوستدار اظهار و اعلام شود که دوستدار مراتب را به حضور اقدس همایون پادشاهی عرض و جواب حاصل کرده فرمایشات ملوکانه را القا و ابلاغ دارد و جناب حشمت و عظمت مآب صدارت عظمی بهیچ وجه مداخله در مهیام خارجه نخواهند فرمود، چون لازم بود مراتب را به آن جناب اظهار کرد، تحریراً فی ۲۴ شهر محرم الحرام ۱۲۶۸.

ناگفته نگذریم که مضمون نامه مذکور مورخ ۲۴ محرم، با مفاد اعلام نامه ای که به صورت فرمان یکروز قبل یعنی در ۲۳ محرم صادر گردیده بود، منافات دارد. توضیح آنکه: اعلام نامه می گفت: «عموم شاهزادگان و امراء و ارباب قلم و قلمبیه صاحب منصبان نظام از بزرگ و کوچک و جمیع سرکردگان قشون بدانند... بعد از تغییری که در اوضاع رجال دولت از روی حکمت و مصلحت اتفاق افتاده اعتمادالدوله به پیشکاری دربار منصوب گردید. و مقرر آمد که او در جمیع امور دولتی و دیوانی و ولایتی... و محاسبات ولایات و بیوتات و عمل قشون نظام و خارج نظام و مواجب و بروات و فرامین آنها رسیدگی کند». باز تصریح دارد که: «احکام منصب و جیره و مواجب و مصارف قشون نظام و غیر نظام و توپخانه و قورخانه و جبه خانه را عالیجاهان آجودان پاشی و امین لشکر و لشکر نویس پاشی و لشکر نویسان موافق قسمی که دارند، بنویسند و مهر کنند. بعد جناب صدراعظم بنویسد، و بعد از مهر و تصحیح معظم الیه به مهر برسانند».

نکته اینجاست که در اعلام نامه رسمی ۲۳ محرم، بهیچ وجه اسمی از امارت نظام و مسئولیت امیر نظام برده نشده. برعکس امور نظام از هر جهت زیر نظر صدراعظم قرار می گرفت، و حال آنکه هنوز امیر مسئولیت امارت نظام را به عهد داشت. و در نامه رسمی میرزا محمد علی خان مورخ ۲۴ محرم نیز خواندیم که «جناب امیر نظام را از مشاغلی که دخل به نظام نداشت معاف» داشتند. تنها توجیه معقولی که در اختلاف مفاد آن دو سند رسمی بنظر می آید این است که گرچه میرزا تقی خان تادوسه روز بعد همچنان به کار امارت نظام رسیدگی می کرد - و شاه تیز در دستخط پایش آن شغل او را تأیید نموده بود - اما در واقع با انتصاب اعتمادالدوله به صدارت، تصمیم به برکناری امیر از تمام مشاغل دولتی گرفته شده بود. فقط خواستند قدم به قدم آن تصمیم به اجرا درآید.

باری، باروی کار آمدن میرزا آقاخان نوری، قدرت صدارت نیز بر نیروی دشمنان امیر افزوده شد. به تعبیر دیگر، تا به حال اعتمادالدوله بیشتر

در کار تحریکات نهائی بود، و بامهد علیا پنهانی همدست-اکنون خود زمام سیاست را بدست گرفته، کارگردان معرکه بود. سرانجام میرزا تقی خان مرحله تازه‌ای را در پیش داشت.

رشته سخن رایه اینجا رساندیم که عزت‌الدوله سراغ برادرش رفت، شاه دستخط بیست و یکم محرم رایه امیر نوشت؛ در بیان عواطف قلبی خود چیزی نگویند، و گفت: «فردا بیایید مرا ببینید»، امیر به دربار رفت؛ این آخرین دیدارش با شاه بود. آنچه درباره این ملاقات تاریخ نگاران دریاری مثل لسان‌السلک سپهر و دیگران نوشته‌اند، برای ما نامعتبر است. تنها معتد معتبری که اندیشه امیر را در این وهله باز می‌نماید، و زمینه گفتارش رایه شاه روشن می‌کند، نامه‌ای است که دقیقاً پیش از آنکه دستخط مزبور به دستش برسد به ناصرالدین شاه فرستاده. مطالعه این نامه از نظر شناخت منش امیر و وجهه نظر کلی او بسیار ارزنده است.

جوهر نامه امیر این است: درباره خود هیچ تمنائی ندارد، میل پادشاه عین رضای اوست؛ اما نگذارید «کارهای پخته را خام نمایند». مطلب را چنین عنوان می‌کند: مقصودش از شرفیابی نه این است که «شما را از این اراده» در عزل او بازدارد، یا عرضی کند که دلالت بر «پشیمانی» اعلیحضرت نماید. بعد سخنی دلنشین گوید: از اول نوکری «آنچه خاطر خواه شما بوده و هست بر آن راضی بوده‌ام» و گرنه «دست از همه عالم بر نمی‌داشتم» و تنها به محبت شاه دلخوش نبودم، باز تأکید می‌کند: خواه به خدمتم برقرار گردانید، خواه معزول فرمائید، خواه منصب بدهید، خواه منصب را بگیریید، و خواه به صورت یکی از احاد رعیت درآیم «آنچه حکم کنید مصلحت خود را در آن می‌بینم» و همان را طالب بوده و می‌باشم.

اما یگانه مقصودش در «اصرار در شرفیابی حضور» عرض چند کلمه است: به نفع پادشاه و به «خدائی که جمیع عالم در ید قدرت اوست» هر کس مصلحت اعلیحضرت را در این وضع تازه دیده «یقیناً چندان خیر خواهی نکرده». «نامی و شیعت اهل این ملک را می‌شناسم»؛ کاری خواهند کرد که «این کار منظم» را یکسره خراب و ضایع گردانند و «کارهای پخته را خام نمایند»، و هم «این غلام را بالمره خراب». امیر آنقدر پای بند علومش خویش است که در پایان نامه راجع به فرمان عزلش از صدارت باز تأکید می‌کند: «مطمئن باشید که ذره‌ای در این حکم اصرار نخواهم کرد». خود نامه امیر را بخوانیم ۴۲:

فرمان خاکبای همایونت شوم،

دستخطهای همایون را زیارت کردم. اینکه خواستم شرفیاب شوم، مقصودی نداشتم که شمارا از این اراده و فرمایش، عرضهایی بکنم که

دلیل پشیمانی باشد؛ زیرا که با عریضه و بی عریضه این غلام از اول نوکری به جمیع احکام و فرمایشی و رضای شما طالب بوده و هستم. و آنچه خواطر خواه شما بوده و هست، بر آن راضی بوده‌ام. زیرا که اگر این غلام جز رضا و فرمایش شما را می‌خواستیم، دست از همه عالم بر نمی‌داشتیم؛ و همان به میل و مرحمت شما دلخوش بوده و هستم. حالا هم صریح عرض می‌کنم که مطیع حکم و رضای شما هستم. هر چه حکم شماست همان را طالب بوده و می‌باشم، بر قراری، عزل، بامنصب، بی‌منصب، رعیتی. آنچه شما حکم کنید، مصلحت خود را در آن می‌بینم. اما باز جسارت می‌کنم که به تمک با محک سرکار، و خدائی که جمیع عالم در ید قدرت اوست، هر که اینطور مصلحت‌دید خاکبای همایون دیده، یقیناً چندان خیرخواهی نکرده. اینکه اصرار در شرفیابی حضور شما داشتیم، و باز دارم و استدعای چند کلمه عرض دارم برای آن است که هرزگی و فحاشی و شیطنت اهل این ملک را می‌شناسم. از این رشته که به دست آنها افتاده، دست نمی‌کشند. و طوری خواهند کرد که این کار منظم را که کل دنیا از شدت حسد به مقام پریشانی برآمدند، بالمره خراب و ضایع، و همچنین که این غلام را خراب کردند، هم این غلام را بالمره خراب، و هم جمیع کارهای پخته را خام نمایند. از این مطمئن باشید که ذره‌ای در این حکم اصرار نخواهم کرد. اما اول امیر نظامی معلوم شد که هر چه اصرار در شرفیابی می‌کنم، قبول نمی‌فرمایند. جسارت نوزید باقی.

امیر حضور شاه باریافت. شاه در همان ملاقات منصب امیر نظامی او را تأیید نمود، و مضمون دستخطها و فرمانهای سابق را دایر بر اینکه طرز اداره بر تقسیم امور قرار گرفته، تأکید کرد. امیر هم این ترتیب‌تسازه را پذیرفت، و با عرض سپاسگزاری به آن رضایت داد. دو کاغذی که امیر در فاصلهٔ دوازده روز پس از این ملاقات نگاشته رویهٔ او را آشکار می‌کند، گوید: «این غلام به منصب و لقب امیر نظامی کمال شکرگزاری دارد، و اصول قرار جدید کارها را از هر جهت مرعی خواهد داشت.

اما دربارهٔ آنچه تاریخ‌نویسان به عنوان ورقهٔ «تقسیمات امیر» ذکر کرده‌اند - باید بگوئیم هیچ رابطه‌ای میان این ورقه و مذاکرهٔ شاه و امیر در آن جلسهٔ ملاقات وجود ندارد. دیگر اینکه تقصیر نامه، عنوانی است که بعدها بر آن نهاده‌اند؛ در واقع تقصیر نامه‌ای در بین نبوده، بلکه سندی تنظیم گردیده بود شامل اصول تقسیم‌بندی امور دولت، و امیر هم رعایت آن را تصد کرد. این موضوع را باز می‌نمائیم.

میرزا احمد و قایم‌نگار به دنبالهٔ ملاقات امیر با شاه می‌نویسد: «چون به منزل یازگشت، [شاه] میرزا آقاخان را احضار فرمودند، و به سوابدید او که رکن‌عمدهٔ تخریب کار امیر بود، با سایر مدعیان صحیفه‌ای

برداشته ابطال و اکاذیب بی معنی در وی نگاشته، اسمش را تقصیرات امیر گذاشته، مصحوب میرزا آقاخان نزد وی ارسال داشتند. و دیگر او را به سؤال و جواب نگذاشتند»^{۴۴}.

باید دانسته شود که ملاقات شاه و امیر پیش از تعیین میرزا آقاخان به صدارت انجام گرفت؛ اعتمادالدوله یکروز بعد روی کار آمد. اما چون آگاه بود که کارش با امیر نظامی میرزا تقی خان پیشرفتی نخواهد داشت. برای این سهاه شد که قرار ثابت و مشخصی داده شود که نوع کارها و حدود مسئولیت هر قسمت معین گردد. پس در این زمینه به اغوای اعتمادالدوله و تصویب شاه، سندی تهیه گردید که امیر هم آن را تأیید نماید و خود را ملزم به رعایت آن بداند، سخنی از تقصیرنامه در میان نیست. معانی که در تأیید نامه امیر آمده، مواد سند اصلی را روشن می کند. نکته دیگر اینکه تأییدنامه یا التزام نامه امیر به صورت کاغذ خصوصی به شاه نگاشته نشده، بلکه بی کم و بیش یک سند رسمی دولتی است. متن آن نقل می شود^{۴۵}.

هو

این غلام از روز اول خود را ادنا نوکر قبله عالم روحانفداه می دانم، و هیچ عزتی در دنیا بر خود نمی دانم مگر بعد از فضل خدایه حکم و مرحمت پادشاه عالم پناه روحانفداه. و ملتزم هستم که از قرار فرمایش سرکار همایون اطاعت حکم همایون را در کمال رضا انشاء الله تعالی؛ این غلام به منصب و لقب امیر نظامی کمال شکرگزاری دارد؛

معلوم است که این غلام خوب و بد همه را مقدر آسمانی و بسته به حکم همایون می دانم و از احدی در دل خیالی نکرده و ندارم. به نوکرهای پادشاهی به عداوت رفتاری نخواهم کرد. اعتمادالدوله و ستوقی - الممالک معلوم است با حکم همایون در همه محاسبات باید مداخله داشته، و هر وقت احضار به حضور برای حساب می شوند، این بنده هم همراه شرفیاب خاکپای همایون می شود؛

این غلام در این دولت ابد مدت هرگز اختیاری در عزل و نصب نداشته، و بعد از این هم استدعای همچنین اختیاری نخواهم کرد. آشکار است که این قدرت مختص ذات همایون است؛

این غلام ابدأ در کار دول خارجیه تحریراً و تقریراً مداخله نخواهم کرد و باید جمیع نوشتجات و سروکار آنها با وزیر دول خارجیه باشد، و این غلام را ابدأ رجوعی نیست. و همه باید به عرض خاکپای همایون به توسط او برسد؛

۴۴. میرزا احمد وقایع نگار، تاریخ قاجاریه، خطی.

۴۵. اصل سند در بیوتات سلطنتی است و سواد آن در آرشیو وزارت

هر که را شاهنشاه روحنا فداه به حکومتی مأمور فرمایند، یا منصب به نوکرهای قدیم یا جدید یا ازدیاد موجب مرحمتی فرمایند، این غلام را عرض و جسارتی نخواهد بود؛ در امورات شهر طهران این بنده را مداخله نیست. و بدیهی است باید همه به خاکپای همایون عرض شود و حکم همایون صادر شود. و باید انشاءالله مردم عرایض خود را هر روز بیواسطه خاکپای همایون عرض نمایند؛

این غلام را ابداً تکلیف گرفتن سابقاً به مردم نبوده و حالا هم چنین تکلیفی و خواهشی نخواهد بود. این غلام را انشاءالله فحش و فالایق به کسی نخواهد گفت و مردم را ابداً از خود معلوم است، حکم و قابلیت ندارم و ترسانم. ترس و واهمه مردم باید پامیاست پادشاه روحنا فداه باشد، خدا و پیغمبر خدا شاهد است که دستخط همایون را مثل وحی منزل دانسته و از آداب نوکری که تعجیل جواب و زیارت را باشد کوتاهی نخواهم کرد؛

معلوم است باید جمیع حکام مطالب و نظم ولایت را با چاپار خاکپای همایون عرض نمایند، به شرط حیات بانجام رسانند و معلوم است حد آن را ندارم که تخلف از حکم نمایم. تحریراً فی شهر محرم ۱۲۶۷، ۱۶.

درست است که قراری در تقسیم کار و مسئولیت هر مقام داده شد. اما کشمکش امیر نظام و صدراعظم پرهیز ناپذیر بود. این برخورد نه فقط از این جهت پیش می‌آمد که صدراعظم امروزی تا دیر روز در برابر امیر دست بسینه می‌ایستاد و تعظیم‌کنان «بله قربان» می‌گفت. اساساً اختلاف کلی میان شیوه حکومت امیر و اعتمادالدوله، همکاری آنان را ناممکن می‌ساخت. این دوره همکاری بین آنان بیش از سه روز نپائید و آن هم زیاد بود؛ در واقع امیر مدارا می‌کرد. از نامه‌ای که امیر در همین سه روزه به شاه نوشته اختلاف اصولی میان آن دو نمایان است.

ضمن گزارشی که راجع به کار لشکر به شاه داده گوید: «فوج خلخال خوب مشق می‌کنند... اغلب متعلمین خوب ترقی کرده‌اند که معلمین تصدیق می‌کنند». راجع به صدراعظم، فرمایش اعلیحضرت مطلع است: «امام‌نسویان ایشان وساطت مردم را زیاد می‌کنند؛ مردمان بی‌سر و پا را با رشوه می‌خواهند صاحب منصب کنند - چنانکه یک دونفر را برقرار کرده... میرزا فضل‌الله وزیر نظام ۶۷ هفتصد تومان از ابوظالب خان شقاقی گرفته و حکم سرهنگی داده... همه مردم به این خیالات خواهند افتاده. سخن امیر در وصف تشبیر وضع بسیار پامعنی است و تأثر خاطر خود را بیان می‌کند:

۴۶. واضح است که تاریخ نگارش نامه در ذهن امیر خلط شده و مقصودش سال «۱۲۶۸» است.
۴۷. اشاره به برادر میرزا آقاخان است.

«این غلام نمی‌تواند نظم دهد، بی‌نظم هم کار از پیش نمی‌رود... این درد غلام‌ها می‌گشاید که مردم میرزا گویند آن نظم میرزا تقی‌خان گذشت، مردن را بر خود گوارا تر از این حرف می‌دانند...»^{۴۸} امر جهانمطالع است.^{۴۹}

در این دگرگونی سیاسی - دوره امارت نظام میرزا تقی‌خان مثل وزارتش سپری شدنی بود. به حقیقت وجود امیر مغل دولت جدید بود؛ و دشمنان او نقشه خود را قدم به قدم پیش بردند. ماهم به همان ترتیب روز به روز، و ساعت به ساعت بررسی می‌کنیم. نخست موضوع پرکناری او از امارت نظام و انتصابش به حکومت یکی از ولایات مطرح گردید.

دو روز پس از روی کار آمدن اعتمادالدوله قرار شد امیر به حکومت اصفهان یا فارس و یا قم برود. در این باره میرزا آقاخان در ۲۴ محرم ۱۲۶۸ (۱۹ نوامبر ۱۸۵۱) با وزیر مختار انگلیس مذاکره کرد و یاری او را خواست. شیل می‌نویسد: «به دیدار اعتمادالدوله رفتم که منصب صدارتش را تبریک بگویم. گفت: راجع به امیر نظام گرفتار مشکل بزرگی شده؛ پیشنهاد شاه را برای حکومت فارس یا اصفهان و یا قم نپذیرفته، و از این بیمناک است که نیرنگی در کار باشد، و همین‌که از پایتخت برود قصد جانش را کنند. صدر اعظم تقاضا نمود برای خاطر آسایش شاه، و آرامش کشور، و به عنوان یک لطف شخصی نفوذ خود را بکار ببرم، و امیر نظام را وادار کنم که از مقاومت دست بردارد. ضمناً اطمینان داد که جان و مال میرزا تقی‌خان در امان است. اعتمادالدوله اولی راضی شد که این مطلب را کتبی و بطور خصوصی بنویسد. اما بعد زیر قولش زده^{۴۹}. بعد می‌گوید: از ذکر جزئیات امر می‌گذرد؛ آخرین قرار این بود که امیر نظام به حکومت کاشان برود. حدس ما این است که شیل مایل به حکومت امیر در فارس نبوده، قم هم شهر نزدیک تهران بود و تازه عباس میرزای تائب السلطنه به حکومت آنجا رفته. در هر حال شیل همه گفتگویش را با صدر اعظم در آن گزارش نوشته است.

اما این نکته‌ای که شیل آورده بسیار قابل دقت است: «مادر شاه که نظر خود را نسبت به امیر نظام تغییر داده، به من پیغام فوری فرستاد که قرار حکومت کاشان را برای میرزا تقی‌خان تمام کنم، و مراقب جان امیر باشم. و میرزا تقی‌خان از این بابت اندیشناک است که می‌داند خواهانش فرمان کشتن او را از شاه بگیرند»^{۵۰}.

اگر شیل سخن مهدعلیا را راست می‌پنداشته، بسیار ساده لوح بوده است، اما می‌دانیم که ساده دل نبود، بسیار هم ناقل بود. شیل چنانکه قبلاً

۴۸. اسناد خان‌سلك ساسانی.

۴۹. انگلیس ۶۷/۱۶۴ شیل به پالمستون، ۲۱ نوامبر ۱۸۵۱.

۵۰. همان.

نوشته بود می‌دانست که تا میرزا تقی‌خان در تهران بود، کار اعتمادالدوله قوامی نمی‌یافت. پس نقشه حکومت امیر را به یکی از ولایات تقویت می‌کرد. از آن گذشته شاه در این وهله ابدأ به خیال اعدام امیر نبود. البته میرزا آقاخان و مهدعلیا در این فکر بودند، و برای پیش‌بردن کار خود در حال نبودن امیر را در پایتخت لازم می‌شمردند. به همین علت بود که اعتمادالدوله زیر قولش زد، و حاضر نگشت نوشته‌ای مبنی بر تأمین جانی امیر بدهد.

باری وزیر مختار انگلیس دکتر دیکسون پزشک سفارت را صبح بیست و پنجم محرم (۲۰ نوامبر) نزد امیر فرستاد که او را از قرار بادولت راجع به انتصاب وی به حکومت کاشان بی‌اگاهانند. می‌نویسد: «امیر نظام پذیرفت و من قضیه را تمام شده می‌دانستم».

مداخله ناپهنگام و نیندیشیده وزیر مختار روس، کار را از بدتر کرد؛ یعنی در واقع کار را به سود بدخواهان امیر تمام کرد.

بنابر گزارش شیل دوسه ساعت پس از ملاقات دکتر دیکسون با امیر نظام، «هیأت هفت نفری اعضای سفارت روس به استثنای خود وزیر مختار در لباس رسمی به سرای امیر آمدند و به اصطلاح خودشان حمایت امپراتور روس را به او پیشنهاد کردند»^{۵۱}. می‌نویسد به محض اطلاع از این واقعه «به صدراعظم اعلام کردم که کار امیر نظام دیگر به من مربوط نیست».

اقدام بیخردانه دالگوروکی و ماچرای آن در خور بررسی دقیق است. گزارش شیل و نامه‌هایی که بین او و سفیر روس مبادله گردیده، معانی مهمی را باز می‌نمایند. گزارش شیل به پالمستون این است:

«اعتمادالدوله نظر مرا راجع به آن پیش‌آمد پرسید، گفتم: وزیر مختار روس هیچ حقی نداشته که به این خشونت عمل کند، با پیشنهاد حمایت نماید مگر در خانه خودش. با وجود حضور اعضای سفارت روس در منزلگاه امیر، اگر دولت ایران امیر نظام را توقیف کنند، یقین دارم که دولت روسیه عمل پرتس دالگوروکی را تأیید نخواهد کرد. و حتی اگر وزیر مختار از ایران برود، از او پشتیبانی نمی‌کنند. پس تصمیم گرفته شد که سه ساعت از شب گذشته، امیر نظام را توقیف نمایند. به این منظور، بعد از ظهر همان روز خانه‌اش را سر بازان محاصره کردند. در ضمن سردار محمد حسن‌خان ایلروانی نزد وزیر مختار روس روانه شد و به او اعلام داشت: خانه امیر نظام جزو املاک پادشاهی است که مادر و خواهر شاه در آنجا زندگی می‌کنند. و پادشاه این توهین را تحمل نخواهد کرد که مأموران سفارت روس برخوانواده سلطنتی گمارده شوند. به علاوه اگر هیچ‌یک مردم پراکنگینخته شود، مسئولیت امر تنها بر گردن سفیر روس خواهد بود. از این رو کارمندان آن سفارتخانه

۵۱. باید بدانیم که خانه امیر در محل کاخ دادگستری کنونی بود. و در چند قدمی آن سفارتخانه روس واقع بود. پس از حادثه گریبایدوف سفارت روس به باب‌هایون منتقل گردید که از پیش آمده‌های نالگوار ایمن باشد.

به دستور پرنس دالگوروکی از خانه امیرنظام رفتند. هیچگونه اطمینان یا تضمینی به وزیر مختار روس داده نشد، مگر اظهارشاه که خودش حفظ جان میرزاتقی خان را تضمین می نماید. اعتمادالدوله به من اطلاع داده بود که هرآینه اعضای سفارت از سرای امیر نمی رفتند. شاه تصمیم داشت یا ملازمانش به آنجا برود و گردن امیر را بزند^{۵۲}.

واتسون منشی سفارت انگلیس در تکمیل گزارش شیل می نویسد: «صدر اعظم جدید میرزا آقاخان به شاه گفته بود: هر آینه پادشاه حق سلطنت را در اختیار می که نسبت به تبعه خود دارد اعمال نکند، مردم ایران دیگر او را سلطان مستقلی به حساب نخواهند آورد، بلکه دست نشاندۀ روس خواهند شمرد. این شماقت نیشی بود که کارگرافتاد؛ شاه بر آشفت و از دالگوروکی خواست که اعضای خود را از خانه ای که مادر و خواهرش در آنجا زیست می کنند بردارد. و اعلام کرد اگر این کار را نکنند مأموران شاه امیرنظام را توقیف خواهند نمود^{۵۳}. خلاصه اینکه راهنمایی شیل و اتسون اعتمادالدوله مؤثر افتاد.

اما انگیزه دالگوروکی در این کار چه بود؟

شیل می نویسد: «من از این کردار دالگوروکی سر در نمی آورم! آیا امیرنظام تقاضا کرده بود؟ یا اینکه چون وزیر مختار دید اعتمادالدوله در کارها یا او هیچ مشورتی نمی نماید، از این بابت خشمناک گشته بود. البته تصور هم نمی کنم که وزیر مختار روس از جریان قرار و مداری که من راجع به انتصاب امیرنظام به حکومت کاشان داده بودم، آگاهی می داشت. پس لازم دانستم نامه ای در توضیح مطلب به او بنویسم. در هر حال چند روز پیش، دالگوروکی توسط وزیر امور خارجه پیغام گله آمیزی به شاه فرستاده بود که اعتمادالدوله از هواخواهان انگلیس است، در همه امور پانمایندۀ انگلیس مشورت می کند و یا او تماس دایمی دارد، و حال آنکه باوی (دالگوروکی) هیچ مشاوره ای نمی نماید^{۵۴}.

توجیه شیل از رفتار وزیر مختار روس نادرست نیست، اما در این مورد نیز همه مطلب را نگفته است. واتسون دقیق تر مطلب را ادا کرده است: «گرچه وزیر مختار روس، امیرنظام را مخالف سرسخت اعمال تعرض آمیز روسها می شناخت، معینا او را مردی قابل اعتماد، راست پیشه و منصف می دانست. پس متأثر بود ببیند که او رفت، و جاییش را میرزا آقاخان تحت الحمايه انگلیس گرفته است که عامل بسط نفوذ انگلیس در دربار ایران خواهد بود. پرنس دالگوروکی واقف بود که اگر جان امیرنظام بهتر نرود، زود یا دیر، به صدارت باز خواهد گشت. پس مطمئن ترین طریق که برای

۵۲. انگلیس ۶۵/۱۶۴ شیل به پالمستون، ۲۱ نوامبر ۱۸۵۱.
53. R. Watson, P. 401.

۵۴. انگلیس ۶۵/۱۶۴ شیل به پالمستون، ۲۱ نوامبر ۱۸۵۱.

حفظ جان او به خاطرش رسید این بود که او را در پناه روس بگيرود، ۵۵. خلاصه اینکه تا امیر بر سر کار بود، شیل و دالگوروکی هیچ کدام در کارشکنی علیه او دست کمی از دیگر نداشتند - حتی چنانکه دیدیم متفقاً نامه‌های تهدیدآمیز به امیر می‌فرستادند. بارفتن میرزاتقی‌خان و روی کار آمدن میرزا آقاخان - یکباره دالگوروکی دریافت که در شطرنج سیاست‌مات شده است. از آن گذشته باید به خاطر آورد که دالگوروکی اساساً از نظر روانی بسیار عصبی بود، زود پراشفته می‌گردید، و نسبت به هر قضیه نامعلولی عکس‌العمل آبی و شدید نشان می‌داد. به همین علت در کار سیاست، تدبیر و متانت رأی نداشت.

در این گیر و دار که در بار و سفارتخانه های روس و انگلیس راهیجان گرفته بود - پناہ گزارش شیل، امیر نظام سندی نوشت و سپهر کرد که: «به هیچ یک از سفارتخانه های انگلیس و روسی تحصن نخواهد جست و از هر دو سفارت خواهش کرد آن را تأیید نمایند» ۵۶. سفارت انگلیس پای‌سند را تسجیل نمود، اما وزیر مختار روس امتناع ورزید. این دومین خطای او بود. در همان گزارش شیل می‌خوانیم: «دالگوروکی به مستر رنالد تامسون (منشی سفارت انگلیس) گفت: زمانی حاضر است سند امیر را تأیید کند که صدراعظم ایران حفظ جان امیر نظام را تضمین نماید». اما دانستیم که اعتمادالدوله از روز نخست حاضر نشد چنین تعهدی را حتی به سفیر انگلیس بپردازد.

میرزا آقاخان در نامه‌ای که به مصلحتگذار ایران در پترزبورگ نوشته به همان مطلب اشاره می‌کند: «میرزاتقی‌خان التزام نامه‌ای را نوشته، نژد جناب وزیر مختار انگلیس فرستاد و خواهش نمود که شهادت خود را بنویسد. جناب مشارالیه بلا تأمل شهادت خود را نوشت. وقتی که نزد کنیاز دولفاروکی فرستادند، شهادت نوشت» ۵۷. اما میرزا آقاخان نمی‌گوید که وزیر مختار روس تضمین خواسته بود، و او نداده بود. در واقع این خطای دالگوروکی نیز قوتی به بساطت توطن‌چینی میرزا آقاخان و مهد علیا داد. شیل بعدها می‌نویسد: «من حالا اعتقاد یافته‌ام که میرزاتقی‌خان در نوشتن سند مبني بر اینکه به سفارت انگلیس و روس پناه نخواهد برد، کاملاً صمیمی بوده است» ۵۸.

اسناد ما حکایت از این می‌کند که امیر هیچگاه در اندیشه پناهنده‌گی به سفارت خارجی نبود، حتی به گفته ناسخ‌التواریخ به او پیشنهاد بست نشستن در یکی از امامزاده‌ها را کردند. او نپذیرفت. دو کاغذی که امیر به شاه نوشته بیزارى او را در پناه جستن به سفارتخانه‌های بیگانه می‌نماید. باید دانست که از روز عزل امیر از صدارت، شایعه دستگیر شدن او در شهر جاری بود. در

55. R. Watson, pp. 400-401.

۵۶. انگلیسی ۶۵/۱۶۶ شیل به پالمستون، ۲۶ نوامبر ۱۸۵۱.

۵۷. متن نامه میرزا آقاخان خواهد آمد.

۵۸. انگلیسی ۶۵/۱۶۶ شیل به پالمستون، ۲۶ نوامبر ۱۸۵۱.

بیستم محرم میرزا حسن خان وزیر نظام برادر امیر در راه که به خانه می آمد، خیر توفیق برادرش را شنید، هراسناک به سفارت انگلیس پناه برد. شیل گوید: میرزا تقی خان بلافاصله تقاضا کرد که او سفارت را ترک نماید^{۵۹}. امیر برای اینکه بهانه تازه ای به دست بداندیشان نیفتد - شاه را آگاه کرد و دونفر از معتمدانش را فرستاد که وزیر نظام را از سفارت بیرون آورند. نامه امیر تائوانگیز است: از خدا مرگ می خواهد که این روزهای سیاه را نبیند. نامه اش این است^{۶۰}:

قربان خاکبای همایونت شوم،

جسارت است، اما

چو آید به موئی توانش کشید

چو برگشت ز تعبیرها بگسلد

باری، معلوم است مقدر آسمانی در تمامی این غلام است زیرا، ز منجنیق فلک سنگ فتنه می بارد. حالا در این کلیه خراب نشسته بودم، دیدم خیر آوردند که وزیر نظام را شدت ویل گونی مردم و جبن و ادب داشت کرده زحمت کشیده به خانه جناب وزیر مختار انگلیس رفته. دونفر آدم معتبر خود آقاهاشم و عبدالصین را فرستادم، به هر زبان که بتصور آید بر این مرد خوانده شد، واهمه نگذاشت قاحالا بیاید. اول خواستم که به عرض خاکبای همایون نرسد بلکه تا صبح هر طور هست او را بیرون آورم، اما از زبان بدگو که خانه من بیچاره را خراب کرد، اندیشه کرده آن فرمایش صبحی دستخط همایون هم مزید واهمه این غلام شده که یقین خواهید فرمود که خود این غلام بیخبر نیست، لابد با کمال رومیاهی جسارت به عرض می شود که اولاً از خدا مرگ می خواهد که این روزهای زیادتی را نبینم. ثانیاً المحکم الله به قضای آسمانی و حکم پادشاهی حاضریم الامر همایون مطاع. مهر عبدالراجی محمدتقی و دلالة الملك الحق المبین محمدتقی.

چند دقیقه از نگارش آن نامه نگذشت که وزیر نظام از سفارت بازگشت.

امیر همان لحظه شاه را مطلع نمود^{۶۱}:

قربان خاکبای همایونت شوم،

اگرچه از واهمه و ترس دو دقیقه بیشتر عریضه عرض کردم که وزیر نظام از واهمه مرتکب کاری شده، حالا با آقاهاشم آمد، پرسیدم چرا چنین کاری کردی؟ گفت در راه به خانه خودم می رفتم، دیدم در راه

۵۹. انگلیس ۶۰/۱۶۴ شیل به پالمستون، ۱۸ نوامبر ۱۸۵۱.

۶۰. بیواتات، نامه های خصوصی امیر به شاه، خطی.

۶۱. بیواتات، نامه های خصوصی امیر به شاه، خطی.

مردم حرف ویل می‌گویند، و احمه کردم. حالا خاطر جمع شدم دیدم اراجیف است با روسیاهی آمدم. باری روی ما دوسویه است تا مروت و رحم پادشاهی چه اقتضا نماید. باقی الامر همایون.

دنباله فرجام کار امیر را بگیریم.

توقف کارمندان سفارت روس در بیرونی خانه امیر، دوسه ساعتی بیش طول نکشید، اما آثاری که باز آورد بسیار دامنه دار و زیان آور بود. پیش از اینکه به این مطلب پیروا زیم نامه‌های بسیار مهمی که میان شیل و پرنس دالگوروکی راجع به ماجرای روز بیست و پنجم محرم پس از آن حادثه، رد و بدل شده می‌آوریم. این اسناد نکته‌هایی را روشن می‌نمایند.

وزیر مختار انگلیسی به ظاهر در ۲۱ نوامبر (۲۶ محرم) یعنی روز بعد از آن حادثه، نامه‌ای به دالگوروکی نوشت. اما به حقیقت آن را روز ۲۲ نوامبر (۲۷ محرم) برای او فرستاد. در این زمان امیر از همه مناصب دولتی خلع گردیده بود. و شیل خواست همه مسئولیت را به گردن وزیر مختار روس بیفکند. ترجمه کاغذ شیل این است ۶۲:

جناب پرنس،

برخی وقایع به اطلاع من رسید که لازم دانستم از فرار و مداری که دیروز صبح راجع به امیر نظام با دولت ایران داد بودم، جنابعالی را آگاه سازم. میان من و دولت موافقت حاصل شد که امیر نظام به حکومت کاشان برود و در حکومتش مستقل باشد. این قرار شامل حفظ جان و مال میرزا تقی‌خان می‌گردیده مورد موافقت خودش نیز واقع شد، من نیز آن را تقصیر کردم، و اعتماد الدوله صدراعظم نیز قبلاً تأیید نموده بود. سپس اطلاع یافتیم که چند نفر از کارمندان سفارت دولت روس با لباس رسمی به اقامتگاه امیر نظام رفته‌اند که وسیله حمایت او را فراهم نمایند. با این اتفاق من قرار خود را با دولت ایران پس گرفتم. برای اطلاع جنابعالی از این مطلب، و سببی که در آن کار داشتم مراتب را بدین وسیله نوشتم...

آن نامه را شیل در ۲۲ نوامبر برای وزیر مختار روس فرستاد. اما تاریخ آن را به روز پیش ثبت کرد: دالگوروکی می‌گوید: چرا از قرار می‌گردد که در باره امیر نظام داده شده بود، او را مطلع نکرده بودند، او بی‌خبر بود، و اقدامش «صرفاً جنبه عواطف انسانی» داشته زیرا شایع گشته بود که خطر آشکاری جان امیر نظام را تهدید می‌کند. دیگر اینکه کارمندان سفارت در بیرونی خانه میرزا تقی‌خان فقط به مدت کوتاهی قرار گرفتند تا اینکه پیام خود را به شاه برسانند. پس از آن، کارمندانش را از خانه امیر قوا خواند.

۶۲. انگلیس ۶۵/۱۶۴ شیل به پرنس دالگوروکی، ۲۱ نوامبر ۱۸۵۱.

ترجمه نامه دالگوروکی مورخ ۲۲ نوامبر ۱۸۵۱ (۲۷ محرم ۱۲۶۸) به شیل نقل می‌شود ۶۲:

جناب آقای سرهنگ شیل،

جنابعالی از اقدامی که پریروز ظیر به منظور حفظ جان میرزا تقی‌خان کرده بودم، اطلاع دارید. شایعه دهشتناکی که راجع نقشه شوم دشمنان میرزا تقی‌خان علیه او منتشر گشته بود، مرا به آن اقدام وادار کرد. شتاب من برای کمک به میرزا تقی‌خان دلیل بر خطر آشکاری بود که فکر می‌کردم متوجه او می‌باشد. اعضای سفارت در پیرونی خانه میرزا تقی‌خان دقیقاً به این اندازه ماندند که توانستم نظر خود را توسط وزیر امور خارجه، به اطلاع اعلیحضرت برسانم. پیام من مبنی بر این بود که درخور سلطنت عدل پادشاهی نیست که اجازه دهند عمل شدید قهر آمیزی علیه شخصی که افتخار انتساب به خانواده سلطنتی را دارد، صورت پذیرد. به محض اینکه این اطمینان و اطمینانهای رسمی دیگری به وسیله مأمور اعلیحضرت سردار محمدحسن‌خان به اینجاب رسید، یعنی قبل از اینکه فرستاده پادشاه سفارتخانه را ترک گوید، کارمندان را از خانه وزیر سابق احضار نمودم. بنابراین ملاحظه می‌کنید که اقدام من هیچ علتی جز عواطف انسانی صرف، نداشته است... نامه جنابعالی مورخ دیروز دوساعت پیش توسط آقای طامسون به من رسید و تازه مرا از جریان فراری که شما داده بودید، آگاه ساخت.

شیل در جواب دالگوروکی در ۲۲ نوامبر (۲۸ محرم) نوشت: نامه جنابعالی مبنی بر این بود که وقتی که کارمندان سفارت را به اقامتگاه میرزا تقی‌خان فرستاده بودید، از قرار و مداخله من راجع به قضیه میرزا تقی‌خان داده بودم، آگاهی نداشتید. ضمناً در نامه آن جناب سوء تفاهمی رفته که لازم است توضیح دهم. چنین بنظر می‌رسد که تصور نموده‌اید که هم‌اکنون قراری میان من و دولت ایران مبنی بر حفظ جان امیر نظام وجود دارد. ابتدا چنین چیزی نیست، یک چنین موافقتی قبلاً گردیده بود. اما چنانکه توضیح دادم با آمدن اعضای سفارت روس به خانه امیر نظام سابق... آن قرار بیدرتنگ لغو گردید، و به دولت ایران اطلاع دادم که از این به بعد هیچ دخالتی در کار میرزا تقی‌خان ندارم ۶۳.

لحن نامه بعدی دالگوروکی به شیل کمی تند است. بر او خرده می‌گیرد، و می‌خواهد بفهماند که سوء نیتی در کار بوده است. در ۲۴ نوامبر (۲۹ محرم) به شیل متذکر گردید: در نامه پریروز نوشتم که: دوسالمت من در کار وزیر سابق ایران فقط از روی عواطف انسانی بوده است، و در آن وقت از گفتگو-

۶۳. انگلیس ۶۵/۱۶۴ پرس دالگوروکی به شیل، ۲۲ نوامبر ۱۸۵۱.

۶۴. انگلیس ۶۵/۱۶۴ شیل به دالگوروکی، ۲۳ نوامبر ۱۸۵۱.

های سیاسی شما بادولت بکلی بی‌خبر بودم. و کاملاً مختارید که قرار خودتان را با دولت ایران درباره میرزاتقی‌خان، محفوظ بدارید یا برهم بزنید؛ هیچ به من مربوط نیست. اما نمی‌توانم بفهمم چرا مصطحت ندانسته بودید که زودتر مرا از چگونگی قراری که یا دولت ایران می‌خواستید بگذارید، آگاه کنید، و یا دست کم وقتی که قرار قطعی داده‌شد، مطلع سازید. مدت چهل و هشت ساعت گذشت تا مطلب را به من خبر دادید. درست است که یادداشت شما به تاریخ ۲۱ نوامبر ثبت گردیده، ولی هیچ چیز مانع آن نمی‌گردد که آن را سر وقت برسانید نه روز بعد... نظری که به وزیران ایران گفته‌ام این است که در هر حال میرزاتقی‌خان باید مطیع اراده پادشاه باشد. ۶۵.

نتیجه‌گیری ما این است:

سرنوشت امیر بازیچه سیاست انگلیس و روس است و ملعبه دسیسه دربار. معلوم است که زده‌بیندی میان شیل و میرزا آقاخان در کار بوده است. در وهله اول عزل امیر، جهت اصلی فعالیت شیل و مذاکره او با میرزا آقاخان و پیامی که مهدعلیا به شیل فرستاد - تنها این بود که وسایل برکنار ساختن امیر را از امارت نظام فراهم کنند و او را از تهران خارج گردانند. عمل دالگوروکی گره مشکل آنان را گشود، و از هر حیطه‌ای حتی مکر زنانه مهدعلیا مؤثرتر افتاد. پس همینکه خشم شاه برافروخته شد، و کار امیر خراب گشت و امیر از همه مناصب خلع گردید شیل که تا دیروز آن همه مداخله سماجت‌آمیز داشت، یکباره پای خود را از میدان بیرون کشید. بعلاوه گفتگوی خود را با میرزا آقاخان برای انتصاب میرزاتقی‌خان به حکومت کاشان که بهانه‌ای برای بیرون کردن امیر از پایتخت بود، از وزیر مختار روس پنهان داشت. و تاریخ نامه‌ای را که به دالگوروکی نوشت یک‌روز قبل ثبت کرد، در دغلی و دورویی و سوءنیت شیل تردید نیست، همانطور که در بی‌تدبیری دالگوروکی شبیه نمی‌باشد.

در این احوال میرزاتقی‌خان از امارت نظام و همه مقامات دولتی خلع گردید.

صبح روز چهارشنبه ۲۵ محرم ظاهراً قرار بود امیر به حکومت کاشان معین شود؛ ظهیر آن روز اعضای سفارت روس به خانه‌اش رفتند؛ دوسه ساعت بعد در حالی که اقامتگاه امیر مورد محاصره نظامی قرار گرفت، مأموران روسی از آنجا بازگشتند؛ پیش از غروب آفتاب امیر از همه مناصب رسمی و لقب اتابکی خلع شد. فردا صبح این اعلام‌نامه در روزنامه وقایع اتفاقیه انتشار یافت: ۶۶.

سرکار اعلیحضرت قوی شوکت شاهنشاهی به اقتضای رای

۶۵. انگلیس ۶۰/۱۶۴ دالگوروکی به شیل، ۲۴ نوامبر ۱۸۵۱.

۶۶. وقایع اتفاقیه، پنجشنبه ۲۶ محرم ۱۲۶۸، شماره ۴۲.

جهان آرای ملوکانه صلاح و صرفه ملک و دولت، و خیر و ثواب امور سلطنت را در این معنی ملاحظه فرمودند که میرزا تقی خان از پیشکاری دربار همایون و مداخله در امور داخله و خارجه و منصب امارت نظام و لقب اتابکی و غیر ذلک، و کل اشغال و مناصبی که به او محول بود بکلی خلع و معزول فرمایند. لهذا در روز چهارشنبه بیست و پنجم این ماه حکم از مصدر سلطنت عظمی به همین صراحت شرف صدور و نفاذ یافت، و او بر حسب امر قدر قدرت همایون از تمامی امور و مشاغل معزول و مسلوب الاختیار گردید. و چون مراتب لیاقت و شایستگی جناب جلالت مآب کفالت و کفایت انتساب مقرب الخاقان اعتماد الدوله العلیه العالیه که در اصالت و نجابت و بایستگی از اکفا ممتاز، و اباعن چند از جمله معتبرین و معتمدین حضرت و دولتخواهان دولت جاوید آیتانده، به رجوع این مهم خطیر در پیشگاه نظر انور اقدس همایون ظاهر و لایح آمد، لهذا جناب معزیه الیه را از سلك تمامی چاکران دربار همایون انتخاب فرموده، به تفویض منصب جلیل و شغل نبیل صدارت عظمی مخصوص و به آکسای یک ثوب جبه و شمشیر بر صیغ مکلل به الماس و یاقوت آبی از جامه خانه خاص از ملبوس تن مبارک مخلع فرمودند که به اصابت رأی و حسن تدبیر و بذل جهت موفور به امور جمهور خلائق و ارسی نمایند، و حسب المقرر بر مسند صدارت عظمی متسکن گردیده به لوازم منصب جلیل قیام و اقدام نمودند.

عزل مطلق امیر ضمن نامه رسمی در ۲۶ محرم ۱۲۶۸ (۲۱ نوامبر ۱۸۵۱) از طرف میرزا محمد علی خان وزیر امور خارجه به سفارت روس و انگلیس و عثمانی به یک مضمون اعلام شد. میرزا تقی خان به صورت دیکی از آحاد رعیت ایران» درآمد، متن نامه مزبور نقل می شود:

جناب جلالت مآب مجدت و فخامت انتساب، محبان استظهار، مشفق، مکرما، سر یافا،

بر حسب امر اقدس همایون اعلی حضرت شاهنشاهی خلد الله ملکه و سلطانه به آن جناب رسماً اظهار و اعلام می دارد که: میرزا تقی خان را به واسطه غرورهای شخصانی و حرکات ناهنجار و آثار و اسباب بدهوایی و بدخیالی که سابقاً و لاحقاً از او دیده شده، از جمیع مناصب اعم از پیشکاری دربار همایون و امارت نظام و تمامی مشاغل و خدمات محوله که به او محول بود خلع و عزل فرمودند. و حالاً نه منصبی برای او محول است و نه در امورات دیوانی مداخلتی دارد، بلکه یکی از آحاد رعیت ایران است. چون ابلاغ حکم همایون به آن جناب که استحضار و آگاهی از تفصیل آن حاصل نمایند لازم و ضرور بود، لهذا به تحریر این رسیده رسمانه پرداخته نزد آن جناب ارسال نمود. تحریر فی ۲۶

محرم الحرام سنه ۱۲۶۸.

در ضمن، شاه دستخطی به میرزاتقی خان فرستاد که: مدت‌المر به همین اعتبار به حال خوش زندگانی نماید. حامل دستخط یکی از نزدیکان شاه بود که نمی‌دانیم کیست. میرزاتقی خان به عنوان یکی از افراد عادی رعیت، اما به همان شیوه خاص خود جواب دستخط شاه را داد. گفت: مجلس صحبت با حامل دستخط «پر طولانی شد. این غلام میل نداشتم حرف بگویم؛ ایشان ابتدا کردند، و زیاد مکالمه طولانی شد. مظنه، آخر دانستند که بر من بحثی نمی‌توانند وارد بیاورند». در این نامه ارزشمند اعتقادش را نسبت به شاه در بیانی فیلسوفانه ادا می‌کند؛ مفهوم سخنش روشن است اما این عبارت او خیلی رسماً نیست: «در این عالم عنصری ظاهر، دو حالت بی‌حرف جاری و ممکن است. یکی راه قلوب، دیگر جنسیت. اگر چه شما پادشاه، و من نوکر شما ورعیت، و لکن اگر با شما حالت جنس نداشتم یقیناً اقم باشم به همین عالم انس نمی‌شده. در بیان عواطف قلبی چنین می‌آورد: «از آن ساعت که دست ارادت و نوکری داده‌ام... آنی در دنیا ناراحتی شما را نخواسته‌ام، و همه بلاهای دنیا را به جان خود خریده‌ام... اگر مرضی که جزئی مایه تکدر شما بوده است کرده‌ام، از روی قلب نبوده، بلکه اقتضای امور دنیا و مصلحت نوکری شما را در دنیا دانسته‌ام». در فضیلت مردانگی خود گوید:

«یقین بدآئید که من در عالم رعیتی خود مردم، و تا به این دقیقه
ابداً خیالت و نامردی نکردم... خواستم مختصری از قلب و اعتقاد خود
خاکهای همایون عرض نمایم»^{۶۷}.

دو هفته بعد «منصب امیر نظامی» از تشکیلات مملکتی بر افتاد؛ تا کسی نام امیر نظام را نبرد و نشنود، در روزنامه می‌خوانیم: «اعلیحضرت پادشاهی مقرر فرمودند که منصب امیر نظامی در ایران متروک شود، و کسی این اسم و منصب را نداشته باشد. امور قشون نظامی و غیر نظامی را مقرب الخاقان آجودان باشی به استحضار و قرارداد جناب جلالت‌مآب صدر اعظم رسیدگی خواهد کرد؛ آنچه لازم باشد به عرض حضور اقدس همایون خواهد رسید تا حکم آن از مصدر خلافت عظمی و سلطنت کبری شرف صدور یابد. و این خدمت را مقرب الخاقان آجودان باشی به اجازه و قرارداد جناب جلالت‌مآب صدر اعظم نظم خواهد داد؛ و مدارک احکام و اوامر دولت ایدمدت علیه بر ذات ملکی صفات اقدس همایون شاهنشاهی خواهد بود»^{۶۸}.

رأی شاه بر تبعید امیر قرار گرفت.

۶۷. اصل نامه امیر در مجموعه اسناد تاریخی آقای مصدعلی کریزاده است. ایشان در اختیار نگارنده قرار دادند، و تصویر آن را نیز آوردیم. (ضمیمه کتاب) ۶۸. وقایع اتفاقیه، پنجشنبه دهم صفر ۱۲۶۸، شماره ۴۴.

يك يا دو روز پس از خلع امیر از همه مناصب دولتی، روانه تبعیدگاهش کاشان گردید. و در هشتم صفر به آنجا رسید. جلیل‌خان جلیلونند معروف به بیات مأمور تبعید و حفاظت امیر در کاشان بود؛ با صد نفر سوار او و خانواده‌اش راه کاشان بردند. شاه و مهدعلیا هر چه کوشیدند که عزت‌الدوله را از شوهرش جدا سازند، کامیاب نشدند. میرزا تقی‌خان و عزت‌الدوله و دو دختر کوچکش که یکی شیرخوار بود در يك کالسکه نشستند، مادر میرزا تقی‌خان، و میرزا احمدخان پسر چهارده‌ساله امیر در کالسکه دیگر. به سوی سرنوشت روان گشتند. زن وزیر مختار انگلیس که به بیرون دروازه شهر به تماشا رفته بود، در وصف منظره تبعید یافتگان می‌نویسد: «گوئی مراسم تشییع جنازه‌ای بود... سرنوشت میرزا تقی‌خان را می‌توانستم حدس بزنم»^{۶۹}. دکتر پلاک گوید: «مداخله بی‌موقع يك سفارتخانه خارجی که امیر اساساً آن‌را قبول نکرد، نیز حربه‌ای به‌دست دشمنانش داد، او را در قهر فین حبس کردند»^{۷۰}.

متن دستوری که تاسیرالدین شاه شخصاً به مأموران تبعید امیر صادر کرده نقل می‌شود^{۷۱}:

حکم محکم سرکار اقدس همایون شاهنشاهی روحی فداه است که
تخلف نوزند:

در باب محافظت ثواب علیه شاهزاده خانم و میرزا تقی‌خان و میرزا احمدخان و والده میرزا تقی‌خان، همه اوقات مستحفظین با ادب و احترام حرکت کنند. هر گاه احدی از اینها فرار نمایند مستحفظین را سیاست بلیغ خواهند فرمود. و باید قراولان ابدأ داخل اندرون میان عیان نشوند، و از پشت بامها نگاه به طرف اندرون نکنند. و اما هر چه دقت دارند در محافظت بکنند جایز است، الا داخل اندرون نشوند. و در بین راه هر گاه مکانی باشد که کالسکه عبور نکند، مضایقه نیست يك اسب کم دو آرام با ابراق طلا و زین برنگ خوب بدون تیانچه و شمشیر و آلات حرب سوار بشوند. هر گاه طبیبی لازم باشد برای معالجه هر کدام را خودشان بخواهند حاضر سازند. و چنانچه میل‌شان به تفرج باشد پیاده مرخص هستند میان باغ یا صحراء تفنگدار قراول سرباز یوزباشیها در کمال احترام همراه باشند. و همچنین هر وقت میل نمودند از این قرار رفتار دارند.

و بعد از ورود به کاشان از بابت خدمتکار و سوکر از قبیل پیشخدمت و فراش و صندوقدار و ناظر و قهرمچی و آبدار و ساربان و قاطرچی، از این بابت سان داده به همه جهات زیاده از صد نفر نباشند. هر گاه خدای تخواستہ ناخوشی عام مثل وبا و غیره اتفاق افتاد، روسای مستحفظین اخبار را خود به‌عرض رسانند هر چه حکم شود از آن قرار

۶۹. Lady Sheil, p. 251.

۷۰. J. Polak, Vol. 1. P. 300.

۷۱. بیوات، مجموعه اسناد، خطی.

رفتار شود. پس از ورود در کاشان از جمیع عملیه‌جات و خدمتگزاران که سان دیدند التزام بگیرند که هرگاه با احدی از آحاد کاعذی یا سفارشی یا پیغامی از جانب شاهزاده و میرزا تقی‌خان بیروند، مورد مواخذه دیوان اعلی باشند و مآذون می‌باشند که آن شخص را حبس نمایند. حمام هر اوقات بخواهند بروند، میان باغ فین حمام هست، بااطلاع حضرات یوزباشیها و قراول بیروند، و باید سرکار خواب علیه شاهزاده و میرزا تقی‌خان و میرزا احمدخان به احدی کاعذی ننویسند، بجز اینکه هرگاه مطلبی داشته باشند به خدمت جناب صدراعظم بنویسند، یوزباشیان به توسط چاپار روانه دارند. والا نباید با احدی کاعذی بنویسند، و توکر و خدمتکار را برای شهر رفتن ابداً معانعت ننمایند.

و اما شبها از توکرها نباید متفرق باشند و به منزل خودشان باشند و ابداً در اندرون و متصل به اندرون توکرها شبها نباشند الا خواجه‌ها و خانه‌شمارها که شبها به جهت خدمت باشند، مجدداً التزام از توکرها بگیرند که در راه هستند و به اتفاق می‌روند مثل توکر متوقف کاشان حرکت نمایند. اسباب اصلحه^{۲۲} نباید احدی از توکرها در بین راه و توقف کاشان در دست داشته باشند. آنچه اصلحه دارند کلا باز نمایند. آنچه اسب سواری مدد داشته باشند باید در جل نمند بنگ مسهر باشند، نه خودشان و نه توکرهاشان سوار شوند.

اینکه شاه خود آن دستورها را نوشته ظاهراً از لحاظ رعایت خواهرش عزت‌الدوله است، و دیگر اینکه نخواستند میرزا آقاخان در این کار دخالتی داشته باشد چه قطعاً او اوامر سخت و خشنی صادر می‌کرد. لکن دستورنامه شاه معتدل و محترمانه است. شاه میرزا تقی‌خان را در انتخاب هر طبعی که دلخواهش باشد آزاد گذاشته که از این بابت ایجاد بدگمانی نشود. عزت‌الدوله و امیر و پسرش حق نامه نوشتن به هیچکس را نداشتند مگر به میرزا آقاخان. اما می‌دانیم که عزت‌الدوله و مادرش مکاتبه داشتند، نکته مهمی که بنظر می‌رسد اینکه شاه در زمان تبعید به قصد گشتن امیر نبوده، می‌خواستند او را مدتی در تبعید نگاه دارد. اینکه مقرر می‌دارد: «هرگاه خدای نخواستند تا خوشی عام مثل وبا و غیره اتفاق افتد... اخبار را به عرض رسانده هر چه حکم شود از آن قرار رفتار شود» - مؤید آن معنی است. در واقع پیش‌بینی کار را برای مدت درازی کرده است.

میرزا تقی‌خان بازن و مادر و فرزندان او روز هشتم صفر ۱۲۶۸ به کاشان فرود آمدند، و در قصر باشکوه فین منزل کردند. سربازان نیز در پاسدارخانه باغ جای گرفتند. این قهسری بود که در زمان صفویه بر روی خرابه‌های آثار مغولی بنا نهاده شده بود. شاه صفی در آنجا تاجگذاری کرد، و شاه عباس پنای معروف «کلاه فرنگی» را در آن ساخت. باغ فین از همارات

بیلاقی فتحعلی‌شاه بود، و از آثار او همان صفة فتحعلی‌شاهی است که خود با هفت تن از پسرانش و چند صحنه شکار و صورت عاشق و معشوقی که جام شراب در دست دارند، جلب نظر می‌کند. در زیر صفة حوض کاشی فیروزه رنگی است که آب چشمه «سلیمانی» در آن جریان دارد. خیابانهایی که با درختان سرو در باغ فین احداث گردیده، و جویهای مرمرشافی که در اطراف خیابانها بنا شده بود بر زیبایی آن می‌افزود. در پشت کاخ فین دو حمام یکی زنانه و دیگری مردانه ساخته بودند. سرنوشت امیرکبیر در همین حمام مبر شد.

•

احتمالی می‌رفت میرزا تقی‌خان به صدارت بازگردد، از روز عزلش تا روز مرگش این احتمال وجود داشت که شاه او را به وزارت بازگرداند؛ شاه هیچگاه آن اندیشه را از ذهن خود بکلی نسترده، در جهت متقابل از آغاز تباهی دولت امیر تانهایتش، قدرت مخالف در برانداختن وی کوشا بود. گاه فرض اول قوت می‌یافت، گاه نقشة دوم تیر و می‌گرفت. شاه ضعیف‌النفس بر سر دوراهی خیر و شر قرار داشت. پیش از این دانستیم که بلافاصله پس از برکنار شدن امیر از وزارت، یعنی پیش از آنکه اعتمادالدوله روی کار بیاید، احتمال کلی داشت که میرزا تقی‌خان زمام امور را از نو بدست گیرد ۷۳. تجربه وزارت اعتمادالدوله در همان مدت یک ماهه اولش، بر امکان تجدید دولت امیر افزود. وزیر مختار انگلیس در کارنامه حکومت میرزا آقاخان گزارشی می‌دهد که زبده آن را می‌آوریم:

به تأسف باید بگویم که دولت اعتمادالدوله آینده امیدبخشی را نوید نمی‌دهد. دستگاه دیون آشفته، عده وزیران حدی ندارند، هرکس دستوری می‌دهد، و هرکس در صلاح دید شاه چیزی می‌گوید، و شاه تحت تأثیر سخنان آخرین کسی است که با او مشاوره نماید. همه گیج و مبسوتند؛ تجدید زمامداری امیر نظام از هرکس شنیده می‌شود، و هرکس این مطلب را آشکارا می‌گوید. از این وضع بر صدر اعظم ایراد گرفتیم؛ اما اوقالیتمت خویش را کمتر از امیر نظام نمی‌دانند. گفت: تا وقتی که شاه به حرف خویشاوندان و اطرافیانش گوش می‌دهد، دولت نظم‌بردار نیست. پس یا تصویب میرزا آقاخان به وسیله وزیر امور خارجه به شاه پیغام فرستادم که: این بی‌انتظامی آثار سوئی بار خواهد آورد. خوشبختانه شاه این مطلب را هم شنیده که وزیر مختار روسی در گزارش خود به پطرزبورگ، چیزی نیست که در ناشایستگی و فرومایگی صدر اعظم و همکارانش نگفته باشد. اما همین حالا اعتمادالدوله به من اطلاع داد که شاه اختیار تام عزل و نصب حکام و همه مأموران دولت را به او واگذار کرد. حتی فرموده که: هرگاه وجود مادرش یا هر کدام از نزدیکان دیگر مایه زحمت و گرفتاری باشند، آنان را به مکه روانه خواهند

۷۳. انگلیس ۶۰/۱۶۶ شیل به پالمسون، ۱۸ نوامبر ۱۸۵۱.

کرد. میرزا آقاخان هم مقام وزارت نظام رایه برادرش میرزا فضل الله سپرد که به دستگیری و دزدی شهرت دارد و آدمی ناکس و فرومایه است. بعلاوه شاه خطاب به صدر اعظم گفته: اگر با آن اختیارات از عهده کار بر نیاید، باید فکر شخصی لایقتری را نموده^{۷۴}.

در گزارش دیگر شیل می‌خوانیم: «همین که شاه از زیر نفوذ امیر نظام‌رهایی یافت، گروهی از اطرافیان بی‌هنر خود را که امیر بیرونشان کرده بود، به دربار بازگرداند، و شروع کرده به دستخط صادر کردن و انعام دادن و برقرار کردن مستمری، یعنی درست مثل زمانی که تازه شاه شده بوده^{۷۵}. در شناخت منزلت حقیقی میرزا آقاخان در نظر انگلیسها، سخن خود شیل را می‌آوریم:

«به اعتمادالدوله بصراحت گفتم: رسوایی او در رشوه‌خواری، و اینکه هر کس پول بیشتر بدهد منصب رایه او واگذار می‌کنند. مایه سلب اعتماد شاه نسبت به وی گشته، و ایرادهائی که دشمنانش بر او می‌گیرند از همین رهگذر است. مراتب دزدی خود را انکار کرد و گفت: عوض این سرزنشها باید به او آفرین گویند چه حسن‌روابط ایران را با انگلیس و روس و عثمانی او برقرار نموده است»^{۷۶}. (در گزارش دیگری ارقام دزدی يك ساله میرزا آقاخان و اقوامش را ثبت کرده که خواهد آمد).

یاز می‌آورد: «دستگاه حکومت بر اصولی که امیر نظام نهاده است همچنان می‌گردد؛ اما دلیلی نیست که دوامی یابد... دولت فعلی آینده خوشی ندارد. صدر اعظم در دولت میرزا تقی‌خان مقام دوم را داشت؛ ولی حالا که به صدارت رسیده ثابت گردید که کفایت احراز مقام اول دولت را ندارد. و این مسئولیت از عهده او ساخته نیست»^{۷۷}.

در قیاس دولت امیر و حکومت میرزا آقاخان، از همه چیز گذشته، يك مطلب ساده ولی با معنی از نامه خصوصی اعتمادالدوله به ناصرالدین شاه نقل می‌شود. در لزوم فسخ قرار سان‌لشکر می‌نویسد: «... هوا سرد است؛ ممکن است به وجود مبارک صدمه‌ای برسد. دوتا خانم بردارید، بپزید ارغونیه عیش کنید»^{۷۸}. تعالیم میرزا آقاخان به شاه بهتر از این نمی‌توانست باشد.

وزیر مختار انگلیس در گزارش دیگر خود موضوع تجدید صدارت میرزا تقی‌خان را امری جدی تلقی می‌کند. می‌نویسد: «این عقیده ثابت همگان است که جانشین امیر نظام را نمی‌توانند پیدا کنند، مگر اینکه خودش را به روی کار آورند. در همین حال کوشش پی‌گیری از جانب

۷۴. انگلیس ۶۰/۱۶۴ شیل به پالمستون، ۲۲ دسامبر ۱۸۵۱.

۷۵. انگلیس ۶۰/۱۶۴ شیل به پالمستون، ۱۸ نوامبر ۱۸۵۱.

۷۶. انگلیس ۶۰/۱۷۳ شیل به مازنبوری، ۲۵ اکتبر ۱۸۵۲.

۷۷. انگلیس ۶۰/۱۶۹ شیل به پالمستون، ۲۲ فوریه ۱۸۵۲.

۷۸. اسناد خان‌ملك ساسانی.

اطرافیان شاه خاصه مادرش و پسر دائیهای شاه ۲۹، و دیگر درباریان ادامه دارد که رضایت شاه را در اعدام میرزاتقی‌خان بدست آورند. حتی در لحظه‌ای گمان می‌رفت که در نقشه خود کامیاب گردیده‌اند. هراس آن‌کسان از بازگشت امیر به صدارت، یکی از انگیزه‌های آنان است در اخذ فرمان کشتن او. خیالی نمی‌کنم فعلا خطری برای جان امیر باشد؛ شاه اطمینان داده که جانش را از گزند مصون دارد... اگر وضع کشور در حکومت میرزا آقاخان برروال کنونی پیش برود، یقین دارم که شاه جانشین امیر نظام را جز در شخص امیر نظام نخواهد جست ۸۰. روشن است که احتمال بازگشت امیر بی‌پا نبوده است. حتی میرزا آقاخان در نامه به مصلحتگذار پطرزبورگ اشاره‌ای به این معنی دارد که: امکان داشت امیر «تا به حال بر سر شغلش و منصبش می‌آمد» ۸۱.

برافتادن دولت امیر به‌همان اندازه که در وضع داخلی مملکت محسوس گشت - در تغییر رویه روس و انگلیس و عثمانی نسبت به ایران اثر مستقیم نهاد. قبلا از این مطلب سخن گفته‌ایم ۸۲. در اینجا به نقل یک سند زیاندار اکتفا می‌کنیم. مشیرالدوله مأمور ایران در کمیسیون مرزی ایران و عثمانی گزارش می‌دهد: پس از عزل میرزاتقی‌خان، نمایندگان انگلیس و روس و عثمانی روش تعدی‌آمیزی پیش گرفته، حتی «اراده دارند تکلیف کنند دولت ایران بیدی را از محمره بردارند، پاسخ میرزا آقاخان شنیدنی است:

«... اما از يك فقره نوشته شما زياده از حد مورت تعجب و تحير آمد كه نوشته بوديد: حضرات بعد از استماع عزل ميرزا تقى‌خان وحبس او به كاشان تغيير سلوك داده‌اند، و چنين تصور کرده‌اند كه اين ايستادگيها و سختيها از وجود شخص خودميرزا تقى‌خان بوده است. شما البته بخوبى رفع اين شبهه را از آنها بگنيد و بگوئيد:

این همه آوازه از شه بود
گرچه از حلقوم عبدالله بود
اعلیحضرت قدر قدرت قضا شوکت شاهنشاه ولی نعمت ما بحمدالله
تعالی دارای فخر و فردانای نفع و ضرر بنفسه الشریف مراقب امور مصالح
ملکیه و دوائیه هستند، و از عزل يك نفر مثل ميرزا تقى‌خان كه خاطر
اقلس همایون از غرور شخصی و رفتار ناپسندیده خود مکدر داشته،
بلکه اکابر و اصناف این مملکت ازو در وحشت بودند - چه وهن و
سستی برای این دولت حاصل می‌شود؟ بلکه بعون الله تعالی پس از عزل

۲۹. یکی از پسر دائیهای شاه شبرخان ابن الملك بود که نامه مهدعلیا را به او نقل کردیم.

۸۰. انگلیس ۱۶۴/۶۵ میل به پالمستون، ۲۲ دسامبر ۱۸۵۱.

۸۱. متن نامه میرزا آقاخان خواهد آمد.

۸۲. مخصوصاً نگاه کنید به بخش ۲۹.

او کارها منظم تر، و امر دولت در هر باب پیشرفتی بهتر است. اگر برای امر حدود است با حضور شما و اطلاعی که از جزئی و کلی امور با کمال دلسوزی و دولت خواهی و صداقت و عزت ملتی دارید، و میرزا تقی خان هم از شما درین کارها مشورت می کرد، چرا باید کسی عزل و نبودن او را اهیاذبالله برای این دولت وهن و سستی بدانند، و تغییر سلوک و رفتار بدهند؟ شما این فقره را حالی آنها بکنید که در دربار دولت ایران، البته پنجاه نفر بهتر از میرزا تقی خان آدمهای معقول و تربیت شده دارد. و علاوه از اینها چنین نیست که شما ندانید آنچه افعال و اعمال نیکی که از میرزا تقی خان صادر شد درین سه سال از چاکران و جان نثاران اخذ کرد، و آنچه غرور شخصی و غیر مستحسن بود از خودش بود. بساری رحم الله معشر الماضي. تختتة اعمال پیشینیان را نباید کرد. همینقدر می نویسم که بحمدالله از یمن محبت شاهنشاه جوان بخت روحانفاده بهیچ وجه من الوجوه سستی در کار دولت نیست و نخواهد بود».

صدر اعظمی که مأمور دولت ایران، او را علنی نالایق بشمرد و سرکوفت میرزا تقی خان را به او بزند، و وزیر مختار اجنبی حامی او توی چشمش وی را دزد و رسوا بخواند - معلوم است چه ارزش و منزلتی دارد. آن سخنان نیشدار توهین آمیز در میرزا آقاخان اثری نکرد، اما چون معبودش جاه و مال بود یقین داشت که تا امیر زنده است کارش را ثباتی نیست و پایه دولتش لرزان است. پس اعتمادالدوله هم در اعدام امیر تلاشی نبود که نکرد.

* توئنة گشتن میرزا تقی خان اوج گرفت.

بجاست که سخنی از وضعیت عباس میرزای ولیعهد را به پسرش محمد میرزا بیاوریم، سخنی که زهرخند مکرر تاریخ است. در دستخط مفصلی پیش از مرگش نوشت: «می گویند قاجاریه وقت احتیاج و حاجت و ترس و کار، کمال تملق را دارند. رفع اینها که شده، دیگر نمی شناسند. این حالت خدا می داند در من نیست و نبود. شما هم نباشید». عباس میرزا پسرش را از القای شبهه «مغرضین و مفسدین» بر حذر می دارد که «حرف یکی دو نفر، بلکه ده نفر را باور نکنند؛ در باطن شاید با هم ساخته اند و در ظاهر نمی گویند». باز هشدار می دهد: «آمان از کسان نزدیک پادشاه؛ خیلی زود شبهه می نایند». این را «مرقوم داشتیم که بماند»^{۸۳}. بیان صداقت عباس میرزا ستودنی است، گرچه آن قضیه تاریخی در نظام حکمرانی ایرانی نامکرر نبود. و بر آن دستورنامه هم اثری مترتب نبود.

۸۳. در دستخط عباس میرزا به محمد میرزا [۱۲۴۹]، ابوالقاسم لاجینی، عباس میرزا نایب السلطنه، ص ۷۹-۷۶. ارزش این رساله در اسناد تاریخی ضمیمه آن است.

همینکه «احتیاج و حاجت و ترمیم» محمدشاه بر طرف شد، کار وزیرش قائم مقام را بساخت، حالا نوبت امیرنظام بود و مست پیمانی ناصرالدین شاه.

شاه را دشمنان امیر محاصره کردند. عوامل اصلی توطئه بنا بر اسنادی که به دست خواهیم داد عبارت بودند از: مهدعلیا، میرزا آقاخان نوری، پسر دائیهای شاه از جمله شیرخان عین‌الملک ایلیخان طایفه قاجار، و سردار محمدحسن‌خان ایروانی داماد محمدشاه. این‌کسان همدست بودند و با هم در کنگاش.

انگیزه اصلی در نابودکردن امیر همانا اندیشه تجدید صدارت او بود. زمامداری میرزا تقی‌خان به حدی درخشان بود و تأثیر آن به حدی در دل شاه ژرف بود - که هیچگاه از فکر بازگرداندن او به وزارت دست بر نمی‌داشت. اگر آن فکر در زمان مخصوبی امیر در ذهن شاه جای داشت - به یقین پس از چندی که خشم و بی‌مهری شاه فرو می‌نشست، امیر از نو به دولت می‌رسید. این معنی برمعاندان امیر روشن بود، و در پی یک هدف بودند و بس. نوشته صدرالتواریخ مبنی براینکه «چون خواستند صدارت را بر میرزا آقاخان دهند، او اعدام میرزا تقی‌خان را جزو شرایط صدارت قرار داد» ۸۴، برای ما نامعتبر است. نامه‌های شاه به امیر و گزارشهای وزیر مختار انگلیس این حقیقت را بی‌چون و چرا ثابت کرد که پس از عزلش، هنوز شاه بر سر مهر بود. پادشاهی که به وزیرش پس از عزل او می‌نویسد «به خدا قسم اگر کسی چه در حضور من و چه پیش اشخاص دیگر یک کلمه بی‌احترامی درباره شما بکند، پدرسوخته‌ام اگر او را جلو توپ نگذارم»، و به یاد او می‌گریست و می‌گفت «قلب من آرزوی شما را می‌کند» - هرچه هم حق‌ناشناس باشد در آن لحظه، به شرط اعدام او تن در نمی‌داد، باید به‌یاد بیاوریم که در آن زمان تنها موضوع برکناری امیر از صدارت در میان بود؛ نه مادر شاه و نه میرزا آقاخان حتی جرأت عنوان کردن اعدام امیر را نداشتند، گرچه در باطن در پی آن بوده باشند.

در زمان تبعید بود که موضوع نابودکردن امیر مطرح‌گشت. سخنانی که به گوش شاه می‌خواندند از این قبیل بود: به نوشته واتسون؛ «به‌شاه خاطر نشان کردند که تا وزیر معزول زنده است هیچ دولتی قوامی نخواهد گرفت. و اگر طالب ایمنی اورنگ پادشاهی است باید او را معدوم‌گرداند. ولی شاه به‌کشتن امیر تن در نمی‌داد» ۸۵. در بیان انگیزه دیگر نوشته‌اند: «اجمعی از وزراء و امراء هم درین باب همدستان شدند و بیم آن کردند که اگر میرزا تقی‌خان در حیات ماند، شاید روزی دوباره به صدارت رسد، و در ملت و دولت و وضع و شریف آشوب اندازه» ۸۶. این هراس ساختگی

۸۴. صدرالتواریخ، خطی.

85. R. Watson, P. 402.

۸۶. صدرالتواریخ، خطی.

بود و ناموجه زیرا امیر به شاه نوشته بود: «فرموده بودید که مبادا اذیت به مردم برسانم... راضی نیستم بشناسم که کی بد مرا گفته، و این غلام اگر خونی پدرم را یا برادرم را بفرماید، به نمک شما گذشتم و به سر شما گذشتم، تا به این حرفها چه برسد»^{۸۷}. آن پیغام را شاه توسط عزت‌الدوله زمانی به امیر فرستاده بود آن‌گاه که موضوع بازگشت امیر به صدارت در میان بود. پس آنچه گروه عیاران دربار در این زمینه می‌پروراندند نه از بیم فردی بود، دشمنی با اساس صدارت شخص امیر بود. آتش فتنه را سخن نسنجیده وزیر مختار روس تیزتر کرد. شرح مطلب را واتسون نوشته و در نامه میرزا آقاخان نیز آمده است، اما در گزارش وزیر مختار انگلیس هیچ منعکس نیست. واتسون می‌نویسد: «این قسمت پرتس دالگوروکی بود که باید آلت بدبختی وزیری گردد که از روی صفا می‌خواست کمک به حفظ جان او بکند. شاهزاده روس از نتیجه کار مایهش سخت افسرده دل بود. چون گزارش وقایع را به پطرزبورگ نوشت و رسیدن جواب نزدیک می‌گردید، آشکارا به گزاف گفته بود همین چند روزه در انتظار وصول دستور دولتش می‌باشد که به سرنوشت نامعلوم میرزا تقی‌خان خاتمه داده شود! سرنوشت نامعلومی که زود معلوم گشت. دشمنان امیر این لاف بی‌ملاحظه دالگوروکی را به گوش شاه رساندند که از جانب دولت روسیه تقاضائی مبنی برتأمین جانی میرزاتقی‌خان خواهد رسید. برای اینکه شاه در محذور نیفتد اعدام امیر را پیش از وصول چنین تقاضائی لازم شمردند»^{۸۸}.

نامه میرزا آقاخان که بعدها به مصلحتگذار ایران در پطرزبورگ فرستاده از نظر شناخت تلقینهای درباریان قابل توجه است. می‌نویسد: «جناب مشارالیه (دالگوروکی) بهیچوجه اعتنا به پیغامات خیرخواهانه من نکرد، سهل است هرروز شهرت داد که عنقریب اعلیحضرت امپراطوری میرزاتقی‌خان را در پناه خود خواهد گرفت. این نوع سخنان وزیر مختار را دشمنان میرزا تقی‌خان غنیمت شمرده، هرروز بندگان اعلیحضرت... را در اندیشه‌ای تازه انداختند، شاه جوان به تشویش اینکه مبادا کار میرزا تقی‌خان هم مثل نواب بهمن‌میرزا شود... و یگانه همشیره شاه را با همه دولت و جواهر برداشته به خاک روس برود... به جهت آسودگی خیال خودشان و جمیع اعیان دولت، بکلی چشم از او پوشیدند». راجع به خودش مزورانه گوید: موسیو جان «از اول تا آخر مطلع می‌باشد و می‌داند که چقدر در استقرار شغل آن مرحوم و استخلاص او کوشیدم»^{۸۹}. امیر در تبعیدگاه، از همه جا بی‌خبر، و دستش از شاه کوتاه بود. میدان برای بهره‌گردانی شعبده‌بازان دربار آماده بود، هرکدام سعی در

۸۷. متن نامه امیر بیشتر نقل شد.

88. R. Watson, P. 402.

۸۹. متن نامه میرزا آقاخان به میرزا محمدحسین صدر خواهد آمد.

ذهن شاه می‌پاشیدند، و هر روز مضمون نوی می‌تراشیدند. دسته‌جمعی شاه را در تنگنای تصمیم گرفتار کرده، هر لحظه قدمی به سوی هدف نزدیک می‌شدند. امیر در پیش‌بینی خود سائب بود و شخصیت عاجز و ضعیف شاه را خوب می‌شناخت؛ پس از عزل از صدارت، آن‌گاه که هنوز امارت نظام را به‌عهده داشت و شاه دستخطهای موثق پی در پی به او می‌فرستاد (که چند نمونه‌اش را شنیدیم) میرزا یعقوب‌خان سراغش رفت. او صحبت خود را با امیر دقیقاً ثبت کرده، می‌نویسد: «میرزا تقی‌خان را همه وقت محرم و هواخواهش بودم، خاصه در روزهای پریشانی و اضطرابش. دستخطهای همایون که غالباً اعتماد‌انگیز بود به‌من نشان داد. بعد از زیارت گفتم که: اگر دهیک اینها صدق باشد جای این همه اندیشه نیست که شما دارید. گفت: راست می‌گوییم، اما حرف در این است که پندگان شاهنشاهی بایک وجود تنها، در مقابل این همه رخنه دردمندان سپر خواهند انداخت... و لابد به‌جهت آسودگی خودشان مرا قربان خواهند کرد...»^{۹۰}.

فرمان شاه بر اعدام امیر صادر گشت.

چاکر آستان ملائک پاسبان، فدوی خاصی نولت ابد مدت، حاج علی‌خان پیشخدمت خاصه، فراشبانی دربار صیبر اقتدار مأمور است که به‌فین کاشان رفته میرزا تقی‌خان فراهانی را راحت نماید. و در انجام این مأموریت بین‌الاقربان مفتخر و به‌مراحم خسروانی مستظفر بوده باشد.

بنابر آنچه از قول ناصرالدین شاه آورده‌اند، میرزا آقاخان نوری بود که فرمان قتل را از شاه گرفت و به حاج علی‌خان سپرد^{۹۱}. مخبر السلطنه می‌نویسد: «از غلامحسین‌خان صاحب اختیار شنیدم که ناصرالدین شاه گفته بوده است که به‌قتل امیر راضی نبودم. میرزا آقاخان تدلیس کرد و دستخط را از من گرفت. دستخط دیگر فرستادم که میرزا علی‌خان نرود، گفت رفته است و معاذیر آورده»^{۹۲}.

نوشته‌اند: چون فرمان به دست حاج علی‌خان رسید، شب را در خانه خودش نگذراند؛ به منزل پسرش عبدالعلی‌خان ادیب‌الملک رفت. سحرگاه

۹۰. میرزا یعقوب‌خان، طرح «عریضه محرمانه» به ناصرالدین شاه، خطی.
 ۹۱. حاج علی‌خان مراغه‌ای معروف به «آقا علی ناظر» نخست ناظر در خانه مادر محمدشاه بود. پس از مرگ عباس میرزا به‌عنوان محرم مادر محمدشاه با او به سفر حج رفت، در بازگشت لقب «خانی» گرفت. فرمان آن در تصرف آقای عبدالعلی اعتماد مقدم می‌باشد. در زمان محمدشاه بنابر شکایت خدیجه خانم (مادر عباس میرزا ملک‌آرا) او را تنبیه کردند. از آن وقت با مهدعلیا علیه مادر ملک‌آرا همدست بود. (یادداشت‌های خان‌ملک مسافاتی). امیر در ۱۲۶۵ او را به‌مقام فراشبانی‌گری گماشت و عامل ترقی او گردید، و حتی از محبت در حق وی دریغ نداشت.

۹۲. مخبر السلطنه هدایت، گزارش قسمت سوم، ص ۵۷.

با میرزا احمد نوکر مخصوصش، و علی‌خان نایب‌فراشخانه که میرغضب بود، سه نفری بطور چاپاری روانه کاشان گشتند. اینکه فراشباشی آن‌شب را در خانه خود نماند از این بابت بود که می‌دادا شاه پشیمان گردد و فرمان را فسخ کند.^{۹۳} اگر ناصرالدین شاه راست گفته باشد، به همان صرافت افتاده بود. حقیقت بر ما روشن نیست. اما آنچه به یقین می‌دانیم این‌که: فراشباشی در حلقه بدخواهان امیر بود، با میرزا آقاخان هم‌پیمان و هم‌سوگند بود، و کشتن امیر را در کارنامه خدمتش به میرزا آقاخان ثبت کرده است. امیر هم او را به پلیدی و ناکسی می‌شناخت چنانکه یکی از نوکران خود را به این زبان سرزنش کرده که: تو را در «سلک لوطی‌گری حاجی علیخان دیدم»^{۹۴}.

روزگار تبعید به‌چهل روز رسید. جنایت بزرگ تاریخ روز جمعه هفدهم ربیع‌الاول ۱۲۶۸ (دهم ژانویه ۱۸۵۲) در حمام کاخ فین صورت گرفت.

منابع عمده ما در گزارش اعدام امیر عبارتند از: تفصیلی که در نسخه مسوده صدرالتواریخ آمده و نخستین بار منتشر کردیم؛ شرحی که دکتر اعلم‌الدوله ثقفی از قول عزت‌الدوله نگاشته است؛ گزارش وزیرمختار انگلیس به لندن که ماخذ واتسون مورخ انگلیسی نیز می‌باشد. راجع به چگونگی کشتن میرزا تقی‌خان نوشته اعلم‌الدوله از همه معتبرتر و صحیح‌تر است. شرح صدرالتواریخ را می‌آوریم، مطالبی که مکمل و مصحح آن است از مقاله دکتر ثقفی بدست می‌دهیم، و نکته‌هایی از دیگر منابع بر آن می‌افزاییم.

نکته قابل توجه در مورد صدرالتواریخ این است که آن را محمد حسن‌خان اعتمادالسلطنه پسر حاج علی‌خان فراشباشی تدوین نموده، و شرح حال امیر به قلم غلامحسین ادیب است. در گزارش مأموریت حاج‌علی‌خان کوشش رفته به نحوی آرام‌تر گردد که مطلوب پسرش اعتمادالسلطنه واقع گردد. با وجود این در نسخه مسوده می‌بینیم که اعتمادالسلطنه روی تمام این قسمت را خط کشیده، و به‌جای آن دو جمله کوتاه در حاشیه نگاشته است: «لهدا مأمور دولتخواهی را به کاشان فرستادند و او را معدوم کرده‌اند. تفصیل مطلب از نسخه اصل این است:

«... از طرف دولت خواستند امین دولتخواهی را که واقعا روی دل

۹۳. یادداشت‌های خان‌مک ساسانی، بنا بر تقریر مرحوم خان‌مک به‌نگارنده، قضیه آن‌شب را از زن ادیب‌الملک و همچنین دختر او (یعنی مادر خود خان‌مک) شنیده بود. بعلاوه گفت: میرزا احمد پسر میرزا محمد تبریزی نوکر مخصوص حاج علی‌خان پیش از نود سال عمر کرد و موجب دیوانی داشت. خان‌مک عکس او را انداخته و ضمن مقاله‌ای منتشر کرده است. (نگاه کنید به روزنامه رستاخیز، یکم بهمن ۱۳۲۷، ص ۷).

۹۴. مجموعه کاغذهای امیر، نامه امیر به مهدی‌خان تبریزی.

بادولت داشته باشد و به وعده و وعید و اینارمال میرزا تقی‌خان فریب نخورد در کاشان فرستند تا او را دفع دهد، و خیالات همگان را آسوده سازد. در رفتن بعضی اطمینان نبود و احتمال داشت که کشف راز کند یا فریفته مال شود. و برخی دیگر که امین بودند چنان جرئت و قدرت نداشتند که با تقویت و حمایت حضرت علیّه عالیّه عزت‌الدوله که رعایت حرمتشان بریندگان فرض است، اقدام به این کار نمایند. در صورتی که یکی از اخوات سلطنت در حفظ چنین مضمومی کوشش داشته باشد باید به تدبیر کاری کرد که رعایت حرمت و ادب شده باشد، و مقصود هم بعمل آید.

«خلاصه قرعه این خدمت را که فایده عمومی داشت به نام والد مؤلف مرحوم حاجی علیخان اعتمادالسلطنه زدند. و او در آن هنگام از جان‌نارن دولت و وزرای بزرگ دربار بود و فرانس‌باشیگری داشت. محض استتال امر درستی چند نفر از عوایان و درخیمان همراه برداشته به چاپاری روانه کاشان شد. قبل از وصول شهرت به کاشان دادند که یک نفر از همراهان معروف اعتمادالسلطنه بچلو رفته به امیر مزده داد: اینک مهیا باشد که خلعت نجات از طرف دولت برای شما می‌رسد، و حامل خلعت فلان روز وارد می‌شود، و باز به صدارت خواهید رسید. چون قبل از وقت بعضی تدبیرات دیگر هم بکار رفته بود. لهذا امیر بنا به آن قرائن و بنا به مستدعیات خود این سخن را پاور کرد، ترقیب مجلسی داد و در روز موعود به حمام رفت که به پاکیزگی بیرون آید و خلعت پوشد. و تا آن زمان امیر از اندرون بیرون نمی‌آمد و درین روز حضرت علیّه عالیّه عزت‌الدوله دامت شوکتها امیر را از رفتن به حمام ممانعت کردند و فرمودند: از من جدا مشو و صبر کن تا حامل خلعت در رسد و دستخط همایونی زیارت شود، آنگاه از روی اطمینان هر چه می‌خواهی بکن و هر جا می‌خواهی برو. امیر بیان کرد که: شما آسوده باشید، از تقصیرات من گذشته‌اند و امروز دولت مرا برای خدمت لازم دارد، البته خلعت مرحمت برای من خواهد رسید. این بگفت و گماشتگان خود را برای تشریفات و تدارکات، خلعت پوشان بر گماشت و خود به حمام رفت. «مرحوم اعتمادالسلطنه از راه در رسید و خستگی نگرفت و دانست که تأخیر در این کار موجب آفات است. از امیر استفسار کرد. گفتند: به حمام است. فوراً بایک دوتن وارد حمام شد، و در حمام را بست و گماشته امیر که در سرپینه حمام بود وحشت کرد. اعتمادالسلطنه گفتند: اگر حرکت کردی و صدائی بلند ساختی هر آینه به حکم دولت سر خود را به بادخواهی داد. وی از ترس دم در کشید. و خود مرحوم اعتمادالسلطنه بایکی دوفتر در اندرون حمام وارد شد. امیر را خسته دید به همان دستورات سابق شرط ادب بجا آورد. امیر چون او را دید دانست که کار دیگرگون است، و امروز اعتمادالسلطنه باید انتقام مظلومان بکشد. آه

مظلومان اثر کرده و سیاست روز مکافات پیش آمده است. فوراً به مرحوم اعتمادالسلطنه گفت: دانستم برای چه کار آمده‌ای. اما شما چرا مأمور این کار شده‌اید؟ اکنون که کار به اینجا کشیده است هر چه از زر و جواهر و نقود که بخواهی می‌دهم، لحظه‌ای به احمال بگذران و وسیله‌ای بساز که سرکار عزت‌الدوله ملتفت شود و به نجات من شتابد. در این صورت با حضور او از کشتن من معذور خواهی بود، و محض حرمت جانب اخوات سلطنت مجبور هستی که مرا معاف داری و برهائی به هزار گونه نعمت می‌رسی. امنای دولت که غیب نخواهند دانست و صدر شما مسموع بوده طرف مؤاخذه نخواهی شد و به پنهانی به مالی واقف می‌رسی.

«اعتمادالسلطنه جواب داد: این راز پنهان نخواهد ماند، همه می‌دانند که من وارد حمام شده‌ام، هر حیلتی بکاربرم خیانت من به دولت معلوم خواهد شد و سرم بیاد می‌رود. میرزا تقی‌خان گفت: بسکلی از رفتن به تهران چشم بپوش هر چه مال و جواهر دارم همه را به تصرف شما می‌دهم، و سرکار عزت‌الدوله هر طور باشد نمی‌گذارد که کسی قصد ایذا نماید، روزگاری در اینجا بسر می‌بریم و منتظر می‌شویم که شاید باز اسباب خیری فراهم آید، و هر دو به مشاغل عمده برسیم، والا با کمال استخفا با این همه مال تا آخر عمر در اینجا بسر خواهیم برد. اعتمادالسلطنه چون این سخنان شنید گفت: هرگز خلاف اطاعت سلطان نکند که قلوب سلاطین مبهط‌الهامات رحمن است و باید امتثال امر کنم.

«امیر از زندگانی مایوس شد گفت: سرم حاضر است، به هر چه مأموری بگو تا میران غضب معسول دارند. اعتمادالسلطنه گفت: من هرگز به کشتن شما سخن نرانم. ولی محض امتثال امر هماییونی به لفظ خودتان به سلمانی اذن بدهید که چند فصد از شما بکنند که خون بسیار بیرون آید و براحت در گذرید. امیر از این سخن در آن حالت نهایت رضامندی را حاصل کرد و مشغول شد که کار بسختی نمی‌کشد و سهولت جان می‌دهد. لهذا خود امیر به فساد امر کرد که چند رنگ او را نقش زدند و خون از چند جای او روان شد و اعضای او مست شده فی الحال جان بداد. و اعتمادالسلطنه فوراً از حمام بیرون آمده سوار اسب شده به چاپاری روانه دارالخلافه شد، وزراء و امراء و اکثر مردم را که شب از ترس امیر براحت نمی‌خوابیدند آسوده زیستند. و میرزا آقاخان صدر اعظم و کارداران مملکت بدون تشویش خاطر مشغول نظم امور شدند.

ظاهراً تمام آنچه در صدر التواریخ راجع به گفت و شنود میان امیر و فراشیاهی آمده ساختگی است، و غلامحسین ادیب برای دلخوشی اعتمادالسلطنه پرداخته است. آنچه درست است اینکه امیر خواسته بود عزت‌الدوله را ببیند، فراشیاهی نگذاشته بود. اما این نکته راست می‌آید که

امیر با حق نعمتی که بر حاج علی‌خان داشت گفته بود: «اما شما چرا مأمور این کار شدید؟»

معتبرتر از آن، گزارش دکتر اعلم‌الدوله طیب عزت‌الدوله است از قول او، زیده آن را با توجه به مطالبی که نویسنده صدراالتواریخ از خود درآورده، و نکته‌هایی که نخواسته بگوید، می‌آوریم:

چون حاج علی‌خان با همراهانش به باغ فین رسیدند، علی‌اکبر بیگ چاپار دولتی را دیدند که منتظر پیرون آمدن امیر از حمام بود که جواب نامه مهدعلیا را به عزت‌الدوله بگیرد. فرایشی دست علی‌اکبر بیگ را گرفت، با خود به حمام برد که زن امیر را از آمدن او مطلع نسازد. فرایشی با مأموران خود وارد حمام گشتند، دیدند خواجه حرمسرا مشغول جمع‌آوری لباسهای امیر است. اعتمادالسلطنه یکی از آن کسان را بر سر او گماشت که از آنجا پیرون نرود. سپس پشت در دیگر حمام را سنگین کردند که کسی از آن راه داخل نگردد. وارد صحن حمام شدند. فرایشی فرمان شاه را ارائه داد. امیر خواسته بود عزت‌الدوله را ملاقات کند، یا پیام برای او بفرستد، و وصیت بکند. اعتمادالسلطنه اجازه نداده بود. پس امیر به دلاک دستور داد رگهای هردو بازویش را بزنند؛ و دو کف دستش را روی زمین نهاد در حالی که خون از بازوایش قوران داشت. در این وقت میرغضب به امر فرایشی با چکمه لگدی به میان دو کتف امیر نواخت. چون امیر در غلغله دستمالی را لوله کرد، به حلق امیر فرو برد و گلویش را فشرد تا جان داد. بلند شد، گفت: دیگر کاری نداریم، از حمام پیرون آمدند و با اسبهای تندرو به تهران بازگشتند^{۹۵}.

شرحی که از قول خاصه‌تراش امیر آورده‌اند کم‌وبیش با آن تفصیل تطبیق می‌نماید^{۹۶}.

زیده گزارش شیل را که شش روز بعد از وقوع آن جنایت به پالمستون نوشته نقل می‌کنیم: «میرزا تقی‌خان در نهم ژانویه ۱۸۵۲

۹۵. دکتر خلیل تقی اعلم‌الدوله، مقالات گوناگون، ص ۷۸-۸۳، اعلم‌الدوله که بعدها طیب عزت‌الدوله بود، در پایان مقاله می‌نویسد: «این تفصیل را که با تمام جزئیات آن پس از کشته شدن امیر، عزت‌الدوله از علی‌اکبر بیگ و خواجه و دلاک شنیده و تحقیق نموده بود، بارها برای من نقل کرده. فرمان اعدام امیر را احتساب‌الملک در اختیار اعلم‌الدوله قرار داده بود و ما از آن مأخذ آوردیم.»

۹۶. از قول داودخان خاصه‌تراش امیر که در حمام ناظر بوده نوشته‌اند: چون حاج‌علی‌خان دستخط شاه را ارائه داد، امیر گفت: سه‌روز مهلت بدهید عریضه به‌شاه عرض کنم. فرایشی گفت: اجازه ندارم، امیر مایل به دیدار عزت‌الدوله بود. این راهم اجازه نداد. پس امیر گفت: «نشنتر مرا بیاور، بردم. فرمود: رگ هردو دست مرا ببند. بستم، امیر با دست چپ فصد دست راست، و با دست راست فصد دست چپ نموده، بعد برخاست مثنی به صورت حاجی‌علی زده. چون امیر به حال ضعف افتاد شخص رو بسته‌ای که میرغضب بود حوله‌ای را در دهان او فرو برد، بعد معلوم شد که قلعدان و صبیح مروارید و ساعت و سایر اشیاء جیب امیر را هم ربودند و روانه تهران شدند. (میرزا باقرخان پدر، اطلاع تاریخی، ارمنغان، ۱۳۱۳ شمسی، شماره ۶).

اعدام گردید^{۹۷}. از دو هفته پیش نگهبانان امیر به بهانه این که مبادا فرار کرده باشند، مرتباً او را از اتاقش بیرون می‌طلبیدند. همیشه با زنی شاهزاده خانم عزت‌الدوله از اتاق خارج می‌شد. تا این‌که قرار صورت عادی به خود گرفت، و تنها می‌آمد. و منظور از آن حيله همین بود که او را بدام افکنند. فراشباشی به مأموریت اعدام او رفت. چون به آنجا رسید بطور معمول امیر را بیرون فرا خواندند و چنانکه انتظار می‌رفت عزت‌الدوله همراهش بود. بیدرنگ او را گرفتند، دهانش را بستند و به محل مجاور کشیدند. پرهنه‌اش کردند، محکم بستند، روی زمین انداختند و شریاتهای بازوان و ساقهای پایش را گشودند. می‌گویند خودش این طرز را انتخاب کرده بود، و مرگش را با متانت پذیرفت. رنج جان‌کندن او سه چهار ساعت طول کشید^{۹۸}.

اما روایت درست همان است که قتل در حمام صورت گرفت. چند نکته دیگر از گزارش مزبور نقل می‌شود: «از چند روز پیش از آن، شایعه قصد شاه برگشتن امیر رواج داشت. محرکان اصلی عبارتند از مهدعلیا که گناهش از همه بیشتر است، برادر مهدعلیا، فراشباشی، و سردار محمدحسن خان ایروانی که تبعه روس است و داماد محمدشاه. صدراعظم را نمی‌توانم تبرئه کنم زیرا موافقت ضمنی کرده بود. محکومیت شاه به آن اندازه‌ها نیست؛ جوانی شاه و نفوذ مخرب مادرش، عوامل مخفیه کردار ناستوده شاه است نسبت به مردی که آن‌همه به او خدمت کرده بود. پدماهیت اخلاق و خوی این سلطان از دو دستخطی که بعد از عزل میرزا تقی‌خان به او نوشته، می‌توان پی برد»^{۹۹}.

گفته شیل مبتنی براینکه میرزا آقاخان «موافقت ضمنی» کرده بود دقیق نیست، بلکه تحریف حقیقت است. میرزا آقاخان از عوامل اصلی آن جنایت است و دستخط اعدام امیر را هم او شاه گرفته بود. شیل همواره سعی دارد مسئولیت میرزا آقاخان را بکلی نادیده و یا کم بگیرد.

زن وزیر مختار انگلیس می‌نویسد: پیش از عزیمت فراشباشی به کاشان، یکی از زنان اندرون را نزد عزت‌الدوله فرستادند که به او بگوید: دوره محنت و زاری گذشت، شاه بر سر مهر آمد، خلعت در راه هست، میرزا تقی‌خان مختار است که به تبران بیاید یا به کر بلا برود. امیر این بار از عزت‌الدوله جدا شد، و به حمام رفت که ناگه فراشباشی و درخیمان سر رسیدند. او را در انتخاب نحوه کشتن آزاد گذاردند؛ رگهایش را زدند تا جان داد. می‌گویند: در مواجهه با مرگ «شکیبائی و متانت از خود نشان داد»^{۱۰۰}. نوشته خانم شیل درباره مأموریت خدعه‌آمیز یکی از زنان اندرون

۹۷. تاریخ نیم ژانویه خطاست، دهم ژانویه درست است.

۹۸. انگلیس ۶۵/۱۶۹ شیل به پالمستون، ۱۶ ژانویه ۱۸۵۲.

۹۹. مقصود دو دستخط ۲۰ و ۲۱ محرم ۱۲۶۸ است که متن آنها را قبلا

نقل کردیم.

ظاهراً درست است؛ اینگونه مکاریهای زنانه کار روزمرهٔ مادر شاه بود. و آن داستان تطبیق می‌کند با آنچه از قول داودخان خاصه تراثش امیر نقل کرده‌اند مبنی بر اینکه: چند روز پیش از آمدن حاج علی‌خان، کنیز و کلفت با اسباب ملرب از تهران آمدند که عزت‌الدوله را سرگرم نمایند^{۱۰۱}. در صدرالتواریخ نیز خواندیم که «قبل از وقت بعضی تدابیرات دیگر هم بکار رفته بود» و آن زن اندرونی گویا همان آوازخوان بزم مهدعلیا و شاه بود که عزت‌الدوله نیز به او علاقه‌مند بود. یکی دیگر از دستیاران مهدعلیا، آغا جوهر خواجه بوده است که در خانهٔ امیر می‌زیست و با او به کاشان رفت. و برای مادر شاه خبررسانی می‌کرد. عزت‌الدوله که به تهران بازگشت او را از خانه‌اش بیرون کرد^{۱۰۲}.

روایت‌های برخی از نویسندگان اروپائی را که در آن زمان در ایران بودند یا چند سال بعد آمدند می‌آوریم. واتسون گوید: عزت‌الدوله دهشت‌زده از اندرون آمد، حاجی‌علی‌خان را دید که به شاهزاده خانم گفت: امیر در حمام است و خلعت شاه که برای او فرستاده، می‌پوشد. وقتی بر سر شوهرش رسید که قلبش برای همیشه ایستاده بود^{۱۰۳}. اما تا آنجا که ما اطلاع داریم عزت‌الدوله در فین، فراباشی را ندیده بود. دکتر پلاک اطریشی که چند سال بعد به فین رفت، نویسد: «هنوز دیواری که خون امیر به آن چسبیده بود و روی آن را تراشیده بودند، دیده می‌شد. اما کسی این زحمت را به خود نداده بود که آن را تعمیر کند»^{۱۰۴}. نوشتهٔ پلاک که مشاهدهٔ عینی خودش را ذکر کرده، باید درست باشد. «بروگش» وزیرمختار پروس که ده سال بعد به ایران آمد می‌آورد: «به امیر بیچاره دوله تریاک دادند که خود را مسموم کند. اما امیر دستور داد رگهایش بکشایند. در حال نزع با انگشتان خونینش به دیوار حمام نوشت: لا اله الا الله. این کلمات هنوز دیده می‌شوند»^{۱۰۵}. قضیهٔ پیشنهاد خودکشی با تریاک جای دیگر نیامده، و اساساً فرصت اجرای این طریق نبود. اگر چیزی بر دیوار نوشته بودند این کار دیگران است. «ارسل» فرانسوی گوید: «به قراری که مشهور است در خیمان یا بستن و گشودن رگهای امیر تفریح می‌کردند تا از نزع تدریجی و طولانی او لذت برند»^{۱۰۶}. تصور آن بعید است زیرا فراباشی می‌خواست هرچه زودتر کار امیر را تمام کند.

«بی‌نینگ» جهانگرد انگلیسی می‌نگارد: «اینطور می‌گویند که پسر

۱۰۱. اطلاع تاریخی، ارمغان، ۱۳۱۳ شمسی، شماره ۶.

۱۰۲. یادداشت‌های خان‌ملك سامانی. خان‌ملك می‌نویسد: به تقاضای مهدعلیا آغا جوهر را به اندرون راه دارند، به‌شاه نوشته بود: «امین است و چشم پاک و بی‌خیانت، مثل حاجی مبارک نیست که سالی ده هزار تومان خرج دارد. لابد کسی را که مهدعلیا بگوید «بی‌خیانت» است، خائن نمرهٔ اول است. نامهٔ امیر را به شاه نیز بیشتر خواندیم که نسبت به فرستادن آغا جوهر ایراد گرفته بود.

103. R. Watson, P. 404.

104. J. Polak. Vol. 1. P. 301.

105. H. Brugsch, Vol. 1. P. 322.

106. E. Orsolle, P. 316.

چهارده ساله امیر پس از کشته شدن پدر، خود را روی دست فراموشان وحشی انداخت که با او همان معامله‌ای را کنند که انسانیت از آن مشمئز می‌شود.^{۱۰۷} ظاهراً درست نیست، تا اندازه‌ای که می‌دانیم از اندرون امیر هیچ‌کس هنوز خبردار نشده بود. «گلداسمیت» انگلیسی که پس از بیست سال و اندی به فیین رفته بود می‌نویسد: «سنگی را که روی آن میرزا تقی خان، آن مرد واژگون‌بخت جان داده بود، دیدیم. باغبانی که جای آن را نشان داد یکی از کسانی بود که بدن پیچان او را از حمام بیرون کشیده بود»^{۱۰۸}. ریشارخان فرانسوی در نامه‌هایش از بدرفتاری مستحفظین امیر و دشنام دادن آنها سخن می‌گوید و اینکه پس از عزلش مال و زندگی امیر را ضبط کردند.^{۱۰۹} این حرف بی‌مأخذ است.

رفتار عزت‌الدوله نسبت به شوهرش بزرگوارانه بود. خوی و منش این شاهزاده خانم زیبای هجده ساله، هیچ شباهتی به اخلاق پست مادر افسونگر، و برادر درمانده‌اش نداشت. از آغاز تباهی کار امیر سپر بلای او بود، و تا دم آخر در وفاداری پایدار ماند. برخلاف میل شاه و مسدول‌علیاء، با امیر به تبعیدگاه رفت، همه‌جا همراه او بود و از شوهرش جدا نمی‌گشت. وزیرمختار انگلیس ضمن شرح ستایش‌آمیزی راجع به عزت‌الدوله گوید: «برای اینکه مبادا شوهرش را مسموم کنند، هرچه غذا می‌آوردند اول خودش می‌خورد. ثبات اراده و خوی استواری که در همه مدت نشان داد، شاید از زن ایرانی دیده نشده باشد، چه رسد به اینکه از افراد خاندان فاسد قاجار که به آن تعلق دارد، کسی شنیده باشد»^{۱۱۰}. ریشارخان می‌نویسد: «در ایام تبعید قیراز تخم‌مرغ یا غذاهای دیگر که به آن اطمینان داشته باشند، چیز دیگر نمی‌خوردند»^{۱۱۱}. سخن واتسون این است: «تا حدی که تاریخ ثبت کرده هیچ شاهزاده خانم پرورش یافته در بارهای مسیحی که به درخشنده‌ترین فضایل اخلاقی زناشویی خو گرفته باشد، نیست که پیشتر از عزت‌الدوله محبت و فداکاری نسبت به شوهر واژگون‌بختش نشان داده باشد»^{۱۱۲}.

خانم شیل می‌نویسد: «شاهزاده خانم زن بیوه امیر را با همان زنی که از اندرون برای در دام افکندن شوهرش فرستاده بودند، به تهران بازگرداندند... بیدرتنگت به حضور عزت‌الدوله رفتم که مراتب احترام خود را نسبت به کردار ستوده و کم‌نظیرش ابراز نسایم. اما سر خوردم زیرا دیدم که مادرش نیز حاضر است؛ ادب اقتضا نمی‌کرد که شاهزاده خانم

107. R. Binning, Vol. 2. P. 431.

108. F. Goldsmid, Vol: 1. P. 158.

۱۰۹. دکتر خلیل‌خان ثقفی، مقالات گوناگون، نامه‌های ریشارخان، ص

۸۳-۸۷.

۱۱۰. انگلیس ۶۰/۱۶۹ شیل به پالمستون، ۱۶ ژانویه ۱۸۵۲.

۱۱۱. به نقل دکتر خلیل ثقفی، مقالات گوناگون، ص ۸۷.

112. Watson, P. 403.

زبان بگشاید. پس زود مراجعت کردم. او لباس ساده ماتم برتن داشت» ۱۱۳. مهدعلیا عمداً آمده بود که عزت‌الدوله مطلب خاصی را به زن وزیرمختار نگوید. در کاغذ کوتاهی که همان روز مهدعلیا به شاه نوشته‌گوید: «امروز به دیدن ملک‌زاده خواهم رفت، زن وزیرمختار هم آنجا می‌آید» ۱۱۴. کنت دوگوبینو می‌آورد: عزت‌الدوله که با خاطری سرگشته از کاشان بازگشت در نخستین دیدارش با شاه «هرچه فحش بود به او داده. و دو دختر خردسالش که حالا بزرگتر شده‌اند، نفرت پدرکشتگی را در دل دارند و به شاه که دانی‌شان هست همیشه می‌گویند: «تونی که پای ما را کشتی». روزی هم آنها فرصت پیدا کردند و پسر حاج‌علی‌خان قاتل پدرشان را کتک زدند، و به کین قلبی سر و روی او را با پنجه و ناخن خون‌آلود ساختند» ۱۱۵.

*

در کیفیت همدستی حاج‌علی‌خان یا میرزا آقاخان و مهدعلیا اسناد تازه‌ای را بدست می‌دهیم. در جزوه‌ای که حاجی‌علی‌خان به‌خط‌خود نوشته، شرح خدماتش را به میرزا آقاخان نوری داده، و قتل میرزا تقی‌خان را در فهرست آن خدمات ذکر نموده است. در ضمن اشاره کرده است که آن‌کارها حاصلی جز زحمت برای خود او نداشته است ۱۱۶. بعلاوه می‌دانیم که فرشباشی و میرزا آقاخان با هم یار و هم‌قسم بودند. پس از آن‌که اعتماد‌الدوله معزول و به یزد تبعید گردید - نامه‌ای سرآپا عجز و لابه به یکی از بستگانش نوشته، تمنی کرده که حاج‌علی‌خان به احترام سوگند عهد قدیم حضور شاه پایمردی کند و او را از تبعید یزد برهاند. می‌نویسد: «اعتماد‌السلطنه در راه مهربانیهای قدیم که با من قسم قرآن خورد که با تمامی شما تمام می‌شوم، و قرآن را مهرکرد - درست بکنند و عرض و عجز بکنند... توقع من این است حاج‌علی‌خان اعتماد‌السلطنه مریدی کند، همه را مطمئن نماید... ما در این یزد نمیریم» ۱۱۷. از قضای روزگار حاج‌علی‌خان نیق به سرنوشت همعهد قدیمش

113. Lady Shell, PP. 252-253.

۱۱۴. اسناد خان‌ملک سامانی.

۱۱۵. نامه‌های گوبینو و پروکشر، ص ۷۶-۷۵. باید بدانیم هر دو پسر حاج‌علی‌خان بیست سالی بزرگتر از دختران امیر بودند.

۱۱۶. نقل از یادداشت‌های خان‌ملک سامانی. در توضیح مطلب مرحوم خان‌ملک به نگارنده اظهار داشت: جزو مدارک محمدحسین‌خان اعتماد‌السلطنه دو سند به خط حاج‌علی‌خان نزد محمدحسین‌خان اعتماد‌السلطنه بود. سند اول جزوه چند صفحه‌ای خدمتنامه او به میرزا آقاخان. محمدحسین‌خان اعتماد‌السلطنه به خان‌ملک گفته بود: این جزوه را می‌سوزاند که به دست کسی نیفتد. اگر آن را نسوزانده باشند نزد آقای سیدالعلی اعتماد مقدم است. سند دوم که خان‌ملک توضیح داد نامه حاج‌علی‌خان است در جواب پسرش ادیب‌الملک. این کاغذ به دست ما رسیده و شرح آن خواهد آمد.

۱۱۷. اسناد خان‌ملک سامانی. تصویرنامه در سیاستگران دوره قاجار (جلد یکم، ص ۵۷-۵۶) منتشر شده است.

گرفتار آمد، و به گلیایگان تبعید گردید، اما به کوشش مهدعلیا رهائی یافت و با لقب ضیاءالملکی به حکومت خوزستان رفت. از کاغذی که مادر شاه به او نگاشته آشکار است که گزارشی از برخی عیاشیهای اعتماد - السلطنه به دربار رسیده بود. مهدعلیا در ملامت او گوید: «پیر شده‌ای، خجالت بکش. چقدر گرد الواطی می‌گرددی. من برای حکومت تو ریش و گیس‌گرو گذاشتم، اما تو هنوز دست‌بردار نیستی»^{۱۱۸}. وزیرمختار انگلیس این مطلب را هم نقل قول کرده است: «در رسوائی و فرومایگی مادر شاه و فرمایشی قاتل امیر نظام هرچه گفته شود باز کم است»^{۱۱۹}. مهدعلیا در اخلاص خود نسبت به میرزا آقاخان نیز همیشه سنگ تمام می‌گذاشت^{۱۲۰}.

از اسناد قابل توجهی که تا بحال پوشیده مانده بود، شرحی است که حاج‌علی‌خان در پاسخ‌نامه سرزنش‌آمیز پسرش عبدالعلی‌خان ادیب‌الملک نگاشته است^{۱۲۱}. ادیب‌الملک برادر ناتنی محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه، سلامت نفسی داشت و از او به نیکی یاد کرده‌اند. در نامه‌ای که به پدرش نوشته او را از همدستی با دشمنان امیر و مأموریت قتل وی، ملامت کرده و سخنی بدین مضمون گوید: با این کار خانواده ما را «بدنام» کرده‌اید و بعد از این نمی‌توانیم میان مردم سر بلند کنیم^{۱۲۲}. جواب حاج‌علی‌خان را به پسرش عیناً می‌آوریم، و بعد توضیح می‌دهیم:

«بعد از اینکه این عبد عبید پادشاه اسلام‌پناه به چشم خود ترجمه حکم هراف نسلرود را از جانب امپراطور روس به وزیر مختار دیوانه در دست هراف صاحب، مترجم سفارت روس ببینم که نوشته باشد؛ وزیرمختار مأمور ایران، چون میرزا ثقی‌خان به سفارتخانه ما پناه آورده است و حمایت او بر دولت روسیه واجب است، باید او را کماکان در جای خود مستقل بکنیم، و آن دیوانه وزیر مختار هم مصمم بر مطالبه میرزا ثقی‌خان به آن

۱۱۸. نقل از یادداشت‌های خان‌ملک ساسانی.

۱۱۹. انگلیس ۶۵/۱۶۹ شیل به مازنیوری، ۲۵ اکتبر ۱۸۵۲.

۱۲۰. یس از مردن میرزا آقاخان (شوال ۱۲۸۱) این نامه از جانب مهدعلیا به یکی از امنای دولت یا شاهزادگان نوشته شد: «فدایت شوم، فردا ظهری نعش مرحوم اعتمادالدوله را حمل می‌نمائیم، فرمایش سرکار نواب علیه‌العالیه مهدعلیا شده که شما هم تشریف داشته باشید. هر گاه تشریف می‌آورید اعلام بفرمائید». (اصل نامه به‌خط خوش منشی مهدعلیا در تصرف آقای محمدعلی کریمزاده امنت که در اختیار نگارنده قرار دادند).

۱۲۱. عبدالعلی‌خان ادیب‌الملک پسر اول حاج‌علی‌خان (از دختر ملا احمد مستجاب‌الدعوه از علمای آذربایجان)؛ با ناصرالدین شاه در یک روز متولد شده بود. به همین جهت مورد التفات شاه بود. خان‌ملک ساسانی نوه دختری ادیب‌الملک است.

۱۲۲. از یادداشت‌های خان‌ملک ساسانی. اصل نامه و جواب حاج‌علی‌خان هنوز در دست است و به‌قرار اطلاع در تصرف آقای عبدالعلی اعتماد مقدم می‌باشد. می‌تواند شرحی را که حاج‌علی‌خان نوشته است؛ آقای مهدی اعتماد مقدم در اختیار نگارنده قرار دادند و اینجا نقل کرده‌ایم.

تشدد بشود - مگر غیرت ملتی و نمک‌خوارگی را باید شخص کنار بگذارد و لباس دیوکی را بپوشد تا محترم باشد؟

«بحمدالله منظور را به اقبال بلند سلطنت عظمی بجا آوردم. چه مضایقه، به عقیده مردم، بدنام من شده باشم. مردم چه می‌دانند چه خیر بود. هنوز هم به اغلب مشتبه است که محض نیل خاطر [پادشاه] میرزا تقی‌خان سیاست شده. نمی‌دانند مردکه خود را به چه نحو به دولت کفر بسته بود، و به چه قسم از حمایت آن مفسده‌ها برپا می‌شد».

در ارزش تاریخی نامه حاجی‌علی‌خان به مرحوم ادیب‌الملک باید بگوئیم: نه پیش از قتل امیر و نه بعد از قتل آن مرد، هیچ کاغذی از نسلرود به هیچ معنی تسلیم دولت ایران نشد که حاج‌علی‌خان «به چشم خود» آن را دیده باشد. جزئیات وقایع را قبلاً بدست دادیم. آنچه پیش از مرگ امیر اتفاق افتاد این بود که وزیرمختار روس «شهرت» داده بود: برای «تأمین جان» امیر منتظر وصول نامه‌ای از پترزبورگ است. در نامه اعتمادالدوله به مصلحتگذار ایران در روسیه نیز همین «شهرت» دالگوروکی را می‌خوانیم^{۱۲۳}. و دیدیم که دولت برای اینکه در محذوری قرار نگیرد و چنین «تأمین جانی» را ندهد - میرزا تقی‌خان قبلاً معدوم گشت؛ در واقع این بهانه‌ای بود برای تسریع در اعدام او.

اما راجع به بعد از مرگ امیر: چنانکه خواهد آمد دولت انگلیس عمل دولت ایران را ضمن نامه رسمی تقبیح کرد. ولی دولت روس از این هم مضایقه داشت. فقط نسلرود پیام شفاهی برنکوهش رویه دولت توسط دالگوروکی فرستاد. سفیر روس در ملاقات با اعتمادالدوله آن پیام را قرائت کرد. بنابر نامه رسمی اعتمادالدوله به مصلحتگذار پترزبورگ، وزیرمختار روس از آن پیغام «نگذاشت نسخه برداشته شود». پس در هیچ موردی حتی به تهریح میرزا آقاخان، سخنی از موضوع ابقای میرزا تقی‌خان به وزارت مطلقاً در میان تبوده است. حال اگر حاج‌علی‌خان پیغام زبانی نسلرود را مبنی بر تقبیح اعدام امیر، به چشم خود دیده است - و قرار بوده امیر مقتول را «کساکان در جای خود مستقل بکنیم»، تاریخ خبر ندارد. طرفه اینکه حتی محمدحسن‌خان (اعتمادالسلطنه) تاریخ‌نویس درباری که نهایت کوشش را نموده که عمل پدرش را موجه جلوه دهد - نتوانسته بگوید که امیر خود را «به دولت کفر بسته بوده، نه سفیر انگلیس و نه بدانندیش - ترین معاندان امیر یعنی اعتمادالدوله، چنین اتهامی را به او بسته‌اند. برعکس در گزارش شیل خواندیم که: «میرزا تقی‌خان در نوشتن سند مبنی بر اینکه به سفارت انگلیس و روس پناه نخواهد برد، کاملاً صمیمی بوده است»^{۱۲۴}. در هر حال درس «غیرت ملتی» را حاج‌علی‌خان و میرزا آقاخان

^{۱۲۳}. متن نامه میرزا آقاخان به محمد حسین‌خان صدر مصلحتگذار پترزبورگ خواهد آمد.

^{۱۲۴}. انگلیس ۶۵/۱۶۶ شیل به پالمستون، ۲۶ نوامبر ۱۸۵۱.

و مهدعلیا نمی‌توانستند به آن مرد بیاموزند.
 نتیجه اینکه: آنچه حاج‌علی‌خان در پاسخ نامه سرزنش‌آمیز پسرش مرحوم ادیب‌الملک نگاشته، سراپا دروغ‌زنی است. این عبارت او که گوید: «بحمدالله منظور را به اقبال بلند سلطنت عظمی بجا آوردم»، یا عکس‌العمل وجدان گناهکارش هست نسبت به ملامت فرزندش، یا مؤید زدالت او.

چون امیر قربانی گشت دشمنان به مراد دل خویش رسیدند: به قول اعتمادالسلطنه «میرزا آقاخان صدراعظم و کارداران مملکت بدون تشویش خاطر مشغول نظم امور شدند»^{۱۲۵}. حاج‌علی‌خان «بین‌الاقربان مفتخر» و پیش از پیش مقرب درگاه مهدعلیا گشت و لقب «حاج‌الدوله» گرفت. و دعائی که بانو مادرشاه در حضرت معصومه در حق امیر کرده بود، برآورده شد، و نذر خود را ادا کرده بعد از آن جنایت نیز در هر مورد کین خود را نسبت به امیر ابراز داشته‌اند: مادر شاه از او به «پدرسگت» یاد می‌کند^{۱۲۶}. حاج‌علی‌خان وی را «مردکه» می‌خواند. و میرزا آقاخان به شاه چنین می‌نویسد:

«بحمدالله که میرزاتقی‌خان غیر مرحوم، به درک واصل شد. خدا جان این چاکر و جمع اولاد آدم و عالم را فدای یک جمله دستخط مبارک سرکار اقدس شهریاری بتماید. این بنده میرزا تقی‌خان نیست که خود زور داشته باشد و هوائی؛ زور و تسلط چاکر اعتبار شاه است»^{۱۲۷}.

جواب همه آنان را ربرت‌کرزن که از کنفرانس ارزنة‌الروم میرزا تقی‌خان را می‌شناخت، می‌دهد: «میرزا تقی‌خان متهم به هیچ گناهی نبود. شاه با کشتن خیانت‌کارانه او، یکی از شریف‌ترین و پاکدامن‌ترین خدمتگزارانش را به تحریک رسواترین و فرومایه‌ترین افراد معدوم ساخت»^{۱۲۸}.

این نکته با معنی است که دولت نخواست مردم از حقیقت جنایت کاشان آگاه گردند. یک هفته پس از کشتن میرزا تقی‌خان اعلام‌نامه سربسر دروغی در روزنامه انتشار یافت که: امیر به خط خودش کاغذ نوشته که به شدت ناخوش است و قبول مداوا نمی‌کند و هیچ طبیبی را بر خود راه نمی‌دهد. در ضمن از سوء حکمرانی امیر سخن رفته است، ولی

^{۱۲۵}. صدرالتواریخ، خطی.

^{۱۲۶}. مهدعلیا راجع به نامزد کردن دختر اردشیر میرزا در همان اوان به شاه می‌نویسد: ... مدتی است در خیال همین دختر هستم. آنوقت آن پدرسگ نمی‌گذاشت. حالا ببینید چقدر از قلب مبارک شما خیردارم... بسیار مبارک است... انشاءالله زود فرموی بکنید». (اسناد خان‌ملک ساسانی).

^{۱۲۷}. اسناد خان‌ملک ساسانی.

حالا جمعیور مردم از دولت سر اعتمادالدوله در آسایش و نیکبختی زندگی می‌کنند، متن اعلام‌نامه خواندنی است ۱۲۸:

سابقاً نوکر و رعیت به واسطه سوء خلق و بدزبانی و بی‌حرمتی میرزا تقی‌خان در کمال دل‌سردی راه می‌رفتند، و چون به قدر امکان از حق نوکر کم می‌کرد، و به طریق بدعت بر رعیت می‌افزود - نزدیک به آن شده بود که اهل ایران از دولت خود مأیوس شوند. و کار به جایی رسیده بود که اگر اعلیحضرت پادشاهی درباره کسی بذل مرحمتی می‌فرمودند، میرزا تقی‌خان بتدریج برای آن شخص بهانه‌جویی می‌کرد و در مقام آزار او برمی‌آمد.

اما از روزی که اعلیحضرت... به اقتضای مصلحت و حکمت دولت و ملاحظه حال نوکر و رعیت جناب جلالت‌مآب قواماً للذیلة السنیة، نظاماً للشوكة البهیة اعتمادالدوله العلیه صدراعظم را به انتظام مهام‌دولت مأمور فرموده‌اند جمیع نوکر و رعیت از حسن سلوک و رفتار ایشان راضی و خشنود هستند. و اعیان و اشراف در خانه و ولایات ایران نفر به نفر، دسته دسته در کمال امیدواری و خوشحالی به حضور همایون پادشاهی می‌روند، و به هر که بذل مرحمتی... می‌شود جناب جلالت‌مآب ده‌برابر آن به آن شخص لطف و مهربانی می‌کنند، و مردم را همه به خدمت پادشاه ترغیب می‌کنند، و خدمت و قابلیت مردم را در پیشگاه حضور... تعریف و توصیف می‌نمایند.

کسانی که با میرزا تقی‌خان حساب و معامله داشته، به جهت تفریح حساب خودشان به اجازه و نوشته مرخصی اولیای دولت علیه‌روانۀ فین شده بودند، از قراری که آن آدمها مذکور داشتند و خود میرزا تقی‌خان هم کاغذ به‌خط خودش نوشته بود، این روزها بشدت ناخوشی است. غلامی از غلامان عالیجاه جلیل‌خان یوزباشی هم که شب یکشنبه نوزدهم این‌ماه از فین وارد دارالخلافه شد، مذکور شد که احوال خوشی ندارد. صورت و پایش تا زانو ورم کرده است. موافق این اخبار چنان معلوم می‌شود که خیلی ناخوش باشد، و می‌گویند از زیادی جبن و احتیاطی که دارد قبول صداوا هم نمی‌کند، و هیچ طیبی را بر خود راه نمی‌دهد.

شخصیت متقلب میرزا آقاخان در آن اعلامیه خوب منعکس است؛ خواسته اذهان عمومی را در کشتن امیر آماده گرداند. اما به نوشته شیل آن حقیقت بازاری شده بود. برخی تاریخ‌نگاران درباری هم در کتمان حقیقت و دروغ‌زنی دمت کمی از اولیای دولت نداشتند. مؤلف نام‌بخش التواریخ می‌نویسد: «پس از مدت یک اربعین که میرزا تقی‌خان در قریه فین روز گذاشت، از اقتحام حزن و ملال مزاجش از اعتدال بگشت

سقیم و علیل افتاد، و از فرود انگلستان پای تا فراز شکم رهین ورم گشت و شب شنبه هیجدهم ربیع الاول درگذشت».

میرزا آقاخان حتی در نامه رسمی که در ربیع الاول ۱۲۶۸ به میرزا محمدحسین صدر مصلحتگذار پطرزبورگ نوشته، مزورانه گوید: «... بیچاره میرزا تقی خان امیر نظام سابق در قین کاشان به ناخوشی سینه پهلو وفات کرده و مرحوم شد. خدا بیامزد، تف بر این دنیا و این عمرهای او والسلام». حقیقه مضمون نوشته اعتمادالدوله و مؤلف ناسخ التواریخ، بیشتر به اطلاعیه دولت پلیسی می ماند. صدر اعظم و مورخ هر دو از یک قماش بودند.

بدن مرده امیر را روز بعد به گورستان «پشت مشهد» کاشان بردند، پهلوی گور حاج سید محمد تقی نامی به خاک سپردند^{۱۳۰}. چند ماهی بعد عزت الدوله نعلش شوهرش را از کاشان به گر بلا فرستاد. امیر در اتاقی که در آن به سوی صحن امامزاده باز می شود در دل خاک جای گرفت. پسرش میرزا احمدخان امیرزاده مساعدالملک، و برادرش میرزا احسن خان وزیر نظام نیز در جوار او مدفونند^{۱۳۱}. شاه در سفر کر بلا به سر قبر امیر رفت.

*

حالا که امیر مرد نوبت غمخواری سفارتخانه ها و اعتراض رسمی دولتها و بدگویی روزنامه های فرنگستان فرا رسید. واتسون می نویسد: «فاجعه اعدام میرزا تقی خان نفرت فوق العاده شدید همه اروپا را علیه دولت ایران برانگیخت. شاه و صدر اعظم ناگزیر اعتراضها و نکوهشهای خشم آلود دولتهای خارجی را علیه حکم قتل که در کاشان اجرا گشته بود، می شنیدند»^{۱۳۲}.

از اشاره هایی که در گزارشهای رسمی رفته است برمی آید که در

۱۳۰. میرزا جعفر خان حقایق نگار، حقایق الاخبار ناصری.

۱۳۱. برسنگ گور امیر این اشعار نوشته شده:

آه که در جهان دون از صدمات این غما
خاک ملال از جهان رفت به هضم آسمان
کار کشای متقی خازن صلک دین تقی
راد امیر داد خواه میر جهانیان پناه
دولت خسرو عجم کرد چنان بری زغم
تیغ یلان تیز رو ماند یکف چو ماه نو
آه ز چرخ رازگون کز حرکات بیسکون
خاصه اتاپک ز من بنده خاص ذوالعنن
دادگری بنای او ابر گرم عطای او
بست چه یارزین سفر روح امیر نامور
هاتف رحمت خدا خواند به گوش این ندا
سال وفات او زغم کلک سرور زد رقم
(اشعار روی قبر امیر را آقای احمد یگانه فرستادند).

روزنامه‌های اطریش و فرانسه و لندن و پترزبورگ انتقادهای سخت بر حکومت ایران نوشتند. شفیعی‌خان مصلحتگذار لندن به میرزا آقاخان می‌نویسد: «ارکان دولت همیه درباب پاره‌ای صادرات که در دولت علیه ایران اتفاق می‌افتد ایراد و نکته‌جویی دارند... از جمله این است که دولت علیه ایران در میان دول خارجی بی‌عدالت و بی‌قانون اشتباه یافته». دیگر اینکه: مردم فرنگستان «همان به اخبار گمازت قائل‌اند، و اخباری که گوشزد آنها شد رفع آن مشکل است». بعد شرح قتل و شکنجه و سیاست دولت ایران اطمینان‌نمای رسمی در تأمین جانی امیرنظام به من نداده بود رسیده، می‌دهد و راجع به انتشارات روزنامه‌ها درباره امیر گوید: «این نسقها برای ملت است، اگر از ارکان دولت مقصر شود، مثل میرزاتقی‌خان مرحوم که شخص اول و صدراعظم دولت علیه ایران بود، در حمام گذاشته که فرش حمامهای ایران سنگ و سارچ است و زیرش آتش، آب را کشیده و آن سنگها را چند روز آتش کرده، و او را فراش غضب به حمام برده، جمع رگهای او را واکرده، هرچه عجز کرده بود که مرا یکباره به قتل برسانید قبول نکرده به همان زجر به قتل رسیده بود» ۱۳۳.

از عکس‌العمل رسمی انگلیس و روس بگوئیم:

وزیرمختار انگلیس شش روز پس از مرگ امیر به پالمستون گزارش می‌دهد: «چند ساعت پس از عزیمت فرشباشی به سوی کاشان، اعتمادالدوله مرا آگاه ساخت، ولی در این وقت هم حقیقت را کاملاً بیان نکرد. و گفت: هرآینه درصدد سرزنش شاه برتصمیم اعدام میرزاتقی‌خان برمی‌آمد جان خودش بخطر می‌افتاد... وزیرمختار روس نه اعتداضی رسمی راجع به کشتن امیرنظام کرده، و نه در مقام تقبیح این عمل برآمد... گرچه دولت ایران اطمینان‌نمای رسمی در تأمین جانی امیرنظام به من نداده بود که مجبور به اعتراض رسمی باشم، اما سکوت مطلق را در چنین موردی مصلحت ندانستم، و نامه‌ای به وزیر امور خارجه فرستادم» ۱۳۴.

شیل در نامه ۲۳ ربیع‌الاول ۱۲۶۸ (شش روز بعد از کشتن امیر) که به میرزا محمدعلی‌خان وزیر امور خارجه نوشته، می‌خواهد بگوید که نخست به «اصلاح امورات» امیرنظام دست زد. دخالت سفیر روس موجب شد که او خود را کنار بکشد در حالی که از جانب شاه و صدراعظم اطمینان‌نمای قیصر رسمی در تأمین جان میرزا تقی‌خان داده شده بود. اکنون با اعدام میرزا تقی‌خان «هرگاه دوستدار سکوت اختیار می‌کرده، یحتمل که تاویل دیگر می‌شده. از این رو اعلام می‌دارد که دولت انگلستان «این تلب کردن صدراعظم سابق ایران را با تنفر ببعد و حصر ملاحظه خواهند کرده». متن یادداشت شیل را نقل می‌کنیم:

۱۳۳. متن کامل گزارش شفیعی‌خان را در مجله سخن (شهریور، ۱۳۴۴) منتشر کرده‌ام.
۱۳۴. انگلیس ۶۵/۱۶۹ شیل به پالمستون، ۱۶ ژانویه ۱۸۵۲.

جنابا،

وقتی که امیرنظام سابق از وزارت این مملکت معزول شده، به تکلیف مخصوص و شخصاً اولیای دولت ایران دوستدار را برایش داشتند که دخالت در اصلاح امورات او نماید. در آن بین از اموراتی که اتفاق افتاده دوستدار لایق کرد که توسط خود را کنار بکشد. بعد صدراعظم دولت ایران، هم از سبقت خود و هم در جواب تحقیقات و سؤالات دوستدار، اطمینانات متواتر از محفوظ بودن جان او به دوستدار داد. و بعد سرکار اعلیحضرت شاهی نیز به توسط آن جناب از روی تملطف تصدیق به آن اطمینانات فرمودند. راست است که هیچیک از این اطمینانات رسماً نبود اما نظر به اینکه از جانب اعلیحضرت شاهی و صدارت عظمی بود، واجب بود به همان مرتبه متأثر بدانند. در چنین صورت هرگاه دوستدار سکوت اختیار می کرد، محتمل که تأویل دیگر می شد. لهذا فرض خود دانسته که در این باب اندیشه خود را ذکر کند و به اولیای دولت ایران اظهار دارد که دولت پادشاه انگلستان این تلف کردن صدراعظم سابق ایران را با تنفر ببیند و حصر ملاحظه خواهند کرد. چون لازم بود اظهار داشت. تحریراً فی ۲۳ شهر ربیع الاول سنه ۱۲۶۸.

گزارش شیل وقتی به لندن رسید که دولت انگلیس تغییر یافته بود - ولرد مامزبوری ۱۳۵ به جای پالمرستون وزارت امور خارجه را به عهده گرفته بود. مامزبوری که وجهه نظریش با پالمرستون تفاوت کلی داشت، یادداشت شیل را به دولت ایران در قضیه اعدام میرزا تقی خان، سبت و نارسا تشخیص داد. اعتراض نامه تندی در وزارت امور خارجه تنظیم گردید. به شیل دستور صادر گردید ترجمه آن را به دولت ایران ابلاغ کند، و مراقبت نماید که عین آن به اطلاع شاه برسد.

نامه مامزبوری در ۲۳ مارس ۱۸۵۲ نوشته شده است. در آن، عمل ننگین و وحشیانه و «خیانت» دولت ایران محکوم گردیده، خاصه اینکه «ولیت‌های مؤکده به دستخط شاه» به امیر نظام داده شده بود که جانش از هر گزندی ایمن خواهد بود. دیگر اینکه دولت ایران باید اینگونه جنایتهای سیاسی را موقوف دارد، وگرنه دولت انگلستان موضوع قطع رابطه سیاسی را مورد مطالعه قرار خواهد داد. در حاشیه اصل مسوده یادداشت وزارت خارجه انگلیس تصریح رفته: این اعلام اخیر در بر حذر داشتن دولت ایران از ارتکاب قتل‌های سیاسی، مربوط به احتمال کشتن عباس میرزای نایب السلطنه ملک آرا برادر ناصرالدین شاه بوده است. (شرح آن خواهد آمد). نکته قابل دقت دیگر اینکه، لغت «وحشی منشانه» که در نامه مامزبوری ذکر رفته است، به خط خود او در مسوده اصل افزوده شده. علاوه متن انگلیسی

یادداشت مزبور بسیار جاندارتر و شیواتر از ترجمه فارسی آن است که شیل به دولت ایران ابلاغ کرده است^{۱۳۶}. متن آن نقل می‌شود:

ترجمه مراسله وزیر خارجه انگلیس به شیل صاحب که عیناً به عرض اعلیحضرت شاهنشاهی رسیده:
مراسلات مورخه ۲۱ و ۲۲ ربیع الاول شما در خصوص قتل مرحوم امیرنظام واصل شد.

مأمورید که به دولت ایران اظهار کنید که دولت انگلیس تفصیل این امر شنیع و وحشی‌منشانه را با کمال اکراه و تغییر طبع شنیدند. و آن مکروهات شدیدتری شد از اینکه در همان وقت که امیرنظام را بدینگونه جنایت بقتل رساندند، وثیقه‌های مؤکده به دستخط اعلیحضرت شاه که بهیچوجه به شخص او ازیت نرسانند، در دست داشت.

دولت انگلیس تفصیل نمی‌دهد در باب شناعتی که بر اعلیحضرت شاه وارد می‌آید در نظر جمیع دول آدمی‌منش، درباره خیانت و ظلمی که بر امیر وارد آمد. ولی بر خود فرض می‌شمارند که بگویند: اگر اعلیحضرت شاه چنین تصور می‌کنند که از صدور این گناه عظیم، خیراندیشیهائی که دولت انگلیس تا حال نسبت به دولت ایران داشتند کاسته نخواهد شد، درباره خیالات دولت انگلیس خط کلی کرده‌اند. علاوه بر این به دولت ایران اعلامی صریح خواهید داد که هرگاه پس از این قتل بی‌ترحمانه مرحوم امیر، گناهان دیگر از این قبیل صدور یابد بر دولت انگلیس لازم خواهد شد که بدقت بپرسند که آیا شایسته فخر تاج انگلیس، ولایق حقوق مملکت آدمی‌منش انگلستان است که وزیر مختار انگلیس مقیم مملکتی باشد که در آنجا مشاهده کند که ارتکاب اموری را که آنقدر مصادم انسانیت باشد.

باقی والسلام و مراقب خواهید بود که اعلیحضرت شاه از مضمون این نوشته مطلع شوند.

به آن یادداشت رسمی دو جواب داده شد: یکی نامه اعتمادالدوله است به شیل که ریاکارانه همینقدر نوشت: «خدا انصاف بدهد به آنکه به واسطه حرکات ناسنجیده، محض خودنمائی نگذاشت از روی صوابدید آن جناب عمل شود، و چنین یادگار برای خود و برای دولت علیه ایران باقی گذاشته. شاه و اعتمادالدوله سخن با معنی نداشتند که به وزیر مختار انگلیس بگویند. و چون در عین حال از نامه پرخاش‌آمیز و سخت مامزبوری ترسیده بودند و جرات پاسخ‌گویی هم نداشتند، خشم خود را در شرحی که به شفیع‌خان مصلحتگذار ایران در لندن نگاهشتند، ابراز کردند. با مزه

^{۱۳۶}. انگلیس ۶۵/۱۶۸ مسوده دستور مامزبوری به شیل، ۲۳ مارس ۱۸۵۲، شماره ۵.

اینکه در دستوری که به شفیعی‌خان فرستاده شد سخنی از گشتن امیر در میان نیست بلکه او در کاشان «به رحمت خدا رفت»! و دولت هار ندارد که بگسویند؛ بنابراین «دیگر بحثی به سیویلیزاسیون این دولت وارد نمی‌شود».

یادداشت رسمی خطاب به وزیرمختار انگلیس این است:

جناب جلالت‌مایا،

ترجمه شرح جناب لرد مامزبوری وزیر امور خارجه دولت بهیسه انگلیس بدقت ملاحظه شد. جواب آن از این قرار و به این اختصار است. خود آن جناب شاهد اولیای دولت علیه است که اگر سرکار اعلیحضرت شاهنشاهی ولی‌المنعمی‌ام را بصرافت طبع همایون و مقتضای رأی معدلت نمون شاهانه خودشان باقی می‌گذاشتند موافق صلاحدید آن جناب مرحوم میرزا تقی‌خان را به عزت و حرمت به حکومت کاشان می‌فرستادند. خدا انصاف بدهد به آنکه به واسطه حرکات نامنجیده، محض خودنمایی گذاشت از روی صوابدید آن جناب عمل شود و چنین یادگار برای خود و برای دولت علیه ایران باقی گذاشت. زیاده زحمتی نیست. فی ۱۴ شعبان ۱۲۶۸.

سند دوم دستوری است که به ظاهر از قول شاه خطاب به شفیعی‌خان مصلحتگذار لندن نوشته شده است، و بیشتر حرفهای صدراعظم را در آن گنجانیده‌اند. از نظر استدلال و نامه‌نگاری سیاسی بسیار سست و بی‌سایه تنظیم گردیده، فقط کینه دولت وقت نسبت به امیر در آن منعکس است.

شفیعی‌خان،

در مورخه فلان جناب شیل صاحب کاغذی درباب میرزا تقی‌خان از وزیر دول خارجه آن دولت به دوستدار نمود که مضامین او را مأموریتاً خواهش کرد که بنظر شاه برسانیم. من هم بلا تأمل بنظر شاه رساندم. بعد از ملاحظه آن، چنین فرمودند که به شما بنویسم به جناب وزیر امور خارجه در موقع خاص بگوئید:

مدت عهدی است که این دولت را با آن دولت کمال اتحاد و یگانگی و واداد بوده، و همیشه از اعانت و حمایت آن دولت این دولت را احتیاج کرده و آسودگی دیده، صرفه و صلاح این خاک و این ملت را همیشه در دوستی آن دولت دانسته‌اند، و از خداوند عالم مسئلت می‌نمایند که روز بروز بر استحکام و استقرار آن بیفزاید و ابداً خلل‌پذیر نباشد. هر چند از کاغذ جناب وزیر دول خارجه چنان دریافتیم که از برای مقدمه مرحوم میرزا تقی‌خان امیرنظام سابق این دولت قدری اولیای آن دولت را از این سلطنتیه رنجیدگی خاطر بهم رسیده، از برای اینکه

آنی نمی‌خواهم آن دولت را از ما رنجشی در قلب باشد که خدای نکرده کم‌کم باعث خذلان محبت و دوستی گردد، لهذا لازم است که کیفیت را بی‌پرده به رشته تحریر کشم که: اولاً میرزا تقی‌خان یک نفر گدازاده بود، شاهنشاه مرحوم به او التفاتها فرمودند، مرحمتها کردند، منصب وزارت نظام مملکت ایران را به او تفویض کردند بعد از آنکه ما از آذربایجان رو به دارالخلافه آمدیم او را شخص اول کرده، کل مصالح اختیار و اقتدار را به او تسلیم کردیم، چنانچه به این قدرت پیشکار و وزیر ابداً به ایران نیامده بود.

تاچندی که آثار خدمت از ناصیهٔ احوالش هویدا بود ماهم روز بروز بر التفات در حق او افزودیم تا اینکه از شدت کبر و غرور بطوری کم‌کم در احکام همیونی بنای طفره و بی‌اعتنائی گذاشت، و خیالات باطله در دماغ خود راه داد که هیچکس سوای خود ما نمی‌داند، و درست نیست در این نوع نوشتجات نوشته شود که ما را لابداً به عزل خود واداشت. تا این بود که حکم فرمودیم که سوای امورات لشکر و نظام، به چیز دیگر مداخله نکنند، که بلکه آن کبر و غرور پائین آمده موافق قاعده خدمت کند. نشان و شمشیر مرصع در عین بی‌التفاتی التفات شد و بلافاصله در پهلوی صدر اعظم جدید جای نشستن برای او معین شد. تا اینکه او از شدت غرور قبول این معنی نکرده به جسارت و هرزگی خود افزود، و مانند تهران را قبول نکرد لابداً حکومت کاشان را به او التفات فرمودیم. فرمان حکومت او در دست همایونی بود که به خط و مهر برسد و با کمال آبرو و اعزاز و احترام به محل مأموریت خود برود. خبر رسید که از شدت بدخیالی و کم‌فطرتی چند نفری از صاحب‌منصبان و قزاقان روسیه را بر در خانه خود آورده، و خود را به زیر حمایت آن دولت کشیده. این معنی بر طبع همیونی بسیار ناگوار آمد که در عین التفات این نوع هتک حرمت دولت راضی شده، قزاق روسیه که مادر و خواهر پادشاهی در آنجا باشد به در خانه خود بیاورد، هر قسم بود البته موقوف بدارد. بعد از رفتن قزاق و صاحب‌منصب چون میرزا تقی‌خان را بدخیال دیدند، لابد ناچار اطراف خانهٔ او را ضبط کرده، خودش را با عیالش و آنچه از اموال داشتند بر عیب و نقص به فین کاشان فرستادند تا اینکه در همانجا به رحمت خدا رفت.

با وجود این تفصیل و این نوع هرزگیهای او که از اول المی آخر کولونل شیل استحضار دارد، دیگر بختی به سیوالیزاسیون این دولت وارد نمی‌شود. اگر به انصاف ملاحظه کنند انشاءالله امیدواریم که آنی چشم از حمایت و اعانت این دولت نبوشند، و این دو دولت را در حکم واحد دانسته ابداً رنجشی در دل نگیرند که این دولت را سوای آن دولت دوستی و معینی نیست. البته خودشان بهتر می‌دانند که چگونه باید این دولت را حفظ کرد.

سیاست انگلیس و عکس‌العمل آن دولت راجع به اعدام میرزا تقی‌خان مطلب میامی باریک و درخور سنجش دقیق تاریخی است. اولاً رویه وزیرمختار آن دولت در تهران، و وجهه نظر کلی وزارت امور خارجه انگلیس از هم مجزاست. ثانیاً رویه پالمستون (در دولت «جان راسل») با سیاست جان‌شین اولردمامزبوری (در دولت لرد «دربی») قابل تفکیک است. يك وجه قضیه این بود که شیل از بدایت عزل امیر تا نهایت کار او، خود را یکسره کنار می‌کشید. در این صورت وضع دیگری پیش می‌آمد. اما دانستیم که چنین نکرد. روش او با مداخله مستقیم آغاز گشت، و به ظاهر به عدم مداخله انجامید. به تفصیل دیدیم که شیل از زمان عزل میرزا تقی‌خان تا اوان تبعید، در جزئیات امور با میرزا آقاخان و مهدعلیامشاوره و مذاکره می‌کرد - و دسته‌جمعی کوشیدند که امیر را از تهران خارج کنند، و به حکومت گاشان بفرستند. ولی همین‌که موضوع تبعید امیر مسلم شد - شیل یکباره خود را کنار کشید. اما او بود که راه پیش پای میرزا آقاخان نهاد که اگر امیر را توقیف کنند، هیچ خبری نخواهد شد. به حقیقت شیل روش عدم مداخله پیش نگرفت، بل مشیر و مشار میرزا آقاخان بود در جمیع امور، و از جزئیات آنچه در دربار می‌گذشت آگاه. چنانکه بیاید حتی نسلرود وزیر امور خارجه روس به «سیموره» سفیر انگلیس در پترزبورگ خاطر نشان ساخت که: «محرک اصلی قتل امیر، میرزا آقاخان» دست‌نشانده انگلیس است که با شیل در همه کارها درکنگاش بودند. و حال آنکه در گزارشهای شیل خواندیم که او نام میرزا آقاخان را جزو محرکان اصلی کشتن امیر ابدأ نمی‌برد. حتی وقتی که لردمامزبوری وزیر امور خارجه از شیل راجع به سرنوشت امیر بازجست می‌کند، شیل نام حسن‌خان سردار تحت‌الحمایه روس را در زمره محرکان اصلی آن جنایت می‌آورد، اما اسمی از میرزا آقاخان در بین نیست. ۱۲۲. سکوت شیل در این مورد عین مسخ حقیقت تاریخ است برای اینکه خود را آلوده آن جرم نگرداند.

مطلب اینجاست که از تاریخ عزیمت امیر به کاشان تا اعدام او پنجاه روزی گذشت - شیل از روز نخست سرنوشت او را حدس می‌زد، اما در همه آن مدت قدمی در تأمین جان میرزا تقی‌خان برنداشت. حتی در گزارش ۲۲ دسامبر ۱۸۵۱ شیل یعنی هجده روز قبل از کشتن میرزا تقی‌خان خواندیم که لحظه‌ای مسلم شد که درباریان رضایت شاه را در کشتن امیر بدست آورده بودند. در آن وقت هم شیل دستش را روی دستش گذاشت و تماشا کرد. پس از آنکه حاج‌علی‌خان به مأموریت خود رفت و امیر را کشتند - شیل کاغذ نوشت که: «هرگاه» سکوت اختیار می‌کرد احتمال تأویل دیگر می‌شد! چه تأویل دیگری؟ اخلاط‌گیری وزیرمختار انگلیس در دولت امیر و در کار او افتابی شده بود - و این حقیقت را همه اهل دربار می‌دانستند. اگر شیل راست می‌گفت، و می‌خواست «تأویل» دیگری نشود،

او که هر آن پادشاه دست‌رسی داشت به آسانی می‌توانست دست‌کم دوسه‌روز زودتر مضمون همان نامه را به شاه خاطر نشان سازد. در این صورت شاه که تا دقیقه آخر در برابر تلقینات و دمدمه‌های مهدعلیا و میرزا آقاخان ایستادگی می‌کرد - در صدور فرمان اعدام امیر شامل می‌نمود، و به فرض اینکه اقدام شیل مؤثر نمی‌افتاد، انتقادی بر رویه او وارد نبود.

در قبایس تاریخی و شناخت سیاست شیل دو مطلب قابل ذکر است: به شرحی که گذشت چون میرزا آقاخان به‌صداقت رسید و سند ترک «تحت الحمايه» انگلیس را امضا نمود - شیل از پالمستون کسب تکلیف کرد که: آیا آن سند را معتبر بشناسد؟ یا اینکه اگر روزی خواستند میرزا آقاخان را دستگیر نمایند، «می‌توانم به پشتیبانی او به‌عنوان عنصر تحت الحمايه انگلیس دخالت کنم»؟ همچنین در قضیه دیگر وقتی که میرزا تقي‌خان را کشتند - به توهم اینکه مبادا عباس‌میرزای ملک‌آرا نیز به سرنوشت او گرفتار آید، شیل به اقدام برخاست. حتی برای جلوگیری از وقوع چنین احتمالی، مسوده‌نامه‌ای را خطاب به شاه تهیه کرد، و برای تصویب نزد پالمستون فرستاد^{۱۳۸}. وزیرمختار انگلیس که در مورد احتمالات بسیار بعیدی (که هیچگاه تحقق نیافت) آن اندازه عاقبت‌نگر بود - چرا در دوره پنجاه روزه تبعید امیر که سرنوشت او هر آن به‌مرگ تهدید می‌گردید - مطلقاً انفعالی از خود بروز نداد؟ و چون او را برانداختند آن همه غمخواری چه بود؟!

جان کلام این است: با روی کار آمدن میرزا آقاخان، شکست سیاست انگلیس در دوره میرزا تقي‌خان جبران گشت - و اعتمادالدوله همه تقاضاهای شیل را در مسائل مورد اختلاف ایران و انگلیس انجام داد. پس صرفاً از نظر پیشرفت دیپلماسی انگلیس، حکومت میرزا آقاخان عین تحقق آرمان شیل بود. و همین تنها علت بود که شیل او را علیه امیر علنی تقویت می‌نمود. از این رو بود که وزیرمختار انگلیس از احتمال تجدید صدارت میرزا تقي‌خان اندیشناک‌گشت. خاصه با آشفته‌گی دولت اعتمادالدوله، دیدیم که در ذهن شاه اندیشه بازگشت امیر به وزارت خیلی قوت گرفت. و نیز دانستیم که شیل با مشورت اعتمادالدوله، بر آن بی‌نظمی نزد شاه اعتراض رسمی کرد. وزیرمختار عاشق نظم ایران نبود - اگر بود آن اندازه در کار امیر کارشکنی و اخلال نمی‌کرد. اعتراضش فقط از این رهگذر بود که آن وضع بی‌سروسامان، تجدیدزمانداری امیر را محقق می‌گرداند. انگیزه بازدارنده شیل در این که قدمی بر نداشت که خون امیر را تریزند، همان هراس باطلی او بود از روی کار آمدن مجدد میرزا تقي‌خان. به عبارت دیگر شیل با اقدام مؤثر خود در جلوگیری از بازگشت امیر، خواه و ناخواه، آن مرد را به قتل‌گاه نزدیک‌تر ساخت. و شیل نیک می‌دانست که اگر امیر بازنگردد، در آن محیط مسموم کین‌آلود به‌هرصورت معدوم‌شدنی

بود، چنانکه پیشتر خود شیل هم نوشته بود که معاندان امیر یکبار دیگر قبلاً موافقت شاه را در کشتن وزیرش بدست آورده بودند.

خلاصه تا جایی که مربوط است به مسئولیت وزیرمختار انگلیس، واقعیات مسلم زیر: سیاست فعال و مؤثر شیل در ممانعت از روی کار آمدن مجدد امیر؛ آگاهی او از تحریکات پیوسته و دامنه‌داری که برای اعدام امیر در کار بود؛ واقف بودن او به اینکه مدتها قبل نیز دشمنان امیر رضایت شاه را در کشتن او تحصیل کرده بودند؛ هشیار بودن شیل به این معنی که تا امیر زنده هست پایه دولت اعتمادالدوله بر آب است؛ پشتیبانی مطلق و آشکار شیل از صدارت اعتمادالدوله به عنوان عنصر دست‌نشانده انگلیس؛ کنگاش منظم و مستمر اعتمادالدوله با شیل در تمام جریانهای سیاسی آن دوره بحرانی؛ مطلع بودن شیل از این حقیقت روشن که اعتمادالدوله از محرکان اصلی کشتن امیر است؛ و بالاخره سعی غریب شیل در کتمان دخالت اعتمادالدوله در آن جنایت - مجموعاً دلالت می‌کنند بر اینکه شخص شیل با آنچه کرد و آنچه نکرد، در کار خرابی و تباهی امیر در حد خود مسئولیت و سهم مشخصی دارد. خاصه، حالاکه از رفتار «دول آدمی‌منشر» و «سیویلیزاسیون» و «انسانیت» و «خیانت و ظلمی که بر امیر وارد آمد» سخن می‌گوید - رویه شیل را که از روز عزل تا اعدام امیر، آهسته با دغلكاری و دورویی انگلیسی‌وار است، محکوم می‌کنیم.

اما راجع به اعتراض تند وزارت امور خارجه انگلیس، باید این معنی داشته شود که دولت انگلستان همواره آئین زشت وزیرکشی را در ایران و عثمانی تقبیح می‌کرده و معتقد بود این رسم وحشیانه سلطنتهای مطلقه شرقی باید برافتد. این اصل کلی سیاست بود، اما در مورد میرزا تقی‌خان این نکته قابل دقت است که از روز عزل تا اعدام امیر، پنجاه و هفت روز طول کشید. شیل مرتب گزارش کار او را به لندن می‌فرستاد، ولی هیچ دستوری نرسید. در این مدت پالمستون وزیر امور خارجه بود. گزارش مربوط به اعدام امیر وقتی به لندن رسید که پالمستون مستعفی گشته بود (فوریه ۱۸۵۲). وزیر امور خارجه جدید انگلیس لرد مامزبوری روی کار آمد که یکلسی آدم دیگری بود و شیوه سیاست او با پالمستون و دولت سابق فرق داشت. گزارش کشتن امیر به دست او رسید، و نامه مبنی بر نکوهش و محکوم کردن دولت ایران به امضای او صادر گشت. و حتی دیدیم که در اصل مسوده آن تقبیح‌نامه خود مامزبوری لغت «وحشیانه» را اضافه کرد، و بر شدت لعن اعتراض افزود. پس در این باره پالمستون هیچ سهمی ندارد و هیچ علاقه‌ای هم به سرنوشت امیر نداشت. حزب مخالف بود که چون زمام کار را بدست گرفت، «خیانت» دولت ایران را در قتل میرزا تقی‌خان محکوم ساخت.

در عین حال انگیزه سیاسی دیگری در مورد آن اعتراض در کار بود، و آن راجع به دفع خطر جانی از عباس میرزای ملک‌آرا شاهزاده تحت‌الحصایه

انگلیس بود، مطلب را از زبان شیل بشنویم. متعاقب نابود ساختن امیر به لندن نوشت:

در دربار چین شایع است که دومین قربانی کینه‌توزی و انتقامجویی مادر شاه، همانا عباس میرزای نایب‌السلطنه برادر ناتنی ناصرالدین شاه است. به قراری که اطلاع یافتم شخصی شاه هم در این دشمنی با مادرش شریک می‌باشد. و نیز از منبع موثقی شنیدم که علت اصلی ناخشنودی شاه نسبت به مرحوم امیرنظام نیز همان جانبداری او از نایب‌السلطنه و مادرش بوده است. هنوز مصلحت ندانسته‌ام که راجع به برادر شاه اقدام رسمی بکنم، چه ممکن بود اقدام من اثر معکوس بخشد و در نابودکردن وی تسریع بعمل آید. اما عکس‌العمل دولت انگلیس را نسبت به چنین امری به صدراعظم حالی کردم. . . پس پیشنهاد می‌نمایم که این اختیار را بدهید که به موقع نامه‌ی تهدیدآمیز صریحی به دولت ایران بفرستم، و فقط زمان آن را به تشخیص خود من واگذار نمایید. یقین دارم این اقدام به موقع، مانع خواهد شد که جان آن شاهزاده جوان بهدر برود. ۱۳۹.

نکته اینجاست که وزیرمختار انگلیس طرح نامه‌ای را که در نظر داشت به‌گاه ضرورت بفرستد، خطاب به خود ناصرالدین شاه تهیه کرد و برای کسب دستور به لندن ارسال داشت. نامه‌ای است بلند آمیخته به تهدید و امید؛ از نظر نگارش سیاسی مدبرانه تنظیم گشته، و راست و پوست‌کنده گوید: حکومت شهر قم که تبعیدگاه مغضوبان سیاسی بشمار می‌رود شایسته مقام یگانه برادر پادشاه نیست، دولت ملکه انگلستان به سرنوشت و نیکبختی او علاقه خاص دارد، باید به پایتخت بازگردد، و در سایه رأفت پادشاه به آسودگی زیست‌کنند و از هرگزند و کینه‌ای در امان باشد. و این کیفیت را دولت انگلستان در اساس مناسبات خود با ایران منظور خواهد داشت. ۱۴۰. این معنی را نیز باید بدانیم که در حاشیه مسوده نامه‌ای که مامزبوری در تقبیح قتل میرزا تقی خان به شیل فرستاده چنین تصریح گردیده است: «موضوع بر حذر داشتن دولت ایران از تکرار این جنایتها مربوط به گزارش سرهنگ شیل است مبنی بر اینکه شاهزاده جوان نایب‌السلطنه ممکن است دومین قربانی دربار گردد» ۱۴۱. بنابراین همه مواد تقبیح نامه انگلیس را نباید به حساب اعدام امیر گذاشت.

مطلب شنیدنی دیگر این است که اعتراض سخت دولت انگلیس در نابودکردن میرزا تقی خان، کمکی به ثبات دولت میرزا آقاخان کرد، و اعتمادالدوله به سود خویش از آن بهره‌مند گردید. گزارش شیل حقیقتاً

۱۳۹. انگلیس ۶۰/۱۶۹ شیل به پالمستون، ۲۵ ژانویه ۱۸۵۲.

۱۴۰. انگلیس ۶۰/۱۶۳ طرح مسوده نامه شیل خطاب به ناصرالدین شاه، (بدون تاریخ).

۱۴۱. انگلیس ۶۰/۱۶۸ مسوده نامه مامزبوری به شیل، ۲۳ مارس ۱۸۵۲.

درخور دقت و عبرت است:

«... در ملاقات با اعتمادالدوله وی این مطلب را مطرح کرد که: بعد نیست روزی اوهم به عاقبت امیرنظام گرفتار شود. و برای فرار از چنین پیش‌آمدی این نقشه را ریخته که هر وقت لازم شد روبه‌ای پیش بگیرد که سفارت انگلیس ویا روس مجبور گردند رسماً تقاضای عزل او را از شاه بنمایند. زیرا اگر فقط از صدارت اسعفا بدهد تأمین جانی نخواهد داشت، و نزدیکان شاه در اعدایش خواهند کوشید... علاوه اعتمادالدوله گفت: برای اینکه او را به خیانت مشهم نگردانند، مجبور است در انظار به سفارت انگلیس و شخصی وزیر مختار کم‌اعتنایی کند، و در هر قضیه‌ای حرفهایی بدتر از دیگران علیه دولت انگلیس بزند. چنانکه یادداشت رسمی که در موضوع میرعلی‌نقی‌خان به سفارت نوشت برخلاف اعتقاد باطنیش بود، خاصه اینکه میرعلی‌نقی را قدیم‌ترین و یکدل‌ترین دوستان خود می‌شمارد^{۱۴۲}. به دنبال آن اعتمادالدوله اظهار داشت: برای حفظ خونش چاره‌ای نداشت جز اینکه با سفارت انگلیس و میرعلی‌نقی‌خان مخالفت ورزد...»

«نقشه‌ای را که اعتمادالدوله برای روز مبادا و احتمال کناره‌گیری از صدارت ترسیم کرده بود - تأیید نکردم... به‌صراحت به او گفتم: رسوائی او در رشوه‌خواری و اینکه هرکس پول بیشتری بدهد منصب دولتی را به او واگذار می‌کند - مایه سلب اعتماد شاه نسبت به‌وی گشته، و ایرادهائی که دشمنانش بر او می‌گیرند از همین بابت است... همچنین به صدراعظم خاطر نشان ساختم: اعلامیه رسمی دولت انگلستان مبنی بر این است که هرآینه فاجعه اعدام امیرنظام تکرار گردد - دولت انگلیس درصدد قطع مناسبات خود با ایران برخواهد آمد، و همین خود تصمیمی است نسبت به تأمین جان او، پس هرگاه کارش به عزل کشید، جانش درامان خواهد بود»^{۱۴۳}.

اعلامیه دولت انگلیس کار خود را کرده، در دل شاه سخت هراس انداخت. تأثیر آن در دستخط ناصرالدین‌شاه عیناً منعکس است. هفت سال بعد که ناصرالدین‌شاه خواست اعتمادالدوله را معزول گرداند، امنای دولت را گرد آورد و در دستخط مهمی که به آنان صادر کرد، نوشت: در عزل صدراعظم نمی‌خواهد کاری کند که «ما را و دولی دوست ما را به‌زحمت بی‌جهت» اندازد. بلکه می‌خواهد کارها را موافق عدالت و به‌قول فرنگیها سویلیزاسیون بکند. اگر یگویند چرا در فقره میرزاتقی‌خان آن قسم شد، راست است. لیکن به‌خدا قسم مقصود من ابتدا اینطور نبود. او خودش

۱۴۲. میرعلی‌نقی‌خان یکی از عمال انگلیس و تحت‌الحمايه آن‌سفارت بود.

۱۴۳. انگلیس ۶۵/۱۷۳ شمیل به مازنبوری، ۲۵ اکتبر ۱۸۵۲.

بیجهت و اهمه کرده و در فکر فسادات کلیه افتاد. هیچ شاهدهی بهتر از این نیست که وقتی که فرمان حکومت کاشان را برای او صحنه می‌گذاشتم، و در فکر امنیت و رفاهیت و فراهم آوردن اسباب آسایش برای او بودیم. او تکلیف ما را قبول نکرده و در فکر هرزگی افتاد، آنچه کرد خودش به خودش کرده^{۱۴۴}. معلوم است شاه در قضیه امیر مغالطه کرده و خواسته خود را تبرئه نماید^{۱۴۵}. در هر حال اینکه خود مطلب را عنوان کرده انفعال وی را می‌رساند، و نکته عمده این است که دیگر شاه جرأت نکرد وزیری را علنی بکشد.

نگفته نگذیریم که چون میرزا آقاخان از صدارت برافتاد (۲۵ محرم ۱۲۷۵) وزیر امور خارجه عزل او را به سفارت انگلیس اعلام کرد، و سواد دستخط شاه را مبنی بر تأمین جان و مال صدراعظم معزول به سفارت فرستاد. وزیرمختار پیدرنگش به ملاقات شاه رفت، و همان معنی مورد تأیید صریح شاه واقع شد. سفارت از اعلام رسمی دولت اتخاذ سند جست، در ۲۳ محرم ۱۲۷۵ به دولت نوشت: «اینکه جناب میرزا آقاخان را به موجب دستخط همایون امیدوار به اطمینان و انتفاع اعلیحضرت ملوکانه فرموده‌اند، این معنی نیز باعث امیدواری سایر کارکنان و چاکران دربار دولت ایران خواهد شد. و هم بالمآل سبب تصورات نیک امنای دولت انگلیس خواهد گردید که سرکار اعلیحضرت همایون پادشاهی عبث عبث در فکر ائتلاف مال و جان چاکران خود نمی‌باشند».

از عکس العمل روس بگرییم.

از گزارش شیل دانستیم که دولت روس اعتراض رسمی و کتبی بر اعدام میرزا تقی‌خان نکرد. اما مدتی گذشت و دالگوروکسی به دستور نسلرود وزیر امور خارجه، به ملاقات اعتمادالدوله آمد و پیام نسلرود را خواند، ولی متن آن را به دولت تسلیم نداشت. باتوجه به پیام نسلرود، میرزا آقاخان نامه «خصوصی» مفصلی به میرزا محمدحسین صدرمصلحتگذار ایران فرستاد، و دستور داد مضمون آن را به اطلاع دولت روس برساند. از

۱۴۴. اسناد خان‌ملک ساسانی.

۱۴۵. آن سخن شاه درست است که تخصص قصد اعدام امیر را نداشت. اما اگر امیر قصد فساد داشت چرا شاه هنگام تبعید وی نوشت: مدت‌العمر به همین اعتبار به محال خوش زندگانی نماید. و در مدت تبعید چه فسادی از او برخاست؟ به‌علاوه شاه که در اندیشه تجدید صدارت امیر بود، و چنانکه خواهیم دید تا آخر عمر بر سرک امیر افسوس می‌خورد، و خود ماتم گرفت. از همه گذشته در جواب رسمی که شاه و صدراعظم به نامه اعتراض دولت انگلیس نوشتند، هر وصله‌ای رایه امیر چسباندند جز فسادطلبی. واضح است برای اینکه شاه نگوید آلت دست‌مادرش و میرزا آقاخان گردیده بود، و به گناه خویش در اینجا اعتراف صریح نکند. امیر را به هرزگی متهم کرده است. اما در نامه دیگر ناصرالدین شاه خواهیم دید که معترف به جرم خویش است. پس سخن شاه در آن مورد نامعتبر است؛ شاهان خودسر سخنان نادرست فراوان گویند و نویسند.

پاسخ اعتمادالدوله برمی‌آید که نسلرود دولت ایران را در کشتن امیر ملامت کرده بود، روح نامه بدون تاریخ میرزا آقاخان در تهرنته شخص خودش هست و انداختن مسئولیت به گسردن دیگران خاصه وزیرمختار روس، بعلاوه یادداشت کوتاه دیگری به‌ضمیمه نامه مزبور به‌خط خود به صدر نوشت مبنی بر اینکه: هرچند پرنس دالگوروکی ترجمه پیام کنت نسلرود را در اختیار دولت نگذاشت، ولی مضایقه‌ای نیست که ترجمه مراسله او را به نسلرود تقدیم نماید. اعتمادالدوله نسخه‌ای از نامه مفصل خود و این یادداشت کوتاه را برای وزیرمختار انگلیس نیز فرستاد ۱۴۶. مطالب عمده نامه میرزا آقاخان را که به‌انشای میرزا سعیدخان می‌باشد و راست و دروغ بهم آمیخته، ضمن این فصل آوردیم و مورد مستجش قرار دادیم ۱۴۷. در اینجا به نقل متن آن اکتفا می‌کنیم:

نامه جناب صدراعظم به میرزا محمدحسین صدر دیوانخانه،
مصلحتگذار پطرزبورغ.

جناب مقرب‌الخاقانا، مخدوما،

این اوقات جناب جلالت‌مآب غراف نسلرود درباب مرحوم میرزا تقی‌خان شرح مفصلی به جناب کنیز دولسادوکی نوشته‌اند. جناب مشارالیه ترجمه شرح مزبور را بطور محرمانه به‌مطالعه اینجانب رسانید و پس گرفت نگذاشت نسخه‌ای برداشته شود، لیکن در جمیع مجالس تهران محرمانه خواندند.

هرچند جواب فقرات مندرجه شرح مزبور را اجمالاً به مشارالیه بالمشافه اظهار داشت، ولی از آنجایی که بر اولیای دولت علیه بتدریج محقق شده است که این وزیر مختار هیچوقت مطالب و سخنان اولیای این دولت و وقایع اتفاقیه این سلکت را بدون کم و زیاد به‌اطلاع اولیای بسپه نمی‌رساند، لابد به تحریر این مراسله می‌پردازد که آن جناب هم ترجمه این رایطور محرمانه، به مطالعه جناب جلالت‌مآب غراف نسلرود برسانید.

مرحوم میرزا تقی‌خان يك سال بود که به واسعه غرور بی‌اندازه و بعضی طرز و طوره‌های بی‌ادبانه خود بتدکان شاهنشاهی روحی فداء را رنجانیده بود. رأی مبارک براین قرار گرفت که از تسلط او قدری کم

۱۴۶. انگلیس ۶۰/۱۷۰ نامه خصوصی میرزا آقاخان و یادداشت ضمیمه به مصلحتگذار پطرزبورگ، بدون تاریخ.

۱۴۷. میرزا سعیدخان که از دست‌پردهگان امیر بود، حالا منشی خاص و محرم اسرار میرزا آقاخان بود. همه نامه‌های مهم رسمی که در این زمان نوشته شده و اغلب حاوی نکته‌هایی در تمییح امیر می‌باشند، نگارشی میرزا سعیدخان است. میرزا سعیدخان در ۲۵ ربیع‌الثانی ۱۲۶۸ از طرف میرزا آقاخان به عنوان «دبیر امور خارجه» به سفارتخانه‌ها معرفی گردید، و بعد وزیر امور خارجه شد. راجع به احلاق و شیوه کار سیاسی او نگاه کنید به حاشیه ص ۲۵۹ - ۲۵۸.

نماید و به منصب و شغل امیرنظامی قانع فرمایند، و چنانچه بر همگی معلوم و مشخص است آن مرحوم از شدت غرور شغل مزبور را قبول نکرد^{۱۴۸}.
بندگان ولی‌النعمی حکومت کاشان را به او تکلیف فرمودند که باعیال خود بیرون چندی در آنجا باشد تا از غرور بپفتد و راضی به شغل امیر نظامی شود. باز متعذر به عذری شده، و در اطاعت حکم همایون تأمل ظاهر نمود.

در خلال این احوال جناب کنیاز دولغاروکی که تا آن روز متصل از او اظهار رنجش می‌نمود و در جمیع مکاتبات خود، و در جمیع مجالس از غرور و شیوه و شمار او شکایتها داشت، و همیشه به اعلیحضرت شاهنشاهی بیغامها می‌داد که اعلیحضرت امیراطوری به علت پیشکاری میرزا تقی‌خان نزدیک است از دوستی اعلیحضرت پادشاهی چشم‌پوشد، و جواب ندادن اعلیحضرت پادشاهی را دلیل قول خود قرار می‌دادند. ناگهان صاحب منصبهای سفارت را با قراقها به‌خانه میرزا تقی‌خان فرستاد و اعلام کرد که میرزا تقی‌خان در پناه اعلیحضرت امیراطوری می‌باشد. اعیان این دولت که همگی دل پر خون از میرزا تقی‌خان داشتند به‌حضور مبارک رفته عرض نمودند که رفتن و بودن صاحب‌منصبها و قراقها در خانه‌ای که علیاحضرت مهدعلیا و نواب علییه عالییه همسیره شاهنشاه تشریف دارند، بهیچوجه با شأن دولت درست نیست. و نیز عرض کردند جمیع نوکرها و اهالی دارالخلافه از این معنی برآشفته‌اند، و عنقریب فوغا و بلوای عظیم برپا خواهد شد.

بندگان شاهنشاهی از مشاهده این حرکات کنیاز دولغاروکی و شورش خلق^{۱۴۹} بحدی متعیر شدند که خواستند همان ساعت به‌جهت رفع غائله حکم به سیاست میرزا تقی‌خان فرمایند. اینجناب عجزها کردم، اتماسها نمودم، رفع معرکه را بطور خوش تمهید نمودم، تا قدری قلب مبارک آرام گرفت. به تعجیل تمام جناب وزیر مختار را به توسل کسانش از مراتب تغیر طبع مبارک و از معایب و درخطر بودن صاحب منصبها و قراقها درخانه‌ای که سرکار مهدعلیا و نواب علییه عالییه همسیره شاهنشاه تشریف داشته باشند، آنگاه نموده خواهش کردم که هرچه زودتر صاحب‌منصبها و قراقها را بیرون آورد بهتر است. بندگان شاهنشاهی هم از جانب خود مقرب‌الخاقان محمدحسن‌خان سردار را مأمور فرمودند که نزد جناب مشارالیه رفته بگوید به‌جه حق ربه چه ضرورت صاحب‌منصبها و قراقهای خود را به‌خانه‌ای فرستاده‌اند که والده و همسیره من آنجا هستند، و پیشکارم را که جامع و محرم اسرار خانگی و خارجی است در پناه دولت و خود می‌گیرید؟ این همان میرزاتقی‌خان است که متصل

۱۴۸. میرزا آقاخان آن مطلب را هم راست نمی‌گوید. در نامه امیر به‌شاه خواندیم که می‌گوید: داین غلام به منصب و لقب امیرنظامی کمال شکرگزاری دارد. ۱۴۹. بهیچوجه شورش و بلوای در کار نبوده است، خلاف واقع نوشته.

از او شکایت داشتید و طالب دفع و رفع او بودید، و در روز شورش سرپازها در حضور آمده مرض می‌کردید که گریزهای معلی بسیار وسیع است و او را روانهٔ عتبات عالیات نمائید. حالا چه واقع شده است که به جهت خاطر او پایتخت را مغشوش کرده‌اید؟ ما که بجز قبول کردن حکومت کاشان تکلیفی به او ننموده‌ایم.

جناب معظم‌الیه از بی‌گامات بندگان شاهنشاهی ملتفت عیب‌حر کاشان شده، صاحب‌منصبیها و قزاقهای خود را پس‌طلبید. پس از این حکایت بندگان شاهنشاهی باز فرمودند که حکومت کاشان را به میرزا تقی‌خان خواهیم داد مشروط بر اینکه او التزام به این مضمون به شهادت دو وزیر مختار بدهد که بی‌اذن اولیای دولت از خاک کاشان جانی نرود و درخانهٔ سفر او قونسولهای خارجه پناه نبرد، و مایهٔ مرادت نشود، و فرمودند منظور از این التزام این است که از میرزا تقی‌خان مطمئن باشیم که مستظهر به دیگری نیست؛ هر چه بعد از این التفات بکنیم و نوازش نمائیم ممنون ما باشد نه ممنون غیر.

میرزا تقی‌خان التزام را نوشته نزد جناب وزیر مختار انگلیس فرستاد و خواهش نمود که شهادت خود را بنویسد. جناب مشارالیه بلا تأمل شهادت خود را نوشت. وقتی که نزد کنیز دولناروکی فرستادند، شهادت نوشت. از اینکه شهادت نوشت بندگان شاهنشاهی متشکی شدند. صلاح ندانستند به فارغ‌البالی او را به حکومت کاشان مأمور فرمایند. هر چه به توسط عالیجاه عراق صاحب به جناب مشارالیه پیغام دادیم که اگر این شهادت را بنویسد رفع تشکیک شاه نخواهد شد و میرزا تقی‌خان تلف خواهد شد، اگر دوست او می‌باشد مثل وزیر مختار انگلیس دو کلمه شهادت بنویسد - جناب مشارالیه بی‌بی‌وجه اعتنا به بی‌گامات خیرخواهانهٔ من نکرد، سهل است هر روز شهرت داد که منقریب اعلیحضرت امپراطوری میرزا تقی‌خان را در پناه خود خواهد گرفت.

این نوع سخنان وزیر مختار را دشمنان میرزا تقی‌خان غنیمت شمرده هر روز بندگان اعلیحضرت شاهنشاهی را در اندیشهٔ تازه انداختند. شاه جوان به تشویش اینکه مبدا کار میرزا تقی‌خان هم مثل نواب پهمن میرزا شود و در پناه دولت بماند، آنوقت اولیای دولت روسیه اصرار نمایند که یگانه همشیرهٔ شاه را با همهٔ دولت و جواهر برداشته به خاک روس برود، و املاک آذربایجان را به تصرف قونسول روس بدهد، لاجراً حبس او را محکم کردند و به جهت آسودگی خیال خودشان و جمیع اعیان دولت بکلی چشم از او پوشیدند.

عالیجاه موسیو جان از اول تا آخر مطلع می‌باشد و می‌داند که چقدر در استقرار شغل آن مرحوم و استخلاص او کوشیدیم. عالیجاه عراق صاحب شاهد من است که جناب کنیز دولناروکی حرف مرا نشنید

والا بطور عزت دوسه ماه در کاشان حکومت می کرد و تا بحال دوباره بر سر شغل و منصبش می آمد، و هرگز کار به اینجا نمی رسید. خداوند انصاف به کنیاز دولغاروکی بدهد که اکثر بزرگان ایران را در این مدت هفتحال پایه دوستی تمام کرد، یا به دشمنی. شکی نداریم که اگر پیش از این در این مملکت بماند بیشتر از گذشته ها یادگار باقی خواهد گذاشت.

باری، توقع اولیای دولت این است که اعلیحضرت امپراطوری نظر به جوانی شاه روحنا فداء، و نظر به مقتضای تفصیل که نگارش رفت، مکنون خاطر مبارکشان را نسبت به اعلیحضرت پادشاهی تغییر ندهند. بلکه توقع داریم که اولیای دولت بسبب اعتقاد خود را که از کاردانی و مال بینی کنیاز دولغاروکی دارند تغییر بدهند. و چنانچه يك نفر سفیر بی غرض را مأمور فرمایند که در حرکات خود شأن دولت دوست را مرعی دارد، و باطناً مایل به استحکام دوستی میان دولتین باشند یقین داریم که اصلاح مملکتین و منظورات اعلیحضرت امپراطوری که اعتلا و ارتقای این دولت و آسایش اهالی ایران است، بخوبی بعمل آید، و روز بروز برحق اعتقاد آن اعلیحضرت افزوده شود. چنانچه کنیاز دولغاروکی باز مدتی در این مملکت توقف نماید، نمی دانم با این همه دلنگی که پندگان شاهنشاهی نسبت به او شخصاً بهم رسانیده اند، و با این بی احتیاطی و بی مبالای جناب مشازلیه، کار من و سایر نوکرها به کجا خواهد انجامید؟

مصلحتگذار ایران ترجمه نامه میرزا آقاخان را به «سینیایون» معاون وزارت امور خارجه روس سپرد. به موجب صورت مذاکره آنها، سینیایون طوماری از اعتراضها و شکایتهای دولت روس را در طی دوره زمامداری امیر قرائت کرد. و آشکارا گفت که میرزاتقی خان حتی با تقاضاهای مشروع آن دولت که در زمان محمدشاه موافقت شده بود، مخالفت می نمود. در واقع آن قسمت نامه میرزا آقاخان را که دلالت بر ناخرسندی روسها از دولت امیر داشت، تأیید کرد. به همین جهت خاطر نشان ساخت: اقدام دالگوروکی در حفظ جان امیر فقط از نظر «انسانیت» بود که در اول سلطنت اعلیحضرت «نیکنامی» حاصل آید. مقصود دیگری نداشته است. این نکته را نیز تصریح نموده که: وزیرمختار انگلیس «اسرار در رفتن میرزاتقی خان به کاشان می کرد» ۱۵۰.

مهمتر از آن، تذکرات تسلرود به «سرهنری سیمور» ۱۵۱ سفیر انگلیس در پترزبورگ است. تسلرود عامل اصلی اعدام میرزاتقی خان

۱۵۰. صورت مذاکرات صدر در پترزبورگ، خطی. (فهرست اعتراضهای روس را به میاست امیر در همین بخش آوردیم).

را اعتمادالدوله «دست‌نشانده» وزیرمختار انگلیس می‌شمارد که در همه کارها با شیل مشورت می‌کرده است. در حقیقت نسلرود نسبت به رویه شیل معترض بود که برخلاف روح همکاری انگلیس و روس درباره مسائل ایران - دالگوروکی را از کنگاش خود با صدراعظم ایران راجع به امیر به موقع آگاه نساخت، و در این کار سوءنیت داشته است. سفیر انگلیس راجع به محرکان اعدام امیر تام سردار محمدحسین ابروانی را برد که گذرنامه روسی در دست دارد و تبعه دولت روس شناخته شده است. از این رو سیمور در نامه ۲۸ اوت ۱۸۵۲ به وزیر امور خارجه انگلیس این موضوع را عنوان کرد که: برای رفع سوءتفاهم دولت روس، بایستی مدارک مشارکت سردار محمدحسن‌خان را در قتل امیرنظام در اختیار نسلرود قرار داد.

شیل در پاسخ سؤال لرد مامزبوری می‌نگارد: «هیچ مدرکی به عنوان سند قضائی در دست نیست، و بدست هم نخواهد آمد. مشارکت سردار ابروانی در زمینه چینی اعدام امیرنظام از دو بابت است. یکی اینکه در مشاوره با شاه کشتن او را مصلحت دیده است، و دیگر اینکه زبان سرزنش آمیزی به شاه پیش گرفته بود. هرکس که با دربار ایران بستگی و رابطه‌ای دارد آگاه است که مادر شاه، محمدحسن‌خان ابروانی، و فرامشاهی سه تن محرک اصلی آن جنایت بوده‌اند. خیال نمی‌کنم که خود سردار هم مشارکتش را در آن عمل انکار نماید؛ این حقیقت به همان اندازه که بر من روشن است، وزیرمختار روس نیز می‌داند، و هرکس دیگری نیز آگاه هست، گرچه اطلاع پرنس دالگوروکی برای این معنی هیچ تأثیری در رفتارش نسبت به سردار نداشته است. سردار ابروانی تبعه روس به یکی از دوستانم گله کرده بود که چرا من آشنائی خود را از او بریده‌ام، و در دفاع خویش گفته بود: حد جرم و مشارکت او در توطئه قتل امیرنظام بیشتر از دیگران نیست» ۱۵۲.

شگفت اینکه وزیرمختار انگلیس در آن نامه هم میرزا آقاخان را در زمره شرکای قتل امیر ثیاورده، حقیقتی که بر خود او مسلم بوده است. در ضمن شیل خواسته چنین وانمود کند که چون سردار ابروانی شریک جرم بوده، رشته دوستی خود را با او بریده است. اما نمی‌دانیم که راست گفته یا نه؟

*

دوره افسوس چه زود در رسید.

شش روز پس از اعدام امیر، در همان نامه‌ای که وزیرمختار انگلیس گزارش آن جنایت را نوشته، گوید: «مرگت امیرنظام مایه دلسوزی بسیار شدید گشته... قدرت فکر او، وطن پرستی او، و شوق او به سعادت ایران ستایش همه را جلب کرده است» ۱۵۲. واتسون می‌نویسد: «زمان ندامت

۱۵۲. انگلیس ۶۵/۱۷۳ شیل به مامزبوری، ۲ اکتبر ۱۸۵۲.

۱۵۳. انگلیس ۶۵/۱۶۹ شیل به پالمرستون، ۱۶ ژانویه ۱۸۵۲.

زود فرا آمد، شاه و بیشتر مردم پی بردند که برای کشورشان مرگت امیر ضایعه‌ای است جبران‌ناپذیر! اما دیر بود، معروف است که شاه از اندوه خود، سالروز مرگت میرزا اتقی‌خان را روزه می‌گیرد و عزادار است» ۱۵۴. دکتر پلاک اطریشی پزشک مخصوص ناصرالدین‌شاه می‌نگارد: «بعدها که به‌شاه نزدیک شدم چنان استنباط کردم که از سخن‌گفتن دربارهٔ امیر و اشارهٔ به او پرهیز می‌جویند، فقط یک‌بار از من پرسید: آیا هرگز راجع به امیر نظام چیزی شنیده‌ای؟ پاسخ مبهمی دادم، همین اندازه گفت آدم سختی بود و فوراً مطلب را عوض کرد و سخن دیگر بمیان آورد» ۱۵۵. گلداسمید که خود به‌فین کاشان رفته است، گوید: «تأثر شاه برقتل فجیع میرزا اتقی‌خان بس شدید است، و اثر آن همیشه برجای ماند، پس از آن واقعه شاه هیچگاه پایش را به‌فین نگذاشت، و بهانه می‌آورد که کاشان شهری است پرگرد و خاک... فرجام آن مرد کاردان و استوار، نقشهٔ رفوم ایران را به‌سرنوشت نامعلومی دچار گردانید، اما باید گفت که راستی و درستی میرزا اتقی‌خان چنان تأثیری در طبقهٔ عامهٔ مردم باقی گذاشته که تا امروز بر مرگش افسوس می‌خورند و نامش را به‌ستایش می‌برند» ۱۵۶.

تودهٔ مردم بر مرگت امیر ماتم گرفتند. تضاد حکومت عدل امیر با دولت ستمگر بعدی، فقدان او را محسوستر گردانید. گزارشهای مأموران انگلیس از آذربایجان و فارس این دگرگونی ذهنی مردم را نمایان می‌سازد. استیونس کنسول تبریز ضمن شرح مفصلی که از اوضاع عمومی آذربایجان می‌دهد، گوید: «آنقدر که از مردم نواحی مختلف آذربایجان در مدت این یک ماه به‌من روی آوردند، و از بیدادگری مأموران دولت دادخواهی کردند در تمام مدت حکومت سه‌ماههٔ امیرنظام اتفاق نیفتاد... در یک وهله پنجاه و پنج نفر از ده‌نشینان به اردوی کنسولخانه آمدند، و علیه ظلم محصل مالیات استمداد جستند. همه از تعدیات میرزا فضل‌الله وزیرنظام برادر اعتمادالدوله بسته آمده‌اند، و در یکی از شکایتنامه‌هایی که از مراغه رسیده نگاشته شده: «این رعایای بیچاره از زورگویی و زورستانی وزیرنظام چه باید بکشند! خدا رحمت کند میرزا اتقی‌خان راه» ۱۵۷.

استیونس در همان گزارش چنین نتیجه‌گیری می‌کند: «تظلمی که امیرنظام برقرار کرده بود، و عدالتی که با آن همه رنج و سختی بنیان گذارده رو به‌تباہی می‌رود، و آشتگی زمان حاجی میرزا آقاسی جایگزین آن می‌شود. عامهٔ مردم قدر امیر را می‌شناسند و بر مرگش اسف می‌خورند، شاه تا زنده است باید بر فقدان او افسوس خورد».

کنند دوگوبینو که چند سال بعد به ایران آمد می‌نویسد: «مردم تهران قضیهٔ ناگوار کشتن امیرنظام را نقل می‌کنند، به‌یاد او می‌گریند، و برشاه

154. R. Watson, pp. 405-406.

155. J. Polak, Vol. 1, p. 30.

156. F. Goldsmid, Vol. 1, p. 158.

۱۵۷. انگلیس ۶۰/۱۷۱ استیونس به شیل، ۲۴ ژوئن ۱۸۵۲.

و اعتمادالدوله صدراعظم فعلی لعنت می فرستند» ۱۵۸.

در گزارش مأمور انگلیس در شیراز می خوانیم: «رشوه خواری و تعدی دستگاه حکومت و دربار و مأموران محلی، قاضیه مردم را از شاه بیزار ساخته است. بیشتر عمال حکومت خویشاوندان صدراعظم هستند. حد غارتگری و سرزگی اعتمادالدوله را از اینجا می توان برآورد نمود که فقط در ظرف يك سال از اهالی شیراز سی هزار تومان بزور گرفته است، یعنی بیست و چهار هزار تومان برای خودش و شش هزار تومان به نام پسرش نظام الملک. علاوه بر آن بستگان میرزا آقاخان که خود لشکری را می سازند، هر کدام برای خود سهمی برده اند. شاهزاده فرمانفرمای فارس که وضع را چنان دید از مقام خود استعفا داد» ۱۵۹.

چند جمله از اهل دولت بیاوریم: از قول علیقلی میرزا اعتضاد السلطنه نوشته اند: «از بدبختی ایران بود که او را کشتند، و می توان گفت ایران هم مرده» ۱۶۰. نویسنده صدرائتواریخ می آورد: «اعیان مملکت چون مجال تعدی و خودسری نداشتند به عزل او کوشیدند. . . آخر پشیمان شده، قدر و مرتبه او را شناختند که بقا و دوام او باعث نظام ملک و ملت بوده» ۱۶۱. شگفت شرحی است که نویسنده نائیناسی که خود در خدمت دیوان بوده و رساله اش را برای تقدیم به شاه نزد میرزا سعیدخان وزیر امور خارجه فرستاده آورده است: کشتن میرزا تقی خان «از روی هوی و هوس جاهلانه پادشاه جوان بود. . . و به میل و رای پانوان حرم که در امور مملکت طرف شور پادشاه بودند. اما دیگر، «جان پسر محمناقریان را برتنش نمی توان باز آورده. در شناخت تأثیر امیر قطعه سرزنش آمیز دیگری از همان نویسنده، نقل می کنیم:

«هزار افسوس، صد هزار دریغ از بدبختی دولت و بیچارگی ملت! خداوند تبارک و تعالی به جهت معالجه این مملکت بیمار طبیب حاذق و حکیمی هوشیار، فاضل بزرگوار [که] همه تن مغز و خرد بود، برانگیخته بود. به هوسات جاهلانه و به خواهشهای زنانه، خونش ریخته شد، خون بیگناه والله مکافات دارد. همه غرض از ریختن خون آن مظلوم وطن پرست آن بود که بگویند این پادشاه عادت ملوک قاچار را نگاه داشت؛ چون پدر و جدش وزیر اول را کشت. و هیچ اندیشه نکرد که این مرده وطن پرست کافی که به هزار سال پروردگار به امالی مملکتی و اقلیمی نمی دهد، غیر از دولتخواهی و فتا در اصلاح امور پادشاه چه جریمه و جنایت دارد؟ اگر خداوند خیر بر ایران خواسته بود، مثل این وزیر فرشته خصال از میان نمی رفت. اگر میلیونها در مالهای متمادی صرف بریست هزار کنند - به

۱۵۸. نامه های گوینو و پروکس، ص ۷۶.

۱۵۹. انگلیس ۶۰/۱۸۰ تیلور طامسون به کلارندن، ۱۳ ژوئیه ۱۸۵۳.

ضمیمه آن.

۱۶۰. سخن اعتضاد السلطنه است به حاج میباج، خاطرات حاج میباج، ص ۹۵.

۱۶۱. صدرائتواریخ، خطی.

خدا قسم است، قرن‌ها بگذرد، ایران مثلش را پیدا نکنند، هزار افسوس روشنائی آفتاب ایران خاموش گردید! و زمام مہام دولت و ملت را بہ دست مشعبدی دادند کہ نہ از شرع شریف شرمی، و نہ از مردان مرد آزر می داشت . . . ۱۶۲.

گوئی همه در جستجوی امیر بودند. پانزده سال بعد «بونیر» وزیر مختار فرانسه در تهران ضمن نامہ خصوصی اش بہ میرزا حسین خان مشیرالدوله مطلبی دارد: «در ایران نہ دولت است، و نہ اداره، و نہ قشون و نہ خزانه، و تا یک وزیر مثل میرزاتقی خان پیدا نشود، جای هیچگونه امید باقی نیست. . . [بونیر] بہ همین قسم معیشتی زائد بہ دولت خود راپورت کرده است. تصور نمائید بعد از آنکہ چنین اوضاعی در وطن و مملکت شنیده و دیده می شود. دیگر چه حالتی دست خواهد داد» ۱۶۳.

هرکار سترکی را باکارنامہ میرزاتقی خانی قیاس می نمودند، یکی از رجال ترقیخواہ دورہ ناصری پیشنهادی بہ دولت می دهد کہ: برای اصلاح مملکت بیائیم طرح «نظامنامہ» دستگاه «عدالت و عدلیہ» و «مجلس دربار دولت» را بریزیم. اگر «این دوکار را بفرمایند در جراید عالم با امیرکبیر و بیسمارک، . . . همسر خواهند بود. . . و مملکت را بیک پایہ ای آورده کہ محل درود و ثنای حال و استقبال بود» ۱۶۴.

وصف غلامحسین ادیب، نویسندهٔ سروز وزارت انطباعات دورہ ناصری، در سردفتر زندگی آن مرد هر چند آمیخته با تکلف منشیانہ باشد، تاثیر ژرف شخصیت او را در ذهن اهل دولت می نمایند: -

«الامیر الکبیر، والوزیر الخبیر، صدر الصدور، قلاب الامور، مفرق الکتاب، والنافذ فی المشارق والمغارب، مقلب الاحوال، و جالب مستقبل الامر فی الحال، جوهر الکفایہ، عنصر النرایہ، اکفی الکفایہ، اقضی القضاة، مصدر الصدرة، و مظهر الوزارة، شخص السیاسة، و اس الریاسة، المشار الیہ بین الانام، میرزاتقی خان امیر نظام کہ ضرب المثل بین اسم و ملقب بہ اتایک اعظم است. . . ۱۶۵»

در ادوار دور و نزدیک حکومت فردی تاریخ ایران، چنان وصفی از وزیر مغضوب مقتول بہ قلم مورخ دولتی زمان، سراغ نداریم.

افسوس شاه را از زبان خودش بشنویم:

در نامہ عتاب آمیزی کہ ناصرالدین شاه بہ میرزا آقاخان توری

۱۶۲. شرح عیوب و علاج نواقص مملکتی ایران، خطی. (نویسندهٔ رسالہ چهارده سال در کشورهای فرنگ گذرانده و آن را در ۱۲۸۶ نوشته است).

۱۶۳. «بونیر» دوست خیلی نزدیک مشیرالدوله بود. مشیرالدوله ترجمہ کاغذ او را درنامہ خصوصی خود بہ میرزا محسن خان معین الملک، ۲۲ ذیحجہ ۱۲۸۶، گنجانده است. عکس سند در تصرف من است.

۱۶۴. بہ احتمال قوی آن نوشتهٔ میرزا محسن خان معین الملک است و بہ خط خودش. عکس آن در تصرف من است.

۱۶۵. صدرالتواریخ، خطی.

نوشته، سیاست او را در داستان جنگ هرات، و بهانه جوئی او را در کمک نرساندن به اردوی حسام السلطنه محکوم می‌کند؛ او را به تزویر و دورویی سرزنش می‌نماید؛ خدمات و وطن پرستی میرزاتقی‌خان را با ناخدمتی و بی‌کفایتی میرزا آقاخان مقایسه می‌کند؛ امیرکشور بی‌سامانی را به سامان رسانید و جانشینش کشور منظمی را آشفته گردانید. شاه از او بازخواست می‌کند: «آن اصلاحات چه شد؟» در زمان امیرسفیر انگلیس «پهزانو در مقابل ما خم می‌شد»، حالا «توپ و تشر می‌زنند» و «صدراعظم، شاه خودش را می‌ترساند و به سردار مملکت که در جنگ است کمک نمی‌رساند. . . دیگر مردم ایران شاه و صدراعظم لازم ندارند». سوز دلش از این سخن آشکار است: حاضریم جواهرات سلطنتی را بفروشیم و «شخص خودمان به هرات رفته، در اردوی حسام السلطنه سربازی کنیم». امیر را «خدایش رحمت کند».

آن کفاره گناه سلطنت بود. متن دستخط شاه را به میرزا آقاخان ثبت می‌کنیم ۱۶۶:

جناب اشرف صدراعظم،

عریضه‌های شبانه شما واقعاً ما را متأثر و دلسردتر از همه چیز می‌کند. روزها که به حضور می‌رسید و فرمایشات ما را می‌شنوید، همه را بله قربان اطاعت می‌شود، می‌گوئید. و ما خیال می‌کنیم کارها درست شده. شبها که به افزودن می‌آئیم، عریضه شما را می‌دهند که سرتاسر خلاف مطالبی است که ما فرموده‌ایم.

حسام السلطنه در نزدیکی هرات منتظر کمک ما می‌باشد، شش ماه تاریخی هرات محاصره شده، و ایرانیانی که در شهر سکنی دارند از داخل کمک می‌کنند، و ما به شما امر می‌فرمائیم سرباز و پول بفرستید، شما می‌نویسید: اردو مخارج و سرباز و مهمات لازم دارد، و جنگیدن با دولت بزرگی مثل انگلستان صلاح نیست.

مگر ما نمی‌دانیم اردو پول و مهمات می‌خواهد. پس دولت سرباز و مالیات از مردم برای چه روزی می‌گیرد؟ این مهمات که از قدیم بود، و در زمان امیر تدارک شده در کجا مصرف شده است؟ روزی که پدر تاجدار ما مرحوم، و ما دیناری در تبریز نداشتیم و مرگت در مملکت نبود، شخص امیر که خدایش رحمت کند، ما را برداشت و به قهران که رسیدیم نصف کارها را در راه تمام کرده، و مرگت به پایتخت داد، و مرتباً مخارج دولت را هر ماه می‌داد، و مبلغی هم در خزانه برای روز می‌داد پس انداز داشت.

آن اصلاحات چه شد؟ پول ما به کجا رفت؟ ما با انگلیسها جنگی

۱۶۶. دستخط شاه ضعیف روزنامه «ستاره غرب» انتشار یافته و همان مأخذ

نداریم؛ اما راضی هم نمی‌شویم هرروز خورده فرمایشش گوش بگیریم و قسمتی از مملکت را جدا سازیم. چرا در زمان صدارت امیر این توقعات را نداشتند، و این قوب و قشرها را نمی‌زدند؟! وقتی سفیر آنها شرفیاب می‌شده، به‌زانو در مقابل ما خم می‌شدند. البته وقتی آنها ببینند صدراعظم، شاه خودش را می‌ترساند، و به سردار مملکت که در جنگ است کمک نمی‌رساند، تا اصفهان را هم می‌خواهند؛ و دیگر مردم ایران شاه و صدراعظم لازم ندارند. اکیداً می‌نویسیم گوش ما را خسته نسازید. ما حاضریم جواهرات سلطنتی را که برای چنین روزها ذخیره شده بفروشیم، و شخصی خودمان به هرات رفته، در اردوی سردار خودمان حسام‌السلطنه سربازی کنیم. اگر می‌توانید بمانید و خدمت کنید، والا والسلام.

در قضایای تاریخ باید بگوئیم در ادوار اخیر تاریخ ما (مقابل معاصر) میرزا آقاخان ثوری دزدترین دزدان، رسواترین رسوایان، و خائن‌ترین خائنان است.

ناصرالدین شاه در جای دیگر کشتن امیر را خطای دوره جوانی می‌شمارد، و پس از چهل سال سلطنت هنوز بر آن افسوس می‌خورد. میرزا عبدالوهاب‌خان بدر اصفهان‌دوله حاکم خراسان بود. ضمن نامه شکایت‌آمیزی در ۱۳۰۲ به شاه می‌نگارد: «غلام اینقدر می‌داند که از این جسارت‌های تلخ و خنک غلام، خاطر همایون نعوذ بالله نفرت می‌کند؛ این جور عرضها و جسارت‌ها از کسی ندیده و نشنیده‌اند. . . هر جسارتی کرده‌ام محض دولتخواهی بوده. اگر همه چاکران اینقدر راست و دولتخواه بودند به صورت حالیه، ایران نبود . . .»
دستخط شاه در حاشیه این است:

آصف‌الدوله،

ما حالا تازه کار نیستیم که از بعضی عرایض و حرف‌های نوگری دولتخواه مثل شما رنجی حاصل کنیم؛ می‌دانیم که همه از روی صحت و شفقت دولت و نظم مملکت است. اگر اول دولت تجربه حالا را داشتیم هرگز میرزا تقی‌خان امیرنظام عزل نمی‌شد، بلکه الی‌حال زنده بود و خدمت می‌کرد^{۱۶۷}.

آخرین سخن را بیاوریم و دفتر تاریخ را ببندیم:

۱۶۷. مضمون آن سند را به روایت مرحوم دکتر قاسم غنی پیش از این (در چاپ اول و دوم این کتاب) منتشر کرده‌ایم. سواد آن‌نامه که دکتر غنی برداشته بود در مجله یادگار انتشار یافت. (یادگار، شماره بهمن و اسفند ۱۳۲۷، ص ۳۳-۳۴). سواد دیگر آن سند را در تصرف آقای مهتمس باقر مستوفی یافتیم. متن هر دو سوادنامه و دستخط شاه یکی است.

«اگر بلیزار یوس بررو میان فساد تا خلف زمان خود چیره گشتست - امیر نظام هم بر هموطنان عصر خویش فائق آمد. . . ۱۶۸۴ هـ رسال که بر مرگت میرزاتقی خان می گذرد، بر نام نیکش می افزاید از آنکه می بینند چه انتظار بیموده ای است که وزیر کاردان دیگری را بیابند که اصلاحات او را دنبال کند. دوره کوتاه دولت امیر چون عصر درخشانی در تاریخ جدید ایران جلوه گر است. جهانگردان غربی که از راههای خستگی آور دشت مرکزی عراق عبور می کنند، یا از تنگه های خاموش البرز می گذرند - چون از مکاریان راجع به احوال کشورشان بپرسند، بدون تردید همه یک زبان گویند: همه چیز خراب است، اما در زمان امیر نظام اوضاع دیگری بوده ۱۶۹۰».

168. R. Watson, p. 364.

169. R. Watson, p. 406.

ضمیمه:

تحلیلی از افسانه و حکایت

دربارهٔ امیر کبیر مانند اغلب مردان نامدار تاریخ، افسانه و حکایت فراوان ساخته‌اند. غیر از بزرگی مقام او - تضاد مشاهدات روزمرهٔ زندگی مردم در روزگار میرزاتقی‌خان با دوره‌های قبل از او و بعد از او - و تفاوت عظیمی که میان شخصیت او با زمامداران پیش از او و پس از او وجود داشت - فقدان امیر را در هیأت اجتماع ایران محسوس‌تر و نمایان‌تر ساخت. همان موجب گردید که مردم از عارف و عامی بیشتر به یاد دولت او حسرت خورند، و همان انگیزهٔ عمدهٔ افسانه‌پردازیها شده است. این نکته را روشن کنیم که برخی مطالب که دربارهٔ امیر نوشته‌اند و به ظاهر حکایت می‌نمایند، عین وقایع تاریخ‌اند. از این قبیل است: شرحی که رضاقلی‌خان هدایت راجع به مأموریت خود به خوارزم آورده است؛ مطلبی که اعتضادالسلطنه در خصوص اجرای قانون آبله‌کوبی عمومی گفته است؛ و قضیهٔ مساورساز اصفهانی^۱. اینگونه روایتها مورد بحث ما نیستند، در اینجا از داستانهائی سخن می‌گوئیم که یا در اصل حقیقتی داشته و شاخ برگ بر آن افزوده‌اند، و یا حکایتیهائی که صرف افسانه‌اند.

در مطالعهٔ این قصه‌ها، با سنت تاریخ‌نگاران خودمان کاری نداریم که تاریخ و افسانه را به هم آمیزند و چیزی بردارند که نه تاریخ است و نه افسانه. در این کار نیز مثل دیگر مباحث تاریخ ما پیرو روش مستقل خودمان هستیم.

داستانها و افسانه‌های راجع به میرزاتقی‌خان از دو جهت درخور مطالعه هستند: از نظر شناخت افکار عامهٔ مردم، و از نظر تحلیل تطبیقی در ماهیت آن حکایتها. به عبارت دیگر می‌خواهیم بدانیم از بررسی تطبیقی این افسانه‌ها چه نتیجهٔ کلی بدست می‌آید، و از نظر کیفیت، اذهان مردم را چه حقایقی ربوده که در آن باب قصه ساخته‌اند.

۱. به این مطالب قبلاً توجه داده‌ایم.

راجع به منابع حکایتها باید دانسته شود که در نوشته‌های برخی از مؤلفان معاصر امیر چند حکایتی ثبت گردیده از جمله: در «کتابچه قانون» نوشته محمد شفیع قزوینی در قواعد و تنظیمات زمان میرزاتقی‌خان که در ۱۲۶۸ نوشته است، دیگر «تاریخ قاجاریه» تألیف میرزا احمد وقایع‌نگار. این دو نویسنده امیر را می‌شناختند، خاصه وقایع‌نگار از زمان سفارت ادرزقه‌الروم با او محصور بوده است. اما منابع صده حکایت و افسانه راجع به امیر به ترتیب تاریخ عبارتند از:

۱- «صدراالتواریخ» حاوی سیزده حکایت است. نویسندگان صدراالتواریخ در جوانی، زمان امیر را درک کرده بودند، و بعد داخل خدمت وزارت انطباعات گشته‌اند. آن حکایتها اغلب مأخذ تاریخی دارند.

۲- «نوادرالامیر» نگارش حاج شیخ اسماعیل شیخ‌المشایخ امیر معزی شامل نود و چند حکایت است. نویسنده خود اهل ادب بود و مدتی سمت کتابداری کتابخانه سلطنتی را داشت، و آن حکایتها را یا یک یا دو واسطه شنیده و با ذکر نام راوی آورده است. مرحوم شیخ‌المشایخ آن کتاب را در دسترس ما قرار داد و چند حکایت را در چاپ اول این کتاب آوردیم. قسمتی از نوادرالامیر در روزنامه «افکار ایران» (از شماره ۹ مورخ ۲۹ مرداد ۱۳۲۲) انتشار یافته است.

۳- «آگهی شهبان از کار جهان» گردآورده حاج شیخ محمدحسین جابری اقصاری. نویسنده از معاصران ماست و کنایه‌های شامل داستانهایی از پادشاهان و وزیران ایران از پیش از اسلام تا زمان حاضر می‌باشد، و در چهار جلد در اصفهان بطبع رسیده است. در جلد سوم (از صفحه ۳۷ تا ۶۲) قصه‌هایی راجع به امیر می‌خوانیم. ارزش این حکایات به نسبت آنچه در منابع دیگر آمده ناچیز است، و کمتر فاخری دارد و آنچه تازه است افسانه صرف است بدون اینکه لطف افسانه را داشته باشد. برخی از آنها در کتاب «میرزاتقی‌خان امیر کبیر» نگارش دانشمند فقید عباس اقبال نیز نقل شده است.

علاوه بر منابع مزبور در تاریخ بیداری ایرانیان تألیف فاضل‌الاسلام گرمائی، داستانهایی ضمن شرح میرزاتقی‌خان آمده است.

از مطالعه تطبیقی همه آن حکایتها و افسانه‌ها این نتیجه‌گیری را می‌کنیم: ازهان مردم را بیش از هر چیز عدالت‌پروری و درستی امیر و پیکار با رشوه، خواری، و ایجاد نظم و امنیت کشور ربوده است. بعد از آن موضوع قدرت و تدبیر امیر است که حدی بر آن شناخته‌اند. خیال می‌کردند امیر نقشه تسلط بر افغانستان و ترکستان و بین‌النهرین را داشته و حتی فتح قفقاز و هندوستان را در سر می‌پرورانده است. تأثیر ژرف شخصیت امیر را در افکار مردم از اینجا می‌توان شناخت که آن معانی در نوشته‌های نسبتاً جدی هم منعکس گردیده است. یکی معتقد بود: «اگر میرزاتقی‌خان تا به حال که هجده سال از سلطنت اعلیحضرت شهریار قاجدار می‌گذرد، زنده بودی صالک افغانستان و ازبک، ترکستان و بغداد و داغستان در جزو بلوکات ایران بود؛ اعلیحضرت همایونی سکه شاهی‌های آسیا را به نام مبارک زده بود».^۲ موضوع دیگر دستگاه خیررسانی امیر در سفارتخانه‌های خارجی و در سرتاسر

۲. شرح عیوب و علاج نواقص مملکتی ایران، خطی.

مملکت است که به عقیده مردم امیر بر هر چیزی آگاهی می‌یافت، و آن به صورت کرامت درآمده بود. از آن گذشته علاقه میرزاتقی‌خان به ترویج صنعت داخلی و جلوگیری از فروش کالای فرنگی، در حکایات منعکس است. همچنین علاقه امیر به حفظ حینیت و آبروی خود و مملکت جنبه دیگر اعتقادات مردم را نسبت به او می‌سازد.

افکار عمومی مردم بیشتر در جهات مزبور سیر می‌کرد. ما چند داستان منتشر نشده را برگزیده‌ایم از جمله شش حکایت از صدرالتواریخ که اعتبار آن از دیگر مجموعه حکایات بیشتر است.^۳ راجع به دوره جوانی امیر هم قبلاً دو قصه خواندیم.

دقرار و مدار امیر کبیر چنان بود که صد دینار پول از [ممالک] محرومه به دول خارجه نرود. چنانچه در مجلس خان‌باباخان سردار من باب شکوه امیری، غلیانی در مجلس آوردند در وقتی که بعضی از اهل سفارت حضور داشتند. امیر اول تصدیق محسین غلیان فرمودند، بعد استفسار قیمت نمودند. سردار عرض کردند: دوازده تومان. امیر غلیان را بیرون آورده حکم فرمودند: از غلیان کار قبران استعمال نمائید. همین فقره در عموم اولیای دولت انتشار یافت، کلاً غلیان بدل بکار بردند.^۴

علی‌تقی‌خان نظام لشکر روایت می‌کرد: در زمان طفیان سالار در خراسان فرمانده فوج عراقی بودم. قبل از عزیمت به مشهد مقداری تنقلات و سوغات عراقی و چند کیسه پول برداشته به تهران آمدم و به خانه امیر رفتم. همینکه آنها را تقدیم حضور امیر کردم، سخت متغیر شده گفت: من به پدر شما یاور محمدعلی‌خان اخلاص داشتم، از شما می‌پرسم این پول را از چه محل به من می‌دهید، و من به چه عنوان می‌گیرم؟ چون اهل عراق بودیم امیر سوغاتی را قبول کرد و در عین تغیر، چهره بشاشی بخود گرفت، گفت: بد نیست بعد از چند سال باسلیق هزاهه بخوریم. اما دیگر هدایا و پولها را پس داد و اظهار کرد: به شما ایراد نمی‌گیرم، شما تقصیر ندارید، تقصیر از بزرگترهای شما بوده است؛ از عمل شما صرف‌نظر می‌شود، و امیدوارم این وضع از دستگاه دیوان برافتد.^۵

«وقتی کسی به دیگری مدعی شد که هزار تومان از تو طلب دارم، و سند ابراز کرد. هر دو نزد امیر رفتند. مدعی طوری چابکی کرد که طلبکاری او بر میرزا تقی‌خان ثابت شد. حکم کرد تا هزار تومان از مدعی علیه گرفتند و به عارض دادند. بعد از چندی آن مظلوم به در خانه شرع رفت و بیچارگی خود را مدلل داشت. حاکم شرع از فحول علما بود، به میرزاتقی‌خان نوشت که این تقصیر از این شخص بدون

۳. مأخذ دو حکایت اول را ذکر کرده‌ایم، بقیه از صدرالتواریخ است.

۴. محمد شفیع قزوینی، کتابچه قانون، خطی.

۵. این داستان را آقای ابراهیم دهگان از قول محمدرضاخان سالارحشمت نوه نظام‌لشکر ثبت کرده‌اند، (از نامه خصوصی آقای دهگان به نگارنده به‌اختصار نقل شد).

حقیقت گرفته شده است، حکم به استرداد آن کنید. میرزاتقی‌خان گفت: حکم همان است که کرده‌ام. لکن چون آقا اینطور مرقوم داشته‌اند، هزار تومان از خودم می‌دهم، فوراً هزار تومان به مدعی علیه داده و حکم جاری شده خود را منسوخ نساخته.

وقتی در رکاب همایونی به طرف اصفهان می‌رفته است، محض آسایش رعایا حکم کرد که خیل و مرکب هر کس داخل در مزرعه‌ای شود و به چمن مردم اذیت و ضرر رساند، صاحب آن را سیاست خواهم کرد. از قضا اسب قیمتی محمدحسن‌خان سردار که التزام رکاب داشت، از بندرها شده به مزرعه درآمد. صاحب مزرعه عارض شد. حکم کرد تا اسب را نگاهدارند که صاحب آن پیدا شود. محمدحسن‌خان سردار چون دانست که در باب اسب او به امیر عرض کرده‌اند، ناچار ترك قاطر کرده، عنوان تملك نمود. و تا سه روز آن اسب بی‌صاحب بود. آخر الامر امیر آن را به همان صاحب مزرعه بخشید. و شاهزاده بعد از وفات امیر این قضیه را بیان کرده بود که تا آن زمان اظهار نمی‌داشت.



«از عجایب روزگار آنکه در کوچه و بازار هر کس دست از آستین جبه بیرون نمی‌آورد، به حکم امیر آستین جبه او را می‌بریدند، و تمام مردم با ادب و وقار حرکت می‌کردند. کسی نمی‌توانست با آستین پاره بیرون آید، و نویسندگان حتماً جبه در دوش داشتند. و سایرین که اهل قلم نبودند جرأت نداشتند که لباس میرزایان و محترمین را برای خود اختیار کنند.»



«وقتی که امیر با موکب همایونی از اصفهان به طرف تهران می‌آمدند، در قم توقف کردند. در آن زمان غلیان‌پلور از انگلیس می‌آوردند و یکی پنج تومان می‌فروختند، و نهایت آب و تاب و صفا و بها داشت، و اعیان به آن غلیانها مجلس خود را باشکوه می‌داشتند، و مباحثات می‌کردند. هنگام توقف به قم کوزه‌گران غلیان سفالی ساخته به حضور آوردند، و سرهای گلی بر آن گذاشتند. امیر فرمود: که همان غلیانها را چاق کنند و در مجلس آرند، و استعمال نمایند. همینقدر در آن روز گفت که: این غلیانهای گلی خوب چیزی است و استعمال آن دور از سلیقه نیست. به همین يك سخن، روز دیگر در هیچ مجلسی غلیان پلور تراش انگلیس دیده نشد؛ همگی بنا به متابعت او عادت خود را بر شرب غلیانهای سفالی قرار دادند.»



«امیر زمانی قدغن کرده بود که کسی شراب نفروشد. روزی غلام سیاهی به خانه يك نفر ارمی در آمد و شراب خواست. وی امتناع کرد. غلام سیاه بیشتر اصرار نمود و بنا به اذیت گذاشت... ارمی طرفی برداشت و به سر کوچه آمده،

۶. در نسخه مسوده صدرالتواریخ. محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه روی این حکایت را خط کشیده و در حاشیه نوشته است: «لازم نیست که این مطلب نوشته شود، چندان اهمیت ندارد». بعد آن را پسندیده، در حاشیه اضافه کرده است: «صحیح است». غلامحسین ادیب نویسنده شرح حال امیر نیز به منشی گفته: «خیر، بنویسید، صحیح است.»

صد دینار سرکه شیره خرید و در آن آب ریخت و به نزد غلام آورد. غلام يك دفعه سرکه شیره را سر کشید، و بیرون دوید و چنان پنداشت که حالا باید مست شود و عربده کند. بنا به فطرت خود صدا بلند کرد، و بیغ پر کشید، و به دنبال این و آن دوید. مستحفظین شهر او را گرفتند و نزد امیرش بردند. محض مؤاخذه ارمنی را احضار کرد که از شراب فروختن او مؤاخذه کند. ارمنی حاضر شد، و قصه باز گفت که من سرکه شیره به این سیاه داده‌ام که چنین بدمستی می‌کند. چون غلام این بشنید روی خود را به ارمنی کرده گفت: پدرسوخته چرا نگفتی سرکه شیره است که من بدمستی نکتم و از حالت طبیعی بیرون نشوم. امیر بخندید، غلام را گوشمالی بداد، و ارمنی را مرخص فرموده.

دهنگامی که موکب همایونی از اصفهان مراجعت به تهران می‌فرمود، سرپرده امیر را به نزد خیام گردون احتشام همایونی بر سر پا نمودند. پیشخدمتی به احضار و شرفیابی امیر مأمور شد. نزد وی آمد، پس از تعظیم عرض کرد: شاه شما را خواسته است. امیر در حالت فکر بود، از روی اندیشه به زمین نگاه می‌کرد. ملتفت سخن پیشخدمت نشد. باز آن مأمور بعد از لحظه‌ای تأمل عرض کرد: شاه شما را خواسته است. امیر به همان دستور به فکر و اندیشه غرق شده، التفاتی ننمود. پیشخدمت باز لختی ایستاد، دید که در امثال امر همایونی تأخیر پیدا شد. جرأت کرد و پیشتر آمد، و به صوت جلی گفت: شاه شما را خواسته است، عاجلاً تشریف بیاورید. امیر از آن حالت اندیشه [...] آمده گفت: خانه‌ات خراب شود که نگذاشتی که سرپرده ناصرالدين شاه را به کنار رود جیحون (سرحد حقیقی ایران) بکوبم. این بگفت و به حضور رفته، به سؤال و جواب خود پرداخت.

منابع

این کتاب بر مآخذ اصیل تاریخ بنیان نهاده شده است؛ دیگر نوشته‌ها هر چه هستند (از فارسی و فرنگی) جزو منابع درجه دوم بشمار می‌روند. به منابع درجه دوم تا حدی توجه داریم که اسنادی تازه یا آگاهی‌های معتبر مستندی دربر داشته باشند، و گرفته بکار ما نمی‌خورند.

نوشته‌های تاریخ‌نگاران ایرانی همزمان میرزاتقی‌خان، اطلاعات مفیدی را راجع به امور داخلی ایران بدست می‌دهند. اما درباره آنچه مربوط به شخصی امیر کبیر می‌شود ارزش گفتارشان بکلی متفاوت است. لسان‌الملک سپس مؤلف ناسخ‌التواریخ راست‌گفتاری پیشه نداشته، سخنش بی‌مقدار است. حتی محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه تا يك درجه جانب انصاف را نگاه داشته است. در میان مورخان آن زمان دو نفر یعنی میرزا احمد وقایع‌نگار شیرازی، و همشهری او میرزا جعفرخان حقایق‌نگار خورموجی صاحب استقلال رأیند. وقایع‌نگار می‌نویسد؛ «چون فقیر در صدر این مختصر عرض کردم که مدارم بر ملاحظه کسی نیست، و مقصودم راست‌نویسی است، می‌ترسم اگر در حق امیر زیاده اطناب شود در نظر بعضی از ناظرین اغراق جلوه نماید، و حال آنکه نه امیری باقی است و نه کسی از او مانده، و نه فقیر. حقایق‌نگار این اندازه هم ملاحظه نکرده، با وجود آنکه در زمره مورخان درباری بوده است. در قضیه کشتن امیر برشام جسته گریخته خرده می‌گیرد، و میرزا آقاخان نوری را رسوا ساخته است. حقایق‌نگار به عتبات تبعید گردید، و در «المآثر و الآثار» که نام تاریخ‌نویسان درباری ذکر گردیده (ص ۲۷) نامی از او برده نشده است.

از نوشته رضاقلی‌خان هدایت در «فهرست‌التواریخ»، و غلامحسین ادیب در «صدراالتواریخ» برمی‌آید که هر دو به مقام تاریخی امیر پی برده بودند. اما هدایت آن شهامت را نداشته که همه چیز را در روضة‌الصفا بنویسد، و غلامحسین ادیب برای خاطر اعتمادالسلطنه مجبور گشته یکی دو مطلب مجعول را بیفزاید. نوشته غلامحسین ادیب منهای آن قسمت بسیار ارزنده است. حتی متذکر گردیده که: «این وزیر است که باید در حق او کتابها نگاشت و شرحها داد. حالتش خیلی شبیه به نادرشاه

بوده، و به این جهت نهایت تمجید را دارد.

برجسته‌ترین مؤلفان اروپائی «ربرت واتسون» منشی سفارت انگلیس، و دکتر پلاک، اطریشی پزشمک مخصوص شاه هستند. نوشته واتسون از دو نظر درخور دقت است: او که اسناد سفارت انگلیس در اختیارش بوده (حتی جمله‌بندی و عبارات گزارشهای شیل را جمع به ثبت وقایع، در کتاب او بچشم می‌خورد) نخواستیم به انتقادهای وزیر مختار انگلیس از امیر علی پاسخ بدهد. اما زنگانی سیاسی امیر را درست در جهت عکس برخی از گزارشهای شیل نگاشته، و سیاست ملی او را علیه رویه انگلیس و روس موجه دانسته است. در معنی، ایرادهای شیل را بر اصول سیاست امیر خطا شمرده است. حتی برخی نکته‌های صهی که شیل نخواستیم به دولت خود اطلاع دهد، او آورده است. نکته دوم اینکه واتسون با نوشته‌های متفکران تاریخ قرن هجدهم و نوزدهم آشنائی داشته، به همین جهت شخصیت میرزاتقی‌خان را در چشم‌انداز تاریخ بررسی کرده است. اما شعور وزیر مختار انگلیس به این حد نمی‌رسید. کتاب واتسون در آثار همه نویسندگان انگلیسی بعد از او اثر گذاشته است از جمله: مارگام، رالینسون، گلدسمید، و لرد کرزن. هوشمندی و شیوه آزادمنشانه آن مورخ انگلیسی درخور تحسین است. راستش را بخواهید واتسون از همه تاریخ‌نویسان ایرانی در قرن گذشته که راجع به میرزاتقی‌خان چیزی نوشته‌اند - دانایتر و با انصافتر است.

در کتاب دکتر پلاک اطلاعات دقیق و نکته‌های تازه‌ای آمده است. هر چه از کتاب دکتر پلاک نقل گردیده، از ترجمه‌ای است که نویسنده ارجمند آقای محمدعلی جمالزاده از آن کتاب نمودند و برای نگارنده فرستادند. از لطف ایشان تشکر صمیمی دارم. مؤلفان فرنگی که میرزاتقی‌خان را دیده و کم یا بیش شناخته بودند «ربرت کرزن»، «خانم شیل» و «بی‌نینگ» انگلیسی هستند. خاصه ربرت کرزن که با میرزاتقی‌خان در ارنه‌الروم محصور بوده و به هوش سیاسی فوق‌العاده او پی برده است. روش ما در ذکر ماخذ اروپائی بطور کلی این است که نام نویسنده و صفحه کتاب را بدست داده‌ایم. و برای مشخصات هر کتاب به فهرست منابع خارجی مراجعه خواهند نمود.

منابع کتاب را به طریق زیر طبقه‌بندی کرده‌ایم و آن را روش علمی درست تشخیص داده‌ایم:

۱. مدارک اصیل

اسناد وزارت امور خارجه ایران:

مهمترین منابع ما است. این اسناد معمولاً به صورت مجلد ضبط گردیده و فقط به سنوات تاریخی مشخص گردیده‌اند. تمام اسناد رسمی که در کتاب آمده از اسناد وزارت امور خارجه ایران است، مگر آنچه به ماخذ دیگری تصریح شده است.

اسناد وزارت امور خارجه انگلیس:

این اسناد در آرشیو عمومی دولت انگلیس ضبط است. شماره هر مجلد و

تاریخ‌نامه را بدست داده‌ایم.

اسناد وزارت امور خارجه امریکا :

در آرشیو ملی دولت امریکا موجود است. اسناد مربوط به آغاز روابط ایران و آمریکا در جلد هفتم «عهدنامه‌ها و دیگر اسناد بین‌المللی دولت متحده امریکا» به کوشش «میلر» انتشار یافته است، (واشنگتن ۱۹۴۲).

اسناد رسمی روسی:

متن برخی از گزارشهای دالگوروی رزیر مختار وقت روس در تهران، ضمیمه کتاب «شورش پایبه» به کوشش «ایوانف» منتشر گردیده است. بیش از این اندازه به اسناد روسی دسترسی نداشتیم.

اسناد بیوات سلطنتی:

اسناد بیوات سلطنتی و کتابخانه سلطنتی شامل نامه‌های تاریخی از جمله برخی از نامه‌های خصوصی امیر به ناصرالدین شاه و دستوره‌های شاه است.

اسناد تاریخی خان ملک ساسانی:

شامل اصل اسناد یا سواد و یا عکس آنها که مرحوم احمدخان ملک ساسانی در اختیار نگارنده قرار دادند.

اسناد تاریخی میزان آقاسی:

اسماعیل خان میزان آقاسی از اواخر دوره فتحعلی‌شاه تا ۱۲۷۳ اغلب مباشر شیلان بحر خزر بوده است. نامه‌های دولتی و فرمانهایی که به نام او صادر گردیده در مجموعه‌ای گردآوری شده است. (کتابخانه ملی ملک).

نامه‌های روزانه امیر کبیر به شاه:

شامل دو قسمت است: تعداد یکصد و هشتاد و پنج نامه خصوصی امیر به صورت طومار که در کتابخانه مجلس شورای ملی مفیوط است. و دیگر نزدیک به یکصد نامه که در مجموعه شماره ۶۲۹ همان کتابخانه ضبط گردیده و شامل چند دستخط شاه نیز می‌باشد. همه نامه‌های هر دو قسمت در اصل در تصرف معیرالصالح بوده است. برخی نامه‌های دیگر هم از منابع خصوصی بدست آمد که تصریح شده است.

مجموعه کاغذهای امیر کبیر:

شامل دوپست و هفت نامه امیر به ناصرالدین شاه، به علاوه سه نامه او به اهل دولت، به علاوه چند نامه میرزا محمدعلی خان شیرازی وزیر امور خارجه به امیر. این مجموعه هم در تصرف دوستعلی خان معیرالصالح بوده، بعد به تصرف دکتر قاسم غنی درآمد، و بعد فروخته شد. عکس آنها در تصرف من است.

نامه‌های تاریخی:

مجموعه اسناد رسمی در کتابخانه موزه بریتانیا، شماره ۲۷۲۴۵. نسخه عکسی آن نزد نگارنده است.

نامه‌های تاریخی:

چند نامه تاریخی از عباس میرزا نایب‌السلطنه که در آنها به میرزاقاسم خان اشاره‌ای رفته است. این اسناد را آقای ابراهیم دهگان در اختیار نگارنده قرار دادند.

منشآت میرزا ابوالقاسم قائم مقام:

نسخه خطی در کتابخانه ملی ملک. در این مجموعه برخی کاغذها دیده می‌شود که در منشآت چاپ معتمدالدوله (تهران ۱۲۸۵ ق.) نیست. از هر دو نسخه استفاده کرده‌ایم.

مجموعه اسناد:

شامل مکاتبات و فرمانهای رسمی در حمایت زردشتیان، چاپ بمبئی، ظاهراً در حدود ۱۸۸۲ م.

مجموعه اسناد تاریخی:

نامه‌های رسمی از زمان صفویه تا قاجاریه که سابقاً متعلق به کتابخانه مرحوم عباس اقبال بود، و آن مرحوم در دسترس نگارنده قرار داده بود.

صورت مذاکرات صدر در بطرزبورگ:

شامل مذاکرات میرزا محمدحسین صدر، مصلحتگذار ایران با معاون وزارت امور خارجه روس. (کتابخانه ملی ملک).

وصیت‌نامه عباس میرزا:

نسخه اصل وصیت‌نامه عباس میرزا نایب‌السلطنه. (کتابخانه ملی ملک).

نامه‌های تاریخی متفرقه:

نامه‌هایی است که تک‌تک از منابع خصوصی بدست آمد، و در هر مورد مأخذ آن تصریح شده است.

۴. آثار منتشر نشده

اعتمادالسلطنه، علیقلی میرزا: «اکسیرالتواریخ»، نسخه متعلق به کتابخانه مرحوم ابراهیم حکیمی (حکیم‌الملک).

«المنتخبین» در احوال بابیه، نسخه متعلق به کتابخانه

مرحوم محمود محمود. (متن آن قسمت را نخستین بار منتشر

کرده‌ایم).

اعتماد السلطنه، محمدحسن خان: «سدرالتواریخ». تألیف میرزا محمدحسین فروغی ذکاءالملک و میرزا غلامحسین ادیب. اعتماد السلطنه بر آن نظارت داشته است. نسخه اصل مسوده که از نظر تاریخی اهمیت خاص دارد در خانواده مرحوم محمدعلی فروغی موجود است. دوست عزیزم آقای محمود فروغی آن نسخه را در دسترس استفاده قرار دادند، و برادرم همورس آدمیت نسخه‌ای از روی آن تهیه نمودند.

«خلصه یا خوائنامه» نسخه تصحیح شده کاملی که آقای محمود کبیرایی با مراجعه به نسخه‌های متعدد فراهم نموده‌اند. برجیس مترجم و عبدالله ترجمه‌نویس؛ «ترجمه روزنامه‌های فرنگستان» ۱۲۶۶-۱۲۶۵، کتابخانه ملی ایران.

جهانگیر میرزا: «تاریخ‌تو» کتابخانه مجلس شورای ملی. «روزنامه سفر هرات»؛ (نویسنده؟)، نسخه کتابخانه ملی ایران. ژان داود و میرزا محمدحسین فراهانی: «جهان‌نمای جدید» (در جغرافیای تاریخی و سیاسی و اقتصادی و طبیعی عالم). این کتاب به دستور میرزا تقی‌خان از منابع مختلف اروپائی تدوین گشته، و خود او بر آن مراقبت داشته است. برای توضیح نگاه کنید به حاشیه صفحه ۱۸۶ و ۱۸۵. در نسخه آن در کتابخانه ملی ایران موجود است.

«سفرنامه خسرومیرزا» به روسیه: نگارش میرزا مصطفی افشار، نسخه متعلق به آقای دولتشاهی. نسخه دستنویس دیگری از روی همان نسخه نزد نگارنده است. (زیده آن را نخستین بار منتشر کرده‌ایم).

میرزا صالح شیرازی: «سفرنامه» نسخه کتابخانه موزه بریتانیا. شرح عیوب و علاج نواقص مملکتی ایران: (مؤلف؟)، تاریخ تحریر ۱۲۸۲، نسخه عکسی نزد نگارنده است.

شیخ المشایخ معزی، حاج شیخ اسماعیل: «نوادرا الامیر»، (برای توضیح نگاه کنید به قسمت افسانه‌سازی و حکایت‌های تاریخی).

فرج‌الله منشی: «وقایع اصفهان»، تاریخ تحریر ۱۲۶۶. کتابخانه ملی ملک. فضل‌الله نوری وزیر نظام، میرزا: «تذکره تاریخی» در احوال خانوادگی میرزا آقاخان نوری، نسخه دستنویس را مرحوم عباس اقبال در دسترس نگارنده قرار دادند.

گزارش کارخانه‌های اسلحه‌سازی: (مؤلف؟)، تاریخ تحریر ۱۲۶۸، کتابخانه ملی ملک.

محمد شفیع قزوینی: «کتابچه قانون» (در قواعد و تنظیمات دولتی زمان امیرکبیر) کتابخانه ملی ملک.

محمد صالح تبریزی، میرزا: کتابچه خزاین و معادن ایران، کتابخانه ملی ایران.

محمدعلی خان شیرازی: «روزنامه سفارت محمدعلی خان به فرانسه» آرشیو وزارت امور خارجه. نسخه عکسی نزد نگارنده است.

محمود میرزا: «تاریخ قاجاریه»، تاریخ تحریر ۱۲۵۶، کتابخانه ملی ملک، مشیرالدوله، میرزا جعفرخان: «تحقیقات سرحدیه» نسخه متعلق به کتابخانه مرحوم عباس اقبال، و نسخه کتابخانه وزارت امور خارجه، و نسخه‌های نیز نزد نگارنده است.

منظومه جنگ سالار: (سراینده ۲)، کتابخانه ملی ایران. نامه‌های ریشاخان: مرحوم دکتر خلیل خان اعلم الدوله در دسترس نگارنده قرار دادند. برخی از این یادداشتها در «مقالات گوناگون» نگارش اعلم الدوله منتشر شده است.

وقایع نگار شیرازی، میرزا احمد: «تاریخ قاجاریه» اصل نسخه در خانواده وقارالدوله شیرازی است. آقای محمدخان بهادر، بخشی از آن را در احوال امیرکبیر تحت عنوان «یک شخص مهم تاریخی» در مجله ارمغان (سال پانزدهم شماره ۵) منتشر کرده است.

یعقوب خان، میرزا: طرح عریضه محرمانه به ناصرالدین شاه در اصلاحات مملکتی، عکس نسخه خطی در تصرف نگارنده.

۳. آثار چاپی

آقاخان محلاتی، سید محمدحسین: «صیرت افزا» بیمنی ۱۲۷۸ ق. اعتمادالسلطنه، محمدحسین خان: «المآثر والآثار» تهران ۱۲۷۴ ق.

«خلسه یا خوابنامه»، مشهد ۱۳۲۴ ش.

«مرآت البلدان ناصری» تهران ۱۲۹۴ ق.

«تاریخ منتظم ناصری» تهران ۱۳۰۰ ق.

«روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه» چاپ ایرج افشار، تهران ۱۳۴۵ ش.

امین الدوله، میرزا علی خان: «خاطرات سیاسی» چاپ حافظ فرمانفرماییان، تهران ۱۳۴۱ ش.

اعلم الدوله ثقفی، دکتر خلیل خان: «مقالات گوناگون» تهران ۱۳۲۲ ش.

حاج سیاح: «خاطرات حاج سیاح» چاپ حمید سیاح، تهران ۱۳۴۴ ش.

حقایق نگار خورموجی، میرزا جعفرخان: «حقایق الاخبار ناصری» تهران ۱۲۸۴ ق.

خان ملک ساسانی، احمد: «سیاستگران دوره قاجار» دو جلد، تهران ۱۳۲۸ و ۱۳۴۴ ش.

- دهگان، ابراهیم: «تاریخ اراک»، اراک ۱۳۴۵ ش.
- نسب خانواده فائده مقام «سازنامه فرهنگ اراک» ۱۳۳۹ ش.
- روزنامه وقایع اتفاقیه، تهران، از ۱۲۶۲ ق. به بعد.
- ژور، پ: «مسافرت به ارومستان و ایران» ترجمه محمود هدایت، تهران ۱۳۲۲ ش.
- شیخ جابری، محمد حسن انصاری: «آکیمی شهبان از کار جهان» ج ۳، اصفهان ۱۳۱۴ ش.
- ظاهر اصفهانی، حاج میرزا: «گنج شایگان» تهران ۱۲۷۲ ق.
- کسروی، احمد: «بهایگری» تهران ۱۳۲۲ ش.
- گوبینو، کنت دو: «مذاهب و فلسفه در آسیای وسطی» ترجمه [فرهوشی، تهران ۱۳۳۹ ش].
- لاچینی، ابوالقاسم: «عباس میرزا نایب السلطنه»، تهران، ۱۳۲۶ ش.
- لسان‌الملک منیر، میرزا تقی: «تاصیخ‌التواریخ» تهران ۱۲۷۳ ق.
- محمدیوسف هروی: «عین‌الوقایع» (کلیات ریاضی)، مشهد ۱۳۲۴ ق.
- محمد حسین گلین، میرزا: «حالت» تهران ۱۳۲۴ ش.
- محمود، محمود: «تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس» ۸ جلد، ۱۳۳۳-۱۳۲۹ ش.
- مخبر السلطنه هدایت، مهدیقلی: «گزارش قسمت سوم» تهران ۱۳۳۳ ق.
- مستوفی، عبدالله: «شرح زندگانی من» ج ۱، تهران ۱۳۲۴ ش.
- مظفرالدین شاه: «سفرنامه فرنگستان» تهران ۱۳۱۹ ق.
- میرالممالک، دوستعلی خان: «یادداشت‌هایی از زندگانی خصوصی ناصرالدین شاه»، تهران.
- ملک آرا، عباس میرزا: «شرح حال عباس میرزا ملک آرا» چاپ عبدالحسین نوائی، تهران ۱۳۲۵ ش.
- میرزاجانی کاشانی، حاجی: «نقطه‌الکافی» لیدن ۱۳۲۸ ق.
- نادر میرزا: «تاریخ و جغرافیای دارالسلطنه تبریز» تهران ۱۳۲۳ ق.
- ناصرالدین شاه: «روزنامه سفر از تهران الی کربلا» تهران ۱۲۸۷ ق.
- سفرنامه عراق، تهران ۱۳۰۹ ق.
- سفرنامه مازندران، تهران ۱۲۹۴ ق.
- هدایت، رضاقلی خان: «تاریخ روضه‌الصقای ناصری» تهران ۱۲۷۴ ق.

۴۔ آثار خارجی

- Aitchison, C. U. A, *Collection of Treaties ... and sanads*, Vol. 13, Calcutta, 1933.
- Berezin, I, *Puteshestuiye Po Severnoy Persii*, Kazan, 1852.
- Binning, R. B. M, *A Journal of Two Years' Travel in Persia ...*, 2 Vols London. 1857.
- Black, Ch., *The Marquess of Dufferin and Ava*, London, 1903.
- Browne, E. G., *Materials For the Study of the Babi Religion*, Cambridge, 1918.
- Brugsch, H. C., *Reise der Königlichen Preussischen Gesandtschaft nach Persien 1860 und 1861*, 2 Vols. Leipzig 1862 - 3.
- Correspondance Entre le Comte de Gobineau et le Comte de Prokesch, Paris, 1933.
- Curzon, G. N., *Russia in Central Asia in 1889, and the Anglo-Russian Question*, London, 1889.
- Curzon, R., *Armenia: A Year at Erzeroum, and on the Frontiers of Russia, Turkey and Persia*, London, 1854.
- Dutemple, E., *Les Kadjars: Vie de Naser-ed-Din Shah*, Paris, 1879.
- Eastwick, E. B., *Journal of a Diplomat's Three years' Residence in Persia*, 2 Vols. London. 1864.
- Ferrier, J. P., *Caravan Journeys and Wanderings in Persia, Afghanistan, and Beloochistan*, Trans. by Capt. W.

- Jess, London, 1856.
- Fraser, J. B., *A Journey to Khorasan ...*, London, 1825.
The Persian Provinces of the Caspian Sea ..., London, 1826.
- Freyssan, W., *Letters From the Caucasus ...*, London, 1823.
- Gobineau, de., *Les Religions et les Philosophies dans L, Asie Centrale*, Paris, 1957.
- Galdsmid, F. J., *Eastern Persia*, 2 vols. London, 1867.
- Kelly, J., *Britain and The Persian Gulf*, Oxford, 1968.
- Kotzebue, M., *Narrative of a Journey into Persia ...*, London, 1819.
- Lane — Poole, S., *The Life of Stratford Canning*, 2 vols. London, 1888.
- McNeill, J., *Progress and Present Position of Russia in The East*, London, 1838.
- Malcolm — Smith, E. F., *The Life of Stratford Canning*, London, 1933.
- Markham. C. R., *A General Sketch of The History of Persia*, London, 1874.
- Morier, J., *A Journey Through Persia ...*, London 1812.
- Neligan, A. R., *The Opium Question With Special Reference to Persia*, London, 1927.
- Orsolle, E., *Le Caucase et la Perse*, Paris, 1882.
- Polak, Dr. J., *Das Land Und Seine Bewohner*, 2 vols. Leipzig. 1863.
- Porter, R., *Travels in Georgia, Persia ...*, 2 vols. London 1821 — 1822.
- Sheil, Lady, *Glimpses of Life and Manners in Persia*, London 1856.
- Stuart, W., *Journal of a Residence in Northern Persia ...*, London 1835.
- Watson, R. G., *A History of Persia from the Beginning of Nineteenth Century to the year 1858*, London 1866.
- Yule, H., *The Book of Ser Marco Polo*, 2 vols, London 1875.

فهرست نام گسان

- آ
 آقانیاز - ۶۰۳
 آدمیت، نهمورس - ۵۶، ۳۵۹، ۷۷۰
 آرکوز کوتولی - ۲۴۴
 آرمسترونک - ۱۶۲
 آصف الدوله، اللبیارخان دولو - ۳۲، ۳۴، ۱۹۷، ۲۰۰-۲۰۲، ۲۲۱، ۲۳۳-
 ۲۳۵، ۲۴۳-۲۴۷، ۲۶۱، ۳۴۹، ۴۶۵، ۷۵۹
 آغا بگرام خواجه - ۱۹۷، ۱۹۹
 آغا جوهر خواجه - ۶۸۸، ۶۸۹، ۷۳۱
 آغامحمدخان - ۴۷۲، ۵۹۵
 آقاجان بیک - ۵۳۵
 آقاخان امین‌الصحیح - ۱۹۳
 آقاخان کرمانی - ۴۴۴
 آقاخان محلانی - ۲۰۴، ۲۳۲، ۲۴۸، ۲۵۵-۲۶۱، ۷۷۱
 آقاخان نوری، میرزا = اعتمادالدوله - ۲۵، ۱۸۶، ۱۹۴-۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۴، ۲۰۸-۲۱۴، ۲۱۶-۲۱۸، ۲۲۱، ۲۶۹-
 ۲۷۱، ۲۷۴، ۲۸۴، ۳۴۹، ۳۶۱، ۵۱۲، ۵۱۶، ۵۷۵، ۵۷۷، ۵۹۶، ۵۹۷، ۶۲۹، ۶۴۲، ۶۴۳، ۶۴۵، ۶۴۷، ۶۴۸، ۶۶۵، ۶۶۹، ۶۸۰، ۶۸۱، ۷۵۹-
 ۷۶۰، ۶۹۱، ۶۹۷-۷۰۲، ۷۰۴-
 ۷۱۰، ۷۱۲، ۷۱۴، ۷۱۵، ۷۱۸-
 ۷۲۲، ۷۲۴-۷۲۶، ۷۲۸، ۷۳۰، ۷۳۳-۷۳۹، ۷۴۱، ۷۴۴-۷۵۱، ۷۵۳-
 ۷۵۹، ۷۶۶، ۷۷۰
 آندره نساوی - ۳۶۲، ۳۶۴، ۳۷۹
 آندره نی - ۲۹۲
 آبیچکف (کنسول روس) - ۱۹۲، ۵۴۳
- الف
 ابراهیم، میرزا (صوی میرزاملکم) - ۲۰۹، ۳۷۹، ۵۴۸
 ابراهیم آقا، سرهنگ - ۵۱۵
 ابراهیم ارمنی، میرزا - ۶۷۹
 ابراهیم یاشا - ۶۹
 ابراهیم حکیمی، حکیم‌الملک - ۷۶۹
 ابراهیم‌خان دریاپیگی، میرزا - ۴۰۹، ۴۱۱، ۴۹۳
 ابراهیم‌خان کارپرداز، میرزا - ۳۳۴
 ابراهیم دهگان - ۲۰، ۲۱، ۲۳، ۳۳، ۳۴، ۷۶۳، ۷۶۹، ۷۷۲
 ابراهیم سلطان - ۲۴۲
 ابراهیم لشکرتویس وزوائی - ۱۹۶
 ایردین، لرد - ۷۶، ۷۹، ۸۰، ۸۶، ۹۱

- ۱۱۷، ۱۴۰
 ابو الحسن خان، سردار - ۲۵۸، ۲۵۹
 ابو الحسن خان شیرازی، میرزا - ۳۲
 ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۳، ۱۶۹، ۲۰۷
 ابو الحسن غفاری، میرزا = صنیع الملک -
 ۲۸، ۳۷۲
 ابو الفتح بستری - ۳۱
 ابو الفتح علی بن محمد الکاتب - ۳۱
 ابو القاسم، میرزا (پیشکار فارس) - ۳۲۲
 ابو القاسم امام جمعه تهران، میرزا -
 ۱۹۷، ۲۱۴، ۳۴۸، ۴۲۴-۴۲۹، ۴۳۲
 ۴۵۱، ۴۵۳، ۵۶۸
 ابو القاسم لاجینی - ۷۲۲، ۷۲۳
 ابوت انگلیسی - ۴۱۳، ۴۴۹
 ابوطالب شقاقی - ۷۰۶
 اقبالک اعظم - ر. ک. تقی خان امیر کبیر
 احتساب الملک - ۲۲۹
 احتشام السلطنه - ۲۵
 احمد، میرزا - ۷۲۶
 احمد قندساز - ۱۱۲، ۳۹۱
 احمد احسانی، شیخ - ۴۴۳، ۴۴۴
 احمد اصفهانی، میرزا - ۲۵۶
 احمدپاشا - ۶۹
 احمدخان (کارپرداز تفلیس) - ۳۲۹،
 ۵۲۷، ۵۷۵
 احمدخان ساعدالملک، میرزا (پسر
 امیر کبیر) - ۲۰، ۲۳، ۲۴، ۶۸۲،
 ۷۱۷، ۷۱۸، ۷۳۸
 احمدخان فراهانی، میرزا - ۳۱۰، ۶۲۵،
 ۶۲۶
 احمدخان وقایع نگار شیرازی، میرزا - ۲۱،
 ۱۹۷، ۶۸۹، ۶۹۱، ۷۰۴، ۷۰۵
 ۷۶۲، ۷۶۶، ۷۷۱
 احمد طیب کاشانی، میرزا - ۳۶۶، ۴۵۱،
 ۴۵۴، ۴۵۳
 احمد کسروی - ۴۴۲، ۴۵۶، ۴۵۷،
 ۷۲۲
- احمد مستجاب الدعوه، ملا - ۷۳۴
 احمد نقیب زاده، سید - ۶۰۷
 احمد هروی، میرزا - ۴۵۲
 ادیب الملک - ر. ک. عبدالعلی خان
 ادیب الممالک فراهانی - ۴۴
 اردشیر میرزا - ۴۴۱، ۷۳۶
 استانیو، دکتر - ۳۳۵
 استقن سون، مهندس - ۲۲۱، ۴۱۶
 استنله فرانسوی - ۲۹۷
 استوارت - ۱۸۱
 استودارت، کنتل - ۲۴۴
 استینوف - ۱۴۳، ۱۴۸، ۱۵۴
 استیونس - ۱۸۴، ۲۶۶، ۳۹۵، ۴۲۹،
 ۴۳۰، ۴۳۵، ۵۳۶، ۵۴۰-۵۴۳، ۵۴۵،
 ۵۴۶، ۶۷۵، ۷۵۵
 اسحق، میرزا - ۲۲، ۳۰
 اسدالله واعظ زقوزی، میرزا - ۴۱،
 ۶۶۹، ۶۷۰
 اسعد پاشا - ۱۰۴-۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۶،
 ۱۱۹
 اسکندر خان - ۳۲۲، ۳۲۴
 اسکندر کبیر - ۱۶۳
 اسماعیل، میرزا - ۴۷۸
 اسماعیل جدید الاسلام - ۶۸۴
 اسماعیل خان فراهانی - ۱۹۷، ۱۹۹
 اسماعیل خان میزان آقاسی - ۴۰۹، ۴۱۰،
 ۴۱۱، ۷۶۸
 اسمیت، گلد - ۱۰۶، ۱۰۷، ۷۳۲، ۷۵۵،
 ۷۶۷
 اشرف خان - ۳۸۰
 اطرام - ۲۵۷
 اغضاد السلطنه، علیقلی میرزا - ۳۲۳، ۳۳۳،
 ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۶۶، ۴۲۳، ۴۵۱
 ۴۵۳، ۶۷۳
 اعتمادالدوله، آقاخان نوری - ۲۶۱، ۴۷۶،
 ۵۰۸، ۵۱۱، ۵۶۸، ۵۹۷، ۶۰۸
 ۶۴۰، ۶۴۵، ۶۷۷

- اعتماد السلطنہ، محمد حسن خان۔ ۲۶،
 ۲۷ ح. ۳۰، ۳۲، ۳۵، ۳۶، ۴۰، ۴۵،
 ۲۰۵، ۲۱۲، ۳۰۸، ۳۴۷، ۳۴۸، ۶۷۶،
 ۶۸۶ ح. ۷۲۶، ۷۳۳-۷۳۵، ۷۷۰
 اعلم الدولہ نقی، دکتر خلیل۔ ۱۹۱ ح.
 ۳۶۶ ح. ۳۸۹، ۷۲۶، ۷۲۹، ۷۳۲ ح.
 ۷۷۱
 اکبر میرزا ظل السلطان۔ ۲۳۲
 اکرم، ملا۔ ۶۲۷
 الہارسلان۔ ۱۷۹
 الکساندر۔ ۵۷
 الکساندر پول = پاول۔ ۱۶۸، ۱۷۰، ۱۷۳،
 ۱۷۵
 الکساندر برنگز۔ ۳۸۱
 اللہ مرادخان۔ ۲۵۳، ۶۳۳
 النبی، لرد۔ ۴۵۷
 ام الخاقان۔ ک. تاج الملوک
 امیر اسد اللہ قاینی۔ ۲۵۲
 امیر اصلان خان۔ ۲۴۱
 امیر بخارا۔ ۶۰۰، ۶۰۲، ۶۰۳، ۶۰۶، ۶۰۷
 امیر خیومر۔ ک. محمد امین خان
 امیرزادہ۔ ک. احمد خان ساعد الملک
 امیر قندھار۔ ک. کبندل خان
 امیر کابل۔ ک. دوست محمد خان
 امیر، امیر کبیر۔ ک. تقی خان
 انبورگر (شارژدافر روس)۔ ۵۷
 امیر معزی، حاج شیخ اسماعیل شیخ۔
 المشایخ۔ ۷۶۲، ۷۷۰
 انور افندی، سعد اللہ۔ ۷۲، ۷۷، ۸۰-۸۳،
 ۸۶، ۸۸، ۸۹، ۹۲-۹۷، ۹۹، ۱۰۱،
 ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۹، ۱۳۲،
 ۱۳۵
 اووستریا۔ ۳۵۸
 اوپر سکوف۔ ۱۷۲
 اورسل۔ ۲۰، ۲۳۱
 ایستویک۔ ۲۹۹، ۳۴۲
 ایلخان۔ ۲۷۱
 ایوانف۔ ۷۶۸
- پ
 بابا گھر کچی، میرزا۔ ۳۰۹
 بابای حکیم، میرزا۔ ۵۶، ۶۰
 باقر، میرزا۔ ۶۰
 باقر خان پدر، میرزا۔ ۷۲۹ ح
 بالیوزی۔ ۴۵۷ ح
 بحری پاشا۔ ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۱۱، ۱۱۲
 برجیس۔ ۳۶، ۱۸۸، ۳۱۱، ۳۲۱، ۳۷۲-
 ۳۷۶، ۳۷۹، ۷۷۰
 برزین۔ ۳۶۹، ۳۸۳
 بروسکی، ژنرال۔ ۲۸۸
 بروگش۔ ۲۰، ۳۴۲، ۷۳۱، ۷۳۳ ح
 بل، دکتر (طیب محمد شاہ)۔ ۱۹۲
 بلیزار یوس۔ ۲۶۰
 بوتنیف۔ ۷۲، ۸۰
 بودا۔ ۴۵۷ ح
 بوغیر۔ ۷۵۷
 بوہل فرانسوی۔ ۲۹۰، ۳۶۴
 بہادر خان جامی۔ ۲۳۷، ۲۳۸
 بہاء اللہ۔ ک. حسین علی، میرزا
 بہرام، ملا۔ ۴۵۳
 بہرام خان۔ ۶۱۹
 بہرام میرزا معز الدولہ۔ ۲۱، ۲۹۲، ۳۴۴،
 ۳۵۵، ۳۸۲، ۴۶۹، ۵۲۲
 بہمن میرزا، بہاء الدولہ۔ ۲۱، ۲۰۰-۲۰۲،
 ۲۳۵، ۲۵۶، ۴۶۵، ۵۱۲، ۶۵۶، ۶۷۷،
 ۷۲۲، ۷۵۲
 بیسمارک۔ ۵۹۸، ۷۵۷
 بیٹنگ۔ ۲۳، ۲۶، ۳۸، ۱۹۱، ۲۸۱،
 ۳۰۰، ۴۰۴، ۶۷۵، ۷۳۱، ۷۶۷
- پ
 پامکوویچ، ژنرال۔ ۵۵، ۵۷، ۱۶۷، ۱۷۲،
 ۲۸۷
 پاشا خان۔ ۳۳۹
 پالمرستون۔ ۶۸، ۷۹، ۱۳۲، ۱۴۰، ۱۴۱،
 ۱۹۶، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۲۰، ۲۲۱،
 ۲۲۶، ۲۳۷، ۲۷۳، ۲۷۲، ۲۹۰، ۳۰۳

۳۹۸، ۴۰۲-۴۱۵، ۴۲۳-۴۴۰، ۴۴۲،
 ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۵۰-۴۵۵،
 ۴۶۱-۴۶۳، ۴۶۵، ۴۶۶، ۴۶۸-۴۸۳،
 ۴۹۴-۴۹۷، ۴۹۹-۵۰۴، ۵۰۸-۵۱۵،
 ۵۲۰-۵۲۶، ۵۲۹-۵۳۱، ۵۳۴-۵۵۰،
 ۵۵۲، ۵۵۶، ۵۶۱-۵۷۵، ۵۷۹-۵۹۷،
 ۵۹۹، ۶۰۲-۶۰۵، ۶۰۸، ۶۱۲-۶۱۴،
 ۶۱۶-۶۲۲، ۶۲۴-۶۳۱، ۶۳۶، ۶۳۸،
 ۶۴۰-۶۴۲، ۶۴۸، ۶۵۱-۶۵۳، ۶۵۵-
 ۷۷۰

توماس سیغور - (وزیر مختار امریکا) - ۵۷۴
 تیلور، سرهنگ - ۷۴، ۸۵، ۵۷۳
 تیمور میرزا - ۲۵۶

ث

ناصر، شیخ - ۷۴، ۷۵، ۸۵، ۸۸، ۱۰۰

ج

چابرخان، شیخ - ۵۸۶، ۵۸۷، ۵۹۷
 جان اکون - ۶۸۰ ح
 جان جانخانم (زن امیر کبیر) - ۲۳
 جان محمد - ۱۱۵ ح
 جبارخان پیشخدمت - ۱۹۳ ح
 جبارخان مصلحت گذار، حاج میرزا - ۲۳۴،
 ۳۴۰، ۳۴۲، ۳۷۴، ۳۸۸، ۵۵۹، ۶۹۱ ح
 جرج مارتش - ۵۷۳، ۵۷۴
 جعفر بابی - ۴۶۹
 جعفر برمکی - ۲۸
 جعفرخان حقایق نگار، میرزا - ۲۸۴، ۵۷۱-
 ۶۳۴ ح، ۶۳۸، ۷۳۸، ۷۶۶، ۷۷۱
 جعفرخان مصارع، حاجی - ۴۰۰
 جعفر علی خان میرینجه - ۴۹۸
 جعفر قلی خان قرآچهداغی - ۲۱، ۲۳۵،
 ۳۶۴، ۶۰۵
 جلال الدین افندی - ۶۵، ۶۶
 جلیل خان جلیلوده، بیات - ۷۱۷
 جلیل یوزباشی - ۷۳۷
 جمال الدین اسدآبادی، صید - ۴۴۴

۳۰۶، ۳۰۸، ۳۱۵، ۳۲۰، ۳۴۸، ۳۴۹،
 ۳۷۵، ۴۰۸، ۴۱۴، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۲۰،
 ۴۲۵، ۴۳۳، ۴۴۹، ۴۶۳-۴۶۸، ۵۰۷-
 ۵۰۹، ۵۱۶، ۵۱۸، ۵۲۳-۵۲۶، ۵۳۰،
 ۵۴۷، ۵۴۸، ۵۵۷، ۵۷۰، ۵۷۹، ۵۹۲،
 ۶۱۴، ۶۱۷، ۶۲۷، ۶۳۰، ۶۴۷، ۶۹۸،
 ۷۰۰، ۷۰۸، ۷۳۹، ۷۴۰، ۷۴۴-۷۴۶

یرکویاشا - ۲۲۶

پرصریا کف - ۷۳

یشت مشهدی، حاجی - ۴۵۳

یسه، معروف به پیشین - ۲۹۲

یطر کبیر - ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۷، ۱۶۸،
 ۱۷۱، ۱۷۳، ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸۲، ۴۲۴، ۶۸۱،
 پلاک اتریشی، دکتر - ۲۳، ۲۴، ۴۰،
 ۲۱۵، ۳۲۱، ۳۳۳، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۵۶،
 ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۵، ۳۶۶، ۶۶۲، ۶۷۵،
 ۷۱۷، ۷۳۱، ۷۵۵، ۷۶۷

بیزانی - ۴۷، ۱۴۳

ت

تاج الملوك (دختر امیر کبیر) - ۲۵ ح
 تاسون = طاسون - ۳۹۹، ۴۱۰، ۴۲۶،
 ۵۲۲، ۵۳۰، ۵۹۰، ۶۲۹، ۶۷۵، ۷۱۰،
 ۷۱۳
 تلورنیه - ۳۹۵ ح
 تزارسک، نیکلا
 تقی خان امیر کبیر، میرزا - ۱۹-۴۹، ۵۳،
 ۵۸-۵۹، ۶۰-۶۲، ۶۶، ۶۹-۷۳، ۷۶-
 ۷۸، ۸۳-۸۵، ۸۶-۹۹، ۱۰۱-۱۲۵،
 ۱۲۷-۱۳۵، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۵۰،
 ۱۵۴، ۱۵۷-۱۵۹، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۷۷،
 ۱۸۱-۱۸۶، ۱۸۸-۱۸۹، ۲۳۳-۲۳۸،
 ۲۴۱، ۲۴۳، ۲۵۴-۲۵۸، ۲۶۱،
 ۲۶۵-۲۸۱، ۲۸۴، ۲۸۸-۲۹۵، ۲۹۸-
 ۳۰۰، ۳۰۲-۳۰۶، ۳۰۸-۳۱۰، ۳۱۲،
 ۳۱۳، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۸-۳۳۵، ۳۳۷-
 ۳۵۰، ۳۵۳، ۳۵۵-۳۵۸، ۳۶۰-۳۳۶،
 ۳۷۱، ۳۷۳-۳۷۶، ۳۷۸-۳۸۳، ۳۸۷-

- جمشیدخان ماکوئی- ۲۳۲
جواد، میرزا- ۱۴۵، ۱۴۳، ۱۴۱، ۱۴۵، ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۱، ۱۹۲
- جهانسوزخان- ۶۷۲
جهانگیر میرزا (خلو زاده امیر کبیر)- ۲۶، ۲۷، ۳۶، ۷۸، ۱۳۱، ۱۹۹، ۶۶۴ ح
- ۷۷۵
جهان مرادخان- ۶۰۲
جیمز موزیه- ۱۶۰، ۲۸۷
- چ
چراغعلی بیگ- ۱۱۵ ح
چراغعلی خان زنگنه- ۲۲، ۲۱۰، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۸، ۲۴۱، ۳۸۲، ۳۹۶، ۶۹۶
چریانقد- ۴۹۴، ۴۹۵، ۴۹۷
چریکف، سرهنگ- ۵۸۱
چستی، جنرال- ۸۴
- ح
حاج سیاح- ۲۰۸ ح، ۲۱۰ ح، ۳۲۳ ح، ۳۳۳ ح، ۷۵۶ ح، ۷۷۱
حاجی قوام- ۲۷۱
حاجی مبارکخواجه- ۶۸۹، ۷۳۱ ح
حجة الله، صاحب الامر، حضرت- ۴۴۶، ۴۵۲
حسن، میرزا- ۲۷، ۱۰۹، ۱۱۲، ۳۴۲، ۳۷۹
حسن خان، میرزا (وزیر نظام)- ۴۳۰، ۴۳۱، ۶۸۲، ۶۹۶ ح، ۷۱۱، ۷۳۸
حسین خان سردار- ۵۱۵ ح
حسن صیاح- ۱۷۸
حسنعلی بیگ، حاجی- ۶۷۲
حسنعلی خان گروسی- ۲۰۶، ۲۹۵، ۵۲۱
حسن متولی تبریزی، میرزا- ۴۲۸
حسن مهندس، میرزا- ۳۹۸
حسین، حضرت- ۴۵۲، ۶۷۱، ۶۷۲
حسین آقاجوانی، حاج- ۳۷۰ ح
- حسین بشرویه‌ای، ملا- ۴۴۴، ۴۴۷، ۴۵۰، ۴۵۳
۴۵۳
حسین بوشهری، شیخ- ۲۱۳، ۲۱۴
حسین پاشاخان، سر قیپ- ۲۳۸، ۲۴۱
حسین خان سپهسالار، میرزا- ۲۴، ۱۴۳، ۱۴۷، ۲۱۱، ۲۲۲، ۳۰۲، ۳۱۳، ۳۸۵، ۵۱۱
حسین خان سردار- ۶۶
حسین خان مصلحت گذار، میرزا- ۲۱۰
حسین خان مقدم- ۵۲۰
حسین خان نوتمن الملک، میرزا- ۵۷۹ ح
حسین خان نظام الدوله (حاکم فارس)- ۲۳۳، ۳۷۴ ح، ۴۴۵
حسینعلی- ۶۰
حسینعلی خان معیر الممالک- ۶۲۳، ۶۶۹
حسینعلی، میرزا (بهاء الله)- ۴۵۵-۴۵۷
حسینقلی، میرزا- ۳۴، ۳۴۹، ۳۵۰، ۵۳۹
حسینقلی خان معیر الممالک بسطامی- ۳۹۶
حسین محبوبی اردکانی- ۳۵۸ ح
حمزه میرزا، حشمت الدوله- ۲۶، ۳۴، ۱۹۸، ۲۳۴، ۲۹۵، ۴۳۱، ۴۳۹، ۴۶۴، ۶۱۷، ۶۶۱
حیدرقلی خان- ۳۲
- خ
خاقان چین- ۱۶۸
خان ازبک- ر. ک. محمد امین خان
خاقلر میرزا احتشام السلطنه- ۳۹۸
خان ملک ساسانی، احمد- ۲۰ ح، ۳۰ ح، ۴۱
ح، ۴۴ ح، ۴۵ ح، ۱۹۰ ح، ۱۹۳ ح، ۱۹۵
ح، ۲۰۹ ح، ۲۱۴ ح، ۲۷۱ ح، ۲۹۲ ح، ۳۶۱ ح، ۳۶۲ ح، ۶۶۹ ح، ۶۷۰ ح، ۶۷۳
ح، ۷۲۵ ح، ۷۲۵ ح، ۷۲۶ ح، ۷۳۱ ح، ۷۳۳ ح، ۷۳۴ ح، ۷۳۶ ح، ۷۴۹ ح، ۷۶۸، ۷۷۱
خدرخان تبرکمن- ۴۹۴، ۴۹۵، ۴۹۷، ۴۹۸

- خدیدجه تجریشی، جبران - ۶۸۲، ۶۸۳، ۷۲۵
 خسروخان گرجی - ۲۳۲
 خسرو میرزا - ۵۴، ۵۳، ۳۲، ۱۶۶، ۱۶۵، ۶۰
 ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۹، ۱۸۱، ۱۸۷، ۵۳۵
- ح
 خواجه عیسی - ۲۶۰
 خواجه نظام الملک - ۱۷۹
 خورشیدخانم (ملیکه دوز) - ۲۹۹
- د
 دالکوروکی = دالغوروکی - ۹۱، ۱۹۲، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۱۶، ۲۲۰، ۲۳۷، ۲۴۱، ۲۴۳، ۲۹۵، ۴۰۴، ۴۰۶، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۳۱، ۴۴۶، ۴۵۶، ۴۶۴، ۴۶۶، ۴۷۳، ۴۸۰، ۴۸۳، ۴۸۶، ۴۸۷، ۴۹۳، ۴۹۶، ۴۹۹-۵۰۳، ۵۱۰، ۵۱۲، ۵۴۳، ۵۴۵، ۵۴۷، ۵۵۷، ۵۸۲، ۵۸۷، ۵۸۹، ۵۹۲، ۶۱۵، ۶۴۴، ۶۴۵، ۶۷۶، ۶۷۹، ۶۸۲، ۶۸۸، ۶۹۹، ۷۰۱، ۷۰۸، ۷۱۰، ۷۱۲، ۷۱۴، ۷۲۴، ۷۳۵، ۷۴۹، ۷۵۴، ۷۶۸
- داودپاشا - ۸۴، ۶۵
 داودخان، حکیم - ۶۷۹
 دربی، لرد - ۲۴۴
 درویش پاشا - ۵۸۱، ۵۸۳، ۵۸۵، ۵۸۶، ۵۹۱، ۵۹۳
 دوکامیل فرانسوی - ۳۶۹
 دوستعلی خان معیرالممالک - ۲۳۳-۲۲۰، ۶۲۳، ۶۶۹، ۶۷۵، ۷۶۸-۷۷۲
 دوست محمدخان بلوچ - ۲۴۰، ۲۴۴، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۳، ۲۵۶، ۶۱۲، ۶۱۳، ۶۳۰، ۶۳۵، ۶۳۸
 دوفرین، لرد - ۶۶۷
 دوکلو، مسیو - ۵۶۱، ۵۷۰
 دولت آبادی - ۳۰۸
 دولت شاهی - ۷۷۰
- دیکسون، دکتر جوزف - ۴۷، ۷۳، ۱۰۱، ۵۶۱، ۶۸۳، ۷۰۸
 دینز، کلنل - ۷۳، ۸۸، ۱۰۲، ۱۳۲
- ذ
 ذوقی، میرزا - ۴۵۲
- ر
 راسل، جنرل - ۷۴۴
 زالمینسون، هنری - ۲۵۶، ۲۹۰، ۲۶۷
 راممهان روی هندی - ۳۶۸
 رحیم اصفهانی، کافمنساز - ۳۹۱
 ردهاوس مترجم - ۷۳
 رسام ازونگی، استاد - ۲۷
 رستم کلانتر، ملا - ۴۳۶
 رشیدالدین فضل الله - ۳۸۳
 رشید پاشا - ۱۷۷، ۱۸۲، ۱۸۳، ۲۲۶، ۵۸۲
 رضا صالح - ۲۳۳
 رضاقلی خان اردلان - ۲۳۲
 رضاقلی خان هدایت - ۴۰، ۴۵، ۱۳۲، ۱۸۴، ۲۰۵، ۲۱۳، ۳۲۴-۳۴۶، ۳۶۳، ۳۸۲، ۶۰۳ - ۶۰۸، ۷۶۱، ۷۶۶، ۷۷۲
 رضاقلی میرزا - ۳۰۹
 رضاگاشی، میرزا - ۱۹۳، ۳۶۵
 رضا کیابی، ملا - ۴۵۳
 رضا مهندس، میرزا - ۳۵۵، ۳۷۸، ۳۹۸
 رضی خان کردستانی، میرزا - ۶۳۴
 رقائیل یونانی - ۳۸۱
 رفیع خان مؤتمن، میرزا - ۲۳، ۲۵۲
 روزی بیک، حاجی - ۶۰۰، ۶۰۱
 ریدربولارد - ۲۱۵
 ریشارخان فرانسوی - ۳۴۴، ۳۶۲، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۲، ۳۸۹، ۷۳۲، ۷۷۱
 رثوف پاشا - ۶۵، ۶۶

سلطان سلیم خان۔ ۹۲، ۱۸۲
 سلطان عبدالمجید خان۔ ۶۹، ۱۱۵، ۱۱۷،
 ۱۳۵، ۱۸۳
 سلطان علی خان۔ ۶۳۱ - ۶۳۵
 سلطان محمد۔ ۹۲
 سلطان محمود اول۔ ۸۸
 سلطان محمود دوم۔ ۶۷، ۶۹، ۸۷،
 ۸۸، ۱۸۲، ۲۲۶
 سلطان مراد چہارم۔ ۸۸، ۹۲
 سلطان مراد میرزا، حمام السلطنہ۔ ۱۹۸،
 ۲۳۴، ۲۳۶، ۲۳۸، ۲۴۱، ۲۴۷،
 ۲۴۸، ۲۵۲، ۲۸۹، ۳۰۹، ۳۳۹،
 ۶۰۵، ۶۱۷، ۶۱۹، ۶۲۰، ۶۲۷،
 ۶۲۹، ۶۴۱، ۶۴۵، ۶۴۸، ۶۶۱،
 ۷۵۸، ۷۵۹
 سلیم خان۔ ۵۹۷
 سلیمان خان اقتدار، امیر۔ ۲۱۰، ۲۳۵،
 ۴۲۹، ۴۳۱، ۵۱۵
 سلیمان خان قاجار، خان خانان (برادر
 مہدعلیا)۔ ۶۶۳، ۶۶۵، ۶۶۸
 سلیم پاشا۔ ۱۰۵، ۱۰۷
 سینو، ۵۶، ۶۰، ۲۸۹، ۳۱۱، ۵۷۱،
 ۵۷۲
 سپہام الدولہ ۳۹۸، ۵۸۶
 سہراب (مترجم)۔ ۷۳، ۲۶۹
 سیف الدولہ، شاہزادہ۔ ۲۷۳، ۲۸۰
 سیف الملوک، میرزا ۲۳۲
 سیناویں ۱۹۹، ۳۴۰، ۵۱۲، ۵۱۳، ۶۷۷،
 ۷۵۳

ش

شارل دوازدہم۔ ۱۶۳
 شانپورغ، میرزا (مترجم)۔ ۵۹
 شاہ پستند خان۔ ۲۴۹
 شاہ خلیل اللہ۔ ۲۵۵
 شاہ رخ (نور نادر شاہ)۔ ۲۵۲
 شاہ صفی۔ ۸۸، ۲۱۸

ژ

زاتی، کاپتان۔ ۳۶۰، ۳۶۴
 زاوچ، لرد۔ ۷۳
 زردشت۔ ۴۵۷
 زکی علی آبادی، میرزا۔ ۳۶۲، ۳۶۴، ۳۷۹
 زمان خان۔ ۳۸۰
 زمان نوری، میرزا۔ ۲۷
 زین العابدین تبریزی، میرزا۔ ۲۷۸

ژ

ژاکب، مادام۔ ۳۶۶
 ژان داوڈ۔ ۷۲، ۱۵۸، ۱۶۴، ۱۸۷، ۱۹۰،
 ۳۵۶، ۳۵۸، ۳۶۰، ۳۶۱
 ۳۷۹، ۳۸۱، ۳۹۲، ۳۹۳، ۵۱۱، ۵۷۵،
 ۵۷۶، ۵۷۹، ۷۷۰
 ژوب۔ ۷۷۲

س

سالار، محمد حسن خان (پسر آصف الدولہ)۔
 ۱۴۵، ۱۹۰، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۱، ۲۰۲،
 ۲۰۶، ۲۱۶، ۲۳۱، ۲۳۳، ۲۴۲، ۲۴۷،
 ۲۸۹، ۳۳۱، ۳۴۹، ۴۲۶، ۴۴۶،
 ۶۰۲، ۶۰۳، ۶۱۷، ۷۶۳، ۷۷۱
 ساہخان ایلی خانی۔ ۶۱۸، ۶۴۲
 سامی افندی۔ ۴۱۴، ۴۵۰، ۵۹۴، ۶۸۲
 سٹاکہولم (کشتی امریکائی)۔ ۳۹۹
 سر جان ملکیم۔ ۱۶۳
 سردار احمد خان۔ ۲۵۲
 سرورش اصفہانی، شمس الشعراء۔ ۳۳۰،
 ۴۵۲
 سعید خان انصاری، میرزا = مؤمن الملک۔
 ۲۷، ۲۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۳۵۹،
 ۳۶۴، ۶۰۸، ۷۵۰، ۷۵۶
 سعید خان بلوچ۔ ۲۵۶
 سفر اندی (تاجر یونانی)۔ ۱۹۲
 سلطان خانم (دختر امیر کبیر)۔ ۲۳
 سلطان خانم (رقاصہ مہدعلیا)۔ ۶۷۳

- شاه عباس - ۳۹۵، ج ۷۱۸
 شاهعلی میرزا - ۳۸۵
 شاه محمد، استاد (جد مادری امیر کبیر) -
 ۲۱
 شاد مرادخان - ۶۵۲
 شریف، میرزا - ۲۷، ۶۴۳، ۶۴۴
 شفیع بزرگ - ۱۱۵
 شفیع خان ۲۰۴، ج ۳۳۸، ۵۴۷، ۵۴۸
 شفیع خان مصلحت گذار - ۷۳۹، ۷۴۱،
 ۷۴۲
 شفیع کوچک - ۱۱۵
 شفیع، میرزا ۳۳۷، ۳۸۲، ۴۴۳، ۵۶۸
 شکرالله خان - ۲۷۱
 سلیم رحیم ۳۳۵، ۳۶۲، ۳۶۵
 شهبازخان، حاجی (عموی امیر کبیر) -
 ۲۳، ج ۲۰
 شیخ الاسلام تبریز - ۱۸۲، ۴۲۴، ۴۲۷،
 ۴۴۷، ۴۳۵
 شیخ سیف ۲۲۷، ۳۰۴، ج ۳۰۵
 شیخعلی، ملا - ۴۵۲، ۴۵۵
 شیخ نصرخان (حاکم بندر بوشهر) -
 ۳۰۵، ۲۳۳
 شیرخان عین الملک - ۶۶۵، ۶۷۱،
 ج ۲۲۱، ۷۲۳
- ص
 صاحب دیوان - ۲۲۴
 صادق، کرمانی چدن ساز - ۳۹۱
 صادق رنگ آمیز - ۳۳۳
 صادق طبیب، میرزا - ۳۳۵
 صادق وقایع نگار، میرزا - ۶۵، ۲۱۴
 صارم افندی - ۶۹، ۷۵، ۸۱، ۸۲
 صالح شیرازی، میرزا - ۵۶، ۵۸، ۶۰،
 ۱۶۲، ۱۶۴، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۴
 ۳۸۵، ۴۲۴، ۷۷۰
 صدرالمالک - ۶۹۷
 صفدر بیگ - ۲۵۷
- صمصامخان - ۲۳۸
 صید سعیدخان - ۳۰۴
 صید محمدخان - ۶۲۵، ۶۲۶، ۶۲۸،
 ۶۴۰، ۶۴۱، ۶۴۵، ۶۴۷
- ض
 ضیاء الملک - ۷۳۴
- ط
 طاووس خان ۴۴۰
 طاهر اصفهانی، میرزا - ۳۳۵، ۷۷۲
 ظاهر شعری دیباچه نگار، میرزا - ۴۵۱،
 ۴۵۴
 طهماسب بیگ، حاج (جد امیر کبیر) -
 ۲۰
 طهماسب دوم صفوی، شاه - ۶۷۴
 طهماسب میرزا، مؤید الدوله - ۳۴، ۲۶۹،
 ۳۰۵، ۲۵۰
- ظ
 ظل السلطان - ر. ک. مسعود میرزا
 ظهیر الدوله - ر. ک. یار محمدخان
- ع
 عارف پاشا - ۱۱۵، ۱۱۸
 عالی افندی - ۱۶۱، ۱۴۳
 عباس (پدر طهماسب بیگ) - ۲۰، ج ۳۴
 عباس، کرمانی - ۳۹۱
 عباس افندی، عبدالبهاء - ۴۵۷
 عباس خان ۳۹۷، ۵۰۴، ۵۰۹، ۵۱۳
 عباس خان - ۶۳۱، ۶۳۲، ۶۳۳
 عباسقلی خان پسیان - ۶۱۸، ۶۲۱، ج ۶۴۵
 عباسقلی خان جوانشیر - ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۱۰
 عباسقلی خان دره جزی - ۲۳۷
 عباس گیلانی، حاج - ۴۱۰
 عباس میرزا ملک آرا - ۲۹، ۳۳، ۳۵، ۴۱،
 ۵۴، ۵۸، ۶۰، ۶۴، ۶۶، ۱۵۸، ۱۶۱

عبداللہ مستوفی۔ ۲۸ ح، ۷۷۲	۲۵۱، ۱۹۵، ۱۸۲، ۱۶۹، ۱۶۶
عبدالمحمد مطبوعہ چی، حاجی۔ ۳۷۴	۲۹۲، ۲۸۸، ۲۸۶، ۲۳۳، ۲۵۷
عبدالوہاب خان، میرزا۔ ۳۰ ح، ۳۶۵، ۴۵۱، ۷۵۹	۳۵۵، ۳۵۳، ۳۳۲، ۳۰۵، ۲۹۷
عیدل۔ ۴۰۹	۳۸۸، ۳۸۲، ۳۷۸، ۳۷۴، ۳۶۹
عثمان پاشا۔ ۸۸ ح	۴۶۳، ۵۱۴ ح، ۶۸۳، ۶۸۵، ۷۰۷
عزت الدولہ (زن امیر کبیر)۔ ۱۹، ۲۴، ۲۵، ۴۸، ۴۹، ۶۶۶، ۶۶۷، ۶۷۳ ح، ۶۸۹، ۶۹۴، ۶۹۵ ح، ۷۰۳، ۷۱۷، ۷۱۸، ۷۲۴، ۷۲۶، ۷۳۳	۷۴۷، ۷۴۵، ۷۴۰، ۷۲۵ ح، ۷۲۲، ۷۲۲، ۷۶۹
عزیز خان آجودانباشی۔ ۲۳، ۳۶۳	عبدالحصین تہرانی، شیخ۔ ۳۰۸، ۳۴۳
عزیز خان مکرئی۔ ۴۵، ۲۰۶، ۴۵۳	عبدالحمید قتاد۔ ۳۹۲
علی میرزا (یسر قائم مقام)۔ ۲۲، ۳۱	عبدالرحمن پاشا۔ ۶۴
علی، میرزا سید۔ ۳۶۶	عبدالرحیم، ددریش۔ ۴۵۳
علی، مشہدی۔ ۳۹۱	عبدالرحیم بروجردی، شیخ۔ ۳۰۸
علی اصغر مجتہد، حاجی میرزا۔ ۴۲۴، ۴۲۷، ۴۳۱، ۴۴۷	عبدالرحیم خان، میرزا۔ ۲۴
علی اکبر بیگ۔ ۱۱۸، ۱۳۴، ۷۲۹	عبدالرحیم سروی، میرزا۔ ۴۵۲، ۴۵۴، ۴۵۵
علی اکبر تبریزی، میرزا۔ ۶۰	عبدالرسول، میرزا۔ ۳۶۲، ۳۶۴، ۳۷۹
علی بیگ۔ ۲۹۸	عبدالرسول خان مہندس۔ ۶۲۵
علی خان، میرزا۔ ۲۶	عبدالغزیز، ملا۔ ۹۹ ح
علی خان نایب فراشخانہ۔ ۷۲۶	عبدالعلی، میرزا۔ ۳۲
علی خان امین الدولہ، میرزا۔ ۲۹، ۱۴۸، ۷۷۱	عبدالعلی اعتماد مقدم۔ ۷۲۵ ح، ۷۳۳ ح، ۷۳۴ ح
علی خان حاجب الدولہ، میرزا۔ ۴۵۵	عبدالعلی خان ادیب الملک۔ ۱۹۳ ح، ۶۷۳ ح، ۷۲۵، ۷۳۳ ح، ۷۳۴، ۷۳۶
علی خان قراگوزلو، مرتیب۔ ۲۳۲	عبدالکریم، میرزا۔ ۴۵۳
علی مراغہ ای، اعتماد السلطنہ۔ ۱۹۹، ۶۷۱، ۶۷۳، ۶۷۶، ۷۲۵، ۷۲۹، ۷۳۱، ۷۳۳، ۷۳۶، ۷۴۴	عبدالکریم قندھاری، حاجی۔ ۵۳۷، ۵۳۹، ۵۴۸
علی راسم افندی۔ ۵۹۴	عبداللہ شماع۔ ۳۹۱
علبرضا پاشا۔ ۶۴، ۶۸، ۸۲، ۸۷، ۹۲، ۹۳، ۱۴۸، ۱۵۱، ۲۳۴	عبداللہ، سید۔ ۲۷۴
علی شہینزادہ۔ ۳۲۳ ح	عبداللہ، میرزا، مترجم۔ ۱۸۸، ۲۴۲، ۳۷۱، ۳۷۴، ۷۷۰
علیقلی میرزا، اعتماد السلطنہ۔ ۳۶، ۳۷، ۴۲، ۴۵، ۴۷، ۴۸، ۴۶۶، ۴۰۰	عبداللہ انور۔ ۱۸۴ ح
علی، ۶۶۶ ح، ۶۶۶، ۶۷۰، ۶۷۳ ح، ۶۷۵، ۷۵۶، ۷۶۱، ۷۶۹	عبداللہ پاشا۔ ۹۹
علیمحمد شیرازی، سید (باب)۔ ۳۴۷	عبداللہ خان۔ ۲۷۰، ۲۷۱
	عبداللہ خان امین الدولہ، میرزا۔ ۶۷
	عبداللہ خان صادم الدولہ۔ ۲۳۳
	عبداللہ خان قاجار (عکاس باشی)۔ ۳۶۷
	عبداللہ خان معمار باشی۔ ۳۴۴

- فرج‌الله، منشی - ۷۷۰
فرج، آقا - ۶۸۹
فرخ‌خان امین‌الدوله - ۵۷۸
فرخ‌خان مکری - ۳۴
فردوسی - ۶۰۴
فرهاد میرزا معتمدالدوله - ۳۴، ۶۲۷، ۳۵
فروغی، محمود - ۷۷۰
فروغی، میرزا ابوالحسن‌خان - ۳۹۴
فروغی، میرزا محمدعلی‌خان - ۹۳۴، ۴۵۳، ۷۷۰
فریدون میرزا - ۳۳، ۳۴، ۶۱۰، ۶۵۶
فریزر - ۱۶۱
فریگان - ۱۶۰
فریه، ژنرال - ۲۸۸، ۵۷۱
فضل‌الله، میرزا - ۲۵، ۱۹۴، ۱۹۵، ۲۰۵، ۲۷۰، ۲۵۵
۵۱۱، ۶۸۵، ۷۰۶، ۷۲۰، ۷۵۵
فضل‌الله‌خان میر پنج همدانی - ۳۸۳
فضل‌الله نصیرالسلطنت - ۱۹۲
فکتی ایتالیائی - ۳۶۰، ۳۶۵
فیروز کاظم‌زاده - ۲۱۶
فیروز میرزا، نصرت‌الدوله (حاکم فارس) -
۲۳۵، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۹۵
۳۰۴، ۳۰۵، ۵۳۳، ۶۴۵
فیض‌الله شیخ‌الاسلام، ملا - ۶۲۳
فیض محمود افندی - ۶۲
- ق**
قائمی - ۳۳۰، ۴۵۱
قاسم، مشهدی - ۱۴۷
قاسم‌خان - ۳۲۸
قاسم‌خان قنچار، امیر - ۶۶۶، ۶۸۶
قاسم غنی، دکتر - ۲۹، ۷۵۹، ۷۶۸
قافر قران حکیم شویت - ۳۳۵
قاسم‌مقام اول، میرزا بزرگت - ۲۰، ۲۹،
۶۴، ۱۵۸، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۶۵،
۱۸۲، ۲۱۰، ۲۸۶، ۳۰۲، ۳۷۸، ۴۶۷
قاسم‌مقام فراهانی، میرزا ابوالقاسم - ۱۹
۲۶، ۲۵، ۲۹-۳۶، ۴۱، ۴۴، ۴۶
- ۴۴۸-۴۴۲، ۴۵۰، ۴۵۲، ۴۵۵، ۴۵۶
علینقی‌خان، میر - ۷۶۸، ۷۶۳
عزایت‌الله امین لشکر، میرزا - ۲۹۷،
۳۰۲
عون‌الدوله - ۴۱
عیسی‌خان قاجار - ۶۰، ۲۷۸، ۳۶۹، ۴۰۰
- غ**
غلام‌حسین ادیب - ۷۲۶، ۷۲۸، ۷۵۷
۷۶۴، ۷۷۱
غلام‌حسین‌خان صاحب‌اختیار، میرزا - ۲۷۲
۷۲۵
- ف**
فارس‌خان، شیخ - ۵۸۵، ۵۸۶
فاضل‌خان گروسی - ۳۲
فاطمه سلطان (مادر امیر کبیر) - ۲۱
فتاح، میر - ۴۲۸
فتح‌الله، استاد - ۳۸۸
فتح‌الله، ملا - ۲۷۵
فتح‌الله، میرزا - ۵۶۰
فتح‌الله‌خان - ۲۷۰، ۲۷۱
فتحعلی آخوندزاده، میرزا - ۳۶۵، ۳۸۰،
۵۵۶
فتحعلی‌خان بیگلربیگی - ۲۲۴، ۲۳۳، ۲۴۲،
۲۵۸
فتحعلی‌خان رشتی - ۶۴
فتحعلی‌شام - ۴۱، ۴۲، ۶۴، ۸۸، ۲۳۳،
۲۴۱، ۲۵۵، ۲۶۶، ۲۷۳، ۲۷۵، ۲۸۱،
۳۰۴، ۳۳۲، ۳۳۷، ۳۸۸، ۳۹۵،
۳۹۷، ۴۴۰، ۴۶۹، ۶۷۰، ۷۰۰، ۷۱۹،
۷۶۸
فخرالدوله - ۶۶۲، ۶۶۹
فرانتس - ۱۹۲، ۱۹۴، ۱۹۹، ۲۱۰، ۲۳۵،
۴۲۸، ۵۱۲، ۵۱۸-۵۲۱، ۵۵۷، ۵۶۱،
۵۶۹، ۵۷۰، ۵۸۲، ۵۹۵، ۶۵۶، ۶۷۵،
۶۹۸، ۶۹۷
فرانسوا ژوزف - ۳۵۷

- ۴۹، ۵۳، ۵۴، ۵۶، ۵۷، ۶۰، ۶۴۔
 ۶۸، ۷۱، ۸۸، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۱۔
 ۱۶۵، ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۹۰، ۱۹۶، ۲۰۲،
 ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۶، ۲۲۶،
 ۲۳۳، ۲۵۵، ۲۶۵، ۲۶۹، ۲۸۸، ۳۱۰،
 ۴۲۵، ۴۶۷، ۵۴۵، ۶۵۷، ۶۶۷، ۷۲۳،
 ۷۶۹، ۷۷۲
- قراپت، خواجہ (تاجر روسی)۔ ۲۹۷
 قلیچخان۔ ۶۰۲
 قیات ترکمن۔ ۶۸۳
- گ
- گوراوزلی، سر۔ ۳۰۲، ۳۳۷
 گولسی، لرد۔ ۷۹، ۱۴۰، ۱۶۳، ۱۴۸،
 ۱۵۴، ۲۳۴
 گہندلخان۔ ۲۵۲، ۲۵۳، ۶۱۲، ۶۱۳،
 ۶۲۸، ۶۳۰-۶۳۵، ۶۴۰، ۶۴۱، ۶۴۳،
 ۶۴۴
 گاردان، زئرال۔ ۲۸۶
 گرگینخان ارمی۔ ۲۹۴
 گریبایدوف۔ ۵۴، ۵۵، ۵۷، ۷۰۸ ح
 گلینخانم۔ ۶۵۶ ح
 گوستر اتریشی۔ ۲۹۲، ۲۹۴، ۳۵۸ ح،
 ۳۶۰-۳۶۳
 گیون۔ ۱۶۳
 گیزو۔ ۵۵۳، ۵۵۸، ۵۶۰
- گ
- گران (نقاش فرانسوی)۔ ۲۸
 لسان الملک سپہر۔ ۲۳۴، ۲۶۸، ۷۰۳،
 ۷۶۶، ۷۷۲
 لطفعلی۔ ۴۰
 لومر فرانسوی۔ ۳۶۷
 لوئی فیلیپ۔ ۵۵۸، ۵۶۰
 لوئی یازدہم۔ ۳۰۱
 لیندزی۔ ۲۸۸-۲۹۰، ۳۸۸
- م
- مادروسخان۔ ۲۰۹
 مارسی۔ ۵۷۶
 مادکام۔ ۲۱، ۲۶۷
- کاتب افندی۔ ۱۸۹، ۹۲
 کانرین۔ ۱۷۳ ح
 کارنقا = چرنطی۔ ۳۶۰، ۳۶۴، ۳۶۵
 کارول اسپینر۔ ۵۷۵، ۵۷۸
 کازولانی، دکتر۔ ۲۸، ۳۳۴، ۳۳۶
 کازرپلو اینتالبائی۔ ۳۶۶
 کاسلرو۔ ۱۶۲
 کاظمخان شیمی، میرزا۔ ۳۶۵
 کاظمخان نظام الملک، میرزا۔ ۲۸۴، ۲۸۵
 کاظم رشتی، سید۔ ۴۴۳
 کاظمی، باقر۔ ۵۹۸
 کامران میرزا۔ ۶۲۸، ۶۴۵
 کاملباشا۔ ۱۰۳، ۱۰۴
 کائینگ۔ ۶۵، ۶۶، ۷۳-۷۵، ۷۹، ۸۰،
 ۸۳، ۸۵، ۸۶، ۹۰، ۹۱، ۹۴، ۹۶-۹۸،
 ۱۰۰، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۳۲
 کبرندی، مومبو۔ ۵۶۹
 کپرنیک۔ ۱۶۲
 کرزن، ریرت، لرد۔ ۲۱، ۴۲، ۶۲، ۷۰،
 ۷۱، ۷۳، ۷۸، ۸۳، ۸۵، ۱۰۹، ۱۱۰،
 ۳۶۷، ۴۶۷، ۶۷۵، ۷۳۶، ۷۶۷
 کرڈیئر۔ ۳۵۸-۳۶۰، ۳۶۴
 کرملیک، دکتر۔ ۳۴ ح، ۳۳۲
 کریمتی۔ ۲۸۸
 کریمخان زند۔ ۲۷۹
 کسروی، احمد۔ ۴۴۲ ح، ۴۵۶، ۴۵۷ ح، ۷۷۲

- مارکف۔ ۲۹۲
 مارکویولو۔ ۲۵۷
 مالموف۔ ۵۴
 مامزیوری، لرد۔ ۶۸۶، ۶۱۴، ۶۱۵، ۶۴۷، ۷۴۰-۷۴۲، ۷۴۴، ۷۴۶، ۷۴۷، ۷۵۴
 منکالف روسی۔ ۴۱۰
 مجید آھی مازندران، میرزا۔ ۴۵۶
 محبعلی خان ماکوئی۔ ۲۷، ۲۳۲
 محبعلی یکانلو، میرزا۔ ۳۷۹، ۳۸۰
 محسن خان، میرزا۔ ۲۰۹، ۲۱۰، ۳۶۲، ۳۷۷
 محمد، سید۔ ۲۷۴
 محمد، ملا۔ ۶۶۰
 محمد، میرزا (پسر قائم مقام)۔ ۲۲، ۳۱
 محمد آقا (تاجر)۔ ۴۹۴، ۴۹۵
 محمد ابراهیم خان۔ ۶۲۴، ۶۲۵، ۶۳۶
 محمد ابراهیم نقاش، باشی۔ ۲۸
 محمد اصقہانی، میرزا سید۔ ۴۵۴
 محمد اکبر خان۔ ۲۴۴، ۲۵۶، ۶۱۲، ۶۳۵
 محمد امین (خان ازبک)۔ ۶۰۲-۶۱۰
 محمد امین خان۔ ۴۹۳
 محمد باقر خان، سردار۔ ۲۵۸، ۲۵۹
 محمد باقر مجتہد، حاجی میرزا۔ ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۳۰، ۴۳۱
 محمد بن عبدالصبور خوئی، طبیب۔ ۳۳۲
 محمد بیگلربیگی، میرزا۔ ۲۴۹، ۲۴۵، ۲۴۶
 محمد تاجر تبریزی، حاجی میرزا۔ ۳۹۱، ۴۵۳، ۷۲۶
 محمد تقی بیک۔ ۲۳۸
 محمد تقی، حاج سید۔ ۷۳۸
 محمد تقی خان احتساب الملک۔ ۶۷۳
 محمد تقی هروی، ملا۔ ۴۵۳
 محمد جعفر (برادر صالح شیرازی)۔ ۳۶۹، ۳۷۰
 محمد حسن، آقا۔ ۴۵، ۶۰۲
 محمد حسن چابری انصاری، حاج شیخ۔ ۷۷۲، ۷۶۲
 محمد حسن خان اعتماد السلطنہ۔ ۶۷۳، ۶۷۴، ۷۰۰، ۷۶۴، ۷۶۶، ۷۷۱
 محمد حسن خان سردار ایروانی۔ ۲۶۶، ۴۳۶، ۷۰۸، ۷۱۳، ۷۲۳، ۷۳۰، ۷۴۴، ۷۵۱، ۷۵۴، ۷۶۴
 محمد حسن خان قاجار۔ ۳۶۲، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۷۹
 محمد حسن خان وزیر نظام۔ ۲۲، ۲۴-۲۶، ۳۵، ۴۴
 محمد حسن صفدوقدار۔ ۶۹۱
 محمد حسین بیک افشار۔ ۳۹۱
 محمد حسین تبریزی (مترجم)۔ ۳۸۳
 محمد حسین ترک۔ ۴۵۵
 محمد حسین جبه دارباشی، حاجی۔ ۲۹۵
 محمد حسین خان اشیک آقاسی۔ ۵۶، ۶۳۷
 محمد حسین خان گنہ گنہ۔ ۱۹۳
 محمد حسین صدر، میرزا۔ ۳۴۰، ۵۰۷، ۵۰۹، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۳، ۶۲۷
 محمد حسین، ۶۹۱، ۶۹۲، ۷۲۴، ۷۳۵، ۷۳۸، ۷۴۸، ۷۴۹، ۷۵۰، ۷۶۹
 محمد حسین قراہانی، میرزا، دبیر الملک۔ ۱۵۸، ۱۸۵، ۲۰۸، ۲۰۹، ۷۷۰
 محمد حسین فروغی ذکاء الملک، میرزا۔ ۷۷۰
 محمد حسین گلین، میرزا، حالت۔ ۷۷۲
 محمد حسین ملک الکتاب قراہانی۔ ۴۴، ۷۱
 محمد حکیم باشی، میرزا۔ ۶۰
 محمد خان۔ ۵۸۶
 محمد خان، حاجی۔ ۲۱، ۴۰۰
 محمد خان بہادر۔ ۷۷۱
 محمد خان بزنگنہ، امیر نظام۔ ۳۳، ۳۵-۳۷، ۴۱، ۵۶، ۶۰، ۶۱، ۱۸۱، ۲۰۷، ۳۳۰
 محمد خان فودکی۔ ۲۵۲
 محمد خان کلاتر، میرزا۔ ۳۲۱، ۴۱۰

- محمدخان مصلحت گذار، میرزا۔ ۲۲۴، ۳۷۱، ح ۵۷۳
- محمد رحیم خان۔ ۳۲۸، ۵۸۲
- محمد رضا خان فراہانی۔ ۳۱۰، ۳۳۵، ۵۴۱، ۵۴۲، ۵۴۵، ۵۴۶
- محمد رضا خان نخعی۔ ۲۴۹، ۴۴۱
- محمد رضا خان سالار حشمت۔ ۷۶۳ ح
- محمد زکی خان نوری۔ ۲۲۵، ح ۲۷۱
- محمد سعید عثمانی، ملا میرزا۔ ۲۵۸، ۲۵۹
- محمد شاہ۔ ۲۵، ۳۴، ۳۵، ۴۰، ۴۱، ح ۵۶، ۶۰، ۶۸، ۶۹، ۷۱، ۷۶، ۸۰، ح ۸۱، ۸۹، ۹۵، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۲۸، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۴۰، ۱۴۳، ۱۶۳، ۱۹۲، ۱۹۴، ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۰۷، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۴۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۶۰، ۲۶۶، ۲۶۹، ۲۷۲، ۲۷۴، ۲۷۶، ۲۸۷، ۲۸۹، ۳۰۴، ح ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۶، ۳۲۳، ۳۳۷، ۳۳۷، ۳۴۳، ۳۵۳، ۳۶۵، ۳۶۹، ۳۷۴، ۳۸۹، ۳۹۸، ۴۰۷، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۳، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۴، ۴۶۹، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۷، ۴۷۹، ۴۸۱، ۴۸۳، ۴۸۶، ۴۹۴، ۴۹۹، ۵۰۷، ۵۱۲، ۵۱۴، ح ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۱۹، ۵۲۰، ۵۲۶، ۵۲۶، ۵۴۰، ۵۴۶، ۵۵۸، ۵۶۱، ۵۶۲، ۵۶۴، ۵۶۶، ۵۷۰، ۶۰۰، ۶۱۲، ۶۱۳، ۶۳۱، ۶۳۶، ۶۳۷، ۶۵۷، ۶۶۳، ۶۶۶، ۶۷۷، ۶۸۳، ۶۹۷، ۷۰۰، ۷۲۳، ۷۲۵، ح ۷۳۰، ۷۳۳
- محمد شریف بابی۔ ۶۰۷، ۶۰۸
- محمد شفیع قزوینی۔ ۴۰۵، ۷۶۲، ۷۶۳ ح ۷۷۰
- محمد صادق خان گروسی۔ ۴۵۳
- محمد صالح اصفہانی، شیخ۔ ۳۶۶
- محمد صالح تبریزی، میرزا۔ ۳۴، ح ۳۸۹، ۷۷۱
- محمد ظاہر خان قزوینی۔ ۶۰
- محمد عثمان (قاضی ہرات)۔ ۶۲۳
- محمد عظیم خان۔ ۶۳۷
- محمد علی آشتیانی، میرزا۔ ۶۶
- محمد علی بابر قزوینی قدوس، ملا۔ ۴۴۴، ۴۴۹، ۴۴۷
- محمد علی بیگ، میرزا۔ ۵۹۳
- محمد علی پاشا۔ ۸۵، ۳۷۰، ۴۸۶ ح ۵۵۸، ۵۶۰
- محمد علی جمالزادہ۔ ۶۸۳ ح ۷۶۷
- محمد علی خان ایشیک آقاسی۔ ۵۶۸
- محمد علی خان پیکریگی (پسر آصف الدولہ)۔ ۲۳۵، ۲۴۱، ۲۴۵، ۲۴۶
- محمد علی خان تربیت، میرزا۔ ۵۸۲ ح
- محمد علی خان میسنانی۔ ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۸، ۲۵۹
- محمد علی خان شیرازی، میرزا۔ ۱۲۰، ۱۳۹، ۱۴۲، ۱۴۷، ۱۵۰، ۱۵۲، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۳۴، ۲۳۹، ۳۳۳، ۳۵۵، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۸، ۳۷۹، ۳۸۱، ۳۸۳، ۴۷۴، ۴۹۷، ۵۰۱، ۵۵۸، ۵۶۰، ۵۶۷، ۵۸۳، ۵۸۵، ۵۸۸، ۵۹۷، ۶۵۶، ۶۷۹ ح ۶۹۱، ۶۹۸، ۶۹۹، ۷۰۱، ۷۰۲، ۷۱۵، ۷۷۱، ۷۶۸، ۳۷۹
- محمد علی خان یاور۔ ۷۶۳
- محمد علی زنجانی، ملا، حجت۔ ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۷، ۴۵۰، ۴۵۵، ۴۵۷
- محمد علی فراہانی، میرزا۔ ۳۲، ۳۳
- محمد علی کریم زادہ۔ ۴۹ ح ۷۱۶، ح ۷۳۴
- محمد علی مہندس، میرزا۔ ۵۴۸
- محمد علی میرزا دولتشاہ۔ ۶۴، ۶۵، ۳۳۲
- محمد عمر خان سردار۔ ۲۵۷
- محمد قربان، کربلائی (پدر امیر کبیر)۔ ۲۰، ۲۱، ۳۰، ۳۳، ۴۱، ۷۵۶
- محمد قلی بیگ۔ ۳۹۵
- محمد قلی خان۔ ۲۴۶، ۲۹۵، ۳۷۹، ۳۸۰
- محمد قوام الدولہ، میرزا۔ ۶۱۰
- محمد کریم خان کرمانی قاجار، حاجی۔

- ۴۴۳
محمد کله‌پز- ۳۳۳
محمد گرم‌رودی، سنار- ۳۳۰
محمد مهدی، میرزا- ۴۲۵
محمد سیدی ملک‌التجار- ۴۱۴
محمد میرزا- ۷۲۲ ح
محمد ناصر خان سردار- ۲۴۰
محمد نایب جناب‌خانه، میرزا- ۴۵۴
محمد ولی حکیم‌باشی، میرزا- ۳۳۴
محمد ولی خان، سرهنگ- ۳۲۲، ۴۱۱،
۴۶۹، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۹۵، ۴۹۶، ۴۹۸
محمد ولی میرزا- ۶۷۰، ۶۷۱
محمد یوسف میرزا، شاهزاده- ۶۲۹، ۶۴۵
محمد یوسف مروی- ۲۵۲ ح، ۶۱۸ ح،
۶۲۳ ح، ۷۷۲
محمود باش- ۶۹
محمود خان آجودانباشی- ۳۴۱، ۳۶۳،
۶۸۷
محمود خان احتشام‌السلطنه، میرزا-
۲۰۹ ح، ۵۸۲ ح، ۵۹۸
محمود خان قراقرلو، میرزا- ۵۱۱، ۵۳۱،
۵۳۲
محمود فرهادی معتدل- ۲۲۲ ح
محمود کبیرائی- ۶۲۳ ح، ۷۷۰
محمود محمود- ۶۱۲، ۷۶۹، ۷۷۲
محمود میرزا- ۶۵۶، ۷۷۱
محمود نظام‌العلماء، حاجی- ۶۰
محمود هدایت- ۱۶۱ ح، ۷۷۲
مخبر السلطنه هدایت، مهدیقلی- ۴۰ ح،
۶۵ ح، ۲۱۳ ح، ۳۲۴ ح، ۳۴۶ ح، ۶۰۵ ح،
۶۷۵ ح، ۶۷۴، ۷۲۵، ۷۷۲
مخبر الملک- ۳۶۱
مذم، کنت- ۷۲
مراد- ۱۱۵ ح
مریم- ۶۷۹ ح
مزیں الدوله- ۳۶۷
مسعود انصاری، میرزا- ۲۰۷، ۵۶۲، ۵۶۴،
- ۵۶۹
مسعود گرم‌رودی، میرزا- ۱۷۶
مسعود میرزا ظل‌السلطان- ۲۵، ۵۵-۵۷،
۶۰
مشیر الدوله، میرزا جعفر خان- ۴۱، ۶۸-
۷۱، ۷۳، ۷۴، ۸۱، ۸۷، ۱۰۲، ۱۲۵،
۱۳۸، ۱۳۹، ۱۵۰، ۱۵۹، ۲۰۸-۲۱۰،
۲۱۵، ۲۱۷، ۳۳۹، ۳۷۹، ۳۹۲، ۳۹۸،
۵۸۱-۵۸۸، ۵۹۱، ۵۹۳، ۵۹۶، ۵۹۷،
۶۶۲، ۶۶۳ ح، ۶۹۲، ۷۲۱، ۷۲۱
مشیر الدوله، میرزا حسین خان- ۵۴۷-۵۵۰،
۵۵۱ ح، ۷۵۷
مشیر الدوله، میرزا محسن خان- ۲۱۱، ۳۶۴،
۳۷۹
مشیر الملک- ۲۷۱
مصطفی، حاجی- ۱۰۷، ۲۱۶
مصطفی خان افشار، میرزا- ۵۶، ۵۷، ۱۶۶،
۱۷۹، ۳۲۹، ۵۳۵، ۵۳۶، ۷۷۰
مصطفی شوشتری مدنی، سید- ۲۲۴
مصطفی فلیخان میرینجه- ۳۲۳
مطراستو، میکائیل- ۲۹۲-۲۹۴، ۳۶۲،
۳۶۴
مظفر الدین شام- ۷۷۲
مظفر الدین میرزا- ۲۳، ۲۵
معاون الدوله غفاری- ۳۵۸ ح
معتضد الدوله، حاج- ۲۸
معتضد الدوله- ۷۶۹
معزی، شیخ‌المشایخ- ۳۰۸ ح
معیر المعالمک- ۲۲۴، ۳۶۲
مکنان، لرد- ۲۵۶
مکنیل- ۵۱۶
ملا صدری- ۴۵۲
ملا محمد- ۴۷
ملک‌التجار، حاج- ۴۱ ح
ملک‌الکتاب- ۶۸۵
ملک قاسم میرزا- ۱۹۳
منوچهر خان معتضد الدوله- ۵۶، ۴۴۵،

- سوخین (مترجم)۔ ۷۳
 موریر، جینز۔ ۱۶۱
 موسی داود۔ ۳۷۹
 موسی، میرزا (برادر قائم مقام)۔ ۳۲، ۲۱۴، ۲۷۷
 موسی خان قاجار۔ ۴۷۳
 مون تیش۔ ۸۵، ۳۸۸
 مؤید انولہ۔ ۲۷۹
 مہتر یعقوب۔ ۶۵۵
 مہدعلیا، جہان خانم۔ ۴۹، ۱۸۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۴۵۲-۴۵۴، ۶۵۲، ۶۶۵-
 ۶۷۱، ۶۷۳، ۶۷۵، ۶۸۲، ۶۸۳، ۶۸۵، ۶۸۸-۶۹۱، ۶۹۷، ۶۹۹، ۷۰۳، ۷۰۷، ۷۰۸، ۷۱۴، ۷۱۷، ۷۲۱، ۷۲۳، ۷۲۹-۷۳۴، ۷۳۶، ۷۴۴، ۷۴۵، ۷۵۱
 مہدی اعتماد مقدم۔ ۷۳۴
 مہدی خان تیریزی۔ ۴۵، ۲۶۹، ۷۲۶
 مہدیقلی میرزا۔ ۴۷۵، ۴۹۴-۴۹۶، ۴۹۸-۵۰۳، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۰۸، ۵۰۹، ۵۱۲، ۵۱۳، ۶۸۲
 مہدی ملک التجار۔ ۳۴۲
 مہدی ملک الکتاب، میرزا۔ ۲۵، ۴۴
 مہر دل خان۔ ۲۵۳، ۳۳۱
 میر آقاسی خان۔ ۳۸۸
 میرزا آقا۔ ۳۶۵، ۳۷۹، ۳۸۵
 میرزا آقاسی، حاجی۔ ۳۷، ۴۵، ۶۹، ۷۵، ۷۸، ۷۹، ۸۹، ۹۳، ۹۵، ۱۰۲، ۱۱۶-۱۲۰، ۱۲۲-۱۲۵، ۱۲۸-۱۳۴، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۸، ۱۶۴، ۱۸۵، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۶، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۱۴، ۲۳۲، ۲۳۶، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۹، ۲۶۵، ۲۶۵-۲۶۸، ۲۷۱، ۲۷۲، ۳۱۲، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۳۵، ۳۳۵، ۳۷۵، ۳۷۴، ۳۹۱، ۳۹۶، ۴۰۹، ۴۴۵، ۴۷۳، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۸۳، ۴۸۸، ۴۹۲، ۴۹۳، ۵۱۷-۵۱۹، ۵۳۷، ۵۳۸، ۵۴۲، ۵۵۳، ۵۵۴، ۵۵۶-۵۶۰
- ۵۶۴-۵۶۸، ۶۵۷، ۶۶۳، ۶۷۲، ۷۵۵
 میرزا بزرگ۔ ۵۱۱
 میرزا بزرگ خان۔ ۶۱۸، ۶۲۲، ۶۲۵-۶۲۸
 میرزا جانی کاشانی، حاجی۔ ۳۴۷، ۳۴۸، ۷۷۲
 میرزا سلیم خان (مترجم)۔ ۲۰۹-۲۱۱، ۳۶۲، ۳۶۴، ۳۶۶، ۳۷۹، ۳۸۰، ۵۷۸، ۵۹۸
 میر علم خان دوم۔ ۲۵۲
 میلر انگلیسی۔ ۳۹۹، ۵۷۴، ۷۶۸
- ن
 نابلیون۔ ۶۳، ۱۶۵، ۱۶۳، ۲۸۶، ۳۸۰، ۳۸۲، ۳۸۹، ۴۴۲، ۴۴۷، ۵۵۱
 نایبر، سر۔ ۲۵۷
 نادر شاہ۔ ۴۵، ۶۳، ۶۷، ۸۸، ۲۵۲، ۳۰۲، ۵۹۹، ۶۲۱، ۶۷۴، ۷۶۶
 نادر میرزا۔ ۲۶، ۳۶، ۳۷، ۴۵، ۵۶، ۷۰، ۷۸، ۳۲۶، ۳۴۲، ۴۲۸، ۴۳۱، ۴۶۶، ۶۷۵، ۷۷۲
 ناروجی۔ ۳۶۸
 ناصر الدین شاہ۔ ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۶، ۲۸، ۳۷، ۴۱، ۴۲، ۴۶، ۴۸، ۴۹، ۱۰۳، ۱۵۸، ۱۹۴، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۸، ۲۱۷، ۲۲۲، ۲۴۹، ۲۵۷، ۲۶۹، ۳۱۲، ۳۲۳، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۳، ۳۶۱، ۳۶۶، ۳۶۹، ۳۸۲، ۳۸۹، ۳۹۴، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۵، ۴۵۱، ۴۵۵، ۴۷۹، ۵۱۴، ۵۴۰، ۵۶۱، ۵۶۲، ۶۰۷، ۶۲۳، ۶۲۷، ۶۴۲، ۶۴۷، ۶۵۶، ۶۵۷، ۶۵۹، ۶۶۱-۶۶۶، ۶۶۷، ۶۶۹، ۶۷۱، ۶۷۳-۶۷۶، ۶۸۱، ۶۹۴، ۶۹۷، ۶۹۹، ۷۰۳، ۷۱۷، ۷۲۵، ۷۲۳، ۷۲۶، ۷۴۴، ۷۴۵، ۷۴۸، ۷۴۹، ۷۵۵، ۷۵۷، ۷۵۹، ۷۶۸، ۷۷۱، ۷۷۲
 ناصر الدین میرزا۔ ۳۷، ۵۳، ۶۵، ۱۹۲-

۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۱، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۹،
۳۳۱، ۳۴۲، ۴۱۱، ۴۴۷، ۵۰۴، ۶۷۵،
۷۰۹، ۷۲۳، ۷۲۴، ۷۲۶، ۷۳۱، ۷۳۲،
۷۳۸، ۷۵۴، ۷۶۷

و

وقاراندوله شیرازی- ۷۷۱
ولادمیر بوتو- ۵۷
وئتر- ۱۶۳، ۴۲۴
ولسلی، ریچارڈ- ۷۹، ۱۴۰، ۱۴۱
ویش فرسوف- ۳۹۴
ویکتوریا، ملکہ- ۱۳۲
ویلوک- ۱۶۱
ویلیامز کننل- ۳۹، ۴۰، ۴۴، ۷۲، ۷۳،
۸۵، ۸۶، ۸۸، ۹۳-۹۷، ۹۹، ۱۰۲-
۱۰۶، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۱۶، ۱۱۷،
۱۲۸، ۱۳۲، ۱۳۳، ۵۸۱
ویلیمس، کننل- ۱۲۵، ۵۸۸
ویونویج- ۴۷۲

۵

هاشم، آقا- ۷۱۱
هاشم، میرزا- ۴۹۵، ۴۹۶
هدایت الله، میرزا- ۲۷۹
هکتر- ۱۹۹، ۲۹۲، ۲۹۸
همای شیرازی- ۳۳۵ ح
همدم السلطنه- ۲۵ ح
هنری ایس- ۶۸، ۱۸۱
هنری بطون- ۲۸۹
هنری جکسون- ۵۷۶
هنری رالینسون- ۹۸، ۲۹۰
هنری سیمور، سر- ۷۴۴، ۷۵۳، ۷۵۴
هنریک بارب- ۳۵۸، ۳۵۹
هنری یول- ۲۶۱
هنل- ۵۲۷

ی

یارمحمدخان ظہیرالدوله- ۲۳۴، ۲۳۸،

۱۹۶، ۲۰۰، ۴۳۷، ۴۴۴، ۴۸۵
ناظم الاسلام کرمانی- ۷۶۲
فاسق کمال- ۱۸۳
نبی خان امیر تومان، میرزا- ۲۴، ۵۲۰
نجفقلی باکوہی، مشہدی- ۳۰۹، ۳۱۵
نجیب پاشا- ۲۴-۷۶، ۸۲، ۹۲، ۹۸-۱۰۰
نسلرود- ۲۳۷، ۴۴۴، ۴۶۳-۴۶۵، ۴۷۷،
۴۷۹، ۴۸۱-۴۸۳، ۴۸۷، ۴۸۸، ۴۹۳-
۴۹۵، ۵۰۴، ۵۰۹، ۵۱۱، ۵۱۴، ۵۲۶،
۷۳۴، ۷۳۵، ۷۴۴، ۷۴۹، ۷۵۰، ۷۵۳،
۷۵۴
نصرالله اصفہانی، میرزا شہاب (تاج-
الشعراء)- ۳۲۹، ۳۳۵
نصرالله تقوی، سید- ۶۶۵ ح
نصرالله صدرالممالک اردبیلی، میرزا-
۱۹۶

نصیرخان- ۲۵۷
نظام الدولہ، حاجی- ۲۷
نظام الملک- ۷۵۶
نظر آقا (مترجم)- ۲۵۹، ۳۷۹، ۳۸۵
نظر علی حکیم، میرزا- ۱۹۳، ۴۵۳
نعیم، میرزا- ۲۷۱
نمیرواتریشی- ۲۹۲، ۳۶۰، ۳۶۲، ۳۶۴
نوت، ژنرال- ۲۵۷
نوذر میرزا- ۳۰۹
نورالله بیگ- ۵۸۲
نورمحمدخان، حاجی- ۲۳۵
نوروزبیگ- ۱۱۵ ح
نوری افندی- ۷۲، ۷۳، ۷۵
نوری سہدی، میرزا- ۶۰۳
نیکلای سواختنق- ۳۲۸

نیکلای اول- ۲۸، ۵۴، ۵۸-۶۰، ۶۴،
۱۵۸، ۱۶۱، ۱۶۹، ۳۱۵، ۴۲۴، ۴۶۳-
۴۶۵، ۴۹۳، ۵۰۱، ۵۰۴، ۵۰۷، ۵۰۹،
۵۱۳، ۵۱۴، ۵۵۶، ۵۵۷، ۵۷۶، ۶۱۵

نیوتون- ۱۶۲

واتسون (مؤلف انگلیسی)- ۲۲، ۳۹، ۴۱،
۴۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۵، ۲۲۱، ۲۶۶،

یعقوب علی خان۔ ۲۴۷	۶۲۲_۶۱۶، ۶۹۲، ۵۳۸، ۲۵۳، ۲۵۲
یوسف، حاجی میرزا۔ ۶۷۹ ح	۶۴۶، ۶۴۵، ۶۴۰، ۶۲۸_۶۲۵
یوسف ارمنی۔ ۲۰۴	۵۱۱، ۳۸۵، ۳۷۹
یوسف بیگ۔ ۱۳۴	یحیی دارایی، سیند۔ ۴۴۷
یوسف خان، میرزا (مترجم)۔ ۲۱۵، ۲۰۹	یزدانیخش (پسر سالار)۔ ۲۴۱
یوسف خان مستشار القولہ، میرزا۔ ۲۱۱	یعقوب ارمنی، میرزا۔ ۶۷۹ ح
یوسف مستوفی الممالک، میرزا۔ ۲۰۶، ۲۶	یعقوب خان، میرزا۔ ۲۲۲، ۲۲۶، ۳۷۹ ح،
۲۰۷، ۲۶۷، ۲۷۲، ۶۹۵، ۶۹۱، ۷۰۵	۷۷۱، ۷۲۵

فهرست تصویرها:

۱. تصویر میرزا تقی‌خان که در ۱۲۶۵ به زمان صدارتش کشیده‌اند. (نگاه کنید به ص ۲۶).
۲. فرمان نیابت وزارت نظام میرزا حسن‌خان برادر میرزا تقی‌خان. (نگاه کنید به صفحه ۲۶).
۳. میرزا احمدخان امیرزاده مساعدالملک.
۴. قبالة نکاح ملکزاده خاتم عزت‌الدوله زن امیرکبیر. (نگاه کنید به صفحه ۲۳).
۵. تصویر میرزا تقی‌خان که به زمان صدارتش کشیده‌اند. (نگاه کنید به صفحه ۱۹ و ۲۶).
۶. قرار تقسیم آب رودخانه کرج مورخ ۱۲۶۲ با مهر امیرکبیر. (نگاه کنید به صفحه ۳۲۹).
۷. فرمان ناصرالدین‌شاه به افتخار سلطان مراد میرزا احسان‌السلطنه در برانداختن فتنه سالار در ۱۲۶۶. (از اسناد تاریخی متعلق به آقای دکتر حسین مفتاح).
۸. قسمتی از طومار برآورد ساختمان مدرسه دارالفنون. (نگاه کنید به صفحه ۳۴۹).
۹. نامه امیرکبیر به ناصرالدین‌شاه پس از عزل از صدارت و امارت نظام. (از مجموعه اسناد تاریخی متعلق به آقای محمدعلی کریمزاده، نگاه کنید به صفحه ۷۵۴).
- ۱۰ و ۱۱. دو نامه از امیرکبیر به ناصرالدین‌شاه. (نگاه کنید به صفحه ۶۵۴-۶۵۳).
۱۲. ناصرالدین‌شاه هم‌زمان صدارت امیرکبیر (از کتاب Lady Sheil)





که چون در دولت و شوکتی نه کار از بار بار و در کف

باد وقت آید سیدیم و مرتبه بی کشیم با جان مناسب سزاواریم و با عطا مشاعل من الاشا و انصافی

و امید ای سمانه ایجا که چاه فیسای کاوند و کجاست تر جوت و کشت با تو عجب یا طلب میر جوت در عطا مکتوبات

و در چاه و تر خاق میر افغان و افغان مسکیم چاهوش ای نه نو کند من منساکه و سرج ایف و مر بود انعمه و کرم

مسار سفر و کجا کجانی بره و مر صبت تو فیه و حریف است و کشتیش بی مندی و وقت به ستر و سپه قبا و عساکر

ز هر چه بود که چهار شست با تو مری می جانی مه جینه سید و زود آید به سب اف فتنه فانی کل و ایچو

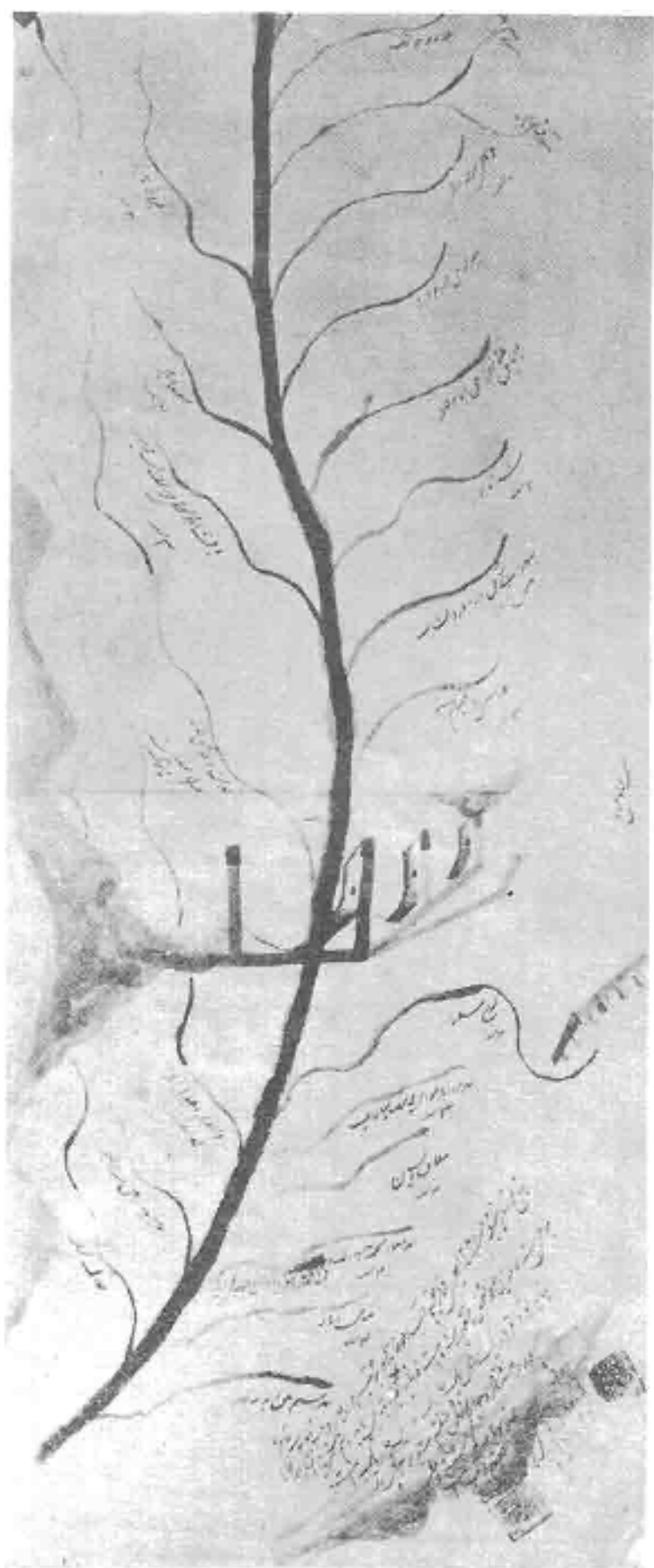
و زین نه سب به اسب تو و در هر کس به سوا و کتبت است و فو و صریح است و زود و زود و زود و زود و زود و زود

بسم الله الرحمن الرحيم
و در هر کس به سوا و کتبت است و فو و صریح است و زود و زود و زود و زود و زود و زود

۱۳۶۴
و در هر کس به سوا و کتبت است و فو و صریح است و زود و زود و زود و زود و زود و زود

و در هر کس به سوا و کتبت است و فو و صریح است و زود و زود و زود و زود و زود و زود





در اول مرداد ماه جمادی الثانی
 در روز شنبه یازدهم شهریور
 در روز یکشنبه بیستم شهریور
 در روز دوشنبه نهم مهر
 در روز سه شنبه شانزدهم مهر
 در روز چهارشنبه بیست و یکم مهر
 در روز پنجشنبه نهم آبان
 در روز شنبه شانزدهم آبان
 در روز یکشنبه بیست و یکم آبان
 در روز دوشنبه نهم آذر
 در روز سه شنبه شانزدهم آذر
 در روز چهارشنبه بیست و یکم آذر
 در روز پنجشنبه نهم دی
 در روز شنبه شانزدهم دی
 در روز یکشنبه بیست و یکم دی
 در روز دوشنبه نهم بهمن
 در روز سه شنبه شانزدهم بهمن
 در روز چهارشنبه بیست و یکم بهمن
 در روز پنجشنبه نهم اسفند
 در روز شنبه شانزدهم اسفند
 در روز یکشنبه بیست و یکم اسفند

تسلیت سارک نسیم
 و شعله هارن در این

اوده ایف رمان نسیم سوگوار به نیت نسیم
 در سر علیله و حدیقه در این روز است
 معزز زود به در این نسیم مردن بر در
 عرض کرده با خود میفرزاده بر این خدایم
 این طهرها و از درد زود به خون دار کار نسیم
 در این روز با این مهر علی عوان
 کرم فرزند خوش ، مردم خوار کار سارک
 به سلطان بنمیدانه که ما به سلطان بنمید

در روز شنبه بیستم شهریور
 در روز دوشنبه نهم مهر
 در روز سه شنبه شانزدهم مهر
 در روز چهارشنبه بیست و یکم مهر
 در روز پنجشنبه نهم آبان
 در روز شنبه شانزدهم آبان
 در روز یکشنبه بیست و یکم آبان
 در روز دوشنبه نهم آذر
 در روز سه شنبه شانزدهم آذر
 در روز چهارشنبه بیست و یکم آذر
 در روز پنجشنبه نهم آذر
 در روز شنبه شانزدهم آذر
 در روز یکشنبه بیست و یکم آذر
 در روز دوشنبه نهم دی
 در روز سه شنبه شانزدهم دی
 در روز چهارشنبه بیست و یکم دی
 در روز پنجشنبه نهم دی
 در روز شنبه شانزدهم دی
 در روز یکشنبه بیست و یکم دی
 در روز دوشنبه نهم بهمن
 در روز سه شنبه شانزدهم بهمن
 در روز چهارشنبه بیست و یکم بهمن
 در روز پنجشنبه نهم بهمن
 در روز شنبه شانزدهم بهمن
 در روز یکشنبه بیست و یکم بهمن
 در روز دوشنبه نهم اسفند
 در روز سه شنبه شانزدهم اسفند
 در روز چهارشنبه بیست و یکم اسفند
 در روز پنجشنبه نهم اسفند
 در روز شنبه شانزدهم اسفند
 در روز یکشنبه بیست و یکم اسفند



فهرست کتابهای

شرکت سهامی انتشارات خوارزمی

فلسفه

	آرمانشهر ایونیویا) نوشته تاسیتوس ترجمه داریوش آشوری و نادر افشار نادری
زیر چاپ	تیمائوس نوشته افلاطون ترجمه محمدحسن لطفی
زیر چاپ	دوره آثار افلاطون (۷ جلد) نوشته افلاطون ترجمه محمدحسن لطفی و رضا کاریانی
۲,۹۶۵	آلبر کامو (چاپ دوم) نوشته کازر کروزاوبراین ترجمه عزت‌الله فولادوند
۱۵۵	فلسفه تحلیل منطقی (چاپ دوم) نوشته منوچهر بزرگمهر
۲۱۵	فلسفه چیست؟ (چاپ دوم) نوشته منوچهر بزرگمهر
۲۳۰	تحلیل ذهن (چاپ دوم) نوشته برتراند راسل ترجمه منوچهر بزرگمهر
۳۱۵	مسائل فلسفه (چاپ دوم) نوشته برتراند راسل ترجمه منوچهر بزرگمهر
۱۷۵	فانون (چاپ دوم) نوشته دیوید کات ترجمه رضا براهنی
۲۱۵	ژان پل سارتر (چاپ دوم) نوشته موریس کرفسین ترجمه منوچهر بزرگمهر
۱۶۵	منطق سببیک نوشته سوزان لنگر ترجمه منوچهر بزرگمهر
۱۹۰	انقلاب با اصلاح (چاپ دوم) گفتگو با هربرت مارکوزه و کارل پوپر
۱۱۵	مارکوزه (چاپ سوم) نوشته آلدو ماک اینتایر ترجمه حمید عنایت
۲۸۵	پوپر نوشته براین مکی ترجمه منوچهر بزرگمهر
۲۴۵	کارل پاپ نوشته آرن دانس ترجمه منوچهر بزرگمهر
۱۹۵	ویگشتاین نوشته یوستوس هارتناک ترجمه منوچهر بزرگمهر
۱۹۵	جه گوارا (چاپ دوم) نوشته اندرو سنکلیز ترجمه حیدرعلی رضائی
۲۲۵	خدا بنگان و بنده (چاپ سوم) نوشته هگل ترجمه حمید عنایت
۱۰۵	افلاطون نوشته کارل یاسپرس ترجمه محمدحسن لطفی
۲۶۵	سیاست از نظر افلاطون نوشته الکساندر کویرم ترجمه امیرحسین جهانگیرلو
۱۷۵	سقراط نوشته کارل یاسپرس ترجمه محمدحسن لطفی
زیر چاپ	متفکران روس نوشته ایزایا برلین ترجمه نجف دریابندری
زیر چاپ	قدرت نوشته برتراند راسل ترجمه نجف دریابندری

دین

۶۸۵	نظر متفکران اسلامی درباره طبیعت نوشته سیدحسین نصر
۴۸۵	علم و تمدن در اسلام نوشته سیدحسین نصر ترجمه احمد آرام

تاریخ طبیعی چین (چاپ سوم) نوشته دیوید هیوم ترجمه حمید عنایت ۲۸۵

آموزش و پرورش

فقر آموزش در امریکای لاتین (چاپ سوم) نوشته ابوان ایللیج
ترجمه هوشنگ وزیری ۱۷۵
آموزش ستمدیدگان نوشته بائولو فریره ترجمه احمد پیرشک و سیف الله داد ۲۹۰

جامعه‌شناسی

ساختهای خانواده و خویشاوندی در ایران (چاپ سوم) نوشته جمشید بهنام ۱۲۰
امریکای دیگر (چاپ دوم) نوشته مایکل هرینگتن ترجمه ابراهیم یونسی ۲۵۵
جامعه‌شناسی فقر نوشته ژان لاپن ترجمه جمشید بهنام ۲۸۵

سیاست

تیتو نوشته فیلیس اوتی ترجمه خسرو زند پیر ۵۷۵
نهاره نوشته بنجامین براولی ترجمه سروش حبیبی ۲۸۰
امریکای لاتین «دنیای انقلاب» (چاپ چهارم) نوشته ک. بیلز
ترجمه و ح. تیریزی ۲۹۵
ایالات نامتحد (چاپ دوم) نوشته ولادیمیر پوزنز ترجمه محمد قاضی زیر چاپ
یادداشت‌های روزانه (چاپ چهارم) نوشته لئو تروتسکی ترجمه هوشنگ وزیری ۱۷۵
انقلاب مداوم نوشته لئو تروتسکی ترجمه هوشنگ وزیری زیر چاپ
۸۰۰،۰۰۰،۰۰۰ مرد چین (چاپ دوم) نوشته راس تریل ترجمه حسن کامشاد ۳۴۵
سیمای پنهان برزیل (چاپ دوم) نوشته فرانسسکو خولیاثو
ترجمه محمدعلی صفریان ۱۸۵
پرتغال و دیکتاتوری آن نوشته آنتونیو د فیگروا ترجمه سروش حبیبی ۳۴۰
سرمایه‌داری امریکا نوشته ماریان خوبوزی ترجمه محمد قاضی زیر چاپ
جنگ و تنام (چاپ چهارم) نوشته برتراند راسل ترجمه صمد خیرخواه ۲۱۵
عرب و اسرائیل (چاپ سوم) نوشته ماکسیم رودنسون ترجمه رضا براهنی ۲۸۰
نیکاراگوا نوشته اله‌خاندرو بندانا ترجمه سهراب بهداد ۲۰۵
تاریخ اجتماعی سیاهان امریکا نوشته بنجامین براولی ترجمه سروش حبیبی ۳۲۵
استعمار هیرا (چاپ دوم) نوشته فرانس فانون ترجمه محمدامین کاردان ۲۴۵
انقلاب آفریقا (چاپ پنجم) نوشته فرانس فانون ترجمه محمدامین کاردان ۲۶۵
پوست‌سیاه و صورتکهای سفید نوشته فرانس فانون
ترجمه محمد امین کاردان ۲۲۵
وحشت در امریکای لاتین نوشته جان گراسی ترجمه محمدعلی
آقائیدور - محمدعلی صفریان ۵۹۰
سیاهان امریکا را ساختند نوشته بنجامین کوارلز ترجمه ابراهیم یونسی ۲۸۵
در جبهه مقاومت فلسطین (چاپ دوم) نوشته روزه کوردوا -
فايض ا. سائق ترجمه اسدالله مشری ۱۶۵

- ۳۷۵ زاین نوشته هرمان کان ترجمه سروش حبیبی
- سفری در گردباد نوشته یوگنیا. س. گینزبرگ ترجمه مهدی سمسار زیر چاپ
- ۲۱۵ عسالة فلسطين (چاپ دوم) ترجمه اسدالله مبشری
- چهره استعمارگر، چهره استعمارزده (چاپ سوم) نوشته آلبرسی
- ۱۹۰ ترجمه هما ناطق
- روزهای سیاه غنا نوشته قوام نکرومه ترجمه جواد بیماز، زیر چاپ
- بست کشور امریکای لاتین - چاپ دوم (۳ جلد) نوشته مارسل
- ۹۷۵ نیدرکاتک ترجمه محمد قاضی
- هائیتی و دیکتاتور آن نوشته برنارد دیدریج و آلبرت
- ۳۱۵ ترجمه سروش حبیبی
- ۳۲۵ آنگولا نوشته داگلاس ویلر و رنه پلوی سبه ترجمه محمد فخر داعی
- هیروشیما (چاپ دوم) نوشته جان هرسی ترجمه چنگیز حیات داوودی زیر چاپ
- تجارت اسلحه گزارش انجمن جهانی پژوهش در صلح - استکهلم
- ۳۷۵ ترجمه ابراهیم یونسی
- آخرین نامه‌های محکومان به مرگ (با مقدمه توماس مان) نوشته
- ۳۴۵ پیرو مالوتسی - جوانی بیرلی ترجمه هوشنگ وزیری
- ۱۴۵ آلبرت لوتولی نوشته مری بنسن ترجمه حسین ابوالحسنی
- ۸۲۰ زندگی من نوشته لئوتروتسکی ترجمه هوشنگ وزیری
- ۳۲۰ زندگی من نوشته ایگور استراوینسکی ترجمه کیکا روس جهانفانداری
- ۳۳۵ خاطرات بولیوی نوشته چه گوارا ترجمه بهمن دهگان
- ۲۶۵ خشونت نوشته هانا آردت ترجمه عزت الله فولادوند
- ۵۶۵ آنتونیو گرامشی نوشته جوزیه فیوری ترجمه مهشید امیرشاهی
- ۱۱۵۰ در دادگاه تاریخ نوشته روی مدودف ترجمه منوچهر هزارخانی
- ۴۶۵ آبار تمبید نوشته الکس لاگوما ترجمه کریم امامی
- جنبش مقاومت ایرلند نوشته روزه فالیکو
- زیر چاپ ترجمه باقر یرهام و جمشید ارجمند

اقتصاد

- نفت و کشورهای بزرگ جهان (چاپ دوم) نوشته پیترا دول
- ۲۵۵ ترجمه امیر حسین جهانبگلو
- ۲۸۲ جهان سوم در بن بست (چاپ دوم) نوشته یل بروک ترجمه امیر حسین جهانبگلو
- جهان سوم در برابر کشورهای غنی (چاپ دوم) نوشته آنجلو آنجلو یولوس
- ۲۹۵ ترجمه امیر حسین جهانبگلو
- بحران دلار (چاپ دوم) نوشته در. تریفین - ژان دوئیزه - فرانسوا پیر
- زیر چاپ ترجمه امیر حسین جهانبگلو
- ۵۲۰ نفت ما و مسائل حقوقی آن (چاپ سوم) نوشته محمد علی موحد
- ۵۸۵ اقتصاد سیاسی رشد نوشته یل باران ترجمه کاوه آزادمنش
- ۹۷۵ علم اقتصاد نوشته ارنست ماندل ترجمه هوشنگ وزیری

حقوق

مجموعه قوانین و مقررات شهرداریها گردآورنده هوشنگ زندی زیر چاپ

آموزش زبان

آموزش حروف انگلیسی
علی و آذر
هدیه
زیر چاپ
زیر چاپ
۴۰

ریاضیات

- ۱۶۵ گذاریم نوشته کث. کث. استادو ترجمه پرویز شهریاری
معادلات دینفرانسیل نوشته محمدجواد افتخاری زیر چاپ
۳۶۵ مسائل عمومی ریاضیات نوشته باقر امامی
۵۰ فلسفه ریاضی نوشته استیفن سی. بازگر ترجمه احمد بیرشک
ریاضیات نوشته ایلدیا یا کولویچ باکلمان ترجمه پرویز شهریاری
۳۴۰ ریاضیات نوین (چاپ دوم) نوشته سرزبرمان ورنه نزار ترجمه احمد بیرشک
۸۷۰ رسم فنی (دانشگاهی) نوشته سی. یوگولیوف، ا. ویتف ترجمه باقر رجالی زاده
سرگرمیهای هندسه نوشته یاکوب اسپیدورویچ پرامان
۴۲۵ ترجمه پرویز شهریاری
جبر و مقابله خوارزمی نوشته محمدبن موسی خوارزمی ترجمه حسین خدیو جم زیر چاپ
اشتباه استدلالهای هندسی نوشته یاکوف اسمویچ شوبوف
۵۰ ترجمه پرویز شهریاری
۱۵۰ ۲۵۰ مسأله حساب نوشته واتسلاو مرینسکی ترجمه پرویز شهریاری
۱۱۰ اصول خط کش محاسبه (چاپ دوم) نوشته ب. ه. شفیعیا
۵۰۰ روشهای مثلثات (چاپ دوم) نوشته پرویز شهریاری و حمید فیروزیا
۱۰۵ ریاضیات در شرق ترجمه پرویز شهریاری
۱۱۵ نظریه مجموعه ها (چاپ دوم) نوشته واتسلاو مرینسکی ترجمه پرویز شهریاری
۶۵ رسم فنی (دبیرستانی) نوشته امیر منصور صدوری - جواد افتخاری
۵۰ نامساویها نوشته یاول پتروویچ کازوکیب ترجمه پرویز شهریاری
ریاضیات چیست؟ نوشته ریچارد کورانت و هربرت زامپتر
۶۸۰ ترجمه حسن صفاری
ورودی به منطق ریاضی نوشته ایزابیل سلا مو فوویچ گرادشتین
۱۴۵ ترجمه پرویز شهریاری
روش مختصاتی و هندسه چهار بعدی نوشته گلگاند - گلا گوله و اکیریلوف
۱۶۰ ترجمه پرویز شهریاری
۳۶۵ حساب استدلالی (چاپ دوم) نوشته محمود مهدی زاده - مصطفی رنگچی
۱۳۵ استقراء ریاضی نوشته سومینسکی گولووینا یا گلوم ترجمه پرویز شهریاری
- ## علوم طبیعی
- ۴۵۰ مبانی زمین شناسی (چاپ دوم) نوشته ابرو جف ترجمه عبدالکریم قریب

- ۱۷۵ روش حل مسائل فیزیک نوشته م. اسپرانسکی ترجمه غضنفر بازرگان
- ۳۹۵ آموزش حل مسائل شیمی آلی (چاپ دوم) نوشته پرویز ایزدی
- ۶۵۰ اصول شیمی نو (چاپ سوم) نوشته علی افضل صمدی
- زیر چاپ رهبر علم نوشته عاصم اف ترجمه احمد بیرشک
- ۲۷۵ آموزش شیمی (چاپ پنجم) نوشته پرویز ایزدی
- زیر چاپ شعله لازم نوشته گریبوفسکی - چکالینسکایا ترجمه غضنفر بازرگان
- زیر چاپ مسائل مسابقات فیزیک و مکانیک نوشته س. او. گنچارنکو
- زیر چاپ ترجمه غضنفر بازرگان
- ۶۵ مسائل مسابقات شیمی ترجمه باقر مظفرزاده
- زیر چاپ سرگرمیهای شیمی نوشته ولادیسلاف - فریتونوف ترجمه باقر مظفرزاده

مردم‌شناسی

- ۲۱۵ لوی استروس (چاپ دوم) نوشته ادموندلیچ ترجمه حمید عنایت

علوم به زبان ساده

- برای کودکان و نوجوانان
- زیر چاپ خزندگان و دوزیستان نوشته لوسیل ساترلند ترجمه احمد ایرانی
- ۶۰ سفر به فلما نوشته لوسیل ساترلند ترجمه احمد ایرانی
- زیر چاپ درختان نوشته کی‌دیر ترجمه احمد ایرانی
- زیر چاپ قوربانیه را می‌شناسید ترجمه مهدخت دولت‌آبادی

پزشکی

- ۴۰۰ طب داخلی برای پرستار (چاپ دوم) نوشته محمدبهشتی

تکنولوژی

- تلوویزیون (چاپ سوم) یا ۳ فصل اضافه درباره ضبط و پخش ویدیو
- ۷۵۰ نوشته خداداد القابی

هنر

- ۱۴۵ صداشناسی موسیقی نوشته امین شهپوری
- زیر چاپ راهنمای نقاشی نوشته غلامعلی گنجی

ادبیات

- ۵۸۰ درباره قاتر نوشته برتولت برشت ترجمه فرامرز بهزاد
- زیر چاپ گزیده ادب فارسی نوشته مصطفی بی‌آزار - محمدحسین ظهوری -
- علی مرتضائی‌ان - نعمت‌الله مطلوب
- ۱۹۵۰ اخلاق ناصری (چاپ دوم) نوشته نصیرالدین طوسی به تصحیح مجتبی مسوی - علیرضا حیدری

	باتنگ جرس نوشته یرنو علوی
زیر چاپ	داستانهای پیدای ترجمه محمد بن عبدالله بخاری
زیر چاپ	مصصح دکتر پرویز فاضل خاقلری - محمد روشن
زیر چاپ	سلوك الملوك نوشته روزبهان اصفهانی مصصح محمدعلی موحد
۱۰۵۰/۸۹۵	سخن و سخنوران (چاپ دوم) نوشته بدیع الزمان فروزانفر
۱۴۵	نامه به پدر (چاپ دوم) نوشته فرانس کافکا ترجمه فرامرز بهزاد
۱۷۵	در باره کلبه و دغه نوشته محمدجعفر محجوب
۲۶۵	در گوی نوست نوشته شاهرخ مسکوب
۲۱۵	سوگت سیاوش (چاپ چهارم) نوشته شاهرخ مسکوب
۳۴۵	داستانها و قصه‌ها (چاپ دوم) تألیف مجتبی مینوی
	نامه نسر به گشتسب به تصحیح مجتبی مینوی و تعلیقات
۲۶۵	مجتبی مینوی - محمد رضوانی
۹۵۰/۷۹۰	تقد حال (چاپ دوم) تألیف مجتبی مینوی
۱۳۵	گفتگو با کافکا نوشته گوستاو یانوش ترجمه فرامرز بهزاد

شعر

۱۳۵	گلی برای تو از محمادین میرفخرائی (گلچین گیلانی)
-----	---

نمایشنامه‌ها

	تمثیلات (چاپ دوم) نوشته میرزا فتحعلی آخوندزاده ترجمه میرزا جعفر
۴۸۵/۳۶۵	قراجه داغی
۲۵۵	آدم آدم است (چاپ چهارم) نوشته برتولت برشت ترجمه شریف لشکرائی
۳۲۰	تک پرده‌ها (با نوشته برتولت برشت ترجمه حمینی زاد - فرید مجتهدی
۱۹۰	«شویک» در جنگ جهانی دوم نوشته برتولت برشت ترجمه فرامرز بهزاد
	نمایشنامه‌های آموزشی نوشته برتولت برشت ترجمه ف. بهزاد -
۲۴۵	ب. حبیبی - فرید مجتهدی
	نفتگیهای خانم کارار و رؤیاهای سیمون عاشار نوشته برتولت برشت
۲۴۵	ترجمه فرامرز بهزاد
	اپرای سه بولی و صهون و سقوط شهر ماه‌گونی نوشته برتولت برشت
۳۸۰	ترجمه شریف لشکرائی
	بعل - صدای طبلها در شب - در جنگل شهرها نوشته برتولت برشت
زیر چاپ	ترجمه فرامرز بهزاد
۱۸۵	مرد سرفروخت نوشته یرناردشا ترجمه جواد شیخ الاسلامی
۲۴۵	مريد شیطان نوشته یرناردشا ترجمه حسن رضوی
۳۷۵	افسانه‌های تباری (چاپ دوم) نوشته سوفوکلس ترجمه شاهرخ مسکوب
	غروسی گریچینسکی نوشته الکساندر وامبلیوسوخورو کاپیلین
۳۲۵	ترجمه ضیاءالله فروشانی

۱۸۵	قصه رابرت اوپنهايمر (چاپ دوم) نوشته هايبار كريبهارت ترجمه نجف دريابندري
۲۶۰	واسازلزنوا - ياگوف باگامولوف نوشته ماكسيم گوركي ترجمه ضياءالله فروشاني
۳۸۵	استنطاق نوشته بيتر رايس ترجمه فرامرز بهزاد

رمانها

۳۷۵	آقاي رئيس جمهور (چاپ چهارم) نوشته ميگل انخل استورياس ترجمه زهراي خانلري (كيا)
۱۶۵	توروتويو (چاپ دوم) نوشته ميگل انخل استورياس ترجمه زهراي خانلري (كيا)
۲۸۰	بنال وطن (چاپ سوم) نوشته آلن بينون ترجمه سيمين دانشور
۶۸۵	پاپ سبز نوشته ميگل انخل استورياس ترجمه زهراي خانلري (كيا)
۲۳۵	بوقلمون صفتان نوشته آنتون چخوف ترجمه ضياءالله فروشاني
۸۹۰/۷۵۰	جناب و مكافات (چاپ دوم) نوشته فلودور داستايفسكي ترجمه مهري آهي
۲۴۰	سووشون (چاپ نهم) نوشته سيمين دانشور
۲۳۵	شهری چون بهشت نوشته سيمين دانشور
۳۳۵	به كي سلام كنه؟ نوشته سيمين دانشور
۲۶۵	كمدی انسانی نوشته ويليام ساوويان ترجمه سيمين دانشور
۳۸۵	نامين (چاپ دوم) نوشته هاوارد فاست ترجمه حسن كمشاد
۲۶۰	گذري به هند نوشته اي. ام فورستر ترجمه حسن جوادى
۸۸۵	آزادى يا مرگت (چاپ سوم) نوشته نيكوس كازانتزاكيس ترجمه محمد فاضلي
۶۹۰	صبح ياز مصلوب (چاپ سوم) نوشته نيكوس كازانتزاكيس ترجمه محمد فاضلي
۳۸۵	زورباي يوناني نوشته نيكوس كازانتزاكيس ترجمه محمد فاضلي
۱۲۰	پژشك دهكده نوشته فرانس كافكا ترجمه فرامرز بهزاد
۱۸۵	آبروي از دست رفته كاترينا بلوم نوشته هايپریش بل ترجمه شريف لنگراني
۲۶۵	داغ ننگ نوشته فائابيل هائورن ترجمه سيمين دانشور
۲۳۵	گوداب نوشته ميخائيل شولوخف ترجمه ضياءالله فروشاني
۵۵۰	هادرابور نوشته زوبرمرل ترجمه محمد مهدي سمنار
۶۸۵	سرنوشت بشر نوشته آندره مالرو ترجمه سيروس دكاه

ادبيات كودكان

زیر چاپ	اقبال و غول نوشته بنيامين ترجمه مهدخت دولت آمادی
زیر چاپ	سرگذشت فرديناند نوشته رابرت لاوسن ترجمه مهدخت دولت آبادی

فلسفه تاریخ

- ۲۶۵ فقر تاریخگری (چاپ دوم) نوشته کارل ر. پوپر ترجمه احمد آرام
۲۴۵ تاریخ چیست؟ (چاپ چهارم) نوشته ای. اچ. کار ترجمه حسن کامشاد

سفرنامه

- سفران پاپ به دربار خانان مغول نوشته دوراکه ویلتس
۲۲۵ ترجمه سمود رجب‌نیا
سفرنامه جکسن (چاپ دوم) نوشته ویلیامز جکسن ترجمه منوچهر
۱۴۵۰/۱۱۵۰ امیری - فریدون بدره‌ای
سفرنامه ویزیان در ایران نوشته پنج مبوداگر ویزی در زمان
۲۷۵ آذقویونلو ترجمه منوچهر امیری
سفرنامه پولاک نوشته دکتر پولاک ترجمه کیکاووس جهاندازی
زیر چاپ
سفرنامه کههر نوشته انگلبرت کههر ترجمه کیکاووس جهاندازی
زیر چاپ

تاریخ

- ۸۹۵ امرکیر و ایران (چاپ سوم) نوشته فریدون آدمیت
اندیشه ترقی و حکومت قانون - چاپ دوم - (عصر سیم - الاز)
۶۹۰/۵۳۰ نوشته فریدون آدمیت
اندیشه‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده (چاپ دوم) نوشته فریدون آدمیت
زیر چاپ
۲۲۵ تکامل فتوحالیسم در ایران نوشته فرهاد نعمانی
۵۶۵ فاجعه سرخپوستان نوشته دی‌براون ترجمه محمدقاسمی
۲۵۰ نامه‌هایی از تبریز نوشته ادوارد براون ترجمه حسن جوادی
۵۸۵ ناپلئون نوشته ی. و. تازله ترجمه محمد قاسمی
مالیات سرانه و تأثیر آن در گرایش به اسلام (چاپ دوم) نوشته دانیل دنت
۲۴۵ ترجمه محمدعلی موحد
۸۷۵/۶۷۵ تاریخ و فرهنگ (چاپ دوم) تألیف مجتبی مینوی
جنگ داخلی اسپانیا (جلد اول) نوشته هیونامس ترجمه مهدی سمسار
زیر چاپ
۶۷۵ جنگ داخلی اسپانیا (جلد دوم) نوشته هیونامس ترجمه مهدی سمسار
۲۳۵ کمون پاریس نوشته لئو تروتسکی ترجمه احمد بیرشک
کمون پاریس زیر نظر: ژولیفوسکایا (آ. مانفرد-آ. مولوتو) ترجمه محمدقاسمی
۹۵۰ خردان نوشته آرتو کستلر ترجمه محمدعلی موحد
زیر چاپ

فرهنگ لغات

- ۲۵۰۰ فرهنگ استینگاس نوشته ف استینگاس
Oxford Advanced Learner's Dictionary (New Edition) 680 Rls
فرهنگ ادبیات جهان (دو جلد) نوشته زهرای خانلری (کیا)
زیر چاپ

